إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم

ازهر البیان
فی
تفسیر کلام الرحمن

(فارسی)

جلد هفتم

سورهٔ سبأ - سورهٔ فتح

تألیف

فضیلة الشیخ محمد اکرام الدین بدخشانی رح

تحقیق و تخریج از

معتصم بالله اکرامی

انتشارات عاصم

کابل - افغانستان

ازهر البیان

احسن البیان فی تیسیر کلام الرحمن

إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

ازهر البیان

فی

تفسیر کلام الرحمن (فارسی)

جلد هفتم

سورهٔ سبأ – سورهٔ فتح

تألیف:

فضیلة الشیخ محمد اکرام الدین بدخشانی رحمه الله

تحشیه و تعلیق از:

معتصم بالله اکرامی

انتشارات حاصم

کابل - افغانستان

مشخصات کتاب:

نام کتاب :	ازهر البیان فی تفسیر کلام الرحمن
جلد :	هفتم
موضوع :	تفسیر قرآن کریم
مؤلف :	محمد اکرام الدین بدخشانی (رحمه الله)
چاپ :	هفتم
تعداد :	۱۱۰۰
تاریخ چاپ:	۱٤۰۰ هـ ش ، مطابق ۲۰۲۱ میلادی
ناشر:	انتشارات عاصم، کابل – افغانستان
شمارهٔ تماس:	۰۷۸۴۴۴۴۴۰۷

اماکن دریافت این کتاب:

۱- انتشارات جدید رشیدیه ، کابل، چوک جادهٔ میوند، شمارهٔ تماس: ۰۷۸۲۶۹۰۸۵۰

۲- انتشارات حاجی سردار خان: کابل، عقب مسجد پل خشتی، پهلوی سراری قالین فروشی، منزل دوم

۳- انتشارات محمدی، شهر هرات ، شمارهٔ تماس: ۰۷۹۸۲۸۱۳۴۰

۴- کتابخانه یعقوبی، شهر مزار، برج فرهنگ، منزل دوم، شمارهٔ تماس: ۰۷۴۴۹۲۰۳۳۶

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ

تفسیر

سورهٔ سبأ

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ لقمان نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۸) و در ترتیب مصحف (۳۴) و عدد آیاتش (۵۴) آیه است.

سبب تسمیه اش به « سبأ »:

اینست که در آیهٔ (۱۵-۱۶) این سوره، قصهٔ قوم سبأ - که به سبب کفران و نا سپاسی نعمت های الله ، به وسیلهٔ سیلاب بسیار شدید هلاک کرده شدند- ذکر شده است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

۱- سورهٔ احزاب به بعضی صفات الله سبحانه همچون پذیرش توبه، غفران و رحمت الهی پایان یافت، وسورهٔ سبا به یکعده صفات دیگر الله تعالی همچون «حکیم و خبیر، و رحیم و غفور» آغاز می گردد.

۲- در سورهٔ أحزاب سؤال استهزا آمیز کفار را در مورد قیامت ذکر نمود، اکنون درین سوره انکار صریح آنان را از قیامت حکایت می کند.

محتوای سوره :

این سوره همانند سایر سوره های مکی بر محور اثبات اصول اعتقادی - توحید، نبوت، و رستاخیز قیامت - می چرخد، و نظر به تنوع مضامین این سوره را می توان به دو بخش تقسیم نمود:

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ۲۱) در بارهٔ اثبات اصول اعتقادی: توحید، قیامت، حقانیت قرآن، وتفصیل انعامات شاکران و مجازات کافرین است . در بخش انعامات شاکرین قصهٔ داود و سلیمان - علیهما السلام- به طور مثال ذکر شده است و در بارهٔ مجازات کافران، قصهٔ ناسپاسی قوم سبأ و هلاکت و بربادی ایشان ذکر شده است.

بخش دوم : (از آیۀ ۲۲ -۵۴) در بارۀ رد شرک و اثبات توحید و بیان انکار کافران از دو اصل رسالت و معاد همراه با رد بر ایشان است.

و مطالبی که درین آیات مورد بحث قرار گرفته عبارت اند از :

- سد راه هایی که به کفر و شرک منتهی می گردد، بیان هیبت و ترس شفیعان در قیامت از عظمت الله تعالی، ارائۀ دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید، و دلایل الزامی برای رد شرک و اثبات جهانی بودن رسالت محمد ﷺ است.

- سپس بیان انکار کافران از مسئلۀ معاد و پاسخ به ایشان و همچنان انکار کافران از قرآن و از کلیۀ کتاب های آسمانی همراه با انجام بد آن ذکر شده است.

- بعد ازآن تسلی برای پیغمبر ﷺ و به دنبال آن فخر و مباهات مترفین به اموال و اولاد و پندارهای غلط ایشان، و اسباب قرب الهی و تهدید برای کسانی که در برابر کتاب الله ایستادگی می کنند، و زجر نکوهش کافران در قیامت در پیش روی معبودان بیان شده است.

- سپس بر سه گفتار ظالمانۀ منکرین قرآن و رسالت رد نموده ، مشرکان را به انجام بد همانند انجام بد امت های پیشین تهدید کرده است، بعد ازآن به غرض آموزش کیفیت دعوت پنج دستور داده و سوره را به تهدید شدیدی برای تکذیب کنندگان خاتمه بخشیده است.

❀❀❀

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیۀ ۲۱) اثبات اصول اعتقادی و بیان انعامات الهی بر شاکران و مجازات کافران. این آیات در دو فصل تفسیر می شود:

فصل اول: (از آغاز سوره تا آیۀ ۹) **اثبات اصول اعتقادی : توحید، قیامت و حقانیت قرآن و نکوهش و تقبیح کسانی که نسبت افتراء را به پیغمبر ﷺ کردند**

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١﴾
يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾
وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَا تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ ۖ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ ۖ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِى

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴿٣﴾ لِّيَجۡزِيَ
ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴿٤﴾ وَٱلَّذِينَ سَعَوۡ فِيٓ ءَايَٰتِنَا
مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٞ ﴿٥﴾ وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن
رَّبِّكَ هُوَ ٱلۡحَقَّ وَيَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ
يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ ﴿٧﴾ أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا
يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ﴿٨﴾ أَفَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ
وَٱلۡأَرۡضِۚ إِن نَّشَأۡ نَخۡسِفۡ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضَ أَوۡ نُسۡقِطۡ عَلَيۡهِمۡ كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّكُلِّ
عَبۡدٖ مُّنِيبٖ ﴿٩﴾

ترجمه:

۱- همه ستایش از آن الله است، آنکه از آن او است تمام آنچه که در آسمان ها وآنچه که در زمین است و در جهان آخرت هم سزاوار ستایش تنها او است و او با حکمت وآگاه است.

۲- می داند آنچه را که در زمین فرو می رود وآنچه را که از زمین بیرون می شود، وآنچه را که از آسمان فرو می آید وآنچه را که به سوی آن بالا می رود و او مهربان آمرزگار است.

۳- وکافران گفتند قیامت هرگز بر ما نمی آید، بگو: آری، سوگند به پروردگارم که قیامت البته بر شما خواهد آمد (و در برابر اعمال تان محاسبه خواهید شد)، پروردگار من دانای پنهان است، پنهان نمی ماند از وی به اندازهٔ ذره ای در آسمان ها و نه در زمین و نه (پنهان می ماند از وی) چیزکوچک تر از ذره و نه بزرگتر از آن، (و هیچ چیز و هیچ عملی نیست) مگر اینکه در کتاب آشکاری ثبت است.

۴- (این رستاخیز قیامت و ثبت اعمال به خاطری است) تا پاداش دهد کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، آنان را آمرزش و روزی پر ارزشی است.

۵- وکسانی که در تکذیب آیت های ما به قصد مقابله تلاش ورزیدند، برای ایشان عذابی است از نوع درد ناک ترین عذاب.

۶- وکسانی که علم داده شدند، می دانند آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، حق است و به سوی راه ذات غالب ستوده گار رهنمایی می کند.

۷- وکافران (به غرض استهزاء) به یکدیگر گفتند: آیا شما را بر مردی رهنمائی کنیم که شما را خبر می دهد ازینکه هنگامی که (مردید و) کاملا متلاشی (و نابود) شدید، البته شما (زنده شده) در آفرینش تازه قرار می گیرید؟!

۸- آیا بر الله سخن دروغ بر بسته است، یا او گرفتار دیوانگی است؟ (چنین نیست که این کافران می پندارند) بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند (در آن روز) در بزرگ ترین عذاب، و (امروز) در گمراهی دور از حق فرو رفته اند.

۹- آیا آنها به سوی آنچه که پیش روی ایشان وآنچه پشت سر ایشان از آسمان و زمین است، ننگریستند؟ اگر ما بخواهیم ایشان را در زمین فرو می بریم، یا پاره های از آسمان را برایشان فرو می افگنیم، شکی نیست که درین بیان نشانه است برای هر بنده ای که به سوی الله بر می گردد.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات ذیل است:

۱- اثبات توحید، ۲- اثبات قیامت،

۳- اثبات حقانیت قرآن، ۴- بیان استهزای کافران به قیامت و رد بر ایشان.

موضوع اول: اثبات توحید

- ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ «همه ستایش از آن الله است».

الله سبحانه پنج سورهٔ قرآن را به حمد وستایش خود آغاز نموده است:

۱- سورهٔ فاتحه که در آغازش حمد در برابر اصول نعمت ها: تربیت عام، رحمت عام در دنیا و مالکیت مطلق در جهان آخرت است.

۲- در سورهٔ انعام، حمد در مقابل تربیهٔ جسمی، خلقت آسمان ها و زمین و ایجاد نور وظلمت است.

۳- در سورهٔ کهف، حمد در برابر فرود آوردن قرآن وتربیهٔ روحی است.

۴- در سورهٔ سبأ، حمد در برابر مالکیت وحاکمیت در دنیا و نعمت های لا محدود بهشت جاودان است.

۵- در سورهٔ فاطر، حمد در مقابل ایجاد آسمان ها و زمین، و وسا طت ملائکه در میان الله و أنبیا علیهم السلام است.

پس مطابق این بیان این چهارمین سوره ای است که آغازش به لفظ حمد شده است، و ذکر حمد در آغاز این سوره، اشاره به آن است که این سوره متضمن دلایل یگانگی الله تعالی در الوهیت و متصف بودن او به صفات عظمت است که مقتضِی بیان حمد و اختصاص او به حمد است و اینکه او هیچ نوع شریک و همتایی ندارد.

سپس برای تخصیص حمد برای الله سبحانه چهار دلیل ذکر می کند که سه دلیل اول آن، دلایل اجمالی است، و دلیل چهارم، تفصیلی است.

دلیل اول: ﴿ٱلَّذِی لَهُۥ مَا فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلۡأَرۡضِ﴾ «آنکه از آن او است تمام آنچه که در آسمان ها وآنچه که در زمین است».

حکومت وتصرف عالم هستی اعم از علویات وسفلیات و زمام زندگی ومرگ، ترقی وتنزّل، رنج و راحت، عزت وذلت، اعطای نعمت وسلب آن، همه از آن او و در اختیار او است.

- اختصاص همه انواع حمد برای الله سبحانه نه تنها درین جهان ثابت است بلکه ﴿وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِی ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ «و در جهان آخرت هم سزاوار ستایش تنها او است»، چرا که نعمت های آخرت نیز همه از جانب او است.

حمد مذکور در آغاز آیه، در برابر نعمت های مرئی و حمد مذکور در اخیر آیه، در مقابل نعمت های غیر مرئی است که عبارت از جنت و نعمت های آن می باشد.

در سورۀ زمر آیۀ (۷۴)، انشای حمد در برابر نعمت های مرئی جهان آخرت است، زیرا حمد درآنجا، بعد از دخول مومنان به بهشت و بعد از مشاهدۀ نعمت های آن صورت می گیرد، می فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِی صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَیۡثُ نَشَآءُۖ فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِینَ ۝٧٤﴾ «و می گویند: همه ستایش ویژۀ الله است آنکه وعدۀ خود را به ما راست گفت، و سر زمین بهشت را به ما میراث داد، در هرجایی از بهشت که بخواهیم جای می گزینیم، پس چه خوب است پاداش عمل کننده گان!» .

در سورۀ یونس آیۀ (۱۰) و در سورۀ فاطر آیۀ (۳۴-۳۵) نیز حمد در برابر نعمت های شگفت انگیز بهشت در جهان آخرت است.

در سورۀ قصص آیۀ (۷۰) هردو حمد را یکجا ذکر نموده می گوید: ﴿لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِی ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ «و همه ستایش در دنیا وآخرت از آن او است» زیرا نعمت های هر دو جهان تنها از جانب او است.

پس چنانکه در دنیا ستایش از آن او است، در آخرت نیز ثنا و ستایش مخصوص ذات پاک او است، همان طوری که مالک ومتصرف درین جهان تنها او است، در جهان آخرت نیز مالک همه چیز تنها او است؛ و هرکجا که قلمرو ملک او است، آنجا محل حمد وثنای او است.

پس طوری که مالکیت او تمام جهان را فرا گرفته است، به همین ترتیب حمد وثنای او همه زمان ومکان و هردو جهان را در خود فرا گرفته است؛ چنانچه در سورهٔ إسرا آیهٔ (۴۴) این موضوع را روشن ساخته است.

فرق در میان حمد دنیا و حمد آخرت این است که حمد دنیا از باب عبادت وتکلیف است، اما حمد بهشت از جنس لذات است، چراکه در آنجا تکلیف قطع می گردد.

- **دلیل دوم وسوم:** ﴿وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١﴾ «و او با حکمت، (و از ظاهر وباطن همه چیز) آگاه است».

«حکیم» کسی را گفته می شود که کار ها را به اساس علم و به صورت بسیار دقیق انجام می دهد؛ پس اگر کسی عالم باشد ولی کار مناسب علمش انجام ندهد، ویا امر عجیب و شگفت انگیزی را بدون علم بر سبیل اتفاق انجام دهد، او را حکیم گفته نمی شود.

«خبیر» کسی را گویند که از ظاهر و باطن امور، و آغاز و انجام آن، اگاهی کامل داشته و هیچ چیزی از وی پوشیده نباشد و این دو صفت به صورت أتم و أکمل تنها مخصوص الله تعالی است.

پس این نظام شگفت انگیزی که بر جهان حکومت می کند، ناشی از همین دو وصف الهی است، چرا که او هرچیزی را در محل مناسبش قرار داده وسود و زیان و نیاز هر موجود را می داند؛ لذا مقتضای این هر سه دلیل اجمالی، این است که حمد وستایش مخصوص ذات پاک او بوده جز او هیچ کس سزاوار حمد وثنا نیست.

دلیل چهارم: دلیل تفصیلی است

بعد ازآنکه از علم وحکمت بی پایانش اجمالا خبر داد، حالا گوشهٔ از علم محیط خود را شرح می دهد:

﴿يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «می داند آنچه را که در زمین فرو می رود»، از قطرات باران حیات بخش، دانه ها، مرده گان، حشرات، و همه چیزهائی که در اعماق زمین فرو رفته برای انسان ذخیره می شوند، الله سبحانه از همه آنها کاملاً آگاه است.

«يَلِجُ» داخل می شود، از «وَلَجَ، يَلِجُ، وُلُوجًا» به معنی داخل شدن.

﴿وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا﴾ «و (می داند) آنچه را که از زمین بیرون می شود» از گیاهان، از درختان، از چشمه هائی که از عمق زمین می جوشد، و معادنی که هزاران سال در عمق زمین مستور بود و سپس استخراج می شود و گازها و آتش فشان هائی که از زمین زبانه می کشند، وحشراتی که از داخل زمین به خارج بیرون می شوند و هر چیزی که ما می دانیم یا نمی دانیم، ذات پاک او به همهٔ آنها آگاهی دارد.

۱- ﴿وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ﴾ «و (می داند) آنچه را که از آسمان فرو می آید» از انواع رحمت: باران، قرآن، کتاب ها، فرشتگان، انواع روزی و قضایای نافذ، مقدرات الهی، صاعقه ها و همه چیزهائی که کسی نمی داند اما او همه را می داند.

۲- ﴿وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَا﴾«و می داند آنچه را که به سوی آسمان ها بالا می رود» از فرشتگان، ارواح، وکلمات پاکیزه واعمال بندگان، انواع دعاهای مستجاب، بخارات و غیره، از همه آگاهی کامل دارد. «يَعۡرُجُ» بالا می رود، از «عَرَجَ، يَعرُج، عُرُوجًا» به معنی بالا رفتن.

پس در یک لحظه چه اندازه اشیا به زمین فرو می روند ویا از زمین بیرون می شوند و در یک لمحه چه بسا اشیاء از آسمان فرود می آیند یا به سوی آسمان عروج می کنند، الله سبحانه از همه این امور ذره به ذره در همه اوقات، در هر مکان از مکان های که باشند آگاهی کامل دارد، ازین جهت سزاوار حمد تنها او است.

- در خاتمهٔ آیه از وصف مغفرت و رحمتش خبر می دهد که این هردو وصف، مصدر لطف واحسان او بر بنده گانش می باشد: ﴿وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلۡغَفُورُ ۝٢﴾ «و او مهربان وآمرزگار است»، که به وصف رحمتش انسان ها را مورد لطف واحسان خود قرار می دهد؛ و به وصف غفرانش گناهان و لغزشات ایشان را می پوشاند.

موضوع دوم: اثبات قیامت

بعد از بیان توحید و اثبات اختصاص حمد در هر دو جهان برای الله سبحانه، موقف کافران را در بارهٔ قیامت بیان داشته سپس بر آنها رد نموده به اثبات قیامت و بیان حکمت و هدف آن می پردازد که عبارت از دادن پاداش خوب به نیکوکاران و عقوبت بد عملان و کافران است.

- نخست الله تعالی در بارهٔ انکار کافران از قیامت، خبر می دهد: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأۡتِينَا ٱلسَّاعَةُ﴾ «وکافران گفتند قیامت هرگز بر ما نمی آید».

این انکار ایشان در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹)، و در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۳۷)، و در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) نیز مذکور است.

- بعد ازآن الله تعالی به اثبات قیامت و حقانیت آن پرداخته می فرماید: ﴿قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ﴾ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که قیامت البته بر شما خواهد آمد» و در برابر اعمال تان محاسبه خواهید شد.

این آیه، یکی از سه آیاتی است که الله تعالی درآن به پیغمبرش دستور داده است، تا او به غرض رد برمنکرین قیامت، به پروردگارش سوگند یاد کند، و دوم: در سورهٔ یونس آیهٔ (۵۳) و سوم: در سورهٔ تغابن آیهٔ (۷) است.

اشکالی را که کافران و مشرکان برای انکار از قیامت زمزمه می کردند، این بود که می گفتند:

- هنگامی که ما بمیریم وخاک گردیم و خاک ما با خاک دیگران بهم بیامیزد، چه کسی می تواند اجزای پراگندهٔ هر بدن را از یکدیگر تفکیک کند و بشناسد و سپس آنرا جمع آوری نماید؟

- و اینکه چه کسی می تواند به اعمال پنهان وآشکار بندگان پی برده آنها را احصایه گیری دقیق نموده ایشان را به محاکمه بکشاند؟

پس الله سبحانه به این اشکالات و امثال آن پاسخ داده می فرماید: ﴿عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ﴾ «(پروردگار من آنکه شما را زنده می گرداند) دانای همه امور پنهان است» هیچ چیزی از علم او پنهان نیست، چنانکه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ «یقینا چیزی در آسمان و زمین بر الله پوشیده نیست».

- سپس فراگیر بودن علم خود و وسعت آن را بیان می کند: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ۝٣﴾ «پنهان نمی ماند از وی به اندازهٔ ذره ای در آسمان ها و نه در زمین، و نه (پنهان می ماند از وی) چیزکوچکتر از ذره و نه بزرگتر از آن، (و هیچ چیز و هیچ عملی نیست) مگر اینکه در کتاب آشکاری ثبت است»، و هنگامی که چنین باشد، مشرکان دلیلی برای ناممکن بودن قیامت و رستاخیز دوباره ندارند. «لَا يَعْزُبُ» پنهان و پوشیده نمی ماند.

نظیر این آیه در سورهٔ یونس آیهٔ (۶۱) و در سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۶) و در سورهٔ نمل آیهٔ (۷۵) مذکور است.

لطائف این آیه:

۱- ﴿وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ﴾ اشاره به این است که ذکر ﴿مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ﴾ برای تحدید نیست، بلکه اگر چیزی کوچکتر از ذره هم باشد، باز هم از علم او پنهان نیست، پس کسانی که «ذره» را غیر قابل تجزیه می گویند و معتقد به «جزء لا یتجزی» هستند، قول شان غلط است.

۲- مُسلّم است که کسی به «اصغر»، عالم باشد، به «اکبر» به طریق اولی عالم می باشد، پس مطابق این قانون ذکر «وَ لاَ أكبَرَ» بعد از ﴿وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ﴾مورد اشکال است.

جواب این است که الله سبحانه درینجا در صدد اخبار از اثبات کافهٔ امور در کتاب مبین است، پس اگر به ذکر اصغر اکتفا می کرد، ممکن بود کسی می پنداشت که «أصغر» در کتاب مبین ازین جهت ثبت است که قابل نسیان است، اما اکبر چون قابل نسیان نیست، پس به ذکر آن حاجت نیست، بنا برآن الله سبحانه برای دفع این توهم، همراه با «أصغر» ، «أكبر» را هم ذکر کرد که هیچ یکی ازین امور قابل نسیان نیست.

بعد ازآن حکمت قیامت وهدف ثبت همه چیز در «کتاب مبین» را بیان می دارد:

۱- پاداش به مومنان نیکوکار: ﴿لِّيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۚ﴾ «تا آنانی را که ایمان آوردند واعمال شائسته انجام دادند پاداش دهد».

- سپس این پاداش را تعیین می کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾ « برای آن جماعه آمرزش و روزی پر ارزشی است».

درینجا از دو نوع پاداش تذکر داد:

یکی:«مغفرت»، و این پاداش در برابر ایمان آنها است، چرا که ایمان صادقانه، سبب مغفرت همه گناهان می شود.

دوم: «رزق کریم» که در برابر اعمال خیر آنها است، زیرا کسی که برای مولای خود عمل می کند حتما بعد از فارغ شدنش از کار، مولایش برای او پاداشی می دهد، و پاداشی که الله سبحانه به مؤمنان می دهد بسیار با ارزش است به همین سبب آن رزق را به «کریم» توصیف نمود.

۲- عقوبت بدکاران و کافران: ﴿وَٱلَّذِينَ سَعَوۡ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٞ ٥﴾ «وکسانی که در تکذیب آیت های ما به قصد مقابله تلاش ورزیدند، برای ایشان عذابی است از جنس دردناک ترین عذاب».

«سَعَوْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا» یعنی در تکذیب و انکار و مقابله با آیات ما تلاش کردند. «مُعَٰجِزِينَ» مسابقه کنندگان، مقابله کنندگان، یعنی آنها می پندارند که از گرفت ما نجات می یابند و از دسترس ما بیرون می شوند، بدیهی است که چنین پندار غلط است.

به این اساس کسی نپندارد که زندگی فقط همین زندگی دنیا است و به هـر نحـوی بایـد ازآن لذت برد، نه خیر بلکه همه اعمال انسان ها ثبت می شود، و سپس در برابـر آن پـاداش خوب و یا پاداش بد داده خواهند شد.

پس حکمت و فلسفهٔ قیام قیامت این است که تا به نیکوکاران پاداش خوب و به بـدکاران مجازات داده شود، و این هدف در سورهٔ یونس آیـهٔ (۴) و در سـورهٔ ابـراهیم آیـهٔ (۵۱) و در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۹) و در سورهٔ طه آیهٔ (۱۵) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۳۱) نیز ذکر شده است.

موضوع سوم: اثبات حقانیت قرآن

از آنجا که منکرین معاد، نزول وحی بر رسول الله ﷺ را تکذیب نموده قـرآن را سـاخته و بافتهٔ شخص پیغمبرﷺ می پنداشتند، لذا الله سبحانه به غرض باطل قـرار دادن ایـن گمـان کافران و بخاطر اثبات حقانیت قرآن و وحی بودن آن، نظر دانشمندان را در مورد صدق قرآن ذکر مـی کنـد: ﴿ وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلۡحَقَّ وَيَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ۝٦ ﴾« وکسانی که علم داده شدند، می دانند آنچه از جانب پروردگارت به سـوی تـو نازل شده است، حق است و به سوی راه ذات غالب ستوده گار رهنمایی می کند».

کلمهٔ «يَرَى» درینجا به معنی دانستن است، و جملهٔ «ٱلَّذِينَ» استئنافیه است.

برخی از مفسرین مراد از ﴿ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ﴾ علمای حق پرست اهل کتـاب را قـرار داده اند که دانشمندان آنها، قرآن را تصدیق نموده، به سوی راه حق و رضای الهی، رهبر و رهنمـا می دانستند.

و گروهی از علماء گفته اند: مراد آیه، صحابهٔ کرام و یا جمیع مسلمانان اند.

البته درینجا باید بگوییم که {ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ} عام است، کافهٔ دانشمندان حقگو و صـادق را در هر زمان و مکانی که باشند در بر می گیرد، به این اساس علمای حق اهل کتاب، صـحابهٔ کرام و همه مسلمانان دانشمند، در عموم این آیه داخل اند.

جملهٔ ﴿وَيَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ﴾ می تواند بیان و توضیح معنای حق باشد به این معنی که حـق آن است که هادی به سوی صراط مستقیم باشد.

و همچنان می تواند بیانگر فائده دیگری باشد، به این معنی که قرآن حق است وعلاوه برآن به سوی صراط مستقیم الهی هدایتگر است.

«الحق» اشاره به کمال، و «يَهۡدِيٓ» اشاره به تکمیل است.

و﴿ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ٦﴾ مشتمل بر ترغیب وترهیب است؛ یعنی او «عزیز» است، پس از تکذیب کنندگان قرآن انتقام می گیرد.

وچون او «حمید» هم است، کسانی را که ایمان آوردند و مطابق قرآن عمل کردند از روش آنها قدر دانی می کند وآنان را مورد رحمت خود قرار می دهد.

نظیر این آیه در سورۀ ابراهیم آیۀ (۱) و در سورۀ مائده، آیۀ (۱۵ - ۱۶) مذکور است.

موضوع چهارم: بیان استهزای کافران به قیامت و رد بر ایشان

بعد از بیان انکار کافران از قیامت و رد بر ایشان، درینجا استهزا و تمسخر کافران را به قیامت و سخنان ایشان را در مورد پیغمبرﷺ ذکر نموده برآن رد می کند:

- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلۡ نَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ يُنَبِّئُكُمۡ إِذَا مُزِّقۡتُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمۡ لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍ ٧﴾

«وکافران (به غرض استهزاء) به یکدیگر گفتند: آیا شما را بر مردی رهنمائی کنیم که شما را خبر می دهد ازینکه هنگامی که (مردید و) کاملا متلاشی (و نابود) شدید، البته شما (زنده شده) در آفرینش تازه قرار می گیرید؟!» و به این ترتیب کافران از سخنان پیغمبرﷺ در مورد قیامت ابراز شگفتی و تعجب نموده و سپس به صراحت از صحت آن انکار نموده در مورد پیغمبرﷺ چنین گستاخی نموده گفتند: ﴿أَفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةُۢ﴾«آیا بر الله سخن دروغ بر بسته است، یا او گرفتار دیوانگی است؟»».

منظورشان ازین گفتار انکار از پذیرش قیامت است و به همین اساس سخنانی را که پیغمبرﷺ در مورد برپایی قیامت و حساب و کتاب انسان ها بیان می داشت، تکذیب نمودند، و آن را نشان دیوانگی او قرار دادند.

- پس الله سبحانه سخنان و انکار کافران را رد نموده در مورد شان می فرماید:﴿بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ فِي ٱلۡعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلۡبَعِيدِ ٨﴾ «بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند (در آن روز) در بزرگترین عذاب، و (امروز) در گمراهی دور از حق فرو رفته اند».

یعنی در برابر تکذیب پیغمبر، عذاب خواهند شد و در مقابل نسبت کردن شان پیغمبرﷺ را به دیوانگی، در گمراهی شدید قرار گرفته اند، چرا که پیغمبرﷺ اصدق

الصادقین، و هشیار ترین شخص روی زمین است، پس چگونه ممکن است که او سـخن دروغ و یا سخن ناشی از دیوانگی بزند!

- طوری که در آغاز سوره در آیهٔ (۳) علم محیط وگستردهٔ خـود را دلیـل اثبـات معـاد و رستاخیز دوباره قرار داد، اکنون درین آیه برای اثبات معاد، از کمال قدرت خود اقامـهٔ دلیـل نموده می فرماید: ﴿ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ﴾«آیا آنها به سـوی آنچه که پیش روی ایشان وآنچه پشت سر ایشان از آسمان و زمین است ننگریستند؟» تا بـه قدرت الله متعال پی ببرند.

مراد به ﴿ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم ﴾ جمیع جهات است، پس مطلب آیه چنـین اسـت: «آیا متوجه نمی شوند که دلائل حقانیت این هردو اصل- توحید و قیامت - از هر جهت آنها را تحت محاصره قرار داده است که از یکطرف وحدانیت او را و از طرف دیگر کمال قدرت او را بر اقامهٔ معاد و حشر و نشر به اثبات مـی رسـاند و تفکـر و اندیشـیدن در هریکی ازین نشانه های بزرگ الهی، کافی است تا انسان به ممکن بودن معاد و قیامت و حقانیت آن باورمند شود.

دلائل اثبات قیامت همچنان در سورهٔ یس آیهٔ (۸۱) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۷) و در سـورهٔ احقاف آیهٔ (۳۳) و در سورهٔ ق آیهٔ (۶- ۱۱) مذکور است .

- بعد از آن الله سبحانه منکرین قیامت را به دو نوع عذاب تهدید قرار می دهد:

۱- ﴿ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ ﴾ «اگر ما بخواهیم ایشان را در زمین فرو می بریم» که هیچ کس نمی تواند آنها را نجات بخشد. همین نوع تهدید در سورهٔ انعـام آیـهٔ (۶۵) و در سـورهٔ إسراء آیهٔ (۶۸) و در سورهٔ ملک آیهٔ (۱۶) نیز ذکر شده است.

۲- ﴿ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ﴾ «یا پاره های از آسمان را بر ایشان فرو می افگنیم» و با چنین عذاب سهمگینی که از فراز سر متوجه شان شـود، گرفتـار شـان کنـیم و مـا بـه هریکی ازین امور قادر و توانا هستیم. «كِسَفًا»، مفردش «كِسْفَةٌ» به معنی قطعه، پاره.

- باز در پایان آیه به غرض تنبیه کافران می گوید: ﴿ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ۝٩ ﴾ «شکی نیست که درین بیان نشانه است برای هر بنده ای که به سوی الله بر می گـردد»، و در نتیجهٔ تفکر و تأمل به حقانیت قیامت و قدرت الله تعالی ایمان می آورد.

❁❁❁

فصل دوم : (از آیهٔ ۱۰-۲۱) **بیان انعامات الهی بر شاکران و مجازات کافران**

و درین آیات یک مثال برای انعام الهی و یک مثال برای مجازات الهی بیان می شود:

اول : قصهٔ داود و سلیمان علیهما السلام و انعامات الهی بر ایشان

﴿ ۞ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُۥ وَٱلطَّيْرَ ۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ أَنِ ٱعْمَلْ
سَٰبِغَٰتٍ وَقَدِّرْ فِى ٱلسَّرْدِ ۖ وَٱعْمَلُوا۟ صَٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾ وَلِسُلَيْمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ
وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُۥ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ ۖ وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا
نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ وَقُدُورٍ
رَّاسِيَٰتٍ ۚ ٱعْمَلُوٓا۟ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكْرًا ۚ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِىَ ٱلشَّكُورُ ﴿١٣﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ
مَوْتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُۥ ۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا۟ فِى
ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿١٤﴾

ترجـــمه:

۱۰- و حقا که ما به داود از جانب خود نعمت بزرگی عطا کردیم. (و به کوه ها گفتیم) ای کـوه ها (در تسبیح وتقدیس الله) با او همنوا شوید وپرندگان را برای او رام کردیم، و آهـن را برایش نرم ساختیم.

۱۱- و(برایش گفتیم) زره های فراخ بساز و حلقه های آن را به اندازهٔ متناسب بسـاز و عمـل شایسته انجام دهید، زیرا من به آنچه انجام می دهید بینا هستم.

۱۲- و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که رفتار صبحگاهی آن مسـافهٔ یـک ماهـه راه و رفتار شامگاهی آن مسافه یک ماهه راه بود، و برای او چشمهٔ مس (ذوب شـده) را روان ساختیم، و (مسخر ساختیم بـرایش) گروهـی از جـن را کـه پـیش روی او بـه حکـم پروردگارش کار می کردند و هر کسی از آنها که از فرمان ما سرپیچی مـی کـرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم.

۱۳- آنان برایش می ساختند هر چه را که سلیمان می خواست از عبادتگـاه هـا (وقصـرهای مستحکم) و مجسمه ها، و ظرف ها بزرگ همچون حوضها و دیگ هـای ثابـت در جـای

خود (و به خاندان داود گفتیم) ای خاندان داود! سپاس گزاری (این نعمت ها را) بجای آورید، و اندکی از بندگانم سپاس گزارند.

۱۴- پس (با اینهمه قدرتی که سلیمان داشت) هنگامی که فرمان مرگ را بر وی صادر نمودیم، آگاه نساخت جنیان را از مرگ او، مگر کرم چوبی که عصای او را می خورد، پس هنگامی که سلیمان فرو افتاد، حال جنیان روشن شد که اگر آنها غیب را می دانستند در عذاب ذلت بار باقی نمی ماندند.

تفسیر:

پیشتر از (عبد منیب) یعنی بندهٔ توبه گار سخن به میان آمد، حالا درینجا نمونه های از بندگان انابت کننده و سپاس گزار را ذکر می کند و نعمت هایی را که الله تعالی برایشان عطا نموده بود، بیان می کند.

اول: از میان بنده های انابت پیشه و سپاس گزار یکی هم داود ﷺ بود، که الله تعالی در برابر انابتش نعمت های فراوانی برایش عنایت فرموده بود، پس درینجا الله تعالی نخست به صورت اجمالی به سوی آن نعمت ها اشاره نموده می فرماید:

- ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا﴾ «و حقا که ما به داود از جانب خود نعمت بزرگی عطا کردیم» و برایش نبوت و زبور و پادشاهی دادیم.

در سورهٔ نمل آیهٔ (۱۵) در رأس نعمت های مشترک در میان داود وسلیمان، دانش را قرار داده فرموده است: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَٰنَ عِلْمًا ۖ وَقَالَا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ «و حقا که ما به داود و سلیمان دانش عطا کردیم (وآنان پروردگار خویش را سپاس گزاری نموده) گفتند: تمام ستایش از آن الله است که ما را بر بسیاری از بندگان مومن خود برتری بخشید».

- بعد ازآن برخی از نعمت های معنوی و بخشی از نعمت های مادی خود را که به داود ﷺ عنایت فرموده بود، شرح می دهد:

۱- تسخیر کوه ها: ﴿يَٰجِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُۥ﴾ «(و به کوه ها گفتیم) ای کوه ها در تسبیح وتقدیس الله با او همنوا شوید». «أَوِّبِى» تسبیح بگویید و هم آواز شوید. « تأویب» در زبان حبشی به معنی «تسبیح» است.

اگر چه همه چیز سرگرم و مصروف تسبیح خالق کائنات اند، ولی منظور این است که زمزمۀ تسبیح درونی کوه ها با نغمۀ بیرونی داود علیه السلام همنوا باشد.

۲- تسخیر پرندگان: ﴿وَٱلطَّيۡرَ﴾ «وپرندگان را برای او رام گرداندیم».[1]

این پرندگانی که مسخر او بودند هنگام تسبیح بالای سرش ایستاده در تسبیح وتقدیس الله سبحانه با او نیز شرکت می ورزیدند، طوری که در سورۀ انبیا آیۀ (۷۹) می گوید: ﴿وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ «وما با داود کوه ها وپرندگان را مسخر گرداندیم که همراه او تسبیح می گفتند و ما بودیم که چنین کاری را انجام می دادیم».

این دو نعمت، نعمت های معنوی اند، و دو نعمت آینده، نعمت های مادی اند.

۳- نرم ساختن آهن برایش : ﴿وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ ۝١٠﴾ «وآهن را برایش نرم ساختیم» که از آن آلات و ابزار جنگی می ساخت و این هر سه نعمت، از معجزه هایی بود که الله تعالی به داود عليه السلام عطا کرده بود.

۴- تعلیم کیفیت ساختن آلات و ابزار جنگی: ﴿أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِ﴾ «و (ما برایش گفتیم) زره های فراخ بساز و حلقه های آن را به اندازۀ متناسب بساز».

«سَٰبِغَٰتٖ» جمع «سابغة» فراخ، کامل، مقصود ازآن زره هایی است که تمام بدن را بپوشاند. «قَدِّرۡ» اندازه را رعایت کن، «ٱلسَّرۡدِ» حلقۀ زره.

یعنی زره های کامل و دارای حلقه های متناسب بساز که نه بسیار بزرگ باشند و نه بسیار خورد باشند و این تعلیم الهی است که او باید در کیفیت بافت وکمیت حلقه ها دقت کافی را بخرج دهد تا برای صنعتگران آینده جهان سرمشقی باشد که آنها نیز در ساختن امور صنعتی خود دقت کامل را مراعات نمایند.

۱- کلمۀ «الطَّيرَ» به سبب عطفش بر «جبال» که منادی است، منصوب شده است، زیرا اسم معرفه هنگامی که بر منادی عطف شود، می توان آن را منصوب خواند، و همچنان می توان آن را مرفوع خواند، البته جمعی از ائمۀ نحو، منصوب خواندن را - در چنین حالت - ترجیح میدهند. و همچنان جایز است که «الطَّيرَ» برای فعل «أَوِّبِي» مفعول معه باشد، درین صورت تقدیرعبارت چنین میشود«أَوِّبِي مَعَهُ وَ مَعَ الطَّيرِ» یعنی ای کوه ها با سلیمان و با پرندگان همنوا شوید». (تفسیر التحریر و التنویر)
و یا اینکه مفعول به برای فعل محذوف «سَخَّرنَا لَهُ» است.

در سورۀ أنبیاء آیۀ (۸۰) می گوید: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ﴾ «و برایش ساختن لباس (زره) را برای شما آموختیم، تا شما را از جنگ تان نگاه دارد، پس آیا شما سپاس گزاری می کنید؟».

- در پایان ذکر نعمت های عنایت شده به داود علیه السلام، خاندانش را مخاطب قرار داده می گوید: ﴿وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١﴾ «و عمل شائسته انجام دهید، زیرا من به آنچه انجام می دهید بینا هستم». در آیۀ (۱۳) همین سوره می گوید: ﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗا﴾ «ای خاندان داود (این نعمت ها را) سپاس گزاری کنید».

پس درین آیات در ضمن اینکه بیان نعمت آموزش ساختن زره برای داود‌ علیه السلام است، ترغیب به سوی کسب حلال نیز هست، زیرا داود علیه السلام قسمتی از وقتش را از طریق ساختن لباس های زرهی و سپس فروش آن، در طلب کسب حلال سپری می نمود و بهترین کسب حلال همانست که انسان به آبلۀ کف خود به دست آورد.

و پیغمبر ﷺ در مورد بهترین کسب حلال فرموده اند: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ»

«هیچ کسی طعامی بهتر از آن نخورده است که از عمل دستش حاصل نموده است، و یقینا پیغمبر الله داود علیه السلام از کسب دستش طعام می خورد».[1]

همچنان الله تعالی هیچ پیغمبری را از عمل صالح مستثنی ننموده است، به همین اساس بعد از ذکر انعاماتش بر داود علیه السلام خاندان او را به اعمال صالحه دستور داد و اعمال صالحه عبارت از به جا آوری اوامر شرع و خود داری از نواهی و محرمات شرعی است.

دوم: از جملۀ بنده های منیب و سپاس گزاری که الله تعالی به ایشان نعمت های فراوان را عنایت فرموده است، سلیمان علیه السلام را ذکر می کند، و بیان انابت او در سورۀ ص آیۀ (۳۴) ذکر شده است، البته درینجا بیان نعمت ها و معجزه هایی است که الله تعالی برایش عطا فرموده بود:

۱- تسخیر باد: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞ﴾ «و ما برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که رفتار صبحگاهی آن مسافۀ یک ماهه راه و رفتار شامگاهی آن مسافه یک ماهه راه بود»، یعنی آن باد در یک روز مسافۀ دو ماهه راه را طی می نمود.

در سورۀ انبیاء آیۀ (۸۱) و در سورۀ ص آیۀ (۳۶) نیز بیان همین نعمت است.

۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کسب الرجل و عمله بیده، حدیث: ۲۰۷۲ .

۲- جاری ساختن مس گداخته شده: ﴿وَأَسَلْنَا لَهُۥ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ﴾ «و برای او چشمهٔ مس (ذوب شده) را روان ساختیم» که از آن ظرف های گونا گون می ساخت.

پس همان طوری که برای داود﷣ آهن نرم شده بود که ازآن ابـزار و آلات جنگـی مـی ساخت، برای سلیمان﷣ چشمهٔ مس ذوب شده جاری ساخته شده بـود کـه ازآن ظـروف و وسایل مورد نیاز را می ساخت.

۳- تسخیر جـن: ﴿وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ﴾ «و (مسـخر سـاختیم بـرایش) گروهی از جن را که پیش روی او به حکم پروردگارش کـار مـی کردنـد»، و سـلیمان﷣ از نیروی ایشان در ساختار عمارات و بازسازی سلطنت خود استفاده می کرد.

- بعد ازآن علت کمال تسلیم و اطاعت آنها از سلیمان﷣ را بیان می دارد: ﴿وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٢﴾﴾ «و هر کسی از آنها که از فرمان ما سرپیچی می کـرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم».

«يَزِغْ» منحرف می شد، سرپیچی می کرد، از «زَاغَ، يَزِيغُ، زَيغًا» «عَنْ أَمْرِنَا» از فرمان ما کـه به زبان سلیمان﷣ جاری می شد.

و مقصود از «عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ» درینجا عذابی همانند عـذاب دوزخ اسـت، یعنـی در صـورت تخلف از فرمان سلیمان، توسط ملائکه عذابی همچون آتش سوزان بر آنها وارد می شد، لـذا ازبیم این عذاب آنها توان تخلف و سرپیچی را نداشتند.

و یا اینکه مقصود از «عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ» عذاب دوزخ مراد است، یعنی متخلفان از فرمان خـود را در قیامت از عذاب دوزخ می چشانیم.

- سپس بخشی از اعمال و کارهای مهم تولیدی وصنایع دسـتی جنیـان را یـاد آور مـی شود: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَٰتٍ﴾ «آنـان بـرایش مـی ساختند هر چه را که سلیمان می خواست از عبادتگاه ها (و قصرهای مسـتحکم) و مجسـمه ها و ظرفها بزرگ همچون حوض ها و دیگ های ثابت در جای خود».

«مَحَٰرِيبَ» جمع «محراب» در اصل عمارات مرتفع و بلند را گویند، بعد از آن بـر عبادتگـاه های مخصوص اطلاق شد، چنانکه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۳۷، ۳۹) و در سورهٔ ص آیـهٔ (۲۱) مذکور است. «وَتَمَٰثِيلَ» جمع «تمثال» مجسمه و مجسمه سـازی در شـریعت سـلیمان علیـه السلام حرام نبود، «جِفَان» ظرف هـای غـذا خـوری، جمـع «جَفنَة»، «الجَـوَاب» در اصـلش

«الجَوَابِی» است به معنی حوضها، جمع «جَابِيَة» است، «قُدُور» دیگها، مفردش «قِدر»، «رَّاسِيَٰتٍ» ثابت و پا برجای، که به سبب بزرگی شان کسی نمی توانست آن دیگ ها را از جایشان حرکت دهد؛ نوعیت اعمال این جنیان، در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۸۲) و در سورهٔ ص آیهٔ (۳۷) نیز ذکر شده است.

- در پایان نعمت های عنایت شده به سلیمان عليه السلام بازهم خاندان داود عليه السلام را مخاطب قرار می دهد: ﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ١٣﴾ «ای خاندان داود! سپاس گزاری (این نعمت ها را) بجای آورید، و اندکی از بندگانم سپاس گزارند».

نکات قابل توجه:

۱- در حق داود علیه السلام آلات و ابزار جنگی را ذکر کرد، زیرا زمان او وقت جنگ بود، وخود او مصروف پیکار بود، اما در حق سلیمان علیه السلام کارهای تعمیراتی وساز وسامان معیشت را یاد آور شد، چرا که زمان او آوان صلح و آرامی بود، و هیچ قدرتی تاب مقابله را با او نداشت، ازین وجه اسباب رفاه و معیشت او را مورد بحث قرار داد.

۲- در قصهٔ داود علیه السلام بعد از ساختن زره های فراخ ﴿وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ ذکر کرد، ودر قصهٔ سلیمان علیه السلام بعداز «عمل جن» ﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗا﴾ ذکر کرد، اشاره به اینست که این نعمت ها همه امور فنا پذیر اند و نباید انسان بسبب اشتغالش به این امور، هدف اصلی خلقت خود را که عمل صالح وسپاس گزاری است، فراموش کند.

- بعد ازآنکه شأن وشوکت سلیمان علیه السلام را ذکر نمود، کیفیت مرگ او را اعلان میدارد که با وجود آن عظمت شأن و اسباب و وسائل محیر العقولش از مرگ نجات نیافت.

می گوید: ﴿فَلَمَّا قَضَيۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَوۡتَ مَا دَلَّهُمۡ عَلَىٰ مَوۡتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ تَأۡكُلُ مِنسَأَتَهُۥۖ﴾ «پس (با اینهمه قدرتی که سلیمان داشت) هنگامی که فرمان مرگ را بر وی صادر نمودیم، آگاه نساخت جنیان را از مرگ او، مگر کرم چوبی که عصای او را می خورد».

مقصود از «دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ» کرم چوب است، «مِنۡسَأَة» عصا.

مفسرین ذکر نموده اند که سلیمان علیه السلام، داخل اطاق شیشه ای که جنیان برایش ساخته بودند، به عصای خود تکیه نموده مشغول عبادت و نظارت بر اعمال جنیان شد و بر همین حالت مرگ به سراغ او آمد و درین دوران جن ها به زعم اینکه سلیمان عليه السلام زنده است

و از اعمال آنها در حال مراقبت است، سرگرم عمل بودند، اما بعد از گذشت یک سال عصـای سلیمانعليه السلام شکست و او به زمین افتاد، هنگامی که از نزدیک او را مشاهده کردند دیدند که وفات یافته است.([1])

وعلت سقوطش این بود، کرم چوبی که در داخل عصا قرار داشت، عصا را از داخل خـورد، تا آنکه عصا مقاومت خود را از دست داد وشکست، پس سلیمان عليه السلام به زمـین افتـاد، ازیـن واقعه برای مردم روشن شد که از وفات او مدت طولانی گذشـته اسـت، ولـی بـا وجـود آن، جنیان تنها زمانی مطلع شدند که عصا شکست و سلیمانعليه السلام به زمین افتاد.

ازینجا حقیقت جنیان برای مردم روشن شد که آنان به امور غیبی مطلع نیستند، چنانچه الله تعالی درین مورد می فرماید:

- ﴿فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُواْ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾ «پس هنگامی که سلیمان فرو افتاد، حال جنیان روشن شد که اگر آنها غیب را میدانستند در عذاب ذلـت بـار باقی نمی ماندند »، و این همه مدت طولانی را در رنج و مشقت کار، سپری نمی کردند.

«خَرَّ» فرو افتاد، «تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ» حال جنیان برای مردم روشن شد، یعنی پیش ازیـن واقعـه مردم در بارۀ جنیان عقیده داشتند که آنها علم غیب را می دانند، ولـی ازایـن واقعـه مـردم دانستند که جنیان نیز همانند آنان، بر غیب آگاهی ندارند، ورنه درین همه مدت طولانی رنج و مشقت کار را متحمل نمی شدند.

ازین آیه نیز دانسته می شود که اجساد أنبیاء پوسیده و خراب نمی شود.

۞۞۞

---

[1]- در بارۀ اینکه سلیمان علیه السلام بعد از وفاتش چقدر وقت بر عصا تکیه زده ماند، از حدیث طولانی که امام طبری از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل نموده است، دانسته میشود که سلیمان علیه السلام یک سال کامل به همان حالت ماند، تا آنکه عصا شکست و سلیمان علیه السلام به زمین افتاد.

ولی این روایت مرفوع را امام ابن کثیر منکر قرار داده است، و شیخ البانی رحمه الله نیز آن را ضعیف گفته و ترجیح داده است که به سند مرفوع چنین روایتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم به صحت نرسیده است، البته چنین روایت به صورت موقوف و به سند صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است، و در اخیر شیخ البانی گفته است که احتمال آن می رود ابن عباس رضی الله عنهما این قصه را از کتب اهل کتاب نقل نموده باشد.

(نگاه: سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعة، حديث شماره: ۶۵۷۳)

دوم: قصۀ قوم سبأ و هلاکت ایشان به سبب ناسپاسی نعمت های الله تعالی

لَقَدۡ كَانَ لِسَبَإٖ فِي مَسۡكَنِهِمۡ ءَايَةٞۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٖ وَشِمَالٖۖ كُلُواْ مِن رِّزۡقِ رَبِّكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥۚ
بَلۡدَةٞ طَيِّبَةٞ وَرَبٌّ غَفُورٞ ﴿١٥﴾ فَأَعۡرَضُواْ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سَيۡلَ ٱلۡعَرِمِ وَبَدَّلۡنَٰهُم بِجَنَّتَيۡهِمۡ جَنَّتَيۡنِ ذَوَاتَيۡ
أُكُلٍ خَمۡطٖ وَأَثۡلٖ وَشَيۡءٖ مِّن سِدۡرٖ قَلِيلٖ ﴿١٦﴾ ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِمَا كَفَرُواْۖ وَهَلۡ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلۡكَفُورَ ﴿١٧﴾
وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ ٱلۡقُرَى ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا قُرٗى ظَٰهِرَةٗ وَقَدَّرۡنَا فِيهَا ٱلسَّيۡرَۖ سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ
وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾ فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا وَظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ وَمَزَّقۡنَٰهُمۡ كُلَّ
مُمَزَّقٍۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ﴿١٩﴾ وَلَقَدۡ صَدَّقَ عَلَيۡهِمۡ إِبۡلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقٗا
مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيۡهِم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يُؤۡمِنُ بِٱلۡأٓخِرَةِ مِمَّنۡ هُوَ مِنۡهَا فِي
شَكّٖۗ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ﴿٢١﴾

ترجـــمه:

۱۵- واقعا برای قوم سبا در محل مسکونی شان نشانۀ (از قدرت الهی) بود، دو بـاغ عظـیم از طرف راست وچپ (محل سکونت شان قرار داشت و بدیشان گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و او را سپاس گزاری کنید، این شهری است پـاکیزه (وآنکـه ایـن شهر زیبا را مسکن شما گردانیده است) پروردگار آمرزگار است.

۱۶- آنها (از سپاس پرورد گارشان) روی گرداندند، پس برایشان سـیل شـدید ویرانگـری را فرستادیم، پس دو باغ (با برکت و پر میوۀ) ایشان را به دو باغ دارای میوه های بد مـزه و درخت گز و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم.

۱۷- این جزای بود که به خاطر نا سپاسی نعمت، آنها را کیفر دادیـم و مـا جـز ناسپاسـان را کیفر نمی دهیم.

۱۸- و در میان ایشان و در میان آن شهر هائی که در آنها برکت نهـاده بـودیم، شـهر هـای آشکاری را قرار داده بودیم و در میان آنها مسافۀ رفتار را (به فاصـله متناسـب) مقـرر نمودیم (و به آنها گفتیم) درین آبادی ها شب ها و روزها با امنیت کامل سفر کنید.

۱۹- پس گفتند: پروردگارا ! فاصله های سفرهای ما را دور کن و بر خویشتن ستم کردند، پس قصهٔ ایشان را افسانهٔ (سر زبانها) ساختیم وآنها را کاملا متلاشی ساختیم، یقیناً درین ماجرا نشانه ها است برای هر انسان شکیبا و سپاس گزار.

۲۰- و واقعاً ابلیس پندار خود را در بارهٔ آنها محقَّق ساخت، پس همگی از وی پیروی کردند، به جز گروه اندکی از مومنان .

۲۱- و ابلیس را برایشان هیچ غلبه ای نبود (به جز وسوسه و آراستن گناه، پس آنها را به وسوسهٔ او آزمودیم) تا (بدینوسیله برای شما) مشخص سازیم کسی را که به آخرت ایمان می آورد، از کسی که او در بارهٔ آن گرفتار شک و تردید است و پروردگار تو بر هر شئ نگهبان است.

تفسیر:

بعد ازآنکه احوال سپاس گزاران نعمت های الهی را شرح داد، اکنون درین آیات به توضیح حال و انجام بد نا سپاسان می پردازد، آنهایی که نه تنها مراسم سپاس گزاری را مراعات ننمودند بلکه راه عصیان و طغیان را در پیش گرفتند، در نتیجه الله سبحانه نعمت خود را از ایشان گرفت وآنان را درس عبرت برای جهانیان قرار داد که درین پنج آیه قصهٔ مردم سبأ به طور نمونه ذکر نموده می گوید: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ ءَايَةٌ﴾ «واقعا برای قوم سبأ در محل مسکونی شان نشانهٔ (از قدرت الهی) بود» .

«سبأ» در اصل نام پدر قبیلهٔ أعراب یمن بود، سپس نام قبیله شد، بعد از آن نام آن سرزمین گردید، چنانکه در سورهٔ نمل آیهٔ (۲۲) از گفتار هدهد حکایت می کند: ﴿وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾﴾ «و من از سر زمین سبا برایت خبری واقعی آورده ام».

نام شهر آنها «مأرِب» بر وزن «مَنزِل» بود که در اصل مدینه بلقیس بود و این شهر در میان «صنعاء و حضرموت» موقعیت داشت.

و شهر «مأرب» را از چهار سو، کوه های بلند احاطه نموده بود، ازین جهت در مسیر سیلابهای ویرانگر قرار داشت، اما این قوم با تجربه ای که داشتند، توانستند به غرض جلوگیری از ویرانگری سیلابها، سد عظیم و مستحکمی را درمیان کوه ها و در موقعیت مناسب بسازند، و در پشت سر این سد آب را ذخیره نموده، سپس ازین مخزن بزرگ سرزمینهای گستردهٔ لا مزروع را آبیاری نموده قابل کشت و زراعت ساختند.

پس به وسیلهٔ این سد، سیلابها که عامل بزرگ ویرانی بودند، به بهتـرین وسـیلهٔ عمـران مبدل گردید و زمین های سرسبز وشاداب از کشت و زراعت و باغ های قشـنگ و منظرهـای عجیبی پیش رو جلوه گر شد.

- سپس آن آیه را شرح و تفصیل نموده مـی گویـد: ﴿جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ﴾ «دو بـاغ عظیم از طرف راست وچپ (محل سکونت) شان قرار داشت».

یعنی منطقهٔ سبأ را از دو جهت باغها احاطه نموده بود، باغ هایی که از آن سدّ آبیاری مـی شد ومنظرهٔ زیبا و جالبی را پیش می نمود.

- سپس به تکمیل این نعمت اشاره می کند که به ایشان گفتـه شـد: ﴿كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ «از روزی پروردگارتان بخورید و او را سپاس گزاری کنیـد» و بهتـرین طریـق برای سپاس الله تعالی، توحید و عبادت او به یگانی و دوری از کفر و شرک و منکرات است.

- از صفائی شهر شان سخن مـی گویـد: ﴿بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ﴾ «ایـن شـهری اسـت پـاکیزه» از آلودگی ها، از دزدان، از ظالمان، از آفات، از قحطی و خشک سـالی، از وحشـت و بـی بنـد و باری و از حشرات موذی، و برخوردار از هوای پـاک، نسـیم روح افـزا، زمـین حاصـل خیـز، درختان پرثمر، باغ های نهایت قشنگ وپاکیزه است.

- از نعمت معنوی خبر می دهد: ﴿وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾﴾ «و(آنکه این شهر زیبا را مسکن شما گردانده است) پروردگار آمرزگار است»، لذا اگر این نعمت هـای عظـیم او را سـپاس گـزاری کنید، گناهان شما را می بخشد.

نا سپاسی مردم سبأ از نعمت الهی و عقوبت آن :

قوم «سبأ» ارزش این نعمت های بزرگ الهی را ندانسـتند، پـس بجـای شـکر و سـپاس گزاری، کفر واعراض را در پیش گرفتند: ﴿فَأَعْرَضُوا﴾ «آنها (از سپاس پـرورد گارشـان) روی گرداندند»، پس الله سبحانه از آنها انتقام گرفت و بر بالای شان عقوبت شدیدی را به صـورت سیلاب مسلط ساخت: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ «پس برایشـان سـیل شـدید ویرانگـری را فرستادیم».

«سَيْلَ الْعَرِمِ» به معنی «سیل شدید» از نوع اضافهٔ موصوف به سوی صفت است و یـا اینکـه «الْعَرِمِ» به معنی «سدّ» است، یعنی سیل همان سد را بر ایشان فرستادیم.

یعنی بنا بر علل و اسبابی که ازآن نام برده نشده است، آن سدّ تخریب شد و خرابی زیادی را به بار آورد، که ازآن جمله خشکیدن آن همه باغ هایی بود که ازآن سد آبیاری می شد.

- چنانچه الله تعالی به سوی آن دگرگونی عظیمی که رخ داد اشاره نموده می گوید: ﴿وَبَدَّلْنَٰهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَىْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾﴾ «پس دو باغ (با برکت و پر میوهٔ) ایشان را به دو باغ دارای میوه های بد مزه و درخت گز و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم». «أُكُلٍ» میوه، «خَمْطٍ» تلخ و بدمزه، «أَثْل» درخت گز، «سِدْرٍ» درخت بیر.

یعنی آن سیل باغ ها را در خود غرق، و شهر مأرب را خراب کرد، پس باغ ها همه خشکیدند و نابود شدند و در عوض جزهمان درختان ناچیز جنگلی، درخت و باغ دیگری باقی نماند.

۳- سپس عامل اصلی این کیفر را بیان میدارد: ﴿ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِمَا كَفَرُوا۟ ۖ وَهَلْ نُجَٰزِىٓ إِلَّا ٱلْكَفُورَ ﴿١٧﴾﴾ «این جزای بود که به خاطر کفران نعمت، آنها را کیفر دادیم و ما جز ناسپاسان را کیفر نمی دهیم».

- بعد از بیان نعمت هایی که در نفس شهر مسکونی برای مردم «سبأ» فراهم بود، و در نتیجهٔ ناسپاسی از ایشان گرفته شد، اکنون درین آیات نعمت های را که در خارج از شهر برای ایشان فراهم نموده بود، و سپس از ایشان گرفته شد، همراه با اسباب و پیامدهای آن بیان می دارد:

۱- نعمت سهولت سفر: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ٱلْقُرَى ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَٰهِرَةً﴾ «و در میان ایشان و در میان آن شهر هائی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهر های آشکاری را قرار داده بودیم» که از یک قریه و شهر، قریه و شهر دیگر دیده می شد. «قُرًى ظَٰهِرَةً» شهرها و قریه های که به یکدیگر نزدیک و از یکدیگر نمایان باشد.

۲- به قلت مسافه میان این شهرها اشاره می کند: ﴿وَقَدَّرْنَا فِيهَا ٱلسَّيْرَ﴾ «و در میان آنها مسافهٔ رفتار را (به فاصله متناسب) مقرر نمودیم».

پس اگر از دیار مسکونی شان به سوی شام سفر می کردند یا واپس می آمدند به توشه ضرورت نداشتند، صبح حرکت می کردند وقت چاشت به روستایی معین می رسیدند، باز

حرکت می کردند شب به روستای دیگری می رسیدند، هر جاکه می رسیدند ضیافت برای ایشان مهیا بود و به حمل توشه نیاز نداشتند.

۳- نعمت تأمین امنیت: ﴿سِيرُواْ فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ١٨﴾ «(و به آنها گفتیم) درین شهرها و روستاها شب ها و روزها با امنیت کامل سفر کنید»، و از هر گونه خوف وخطر مصؤون می باشید، نه خطر گرسنگی وتشنگی را در پیش دارید و نه هم خطر دزد یا دشمن را.

حاصل اینکه زندگی شان را در میان نعمت های فراوان ومقامات پر امن و شهرهای به هم نزدیک، درختان انبوه وافر، کشت و زراعت فراوان بسر می بردند، همانگونه که در حالت اقامت مطمئن و آرام وآسوده بودند، در حالت سفر نیز در غایت آسودگی و امن و سلامت به منزل می رسیدند و هیچ نوع خوف و خطری را در پیش نداشتند.

- بعد ازآن نا سپاسی و کفران آنها را توضیح می دهد:

۱- ﴿فَقَالُواْ رَبَّنَا بَٰعِدۡ بَيۡنَ أَسۡفَارِنَا﴾ «پس گفتند: پروردگارا ! فاصله های سفرهای ما را دور کن» تا بر سواری هایی که داریم سوار شویم و مسافه های طولانی را طی کنیم، توشه بگیریم، بدین ترتیب در میان نوعیت سفر ما و سفر غربا و مساکین امتیاز شود.

۲- ﴿وَظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ﴾ «و به خویشتن ستم کردند»، که مرتکب کفر شدند و هم مرتکب کفران نعمت های الهی، پس نتیجهٔ این همه اعمال بد و مطالبهٔ نا سپاسانه چنین شد:

۳- ﴿فَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَ وَمَزَّقۡنَٰهُمۡ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ «پس قصهٔ ایشان را افسانهٔ (سر زبانها) ساختیم، وآنها را کاملا متلاشی ساختیم»، در شهرها متفرق شان گردانیدیم و آن ناز و نعمت با آن سرزمین حاصل خیز و سر سبز، و نعمت آبرو و عزت، امن وامان، همه از دست شان رفت و بعد ازآن آنها به سوی شهرها و مناطق دیگر در بدر شدند و قصهٔ شان به حیث افسانه در میان مردم باقی ماند.

- لذا در پایان این قصه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ١٩﴾ «یقیناً درین ماجرا نشانه ها است برای هر انسان شکیبا و سپاس گزار»، که چگونه الله تعالی حالت خوب و آسایش آنان را به تنگدستی و فقر و در بدری مبدل ساخت.

و صابران و سپاس گزاران می توانند ازین ماجری درس عبرت بیاموزند.

- انگیزه اصلی نا سپاسی این قوم را بیان می دارد:

۴- ﴿ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ ﴾ «و واقعاً ابلـیس پنـدار خود را در بارهٔ آنها محقق ساخت، پس همگی از وی پیـروی کـرد، بـه جـز گـروه انـدکی از مومنان» که راه و روش شیطان را پیروی نکردند و به وسوسه های او فریب نخوردند.

مقصود از «گمان شیطان در بارهٔ انسان ها» همان سوگندی بود که او در رابطـه بـا اغـوای انسانها یاد نموده بود، چنانچه سوگند او در سورهٔ اعـراف آیـهٔ (۱۶-۱۷) و در سـورهٔ ص آیـهٔ (۸۲) ذکر شده است .

اگر چه صدور این سخن از ابلیس از روی گمان و تخمین بود، ولی او این سوگند را جامـهٔ عمل پوشاند و مردم زیادی خط شیطان را در پیش گرفتند، جز گروهی از مومنان که آنها بـر جادهٔ طاعت پروردگار استوار، و بر مخالفت ابلیس ثابت وپا برجا ماندند.

۵- حکمت تسلط ابلیس بر مردمان:

- ﴿ وَمَا كَانَ لَهُۥ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِٱلْءَاخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِى شَكٍّ ﴾ «و ابلیس را برایشان هیچ غلبه ای نبود (به جز وسوسـه و آراسـتن گنـاه، پـس آنهـا را بـه وسوسـهٔ او آزمودیم) تا (بدین وسیله برای شما) مشخص سازیم کسی را که به آخرت ایمان مـی آورد، از کسی که او در بارهٔ آن گرفتار شک و تردید است» یعنی هدف از ابتلای مردم توسط شیطان، روشن ساختن حقیقت انسانها است که چه کسانی از ایشان به دنبال حق حرکت می کننـد و چه افرادی دنبال خواهشات نفسانی و هوسهای شیطانی می روند.

- در پایان این داستان به عنوان تهدید برای کسانی که از جادهٔ حق منحـرف شـده انـد، می گوید: ﴿ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ ﴿٢١﴾ ﴾ «و پروردگار تو بر هر شـی نگهبـان اسـت» هـیچ عملی و هیچ عاملی از او پنهان نمی ماند و هر انسان را طبق اعمالی کـه در دنیـا انجـام داده است، در روز قیامت محاسبه خواهد نمود.

❀❀❀

بخش دوم: (از آیهٔ ۲۲-۵۴) ردّ شرک و اثبات توحید، و بیان انکار کافران از دو اصل رسـالت و معاد و رد بر سخنان شان همراه با بیان انجام بد شان در آخرت.

و آیات این بخش در چهار مقصد تفسیر می گردد:

مقصد اول: (از آیهٔ ۲۲-۲۸) **ابطال شرک و اثبات توحید و بیان منهج دعوت**

﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ
وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا
فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٢٣﴾ ۞ قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُلِ ٱللَّهُۖ وَإِنَّآ أَوۡ إِيَّاكُمۡ لَعَلَىٰ هُدًى أَوۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٢٤﴾ قُل لَّا تُسۡـَٔلُونَ
عَمَّآ أَجۡرَمۡنَا وَلَا نُسۡـَٔلُ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلۡ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ
﴿٢٦﴾ قُلۡ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلۡحَقۡتُم بِهِۦ شُرَكَآءَۖ كَلَّاۚ بَلۡ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا
كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾

ترجـــمه:

۲۲- (ای پیغمبر ! به مشرکان) بگو: کسانی را که جز الله (معبودان) می پندارید (به منظور حل مشکلات تان) بخوانید، (اما بدانید که) آنها به اندازهٔ ذره ای را در آسمان ها و زمین مالک نیستند و آنها را درین (مالکیت) آسمان ها و زمین هیچ گونه شرکتی نیست و نه الله از میان آنها یاوری دارد.

۲۳- وهیچ گونه شفاعتی در پیشگاه او، سودی ندارد، جز شفاعت کسی که برای او دستور دهد، این شفیعان آن روز (در اضطراب و وحشت اند) تا آنکه اضطراب از دل های شان دور کرده شود (و فرمان شفاعت از جانب الله صادر شود، درین هنگام مردمان به یکدیگر) می گویند: پروردگارتان (در بارهٔ شفاعت چه گفت؟) آنها می گویند: سخن واقعی گفته است (و دستور شفاعت داده است)، و او برتر و بزرگوار است.

۲۴- بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: الله (روزی می دهد) وشکی نیست که ما (مومنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا در گمراهی آشکاریم؟

۲۵- بگو: شما در بارهٔ گناه ما پرسیده نمی شوید و نه ما از اعمال شما پرسیده می شویم.

۲۶- بگو: پروردگارمان (در روز رستاخیز) در میان ما وشما جمع خواهد کرد، سپس در میان مان داوری عادلانه انجام خواهد داد و تنها او داور دانا (به کردار های ما و شما) است.

۲۷- بگو: برایم نشان دهید کسانی را که به عنوان شریک به الله ملحق ساخته اید! چنین نیست، بلکه معبود برحق، تنها الله غالب با حکمت است.

۲۸- و نفرستادیم تو را مگر به سوی کافهٔ مردمان تا مژده دهنده (به دخول جنت) و بیم دهنده (از دخول دوزخ) باشی، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

تفسیر:

در این آیات از موضوعات آتی بحث شده است :

۱- سد راه هایی که به شرک می انجامد،

۲- هیبت و ترس شفیعان از عظمت الله تعالی،

۳- دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید،

۴- دلیل الزامی برای رد شرک،

۵- اثبات عمومیت و جهانی بودن رسالت محمد ﷺ.

موضوع اول: سد راه هایی که به شرک می انجامد

بعد ازآنکه حال سپاس گزاران و نا سپاسان را شرح نمود، اکنون درین آیات همه اسباب وطرقی که انسان را به شرک می کشاند، مسدود می سازد و با یک سوال الزامی مشرکان را ساکت ولا جواب ساخته آنها را به محاکمه می کشاند، زیرا کسانی که غیر الله را حاجت روا یا مشکل کشا پنداشته می خوانند، باید معبودان شان یکی از چهار خصلت را دارا باشند، تا حاجت آنها را برآورده سازند.

و آن اینکه آن شریکان باید مالک باشند، و اگر مالک نباشند، باید شریک مالک باشند، و اگر شریک هم نباشند، باید معاون مالک باشند، و اگر معاون هم نباشند، لا أقل باید به اذن مالک، شفیع باشند؛ ولی هیچ یکی ازین خصوصیات برای معبودان آنها حاصل نیست.

- لذا در مرحلهٔ اول، هر نوع مالکیت مستقل را از غیر الله نفی نموده به پیغمبر خود دستور می دهد: ﴿ قُلِ ٱدْعُوا۟ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۖ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ﴾ «بگو: کسانی را که جز الله (معبودان) می پندارید (به منظور حل مشکلات تان) بخوانید، (اما بدانید که) آنها به اندازهٔ ذره ای را در آسمان ها و زمین مالک نیستند»، لذا

نمی توانند کوچک ترین سود و منفعتی به شما برسانند و یا به اندازهٔ ذره ای آسیب و ضرر را از شما دفع کنند.

به همین ترتیب در سورهٔ إسراء آیهٔ (۵۶) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳) و در سورهٔ فـاطر آیـهٔ (۱۳) داشتن هر نوع ملک استقلالی را از آنها نفی می کند.

- در مرحلهٔ دوم شرکت آنها را در مالکیت نفی می کند: ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ﴾ «و آنها را درین (مالکیت) آسمان ها و زمین هیچ گونه شرکتی نیست»، طوری که مالکیـت مسـتقل ندارند، مالکیت بر مبنای شراکت را هم ندارند؛ در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۱۱) و در سورهٔ فاطر آیـهٔ (۴۰) و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۴) مالکیت مشترک را نیز از آنها نفی می کند .

- در مرحلهٔ سوم: معاونت در مالکیت را نفی می کند: ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾﴾ «و نـه الله از میان آنها یاوری دارد»، در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۱۱) نیز معاونت را نفی نمـوده مـی گویـد: ﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ﴾ «واو را از وجه نا توانی یاوری نیست».

پس این معبودان طوری که مالک و شریک مالک نیستند، معاون مالک هم نمـی باشـند، ولی مشرکان در سه سخن اول لا جواب می شوند، اما در باب شـفاعت بـرای ایشـان بهانـه موجود است، زیرا شفیعان شان به زعم آنها مقربان بارگاه الهی می باشند و بـا وجـاهتی کـه نزد الله دارند، به زعم خودشان می توانند وسیله شوند وآنها را شفاعت کنند.

در مرحلهٔ چهارم، بخاطر قطع امید آنها، شفاعت را هم از معبودان شان نفـی مـی کـند: ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ «وهیچ گونه شفاعتی در پیشگاه او سودی ندارد، جز شفاعت کسی که برای او دستور دهد»، و بدیهی است کـه الله تعـالی بـه آن اصـنام اجـازهٔ شفاعت برای پیروانشان را نمی دهد.

و شفاعت سودمند مشروط به دو شرط است:

۱- اینکه برای شفیع اجازهٔ شفاعت داده شود.

۲- برای کسی که شفاعت صورت می گیرد، مومن باشد؛ و این هردو شرط در حق مشرک مفقود است، بنا برآن مشرکان از شفاعت کاملا محروم اند و در روز قیامت معبـودان شـان از عبادت آنان انکار می کنند و بر آنها لعنت فرستاده دشمن آنها قرار مـی گیرنـد، چنانکـه در سورهٔ مریم آیهٔ (۸۲) و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) و در سورهٔ روم آیهٔ (۱۳) و در سورهٔ فـاطر آیهٔ (۱۴) و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۶) این حقیقت روشن شده است.

و این آیت جمیع انواع تصرف را از معبودان مشرکان نفی نموده است، طـوری کـه دیگـر هیچ مجالی برای ثبوت شرک باقی نمی ماند.

موضوع دوم: هیبت و ترس شفیعان از عظمت الله تعالی

سپس به سوی هیبت و خوفی که در آن روز اهل آسمان ها و زمین بـه شـمول شـفاعت کنندگان را از تکلم الله تعالی فرا می گیرد، و حالتی بیهوشی به ایشان رخ مـی دهـد، اشاره نموده می گوید: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡ ﴾ «این شفیعان آن روز (در اضطراب و وحشت اند) تا آنکه اضطراب از دل های شان دور کرده شود (و فرمان شفاعت از جانـب الله صادر شود، درین هنگام شفاعت کنندگان به فرشتگان) می گوینـد: پروردگارتـان (در بـارۀ شفاعت) چه گفت؟» یعنی هنگامی که فرمان شفاعت، برای شفاعت کنندگان صادر می شود، آنها دچار خوف و هیبت شدید می شوند که مبادا در انجام آنچه الله تعـالی ایشـان را اجـازه داده است، مرتکب تقصیری شوند و هنگامی کـه ایـن حالـت خـوف از ایشـان دور شـود از فرشتگانی که به سوی ایشان اجازۀ شفاعت را وحی کرده اند می پرسند که پروردگار به چـه فرمانی دستور داده است؟ پس آنها به ایشان چنین پاسخ می دهند:

- ﴿ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ ﴾ «آنها می گویند: سخن واقعی گفته است» و دستور شفاعت داده اسـت، و شفیعان را اجازه داده تا برای مومنان شفاعت کنند، البته کافران و مشرکان ازیـن شـفاعت بی بهره اند. ﴿ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٢٣﴾ ﴾ «و او برتر و بزرگوار است» هرچه را بخواهد انجـام مـی دهد و چگونه ای که بخواهد در میان بندگانش داوری می کند.

تفسیر دیگر در آیۀ فوق اینست که مقصود {حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ} فرشتگان اند، یعنـی هرگاه الله سبحانه فرمانی را به سوی فرشتگان صادر کند، آنها را خوف و دهشت شـدید فـرا می گیرد و هنگامی که این حالت ازیشان دور شود، ازیکدیگر می پرسند کـه پروردگـار چـه گفت؟ آنان می گویند: سخن راست و واقعی گفته است.

درین صورت مقصود آیه بیان خوف و هیبت فرشتگان از عظمت الله تعالی است.

موضوع سوم: دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید

بعد از بیان اینکه معبودان مشرکان هیچ چیزی را در کائنات مالک نیستند، اعترافـات مشرکان را به ربوبیت الله تعالی به حیث دلیل الزامی برای اثبات توحید الوهیت، بیان مـی

کند: ﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «بگو: چه کسی شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟» وخود مشرکان هم اعتراف دارند که این همه از طرف الله است.

اما اگر اعتراف کنند ملزَم می شوند، بنا برآن جواب نگفته ساکت می مانند، لذا الله تعالی به پیغمبرش چنین دستور می دهد: ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ «بگو: الله» است که همه را از آسمان و زمین روزی می دهد و هنگامی که چنین باشد، پس سزاوار عبادت نیز تنها او است نه غیر او.

- و با این دلیل الزامی، حق پرست و باطل پرست مشخص گردید، درین هنگام سیاست دعوت تقاضا می کند که نباید به مخاطبین صراحتا گفته شود که شما گمراه هستید، زیرا این امر موجب خشم آنان شده جلو پیشرفت دعوت را می گیرد، بلکه درچنین حالت به مخاطبین چنین گفته شود: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾﴾ «وشکی نیست که ما (مومنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا در گمراهی آشکاریم؟».

یعنی ممکن نیست که هم ما بر حق بوده باشیم و هم شما، بلکه یکی ازما حتما بر هدایت، و گروه دیگر حتما در گمراهی قرار دارد، و تفکیک هدایت از ضلالت در چنین مقام، به تأمل و اندیشه نیاز دارد، چرا که یکی ازین دو گروه، ذات یکتا و خالقِ همه چیز را عبادت می کند و گروه دیگر مخلوقات بی جان و عاجز را !!

- باز هم الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که خطاب نرم و لطیفی دیگری را متوجه مشرکان سازد تا شاید به خود بیاندیشند و به حقیقت گمراهی که درآن قرار دارند، پی ببرند، می فرماید: ﴿قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾﴾ «بگو: شما در بارهٔ گناه ما پرسیده نمی شوید و نه ما از اعمال شما پرسیده می شویم»، اگر ما گناهی را مرتکب شویم، شما در برابر آن مؤاخذه نمی شوید و نه ما در برابر کردارهای شما مؤاخذه می شویم، بلکه هرکس پاسخ گویی عمل خود است، لذا اگر ما نجات بیابیم ، این برای شما سودی نخواهد داشت و اگر شما عذاب شوید، به ما ضرری نخواهد داشت.

- سپس در مورد عواقب و انجام خوب و بد اعمال بندگان، آنها را آگاه ساخته به صورت بسیار دقیق به اثبات معاد و قیامت پرداخته می گوید: ﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾﴾ « بگو: پروردگارمان (در روز رستاخیز) در میان ما وشما جمع خواهد کرد، سپس در میان ما داوری عادلانه انجام خواهد داد، تنها او داور دانا (به کردار های ما و شما) است»، و هر انسان را مطابق اعمالش، پاداش و یا جزا خواهد داد.

موضوع چهارم: دلیل الزامی برای رد شرک

بعد ازآنکه مشرکان در برابر دلیل گذشته، ساکت ماندند و جوابی ارائه نداشـتند، اکنـون درین آیه به پیغمبر خود دستور می دهد که از مشرکان بخواهد تا آنان معبـودان خـویش را معرفی نمایند:

۱- ﴿ قُلْ أَرُونِيَ ٱلَّذِينَ أَلْحَقْتُم بِهِۦ شُرَكَآءَ ﴾ «بگو: برایم نشان دهید کسانی را که به عنـوان شریک به الله ملحق ساخته اید!» یعنی از حقیقت حال آنها و جایگاه و مقـام شـان بـه مـن معلومات دهید که آنها آیا در آسمان هستند یا در زمین؟ چـه منزلتـی دارنـد، چـه صـفتی دارند؟ و این مقام را چگونه به دست آورده اند؟

چون آنها به این سوال جواب داده نمی توانند، بنا برآن ادعای مشـركان را باطـل اعـلان نموده می فرماید:

۲- ﴿كَلَّا﴾ «چنین نیست» ، و این چیزها اصلا شریک الله تعـالی نیسـتند، چـرا کـه الله سبحانه شریک ندارد، چون معبود کسی است مالک دفع ضرر و جلب نفع باشد، ایـن هـر دو خصوصیت، جز الله تعالی در هیچ کس دیگری و جود نـدارد؛ سـپس معبـود بـر حـق دارای اوصاف کمال را تعیین می کند:

۳- ﴿ بَلْ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝٢٧ ﴾ «بلکه معبود برحق تنها الله غالب با حکمت است».

﴿ ٱلْعَزِيزُ ﴾ اشاره به کمال قدرت.

﴿ٱلْحَكِيمُ ﴾ اشاره به کمال علم او است و هیچ یک از ایـن دو وصـف در معبـودان باطـل وجود ندارد، بنا برآن سزاوار پرستش نیستند.

موضوع پنجم: اثبات عمومیت و جهانی بودن رسالت محمدﷺ

بحثی که پیشتر گذشت مربوط به مسئله توحید و رد شرک بود، که فشرده اش «لا إله إلا الله» است، اکنون عمومیت و همه گیر بودن رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را اعلان مـی دارد که فشرده اش «محمد رسول الله» است.

می فرماید: ﴿ وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴾ «و نفرستادیم ما تو را مگر بـه سوی همه مردمان تا مژده دهنده (به دخول جنت) و بیم دهنـده (از دخـول دوزخ) باشـی»، یعنی رسالت تو مخصوص قوم و قبیله معین و زمان معین نیست، بلکه رسالت تو برای عمـوم بشریت و تا برپایی قیامت است.

و در سورهٔ أعراف آیهٔ (۱۵۸) می گوید: ﴿قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ «بگو: ای مردمان! من فرستاده الله به سوی همه ای شما هستم».

محمد ﷺ نه تنها به سوی بشر بلکه به سوی جن نیز مبعوث گردیده است، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۱) ذکر شده است، و در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۱۰۷) رسالت او را برای جهانیان رحمت اعلان نموده است، و این آیات همه دلیل عمومیت و جهانی بودن رسالت محمد ﷺ است، پس محمد ﷺ تنها پیغمبر عربها نیستند، بلکه پیغمبر همه بشریت و پیغمبر جن ها نیز می باشند.

- در پایان بحث واضح می سازد که رسالت محمد ﷺ یک امر بسیار روشن است، لذا اگر کسی از آن انکار می کند، این امر ناشی از جهل و بی علمی او است: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «ولی بیشتر مردمان نمی دانند» و به همین سبب ایمان نمی آورند، پس نقص در آنها است نه در محمد ﷺ و نه هم در دعوت پاک و مطهرش.

در سورهٔ یوسف فرموده است: ﴿وَمَآ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾﴾ «وبیشتر مردم - اگر چه تو به ایمان آنها بسیار علاقه مند هستی - ایمان نمی آورند».

❁❁❁

مقصد دوم: (از آیهٔ ۲۹-۳۳) **انکار کافران از قیامت و از کتاب های آسمانی و گفتگوی ملامت بار هر دو گروه ضالین و مضلین در روز حشر**

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَـْٔخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَلَا بِٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ لَوْلَآ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوٓا۟ أَنَحْنُ صَدَدْنَٰكُمْ عَنِ ٱلْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَآءَكُم ۖ بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ بَلْ مَكْرُ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَآ أَن نَّكْفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَجَعَلْنَا ٱلْأَغْلَٰلَ فِىٓ أَعْنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾﴾

ترجمه:

۲۹- وکافران می گویند: این وعده کدام وقت است، اگر راست می گویید؟

۳۰- بگو: وعدهٔ شما روز مشخص است که از آن نه ساعتی پس و نه لحظه یی پیش دستی می کنید.

۳۱- وکافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و به کتابهایی که پیش از آن نازل شده است ایمان نخواهیم آورد، و اگر (تو ای بیننده) مشاهده کنی هنگامی که این ستمگاران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) باز داشته می شوند، (از وضع حال آنها در تعجب فرو می روی چون آنها) سخن یکدیگر را رد می کنند، (و هرکدام گناه را به گردن دیگر می اندازد)، مستضعفان به متکبران می گویند: اگر شما نمی بودید البته ما مومن می بودیم.

۳۲- متکبران در جواب مستضعفان می گویند: آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آنکه به شما آمد؟ بلکه شما (خود) گنهگار بودید.

۳۳- و مستضعفان (پاسخ داده) به متکبران می گویند: بلکه وسوسه های (فریبکارانه) شبانه روزی (شما ما را از ایمان بازداشت) چون ما را دستور می دادید که به الله کافر شویم و برای او همتایان مقرر کنیم و هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، ندامت خود را (در دل های شان) پنهان می کنند و ما طوق ها را در گردن کافران می اندازیم، کیفر داده نمی شوند مگر مطابق آنچه می کردند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- انکار کافران از معاد و پاسخ به ایشان،

۲- انکار کافران از قرآن و از تمامی کتاب های آسمانی و انجام بد آن.

مسئلهٔ اول: انکار کافران از معاد و پاسخ به ایشان

در آیات گذشته انکار کافران را از دو اصل توحید و رسالت تذکر داد، اکنون درین آیه انکار آنان را از اصل سوم یعنی از معاد و قیامت بیان می دارد که آنان از روی انکار در مورد قیامت سؤالی کردند، و منشأ سوال آنها این آیه بود: ﴿ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ﴾ «بگو پروردگارمان (در روز رستاخیز) در میان ما وشما جمع خواهد نمود».

- ﴿ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾ «وکافران می گویند: این وعدهٔ (قیامت) کدام وقت است، اگر راست می گویید؟».

این گونه سؤال کافران در سورهٔ یونس آیهٔ (۴۸) و در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۳۸) و در سورهٔ نمل آیهٔ (۷۱) و در سورهٔ یس آیهٔ (۴۸) و در سورهٔ ملک آیهٔ (۲۵) نیز مذکور است.

- الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که چنین پاسخ گوید: ﴿ قُل لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ لَّا تَسْتَـْٔخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾ ﴾ «بگو: وعدهٔ شما روز مشخص است که از آن نه ساعتی پس و نه لحظه ای پیش دستی می کنید»، یعنی برپایی قیامت، زمان مشخص دارد که درآن تقدیم و تأخیری صورت نمی گیرد.

این جواب در سورهٔ اعراف آیهٔ (۳۴)، در سورهٔ یونس آیهٔ (۴۹)، در سورهٔ نحل آیهٔ (۶۱) نیز ذکر شده است .

مسئلهٔ دوم: انکار کافران از قرآن و از کلیهٔ کتابهای آسمانی و انجام بد آن

در آیات گذشته انکار کافران از توحید و رسالت و معاد، بیان شد، و درینجا انکار آنان از کتابهای آسمانی را بیان می دارد: ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَلَا بِٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾ «وکافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و به کتابهائی که پیش از آن نازل شده است ایمان نخواهیم آورد».

و انگیزهٔ انکار شان از کتاب های آسمانی این است که درین کتابها: توحید و معاد، محاسبه، وجنت و دوزخ به کثرت ذکر شده است، در حالی که آنها به این امور هرگز باور ندارند، بدین اساس الله تعالی انجام بد این کافران را بیان می دارد که در قیامت پشیمان می شوند و رهبران و دنباله روان به ملامت یکدیگر می پردازند:

۱- ﴿ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ ﴾ « و اگر (تو ای بیننده) مشاهده کنی هنگامی که این ستمگاران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب وجزا) باز داشته می شوند، (از وضع حال آنها در تعجب فرو می روی چون آنها) سخن یکدیگر را رد می کنند» و هرکدام گناه را به گردن دیگر می اندازد.

۲- سپس گفتگوی آنها و انداختن بار ملامت به دوش یکدیگر را چنین بیان می دارد:

- ﴿يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾﴾ «مستضـــعفان بـــه متکبران می گویند: اگر شما نمی بودید البته ما مومن می بودیم»، یعنـی تشـویق هـا و بـاغ های سرخ و سبزی را که به ما نشان می دادید، سبب گمراهی ما شد.

- اما مستکبران این ادعـای دنبالـه روان خـود را نمـی پذیرنـد: ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾﴾ «متکبـــران در جـــواب مستضعفان می گویند: آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آنکه به شما آمد؟ بلکه شما خود گنهگار بودید» که کفر را بر ایمان ترجیح دادید، چرا چنین کردید؟ اکنـون خـود شما مسئول هستید نه ما، چرا که شما خودتان عاقل بودید و مقتضای عقلمندی این بـود کـه بـه سخنان پیغمبران گوش می دادید، اما چنین نکردید بلکه به دنبال سخنان بدون دلیل روانـه شدید، پس این بار ملامت به گردن خود شما است !!

- اما مستضعفان به این جواب قناعت نمی کنند و می خواهند جرم را به گردن متکبـران بیاندازند، لذا الله تعالی سخنان آنها را حکایت می کند:

- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا﴾ «و مستضعفان به (پاسخ گفتار) متکبران می گویند: بلکه وسوسه هـای (فریبکارانـهٔ) شبانه روزی (شما ما را از ایمان بازداشت) چون ما را دستور میدادید که به الله کافر شـویم و برای او همتایان مقرر کنیم».

یعنی درست است که ما مجرم بودیم ولی عامل اصلی این حالت فلاکت بار ما شما بودیـد که برای گمراهی ما پالیسی های متنوع و سیاست های منافقانه را در پیش گرفتـه مـا را بـه سوی کفر وشرک دعوت می دادید.

پس درین حال متکبران نمی توانند از دخالت خود در گمراه سازی آنان، جـواب قناعـت بخش ارائه دهند و نه مستضعفان می توانند از جرم خویش انکار کنند.

- هردو گروه بر کفر و شرک و گناهانی که در دنیا انجـام داده انـد پشـیمان مـی شـوند: ﴿وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ﴾ «وهنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، ندامت خود را (در دل های شان) پنهان می کنند».

اما هنگام دخول شان در آتش دوزخ، آن ندامت پنهانی را آشکار می سازند، چنانکه ایـن موضوع در سورهٔ فرقان آیهٔ (۲۷-۲۹) و در سورهٔ ملک آیهٔ (۹-۱۱) توضیح داده شـده اسـت.

۳- سپس مجازات وحشتناک این کافران را بیان مـی دارد: ﴿وَجَعَلْنَا ٱلْأَغْلَٰلَ فِىٓ أَعْنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟﴾ «وما طوق ها را در گردن های کافران می اندازیم».

- و درین مجازات بر آنها هیچ گونه ظلم و تعدی صورت نمی گیرد چرا کـه: ﴿هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾﴾ «کیفر داده نمی شوند مگر مطابق آنچه می کردند». این اشاره بـه عـدل پروردگار است.

در سورهٔ فصلت آیهٔ (۴۶) مـی گویـد: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ «و پروردگـارت در حـق بندگان ستمگار نیسـت». در سـورهٔ کهـف آیـهٔ (۴۹) مـی گویـد: ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ «و پروردگارت بر هیچ کس ستم نمی کند» در سورهٔ نساء آیهٔ (۴۰) و در سورهٔ أنبیـاء آیـهٔ (۴۷) نیز بیان همین معنی است.

❁❁❁

مقصد سوم: (از آیهٔ ۳۴ -۴۲) **تسلی برای پیغمبر ﷺ در مورد پدیدهٔ کفـر در میـان «مترفین» و سرانجام فخر و مباهات آنان به مال و ثروت.**

﴿وَمَآ أَرْسَلْنَا فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٤﴾ وَقَالُوا۟ نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُم بِٱلَّتِى تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰٓ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ جَزَآءُ ٱلضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا۟ وَهُمْ فِى ٱلْغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥ وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن شَىْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُۥ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٣٩﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا۟ سُبْحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ فَٱلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِى كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾﴾

ترجـــــمه:

۳۴- و ما به هیچ شهر و دیاری بیم دهنده ای نفرستادیم مگر اینکه سرمایه داران و عیاشان آن دیار گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید باور نداریم.

۳۵- وگفتند: ما سرمایه و فرزندان بیشتری داریم و ما (در آخرت) عذاب نمی شویم.

۳۶- بگو: یقینا پروردگارم فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد و تنگ می سازد (آن را برای هر کسی که می خواهد) ولی بیشتر مردم نمی دانند.

۳۷- و مال ها و فرزندان شما چیزهائی نیستند که شما را به ما نزدیک سازند، ولی مقرب کسی است که ایمان آورد وعمل شایسته انجام دهد، پس برای آنان پاداش چندین برابر است به سبب آنچه انجام دادند، و ایشان در اطاق های بلند (و منازل برتر) بهشت در امنیت کامل بسر می برند.

۳۸- وکسانی که در تکذیب آیت های ما به قصد مقابله تلاش می ورزند، ایشان در عذاب حاضر کرده خواهند شد.

۳۹- بگو: یقینا پروردگارم فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد از بندگانش و تنگ می سازد (آن را) برای هر کسی که می خواهد و هر چه را (در راه الله) خرج کنید، پس الله عوض آن را می دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

۴۰- و (یاد کن) روزی را که الله همهٔ ایشان را گرد هم می آورد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینان (به جای من) شما را عبادت می کردند؟!

۴۱- فرشتگان می گویند: تو مُنزَّه و پاک هستی، تنها یار و یاور ما توئی نه ایشان، بلکه اینان جن را عبادت می کردند، بیشتر ایشان به جنیان ایمان داشتند.

۴۲- پس امروز مالک نیست هیچ کدام شما برای دیگر، سود و زیانی را و به ستمگاران می گوییم: بچشید عذاب آتشی را که شما آن را دروغ می پنداشتید.

تفســـــیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث شده است:

۱- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم،

۲- فخر و مباهات مترفین به اموال و اولاد و پندار غلط ایشان،

۳- تعیین اسباب قرب الهی،

۴- تهدید شدید برای کسانی که در برابر کتاب الهی ایستادگی می کنند.

مسئلۀ اول: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

در آیات قبلی انکار مستکبران را از اصول سه گانۀ - توحید، رسالت، و معاد - و از کافۀ کتابهای آسمانی تذکر داد، اکنون درین آیات به غرض تسلی پیغمبرش بیان می دارد که تنها این قریش نیستند که از پذیرش دعوت تو انکار می کنند، بلکه پیغمبران گذشته نیز از سوی اقوام شان با چنین برخوردی مواجه شده بودند: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ٣٤﴾ «و ما به هیچ شهر و دیاری بیم دهنده ای نفرستادیم مگر اینکه سرمایه داران و عیاشان آن دیار گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید باور نداریم»، پس تو ای پیغمبر گرامی، از عملکرد قومت دل گرفت و اندوه گین مشو، چرا که شیوۀ «مترفین» همواره همین بوده است که از پذیرش حق خود داری نموده و با آن مقابله کرده اند.

«مُتۡرَفُوهَآ» اصلش «مُترَفُون» است، به سبب اضافت حرف نون از آخرش حذف شده است، به معنی ثروتمندان، مردمانی زندگی پر عیش و عشرت و ناز و نعمت دارند.

عملکرد «مترفین» در سورۀ انعام آیۀ (۱۲۳) و سورۀ إسراء آیۀ (۱۶) و سورۀ مومنون آیۀ (۳۳) و سورۀ زخرف آیۀ (۲۳) و در سورۀ نوح آیۀ (۲۱-۲۳) نیز ذکر شده است.

مسئلۀ دوم: فخر و مباهات «مترفین» به اموال و اولاد و پندار غلط ایشان

گروه «مترفین» برای انکارشان از پذیرش رسالت أنبیاء به چنین منطق بی ارزش وبی محتواء استدلال می کردند: ﴿وَقَالُواْ نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥﴾ «وگفتند: ما سرمایه و فرزندان بیشتری دادیم و ما (در آخرت) عذاب نمی شویم».

منظور شان ازین سخن انکار از حشر و نشر است، یعنی ما دو باره برانگیخته نمی شویم و اگر فرضا بر انگیخته هم شویم، عذاب نخواهیم شد، چرا که این دو نعمت بزرگی که به ما عنایت شده است، دلیل و نشان محبوبیت ما نزد الله وعلامۀ لطف وعنایت او بر ما است؛ پس چنین شده نمی تواند که ما را در دنیا نعمت وعزت عطا کند، سپس در آخرت مورد عقوبت قرار دهد، لذا طوری که ما در دنیا معزز و مکرّم هستیم، در آخرت نیز چنین خواهیم بود!

- الله تعالی ازین فخر و مباهات «مترفین» و استدلال بی مورد آنان پاسخ داده روشن می سازد که کثرت اموال و اولاد دلیل برتری کسی نزد الله نیست، بلکه این تفاوت در رزق بندگان سنت تغییر نا پذیر الهی است که به کسی زیاد و به کسی کم می دهد، قطع نظر ازآنکه آن شخص چه نوع عمل دارد:

- می فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ﴾ «بگو: یقینا پروردگارم فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد و تنگ می سازد» آن را برای هر کسی که می خواهد.

پس کسی نمی تواند وسعت رزق را دلیل سعادت وکمی آن را علامهٔ شقاوت قرار دهد؛ زیرا این سنت الهی است که طبق حکمت ومشیت خود روزی بندگانش را متفاوت ساخته است، چه بسا اشقیا دارای رزق و روزی فراوان بوده در ناز و نعمت و عیش وعشرت بسر می برند، و چه بسا بندگان مقرب در فقر و احتیاج زندگی خویش را سپری می نمایند، لذا نباید ثواب وعقاب را به وافر بودن رزق و روزی قیاس کنید.

- ازین وجه می گوید: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٦﴾ «ولی بیشتر مردم نمی دانند»، و حکمت الهی را در تفاوت ارزاق بندگان درک کرده نمی توانند، لذا قیاس آخرت به رزق و رزوی دنیا، کاملا غلط آشکار است.

- ازین پندار شان که مال و اولاد را دلیل تقرب به بارگاه الهی قرار داده بودند، پاسخ داده می فرماید: ﴿وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ﴾ «و مال ها و فرزندان شما چیزهائی نیستند که شما را به ما نزدیک سازند»، اگر کسی چنین تصور و برداشتی داشته باشد، گرفتار اشتباه بزرگی شده است که دارائی را دلیل قرب الهی و فقر و ناداری را نشانه دوری از حق تصور می کنند، در حالیکه سرمایه داران زیادی هستند که دارایی شان بلای جان آنها و بسا فقرای وجود دارند که فقر شان وسیلهٔ سعادت ایشان است.

همچنین در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۵۴-۵۷) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۳۳-۳۵) به چنین برداشت غلط رد شده است، و در سورهٔ تغابن مال و اولاد را آزمایش قرار داده فرموده است: ﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ١٥﴾ «یقینا مالها و فرزندان تان آزمایش اند، و نزد الله پاداش بزرگ است».

مسئلهٔ سوم: تعیین اسباب قرب الهی

بعد از ردّ این مطلب که سرمایه و اولاد دلیل قرب انسان به الله تعالی نیست، حالا چیزی را که معیار ارزش انسان و مایهٔ تقرب او به الله تعالی می گردد، بیان می دارد:

- ﴿إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ٣٧﴾ «بلکه مقرب کسی است که ایمان آورد وعمل شائسته انجام دهد، پس آنان را پاداش چندین برابر است در برابر آنچه انجام دادند، و ایشان در اطاق های بلند (و منازل برتر)

بهشت در امنیت کامل بسر می برند»، در سورۀ نحل آیۀ (۹۷) و در سورۀ طه آیـۀ (۷۵-۷۶) تائید این آیه است.

پس قرآن کریم درین آیات معیار اصلی سعادت بشر را در دنیا وآخرت تنها ایمان وعمل صالح را قرار داده بالای تمام پندارهای خرافی گروه ها خط بطلان کشیده است.

آری سرمایه و اولاد اگر درمسیر ایمان وعمل قرار گیرد، شکی نیسـت کـه وسیلۀ قرب الهی می گردد، اما همین اموال و اولاد چه بسا که انسان را به بیراهه و گمراهی می کشانند!

مسئلۀ چهارم: تهدید شدید برای کسانی که در برابر کتاب الهی ایستادگی می کنند

بعد از شرح عاقبت خوب مومنان نیک عمل، انجام کسانی را که بـا قـرآن معارضـه مـی کنند، بیان می کند: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَسۡعَوۡنَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ٣٨ ﴾ «وکسانی که در تکذیب آیت های ما به قصد مقابله تلاش می ورزند، ایشـان در عـذاب حاضـر کـرده خواهند شد».

این گروه همان مستکبران هستند که به اساس غرور و خـود خـواهی از پیـروی حـق روی گردانده خود شان گمراه و وسیلۀ ضلالت دیگران می شوند و اگر شخصی برای رهایی ایشان از ضلالت، از قرآن وسنت سخن گوید، او را به انواع تهمت ها، هدف تیر ملامت قرار می دهند تا به این وسیله حق را خاموش سازند، ولی از عذاب الهی نجات نخواهند یافت، روز قیامـت و قیـام عدالت به کیفر اعمال خود خواهند رسید و راه نجات به روی ایشان مسدود خواهد شد.

چنانچه در سورۀ حج آیۀ (۲۲) در مورد همینگونه افـراد مـی فرمایـد: ﴿ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا ﴾ «هرگاه از وجه اندوهی که عائد حالشان می گـردد بخواهنـد از دوزخ بیرون شوند، در آن باز گردانده می شوند»، و همه تلاش شـان بـرای بیـرون رفـت از دوزخ به ناکامی مواجه می شود؛ و نیز در سورۀ بقره آیۀ (۱۶۷) و در سورۀ مائده آیـۀ (۳۷) و در سورۀ سجده آیۀ (۲۰) و در سورۀ انفطار آیۀ (۱۶) بیان عدم نجات آنها از دوزخ است.

- بار دیگر همان جملۀ قبلی را اعاده نموده ذکر انفاق در راه الله سـبحانه را بـرآن مرتـب می سازد تا پندار بی اساس «مترفین» را کاملا در هم بکوبد، به این معنی که تفاوت درجـات مال و اولاد سنت تغییر نا پذیر الهی است که در میان کافۀ افراد بشـر وجـود دارد، لـذا ایـن تفاوت، دلیل حُسن احوال نیست؛ آری، البته فقط در حق مومنـانی - کـه از مـال و سـرمایۀ خویش در مسیر حق مصرف می کنند و پاداش عظیمی را کمائی می کننـد - دلیـل شـرف و عزت ایشان است و بس.

- می فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥ﴾ «بگو: یقینا پروردگارم فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد از بندگانش و تنگ می سازد (آن را) برای هر کسی که می خواهد». و فراخی و تنگی آن دلیل قرب و بعد کسی نیست.

- مگر آنکه این مال در مسیر حق و قرب الهی مصرف شود، پس چنین مال سبب قرب صاحبش به الله تعالی می گردد، می فرماید: ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥ﴾ «و هر چه را (در راه الله) خرج کنید، پس الله عوض آن را می دهد»، و کمیت این عوضی که الله سبحانه می دهد در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۶۱-۲۷۲) و در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۶۰) ذکر شده است.

تعبیر به ﴿فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥ﴾ اشاره به این است که این تجارت بسیار سودمند است زیرا عوض آن را پروردگار به عهده گرفته است.

- و کسی گمان نکند که انفاق، روزی انسان را کم می کند: ﴿وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۝٣٩﴾ «و او بهترین روزی دهندگان است»، زیرا او در برابر انفاق اندک، ثواب فراوان و در مقابل فانی، نعمت های باقی و جاویدانی می دهد.

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا وَيَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»

هر روزی که بندگان صبح می کنند، دو فرشته فرود می آیند، پس یکی ازآن دو فرشته می گوید: ای الله شخص انفاق کننده (در راه الله) را عوض بده و دیگرش می گوید: ای الله ! شخص ممسک و بخیل را تلف بده (و مالش را هلاک کن). [1]

زجر و نکوهش کافران در روز قیامت در برابر معبودان شان

مشرکان می گفتند: اگر قیامت قائم شود و ما به محاکمه کشانده شویم، ملائکه معبودان ما هستند و آنها ما را شفاعت نموده از عذاب نجات مان می دهند، قرآن در جواب ایشان چنین می گوید: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ۝٤٠﴾ «و (یاد کن)

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب «فأما من أعطی و اتقی» حدیث: ۱۴۴۲، و صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب فی المنفق و المُمسِک، حدیث: ۲۳۸۳.

روزی را که الله همۀ ایشان را گرد هم می آورد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینان (به جای من) شما را عبادت می کردند؟!».

پاسخ فرشتگان به این پرسش الله سبحانه چنین است: ﴿قَالُوا۟ سُبْحَـٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم ۖ بَلْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ «می گویند: تو مُنزّه و پاک هستی (از چنین نسبت های باطل)، تنها یار و یاور ما توئی نه ایشان، بلکه اینان جن را عبادت می کردند، بیشتر ایشان به جنیان ایمان داشتند»، و جنیان بودند که آنها را به چنین عملی برانگیختند، لیکن ما ازآنها و از همه اعمال شرکی شان بیزار هستیم.

همینگونه در سورۀ یونس آیۀ (۲۸) و در سورۀ مریم آیۀ (۸۱-۸۲) و در سورۀ فرقان آیۀ (۱۷-۱۸) و در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۵) و در سورۀ روم آیۀ (۱۳) و در سورۀ فاطر آیۀ (۱۴) و در سورۀ احقاف آیۀ (۵-۶) بیان برائت فرشتگان از ادعای مشرکان است.

- پس از ارائۀ پاسخ از سوی فرشتگان، الله سبحانه مشرکان و جن هایی را که آنها می پرستیدند، مخاطب نموده می گوید: ﴿فَٱلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ «پس امروز مالک نیست هیچ کدام شما برای دیگر، سود و زیانی را»، نه جن ها می توانند به پیروان شان سودی برسانند و نه هم می توانند عذاب را از خود دفع کنند.

و مقصود این سخن، قطع امید مشرکان از همه امیدهایی است که آنها به معبودان شان بسته بودند، پس با شنیدن این گفتار الله تعالی همه آرزوهایی که آنها داشتند به نا امیدی مبدل می شود، و انجام ایشان چنین می شود: ﴿وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِى كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾﴾ «و به ستمگاران می گوییم: بچشید عذاب آتشی را که شما آن را دروغ می پنداشتید»، و بیم و هشدارهای پیغمبران و دعوتگران را به مسخره می گرفتید، اینک آن را به چشم سر ببنید، و تلخی و درد عذاب آن را بچشید. - عَافَانَا اللهُ وَ إِيَّاكُم شَرَّهَا. آمین -.

❁❁❁

مقصد چهارم (از آیهٔ ۴۳-۵۴) **رد بر منکرین قرآن و رسالت و بیان اسباب عذاب ایشان.**

﴿ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُكُمْ وَقَالُواْ مَا
هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ مُّفْتَرًى ۚ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾ وَمَآ ءَاتَيْنَٰهُم مِّن
كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا ۖ وَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُواْ مِعْشَارَ مَآ
ءَاتَيْنَٰهُمْ فَكَذَّبُواْ رُسُلِي ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ ۞ قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ
ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْ ۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُم
مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾
قُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ ٱلْبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾ قُلْ إِن ضَلَلْتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي ۖ وَإِنِ ٱهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ
رَبِّيٓ ۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ
وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَقَدْ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۖ وَيَقْذِفُونَ بِٱلْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ
﴿٥٣﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُواْ فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿٥٤﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴۳- وهنگامی که آیت های روشن ما بر ایشان خوانده شود، می گویند: این مردی است که فقط می خواهد شما را از چیزهایی باز دارد که پدران تان (آنها را) عبادت می کردند و می گویند: این قرآن جز دروغ بیش نیست که (به الله) نسبت کرده شده است و کافران هنگامی که قرآن به ایشان آمد گفتند: این جز جادوی آشکاری نیست.

۴۴- وما (قبلا) به آنها کتاب هایی نداده ایم که آن را بخوانند (و به اساس آن دعوت تو را تکذیب کنند) وپیش از تو به سوی ایشان هیچ پیغمبری نفرستاده ایم (تا در روشنی دعوت او، اسلام را نا درست قرار دهند).

۴۵- وکسانی که پیش از ایشان بودند (پیغمبران وکتابهای آسمانی را) تکذیب نمودند، در حالیکه این مشرکان (از لحاظ توان و نیرو) به یک دهم آنچه که به آنان داده بودیم نرسیده اند، آنها پیغمبران مرا تکذیب کردند، پس (ببنید) چگونه بود عقوبت من (بر ایشان)؟

۴۶- بگو: من شما را تنها یک نصیحت می کنم (و آن این است) کـه (خالصـانه) بـرای الله دو نفر دو نفر، و یک نفر یک نفر ایستاده شوید، سـپس (هـوش و خـرد خـود را بـه کـار انداخته) بیاندیشد (خواهید دانست که محمد) این رفیق شما دیوانه نیست، او فقط بیم دهنده است برای شما از عذاب سختی که در پیش است.

۴۷- بگو: هر مزدی که (در برابر تبلیغ حق) از شما خواسته باشم، از خود تان باشـد، پـاداش من جز بر الله نیست و او بر هر چیز آگاه است.

۴۸- بگو: پروردگار من حق را بر فرق باطل می کوبد و او دانائی تمام امور پنهان است.

۴۹- بگو: حق به میان آمد (و باطل نابود شد، بنا برآن) باطل نه (می تواند چیزی را) بیآغـازد و نه اعاده می کند.

۵۰- بگو: اگر من گمراه باشم گمراهیم به زیان شخص خودم هست، واگـر راهیـاب باشـم بـه سبب چیزی است که پروردگارم به سوی من وحی مـی فرسـتد، شـکی نیسـت کـه او شنوای نزدیک است.

۵۱- و اگر برایت ممکن می بود که حال ایشان را ببینی هنگامی کـه بـه هـراس شـوند و (از عذاب) هیچ رهایی نیابند، و از مکان نزدیک دستگیر شوند (درآن هنگام صـحنهٔ هـول انگیزی را مشاهده می کردی).

۵۲- و در آن هنگام می گویند: به حق ایمان آوردیم و چگونه ممکن است بـرای ایشـان بـه دست آوردن ایمان از جای دور.

۵۳- در حالیکه پیش ازین، به حق کفر ورزیدند و از فاصلهٔ دور بر مبنای گمان باطـل سـخن می گفتند (وبه محض گمان و بدون دلیل حق را رد می نمودند).

۵۴- و میان ایشان و چیزی که مورد علاقهٔ ایشان بود جدائی افگنده مـی شـود، چنانکـه بـا امثال ایشان پیش ازآن چنین عمل صورت گرفته بود، چرا کـه آنـان در شـک وتردیـد نهایت قوی بودند.

تفسـیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- حکایت سه گفتار ظالمانهٔ منکرین قرآن و رسالت.

۲- تهدید مشرکان به سرانجام بدی همانند سرانجام امتان گذشته.

۳- پنج دستور به منظور آموزش کیفیت دعوت.

۴- تهدید شدید برای تکذیب کنندگان.

موضوع اول: حکایت سه گفتار ظالمانهٔ منکرین قرآن و رسالت و رد بر ایشان

در آیات گذشته از عقوبت دردناک کافران در قیامت یاد آور شد، درینجا اسبابی را که موجب عذاب آنها گردید، بیان می دارد، ازآن جمله تکذیب آنان به قرآن و انکار ایشان از رسالت محمدﷺ است.

- نخست انکارشان از رسالت محمدﷺ: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُكُمْ﴾ «و هنگامی که آیت های روشن ما بر ایشان خوانده شود، می گویند: او مردی است که فقط می خواهد باز دارد شما را از چیزهایی که پدران تان (آنها را) عبادت می کردند»، و می خواهد دین جدیدی را برای شما معرفی کند، لذا سخنان او را نپذیرید.

دوم: تکذیب شان به قرآن: ﴿وَقَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّآ إِفْكٌ مُّفْتَرًى﴾ «و می گویند: این قرآن جز دروغ بیش نیست که (به الله) نسبت کرده شده است»، یعنی به زعم آنان محمد - ﷺ- قرآن را خودش ساخته است، ولی به غرض ترویجش آن را به الله نسبت می دهد.

سوم: سحر قرار دادن آن: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾﴾ «و کافران هنگامی که قرآن به ایشان آمد گفتند: این جز جادوی آشکاری نیست».

یعنی آنها محتوای قرآن را افترا قرار دادند، اما جانب اعجازی و تأثیر آن را بر روح و روان شنوندگان، جادو قرار دادند.

- الله تعالی بر مشرکان که دین شرکی خود را حق قرار می دادند و قرآن و پیغمبر اسلام را تکذیب می کردند، رد نموده می گوید:

۱- ﴿وَمَآ ءَاتَيْنَٰهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا﴾ «و ما (قبلا) به آنها کتاب هائی نداده ایم که آن را بخوانند (و به اساس آن، دعوت تو را تکذیب کنند)» و به جواز شرک شان به آن تمسک بگیرند. یعنی آنها هیچ نوع دلیلی از کتاب های آسمانی برای تکذیب دعوت تو ندارند.

۲- ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿٤٤﴾﴾ «وپیش از تو به سوی ایشان هیچ پیغمبری نفرستاده ایم» که آنها را به سوی شرک دعوت دهد و در روشنی دعوت او، اسلام را نا درست قرار دهند و همچنان پیش ازین هیچ پیغمبری به سوی آنها نفرستاده ایم تا آنها را به

سوی حق دعوت دهد، و از عذاب آنها را بیم دهد، لذا آنها برای تکذیب شان بـه قـرآن و بـه پیغمبر ﷺ هیچ دلیل و مدرکی ندارند.

زیرا دین صحیح آن است که سند داشته باشد و سـند عبـارت اسـت: از وحـی وکتـاب آسمانی که بر پیغمبر نازل شود و او آن را به مردم تبلیغ کند، مشرکان چنین چیزی را اصلا با خود ندارند، لذا آنان فاقد هر دو نوع دلیل اند.

پس بنا بر کدام منطق، دین خود را حق می گویند و دین روشن و روشنگر اسلام را باطـل قرار داده و پیغمبر صادق ﷺ را مفتری وکتابش را سحر معرفی می کنند؟

همین گونه در بارهٔ رد بر سند دین باطل مشرکان، در سورهٔ روم آیهٔ (۳۵) می گویـد: ﴿أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴾ «آیا ما بر آنها دلیلی وکتابی فرو فرستاده ایم که آن دلیل به (صحت) آنچه که به الله شریک قرار می دهند، سخن بزند؟!»

و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۱) می گوید: ﴿ أَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُم بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴾ «آیا ما به ایشان پیش از قرآن کتابی دادیم که آنان (به جواز شرک شان) به آن تمسک بگیرنـد؟» و برای دیگران فتوی صادر کنند؟ البته چنین نیست پس ثابت شد که دین شرکی هرگـز نـه سندی دارد و نه عقل سالم آن را تجویز می کند.

موضوع دوم: تهدید مشرکان به سرانجام بدی همانند سرانجام امتان گذشته

پس از رد بر گفته های مشرکان، عاقبت تکذیب و سر انجام بد امت های را که پیغمبـران خویش را تکذیب نموده بودند ذکر نموده مشرکان را مورد تهدید قـرار مـی دهـد: ﴿ وَكَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا۟ مِعْشَارَ مَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ فَكَذَّبُوا۟ رُسُلِى ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ ﴾ «وکسانی که پیش از ایشان بودند (پیغمبران وکتاب های آسمانی را) تکذیب نمودند، در حالیکه ایـن مشـرکان (از لحاظ توان و نیرو) به یک دهم آنچه که به ایشان داده بودیم نرسیده اند، آنان پیغمبران مـرا تکذیب کردند، پس (ببنید) چگونه بود عقوبت من (بر ایشان)؟».

«نَكِيرِ» به معنی «انکار» و مقصود از آن، انکار به عذاب و عقوبت است.

«مِعْشَارَ» دهم حصه، و برخی گفته اند: «مِعْشَارَ» دهم حصهٔ «عَشِير» را گویند، و «عشیر» دهم حصهٔ «عُشر» را گویند، به این ترتیب «مِعْشَارَ» یکی بر هزارهم حصهٔ هر چیز را گویند،

و درینصورت مقصود آیه، بیان ناتوانی مشرکان قریش نسبت به امت هایی سرکش پیشین است،([1]) که به سبب تکذیب پیغمبران هلاک و نابود کرده شدند.

مانند قوم نوح وعاد وثمود و قو لوط و.. که در داشتن نیروی مادی وبدنی ضرب المثل بودند، اما هنگامی که پیغمبران را تکذیب نمودند و مورد خشم الهی قرار گرفتند، عقوبت های گوناگون و وحشتناکی بر آنها مسلط شد که همه از صفحۀ هستی دور شدند و نیرو و قدرت شان به آنها سودی نه بخشید، منازل مسکونی وآثاری را که ازآنها بجا مانده است، هنوز هم مردم به چشم مشاهده می کنند، اما عبرت نمی گیرند.

موضوع سوم: ذکر پنج دستور به منظور آموزش کیفیت دعوت

بعد ازآنکه در آیۀ گذشته مشرکان را از سرانجام وحشتناک امت های گذشته برحذر داشت، به پیغمبر خود دستور می دهد که باز هم آنها را به تذکر و اندیشیدن فرا خواند و از چنین گفتارهای باطل آنها را باز دارد.

و همچنان در ضمن این خطاب به اثبات اصول ایمان پرداخته است.

۱- ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ﴾ «بگو: من شما را تنها یک نصیحت می کنم (و آن اینست) که (خالصانه) برای الله دو نفر دو نفر، و یک نفر یک نفر ایستاده شوید».

درین جمله ﴿أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ﴾ بدل از «واحدة» است، یعنی آن خصلت واحد این است که ﴿أَن تَقُومُواْ﴾ در طلب حق وتوحید بپا خیزید و ﴿لِلَّهِ﴾ یعنی قیام و بپا خواستن تان تنها و تنها برای رضای الله تعالی باشد، نه به غرض ارضای قوم و قبیله؛ اشاره به این است که قیام وآمادگی تان باید انگیزۀ توحیدی داشته باشد.

﴿مَثۡنَىٰ﴾ اشاره به حالت مناظره است که باید به منظور رسیدن به حق با یکدیگر گفتگو کنید و هم اشاره به این است که اجتماع بیش از دو نفر، در چنین موارد به نزاع می انجامد.

﴿وَفُرَٰدَىٰ﴾ اشاره به نظر وفکر است، یعنی اگر مناظره نمی کنید در حالت تنهایی با خود فکر کنید که فکر درین حالت صائب تر است.

یا اینکه {مَثۡنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ} اشاره به جمیع احوال انسان است، زیرا انسان همواره همراه دیگران بسر می برد ویا در حالت تنهائی قرار دارد، در هر دو حالت نباید از توحید ویکتائی الله و از یاد او غافل شود. این جمله به اثبات اصل توحید دلالت دارد.

۱- تفسیر ماوردی: ۳۶٤/۳. قابل توجه است که در بنای اعداد، بر وزن «مِفعَال»، تنها دو کلمۀ «مِعشَار» به معنی دهم حصه، و «مِربَاع» به معنی چهار حصه ، آمده است .

سپس انگیزۀ قیام خالصانه را بیان می دارد:

۲- ﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ﴾ «سپس (هوش و خرد خود را به کار انداخته بیاندیشد (خواهید دانست که محمد) این رفیق شما دیوانه نیست». یعنی تفکر بی طرفانه و خالصانه و بر رسی سیرت، عقل کامل، کلام فصیح، منطق معقول، حرکات موزون وآداب کامل واخلاق عالی او را شما را به این اعتراف وادار خواهد ساخت که محمد ﷺ مجنون نیست و نه هم ساحر است، و اما صدق و امانت او را آنان خودشان نیز معترف بودند، هنگامی که این صفات قبیح همه منتفی شد، رسالت او به اثبات می رسد، پس الله تعالی این حقیقت را چنین بیان می کند:

- ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾﴾ «او فقط بیم دهنده است برای شما از عذاب سختی که در پیش است». یعنی پیغمبری است از جانب الله و مردم را از عذاب شدیدی که کافران در پیش دارند بیم می دهد .

درین آیه اثبات اصل رسالت و اصل قیامت است.

سپس برای دفع هر نوع تهمت و نفی هرگونه منفعت مادی، به پیغمبرش دستور می دهد:

- ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ «بگو: هر مزدی که (در برابر تبلیغ حق) از شما خواسته باشم، از خود تان باشد».

در {مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ} جنون را از وی نفی کرد.

در {إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم} رسالتش را ثابت نمود.

و در {مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ} رسانیدن پیام الهی را با هزاران تکلیف و انواع زحمت و بدون داشتن کدام هدف دنیوی، نشان رسول بودن محمد ﷺ، معرفی می کند.

- سپس می فرماید: ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾﴾ «پاداش من جز بر الله نیست، و او بر هر چیز آگاه است»، و احوال وطغیان وسرکشی شما، وتمام حالات وصدق وخلوص من برای او معلوم است، لذا برای پیغمبرش دستورات آتی را می دهد:

۱- ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾﴾ «بگو: پروردگار من حق را بر فرق باطل می کوبد و او دانائی تمام امور پنهان است».

مقصود از «حق» قرآن است، یعنی الله تعالی به وسیلۀ قرآن، باطل را پاش پاش می کند.

چرا که قرآن نیرویی است که هیچ کس را با آن قدرت مقابله نیست و این آیه یک نوع تهدید برای کسانی است که راه مقابله با قرآن را می گیرند، الله تعالی آنها را آگاه می سازد که با قرآن تاب مقابله را ندارید.

چنانکه در سورۀ انبیا آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞ﴾ «بلکه ما حق را بر فرق باطل می کوبیم پس مغز سر باطل را از هم می پاشد (و آن را نابود می سازد) پس باطل هر چه زودتر محو می شود».

و یا اینکه مقصود از «حق» درینجا وحی است، و معنی {إِنَّ رَبِّي يَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ} درین صورت چنین است: «پروردگار من وحی را فرود می آو رد» بر هر کسی از بندگانش که می خواهد، چرا که او دل ها را می شناسد و استعداد ها را کاملا می داند، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۲۴) می گوید: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ «الله دانا است به محلی که رسالت خود را می نهد».

و در سورۀ غافر آیۀ (۱۵) می گوید: ﴿يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ «او وحی را که ناشی از امر او است، بر هرکه می خواهد از بندگانش فرو می فرستد».

۲- ﴿قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ۝٤٩﴾ «بگو: حق به میان آمد، (و باطل نابود شد، بنا برآن) باطل نه (می تواند چیزی را) بیآغازد و نه اعاده می کند».

{وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ} کنایه از زوال و نابودی باطل است، چنانکه در سورۀ إسراء آیۀ (۸۱) می گوید: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا﴾ «بگو: حق(توحید) آمد وباطل نابود گردید، زیرا باطل نابود شدنی است».

۳ - ﴿قُلۡ إِن ضَلَلۡتُ فَإِنَّمَآ أَضِلُّ عَلَىٰ نَفۡسِيۖ وَإِنِ ٱهۡتَدَيۡتُ فَبِمَا يُوحِيٓ إِلَيَّ رَبِّيٓۚ﴾ «بگو: اگر من گمراه باشم گمراهیم به زیان شخص خودم هست و اگر راهیاب باشم به سبب چیزی است که پروردگارم به سوی من وحی می فرستد»، و در وحی الهی هیچ گاه خطایی رخ نمی دهد، بلکه خیر و خوبی همه از جانب الله و در وحیی است که او فرستاده است. ﴿إِنَّهُۥ سَمِيعٞ قَرِيبٞ ۝٥٠﴾ «شکی نیست که او شنوا و نزدیک است»، و از سخنان شما و سخنان من آگاهی کامل دارد، و می داند که چه کسی بر هدایت و چه کسی بر ضلالت است.

موضوع چهارم: تهدید شدید برای تکذیب کنندگان

بعد از بیان اسباب عذاب و رد بر شبهات کافران، الله عزوجل آنها را به عذاب شدید روز قیامت بیم می دهد و از ایمان آنها در آن هنگام خبر می دهد:

۱- ﴿ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ فَزِعُواْ فَلَا فَوۡتَ ﴾ «و اگر برایت ممکن می بود که حال ایشان را ببینی هنگامی که به هراس شوند و (از عذاب) نتوانند بگریزند» و راهی برای فرار شان نباشد.

«فَلَا فَوۡتَ» یعنی هیچ کدام شان نمی توانند بگریزند.

۲- ﴿ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ ۝٥١ ﴾ «و از مکان نزدیک دستگیر شوند (درآن هنگام صحنهٔ هول انگیزی را مشاهده می کردی) ».

اگر مقصود از «فَزِعُواْ» هراس از عذاب دنیوی باشد، معنای {أُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيب} گرفتن از روی زمین به سوی بطن آن است، و اگر عذاب آخرت مراد باشد، معنایش گرفتن از موقف حساب به سوی عذاب دوزخ است.

الله تعالی به پیغمبرش بیان می دارد که در هر کدام ازین حالات، اگر برایت ممکن می بود که حال آنان را می دیدی، صحنه ای را مشاهده می کردی که زبان از وصف هول و دهشت آن عاجز است.

امام ابن کثیر از آیه بعدی استدلال نموده است، که مقصود آیه بیان حالت کافران در قیامت است، چرا که انسان تا وقتی که در دنیا باشد، از حصول ایمان و توبه، دور نیست و این دوری هنگامی متحقق می شود که رابطهٔ انسان از دنیا منقطع گردد.

حالت شان را به هنگام رویت عذاب و روانهٔ دوزخ شدن، بیان می کند:

۳- ﴿ وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ ﴾ «و در آن حال می گویند: به حق ایمان آوردیم»، یعنی به وحدانیت الله، به فرشتگان، کتاب های آسمانی، پیغمبران و روز قیامت کاملا باور نمودیم.

ولی این ایمان شان قابل قبول نیست، لذا برای عدم قبول ایمان شان مانع ذکر می کند:

۱- ﴿ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ ۝٥٢ ﴾ «وچگونه ممکن است برای ایشان به دست آوردن ایمان از جای دور». «ٱلتَّنَاوُشُ» به دست آوردن، دسترسی پیدا کردن. یعنی در حالتی قرار گرفته اند که ازآنجا دسترسی به ایمان، دیگر ممکن نیست.

ابن عباس – رضی الله عنهما – گفته است: «طَلَبُوا الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا وَالتَّوْبَةَ مِمَّا هُمْ فِيهِ وَلَيْسَ بِحِينِ رَجْعَةٍ وَلاَ تَوبَةٍ» یعنی بازگشت به سوی دنیا و توبه از اعمالی را که درآن قرار دارند، مطالبه می کنند، ولی آن وقت، وقت بازگشت و توبه نیست.

نظیر این آیه در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۲) ذکر شده است مراجعه شود.

و علت دور بودن دسترسی شان از ایمان اینست:

۲- ﴿وَقَدْ كَفَرُواْ بِهِۦ مِن قَبْلُ﴾ «در حالیکه پیش ازآن، به حق کافر بودند»، یعنی در آخرت چگونه ایمان را به دست می آورند درحالیکه در دنیا به آن کفر ورزیده اند.

آنها در دنیا نه تنها به حق کافر بودند بلکه:

۳- ﴿وَيَقۡذِفُونَ بِٱلۡغَيۡبِ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ ۝٥٣﴾ «و از فاصلهٔ دور بر مبنای گمان باطل سخن می گفتند» و به محض گمان و بدون دلیل حق را رد می کردند.

مقصود از «الغیب» درین آیه، گمان و تخمین است، یعنی بر مبنای تخمین و گمان، از رسالت پیغمبرﷺ انکار نموده او را مجنون وساحر قرار دادند و قرآن را سحر گفتند و از آخرت انکار نمودند و به همین عقیدهٔ باطل از دنیا رخصت شدند، پس نتیجهٔ آن چنین است:

۴- ﴿وَحِيلَ بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ مَا يَشۡتَهُونَ﴾ «و میان ایشان و چیزی که مورد علاقه شان بود جدائی افگنده می شود»، و با افگنده شدن ایشان به دوزخ، میان آنها و میان آرزویی رهایی از دوزخ ویا آرزوی بازگشت به دنیا که داشتند، جدایی افگنده می شود و به آرزوی خود نایل نمی شوند، چنانکه همین مطلب در سورهٔ غافر آیهٔ(۸۴-۸۵) نیز بیان شده است.

سپس در پایان سوره بیان می دارد که این مسئله مخصوص به اینها نیست: ﴿كَمَا فُعِلَ بِأَشۡيَاعِهِم مِّن قَبۡلُ﴾ «چنانکه با امثال ایشان پیش ازآن (در دنیا) چنین عمل صورت گرفته بود» که هنگام مشاهدهٔ عذاب ایمان آوردند، اما آرزوی ایشان پذیرفته نشد.

اما در آخرت میان همهٔ کافران و آرزو های شان در یک وقت جدایی افکنده می شود.

و هدف از تشبیه حالت مشرکان قریش به مشرکان هلاک شدهٔ پیشین، بیان این مطلب است که سنت و قانون الهی در بارهٔ همه مشرکان یکسان است، و هنگام فرا رسیدن عذاب، اصنام و چیزها و شخصیت های را که پرستش می کردند، کوچکترین سود و منفعتی به ایشان رسانده نمی توانند.

- سپس علت عدم پذیرفتن ایمان آنها را بیان می کند: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ فِى شَكٍّ مُّرِيبٍ ۝٥٤﴾ «چرا که آنان در شک وتردید نهایت قوی بودند» و به همین سبب ایمان شان به هنگام معاینهٔ عذاب پذیرفته نشد. «مُّرِيبٍ» در شک اندازنده، و ذکر آن بعد از کلمهٔ «شک» به غرض تأکید و مبالغه است، یعنی شک بسیار قوی.

و شک قوی آنها را در بارهٔ قیامت در سورهٔ جاثیة، آیهٔ (۲۳) بیان داشته است: ﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِى مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾ «و هنگامی که گفته میشد: همانا وعدهٔ الله راست و در (وقوع) قیامت شکی نیست، شما می گفتید: ما نمی دانیم که قیامت چیست، ما تنها گمانی (درباره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم»، پس نتیجهٔ همین شک و تردید اینست که الله تعالی آنها را روانهٔ دوزخ می سازد، چرا که شک هیچ سود و منفعتی را به دنبال ندارد، لذا در قضایای اعتقادی انسان باید هر نوع شکوک و شبهات را از دلش دور نموده یقین را جای نشین آن بگرداند، وگرنه انجامش سخت وخیم خواهد، چنانچه مفسر و محدث و تابعی بزرگوار قتاده – رحمه الله- فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالشَّكَّ وَالرِّيبَةَ، فَإِنَّ مَنْ مَاتَ عَلَى شَكٍّ بُعِثَ عَلَيْهِ، وَمَنْ مَاتَ عَلَى يَقِينٍ بُعِثَ عَلَيْهِ» یعنی خود را از شک و شبهه دور دارید، زیرا کسی که بر شک بمیرد، به همان حالت شک برانگیخته می شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر همان حالت برانگیخته می شود.[1]

پایان سورهٔ سبأ

الحمدلله بنعمته تتم الصالحات، و الصلاة والسلام على رسوله محمد صاحب الدرجات وعلى آله و جميع أصحابه الطاهرين والطاهرات.

۱- تفسیر ابن کثیر: ۷۲۰/۳ .

تفسیر

سورهٔ فاطر

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ فرقان نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۳) و در ترتیب مصحف (۳۵) و عدد آیاتش (۴۵) آیه است.

تسمیهٔ این سوره به «فاطر»:

سببش این است که در آغاز این سوره الله تعالی خود را «فاطر» (یعنی آفرینندهٔ) آسمان ها و زمین خوانده است.

به این سوره، سورهٔ ملائکه نیز گفته شده است، چون در آغاز این سوره بیان شده است که الله تعالی فرشتگان را در میان خود و پیغمبرانش واسطه قرار داده است تا پیغام ها و فرامین او را به آنها برسانند.

مناسبت این سوره به سورهٔ سبأ :

- آغاز هردو سوره به حمد و سپاس الله تعالی شده است.

- در پایان سورهٔ سبأ از هلاکت مشرکان خبر داد و درآغاز این سوره حمد وثنای الله تعالی شد، چرا که نا بودی دشمنان دین، مقتضی آنست که مؤمنان حمد و سپاس الله تعالی را بیان کنند، آنگونه که در سورهٔ انعام آیهٔ (۴۵) ودر سورهٔ مومنون آیهٔ (۲۵) بعد از نابودی دشمنان دین، حمد وثنای پروردگار ذکر شده است.

محتوای این سوره :

موضوع محوری این سوره همانند دیگر سوره های مکی، تأکید بر قضایای اعتقادی، دعوت به سوی توحید، اقامهٔ دلایل بر توحید الله تعالی، اثبات رسالت، درهم کوبیدن پایه های شرک، اثبات حشر و معاد و پایبند ساختن مردم بر استقامت به دین الله و اخلاق اسلام است.

آیات این سوره در پنج فصل تفسیر می گردد:

فصل اول: از آیهٔ(۱-۸) : ارائهٔ دلایل قدرت الهی و اثبات توحید و رسالت است.

فصل دوم: (از آیهٔ۹-۱۴) عرض دلائل اثبات توحید و قدرت الهی بر حشر و نشر است .

فصل سوم: از آیهٔ(۱۵-۲۷) بیان فقر انسان و بی نیازی الله تعالی و مسؤلیت فرد و تقابل میان مؤمن و کافر، و اثبات رسالت محمد ﷺ و تسلی برای ایشان است.

فصل چهارم: (ازآیهٔ ۲۸- ۳۸) ذکر دلیل توحید و قدرت الله تعالی بر معاد و بیان احوال مختلف مؤمنان به قرآن و پاداش ایشان و بیان حالت کافران و عقوبت ایشان است.

فصل پنجم: از آیهٔ (۳۹-۴۵) دلائل اثبات توحید و ابطال شرک و تهدید و هشدار برای مشرکان است .

❁❁❁

فصل اول : (از آیهٔ ۱ – ۸) ارائهٔ دلایل قدرت الهی و اثبات توحید و رسالت

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي
ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا
مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ
يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٣ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن
قَبۡلِكَۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٤ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ
ٱلۡغَرُورُ ٥ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦ ٱلَّذِينَ
كَفَرُواْ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٌ ٧ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ
عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ
عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٨﴾

ترجمه:

۱- سزاوار همه ستایش الله است که آفرینندهٔ آسمان ها و زمین است، فرشتگان را (به سوی انبیاء) پیغام رسان قرار داده است که دو دو، سه سه، چهار چهار بال دارند، او می افزاید در آفرینش (موجودات) آنچه را که می خواهد، زیرا الله برهر چیز توانا است.

۲- الله هر رحتمی را که برای مردم بگشاید آن را باز دارنده ای نیست و آنچه را باز دارد پس جز او کسی نمی تواند آن را رها سازد، و او غالب و با حکمت است.

۳- ای مردم ! نعمت های الله را بر خویشتن بیاد آورید؛ آیا جز الله آفریننده ای هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ جز او معبود برحق نیست، پس با این حال چگونه از (راه توحید) بر گردانده می شوید.

۴- و اگر تو را به دروغ نسبت می کنند (غمگین مشو، زیرا) پیغمبران زیادی پیش از تو تکذیب شده اند وسر انجام همه کارها به سوی الله بازگردانده می شود.

۵- ای مردمان یقینا وعدهٔ الله (در مورد قیامت) راست است، پس زندگی دنیا شما را مغرور نسازد و نه شیطان شما را نسبت به الله بفریبد.

۶- شکی نیست که شیطان دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن بگیرید، یقینا او پیروان خویش را میخواند تا از ساکنان دوزخ باشند.

۷- کسانی که کافر شدند، برای ایشان عذاب سختی است، و کسانی که ایمان آوردند وعمل شائسته انجام دادند برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگی است.

۸- آیا کسی که عمل زشتش در نظرش آراسته شده است، پس آن را نیک می پندارد (همانند مومن نیکوکار است؟) یقینا الله کسی را که می خواهد گمراه می سازد وکسی را که می خواهد رهنمائی می کند پس به سبب تأسف وحسرت بر وضع اسفار آنها، نفست هلاک نشود، زیرا الله دانا است به آنچه می کنند.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث شده است:

۱- ارائهٔ دلائل برای اثبات وحدانیت الله تعالی،

۲- اثبات رسالت،

۳- اثبات معاد و حشر و نشر،

۴- مجازات حزب شیطان و پاداش حزب رحمن و موازنه میان ایشان.

موضوع اول : ارائهٔ دلایل برای اثبات وحدانیت الله تعالی

- می فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ «سزاوار همه ستایش الله است».

این یکی از سوره های است که آغاز آن به حمد شده است:

- در سورهٔ فاتحه ، حمد در برابر تربیهٔ عام است، جسمی باشد یا روحی.

- در سورهٔ انعام حمد در مقابل تربیهٔ جسمی است، چنانچه در آیهٔ (۲) سورهٔ أنعام می گوید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٖ﴾ «او کسی است که شما را از گِل آفرید».

- در سورهٔ کهف، حمد در برابر تربیهٔ روحی و فرود آوردن قرآن کریم است.

- در سورهٔ سبأ، حمد در مقابل آفرینش آسمان ها و زمین ذکر شده است.

- و در سورهٔ فاطر، حمد در برابر ایجاد آسمان و زمین و فرستادن ملائکه به سوی پیغمبران ذکر شده است.

- بعد از ذکر حمد، به اثبات اصل اول ایمان که توحید است، پرداخته، اسباب و دلایل اختصاص حمد برای الله سبحانه را ذکر می کند:

دلیل اول: ﴿فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا﴾ «آفرینندهٔ آسمان ها و زمین است، فرشتگان را (به سوی أنبیاء) پیغام رسان قرار داده است».

نخست حمد را ذکر کرد، سپس به بیان دلیل حمد پرداخت که خلقت آسمان ها و زمین و ایجاد ملائکه است، بعد از آن وظیفه ملائکه را یاد آور شد که رساندن پیغام به پیغمبران الهی است، باز برای انجام دادن وظیفهٔ رسالت، محل سیر و حرکت فرشتگان را تعیین نمود که ما بین آسمان و زمین است وآنها در میان خالق کائنات و پیغمبران پیغام رسان و مؤظف به بزرگترین وظیفه ها می باشند.

البته مقصود از «ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ» همه فرشتگان نیست، بلکه برخی از ایشان اند، مانند جبرئیل و اسرافیل و مکائیل و ملک الموت – علیهم السلام- اند که وظیفهٔ رسالت به سوی أنبیاء را دارند، و ازین میان جبرئیل علیه السلام فرشتهٔ مؤظف به وحی است، البته سه فرشتهٔ دیگر نیز به مناسبت های مختلف، به سوی پیغمبران فرمان های الهی را رسانیده اند.

- سپس به تکوین خَلقی فرشتگان اشاره می کند: ﴿أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ «دارای دو دو، سه سه و چهار چهار بال هستند»، البته این صفتی است که تصور آن از درک بشر فراتر است.

- باز به مناسبت ذکر «أَجۡنِحَةٖ» می فرماید: ﴿يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُ﴾ «او می افزاید در آفرینش (فرشتگان و دیگر موجودات) آنچه را که می خواهد».

منظور این است که خلقت بال های ملائکه به این وصف موجب شگفت وحیرت شما نگردد، زیرا الله سبحانه مطابق مشیئت خود در بال های فرشتگان و در موجودات جهان به هر نحوی که بخواهد می افزاید مثلا:

زیادت در خلقت بال ها، در اعضا، در حسن وجمال، در قد و قامت، در عقل و ذکاوت، در علم، در صنعت، در عفت و طهارت، در اخلاق وآداب و حلاوت منطق ، در قوت وشجاعت، در جود و سخا و در هر چیزی که قابل زیادت است، همه را در بر می گیرد، زیرا ﴿مَا يَشَآءُ﴾ عام است و کافهٔ اشیاء را در بر می گیرد.

و ازآنجمله در بارهٔ جبرئیل عليه السلام در صحیحین از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه چنین آمده است که «أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ، لَهُ سِتُّمِائَةِ جَنَاحٍ» یعنی پیغمبر ﷺ جبرئیل را دیدند که ششصد بال داشت.

و از روایات دیگر دانسته می شود که پیغمبر ﷺ جبرئیل عليه السلام را به حالت اصلیش یک مرتبه در شب إسراء در نزد سدرۃ المنتهی دیده است و یک مرتبه در زمین.

- سپس کمال قدرت خود را بیان نموده می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١﴾ «زیرا الله بر هر چیز توانا است»، در هر چیزی که بخواهد می تواند زیادت کند و اگر بخواهد می تواند کم کند و نمونه ای ازین کمی و بیشی را در رزق، عقل، علم، سیاست، اولاد، پیروان، سرمایه وغیره مشاهده می کنیم که آن را که طبق مشیئت خود در میان بندگانش توزیع نموده است، به کسی بیش و به دیگری کم داده است که بنده درین باره جز رضا وتسلیم اختیاری ندارد.

- دلیل دوم: بعداز بیان خالقیت و ایجاد رسالت ملائکه، تدبیر نافذ خود را در عطا و بخشش و در منع و باز داشت آن، مورد بحث قرار داده می فرماید:

۱- ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ﴾ «الله هر رحتمی را که برای مردم بگشاید آن را باز دارنده ای نیست».

۲- ﴿وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ﴾ «و آنچه را باز دارد پس جز او کسی نمی تواند آن را رها سازد»، کلید تمام خزانه های رحمت در دست او است، بر کسی که بگشاید هیچ کس آن

را منع کرده نمی تواند و اگر از کسی آن را باز دارد، هیچ کسی نمی تواند آن را بگشاید و همین مطلب را درسورۀ انعام آیۀ (۱۷) و در سورۀ یونس آیۀ (۱۰۷) نیز بیان داشته است.

به همین اساس پیغمبر ﷺ بعد از سلام دادنش از هر نماز فرض چنین دعا می کردند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ» (۱)

«جز الله یگانه معبودی برحق نیست، او را شریکی نیست، پادشاهی از آن او است، و ستایش ویژۀ او است و او بر هرچیز توانا است، ای الله نیست منع کننده آنچه را تو بدهی، و نیست عطا کننده آنچه را تو باز داری و صاحب شرف را شرفش از (عذاب) تو هیچ سودی نمی رساند».

به همین ترتیب در دعای بعد از رکوعش می گفت: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ: اللهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» (۲)

« ای الله ! تو را است حمد و ثنا به پری آسمان ها و زمین و آنچه که در میان آسمان ها و زمین است و به پری آنچه که بعد از آسمان ها و زمین است ، ای سزاوار ثنا وتعریف و تمجید، بهترین سخنی که بنده دربارۀ تو گفته است، درحالیکه همۀ ما بندۀ تو هستیم، این است که: ای الله ! نیست هیچ منع کننده از چیزی که تو آن را به کسی بدهی و نیست هیچ دهندۀ چیزی که تو آن را منع کنی و هیچ صاحب شأن و شوکت راجزتو، شأن شوکت او نفع رسانده نمی تواند».

- سپس به علت این هر دو حکم اشاره نموده می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢﴾ «و او غالب و با حکمت است».

وصف «عزیز» اشاره به کمال قدرت او بر گشودن و بستن رحمتش است.

و وصف «حکیم» اشاره به آن است که گشودن و بستن رحمت، هر دو به اساس حکمت او صورت می گیرد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب الدعاء بعد الصلاة، حدیث: ۶۳۳۰، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، و مواضع الصلاة، باب استحباب الذکر بعد الصلاة و بیان صفته، حدیث: ۵۹۳.

۲- صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب ما یقول إذا رفع رأسه من الرکوع، حدیث: ۵۹۳ .

- در آیات گذشته تصریح نمود که حمد و ستایش مختص به ذات پاک او است، سپس بعض موجبات حمد را بیان داشت، اکنون درینجا دلیل دیگر از دلایل حمد خود را ذکر می کند که عبارت از تذکر نعمت های اوست:

- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ﴾ «ای مردمان ! نعمت الله را بر خویشتن بیاد آورید».

ذکر نعمت های او عام است که به قلب باشد یا به زبان یا به سایر اعضا، همه را در بر می گیرد، ذکر قلبی عبارت از معرفت و اعتراف قلب به نعمت های او است و ذکر زبان عبارت از ثنا و حمد او، و ذکر اعضا عبارت از انقیاد و فرمان برداری از احکام او است.

- سپس نعمت های الله را با وجود کثرت شان در دو نوع منحصر می سازد:

۱- نعمت آفرینش: ﴿هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ﴾ «آیا جز الله آفریننده ای هست؟».

در سورۀ رعد آیۀ (۱۶) مشرکان را محاکمه نموده می گوید: ﴿أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ ١٦﴾ «آیا برای الله شریکان قرار داده اند که آنان همچون آفریدۀ او (چیزی را) آفریده اند، پس آفرینش بر ایشان مشتبه شده است؟ بگو: الله آفرینندۀ هر چیز است و او یگانۀ غالب است».

۲- نعمت رزق و روزی: ﴿يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «که شما را از آسمان و زمین روزی دهد». روزی آسمانی عبارت از باد وباران، حرارت و نور است، و روزی زمین عبارت از تمام مواد غذائی و انواع لباس ها، نباتات و درختان، انواع میوه ها و حیوانات و معادن است.

اکنون خود قضاوت کنید که مصدر همۀ این برکات جز او کسی دیگری هست؟

اگر او روزی شما را منع کند چه کسی می تواند شما را روزی دهد طوری که در سورۀ ملک آیۀ (۲۱) می گوید: ﴿أَمَّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرۡزُقُكُمۡ إِنۡ أَمۡسَكَ رِزۡقَهُۥۚ﴾ «آیا چه کسی هست که شما را روزی دهد، اگر او رزقش را باز دارد»، در سورۀ نمل آیۀ (۶۴) و در سورۀ روم آیۀ (۴۰) و در سورۀ غافر آیۀ (۶۴) نیز میان خلق و اعطای رزق و روزی جمع نموده است.

- بعد از بیان دلایل توحید، و موجبات حمد، حالا ثمرۀ آن دلایل را ابراز می دارد: ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ﴾ «جز او معبود برحقی نیست»، هنگامی که خالق آسمان ها و زمین و سرچشمۀ همه نعمت ها و مصدر کافۀ برکات تنها او است، پس این همه مقتضی آن است که حمد وثنا نیز مخصوص او است و معبود تنها نیز او بوده عبادت از خصوصیات ذات پاک او است.

- به این اساس مشرکان را مخاطب قرار داده سرزنش می کند: ﴿فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝٣﴾ «پس با اینحال چگونه از (راه توحید) بر گردانده می شوید»، و به عبادت مخلوقات عاجز و نا توان می پردازید. «تُؤْفَكُونَ» از «أَفَک، یَأفِک» مأخوذ است، به معنی برگرداندن و دروغ را «إفک» گویند، چرا که از راستی به مسیر غیر واقعی برگردانده شده است.

موضوع دوم: اثبات رسالت

بعد از اثبات اصل اول که «توحید» است، به اثبات اصل دوم یعنی مسلهٔ رسالت می پردازد و پیغمبرش را در برابر تکذیب کافران دلداری نموده می فرماید: ﴿وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ﴾ «واگر تو را به دروغ نسبت می کنند (غمگین مشو، زیرا) پیغمبران زیادی پیش از تو تکذیب شده اند» اما آنها از خود صبر و استقامت نشان دادند، لذا سرانجام دشمنان شان هلاک شدند و پیروزی نصیب ایشان گردید.

- به جزای تکذیب کنندگان اشاره نموده می فرماید: ﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝٤﴾ «و(سر انجام) همه کارها به سوی الله بازگردانده می شود» و او نه زحمات تو را ضائع می سازد و نه تکذیب و مخالفت های کافران را بدون مجازات می گذارد و در شأن آنها داوری عادلانه انجام خواهد داد.

موضوع سوم : اثبات معاد و حشر و نشر

بعد از اثبات اصل اول و دوم ایمان که عبارت از توحید و رسالت است، به اثبات اصل سوم، یعنی اثبات قیامت و حشر و نشر پرداخته می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾ «ای مردمان یقینا وعدهٔ الله (در مورد قیامت) راست است»، در آن هیچ گونه شک وتردیدی وجود ندارد و برای ثبوت آن دلائل عقلی و نقلی موجود است، پس باید حقانیت آن را تصدیق نموده برای آن عملا آمادگی داشته باشید.

- سپس مردم را از دو چیزی که سبب غفلت و گمراهی ایشان می شود، بر حذر می دارد:

۱- ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ «پس زندگی دنیا شما را مغرور نسازد»، زیب و زینت و جمال و رعنایی آن شما را اسیر دام خود ساخته از آمادگی برای قیامت و حساب و کتاب آن فریفته و غافل نسازد.

۲- ﴿ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۝٥ ﴾ «و نه شیطان شما را نسبت به الله بفریبد » و به وسیلهٔ وسوسه های کاذب، از اعمال آخرت شما را باز دارد. «الْغَرُورُ» صیغهٔ مبالغه است، به معنی بسیار فریبکار، و مراد از آن شیطان است.

- سپس علت فریفته نشدن به وسوسه های شیطانی را نشان دهی می کند: ﴿ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ﴾ «یقینا شیطان دشمن شما است (لذا او تلاش می ورزد تا شما را هلاک کند) پس شما هم او را دشمن بگیرید»، و بر خلاف وسوسه های او عمل کنید.

این آیه در حقیقت هشدار برای همه مومنان است که باید در برابر چنین دشمن مکار و عیار، غافل نباشند، دشمنی که همواره در کمین ایشان نشسته است ولی به چشم دیده نمی شود و در آتش عداوتِ انسان می سوزد.

چنانچه در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۱۸-۱۲۰) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۷) شرح عداوت و کیفیت دشمنی او است و به همین اساس در سورهٔ کهف آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ حج آیهٔ (۴) از دوستی او انسانها را بر حذر داشته است.

- پس از بیان عداوت و دعوت شیطان، هدف دعوت او را تذکر می دهد: ﴿ إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝٦ ﴾ «یقینا او پیروان خویش را می خواند تا از ساکنان دوزخ باشند»، لذا از دوستی و پیروی شیطان خود را دور نگه دارید، چرا که اگر شما نیز با او دشمنی کنید، درین هنگام شما از حزب الهی به شمار می روید و از اهل بهشت برین خواهید بود.

و اگر دعوت او را بپذیرید، در فهرست حزب شیطان ثبت گردیده سرانجام تان دخول در آتش دوزخ و خسران ابدی است و هدف شیطان هم همین است، چنانچه در سورهٔ مجادله آیهٔ (۱۹) در بارهٔ خسران حزب شیطان می گوید: ﴿ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝١٩ ﴾ «آگاه باشید که حزب شیطان زیان گاراند».

موضوع چهارم : بیان مجازات حزب شیطان و پاداش حزب رحمن و موازنه میان ایشان

- در بارهٔ مجازات و خسران حزب شیطان که کافران اند، می گوید: ﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴾ «کسانی که کافر شدند، برای ایشان عذاب سختی است».

- در بارهٔ پاداش حزب الهی یعنی آنهایی که دعوت شیطان را نپذیرفتند، می گوید: ﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝٧ ﴾ «وکسانی که ایمان آوردند وعمل شائسته انجام دادند برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگی است».

پس اینها هم فلاح دنیوی نصیب شان می شود و هم فوز و پیروزی آخرت، چنانچه الله تعالی در سورۀ مائده آیۀ (۵۶) می گوید: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ «وهرکسی الله و رسولش و مومنان را دوست گیرد (او از حزب الله به شمار می آید) پس یقینا حزب الله، غالب اند».

و در سورۀ مجادله آیۀ (۲۲) می فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «دارندگان چنین صفات حزب الله هستند، آگاه باشید که تنها حزب الله رستگارانند».

- بعد ازآنکه در آیات گذشته صفات و مشخصات هریک ازین دو گروه و پاداش آنها را تعیین نمود، اکنون در یک مقایسه بسیار کوتاه و دقیق، خط مشی هر یک و عدم مماثلت و مساوات آنها را روشن ساخته می گوید: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنًا﴾ «آیا کسی که عمل زشتش در نظرش آراسته شده است، پس آن را نیک می پندارد» مثلاً: شرک را توحید، ظلم را عدل، بدعت را حسنه و معصیت را طاعت می پندارد و به تزیین شیطان این همه را خوب و مستحسن می پندارد.

پس شما قضاوت کنید که آیا چنین شخص مانند مومنی شده می تواند که بر صراط مستقیم قرار دارد و در همه اعمالش از دستورات الهی پیروی می کند و نیک را نیک و بد را بد می پندارد، آیا اینها با یکدیگر برابر اند؟ نه خیر بلکه درمیان این دو گروه ازهرنگاه تفاوت است، در خط مشی، در عقیده در طرز تفکر و طریق علم، در کیفیت سلوک و در درجات ومراتب با همدیگر فرق بارز دارند.

نظیر این آیه در سورۀ انعام آیۀ (۱۲۲) و در سورۀ رعد آیۀ (۳۳) و در سورۀ محمد آیۀ (۱۴) ذکر شده است.

- علت اصلی این تفاوت میان این دو گروه همانا مشیت الهی است که مصدر اصلی هدایت وضلالت و منشأ حقیقی سعادت و شقاوت می باشد، چنانکه می گوید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ﴾ «پس (زمام هدایت همه در دست او است و)یقینا الله کسی را که می خواهد گمراه می سازد وکسی را که می خواهد رهنمائی می کند»، مصلحت هر یک و استعداد هر کدام را می داند و مطابق حکمتش کسی را که شایستگی و استعداد هدایت را ندارد، گمراه می سازد، و کسانی را که اهلیت و استعداد پذیرش حق را دارند، هدایت می دهد، در سورۀ انعام آیۀ (۳۹) و در سورۀ کهف آیۀ (۱۷) تائید این آیت است.

– سپس پیغمبر خود را در برابر اصرار قومش برکفر، تسلی داده می فرماید: ﴿فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍ﴾ «پس به سبب تاسف وحسرت بر وضع اسفبار آنها، نفست هلاک نشود»، وهمچنین در سورهٔ کهف آیهٔ (۶) و در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳) تائید این تسلی است.

«حَسَرَٰتٍ» جمع «حسرت» است، به معنای غم و اندوه در برابر چیز از دست رفته و این کلمه درینجا «مفعول له» واقع شده است.

سپس برای این تسلی دلیل بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ﴿٨﴾﴾ «زیرا الله دانا است به آنچه می کنند»، و احوال و استعدادهای آنان را خوب می داند، و همچنان اعمال بد و منکراتی را که انجام می دهند از همه آگاه است، و ایشان را در برابر اعمال نا شایسته شان تحت کیفر شدید قرار خواهد داد.

✿✿✿

فصل دوم : (از آیهٔ ۹-۱۴)

دلائل اثبات توحید و قدرت الهی بر حشر و نشر

﴿ وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ
﴿٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥۚ وَٱلَّذِينَ
يَمۡكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَمَكۡرُ أُوْلَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾ وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ
جَعَلَكُمۡ أَزۡوَٰجٗاۚ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي
كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿١١﴾ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡبَحۡرَانِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞۖ وَمِن
كُلّٖ تَأۡكُلُونَ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُونَ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ
وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿١٢﴾ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ
كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا
يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ
يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ﴿١٤﴾ ﴾

ترجمه:

۹- و الله کسی است که بادها را می فرستد، پس بادها ابرها را بر می انگیزند، باز آن ابر را به سوی سر زمین خشک روان می کنیم، پس به وسیلهٔ آن ابر، زمین را بعد از مرده (وخشکیده) بودنش زنده می گردانیم، زنده گرداندن (مردگان از قبرها نیز) همین گونه است.

۱۰- هرکسی که عزت می خواهد، پس عزت همگی از آن الله است (و راه رسیدن به عزت، گفتار وکردار نیکو است). سخنان پاکیزه به سوی او اوج می گیرد وعمل شائسته آن را بالا می برد و کسانی که نقشه های سوء طرح می کنند ایشان را عذاب سخت است وطرح های (شیطانی) شان نابود می گردد.

۱۱- و الله شما را از خاک آفرید، باز از نطفه سپس شما را جفت (و مرد وزن) گرداند و هیچ زنی باردار نمی شود و نه می زاید مگر اینکه الله می داند (در شکم آن زن چه نوع جنینی است) و هیچ شخص سالخورده ای عمر دراز داده نمی شود و نه از عمر او کاسته می شود، مگر اینکه در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت است، شکی نیست که این کار برای الله آسان است.

۱۲- و دو دریا یکسان نیستند، این یکی آب آن شیرین و خوشگوار است وآن دیگر شور و تلخ است و از هر دوی آنها گوشت تازه (ماهی ها و جانوران دریایی را) می خورید و وسائل زینت و آرایش استخراج نموده آن را می پوشید وکشتی ها را در آن می بینی که دریا را می شگافند (و به پیش می روند) تا از فضل او روزی بخواهید وتا سپاس گزاری کنید.

۱۳- داخل می کند شب را در روز و داخل می کند روز را در شب، و مسخّر کرده است خورشید و ماه را که هر کدام تا میعاد معینی حرکت می کند، این است الله که پروردگار شما است، مالکیت (جهان هستی) از آن او است وکسانی را که به جز وی می پرستند به اندازهٔ پردهٔ نازک هستهٔ خرما چیزی را مالک نیستند.

۱۴- اگر ایشان را بخوانید فریاد شما را نمی شنوند و اگر (بالفرض) بشنوند برای شما جواب داده نمی توانند و روز قیامت از شرک شما انکار می کنند، و هیچ کس مانند ذات آگاه (و دانا به همه حقائق) تو را با خبر نمی سازد.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات زیر بحث می شود:

۱- دلایل قدرت الهی بر حشر و نشر.

۲- عزت را فقط در رضای الله تعالی باید جستجو کرد،

۳- دلیل اثبات معاد ..

موضوع اول: دلایل قدرت الهی بر حشر و نشر

بعد ازآنکه از عذاب شدیدی که کافران گرفتار آن می شوند، و از مغفرت و پاداش بزرگی که در روز قیامت نصیب مؤمنان می شود، خبر داد، درینجا برای امکان حشر و نشر و حقانیت قیامت دلیل آفاقی از قبیل سر سبز شدن زمین بعد از خشکیدنش و دلیل نفسی از اطوار آفرینش انسان و درازی و کوتاهی عمر او ارائه می دهد و این همه نمونه ای از زنده شدن بعد از مردگان است.

- **دلیل اول:** برای اثبات قدرت الله تعالی بر حشر و نشر مجدد انسان ها در قیامت، احیای زمین بعد از مرده بودن آن است، می گوید: ﴿وَٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ﴾ «و الله کسی است که بادها را می فرستد، پس بادها ابرها را بر می انگیزند، باز آن ابر را به سوی سر زمین خشک روان می کنیم». «بَلَدٖ مَّيِّتٖ» زمین خشک و بدون علف و گیاه.

- سپس فائدۀ روانه ساختن ابر به سوی سرزمین خشک را بیان می کند: ﴿فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا﴾ «پس به وسیلۀ آن ابر، زمین را بعد از مرده (و خشکیده) بودنش زنده می گردانیم» این دلیل مربوط به مبدأ است و هر انسان آن را مشاهده می کند.

- پس از ذکر این دلیل، به اثبات معاد پرداخته می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ٩﴾ «زنده گرداندن (مردگان از قبرها نیز) همین گونه است».

نظامی که بر فرستادن بادها وحرکت دادن ابرها، پس از آن به نزول باران و زنده گرداندن زمین حاکم است، بهترین دلیل وقوی ترین گواه است بر اینکه در پشت این دستگاه، قدرت فوق العاده دیگری قرار دارد که آن را تنظیم نموده به حرکت می آورد، اداره می کند، سوق می دهد، آبیاری می کند، سبزه ها و نباتات گونا گون را می رویاند، این امور از یکطرف دلیل کمال قدرت الله تعالی و از طرف دیگر گواه حکمت و از طرف سوم نشانۀ رستاخیز است.

مشاهدهٔ این صحنهٔ شگفت انگیز در دنیا، دلیل قاطعی برای اثبات مسئلهٔ معاد، و حجت یقینی برای وحدانیت ویکتائی الله سبحانه است. نظیر این جمله در سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۷) مذکور است.

موضوع دوم: عزت را فقط در رضای الله تعالی جستجو کرد

بعد ازآنکه برای اثبات توحید و معاد دلایل قاطع ذکر نموده راه حق و حقیقت را روشن ساخت، حالا کسانی را که عزت را در عبادت غیر الله جستجو می کنند، نکوهش نموده می گوید: ﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعًا ﴾ «هرکسی که عزت می خواهد، پس عزت همه از آن الله است»، لذا اگر کسی خواسته باشد که عزیز باشد، پس باید به سوی الله تعالی رجوع کند، از شرع او پیروی نماید، در صلاح خود و اصلاح دیگران به رسول او اقتدا کند، سنت او را مشعل زندگی خود قرار دهد، همان است که در دنیا وآخرت عزیز می شود وگرنه جز ذلت و رسوایی چیزی سهم او نخواهد بود.

چرا که عزت از صفات الهی است و به این اساس الله تعالی این ویژگی را تنها نصیب کسانی می گرداند که در مسیر او حرکت کنند و راه و رسم کفری و شرکی را کنار بگذارند و ایمان واقعی را در زندگی پیاده کنند.

الله تعالی در سورهٔ منافقین آیهٔ (۸) می گوید: ﴿ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ « و عزت از آن الله و رسولش و مومنان است، ولی منافقان نمی دانند» لذا آنها گاهی عزت را در دوستی و تعهد با مراکز استکبار و تخریبکاری جستجو می کنند، لذا گاهی می بینی در تکاپوی دوستی با «مسکو» هستند، و گاهی هم در تلاش عزت روانهٔ لندن و واشنطن می شوند، چنانکه حالت خیلی از مسلمانان و حکام کشورهای اسلامی همین طور است.

الله تعالی بر خلیفهٔ دوم عمر رضی الله عنه رحمت کند که چه خوب فرموده است: «نَحْنُ قَومٌ أَعَزَّنَا اللهُ بِالإسلاَمِ فَمَهمَا ابْتَغَينَا العِزَّةَ بِغَيرِهِ، أَذَلَّنَا» ما مردمی هستم که الله ما را به وسیلهٔ اسلام عزت بخشیده، هرگاه عزت را در غیر اسلام جستجو کنیم، ما را ذلیل خواهد ساخت.

- بعد از بیان مصدر اصلی عزت، اسباب حصول عزت را یاد آور می شود که عبارت از عبادات قولی و فعلی می باشند، می گوید:

- ﴿ إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ ﴾ «سخنان پاکیزه به سوی او اوج می گیرد وعمل شائسته آن را بالا می برد» و انجام دهندهٔ آن را والا می گرداند.

مراد از ﴿ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾ کلمهٔ حق است که کلمهٔ توحید، قرائت قرآن، دعوت به سوی حق، اصلاح و منع از ضلال وفساد، و منع از همه کارهای بد را در بر می گیرد.

از جملهٔ «کلم طیب»: سبحان الله والحمدلله ولا إله إلا الله والله اکبر» و به همین ترتیب همه عبادات قولی کلم طیب اند.

و مراد از عمل صالح هر عملی است که در آن اخلاص و مطابقت با سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد، مانند نماز، روزه، حج، زکات، مواسات فقرا، جهاد، حمایه از مظلوم و مبارزه با ظالم وغیره.

پس بنا برین تفسیر، هر کلمهٔ پاکِ ناشی از عقیدهٔ پاک، به سوی پروردگار عروج می کند وگویندهٔ آن به اوج عزت ومقام قرب الهی می رسد.

مسلّم است که این کلمهٔ پاک از خود ریشه های مستحکمی دارد که در اعماق قلوب مومنان است، وهم شاخ و برگ دارد که عمل صالح است و میوه آن ثوابی است که از آن حاصل می شود.

این عمل صالح نیز به سوی او اوج می گیرد و مایهٔ کمال معراج صاحبش و افزونی عزت او می گردد، چنانکه در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۴-۲۵) می گوید: ﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٢٤ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذۡنِ رَبِّهَاۗ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ﴾ «آیا ندیدی که الله چگونه «کلمهٔ طیبه» را به درخت پاکیزه ای تشبیه داده است که ریشه اش استوار وشاخه اش درآسمان است. میوه های خود را در هرفصلی به اذن پروردگارش می دهد و الله برای مردمان مثال ها بیان می کند تاپند گیرند».

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: مراد از {ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ} ذکر الله تعالی است که به سوی او بالا برده می شود. و مراد از «عمل صالح» بجا آوری فرایض الهی است. پس کسی که الله تعالی را ذکر کند و فرائضش را به جا نیاورد، کلامش به سوی عملش برگردانده می شود.

یعنی ذکرش پذیرفته نمی شود، چرا که برای اوج گرفتن «کلم طیب» وجود عمل صالح ناگزیر است و عمل صالح همانست که مشتمل بر اخلاص و مطابقت سنت رسول الله ﷺ باشد، به همین اساس در سورهٔ ماعون در بارهٔ نماز گزاران بی اخلاص می گوید: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ

﴿۴﴾ ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ﴿٥﴾﴾ «پس وای بر نماز گزارانی که از نمازشان غافل اند»، یعنی نماز می خوانند، ولی در نماز شان اخلاص وتوجه قلبی وجود ندارد، نماز شان نماز بدن است، نه نماز قلب و نماز واقعی آن است که با توجه قلب همراه باشد.

در ضمیر «يَرۡفَعُهُۥ» سه احتمال است:

۱- اینکه ضمیر مستتر در «يَرفَعُ» راجع به سوی «کلم طیب» وضمیر بارز منصوب «هُ» در «يَرۡفَعُهُۥ» به سوی عمل صالح راجع است، درین صورت کلم طیب بلند کننده و «عمل صالح» بلند شونده می باشد. یعنی سخنان پاکیزه که در رأس آن کلمهٔ «لا إله إلا الله» قرار دارد، بلند کنندهٔ عمل صالح و موجب قبول آن میباشد.

۲- اینکه ضمیر مستتر در «یرفع» راجع به سوی عمل صالح، و ضمیر بارز منصوب، راجع به سوی «کلم طیب» است، درین صورت عمل صالح بلند کننده و«کلم طیب» بلند شونده می باشد، زیرا کلم طیب که عبارت از ذکر و اذکار است، بدون عمل صالح ، نزد الله تعالی هیچ اعتبار و ارزشی ندارد، چون عمل صالح تصدیق کنندهٔ کلم طیبی است که انسان به زبان می آورد.

۳- اینکه ضمیر مستتر در «یرفع» به سوی الله تعالی راجع است و ضمیر بارز منصوب«هُ» در «يَرۡفَعُهُۥ» راجع به سوی عمل صالح است، درین صورت الله تعالی بلند کننده، وعمل صالح بلنده شونده است. و معنی آیه اینست که الله تعالی تنها عمل صالح را می پذیرد، همان عملی که مشتمل بر اخلاص برای الله و متابعت از سنت رسول الله ﷺ بوده باشد.

بعد ازآن الله عزوجل از حالت کسانی خبر می دهد که در جهت خلاف عمل صالح گام می بردارند: ﴿وَٱلَّذِينَ يَمۡكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ﴾ «وکسانی که نقشه های سوء طرح می کنند».

مراد از «ٱلسَّيِّـَٔاتِ» هر عملی است که صلاح یک قوم یا صلاح یک حق پرست را برهم زند و به خرابی دین و اخلاق آنها بیانجامد.

مانند کفر، شرک، بدعت، فساد عقیده و معاصی که خود انجام می دهند و دیگران را به اجرای آن وادار می سازد، و اگر کسی با ایشان مخالفت کند او را مورد تهدید قرار می دهند، و نقشه های را که مشرکین در شأن پیغمبر صلی الله علیه وسلم طرح نموده بودند، و همچنان نقشه هایی را کافران و مفسدان در همه ادوار تاریخ بر ضد پیغمبران و افراد مصلح، طرح می کردند و یا می کنند، همه از جملهٔ «مکر سیئات» است.

- سپس بر طراحان این نقشه های سوء دو حکم ذلت بار را مرتب می سازد:

۱- ﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ «برای ایشان عذاب سخت است». اشاره به خسران وذلت اخروی آنها است.

۲- ﴿وَمَكْرُ أُوْلَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾ « وطرح های (شیطانی) شان نابود می گردد». اشاره به خسران و ذلت دنیوی آنها است .

پس بهرۀ ایشان هم در دنیا ذلت و هم در آخرت، چرا که ایشان عزت را از غیر الله و در مسیر خلاف او خواستند، اما در مقابل، مومنان که خود را در برابر الله منقاد و فروتن ساخته، از احکام و اوامر او اطاعت کردند، هم در دنیا صاحب عزت شدند و هم در آخرت.

چرا که عزت دائم و باقی «منحصر» به کلم طیب و عمل صالح است و درآن هیچ گونه تردیدی نیست و ذلت باقی و دائم، منحصر به کلمۀ خبیثه و عمل نا شائسته است که درین شبهه ای وجود ندارد.

موضوع سوم: دلیل اثبات معاد

- **دلیل دوم**: دلیل گذشته از دلائل آفاقی بود، اما این دلیل از نوع دلائل نفسی است بر کمال قدرت و کمال علم و کمال ارادۀ الله سبحانه دلالت داشته وحدانیت الله را ثابت می کند:

۱- دلیل کمال قدرت الله سبحانه و تعالی: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَٰجًا﴾ «و الله شما را از خاک آفرید، باز از نطفه سپس شما را جفت (و مرد وزن) گرداند».

درینجا سه مرحلۀ خلقت را یادآور شد که هر کدامش دلیل روشن برای کمال قدرت او است: مرحلۀ که انسان خاک بود، سپس مرحلۀ به نطفه درامدن انسان، مرحلۀ سوم، مرحلۀ زوجیت ساختن انسان است که مرتبۀ تداوم نسل می باشد.

۲- دلیل کمال علم الله سبحانه: ﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ﴾ «و هیچ زنی باردار نمی شود و نه می زاید مگر اینکه الله می داند» که در شکم آن زن چه نوع جنینی است.

در سورۀ رعد آیۀ (۸) می گوید: ﴿ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾ «الله می داند آنچه را که هر ماده (در شکمش) بر می دارد و آنچه را که رحم ها کم می کنند و یا می افزایند».

۳- دلیل کمال نفوذ ارادهٔ الله تعالی: ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ﴾ «و هیچ شخص سالخورده ای عمر دراز داده نمی شود و نه از عمر او کاسته می شود، مگر اینکه در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت است».

یعنی اگر عمر کسی دراز و یا کوتاه می باشد، این همه در لوح المحفوظ ثبت است.

امام تفسیر، سعید بن جبیر رحمه الله در معنای آیه گفته است: «عمر هر انسانی نوشته می شود که چند سال است، چند ماه است، چند روز است و چند ساعت است، و همه در یک کتاب نوشته می شود؛ سپس در کتاب دیگر نوشته می شود که از عمرش یک ساعت سپری شد، از عمرش یک روز سپری شد، از عمرش یک ماه سپری شد و از عمرش یک سال سپری شد، این امر به همین منوال ادامه می یابد، تا آنکه اجلش را به پایان برساند.

پس مقصود از «نقصان»، همان مقداری از عمر است که سپری شده است، و «تعمیر» عبارت از مقداری از عمر است که باقی مانده است.

پس ثابت شد که او قادر، عالم و صاحب ارادهٔ نافذه است، اما کسانی را که مشرکان عبادت می کنند، هیچ نوع کمال ندارند، نه قدرت دارند، نه علم و نه هم اراده، پس چگونه مستحق عبادت می باشند.

- باز می گوید: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾﴾ «یقینا این کار (یعنی آفرینش از خاک و نطفه یا اعطای طول عمر و نقصان، همه) بر الله آسان است».

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است معنای: {وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ} اینست که: هر کسی که برایش به طول عمر و زندگی دراز فیصله کنم، او همان اندازه عمری را که برایش فیصله نموده ام، آن را سپری خواهد کرد، و بر آن چیزی افزوده نخواهد شد، و معنای {وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ} اینست که هرکسی که به کوتاهی عمر و زندگی اش فیصله کنم، او به همان اندازه ای که برایش فیصله نموده ام زندگی خواهد کرد. و این همه در لوح المحفوظ ثبت است.

و همین مطلب در حدیثی که ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده است، نیز وارد شده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِذَا مَرَّ بِالنُّطْفَةِ ثِنْتَانِ وَأَرْبَعُونَ لَيْلَةً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا فَصَوَّرَهَا وَخَلَقَ سَمْعَهَا وَبَصَرَهَا وَجِلْدَهَا وَلَحْمَهَا وَعِظَامَهَا ثُمَّ. قَالَ يَا رَبِّ أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى فَيَقْضِي رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ ثُمَّ

يَقُولُ يَا رَبِّ أَجَلُهُ. فَيَقُولُ رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ ثُمَّ يَقُولُ يَا رَبِّ رِزْقُهُ. فَيَقْضِى رَبُّكَ مَا شَاءَ وَيَكْتُبُ الْمَلَكُ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَلَكُ بِالصَّحِيفَةِ فِى يَدِهِ فَلاَ يَزِيدُ عَلَى مَا أُمِرَ وَلاَ يَنْقُصُ» (۱)

«هنگامی که بر نطفه چهل و دو شب بگذرد، الله به سوی آن فرشته ای را می فرستد، پس آن را صورت می بخشد و گوش و چشم و جلد و گوشت و استخوان های او را می آفریند، سپس می گوید: ای پروردگارم ! نر است یا ماده؟، پس پروردگارت فیصله می کند آنچه را که بخواهد و فرشته می نویسد، سپس می گوید: ای پرودگارم ! عمرش چه مقدار است؟ پس پروردگارت می گوید آنچه را که می خواهد و فرشته می نویسد، باز می پرسد: رزقش چه مقدار است؟ پس پروردگارت فیصله می کند آنچه را که می خواهد و فرشته می نویسد، بعد ازآن فرشته با آن صحیفه در دستش، بیرون می شود پس بر آنچه که دستور داده شده است نه می افزاید و نه کم می کند.

همچنان در صحیح مسلم از ام حبیبه رضی الله عنها روایت است که او دعا کرد: «أَللَّهُمَّ أَمْتِعْنِى بِزَوْجِى رَسُولِ اللَّهِ - ﷺ- وَبِأَبِى أَبِى سُفْيَانَ وَبِأَخِى مُعَاوِيَةَ» ای الله مرا به درازی عمر شوهرم رسول الله ﷺ، و به درازی عمر پدرم ابوسفیان و برادرم معاویه بهره مند بگردان.

پیغمبر برایش فرمودند: «قَدْ سَأَلْتِ اللَّهَ لآجَالٍ مَضْرُوبَةٍ وَأَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَأَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ لَنْ يُعَجِّلَ شَيْئًا قَبْلَ حِلِّهِ أَوْ يُؤَخِّرَ شَيْئًا عَنْ حِلِّهِ وَلَوْ كُنْتِ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعِيذَكِ مِنْ عَذَابٍ فِى النَّارِ أَوْ عَذَابٍ فِى الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَأَفْضَلَ» «از الله در مورد اجل های تعیین شده، رزوهای شمرده شده و روزی های تقسیم شده، سؤال کردی و هرگاه از الله می خواستی که تو را از عذاب دوزخ و یا از عذاب قبر نجات دهد، البته بهتر و برتر بود». (۲)

دلیل سوم: برای اثبات وحدانیت و قدرت الله سبحانه

درین آیات سه عجیبه از عجائب قدرت خود را بیان می کند:

- عجیبـهٔ اول: ﴿وَمَا يَسْتَوِى ٱلْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ «و دو دریا یکسان نیستند، این یکی آب آن شیرین و خوشگوار است، وآن دیگر شور و تلخ است».

«عَذْبٌ» شیرین، «فُرَاتٌ» دور کنندهٔ تشنگی، «سَآئِغٌ» گوارا، «أُجَاجٌ» بسیار زیاد شور که از شدت شوری به تلخی مایل باشد.

۱- صحیح مسلم، كتاب القدر، باب كيفية خلق الآدمي في بطن أمه، حديث: ٦٨٩٦ .

۲- صحیح مسلم، كتاب القدر، باب بيان أن الآجال و الأرزاق و غيرها لاتزيد و لا تنقص، حديث: ٦٩٤١ .

یعنی این دو دریا با این دو وصف متضاد در یک محل قرار دارند، ولی با دو چهرهٔ کاملا مختلف با فائده های متفاوت ظاهر شده اند، و هیچ کدام ازین آبها از دیگرش متأثر نمی شوند.

- عجیبهٔ دوم: ﴿وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ «و از هر دوی آنها گوشت تازه (ماهی ها و جانوران دریایی را) می خورید و وسائل زینت و آرایش استخراج نموده آن را می پوشید».

نظیر این آیه در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۴) و در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۱۹-۲۲) مذکور است.

- عجیبهٔ سوم: ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾﴾ «وکشتی ها را در آن می بینی که دریا را می شگافند (و به پیش می روند) تا از فضل او روزی بخواهید وتا سپاس گزاری کنید».

هر چند فوائد دریا فراوان است، اما درین آیه سه فائدهٔ مهم دریاها را مورد بحث قرار می دهد:

۱- به دست آوردن مواد غذائی، چنانچه ملیونها تن ازین منابع غذائی که خالق کائنات در عمق دریا برای شان ذخیره کرده است، استفاده می کنند.

۲- استخراج انواع وسائل تجملی.

۳- رفتار وسائل حمل ونقل کشتی ها است که یکی از مهم ترین پایه های تمدن انسانی را تشکیل می دهد، زیرا یکی از آسان ترین وسایل انتقال و وسائل تجارت میان مناطق محاط به دریا، کشتی ها است.

دلیل چهارم: برای اثبات وحدانیت و قدرت الله تعالی :

- ﴿يُولِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ﴾ «داخل می کند شب را در روز و داخل می کند روز را در شب».

مقصود از داخل کردن شب در روز، بخشی از شب را در روز داخل کردن است که بدان سبب روز طولانی می شود، چنانکه این عمل در تابستان صورت می گیرد، که روز دراز و شب کوتاه می شود.

و مقصود از داخل کردن روز در شب، دراز کردن شب و کوتاه کردن روز است، چنانکه این عمل در زمستان صورت می گیرد.

- سپس تسخیر دلیل زمان را بیان می دارد: ﴿وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ﴾ «ومسخر گردانده است خورشید و ماه را».

و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۳) ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ﴾ «و او برای شما خورشید و ماه را رام گردانده است که پیوسته در رفتار اند وشب و روز را برای شما رام گردانده است».

درین دلیل، میان تسخیر زمان و تسخیر دلیل زمان جمع نموده است که این همه زندگی انسان و حیوانات را تامین می کند، چون شب وقت آرامی واستراحت شان هست و روز وقت کسب معاش وتلاش کارهای مهم زندگی است و از طرف دیگر به وسیلهٔ خورشید و ماه حساب سال و ماه و اوقات فصل ها ومعاملات را می دانند.

- سپس مدت این تسخیر را ذکر می کند: ﴿كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ «هر یک تا میعاد معینی حرکت می کند»، یعنی این آمد و رفت آفتاب و مهتاب دائمی نیست، بلکه وقتی فرا خواهد رسید که رفتار خورشید و ماه پایان می یابد، نه خورشید باقی می ماند و نه ماه ونه سائر کواکب.

ثمرهٔ تفصیلی این چهار دلیل:

- بعد ازآن دو چیز را به حیث نتیجهٔ دلائل گذشته بیان می کند:

اول: اثبات توحید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ﴾«این است الله که پروردگار شما است، مالکیت (جهان هستی) از آن او است».

آنکه نظام زمان و دلیل زمان ونظام عالم هستی را اداره می کند، پس معبود، کسی است که دارای چنین اوصاف باشد.

دوم: بطلان شرک: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ۝١٣﴾ «وکسانی را که به جز وی می پرستید به اندازهٔ پردهٔ نازک هستهٔ خرما چیزی را مالک نیستند»، هنگامی که چیزی را مالک نباشند، معنایش اینست که بسیار نا توانند پس معبود هم شده نمی توانند.

- بعد ازآنکه مالکیت آنها را نفی کرد، سه امر دیگر را که دلیل عجز و نا توانی آن معبودان است، بیان می کند:

۱- ﴿ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ ﴾«اگر ایشان را بخوانید فریاد شما را نمی شنوند».

۲- ﴿ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡ ﴾ «و اگر (بالفرض) بشنوند برای تان جواب داده نمی توانند».

۳- ﴿ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡ ﴾ «و روز قیامت از شرک شما انکار می کنند».

نظیر این آیه در سورهٔ یونس آیهٔ (۲۸) و در سورهٔ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲) و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) و در سورهٔ روم آیهٔ (۱۳) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۳۸) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۶۷) و در سورهٔ أحقاف آیهٔ (۶) مذکور است.

- بازهم در پایان بحث می گوید: ﴿ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤ ﴾ «و هیچ کس مانند ذات آگاه (و دانا به همه حقائق) تو را با خبر نمی سازد»، یعنی از حقیقت حال این معبودان و از حالت پیروان شان در روز قیامت و یا از انجام کارها و عواقب آن، به صورت درست و واقعی تنها ذاتی خبر می دهد که به آن آگاهی تمام داشته باشد و چنین ذات تنها و تنها الله عزوجل است که خالق همه اشیاء است.

❁❁❁

فصل سوم (از آیهٔ ۱۵-۲۶) **بیان فقر انسان و بی نیازی الله سبحانه و مسؤلیت هرفرد و تقابل میان مؤمن و کافر و اثبات رسالت محمد ﷺ**

﴿ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ
بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ١٦ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ١٧ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ وَإِن تَدۡعُ مُثۡقَلَةٌ إِلَىٰ حِمۡلِهَا لَا
يُحۡمَلۡ مِنۡهُ شَيۡءٞ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰٓۗ إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَۚ وَمَن تَزَكَّىٰ
فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفۡسِهِۦۚ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٨ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ١٩ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ
٢٠ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلۡحَرُورُ ٢١ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي
ٱلۡقُبُورِ ٢٢ إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۚ وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤
وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُنِيرِ ٢٥
ثُمَّ أَخَذۡتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٦ ﴾

ترجمه:

۱۵- ای مردم شما (در همه حالات) به سوی الله نیازمند هستید و او بی نیاز و سزاوار ستایش است.

۱۶- اگر او بخواهد شما را دور می سازد و مخلوق (و مردمان) دیگری را می آورد.

۱۷- و این کار برای الله دشوار نیست.

۱۸- وهیچ نفس گنهگاری (در آن روز) بار گناه دیگری را بر نمی دارد و اگر نفس گران باری کسی دیگری را برای برداشتن بارگناهش دعوت دهد (آن شخص نمی تواند برایش چنین کمکی کند و) چیزی از بار گناهانش برداشته نمی شود، اگر چه از نزدیکانش هم باشد، تو (ای پیغمبر! از عناد قومت غمگین مباش، چرا که به این قرآن) تنها کسانی را می ترسانی که از پرودرگار خویش نادیده می ترسند و نماز برپا می دارند. و هرکسی که پاکی حاصل کند پاکیش تنها به سود خود او است، و بازگشت (همه) به سوی الله است.

۱۹- و نا بینا و بینا یکسان نیست.

۲۰- و نه تاریکی ها و روشنی همانند یکدیگراند.

۲۱- و نه سایه وگرمی سوزان برابر است.

۲۲- و زندگان و مرگان باهم برابر نیستند، بدون شک الله هر کسی را که می خواهد می شنواند و تو نمی توانی کسانی را که در قبرها مدفون اند بشنوانی.

۲۳- تو فقط بیم دهنده هستی.

۲۴- حقا که ما تو را همراه (دین) حق به صفت مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم وهیچ امتی نبوده مگر اینکه درآنها بیم دهنده ای گذشته است.

۲۵- واگر تو را تکذیب کنند(عجیب نیست) زیرا کسانی که پیش ازآنها بودند پیغمبرانی را که با دلائل روشن و پند نامه های وکتاب های روشن نزد ایشان آمدند، تکذیب نمودند.

۲۶- سپس کافران را گرفتار نمودیم، پس کیفر من بر ایشان چگونه بود؟

تفسیر:

این آیات، بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- دفع یک پندار نا درست.

۲- مسئولیت هر فرد در برابر کرده هایش،

۳- مقارنه میان مؤمن و کافر و صفات و پاداش ایشان،

٤- اثبات رسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم،

٥- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

مسئلهٔ اول: دفع یک پندار نا درست

در آیات گذشته با براهین نفسی وآفاقی ثابت شد که الله مالک مطلق و واحد لا شریک بوده مستحق هر نوع عبادت تنها اواست، پس ممکن بود برخی بپندارند که الله سبحانه به عبادت چه ضرورت دارد که در کتاب خود با این قدر اصرار و تاکید ودلائل مکرر به آن دستور داده است، لذا درینجا این پندار را دفع نموده روشن می سازد که ما انسانها هستیم که از هر اعتبار به او و به عبادت او نیاز داریم، اما او نه نیازی به ما دارد و نه هم ضرورتی به بندگی و عبادت ما.

- می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ «ای مردم شما (در همه حالات) به سوی الله نیازمند هستید و او بی نیاز و سزاوار ستایش است».

فقر انسان ها و بلکه فقر تمام مخلوقات، فقر ذاتی است و این فقر و نیاز مندی در هیچ حالت از مخلوقات جدا نیست و در مقابل وصف غنا و ستودگاری مطلق، وصف ذاتی و ابدی و ازلی ذات با برکت پروردگار است، پس ممکنات همه فقیر مطلق وذات پاک او «غنی وحمید» مطلق است.

- سپس بی نیازی همه جانبه و قدرت کامل خود را بیان می دارد: ﴿إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ١٦﴾ «اگر او بخواهد شما را دور می سازد و مخلوق (و مردمان) دیگری را می آورد»، و با از میان بردن شما نه در ملکی او کدام کاستی رخ می دهد و نه در عظمت او.

نظیر این آیه در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۳۳) و در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۳۳) و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۱۹) و در سورهٔ محمد آیهٔ (۳۸) نیز مذکور است.

- در پایان بحث می فرماید: ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ١٧﴾ «و این کار بر الله دشوار نیست»، چون او عزیز و قادر مطلق است، لذا هیچ کاری بر وی دشوار نیست.

مسئلهٔ دوم: مسئولیت هر شخص در برابر کرده هایش

درینجا این مطلب را روشن می سازد که گناه یک عمل شخصی است، لذا بار گناه هر کس به دوش خود آن شخص است، می فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ «وهیچ نفس گنهگاری (در آن روز) بار گناه دیگری را بر نمی دارد»، بلکه هر کس تنها گناه خود را بر می دارد و هر کس تنها در برابر جرم خودش مؤاخذه می شود نه در برابر جرم دیگران، چرا که کسی را به جرم دیگران مؤاخذه کردن، شیوهٔ ظالمان و سرکشان است که نزدیکان شخص مجرم را تحت شکنجه قرار می دهند. نظیر این آیه در سورهٔ نجم آیهٔ (۳۸) ذکر شده است.

و سورهٔ نحل آیهٔ (۲۵) و سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۱۳) که دلالت به این مطلب دارد که انسانهای مجرمی که باعث گمراهی دیگران شده اند، دو بار گناه را به دوش می کشند، با این آیه منافی نیست، زیرا آنها در برابر دو گناه یکی گمراهی خود و دیگر گمراه سازی دیگران که نیز عملکرد خود شان است، مجازات می شوند، چون کسی که در کاری سبب شود، چه خوب باشد و چه بد، در هردوصورت به حکم سببیت، از گناه و یا از ثواب آن عملی که توسط دیگران انجام می پذیرد، بهره مند می شود.

و این مطلب را پیغمبرﷺ چنین بیان فرموده اند: «مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ» (۱)

«هرکه در اسلام روش خوبی را به جا گذارد، پس برایش پاداش آن و پاداش در برابر عمل هرکسی است که بعد از وی به آن عمل کند، بدون آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود، و هرکس در اسلام روش بدی را به جا گذارد، بر وی گناه آن عمل بد و گناه هر کسی است که بعد از وی به آن عمل کند، بدون آنکه از گناه آنها چیزی کاسته شود».

۲- بازهم ممکن است کسی گمان کند که شاید انسان گنهگار بتواند کسی از اقاربش را دعوت دهد تا چیزی از گناهانش را به دوش گیرد و او این تقاضای او را بپذیرد، پس برای نفی این وهم و گمان می فرماید: ﴿وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰٓ﴾ «و اگر نفس گران باری کسی را برای برداشتن بار گناهش دعوت دهد (آن شخص نمی تواند برایش چنین کمکی کند و) چیزی از بار گناهانش برداشته نمی شود».

۱- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب الحث علی الصدقة ولو بشق تمرة، حدیث: ۲۳۹۸.

فرق در میان این جمله و جملۀ قبلی این است که مطلب جملۀ قبلی این است که کسی به اختیار خود گناه دیگری را بر نمی دارد.

و مطلب جملۀ دوم این است اگر از کسی برای برداشتن بخشی از گناهان تقاضا هم به عمل آید، آن شخص نه تمام گناهان او را و نه جزئی ترین گناهش را به دوش نخواهد گرفت.

این آیه هر گونه امید نفع مجرمین را از آباء و اجداد و نزدیکان شان قطع می سازد و همین مطلب را با صراحت بیشتر در سورۀ لقمان آیۀ (۳۳) بیان داشته است: ﴿وَٱخْشَوْا۟ يَوْمًا لَّا يَجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيْـًٔا﴾ «و از روزی بترسید که در آن روز هیچ پدری از فرزندش و هیچ فرزندی از پدرش هیچ چیزی را دفع نمی کند».

سپس این موضوع را در سورۀ انفطار آیۀ (۱۹) تعمیم بخشیده می گوید: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا﴾ «روزی که هیچ نفسی برای هیچ کسی هیچ چیزی را مالک نیست».

و در سورۀ عبس با تفصیل بیشتر بیان می دارد: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ «روزی که مرد از برادرش و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش می گریزد، برای هر انسانی از ایشان در آن روز حالتی است که او را از وابستگانش بی پروا می گرداند».

- سپس برای پیغمبرش روشن می سازد که انذارش تنها در افرادی اثر می گذارد که برای پذیرش حق، دل های آماده دارند و علامۀ ایشان این است:

اول: خشیت قلبی دارند: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ﴾ «تو (ای پیغمبر! از عناد قومت غمگین مباش، چرا که تو به این قرآن) تنها کسانی را می ترسانی که از پروردگار خویش نادیده می ترسند»، چنانکه این مطلب در سورۀ یس آیۀ (۱۱) و در سورۀ ق آیۀ (۴۵) و در سورۀ نازعات آیۀ (۴۵) بیان شده است.

دوم: پای بندی به عبادات: ﴿وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «و نماز برپا می دارند»، و هیچ چیزی آنها را از نماز شان غافل نمی سازد.

- بعد ازآن روشن می سازد که ثمرۀ اعمال صالحۀ هر انسان به سوی خودش باز می گردد، می گوید: ﴿وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِۦ﴾ «و هرکسی که پاکی حاصل کند پاکیش تنها به سود خود او است» طوری که گناه هر انسان به دوش خود او است.

- در اخیر به غرض ترغیب وترهیب می فرماید: ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ۝١٨﴾ «و بازگشت (همه شما) به سوی الله است»، و هر انسانی نتایج و ثمرهٔ اعمال دنیوی اش را چه شیرین باشد و چه تلخ، نزد پروردگارش به صورت کامل خواهد یافت.

مسئلهٔ سوم: مقارنه میان مؤمن و کافر و صفات و پاداش ایشان

بعد از بیان طریق هدایت و طریق ضلالت و بیان رهیابی مؤمنی که از پروردگارش می ترسد و انکار کافر معاند، الله تعالی برای حالت مؤمن و کافر، حق و باطل و جنت و دوزخ چند مثال ذکر می کند، تا تفاوتی را که میان هردو وجود دارد، روشن سازد.

- مثال اول: برای نفی مساوات میان مومن وکافر است: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ ۝١٩﴾ «و نا بینا و بینا یکسان نیستند»، مقصود از «أعمی» کافر است هر چند که چشمان روشن داشته باشد، و مقصود از «البصیر» انسان مومن است اگر چه چشمان سرش نا بینا باشد.

نظیر این مثال در سورهٔ هود آیهٔ (۲۴) مذکور است مراجعه شود.

- مثال دوم: برای نفی مساوات میان حق وباطل است: ﴿ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ۝٢٠﴾ «و نه تاریکی ها و روشنی همانند یکدیگر اند»، کفر و شرک و بدعات و سایر معاصی، ظلمات هستند که انسان را به پرتگاه هلاکت سوق می دهند، اما توحید و سنت، روشنی اند که انسان را به دار کرامت رهنمایی می کنند.

- مثال سوم: برای ثواب وعقاب ونفی مساوات درمیان هردو پاداش است: ﴿ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلۡحَرُورُ ۝٢١﴾ «و نه سایه وگرمی سوزان برابر است».

چرا که انسان مؤمن در قیامت، درسایهٔ ایمان و اعمال صالحه اش قرار می گیرد، وکافر در میان آتش سوزان وآب جوشان و انواع عقوبت قرار می گیرد.

- مثال چهارم: نیز تمثیل برای مومن وکافر و نفی مساوات در میان هردو است: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ﴾ «و زنده گان ومرده گان برابر نیستند»، مومنان به سبب ایمان شان زنده دل وکافران به سبب کفرشان مرده دل اند، لذا اینها بایکدیگر برابر نیستند.

نظیر این آیهٔ در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۲) و در سورهٔ حشر آیهٔ (۲۰) ذکر شده است.

- باز روشن می سازد که زمام هدایت در دست الله است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ﴾ «شکی نیست که الله کسی را که می خواهد می شنواند».

- سپس مشرکان را به مرده تشبیه داده هدایت آنها را از پیغمبر ﷺ نفی می کند: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾ «وتو نمی توانی کسانی را که در قبرها مدفون اند بشنوانی»، چنانکه مرده گان را شنوانده نمی توانی همچنین نمی توانی آیات قرآن و صدای دعوت حق را به گوش این مرده دلان برسانی.

نظیر این آیۀ در سورۀ نمل آیۀ (۸۰-۸۱) و در سورۀ روم آیۀ (۵۲-۵۳) مذکور است.

مسئلۀ چهارم: اثبات رسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد از ذکر مقایسه میان کافر و مومن و بیان اینکه مصدر هدایت تنها الله تعالی است، درینجا وظیفۀ پیغمبر ﷺ را مشخص می سازد: ﴿إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣﴾ «تو فقط بیم دهنده هستی» و وظیفۀ تو تنها انذار است.

- سپس بیان می دارد که تو از پیش خود نذیر نیستی، بلکه از جانب الله سبحانه برای اجرای این وظیفه گماشته شده ای: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ «حقا که ما تو را همراه (دین) حق به صفت مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم» تاپیروان حق را به دخول بهشت جاودان مژده دهی و منکرین از حق را از آتش جحیم بترسانی، اما تو از ایمان و اعمال آنها مسئول نیستی چنانکه در سورۀ بقره آیۀ (۱۱۹) از همین دو وصف او توأم با عدم مسئولیتش از احوال آنها تذکر داده شده است.

در سورۀ احزاب اوصاف این پیغمبر را بیشتر تفصیل نموده است می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ٤٦﴾ «ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستاده ایم و به صفت دعوت کننده به سوی الله طبق فرمان او و به عنوان چراغ درخشان (فرستاده ایم)».

و پیغمبر ﷺ را در سورۀ أنبیاء آیۀ (۱۰۷) رحمت برای جهانیان، و در سورۀ سبا آیۀ (۲۸ و در سورۀ اعراف آیۀ (۱۵۸) او را مبعوث به سوی کافۀ مردمان اعلان نموده است .

- البته بعثت این پیغمبر ﷺ به سوی این امت، مسئلۀ تازۀ نیست، بلکه الله سبحانه از فضل واحسان خود، در امتان گذشته نیز پیغمبران فرستاده است: ﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ «و هیچ امتی نبوده مگر اینکه درآنها بیم دهنده ای گذشته است» در سورۀ نحل آیۀ (۳۶) و در سورۀ اسراء آیۀ (۱۵) اشاره به همین مسئله است.

هدف ارسال پیغمبران را در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۵) ذکر شده است اتمام حجت بر مردم و باقی نماندن هیچ نوع بهانه برای ایشان است.

مسئلهٔ پنجم: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد ازآنکه رسالت رسول الله ﷺ را اعلان و وظیفهٔ او را تعیین نمود، درینجا او را در برابر تکذیب وعکس العمل قومش تسلی داده می فرماید: ﴿ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ﴾ «و اگر تو را تکذیب کنند (عجیب نیست) زیرا کسانی که پیش ازآنها بودند پیغمبرانی را که با دلائل روشن و پند نامه ها وکتاب های روشن به حضور ایشان آمدند تکذیب نمودند». «الزُّبُر» جمع «زبور» به معنای کتابی که دارای پند و نصائح باشد. در سورهٔ حج آیهٔ (۴۲-۴۴) این مسئله را بیشتر توضیح داده است.

بعد ازآن انجام تکذیب کنندگان را بیان می کند: ﴿ ثُمَّ أَخَذْتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾ ﴾ «سپس کافران را گرفتار نمودیم، پس کیفر من بر ایشان چگونه بود؟» و این آیه در حقیقت تهدید است برای همه کافران و تکذیب کنندگان.

❁❁❁

فصل چهارم (از آیهٔ ۲۷-۳۸) **دلیل توحید و قدرت الله تعالی بر معاد و بیان احوال مختلف مؤمنان و پاداش ایشان و بیان حالت کافران و عقوبت ایشان**

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلْأَنْعَٰمِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُوا۟ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَٰرَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾ وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ هُوَ ٱلْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرٌۢ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَقَالُوا۟ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِىٓ
أَحَلَّنَا دَارَ ٱلْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَهُمْ نَارُ
جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا۟ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ ﴿٣٦﴾ وَهُمْ
يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن
تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ ۖ فَذُوقُوا۟ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾ إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيْبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

ترجمه:

۲۷- آیا نمی بینی که الله از آسمان آبی را فرو می ریزاند، پس به وسیلهٔ آن آب میوه های با رنگهای گوناگون را بیرون می کنیم، و (آیا نمی بینی که)کوه ها را با خطوط و جاده های (به وجود آورده ایم که) برخی سفید و برخی سرخ بوده دارای رنگ های مختلف اند و برخی کاملا سیاه است.

۲۸- و (همچون کوه ها) انسان ها و جنبندگان و چهار پایان نیز دارای رنگ هائی گوناگون اند (و این نشانه های بزرگ خلقت، تنها توجه اهل دانش را به خود جلب می کند و به همین سبب) از میان بندگان الله، تنها علما هستند که از الله می ترسند، یقینا الله غالب و آمرزگار است.

۲۹- کسانی که کتاب الله را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه ایشان را روزی دادیم پنهان وآشکار خرج می کنند، بدون شک آنان تجارتی را امیدوارند که هرگز نابود نمی گردد.

۳۰- (هدف شان از انجام دادن این اعمال این است) تا الله آنها را پاداش کامل دهد و از فضل واحسانش برای ایشان بیفزاید، زیرا او آمرزگار قدردان است.

۳۱- و ما کتابی را که به سوی تو وحی فرستادیم، آن راست است، و تصدیق کننده است کتابهای آسمانی را که پیش از وی است، یقینا الله به بندگان خود آگاه بینا است.

۳۲- سپس این کتاب را به بندگان برگزیدهٔ خود میراث دادیم، پس برخی از ایشان بر خویشتن ستم می کنند و گروهی از ایشان میانه رو اند و گروهی از ایشان به ارادهٔ پروردگارشان به سوی نیکی ها پیشتاز اند، این (سبقت به سوی نیکی ها) واقعا فضیلت بزرگ است.

۳۳- (پاداش پیشتازان در نیکی ها) باغ های اقامتگاه است که بدانها داخل می شوند، در آنجا با دستبندهای زرین و مروارید آراسته می شوند، ولباس های ایشان در آنجا ابریشیمی است.

۳۴- و می گویند: همه ستایش از آن الله است، آنکه غم و اندوه را از ما دور کرد، حقا که پروردگار ما آمرزگار و قدردان است.

۳۵- آنکه در پرتو لطف وکرمش ما را در اقامتگاه جاویدان جای داد که درآن به ما هیچ گونه رنج ومشقت جسمانی و هیچ واماندگی روحانی نمی رسد.

۳۶- و کسانی که کافر شدند، برای ایشان آتش دوزخ است، فرمان مرگ بر آنها صادر نمی شود تا بمیرند و نه عذاب دوزخ از ایشان تخفیف کرده می شود، همین گونه سزا می دهیم هر انسان کافر را .

۳۷- و اهل دوزخ در آنجا فریاد می کشند: ای پروردگار ما ! ما را (ازینجا) بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، بر خلاف آنچه که پیش انجام می دادیم. (به ایشان پاسخ می دهیم) آیا برای شما عمر دراز نداده بودیم، بدان اندازه که درآن پند می پذیرفت کسی که پند می گرفت؟ و بیم دهنده (نیز) به سوی شما آمد، پس بچشید عذاب را و ستمگاران را هیچ یاوری نیست.

۳۸- یقینا الله دانای پوشیدگی های آسمان ها و زمین است، زیرا او به رازهای سینه ها دانا است.

تفسیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- دلیل عقلی تفصیلی برای اثبات توحید ومعاد،
۲- بیان اوصاف موحدین،
۳- حقانیت قرآن همراه با بیان تنوع حالت وارثان آن،
٤- توضیح کیفر مخالفین قرآن،
٥- دلیل عقلی اجمالی برای اثبات جزا.

مطلب اول: دلیل عقلی تفصیلی برای اثبات توحید ومعاد

درینجا الله سبحانه دلیل دیگر از دلائل وحدانیت و قدرت خود را بیان نموده واضح می سازد که درک واقع بینانه از کائنات را تنها علماء و دانشمندان می کنند، و به همین اساس آنها هستند که به عظمت او پی برده از همه بیشتر ازو می ترسند، لذا تنها او را پرستیده امیدوار ثواب عظیم اویند.

۱- نخست تنوع میوه ها و اختلاف رنگ های آن را که برانگیزندۀ تفکر و تأمل در قدرت الهی است، به حیث دلیل ذکر می کند: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا﴾ «آیا نمی بینی که الله از آسمان آبی را فرو می ریزاند، پس به وسیلۀ آن آب میوه های با رنگ های گوناگون را بیرون می کنیم».

ذکر این دلیل به طریق استفهام تقریری اشاره به اینست که این یک حقیقت روشن است و هرکس می بیند که از یک خاک و یک آب، چه قدر رنگ های گونا گون: در میوه ها، درختان، نباتات و گل ها با زیبائی های عجیب وشگفت انگیزی به وجود آورده است.

علاوه بر تنوع عظیمی که در اوصاف واشکال نباتات و درختان و میوه ها وجود دارد، بوی و طعم این میوه ها و گل ها نیز متنوع است، و این تنوع همواره در برابر چشمان انسان ها قرار داشته به آن آگاهی دارند.

پس این تفاوت به ذات خود دلیل بسیار روشن و واضحی است بر قدرت ذاتی که آنها را ایجاد کرده است و بر مشیت او که یک رنگ را با رنگ دیگر ویک وصف را با وصف دیگر جدا و متمایز ساخته است، و برحکمت او که درین اختلاف وتفاوت هزاران مصالح را مراعات نموده است.

وهم دلیل واضحی بر وسعت علم او، وهم برهان قاطعی برای اثبات وحدانیت او است، چنانه در سورۀ رعد آیۀ (۴) این دلیل را با توضیح بیشتری بیان کرده است.

۲- بعد از بیان اختلافات میوه ها و درختان و نباتات، اختلافات رنگ های کوه ها را بیان می کند: ﴿وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾﴾ «و (آیا نمی بینی که)کوه ها را با خطوط و جاده های گوناگون (به وجود آورده ایم که) برخی سفید و برخی سرخ بوده دارای رنگ های مختلف اند، و برخی کاملا سیاه است».

پس ساختار کوه ها با این رنگهای متفاوت از یکطرف و جاده های کوهستانی نیز با رنگ های گوناگون از طرف دیگر، نشانۀ بزرگی از قدرت وحکمت حکیم لا یزال است.

«جُدَدٌ» جمع «جُدَّة» خطها و راه ها، می تواند مقصود آیه خطوط مختلفی باشد که در کوها به رنگ های مغایر از رنگ کوه وجود دارند، و همچنان مقصود آیه می تواند لایه های مختلف و ته به ته متنوع کوه ها و یا خط ها و نقش های باشد که در صخره وجود دارد و کسانی که از میان کوه ها سفر کرده باشند، این حقیقت را خوبتر درک می کنند.

«بِيضٌ» جمع «أبيض» سفید، «حُمْرٌ» جمع «أحمر» سرخ، «غَرَابِيب» جمع «غِرْبِيب» شدید سیاه، «سُوْد» جمع «أَسْوَد» سیاه، کلمۀ «غرابیب» به غرض تأکید کلمۀ «سُود» ذکرشده است.

۳- بعد از بیان اختلاف رنگ های میوه ها وکوه ها، اختلاف رنگ های انسان ها و جنبندگان و مواشی را مورد بحث قرار می دهد: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلْأَنْعَٰمِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَ ﴾ «و (همچون کوه ها) انسان ها و جنبندگان وچهار پایان نیز دارای رنگ هائی گوناگون اند».

انسان ها با آنکه همه از یک پدر و مادر آفریده شده اند، اما رنگ هائی متفاوت دارند، سفید، سیاه، گندم رنگ، سرخ، زرد، حتی در یک نژاد این تفاوت نیز به مشاهده می رسد، و علاوه برصورت ظاهری ایشان، رنگ های باطنی آنها مانند اخلاق، استعداد، ذکاوت، غباوت، جبن، شجاعت، حلم و غضب نیز متفاوت اند.

به همین ترتیب در میان حشرات و حیوانات بری و بحری، هزاران نوع، هزاران رنگ، وهزاران طبیعت به مشاهده می رسد که از خلقت عجیب آنها عقل در حیرت فرو می رود، این همه از یکطرف نشانه های توحید خالق کائنات و از طرف دیگر دلائل علم و حکمت بی پایان و قدرت لا محدود الله تعالی است.

چنانکه در سورۀ روم آیۀ (۲۲) می گوید: ﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّلْعَٰلِمِينَ ﴾ «و از نشانه های وحدانیت او آفرینش آسمان ها و زمین واختلاف زبان ها و رنگ های شما است حقا که در آفرینش این امور برای دانشمندان نشانه های بزرگ است».

مطلب دوم: بیان اوصاف موحدین

بعد از بیان پدیده های کتاب تکوین اعم از نزول آب از آسمان، اختلاف رنگ های میوه ها وکوه ها، جاده های کوهستانی، رنگ های انسان ها وجانوران وچهار پایان ، درینجا کسانی را که به صورت واقعی ازین آیات بهره مند می شوند و از الله می ترسند بیان می دارد: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ (با وجود این دلائل) «از میان بندگان الله، تنها علما هستند که از الله می ترسند». اما جاهلان که در رأس ایشان اهل شرک و کفر قرار دارند، از الله نمی ترسند و به همین سبب از اوامر و نواهی او اطاعت نمی کنند.

و مقصود از «العلماء» درین آیه، علمای دین و شریعت اسلامی هستند و هر عالم به تناسب معرفتش به الله و اسما و صفاتش و علمش به دین او از خشیت برخوردار است.

اما دانشمندانی که علوم شان به معرفت الله و ثواب و عقاب او بر وجه درست مربوط نباشد، پس علوم ایشان آنها را به خشیت الله نزدیک نمی سازد؛ و سببش اینست که حقایق اسمای شرعی بر عالِم شریعت پوشیده نمی ماند، لذا آنان عاقبت خوب و بد هر عمل را به صورت صحیح می دانند، به همین اساس اعمالی را که مراد الله تعالی و مقصد شریعتش نباشند، ترک می کنند.

اگر گاهی به مقتضای شهوت و یا خواهش نفس و کدام منفعت دنیوی، عمل خلاف شرع را انجام دهند، در چنین حالت نیز آنها با یقین کامل می دانند که نتیجه و انجام آن عمل شان خوب نیست، پس به سبب همین یقینی که در قلب شان وجود دارد، از مداومت بر عمل خلاف شرع یا به صورت کلی خود داری می کند و یا ازآن می کاهند.

و غیر عالم هرگاه اگر در پیروی شریعت از علماء پیروی کند، پس عمل او نیز همانند عملکرد علماء است، و خشیت او ناشی از خشیت علماء است.

و در بارۀ معرفی چنین عالم، عبد الله بن عباس - رضی الله عنهما- فرموده است: «اَلعَالِمُ بِالرَّحمَنِ: مَن لَمْ يُشرِكْ بِهِ شَيئًا، وَأَحَلَّ حَلاَلَهُ، وَحَرَّمَ حَرَامَهُ، وَحَفِظَ وَصِيَّتَهُ، وَأَيقَنَ أَنَّهُ مُلاَقِيهِ، وَمُحَاسَبٌ بِعَمَلِهِ» یعنی انسان عالم به رحمن کسی است که به او چیزی را شریک قرار ندهد، حلال او را حلال و حرام او را حرام بداند، وصیت او حفاظت کند و یقین داشته باشد که با او ملاقات کننده است و در برابر عملش باز پرس خواهد شد.

و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرموده است: «لَيسَ الْعِلمُ عَن كَثرَةِ الحَدِيثِ، وَلَكِنَّ العِلْمَ عَنْ كَثرَةِ الْخَشيَةِ» علم و دانش از کثرت (حفظ) حدیث نیست (یعنی تنها به کثرت روایت علم حاصل نمی شود) بلکه علم از کثرت خشیت و ترس الهی حاصل می شود.

و حسن بصری رحمه الله فرموده است: «اَلعَالِم مَن خَشِيَ الرَّحمَنَ بِالغَيبِ، وَ رَغِبَ فِيمَا رَغِبَ اللهُ فِيهِ، وَ زَهِدَ فِيمَا سَخِطَ اللهُ فِيهِ» عالم کسی است که در خفا از رحمن بترسد و در چیزی که مورد رغبت الله باشد، رغبت داشته باشد، از اموری که درآن خشم و غضب الله است، بی رغبت باشد. (۱)

- بعد ازآنکه خشیت را وصف علماء قرار داد، موجب خشیت و رجا را ذکر می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾﴾ «یقینا الله غالب آمرزگار است».

وصف «عزیز» در انسان خوف کامل، و وصف «غفور» برای کسی که در عبادت الله تعالی مرتکب تقصیر شده باشد دروازۀ امید را باز می کند.

- بعد ازآن عملکرد علمای ربانی را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾ «کسانی که کتاب الله را تلاوت می کنند و نماز را بر پا میدارند و از آنچه ایشان را روزی دادیم پنهان وآشکار خرج می کنند».

منظور از تلاوت کتاب الله، تنها خواندن الفاظ کتاب الهی نیست، بلکه تلاوتی است که با تدبر و ادراک معنی آغاز گردد و به عمل مطابق آن پایان یابد.

به همین سبب به دنبال تلاوت کتاب الله، اقامۀ نماز و انفاق سری و علنی را که لازمۀ چنین تلاوت است، ذکر کرد .

- پس از به جا آوری این اعمال حسنه، رجا وتوقع آنها را یاد آور می شود: ﴿يَرْجُونَ تِجَٰرَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾﴾ «آنان تجارتی را امیدوارند که هرگز نابود نمی گردد».

«لَّن تَبُورَ » هلاک نمی گردد، نابود نمی گردد.

به این ترتیب اعمال شان در میان خشیت و رجا قرار دارد، در عین حالیکه آنها از الله ترس آمیخته با تعظیم دارند، به سبب اعمالی که انجام می دهند، از ثواب و پاداش عظیم او نیز امیدوار هستند.

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳/۷۳۰ .

- لذا می فرماید: ﴿ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ غَفُورٌ شَكُورٌ ۝٣٠ ﴾ «(چنین امید شان بدان خاطر است) تا الله آنها را پاداش کامل دهد و از فضل واحسانش برای ایشان بیفزاید، زیرا او آمرزگار قدر دان است».

جملهٔ ﴿إِنَّهُۥ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ در حقیقت بشارت است برای ایشان به حصول و دریافت کامل پاداش و بلکه بیشتر از آن، چنانچه این حقیقت الله تعالی در سورهٔ یونس، آیهٔ (۲۶) صراحت نموده فرموده ا ست: ﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ ﴾ «برای کسانی نیکی به عمل آوردند، پاداش نیکو، و زیاده بر آنست».

مطلب سوم: حقانیت قرآن همراه با بیان تنوع حالت وارثان آن

بعد ازآنکه تلاوت کنندگان قرآن و اعمال مخلصانه وپاداش عظیم آنها را یاد آور شد، به تعقیب آن درین آیه حقانیت آن کتاب را بیان می کند: ﴿ وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ هُوَ ٱلْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾ «و آن کتابی را که به سوی تو وحی فرستادیم آن راست است، باور دارنده است آنچه را که پیش از وی است»، یعنی قرآن در اصول اعتقادی تصدیق کنندهٔ کتاب های آسمانی پیشین است.

- سپس علت حقانیت قرآن را بیان می کند: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِۦ لَخَبِيرٌۢ بَصِيرٌ ۝٣١ ﴾ «(زیرا الله (به تمام احوال باطنی وظاهری) بندگانش آگاه است».

پس مطابق این هردو وصف «خبیر و بصیر»، برای ایشان کتاب نازل کرده است، کتابی که حق است و حق را تصدیق می کند، و تلاوت کننده و عمل کننده به این کتاب، قلبش به خشیت الهی مملوء و عملش نزد الله تعالی مقبول و مأجور است.

بیان تنوع وارثان قرآن و بیان پاداش ایشان

وارثان این کتاب همین امت هستند، که به «امت وسط»، و «خیر الأمم» توصیف شده اند؛ و به همین سبب الله تعالی آنان را برای حمل شریعت اسلام که بهترین و کامل ترین شرایع آسمانی است، بر گزید، و بهترین کتاب آسمانی را برای ایشان به میراث داد، می گوید:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ﴾ «سپس این کتاب را به بندگان برگزیدهٔ خود میراث دادیم»، چون آنها أشرف امتان جهان هستند، لذا اشرف کتاب های آسمانی را به ایشان میراث داد و ایشان امتی هستند که قرآن به برتری و بهتری آنها خود گواهی داده

است، چنانکه در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۱۰) می گوید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امت هستید که برای نفع مردم پدید آودره شدید».

سپس وارثان این کتاب را به سه گروه تقسیم می کند:

۱- ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ﴾ «پس برخی از ایشان برخویشتن ستم می کنند»، و در به جا آوری واجبات و ترک محرمات مرتکب تقصیرات می شوند.

۲-: ﴿وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ﴾ «و گروهی از ایشان میانه روند» که واجبات را به جا می آورند، و از محرمات اجتناب می کنند، البته برخی مستحبات را ترک و بعضی مکروهات را مرتکب می شوند.

۳- ﴿وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ «و گروهی از ایشان به ارادۀ پروردگارشان به سوی نیکی ها پیشتاز اند»، و ایشان همان کسانی هستند که واجبات و مستحبات را به جا می آورند و محرمات و مکروهات برخی از مباحات را ترک می کنند، و این گروه پیشتاز، از همه بهتر و برتر هستند.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه گفته است: «هُمْ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ وَرَّثَهُمُ اللهُ كُلَّ كِتَابٍ أَنْزَلَهُ، فَظَالِمُهُمْ يُغْفَرُ لَهُ، وَمُقْتَصِدُهُمْ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَسَابِقُهُم يَدْخُلُ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسَابٍ» یعنی ایشان امت محمد ﷺ اند که الله آنان را وارثان همه کتاب های آسمانی گردانده است، پس ستمگار ایشان بخشوده می شود و میانه رو ایشان، حساب آسان می شود، و سبقت کنندگان ایشان بدون حساب به بهشت می روند.[1]

نظر به این تفسیر مقصود از «ظالم لنفسه» همان کسانی اند که مرتکب کبایر شده اند، اما از شرک و کفر محفوظ بوده اند. و روایات زیادی همین تفسیر را تأیید، می کند.

- در پایان مطلب می گوید: ﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾﴾ «این (به میراث دادن کتاب) واقعا فضیلت بزرگ است». «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی مصدر مفهوم از «أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» است، یعنی: «این به میراث دادن این کتاب، واقعا فضیلت بزرگ است».

و یا اینکه «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی «اصطفاء» است، یعنی «این برگزیده شدن، واقعا فضیلت بزرگ است». و مقصود آیه، بیان فضیلت امت محمد ﷺ است.

۱- تفسیر طبری: ۴۱۱/۱۰ .

- سپس الله تعالی پاداش این بندگان برگزیده را بیان می دارد: ﴿ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿٣٣﴾ ﴾ «(پاداش این بندگان برگزیده) باغ های اقامتگاه است که بدانها داخل می شوند، در آنجا با دستبندهای زرین و مروارید آراسته می شوند، ولباس های ایشان در آنجا ابریشیمی است».

- پس آنان در برابر این نعمت های بی نظیر، به حمد و سپاس الله تعالی می پردازند:

﴿ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَ ﴾ «و می گویند: همه ستایش از آن الله است، آنکه غم و اندوه را از ما دور کرد»، و نعمت و راحت مسرت بی پایان و لذت عیش جاودانه را جایگزین آن ساخت. «الحَزَنَ»، و در قرائت دیگر «الحُزْن» خوانده شده است، هردو به معنی غم و اندوه است، و درینجا هرنوع غم و اندوه را چه گذشته باشد چه به آینده همه را در بر می گیرد، و الله تعالی از بهشتیان هرنوع غم و بیم و خوف را دور می سازد.

- سبب دور ساختن اندوه را یاد آور می شوند:

﴿ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ ﴾ «حقا که پروردگار ما آمرزگار و قدر دان است»، و به همین سبب در برابر اعمال نیک اندک، به دادن چنین نعمت های بزرگ ما را افتخار بخشید.

- آنچه را که سبب زدودن عوامل رنج ومشقت آنها شده بوده، بیان می دارند: ﴿ ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ ﴿٣٥﴾ ﴾ «آنکه در پرتو لطف وکرمش ما را در اقامتگاه جاویدان جای داد که درآن به ما هیچ گونه رنج ومشقت جسمانی و هیچ واماندگی روحانی نمی رسد». «أَحَلَّنَا» ما را جای نشین ساخت، «دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ» اقامت گاه جاودان، «نَصَبٞ» خستگی، رنج و مشقت، «لُغُوبٞ» ماندگی.

از کلمهٔ «مِن فَضۡلِهِۦ» دانسته می شود، دخول بهشت جز به فضل و عنایت پروردگار صورت نمی گیرد، و این مطلب را پیغمبرﷺ در حدیثی چنین تصریح نموده اند:«لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ. قَالُوا وَلاَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلاَ أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ» «هیچ کسی از شما را عملش به بهشت داخل نمی کند. صحابه پرسیدند: و نه شما را ای پیغمبر الله ؟ فرمودند: و نه مرا، مگر اینکه الله با فضل و رحمتش مرا بپوشاند (و داخل بهشت کند)». [1]

۱- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب نهي تمني المريض الموت، حديث: ۵۳۴۹، وصحيح مسلم، كتاب صفة القيامة و الجنة و النار، باب لن يدخل أحد الجنة بعمله، حديث: ۷۲۹۴.

مطلب چهارم: توضیح کیفر مخالفان قرآن

بعد ازآن سزای مخالفین قرآن را شرح می دهد:

۱- نخست از دوام عذاب آنها خبر می دهد: ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُواْ ﴾ «وکسانی که کافر شدند، برای ایشان آتش دوزخ است ، فرمان مرگ بر آنها صادر نمی شود تا بمیرند»، بلکه در رنج و عذاب جاودانه قرار دارند.

چنانکه در سورهٔ اعلی می گوید: ﴿ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿١٣﴾ ﴾ «باز در آنجا نمی میرد و نه زنده می ماند»، هر چند که مرگ را تمنا هم کنند، مرگ به سراغ شان نمی آید، چنانکه در سورهٔ الحاقه آیهٔ (۲۷) ذکر شده است.

۲- از شدت عذاب شان خبر می دهد: ﴿ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا ﴾ «و نه عذاب دوزخ از ایشان تخفیف کرده می شود».

چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ (۵۶) می گوید: ﴿ كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَٰهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ ﴾ «هرگاه پوست های بدن ایشان (پخته شود و) بسوزد، آنها را به پوست های دیگری تبدیل می کنیم، تا عذاب را بچشند».

- و این عذاب خاص برای این گروه نیست بلکه: ﴿ كَذَٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ ﴿٣٦﴾ ﴾ «همینگونه سزا می دهیم هر انسان کافر را » .

۳- داد و فغان و مطالبهٔ برگشت آنان به دنیا را ذکر می کند: ﴿ وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ ﴾ «و اهل دوزخ در آنجا فریاد می کشند: ای پروردگار ما ! ما را (ازینجا) بیرون کن تا کارهای شائسته انجام دهیم، بر خلاف آنچه که پیش انجام می دادیم».

«يَصْطَرِخُونَ » فریاد می کشند، از باب افتعال، از مادهٔ «صراخ» به معنی چیغ و فریاد است. چنانکه از همین مطالبهٔ آنها در سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۰۷) و در سورهٔ شوری آیهٔ (۴۴) تذکر داده است.

پس در جواب آنها گفته می شود: ﴿ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ ﴾ «آیا برای شما عمر دراز نداده بودیم، بدان اندازه که درآن پند می پذیرفت، کسی که پند می گرفت؟».

و عمری که وسیلۀ اتمام حجت بوده و باید موجب تذکر شود، عمر شصت سالگی است، چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً» (۱)«الله (هر نوع) عذر بنده ای را که مرگ او را به تأخیر انداخته تا آنکه او را به شصت سالگی رسانده است، دور ساخته است» و برایش مجالی برای عذر نگذاشته است. و به همین مطلب احادیث دیگری در مسند احمد، سنن نسائی و دیگر کتب نیز روایت شده است.

عمر شصت سالگی را بدان سبب تعیین نمود که عمر امت محمد ﷺ میان شصت و هفتاد است، چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ سِتِّينَ إِلَى سَبْعِينَ» (۲) «عمرهای امت من در میان شصت تا هفتاد سال است».

- و به دادن عمر دراز هم اکتفا نکردیم: ﴿وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ﴾ «و برای شما بیم دهنده هم آمده بود» و مقصود از «نذیر» پیغمبر ﷺ است.

پس کسی که چنین عمر طولانی برایش داده شد، و با وجود آن دعوت دین الهی توسط پیغمبر و دعوتگران به سمعش رسید، اما او از کفر و شرک و معصیت دست نکشید، شایستۀ آنست که در دوزخ بماند و از عذاب آن بچشد.

- لذا می فرماید: ﴿فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ۝٣٧﴾ «پس بچشید عذاب را، و برای ستمگاران یاوری نیست»، در سورۀ نبأ می گوید: ﴿فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ۝٣٠﴾ «پس(عذاب را) بچشید پس هرگز بر شما جز عذاب چیزی را نمی افزائیم».

مطلب پنجم: دلیل عقلی اجمالی برای اثبات جزا

هرگاه اعمال وجزای هردو گروه مؤمنان و کافران را یاد آور شد به تعقیب آن از علم محیط خود خبر داده خاطر نشان می سازد که پاداشی که به هریک ازین دو گروه داده می شود در برابر اعمالی است که آنها انجام می دادند، و هر ذره ای از آن اعمال برای الله تعالی معلوم است و هیچ چیزی از او پنهان نیست: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيْبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «یقینا الله دانای پوشیدگی های آسمان ها وزمین است».

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق ، باب من بلغ ستین سنة ...، حدیث: ۶۴۱۹.

۲- سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب فی دعاء النبي ﷺ ، حدیث: ۳۵۵۰، شیخ البانی رحمه الله این حدیث را « صحیح» قرار داده است، نگاه: صحیح جامع الصغیر، حدیث: ۱۰۷۳.

- باز برای این علم وسیع ودقیق خود علت ذکر می کند: ﴿إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٣٨﴾ «زیرا او به رازهای سینه ها دانا است»، و او هر کسی را مطابق عملکردش سزا و یا پاداش می دهد. در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿أَوَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ «آیا الله به آنچه در سینه های مردمان است دانا نیست»؟

در سورهٔ تغابن آیهٔ (۴) می گوید: ﴿وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَۚ﴾ «و می داند آنچه را پنهان می کنید وآنچه را آشکار می کنید».

در سورهٔ ملک آیهٔ (۱۳) می گوید: ﴿وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ «وگفتار خود را پنهان کنید یا آشکار گوئید (او می داند) زیرا او به رازهای سینه ها دانـا اسـت» و در سورهٔ انعام آیهٔ (۳) نیز بیان علم دقیق وگستردهٔ او است.

❁❁❁

فصل پنجم: (از آیهٔ ۳۹ – ۴۵) دلائل اثبات توحید و ابطال شرک و تهدید و هشدار مشرکان

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ وَلَا يَزِيدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ كُفۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ إِلَّا مَقۡتٗاۖ
وَلَا يَزِيدُ ٱلۡكَٰفِرِينَ كُفۡرُهُمۡ إِلَّا خَسَارٗا ٣٩ قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ
ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا
غُرُورًا ٤٠ ۞إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ
حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِۖ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ
مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ٤٢ ٱسۡتِكۡبَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَكۡرَ ٱلسَّيِّيِٕۚ وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦۚ فَهَلۡ يَنظُرُونَ
إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ
كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ
إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤ وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن
دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرَۢا ٤٥﴾

ترجمه:

۳۹- او کسی است که شما را در زمین جای نشین ساخت، پس هر کسی (از شما) کافر شود کفرش به زیان خود او است، وکفر کافران نزد پروردگارشان جز خشم (در حق ایشان چیزی را) نمی افزاید وکفر کافران جز زیان در حق ایشان (چیزی را) نمی افزاید.

۴۰- بگو: به من خبر دهید در بارهٔ این معبودانی که جز الله می پرستید، به من نشان دهید آیا کدام چیز را از زمین آفریده اند؟ یا ایشان در آفرینش آسمان ها مشارکتی داشته اند؟ یا به ایشان کتابی داده ایم که ایشان از آن (به شرک خود) دلیل روشنی دارند؟ بلکه ستمگاران به یکدیگر جز وعدهٔ دروغ نمی دهند.

۴۱- یقینا الله آسمان ها و زمین را نگاه می دارد ازینکه بیجا شوند، و اگر بیجا شوند این هر دو را جز او هیچ کسی نگاه نمی دارد، حقا که او بردبار آمرزگار است.

۴۲- و به الله سوگند مؤکد یاد کردند که اگر به آنها بیم دهنده ای بیاید، البته از همه امت ها رهیاب تر خواهند بود، پس هنگامی که به سوی ایشان بیم دهنده آمد، جز گریز و نفرت (از حق) چیزی را برای ایشان نیفزود.

۴۳- (گریز شان از حق) به خاطر تکبر در زمین و (به خاطر) نیرنگ زشت شان بود و وبال نیرنگ زشت جز به صاحبش واقع نمی شود، آنان انتظار نمی کشند مگر شیوهٔ رفتار (الله را در معامله) با پیشینان، پس هرگز در شیوهٔ رفتار الله (در معامله با دشمنان حق) تبدیلی نخواهی یافت و هرگز در شیوهٔ رفتار الله تغییری نخواهی یافت.

۴۴- آیا در زمین گشت وگذار نمی کنند، تا ببینند سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بودند، چگونه بود، در حالیکه آنان نسبت به این مشرکان نیرو و قدرت بیشتر داشتند؟ وهیچ چیزی در آسمان ها و زمین وجود ندارد که الله را درمانده سازد (و از حوزهٔ قدرت او فرار کند) واقعا الله دانا و توانا است.

۴۵- و اگر الله مردم را به (گناه) اعمال شان مؤاخذه کند، جنبنده ای را بر روی زمین نخواهد گذاشت، ولی مجازات آنها را تا میعاد معینی به تأخیر می اندازد، پس هنگامی که میعاد ایشان آید، الله به بندگانش بینا است.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- دو دلیل عقلی برای اثبات توحید و بیان سر انجام وحشتبار شرک وکفر.

۲- مطالبهٔ دلیل ازمشرکان.

۳- بیان انکار مشرکان از رسالت و انگیزهٔ آن و سپس تهدید ایشان.

مسئلهٔ اول: دو دلیل عقلی برای اثبات توحید و سرانجام وحشتبار شرک و کفر

- **دلیل عقلی اول**: ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلْأَرْضِ﴾ «او کسی است که شما را در زمین جای نشین ساخت»، و روی زمین را از نعمت های فراوان مملو ساخته خانهٔ مشترک زندگی شما قرار داده است؛ سپس همواره یک نسل را دور ساخته نسل دیگری را جانشین آن می سازد، این دلیل کمال قدرت وبرهان وحدانیت او است.

درضمن این دلیل برای مردم هشدار است که آگاه باشید که زندگی تان در زمین ابدی وجاویدانی نیست، همانگونه که پیشینان جز چند روزی بیش نبودند، شما نیز درین دنیا مدتی زیادی نخواهید ماند .

- بعد از ذکر دلیل توحید بلا فاصله سر انجام شرک وکفر را مورد بحث قرار می دهد: ﴿فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥ﴾ «پس هر کسی (از شما) کافر شود کفرش به زیان خود او است»، و کسی دیگری گناه کفر او را به دوش نمی گیرد.

بعد از آن در بارهٔ بیان زیان کفر می فرماید:

۱- ﴿وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا﴾ «وکفر کافران نزد پروردگارشان جز خشم (در حق ایشان چیزی را) نمی افزاید».

۲- ﴿وَلَا يَزِيدُ ٱلْكَٰفِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾﴾ «وکفر کافران جز زیان در حق ایشان (چیزی را) نمی افزاید». یعنی استمرار کافران بر کفر سبب دو نوع زیان ایشان می شود:

یکی اینکه خشم پروردگار در حق ایشان افزون می شود.

دوم: اینکه زیان و خسران شان افزون می گردد.

مسئلهٔ دوم: مطالبهٔ دلیل ازمشرکان

قاعده همین است که هر گاه انسان ادعایی کند، باید برای اثبات مدعای خود دلیلی داشته باشد و دلیل یا عقلی می باشد یا نقلی و یا وحیی. اما مشرکان که از وحی منکر بودند، بنا بر آن از ایشان دلیل عقلی و نقلی مطالبه می شود:

اول: مطالبه دلیـل عقلـی: ﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِى مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ ﴾ «بگو: به من خبر دهید در بارهٔ این معبودانی که جز الله می پرستید، به من نشان دهیـد آیـا کدام چیز را از زمین آفریده اند؟»

کدام قطعه ای از زمین، کدام درخت، نبات، حیوان و یا کدام ذره ای را، بفرمائید کدام این چیزها را آفریده اند؟ بدیهی است که هیچ چیزی را نیافریده اند، طوری که در سورهٔ رعد آیهٔ (۱۶) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳) نیز خالقیت آنها را لغو و باطل قرار داده است.

- ﴿ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ ﴾ «یا ایشان در آفرینش آسمان هـا مشـارکتی داشـته انـد؟» و بدیهی است که هیچ یکی ازین امور در معبودان آنان وجود ندارد، چنانچه در سـورهٔ سبأ آیهٔ (۲۲) شرکت آنها را در آسمان ها و زمین و هـر گونـه معاونـت آنهـا را رد نمـوده مـی فرماید: ﴿ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُۥ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ ﴾ «و نه آنها را درین هردو هـیچ گونـه شرکتی است و نه او را از میان آنان یاوری است».

ونیز در سورهٔ احقاف آیهٔ (۴) مشارکت آنها را در آسمان ها و زمین رد نموده است.

هرگاه آنها نه خالق و نه شریک خالق باشند، پس به کدام دلیل آنها را معبـود قـرار مـی دهید؟ معبود کسی است که خالق باشد.

دوم: ازیشان دلیل نقلی مطالبه می کند: ﴿ أَمْ ءَاتَيْنَٰهُمْ كِتَٰبًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ ﴾ «یا به ایشـان کتابی داده ایم که ایشان از آن (کتاب بر شرک خود) دلیل روشـنـی دارنـد؟» و از آن کتـاب برای اثبات شرک شان استدلال کنند و حجت بگیرند.

وهمچنین در سورهٔ روم آیهٔ (۳۵) ودر سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۱) و در سورهٔ احقاف آیـهٔ (۴) از مشرکان دلیل نقلی مطالبه شده است، اما آنها طوری که برای اثبات شرک شـان هـیچ نـوع دلیل عقلی ندارند، به همین ترتیب دلیلی از نقل هم ندارند، بلکه سرمایهٔ ایشان جز تقلید گذشته گان وظن وتخمین چیزی دیگری نیست.

- درینجا سؤال وارد می شود که هرگاه آنها برای اثبات شرک شان دلیلی ندارند پس چرا این قدر دل باخته و علاقه مند شرک هستند، در حالیکه اکثر ایشان عاقل واهل دانش اند؟

جواب ایـن پرسـش اینسـت کـه : ﴿ بَلْ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾ ﴾ «بلکـه ستمگاران به یکدیگر جز وعدهٔ دروغ نمی دهند».

یعنی علت اصلی شرک این گمراهان عمل به توصیۀ بزرگان شان به اتباع خود و اقتدای متأخرین به متقدمین گمراه است؛ و هنگامی که انسان چنین تقلید غلیظ را بر خود مسلط کند، براهین روشن و مقتضای عقل را پشت سر انداخته دست بصیرت خود را اسیر زنجیر تقلید بزرگان می سازد و سرمایۀ اصلی زندگانی هردو جهان را مفت و رایگان از دست می دهد.

دلیل عقلی دوم: بعد ازآنکه هرگونه قدرت و دخالت معبودان باطل را در جهان هستی نفی کرد، اکنون درین آیه قدرت لا محدود وتصرف کامل الله را در مجموعۀ آسمان ها و زمین به اثبات می رساند:

۱- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَا﴾ «یقینا الله آسمان ها و زمین را نگاه می دارد ازینکه بیجا شوند» ، ملیون ها سال از ایجاد آسمان ها و زمین وسائر کرات می گذرد، تا این لحظه از مدار اصلی شان سر موی انحرافی نورزیده اند.

در سورۀ حج آیۀ (۶۵) می گوید: ﴿وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓ﴾ «وآسمان ها را نگه می دارد ازینکه بر زمین سقوط کند، مگر اینکه فرمان او شود».

در سورۀ روم آیۀ (۲۵) می گوید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦ﴾ «و از نشانه های قدرت کامل او این است که قیام آسمان و زمین وابسته به فرمان او است».

۲- ﴿وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٍ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓ﴾ «و اگر بیجا شوند این هر دو را جز او هیچ کسی نگاه نمی دارد»، هنگامی که چنین باشد، پس جز او معبود برحق وجود ندارد، چرا که همه چیز در حفاظت او قرار دارد و قادر مطلق و خالق و معبود یکتا است.

- و با وجود همه قدرت و عظمتی الله متعال دارد، بنده ها را در برابر گناهان شان زود مؤاخذه نمی کند ، چون: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١﴾ « او برد بار و آمرزگار است»، از همین رهگذر بندگانش را به صفت حلمش مهلت می دهد و اگر توبه کنند به مقتضای وصف غفّار بودنش توبۀ آنها را می پذیرد.

مسئلۀ سوم: بیان انکار مشرکان از رسالت و انگیزۀ آن و سپس تهدید ایشان

در آیات گذشته انکار مشرکان از توحید بیان شد، اکنون درین آیات انکار ایشان را از پذیرش رسالت ذکر نموده می گوید: ﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ

إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِ﴾ «و به الله سوگند مؤکد یاد کردند که اگر به آنها بیم دهنده ای بیاید، البته رهیاب تر از یکی از امت ها خواهند بود».

«جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ» قویترین و مؤکدترین سوگندهای شان.[1]

سپس از نقض این سوگند وانکار قطعی شان از ایمان به رسول خبر می دهد: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ۝٤٢﴾ «پس هنگامی که به سوی ایشان بیم دهنده آمد، جز گریز و نفرت (از حق) چیزی را برای ایشان نیفزود».

- و برای نفرت و گریزشان از پیغمبر ﷺ دو موجب ذکر می کند:

۱- ﴿ٱسۡتِكۡبَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «انکار شان از جهت تکبر شان در زمین بود»، چون هرگز نمی خواستند در برابر حق تسلیم شوند.

۲- ﴿وَمَكۡرَ ٱلسَّيِّيِٕ﴾ «و به خاطر نیرنگ زشت» بود چون با فریب و نیرنگ می خواستند در انظار مردم خویشتن را طالب حق جلوه دهند و به این وسیله مردم را بفریبند وخویشتن را مقتدای آنها قرار دهند و به وسیلۀ این نیرنگ مردم را از دین شان منحرف سازند.

- سپس مرجع و مآل این نیرنگ را تذکر می دهد: ﴿وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦ﴾ «و وبال نیرنگ زشت جز به صاحبش واقع نمی شود» و به صورت گناه در دنیا و عذاب الیم در آخرت برای ایشان مجسم می شود.

لذا الله تعالی آنها را به جزای امثال ایشان تهدید می کند: ﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ «آنان انتظار نمی کشند مگر شیوۀ رفتار (الله در معامله) با پیشینان را» یعنی این مشرکان و امثال شان منتظر آنند که هر معامله ای که با مجرمین گذشته به عمل آمده است، با آنها نیز صورت گیرد، پس آنها در صورتی که از شرک و کفر و اعمال بد خود دست نکشند، باید بدانند که سنت الهی حتما به سراغ شان خواهد آمد.

- زیرا ﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ۝٤٣﴾ «هر گز در شیوۀ رفتار الله (در معامله با دشمنان حق) تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز در شیوۀ رفتار الله تغییری نخواهی یافت»، چرا که کسی توانمندی تغییر و تبدیل سنت الهی را ندارد.

---

[1] - «جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ»، کلمۀ «جهد» عبارت است به خرج دادن تمام توان خود در انجام دادن کاری، پس مقصود از «جهد الأیمان» مؤکدترین سوگند است، و کلمۀ «جهد» درین آیه مفعول مطلق است که نوعیت قسم را بیان می کند، و یا اینکه به تأویل «جاهدین» از ضمیر «أقسموا» حال واقع شده است.

فوائد:

۱- در ﴿سُنَّتَ ٱلْأَوَّلِينَ﴾ اضافه سنت به سوی اولین از باب اضافۀ مصدر به سوی محل، و در ﴿لِسُنَّتِ ٱللَّهِ﴾اضافۀ سنت به سوی الله از قبیل اضافۀ مصدر به سوی فاعل است.

۲- فرق در میان تبدیل وتحویل ازین قرار است:

معنای نفی تبدیل این است که عقاب آنها به ثواب و سزای آنها به انعام بدل نمی شود، معنای نفی تحویل این است که عقاب از مستحق اصلیش به شخص دیگر منتقل نمی شود تا درعوض مجرم غیر مجرم گرفتار عقوبت گردد.

۳- در سورۀ اسراء آیۀ (۷۷) تنها عدم تحویل و در سورۀ احزاب آیۀ (۶۲) تنها عدم تبدیل ذکر شده است، اما در آیۀ مورد بحث هر دو را جمع نموده است.

علت جمع این هردو وصف درین آیه این است که پیشتر برای کفار دو عذاب ذکر کرد: یکی زیادت «مقت» خشم، و دیگر زیادت خساره، وهمچنین از جانب آنها دو گناه را یاد آور شد، یک تکبر و دیگر نیرنگ زشت، به همین سبب در عذاب آنها نیز دو خصوصیت را ذکر کرد: یکی عدم تبدیل و دیگر عدم تحویل[۱].

- سپس الله تعالی توجه آنها را به سوی منازل و آثار باقی ماندۀ اقوام تکذیب کننده جلب نموده می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوٓا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ «آیا در زمین گشت وگذار نمی کنند تا ببینند سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بودند، چگونه بود، در حالی که آنان نسبت به مشرکان نیرو و قدرت بیشتر داشتند؟» هم از لحاظ نیروی بشری قوی بودند و هم از لحاظ مال و سرمایه و ساز و برگ نظامی، همچون عاد وثمود که در سرزمین احقاف و در وادی قری و نمرود که در سرزمین بابل وفرعونیان در مصر می زیستند.

علاوه بر اینها قدرت های قوی تر دیگری هم در جهان حکومت می کردند، الله تعالی همه ای آنها را در نتیجۀ مخالفت شان مورد عقوبت خود قرار داد و نیروهای در دست داشته شان به آنها هیچ فائدۀ نه بخشید.

۳- منظور از «سیر» در آیۀ مورد بحث، تماشای محض مراد نیست، بلکه سیر علمی وفکری مراد است که قرآن کریم، در موارد زیادی مکذبین را به سیر فکری و تأمل و اندیشه

۱- البرهان في توجيه متشابه القرآن از علامه كرماني ص: ۱۶ ملاحظه شود.

در عاقبت آنان دعوت داده است، تا بدین وسیله درس عبرت گیرند و از شرک و کفر و ظلم و تعدی در زمین دست بکشند، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۱) و در سورهٔ یوسف آیهٔ (۱۰۹) و در سورهٔ حج آیهٔ (۴۶) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۲۱-۲۲) همین معنا مراد است.

- بازهم الله تعالی برایشان خاطر نشان می سازد که از عذاب اوخلاصی ندارند: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ «وهیچ چیزی در آسمان ها و زمین وجود ندارد که الله را درمانده سازد» و از حوزهٔ قدرت او فرار کند.

- سپس برای عدم عجزش دلیل ذکر می کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ﴿٤٤﴾﴾ «زیرا او دانای توانا است»، هر کجا که باشید به احوال شما آگاه است و به هر سو که فرار کنید، از قدرت او نمی توانید فرار کنید.

- در خاتمهٔ سوره از کمال رحمت وحلم خود خبر می دهد و ارباب جرائم و فساد را با وجود خلاف ورزی ها شان مهلت می دهد، چنانکه می گوید: ﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ﴾ «و اگر الله مردم را به (گناه) اعمال شان مؤاخذه کند، جنبنده ای را بر روی زمین نخواهد گذاشت».

سوال: گناه، موجب مؤاخذهٔ انسان مکلف می باشد، پس حیوانات غیر مکلف به کدام گناه هلاک کرده می شوند؟

جواب:

۱- حیوانات اسباب بقای انسان ها اند، هرگاه انسان ها کفران نعمت کنند، این همه نعمت ها از نزد شان گرفته خواهند شد.

۲- این اشاره به شدت عذابی است که به اثر مخالفت های انسان به میان می آید و در آتش آن همه چیز می سوزد، چنانکه در سورهٔ انفال آیهٔ (۲۵) این مسئله روشن ساخته شده است.

۳- مراد ازین عذاب، قطع باران است که به سبب اعمال بد انسان واقع می شود و هنگامی که باران منقطع شود و قحط سالی پیش شود، این امر سبب نابودی جنبنده ها نیز می گردد، چنانچه همین مطلب در سورهٔ نحل آیهٔ (۶۱) نیز ذکر شده است .

- در پایان سوره می گوید: ﴿وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرًۢا ﴿٤٥﴾﴾ «ولی مجازات آنها را تا میعاد معینی به تأخیر می اندازد، پس هنگامی که میعاد ایشان آید، الله به بندگانش بینا است»، و هر کسی را مطابق اعمالش جزا می دهد، نیک باشد یا بد.

این سوره به بیان رحمت الهی آغاز گردید و به بیان رحمت او پایان یافت.

بار الها ! ما را مشمول رحمتت قرار ده، تا درسایهٔ رحمت بی پایانت زندگی خویش را به سر بریم و در پرتو لطف وکرم بی انتهای تو آسوده حال باشیم.

آمین یا رب العالمین

پایان سورهٔ فاطر.

الحمد لله بنعمته تتم الصالحات و الصلاة و السلام علی محمد خیر خلقه و علی آله و أصحابه الطاهرین و الطاهرات.

تفسیر

سورۀ یس [1]

این سوره از جملۀ سوره های مکی بوده بعد از سورۀ جن نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۱) و در ترتیب مصحف (۳۶) و عدد آیاتش (۸۳) آیه است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

۱- در پایان سورۀ فاطر آیۀ (۳۷، ۴۲) از مسئلۀ رسالت تذکر داد، اکنون این سوره را به سوگند بر حقانیت رسول الله ﷺ و استقامت او بر صراط مستقیم آغاز می کند.

۲- در سورۀ فاطر آیۀ (۱۳) فرمود: ﴿وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ﴾ «و خورشید و مهتاب را رام گرداند»، اکنون در سورۀ یس آیۀ (۳۸-۳۹) کیفیت رفتار خورشید ومنازل سیر قمر را مورد بحث قرار می دهد.

---

[1] - ناگفته نباید گذاشت که احادیثی که در فضیلت سورۀ یس روایت شده است، ازآنجمله:

- حدیث «إن لكل شيء قلبا وقلب القرآن يس ومن قرأ يس كتب الله له بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات» حدیث «موضوع» است، نگاه: ضعیف الجامع الصغیر، حدیث: ۱۹۳۵.

- و حدیث: «من قرأ {يس} كل ليلة غفر له» ضعیف است، نگاه: ضعیف الجامع، حدیث: ۵۷۸۸،

- و حدیث «من قرأ { يس} مرة فكأنما قرأ القرآن مرتين» موضوع است، نگاه: ضعیف الجامع، حدیث: ۵۷۸۹،

- و حدیث: «من قرأ { يس } في ليلة أصبح مغفورا له» ضعیف است، نگاه: ضعیف الجامع، حدیث: ۵۷۸۷،

- و حدیث: «من قرأ { يس } مرة فكأنما قرأ القرآن عشر مرات» ، حدیث موضوع است، نگاه: ضعیف الجامع، حدیث: ۵۷۸۶،

- و حدیث «من قرأ { يس } ابتغاء وجه الله غفر الله له ما تقدم من ذنبه، فاقرءوها عند موتاكم» ضعیف است، نگاه: ضیعف الجامع، حدیث: ۵۷۸۵ .

- و حدیث «لكل شيء عروس و عروس القرآن الرحمن»، ضعیف است، نگاه: ضعیف الجامع حدیث:۴۷۲۹ .

محتوای این سوره:

این سوره نیز مانند سایر سوره های مکی بر محور اثبات اصول اعتقادی می چرخد، مانند تعظیم قرآن کریم، بیان قدرت الله تعالی و وحدت او، و تعیـین وظیفـۀ پیغمبـرﷺ و اثبـات قیامت با دلایل حسی.

نظر به تنوع موضوعات، آیات این سوره را می توان به پنج بخش تقسیم نمود:

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیۀ ۱۲) در بارۀ اثبات حقانیت رسول و قرآن و قیامت است.

و مطالب این آیات عبارت اند از: اثبات رسالت رسول اللهﷺ، بیان حکمت نزول قرآن و ارسال رسول، بیان حالت مشرکان و علت عدم ایمان شان به رسول اللهﷺ و اثبـات مسـئلۀ معاد و کتابت اعمال.

بخش دوم- (از آیۀ ۱۳-۲۳) قصۀ اصحاب قریه یی است که الله تعالی به سوی ایشان سـه تن از پیغمبران را فرستاد ولی آنها از ایمان به پیغمبران انکار ورزیده تهدید شـان نمودنـد، البته شخص مؤمنی از میان مردم به تأیید پیغمبران برخاست و قومش را به سوی ایمـان بـه رسالت پیغمبران دعوت داد، اما آنها او را کشتند، پس الله تعـالی آن شـخص را بـه بهشـت درآورد و تکذیب کنندگان را هلاک ساخت و در اخیر این قصه تهدید برای کفار عصـر نـزول قرآن ذکر شده است.

بخش سوم- (از یۀ ۳۳-۴۷) دلائل اثبات توحید وتنزیه ذات پاک او از شرکاء.

درین بخش برای اثبات توحید و معاد، دلایل عقلی و ثمرۀ آن ذکر شده، و سپس کیفیـت بقای نظام زمان و اعراض مشرکان از تعظیم خالق و از شفقت بر مخلوق بیان شده است.

بخش چهارم: (از آیۀ ۴۸-۶۸) اثبات حقانیت قیامت وانعام مومنان وکیفر مجرمان .

عناوین مطالب این آیات: حکایت انکار مشرکان از قیامت و پاسخ به ایشـان، بیـان انعـام عظیم الهی بر مومنان، شرح کیفر شدید مجرمان و تعیین جایگـاه شـان و همچنـان تهدیـد شدید برای پیروان شیطان به عذاب دنیوی است.

بخش پنجم: (از آیۀ ۶۹-۸۳) بیان چهار اصل از اصول اعتقادی.

و مطالب بحث شده درین آیات: رد بر قضـاوت مشـرکان در بـارۀ رسـول اللهﷺ، اثبـات حقانیت قرآن، دلایل اثبات توحید، بیان ضلالت مشرکان و تسلی برای پیغمبـرﷺ، و دلایـل اثبات معاد و در اخیر بار دیگر اثبات توحید، و مبدأ و معاد است.

❁❁❁

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۱۲) اثبات حقانیت رسول وقرآن وقیامت

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ يسٓ ﴿١﴾ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٤﴾ تَنزِيلَ ٱلۡعَزِيزِ
ٱلرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٦﴾ لَقَدۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَىٰٓ أَكۡثَرِهِمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ
﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلۡنَا فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ أَغۡلَٰلٗا فَهِيَ إِلَى ٱلۡأَذۡقَانِ فَهُم مُّقۡمَحُونَ ﴿٨﴾ وَجَعَلۡنَا مِنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ سَدّٗا
وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ سَدّٗا فَأَغۡشَيۡنَٰهُمۡ فَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ ﴿٩﴾ وَسَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ
﴿١٠﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكۡرَ وَخَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِۖ فَبَشِّرۡهُ بِمَغۡفِرَةٖ وَأَجۡرٖ كَرِيمٍ ﴿١١﴾ إِنَّا
نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ﴿١٢﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱- یا، سین (از حروف مقطعات است).

۲- سوگند یاد می کنم به قرآن پر از حکمت.

۳- قطعا تو از پیغمبرانی.

۴- بر راه راست قرار داری.

۵- این قرآن فرو فرستادهٔ ذات غالب مهربان است.

۶- تا بیم دهی قومی را که پدران ایشان (توسط پیغمبران) بیم داده نشده اند، پس به همین سبب بی خبر و غافل اند.

۷- یقینا وعدهٔ عذاب بر بسیاری ایشان تحقق یافته است، پس به همین سبب ایمان نمی آورند.

۸- ما در گردن های ایشان طوق های انداخته ایم که تا زنخ ها رسیده است، پس سرهای ایشان بالا مانده است.

۹- و پیش روی شان سدّی و از پشت سرشان سدّی قرار دادیم و بر چشم های ایشان پرده کشیدیم پس (هیچ چیزی) را نمی بینند.

۱۰- و برای ایشان یکسان است، چه آنان را بیم دهی یا بیم ندهی، آنها ایمان نمی آورند.

۱۱- تو تنها کسی را می ترسانی که از قرآن پیروی کند و در نهان از الله مهربان بترسد، پس او را به آمرزش وپاداش با ارزشی مژده ده.

۱۲- حقا که ما مرده گان را زنده می گردانیم وآنچه را که پیش فرستاده اند وآثاری را که باقی گذاشته اند می نویسیم وهر چیز را در کتاب آشکاری ثبت کرده ایم.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- اثبات رسالت رسول الله ﷺ

۲- حکمت نزول قرآن و ارسال رسول.

۳- بیان حالت مشرکان و علت عدم ایمان شان.

۴- اثبات معاد و کتابت اعمال.

موضوع اول: اثبات رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم

الله سبحانه در کتاب جلیل القدرش همان طوری که مسئلهٔ توحید و معاد را به سوگند اثبات نموده است که تفصیلش در ضمن تفسیر آیهٔ (۱۸) سورهٔ آل عمران گذشت، همچنین در آغاز این سوره برای اثبات رسالت پیغمبر ﷺ وسلوک او بر صراط مستقیم سوگند یاد نموده می فرماید:

﴿يسٓ ۝١ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ ۝٢﴾ «یا، سین، سوگند یاد می کنم به قرآن مملو از حکمت».

در بارهٔ کلمهٔ «يسٓ» برخی گفته اند: نامی از نام های الله تعالی است، و برخی گفته اند: نامی از نام های محمد ﷺ است و برخی هم گفته اند: این کلمهٔ به معنای «سید»، و نزد برخی این کلمهٔ حبشی است و به معنای «انسان» است.

و برخی گفته اند: نامی از نامهای قرآن است.

فوائد قسمهای قرآن:

قسم های مذکور در قرآن عظیم الشأن دارای دو فائده مهم اند:

۱- تأکید بر اصل هدف که جواب قسم است و موجب تأکید درین مقام، انکار کفار از رسالت پیغمبر ﷺ است که قرآن از انکار آنها در سورهٔ رعد آیهٔ (۴۳) خبر می دهد: ﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَسۡتَ مُرۡسَلٗاۚ﴾ «وکافران می گویند: تو پیغمبر نیستی».

پس در آغاز این سوره به انکار کافران، جواب مؤکد به قسم داده قرآن را گواه رسالت او قرار می دهد و یک حقیقت واقعی را برای حقیقت دیگری دلیل قرار می دهد.

۲- ابراز عظمت «مُقسمٌ بِه» (یعنی چیزی که به آن سوگند یاد می شود) است، و «مُقسمٌ بِه» درین مقام قرآن است، پس عظمت قرآن را در خود قرآن جستجو می کنیم که درین موضوع در قرآن آیات فراوانی وجود دارد، چنانکه در سورۀ مائده آیۀ (۱۵-۱۶)، سورۀ اعراف آیۀ (۵۲) ، سورۀ یوسف آیۀ (۱۱۱) ، سورۀ نحل آیۀ (۸۹) ، سورۀ إسراء آیۀ (۹) و در سورۀ طه آیۀ (۴) بیان جلالت شان قرآن است.

سپس قرآن را به حکیم توصیف نمود که دارای دو معنی است:

۱- به معنای محکم و استوار، چنانکه در سورۀ فصلت آیۀ (۴۳) می گوید: ﴿ لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾ «هیچ گونه باطلی به آن راه نمی یابد، نه از پیش رو و نه از پشت سر آن (نه غلطی وتناقضی در معنی دارد و نه تحریفی در الفاظ، چرا که) از جانب حکیم سزاوار ستایش فرو فرستاده شده است».

۲- به معنای مملو از حکمت است که دروازه های علم وحکمت را به روی جهانیان گشوده است.

احکام شرعی و جزائی آن، قصه ها و داستان ها، الفاظ و معانی آن همه حکمت است، از حکمت های این کتاب مقدس این است که در میان هر حکم وحکمت آن جمع نموده است.

- بعد ازآن جواب قسم را بیان می دارد: ﴿ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝٣ ﴾ «قطعا تو از پیغمبرانی» در سورۀ بقره آیۀ (۲۵۲) تائید این آیه است.

- سپس از بزرگ ترین وصفی که دلیل رسالت محمد ﷺ است خبر می دهد: ﴿ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝٤ ﴾ «بر راه راست قرار داری»، و آن همان راهی است که مردم را به سوی آن دعوت می دهی که عبارت از راه اسلام است، چنانکه در سورۀ مومنون آیۀ (۷۳) و در سورۀ شوری آیۀ (۵۲-۵۳) بیان دعوت او است.

این جواب قسم، دارای دو نکتۀ بس مهم است:

۱- قرآن را که دلیل رسالت است، گواه حقیقت وحقانیت رسالت محمد ﷺ قرار داده است.

۲- این جواب متضمن دو چیز است:

اول: حقانیت رسالت: ﴿ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴾ این تعبیر اشاره به این است که ارسال رسول یک امر مقرر و سنتی از سنت های الهی است که سابقۀ بسیار طولانی دارد و تو ای پیغمبر ﷺ خاتمۀ همین سلسلۀ ذهبی نبوت هستی.

دوم: بعد از بیان حقانیت رسول طریق و روش او را بیان می دارد: ﴿عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ «بر راه راست قرار داری» راهی که درآن نه کجی وجود دارد و نه انحرافی، این راه مستقیم، همان منهج الهی است که انسان را به دار کرامت می رساند، منهجی که که مشتمل بر علم نافع وعمل صالحی است که مصلح قلب و قالب و مایهٔ رستگاری دنیا وآخرت است.

ونیز مشتمل برآداب عالی واخلاق سامی است که نفس انسان را صاف و قلب او را پاک ساخته موجب اجر عظیم می گردد.

این صراط مستقیمی که راه سلوک پیغمبر است، در حقیقت وصف همان دینی است که رسول الله ﷺ آنرا به ارمغان آورده است.

ونیز وصف قرآنی است که آن را گواه حقانیت رسالت اوگردانده است، پیغمبر ﷺ داعی به سوی این صراط است و سلوک بر این صراط وظیفهٔ هر مسلمان است.

- بعد از اثبات حقانیت رسول و بیان طبیعت رسالت، به معرفی مصدر قرآن می پردازد: ﴿تَنزِيلَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ۝٥﴾ «این قرآن (که گواه رسالت تواست) فرو فرستادهٔ ذات غالب مهربان است».

«عزیز» اشاره به قدرت شکست ناپذیری است که چنین نعمت بزرگی را که مصالح دین و دنیای بنده گان در آن نهفته است، در اختیار شان قرار داده است.

یا اینکه وصف عزت مظهر انذار است، اگر کسی ازین کتاب عظیم انکار کند باید از قدرت او در هراس باشد.

و وصف رحمت مظهر بشارت است، اگر کسی در برابر این کتاب تسلیم شود باید امیدوار رحمت الهی باشد.

و در هر صورت این آیه، اشاره به شرف وعظمت قرآن کریم است.

موضوع دوم: حکمت نزول قرآن و ارسال رسول ﷺ

بعد ازآنکه این قرآن جلیل القدر را گواه حقانیت رسول قرار داد، درینجا حکمت نزول قرآن و ارسال رسول را توضیح داده مستحقین انذار را تعیین می کند: ﴿لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ۝٦﴾ «تا بیم دهی قومی را که پدران ایشان (توسط پیغمبران) بیم داده نشده اند، پس به همین سبب بی خبر و غافل اند».

از دین و معرفت شریعتی که ضامن سعادت بشر واصلاح مجتمع است کاملا بی خبر اند، و همچنین بی خبر از معرفت حق خالق وحقوق مخلوق می باشند.

پس ﴿ لِتُنذِرَ ﴾ بیانگر هدف نزول قرآن و تعیین کنندهٔ وظیفهٔ رسول است.

و﴿ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ ﴾ اشاره به مستحقین انذار بوده و بیانگر آنست که قبل از پیغمبرﷺ به سوی قبیلهٔ قریش هیچ پیغمبری فرستاده نشده است.

البته این بدان معنی نیست که پیغمبرﷺ تنها به سوی قوم خود مبعوث شده است، چرا که نبوت پیغمبرﷺ برای تمام بشریت است و درین مورد نصوص زیادی هم در قرآن و هم در احادیث نبوی وجود دارد.

و﴿ فَهُمۡ غَٰفِلُونَ ﴾ اشاره به علت انذار است که غفلت است.

و غفلت سرمنشأ تمام مفاسد و بزرگترین بیماری است که قلب انسان را فاسد ساخته آن را از وظیفهٔ اصیلش باز می دارد.

موضوع سوم: بیان حالت مشرکان و علت عدم ایمان شان

الله سبحانه قومی را که قرن های طولانی در منجلاب ضلالت فرو رفته وعمرها را در غفلت سپری نموده بودند، به حالت خود باقی نگذاشت، بلکه به خاطر دعوت و ازالهٔ غفلت شان، برای آنها پیغمبر فرستاد، چنانکه در سورهٔ جمعه آیهٔ (۳) این حقیقت توضیح داده شده است، ولی بعداز آمدن رسول وآغاز انذار از جانب او، قومش در برابر دعوت او به دو گروه تقسیم شدند:

گروه اول: کسانی اند که تمام ارتباط خود را با الله سبحانه قطع نموده در جهت مخالف پیغمبر و در صف دشمنان توحید قرار گرفتند.

راجع به این گروه می گوید: ﴿ لَقَدۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَىٰٓ أَكۡثَرِهِمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ۝٧ ﴾ «یقینا وعدهٔ عذاب بر بسیاری ایشان تحقق یافته است، پس به همین سبب ایمان نمی آورند».

مراد از «ٱلۡقَوۡلُ» همان وعدهٔ عذابی است که برای پیروان شیاطین وعده داده شده است، چنانکه در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۳) می گوید: ﴿ وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ﴾ «ولیکن این سخن از جانب من ثابت است که قطعا دوزخ را از جن ها و انسان ها همگی پر خواهم ساخت».

علت عدم ایمان این گروه:

هنگامی که پیغمبر ایشان را انذار نمود، آنها انذار او را نپذیرفتند، لذا الله سبحانه قوه های مدرکهٔ آنها را فاسد و راه های نفوذ ایمان را به سوی قلب های شان مسدود ساخت، پس آنها مشابه کسانی شدند که در میان قوهٔ مدرکه آنها ومشاهدهٔ آیات نفسی وآفاقی وسماوی مانع وجود دارد.

درین مقام سه مانع بزرگ را به طور مثال ابراز داشته علت عدم ایمان آنها قرار می دهد:

۱- مانع از مشاهده آیات نفسی: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيٓ أَعْنَٰقِهِمْ أَغْلَٰلًا فَهِيَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ ۝٨﴾ «ما در گردن های ایشان طوق های انداختیم که تا زنخ ها رسیده است، پس سرهای ایشان بالا مانده است»، و نمی توانند ساختمان شگفت انگیز وجود خود را مشاهده کنند.

«أَغْلَٰلًا» جمع «غُلّ» زنجیر، «ٱلْأَذْقَانِ» جمع «ذقن» زنخ، چانه، «مُّقْمَحُونَ» جمع «مُقمَح» یعنی سرهای شان بالا نگاه داشته شده است، و «قَمَحَهُ الغُلُّ» یعنی زنجیر سرش را بالا نگاه داشت.

این آیه تمثیل و بیان حالت مشرکانی است که تقلید گذشتگان وکبر وغرور همچون طوق لعنت در گردن های شان و عادات و رسومات خرافی آنها همچون زنجیر دست وپای شان قرار گرفته است که به سبب آن نمی توانند سرهای خود را خم کنند و یا به سوی چپ و راست حرکت دهند و اطراف خود را به صورت درست مشاهده کنند، و به این ترتیب از دیدن آیات نفسی وحقائق واقعی عاجز شده اند .

۲- مانع از مشاهدهٔ آیات آفاقی پیش روی وپشت سر: ﴿وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾ «و پیش روی شان سدّی و از پشت سرشان سدّی قرار دادیم» .

و همانند کسانی شدند که در میان محاصرهٔ دو سدّ عظیم مانع رویت، قرار گرفته اند که هرگز نمی توانند آیات آفاقی ارضی را ازین دوجهت مشاهده کنند.

- لذا نتیجهٔ قرار دادن زنجیر بر گردن و دستان و قرار دادن سدّ را بیان می دارد: ﴿فَأَغْشَيْنَٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝٩﴾ «پس بر چشم های ایشان پرده کشیدیم، لذا هیچ چیزی را نمی بینند» نه آسمان را می بینند و نه طرف راست وچپ را .

منظور این است: هرگاه آنها از انذار پیغمبر روی گرداندند شبیه کسانی شدند که به سبب بسته بودن دستان و گردن های شان و قرار گرفتن در میان دیوار ها، توان مشاهدهٔ خود و اطراف خود را ندارند و در نتیجه در زندان جهالت محبوس و از نظر و استدلال به نفس و آفاق محروم گردیده اند، نه از قلب استفاده می گیرند و نه از چشم و نه از گوش،

بلکه همه وسائل ادراک شان معطل شده است؛ و از هیچ کدام آنها فائده به دست نمی آورند، پس چنین افراد چگونه ایمان می آورند؟

و فشردهٔ مقام این است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِىٓ أَعْنَـٰقِهِمْ أَغْلَـٰلًا﴾ اشاره است به عدم انتفاع شان از آیات نفسی،

﴿وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا﴾ اشاره به عدم انتفاع شان از آیات آفاقی است.

﴿فَأَغْشَيْنَـٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ نتیجه برای دو سبب قبلی و اشاره به عدم انتفاع شان از آیات سه جهت دیگر است واساس این هر سه عدم، فساد قوه های مدرکه است، وثمرهٔ مرتب برینها عدم وصول ایمان به قلب است.

- بعد از بیان موانع بصیرت ، نتیجهٔ آن را بیان می کند: ﴿وَسَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾﴾ «و برای ایشان یکسان است چه آنان را بیم دهی یا بیم ندهی ، پس آنها ایمان نمی آورند»، چرا که در برابر ایمان آنها موانعی وجود دارد که از نفوذ ایمان به دل های آنان را جلوگیری می کند، لذا انذار و عدم انذار در حق آنها برابر است.

- گروه دوم: کسانی اند که انذار در حق آنها سودمند و مؤثر واقع می شود: در بارهٔ ایشان می فرماید : ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكْرَ وَخَشِىَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِٱلْغَيْبِ﴾ «تو تنها کسی را می ترسانی که از قرآن پیروی کند و در نهان از الله مهربان بترسد» ونا دیده عمل مخلصانه انجام دهد، مقصود از «ٱلذِّكْرَ» قرآن است. یعنی آنها دارای دو وصف خوب و عالی هستند: یکی پیروی از قرآن، دوم : ترس از پروردگار مهربان در نهان.

- سپس ثمرهٔ این هردو وصف را تذکر می دهد: ﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾﴾ «پس او را به آمرزش (در دنیا) وپاداش با ارزش (در آخرت) مژده ده».

«مغفرت» در برابر پیروی از قرآن، و«أجر کریم» در برابر ترس از پروردگار.

در سورهٔ ملک آیهٔ (۱۲) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ «یقینا کسانی که از پروردگار خویش غائبانه می ترسند، ایشان را آمرزش وپاداش بزرگی است».

در سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۸) اقامهٔ نماز را ضمیمهٔ خشیت نموده است: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «تو (به این قرآن) تنها کسانی را می ترسانی که از پروردگار خویش نادیده می ترسند و نماز را برپا می دارند».

موضوع چهارم: اثبات مسئلهٔ معاد و کتابت اعمال

هرگاه مسئلهٔ رسالت را بیان کرد، به تعقیب آن اصل دیگر از اصول اعتقادی را مورد بحث قرار می دهد که مسئلهٔ معاد است، می فرماید: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا 8
وَآثَارَهُمْ ﴾ «حقا که ما مرده گان را زنده می گردانیم وآنچه را که پیش فرستاده اند وآثاری را که باقی گذاشته اند می نویسیم».

سوال: چرا کتابت اعمال را از احیای موتی مؤخر ذکر کرد؟

جواب: «إحیا» اصل است، زیرا به ذات تعلق دارد وکتابت فرع است، به اعمال ارتباط دارد، و اصل بر فرع مقدم می باشد.

سوال: کتابت اعمال فعل کراما کاتبین است، پس چرا به «نکتب» تعبیر نمود؟

جواب: چون کتابت اعمال در صحیفه های کراما کاتبین به امر الله صورت می گیرد، ازین وجه به «نکتب» تعبیر نمود.

از آیهٔ کریمه ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾ دانسته می شود که اعمالی را که انسان خودش انجام می دهد و همچنان آثاری که از اعمال انسان می ماند همه نوشته می شوند، چه بد باشد و چه نیک، لذا اگر انسان کار نیکی را انجام دهد که آن نیکی، نیکی های دیگری را به دنبال داشته باشد، و یا کار بدی را انجام دهد که آن کار بد، سبب و موجب کارهای بد دیگری گردد، الله تعالی همهٔ آن را در صحیفهٔ اعمال انسان می نویسد.

و این مطلب را پیغمبرﷺ چنین بیان نموده اند: «مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ »

«هرکه در اسلام روش خوبی را به جا گذارد، پس برایش پاداش آن عمل و پاداش در برابر عمل هرکسی است که بعد از وی به آن عمل کند، بدون آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود و هرکس در اسلام روش بدی را به جا گذارد، بر وی گناه آن عمل و گناه هر کسی است که بعد از وی به آن عمل کند، بدون آنکه از گناه آنها چیزی کاسته شود».(۱)

و در حدیث دیگر فرمودند: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثَةٍ ، إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ »

۱- صحیح مسلم ، کتاب الزکاة، باب الحث علی الصدقة و لو بشق تمرة، حدیث :۲۳۹۸ .

«هنگامی که انسان بمیرد، عملش از وی منقطع می شود، به جز از سه چیز: از صدقهٔ جاریه، یا از علمی که ازآن بهره گرفته می شود، یا فرزند صالحی که برایش دعا می کند».[۱]

از جملهٔ آثار انسان، آثار قدم های او به سوی طاعت و یا به سوی معصیت است، لذا انسان هر گامی که به سوی نیکی می بردارد، برایش نیکی نوشته می شود و هر گامی که به سوی بدی می بردارد، برایش گناه نوشته می شود.

از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که قبیلهٔ بنو سلمه می خواستند به نزدیک مسجد نبوی ﷺ منتقل شوند، هنگامی که این خبر به پیغمبر ﷺ رسید، از ایشان پرسیدند که به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید؟ آنها گفتند: آری، ای پیغمبر الله، پس پیغمبر ﷺ به ایشان فرمود: «يَا بَنِي سَلِمَةَ ! دِيَارَكُمْ تُكْتَبْ آثَارُكُمْ دِيَارَكُمْ تُكْتَبْ آثَارُكُمْ» «ای بنو سلمه ! در خانه های خود بمانید، قدم هایتان برایتان نوشته می شود، در خانه های خود بمانید، قدم هایتان برایتان نوشته می شود».[۲]

- سپس می فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ﴿۱۲﴾﴾ «و هر چیز را در کتاب آشکاری ثبت کرده ایم» که هیچ چیزی از اعمال بنده گان ازآن مخفی نمانده است. «أَحْصَيْنَٰهُ» بر شمرده ایم، «إِمَامٖ مُّبِينٖ » کتاب آشکار، مقصود ازآن لوح المحفوظ است.

چنانچه در سورهٔ کهف (آیهٔ ۴۹) می فرماید: ﴿ وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ﴿۴۹﴾﴾ «و کتاب (اعمال هر کسی پیش رویش) نهاده می شود، پس گنهگاران را می بینی که از آنچه در آن کتاب ثبت است، ترسان اند و می گویند: ای وای بر ما ! این چگونه کتابی است که هیچ گناه صغیره و کبیره را نمی گذارد مگر اینکه آن را بر شمرده و ثبت نموده است و آنچه انجام داده بودند همه را حاضر یافتند و پروردگارت بر هیچ کسی ستم نمی کند».

درآیهٔ مورد بحث به چهار چیز اشاره شده است:

۱- زنده گرداندن مرده گان.

۲- کتابت آنچه در دوران زندگی انجام می دهند، نیک باشد یا بد.

۱- صحیح مسلم ، کتاب الوصیة، باب ما یلحق الإنسان من الثواب ....، حدیث: ۳۱۰ .

۲- صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب کثرة الخُطا إلی المساجد، حدیث: ۱۵۵۱، همین روایت با کمی تفاوت در تعبیر، در صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب احتساب الآثار، حدیث: ۶۵۶ روایت شده است.

۳- کتابت آثار باقیه در دنیا خیر باشد یا شر.

۴- کتابت و احصای همه در لوح محفوظ، یعنی همه اعمال بندگان پیش از وجودش ثبت گردیده است و در دوران زندگی شان در کتاب فرشتگانی که مأموریت ثبت اعمال را دارند، تحریر می شود، باز در قیامت بر اساس آن تحت مجازات قرار می گیرند.

چنانکه این مطلب در سورۀ إسراء آیۀ (۱۳) و در سورۀ کهف آیۀ (۴۹) و در سورۀ قمر آیۀ (۵۲-۵۳) مذکور است.

۞۞۞

بخش دوم: (از آیۀ۱۳-۳۲) قصۀ أصحاب قریه ای که به سوی ایشان سه پیغمبر فرستاده شد، و بیان موقف مرد مؤمن و پاداش او

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱثۡنَيۡنِ فَكَذَّبُوهُمَا
فَعَزَّزۡنَا بِثَالِثٖ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُواْ مَآ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مِن شَيۡءٍ
إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَكۡذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُواْ رَبُّنَا يَعۡلَمُ إِنَّآ إِلَيۡكُمۡ لَمُرۡسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَمَا عَلَيۡنَآ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٧﴾
قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهُواْ لَنَرۡجُمَنَّكُمۡ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٨﴾ قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم
مَّعَكُمۡۚ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ﴿١٩﴾ وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ
ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٢٠﴾ ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡـَٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا لِيَ لَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِي
فَطَرَنِي وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٢٢﴾ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي
شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ ﴿٢٣﴾ إِنِّيٓ إِذٗا لَّفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّيٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمۡ فَٱسۡمَعُونِ
﴿٢٥﴾ قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٧﴾ ۞
وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِن جُندٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ
خَٰمِدُونَ ﴿٢٩﴾ يَٰحَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبَادِۚ مَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ
أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِن كُلّٞ لَّمَّا جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ﴿٣٢﴾﴾

ترجـــمه:

۱۳- برای ایشان سرگذشت ساکنان شهر را بیان کن، هنگامی که پیغمبران به سوی آن شهر آمدند.

۱۴- وقتی که دو نفر را به سوی ایشان روانه کردیم، پس آنها را تکذیب کردنـد، پس آن دو (پیغمبر) را با (فرستادن نفر)سومی تقویت نمودیم، پس هر سه گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم.

۱۵- ساکنان آن شهر گفتند: نیستید شما مگر بشری همانند ما، و الله مهربان (بر شما) هیچ چیزی (از وحی) نفرستاده است، شما جز دروغ چیزی نمی گوئید.

۱۶- (پیغمبران) گفتند: پروردگار ما می داند که قطعا ما به سوی شما فرستاده شده ایم.

۱۷- و بر ذمۀ ما جز تبلیغ آشکار چیزی نیست.

۱۸- (مردم) گفتند: یقینا ما به آمدن شما شگون بد گرفته ایم و اگر ازین دعـوت دست بر ندارید سنگسارتان می کنیم والبته از جانب ما بع شما عذاب دردناکی خواهد رسید.

۱۹- (پیغمبران) گفتند: شگون بدتان با خود شما است، آیا اگر شما پند داده شـوید (شگون بد می گیرید) بلکه شما خود قوم اسرافکارید.

۲۰- و مردی (مؤمنی) از دورترین نقطۀ شهر با شتاب آمد، گفت: ای قوم من این پیغمبـران را پیروی کنید.

۲۱- پیروی کنید کسانی را که (در برابر تبلیغ حق) از شـما پاداشـی نمـی خواهنـد و آنها راهیاب هستند.

۲۲- و چرا من معبودی را نپرستم که مرا آفریده است و به سوی او بازگردانده می شوید.

۲۳- آیا جز الله معبودانی را برگزینم که اگر الله به من زیـانی را بخواهـد، میـانجیگری آنها برایم هیچ سودی ندارد، و نه ایشان مرا نجات می دهند.

۲۴- (اگر چنین کاری کنم) درآن صورت من در گمراهی آشکاری واقع خواهم شد.

۲۵- قطعا من به پروردگارتان ایمان آوردم، پس (از من) بشنوید.

۲۶- (پس اهل آن شهر او را شهید ساختند، پس از طرف الله) برایش گفته شـد وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می می دانستند!

۲۷- بدان سبب که مرا پروردگارم آمرزید و مرا از بندگان معزز و گرامی قرار داد.

۲۸- و ما بعد از وی بر قومش کدام لشکری از آسمان فـرو نفرسـتادیم و مـا فـرود آورنـدۀ (چنین لشکری) نبودیم.

۲۹- عقوبت ایشان جز یک صدای تند بیش نبود، پس نا گهان ایشان خاموش شدند (و همـه مردند).

۳۰- ای وای بر بندگان ! که هیچ پیغمبری به ایشان نمی آید مگر اینکه به او استهزا می کنند.

۳۱- آیا ندیدند (و نمی دانند که) پیش از ایشان چقدر ملت های فراوان را نابود ساختیم کـه آنها به سوی ایشان باز نمی گردند.

۳۲- هیچ گروهی نیست مگر اینکه (روز قیامت) همگی در پیشگاه ما حاضر کرده می شوند.

تفسـیر:

این آیات بر موضوعات زیر مشتمل است:

۱- انکار اصحاب قریه از ایمان به پیغمبران،

۲- پاسخ پیغمبران به ایشان،

۳- تهدید از سوی قوم و پاسخ پیغمبران به آنها،

۴- تائید پیغمبران توسط یک مرد حق پرست،

۵- سرانجام عمل آن مرد حق پرست،

۶- بیان سرنوشت شوم تکذیب کنندگان،

۷- تهدید شدید برای کفار عصر نزول قرآن.

موضوع اول: انکار اصحاب قریه از ایمان به پیغمبران

بعد از بیان حال مشرکین عرب که بر کفر خود اصرار ورزیدند، الله تعالی داستان قـومی را بیان می کند که در کفر و تکذیب دعوتگران، حالت شان شبیه حال مشرکان امت محمدﷺ بود، هنگامی که آنان بر کفر خود اصرار ورزیده پیغمبران الهی را تکذیب نمودنـد، الله تعـالی همهٔ آنان را با یک آواز شدید هلاک ساخت، پس اگر این مشرکان نیز بر تکذیب و کفر خـود ادامه دهند، نابود ساختن شان امر بسیار ساده و آسان است.

می فرماید: ﴿وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَٰبَ ٱلْقَرْيَةِ إِذْ جَآءَهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾﴾ « برای ایشان سرگذشت ساکنان شهر را بیان کن، هنگامی که پیغمبران به سوی آن شهر آمدند».

در بارهٔ اینکه این قریه چه نام داشت، بیشتر مفسرین با استناد به برخی روایات منقطع، گفته اند که آن قریه، «انطاکیه» نام داشت و آن فرستادگان، شاگردان عیسی عليه السلام بودند.

اما در تأیید این قول کدام دلیل صحیحی در دست نیست، بلکه امام ابن کثیر رحمه الله گفته است:

۱- از ظاهر آیه دانسته می شود که این افراد فرستادگان عیسی عليه السلام نبودند، بلکه پیغمبران الهی بودند، چرا که ایشان خود را به نام «المرسلون» یاد نموده اند و هرگاه اگر از جملهٔ حواریین می بودند، باید سخنی می گفتند که بر فرستاده بودن شان از سوی مسیح عليه السلام دلالت می داشت، علاوه برآن، هرگاه اگر آنها فرستادگان و شاگردان عیسی عليه السلام می بودند، مردم برای ایشان چنین نمی گفتند که «شما جز بشری همانند ما نیستید».

۲- اینکه اهل انطاکیه به فرستادگان عیسی عليه السلام ایمان آوردند و آن شهر، نخستین شهری بود که به عیسی عليه السلام ایمان آوردند، به همین اساس «انطاکیه» نزد نصاری یکی از چهار شهری بود که «پطرها» درآن وجود داشتند و آن شهرها عبارت اند: از قدس که زادگاه عیسی عليه السلام بود، دوم: انطاکیه است که نخستین شهری بود که به عیسی عليه السلام ایمان آوردند، سوم: شهر اسکندریه است، چرا که درآنجا نصاری بر تعیین پطرها و میترانها، و اسقف ها، و کشیش ها، و شمامسه و رهبانها با هم اتفاق کردند. و چهارم: شهر رومیه است که شهر قسطنطین نخستین پادشاه نصرانی است که نصرانیت را تقویت کرد و هنگامی که آن پادشاه شهر قسطنطنیه را بنا نهاد، پطر را از رومیه به آنجا منتقل کرد.

هنگامی که ثابت شد که اهل انطاکیه همه ایمان آوردند، چگونه ممکن است که الله تعالی ایشان را عذاب کند، در حالیکه درین آیه الله تعالی به ما خبر می دهد که ساکنان این شهر، آن فرستادگان را تکذیب کردند، لذا الله تعالی همه ای آنها را با عذاب فراگیر نیست و نابود ساخت.

۳- اینکه قصهٔ انطاکیه با شاگردان مسیح عليه السلام بعد از نزول تورات صورت گرفته است، در حالیکه ابو سعید خدری رضی الله عنه عنه و جمعی از سلف فرموده اند که الله تعالی بعد از نزول تورات، هیچ امتی را به صورت همگانی با عذاب نیست و نابود کننده گرفتار نساخته است، بلکه مؤمنان را به قتال مشرکان دستور داده است، ازینجا ثابت می شود که مقصود ازین قریه، قریهٔ دیگری غیر از انطاکیه است، و یا اینکه شهری است به نام «انطاکیه» که غیر از انطاکیه مشهور است، چون عذاب و هلاکت مردم انطاکیهٔ مشهور امری است که کسی برآن آگاهی و اطلاعی ندارد.

بعد ازآن در بارۀ حدیثی که درآن وارد شده است:

«السُبَّقُ ثَلَاثَةٌ: فَالسَّابِقُ إِلَى مُوسَى يُوشَعُ بن نُونَ، وَالسَّابِقُ إِلَى عِيسَى صَاحِبُ يَاسِينَ، وَالسَّابِقُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ بن أَبِي طَالِبٍ»[۱]

امام ابن کثیر فرموده است: این حدیث «منکر» است و تنها از طریق «حسین أشقر» روایت شده است، و او شخص شیعی مذهب و (نزد محدثان) متروک است.[۲]

و همچنان شیخ البانی رحمه الله در بارۀ این حدیث گفته است« ضعیف جدا» یعنی این حدیث، نهایت ضعیف است. [۳]

و چون این حدیث ضعیف است، لذا ازین حدیث نمی توان ثابت کرد که مقصود از «المرسلون»، فرستادگان عیسی علیه السلام باشند، پس راجح همین است که این فرستادگان، پیغمبران الله تعالی بودند و به سوی همین قومی که الله تعالی نام شان را تصریح نکرده است، مبعوث شده بودند، تا آنها را به یکتاپرستی و اخلاص عبادت دعوت دهند و از شرک و معاصی برحذر دارند.

- سپس کیفیت آمدن پیغمبران را شرح می دهد: ﴿إِذۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱثۡنَيۡنِ﴾ «وقتی که دو نفر را به سوی ایشان روانه کردیم» تا مردم را به سوی توحید دعوت دهند و از کفر و شرک باز دارند.

- ولی موقف مردم در برابر این پیغمبران چنین بود: ﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزۡنَا بِثَالِثٖ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ ١٤﴾ «پس آنها را تکذیب کردند، پس آن دو پیغمبر را با (فرستادن نفر) سومی تقویت نمودیم، پس هر سه گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم»، اما آن قوم معاند به تکذیب خود ادامه داده از پذیرفتن دعوت آن پیغمبران انکار کرده چنین علت بیان کردند:

۱- ﴿قَالُواْ مَآ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ «ساکنان آن شهرگفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید»، و بشر نمی تواند پیغمبر باشد، همین گونه شبهۀ مشرکان در سورۀ إسراء آیۀ (۹۴) و در سورۀ قمر آیۀ (۲۴) و در سورۀ تغابن آیۀ (۶) نیز ذکر شده است.

۱- المعجم الکبیر – از امام طبرانی- حدیث: ۱۰۹۸۹. و ترجمۀ حدیث چنین است: « سبقت کنندگان سه نفر اند:« کسی که به سوی موسی علیه السلام سبقت کرد، یوشع بن نون است، و کسی که به سوی عیسی علیه السلام سبقت کرد، همین مردی است که در سورۀ «یس» ذکر شده است، و کسی که به سوی محمد ﷺ سبقت کرد، علی بن ابی طالب است» و البته طوري که ذکر شد، این حدیث ثابت نیست.

۲- تفسیر ابن کثیر: ۷۵۲/۳ .

۳- سلسلة الأحادیث الضعیفة، حدیث: ۳۵۸.

۲- ﴿وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مِن شَيۡءٍ﴾«و الله مهربان (بر شما) هیچ چیزی (از وحی) نفرستاده است»، لذا دعوای رسالت شما درست نیست.

- سپس به تکذیب خود تصریح نموده گفتند:

۳- ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَكۡذِبُونَ ١٥﴾ «شما جز دروغ چیزی نمی گوئید»، لذا ما به هیچ صورت دعوت شما را نمی پذیریم.

موضوع دوم: پاسخ پیغمبران به ایشان

ولی تمرد این گمراهان در عزم راسخ این هرسه رسول هیچ گونه خللی ایجاد نکرد و نه آنها را مایوس ساخت، بناء آن پیغمبران به قوم خود چنین جواب دادند:

- ﴿قَالُواْ رَبُّنَا يَعۡلَمُ إِنَّآ إِلَيۡكُمۡ لَمُرۡسَلُونَ ١٦﴾ «گفتند: پروردگار ما می داند که قطعا ما به سوی شما فرستاده شده ایم»، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۴) می گوید: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ «الله بهتر می داند جایی را که رسالت خود را درآنجا قرار می دهد».

- بعد ازآن وظیفهٔ خویش را تعیین نموده گفتند: ﴿وَمَا عَلَيۡنَآ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ١٧﴾ «وبر ذمه ما جز تبلیغ آشکار چیزی نیست»، این بر شما است که می پذیرید یا نمی پذیرید، در هر حالت وظیفه و مسؤلیت ما این نیست که شما را به ایمان آوردن مجبور بسازیم.

موضوع سوم: تهدید از سوی قوم و پاسخ پیغمبران به آنها

هرگاه آن مشرکان در برابر منطق قوی این پیغمبران شکست خوردند، به تهدید و خشونت متوسل شدند: ﴿قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهُواْ لَنَرۡجُمَنَّكُمۡ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٨﴾ «گفتند: یقیناً ما به آمدن شما شگون بد گرفته ایم و اگر ازین دعوت دست بر ندارید سنگسارتان می کنیم و البته از جانب ما به شما عذاب دردناکی خواهد رسید».

«تَطَيُّر» به معنی بدفالی و مقصود شان از شومی و بدفالی اینست که دعوت ایشان سبب بروز اختلافات در میان مردم شده است، چرا که قبلا همه بر عقیدهٔ کفر و شرک متحد بودند، با آمدن آن پیغمبران گروهی به عقیدهٔ توحید پیوستند که موجب تفرق مردم شد.

و سخن مردمان بی منطق در برابر دعوتگران توحید همواره همینست که آنها را به ایجاد تفرقه و پراگنده ساختن مردم متهم نموده از دعوت ایشان جلوگیری می کنند، چنانکه

مشرکان مکه نیز همین حجت را در دست گرفته نزد ابوطالب رفتند تا او برادر زاده اش پیامبر اکرمﷺ را از آنچه که به زعم آنان موجب تفرق قریش شده بود، باز دارد.

- پس آن رسولان به سخنان قوم خود چنین جواب دادند:

۱- ﴿ قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ ﴾ «گفتند: شگون بدتان با خود شما است»، زیرا اعمال مشرکانهٔ شما سبب مشکلات موجوده گردیده است، این تکالیف از طرف ما نیست، چون ما شما را به سوی وحدانیت و عبادت الله سبحانه دعوت می دهیم که موجب رحمت الهی است.

۲- ﴿أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ﴾ «آیا اگر شما پند داده شوید (شگون بد می گیرید)».

۳- ﴿بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ١٩﴾ «بلکه شما قوم اسرافکار هستید» و به همین سبب به کفر و شرک خود اصرار می ورزید.

موضوع چهارم: تائید پیغمبران توسط یک مرد حق پرست

ازآنجا که حق هیچ گاه از طرفدار ومدافع ومددگار خالی نیست، لذا درین مرحلهٔ نهایت حساس وهنگامی که مبارزهٔ حق با باطل اوج می گرفت، مجاهد جان برکفی از مسافهٔ دور آواز حق را شنید و به تائید آن شتافته در صف حق پرستان قرار گرفت:

- ﴿ وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ ﴾ «و مرد (مومنی) از دورترین نقطهٔ شهر با شتاب آمد».

اکثر مفسرین گفته اند: این مرد مؤمن «حبیب» نام داشت و نجاری پیشه می کرد.

هنگامی که او دعوت پیغمبران را شنید، ایمان آورد و در صف آنها قرار گرفته تا حد توانش به پیروی رسولان تشویق نمود و مردم را از شرک وخرافات پرستی منع نمود، چنانچه الله تعالی بخشی از سخنان پر محتوای او را ذکر نموده است:

۱-﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٢٠﴾ «گفت: ای قوم من این پیغمبران را پیروی کنید»، چرا که آنها دعوتگران مخلص و صادق هستند و علامهٔ صدق شان این است که در برابر دعوت شان هیچ منفعت مادی را در نظر ندارند: نه مال، نه جاه، نه مقام و نه ثنا چنانکه می گوید:

۲- ﴿ ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡـَٔلُكُمۡ أَجۡرٗا ﴾ «پیروی کنید کسی را که (در برابر تبلیغ حق) از شما پاداشی نمی خواهند».

اما در ذهن شنوندگان ممکن بود این امر خطور کند که اگر چه پاداشی نمی خواهند ولی شاید خود شان بیراهه باشند، پس به خاطر دفع این توهم می گوید: ﴿وَهُم مُّهۡتَدُونَ ۝٢١﴾ «وایشان کاملا راهیاب اند».

- بعد ازآن عبادت خود از ذات خالق یکتا را اعلان نموده گفت:

۳- ﴿وَمَا لِيَ لَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ۝٢٢﴾ «و چرا من معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟ و به سوی او بازگردانده خواهید شد».

ذاتی که زمام امور آفرینش در دنیا و داوری های عادلانه آخرت در اختیار او باشد، مستحق عبادت تنها او است، نه معبودانی که سود و زیانی، عطا و منعی و مرگ و برانگیختن را مالک نیستند.

در سلسلهٔ این منطق پر محتوا واین بیان جذابش سه مسئله را به صورت بسیار ملائم یاد آور شد:

اول: مانع عبادت را از خود نفی کرد.

دوم: برای اثبات مستحق عبادت بودن الله تعالی اقامهٔ دلیل نمود.

سوم: تهدید ذکر کرد که انجام و بازگشت جمیع خلق به سوی او است، هرکسی را در برابر اعمالش تحت مجازات قرار می دهد.

بعد از تقریر توحید و اثبات جزا وسزا مشرکان را توبیخ نموده گفت:

۴- ﴿ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ ۝٢٣﴾ «آیا جز الله معبودانی را برگزینم که اگر الله به من زیانی را بخواهد، میانجیگری آنها برایم هیچ سودی ندارد و نه ایشان مرا نجات می دهند».

او درین سخنانش به صورت بسیار ظریفانه بت پرستان را توبیخ نمود که ذاتی را که انسان عبادت می کند باید توان نفع و ضرر را داشته باشد، اما معبودان شما نه سودی را مالک اند و نه زیانی را دافع هستند، پس با این حال عبادت آنها ظلم عظیم است.

- سپس علاوه می کند: ﴿إِنِّيٓ إِذٗا لَّفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ۝٢٤﴾ «(اگر چنین کاری کنم) درآن صورت من در گمراهی آشکاری واقع خواهم شد».

بازهم در مقام دعوت، قانون گفتگو را مراعات نموده جملات را به خود نسبت داد تا از یک سو دعوتش مؤثر واقع شود و از جانب دیگر خشم مخاطبین را بر نیانگیزد.

- در پایان این استدلال منطقی و بیانات پر محتوی، آن مرد مومن، رسولان را در برابر چشمان مردمان مخاطب قرار داده عقیدهٔ پاک خود را آشکار نمود:

۵- ﴿إِنِّىٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمۡ فَٱسۡمَعُونِ ﴿٢٥﴾﴾ «قطعا من به پروردگار شما ایمان آوردم، پس از من بشنوید» وشاهد ایمان من باشید.

موضوع پنجم: سر انجام عمل آن مرد حق پرست

استدلالات قوی و سخنان جالب و مؤثر او درآن قوم سنگدل هیچ تأثیری نگذاشت، بلکه بر وی حمله بردند و او در حالیکه در زبانش: «اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون» - یا الله قوم مرا هدایت کن زیرا اینها نادان هستند» - بود، جانش را به خالق خود سپرد.

- بعد ازآنکه این مرد مؤمن مبارز را به قتل رسانیدند: ﴿قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَ﴾ «(از طرف الله برایش) گفته شد: وارد بهشت شو».

از ظاهر آیه بر می آید که در میان شهادت آن مرد و دخول بهشت فاصله بسیار کم بوده است، به مجرد اینکه روح پاک او از جسد مطهرش پرواز نمود، مستقیما وارد بهشت برین گردید.

- بعد از ورودش به بهشت برین و مشاهدهٔ انعامات پروردگارش، چنین آرزو نمود: ﴿قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴿٢٧﴾﴾ «گفت: ای کاش قوم من می دانستند به آنچه که مرا پروردگارم آمرزید ومرا از بندگان معزز وگرامی قرار داد».

کلمهٔ «مَا» در «بِمَا غَفَرَ لِي» موصوله است.

و اگر «مَا» استفهامیه باشد، معنای آیه چنین می شود: «ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم به چه سبب مرا آمرزید، و از بندگان گرامی گردانید؟».

این بود ثمرهٔ فدا کاری وسرانجام نیک وپایان کار آن مرد مومن حق پرستی که جان خود را قربان رضای پروردگارش نمود.

موضوع ششم: بیان سرنوشت شوم تکذیب کنندگان

بعد ازآنکه سرانجام نیک مرد مومن حق پرست را مورد ستایش قرار داد، سرنوشت وحشتبار جانب مقابل آن را مورد بحث قرار می دهد:

۱- ﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِن جُندٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ ٢٨﴾ «و ما بعد از وی بر قومش کدام لشکری از آسمان فرو نفرستادیم و ما فرود آورندهٔ (چنین لشکری) نبودیم» چرا که به چنین کاری ضرورت نداریم.

و منظور ازین آیه این است که در زمانه های گذشته برای نابود ساختن مجرمان، لشکری از فرشتگان را موظف نمی ساختیم چرا که به چنین کار هیچ ضرورت نبود، بلکه عذاب و هلاک ساختن آنها برای ما سهل و آسان است؛ سپس نوعیت عقوبت مسلط شده بر آنها را تعیین نموده می گوید:

۲- ﴿إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ خَٰمِدُونَ ٢٩﴾ «عقوبت ایشان جز یک صدای تند بیش نبود، پس نا گهان ایشان خاموش شدند» و همه مردند .

۳- ﴿يَٰحَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبَادِ﴾ «ای وای بر بندگان !» آنانی که پیغمبران را تکذیب نمودند.

این جمله را تعالی الله در برابر اعمال بندگانش گفته است، درین وقت این ندا برای ترحم می باشد.

و یا اینکه قول ملائکه است، درین صورت مطلب آیه چنین است، درین صورت ندا برای ابراز تأسف می باشد.

ویا اینکه قول مرد مومن است، درین وقت این ندا برای حسرت می باشد .

- بعد ازآن سبب این حسرت را ذکر نموده می گوید: ﴿مَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٣٠﴾ «هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی آید مگر اینکه به او استهزا می کنند».

موضوع هفتم: تهدید شدید برای کفار عصر نزول قرآن

هرگاه حال گذشتگان و سرانجام اعمال هر یک را بیان داشت، درین آیه مخاطبین را مورد تهدید شدید قرار داده می گوید: ﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٣١﴾« آیا ندیدند (و نمی دانند که) پیش از ایشان چه قدر ملت های فراوان را نابود ساختیم که آنها به سوی ایشان باز نمی گردند».

مانند عاد وثمود وغیره که به سبب سرکشی نابود شان ساختیم که بار دیگر به دنیا بازگشت ندارند.

- علاوه بر آن، آنها حساب وکتاب هم دارند: ﴿ وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾ ﴾ (۱) «هیچ گروهی نیست مگر اینکه (روز قیامت) همگی در پیشگاه ما حاضر کرده می شوند»، و احضار شان نزد ما در اوقات متعدد و امکنهٔ متعدد صورت نمی گیرد، بلکه همه را در یک مکان و در یک وقت معین حاضر می سازیم تا در میان شان داوری عادلانه صورت گیرد.

۞۞۞

بخش سوم : (از آیهٔ ۳۳-۴۷) دلائل اثبات توحید وتنزیه ذات الله تعالی از شرکاء

﴿ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ
مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ
﴿٣٥﴾ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَءَايَةٌ
لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلشَّمْسُ تَجْرِى لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ
ٱلْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ
وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾ وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾
وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِۦ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَٰعًا
إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُوا۟ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ
ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟
أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُۥٓ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾ ﴾

۱- ﴿ وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ ﴾ در إعراب این آیه دو توجیه است:
اول: «إِن» مخففه است که در اصلش «إِنَّ» است، - و درین صورت، حرف «إِن» در لغتِ فصیح در مابعدش عمل نمی کند- و حرف لام در «لَمَا» برای تأکید بوده و «ما» زایده است و معنی آیه اینست: «یقینا همه در برابر ما گردآورده شده حاضر کرده می شوند».
دوم: اینکه حرف «إِن» نافیه است، و «لَمَّا» برای استثناء یعنی به معنای «إلاّ» است، و معنی آیه همانست که در بالا ذکر شده است.

ترجـــمه:

۳۳- و نشانه ای برای آنان، زمین مرده است که آن را زنده گردانده ایـم و از آن دانـه هـای بیرون آورده ایم، پس از آن می خورند.

۳۴- و در آن (زمین) باغ هائی از درختان خرما و انواع انگور آفریـدیم و در آن چشـمه هـا روان کردیم.

۳۵- تا از میوه های آن بخورند در حالیکه در ساختن آن دست های ایشان دخـالتی نـدارد، آیا سپاس گزاری نمی کنند.

۳۶- پاک است آنکه همه اجناس را آفریده است، از آنچه کـه آن را زمـین مـی رویانـد و از خود آنان و از آنچه که نمی دانند.

۳۷- و نشانه است برای ایشان شب که روز را از آن بیرون می کشیم، پـس ناگهـان ایشـان وارد تاریکی می شوند.

۳۸- و (از نشانه های دیگری قدرت الله) خورشید است که به سوی قرار گاه خـود در رفتـار است، این تقدیر و اندازه گیری الله غالب وتوانا است.

۳۹- و ما برای ماه منزل های مقرر کردیم تا آنکه به شکل شاخهٔ کهنهٔ خرما برمی گردد.

۴۰- خورشید را نسزد که به ماه برسد و نه ممکن است که شب بر روز پیشی گیرد و هر کدام در مدار خود شناور اند.

۴۱- و برای ایشان نشانه است دراینکه ما ذریهٔ بشر را در کشتی پر از متاع سوار کردیم.

۴۲- و برای ایشان همسان کشتی مرکب های دیگری را آفریدیم که بر آنها سوار می شوند.

۴۳- و اگر بخواهیم ایشان را غرق می کنیم، پس برای آنها هیچ فریاد رسی نیست و نه آنـان (از غرق) نجات داده می شوند.

۴۴- مگر اینکه ما به رحمت خود (آنها را از غرق و هلاکت نجات دهـیم) وتـا مـدتی معینـی ایشان را در دنیا زنده نگه داریم.

۴۵- وهنگامی که برای ایشان گفته شود: از عذابی که پیش روی شما و از عذابی کـه پشـت سرشما است بترسید تا مورد رحمت قرار گیرد (نمی ترسند).

۴۶- و نمی آید به ایشان هیچ آیـه ای از آیـات پروردگارشـان مگـر اینکـه از آن روی مـی گردانند.

۴۷- و هنگامی که برای ایشان گفته شود: از آنچه کـه الله شـما را روزی داده خـرج کنیـد، کافران برای مومنان می گویند: آیا ما کسی را طعام دهیم که اگر الله می خواست، بـه او طعام می داد، شما جز در گمراهی آشکاری نیستید.

تفسیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- دلائل عقلی برای اثبات توحید و معاد،

۲- ثمرۀ دلائل گذشته،

۳- شرح کیفیت بقای نظام زمان،

۴- اعراض مشرکان از تعظیم خالق و از شفقت بر مخلوق.

مطلب اول: دلائل عقلی برای اثبات توحید ومعاد

در پایان بحث قبلی به مسئلۀ معاد اشاره نموده فرمود: «همگی(در روز قیامت) در پیشگاه ما حاضر کرده می شوند»، اکنون درین آیات برای اثبات مسئلۀ توحید ومعاد اقامۀ دلیل می کند تا وسیلۀ بیداری منکرین از خواب غفلت گردد وهم سبب برای ایمان آنها به مبدأ و معاد باشد.

دلیل اول: درین دلیل از احوال زمین که منزل مسکونی انسان ومهد استراحت ومحل سکون و حرکت او است و هم زادگاه زندگان و خوابگاه مردگان است، بحث نموده می فرماید: ﴿ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلۡأَرۡضُ ٱلۡمَيۡتَةُ أَحۡيَيۡنَٰهَا وَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهَا حَبّٗا فَمِنۡهُ يَأۡكُلُونَ ﴿٣٣﴾ ﴾ «و نشانه ای (از دلایل قدرت الله) برای آنان، زمین مرده است که آن را زنده گردانده ایم و از آن دانه های بیرون آورده ایم پس از آن می خورند».

پس طوری که زمین مرده را به وسیله باران زنده و سرسبز ساخته ازآن دانه های خوراکی بیرون می آوریم، مردگان را نیز به همین نهج زنده می گردانیم.

- ﴿ وَجَعَلۡنَا فِيهَا جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ وَفَجَّرۡنَا فِيهَا مِنَ ٱلۡعُيُونِ ﴿٣٤﴾ ﴾ «و در آن (زمین) باغ های از درختان خرما و انواع انگور آفریدیم و درآن چشمه ها روان کردیم».

ضمیر مؤنث در «فِيهَا» در هر دو موضع به سوی زمین راجع است.

درین هر دو آیه (۳۳-۳۴) پنج نعمت از نعمت های عظیم الهی را تذکر داده است که اسباب بقا و وسائل رفاه انسان را تشکیل می دهند:

نعمت اول: زمین محل حرکت وسکون ومهد زنده ومردۀ انسان است.

نعمت دوم: احیای زمین و شادابی وزیبائی آن.

نعمت سوم: بیرون آوردن دانه ها از زمین.

نعمت چهارم: وجود باغ های سرسبز وخرم در زمین.

نعمت پنجم: جاری ساختن آب ها بر روی آن.

- بعد ازآن هدف خلقت این باغ ها را چنین شرح می دهد: ﴿لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾ «تا از میوه های آنچه ذکر شد بخورند در حالی که در ساختن آن دست های ایشان دخالتی ندارد» بلکه این همه از صنع احکم الحاکمین است که چنین باغ ها و میوه ها را به وجود آورده است.

و از طرف دیگر پخته شدن میوه های آن نیز از عمل دست شما نیست، الله سبحانه آن را طوری آفریده است که به پخته کردن شما هیچ ضرورتی ندارد.

بنا برین تفسیر، کلمهٔ «ما» در {وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ}نافیه می باشد.

و همچنین ممکن است که کلمهٔ «مَا» درین آیه، موصوله باشد، درین صورت آیه اشاره به نقش انسان در کشت و زراعت و آبیاری و اصلاح آن می باشد و معنی آیه چنین می شود: «تا از میوه های آنچه ذکر شد و ازآنچه دست های شان انجام داده است بخورند».

- بعد از شمارش این نعمت ها، از ایشان مطالبهٔ سپاس گزاری نموده می فرماید: ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝٣٥﴾ «آیا پس سپاس گزاری نمی کنند»، استفهام درین آیه برای انکار بر مشرکان است که با وجود این همه نعمت های عظیم الشأن که الله تعالی برای ایشان عنایت فرموده است و هرکدام آن موجب شکر الهی است، بازهم شکر الله تعالی را به جا نمی آورند!!

مطلب دوم: ثمرهٔ دلائل گذشته

بعد از شمارش نعمت ها و ذکر دلائل وحدانیت وآثار کمال قدرت خود، ثمرهٔ آنها را یاد آور می شود که تنزیه وتقدیس ذات پاک او از شرکاء وانداد است، می گوید:

- ﴿سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝٣٦﴾ «پاک است آنکه همه جفت ها را آفریده، از آنچه که آن را زمین می رویاند و از خود آنان و از آنچه که نمی دانند». «ٱلْأَزْوَٰجَ» جمع «زوج» جفت، نر و ماده از هر چیز.

درین آیت سه چیز را دلیل تنزیه ذات پاک خود قرار داده است که تمام مخلوقات جهان هستی درین هر سه محصور اند:

اول: از نوع دلائل آفاقی است: ﴿مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ﴾ هر آنچه که زمین می رویاند، به صورت عموم، مانند گیاهان، درختان، و نباتات بی شمار.

دوم: از نوع دلائل نفسی است: ﴿وَمِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ از اصناف بنی آدم اعم از مرد و زن که در خلقت، دَر اخلاق، در عقل و ادراک، در احوال ظاهری وباطنی با هم تفاوت دارند.

سوم: ﴿وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ «از هر آنچه که در آسمان ها و در اعماق زمین و در عمق دریاها ودر دل کوه ها موجود است که وجود وخلقت وصورت آنها برای ما معلوم نیست، همـه را در بر می گیرد؛ و در سورهٔ نحل آیهٔ (۸) می گویـد: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «وچیزهـای را مـی آفریند که نمی دانید».

چیزهای محیر العقول که درین عصر به وجود آمده است برای گذشتگان معلوم نبـود و در آینده نیز چیزهایی را روی کار خواهد آورد که در اذهان مردم این عصر خطور نکرده باشـد، این دستگاه عظیم خلقت تا روز قیامت سرگرم ساختن چنین تولیداتی اسـت کـه در تصـور کسی نیست.

هرگاه همه چیز آفریدهٔ او باشد، ثابت شد که او واحد، منزه از هر نوع شـریک، قـادر بـر زنده ساختن مردگان و سزاوار پرستش تنها اواست.

دلیل دوم: بعد ازآنکه احوال محل زیست و زندگی انسان را که زمین اسـت بـرای اثبـات توحید ومعاد به حیث دلیل ذکر نمود، اکنون به وسیلهٔ احوال زمان که عبـارت از شـب و روز است، و به بیان احوال دلیل آن که خورشید وماه است، اقامهٔ دلیل می کند.

- ﴿وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾﴾ «و نشانه است برای ایشان شب که روز را از آن بیرون می کشیم، پس ناگهان ایشان وارد تاریکی می شوند».

تعبیر به «سَلْخ» اشاره به آن است که اصل در زمانه، شب است و روز همچون پوسـت آن است، هرگاه با غروب آفتاب روز از میان برداشته شود، حیوانات همه وارد ظلمت می شوند.

دلیل سوم: در بارهٔ دلیل روز یعنی آفتاب است که سبب ازالهٔ پردهٔ ظلمت می باشد:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ «و (از نشانه های دیگری قدرت الله) خورشید است کـه بـه سوی قرار گاه خود در رفتار است»، و طلوع آن سبب روشنی و غروب آن سبب تاریکی مـی شود و این عمل همواره در جریان است.

- ممکن است در اذهان مردم خطور کند که رفتار خورشید به سوی قـرار گـاهش شـاید مطابق خواست خود او باشد، جواب می گوید: ﴿ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾﴾ «ایـن تقـدیر و اندازه گیری الله غالب وتوانا است»، و حرکت و جریان آن مطابق آنچه کـه الله تعـالی مقـدر

نموده است صورت می گیرد، به مقتضای علم گسترده و دقیقش مصالح بندگان را به وسیلۀ نظم و رفتار خورشید، تنظیم نموده است.

درین آیه اشاره به نظام سال شمسی است که از حرکت خورشید در برج ها حاصل می شود و نظام معاملات و زندگی بشر را تنظیم می کند.

در بارۀ قرار گاه خورشید تفسیرهای گوناگون نقل کرده اند که فشرده اش ازینقرار است:

۱- قرارگاه زمانی: آن عبارت از وقت غروب، یا آخر سال یا روز قیامت است.

۲- قرارگاه مکانی، آن عبارت از غایت ارتفاعش در تابستان می باشد که نقطۀ اول سرطان است و غایت انخفاض و پستیش در زمستان می باشد که اول جدی است، تا این دو نقطه رفتار می کند باز پس می گردد.

رفتارش به این نظم دقیق از جانب ذات قادر دانا اندازه شده است. (۱)

۳- صحیح تر از همه این است که مستقر آن تحت عرش است: چنانچه از ابوذر ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«أَتَدْرُونَ أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ الشَّمْسُ؟ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: إِنَّ هَذِهِ تَجْرِى حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَخِرُّ سَاجِدَةً وَلاَ تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا ارْتَفِعِى ارْجِعِى مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَرْجِعُ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا ثُمَّ تَجْرِى حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَخِرُّ سَاجِدَةً وَلاَ تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُقَالَ لَهَا ارْتَفِعِى ارْجِعِى مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَرْجِعُ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَطْلِعِهَا ثُمَّ تَجْرِى لاَ يَسْتَنْكِرُ النَّاسُ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى تَنْتَهِىَ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا ذَاكَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُقَالُ لَهَا ارْتَفِعِى أَصْبِحِى طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِكِ فَتُصْبِحُ طَالِعَةً مِنْ مَغْرِبِهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ –صلى الله عليه وسلم– :«أَتَدْرُونَ مَتَى ذَاكُمْ ذَاكَ حِينَ لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمَانِهَا خَيْرًا. (۲)

«آیا می دانید که این آفتاب به کجا می رود؟ صحابه گفتند: الله و پیغمبرش بهتر می دانند. فرمود: آفتاب حرکت می کند تا آنکه به قرارگاهش در زیر عرش می رسد، پس آنجا به ...

۱- تفسیر البحر المحیط: ۳۱۲/۷ .

۲- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، حدیث: ۳۱۹۹، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الزمن الذی لایقبل فیه الإیمان، حدیث: ۴۱۸ .

سجده می افتد و در همان حالت باقی می ماند تا آنکه برایش گفته شود: بلند شو و برگـرد از همانجائی که آمدی، پس آفتاب بر می گردد و از محل طلوعش طلوع می کند، سپس می رود تا آنکه به قرار گاهش در زیر عرش می رسد و به سجده می افتد و برهمان حالت سجده مـی ماند تا آنکه برایش گفته می شود: بلند شو و به همان جایی برگرد کـه ازآنجـا آمـدی، پـس آفتاب از محل طلوعش طلوع می کند و روان می شود و مردم چیزی از حالت آن را نـا آشـنا نمی بینند، تا آنکه به همان قرارگاهش در زیر عرش می رسد، پس برایش گفتـه مـی شـود: بلند شو و از مغرب طلوع کن، پس آفتـاب از مغـرب طلـوع مـی کنـد. سـپس پیغمبـر ﷺ فرمودند: آیا می دانید این حادثه چه وقت صورت می گیرد؟ این هنگامی صورت می گیرد که به هیچ انسانی ایمانش سودی نمی رساند، در صورتی که پیش ازآن ایمان نیاورده باشـد و یـا در حالت ایمانش کار خیری انجام نداده باشد».

- دلیل چهارم: اشاره به نظام رفتار ماه و نظام دقیق سال وماه های قمری است: ﴿وَٱلۡقَمَرَ قَدَّرۡنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ ٱلۡقَدِيمِ ٣٩﴾ «و ما برای ماه منزل های مقرر کردیم تا آنکه به شکل دستۀ خوشۀ کهنه (و خشکیدۀ) خرما برمی گردد».

«العرجون» دستۀ شاخۀ خرما که پس از چیدن خوشۀ خرما بـر درخـت مـی مانـد و زرد رنگ و شکل قوس را به خود می گیرد. «ٱلۡقَدِيمِ» کهنه، خشکیده . پس معنـای «عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ» اینست که به شکل عرجون بر می گردد و مقصود آیه، هلال آخر ماه است که به هنگام صـبح در جهت مشرق خمیده و زرد رنگ و نوک هایش رو به پائین نمودار می شود.

مجموع منازل ماه (۲۸) منزل است، هرشب در یک منزل آشکار می گـردد، تـا آنکـه در شب (۲۸) شبیه شاخ کهنه و خشکیدۀ درخت خرما، قوس مانند به نظر می رسد و بعـد ازآن اگر ماه سی روز باشد، ماه دوشب پنهان می ماند، و اگر ماه (۲۹) روز باشد، یک شب مسـتور می ماند که این حالت را «مُحاق» می گویند.

این منازل دقیقی را که خالق کائنات برای ماه مقرر نموده اسـت، از یـک طـرف زنـدگی انسان و از طرف دیگر معاملات ایشان رانظم می بخشد و یک تقویم طبعی آسمانی بـه شـمار می آید و در خواندن و دانستن آن انسان های با سواد و بی سواد همه برابر اند.

پس به این ترتیب، روزها، ماه ها و سال های قمری برای هرکس به صـورت بسـیار مـنظم معلوم می گردد، آن گونه که ماه ها وسال های شمسی از نظام رفتار خورشید منظم گردیـده

برای همه گان معلوم می شود، ازین وجه جریان نظام زمان را که نظم رفتار خورشید و ماه، دلیل آن است، از عمده ترین دلیل وحدانیت قرار داده است.

چنانکه در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۷) می گوید: ﴿ وَمِنْ ءَايَـٰتِهِ ٱلَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا۟ لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَهُنَّ ﴾ «و از نشانه های وحدانیت وقدرت او شب و روز و خورشید و ماه است، پس برای آفتاب و مهتاب سجده نکنید و برای الله سجده کنید که اینها را آفریده است».

مطلب سوم: شرح کیفیت بقای نظام زمان

بعد از آن به دوام وثبات نظم سال و ماه و از سوی دیگر به کمال حکمت دقیق ذاتی اشاره می کند که این نظام را به وجود آورده است، می گوید:

- ﴿ لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِى لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ ﴾ «خورشید را نسزد که به ماه برسد»، در قلمرو سلطان آن داخل شود و در نظام آن خلل ایجاد کند، و نور افشانی ماه را مغلوب ساخته نظام زمان را مختل کند.

زیرا سرعت رفتار خورشید در روزی مقدار یک درجه و سرعت سیر قمر در هر روزی (۱۳) درجه است، پس با این وصف ممکن نیست که خورشید ماه را در یابد، و در مدار قمر هر دو جمع شوند وخورشید هم همچون قمر در شب آشکار گردد، زیرا اگر چنین شود، شب از میان می رود، و اگر شب از میان برود، نظام زمان برهم می خورد.

- ﴿وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ﴾ «و نه ممکن است که شب بر روز پیشی گیرد»، یعنی پیش از تمام شدن روز شب بیاید و روشنی آن را دور سازد و نظام زمان را برهم زند.

یا مراد به «لیل و نهار» درین آیه، نشانهٔ شب و روز یعنی «ماه وخورشید» مراد است، پس درین صورت معنی چنین می شود: «و نه ممکن است نشانهٔ شب (یعنی ماه) بر نشانهٔ روز (یعنی برخورشید) پیشی گیرد» .

آنگونه که رسیدن خورشید به «ماه» ممکن نیست، سبقت «ماه» بر خورشید هم از امکان دور است، زیرا روز زمان سلطنت خورشید و شب زمان سلطنت ماه است، پس ممکن نیست که هریکی ازین دو وارد سلطنت دیگر شوند.

- آن گونه که مداخلهٔ هر یکی ازین هردو در قلمرو سلطنت دیگری ممکن نیست، همین گونه انحراف هریک ازین هردو از مسیر خود و قرار گرفتنش در مسیر دیگر نیز

محال است: ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝٤٠﴾ «و هر کدام در مدار خود شناور اند»، و هیچ کدام به مسیر و مدار دیگر تجاوز نمی کند، زیرا این حالت نیز نظام زمان را متلاشی می سازد، پس ذاتی که شب و روز را جای گزین یکدیگر و خورشید را سبب روشنی روز و ماه را نشان شب قرار داده است، سزاوار پرستش تنها او است، و قادر است برینکه مردگان را بار دیگر زنده گرداند.

- دلیل پنجم: دلائل گذشته، به برکات زمین وکیفیت رفتار خورشید و ماه و نظام زمان، ارتباط داشت، اکنون درین آیه از نعمت وسائل حمل و نقل در دریا و خشکه تذکر می دهد:

نخست در مورد وسیلهٔ حمل و نقل بحری می فرماید:

- ﴿وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝٤١﴾ «و برای ایشان نشانه است دراینکه ما ذریهٔ بشر را در کشتی پر از متاع سوار کردیم».

مقصود از «ذُرِّيَّتَهُمْ» آدمی زاده ها است، اشاره به سوی نجات نوح عليه السلام به وسیلهٔ کشتی است. «الْمَشْحُونِ» پر و مملو از حیوانات و مواد خوراکی.

- و به سوی وسایل دیگر حمل و نقل اشاره نموده می گوید: ﴿وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ۝٤٢﴾ «و برای ایشان همسان کشتی مرکب های دیگری آفریدیم بر آنها (در خشکه در هوا و در فضا) سوار می شوند».

در سورهٔ نحل آیهٔ (۸) و در سورهٔ مومنون آیهٔ (۲۲) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۸۰) در میان این هردو جمع شده است.

- بعد ازآن احسان دیگر خود را به هنگام سوارشدن شان بر کشتی بیان می کند: ﴿وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ۝٤٣﴾ «و اگر بخواهیم ایشان را غرق می کنیم، پس برای آنها هیچ فریاد رسی نیست و نه آنان (از غرق) نجات داده می شوند».

«صَرِيخَ» فریادرس، «فعیل» به معنای «مفعول» آمده است، یعنی کسی وجود نخواهد داشت که او را به فریاد بخوانند و او هم به فریادشان برسد.

- سپس در پایان مطلب به لطف واحسان عظیم خود اشاره نموده می گوید: ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ۝٤٤﴾ «مگر اینکه ما به رحمت خود (آنها را از غرق و هلاکت نجات دهیم) وتا مدتی معینی ایشان را در دنیا زنده نگه داریم». مقصود از «حِينٍ» اجل و مرگ انسان است.

وهنگام وقوع حوادث جز رحمت پروردگار به هیچ وسیلهٔ نمی توانند خود را نجات بخشند.

این جمله اشاره به آنست که «نجات» دو صورت دارد:

۱- از جهت رحمت برای کسی که ایمان آوردن او در علم الهی ثابت باشد، پس او را برای رحمت نجات می بخشد.

۲- به خاطر «متاع» و بهره مندی در حق کسی که عدم ایمان او در علم پروردگار واقع باشد، پس به خاطر بهره مند شدنش از دنیا تا مدتی او را نجات می دهد.

نجات اول: از فضل پروردگار و نجات دوم: از عدل او است.

مطلب چهارم: اعراض مشرکان از تعظیم خالق و از شفقت بر مخلوق

بعد از بیان آیات و نشانه هایی که به صورت قطع و یقین بر وجود الله تعالی و توحید و قدرت کاملهٔ او دلالت دارد، الله تعالی از حالت مشرکان خبر می دهد که آنان با وجود این همه دلایل روشن بازهم به توحید الله تعالی اعتراف ننموده و از انجام بد شرک نمی ترسند، و در آیات الهی تفکر نمی کنند، لذا می فرماید:

- ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّقُواْ مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝٤٥ ﴾ «و هنگامی که برای ایشان گفته شود: از عذابی که پیش روی شما و از عذابی که پشت سرشما است بترسید تا مورد رحمت قرار گرید (نمی ترسند)» بلکه به شرک و اعراض از حق، ثابت و پا برجا می باشند.

- نه تنها از نصیحت ناصحین اعراض می کنند، بلکه: ﴿ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝٤٦ ﴾ «و نمی آید به ایشان هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان مگر اینکه از آن روی می گردانند»، نه به آن آیات ایمان می آورند و نه درآن می اندیشند.

نظیر این آیه در سورهٔ انعام آیهٔ (۴) و در سورهٔ أنبیا آیهٔ (۲) و در سورهٔ شعراء آیهٔ (۵) مذکور است.

بعد از آن بخل و حرص آنها و عدم شفقت شان بر مخلوق را بیان می دارد: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ ﴾ «و هنگامی که به ایشان گفته شود: از آنچه که الله شما را روزی داده خرج کنید»، به این نصیحت گوش نداده سعی می کنند تا مومنان را ملزم نموده و به استهزاء بگیرند:

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنُطۡعِمُ مَن لَّوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ أَطۡعَمَهُۥٓ﴾ «کافران برای مومنان می گویند: آیا ما کسی را طعام دهیم که اگر الله می خواست، به او طعام می داد» و ما بر خلاف مشیت او کار نمی کنیم و اگر او روزی بدهد به دادن ما ضرورت نیست و اگر ندهد ماهم با او موافقه می کنیم.

- سپس کسانی را که آنها را به انفاق دستور می دهند چنین خطاب می کنند: ﴿إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٤٧﴾﴾ «شما جز در گمراهی آشکاری نیستید». یعنی آنها مؤمنان را که آنها را به انفاق تشویق می کردند، به گمراهی نسبت می کنند، در حالی که آنان خود شان گمراه و جاهل به صفات الهی اند، چرا که آنها برای عدم انفاق شان به تقدیر استدلال کردند، در حالیکه تقدیر چیزی است که بدان تنها ایمان آورده می شود، ولی انسان برای گناه و معصیت خود نمی تواند، به تقدیر استدلال کند، چرا که تقدیر از انسان ها پوشیده است، لذا انسان مکلف نیست که به تقدیر عمل کند، چرا که آن از عالم غیب است و تکلیفات شرع وثواب وعقاب به حالت ظاهری بنده ارتباط دارد، پس استدلال آنها به مشیت الله تعالی، ناشی از جهل ایشان است.

❁❁❁

بخش چهارم : (از آیهٔ ۴۸-۶۸)

اثبات حقانیت قیامت و بیان انعام مومنان وکیفر مجرمان

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ تَأۡخُذُهُمۡ وَهُمۡ يَخِصِّمُونَ
﴿٤٩﴾ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ تَوۡصِيَةٗ وَلَآ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ
يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِن
كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا وَلَا
تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ ٱلۡيَوۡمَ فِي شُغُلٖ فَٰكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمۡ وَأَزۡوَٰجُهُمۡ فِي
ظِلَٰلٍ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمۡ فِيهَا فَٰكِهَةٞ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ ﴿٥٨﴾

وَامْتَٰزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾ ۞ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَٰنَ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾
هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰٓ أَفْوَٰهِهِمْ
وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰٓ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا
الصِّرَٰطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَٰهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَٰعُوا مُضِيًّا وَلَا
يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

ترجمه:

۴۸- ومی گویند: این وعده چه وقت است؟ اگر راست می گویید.

۴۹- (پاسخ به ایشان این است که) انتظار نمی کشند مگر صدای تندی را که ایشان را فرا می گیرد، در حالی که مشغول خصومت (بایکدیگر) هستند.

۵۰- پس نه می توانند وصیت کنند و نه به سوی خانواده شان باز می گردند.

۵۱- و (بار دیگر) در صور دمیده می شود، پس ناگهان ایشان از قبرها بیرون شده به سوی پروردگار خویش می شتابند.

۵۲- می گویند: ای وای برما ! چه کسی ما را ازین خوابگاه مان برانگیخت؟ این همان واقعه است که الله مهربان وعده داده بود و پیغمبران راست گفتند.

۵۳- این نفخه جز یک صدای تندی بیش نیست، پس ناگهان همهٔ ایشان در پیشگاه ما گردآورده می شوند.

۵۴- پس امروز به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود و جزا داده نمی شوید مگر مطابق آنچه انجام می دادید.

۵۵- شکی نیست که بهشتیان درین روز در سرگرمی عظیم شادمانند.

۵۶- ایشان و همسران شان در سایه های فراخ برتخت ها تکیه زده اند.

۵۷- برای آنان در بهشت میوه ها و برای ایشان هرچه بخواهند مهیا است.

۵۸- (برای ایشان در آنجا) از جانب پروردگار مهربان سلام گفته می شود.

۵۹- و (گفته می شود) ای گنهگاران! امروز از صف مومنان جدا شوید.

۶۰- ای فرزندان آدم! آیا به سوی شما فرمان نفرستاده بودیم که شیطان را اطاعت نکنید زیرا او برای شما دشمن آشکار است.

۶۱- و (فرمان فرستاده بودم به) اینکه مرا عبادت کنید که این راه راست است.

۶۲- و(شیطان را که شما پیروی کردید) گروه های زیادی از شما را گمراه ساخته است، آیا نیاندیشیدید؟

۶۳- این همان دوزخی است که شما وعده داده می شدید.

۶۴- امروز به دوزخ وارد شوید، به سبب کفری که می ورزیدید .

۶۵- امروز بر دهان های ایشان مهر می نهیم و دست های شان با ما سخن می گویند وپاهای شان گواهی می دهند به آنچه انجام می دادند.

۶۶- واگر ما بخواهیم (در دنیا) چشم های آنها را محو می کنیم، پس اگر بخواهند (در عبور راه) از یکدیگر پیش شوند، چگونه راه را می بینند؟

۶۷- و اگر بخواهیم ایشان را در همان جائی که (مرتکب گناه می شوند) مسخ شان می کنیم، پس هرگز نمی توانند پیش بروند و نه به عقب برگردند.

۶۸- و هر که را عمر دراز بدهیم او را در آفرینش واژگون می سازیم، آیا نمی دانند؟

تفسیر:

در این آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- حکایت انکار مشرکان از قیامت و پاسخ به ایشان،

۲- بیان انعام عظیم الهی بر مؤمنان،

۳- شرح کیفر شدید مجرمان و تعیین جایگاه شان،

۴-تهدید برای پیروان شیطان به عذاب دنیا.

موضوع اول: حکایت انکار مشرکان از قیامت و پاسخ به ایشان

بعد ازآنکه اعراض مشرکان را از تعظیم خالق و از شفقت بر خلق بیان داشت اکنون درین آیه انکار آنها را ازمسئلهٔ معاد حکایت می کند: ﴿ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٨﴾ ﴾ «ومی گویند: این وعده چه وقت است؟ اگر راست می گویید».

آنها می گفتند وعدهٔ آمدن قیامت یک امر مجهول است و ما به آن باور نداریم، و اگر واقعا شما راست می گویید باید تاریخ وقوعش راتعیین کنید. و منظور شان ازین سخن نه تنها انکار از قیامت بلکه استهزاء به این عقیده می باشد.

- الله تعالی به این انکار کافران پاسخ داده حالت آنها را در قیامت بیان می کند، البته در مرحلهٔ اول احوال این منکرین را در نفخهٔ اولی یاد آور می شود: ﴿مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾﴾ «انتظار نمی کشند مگر صدای تندی را که ایشان را فرا می گیرد، در حالیکه مشغول خصومت (بایکدیگر) هستند».

«يَخِصِّمُونَ»[1] اصلش «یختصمون» از افتعال است، به معنی با هم نزاع کردن.

یعنی آنها سرگرم داد و ستد و معاملات و گیر و دار یکدیگر اند که ناگهان قیامت به سراغ شان می آید و نفخهٔ أولی دمیده می شود.

این نفخه، به نفخهٔ اولی، نفخهٔ فزع و نفخهٔ موت هم یاد شده است، چنانکه در سورهٔ زمر آیهٔ (۶۸) مذکور است.

با این «صیحهٔ» غافلگیرانه، حیات همه چیز پایان می یابد و دنیا به آخر می رسد و جهان دیگر و برنامهٔ دیگری روی کار می شود.

اگر چه تعیین این حادثه از جانب بشر ممکن نیست، اما در پیشگاه قدرت الله امر مشکلی نیست منتظر باشید که آمدنی است.

- سپس از سرعت حدوث آن خبر می دهد: ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾﴾ «پس نه می توانند وصیت کنند و نه به سوی خانواده شان باز می گردند» یعنی کوتاه ترین مهلتی هم به ایشان داده نمی شود.

- سپس احوال مردم را به هنگام نفخهٔ رستاخیز تذکر می دهدکه درین مرحله همه مرده گان زنده شده از قبرها بیرون می شوند، چنانکه می گوید:

۱- ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾﴾ «و(بار دیگر) در صور دمیده می شود، پس ناگهان ایشان از قبرها بیرون شده به سوی پروردگار خویش می شتابند».

۱- چون مخرج حرف تا و حرف صاد باهم نزدیک است، لذا به غرض تخفیف، حرف «تا» به صاد تبدیل شد، و صاد در صاد دیگر ادغام شد، و حرف صاد به خاطر رعایت حرکت حرف قبلی که «خاء» است، کسره داده شد، در نتیجه «یختصمون»، به «یخصمون» تبدیل شد.

«ٱلۡأَجۡدَاثِ» جمع «جَدَث» قبر، «يَنسِلُونَ» می شتابند.

طوری که به نفخهٔ صعق همه چیز به فنا می پیوندد، با این نفخه همه استخوان های پوسیده، لباسِ حیات برتن نموده از قرارگاها وخوابگاه هایشان بیرون می شوند و شتابان در محکمهٔ عدالت پروردگار شان حاضر می شوند، چنانکه در سورهٔ معارج آیهٔ (۴۳) می گوید: ﴿يَوۡمَ يَخۡرُجُونَ مِنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ سِرَاعٗا كَأَنَّهُمۡ إِلَىٰ نُصُبٖ يُوفِضُونَ﴾ «روزی که از قبرها شتابان بیرون می شوند گویا به سوی نشانه های راه می دوند»، همچنین در سورهٔ ق آیهٔ (۴۴) و در سورهٔ صافات آیهٔ (۱۹-۲۰) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۶۸) و در سورهٔ قمر آیهٔ (۷-۸) نیز از همین حقیقت حکایت دارد.

- بعد از بیرون شدن از خوابگاه ها، همه در شگفت وحیرت فرو رفته از یکدیگر سوال می کنند:

۲- ﴿قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜ﴾«می گویند: ای وای برما ! چه کسی ما را ازین خوابگاه مان برانگیخت؟». «مرقد» می تواند مصدر میمی باشد، به معنی خواب، و یا اینکه ظرف مکان باشد به معنای خوابگاه.

پس برای ایشان جواب گفته می شود و یا اینکه خودشان اعتراف نموده می گویند:

- ﴿هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ۝٥٢﴾ «این همان واقعه است که الله مهربان وعده داده بود، وپیغمبران راست گفتند».

چنانکه در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۹۷) از آنها حکایت می کند: ﴿يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ﴾ «(می گویند) ای وای برما ! ما ازین واقعه در غفلت بسر می بردیم بلکه ما ستمگار بودیم».

- باز از شدت سرعت این (صیحه) و از سرعت بیرون شدن آنها از قبرها خبر می دهد:

۳- ﴿إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ۝٥٣﴾ «این نفخه جز یک صدای تندی بیش نیست، پس ناگهان همهٔ ایشان در پیشگاه ما گردآورده می شوند» و کسی توان تخلف را هم ندارد.

در سورهٔ نازعات می گوید: ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ ۝١٣ فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ۝١٤﴾ «پس این واقعه تنها یک صدای تند است، پس ناگهان ایشان در میدان محشر حاضر می شوند».

۴- سپس از داوری عادلانه الهی خبر می دهد: ﴿ فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا وَلَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۝٥٤ ﴾ «پس امروز به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود و جزا داده نمی شوید مگر مطابق آنجام می دادید»، واگر به کسی نعمتی یا محنتی می رسد از طرف خود او است، زیرا درین دادگاه ظلم هرگز وجود ندارد.

تا اینجا احوال تکذیب کنندگان قیامت پایان یافت.

موضوع دوم: بیان انعام عظیم الهی برمومنان

بعد از بیان احوال دهشتناک تکذیب کنندگان، به بیان حالت مومنان و نعمت های عظیمی که الله تعالی در بهشت برای ایشان عنایت می فرماید، می پردازد:

۱- سرور و خوشحالی: ﴿إِنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ ٱلۡيَوۡمَ فِي شُغُلٖ فَٰكِهُونَ ۝٥٥ ﴾ «شکی نیست که بهشتیان درین روز در سرگرمی عظیم شادمانند». «شُغُلٍ» سرگرمی، مشغله، و تنوین آن برای تعظیم است، یعنی سرگرمی بس بزرگ، «فَٰكِهُونَ» خوشحال، مسرور، شادمان.

۲- مجالس نشست وکمال راحت ایشان: ﴿ هُمۡ وَأَزۡوَٰجُهُمۡ فِي ظِلَٰلٍ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ مُتَّكِـُٔونَ ۝٥٦ ﴾ «ایشان و همسران شان در سایه های فراخ برتخت ها تکیه زده اند»، تنوین در «ظِلَٰلٍ» برای بیان عظمت آن سایه ها است، «ٱلۡأَرَآئِكِ» جمع «أريكة» تخت.

بزرگترین نعمت در دنیا باغی است که دارای درختان انبوه وسایه های فراخ و آماده برای نشستن وآب جاری باشد و هر گاه در زیر این سایه ها تخت ها باشد که بر بالای آن انسان با همسرش پهلو به پهلو بنشیند، این نهایت لذت و سرور است، چنین چیزی در دنیا متصور است، اما به صورت ناقص، ولی این چیزهای در بهشت برای مؤمنان به صورت کامل مهیا است، که انسان ازآن هم روحا لذت می برد و هم جسما.

۳- لذت های جسمانی وروحانی متنوع دیگر: ﴿ لَهُمۡ فِيهَا فَٰكِهَةٞ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ ۝٥٧ ﴾ «برای آنان در بهشت میوه ها و برای ایشان هرچه بخواهند مهیا است».

۴- نعمت سلام الهی: ﴿ سَلَٰمٞ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ ۝٥٨ ﴾ «(برای ایشان در آنجا) از جانب پروردگار مهربان سلام گفته می شود».

این سلام الهی و سپس دیدار روی الله تعالی که نصیب بهشتیان می شود بزرگ ترین نعمت بهشت است.

موضوع سوم: شرح کیفر شدید مجرمان و تعیین جایگاه شان

درین آیات گذشته انعاماتی را یاد آور شد که در بهشت برای مومنان از جانب پروردگار عطیه می گردد، به دنبال آن درین آیات کیفر مجرمان را اعم از کفار و منافقین و مشرکین بیان می دارد:

- ﴿وَٱمۡتَٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ۝٥٩﴾ «و (گفته می شود) ای گنهکاران! امروز از صف مومنان جدا شوید»، طوری که دردنیا صف شما جدا بود، امروز نیز خود را از صف مومنان دور سازید، چنانکه در سورۀ روم آیۀ (۱۴) می گوید: ﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَتَفَرَّقُونَ﴾ «و روزی که قیامت برپا می شود آن روز (کفار) از مومنان جدا می شوند»، چرا که کافران به مقر خود می روند که نار جحیم است و مومنان به آرامگاه خویش می روند که جنت نعیم است.

یا مراد آیه، جدائی در میان این مجرمان و معبودان ایشان است تا امید شفاعت شان از آنها قطع گردد وآیۀ (۲۸) سورۀ یونس این معنی را تائید می کند.

یا جدائی گروه های کافران از همدیگر است، که یهودی ها، نصرانی ها، مشرکین، منافقین، ستمگاران، هر کدام صف خود را مشخص نموده از هم جدا می شوند.

- نخست آنها را در برابر طاعت شان از شیطان مورد توبیخ قرار داده می گوید:

- ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ﴾ «ای فرزندان آدم! آیا به سوی شما فرمان نفرستاده بودیم که شیطان را اطاعت نکنید». {أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ} آیا به شما فرمان ندادم، آیا شما را توصیه نکردم.

این توبیخ در برابر جمیع انواع کفر و معاصی ایشان است که به اثر پیروی از شیطان انجام داده بودند.

و این تعهد نخست به وسیلۀ اعطای عقل، باز به ارسال رسل، بعد ازآن به وسیلۀ انزال کتاب های آسمانی صورت گرفته است.

- علت منع از عبادت شیطان را بیان می دارد: ﴿إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ۝٦٠﴾ «زیرا او برای شما دشمن آشکار است»، و دشمن هیچ گاه خیرخواه شده نمی تواند، پس فریب چال و نیرنگ او را خوردن و دوست گرفتن و عبادت او، نشان بی خردی و سفاهت انسان است.

همچنان در سورۀ بقره آیۀ (۱۶۸)، سورۀ یوسف آیۀ (۵)، سورۀ کهف آیۀ (۵۰) و در سورۀ فاطر آیۀ (۶) بیان دشمنی شیطان با انسان است.

- ثانیا: آنها را در برابر ترک عبادت رحمن مورد توبیخ قرار مـی دهـد: ﴿وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١﴾ «و فرمان فرستاده بودم که تنها مرا عبادت کنیـد کـه ایـن راه راسـت است» که شما را به آرامگاه دائمی بهشت و رضای الهی می رساند.

اما شما عهد مرا حفاظت نکردید و نه به وصیت من عمل نمودید، بلکه از شـیطان طاعـت نموده عبادت پروردگار خویش را که صراط مستقیم موصل به سوی بهشت بـرین بـود تـرک کردید.

- ثالثا: آنها را در برابر پیروی دشمن دیرینه شان مورد توبیخ قرار می دهـد: ﴿وَلَقَدۡ أَضَلَّ مِنكُمۡ جِبِلّٗا كَثِيرًا﴾ «و(شیطانی را که شما پیروی کردید) گروه هـای زیـادی از شـما را گمـراه ساخته است»، و سبب تباهی و بربادی اقشار زیادی از مردم شده است. «جِبِلّٗا » مردم زیـاد، از کلمهٔ «جَبْل» - به جیم ساکن- به معنی مخلوق، مشتق است.

- رابعا: در برابر ترک مقتضای عقل، آنها را توبیخ می کنـد: ﴿أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ ٦٢﴾ «آیـا نیاندیشیدید» که شیطان شما را به گمراهی و هلاکت می کشاند.

- بعد از انواع توبیخ وسرزنش ها، به سوی مقر ایشان اشاره نموده به سه نوع خطاب آنهـا را مخاطب قرار می دهد:

۱- ﴿ هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٦٣﴾ «این همان دوزخی است که شما وعده داده مـی شدید»، ولی شما تکذیب می کردید، اکنون آن را عملا مشاهده کنید و عذابش را بچشید.

۲- ﴿ ٱصۡلَوۡهَا ٱلۡيَوۡمَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ٦٤﴾ « امروز به دوزخ وارد شوید، به سبب کفری کـه می ورزیدید».

- درین هنگام چون از خود دفاع کرده نمی توانند سوگند یاد می کنند که مشرک نبودند، پس الله سبحانه بر آنها گواهانی از خودشان پیش می کند:

۳- ﴿ ٱلۡيَوۡمَ نَخۡتِمُ عَلَىٰٓ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَتُكَلِّمُنَآ أَيۡدِيهِمۡ وَتَشۡهَدُ أَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٦٥﴾ « امروز بر دهان های ایشان مهر می نهیم و دست های شان با ما سخن می گویند وپاهای شـان گـواهی می دهند به آنچه انجام می دادند»، و در سورهٔ نور آیهٔ (۲۴) نیـز از گـواهی اعضـای خاطئـه حکایت می کند: ﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤﴾ «روزی که بر علیـه ایشان زبان ها و دست ها وپاهای شان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهد».

قابل تذکر است که کافران نخست از شرک وکفرشان انکار می کنند، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۳) مذکور است، سپس اعضای خاطئهٔ آنان، به جرم ایشان گواهی می دهند، چنانکه در آیهٔ مورد بحث همین سوره و در آیهٔ (۲۴) سورهٔ نور است، پس راه کتمان گناهان کاملا به روی شان مسدود می گردد، چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ (۴۲) می گوید: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ «و هیچ سخنی را از الله پنهان کرده نمی توانند».

بدین ترتیب منافات از میان این آیات دور می شود. والله اعلم.

موضوع چهارم: تهدید برای پیروان شیطان به عذاب دنیا

سپس الله تعالی برخی مظاهر قدرت خود را برای آنها بیان نموده می فرماید:

۱- ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾﴾ «و اگر ما بخواهیم (در دنیا) چشم های آنها را محو می کنیم، پس اگر بخواهند (در عبور راه) از یکدیگر پیش شوند، چگونه راه را می بینند؟»، حتی راه خانهٔ نشیمن خود را پیدا کرده نمی توانند چه رسد به دریافت راه های دیگر ولی با وجود این همه تقصیرات شان، نعمت چشم را برای ایشان باقی گذاشتیم. «لَطَمَسْنَا» البته مسخ می کنیم، محو و نابود می کنیم، از «طَمْسٌ» به معنی محو و نابود ساختن.

۲- ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾﴾ «و اگر بخواهیم ایشان را در همان جائی که (مرتکب گناه می شوند) مسخ شان می کنیم، پس هرگز نمی توانند پیش بروند و نه به عقب برگردند»، ولی به لطف و کرم خود آنان را مهلت می دهیم و به چنین عذاب سریع گرفتارشان نمی کنیم ، پس لازم است قدر این نعمت ما را دانسته سپاس گزار شوند.

- باز برای ابراز قدرت خود بر «محو چشم و مسخ جسم» آنها دلیل روشنی ذکر می کند: ﴿وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ۖ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾﴾ «و هر که را عمر دراز می دهیم، او را در آفرینش واژگون می سازیم، آیا نمی دانند».

او در آغاز خلقت بسیار ضعیف و ناتوان بود، سپس به تدریج رشد وتکامل نمود، باز بعد از طی مراحل مختلف به سنّ کمال رسید پس از ختم دورهٔ تکامل، دورهٔ تنازلش آغاز می گردد و تمام قوه های خود را از دست داده به همان حالت ضعف و بیچارگی نخستین خویش بر می گردد.

پس حقیقت روشن شد که داد وگرفت هر نعمت از جانب او است، چنانکه در سورهٔ روم آیهٔ (۵۴) این حقیقت را روشن ساخته است.

اکنون واضح شد که او قادر است که به اثر نافرمانی نعمت ها را از پیش تان بگیرد.

علامه ابن عاشور گفته است: مطلب آیه این نیست که اکثر مفسرین بیان کرده اند که ما کسی را که عمر طولانی دهیم، به حالت نخستینش بر می گردانیم، بلکه مطلب آیه تهدید و انذار مشرکین به سرانجام بد است که اگر در صورتی که آنها را مسخ نکنیم و بینایی چشمان شان را دور نکنیم، آنها را در حالت مغلوبیت و ذلت زنده نگه میداریم.

پس مطلب ﴿ وَمَن نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي ٱلْخَلْقِ ﴾ اینست که کسانی از مشرکان را که زنده نگه بداریم و او را نیست و نابود نکنیم، مدتی او را زنده نگه می داریم و خوار و ذلیلش می سازیم تا مایهٔ عبرت دیگران شود.

درین صورت معنای ﴿نُّعَمِّرْهُ﴾ عمر طولانی نیست، بلکه زنده نگه داشتن است.

و معنای ﴿نُنَكِّسْهُ﴾ در اصل سرنگون ساختن است، ولی درینجا به معنای برگرداندن از حالت خوب به حالت بد است، و «ٱلْخَلْقِ» به معنای مخلوق و مردم است، و مطلب آیه ذلیل ساختن بعد از ذلت، و بد حالی بعد از آسوده حالی است.[1]

❁❁❁

بخش پنجم : (از آیهٔ ۶۹-۸۳) **بیان حقانیت رسالت و قرآن و اثبات توحید و معاد**

﴿ وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَٰمًا فَهُمْ لَهَا مَٰلِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُۥ ۖ قَالَ مَن يُحْىِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِىَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِىٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ

---

[1]- نگاه: تفسیر التحریر و التنویر از علامه ابن عاشور: ۲۵۹/۲۲ .

عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ ٱلَّذِى خَلَقَ
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم ۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن
يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

ترجمه:

۶۹- وما به این پیغمبر نه شعر آموختیم و نه شعر سرائی لائق او است، این وحی، جز پند و قرآن روشن (چیز دیگری) نیست.

۷۰- (هدف از نزول این قرآن این است) تا افراد زنده دل را بیم دهد و فرمان عذاب برکافران ثابت شود.

۷۱- آیا ندیده اند از چیزهائی که دست های ما ساخته است، چهار پایانی است که ما برای ایشان آفریدیم، پس آنان مالک آنها هستند.

۷۲- و ما چهارپایان را برای ایشان رام ساختیم، پس برخی ازین چهارپایان برای ایشان سواری است و از برخی دیگر می خورند.

۷۳- و برای ایشان درچهار پایان منفعت ها و نوشیدنی ها است، آیا سپاس گزاری نمی کنند؟

۷۴- و آنان جز الله معبودانی برگزیدند تا ایشان (از سوی آنان) یاری داده شوند.

۷۵- (این معبودان باطل) نمی توانند ایشان را یاری دهند و ایشان برای (خدمت) معبودان خویش به منزلهٔ لشکر آماده اند.

۷۶- پس گفتار ایشان تو را اندوه گین نسازد، زیرا ما می دانیم آنچه را پنهان می دارند وآنچه را آشکار می کنند.

۷۷- آیا انسان (در نفس خود) فکر نمی کند ما او را از نطفه آفریدیم، پس ناگهان او پرخاشگر آشکار است.

۷۸- و (همین انسان مخلوق از نطفه به غرض انکار از معاد) برای ما مثالی بیان کرد وآفرینش خویش را فراموش نموده گفت: چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟

۷۹- بگو: کسی آنها را زنده می گرداند که نخستین بار آنها را آفریده است و او به هر چیز دانا است.

۸۰- آنکه برای شما از درخت سبز آتش آفریده است، پس ناگهان شما از آن آتش می افروزید.

۸۱- آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توانا نیست بر اینکه (انسان های خاک شده را) به گونه خودشان بیافریند؟ آری او آفریده گار دانا است.

۸۲- فرمان او هنگامی که (وجود) چیزی را بخواهد، تنها این است که به آن می گوید: شو پس او می شود.

۸۳- پس پاک است آنکه مالکیت هر چیز به دست او است و به سوی او باز گردانده می شوید.

تفسیر:

درین آیات از مسائل ذیل بحث می شود:

۱- رد بر قضاوت مشرکان در بارهٔ رسول الله ﷺ وقرآن،

۲- دلائل اثبات توحید،

۳- بیان ضلالت مشرکان و تسلی برای پیغمبر ﷺ.

۴- دلائل اثبات معاد.

۵- خلاصهٔ سوره.

مسئلهٔ اول: رد بر قضاوت مشرکان در بارهٔ رسول الله ﷺ و قرآن

در آیات گذشته در مورد اصول اعتقادی توحید، رسالت، قرآن و معاد بحث های گوناگونی شد، اکنون درین آیات هر چهار اصل را اعاده نموده نخست بحث را ازحقانیت رسالت محمد ﷺ و حقانیت قرآن آغاز می کند، زیرا مشرکان جاهل، پیغمبر ﷺ را شاعر و قرآن را شعر می گفتند پس درین آیات این قضاوت غیر عادلانهٔ آنها را رد نموده می فرماید:

- ﴿وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ﴾ «و ما به این پیغمبر نه شعر آموختیم و نه شعر سرائی لائق و شایستهٔ او است».

نخست آموختن شعر را از او نفی کرد، سپس سرودن شعر را لایق و مناسب مقام بلند او قرار نداد، چون منهج شعر، خلاف منهج نبوت است، چرا که شعر عبارت از آثار قوهٔ تخیلی است که طبعا متفاوت می باشد، ازین وجه بسا اشعاری که شعرای نامور می سرایند، غلط و یا مبالغهٔ بیش از حد و مفضی به دروغ و یا عین دروغ است، واز طرف دیگر اکثر اشعار آنها

مشتمل برکلمات انحرافی وسخنان دور از واقعیت می باشد و همین بس است که الله سبحانه در سورهٔ شعراء آیهٔ (۲۲۴-۲۲۶) شعر وشعراء را تقبیح نموده است.

اما منصب نبوت مربوط به وحی است، پس کلام پیغمبر، کتاب او، گفتار او، همه وحی ربانی است؛ بدین اساس طبیعت نبوت و طبیعت شاعر از همدیکدیگر کاملا مختلف اند، و شعر سرائی از منهج او بیرون است، لذا او نه شاعر است و نه کتابش دیوان شعری است.

اثبات حقیقت قرآن:

هرگاه شاعر بودن پیغمبر ﷺ وشعر بودن قرآن را نفی کرد، اکنون حقیقت قرآن را بیان می کند که مجموعه ای از مواعظ نهایت سودمند، از وحی ربانی است: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ۝٦٩﴾ «این وحی فقط پند و قرآن روشن ورشنگر است» که جامع احکام، حکمت، اخلاق وآدابی است که ضامن سعادت دنیا وآخرت بشر است.

{ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ} هر دو وصف همین وحی هستند، پس قرآن به اعتبار خاصیتش «ذِکر» نامیده می شود، چرا که خاصیت این وحی تذکیر و بیدار ساختن از خواب غفلت است و به اعتبار تلاوتش، قرآن است؛ ذکر وصفی است که قلب را مشغول می سازد و قرآن وصفی است که زبان را مصروف می سازد.

- سپس هدف انزال قرآن را بیان می دارد: ﴿لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا﴾ «(هدف از نزول این قرآن این است) تا افراد زنده دل را بیم دهد».

درین صورت بیم دهنده قرآن می باشد.

در یک قرائت دیگر «تُنذِرَ» به صیغهٔ خطاب خوانده شده است، بنا برین قرائت، بیم دهنده، پیغمبر ﷺ می باشد.

و مقصود از «حَيًّا» افراد زندهٔ معنوی است که عبارت از زندگی دل می باشد.

و سبب تخصیص انذار به افراد زنده دل، این است که تنها همین افراد زنده دل هستند که از انذار بهره مند می شوند و قرآن برای قلوب این گونه افراد همچون باران حیات بخش، برای زمین پاک قابل کشت و زراعت است، چنانکه در سورهٔ یس آیهٔ (۱۱) به همین گروه تخصیص شده است.

- باز پایان کار معرضین از قرآن را بیان می کند: ﴿وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ۝٧٠﴾ «و فرمان عذاب برکافران ثابت شود»، و فرمان عذاب بر کافران بعد از اقامهٔ حجت بر آنها است،

پس قرآن برای مؤمنان رحمت و برای کافران اقامهٔ حجت است که با نزول آن کوچک ترین شبهه و عذری برای ایشان باقی نماند، نه در توحید، نه در رسالت، نه در حقانیت معاد و نه در سائر مسائل دینی، زیرا برای اثبات همهٔ این مسائل در قرآن دلائل فراوانی وجود دارد.

مسئلهٔ دوم: دلائل اثبات توحید

بعد از شرح دو اصل گذشته به ذکر دلائل اثبات توحید می پردازد:

- دلیل اول: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾﴾ «آیا ندیده اند از چیزهائی که دست های ما ساخته است، چهار پایانی است که ما برای ایشان آفریدیم، پس آنان مالک آنها هستند».

تعبیر به ﴿مَالِكُونَ﴾ اشاره به اتمام نعمت است، زیرا اگر مواشی در ملکیت و اختیار انسان نمی بود، نمی توانستند از آن سود ببرند.

- دلیل دوم: ﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ﴾ «وما چهارپایان را برای ایشان رام ساختیم»، چون اگر چهارپایان در ملکیت انسان می بود و اما برای ایشان رام و مسخر نمی بود، منفعت شان به این حیوانات کامل نمی بود.

- دلیل سوم: ﴿فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾﴾ «پس برخی ازین چهارپایان برای ایشان سواری است و از برخی دیگر می خورند». این دلیل بیان منفعت حاصل از مالکیت و رام ساختن حیوانات است .

- دلیل چهارم: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ﴾ « و برای ایشان درچهار پایان منفعت ها ونوشیدنی ها است» و این منافع عبارت از پوست، پشم و شیر و پاروی آنها است.

چون اعطای این نعمت های بزرگ، مقتضی سپاس گزاری است، لذا در پایان ذکر نعمت ها می فرماید: ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾﴾ «آیا پس سپاس گزاری نمی کنند» تا نعمت های شان افزون گردد و آنچه در اختیار دارند از ایشان گرفته نشود.

مسئلهٔ سوم: بیان ضلالت مشرکان و تسلی برای پیغمبر ﷺ

بعد از بیان دلائل توحید و ذکر انعامات الهی و دستور به سپاس گزاری، ضلال مشرکان را شرح می دهد که آنها در عوض سپاس گزاری، به عبادت غیرالله پرداخته آنها را تعظیم و از آنها مدد می خواهند:

۱- ﴿ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً ﴾ «و جز الله معبودانی برگزیدند». و هدف شان از انتخاب این معبودان اینست:

۲- ﴿ لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ ۝٧٤ ﴾ «تا ایشان یاری داده شوند»، و به هنگام مصائب، این معبودان به درد شان بخورند، ولی داشتن چنین امید از آن معبودان باطل عمل بیهوده است، چرا که این معبودان:

۳- ﴿ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَهُمۡ ﴾ «نمی توانند آنها را یاری دهند».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۹۲) می گوید: ﴿ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ﴾ «و آنها نمی توانند ایشان رایاری دهند و نه می توانند خویشتن راکمک کنند».

در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳) وجوه عجز آنها را شرح داده است و در سورهٔ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲) می گوید: معبودان به عوض شفاعت، روز قیامت دشمن ایشان می گردند.

در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) بیان می دارد که آنها روز قیامت از یکدیگر انکار می ورزند و به یکدیگر نفرین می فرستند.

- سپس به عجز و نا توانی آن معبودان اشاره می کند:

۴- ﴿ وَهُمۡ لَهُمۡ جُندٞ مُّحۡضَرُونَ ۝٧٥ ﴾ «و ایشان برای (خدمت) معبودان خویش به منزلهٔ لشکر آماده اند»، که همواره در خدمت آن معبودان حاضر اند و تعظیم شان می کنند و به دفاع از آنها می پردازند، اما آن معبودان نمی توانند به عابدین کوچکترین منفعتی برسانند.

بنا بر این تفسیر، این آیه بیانگر حالت مشرکان با معبودان شان در دنیا است.

یا معنی آیه چنین است: «این معبودان برای مشرکان لشکری هستند که با ایشان در دوزخ حاضر کرده می شوند»، و نمی توانند کوچک ترین عذاب را از پیروان خود دفع کنند، بلکه آنها عامل زیادت عذاب شان می گردند، چنانکه در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۹۸) و در سورهٔ صافات آیهٔ (۲۲-۲۳) این تفسیر را تائید می کند.

بلکه بر عکس از عبادت پیروان شان انکار نموده دشمن ایشان می گردند، و بر آنها نفرین می فرستند.

بنا بر این تفسیر، این آیه بیانگر حالت مشرکان با معبودان شان در آخرت است.

- سپس پیغمبر ﷺ را در برابر سخنان کسانی که اورا ساحر یا شاعر و قرآن را سحر و شعر می گفتند، تسلی داده می فرماید: ﴿ فَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّا نَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ۝٧٦ ﴾

«پس گفتار ایشان تو را اندوه گین نسازد، زیرا ما می دانیم آنچه را پنهان می دارند وآنچه را آشکار می کنند»، نیات و عقائد، تدابیر مخفیانه وشیطنت های آشکار آنها کاملا برای ما معلوم است، و در برابر این همه کردارهای شان آنان را مجازات خواهیم کرد.

مسئلهٔ چهارم: دلائل اثبات معاد

در آیات گذشته حقانیت رسول و قرآن و دلائل اثبات توحید بیان شد، اکنون درین آیات بر مشرکان که قیامت و حشر و نشر اجساد را بعید می شمردند، رد نموده برای اثبات معاد اقامهٔ دلیل می کند:

- دلیل اول برای رد عقیدهٔ مشرکان در بارهٔ انکار از قیامت، آفرینش خود انسان است: ﴿أَوَلَمۡ يَرَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ﴿٧٧﴾﴾ «آیا انسان (در نفس خود) فکر نمی کند که ما او را از نطفه آفریدیم، پس ناگهان او پرخاشگر آشکار است»، که آفرینش خود را به فراموشی سپرده، از معاد جسمانی انکار می کند.

و شرح خلقت انسان به صورت کامل در سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲-۱۶) مذکور است.

- سپس یکی از نمونه های خصومت انسان را یاد آور می شود: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ﴿٧٨﴾﴾ «و (همین انسان مخلوق از نطفه) برای (انکار از قدرت ما بر معاد) مثالی بیان کرد وآفرینش خویش را فراموش نموده گفت: چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده گرداند؟». «رَمِيمٞ» پوسیده.

مقصود از «ضرب المثل» درینجا بعید شمردن زندگی مجدد است و انسان مشرک درین عقیده اش قدرت الله تعالی را به قدرت خود قیاس کرده معاد جسمانی را از قدرت او تعالی بیرون پنداشت؛ هر گاه اگر او در خلقت خود می اندیشید، هیچ گاه از معاد جسمانی انکار نمی کرد.

ازین شبههٔ مشرکان در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳۵-۳۷) و در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۰) و در سورهٔ ق آیهٔ (۳) و در سورهٔ واقعه آیهٔ (۴۷-۴۸) نیز تذکر داده شده است.

- دلیل دوم برای رد عقیدهٔ مشرکان در بارهٔ قیامت، کمال قدرت الله تعالی هست: ﴿قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ﴾ «بگو: کسی آن را زنده می گرداند که نخستین بار آنها را آفریده است»، هرگاه او بر آفرینش نخستین قادر باشد، به اعادهٔ آن به طریق أولی قادر است،

چنانکه در سورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد سپس آن را باز می گرداند و این کار بر وی آسان است»، در سورهٔ ق آیهٔ (۱۵) می گوید: ﴿أَفَعَيِينَا بِٱلۡخَلۡقِ ٱلۡأَوَّلِ﴾ «آیا ما از آفرینش نخستین ناتوان شده بودیم»؟

- دلیل سوم: برای رد عقیدهٔ مشرکان و اثبات معاد، کمال علم او تعالی است: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ ۝٧٩﴾ «و او به هر چیز دانا است»، و ازآنجمله احوال انسان است، اگر چه او را درنده خورده باشد و یا در آتش سوزانیده شده به خاکستر تبدیل شده در هوا پاشان شده باشد ویا خاک و اجزای تحلیل شدهٔ انسانی با اجزای انسان دیگر آمیخته باشد، او اجزای هر یک بدن را کاملا می داند وآنها را به حالت نخستین شان بر می گرداند.

- دلیل چهارم: برای رد عقیدهٔ شرکان در بارهٔ معاد، دلیل آفاقی از درختان سبز است: ﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلۡأَخۡضَرِ نَارٗا فَإِذَآ أَنتُم مِّنۡهُ تُوقِدُونَ ۝٨٠﴾ «آنکه برای شما از درخت سبز آتش آفریده است، پس ناگهان شما از آن آتش می افروزید».

یعنی درخت سبز از آب نشو نما کرده بزرگ می شود و سپس هنگامی که بخشکد، وسیلهٔ حرارت و آتش می گردد، پس چه کسی جز الله تعالی قادر است که عنصر رطوبت را به عنصر حرارت تبدیل کند.

برخی از مفسرین گفته اند مقصود آیه اشاره به سوی دو گیاه سبزی - به نام «مرخ و عفار» است که در سرزمین حجاز وجود دارد، هنگامی که شخصی بخواهد آتش را روشن کند، ازین دو گیاه دو شاخهٔ سبز را می گیرد، و آنها را با هم می مالد، در نتیجهٔ مالیدن آن دو با هم از میان شان آتش روشن می شود.[1]

---

[1]- برخی از مفسرین گفته اند: همچنان این تعبیر بیانگر این واقعیّت است که تنها درختان سبز و زنده می توانند عمل کربن گیری و ذخیره کردن نور آفتاب را انجام دهند. «نَاراً»: مراد انرژی ذخیره شدهٔ آفتاب به اثر فتوسنتز در چوب های درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقّه الکتریسه ظاهر می شود و باعث روشن شدن آتش می گردد، یا با سوزاندن چوبها، انرژی نهان در آنها آزاد می شود و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرّات پیکرهٔ درختان، دیگر بار به صورت روشنائی و گرما جلوه گر می آید. (تفسیر نور)

با وجود اینکه آب وآتش دو عنصر کاملا متضاد هستند اما الله سبحانه به قدرت خود آن هردو را در کنار هم قرار می دهد.

آفریدگاری که آتش را در قلب آب، وآب را در قلب آتش جای داده است او می تواند اعضای از هم پاشیدهٔ انسان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند.

- دلیل پنجم: برای رد بر عقیدهٔ مشرکان و اثبات معاد، کمال قدرت او و به آفرینش کائنات است: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توانا نیست بر اینکه (انسان های خاک شده را) به گونهٔ خود شان بیافرینند؟» . (۱)

- سپس در جواب این استفهام خود می گوید: ﴿بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾﴾ «آری (او توانا است و) اوآفریدگار دانا است»، دانا است به خلق اول وتمام اجزا و صورت او، دانا است به خلق ثانی وتمام اجزا وکیفیات ترکیب او.

﴿الْخَلَّاقُ﴾ اشاره به کمال قدرت او، ﴿الْعَلِيمُ﴾ اشاره به کمال علم او است که ثبوت معاد وابسته به همین دو وصف است.

نظیر این آیه در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۷) و در سورهٔ فصلت آیهٔ (۹-۱۱) و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۳۳) و در سورهٔ قیامت آیهٔ (۳۷-۴۰) ملاحظه شود.

- در پایان ذکر دلائل، به فساد ضرب المثل منکرین معاد اشاره می کند که آنها قدرت بی همتای الله تعالی را به قدرت انسان قیاس نموده در خطای عظیم و در ضلال مبین افتادند، چنین نیست که آنها می گوید بلکه: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾﴾ «فرمان او هنگامی که (وجود) چیزی را بخواهد، تنها این است که به آن می گوید: شو پس او می شود»، همه چیز نزد او وابسته به یک اشاره است برابر است که جسم بزرگ باشد یا کوچک که در پیشگاه قدرت او یکسان است، لذا مثالی را که مشرکان از بعید شمردن زنده شدن استخوان های پوسیده، ذکر کردند، هیچ مفهومی ندارد.

۱- یا اینکه «مِثل» به معنای ذات است، چنانکه در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ «هیچ چیز مانند ذات اونیست» درین صورت معنای آیه این است: آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توانا نیست برینکه ذات آنها را بیافریند؟».

مسئلهٔ پنجم: خلاصهٔ سوره

در پایان سوره به سه مسئلهٔ مهم اشاره می کند که خلاصه همین سوره است: توحید، مبدأ و معاد، می گوید: ﴿فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾﴾ «پس پاک است آنکه مالکیت هرچیز به دست او است و به سوی او باز گردانده می شوید» .

۱- لفظ ﴿فَسُبْحَٰنَ﴾ اشاره به نفی شرکا و انداد و اثبات توحید است.

۲- لفظ ﴿بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ﴾ از یک سو دلیل توحید و از سوی دیگر اشاره به مبدأ است، یعنی مالکیت مطلق در همه حالات از آن اواست.

چنانکه در سورهٔ ملک آیهٔ (۱) می گوید: ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِى بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ﴾ «با برکت است آنکه مالکیت مطلق در دست او است».

سورهٔ مومنون آیهٔ (۸۸-۸۹) نیز بیان مسئلهٔ مبدأ است.

۳- ﴿وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾﴾ اشاره به مسئلهٔ معاد است.

حاصل سوره: اثبات اصول سه گانهٔ توحید، رسالت و معاد با دلائل است.

این سوره به اثبات حقانیت رسالت و قرآن که دلیل رسالت است، آغاز گردید.

و به بیان توحید ومعاد پایان یافت.

الهی تو آن کن که پایان کار
توخوشنود باشی و ما رستگار

الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات

تفسیر

سورهٔ صافات

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ أنعام نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۶) و در ترتیب مصحف (۳۷) و عدد آیاتش (۱۸۲) آیه است.

سبب تسمیه این سوره به «صافات»:

این است که الله تعالی این سوره را به سوگند به «صافات» یعنی به فرشتگانی که در آسمان صف بسته ایستاده می شوند، آغاز کرده است.

مناسبت این سوره به سورهٔ یس:

این سوره به چند وجه به سورهٔ «یس» ارتباط دارد:

۱- این سوره در تفصیل احوال قرون گذشته ای که در آیهٔ (۳۱) سورهٔ یس ذکر شد، همانند سورهٔ أعراف بعد از أنعام و سورهٔ شعراء بعد از سورهٔ فرقان است.

۲- این سوره احوال مومنان و احوال کافران را در دنیا و آخرت که در سورهٔ یس اجمالا ذکر شده بود، به صورت مفصل بیان می کند.

محتوای سورهٔ صافات:

موضوع محوری این سوره همانند سایر سوره های مکی، بیان و اثبات اصول اعتقادی: توحید، وحی، نبوت و اثبات معاد و جزاء است.

و این سوره را نظر به تنوع مطالب محوری اش می توان به پنج بخش تقسیم نمود:

بخش اول : از آغاز سوره تا آیهٔ (۱۰) اثبات وحدانیت الله و بیان عجز ملائکه و جنیان.

بخش دوم: از آیهٔ (۱۱-۷۴) اثبات حقانیت معاد.

عناوین موضوعات این بخش: اثبات معاد با دلیل عقلی، ذکر اقوال و عناد منکران معاد و پاسخ به ایشان، توضیح کیفیت قیام قیامت و احوال منکران درآن روز، شرح علت عذاب مجرمان، تفصیل پاداش مؤمنان در آخرت، داستان یکی از دوستان گمراه دنیوی شان، بیان سرنوشت مجرمان، و تسلی برای پیغمبر ﷺ است.

بخش سوم: از آیهٔ (۷۵-۱۴۸) بیان داستان های شش پیغمبر: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، الیاس علیه السلام، لوط علیه السلام و یونس علیه السلام به غرض تذکیر مشرکان و تسلی برای پیغمبر ﷺ.

بخش چهارم: از آیهٔ (۱۴۹-۱۷۰) رد بر عقائد مشرکان در مورد جنیان و فرشتگان و بیان عجز و انقیاد فرشتگان.

بخش پنجم: از آیهٔ (۱۷۱-۱۸۳) ذکر وعدهٔ تخلف ناپذیر الهی برای بندگان برگزیده اش به غرض تسلی برای پیغمبر ﷺ.

❀❀❀

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۱۰)

اثبات وحدانیت الله تعالی و بیان عجز فرشتگان و حفاظت آسمان از نفوذ شیاطین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾ فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾ إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾ رَّبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾ إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾ وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ
مَّارِدٍ ﴿٧﴾ لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾ إِلَّا مَنْ
خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾﴾

ترجمه:

۱- سوگند به جماعهٔ فرشتگانی که (در عبادت پروردگار) به صورت بسیار منظم صف می گیرند.

۲- سوگند به جماعۀ فرشتگانی که (شیاطین یا ابرها را) سخت باز می دارند (یا می رانند).
۳- پس سوگند به جماعۀ فرشتگانی که وحی الهی را (به سوی أنبیا هنگام نزول) می خوانند.
۴- قطعا معبود شما یکی است..
۵- پروردگار آسمان ها و زمین وآنچه در میان این هر دو است و پروردگار مشرق ها (و مغرب ها) است.
۶- واقعا ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان آراستیم.
۷- وآن را از نفوذ هر شیطان سرکش حفاظت می کنیم.
۸- نمی توانند به سوی اخبار ملأ اعلی گوش فرا نهند و از هر سو آتشباری می شوند.
۹- آنها به شدت (به عقب) رانده می شوند و برای ایشان (در آخرت) عذاب دائمی است.
۱۰- مگر کدام شیطانی که سخنی ای را از ملأ اعلی به سرعت برباید، پس آتش سوزنده یی او را تعقیب می کند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- اثبات وحدانیت الله به سوگند توأم با عجز ملائکه.

۲- اثبات وحدانیت الله به دلائل و حفاظت آسمان از نفوذ شیاطین.

مسئلۀ اول: اثبات وحدانیت الله به سوگند توأم با بیان عجز ملائکه

- ﴿وَالصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا ١﴾ «سوگند به جماعۀ فرشتگانی که (در عبادت پرروردگار) به صورت بسیار منظم صف می گیرند». یا بال های خود را در آسمان گسترده منتظر فرمان الهی می باشند، چنانکه در آیۀ (۱۶۵) همین سوره مذکور است.

این صفت به فضیلت صف گرفتن منظم، دلالت دارد، به همین خاطر در صحیح مسلم از حذیفه ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«فُضِّلْنَا عَلَى النَّاسِ بِثَلاَثٍ جُعِلَتْ صُفُوفُنَا كَصُفُوفِ الْمَلاَئِكَةِ، وَجُعِلَتْ لَنَا الأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدًا، وَجُعِلَتْ تُرْبَتُهَا لَنَا طَهُورًا إِذَا لَمْ نَجِدِ الْمَاءَ»(۱)

«ما بر همه مردم (و بر همه ملت ها) به سه چیز برتری داده شده ایم: صف های ما همانند صف های فرشتگان قرار داده شده است، همه زمین برای ما مسجد قرار داده شده است، و هنگامی که آب نیابیم، خاک آن برای ما پاک کننده گردانده شده است».

همچنان از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَلاَ تَصُفُّونَ كَمَا تَصُفُّ الْمَلاَئِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا؟ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَكَيْفَ تَصُفُّ الْمَلاَئِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا؟ قَالَ: «يُتِمُّونَ الصُّفُوفَ الأُوَلَ وَيَتَرَاصُّونَ فِي الصَّفِّ»

«آیا در صف چنان ایستاده نمی شوید که فرشتگان در برابر پروردگارشان ایستاده می شوند؟ پس گفتیم: ای پیغمبر الله! فرشتگان در برابر پروردگارشان چگونه در صف ایستاده می شوند؟ فرمود: صفهای نخستین را پوره می کنند و در صف با هم چسبیده ایستاده می شوند».(۲)

- ﴿ فَالزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا ﴿٢﴾ ﴾ «سوگند به جماعۀ فرشتگانی که سخت باز می دارند» و نمی گذارند که شیاطین به آسمان بروند و اخبار ملأ اعلی را بشنوند. و یا اینکه مقصود از «الزاجرات» فرشتگانی اند که باد ها را از یکسو به سوی دیگر به شدت می رانند.

«زجر» در اصل به شدت راندن را گویند. درین صورت «زاجرات» صفت برای فرشتگانی است که مأمور به گردش بادها و باران اند.

- ﴿ فَالتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴿٣﴾ ﴾ «سوگند به جماعۀ فرشتگانی که وحی الهی را (به سوی انبیاء هنگام نزول) می خوانند»،چنانکه در سورۀ مرسلات آیۀ (۵) می گوید: ﴿ فَالۡمُلۡقِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴾ «پس سوگند به جماعۀ فرشتگان فرود آورنده وحی (به سوی أنبیاء)»».

در آغاز این سوره مجموعه ای از صفات: «مُقسَمٌ بِه» قرار داده شده است، اما اینکه موصوف این صفات چه چیز است، درین باره چند قول است:

۱- صحیح مسلم ، کتاب المساجد، باب ۱، حدیث: ۱۱۹۳ .

۲- صحیح مسلم ، کتاب الصلاة، باب الأمر بالسکون فی الصلاة ... حدیث: ۹۹۶ .

قول اول: این است که موصوفات این صفات ملائکه هستند و بیشتر ائمهٔ تفسیر مصداق این آیات فرشتگان را قرار داده اند، به همین سبب در ترجمه آیه همین قول را انتخاب نمودیم.

درین صورت این هر سه سوگند درین سه آیه، به عجز و انقیاد ملائکه در برابر دستور الله تعالی دلالت دارد، و مقصود ازآن ردّ به عقیدهٔ خرافی یک عده از جهلای عرب است که آنها معتقد بودند که (العیاذ بالله) در میان الله و جن عقد (ازدواج) صورت گرفت و از آنها ملائکه تولد شد، ازین رو ملائکه را (دختران و بنات الله) پنداشته آنها را عبادت می کردند.

پس با سوگند به این صفات ملائکه که دلیل عجز و فرمان برداری آنها از الله تعالی است، بر عقیدهٔ مشرکان در مورد ملائکه رد نمود که آنها نه «إناث»، نه «بنات الله» و نه معبود اند، بلکه بندگان عاجز ومقرب گوش به فرمان پروردگار اند و به اندازهٔ سر مو از فرمان خالق خود تجاوز نمی کنند.

و بعد از بیان عجز ملائکه، خبر شیاطین وسنگباران شدن آنها و عدم تقرب آنان را به ملأ اعلی به منظور شنیدن اخبار آسمان مورد بحث قرار می دهد تا برای عجز جنیان و ابطال این عقیدهٔ مسخرهٔ مشرکان دلیل روشن باشد.

بازهم بار دوم در آیهٔ (۱۴۹-۱۵۷) و بار سوم در آیهٔ (۱٦۴-۱٦٦) همین سوره عجز ملائکه را و در آیهٔ (۱۵۸) همین سوره عجز جنیان را اعاده می کند.

قول دوم: این است که موصوف صفات «الصافات، الزاجرات و التالیات»، علمای حق پرست اند که با صفوف مستحکم و به صورت بسیار منظم مردم را به سوی دین الله دعوت می دهند وآنها را از شبهات و شهوات باز داشته احکام الهی را برای مردم می خوانند وآنها را به پیروی از شرع الهی ترغیب می دهند و آیات الهی را برای آنها تفسیر می کنند.

قول سوم: این است که این هر سه لفظ: صفات مجاهدین در راه الله می باشند، پس درین صورت: معنای {وَٱلصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا} اینست: «سوگند به جماعهٔ مجاهدینی که صفوف خود را در جهاد منظم می سازند» چنانکه در سورهٔ صف آیهٔ (۴) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ «یقینا الله کسانی را دوست می دارد که با صف منظمی همچون عمارت بسیار مستحکم در راه الله می رزمند».

و معنای جملهٔ ﴿ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا ﴾ چنین است: «سوگند به جماعهٔ رزمندگانی که به آوازهای بلند اسپان را به سوی صف دشمن می رانند» و از نفوذ دشمن جلوگیری می کنند.

و معنای ﴿ فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴾ این است: «سوگند به جماعهٔ رزمندگانی که هنگامی غزا، قرآن می خوانند» و مبارزه با دشمن مانع ذکر شان نمی گردد.

قول چهارم: اینست که این سه لفظ «الصافات، الزاجرات و التالیات» صفت آیات قرآن هستند که دارای نظم وترتیب عجیبی می باشند که مراتب بعض آنها فوق بعض دیگر اند:

بعضی آنها دلائل توحید، برخی براهین علم وقدرت وحکمت، بخشی دلائل نبوت و برخی آیات دیگر براهین معاد، برخی بیان تکالیف و احکام وبیان اخلاق فاضله می باشند.

این آیات چنان مرتب اند که تغییر و تبدیل را هرگز نمی پذیرند، شبیه اشخاصی که در صف منظمی قرار گرفته عملی را انجام می دهند.

بازهم بعضی آنها ﴿ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ ﴾ مانع از افعال نا شایسته اند، وبرخی از آنها ﴿ فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴾ آیاتی است که دال و رهنما بر اعمال خیر ونیکی است، چنانچه الله تعالی در سورهٔ إسراء آیهٔ (۹) می گوید: ﴿ إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ ﴾ «شکی نیست که این قرآن مردم را به راه راست وصواب رهنمائی می کند».

کلمهٔ «فا» درین آیات مقتضی ترتیب درمیان صفات وهم در میان موصوفات آن است.

پس اگر ترتیب درمیان این صفات مراعات گردد، مقتضای کملهٔ «فا» این است:

- صف گرفتن وآماده شدن در مرتبهٔ اول.
- دور ساختن موانع از سر راه در مرتبهٔ دوم،
- اجرای دستورات لازم در مرتبهٔ سوم قرار دارد.

واگر نظم وترتیب در میان موصوفات مراعات شود مقتضای کلمهٔ «فا» این است:

آنانی که به صورت منظم خود راآمادهٔ کار می سازند از خود مقامی دارند وآنهایی که موانع را از سر راه دور می سازند، از خود مرتبه ای دارند. وکسانی که فرامین الهی را می خوانند و به اجرا در می آورند، مقام بلندی را به دست می آورند.

به هر تقدیر سوگند مالک الملک به این گروه ها دلیل عظمت و مقام آنها در پیشگاه حضرت او است.

وهم اشاره است به اینکه سالکان راه حق آنگاه به هدف می رسند که این هرسه مرحله را مراعات نمایند:

نخست از همه صف خود را منظم سازند وهرگروه در صف خود قرار گیرد.

در مرتبهٔ دوم: موانع را از سر راه دور نمایند تا سد راه ویا مزاحم آنها نشوند.

در مرتبهٔ سوم: آیات الهی و دستورات لازم او را بر دل های آماده مسلسل بخوانند، رفتن و رسیدن به هدف بدون این هر سه مرحله، تحقق پذیر نیست.

- بعد از ذکر این هر سه قسم به جواب آنها می پردازد: ﴿إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَٰحِدٌ ۝٤﴾ «قطعا معبود شما یکی است» و جز او معبود برحق دیگری وجود ندارد.

چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۱-۲۲، ۱۶۳، ۲۵۵) این مسئله را به دلائل ثابت کرده و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸) شهادت الله، شهادت ملائکه و شهادت اهل علم را ذکر کرده و در آیهٔ (۶۴) آل عمران اهل کتاب را و در سورهٔ نساء آیهٔ (۳۶) کافهٔ مردمان را به سوی آن دعوت داده است.

مسئلهٔ دوم: اثبات وحدانیت الله به دلائل و حفاظت آسمان از نفوذ شیاطین

در آیهٔ قبلی یگانگی پروردگار را اثبات نموده در ضمن آن عجز ملائکه را نیز یاد آور شد، اکنون این مسئله را به دلائل به اثبات می رساند و در ضمن از عجز و ناتوانی جنیان نیز خبر می دهد:

- دلیل اول: ربوبیت گستردهٔ پروردگار است: ﴿رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ ٱلْمَشَٰرِقِ ۝٥﴾ «پروردگار آسمان ها و زمین وآنچه در میان این هر دو است، و پروردگار مشرق ها (و مغرب ها) است».

سبب ذکر مشرق این است که مطلع نور بوده با طلوع وحی تناسب کامل دارد.

در سورهٔ معارج آیهٔ (۴۰) مشرق و مغرب را به صیغهٔ جمع و در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۱۷) هردو را بصیغهٔ تثنیه و در سورهٔ مزمل آیهٔ (۹) هردو را به صیغهٔ مفرد ذکر کرده است.

پس در همه این سوره ها توحید ربوبیت را که خود مشرکان به آن اعتراف دارند، دلیل توحید الوهیت و اثبات معاد قرار داده است، تا چیزی را که خود شان به آن اعتراف دارند دلیل قرار داده شود برای آنچه که از آن انکار می ورزند.

- دلیل دوم: آراستن آسمان: ﴿ إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ ۝٦ ﴾ «واقعا ما آسمان دنیا را به زینت ستاره گان آراستیم»، که اگر انسان در شب تار به این منظرهٔ شگفت انگیز نظاره کند، محو زیبایی و صنعت عجیب خالق کائنات می گردد.

- دلیل سوم: حفظ آسمان از شر شیاطین: ﴿ وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَٰنٍ مَّارِدٍ ۝٧ ﴾ «و ما (به وسیلهٔ این ستاره گان آسمان را) از نفوذ هر شیطان سرکش حفاظت می کنیم».

«مَّارِدٍ» سرکش.

این هردو دلیل را در سورهٔ ملک آیهٔ (۵) توأم با تهدید شدید جمع نموده فرموده است: ﴿ وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴾ «و حقا که ما آسمان دنیا را به ستاره گان زینت بخشیدیم وآنها را وسیلهٔ راندن شیاطین گرداندیم و برای آنان (در آخرت) آتش سوزان را آماده ساخته ایم».

این هردو فائدهٔ ستاره گان را در سورهٔ حجر آیهٔ (۱۶-۱۷) نیز جمع نموده است و در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۶) از فائدهٔ سوم آنها خبر داده است: ﴿ وَعَلَٰمَٰتٍ ۚ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴾ «و(برای سفرهای روزانه شان در زمین) علاماتی مقرر کرده است، و (درسفرهای شبانه)، ایشان به ستاره گان راهیاب می شوند».

- سپس دلایل عجز شیاطین و جنیان را بیان می کند:

- ﴿ لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴾ «نمی توانند به سوی اخبار ملأ اعلی گوش فرا نهند».

«يَسَّمَّعُونَ» در اصل «يَتَسَمَّعُون» است، و «تَسَمُّع» با تکلف به چیزی گوش فرا دادن، یعنی آنها سخنان ملأ أعلی را با تکلف هم شنیده نمی توانند، چنانچه در سورهٔ شعراء آیهٔ (۲۱۲) می گوید: ﴿ إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴾ «یقینا شیاطین از شنیدن اخبار آسمانی دور داشته شده اند».

- هرگاه اگر به چنین کاری اقدام نموده بخواهند به آسمان نفوذ کنند، به چنین مجازاتی روبرو می شوند: ﴿ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ۝٨ دُحُورًا ۖ ﴾ «و از هر سو (با سنگپاره های آتشین) پرتاب می شوند و به شدت (به عقب) رانده می شوند» که مانع شنیدن ایشان می شود، نظیر این آیه در سورهٔ جن آیهٔ (۹) ذکر شده است مراجعه شود. «وَيُقْذَفُونَ» به سوی ایشان پرتاب می شود، «دُحُورًا» مفعول مطلق است، به معنی راندن، و تقدیر عبارت چنین است: «وَ يُدْحَرُونَ دُحُوراً»، یعنی رانده می شوند.

- سپس هدف این آتشباری را بیان می کند: ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝٩﴾ «و برای ایشان (به سبب فساد وسرکشی شان در آخرت) عذاب دائمی است» . «وَاصِبٌ» دائمی ، همیشگی .

در سورهٔ ملک آیهٔ (۵) می گوید: ﴿وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾ «و برای ایشان عذاب آتش سوزان را آماده ساخته ایم».

- اگر کسی از آنها به کدام نیرنگی در آن حریم داخل شود، حالتش چنین خواهد بود: ﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝١٠﴾ «مگر کدام شیطانی که کلمه ای را از ملأ اعلی به سرعت برباید، پس آتش سوزندهٔ او را دنبال می کند»، و به او اصابت می کند، پس در نتیجه مقتول ویا مجروح شده به زمین بر می گردد، و این همه دلیل عجز جنها است.

«الْخَطْفَةَ» به سرعت ربودن. و مقصود ازآن همان کلمهٔ ای است که شیطان ها از ملائکه شنیده به سرعت فرار می کردند. «أَتْبَعَهُ» دنبال می کند اورا.

قابل ذکر است که شیاطین قبل از بعثت محمد ﷺ هنگامی که به غرض استراق سمع به آسمان می رفتند، گاهی هدف سنگ باران قرار می گرفتند و گاهی نمی گرفتند، اما بعد از بعثت محمد ﷺ دروازه های آسمان به روی ایشان بسته شد و از همه جهات هدف سنگ باران و آتشباری قرار گرفتند، و بعد ازآن به استراق سمع قادر نشدند، مگر آنکه سخنی را شیطانی از شیاطین اختطاف کند که چنین شیطان پیش ازآنکه از آسمان شهاب ثاقب او را دنبال کند، آن سخن را با سرعت به گوش کاهنان القاء می کند، و آن کاهن هم به دور خود صدها دروغ دیگر را با آن افزوده به مردم می گویند.

الله عزوجل در سورهٔ جن، آیهٔ (۸-۹) در بارهٔ جلوگیری از گوش فرا دادن جنیات به سخنان فرشتگان، می فرماید: ﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ۝٨ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ۝٩﴾ «و یقینا ما قصد آسمان کردیم، پس ما یافتیم که همه جای آن از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهاب ها (ی سوزنده) پر شده است، و یقینا ما (پیش از این) در گوشه ها و کنارهای آسمان برای استراق سمع می نشستیم، ولی اکنون هر کس بخواهد (به سخنان فرشتگان) گوش فرا دهد ، شهاب آماده ای را در کمین خود می یابد».

❁❁❁

بخش دوم : (از آیهٔ (۱۱-۷۴) اثبات حقانیت معاد و حشر و نشر و انجام بد منکرین قیامت درآن روز و بیان سرور و خوشحالی مؤمنان

فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَهُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَم مَّنۡ خَلَقۡنَآۚ إِنَّا خَلَقۡنَٰهُم مِّن طِينٖ لَّازِبِۭ ﴿١١﴾ بَلۡ عَجِبۡتَ
وَيَسۡخَرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا ذُكِّرُواْ لَا يَذۡكُرُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا رَأَوۡاْ ءَايَةٗ يَسۡتَسۡخِرُونَ ﴿١٤﴾ وَقَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَءِذَا
مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ﴿١٦﴾ أَوَءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾ قُلۡ نَعَمۡ وَأَنتُمۡ دَٰخِرُونَ ﴿١٨﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ
وَٰحِدَةٞ فَإِذَا هُمۡ يَنظُرُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا هَٰذَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿٢٠﴾ هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾
۞ ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٢٣﴾ وَقِفُوهُمۡۖ
إِنَّهُم مَّسۡـُٔولُونَ ﴿٢٤﴾ مَا لَكُمۡ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾ بَلۡ هُمُ ٱلۡيَوۡمَ مُسۡتَسۡلِمُونَ ﴿٢٦﴾ وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٢٧﴾
قَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَأۡتُونَنَا عَنِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٢٨﴾ قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿٢٩﴾ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭۖ بَلۡ
كُنتُمۡ قَوۡمٗا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾ فَحَقَّ عَلَيۡنَا قَوۡلُ رَبِّنَآۖ إِنَّا لَذَآئِقُونَ ﴿٣١﴾ فَأَغۡوَيۡنَٰكُمۡ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ ﴿٣٢﴾ فَإِنَّهُمۡ يَوۡمَئِذٖ فِي
ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ
﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۭ ﴿٣٦﴾ بَلۡ جَآءَ بِٱلۡحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّكُمۡ لَذَآئِقُواْ
ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَمَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴿٤٠﴾ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ رِزۡقٞ
مَّعۡلُومٞ ﴿٤١﴾ فَوَٰكِهُۖ وَهُم مُّكۡرَمُونَ ﴿٤٢﴾ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٤﴾ يُطَافُ عَلَيۡهِم بِكَأۡسٖ مِّن
مَّعِينِۭ ﴿٤٥﴾ بَيۡضَآءَ لَذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٤٦﴾ لَا فِيهَا غَوۡلٞ وَلَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ ﴿٤٧﴾ وَعِندَهُمۡ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ عِينٞ
﴿٤٨﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيۡضٞ مَّكۡنُونٞ ﴿٤٩﴾ فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٥٠﴾ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٞ
﴿٥١﴾ يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾ قَالَ هَلۡ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾
فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٥٥﴾ قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرۡدِينِ ﴿٥٦﴾ وَلَوۡلَا نِعۡمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ
﴿٥٧﴾ أَفَمَا نَحۡنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا مَوۡتَتَنَا ٱلۡأُولَىٰ وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٦٠﴾ لِمِثۡلِ
هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ ﴿٦١﴾ أَذَٰلِكَ خَيۡرٞ نُّزُلًا أَمۡ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾ إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا
شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٦٥﴾ فَإِنَّهُمۡ لَأٓكِلُونَ مِنۡهَا فَمَالِـُٔونَ مِنۡهَا

ٱلْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى ٱلْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا۟ ءَابَآءَهُمْ
ضَآلِّينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم
مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾

ترجـــمه:

۱۱- پس از ایشان بپرس آیا آفرینش (دوبارهٔ) آنها سخت تر است یا (آفرینش) چیزهائی که ما آفریده ایم؟ حقا که ما آنها را از گِل چسپنده آفریدیم.

۱۲- بلکه تو (از انکار آنها از معاد) تعجب می کنی و ایشان (به مسئلهٔ معاد) تمسخر می کنند.

۱۳- و چون پند داده شوند پند نمی گیرند.

۱۴- وهنگامی که دلیلی را ببینند تمسخر می کنند.

۱۵- و می گویند: این قرآن جز جادوی آشکار نیست.

۱۶- آیا هنگامی که ما بمیریم و خاک و استخوان ها شویم، آیا (دوباره) بر انگیخته خواهیم شد؟!

۱۷- آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته خواهند شد؟

۱۸- بگو: آری (شما همه زنده می شوید) در حالیکه شما خوار و ذلیل هستید.

۱۹- آن، تنها یک صدای تند است، پس نا گهان ایشان (از قبرها برخواسته به یکدیگر) می نگرند.

۲۰- و می گویند: ای وای برما ! این، روز جزا است !

۲۱- امروز، روز داوری و حسابرسی است که شما آن را (در دنیا) تکذیب می کردید.

۲۲- (گفته می شود: ای فرشتگان) جمع کنید کسانی را که به خود ستم کرده اند همراه با هم فکران شان و همراه با آنچه که می پرستیدند.

۲۳- غیر از الله، پس ایشان را به سوی راه دوزخ سوق دهید.

۲۴- و ایشان را باز دارید که باز پرسی شوند .

۲۵- (به ایشان گفته می شود) چرا یکدیگر را یاری نمی دهید؟

۲۶- بلکه ایشان امروز کاملا تسلیم اند.
۲۷- و برخی ایشان به برخی روی آورده از یکدیگر (به قصد سرزنش) می پرسند.
۲۸- (پیروان به رهبران خود) می گویند: شما بودید که از جانب راست (و چپ به خاطر گمراه ساختن ما) می آمدید.
۲۹- (رهبران در پاسخ) می گویند: بلکه خود شما مومن نبودید.
۳۰- و ما را برشما هیچ تسلطی نبود بلکه شما خودتان گروه تجاوز کار بودید.
۳۱- پس وعدۀ پروردگار مان بر همۀ ما ثابت شد، ما همه عذاب را خواهیم چشید.
۳۲- پس شما را گمراه کردیم همانگونه که ما خود گمراه بودیم.
۳۳- پس یقینا همه ای ایشان در آن روز در عذاب با هم اشتراک دارند.
۳۴- یقینا ما با همه مجرمان چنین رفتار می کنیم.
۳۵- زیرا هنگامی که به ایشان گفته می شد: جز الله معبود برحق نیست، تکبر می ورزیدند.
۳۶- و می گفتند: آیا ما به خاطر گفتار شاعر دیوانه، مبعودان خویش را ترک کنیم؟!
۳۷- (چنین نیست که می گویند) بلکه او سخن راست آورده و پیغمبران (پیشین) را تصدیق نموده است.
۳۸- البته شما عذاب دردناکی را خواهید چشید.
۳۹- وکیفر داده نمی شوید مگر مطابق آن عملی که انجام می دادید.
۴۰- مگر بندگان مخلص و برگزیدۀ الله.
۴۱- برای ایشان روزی معلوم و مشخص است.
۴۲- (آن روزی عبارت از) انواع میوه های رنگارنگ است و ایشان محترم و معزز اند.
۴۳- در باغ های پر از نعمت به سر می برند.
۴۴- برتخت ها رو بروی یکدیگر می نشینند.
۴۵- گردانده می شود بر ایشان جامی که پر از شراب چشمۀ جاری است.
۴۶- شراب سفید رنگ لذت بخش برای نوشنده گان.
۴۷- نه در (نوشیدن) آن شراب سر دردی است و نه به سبب آن بیهوش می شوند.
۴۸- و نزد ایشان همسرانی است که چشم دوخته (به شوهران خود و) کشاده چشم اند.
۴۹- گویاآنها تخم های مستور (در پرده) اند.

۵۰- پس بعض اهل بهشت رو به بعض دیگر نموده از یکدیگر می پرسند .
۵۱- یکی از ایشان می گوید: مرا (در دنیا) همنشینی بود.
۵۲- (او از قیامت منکر بود و به من) می گفت آیا تو از جملۀ کسانی هستی کـه (بـه زنـدگی بعد از مرگ) باور دارند؟
۵۳- آیا هنگامی که بمیریم و خاک واستخوان ها گردیم، آیا (بار دیگر زنده شـده) جـزا داده خواهیم شد؟
۵۴- (آن بهشتی به همنشینان خود) می گوید: آیا شما مـی خواهیـد بـه سـوی او نگـاهی بیاندازید؟
۵۵- پس او نگاهی (به سوی دوزخ می افگند و) او را در میان دوزخ می بیند.
۵۶- می گوید: به الله سوگند یاد می کنم که نزدیک بود که مرا هلاک کنی.
۵۷- اگر احسان پروردگارم نمی بود قطعا از حاضر کرده شده گان در دوزخ می بودم.
۵۸- آیا واقعا ما دیگر نمی میریم؟
۵۹- جز مرگ نخستین مان و ما عذاب نخواهیم شد؟
۶۰- واقعا این (نعمت وکرامتی راکه الله به ما داده است) پیروزی بزرگ است.
۶۱- به خاطر به دست آوردن چنین پاداش، عمل کنندگان باید بکوشند.
۶۲- آیا آنچه (از نعمت های بهشت) ذکر شد بهترین پذیرائی است، یا درخت زقوم؟
۶۳- یقینا ما این درخت را مایۀ عقوبت ستمگاران ساخته ایم.
۶۴- شکی نیست که آن درختی است که در قعر دوزخ می روید.
۶۵- میوۀ آن گویا سرهای شیاطین است.
۶۶- پس حتما دوزخیان از آن می خورند و شکم های خویش را از آن پر می کنند.
۶۷- سپس برای ایشان از آب داغ آلوده آشامیدنی است.
۶۸- باز بعد از آن بازگشت ایشان به سوی دوزخ است.
۶۹- (آنها سزاوار چنین عذابی هستند) چرا که ایشان پدران خویش را گمراه یافتند.
۷۰- پس آنها بر نقش قدم آنها به شتاب می روند.
۷۱- و حقا که پیش از ایشان بسیاری از پیشینان گمراه شدند.
۷۲- وشکی نیست که ما در میان ایشان بیم دهند گان فرستادیم.
۷۳- پس بنگر سرانجام کار بیم داده شده گان چگونه بود؟
۷۴- مگر بندگان خالص و برگزیدۀ الله.

تفسیر:

درین آیات از مسائل زیر بحث می شود:

۱- اثبات معاد با دلایل عقلی،

۲- ذکر اقوال و عناد منکرین معاد در دنیا و پاسخ به ایشان،

۳- توضیح کیفیت قیام قیامت و احوال منکرین معاد درآن روز،

۴- شرح علت عذاب مجرمان،

۵- تفصیل پاداش مؤمنان در آخرت،

٦- داستان یکی از دوستان گمراه دنیوی شان،

۷- بیان سرنوشت مجرمان،

۸- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

مسئلهٔ اول: اثبات معاد با دلیل عقلی

بعد ازآنکه در آیات گذشته به اثبات وجود خالق و وحدایت و قدرت او پرداخت، حالا درینجا به اثبات معاد یعنی به اثبات حشر و نشر و قیامت پرداخته برای اثبات آن، دلیل عقلی ذکر می کند:

- ﴿فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَهُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَم مَّنۡ خَلَقۡنَآ﴾ «پس از ایشان بپرس آیا آفرینش آنها سخت تر است یا (آفرینش) چیزهائی که ما آفریده ایم؟». این پرسش به غرض توبیخ و نکوهش است، و مقصود از «أَم مَّنۡ خَلَقۡنَآ» همان مخلوقاتی است که پیشتر ذکر شد، از فرشتگان، آسمان ها و زمین، خورشید و ماه وکواکب که ازآغاز سوره تا آیهٔ (۸) ذکر شد.

آنان برای این پرسش جواب دیگری ندارند جز اینکه بگویند: خلقت این مخلوقات عظیم نسبت به آفرینش آنها دشوار تر است، پس این اعتراف شان مستلزم اقرار ایشان به مسئلهٔ معاد است، زیرا کسی که به آفریدن این مخلوقات بزرگ توانائی داشته باشد، به آفرینش مجدد مخلوقات کوچک به طریق اولی توان دارد.

چنانکه این مطلب در سورهٔ إسراء آیهٔ (۹۹) و در سورهٔ یس آیهٔ (۸۱) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۷) و در سورهٔ أحقاف آیهٔ (۳۳) و در سورهٔ نازعات آیهٔ (۲۷-۳۳) نیز مذکور است.

- بعد ازآن مادهٔ نخستین خلقت آنها را ذکر می کند: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰهُم مِّن طِينٖ لَّازِبِۭ ۝١١﴾ «حقا که ما انسان را از گِل چسپنده آفریدیم». «لَّازِبِۭ» چسپناک.

یعنی ذاتی که انسان را از گِل ناچیز آفریده است، اعادهٔ آفرینش وی درپیشگاه قدرت او بسیار سهل است، چنانکه در سورهٔ انعام راجع به این حقیقت می گوید: ﴿ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ۝٢ ﴾ «و او کسی است که شما را از گِل آفرید، سپس (برای زندگی شما) زمانی مقرر کرد و نزد او(برای برانگیختن شما) میعاد معین است».

در سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲) می گوید: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ﴾ «وشکی نیست که ما انسان را از خلاصهٔ گِل آفریدیم»، و در سورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد سپس آن را باز می گرداند و آن (باز گرداندن) بر وی آسانتراست».

مسئلهٔ دوم: ذکر اقوال وعناد منکرین معاد در دنیا و پاسخ به ایشان

بعد ازآنکه برای امکان معاد برهان و دلیل قاطعی را ذکر کرد، درینجا پنج عملکرد قبیح آنها را حکایت می کند:

۱- تمسخر ایشان به قیامت: ﴿ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ۝١٢ ﴾ «بلکه تو (از انکار آنها از معاد) تعجب می کنی و ایشان (به مسئلهٔ معاد) تمسخر می کنند».

«عَجِبْتَ» به صیغهٔ خطاب و مخاطب آن، پیغمبر ﷺ است، یعنی ای پیغمبر ﷺ بنا بر یقینی کاملی که به حقانیت معاد و به قدرت الله تعالی بر آن داری، از انکار آنها تو تعجب می کنی، اما آنها از شدت تکذیب شان، سخنان تو را در مورد قیامت مسخره می کنند.

این تعجب پیغمبر ﷺ از انکار کافران به قیامت، در سورهٔ رعد آیهٔ (۵) و همچنان تعجب کافران از وقوع قیامت و حقانیت آن در سورهٔ ق آیهٔ (۲-۳) نیز ذکر شده است.

همین کلمهٔ «عَجِبْتَ» را سه تن از ائمهٔ قرائت به صیغهٔ متکلم یعنی «عَجِبتُ» قرائت نموده اند، درین صورت ، نسبت تعجب به سوی الله تعالی می باشد.

و تعجب یکی از صفات فعلی الله تعالی است که به نحوی که شایستهٔ ذات او است، برایش ثابت است و نمی توان تعجب او را به تعجب مخلوق قیاس کرد، و این صفت فعلی برای الله تعالی، در چندین حدیث نبوی ﷺ ذکر شده است، ازآنجمله:

۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَعْجَبُ مِنْ رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ»

«الله عزوجل از دو مردی تعجب می کند یکی از ایشان دیگرش را به قتل می رساند، سپس هردو به بهشت می روند».([1])

یعنی قاتل سپس اسلام می آورد و به حالت اسلام وفات می کند و به بهشت می رود.

۲- از علی رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْجَبُ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا قَالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرُكَ»

«یقینا پروردگارت از بنده اش تعجب می کند هنگامی که بگوید: پروردگارا ! گناهانم را بیامرز، چرا که گناهان را جز تو کسی نمی آمرزد».([2])

۳- از عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَعْجَبُ مِنْ الصَّلَاةِ فِي الْجَمِيعِ» الله از ادای نماز در جماعت تعجب می کند». ([3])

۴- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:«عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاَسِلِ». ([4])

«الله از مردمی که در زنجیرها به بهشت داخل می شوند، تعجب می کند». یعنی در جنگ اسیر می شوند و سپس اسلام را می پذیرند و سبب دخول شان به جنت می گردد.

۵- و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ به مرد انصاری فرمودند:«قَدْ عَجِبَ اللهُ مِنْ صَنِيعِكُمَا بِضَيْفِكُمَا اللَّيْلَةَ» الله از عملکرد امشب شما با مهمان تان، تعجب کرد.([5])

این همه احادیث ثابت کنندهٔ صفت «تعجب» برای الله عزوجل است، پس طوری که تأویل دیگر صفات جایز نیست، به همین ترتیب تأویل و یا تحریف این صفت جایز نیست.

۱- سنن نسائی، کتاب الجهاد، باب اجتماع القاتل و المقتول في سبيل الله في الجنة، حدیث: ۳۱۶۵، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح نسائی ، حدیث: ۳۱۶۵ .

۲- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب ما یقول إذا رکب دابة، حدیث: ۳۴۴۶، این حدیث را امام ترمذی «حسن صحیح» خوانده است، و نگاه: صحیح سنن أبوداود - از شیخ البانی- حدیث: ۲۳۴۲ .

۳- مسند أحمد، حدیث: ۵۱۱۲، شیخ البانی این حدیث را «حسن» گفته است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۱۸۲۰.

۴- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب الأساری في السلاسل، حدیث: ۳۰۱۰.

۵- صحیح مسلم، کتاب الأشربة ، باب إکرام الضیف و فضل إیثاره، حدیث: ۲۰۵۴.

۲- از عناد مشرکان سخن می گوید: ﴿وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ۝١٣﴾ «وچون پند داده شوند، پند نمی گیرند»، و مادهٔ نصیحت پذیری در آنها وجود ندارد که این نشانهٔ عناد آنها است.

۳- از سخریهٔ آنها به آیات الهی خبر می دهد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ۝١٤﴾ «وهنگامی که دلیلی (از دلائل آفاقی، یا نفسی را در بارهٔ معاد، یا معجزه ای ازمعجزات پیغمبر را که دلیل صدق او است) ببینند (به آن) تمسخر می کنند».

تمسخر قبلی ایشان در مورد قیامت بود و این تمسخر ایشان به آیات و معجزه های الهی است.

۴- آیهٔ الهی را سحر می گفتند: ﴿وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝١٥﴾ «و می گویند: این (دلائل) جز جادوی آشکار نیست»، به این ترتیب آنها همه معجزه های الهی را به شمول قرآن، جادو قرار دادند.

بعد از نقل سخنان جاهلانهٔ آنها در بارهٔ معاد و قرآن، انکار آنها از قیامت را ذکر می کند که آن را بعید و نا ممکن می شمردند و می گفتند:

۵- ﴿أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝١٦ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝١٧﴾ «آیا هنگامی که ما بمیریم و خاک و استخوان ها شویم، آیا (دوباره) بر انگیخته خواهیم شد؟! آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته خواهند شد؟»».

این بعید و ناممکن شمردن ایشان قیامت را در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) و در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳۷) و در سورهٔ ق آیهٔ (۳) و در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) نیز ذکر شده است.

– بعد ازآنکه امکان معاد را به برهان قطعی اثبات نمود و شبهات بی پایهٔ منکرین معاد را رد کرد، به پیغمبر خود دستور می دهد تا وقوع آن را بیان کرده به سمع آنها برساند: ﴿قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ۝١٨﴾ «بگو: آری (شما همه زنده می شوید) در حالیکه شما خوار و ذلیل هستید». «دَاخِرُونَ» جمع «داخر» ذلیل، خوار و پست.

به این قدر جواب کوتاه اکتفا کرد، چرا که براهین قاطعهٔ امکان معاد پیشتر تفصیلا ذکر شد، سپس برای جواز وقوع آن قول مخبر صادق را به حیث دلیل سمعی ذکر کرد.

مسئلهٔ سوم: توضیح کیفیت قیام قیامت و احوال منکرین معاد درآنروز

در آیات گذشته گفتارها و عناد منکرین قیامت را در دنیا تذکر داد، اکنون درین آیات کیفیت قیام قیامت وهفت حالت منکرین را در آن روز شرح می دهد:

- حالت اول: توضیح کیفیت قیام آنها از قبرها، می گوید: ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ ﴿١٩﴾﴾ «آن، تنها یک صدای تند است، پس نا گهان ایشان (از قبرها برخواسته به یکدیگر) می نگرند»، وصحنهٔ محشر را تماشا می کنند. «زَجْرَةٌ» فریاد و صدای تند.

- حالت دوم: گفتار آنها را بعد از بیرون شدن شان از قبرها، حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾﴾ «و می گویند: ای وای برما ! این، روز جزا است !» پس به این گفتار شان به چیزی که در دنیا، استهزاء می کردند، اعتراف می کنند که این روز جزای اعمال است.

چنانکه در سورهٔ یونس آیهٔ (۴) و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۵۱) و در سورهٔ طه آیهٔ (۱۵) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۳۱) فلسفهٔ قیام قیامت، همین جزا را قرار داده است.

- حالت سوم: پیش از حضور شان به دادگاه عدل الهی به آنها گفته می شود: ﴿هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾﴾ «امروز، روز داوری و حساب رسی است که شما آن را (در دنیا) تکذیب می کردید»، و روز فیصله های جزائی وحقوقی و داوری عادلانه در میان بندگان است که قبلا به آن استهزاء می کردید.

- حالت چهارم: بعد از حضور به دادگاه الهی، به فرشتگان دستور گرد آوری شان داده می شود: ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ «(گفته می شود: ای فرشتگان) جمع کنید کسانی را که به خود ستم کرده اند همراه با هم فکران شان و همراه با آنچه که جز الله می پرستیدند».

«وَأَزْوَاجَهُمْ» به معنای «أشباههم» یعنی هم جنسان و هم نوعان شان، به این معنی که یهودی با یهودی، نصرانی با نصرانی، دزد با دزد، زانی با زانی، مشرک با مشرک، و سود خور با سود خور، رشوت خور با رشوت خور، منافق با منافق همین گونه معبودانی را که عبادت می کردند مانند شیاطین و بتان، اینهمه را جمع آوری نمائید.

- بعد ازآن فرمان سوق به سوی دوزخ داده می شود: ﴿فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾﴾ «پس ایشان را به سوی راه دوزخ سوق دهید»، زیرا اینها در دنیا به سوی صراط مستقیم اسلام دعوت وهدایت داده شده بودند اما نپذیرفتند پس امروز به طریق مجازات، ایشان را به سوی راه دوزخ رهنمائی کنید.

البته بندگان صالحی که بدون رضا و رغبت و بدون علم و آگهی شان مورد عبادت کافران و مشرکان قرار گرفته اند، ازین حکم مستثنی اند، زیرا الله تعالی در سورهٔ أنبیاء،

آیهٔ (۱۰۱) می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ﴾ «آنان که (به خاطر ایمان و اعمال صالح شان) قبلا به ایشان وعدهٔ نیک داده ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می شوند».

- حالت پنجم: سپس هنگامی که به مقر اصلی شان برسند، درین هنگام گفته می شود: ﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡـُٔولُونَ ۝٢٤﴾ «و ایشان را باز دارید که مورد سوال قرار خواهند گرفت»، درین هنگام از نعمت های پروردگار سوال کرده می شوند: از کجا آوردید؛ در کجا مصرف نمودید؟ آیا شکرانهٔ آنها را بجا آوردید؟

از عمر شان سؤال کرده می شوند که در چه نوع اعمال آن را سپری کردند؟

از مال شان سوال می شوند که از کدام مدرک به دست آوردند و در کجا به مصرف رسانیدند؛ و همچنین از علم شان سوال می شود که چه عمل کردید؟ از بدعات و معاصی سوال می شوند که این اعمال را چرا انجام دادید؟

برخی از مفسرین گفته اند: سؤالی که از کافران هنگام سوق دادن شان به سوی دوزخ می شود، در بارهٔ اعمال و عقائد شان نیست، چرا که این سؤال قبلا صورت گرفته است، بلکه این سؤال به غرض نا أمید و مأیوس ساختن ایشان است و آنچه که در باره اش پرسیده می شود در آیهٔ بعدی ذکر شده است:

- حالت ششم: به غرض نا أمید ساختن از ایشان پرسیده می شود: ﴿مَا لَكُمۡ لَا تَنَاصَرُونَ ۝٢٥﴾ «چرا یکدیگر را یاری نمی دهید؟»، آنگونه که در دنیا به یکدیگر کمک می کردید و از طرف دیگر از معبودان تان توقع شفاعت داشتید، پس آن کمک ها و آن توقعات کجا شد؟ درین هنگام یأس سرتا پای وجود آنها را فرا می گیرد و ازین سؤال هم جوابی در دست نداشته جز تسلیم راهی ندارند: ﴿بَلۡ هُمُ ٱلۡيَوۡمَ مُسۡتَسۡلِمُونَ ۝٢٦﴾ «بلکه ایشان امروز کاملا تسلیم اند» و همه مخالفت های شان پایان می یابد.

- حالت هفتم: بعد ازآنکه حقایق برای ایشان معلوم شد و ملزم شدند، به نکوهش و ملامت یکدیگر می پردازند: ﴿وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ۝٢٧﴾ «و برخی ایشان به برخی روی آورده یکدیگر را مورد سوال قرارمی دهند».

- نخست پیروان از رهبران گمراه کنندهٔ خود سؤال می کنند: ﴿قَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَأۡتُونَنَا عَنِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٢٨﴾﴾ «(پیروان به رهبران خود) می گویند: شما بودید که از جانب راست (و چپ به خاطر گمراه ساختن ما) می آمدید»، و ما را به وسائل و شیوه های گوناگون تحت تأثیر خود قرار داده افکار نا مطلوب خویش را بر ما تحمیل می کردید، و ما نا آگاهانه دعوت شما را می پذیرفتیم، از پس پرده خبر نداشتیم، پس در نتیجهٔ وسوسه های شما به چنین سرنوشت فلاکت بار دچار شدیم.

رهبران گمراه کننده ازین پرسش ملامت آمیز پیروان شان جواب می دهند:

۱- ﴿قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «می گویند: بلکه خود شما مومن نبودید»، چرا که شما ما را به جمیع اوصاف می شناختید، از سیاست و از شیطنت ما و از شر وفساد ما کاملا مطلع بودید، علاوه برآن خودتان اهل خرد و عقل بودید، پس چرا دعوت أنبیا و پیروان راستین ایشان را ترک نموده خط ما را پیروی نمودید، پس معلوم شد که تقصیر ازخود شما بوده است.

۲- ﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭۖ بَلۡ كُنتُمۡ قَوۡمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾﴾ «و ما را برشما هیچ تسلطی نبود بلکه شما خودتان گروه سرکش بودید»، و همین طغیان و سرکشی شما بود که به پیغمبران کفر ورزیدید و از حق پیروی نکردید.

- پس خود پیشوایان نتیجهٔ کردارهای هردو طرف را ابراز داشته می گویند: ﴿فَحَقَّ عَلَيۡنَا قَوۡلُ رَبِّنَآۖ إِنَّا لَذَآئِقُونَ ﴿٣١﴾﴾ «پس وعدهٔ پروردگار مان بر همهٔ ما ثابت شد، ما همه عذاب را خواهیم چشید».

- باز هم در آخر به قصور خود اشاره نموده می گویند: ﴿فَأَغۡوَيۡنَٰكُمۡ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ ﴿٣٢﴾﴾ «پس شما را گمراه کردیم همانگونه که ماخود گمراه بودیم»، ولی شما را مجبور نکردیم، رغبت و علاقهٔ شما را به گمراهی مشاهده کردیم، شما را به سوی گمراهی دعوت دادیم، و شما به اختیار خود آن را پذیرفتید، اکنون ما را مورد ملامت قرار مدهید، بلکه خود را ملامت کنید.

- بعد ازآنکه مخاصمه هردوگروه را شرح داد، به دنبال آن از عذاب ایشان خبر می دهد: ﴿فَإِنَّهُمۡ يَوۡمَئِذٖ فِي ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾﴾ «پس یقینا همهٔ ایشان در آن روز در عذاب باهم اشتراک دارند»، طوری که در دنیا درگمراهی اشتراک داشتند، چنانکه در سورهٔ زخرف آیهٔ (۳۹) می گوید: ﴿وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ إِذ ظَّلَمۡتُمۡ أَنَّكُمۡ فِي ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ﴾ «و چون بر خود

ستم کردید، هرگز پشیمانی تان امروز به شما سودی نمی بخشد، و شکی نیست که شما درعذاب با یکدیگر اشتراک دارید».

- سپس فیصله و سنت تغییر ناپذیر خود را در حق مجرمان بیان می دارد: ﴿ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ ﴾ «یقینا ما با همه گنه کاران چنین رفتار می کنیم».

مسئلهٔ چهارم: شرح علت عذاب مجرمان

بعد ازآن علل تعذیب مشرکان و کافران را بیان می دارد:

۱- انکار شان از توحید: ﴿ إِنَّهُمْ كَانُوٓا۟ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ «زیرا هنگامی که به ایشان گفته می شد: جز الله معبود برحق نیست، تکبر می نمودند»، و از پذیرفتن توحید اباء ورزیده می گفتند: ﴿ أَجَعَلَ ٱلْـَٔالِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ ﴾ (سورهٔ ص) «آیا او معبودان متعدد را یک معبود قرار داده است، واقعا این سخن شگفت آور است».

تکبر کافران و مشرکان از پذیرفتن توحید، در سورهٔ إسراء آیهٔ (۴۶) و در سورهٔ حج آیهٔ (۷۲) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۴۱) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۴۵) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۱۲) نیز مذکور است.

۲- انکار شان از رسالت: ﴿ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓا۟ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍۭ ﴿٣٦﴾ ﴾ «و می گفتند: آیا ما به خاطر گفتار یک شاعر دیوانه، مبعودان خویش را ترک کنیم؟!»، معبودانی که پدران و نیاکان ما همواره آنها را عبادت می کردند !

- الله سبحانه در ردّ گفتار این ظالمان می فرماید: ﴿ بَلْ جَآءَ بِٱلْحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ ﴾ «(چنین نیست که می گویند) بلکه او سخن راست آورده وپیغمبران (پیشین) را تصدیق نموده است»، او نه شاعر است و نه مجنون بلکه پیغمبر و حامل رسالت حق و شریعت و کتاب، و رسانندهٔ پیام توحید و دین اسلام است.

و در رأس دعوت پیغمبرﷺ مسئلهٔ توحید است که سر آغاز دعوت همه أنبیا است، لذا دعوت این پیغمبر با دعوت همه پیغمبران هم آهنگی کامل دارد، همه گفته های آنها را در اصول دین تصدیق می کند، پس انکار شما مشرکان ناشی از عناد وجهالت است.

- بعد ازآنکه انکار آنها را از توحید ورسالت حکایت کرد، ایشان را مخاطب قرار داده می گوید: ﴿ إِنَّكُمْ لَذَآئِقُوا۟ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ ﴾ «البته شما چشندهٔ عذاب دردناکی خواهید بود».

- ﴿ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «وکیفر داده نمی شوید، مگر مطابق آن عملی که انجام می دادید»، پس جزا از جنس عمل، و حاصل، همان کِشتی است که شما خودتان کاشته اید.

مسئلهٔ پنجم: تفصیل پاداش مومنان در آخرت

بعد از بیان احوال منکرین وکیفر رنجبار آنها، حالا به بیان پاداش شگفت انگیز مومنان مخلص می پردازد: ﴿ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ ﴾ «مگر بندگان مخلص و برگزیدهٔ الله».

استثناء درین آیه، استثنای منقطع بوده به معنی «لکن» است.

«اَلْمُخْلَصِينَ» جمع «مُخلَص» برگزیده، پاک و بی آلایش، کسانی که ایشان را الله تعالی برای عبادت خود برگزیده است. این کلمه را «نافع، عاصم، حمزه و کسائی – که از ائمهٔ قرائت هستند، به فتح لام قرائت نموده اند، و جمع دیگری از ائمهٔ قرائت : ابن کثیر، ابن عامر، ابو عمرو و یعقوب – آن را به صیغهٔ اسم فاعل «مُخلِصِین» قرائت نموده اند.

فائده: فرق درمیان «مُخلِص ومُخلَص» ازین قرار است:

«مخلِص» به کسر لام مقام ابتدائی است که عبارت از اصلاح نفس و خود سازی است.

«مُخلَص» به فتح لام مرتبهٔ نهائی است که عبارت از مرتبهٔ کمال ایمان و جهاد با نفس و جهاد با شیطان وتخلیص نفس از وساوس شیطان و خواهشات نفسانی است.

ازین وجه قرآن عظیم الشان کسانی را که از سلطهٔ شیطان محفوظ اند، به لفظ مُخلَص به فتح لام، مستثنی قرار داده است، چنانکه در یوسف آیهٔ (۲۴) و سورهٔ حجر آیهٔ (۴۰) و سورهٔ ص آیهٔ (۸۳) و سورهٔ صافات آیهٔ (۷۴) مذکور است.

پس آنها به خاطر مُخلَص بودن شان مستحق هفت نوع پاداش عالی شناخته شدند:

۱- ﴿ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾ ﴾ «برای ایشان روزی معلوم و مشخص است».

این روزی از لحاظ وقت، معلوم و معین است، طوری که در سورهٔ مریم آیهٔ (۶۲) می گوید: ﴿ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴾ «و برای ایشان در بهشت صبحگاهان وشامگاهان روزی آماده است».

یا به اعتبار وصف خوش صورتی، خوش مزه گی، خوش لذتی معلوم است، چنانکه در سورهٔ محمد آیهٔ (۱۵) مذکور است.

یا از حیث قدر استحقاق و اندازهٔ عمل شان معلوم و معین است و آنچه که افزود برآن داده می شوند، فضل و احسان پروردگار است، چنانکه در سورهٔ یونس آیهٔ (۲۶) مذکور است.

۲- سپس نوعیت آن رزق را بیان می کند: ﴿فَوَٰكِهُ﴾ «میوه های متنوع است».

چنانکه در سورهٔ یس آیهٔ (۵۷) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۷۳) و در سورهٔ دخان آیهٔ (۵۵) و در سورهٔ واقعه آیهٔ (۳۲-۳۳) مذکور است.

۳- ﴿وَهُم مُّكۡرَمُونَ ۝٤٢﴾ «وایشان محترم و معزز اند»، و همچون مهمانان عزیزی که به خانهٔ دوست مشفق خود می روند از ایشان استقبال و پذیرائی به عمل می آید.

۴- ﴿فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ۝٤٣﴾ «در باغ هایی پر از نعمت» بسر می برند.

از مجالس و از کیفیت جلوس آنها یاد آور می شود:

۵- ﴿عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ۝٤٤﴾ «بر تخت ها رو بروی یکدیگر می نشینند».

«سُرُرٖ» جمع «سریر» تخت .

از مشروب آنها خبر می دهد:

۶- ﴿يُطَافُ عَلَيۡهِم بِكَأۡسٖ مِّن مَّعِينِۢ ۝٤٥﴾ «گردانده می شود بر ایشان جامی که پر از شراب چشمهٔ جاری است».

- سپس سه وصف آن مشروب را تذکرمی دهد:

- وصف اول ودوم: ﴿بَيۡضَآءَ لَذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ ۝٤٦﴾ «شراب سفید رنگ لذت بخش برای نوشنده گان»، سفیدی وصف ظاهری ولذت بخش بودن وصف باطنی آن مشروب است.

- وصف سوم: ﴿لَا فِيهَا غَوۡلٞ وَلَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ ۝٤٧﴾ «نه در (نوشیدن) آن سر دردی است و نه به سبب آن بیهوش می شوند».

«غَوۡلٞ» حالتی از سردردی که برای انسان شرابی، دست می دهد، «يُنزَفُونَ» فعل مضارع مجهول، صیغهٔ ماضی آن «نُزِفَ» به صیغهٔ مجهول است، به معنی بیهوش شدن، عقل را از دست دادن، مقصودش همان حالت سکر و نشه است که برای انسان باده نوش دست می دهد، اما شراب بهشت از همهٔ این فسادها پاکیزه است .

۷- به بیان اوصاف همسران بهشتیان می پردازد و از سه وصف آنها تذکر می دهد:

- وصف اول: بیان کمال عشق و علاقهٔ آنها به شوهرا ن شان است : ﴿وَعِندَهُمۡ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ﴾ « ونزد ایشان همسرانی است که (به سوی شوهران شان) چشم دوخته اند».

«اَلطَّرۡفِ» نگاه، چشم، و این وصف نیز اشاره به وصف باطنی آنها است که عبارت از عفت و دلبستگی کامل آنها به شوهران شان می باشد.

- وصف دوم: اشاره به حسن وجمال ظاهری آنها است: ﴿عِينٌ ۝٤٨﴾ «کشاده چشم اند» که این دلیل زیبائی آنها است. «عِينٌ» جمع است، مفردش «عیناء» است، زنی که چشمان کشاده و زیبا داشته باشد.

در سورۀ ص آیۀ (۵۲) و در سورۀ الرحمن آیۀ (۵۶) نیز بیان این دو وصف است.

- وصف سوم: از زیبائی رنگ آنها حکایت می کند: ﴿كَأَنَّهُنَّ بَيۡضٞ مَّكۡنُونٞ ۝٤٩﴾ «گویا آنها تخم های مستور (در پرده) اند».

یعنی در شفافیت و سفیدی، جلد های شان به تخم هایی مستور و در پرده ای می ماند که هنوز دست کسی به آن نرسیده است، «مَّكۡنُونٞ» مستور و پنهان.

مسئلۀ ششم: داستان یکی از دوستان گمراه دنیوی شان

بعد از بیان شرح وبیان نعمت های گوناگون بهشتیان، یکی از داستان های دوستان دنیوی شان را که به معاد جسمانی باور نداشت، ذکر می کند:

- ﴿فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ۝٥٠﴾ «پس بعضی اهل بهشت بر بعضی روی آورده از یکدیگر می پرسند».

- ﴿قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٞ ۝٥١﴾ «یکی از ایشان می گوید: مرا (در دنیا) همنشینی بود»، و او می خواست مرا از عقیدۀ پاک اسلامی خود در مورد معاد منحرف سازد:

۱- ﴿يَقُولُ أَءِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُصَدِّقِينَ ۝٥٢﴾ «(او از قیامت منکر بود و به من) می گفت: آیا تو از جملۀ کسانی هستی که (به زندگی بعد از مرگ) باور دارند؟»، به این ترتیب او می خواست مرا در مورد قیامت دچار شک و تردید کند، لذا او می گفت:

۲- ﴿أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَدِينُونَ ۝٥٣﴾ «آیا هنگامی که بمیریم و خاک واستخوان ها گردیم، آیا (بار دیگر زنده شده) جزا داده خواهیم شد؟». «لَمَدِينُونَ» جمع «مَدِين» اسم مفعول است، به معنی کسی که جزا داده شود و او تبدیل شدن به خاک و استخوان را مانع زندگی دوباره دانسته از حشر و نشر انکار می ورزید.

بعد ازحکایت سخنان آن رفیق منکرش، از دوستان بهشتی اش می خواهد تا با آنها یکجا از حالت او آگاه شوند:

- ﴿ قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾ ﴾ «می گوید: آیا شما می خواهید به سوی او نگاهی بیاندازید؟» تا حالت او را مشاهده کنیم. «مُّطَّلِعُونَ» نگاه کننده از بالا به پایین.

- ﴿ فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾ ﴾ «پس او نگاهی (به سوی دوزخ می افگند و) او را در میان دوزخ می بیند»، هنگامی که دوستش را در وسط دوزخ می بیند، او را چنان مخاطب قرار می دهد:

- ﴿ قَالَ تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ ﴿٥٦﴾ ﴾ «می گوید: به الله سوگند یاد می کنم که نزدیک بود که مرا هلاک کنی»، تو خود کافر بودی، نزدیک بود که مرا به ارتداد بکشانی و با خود همنظر بسازی! حرف «إن» مخفف از «إنَّ» مشدده است، و «لَتُرْدِينِ» اصلش «لَتُرْدِيْنِي» - همراه با یای متکلم- مرا هلاک بسازی، از کلمهٔ «الرَّدَی» مشتق است به معنی هلاکت .

- سپس از پروردگار خود ابراز سپاس می کند: ﴿ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾ ﴾ «و اگر احسان پروردگارم نمی بود قطعا از حاضر کرده شده گان در دوزخ می بودم». «ٱلْمُحْضَرِينَ» احضار شدگان، مقصودش دوزخیان است.

- بعد از آن، مرد بهشتی هنگامی که حالت اهل دوزخ را می بیند و ناز و نعمت خود و بهشتیان را می بیند از روی غبطه و مسرت و خوش حالی با اسلوب استفهام تقریری می گوید: ﴿ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا مَوْتَتَنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾ ﴾ «آیا واقعا جز همان مرگ نخستین مان در دنیا، دیگر نمی میریم و ما عذاب نخواهیم شد؟». اسلوب سؤال را درینجا بدان سبب به کار برده است، تا دوستان بهشتی اش به او جواب دهند که «نَعَم مَا نَحنُ بِمَيِّتِينَ وَ مَا نَحنُ بِمُعَذَّبِين» یعنی: آری ، واقعا ما دیگر نمی میریم و نه عذاب می شویم.

پس آن مرد بهشتی می گوید: ﴿ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾ ﴾ «واقعا این نعمت وکرامتی (راکه الله به ما داده است) پیروزی بزرگ است».

- پس الله سبحانه در پایان این بحث می فرماید: ﴿ لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ ٱلْعَٰمِلُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ «به خاطر به دست آوردن چنین پاداش عمل کنندگان باید بکوشند»، و لازم است که این عمر گرانبها و این زندگی پر ازرش را در به دست آوردن چنین هدف عالی بخرج دهد، نه برای تحصیل متاع زود گذر دنیا که به هیچ کس وفا نکرده است.

مسئلهٔ هفتم: بیان سرنوشت مجرمان

بعد از شرح نعمت های بهشتیان عذاب های دردناک دوزخیان را بیان می کند و از خوراک و نوشیدنی و محل سکونت ایشان که همه عذاب است، خبر می دهد:

- از خوراک زشت ایشان خبر می دهد: ﴿ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾ ﴾ «آیا آنچه (از نعمت های بهشت) ذکر شد بهترین پذیرائی است، یا درخت زقوم؟» .

«نُزُلًا» پذیرایی و مهمانی که برای مهمان مهیا کرده می شود.

«الزَّقُّومِ» نام درخت بدبو و تلخ مزه ای است که در سرزمین تهامه می روید و اگر شیره اش به بدن انسان اصابت کند، آن قسمت بدن ورم می کند.

اوصاف این درخت در سورهٔ دخان آیهٔ (۴۳-۴۶) توضیح داده شده است.

- هرگاه قرآن ازین درخت یادآوری نمود، کفار گفتند: چگونه در میان آتش درختی می روید؟ آیا نمی سوزد؟ الله سبحانه در جواب آنها این آیه را نازل کرد: ﴿ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾ ﴾ «یقینا ما این درخت را مایهٔ عقوبت ستمگاران ساخته ایم».

سپس این درخت را به دو وصف توصیف می کند:

- وصف اول: بیان مکان روئیدن آن: ﴿ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ ﴾ «شکی نیست آن درختی است که در قعر دوزخ می روید».

- وصف دوم: تمثیل میوهٔ آن است: ﴿ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾ ﴾ «میوهٔ آن (در قباحت و زشتی) گویا سرهای شیاطین است».

این اشاره به کمال قبح صورت آن است، زیرا در عقیدهٔ مردم ، شیطان شکل و منظر بسیار قبیح دارد .

پس این درخت از قبیح ترین درختان، و در قبیح ترین مکانها، دارای قبیح ترین شاخه ها و میوه ها است که برای کافران آماده شده است چرا که آنها قبیح ترین عقائد و زشت ترین اعمال را انجام می دهند.

- سپس می فرماید: ﴿ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ﴾ «پس حتما دوزخیان از آن می خورند و شکم های خویش را از آن پر می کنند».

- ازآب آشامیدنی آنها خبر می دهد: ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ۝٦٧﴾ «سپس برای ایشان از آب داغ آلوده آشامیدنی است». «لَشَوْبًا» آلوده، آمیخته، از «شَابَ، يَشُوب، شَوبًا» به معنی آمیختن. «حَمِيمٍ» آب بسیار داغ و گرم. یعنی آبی را که می نوشند، بسیار داغ و گرم بوده و در عین حال آلوده به زرداب و خونابۀ دوزخیان است. - أعاذنا الله منه-.

این موضوع در سورۀ کهف آیۀ (۲۹) و در سورۀ محمد آیۀ (۱۵) و در سورۀ واقعه آیۀ (۵۱-۵۶) نیز بیان شده است.

- مقر اصلی و محیط زندگی آنها را بیان می کند: ﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ۝٦٨﴾ «باز (بعد از خوردن و آشامیدن) بازگشت ایشان به سوی دوزخ است»، که مقر اصلی و محل بود و باش دائمی ایشان است، طوری که در سورۀ فصلت آیۀ (۲۸) می گوید: ﴿لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ﴾ «ایشان را در آنجا سرای همیشگی است».

برخی از مفسرین ازین آیه استفاده نموده اند که «حمیم» بیرون جهنم است، هنگامی که در داخل جهنم از آن درخت می خورند، تشنگی بالایشان غلبه می کند، سپس همچون شتران تشنه برده می شوند تا از ان آب بنوشند، سپس بعد از نوشیدن به مکان اصلی شان باز گردانده می شوند.

چنانکه در سورۀ الرحمن همین حقیقت روشن می شود: ﴿هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ۝٤٣ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ۝٤٤﴾ «این همان دوزخی است که گنهگاران آن را تکذیب می کردند در میان آن و درمیان آب بسیارگرم رفت وآمد می کنند».

البته جمهور مفسرین به این نظر اند که «حمیم» در داخل دوزخ است، زیرا دوزخیان بعد ازآنکه به دوزخ وارد شوند، دیگر ازآن بیرون نمی شوند.

- بعد از بیان سه نوع عذاب، علت گرفتاری آنها به این عذاب را بیان می کند که تقلید کورکورانه از پدران گمراه شان است: ﴿إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ۝٦٩ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ۝٧٠﴾ «چرا که ایشان پدران خویش را گمراه یافتند، پس بر نقش قدم آنان به سرعت روان اند». «أَلْفَوْا» یافتند، «يُهْرَعُونَ» - به صیغۀ مجهول- به شتاب می روند، از باب «إفعال». گفته می شود: «هُرِع و یا أُهرِع فُلانٌ إِلَى كَذَا» فلان شخص به سوی کاری با شتاب حرکت می کند.

ذکر این فعل به صیغهٔ مجهول اشاره به اینست که تقلید کورکورانه در ایشان چنان اثر گذاشته بود که بدون فکر و اختیار به نقش نیاکان گمراه خود چنان روانند که گویا کسی از پشت سر آنها را مجبور ساخته درخط تقلید می دواند، و از خود هیچ گونه اختیاری ندارند.

چنانکه از حال این گونه مردم در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۷۰) و در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۰۴) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۸) و در سورهٔ یونس آیهٔ (۷۸) و در سورهٔ أنبیا آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ لقمان آیهٔ (۲۱) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۲-۲۳) تذکر داده شده است.

مسئلهٔ هشتم: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد ازآنکه از روش معاندانهٔ مشرکان و از تقلید جاهلانه وترک دلیل ایشان خبر داد، اکنون پیغمبر خود را تسلی می دهد که این مسئله تنها درین امت نیست بلکه در امتان گذشته هم این شیوه رائج بوده است، ولی سر انجام آنها تباهی، اما پیروزی از آن مومنان بود، چنانکه می گوید: ﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾﴾ «وحقا که پیش از ایشان بسیاری از پیشینان گمراه شده بودند»، و عامل گمراهی شان این بود که خط توحید را گذاشته راه شرک را، و نقش پیغمبران را گذاشته تقلید پدران را در پیش گرفتند.

همچنین در سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۳) این حقیقت را واضح ساخته است.

- گمراهی آنها به سبب نداشتن رهبر نبود، زیرا: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾﴾ «ما در میان ایشان بیم دهنده گان فرستادیم»، ولی به سبب شدت عناد وسرکشی، از پذیرفتن دعوت خود داری نموده آنها را تکذیب کردند و در نتیجه سرانجام شان به تباهی کشید: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾﴾ «پس بنگر سرانجام کار بیم داده شده گان چگونه بود»، که از صفحهٔ هستی کاملا حذف شدند.

- سپس بندگان نیکو کار را از عذاب، مستثنی قرار می دهد: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾﴾ «مگر بندگان خالص و برگزیدهٔ الله» که آنها نه تنها در دنیا ازعذاب الله تعالی نجات یافتند، بلکه در آخرت نیز مشمول رحمت و لطف وکرم الهی قرار خواهند گرفت.

✿✿✿

بخش سوم : (از آیهٔ ۷۵-۱۴۸)

ذکر داستان شش پیغمبر و امتان ایشان به غرض تذکیر مشرکان و تسلیت پیغمبر ﷺ

۱- قصهٔ نوح علیه السلام

﴿ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿۷۵﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ
هُمُ الْبَاقِينَ ﴿۷۷﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۷۸﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿۷۹﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۰﴾
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۱﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿۸۲﴾ ﴾

ترجــــمه:

۷۵- ویقینا نوح ما را فریاد کرد پس (ما فریاد او را اجابت کردیم و) ما (برای او) بهترین اجابت کنندگان بودیم.

۷۶- و ما او را با خانوده و پیروانش از اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- وما تنها نسل او را در زمین باقی گذاشتیم.

۷۸- و ما ذکر جمیل وثنای نیک را بر وی در میان نسل های بعدی (به یادگار) گذاشتیم.

۷۹- آن (ذکر جمیل وثنای نیک) درود بر نوح، در میان جهانیان است.

۸۰- یقینا ما نیکو کاران را این گونه پاداش می دهیم.

۸۱- واقعا او از بندگان مؤمن ما بود.

۸۲- سپس دیگران راغرق کردیم.

تفســـــیر:

پیشتر به صورت اجمالی از ضلال امتان گذشته و ارسال پیغمبران و هلاکت مخالفین ونجات مخلصین خبر داد، اکنون درینجا همان اجمال قبلی را تفصیل نموده داستان های شش پیغمبر و امتان ایشان را بیان می کند، تا روشن شود که جز راه أنبیاء راه نجات نیست و جز مذهب آنها مذهب رسمی وجود ندارد.

نخست از همه به بیان قصهٔ نوح علیه السلام و قومش پرداخته از دعای نوح علیه السلام آغاز می کند:

- ﴿ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ ﴾ «ویقینا نوح ما را فریاد کرد».

در این «ندای» نوح علیه السلام سه احتمال است:

۱- مراد ازآن، دعا به هلاکت قومش هست، چنانکه در سورۀ نوح آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ «ونوح گفت: پروردگارا! بر روی زمین از کافران باشنده ای را باقی مگذار».

۲- مراد ازآن، دعای طلب نصرت است، چنانکه در سورۀ قمر آیۀ (۱۰) می گوید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ﴾ «پس او پروردگارش را فریاد کردکه من مغلوبم، پس انتقام بگیر» و در برابر کافران مرا یاری و نصرت ده.

۳- مراد ازآن «نداء» دعای فرود آمدن به زمین پر از برکت است، چنانکه در سورۀ مومنون آیۀ (۲۹) می گوید: ﴿وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ﴾ «و بگو: پروردگارا! مرا در سرزمین پر برکت فرود آر، زیرا تو بهترین فرود آورندگان هستی».

مراد ازین ندا هرکدام ازین دعا ها باشد، اشکالی ندارد، زیرا الله تعالی هر سه دعای او را اجابت نموده است.

سپس از اجابت دعای او خبر می دهد: ﴿فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾﴾ «پس ما (برای او) بهترین اجابت کننده گان بودیم».

سپس این اجابت اجمالی را تفصیل می کند:

۱- ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾﴾ «و ما او را با خانوده و پیروانش از اندوه بزرگ نجات دادیم»، این ندا و اجابت آن در سورۀ أنبیاء آیۀ (۷۶) نیز ذکر شده است.

مقصود از «وَأَهْلَهُ» افراد مؤمن خانواده اش و همچنان پیروان مومن او هستند که جمعا هشتاد تن بودند، و مقصود از «الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» - اندوه بزرگ – غرق شدن است.

۲- ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾﴾ «و ما تنها نسل او را در زمین باقی گذاشتیم».

مفسرین در روشنی این آیه گفته اند: بشریت بعد از نوح علیه السلام همه زادۀ او هستند. و همچنان گفته اند: از نوح علیه السلام سه پسر به جای ماند: سام، حام، یافث.

عرب، فارس و روم از نسل «سام» اند، و ترک، سقالبه و یأجوج و مأجوج از نسل «یافث» اند، و قبط و سودان و بربر همه از نسل «حام» اند. و الله اعلم.[1]

۱- تفسیر ابن کثیر: ۱۷/۴ .

۳- ﴿وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ۝٧٨﴾ «و ما ذکر جمیل وثنای نیک را بر وی در میان نسل های بعدی (به یادگار) گذاشتیم».

و آن نام نیک و ذکر جمیل اینست: ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٧٩﴾ «درود بر نوح، در میان جهانیان است».

- بعد از ذکر این سه نعمت می فرماید: ﴿إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٨٠﴾ «یقینا ما نیکو کاران را این گونه پاداش می دهیم».

سپس سبب این احسان را ذکر می کند: ﴿إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٨١﴾ «زیرا او از جملهٔ بندگان مؤمن ما بود».

این آیه اشاره به علو مقام عبودیت وجلالت شان ایمان است که سبب حصول چنین نعمت های افتخار آفرین گردید.

- بعد ازآن، از نابودی مجرمان حکایت می کند: ﴿ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ۝٨٢﴾ «سپس (بعد از نجات نوح و پیروانش) ما دیگران را غرق کردیم»، و فردی از آنها را بر روی زمین باقی نگذاشتیم.

۞۞۞

۲- قصهٔ ابراهیم علیه السلام :

﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ۝٨٣ إِذۡ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلۡبٖ سَلِيمٍ ۝٨٤ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَاذَا تَعۡبُدُونَ
۝٨٥ أَئِفۡكًا ءَالِهَةٗ دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ ۝٨٦ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٨٧ فَنَظَرَ نَظۡرَةٗ فِي ٱلنُّجُومِ ۝٨٨ فَقَالَ إِنِّي
سَقِيمٞ ۝٨٩ فَتَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ مُدۡبِرِينَ ۝٩٠ فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمۡ فَقَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ۝٩١ مَا لَكُمۡ لَا تَنطِقُونَ ۝٩٢ فَرَاغَ
عَلَيۡهِمۡ ضَرۡبَۢا بِٱلۡيَمِينِ ۝٩٣ فَأَقۡبَلُوٓاْ إِلَيۡهِ يَزِفُّونَ ۝٩٤ قَالَ أَتَعۡبُدُونَ مَا تَنۡحِتُونَ ۝٩٥ وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ
۝٩٦ قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ ۝٩٧ فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ۝٩٨ وَقَالَ إِنِّي
ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ۝٩٩ رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۝١٠٠ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ۝١٠١ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ
ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ
سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ۝١٠٢ فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ۝١٠٣ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ۝١٠٤ قَدۡ

صَدَّقْتَ ٱلرُّءْيَآ ۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَٰٓؤُا۟ ٱلْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ
﴿١٠٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِى ٱلْءَاخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا
ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾ وَبَشَّرْنَٰهُ بِإِسْحَٰقَ نَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٢﴾ وَبَٰرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰٓ إِسْحَٰقَ ۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا
مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

ترجـــمه:

۸۳- ویقینا ابراهیم از پیروان نوح بود.

۸۴- وقتی که به پیشگاه پروردگارش با قلب سلیم (و پاک از شرک) آمد.

۸۵- چون برای پدر و قومش گفت: اینها چه چیز اند که می پرستید؟!

۸۶- آیا جز الله عبادت معبودانی دروغین را می خواهید.

۸۷- پس گمان شما به پروردگار عالمیان چیست؟

۸۸- پس (ابراهیم) نگاهی به ستارگان کرد.

۸۹- و گفت: من بیمارم.

۹۰- پس از وی روی گردانده باز گشتند.

۹۱- پس به طور پنهان به سوی معبودان ایشان رفت، پس (تمسخرکنان به آنها) گفت: آیـا نمی خورید؟

۹۲- شما را چه شده است که سخن نمی گوئید؟

۹۳- پس به آنها متوجه شده با دست راستش به زدن آنها پرداخت .

۹۴- پس (مردم) به سوی ابراهیم متوجه شده می دویدند.

۹۵- (ابراهیم به ایشان) گفت: آیا عبادت می کنید آنچه را که خود می تراشید؟

۹۶- در حالیکه الله شما را آفریده است، و هم بتانی را که شما می سازید.

۹۷- (مشرکان) گفتند: به خاطر سوزاندن وی آتشکدهٔ بزرگی بسازید، پـس او را در آتـش بیفگنید.

۹۸- پس بخاطر نابودی وی نیرنگی را خواستند، اما ایشان را پست و مغلوب ساختیم.

۹۹- و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می روم، به زودی مرا رهنمائی می کند.

۱۰۰- پروردگارا ! برایم فرزند صالحی عطا کن.

۱۰۱- پس او را به پسر بردباری مژده دادیم.
۱۰۲- و هنگامی که (آن پسر متولد شد و) به سنی رسید که می توانست همراه پدرش کار کند، ابراهیم گفت: ای پسر عزیزم! واقعا من خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس فکر کن رأی تو درین باره چیست؟ (اسماعیل) گفت: ای پدرم انجام بده، آنچه را که بدان دستور داده شده ای، - اگر خواست الله باشد- مرا از جملهٔ صابران خواهی یافت.
۱۰۳- پس چون هردو منقاد (فرمان الهی) شدند و (ابراهیم پسرش) اسماعیل را به پیشانی خواباند.
۱۰۴- و ما او را آواز دادیم که ای ابراهیم !
۱۰۵- خواب خود را راست کردی، ما اینگونه همه نیکو کاران را پاداش می دهیم.
۱۰۶- واقعا این ماجرا یک امتحان آشکاری بود.
۱۰۷- و ما برای او یک قربانی بزرگی را عوض دادیم.
۱۰۸- و ما نام نیک او را در میان پسینان باقی گذاشتیم.
۱۰۹- سلام باد بر ابراهیم .
۱۱۰- ما اینگونه پاداش می دهیم نیکوکارن را،
۱۱۱- قطعا او از بندگان مؤمن ما بود.
۱۱۲- و ما او را (به تولد) اسحاق مژده دادیم که پیغمبر و از جملهٔ نیکوکارن بود.
۱۱۳- و ما به ابراهیم و اسحاق برکت عطا کردیم و از نسل این دو، افراد نیکو کار به دنیا آمدند و هم برخی افرادی که برخویشتن آشکارا ستم می کردند.

تفسیر:

در آیات گذشته داستان نوح علیه السلام و قومش به صورت فشرده بیان شد، اکنون درینجا بخشی از زندگی نامهٔ ابراهیم بت شکن را که از پیروان خط نوح علیه السلام بود، به بحث گرفته می فرماید:

- ﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبْرَٰهِيمَ ﴿٨٣﴾﴾ «ویقینا ابراهیم از پیروان نوح بود».

منهج ابراهیم علیه السلام همان منهج نوح علیه السلام بود، هر دو در خط توحید و در مسیر تقوی و فدا کاری و دعوت خلق به سوی دین توحید و صبر و استقامت در راه دعوت و مبارزه با باطل پرستان قرار داشتند و هردو معلم و استاد یک مدرسه و پای بند یک منهج بودند.

- سپس صفتی را بیان می کند که منشأ همه فدا کاری های ابراهیم ؈ بود: ﴿إِذْ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾﴾ «وقتی که به پیشگاه پروردگارش با قلب سلیم (و پاک از شرک) آمد».
قلب سلیم قلبی است که نقش توحید و کافهٔ اعتقادیات و اصول اساسی اسلام درآن ثبت گردیده و از شرک و بدعت و نفاق وکبر وحسد وسائر اخلاق رذیله مبرا باشد.
- بعد ازآن، طریق دعوت او را به سوی دین الله و نصرت حق و مبارزهٔ او را با باطل پرستان و فدا کاری های او را شرح می دهد که همه ناشی از سلامت قلب است.
ابراهیم ؈ دعوت توحید را از پدر و قوم خود آغاز نموده مذهب آنها را تقبیح وآئین آنها را باطل اعلان نمود:

۱- ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾﴾ «چون برای پدر و قومش گفت: اینها چه چیز اند که می پرستید؟!».

منظورش ازین سؤال تحقیر معبودان وتقبیح مذهب آنها است که خلاف عقل و فطرت انسانی بود و این موضوع در سورهٔ مریم آیهٔ (۴۲-۴۵) نیز ذکر شده است.

۲- باز انکارش را شدت بخشیده گفت: ﴿أَئِفْكًا ءَالِهَةً دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾﴾ «آیا جز الله عبادت معبودان دروغین را می خواهید». «إفک» دروغ محض، همزه درین آیه برای استفهام انکاری است. «إِفْكاً» می تواند مفعول به و (ءَالِهَةً) بدل باشد، و یا این که (إِفْكاً) مفعول له و (ءَالِهَةً) مفعول به باشد . در صورت اخیر، معنی آیه چنین می شود: آیا به محض دروغ ، معبودهائی جز الله را خواستارید ؟

۳- سپس آنها را مورد تهدید قرار داده می گوید: ﴿فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾﴾ «پس گمان شما به پروردگار عالمیان چیست؟» آیا گمان می کنید که الله تعالی برای ادارهٔ کائنات و جهان هستی به شریکانی نیاز دارد؟ آیا شما را در برابر این شرک تان جزا نمی دهد؟ گمان شما در اسماء وصفات و ربوبیت او چیست؟ آیا درین امور کدام نوع نقصانی وجود دارد که شما به عبادت غیرالله روی آورده اید؟

این پندار سرتا سر فاسد است، زیرا الله سبحانه دارای صفات کمال، قادر بر هر چیز، دانا به هر مخلوق است که در هیچ صفتی از صفات او نقصی وجود ندارد و نه نقصی درآن متصور است، پس به کدام دلیل غیر او را عبادت می کنید؟
این همه نمادی از مبارزهٔ قولی ابراهیم ؈ بود که ذکر شد.

۴- بعد ازآن ابراهیم﷤ به مبارزهٔ عملی دست زد تا برای ایشان روشن سازد که ازین معبودان فاقد همه صفات، چیزی ساخته نمی شود.

قوم ابراهیم﷤ هر سال مراسم عید داشتند و غذاهای گوناگون را آماده نموده به بت خانه حاضر ساخته پیش روی بتان شان مرتب می نهادند تا به زعم خودشان این غذاها متبرک شوند، بعد از سپری شدن مراسم عید به سوی بتخانه آمده ازآن غذاها می خوردند، البته قبل ازآن حضور کافهٔ مردم را در عیدگاه یک امر حتمی و رسمی وقانونی می پنداشتند و جز افراد مریض دیگر هیچ کسی حق تخلف را نداشت.

- پس ابراهیم علیه السلام با استفاده ازین موقع، یک تدبیر عملی را اتخاذ نمود که تصویرش بدین قرار است: ﴿فَنَظَرَ نَظۡرَةٗ فِي ٱلنُّجُومِ ۝٨٨﴾ «پس (ابراهیم) نگاهی به ستارگان کرد» یعنی اندکی فکر کرد، عربها به کسی که به فکر و تأمل رود، «نَظَرَ فِي النُّجُوم» می گویند. پس مطلب آیه اینست که ابراهیم﷤ متفکرانه به سوی آسمان نگریست و مقصود از «النجوم» محل طلوع نجوم، یعنی آسمان مراد است. ([1])

و نگریستن ابراهیم﷤ به آسمان به غرض اندیشیدن راه و چاره ای بود تا بتواند با بت های آنان تنها بماند: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٞ ۝٨٩﴾ «پس گفت: من بیمار هستم»، و نمی توانم با شما در مراسم جشن تان شرکت کنم.

و این بهترین راه و تدبیر برای باقی ماندن ابراهیم﷤ در شهر بود، چون قومش از سخن او بیماری عرفی را فهمیدند، اما مقصود ابراهیم﷤ این بود که دلش به سبب کفر و شرک قومش از غم و اندوه بیمار است، و این یک نوع توریه بود که ابراهیم﷤ به کار برد.

قوم ابراهیم﷤ بعد از شنیدن این سخن او، برایش رخصت دادند و او در شهر باقی ماند: ﴿فَتَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ مُدۡبِرِينَ ۝٩٠﴾ «پس از وی روی گردانده باز گشتند»، و به سوی عیدگاه خود رفتند و ابراهیم علیه السلام تنها ماند سر انجام فرصت بسیار مناسبی نصیب اوگردید:

- ﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمۡ فَقَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ۝٩١﴾ «پس پنهان به سوی معبودان ایشان رفت، پس (تمسخرکنان به آنها) گفت: آیا نمی خورید؟»، ازین انواع طعام هائی که درپیش روی شما نهاده اند چرا استفاده نمی کنید؟

۱- نگاه: تفسیر ابن کثیر: ۱۸/٤ .

«رَاغَ» مخفیانه و شتابان رفت، مصدرش «الرَّوْغُ، و الرَّوَغَان» است، هنگامی که در صله اش حرف «إلی» ذکر شود، متضمن معنی «ذهاب» یعنی رفتن می باشد.

- بازهم بطریق استهزاء گفت: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ ﴿٩٢﴾﴾ «شما را چه شده است که سخن نمی گوئید؟».

پس درین هنگام تبر را به دست گرفت: ﴿فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾﴾ «پس به آنها متوجه شده با دست راستش به زدن آنها پرداخت». «رَاغَ» درینجا به معنی متوجه شدن است، چرا که در صله اش حرف «علی» آمده است.

در سورهٔ أنبیا آیهٔ (۵۸) می گوید: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ «پس آنها را جز بت بزرگ شان ریزه ریزه گرداند تا شاید ایشان به سوی آن (بت بزرگ) باز گردند»، و از وی در بارهٔ کسی که بتان را ریزه ریزه کرده است بپرسند.

بعد از ریزه کردن بتان، ابراهیم عليه السلام از بت خانه برآمده به خانهٔ خود رفت و مقابله با یک حادثهٔ بزرگ راپیش بینی کرده خود را آماده ساخت.

همان بود که ریزه ساختن بتان یک غلغلهٔ عظیمی را در شهر ایجاد کرد که آوازهٔ آن به تمام اطراف شهر رسید وکافهٔ بت پرستان را تکان داده موج عظیمی از خشم آنها را بر انگیخت که نتیجه اش چنین شد:

- ﴿فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿٩٤﴾﴾ «پس (مردم) به سوی ابراهیم متوجه شده می دویدند» تا او را در برابر آنچه انجام داده است، محاسبه اش کنند. «يَزِفُّونَ» می شتافتند.

این قصه درینجا به صورت فشرده بیان شده است، البته در سورهٔ أنبیاء با تفصیل بیشتر بیان شده است.

هنگامی که قوم ابراهیم عليه السلام از جشن خود باز گشتند و بت های خود را شکسته یافتند، نخست ندانستند که چه کسی این کار را انجام داده است پس به بحث و جستجو پرداختند، تا آنکه عامل اصلی آن کار را شناسایی کردند که او ابراهیم عليه السلام است، پس هنگامی که مردم به سوی ابراهیم عليه السلام آمدند تا او را سرزنش کنند، ابراهیم عليه السلام به ملامت آنها پرداخت:

۵- ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾﴾ «گفت: آیا چیزی را عبادت می کنید که خود می تراشید؟ در حالی که الله شما را آفریده است، و هم بتانی را که شما می

سازید»، این ها همه همچون شما مخلوق عاجز اند و سزاوار عبادت نیستند. بنا برین معنی کلمهٔ «ما» در ﴿وَمَا تَعۡمَلُونَ﴾ موصوله بوده و مقصود ازآن همان بت هائی است که آنها می تراشیدند.

و اگر «ما» در ﴿وَمَا تَعۡمَلُونَ﴾ مصدریه باشد، درین صورت معنای آیه چنین می شود: «در حالیکه الله شما و اعمال تان را آفریده است»، پس مستحق عبادت تنها کسی است که خالق اینها است.

هنگامی که مشرکان در میدان حجت و دلیل عاجز آمدند، به زور متوسل شدند:

۶- ﴿قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ ۝٩٧﴾ «گفتند: به خاطر سوزاندن وی آتشکدهٔ بزرگی بسازید، پس او را در آتش بیفگنید»، تا درس عبرت برای همه کسانی باشد که راه و روش نیاکان خود را رها نموده در جهت مخالف آن گام می بردارند.

پس آتشکدهٔ بزرگی ساختند و آن را از هیزم و مواد سوخت پر ساختند و سپس آتش را شعله ور کردند تا بعد ازآن ابراهیمؑ به میان آن پرتاب کنند.

- اما درین امتحان نیز حق پیروز و باطل به شکست مواجه شد: ﴿فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ۝٩٨﴾ «پس به خاطر نابودی وی نیرنگی را خواستند، پس ایشان را پست و مغلوب ساختیم»، چون هنگامی که ابراهیمؑ را به آتش انداختند، آتش به دستور الله تعالی او را نسوزاند و ابراهیمؑ با سلامت کامل از میان آتش بیرون شد.

چنانکه در سورهٔ أنبیا می گوید: ﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ۝٦٩ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ ۝٧٠﴾ «گفتیم: ای آتش! سرد شو و مایه سلامتی وآرامش بر ابراهیم باش، پس آنها به خاطر نابودی او طرح خطرناکی را خواستند، پس ما ایشان را زیانگار ترین (مردمان) گرداندیم» این تدبیرشان نیز به ضرر شان تمام شده حقانیت ابراهیمؑ را ثابت کرد..

کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدا
به تجمّل بنشیند به جلالت برود

۷- هنگامی که ابراهیم از ایمان قومش مایوس گردید راه هجرت را در پیش گرفت: ﴿وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ۝٩٩﴾ «و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می روم، به زودی مرا رهنمائی می کند» و به سوی سرزمینی که برایم دستور هجرت داده است، مرا هدایت خواهد کرد.

در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ «و ابراهیم گفت: یقینا به سوی پروردگارم هجرت می کنم، زیرا او غالب با حکمت است».

درین آیه اشاره است به اینکه انسان از سر زمینی که درآن که به اقامۀ دین الهی قدرت نداشته باشد واجب است که به سوی سرزمین دیگری هجرت کند، طوری که ابراهیم عليه السلام از عراق به سوی سرزمین شام هجرت نمود.

۸- هنگامی که به منظور اقامۀ دین از وطن خود هجرت نموده از خویش و قومش جدا شد، از پروردگارش درخواست نمود: ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠٠﴾ «پروردگارا ! برایم فرزند صالحی عطا کن».

پس پروردگار دعای او را اجابت نمود، چنانکه می گوید: ﴿فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ١٠١﴾ «پس ما او را به پسر برد باری مژده دادیم» که آن پسر عبارت از اسماعیل عليه السلام است.

و اسماعیل عليه السلام اولین فرزند ابراهیم عليه السلام بود که الله تعالی ابراهیم را به ولادتش بشارت داد و او به اتفاق همه مسلمانان و اهل کتاب، بزرگ ترین فرزند ابراهیم عليه السلام بود. بلکه در تورات تصریح شده است که اسماعیل هنگامی که ولادت شد، ابراهیم عليه السلام هشتاد و شش سال عمر داشت و هنگامی که اسحاق عليه السلام ولادت شد، عمر ابراهیم عليه السلام نود و نه سال بود.

و همچنان در تورات نوشته شده است که الله تعالی به ابراهیم عليه السلام دستور داد که یگانه فرزندش را قربانی کند.

این نصوص ثابت می کند که ذبیح، همانا اسماعیل عليه السلام است، نه که اسحاق عليه السلام ، البته اهل کتاب بعدا مرتکب تحریف شده کلمۀ «اسحاق» را بعد از نص مذکور افزودند، تا ثابت کنند که ذبیح اسحاق است، نه اسماعیل. و آنچه که ایشان را به این کار وا داشت، همان حسد و عناد و خود برتری بینی بود.

نظر به ظاهر آیات و برخی احادیث وارده، نظر اکثر اهل اسلام همینست که ذبیح، اسماعیل عليه السلام بود.

البته گروهی از علمای مسلمین به این نظر اند که ذبیح، اسحاق عليه السلام است و ایشان بر این قول شان دلیل محکمی از قرآن و سنت ندارند و غالب احتمال اینست که آنان این سخن را از علمای اهل کتاب بدون کدام دلیلی گرفته و پذیرفته اند و کتاب الهی خود به این امر دلالت دارد که ذبیح، اسماعیل است، نه که اسحاق، زیرا بعد ازآنکه ابراهیم عليه السلام را به «غلام حلیم» بشارت داد، قصۀ ذبیح بودن او را بیان نمود و بعد ازآن در ادامۀ همین

قصه در آیۀ (۱۱۱) فرمود: ﴿وَبَشَّرْنَٰهُ بِإِسْحَٰقَ نَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٢﴾ همچنان در سورۀ هود، آیۀ (۷۱) فرموده است: ﴿فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ ٧١﴾ این آیه بدان دلالت دارد که اسحاق الطَّيْلاً زنده می ماند و ازو در زندگی پدرش ابراهیم، فرزندی به نام یعقوب متولد می شود و به این ترتیب ذریه و نسل او باقی می ماند، زیرا چگونه ممکن است که الله تعالی به ذبح اسحق الطَّيْلاً در خورد سالی دستور دهد، و در عین حال قبل از تولدش، به ابراهیم الطَّيْلاً وعده دهد که ازآن فرزند، برایش نواسه ای به نام یعقوب متولد خواهد شد.

- بعد ازآنکه اسماعیل الطَّيْلاً را به بردباری توصیف نمود، حالا یک نمونۀ بارزی از بردباری او را بیان می دارد: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلْمَنَامِ أَنِّيٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾ «پس هنگامی که (آن پسر متولد شد و) به سِنّی رسید که می توانست همراه پدرش کار کند، ابراهیم گفت: ای پسر عزیزم ! واقعا من خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس فکر کن رأی تو درین باره چیست؟». مقصود از {بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْيَ} سِنّی است که می توانست با پدرش همراهی کند و در کارها با او دستگیری کند.

مفسرین گفته اند اسماعیل الطَّيْلاً سیزده سال عمر داشت که پدرش در خواب دید که فرزندش را قربانی می کند، و چون خواب پیغمبران، وحی است، لذا ابراهیم الطَّيْلاً این خواب را دستور الهی دانسته در جهت عملی نمودن آن گام برداشت، البته نخست نظر پسرش را جویا شد تا مقدار انقیاد و طاعت او را از دستور الهی بداند.

پس اسماعیل الطَّيْلاً با کامل خوشی، ازین فرمان الهی استقبال نموده «حلم» خود را عملا نشان داد و: ﴿قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾ «گفت: ای پدرم انجام بده، آنچه را که بدان دستور داده شده ای».

- سپس از صبر خود پدرش را مطمئن ساخته فرمود: ﴿سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٠٢﴾ «اگر خواست الله باشد، مرا از صابران خواهی یافت».

پس پدر و پسر هردو رهسپار قربانگاه شدند، که سخت ترین آزمایش هم برای ابراهیم الطَّيْلاً و هم برای اسماعیل الطَّيْلاً بود، و بالآخره به قربانگاه رسیدند و مرحلۀ قربانی نمودن اسماعیل الطَّيْلاً فرا رسید:

- ﴿فَلَمَّآ أَسْلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلْجَبِينِ ١٠٣﴾ «پس چون هردو منقاد (فرمان الهی) شدند و (ابراهیم پسرش) اسماعیل را به پیشانی خواباند». «تَلَّهُ» او را انداخت، یعنی بر زمین خواباند. و

ابراهیم عليه السلام پسرش را بر روی بدان سبب خواباند تا هنگام ذبح، نظرش بر صورت فرزندش واقع نشود.

- ﴿ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ﴿١٠٤﴾ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآ ﴾ «و ما او را آواز دادیم که ای ابراهیم ! خواب خود را راست کردی»، و ماموریت خود را انجام دادی، اخلاص خود را آشکار ساختی و درین امتحان کامیاب شدی.

- سپس علت این سهولت را بیان نموده حکم را تعمیم می بخشد: ﴿ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ ﴾ «ما اینگونه همه نیکو کاران را پاداش می دهیم»، و آنها را از سختی ها نجات داده برای شان آسانی و سهولت به بار می آوریم.

سپس علت دستور به ذبح اسماعیل را بیان می کند: ﴿ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡبَلَٰٓؤُاْ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ ﴾ «واقعا این ماجرا یک امتحان آشکاری بود»، و هدفش تشریع نبود، بلکه هدف این بود تا مخلص را از غیرش مشخص بسازد، پس ابراهیم علیه السلام ازین آزمایش بزرگ به درجهٔ اعلی کامیاب برآمد و مستحق جائزه عظیم الهی شناخته شد، الله سبحانه برایش چهار نعمت عظیم عطا کرد:

۱- ﴿ وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٖ ﴿١٠٧﴾ ﴾ «و ما برای او قربانی بزرگی را عوض دادیم» که عبارت از یک گوسفند قوچ دارای شاخ و چشمان بزرگ بود.

۲- ﴿ وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ ﴾ « و ما نام نیک او را در میان پسینان باقی گذاشتیم» که همه مردم ازو به نیکی یاد می کنند و حتی هرکدام از یهود ونصاری و مشرکان خود را پیرو او دانسته به آن افتخار می کنند، در حالیکه این ادعای شان کاملا غلط است.

و این انعام عظیم در حقیقت اجابت دعای او است که در سورهٔ شعراء آیهٔ (۸۴) تذکر داده شده است که گفت: ﴿ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴾ «و برایم ذکر خیر و نام نیک در میان آیندگان بر جای دار».

۳- ﴿ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾ ﴾ «درود وسلام باد، بر ابراهیم» و این تحیه برای او درمیان فرشتگان وانس وجن تا قیامت باقی است.

- سپس علت این هرسه نعمت را بیان نموده در ضمن آن، حکم را تعمیم می بخشد: ﴿ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١١٠﴾ ﴾ «ما اینگونه پاداش می دهیم نیکوکارن را».

- باز علت این احسان را یاد آور می شود: ﴿إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾﴾ «زیرا او از بنده گان مؤمن ما بود».

۴- ﴿وَبَشَّرْنَٰهُ بِإِسْحَٰقَ نَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٢﴾﴾ «و ما او را (به تولد) اسحاق مژده دادیم که پیغمبر و از جملهٔ نیکوکارن بود».

ذکر این بشارت، بعد از بشارت نخستین، خودش دلیل است برآنکه «مُبَشَّرٌ بِـهِ» درین آیه غیر از کسی است که در آیهٔ قبلی به آن بشارت داده شد، چرا که درآنجا غلام را به وصف «حلیم» یاد کرد و در اینجا غلام را به وصف «علیم» یاد نموده است.

علاوه برآن قصهٔ ذبح در مکه صورت گرفته است که محل بود و باش اسماعیل عليه السلام بود، اما ولادت اسحاق و بزرگ شد ایشان در شام بوده است.

از آیات گذشته برمی آید که ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه که اسحاق عليه السلام.

- بعد از آن می گوید: ﴿وَبَٰرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰٓ إِسْحَٰقَ﴾ «و ما بر ابراهیم و اسحاق برکت عطا کردیم»، هم در دنیا و هم در آخرت. برکت دنیا این است که نسل ایشان را چنان افزون ساختیم که همه پیغمبران و رسولان بعدی از نسل ایشان است، و مومنان همه مامور اند که در حق اینها درود بفرستند «كما صليت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم في العلمين» گویند[۱]، و اما برکت آخرت، مراتب عالی بهشت است.

تفصیل این هردو برکت در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۰) و در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۲) مذکور است به آنجا مراجعه شود.

- سپس روشن می سازد که نسل ابراهیم عليه السلام همه یکسان نیستند بلکه: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾﴾ «و از نسل این دو، افراد نیکو کار به دنیا آمدند و هم برخی افرادی که برخویشتن آشکارا ستم می کردند»، افراد نیکوکار، همان کسانی اند که در توحید و ثبات بر دین و عمل به آن، به نقش قدم ایشان روان هستند و ستمکار همان کسانی اند که در لذات وشهوات فرو رفته به شرک و کفر و دیگر اعمال بد روی آوردند.

فائده :

۱- خواب های أنبیاء علیهم السلام سه صورت دارند:

۱- تفسیر مراغي: ۷۶/۲۲ ملاحظه شود.

اول: آنچه را در خواب دیده اند مطابق آن در بیداری واقع شود، مانند خواب پیغمبر ﷺ راجع به دخول مکه طوری که در سورهٔ فتح آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءۡيَا بِٱلۡحَقِّۖ لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾ «شکی نیست که الله خواب واقعی پیغمبر خود را راست نمود که البته در مسجد حرام می درائید».

و خواب های پیغمبر اسلام ﷺ از همین قبیل بودند، چنانچه در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: «أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لاَ يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ» (۱).

«نخستین چیزی که از وحی به سوی پیغمبر ﷺ آغاز شد، رؤیای صالحه در حالت خواب بود، پس رسول الله ﷺ هیچ خوابی نمی دید، مگر اینکه آن خواب مانند روشنی صبح تحقق می پذیرفت».

دوم: خلاف آن خواب، واقع شود، همانند خواب ابراهیم ؑ که او ذبح را در خواب دید، اما به عوض آن فدیه واقع شد، چرا که مقصود درین نوع خواب، ابتلاء است، تکلیف نیست.

سوم: این است که آن خواب بنا بر تعبیر مناسب واقع شود، همانند خواب یوسف ؑ که شمس و قمر و یازده ستاره را دید که او را سجده می کنند.

۲- امور تکلیفی از دو حال خالی نیستند: یا ابتلا است، یا امتثال.

در تکالیف ابتلائی اصل فعل مقصود نیست، بلکه منظور، مشخص شدن شخصی است که مورد آزمایش قرار گرفته است تا او پیش مردم مشخص گردد.

اما در تکالیف امتثالی اصل فعل مقصود است تا فعل واقع نشود تکلیف به جا نمی آید مگر اینکه همانند پنجاه وقت نماز پیش از عمل منسوخ گردد، پس درین صورت وقوع فعل ضروری نیست.

❁❁❁

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الوحي، باب کیف کان بدء الوحي إلی رسول الله ﷺ، حدیث: ۳، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بدء الوحي إلی رسول الله ﷺ حدیث: ۲۵۲.

۳- قصهٔ موسی وهارون علیهما السلام

﴿ وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١١٤﴾ وَنَجَّيۡنَٰهُمَا وَقَوۡمَهُمَا مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿١١٥﴾
وَنَصَرۡنَٰهُمۡ فَكَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَءَاتَيۡنَٰهُمَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلۡمُسۡتَبِينَ ﴿١١٧﴾ وَهَدَيۡنَٰهُمَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ
﴿١١٨﴾ وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِمَا فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي
ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ ﴾

ترجــــمه:

۱۱۴- و حقا که ما به موسی و هارون احسان کردیم.
۱۱۵- وما آنها و قوم ایشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم.
۱۱۶- و ما آنان را نصرت دادیم، پس (بر دشمنان شان) غالب گردیدند.
۱۱۷- و ما به آن دو، کتاب روشنی دادیم.
۱۱۸- وآن دو را به راه راست رهنمائی کردیم.
۱۱۹- و نام نیک آن دو را در اقوام بعدی باقی گذاشتیم.
۱۲۰- سلام وتحیه بر موسی و هارون .
۱۲۱- قطعا ما اینگونه پاداش می دهیم نیکوکاران را .
۱۲۲- واقعا آنان از جملهٔ بنده گان مؤمن ما بودند.

تفســـیر:

درین آیات بیان بخشی از نعمت هائی است که الله سبحانه بر موسـی وهـارون علیهمـا السلام ارزانی داشته است:

نخست به صورت اجمالی می گوید: ﴿ وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١١٤﴾ ﴾ «و حقا که ما به موسی و هارون احسان کردیم» که دشمن ایشان را هلاک نمودیم و نعمـت هـای دنیـوی و دینی بی شماری را به ایشان عطا کردیم، نعمت های دنیوی مانند آزادی، حکومت مستقل، فرود آوردن من وسلوی، جاری شدن چشمه ها از صخره، سایبان شدن ابر وغیره، و نعمـت های دینی مانند: برگزیدن شان به مقام نبوت، دادن معجزات و تورات و غیره.

سپس این اجمال را شرح نموده از پنج نعمت بزرگ آنها یاد آور می شود:

۱- ﴿ وَنَجَّيْنَـٰهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ ﴾ «وما آنها و قوم ایشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم» که عبارت از زندگی ذلت بار بنی اسرائیل در زیر اسارت فرعون و دستگاه ظالم او، و همچنان خوف و اندوهی بود که ایشان را هنگام دیدن لشکر فرعون در کنار دریا فرا گرفته بود، پس الله تعالی در هر دو حالت، ایشان را نجات بخشید، چنانچه تفصیل این نعمت در سورهٔ بقره آیهٔ (۴۹-۵۰) مذکور است. لذا می فرماید:

۲- ﴿ وَنَصَرْنَـٰهُمْ فَكَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَـٰلِبِينَ ﴿١١٦﴾ ﴾ «و ما آنان را نصرت دادیم پس (بر دشمنان شان) غالب گردیدند»، بعد از محکومیت شان حاکم وپس از مغلوبیت شان غالب و بعد از مملوکیت شان دارای قدرت وثروت و بعد از ذلت شان صاحب عزت و رفعت گردیدند.

نعمت های گذشته از نوع نعمت های دنیوی بودند، اکنون درین آیات از نعمت های دینی آنها تذکر می دهد که از آن جمله اعطای کتاب است، می گوید:

۳- ﴿ وَءَاتَيْنَـٰهُمَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾ ﴾ «و ما به آن دو، کتاب روشنی دادیم» که عبارت از تورات است که در آن احکام و مواعظ وتفصیل همه مسائل دین و دستور العمل همه أنبیای بنی اسرائیل بود.

و تفصیل محتوای تورات در سورهٔ مائده آیهٔ (۴۴-۴۵) و در سورهٔ أنعام آیهٔ (۱۵۱-۱۵۴) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۴۵) و در سورهٔ أنبیاء، آیهٔ (۴۸) ذکر شده است.

بعد ازآن احسان دیگر خود را بر آن دو ذکر می کند:

۴- ﴿ وَهَدَيْنَـٰهُمَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾ ﴾ «وآن دو را به راه راست رهنمائی کردیم».

این نعمت عبارت از دین و شرائع و احکام درستی بود که آنها را به سلوک راه حق و رضای الله تعالی رهنمائی می کرد.

و نعمت دیگر، ذکر جمیل آنها است، می گوید:

۵- ﴿ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى ٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿١١٩﴾ ﴾ «و نام نیک آن دو را در اقوام بعدی باقی گذاشتیم» که همه ایشان را به نیکی یاد می کنند.

- و این ذکر جمیل و نام نیک اینست که: ﴿ سَلَـٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ ﴿١٢٠﴾ ﴾ «سلام باد بر موسی وهارون» که فرشتگان و انسان و جن ها همه بر این دو پیغمبر گرامی درود و سلام می فرستند.

- سپس سبب حصول این نعمت ها را یاد آور می شود: ﴿إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾﴾ «ما این گونه پاداش می دهیم نیکوکاران را».

و علت پاداش آنها این بود: ﴿إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾﴾ «زیرا این هر دو از بندگان مؤمن ما بودند»، از اوامر الله تعالی اطاعت می کردند و در عبادت او می کوشیدند، لذا به سبب آن، سزاوار چنین نعمت ها شدند.

❁❁❁

۴- قصة الیاس علیه السلام

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٢٧﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٢٨﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٢٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ﴿١٣٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣١﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾﴾

ترجمه:

۱۲۳- وشکی نیست که الیاس از جملۀ پیغمبران بود.
۱۲۴- چون برای قومش گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟
۱۲۵- آیا بت بعل را می پرستید و عبادت بهترین آفرینندگان را ترک می کنید؟
۱۲۶- الله که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما است.
۱۲۷- پس او را تکذیب نمودند، شکی نیست که همۀ آنها (در دوزخ) حاضر کرده خواهند شد.
۱۲۸- مگر بندگان برگزیدۀ الله.
۱۲۹- و ذکر جمیل او را در میان پسینان جاری گذاشتیم.
۱۳۰- سلام وتحیه باد بر الیاس.
۱۳۱- ما همین گونه پاداش می دهیم نیکوکاران را.
۱۳۲- واقعا او از بندگان گردیدۀ ما بود.

تفسـیر:

بعد از ذکر قصۀ سه پیغمبر: نوح، ابراهیم، موسی – علیهم السلام- کـه دارای شـریعت بزرگ بودند، از حالت سه پیغمبر دیگر و دعوت آنها و قوم آنها خبر می دهـد کـه همـه در دعوت توحید با یکدیگر اشترک داشتند:

از همه نخست به قصۀ الیاس علیه السلام می پردازد.

ابن جریر گفته است: الیاس بن فنحاس بن العیزار بن هـارون علیـه السـلام، و او از جملۀ پیغمبران بنی اسرائیل و تابع شریعت تورات بود، الله تعالی او را بـه سـوی اهـل «بعلبک» که بت «بعل» را می پرستیدند، مبعوث کرد تا آنها را از شـرک بـاز دارد و بـه سوی توحید دعوت دهد.

- نخست از بعثت اوخبر می دهد: ﴿ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ ﴾ «وشکی نیست کـه الیاس از پیغمبران بود»، و برای دعوت قومش مبعوث شد.

۱- ﴿ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ ﴾ «وچون برای قومش گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنیـد؟» و از شرک و بت پرستی و از ظلم وفساد اجتناب نمی ورزید؟

سپس به موضوع محوری دعوت خود که انکار از شرک و دعوت به سوی توحیـد اسـت پرداخته گفت:

۲- ﴿ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ ﴾ «آیا بت بعـل را مـی پرسـتید و عبـادت بهترین آفرینندگان را ترک می کنید؟».

«بعل» در لغت اهل یمن به معنای «رب» است، پس معنی چنین می شـود: مخلـوقی را که خودتان «بعل» نام گذاری کرده اید، آن را می پرسـتید و عبـادت الله (رب حقیقـی) را ترک می کنید؟

بعد ازآنکه بر شرک آنها انکار نموده آنها را به عبادت «أحسـن الخـالقین» دعـوت داد، حالا «أحسن الخالقین» را معرفی می کند:

۳- ﴿ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾ ﴾ «(أحسن الخالقین) الله است که پروردگار شما وپروردگار پدران پیشین شما است»، پس سزاوار عبادت تنها او است، زیرا هر نعمتـی که در دست دارید ازو است، کلید حل مشکلات در دست او است، خیر و برکـت و اسـباب بقا و رفاه همه از جانب او است، پس عبادت تنها از آن او است نه از غیر او.

اما این بیان پر محتوای او در دل های سخت آنها هیچ تاثیری بجا نگذاشت:

۴- ﴿فَكَذَّبُوهُ﴾ «پس او را تکذیب نمودند» و به شرک خود ادامه دادند، و نتیجهٔ این تکذیب شان اینست: ﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۝١٢٧﴾ «پس شکی نیست که همه آنها در (دوزخ) حاضر کرده خواهند شد»، و به کیفر کفر و شرک خود خواهند رسید.

- اما آنانی که به الیاس علیه السلام ایمان آوردند ایشان ازین حکم مستثنی اند: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝١٢٨﴾ «مگر بندگان بر گزیدهٔ الله»، آنانی که با پیروی از پیغمبر و دستورات الهی، صف خود را از مشرکان جدا ساختند، برای ایشان پاداش نیکو داده خواهد شد.

- سپس در مورد الیاس عليه السلام می فرماید:

۱- ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۝١٢٩﴾ «و ذکر جمیل او را در میان پسینان جاری گذاشتیم».

باز آن ذکر جمیل را خود تفسیر می کند: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ۝١٣٠﴾ «سلام باد بر الیاس»، یعنی الله و فرشتگان و انس و جن همه بروی سلام می گویند.

کلمهٔ «إِلْ يَاسِينَ» در قرائت دیگر «آل یاسین» خوانده شده، درین صورت سلام مذکور، الیاس و همه کسانی رای که از وی پیروی کردند، در بر می گیرد.

۲- ﴿إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝١٣١﴾ «ما همین گونه پاداش می دهیم نیکو کاران را».

۳- ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝١٣٢﴾ «واقعا او از جملهٔ بندگان مؤمن ما بود».

ایمانش سبب «محسن» شدنش گردید، و محسن بودنش سبب تکریم و یاد خوب و قابل قدرش گردید

۞۞۞

۵- قصهٔ لوط علیه السلام

﴿وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝١٣٣ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝١٣٤ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ۝١٣٥ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۝١٣٦ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ۝١٣٧ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝١٣٨﴾

ترجمه:

۱۳۳- و یقینا لوط از جملهٔ فرستاده گان بود.

۱۳۴- چون او وهمه خاندانش را نجات دادیم.

۱۳۵- جز پیر زنی که از باقی ماندگان در عذاب بود.

۱۳۶- سپس دیگران را هلاک کردیم.

۱۳۷- و یقینا شما بر (ویرانه های) ایشان صبحگاهان می گذرید.

۱۳۸- و شبانگاه (نیز از آنجا عبور می کنید) آیا نمی اندیشید؟

تفسیر:

قصۀ لوط علیه السلام در قرآن کریم، در موارد زیادی ذکر شده است: در سورۀ أعراف آیه (۸۰-۸۴) هود آیۀ (۷۷-۸۳) و در سورۀ انبیا آیۀ (۷۴-۷۵) و در سورۀ شعراء آیۀ (۱۶۰-۱۷۵) و در سورۀ نمل آیۀ (۵۴-۵۸) و در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۸-۳۵) و در سورۀ صافات آیۀ مورد بحث نیز به قسمتی از ماجرای او اشاره می کند:

۱- از رسالت او تذکر می دهد: ﴿ وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٣﴾ ﴾ «و یقینا لوط از جملۀ فرستاده گان بود».

۲- سپس نعمتی خود را بروی ذکر می کند: ﴿ إِذْ نَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾ ﴾ «چون او وهمه خاندانش را نجات دادیم»، و ازآن قریه سنگباران شده، بیرون آوردیم.

۳- ازین مجموعه نجات داده شده همسرش را مستثنی می کند: ﴿ إِلَّا عَجُوزًا فِى ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿١٣٥﴾ ﴾ «جز پیر زنی که از باقی مانده گان در عذاب بود»، و این پیر زن همان همسر لوط عليه السلام بود که او نیز بر دین قومش بود و با قومش در اذیت و آزار مؤمنان همکاری می کرد، به همین سبب الله تعالی او را نیز هلاک کرد.

۴- در بارۀ نابودی قومش می گوید: ﴿ ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْءَاخَرِينَ ﴿١٣٦﴾ ﴾ «باز دیگران را هلاک ساختیم».

تفصیل نابودی این قوم در سورۀ هود آیۀ (۸۲-۸۳) و در سورۀ شعراء آیۀ (۱۷۲-۱۷۳) و در سورۀ قمر آیۀ (۳۴-۳۹) ذکر شده است.

بعد از ذکر نابودی آنها، الله تعالی مردم قریش را مخاطب نموده می گوید: ﴿ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَبِٱلَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾ ﴾ «و یقینا شما بر ویرانه های ایشان صبح گاهان می گذرید، و شبانگاه نیز (ازآنجا عبور می کنید) آیا شما نمی اندیشید» که انجام و عاقبت شرک، جز تباهی و بربادی چیزی نیست.

قریه های تباه شدهٔ قوم لوط عليه السلام در مسیر مردم مکه به سوی شام قرار داشت، پس آنها هنگام رفت و برگشت به سوی شام، از همین منطقه عبور می کردند، به همین سبب الله تعالی آنها را به تأمل و اندیشیدن در آثار مخروبهٔ آنها فرا خواند، تا باشد که از انجام بد شرک ترسیده ازآن دست بکشند.

❁❁❁

۶- قصهٔ یونس علیه السلام

﴿ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾
فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾ فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾ ۞
فَنَبَذْنَٰهُ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَأَنۢبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾ وَأَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلْفٍ أَوْ
يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾ فَـَٔامَنُوا۟ فَمَتَّعْنَٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾ ﴾

ترجمه:

۱۳۹- و شکی نیست که یونس از جملهٔ فرستاده شده گان بود.

۱۴۰- چون به سوی کشتی پر از سامان گریخت.

۱۴۱- پس با اهل کشتی در قرعه اندازی شرکت کرد و ازجملهٔ مغلوبان گردید.

۱۴۲- (و به دریا افگنده شد) پس ماهی بزرگی او را لقمهٔ خود ساخت در حالی که مستحق ملامت بود.

۱۴۳- پس اگر از تسبیح گویندگان نمی بود.

۱۴۴- البته در شکم ماهی تا روز قیامت باقی می ماند.

۱۴۵- پس ما او را در میدان صاف (و خالی از گیاه) افگندیم در حالی که بیمار بود.

۱۴۶- و ما درخت کدو را بر بالای وی رویاندیم.

۱۴۷- و ما او را به سوی جمعیت صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.

۱۴۸- پس آنها ایمان آوردند و تا مدتی ایشان را بهره مند ساختیم.

تفسیر:

در پنج قصهٔ گذشته بحث از احوال امتانی بود که گرفتار شرک بودند، ولی توبه نکردند، بنا برآن از صفحهٔ هستی حذف شدند، اکنون درین آیات از داستان قوم یونس علیه السلام خبر می دهد که هنگامی که آنها آثار عذاب را مشاهده نمودند، توبه کردند و نجات یافتند، اشاره به اینست که شما ای مشرکان عصر کنونی اگر می خواهید همچون قوم یونس عليه‌السلام از عذاب الهی محفوظ بمانید، توبه کنید، نه تنها نجات می یابید بلکه همانند آنها سعادت ابدی را بدست خواهید آورد.

ماجرای یونس علیه السلام ازین قرار است:

۱- سخن را از رسالت او آغاز می کند: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾﴾ «وشکی نیست که یونس از فرستاده شده گان بود».

یونس عليه‌السلام از اهالی فلسطین و از پیغمبران بنی اسرائیل بود، الله تعالی او را به سوی باشندگان منطقه «نینوا» مبعوث کرده بود تا آنها را به سوی توحید وعبادت الله سبحانه دعوت دهد؛ پس یونس عليه‌السلام در اجرای این وظیفه هرگونه سعی وکوشش خود را به خرج داد، اما ساکنان آن سرزمین دعوت او را نپذیرفتند و به شرک خود ادامه دادند.

هنگامی که یونس عليه‌السلام اصرار قومش را بر شرک و کفر مشاهده نمود، به خشم آمد و قومش را به عذاب الهی هشدار داد، اما پیش ازآنکه از جانب الله تعالی برایش اجازهٔ خروج از میان آن قوم داده شود، از میان شان بیرون شده آنها را به حال خود گذاشت، چنانکه تفصیل این قصه در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۸۷) ذکر شده است؛ بعد از بیرون شدن یونس عليه‌السلام آثار عذاب نمودار شد، قومش با مشاهدهٔ آن آثار، توبه کردند، پس عذاب از بالای ایشان دور شد، چنانکه این موضوع را در سورهٔ یونس آیهٔ (۹۸) روشن ساخته است.

۲- سپس از یونس عليه‌السلام سخن می گوید که در اجتهادش خطا کرده بود: ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾﴾ «چون به سوی کشتی پر از سامان گریخت».

«أَبَقَ» گریخت، چون بیرون شدنش بدون اجازهٔ الله تعالی بود، ازین وجه ازآن به «اباق» تعبیر نمود. «الْمَشْحُونِ» پر از سواری.

هنگامی که یونس عليه‌السلام بر آن کشتی سوار شد و کشتی رهسپار سفرش شد، در وسط بحر، کشتی درمیان امواج قرار گرفت و اهل کشتی به سبب سنگینی بار کشتی ترسیدند که مبادا همه هلاک شوند، لذا خواستند تا بار کشتی را کم کنند، و یکی از راه های کم

کردن بار کشتی این بود که برخی از سواری هایش به دریا انداخته شود، لذا به این غـرض قرعه اندازی کردند و قرعه به نام یونس﵇ برآمد و این عمل را سه مرتبه انجـام دادنـد و در هر سه مرتبه قرعه به نام او برامد، لذا مردم با آنکه به انداختن یونس﵇ به دریا راضی نبودند، او خود را به دریا انداخت و نهنگ بزرگی به ارادهٔ الله تعالی اورا با سـلامت بلعیـد، پس درین آیه سوی همین قرعه اندازی اشاره نموده می فرماید:

- ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُدۡحَضِينَ ١٤١﴾ «پس با اهل کشتی در قرعه انـدازی شـرکت کـرد و ازجملهٔ مغلوبان گردید». «ٱلۡمُدۡحَضِينَ» مغلوب شوندگان در قرعه کشی.

ناگفته نباید گذاشت، ازین آیه حکم قرعه دانسته می شود، البته تخفیـف نمـودن بـار کشتی با انداختن برخی افراد آن از طریق قرعه اندازی، این از شریعت امـت هـای سـابقه است و این عمل در شریعت اسلام جواز ندارد، و اگر کشتی همراه با سواری هایش با چنین حالتی روبرو شود، راه تخفیف نمودن کشتی اینست که بار و متاعی که بـر کشـتی اسـت، باید انداخته شود، نه که انسان های سوار بر کشتی.

در شریعت اسلامی در سه مورد از پیغمبر ﷺ، قرعه اندازی به ثبوت رسیده است:

اول: هنگامی که پیغمبر ﷺ قصد سفر می نمود، در میان همسرانش قرعه می انـداخت، پس قرعه به نام هر کدامی از ایشان که می برامد، آن را با خود در سفرش می برد.[۱]

دوم: از عمران بن حصین ﷛ روایت شده که است که مردی شش غلام خود را در مرض موتش آزاد نموده بود در حالی که آن شخص جز آن شش غلام دیگر مـال نداشـت، پـس پیغمبر ﷺ غلامان آن شخص فرا خواند، و آنان را به سه دسته تقسیم نمود، و در میانشـان قرعه انداخت، پس دو تن از غلامانش را آزاد کرد و چهار غلام دیگـر را در حالـت بردگـی نگاه داشت. [۲]

سوم: دو مرد در مورد میراث های قدیمی با هم خصومت کردند، پس پیغمبر ﷺ فرمـود: بروید، حق را جستجو کنید و قرعه اندازی کنید و هر کدام شما رفیقش را ببخشد. [۳]

۱- صحيح بخاري، كتاب الشهادات، باب تعديل النساء بعضهن بعضا، حديث: ٢٦٦١، وصحيح مسلم، كتاب التوبة، باب في حديث الإفك، حديث: ٧١٩٦ دیده شود.

۲- صحيح مسلم، كتاب الأيمان، باب من أعتق شركا له في عبد، حديث: ٤٤٢٥ دیده شود.

۳- سنن أبوداود، كتاب الأقضية، باب في قضاء القاضي إذا أخطأ، حديث: ٣٥٨٤، ملاحظه شود.

لذا هنگامی یونس عليه السلام که در نتیجۀ قرعه کشی خود را به دریا انداخت، پروردگار شکم ماهی را برایش محبس قرار داده او را زندانی کرد: ﴿ فَٱلۡتَقَمَهُ ٱلۡحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٞ ﴿١٤٢﴾ ﴾ «پس ماهی او را لقمۀ خود ساخت در حالیکه مستحق سر زنش بود». «مُلِيمٞ» مستحق ملامت، و «رَجُلٌ مُلِيمٌ» هنگامی گویند که انسان کاری را انجام دهد که مستحق ملامت شود.

۳- سپس واضح می سازد که اگر چه یونس عليه السلام عملی را انجام داده بود که موجب عذاب او بود ولی عمل صالحش سبب نجات او گردید: ﴿ فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ «پس اگر او از تسبیح گوینده گان نمی بود، البته در شکم ماهی تا روز قیامت باقی می ماند».

تسبیح او در سورۀ أنبیا آیۀ (۸۷) مذکور است که می گوید: ﴿ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ «پس درمیان تاریکی ها فریاد کشیدکه جز تو معبود بر حقی نیست، تو پاک هستی، یقینا من از ستمگارانم». پس الله تعالی دعای اورا از میان آن همه ظلمات شنید، و خواستش را اجابت نمود.

در بارۀ دعایی که یونس عليه السلام کرده، پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده اند:

«دَعْوَةُ ذِى النُّونِ إِذْ دَعَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَإِنَّهُ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلاَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ»

«دعای یونس عليه السلام هنگامی که دعا کرد در حالی که او در شکم ماهی قرار داشت که «معبود برحق جز تو نیست، پاکی است تورا، یقینا من از جملۀ ستمگاران بودم» هر بندۀ مسلمانی که با این دعاء در کدام مشکلی دعا کند، الله تعالی دعای اورا اجابت می کند». [1]

در حدیث دیگری آمده است که پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمودند:

«أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا نَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْكُمْ كَرْبٌ أَوْ بَلاَءٌ مِنْ أَمرِ الدُّنْيَا دَعَا بِهِ فَفُرِّجَ عَنْهُ ؟ دُعَاءُ ذِي النُّونِ : لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [2]

«آیا شما را به دعائی خبر ندهم که هنگامی که به یکی از شما تکلیفی و یا مصیبتی از امور دنیا برسد، به آن دعا کند، تکلیف و مصیبتش دور می شود؟ آن دعاء ، دعای یونس

۱- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب دعوة ذی النون في بطن الحوت ، حدیث : ۳۸۴۵ ، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر ، حدیث :۳۳۸۳ .

۲- صحیح الجامع الصغیر ، حدیث : ۲۶۰۵ .

(ﷺ) است: «جز تو معبود برحقی نیست، (از هرگونه عیب و نقص) تو پاک هستی، واقعا من از ستمگارانم».

۴- می فرماید: ﴿فَنَبَذۡنَٰهُ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٞ ۝١٤٥﴾ «پس ما او را در میدان صاف (و خالی از گیاه) افگندیم در حالیکه بیمار بود». «العرآء» زمین خالی از گیاه و علف و مراد ازآن ساحل بحر است. مقصود از «فَنَبَذۡنَٰهُ» انداختن نهنگ یونس را از شکم خود است و چون این کار به دستور و ارادۀ الله تعالی صورت گرفته بود، لذا الله تعالی نسبت انداختن را به سوی خود نمود و هنگامی که آن ماهی او را از شکم خود بیرون انداخت، یونس(ﷺ) به سبب ماندنش در شکم ماهی، بیمار شده بود.

و اینکه مدت بقای یونس(ﷺ) در شکم حوت چه مقدار بود، در هیچ نص صحیحی ذکر نشده است، هر چند برخی آن را چهل روز، و در قول دیگر، بیست روز و در قولی هفت روز، و در قولی هم سه روز گفته اند و برخی از وقت چاشت تا هنگام بیگاه را گفته اند. و حقیقت حال برای الله تعالی بهتر معلوم است.

- بعد ازآن الله تعالی به لطف و مرحمت دیگر خود بر یونس(ﷺ) اشاره نموده می گوید: ﴿وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ ۝١٤٦﴾ «و درختی را از قسم درخت کدو بر وی رویاندیم».

مقصود از «شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ» درخت کدو است، و حکمت در رویاندن این درخت این بود که زود رشد و نمو می کند، و برگ هایش نسبت به دیگر درختان بیشتر سایه دارد، نرم و ملایم هست، مگس به آن نزدیک نمی شود، خام و پخته خورده می شود، و یونس(ﷺ) در زیر همان درخت تا زمانی ماند که حالتش بهبود یافت و صحتمند شد و بعد ازآن رهسپار قوم خود گردید.

۵- هنگامی که یونس(ﷺ) از مرضش شفا حاصل نمود، و از هلاکت نجات یافت، پروردگارش ازو راضی شد، و بار دیگر او را به سوی قومش فرستاد تا دعوتش را اتمام و رسالتش را اکمال نماید، می گوید: ﴿وَأَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ ۝١٤٧﴾ «و ما او را به سوی جمعیت صد هزار نفری بلکه بیشتر ازآن، فرستادیم».

- بعد از ارسال دو بارۀ یونس(ﷺ)، از حال قومش خبر می دهد: ﴿فَـَٔامَنُواْ فَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ ۝١٤٨﴾ «پس همه به اوایمان آوردند و تا مدتی ایشان را بهره مند ساختیم». شرح بیشتر ایمان ونجات این قوم در سورۀ یونس آیۀ (۹۸) ذکر شده است مراجعه شود.

فائده:

۱- اگرچه کلمه «أو» در اصل برای امر مشکوک وضع شده است یعنی کلامی که متکلم درآن شک داشته باشد ولی هرگاه در خبری ذکر کرده شود که متکلم در آن هیچ گونه شک و تردید ندارد، تنها برای ابهام مخاطبین ذکر کرده می شود، درینجا همین معنی مراد است چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ﴾

درین آیه معنای «أَوۡ» این است: مثال منافقین ازین دو مثال بیرون نیست، همین گونه در سورهٔ بقره آیهٔ (۷۴) می گوید: ﴿أَوۡ أَشَدُّ قَسۡوَةٗ﴾ «دل های شما یهودیان در سختی کم از سنگ نیست».

مطابق این قانون معنای {مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ} این است: قومی که یونس را بار دیگر به سوی آنها فرستادیم از صد هزار نفوس کم نبودند.

توجیه دیگر اینست که حرف «أَوۡ» درین آیه به معنی «بل» است، یعنی عدد آن قوم بیشتر از یک لک نفر بود، برخی از مفسرین گفته اند: عدد آن قوم به یک لک و سی هزار نفر می رسید.

۲- در قصهٔ های گذشته در حق نوح، ابراهیم، موسی وهارون، والیاس – علیهم السلام– کلمه «سلام» ذکرشد، اما در قصهٔ لوط و یونس – علیهما السلام– ، سلام ذکر نشد.

سببش این است که الله تعالی این هرسه پیغمبر را به لفظ مرسلین یاد کرده است وسلام برین هر سه را درآخر سوره ذکر می کند.

۞۞۞

بخش چهارم: (از آیهٔ ۱۴۹- ۱۷۰) **رد بر عقائد خرافی مشرکان در مورد جنیان و فرشتگان و بیان تسبیح فرشتگان برای الله تعالی**

﴿فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَلِرَبِّكَ ٱلۡبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلۡبَنُونَ ﴿١٤٩﴾ أَمۡ خَلَقۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثٗا وَهُمۡ شَٰهِدُونَ
﴿١٥٠﴾ أَلَآ إِنَّهُم مِّنۡ إِفۡكِهِمۡ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصۡطَفَى ٱلۡبَنَاتِ عَلَى ٱلۡبَنِينَ ﴿١٥٣﴾
مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمۡ لَكُمۡ سُلۡطَٰنٞ مُّبِينٞ ﴿١٥٦﴾ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾
وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗاۚ وَلَقَدۡ عَلِمَتِ ٱلۡجِنَّةُ إِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا عِبَادَ

اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٠﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾ وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ
الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٩﴾ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ترجـــمه:

۱۴۹- پس ازین مشرکان بپرس که آیا دختران از آن پروردگار تو ، و پسران از آن ایشان است؟

۱۵۰- یا اینکه (هنگامی که) ما ملائکه را دختران آفریدیم، آنان حاضر بودند؟

۱۵۱- آگاه باش که آنان از روی دروغ بافی های شان می گویند:

۱۵۲- الله فرزند زاده است و قطعا ایشان دروغ گویانند.

۱۵۳- آیا دختران را بر پسران ترجیح داده است؟

۱۵۴- شما را چه شده است، چگونه داوری می کنید؟

۱۵۵- آیا پند نمی گیرید؟

۱۵۶- آیا شما (برای اثبات آنچه می گوئید) دلیل روشنی دارید؟

۱۵۷- پس کتاب (آسمانی) خود را بیاورید، اگر راست می گوئید.

۱۵۸- و(مشرکان) در میان الله و درمیان جنیان قرابت وخویشی ، قرار دادند و جنیان یقین دارند که مشرکانی که (چنین می گویند: در دادگاه عدل الهی، یا در دوزخ) حاضر کرده خواهند شد.

۱۵۹- پاک است الله از آنچه (که مشرکان او را به آن) وصف می کنند.

۱۶۰- مگر بنده گان برگزیدهٔ الله.

۱۶۱- پس شما ای مشرکان وآنچه می پرستید.

۱۶۲- نمی توانید با فتنه و فساد (کسی را) منحرف سازید.

۱۶۳- مگر کسی که (در علم الله تعالی) به دوزخ داخل شونده است.

۱۶۴- (ملائکه می گویند) هیچ کسی از ما نیست مگر اینکه او را (از جانب الله) مقام و مرتبهٔ مشخص است.

۱۶۵- و شکی نیست که همهٔ ما (در عبادت پروردگار) صف گیرندگانیم.

۱۶۶- و یقینا ما همگی مشغول تسبیح و تقدیس الله هستیم .

۱۶۷- و یقینا کافران می گفتند:

۱۶۸- اگر ما را کتابی همچون کتاب های پیشینان می بود..

۱۶۹- البته ما از بندگان برگزیدۀ الله می بودیم.

۱۷۰- پس به قرآن کافر شدند و (به زودی سرانجام عمل خود را) خواهند دانست.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات ذیل بحث می شود:

۱- رد بر عقیدۀ خرافی مشرکان در مورد فرشتگان،

۲- رد بر عقیدۀ مشرکان در مورد وجود قرابت میان الله و جنیان،

۳- بیان انقیاد و تسبیح ملائکه برای الله تعالی،

۴- حکایت گفتار مشرکان پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

موضوع اول: رد بر عقیدۀ خرافی مشرکان در مورد فرشتگان

الله عزوجل این سوره را به تقبیح مشرکان در برابر انکارشان از حشر و نشر، آغاز نمود، و سپس داستان پیغمبران را ذکر نموده که به صورت عموم در داستانهای ایشان، برای مشرکان درس عبرت است، اکنون درینجا الله تعالی به بیان عقائد مشرکین و ابطال و نکوهش آن می پردازد.

از جملۀ عقائد مشرکان، اثبات اولاد برای الله تعالی بود، به همین اساس فرشتگان را دختران الله می نامیدند، ولی با وجود آن، دختران را برای خود نمی پسندیدند، پس الله تعالی به این عقائد فاسد رد نموده مشرکان را سخت مورد نکوهش قرار می دهد.

نخست عقیدۀ مشرکان را در مورد تخصیص دختران به الله و تخصیص پسران به خودشان ذکر می کند:

۱- ﴿ فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَلِرَبِّكَ ٱلۡبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلۡبَنُونَ ١٤٩ ﴾ «پس ازین مشرکان بپرس که آیا دختران از آن پروردگار تو، و پسران از آن ایشان است؟» .

این تقسیم دور از انصاف و غیر عادلانه است که به زعم خود تان، چیز خوب و مرغوب را به خود تخصیص می دهید و چیز غیر مرغوب را به سوی رب العلمین نسبت می کنید،

لذا در بارهٔ این نوع تقسیم، در سورهٔ نجم آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴾ «درین صورت چنین تقسیم، تقسیم ظالمانه است».

در سورهٔ نحل آیهٔ (۵۷-۵۹) نیز این تقسیم مشرکان را، تقسیم ستم گرانه و غیر عادلانه قرار داده است.

سپس به رد این عقیدهٔ باطل پرداخته روشن می سازد که مشرکان برای اثبات این عقیدهٔ خود نه از حس و مشاهده دلیل دارند و نه از خبر صادق وعقل سلیم.

و اینکه آنها از طریق حس و مشاهده دلیلی با خود ندارند، دلیش اینست:

۲- ﴿ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَٰئِكَةَ إِنَٰثًا وَهُمْ شَٰهِدُونَ ﴿١٥٠﴾ ﴾ «یا اینکه (هنگامی که) ما ملائکه را دختران آفریدیم، آنان حاضر بودند؟» تا به چشم خود دختر بودن فرشتگان را مشاهده کرده باشند.

مسلَّم است که مشرکان درآن وقت نه حاضر بودند و نه دیده بودند و حتی درآن وقت وجود نداشتند و قضاوت در امر حسی بدون مشاهده هرگز جواز ندارد.

چنانکه در سورهٔ زخرف آیهٔ (۱۹) در مورد تقبیح این داوری غیر منصفانه می گوید: ﴿ وَجَعَلُوا الْمَلَٰئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَٰدُ الرَّحْمَٰنِ إِنَٰثًا ۚ أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ ۚ سَتُكْتَبُ شَهَٰدَتُهُمْ وَيُسْـَٔلُونَ ﴾

«و به عقیدهٔ خود فرشتگانی را که بندگان مقرب الله مهربان هستند دختران قرار دادند، آیا آفرینش آنها را مشاهده کرده بودند؟ به زودی این شهادت دروغین شان نوشته می شود و در مورد آن پرسیده خواهند شد».

همچنان دختر بودن فرشتگان از طریق خبر صادق، نیز ثابت نیست، بلکه چنین سخن کذب محض است:

۳- ﴿ أَلَآ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ ﴾ «آگاه باش که آنان از روی دروغ بافی های شان می گویند: الله فرزند زاده است و قطعا ایشان دروغ گویانند».

به همین ترتیب این سخن را که الله تعالی دختران را برای خود برگزینند، عقل نیز نمی پذیرد، چرا که جنس مذکر نسبت به جنس مؤنث افضل است، لذا این عقیدهٔ مشرکان را رد نموده می فرماید:

۴- ﴿ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ ﴾ «آیا دختران را بر پسران ترجیح داده است؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می کنید؟ آیا پند نمی

گیرید؟» چنین سخنان ظالمانه و غیر عادلانه ای را که شایستۀ مقام ربوبیت و الوهیت نیست، به سوی الله تعالی نسبت می دهید؟ لذا از ایشان مطالبۀ دلیل نموده می فرماید:

۵- ﴿أَمۡ لَكُمۡ سُلۡطَٰنٞ مُّبِينٞ ١٥٦﴾ «آیا شما (برای اثبات آنچه می گوئید) دلیل روشنی دارید؟»، و دلیل سه قسم است: عقلی، وحیی و نقلی.

بدیهی است که آنها با خود دلیل عقلی ندارند، لذا از ایشان مطالبۀ دلیل نقلی و وحیی نموده می فرماید:

۶- ﴿فَأۡتُواْ بِكِتَٰبِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٥٧﴾ «پس کتاب (آسمانی) خود را بیاورید، اگر راست می گوئید»، و برای ما اثبات کنید که در کدام کتابی از کتابهای آسمانی نوشته شده و یا برکدام پیغمبری از آسمان در بارۀ دختر بودن فرشتگان و تخصیص آنان به خود و تخصیص پسران به انسان ها وحی نازل شده باشد.

طوری که در سورۀ زخرف آیۀ (۲۱) از مشرکان مطالبۀ دلیل نموده می فرماید: ﴿أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا مِّن قَبۡلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسۡتَمۡسِكُونَ﴾ «آیا ما ایشان را پیش ازین قرآن کتابی داده ایم، پس ایشان (برشرک شان) به آن کتاب تمسک می گیرند»، بلکه پیش ازین قرآن برای ایشان هیچ کتابی نیامده پس ثابت شد که این عقیده هرگز اساسی ندارد، بلکه یک منطق خرافی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است و کدام مأخذی ندارد.

موضوع دوم: رد بر عقیدۀ مشرکان در مورد وجود قرابت میان الله و جنیان

پیشتر عقیدۀ مشرکان در مورد فرشتگان بیان شد، حالا عقیدۀ باطل دیگر ایشان را بیان نموده می فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗا﴾ «و (مشرکان) در میان الله و درمیان جنیان قرابت وخویشی، قرار دادند». و این عقیدۀ دو قبیلۀ عرب به نام «کنانه و خزاعه» بود، آنها می گفتند: الله (سبحانه) به سرداران جن خواستگاری فرستاد، پس آنها برجسته ترین دختران خود را برایش به زنی دادند و از آن زنان فرشتگان متولد شدند.

و یا معنی «نَسَبٗا» اینست که جن را در عبادت الله تعالی شریک ساختند.

و یا معنی «نَسَبٗا» اینست که برخی از مشرکان، الله سبحانه و ابلیس را با هم برادر می دانستند: الله را برادر نیکوکار، و ابلیس را برادر شریر و بدکار قرار می دادند.

این عقیدهٔ برخی از قبائل عرب مجاور به امپراطوری فارس بود، که از عقیدهٔ الوهیت دوگانهٔ مجوسی ها متأثر شده بوده الله را مظهر خیر و خوبی ها و شیطان را مظهر بدی و بدکاری ها می دانستند.

پس الله تعالی بر این عقیدهٔ فاسد رد نموده عجز و ناتوانی جنیان را بیان می دارد:

- ﴿وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿۱۵۸﴾﴾ «و جنیان یقین دارند که آنها (در دادگاه عدل الهی، یا در دوزخ) حاضر کرده خواهند شد». ضمیر «إِنَّهُمْ» به سوی «الْجِنَّةُ» راجع است.

و همچنین ممکن است که ضمیر «إِنَّهُمْ» به سوی مشرکین راجع باشد، یعنی جن ها یقین داشتند که این مشرکان در دوزخ گرد آورده خواهند شد.

- سپس ثمره و نتیجهٔ این گفتگوهای قبلی را ذکر می کند: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۵۹﴾﴾ «پاک است الله از آنچه (مشرکان او را بدان) وصف می کنند»، و نسبت های ناروا و سخنان ناشایسته را در بارهٔ او به زبان می آورند.

سپس بندگان مخلص را ازین نسبت های ناروا مستثنی قرار می دهد: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿۱۶۰﴾﴾ «مگر بندگان برگزیده و مخلص الله»، از گفتن چنین سخنان باطل دور هستند و آنان الله سبحانه را از همه عیوب و نقائص پاک و مبرا دانسته او را فقط به صفاتی یاد می کنند که شایستهٔ عظمت و الوهیت او است.

- بعد ازآنکه دلائل فساد عقیده و مسلک آلودهٔ مشرکان را مفصل بیان کرد، حالا درینجا امید آنها را از گمراه ساختن مومنان مخلص قطع می سازد، چنانکه می گوید:

﴿فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۱﴾ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿۱۶۲﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ﴿۱۶۳﴾﴾ «پس شما ای مشرکان وآنچه می پرستید، نمی توانید با فتنه و فساد (کسی را) منحرف سازید؛ مگر کسی را که به دوزخ داخل شونده است»، و در علم قدیم الله تعالی، آن شخص دوزخی بوده است.

منظور ازین آیه بیان عجز مشرکان و معبودان شان از گمراه ساختن بندگان مخلص و قطع طمع آنها از منحرف گرداندن بندگان مخلص الهی است.

موضوع سوم: بیان انقیاد و تسبیح ملائکه برای الله تعالی

در آیات گذشته وجود هر گونه نسب و قرابت میان فرشتگان و الله تعالی را نفی نمود، حالا درینجا الله تعالی به وسیلهٔ حکایت اقوال فرشتگان ثابت می سازد که آنان نیز از جملهٔ مخلوقات و بندگان مقرب او هستند که همواره سرگرم تسبیح و تقدیس او هستند.

اول: تفاوت درجات ملائکه را به اعتبار انجام وظائف شان در عالم اجسام بیان می دارد: ﴿وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعۡلُومٌ ١٦٤﴾ «(ملائکه می گویند) هیچ کسی از ما نیست مگر اینکه او را (از جانب الله) مقام و مرتبهٔ مشخص است»، که از آن مقام سر موی تجاوز نمی کنند، چنانکه در سورهٔ أنبیاء می گوید: ﴿بَلۡ عِبَادٌ مُّكۡرَمُونَ ٢٦ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧﴾ «بلکه فرشتگان، بندگان گرامی او هستند، در گفتار شان بر الله پیشی نمی کنند، و ایشان به فرمان او عمل می کنند».

در سورهٔ تحریم آیهٔ (۶) و در سورهٔ مریم آیهٔ (۶۴) نیز بیان فرمان برداری آنها است.

دوم: بیان عبادتشان برای الله تعالی است: ﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلصَّآفُّونَ ١٦٥﴾ «و شکی نیست که ما همه (در عبادت پروردگار) صف گیرندگانیم».

سوم: تنزیه ایشان برای الله تعالی: ﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡمُسَبِّحُونَ ١٦٦﴾ «و یقینا ما همگی مشغول تسبیح و تقدیس الله هستیم».

موضوع چهارم: حکایت گفتار مشرکان پیش از بعثت پیغمبر ﷺ

مشرکان قبل از بعثت پیغمبر ﷺ هنگامی که از سوی اهل کتاب به جهل و نادانی طعن می شدند، پاسخ شان چنین بود: ﴿وَإِن كَانُواْ لَيَقُولُونَ ١٦٧ لَوۡ أَنَّ عِندَنَا ذِكۡرٗا مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٦٨ لَكُنَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ١٦٩﴾ «و یقینا کافران می گفتند: اگر ما را کتابی همچون کتاب های پیشینان می بود، البته ما از بندگان برگزیدهٔ الله می بودیم»، و در عبادت الله و انجام دادن کارهای خوب بر همه پیشی می گرفتیم، اما آنها درین سخن شان صادق نبودند: ﴿فَكَفَرُواْ بِهِۦ﴾ «پس (هنگامی که محمد ﷺ مبعوث شد) به قرآن (که خلاصهٔ همه کتابهای آسمانی است) کافر شدند»، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۸۹) مخالفت اهل کتاب را از تعهد شان و در سورهٔ فاطر آیهٔ (۴۲) مخالفت قریش را از تعهد شان در مورد ایمان به پیغمبر ﷺ، بیان نموده است.

- در پایان بحث آنها را مورد تهدید قرار می دهد: ﴿فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ١٧٠﴾ «پس (به زودی سرانجام عمل خود را) خواهند دانست». این آیه تهدید و وعید شدید است در برابر کفر به الله تعالی و در برابر تکذیب به رسالت پیغمبر اسلام ﷺ.

❁❁❁

بخش پنجم (از آیهٔ ۱۷۱-۱۸۲)

ذکر وعدهٔ تخلف ناپذیر الهی برای بندگان برگزیده اش

﴿ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ فَتَوَلَّ
عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ
ٱلْمُنذَرِينَ ﴿١٧٧﴾ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾ سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا
يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٨٢﴾ ﴾

ترجمه:

۱۷۱- و حقا که وعدهٔ ما برای بندگان فرستادهٔ خویش قبلا (در لوح محفوظ) ثبت شده است.

۱۷۲- وآن این است که ایشان قطعا یاری داده می شوند.

۱۷۳- ولشکر ما قطعا پیروز می شوند.

۱۷۴- پس از ایشان تا مدتی روی گردان.

۱۷۵- و ایشان را ببین (هنگامی که عذاب ما به سراغ شان بیاید) پس آنها (نتائج اعمال خویش را) خواهند دید.

۱۷۶- آیا این کافران در طلب عذاب ما می شتابند.

۱۷۷- و هنگامی که عذاب در حیاط منازل ایشان فرود آید، پس بد است صباح بیم داده شده گان.

۱۷۸- تا مدتی از ایشان روی گردان.

۱۷۹- و تو ببین، پس آنها (نیز نتائج اعمال خویش را) خواهند دید.

۱۸۰- پاک است پروردگار تو، پروردگار دارای عزت از سخنانی که (مشرکان در بارهٔ الله) می گویند.

۱۸۱- وسلام باد بر فرستاده شدگان.

۱۸۲- و همه ستایش از آن الله است که پروردگار عالمیان است.

تفسیر:

درین آیات از دو مطلب بحث می شود:

۱- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تهدید برای مشرکان،

۲- خلاصهٔ مضامین سوره.

مطلب اول: تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان

الله تعالی به ذکر وعده ای که در مورد پیروزی حق پرستان بر باطل پرستان داده است، پیغمبر اسلام ﷺ و همچنان پیروان راستین آنها را تسلی داده می فرماید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾ «و حقا که وعدهٔ ما برای بندگان فرستادهٔ خویش قبلا (در لوح محفوظ) ثبت شده است، وآن این است که ایشان قطعا یاری داده می شوند، و لشکرما قطعا پیروز می شوند».

پیروزی حق بر باطل و غلبهٔ جند الله و نصرت الله برای ایشان، از وعده های راستین و از سنت های قطعی ای است که پیشتر در لوح محفوظ ثبت گردیده است.

چنانکه ازین بشارت در سورهٔ یونس آیهٔ (۱۰۳) و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۷) و در سورهٔ حج آیهٔ (۴۰) و در سورهٔ روم آیهٔ (۴۷) در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۱) و در سورهٔ محمد آیهٔ (۷) و در سورهٔ مجادله آیهٔ (۲۱) نیز خبر داده است، به این آیات مراجعه ضروری است.

البته باید گفت که این نصرت وغلبه اقسام مختلف دارد: غلبه به برهان وحجت، غلبه به قدرت و نیرو، همه را در بر می گیرد.

این وعدهٔ الهی از مهم ترین وسائلی است که برای سالکین راه حق روحیهٔ تازه بخشیده و قلوب آنها تقویت می کند. در عصر حاضر هر چند مسلمانان از لحاظ قوت و نیرو، غالب نیستند، اما در میدان دلیل و حجت هنوزهم غالب هستند و این غلبه تا قیام قیامت دوام خواهد داشت.

– سپس به پیغمبر خود دستور می دهد: ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾﴾ «پس از ایشان تا مدتی روی گردان» و در برابر اذیت و آزاری که از سوی آنان به تو می رسد، صبر کن، و بر الله اعتماد داشته باش، زیرا ما پیروزی و غلبه را نصیب تو خواهیم ساخت.

- ﴿وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۝١٧٥﴾ «و ایشان را ببین (هنگامی که عذاب ما به سراغ شان بیاید) پس آنها (نتائج اعمال خویش را) خواهند دید».

زیرا بعد از مدت نه چندان دور، پیروزی مومنان وشکست ذلت بار خویش را در دنیا و عذاب دردناک ایشان را در آخرت مشاهده خواهی کرد.

- سپس الله عزوجل مشرکان را در برابر شتاب شان در مطالبهٔ عذاب مورد توبیخ قرار می دهد: ﴿أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ۝١٧٦﴾ «آیا این کافران در طلب عذاب ما می شتابند».

در سورهٔ سجده شتاب آنها را چنین توضیح داده است: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝٢٨﴾ «و می گویند: این پیروزی کدام وقت است، اگر راست می گوئید».

- پس الله سبحانه در جواب این مطالبهٔ شتاب آمیز می فرماید: ﴿فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ ۝١٧٧﴾ «پس هنگامی که عذاب در حیاط منازل ایشان فرود آید، پس بد است صباح بیم داده شده گان». «بِسَاحَتِهِمْ» حیاط منازل شان، صحن منازل شان.

پس هنگامی که عذاب الهی به صحن خانه های شان فرود آید روزگارشان تیره، و زندگی ایشان سرتاسر خراب خواهد شد.

این تعبیر اشاره به آن است که عذاب مذکور، نخست منازل مسکونی آنها را تحت تاثیر قرار می دهد، سرانجام متن زندگی ایشان را کاملا مخدوش می سازد.

باز هم مکررا می گوید: ﴿وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ۝١٧٨ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۝١٧٩﴾ «وتا مدتی از ایشان روی گردان و تو ببین، پس آنها (نیز نتائج اعمال خویش را) خواهند دید».

مطلب دوم: خلاصهٔ مضامین سوره

سپس به ذکر سه جملهٔ کوتاه که فشردهٔ مطالب قبلی است، سوره را پایان می بخشد:

۱- ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝١٨٠﴾ «پاک است پرردوگار تو، پروردگار دارای عزت از سخنانی که (مشرکان در بارهٔ الله) می گویند».

از آنجا که درین سوره برخی از گفتارهای خرافی مشرکان را ذکر نمود، مثلا: گاهی ملائکه را بنات الله، وگاهی مخلوقات عاجز را شریک او می پنداشتند، با این جمله کوتاه بر همۀ این خرافات رد نمود.

درین سوره از سه نوع تسبیح تذکر داده شده است:

اول: تسبیح یونس علیه السلام چنانکه در آیۀ (۱۴۳-۱۴۴) فرمود: ﴿ فَلَوْلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ «پس اگر او از تسبیح گویندگان نمی بود، البته در شکم ماهی تا روز قیامت باقی می ماند».

دوم: تسبیح ملائکه، چنانکه در آیۀ (۱۶۶) این سوره از آنها حکایت کرد: ﴿ وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلْمُسَبِّحُونَ ﴾ «وشکی که همه ما تسبیح گوینده گانیم».

سوم: تسبیح الله سبحانه در دو مقام که همه انواع تسبیح را در بر می گیرد:

- در آیۀ (۱۵۹) فرمود: ﴿ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ «پاک است الله از سخنانی که (مشرکان بدان، الله را) وصف می کنند».

- در آخر سوره: ﴿ سُبْحَـٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ «پاک است پرودگار تو، پروردگار دارای عزت از سخنانی که (مشرکان در بارۀ الله) می گویند».

پس این جمله حاوی تمام انواع تسبیح است.

۲- ﴿ وَسَلَـٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ ﴾ «وسلام باد بر فرستاده شدگان».

سلام های گذشته در قصه های أنبیا برای افراد مشخص آنها همچون نوح، ابراهیم، موسی، وهارون – علیهم السلام- بود.

این سلام برای مجموع آنها بدون تعیین است، این سلام نوید بخش سلامتی از عذاب دنیا وآخرت است، و از طرف دیگر سلامی است که مشتمل بر امن بوده خطر شکست در برابر دشمن را به دنبال ندارد.

آنگونه که جملۀ اول حاوی تمام انواع تسبیح این سوره است، این جمله نیز کافه سلام های را که پیشتر در قصه های أنبیاء ذکر شده ویا ذکر نشده همه را در بر می گرد، درین

جمله کوتاه برمجموع آنها سلام می فرستد ﴿ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴾ «و سـلام وتحیـه بـاد برمجموع پیغمبران».

و سپس با حمد و ستایش الله تعالی سوره را پایان می بخشد:

۳- ﴿ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ «وستایش الله راست که پروردگار عالمیان است»، چرا که مصدر تمام نعمت های مادی ومعنوی جسمی و روحی دنیوی واخـروی تنهـا او اسـت، بنـا برآن سزاوار همه انواع ستایش در دنیا وآخرت تنها او است.

پایان سورهٔ صافات

الحمدلله الذي بنعمتـه تـتم الصالحات و صلى الله على محمد و آلـه و جميع صحابته الطاهرين والطاهرات، و من اهتدى بهديهم من المؤمنين و المؤمنات.

تفسیر

سورهٔ ص

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ قمر نازل شده است، در ترتیب نزول (۳۸) و در ترتیب مصحف نیز (۳۸) و عدد آیاتش (۸۸) آیه است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

۱- در سورهٔ صافات بیان عجز مقربین بارگاه الهی بود.

در سورهٔ ص، بیان این مطلب است که مقربین بارگاه الهی نه تنها ابراز عجز نمودند، بلکه تحت آزمایش الهی نیز قرار گرفتند.

۲- در سورهٔ صافات ازاستکبار مشرکین در برابر توحید خبر داده فرمود: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾﴾ «هنگامی که برای ایشان «لا إله إلا الله گفته می شد، تکبر می کردند»، حالا درین سوره، این موضوع را بیان می دارد که مشرکان نه تنها استکبار می کنند بلکه این مسئله تعجب آنها را بر می انگیزد، چنانکه در آیهٔ (۵) همین سوره مذکور است.

۳- در پایان سورهٔ صافات آیهٔ (۱۶۸-۱۷۰) از کفار حکایت کرد که آنها گفتند: اگر نزد ما کتابی از قسم کتاب های پیشینان می بود، البته از بندگان برگزیدهٔ الله می بودیم، ولی هرگاه به آنها کتاب آمد کافر شدند.

سورهٔ ص را به سوگند به قرآن آغاز نمود، اشاره به اینکه کتابی که به ایشان آمد و به آن کافر شدند، همین قرآنی است که به آن سوگند یاد شده است، و با پیغمبری که این قرآن بر وی نازل شده است در تمام موضوعات اختلاف نمودند.

محتوای سورهٔ ص:

این سوره نیز همانند سایر سوره های مکی به اثبات اصول عقیده: «توحید، نبوت و حشر و معاد» پرداخته و عقائد مشرکان را که خلاف این اصول است، به مناقشه می گیرد و به غرض عبرت و پند آنها داستان پیغمبران علیهم الصلاۀ و السلام و حالت کافران و مشرکان را در روز قیامت و صفت عذاب دوزخیان و نعمت هایی اهل بهشت را بیان می دارد.

آیات این سوره در چهار بخش تفسیر می شود:

- **بخش اول**: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۱۶) اثبات شرف و فضیلت قرآن و پاسخ به شبهات مشرکان در بارهٔ توحید و نبوت و معاد است.

و عناوین موضوعات این آیات بدین قرار است: بیان شرف و منزلت قرآن و موقف معاندانهٔ مشرکان، خصومت و اعتراض مشرکان در بارهٔ توحید، شبههٔ کافران در بارهٔ رسالت، و انکار شان از معاد و پاسخ به ایشان.

- **بخش دوم**: (از آیهٔ۱۷-۴۸) تسلی برای پیغمبر ﷺ به ذکر قصه های نه پیغمبری که مورد آزمایش الهی قرار گرفته بودند، سه قصهٔ تفصیلی و شش قصهٔ اجمالی. و پیغمبرانی که درین آیات قصهٔ ایشان ذکر شده است عبارت اند از: داودؑ، سلیمانؑ، ایوبؑ، ابراهیمؑ، اسحاقؑ، یعقوبؑ، اسماعیل ؑ، الیسعؑ و ذو الکفلؑ .

- **بخش سوم**: (از آیهٔ ۴۹- ۷۰) بیان پاداش پرهیزگاران و مجازات کافران .

و عناوین موضوعات این بخش چنین است: اشاره به مکانت قرآن و بیان پاداش پرهیزگاران، شرح کیفر طاغیان و کافران، بیان خصومت و جدال دوزخیان با یکدیگر و اعادهٔ اثبات سه اصل: توحید، رسالت و معاد.

- **بخش چهارم**: (از آیهٔ ۷۱-۸۸) ذکر نقش انسان در جهان هستی ومسائل مربوط به دعوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

و عناوین مطالب این آیات ازین قرار است: بیان مقام والای انسان در جهان هستی، شرح استکبار ابلیس از پذیرفتن امر الهی در مورد سجده به سوی آدمؑ و بیان حالت داعی و دعوت و معجزهٔ قرآن کریم.

✿✿✿

بخش اول : (از آغاز سوره تا آیهٔ ۱۶)

ذکر شبهات مشرکان در مورد قرآن و توحید و رسالت و معاد و وعید برای ایشان

﴿ صٓ ۚ وَٱلْقُرْءَانِ ذِى ٱلذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا۟ وَّلَاتَ
حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجِبُوٓا۟ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ ۖ وَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ ٱلْـَٔالِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ إِنَّ
هَٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ وَٱنطَلَقَ ٱلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ ٱمْشُوا۟ وَٱصْبِرُوا۟ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِى
ٱلْمِلَّةِ ٱلْـَٔاخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ ﴿٧﴾ أَءُنزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنۢ بَيْنِنَا ۚ بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ مِّن ذِكْرِى ۖ بَل لَّمَّا يَذُوقُوا۟ عَذَابِ
﴿٨﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْوَهَّابِ ﴿٩﴾ أَمْ لَهُم مُّلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُوا۟ فِى
ٱلْأَسْبَٰبِ ﴿١٠﴾ جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ ٱلْأَحْزَابِ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو ٱلْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾
وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَٰبُ لْـَٔيْكَةِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿١٤﴾ وَمَا
يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ ﴿١٥﴾ وَقَالُوا۟ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿١٦﴾ ﴾

ترجــمه:

۱- صاد، سوگند به این قرآن با شکوه و یادآورنده.

۲- بلکه کافران در سرکشی و مخالفت اند.

۳- چه بسا اقوامی را پیش از ایشان هلاک کردیم، پس فریاد کشیدند، اما آن وقت، زمان نجات نبود.

۴- و در شگفت اند ازینکه نزد ایشان بیم دهنده ای از خودشان آمد، و کافران گفتند: این شخص جادوگر بسیار دروغ گوی است.

۵- آیا معبودان زیادی را یک معبود قرار داده است؟ قطعا این چیزی شگفت آور است.

۶- و اشراف ایشان رفتند (و به پیروان خود گفتند) که بروید و بر عبادت معبودان خویش ثابت باشید، قطعا این دین نو، فتنه ای است که (به وسیلهٔ آن چیز دیگری) خواسته می شود.

۷- ما این توحید و یکتا پرستی را در آخرین ادیان (که دین نصاری است و در آن تثلیث است) نشنیده ایم، این دین جز دروغ خود ساخته نیست.

۸- آیا از میان ما، قرآن برین شخص فرود آورده شده است؟ بلکه این کافران از قرآن (فروفرستادهٔ) من در شک اند، بلکه هنوز عذاب را نچشیده اند.

۹- آیا خزانه های رحمت پرودرگار غالب بخشایندهٔ تو نزد ایشان است؟

۱۰- آیا مالکیت آسمان ها و زمین وآنچه در میان این هردو است از آن ایشان است؟ (اگر چنین باشند) پس باید با وسائل در آسمان بالا شوند.

۱۱- اینها که در سرزمین مکه اند، سپاه کوچک شکست خورده از سائر احزاب هستند.

۱۲- پیش از ایشان قوم نوح وعاد و فرعون دارای سلطه و قدرت، (پیغمبران را) تکذیب کرده اند.

۱۳- وثمود و قوم لوط و صاحبان باغ های فراوان، ایشان گروه های (مخالفین انبیاء) بودند.

۱۴- هیچ یکی ازین گروه ها نبودند مگر اینکه پیغمبران را تکذیب نمودند، پس عقوبت من بر آنها واقع گردید.

۱۵- این کافران انتظار نمی کشند مگر آواز تندی را که آن را هیچ تأخیر و مهلتی نیست.

۱۶- و(کافران از روی مسخره) گفتند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز حساب (در دنیا) زود برای ما بده.

تفسیر:

این آیات بر موضوعات ذیل مشتمل است:

۱- بیان شرف و منزلت قرآن و موقف معاندانهٔ مشرکان در برابر آن.

۲- خصومت و اعتراض مشرکان در بارهٔ توحید.

۳- شبههٔ کافران در بارهٔ رسالت.

۴- شبههٔ کافران در مورد معاد و انکار ایشان از آن.

موضوع اول: بیان شرف و منزلت قرآن و موقف معاندانهٔ مشرکان در برابر آن

- ﴿صٓ﴾ این کلمه از جملهٔ حروف مقطعات بوده و مقصود از ذکر چنین حروف در آغاز برخی از سوره ها، از یک جانب اشاره به سوی اعجاز قرآن کریم و از جانب دیگر متنبه ساختن مخاطب برای شنیدن کلام بعدی است.

بعد از ذکر این اشارهٔ لطیف، به بیان عظمت شان قرآن پرداخته می گوید: ﴿وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ ١﴾ «سوگند به این قرآن با شکوه، ویادآورنده».

لفظ ﴿ذِي ٱلذِّكۡرِ﴾ در بر گیرندۀ سه معنی است:

الف: به معنای دارای رفعت و عظمت شان و شرف، چنانکه در سورۀ أنبیاء آیۀ (۱۰) می گوید: ﴿لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ﴾ «و شکی نیست که ما به سوی شما کتاب با شکوهی را فرو فرستادیم که در آن افتخار و شرف شما است».

ونیز در سورۀ زخرف آیۀ (۴۴) می گوید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ﴾ «ویقینا این قرآن مایۀ شرف و افتخار برای تو و قوم تو است، و شما (در برابر این نعمت بزرگ) مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

و در سورۀ مومنون آیۀ (۷۱) می گوید: ﴿بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ﴾ «بلکه ما برای ایشان سند افتخار و شرف شان را آوردیم، پس آنها ازین افتخار نامه شان روی گردانند».

ب: «ذِي ٱلذِّكۡرِ» به معنای یاد آورنده، دور کننده پردۀ غفلت از قلب ها، یاد آورندۀ الله، یادآورندۀ صفات او، یادآورندۀ نعمت های او، یادآورندۀ هدف آفرینش، یادآورندۀ حساب وکتاب، یادآورندۀ دادگاه بزرگ الهی و میزان وصراط وبهشت دوزخ وغیره.

ج: «ذِي ٱلذِّكۡرِ» به معنای بیانگر قصه های اولین وآخرین، بیانگر علوم اصلی وفرعی، بیانگر علم احکام دنیا وآخرت و بیانگر هر آنچه که مورد نیاز بشر است.

چنانکه در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۳۸) و سورۀ اعراف آیۀ (۵۲) و سورۀ یوسف آیۀ (۱۱۱) و سورۀ هود آیۀ (۱) و در سورۀ نحل آیۀ (۸۹) این صفت قرآن کریم بیان شده است.

و در بارۀ اینکه جواب این قَسَم چه چیز است، اقوال زیادی است، ازآن جمله:

۱- این قسم به معنای شاهد است و به جواب نیازی ندارند، زیرا مقسم به و مقسم علیه قرآن است که خودش بر حقانیتش گواهی می دهد.

۲- جواب این قسم محذوف است که تقدیرش چنین می شود: «إِنَّهُ لَحَقٌّ» یعنی آنچه که تو به سوی آن دعوت می دهی راست است، چنین نیست که کافران می گویند، پس درین صورت این جواب چهار اصل متلازم را شامل می باشد:

اول: این قرآن حق است و شعر یا کهانت و سحر نیست، طوری که کافران می پندارند.

دوم: این پیغمبر حق است، چنین نیست که کفار او را ساحر، کذاب و یا مجنون می خوانند، ویا می گویند: ﴿لَسۡتَ مُرۡسَلٗاۚ﴾ «تو پیغمبر نیستی».

سوم: مسئلۀ توحید حق است، چنین نیست که کفار می گویند: ﴿أَجَعَلَ ٱلْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۝٥﴾ «آیا معبودان زیاد را یک معبود قرار داده است، قطعا این چیز شگفت انگیزی است».

چهارم: قیامت حق است، چنین نیست که کفار می گویند: ﴿لَا يَبْعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ﴾ «الله مردگان را بر نمی انگیزد».

- بعد ازآن انگیزۀ اعراض کافران از ایمان به قرآن را بیان می کند: ﴿بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ۝٢﴾ «بلکه کافران در سرکشی و مخالفت اند».

«عِزَّةٍ» غرور و استکبار در برابر حق، «وَشِقَاقٍ» مخالفت، یعنی سبب کفرشان به قرآن این نیست که در الفاظ یا در معانی یا در اعجاز قرآن نقصی وجود داشته باشد، بلکه کفر آنها و کفر همه کسانی که از محتوا و مفاهیم قرآن آگاهی یافته اند، ناشی از سرکشی و تکبر و مخالفت در برابر حق است.

- بعد ازآنکه معرضین از قرآن را به ﴿عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾ توصیف نمود، ایشان را به سرنوشت امتان گذشته ای که به سبب مخالفت شان از پیغمبران، هلاک و نابود شده اند، مورد تهدید قرار می دهد: ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا۟ وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۝٣﴾ «چه بسا اقوامی را پیش ازایشان هلاک کردیم، پس فریاد کشیدند، پس (راه نجات را جستجو نمودند، اما چون فرصت را از دست داده بودند لذا) آن وقت، زمان نجات نبود».

الله سبحانه درین آیه به سه امر اشاره نموده است:

امر اول: اینکه امتان زیادی را در گذشته به سبب مخالفت شان در برابر پیغمبران، نیست و نابود کرده است، چنانکه در سورۀ اسراء آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنۢ بَعْدِ نُوحٍ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا﴾ «و چه بسا ملت ها را بعد از نوح هلاک کردیم وهمین بس است که پروردگارت به گناه بندگانش آگاه بینا است».

و در سورۀ حج آیۀ (۴۵) و در سورۀ فرقان آیۀ (۳۷-۳۹) نیز بیان همین حقیقت است.

امر دوم: این است که هنگام معاینۀ عذاب فریاد کشیدند.

و منظور ازین ندا، اقرارشان به ایمان به وحدانیت الله تعالی است، اما از آنجا که فرصت را از دست داده بودند، این ایمان شان مفید واقع نشد چنانکه در سورۀ غافر آیۀ (۷۴-۷۵) همین صورت مراد است.

یعنی فریاد کشیدند که ایمان آورده اند، ولی برای شان هیچ سودی نه بخشید چنانکه فرعون سه بار کلمهٔ ایمان را عرضه داشته فریاد کشید، ولی برایش مفید واقع نشد. سورهٔ یونس آیهٔ (۹۰-۹۱) ملاحظه شود.

امر سوم: اینکه آن وقت، زمان خلاصی نبود، چرا که فرصت را از دست داده بودند، طوری که در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۱۲-۱۴) از گریز و از اعتراف شان به ظلم و از سود نبردن شان به این امور حکایت می کند.

حاصل این است که هنگام مشاهدهٔ عذاب نه اعتراف به گناه سودی می بخشد و نه ایمان و نه گریز.

- بعد از بیان استکبار و مخالفت آنها از قرآن، درین آیه تعجب آنان را در مورد رسالت بشر، بیان می دارد: ﴿وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٞ مِّنۡهُمۡ﴾ «و در شگفت شدند ازینکه نزد ایشان بیم دهنده ای از خودشان آمد».

منشأ تعجب شان این بود که او مانند خودشان بشر است، از نظر ایشان این امر دور از عقل می نمود که انسانی و آنهم انسانی که سرمایه دار نباشد، از طرف الله به حیث رسول انتخاب گردد!

- لذا بر مبنای این تعجب انکار آمیز، سخن زشتی را به پیغمبر نسبت دادند: ﴿وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ ٤﴾ «و کافران گفتند: این شخص جادوگر بسیار دروغگوی است».

اتهام پیغبر ﷺ به ساحر بودن به خاطر ظهور معجزات آن بر افکار مردم بود، و رسول الله ﷺ را بدان سبب کذاب گفتند که او بر علیه روش های خرافی و افکار منحط آنها سخن می گفت، و سخنان جذاب او افکار مردم را به سوی خود جذب نموده روز به روز پایه های شرک سست وکمزور می شد.

موضوع دوم: خصومت و اعتراض مشرکان در بارهٔ توحید

مشرکان بعد ازآنکه پیغمبر ﷺ را به سحر وکذب نسبت کردند، آنها برای اثبات این ادعای خود جز شبهات باطل دلیلی نداشتنند، از جملهٔ دلائل شان این بود که گفتند:

۱- ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًا﴾ «آیا معبودان زیادی را یک معبود قرار داده است؟»".

و این امر برای ایشان امر غیر قابل قبول بود، لذا آنها گفتند:

- ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ۝٥﴾ «قطعا این چیزی شگفت آور است»، چون از نظر آنها یک اله نمی توانست به تمام کارها رسیدگی کند، چنانچه یکی از مشرکان گفت: «كَيفَ يَسَعُ الخَلقَ كُلَّهُم إِلَهٌ وَاحِدٌ؟» یک اله چگونه می تواند به همه مخلوق رسیدگی کند؟ و همین امر موجب شگفت مشرکان شده پیغمبر ﷺ را به کذب نسبت کردند.

- لذا مردم را به ثبات و استوار بر دین آبائی شان توصیه نمودند: ﴿وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ﴾ «و اشراف ایشان رفتند (و به پیروان خود گفتند) که بروید و بر عبادت معبودان خویش ثابت باشید».

طریقهٔ خود را ادامه دهید و بر مذهب پدران وگذشتگان خود سخت پای بند و استوار باشید در سورهٔ نوح آیهٔ (۲۳) یکدیگر را به همین مذهب توصیه نمودند.

- سپس برای این توصیه علت ذکر کردند: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ ۝٦﴾ «قطعا این دین نو فتنه ای است که (به وسیلهٔ آن چیز دیگری) خواسته می شود».

یعنی هدف این شخص رساندن و تبلیغ دین نیست بلکه پس پرده هدف دیگری دارد، می خواهد به این بهانه بر شما حکومت کند و هستی و دارای تان را از پیش تان بگیرد، لذا اجازه ندهید که شما را از دین تان منحرف بسازد. و آیهٔ (۲۴) سورهٔ مومنون این معنی را تائید می کند.

۲- دلیل دوم شان از نوع مغالطه به غرض اغفال عقول مردم است، لذا گفتند: ﴿مَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِي ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ «ما این توحید ویکتا پرستی را در آخرین دین نشنیده ایم».

مقصودشان از «ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ» دین نصاری است، چرا که مذهب نصاری بر مبنای تثلیث است که نتیجهٔ حتمی آن تعدد آلهه است و دین قریش هم شرک است، و به این ترتیب آنان دین نصاری را برای ابطال توحید دلیل قرار دادند.

و یا مقصود از «ٱلۡمِلَّةِ ٱلۡأٓخِرَةِ» دین عبد المطلب است، چنانچه هنگامی که پیغمبر ﷺ ابوطالب را به هنگام مرگ، به گفتن «لا إله إلا الله» ترغیب دادند، مشرکان به ابوطالب گفتند: «أَترغَبُ عَن مِلَّةِ عَبدِ المُطَّلِبِ» یعنی آیا از دین عبد المطلب اعراض می کنی؟ و مقصود شان ازین سخن استدلال به راه و روش پدران است.

- بعد ازین گفتار، نتیجهٔ قطعی وفیصله نهائی خود را اعلان کردند: ﴿إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ ۝٧﴾ «این دین جز دروغ خود ساخته نیست».

موضوع سوم: شبههٔ کافران در بارهٔ رسالت

بعد از آن برای رد رسالت پیغمبر ﷺ چنین شبهه را در میان گذاشتند: ﴿أَءُنزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنۢ بَيْنِنَا﴾ «آیا از میان ما قرآن برین شخص فرود آورده شده است؟» که در تمام صفات همانند ما است، و هیچ مزیتی بر ما ندارد، نه سرمایهٔ فراوان دارد و نه هم فرزندان زیادی دارد، پس چگونه باور کنیم که او از میان ما به این منصب عالی انتخاب گردیده است؟ همین گونه شبههٔ آنان در سورهٔ زخرف آیهٔ (۳۱) و سورهٔ قمر آیهٔ (۲۵) نیز ذکر شده است.

- الله سبحانه ازین شبههٔ آنان به چندین وجه جواب می گوید:

۱- وجه اول: ﴿بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ مِّن ذِكْرِى ۖ بَل لَّمَّا يَذُوقُوا۟ عَذَابِ ۝٨﴾ «بلکه این کافران از قرآن (فرو فرستادهٔ) من در شک اند، بلکه هنوز عذاب را نچشیده اند»، یعنی سبب این استبعاد و همهٔ این گفتارها ناشی از دو امر است:

اول اینکه این سخنان از جهل و شک است، و هر گفتاری که به اساس شک و شبهه باشد، قابل قبول نیست و نه موقف آنان در صحت حق جرحی وارد می کند، بلکه خود آنها مستحق عذاب می گردند.

دوم: اینکه آنها تا هنوز از عذاب محفوظ مانده اند و به نعمت ها ولذت های دنیا محظوظ شده اند، این امر سبب شده است تا شک و شبههٔ شان بیشتر وجرأت ایشان افزون تر گردد، هرگاه اگر عذاب ما را می چشیدند به گفتن چنین سخنان باطل جرأت نمی کرددند.

۲- وجه دوم: ﴿أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْوَهَّابِ ۝٩﴾ «آیا خزانه های رحمت پرودرگار غالب بخشایندهٔ تو نزد ایشان است؟» تا مطابق میل خود کسی را نبوت بخشند و دیگری را محروم سازند.

واضح است که نبوت و نزول وحی فضل الهی است و در اختیار کسی نیست، پس او به هر کسی که بخواهد می دهد و کسی حق اعتراض ندارد.

درین آیه سه وصف از اوصاف کمال خود را ذکر کرده است: رب، عزیز، وهاب.

مقتضای وصف ربوبیت این است که او باید به منظور تربیهٔ انسان ها پیغمبر بفرستد.

مقتضای وصف عزتش این است که او قادر مختار است، پس مقام عالی نبوت را به هر کسی که بخواهد عطا می کند و کس حق اعتراض ندارد.

مقتضای وصف وهاب بودنش این است که همه عطایای او به غیر عوض است.

۳- وجه سوم: ﴿أَمۡ لَهُم مُّلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ فَلۡيَرۡتَقُواْ فِي ٱلۡأَسۡبَٰبِ ۝١٠﴾ «آیا مالکیت آسمان ها و زمین وآنچه در میان این هردو است از آن ایشان است؟ (اگر چنین باشد) پس باید با وسائل در آسمان بالا شوند» و نزول وحی بر محمد ﷺ را قطع سازند، در حالیکه این قدرت نزدشان وجود ندارد.

پس چنین سخنانی را که به مقام آنها هیچ مناسبتی ندارد چرا می گویند، و اگر می خواهند به منظور نصرت باطل علیه حق گروهی تشکیل دهند تا بتوانند به این وسیله حق را مغلوب سازند، این قدرت نیز نزدشان حاصل نیست، زیرا:

- ﴿جُندٞ مَّا هُنَالِكَ مَهۡزُومٞ مِّنَ ٱلۡأَحۡزَابِ ۝١١﴾ «اینها که در سرزمین مکه اند، سپاه کوچک شکست خورده از سائر احزاب هستند». ([1])

یعنی ایشان درین سرزمین مکه شکست می خورند، همانطوری که گروه های مقتدر تشکیل یافته در برابر أنبیاء – علیهم السلام- شکست خوردند و سرانجام شان نابودی و هلاکت شد، اینها نیز به همان سرنوشت دوچار خواهند شد.

و این آیه بشارت است برای پیغمبر ﷺ و مؤمنان، به شکست مشرکان در آینده.

برخی از مفسرین گفته اند: مراد ازین شکست مشرکان در جنگ بدر است و نزد برخی از مفسرین، این آیه بشارت است به شکست مشرکان در غزوۀ احزاب و یا شکست آنها در فتح مکه .

۱- تنوین در «جُندٞ» برای تحقیر است، و «مَّا» زائده است و به غرض تأکید همان تحقیر افزوده شده است، و «هُنَالِكَ» اشاره به سوی مکه است.

یا اینکه تنوین در «جُندٞ» برای تعظیم است، پس اگر مقصود آیه اشاره به سوی شکست مشرکان در جنگ بدر باشد، پس تعظیم آن به اعتبار شخصیات بزرگ مشرکان قریش همچون ابوجهل، أمیه بن خلف و غیره است. و اگر آیه بشارت به شکست مشرکان در غزوۀ احزاب باشد، این تعظیم اشاره به کثرت عددی مشرکان است که از قبائل متعدد مشرکان متشکل شده بود. درین صورت معنی آیه چنین است: «اینها که در سرزمین مکه اند، سپاه بزرگی از نوع احزاب (هلاک شده) اند که شکست خواهند خورد».

و به سوی این هزیمتی که درینجا اشاره شده است، در سورهٔ قمر، آیـهٔ (۴۵) نیـز اشـاره شده است: ﴿ سَيُهۡزَمُ ٱلۡجَمۡعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴾ «گروه مشـرکان شکسـت خواهنـد خـورد و پشـت خواهند گرداند».

- بعد از تسلی برای پیغمبر ﷺ و بشارت به شکسـت مشـرکان مکـه درمسـتقبل، بـه غرض تهدید و توبیخ مشرکان، حالت و انجام اقوامی را ذکر می کند که به سبب سرکشـی در برابر پیغمبران هلاک و نابود شدند: ﴿ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَعَادٞ وَفِرۡعَوۡنُ ذُو ٱلۡأَوۡتَادِ ١٢ وَثَمُودُ وَقَوۡمُ لُوطٖ وَأَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِ ﴾ «پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون دارای سلطه و قـدرت وثمـود و قوم لوط و صاحبان باغ های فراوان (پیغمبران را) تکـذیب کـرده انـد». مقصـود از «وَأَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِ » قوم شعیب ﷺ است. «ذُو ٱلۡأَوۡتَادِ» صاحب سلطه و قدرت، و یا مراد از آن بناهای بلند و بالا است که این امر از خصوصیات فرعون بود. «ٱلۡأَوۡتَادِ» جمع «وَتَدٌ» به معنی میخ .

- سپس به قوت وکثرت این احزاب اشاره نموده می گوید: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَحۡزَابُ ١٣ ﴾ «اینهـا گروه های (مخالفین انبیاء) بودند»، با وجود کثرت عددی و قوت مادی شان، در میدان مقابله به شکست مواجه گردیدند.

- سپس از سبب شکست وعقاب آنها خبر می دهد: ﴿ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ١٤ ﴾ «هیچ یکی ازین گروه ها نبودند مگر اینکه پیغمبران را تکذیب نمودند، پـس عقوبـت من بر آنها واقع گردید». «حَقّ»، واقع شد.

قوم نوح پیغمبر خود را تکذیب نمودند، پس به ذریعهٔ طوفان نابود گردیدند، سـورهٔ قمـر آیهٔ (۹-۱۴) ملاحظه شود.

قوم عاد، هود علیه السلام را تکذیب نمودند، پس به ذریعهٔ باد هلاک شدند، سورهٔ الحاقـه آیهٔ (۶-۸) دیده شود.

فرعونیان، موسی ﷺ را تکذیب کردند، پس به وسیلهٔ غرق هلاک شـدند، سـورهٔ یـونس آیهٔ (۹۰-۹۲) دیده شود.

قوم ثمود، صالح علیه السلام را تکذیب کردند، پس به توسط آواز شدید هـلاک شـدند، سورهٔ قمر آیهٔ (۲۳-۳۱) و سورهٔ حجر آیهٔ (۸۰-۸۴) دیده شود.

و قوم لوط پیغمبر خود را تکذیب نمودند، پس با سرازیر شدن شهرها وسنگباران هـلاک شدند، سورهٔ هود آیهٔ (۸۲-۸۳) و سورهٔ قمر آیهٔ (۳۳-۳۴) دیده شود.

قوم شعیب پیغمبر خود را تکذیب نمودند، لذا به ذریعهٔ آواز تندی هلاک شدند، سورهٔ هود آیهٔ (۸۷-۹۳) دیده شود.

هنگامی که این احزاب و اقوام گذشته با همه قدرت و امکاناتی که داشتند، در برابر عذاب الهی کوچک ترین چیزی به دست شان نیامد، پس این گروه کمزور قریش چگونه می توانند در برابر عذاب الهی مقاومت نمایند.

- بعد ازآنکه عقاب گروه های مخالفین انبیای گذشته را بیان کرد، به عذاب کفار قریش اشاره می کند که منتظر عقوبت باشند، می گوید: ﴿وَمَا يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ مَّا لَهَا مِن فَوَاقٖ ١٥﴾ «این کافران انتظار نمی کشند مگر آواز تندی را که آن را هیچ تأخیر و مهلتی نیست». «فَوَاقٖ» وقفه و یا مدتی که در میان دوشیدن شتر کرده می شود، مقصود آیه اینست که عذاب هنگامی که بیاید، با یک آواز تند همه هلاک می شوند، طوری که برخی از امت های گذشته با یک آواز تند، همه هلاک شدند، آوازی که نیازی به تکرار آن نیست و نه به ایشان مهلت زندگی می دهد.

موضوع چهارم: شبهۀ کافران در مور معاد و انکار ایشان از آن

بعد ازآنکه شبهات مشرکان را در مورد توحید و رسالت و قرآن ذکر نموده به آن جواب گفت، حالا درینجا به سوی انکار ایشان از معاد و تمسخرشان به آن، اشاره نموده می گوید: ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ١٦﴾ «و (کافران از روی مسخره) گفتند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز حساب (در دنیا) زود برای ما بده»، «قِطَّنَا» سهم ما را.

منظور شان این بود اگر تو درین وعده صادق هستی که واقعا قیامت آمدنی است و برای کافران و گنهگاران جزا و سزا است، پس همان جزا و سزایی را که در سهم ما نوشته است، در همین دنیا برای ما زود بیاور و منتظر قیامت نباش.

و هدف شان از چنین سخنان انکار از قیامت و حساب و کتاب آن بود، چنانچه در سورهٔ أنفال آیهٔ (۳۲) نیز چنین مطالبهٔ مشرکان را نیز حکایت نموده است که گفتند: ﴿وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ﴾ «و زمانی را یاد کن که (کافران) گفتند: ای الله! اگر این (قرآن) حق است و از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ بباران و یا بر ما عذاب دردناکی را فرود آور».

بخش دوم (از آیهٔ (۱۷-۴۸) تسلی برای پیغمبر ﷺ به ذکر قصه های نه پیغمبری که مورد آزمایش الهی قرار گرفته بودند، ازین میان سه قصهٔ آن تفصیلی وشش قصهٔ آن اجمالی است.

۱- قصهٔ داود علیه السلام (از آیهٔ ۱۷-۲۹)

﴿ٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾ إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ
وَٱلۡإِشۡرَاقِ ﴿١٨﴾ وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ ﴿١٩﴾ وَشَدَدۡنَا مُلۡكَهُۥ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ ﴿٢٠﴾
وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ ﴿٢١﴾ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنۡهُمۡۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ خَصۡمَانِ بَغَىٰ
بَعۡضُنَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فَٱحۡكُم بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَلَا تُشۡطِطۡ وَٱهۡدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَٰطِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هَٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ
وَلِيَ نَعۡجَةٞ وَٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ ﴿٢٣﴾ قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ
ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ
رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ ﴿٢٥﴾ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ
خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ
لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ﴿٢٦﴾ وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ
فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿٢٧﴾ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ
ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ﴿٢٨﴾ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٢٩﴾﴾

ترجـمه:

۱۷- شکیبا باش در برابر آنچه می گویند، و (صبر و استقامت) بندهٔ ما داود دارای قدرت و قوت را به یاد آور، واقعا او توبه گار بود.

۱۸- ما کوه ها را با او مسخر ساختیم که شامگاهان وصبحگاهان با او تسبیح می گفتند.

۱۹- وپرندگان را (نیز در گفتن تسبیح با او هم آواز کردیم و) پیش او گرد آوردیم و همگی برای او فرمان بردار بودند.

۲۰- وحکومت او را استحکام بخشیدیم و او را نبوت و دانش و گفتار صاف و روشن دادیم.

۲۱- آیا داستان دو شخص داد خواه به تو رسیده است هنگامی که از دیوار (عبادتگاه داود) بالا شده پیش او رفتند؟

۲۲- هنگامی که بر وی وارد شدند، از ایشان ترسید، آنان گفتند: مترس ما دو نفر دعوی داریم و یکی از ما بر دیگرش ستم کرده است، پس در میان ما داوری عادلانه انجام ده، و از مرز حق تجاوز مکن و ما را به راه راست رهنمائی کن.

۲۳- (یکی ازآن دو نفر گفت) این برادر من است که نود و نه میش دارد، و من تنها یک میش دارم، پس گفت: این میش خود را به من واگذار و (درین باره باهم گفتگو کردیم پس او) در گفتگو بر من غالب آمد.

۲۴- داوود گفت: واقعا او با درخواست میش تو برای افزودن آن به میش های خودش بر تو ستم کرده است و حقا که بسیاری از شریکان، بر همدیگر ستم می کنند، جز کسانی که ایمان آوردند وعمل شائسته انجام دادند و این گروه بسیار اندک اند، و داود پی برد که ما او را آزموده ایم پس از پروردگارش آمرزش خواست وخاضعانه به سجده افتاد و به سوی الله رجوع کرد.

۲۵- پس ما لغزش او را آمرزیدیم و حقا که او در پیشگاه ما دارای مقام بسیار عالی و جایگاه زیبا است.

۲۶- (گفتیم) ای داود ! ما تو را در زمین خلیفه ساختیم، پس در میان مردم داوری عادلانه کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد زیرا کسانی که (مردم را) از راه الله منحرف می سازند، ایشان را عذاب سخت است، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند.

۲۷- وما آسمانها و زمین وآنچه را که در میان این هردو است عبث نیافریدیم، این گمان کافران است، پس وای برجان کافران از عقوبت آتش دوزخ.

۲۸- آیا ما کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، همسان فساد پیشه گان در زمین قرار می دهیم؟ یا پرهیزگاران را بسان بد کاران می گردانیم؟

۲۹- قرآن کتابی است پر از برکت، آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیاتش بیندیشند، وتا خردمندان پند گیرند.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث شده اند، بدینقرار است :

۱- بیان فضائل و اوصاف داود عليه السلام .
۲- قصهٔ داوری داود عليه السلام در میان دو نفر.
۳- بیان خلافت داود عليه السلام
۴- اثبات توحید و معاد.
۵- بیان عظمت شأن قرآن کریم.

موضوع اول: بیان فضائل و اوصاف داود عليه السلام

بعد از تخویف قریش به ذکر حالت کفار هلاک شده و بعد از دستور پیغمبر ﷺ به صبر و ثبات در برابر تکالیف و اذیت مردم، الله تعالی پیغمبرش را به تذکر حالت نه تن از پیغمبر دستور داد، تا داستان ایشان برای پیغمبر ﷺ در برابر سختی ها و تکالیفی که با آن مواجه می شود، موجب تسلّی گردد، لذا می فرماید:

- ﴿ٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ «تو شکیبا باش در برابر آنچه (در بارهٔ قرآن وتوحید و نبوت ومعاد) می گویند»، و سخنان آنها در عزم و ارادهٔ تو هیچ نوع تزلزلی را نباید ایجاد کند.

بعد از دستور به صبر که هدف ذکر قصه های پیغمبران درین سوره است، به ذکر قصهٔ داود عليه السلام و بیان فضایل و صفات والای ایشان پرداخته می گوید:

- ﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ١٧﴾ «و (صبر و استقامت) بندهٔ ما داود دارای قدرت وقوت را به یاد آور، زیرا او واقعا توبه گار بود». «أَوَّابٌ» کسی که از غفلت ها و لغزش ها بسیار دوری می گزینند و با توبه و انابت فراوان پیوسته به درگاه الله تعالی بر می گردد.

درین آیه برای داود عليه السلام چهار وصف و فضیلت بیان کرده است:

۱- صبر و استقامت، زیرا بعد از دستور پیغمبر ﷺ به صبر، بلافاصله قصهٔ داود را ذکر نمود و این نشان دهندهٔ آنست که داود عليه السلام درین وصف در مرتبهٔ بس عالی قرار داشته است.

۲- ﴿عَبۡدَنَا﴾ اضافه لفظ عبد به سوی الله سبحانه، بر منزلت بلند داود عليه السلام دلالت دارد .

۳- ﴿ذَا ٱلۡأَيۡدِ﴾ به معنای دارای قوت وقدرت، که داود علیه السلام به این هردو وصف مشهور بود.

قوت جسمانی او چنان بود که با یک ضربه جالوت را به زانو درآورد.

وقدرت سیاسی او چنان بود که بر تمام دشمنان خود پیروز و غالب شد.

و قدرت معنوی او چنان بود که وقت زیادی را در عبادت الله تعالی سپری می کرد.

چنانچه در صحیحین از عبد الله بن عمرو - رضی الله عنهما- روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ وَيَنَامُ سُدُسَهُ» (۱)

«محبوبترین روزه ها به سوی الله روزۀ داود است، یک روز روزه می گرفت و روز دیگر افطار می نمود و محبوب ترین نماز ها به سوی الله نماز داود است: نیمۀ شب می خفت و سوم حصه شب قیام می نمود (نماز می خواند) وششم حصه شب می خوابید».

۴- ﴿إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ﴾ «او به سوی الله بسیار توبه گار بود».

هرگاه در خود کدام نوع تقصیری را احساس می نمود، از پروردگارش آمرزش می خواست و به سوی او توبه می کرد.

- سپس مناقب و فضایل دیگر او را ذکر می کند:

۵- ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحْنَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾﴾ «یقینا ما کوه ها را با او مسخر ساختیم که شامگاهان وصبحگاهان با او تسبیح می گفتند».

در سورۀ أنبیاء می گوید: ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿٧٩﴾﴾ «وما کوه ها وپرندگان را در ذکر وتسبیح با داود همراه ساختیم، و مائیم که چنین کردیم».

در سورۀ سبا آیۀ (۱۰) نیز بیان همین فضیلت داود ؑ است.

۶- ﴿وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً﴾ «وپرندگان را (نیز در گفتن تسبیح با او هم آواز کردیم و) پیش او گرد آوردیم»، لذا هنگامی که داود ؑ به تسبیح و تقدیس الله تعالی می پرداخت، همه نزد او گرد آمده به تسبیح و تقدیس الله تعالی می پرداختند. «مَحْشُورَةً» گردهم آورده شده .

۷- ﴿كُلٌّ لَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾﴾ «همگی (پرندگان)برای او فرمان بردار بودند»، و هرگونه که می خواست، پرندگان از وی اطاعت می کردند.

۸- ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُۥ﴾ «و حکومت او را استحکام بخشیدیم» و اسباب قوت از قبیل ثروت، کثرت نیرو، عظمت هیبت، پیروزی بر دشمنان را الله تعالی برایش بخشیده بود.

۱- صحیح بخاری، کتاب الأنبیاء، باب أحب الصلاة إلی الله صلاة داود، حدیث: ۳۴۲۰، و صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب النهی عن صوم یوم الدهر...، حدیث: ۲۷۹۶ .

۹- ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ﴾ «و او را نبوت و دانش دادیم» که عبارت از نبـوت و علـم و دانـش فراوان، و تدبیر و شیوهٔ حکومت داری است.

۱۰- ﴿وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ ۝٢٠﴾ «و برایش گفتار روشن داده بودیم» که عبارت از گفتار نیرومند و دارای فصاحت و بلاغت عالی است. و یا معنایش اینست که دانـش بـه چگـونگی داوری در قضایای مورد نزاع را برایش دادیم که چنین مسائل را به صورت بسیار عالی و عادلانه فیصـله می کرد. اضافه در «فَصلَ الخِطَاب»، از قبیل اضافهٔ صفت به سوی موصوف است، که تقدیرش «الخطاب الفاصل» می شود.

موضوع دوم: قصهٔ داوری داود عليه السلام در میان دو نفر

بعد ازآنکه اوصاف و فضایل عالی داود علیه السلام را بیان نموده او را مورد ستایش قـرار داد، به دنبال آن یک واقعهٔ شگفت انگیزی را یاد آور می شود که به سبب آن داود عليه السلام مـورد آزمایش قرار گرفته بود، می گوید:

- ﴿وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ ۝٢١﴾ «آیا داسـتان دو شـخص داد خـواه بـه تـو رسیده است هنگامی که از دیوار (عبادتگاه داود) بالا شده پیش او رفتند؟».

«تَسَوَّرُواْ» از دیوار بالا رفتند، از مادهٔ «سُور» مشتق است که بـه معنـای دیـوار مـی باشـد.

«ٱلۡمِحۡرَابَ» عبادتگاه.

ورود این دو شخص در حالی صورت گرفته بود که هنگـام عبـادت داود عليه السلام بـود و وقـت داوری و قضا نبود.

- ﴿إِذۡ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنۡهُمۡ﴾ «هنگامی که بر وی وارد شدند، از ایشان ترسـید» و دچـار وحشت و اضطراب شد و علت وحشتش این بود که با وجود کثـرت محـافظین و نگهبانـان و دیوارهای بس بلند این دو شخص از غیر راه ورودی و بدون اجازه، از دیـوار قلعـه بـالا شـده ناگهان داخل عبادتگاه او شده پیش روی او قرار گرفتند.

پس داود علیه السلام از ورود این دو شخص با این کیفیت احساس خطر کرد، فکـر کـرد که آنها به خاطر سوی قصد وارد عبادت گاه اوشده اند.

ولی آنها به اضطراب و وحشت داودعليه السلام پی برده او را مطمئن ساختند:

- ﴿ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾ «آنان گفتند: مترس ما دو نفر دعوی داریم و یکی از ما بر دیگرش ستم کرده است»، لذا ما به خاطرحل این مشکل پیش توآمده ایم و ازتو سه مطالبه داریم:

۱- ﴿ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ ﴾ «پس در میان ما داوری عادلانه انجام ده».

۲- ﴿ وَلَا تُشْطِطْ ﴾ «و ازمرز حق تجاوز نکن»، و سخن دور از حق مگوی.

۳- ﴿ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴾ «و ما را به راه راست رهنمائی کن»، و عدل و صواب را در ین موضوع برای ما روشن کن.

- سپس موضوع محل خصومت را بیان داشته یکی از ایشان گفت:

- ﴿ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾ ﴾ «این برادر من است که نود و نه میش دارد و من تنها یک میش دارم، پس گفت: این میش خود را به من وا گذار، و (درین باره باهم گفتگو کردیم پس او) در گفتگو بر من غالب آمد»، و بدین اساس می خواهد میش مرا بگیرد.

«نَعْجَةٌ» میش، گوسفند. «أَكْفِلْنِيهَا» کفالت و سرپرستی آن را به من وا گذار، یعنی آن گوسفند به من بده. «عَزَّنِي» بر من غالب شد.

- بعد از بیان تقدیم صورت دعوی ازطرف یکی ازخصمین، فیصلهٔ داود راحکایت می کند:

﴿ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ﴾ «داود گفت: واقعا او با درخواست میش تو برای افزودن آن به میش های خودش بر تو ستم کرده است» چرا که داشتن میش ها و یا مال زیاد مقتضی آن نیست که انسان مال های کسانی را که اندکی مال دارند، بگیرد.

- سپس بیان می دارد که این مسئلهٔ تازه نیست، بلکه ظلم طبیعت انسان است: ﴿ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾ «و حقا که بسیاری از شریکان، بر همدیگر ستم می کنند»، و مال شریک خود را به حیله ها و بهانه های مختلف حیف میل می کنند.

- البته مومنان اهل صلاح را ازین طبیعت مستثنی قرار داده می گوید: ﴿ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴾ «جز کسانی که ایمان آوردند وعمل شائسته انجام دادند» زیرا ایمان و عمل صالح ایشان را از چنین اعمال بد، دور می دارد، لیکن: ﴿ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ﴾ «و این گروه بسیار

اندک اند»، چنانچه درسورهٔ سبا آیهٔ (۱۳) مـی گویـد: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ﴾ «و انـدکی از بندگانم سپاس گزار هستند».

- داودعليه‌السلام که قبلا گمان داشت که آن هردو قصد سوء دارند، بعد ازیـن پرسشـی کـه از سوی آن دو نفر شد، روشن شد که آن گمانش درحق آن دو نفر، گمان نادرست بـوده اسـت، لذا از پروردگارش استغفار کرد، چنانچه درینجا پی بردن داودعليه‌السلام به این حقیقت و اسـتغفار او را بیان می کند:

- ﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾﴾ «و داود پی برد که ما او را آزموده ایم پس از پروردگارش آمرزش خواست و خاضعانه به سجده افتاد و به سوی الله رجوع کرد».

- پس الله تعالی از اجابت استغفار او خبر مـی دهـد: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَ﴾ «پـس مـا لغـزش اوراآمرزیدیم» و او را مورد لطف و عنایت خود قرار دادیم.

- سپس علت این مغفرت را ذکر می کند: ﴿وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٢٥﴾﴾ «و حقـا که او در پیشگاه ما دارای مقام بسیار عالی و برگشتگاه زیبـا اسـت» کـه عبـارت از بهشـت دارای نعمترهای فراوان است. «لَزُلْفَىٰ» اشاره به قرب مقام او در دنیا، «وَحُسْنَ مَـَٔابٍ» اشاره بـه منزلت عالی او در بهشت جاویدان است.

فوائـد:

۱- مقصود از آزمایش در «أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ» چیست؟

یکعده از مفسرین در مورد حادثه ای که داودعليه‌السلام به آن مورد آزمایش الهی قـرار گرفتـه بود، تحت تأثیر داستان های موجود در کتاب های تحریف شدهٔ یهودیان و مسـیحیان، قـرار گرفته بدین مناسبت اقوالی را نقل کرده اند، که حتی یک انسـان صـالح عـادی، از ارتکـاب چنین عمل خود داری می کند، چه رسد به پیغمبـر جلیـل القـدری همچـون داودعليه‌السلام ، بـه همین اساس مفسرین زیادی بر چنین داستان ها خط بطلان کشیده اند، ازآن جمله امام ابـن کثیر رحمه الله گفته است:

«قَد ذَكَرَ المُفسّرُون هَاهُنَا قِصّةً أكثرُهَا مَأخوذٌ مِنَ الإسرَائِيلِيّات وَلَم يَثبُت فِيهَا عَنِ المَعصُومِ حَدِيثٌ يَجِبُ اتّبَاعُهُ ... فَالأَولَى أن يُقتَصَرَ عَلَى مُجَرّدِ تِلاَوَةِ هَذِهِ القِصّةِ وَأن يُرَدّ عِلمُهَا إِلَى اللهِ عَزّ وَجَلّ فَإنّ القُرآنَ حَقٌّ وَمَا تَضَمّنَ فَهُوَ حَقٌّ أيضًا.

مفسرین درین آیه قصه ای را ذکر نموده اند که از داستان های اسرائیلی برگرفته شده است، درین باره از پیغمبرﷺ هیچ حدیثی که پیروی از آن لازم باشد، ثابت نیست... پس بهتر اینست که بر مجرد تلاوت این قصه اکتفا شده و علم آن به الله عزوجل وا گذار شود، زیرا قرآن و محتویات آن همه حق است. (۱)

علامه شنقیطی در أضواء البیان گفته است: «إِعْلَمْ أَنَّ مَا يَذْكُرُهُ كَثِيرٌ مِنَ الْمُفَسِّرِينَ فِي تَفْسِيرِ هذِهِ الآيَةِ الْكَرِيمَةِ، مِمَّا لا يَلِيقُ بِمَنصَبِ دَاوُدَ - عَلَيْهِ وَ عَلي نَبِيِّنَا الصَّلاةُ والسَّلامُ - كُلُّهُ رَاجِعٌ إِلَيَ الإِسْرَائِيلِيَّات، فَلاثِقَةَ بِهِ، وَ لا مُعَوَّلَ عَلَيْهِ، وَ مَا جَاءَ مِنْهُ مَرْفُوعاً إِلَي النَّبِيِّ ﷺ، لا يَصِحُّ مِنْهُ شَيْءٌ.»

آنچه را که بیشتر مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده اند، شایستهٔ مقام و مرتبهٔ داود عليه السلام نیست، بلکه همهٔ این سخنان برگرفته از قصهٔ های اسرائیلی و اهل کتاب اند، لذا این قصه ها نه مؤثق هستند و نه مدار اعتبار اند و احادیثی که درین باره از پیغمبرﷺ روایت شده اند، هیچ کدام آن صحیح و ثابت نیست. (۲)

گروهی از مفسرین گفته اند: آزمایشی که داود عليه السلام درین قصه به آن مواجه شد، این بود که قبل از شنیدن سخن خصم بود، فیصلهٔ خود را صادر نموده صاحب نود و نه گوسفند را ظالم قرار داد و هرگاه اگر سخن هردو طرف را شنیده فیصله می کرد، ممکن بود، فیصلهٔ دیگری صادر می نمود.

لذا هنگامی که آن دو نفر از محراب بیرون شده رفتند، داود عليه السلام پی برد که مورد امتحان الله تعالی قرار گرفته است، لذا ازین عمل خود آمرزش خواست و به سوی پروردگار رجوع نمود.

بعضی مفسرین دیگر گفته اند: آزمایش درین واقعه اینست که داود عليه السلام هنگامی که آن دو نفر را دید که از غیر راه معتاد، وارد عبادتگاه او شده اند، گمان کرد که شاید به قصد جان او آمده باشند و چنین گمان به خاطری کرد که قتل پیغمبران در میان بنی اسرائیل یک امر عام و شایع بود، اما بعد از شنیدن سخنان طرفین دعوی، داود عليه السلام پی برد که گمانش در بارهٔ آن دو نفر، درست نبوده است، لذا ازین گمان خود از الله تعالی استغفار خواست و الله تعالی او را مورد آمرزش قرار داد. و الله اعلم بحقیقة الحال.

۱- تفسیر ابن کثیر: ٤١/٤ .

۲- تفسیر أضواء البیان: ٢٤/٧ .

۲- آیۀ ﴿وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾﴾ از جملۀ آیه های سجده در قرآن کریم است، اما اینکه سجده درین آیه، از سجده های مؤکد است و یا اینکه فقط سجدۀ شکر است؟

از خلال احادیث دانسته می شود که به جا آوردن سجدۀ این آیه، از سجده های مؤکد نیست، چنانچه از ابن عباس رضی الله عنهما در صحیح بخاری روایت است که او گفت: «لَيْسَ ص مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْجُدُ فِيهَا» (آیۀ سجد) در سورۀ ص، از سجده های مؤکد نیست و من پیغمبر ﷺ را دیدم که در آن سجده می کرد.[1]

و همچنان در سنن نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ فِي ص وَ قَالَ سَجَدَهَا دَاوُدُ تَوبَةً وَنَسجُدُهَا شُكْراً»

«پیغمبر ﷺ در سورۀ ص، سجده کرد و فرمود: داود آن را به غرض توبه سجده کرد و ما به غرض شکر و سپاس سجده می کنیم.[2]

موضوع سوم: بیان خلافت داؤد عليه السلام و تعیین وظائف او

سپس الله تعالی موضوع تفویض خلافت به داود عليه السلام را بیان داشته و دستوراتی که درین مورد به داود عليه السلام داده بود، بیان می دارد:

- ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «(گفتیم) ای داود! ما تو را در زمین خلیفه ساختیم»، و تو را پاد شاه و صاحب کلمۀ نافذه ساختیم.

پس خلیفه شدن مسئولیت ها و وظائف مهمی دارد که در بارۀ آن وظائف می فرماید:

اول: ﴿فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ﴾ «پس در میان مردم داوری عادلانه کن».

دوم: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ «و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد»، و انسان را به ظلم و ستم می کشاند.

- هرگاه نتیجۀ پیروی خواهشات را بیان داشت که انحراف و اضلال از راه الله است، حالا سر انجام اهل ضلال را ذکرمی کند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا نَسُوا۟ يَوْمَ

۱- صحیح بخاری، أبواب سجود القرآن، باب سجدة ص، حدیث: ۳۴۲۲.

۲- سنن نسائی، کتاب صفة الصلاة، باب سجود القرآن، السجود في ص، حدیث: ۹۷۵، شیخ البانی این حدیث را صحیح گفته است، نگاه: صحیح أبی داود، حدیث: ۱۴۷۰.

ٱلۡحِسَابِ ﴿٢٦﴾ «زیرا کسانی که (مردم را) از راه الله منحرف می سازند، ایشان را عذاب سخت است، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند».

موضوع چهارم: اثبات توحید و معاد

بعد ازآنکه گمراه کنندگان را به عذاب شدید روز قیامت تهدید نمود، حالا درینجا هدف خلقت آسمان ها و زمین و سپس محاسبۀ مردم را در روز قیامت بیان داشته واضح می دارد که درآن روز مؤمنان و کافران و پرهیزگاران و فاجران با هم برابر نیستند و سپس از فضیلت قرآن و منافع آن خبر می دهد.

نخست هدف خلقت آسمانها و زمین را بیان داشته می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ﴾ «وماآسمان و زمین وآنچه رادرمیان این هردو است عبث نیافریدیم»، بلکه برای اظهارحق آفریده ایم، همانگونه که برای اقامۀ حق در زمین خلیفه مقررکردیم.

وحکم به حق را درمیان مردم به او دستور دادیم، و همچنین برای بیان حق کتاب نازل کردیم، حق این است که به وحدانیت آفریدگار این مخلوقات عظیم، ایمان آورند وتنها اورا عبادت کنند و روز جزا را تصدیق نمایند زیرا الله تعالی در روزحسابی که حق است، همه را جمع می کند، مومنان را پاداش عظیم عطا می کند وکافران را به عذاب الیم گرفتار می سازد.

نظیراین آیه درسورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۱) و در سورۀ حجر آیۀ (۸۵) و در سورۀ روم آیۀ (۸) مذکور است.

- بازمی گوید: ﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ﴾ «این گمان کافران است» که آفرینش کائنات را عاری از فائده پنداشته به روزحساب و جزا ایمان ندارند و همین گمان، آنها را به دوزخ می کشاند.

- سپس کافران را به مجازات سنگین روز جزا مورد تهدید شدید قرار می دهد: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿٢٧﴾﴾ «پس وای بر کافران از عقوبت آتش دوزخ»، آتشی که دخول آن، نتیجۀ این گمان فاسد شان است که حساب وکتابی نیست، این گمان درحقیقت نفی حکمت برحق پروردگار در ایجاد آسمان ها و زمین و در امر و نهی او است.

- پس اگر قیامت حق نباشد، درمیان مصلحین و مفسدین و در میان پرهیزگاران و فاجران، فرق و امتیازی حاصل نمی شود، درحالیکه این امرخلاف عدالت پرودگاراست، همان طوری که خلاف حکمت او در ایجاد آسمان ها و زمین است، چنانکه می گوید:

- ﴿ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ ﴿٢٨﴾ ﴾
«آیا ما کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، همسان فساد پیشگان در زمین قرار می دهیم؟ یا پرهیزگاران را بسان بد کاران می گردانیم؟»، این پندار، سر تا سر فاسد است، بلکه درمیان اینها قانون عدالت حتما به اجرا گذاشته می شود و فرق هر گروه آشکارخواهدگردید و حق معلوم خواهد شد.

پس فرق؛ درمیان اینها و درجات و درکات ایشان در روز حساب معلوم می گردد؛ مصلحین دریک صف، مفسدین درصف دیگر، ابرار در یکسو و فاجران در طرف دیگر، نیکوکاران در مکان آرامش و آسایش، و بدکاران در جحیم قرار دارند.

موضوع پنجم: بیان عظمت شان قرآن کریم

درین مورد می فرماید: ﴿ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ ﴾ «قرآن کتابی است پر از برکت، آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیاتش بیندیشند».

هدف از نزول قرآن این نیست که زیب و زینت الماری ها شود، یا در رسومات و رواج های نا مشروع چند آیه ای ازآن تلاوت شود و یا اینکه تنها بر بالای مریض خوانده شود، بلکه هدف از نزول قرآن تدبر در مطالب و مفاهیم آنست، تا تدبر کننده از برکاتش مستفید شود و دروازه های معرفت و ایمان به رویش گشوده شود و آنچه را که فهمیده و دانسته به آن عمل کند.

این آیه تدبر در قرآن را یک حقیقت نهایت مهم و مفید معرفی نموده است، چنانکه در سورهٔ نسا آیهٔ (۸۲) و در سورهٔ محمد آیهٔ (۲۴) اشاره به همین حقیقت است.

- ازآنجا که تدبر وسیلهٔ تذکراست، ازین وجه می گوید: ﴿ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٢٩﴾ ﴾ «وتا خردمندان پند گیرند».

تدبر به منزلهٔ دراوزه و تذکر حیثیت متاع وگنج داخل آن را دارد، لذا انسان از گنج پر ارزش تذکّر هنگامی مستفید می شود که راه تدبر در آیات قرآنی را در پیش گیرد.

و چون کمال انتفاع و بهره گیری، به سلامت کامل عقل ارتباط دارد به همین سبب { أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ }را به طور مشخص ذکر نمود، چون ازگنج های قرآن کسانی به صورت درست بهره مند می شوند که دارای خرد و عقل سلیم باشند.

حاصل این چند آیه اینست که آفرینش آسمان و زمین و هر آنچه در میان این هردو وجود دارد، همه دلیل و برهان معاد است و امتیاز درمیان مصلحین و مفسدین و فرق درمیان ابرار و فجار، هدف اصلی برای اثبات معاد است.

و درک همهٔ این حقائق، اموری است که به تدبر و تذکر خردمندان درآیات قرآن، بستگی دارد. ومن الله التوفیق.

۞۞۞

۲- قصهٔ سلیمان علیه السلام (آیهٔ ۳۰-۴۰)

﴿ وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾
فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ
وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾ وَالشَّيَاطِينَ
كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ﴿٣٧﴾ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾ وَإِنَّ لَهُ
عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٠﴾ ﴾

ترجـــمه:

۳۰- و ما به داود، سلیمان را عطا کردیم، (و سلیمان) بندهٔ بسیار خوبی بود، چرا که او بسیار توبه گار بود.

۳۱- به یادآور زمانی را که به وقت عصر اسپان (جید و) تیز رفتار به حضورش عرضه شد.

۳۲- پس گفت: من این اسپان را به خاطر ذکر پروردگارم (که جهاد است) سخت دوست می دارم (و به سوی آنهامی نگرست) تا آنگاه که از انظارش در زیر گرد و غبار پنهان شدند.

۳۳- (گفت) این اسپان را به سوی من بازگردانید، پس (آنها را نوازش کرد و) بـه ساق ها و گردن های اسپ ها دست می کشید.

۳۴- و شکی نیست که ما سلیمان را آزمودیم و برتخت او کالبدی را انداختیم، سپس (به توبه و استغفار به سوی الله) رجوع کرد.

۳۵- سلیمان گفت: ای پرودگارم ! مرا بیامرز و برایم حکومتی عطا کن که بعد از من کسی را نسزد، حقا که تو بسیار بخشایش گر هستی .

۳۶- پس ما باد را برایش مسخرکردیم که زیر فرمانش هرکجا که می خواست آرام حرکت می کرد.

۳۷- و ما رام ساختیم برای او همه دیوهای معمار و غوطه زننده درآب را.

۳۸- و گروه دیگری ازدیوهای (مفسد وتخریبکار، به فرمان او) به زنجیرها بسته شده محبوس بودند.

۳۹- (ما به اوگفتیم) این بخشش ما است، پس (به هر کسی که می خواهی) ببخش یا (از کسی که می خواهی آن را) نگهدار، بر توحسابی نیست.

۴۰- و یقینا او را در پیشگاه ما مقام بسیار والا و سرانجام نیکو است.

تفسیر:

این دومین قصه است که درآن الله تعالی نعمت هائی را که بر سلیمان فرزند داود عليه السلام عنایت فرموده بود، بیان می دارد و هدف ازین قصه این است که سلیمان عليه السلام و قبل از وی پدرش با آنکه پادشاهی و مملکت عظیمی را در اختیار داشتند، ولی این امر هیچ گاه آنها را از شکر و عبادت و طاعت الله تعالی باز نداشت و این امر محل عبرت و پند است برای کسانی که فریفته و مغرور حکومت های کوچکی شده به طغیان و سرکشی دست می زنند.

۱- نخست می فرماید: ﴿ وَوَهَبۡنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيۡمَٰنَ ﴾«و ما به داود، سلیمان را عطاکردیم»، و درسورهٔ نمل آیهٔ (۱۱۶) می گوید: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ ﴾ «وسلیمان وارث داودگردید» پادشاهی و نبوت را ازو به میراث گرفت.

۲- بعد ازین تمهید اورا مورد مدح و ستایش قرار می دهد: ﴿ نِعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ ﴾«(سلیمان) بندهٔ بسیار خوبی بود».

۳- بعد ازین ستایش پنج حالت نیک سلیمان عليه السلام را دلیل این ستایش قرار می دهد:

حالت اول: حسن عقیده: ﴿ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴾ «چرا که او بسیار توبه گار بود»، درجمیع احوالش به الله رجوع می کرد، رجوع به عبادت، رجوع به انابت، به محبت، به ذکر، به دعا و تضرع، و به سائر وسائل موجب رضای الله تعالی.

حالت دوم: حسن عمل: ﴿إِذۡ عُرِضَ عَلَيۡهِ بِٱلۡعَشِيِّ ٱلصَّٰفِنَٰتُ ٱلۡجِيَادُ ﴿٣١﴾﴾ «به یادآور زمانی را که به وقت عصر اسپان (جید) تیز رفتار به حضورش عرضه شد»، و به صورت رسمی گذشت اسپان از پیش رویش گذشتند. «ٱلصَّٰفِنَٰتُ» جمع «صافن»، اسپانی که بر روی دو پا و یک دست ایستاده و یک دست خود را اندکی بلند نگاه داشته و تنها نوک سم آن را بر زمین می گذارند. «ٱلۡجِيَادُ» جمع «جواد» اسپ های تیز رو.

- درین هنگام سلیمان عليه السلام علت علاقهٔ شدیدش به اسپان را ابراز داشت: ﴿فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي﴾ «پس گفت: من این اسپان را به خاطر ذکر پروردگارم (که جهاد است) سخت دوست می دارم»، نه به خاطر علاقه به دنیا و یا به خاطر تماشای محض.

پس سلیمان این صحنهٔ جالب نمایش اسپان و مسابقهٔ دوش آنها را تماشا می کرد ﴿حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ ﴿٣٢﴾﴾ «(و به سوی آنها می نگرست) تا آنگاه که از انظارش در زیر گرد و غبار پنهان شدند».

این «حجاب» عبارت ازگرد و غباری است که در اثنای مسابقه فضا را می پوشاند و بدان سبب اسپان دیده نمی شدند، و یا اینکه آن اسپان آن قدر سریع می دویدند که در لحظات کمی از انظار مردم پنهان شدند.

هرگاه سلیمان عليه السلام این صحنهٔ جالب را تماشا کرد، خواست تا بار دیگر بازگشت آن اسپان را نیز تماشا کند، بنا برآن فرمود: ﴿رُدُّوهَا عَلَيَّ﴾ «این اسپان را به سوی من بازگردانید»، پس ازفرمان او اطاعت کردند، اسپان را باز گردانیدند.

- بعد ازتماشای این دومین صحنهٔ رضایت بخش: ﴿فَطَفِقَ مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ ﴿٣٣﴾﴾ «پس (سلیمان عليه السلام آن اسپان را نوازش کرد و) به ساق ها وگردن های اسپ ها دست می کشید» که اسپ طبعا ازین وضع راحت حاصل می کند.

تنبیه: یک عده از مفسرین ضمیر مستتر در {حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ} را به سوی «شمس» راجع دانسته و {مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ} به بریدن دست ها و گردن های اسپان گرفته اند: هنگام نمایش اسپ ها، سلیمان عليه السلام مشغول شد تا آنکه آفتاب غروب نمود و نماز عصر سلیمان عليه السلام قضا شد، پس سلیمان عليه السلام دستور داد تا اسپان برگردانده شود و آنگاه به بریدن گردن و پاهای اسپان پرداخت، اما آنان در تأیید این سخن خود هیچ دلیلی ندارند.

و این گفتار به دو سبب موجب تعجب است: یکی اینکه قبلا تذکری از آفتاب نشده است، تا ضمیر «تَوَارَتْ» به سوی آفتاب راجع کرده شود.

دوم اینکه در برابر قضای نماز، ذبح نمودن، اسپان که هم عمده ترین وسیلهٔ جهاد است و هم مال بیت المال، شایستهٔ مقام سلیمان عليه السلام نیست.

پس راجح اینست که ضمیر در «تَوَارَتْ» به سوی {ٱلصَّٰفِنَٰتُ ٱلۡجِيَادُ} راجع است، و مقصود از {مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ} مالیدن ساق ها وگردن ها است که نشان نوازش اسپان است. و همین قول را امام طبری و گروهی زیادی از مفسرین ترجیح داده اند.

حالت سوم: بیان ابتلای سلیمان عليه السلام:

﴿وَلَقَدۡ فَتَنَّا سُلَيۡمَٰنَ وَأَلۡقَيۡنَا عَلَىٰ كُرۡسِيِّهِۦ جَسَدٗا ثُمَّ أَنَابَ ٣٤﴾ «و شکی نیست که ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او کالبدی را انداختیم، سپس (به توبه و استغفار به سوی الله) رجوع کرد».

چون نوعیت این آزمایش و این «جسد» تعیین نشده اند، ازین وجه دربارهٔ این هردو کلمه، مفسرین اقوالی گوناگونی نقل کرده اندکه بیشتر این اقوال اسرائیلیات بوده و به مقام والای سلیمان علیه السلام سازگارنیستند.

و صحیح اینست که این آزمایش عبارت از ترک «إن شاء الله» گفتن در سخنی است که سلیمان گفته بود و همین مطلب در صحیحین در حدیثی نیز بیان شده است، و مضمون حدیث ازین قرار است: سلیمان علیه السلام همسران فراوانی داشت، سوگند یاد کرد که با همسرانش آمیزش خواهدکرد تا از هر کدام ایشان فرزندی تولد شود که درآینده در راه الله تعالی جهاد کنند، ولی سلیمان عليه السلام «إن شاء الله» گفتن را فراموش کرد، پس آمیزش صورت گرفت و در نتیجه جز یک خانم، هیچ یک از خانم های دیگرش باردار نشدند، و آن خانمی که باردار بود، از او یک گوشت پارهٔ بیجان تولد شد، که آنرا آورده برکرسی سلیمان عليه السلام پیش رویش گذاشته شد، درآن هنگام سلیمان عليه السلام به خطای خود پی برد ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾ «پس(او به توبه واستغفار نموده به سوی الله) رجوع کرد».

در صحیح بخاری روایت شده است که اگر سلیمان عليه السلام «إن شاء الله» می گفت، همه در راه الله جهاد می کردند، و در روایت صحیح مسلم چنین است: «إن شاء الله» می گفت، هم حانث نمی شد، و از جانب دیگر به مطلب خود نیز نائل می شد.[1]

۱- حدیثی که مطلبش بیان شد، در صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب قول الله تعالی و وهبنا لداود سلیمان، حدیث: ۳۲۴۲، و صحیح مسلم، کتاب الأیمان، باب الإستثناء، حدیث: ۴۳۷۶ .

پس مراد به «جسد» همان گوشت پاره است.

بعضی مفسرین گفته اند: مراد ازین آزمایش مرض مزمنی بود که عائد حال اوگردیده بود و مراد به «جسد» جسم ضعیف خود او بودکه گویا جان نداشـت، او گرفتـه شـده برکرسی انداخته شد﴿ ثُمَّ أَنَابَ ﴾ «باز به صحت رجوع کرد».

اما درین تفسیر دو امرخلاف ظاهراست:

۱- اگر چنین می بود که اینها گفته اند، بـا یـد: {و ألقيناه على كرسيه} گفتـه مـی شد، درحالیکه چنین نیست، و اگر درین صورت ضمیر «هُ» محذوف باشد هم خلاف اصل است.

۲- اینکه تفسیر﴿ ثُمَّ أَنَابَ ﴾ بـه رجـوع بـه حالـت نخسـتین صـحت و عافیـت، خـلاف ظاهراست. زیرا انابت عبارت از رجوع به سوی الله است.

علاوه برآنکه این تفسیر بر خلاف روایات صحیحی است که پیشتر ذکر شد، پس بنا بر لزوم این دو امرخلاف ظاهر و مخالفتش با روایات صحیح، این تفسیرقابل قبول نیست.

- سپس همان انابت را بیان می کند که عبارت از دو مطالبهٔ سلیمان عليه السلام است:

اول: درخواست نعمت دینی:﴿ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي ﴾ «گفت: ای پروردگارم ! مـرا بیـامرز»، و در برابر خطایی که از من سرزده است، مرا مؤاخذه مکن.

دوم: درخواست نعمت دنیوی: ﴿ وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِيٓ ﴾ «و برایم حکومتی عطا کن که بعد از من کسی را نسزد».

سوال وارد می شود: درین درخواست شـائبه بخـل مـی رسـد درحالیکـه بخـل ازشـأن پیغمبران نیست!

جواب:

۱- مراد ازین درخواست، مطالبهٔ ملک و حکومتی است کـه کـس قـدرت نداشـته باشدکه از طریق مقابله از نزدش بگیرد و یا بعد از وی به طریق وراثت برآن حاوی شود، این قول قتاده است.

۲- جواب دیگر این است که مراد ازین درخواست، وسعت وگسترش ملـک اسـت، یعنـی چنان ملک گستردهٔ داده شوم که بعد ازمـن در دسـترس هـیچ کـس قـرار نگیـرد، البتـه درخواست چنین حکومت از نوع معجزه است و بخل نیست، زیرا هرپیغمبـر مطـابق عصـر و زمانش معجزه ای داده می شد؛ پـس درخواسـت چنـین حکومـت وسـیع از الله سـبحانه درصورتی که درآن کدام ظلم و جبر بر مردم نباشد، یک امر پسندیده است.

- سپس علت این درخواست را ذکرمی کند: ﴿إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ﴾ «و حقا که تو بسیار بخشایش گر هستی».

حالت چهارم: الله سبحانه درخواست سلیمان را اجابت نمود و سه معجزۀ بزرگ را برایش عطاکرد:

۱- تسخیر باد: ﴿فَسَخَّرۡنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦ رُخَآءً حَيۡثُ أَصَابَ ۝٣٦﴾ «پس ما باد را برایش مسخرکردیم که زیر فرمانش هرکجا که می خواست آرام حرکت می کرد». «رُخَآءً» نرم، «أَصَابَ» قصد کرد، اراده کرد. از کلمۀ «صوب» مشتق است که به معنای جهت می باشد.

سوال: درینجا باد را به رفتار نرم وصف نموده و درسورۀ أنبیاء آیۀ (۸۱) آن را باد تند گفته است، می گوید: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا﴾ «و ما برای سلیمان بادتندی را مسخرساختیم که به فرمان او، به سوی سرزمینی که درآن برکت انداخته بودیم می رفت»، پس میان این دو آیه چگونه تطبیق صورت می گیرد؟

جواب: آن باد را به رفتار نرم بدان سبب وصف نموده است که شخص سوار بر آن، رفتار تیز و تند او را احساس نمی کرد درحالی که آن باد بسیار تند و سریع بود. لذا در یک جای وصف نرمی اش و در جای دیگر رفتار تیز آن را ذکر نمود. و اینجا «عَاصِفَةً» به معنای باد طوفانی و مضطرب نیست، بلکه به معنای باد قوی است.

و یا اینکه برای سلیمان عليه السلام دونوع باد مسخر بود: یکی باد نرم برای سفر به مناطق نزدیک، دوم: باد بسیارتند برای پیمودن مسافه های دور و دراز.

۲- تسخیرشیاطین: ﴿وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٖ وَغَوَّاصٖ ۝٣٧﴾ «و ما رام ساختیم برای او همه دیوهای معمار و غوطه زننده درآب را»، و اینها کارهای بسیار مفید و پرثمر را انجام می دادند، پس گروهی ازآنها درخشکه مصروف نقشه کشی و ساختن قصرهای بسیار پیشرفته و مستحکم بودند، وگروه دیگر آنها از قعر دریا لعل وجواهر و چیزهای قیمتی را استخراج می نمودند، چنانچه بیان این هردو نعمت درسورۀ أنبیاء آیۀ (۸۱-۸۲) و درسورۀ سبأ آیۀ (۱۲-۱۳) گذشت.

۳- تسخیر دیوهای سرکش: ﴿وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ۝٣٨﴾ «وگروه دیگری از دیوهای (مفسد و تخریبکار، به فرمان او) به زنجیرها بسته شده محبوس بودند». «مُقَرَّنِينَ» بسته شده به همدیگر، «ٱلۡأَصۡفَادِ» جمع «صَفَد» زنجیر.

۳- تسخیر دیوهای سرکش: ﴿ وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾ ﴾ «وگروه دیگری از دیوهای (مفسد و تخریبکار، به فرمان او) به زنجیرها بسته شده محبوس بودند». «مُقَرَّنِينَ» بسته شده به همدیگر، «ٱلْأَصْفَادِ» جمع «صَفَد» زنجیر.

هدف از بستن این نوع جنها یکی حفاظت مردم از شر آنها، و دیگر نگه داشتن آنها از گریز و فرار بود، لذا آنها را با یکدیگر در زنجیر ها بسته بودند و در همان حالت مشغول کار می بودند.

- الله سبحانه بعد ازآنکه این ملک وسیع را برای سلیمان عليه السلام عطاکرد، اختیارتصرف کلی را برایش مباح گردانیده فرمود: ﴿ هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾ ﴾ «(ما به اوگفتیم) این بخشش ما است، پس (به هر کسی که می خواهی) ببخش یا (از کسی که می خواهی آن را) نگهدار، بر توحسابی نیست». کسی را که می خواهی باز دار و کسی را که می خواهی در بند نگاه کن، الله تعالی را درین مورد مؤاخذه نمی کند، چرا که الله تعالی حق تصرف برایت داده است، پس تو مختار و آزاد هستی.

حالت پنجم: عطای نعمت اخروی

بعد ازشرح نعمت های بی همتایی دنیوی که الله تعالی برای سلیمان عليه السلام داده بود، نعمت اخروی او را توضیح می دهد: ﴿ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ ﴿٤٠﴾ ﴾ «و یقینا او را درپیشگاه ما مقام بسیار والا و سرانجام نیکو است»، و آن سرانجام نیکو عبارت از بهشت جاودان است.

۞۞۞

۳- قصهٔ ایوب علیه السلام (آیهٔ ۴۱-۴۴)

﴿ وَٱذْكُرْ عَبْدَنَآ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَٰنُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ ٱرْكُضْ بِرِجْلِكَ ۖ هَٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾ وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٤٣﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَٱضْرِب بِّهِۦ وَلَا تَحْنَثْ ۗ إِنَّا وَجَدْنَٰهُ صَابِرًا ۚ نِّعْمَ ٱلْعَبْدُ ۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾ ﴾

ترجــــمه:

۴۱- و به یادآور (قصهٔ) بندهٔ ما ایوب را هنگامی که پروردگارش را فریاد کرد که شیطان مرا دچار رنج وعذاب کرده است.

۴۲- (گفتیم) پای خود را به زمین بکوب، این چشمهٔ آبی است سرد، مهیا برای شستن وآشامیدن.

۴۳- و خانوادهٔ از دست داده اش را و همانند آنها را با آنها برایش عطاکردیم ازجهت مهربانی مان (در حق ایوب) و تذکری باشد برای خردمندان .

۴۴- و (برایش گفتیم) به دست خود یک دسته شاخه ها را بگیر، پس به آن بزن و در سوگندت خود را حانث مکن، واقعا ما او را شکیبا یافتیم، ایوب چه بندهٔ خوبی بود، زیرا او بسیارتوبه گاربود.

تفسیر:

چون در آغاز قصه های پیغمبران، پیغمبر ﷺ را به صبر و استقامت توصیه نموده به تعقیب آن ابتلای داود و سلیمان و صبرآنها را یاد آورشد، و ایشان را ستود، اکنون درین آیات ابتلای ایوب عليه السلام را یاد آور می شود .

و أیوب عليه السلام از جملهٔ پیغمبران بنی اسرائیل بود که به صبر او در برابر شدائد و مصیبت ها و امراض، مثال زده می شود، و مناسبت این قصه به ما قبلش اینست که داود و سلیمان در برابر نعمت های الهی شاکر، و ایوب عليه السلام در مقابل مصائبی که متوجه بدن و مال و اهلش شد، صابر بود و به سبب همین صبر و التجا و تضرعش به سوی الله تعالی، همه مصائبش دور شد، و چیزهائی که در دوران مصیبت از دستش رفته بود، الله تعالی بهتر ازآن و چند برابر آن را برایش عطا کرد .

لذا در بارهٔ قصهٔ ایوب عليه السلام می گوید: ﴿ وَاذْكُرْ عَبْدَنَآ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّى مَسَّنِىَ ٱلشَّيْطَٰنُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ ﴾ «و به یادآور (قصهٔ) بندهٔ ما ایوب را هنگامی که پروردگارش را فریاد کرد که شیطان مرا دچار رنج وعذاب کرده است». «مَسَّنِیَ» به من رسانده است، «نُصْب» رنج و مشقت.

ایوب عليه السلام به دو بلای بزرگ گرفتار شده بود:

اول: یکی غم و اندوه شدیدی که به سبب زوال اهل و مالش، برایش پیش شده بود.

دوم: درد شدید درجسمش که زندگی اورا تلخ ساخته بود، و ازین دو مصیبت به لفظ «بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ » تعبیرنمود.

در هنگام بیماری شدید ایوب عليه السلام، شیطان در دل های پیروان اندک او که به عهد خود باقی مانده بودند، که ازآن جمله همسر او بود، وسوسه می انداخت که اگر ایوب دوست الله

می بود، باید به چنین مصیبت ها مبتلا نمی شد و این خبرها به ایوب عليه السلام می رسید، ازین ناحیه چنان رنج می برد که شدیدتر از درد بیماری بود که به آن مبتلا بود.

اما ایوب عليه السلام با این همه تکالیف و سختی ها از رحمت الله تعالی نا امید نبود، پس بالآخره ساعت خوشحالی و اجابت دعا فرا رسید و الله تعالی برای ازالهٔ مرضش دوا تعیین کرد:

- ﴿ ٱرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌۢ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾ ﴾ «(گفتیم) پای خود را به زمین بکوب، این چشمه آبی است سرد، مهیا برای شستن وآشامیدن».

این چشمه از نوع آب معدنی کبریتی بود که در امراض جلدی علاج بس مؤثر است، پس او ازین آب هم غسل کرد و هم نوشید، و به طور کامل از همه امراضی که داشت، صحت یاب شد.

در صحیح بخاری روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«بَيْنَمَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، خَرَّ عَلَيْهِ رِجْلُ جَرَادٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ يَحْثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَى رَبُّهُ يَا أَيُّوبُ أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ بَلَى يَا رَبِّ وَلَكِنْ لاَ غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ»

«در حالیکه ایوب عليه السلام برهنه غسل می کرد، درین اثنا خیلی از ملخ های طلایی بر وی فرو افتاد، پس ایوب عليه السلام با دو کف دستش (آن ملخ های طلایی را) در لباسش می انداخت، پروردگارش اورا ندا کرد: ای ایوب ! آیا من تو را از آنچه که می بینی بی نیاز نساخته ام ؟ ایوب (عليه السلام) گفت: آری، ای پروردگارم، اما من از برکت تو بی نیاز نیستم». ([1])

آنگونه که الله تعالی دعای او را برای دفع مرضش اجابت نمود، دعای او را در مورد نعمت های ازدست رفته اش نیز اجابت کرد، چنانچه می گوید:

- ﴿ وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٤٣﴾ ﴾ «و خانوادهٔ از دست داده اش را و همانند آنها را با آنها برایش عطاکردیم ازجهت مهربانی مان (در حق ایوب) و تذکری باشد برای خردمندان» تا آنها بدانند هرکسی که صبرکند سر انجام اوکامیاب می گردد.

اما اهل او که به گمان اغلب متفرق شده بودند، بعد از صحتمندی ایوب عليه السلام دوباره همه جمع شدند و درعددشان نیز افزوده شد، به این ترتیب غم و اندوه فراق اهل و عیال نیز از میان دور شد و فرح وسرور جای گزین آن شد.

نظیراین آیه درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۸۳-۸۴) مذکوراست که درین آیه دعای ایوب عليه السلام، و اجابت آن، و ازاله مرض و اعطای اهلش همه جمع شده است.

۱- صحیح بخاری ، کتاب التوحید ، باب یریدون أن یبدلوا کلام الله ، حدیث: ۷٤۹۳ .

ازین آیات معلوم می شودکه شکوه به سوی پروردگار، با صفت صبر، منافات ندارد، چنانکه این مسئله درسورهٔ یوسف آیهٔ (۸۶) توضیح داده شده است.

مفسرین گفته اند: أیوب عليه السلام در دوران بیماری اش، بر همسر خود که از وی مراقبت و تیماری داری خستگی ناپذیر می کرد، خشمگین شده سوگند یاد نموده بود که هنگامی که الله تعالی شفایش دهد، همسرش را صد چوب خواهد زد، پس هنگامی که أیوب را الله تعالی شفا داد، پاداش همسر مهربان و مشفقش این نبود که مورد زد و کوب قرار گیرد، از سوی دیگر أیوب عليه السلام نیز سوگند یاد کرده بود، لذا برای آنکه أیوب در سوگندش حانث نشود و از طرف دیگر همسرش اذیت نشود، الله تعالی به ایوب عليه السلام چنین دستور داد:

۴- ﴿ وَخُذۡ بِيَدِكَ ضِغۡثٗا فَٱضۡرِب بِّهِۦ وَلَا تَحۡنَثۡ ﴾«و (برایش گفتیم) به دست خود یک دسته شاخه ها را بگیر، پس به آن بزن و درسوگندت خود را حانث مکن».

«ضِغۡثٗا» بسته ای از ساقه های نازک همچون خوشهٔ گندم و جو و یا هم خوشهٔ خرما.

البته سبب سوگند، أیوب عليه السلام و اینکه سوگند درحق چه کسی بود، در قرآن کریم و در کدام حدیث صحیح تصریح نشده است.

۵- درپایان قصه او را مورد ستایش قرار داده می فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ۝٤٤﴾ «واقعا ما او را شکیبا یافتیم، ایوب چه بندهٔ خوبی بود، زیرا او بسیارتوبه گاربود».

درین جمله ایوب عليه السلام را به سه وصف مدح نموده ا ست:

۱- وصف عبودیت که بلندترین معراج انسانی است.

۲- وصف صبر و استقامت که کلید همه پیروزی ها است.

۳- وصف انابت که داودعلیه السلام را نیز به این وصف یاد نموده است، و وصف اوابیت یکی از درجات مهم هدایت و هم از اوصاف بهشتیان است، چنانکه درسورهٔ ق می گوید: ﴿ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٖ ۝٣٢﴾ «این همان بهشتی است که (دردنیا) وعده داده می شدید، آماده برای هربندهٔ برگردنده (به سوی احکام الهی و) نگهدارندهٔ (احکام او) است».

✿✿✿

۹- اشاره به سوی قصهٔ شش پیغمبر (آیهٔ ۴۵-۴۸)

﴿ وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٤٥﴾ إِنَّآ أَخۡلَصۡنَٰهُم بِخَالِصَةٖ ذِكۡرَى ٱلدَّارِ
﴿٤٦﴾ وَإِنَّهُمۡ عِندَنَا لَمِنَ ٱلۡمُصۡطَفَيۡنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ﴿٤٧﴾ وَٱذۡكُرۡ إِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ وَكُلّٞ مِّنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ﴿٤٨﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴۵- به یاد آور بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که دارای قدرت و بصیرت بودند.

۴۶- یقینا ما آنها را بایک صفت خاصی برگزیدیم که یاد همیشگی از جهان آخرت بود.

۴۷- و حقا که ایشان درپیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان بودند.

۴۸- و یاد کن اسماعیل و الیسع و ذالکفل را که آنان همگی از نیکان اند.

تفســـیر:

بعد از ذکر حالات داود و سلیمان و ایوب - علیهم السلام- به غرض تسلی و تثبیت پیغمبر ﷺ، حالا درینجا به سوی قصهٔ شش پیغمبر دیگر اشاره نموده می فرماید:

- ﴿ وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٤٥﴾ ﴾ «به یاد آور بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که دارای قدرت و بصیرت بودند».

درین آیه این سه پیغمبر را به شش وصف توصیف نموده است:

وصف اول: [عِبَٰدَنَآ] آنها را به عبادت توصیف نمود.

وصف دوم: [أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي] به معنای دارای قدرت و نیرو درتنفیذ حق .

وصف سوم: [وَٱلۡأَبۡصَٰرِ] دارنده گان بصیرت در دین، یعنی ایشان دارای علم نافع بودند.

وصف چهارم: ﴿ إِنَّآ أَخۡلَصۡنَٰهُم بِخَالِصَةٖ ذِكۡرَى ٱلدَّارِ ﴿٤٦﴾ ﴾ «یقینا ما آنها را بایک صفت خاصی برگزیدیم که یاد همیشگی از جهان آخرت بود»، «أَخۡلَصۡنَٰهُم» آنها را بر گزیدیم و نفوس آنها را از هر نوع آلودگی پاک ساختیم، لذا آنها دارای نفس های پاک و مبرا از عیب های بودند که برای سایر افراد بشر پیش می شد، این اخلاص و برگزیدگی همان عصمتی است که لازمهٔ نبوت است، و برای عصمت، نبوت شرط است، چون آنچه سبب عصمت می شود، همانا نزول وحی الهی است و کسی که بر وی وحی الهی نازل نشود، یعنی کسی که پیغمبر نباشد، معصوم شده نمی تواند، لذا کسانی که معصوم بودن را برای ائمهٔ خود، ادعا می کنند، این

سخن ایشان دعوای بدون دلیل و ناشی از هوای نفس است و هیچ دلیلی برآن وجود ندارد، و اگر به آیۀ سورۀ نور ﴿وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ استدلال کنند، درآن صورت ملزم می شوند که تمامی اهل بیت را معصوم بدانند، در حالیکه آنها فقط ائمۀ دوازدگانۀ خود را معصوم می دانند و بس.

«بِخَالِصَةٖ» به صفت خاص، ویژگی. و آن ویژگی را خودش بیان داشته است که عبارت از یاد همیشگی از جهان آخرت است.

وصف پنجم وششم: ﴿وَإِنَّهُمۡ عِندَنَا لَمِنَ ٱلۡمُصۡطَفَيۡنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ۝٤٧﴾ «و حقا که ایشان درپیشگاه ما ازبرگزیدگان نیکان بودند»، هم برگزیده بودند و هم نیکوکار بودند.

- بعد ازآن از سه پیغمبر دیگر تذکر می دهد: ﴿وَٱذۡكُرۡ إِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ وَكُلّٞ مِّنَ ٱلۡأَخۡيَارِ ۝٤٨﴾ «و یاد کن اسماعیل و الیسع و ذالکفل را که آنان همگی از نیکان اند».

«اسماعیل» که صبر و استقامت او حاجت به بیان نیست.

«والیسع» بن اخطوب، نخست الیاس؈ او را به صفت جای نشین خود بر بنی اسرائیل مقرر کرد، و بعد از آن پیغمبر شد.

نکتۀ عطف «الیسع» بر اسماعیل این است که مقام او در میان بنی اسرائیل مانند مقام اسماعیل در میان بنی ابراهیم بود، همانگونه که اسماعیل معاون ابراهیم بود، «الیسع» ؈ نیز معاون الیاس؈ بود، اماعطف «ذوالکفل» بر اسماعیل به خاطری است که او در وصف صبر همانند اسماعیل؈ بود.

در بارۀ اینکه «ذوالکفل» چه کسی بود؟ اختلاف است، امام ابن کثیر گفته است، ذکر «ذوالکفل» همراه با اسماعیل و ادریس دلیل نبوت او است ، و برخی از مفسرین گفته اند: مراد از «ذوالکفل» الیاس است ، و برخی گفته اند شخص دیگری است که از جملۀ صالحین بوده است نه از جملۀ پیغمبران.

علامه ابن عاشور گفته است : ظاهر اینست که او یکی از پیغمبران بنی اسرائیل و خلیفۀ «الیسع » بود، و «عُوبدِیا» نام داشت . و الله اعلم

قول دیگر اینست که نام او «بِشر» ، و فرزند ایوب؈ است، بعد از پدرش الله تعالی او را به پیغمبری مبعوث کرد، و او را «ذو الکفل» نامید و تا هنگام وفاتش در سرزمین شام اقامت داشت و در سن هفتاد و پنج سالگی وفات کرد.

درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۸۵) نیز ازصبر و استقامت ایشان تذکر شده است.

و طوری که قبلا هم بیان شد، مقصود از ذکر این همه پیغمبران، تسلی برای پیغمبر ﷺ است که این بزرگواران در راه دعوت حق به مشکلات فراوانی مواجه گردیدند، اما صبر واستقامت را از دست ندادند، پس ای پیغمبر گرامی! تو هم در راه دعوت حق، همانند این پیغمبران، طریق صبر و استقامت را از دست مده تا الله تو را بر دشمنانت غالب و پیروز بگرداند.

۞۞۞

بخش سوم: (از آیهٔ ۴۹-۷۰) **بیان پاداش پرهیزگاران و مجازات کافران و اثبات سه اصل توحید و رسالت و حقانیت قرآن**

﴿هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ ٱلْأَبْوَٰبُ ﴿٥٠﴾ مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا
بِفَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾ ۞ وَعِندَهُمْ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿٥٢﴾ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿٥٣﴾
إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾ هَٰذَا ۚ وَإِنَّ لِلطَّٰغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿٥٦﴾ هَٰذَا
فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾ وَءَاخَرُ مِن شَكْلِهِۦٓ أَزْوَٰجٌ ﴿٥٨﴾ هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ ۖ لَا مَرْحَبًۢا بِهِمْ ۚ إِنَّهُمْ
صَالُوا۟ ٱلنَّارِ ﴿٥٩﴾ قَالُوا۟ بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًۢا بِكُمْ ۖ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا ۖ فَبِئْسَ ٱلْقَرَارُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا۟ رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا
فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِى ٱلنَّارِ ﴿٦١﴾ وَقَالُوا۟ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾ أَتَّخَذْنَٰهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ
زَاغَتْ عَنْهُمُ ٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ ٱلنَّارِ ﴿٦٤﴾ قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٌ ۖ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ
ٱلْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴿٦٦﴾ قُلْ هُوَ نَبَؤٌا۟ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾
مَا كَانَ لِىَ مِنْ عِلْمٍۭ بِٱلْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰٓ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾ إِن يُوحَىٰٓ إِلَىَّ إِلَّآ أَنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾﴾

ترجـــمه:

۴۹- این قرآن پند و نصیحت است و یقینا برای پرهیزگاران بهترین مرجع و مأوی است.

۵۰- (آن منزل و مأوی) بوستان های جاویدانی محل اقامت دائمی است، درحالیکه دروازه ها(ی آن) به روی ایشان باز است.

۵۱- درحالی که درآنجا برتخت ها تکیه می زنند و درآنجا میوه های بسیار و آشامیدنی فراوانی را می طلبند.

۵۲- و نزد ایشان همسرانی است که تنها به سوی شوهران شان چشم می دوزند و همگی هم سن و سال اند.
۵۳- این چیزهائی است که برای روز حساب وعده داده می شوید.
۵۴- یقینا این روزی ما است، (هر گز) آن را پایان و زوالی نیست.
۵۵- آنچه ذکر شد جزای پرهیزگاران بود و یقینا سرکشان را بدترین جایگاه است.
۵۶- آن دوزخی است که درآن می درایند، پس آن بد قرارگاهی است.
۵۷- این آب نهایت گرم و زرداب (عذاب آنها) است، پس باید آن را بچشند.
۵۸- و جز اینها کیفرهای گونا گون دیگری همسان آنها دارند.
۵۹- (پیشوایان و سرکشان کفر در دوزخ هنگامی که گروه های از پیروان شان را در حال سوق به سوی دوزخ می بینند، به یکدیگر می گویند) این گروهی است (از پیروان شما) که با شما وارد دوزخ می شوند. (پیشوایان کفر می گویند) خوش نیامدند، چرا که اینها هم وارد دوزخ می شوند.
۶۰- (پیروان به پیشوایانشان) می گویند: بلکه شما خوشی نبینید، چرا که شما بودید که (اسباب) این عذاب را برای ما عرضه داشتید، پس چه بد قرار گاهی است.
۶۱- و می گویند: ای پروردگار ما ! کسی که برای ما سبب چنین عذابی شده است، پس عذاب او را درآتش دوزخ چندین برابر گردان.
۶۲- و اهل دوزخ می گویند: چرا ما مردانی را آنها را (در دنیا) از جملهٔ اشرار می شمردیم (درینجا) نمی بینیم؟
۶۳- آیا ما آنها را (از روی اشتباه) تمسخر می کردیم (درحالیکه آنها مردمان خوبی بودند، لذا وارد دوزخ نشدند) یا اینکه (آنان نیز در دوزخند، ولی) چشم های ما خطا کرده است !
۶۴- یقینا این مخاصمه و گفتگوهای دوزخیان (که ما حکایت کردیم) یک واقعیت است.
۶۵- بگو: من فقط بیم دهنده هستم و جزالله یگانهٔ غالب، معبود برحقی نیست.
۶۶- پروردگار آسمانها و زمین وآنچه درمیان این هردو است، بسیار غالب آمرزگار است.
۶۷- بگو: این قرآن یک خبر بزرگ است.
۶۸- شما ازآن روی می گردانید.

۶۹- ومرا از ملأ اعلی هنگامی که (در بارهٔ آفرینش آدم) گفتگو می کردند، هیچ معلوماتی نیست (جز آنچه که به سویم وحی شده است).

۷۰- به من وحی فرستاده نمی شود، مگر بخاطر اینکه من بیم دهندهٔ آشکارم.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- اشاره به مکانت قرآن و بیان پاداش پرهیزگاران،

۲- شرح کیفر طاغیان و کافران،

۳- خصومت و جدال دوزخیان با یکدیگر،

۴- اعادهٔ سه اصل رسالت، توحید و اثبات حقانیت قرآن.

موضوع اول: اشاره به مکانت قرآن و بیان پاداش پرهیزگاران

می گوید: ﴿هَٰذَا ذِكْرٌ﴾ «این قرآن پند و نصیحت است» و مایهٔ شرف و عزت است.

«هَٰذَا» اشاره به سوی قرآن است، زیرا قرآن خودش ذکر و هم مشتمل بر ذکر و هم مُذَكِّر و به یاد آورنده است، به یاد آورندهٔ احوال دنیا وآخرت، به یاد آورندهٔ جنت و دوزخ، به یاد آورندهٔ جزای اهل خیر وشر، به یاد آورندهٔ داستان های انبیاء و امتان ایشان، به یاد آورندهٔ اسباب ترقی و تنزل اقوام و ملل، قرآن اینهمه را برای انسان درس می دهد تا ازخواب غفلت بیدار شود، به همین سبب الله تعالی در آغاز سوهٔ «ق» فرمود: ﴿وَٱلْقُرْءَانِ ذِى ٱلذِّكْرِ ۝١﴾ «سوگند به قرآن دارای ذکر وتذکیر».

و یا اینکه «هَٰذَا» اشاره به قصه های انبیائی است که قبلا ذکر شد، پس معنی چنین می شود: «آنچه گذشت ذکر جمیل أنبیاء و ذکر اوصاف آنها و ذکر خیر و ذکر جزای خیر آنها است که درقرآن تذکر داده شده است.

بعد ازآن به بیان پاداش پرهیزگاران می پردازد:

۱- ﴿وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَـَٔابٍ ۝٤٩﴾ «و یقینا برای پرهیزگاران بهترین مرجع و ماوی است».

سپس این مرجع و مأوی را توضیح می دهد: ﴿جَنَّـٰتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ ٱلْأَبْوَٰبُ ۝٥٠﴾ «(آن منزل و مأوی) بوستان های جاویدانی محل اقامت دائمی است، درحالیکه دروازه ها (ی آن) به روی ایشان باز است».

این آیه اشاره به آنست که بهشتیان خودشان هیچ کار و زحمتی را متحمل نمی شوند، بلکه پیش از ورود شان، دروازه های بهشت به استقبال شان باز است .

۲-﴿ مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَـٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾ ﴾ «درحالی که درآنجا برتخت ها تکیه می زنند، درآنجا میوه های بسیار و آشامیدنی فراوانی را می طلبند»، و هرچه بخواهند در همان لحظه برای ایشان مهیا است، لذا از آرامش و رفاهیت همه جانبه برخوردار اند.

۳- ﴿ وَعِندَهُمْ قَـٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿٥٢﴾ ﴾ «و نزد ایشان همسرانی است که تنها به سوی شوهران شان چشم می دوزند، و همگی هم سن و سال اند». «ٱلطَّرْفِ» نگاه، نظر و «قَـٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ» همسرانی که تنها به سوی شوهران شان چشم می دوزند. «أَتْرَابٌ» مفردش «تِرْبٌ» هم سن و سال، یعنی همگی جوان بوده و با هم تفاوت سنی ندارند.

درسورهٔ صافات آیهٔ (۴۸-۴۹) و سورهٔ الرحمن آیهٔ (۵۶، ۵۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴) وصف همسران بهشتیان است.

- بعد از بیان این نعمت ها می گوید:﴿ هَـٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿٥٣﴾ ﴾ «این چیزهائی است که برای روز حساب وعده داده می شوید»، و درین وعده هرگز تخلفی وجود ندارد، لذا برای حصول و به دست آوری چنین نعمت های عالی و پرشکوه باید جد و جهد کنید و در عبادت و رضای پروردگارتان بکوشید.

از دوام و عدم انقطاع نعمت های بهشت خبرمی دهد:

۴- ﴿ إِنَّ هَـٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ﴿٥٤﴾ ﴾ «یقینا این روزی ما است (برای بهشتیان و هرگز) آن را پایان و زوالی نیست». «نَّفَادٍ» پایان، نابودی، از میان رفتن. یعنی نعمت های بهشت جاودانی بوده و زوال پذیر نیست. نظیر این آیه درسورهٔ هود آیهٔ (۱۰۸) و درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۶) و درسورهٔ فصلت آیهٔ (۸) و درسورهٔ انشقاق آیهٔ (۲۵) مذکور است.

موضوع دوم: شرح کیفر طاغیان و کافران

بعد از بیان احوال بهشتیان، به بیان حالت دوزخیان می پردازد:﴿ هَـٰذَا ﴾ «آنچه ذکر شد جزای پرهیزگاران بود»، و اینک جزای اهل طغیان ذکر می شود:

۱- ﴿ وَإِنَّ لِلطَّـٰغِينَ لَشَرَّ مَـَٔابٍ ﴿٥٥﴾ ﴾ «و یقینا برای سرکشان البته بدترین بازگشت و جایگاه است».

«مَـَٔابٍ» محل بازگشت، مرجع، از «آبَ، یَؤُوبُ، إِیَابَةً» مشتق است به معنی بازگشت.[۱]

- سپس این محل بازگشت آنها را الله تعالی خود تفسیر می کند: ﴿ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝٥٦ ﴾ «آن دوزخی است که درآن می درایند، پس آن بد قرارگاهی است».

«الْمِهَادُ» قرارگاه، آرامگاه.

درسورهٔ اعراف آیهٔ (۴۱) می گوید: ﴿ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ﴾ «و برای ایشان از دوزخ فرشی و از بالای سرشان پوشش هائی است».

نظیر این آیه درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۵۵) و درسورهٔ زمر آیهٔ (۱۶) مذکور است.

۲- ﴿ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ۝٥٧ ﴾ «این آب نهایت گرم و زرداب (عذاب آنها) است، پس باید آن را بچشند». «حَمِيمٌ» آب داغ، «غَسَّاق» خونابه و زرداب جاری از بدن دوزخیان.

«هَٰذَا» مبتدا، و «حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ» خبر آن است، و {فَلْيَذُوقُوهُ} جملهٔ معترضه است.

۳- ﴿ وَءَاخَرُ مِن شَكْلِهِۦٓ أَزْوَٰجٌ ۝٥٨ ﴾ «و جز اینها کیفرهای گونا گون دیگری همسان آنها دارند». «شکل» همانند، همسان، «أَزْوَٰجٌ» انواع، و ضمیر در «شَكْلِهِۦٓ» به سوی «حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ» راجع است، و مفرد بودن ضمیر به خاطر مفرد بودن اسم اشاره در آیهٔ قبلی است.

موضوع سوم: خصومت و جدال دوزخیان با یکدیگر

هرگاه مسکن و محل زیست و عذاب های گونا گون دوزخیان را بیان داشت، درینجا گفتگو و جدال آنها با یکدیگرشان را یاد آور می شود:

۱- رهبران و پیشوایان کفر بعد از ورود شان به دوزخ، گروه دیگری را می بینند که درحال رانده شدن به سوی دوزخ اند، پس برخی ازآنها به برخی دیگر می گویند:

- ﴿ هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ ﴾ «این گروهی است (از پیروان شما) که باشما وارد دوزخ می شوند». «مُّقْتَحِمٌ» داخل شونده. سخن مذکور، ممکن است سخن دوزخیان به یکدیگر باشد، همچنن ممکن است که سخن نگهبانان دوزخ باشد که پیشروان و سرکردگان کفر را مخاطب نموده می گویند.

۱- کلمهٔ «مآب» اصلش «مأوب» است، بر وزن مفعل، می تواند مصدر میمی باشد، به معنی بازگشت و همچنان می تواند ظرف و به معنی محل بازگشت، باشد.

۲- پس آن رهبران در عوض اینکه به پیروان خود خوش آمدید بگویند، آنها را چنین می گویند: ﴿لَا مَرۡحَبَۢا بِهِمۡ﴾ «خوش نیامدند» و خوشی نبینند.

منظور شان ازین قول دعای بد درحق پیروان و دوستانشان است، این اخبار الله سبحانه وتعالی دلیل برآن است که در آن روز دوستی آنها، به دشمنی مبدل می گردد، و از همین جهت بر یکدیگر لعنت و دعای بد می فرستند.

- سپس علت این بد دعائی را ذکر می کند: ﴿إِنَّهُمۡ صَالُواْ ٱلنَّارِ ۝٥٩﴾ «چرا که اینها هم وارد دوزخ می شوند»، و دوزخ جای خوش آمدید گفتن نیست.

۳- هنگامی که پیروان، سخنان رهبران کافر خود را می شنوند، به آنها چنین جواب می دهند: ﴿قَالُواْ بَلۡ أَنتُمۡ لَا مَرۡحَبَۢا بِكُمۡۖ أَنتُمۡ قَدَّمۡتُمُوهُ لَنَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ ۝٦٠﴾ «می گویند: بلکه شما خوشی نبینید، چرا که شما بودید که (اسباب) این عذاب را برای ما عرضه داشتید، پس چه بد قرار گاهی است».

«قَدَّمۡتُمُوهُ» آن را عرضه داشتید، یعنی اسباب ورود به دوزخ را شما برای ما عرضه داشتید، و در نتیجه ما را روانهٔ دوزخ کردید.

جملهٔ ﴿فَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ﴾ نقطهٔ مقابل ﴿جَنَّٰتِ عَدۡنٍ﴾ است که آن بهترین آرامگاه پرهیزگاران بود، و این بدترین قرارگاه سرکشان است.

- سپس درحق پیشوایان خود دعای بد می فرستند: ﴿قَالُواْ رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدۡهُ عَذَابٗا ضِعۡفٗا فِي ٱلنَّارِ ۝٦١﴾ «و می گویند: ای پروردگار ما ! کسی که سبب چنین عذابی برای ما شده است، پس عذاب او را درآتش دوزخ چندین برابر گردان».

همچنین درسورهٔ اعراف آیهٔ (۳۸) از آنها حکایت می کند: ﴿قَالَتۡ أُخۡرَىٰهُمۡ لِأُولَىٰهُمۡ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَـَٔاتِهِمۡ عَذَابٗا ضِعۡفٗا مِّنَ ٱلنَّارِ﴾ «پیروان درحق پیشوایان خویش گویند: ای پروردگارما ! اینها بودند که ما را گمراه ساختند، پس چندین برابر، عذاب آتش دوزخ را به آنها بده».

خصومت و جدال درمیان رهبران گمراه کننده و پیروان گمراه آنان در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۶-۱۶۷) و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) و در سورهٔ احزاب آیهٔ (۶۷-۶۸) و درسورهٔ فاطر آیهٔ (۱۴) و درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۲) نیز ذکر شده است .

۴- بعد ازآنکه سخنان آنها با دوستانشان پایان یافت، به تعقیب آن سخنان ایشان را در بارهٔ دشمنان شان حکایت می کند:

-﴿وَقَالُوا۟ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾﴾ «و اهل دوزخ می گویند: چرا ما مردانی را که ایشان را (در دنیا به سبب پیروی شان از اسلام) از جملهٔ اشرار می شمردیم (درینجا نمی بینیم؟»، در حالیکه در دنیا هرکجا که آنها را می دیدیم تمسخرشان می کردیم.

این سخن را آنها هنگامی می گویند که همه اطراف و نواحی خود را در دوزخ می نگرند، و غربائی را که در دنیا به خاطر دیانت و التزام دینی شان مورد استهزا قرار می دادند و به لقب اشرار یاد می کردند، نمی بینند.

لذا هنگامی که ازآنها خبری نمی یابند، چنین می گویند:

۱- ﴿أَتَّخَذْنَٰهُمْ سِخْرِيًّا﴾ «آیا ما آنها را (از روی اشتباه) تمسخر می کردیم» درحالیکه آنها مردمان خوب و برحقی بودند، لذا وارد دوزخ نشدند.

۲- ﴿أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ ٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٦٣﴾﴾ «یا اینکه (آنان نیز در دوزخند، ولی) چشم های ما خطا کرده است» و ایشان را نمی بیند.

- سپس الله تعالی در بارهٔ حدوث این خصومت در میان دوزخیان تأکید نموده می گوید: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ ٱلنَّارِ ﴿٦٤﴾﴾ «یقینا این مخاصمه و گفتگوهای دوزخیان (که ما حکایت کردیم) یک واقعیت است».

در قرآن کریم در موارد زیادی از خصومت و گفتگویی که میان دوزخیان رخ می دهد، سخن زده شده است.

موضوع چهارم: اعادهٔ اثبات اصول سه گانهٔ رسالت، توحید و حقانیت قرآن

این سوره به بیان عظمت قرآن آغاز شد، بعد ازآن اثبات توحید صورت گرفت، به دنبال آن مسئلهٔ نبوت و موضوع معاد اثبات شد، سپس الله تعالی پیغمبر خود را در برابر مخاصمهٔ مشرکان که او را ساحر یا کذاب می گفتند، به صبر و استقامت توصیه نمود و قصه های پیغمبران گذشته را برای تسلی خاطر او بیان داشت بعد ازآن احوال پرهیزگاران وطاغیان را شرح نمود.

درینجا بار دیگر به اثبات سه اصل توحید و رسالت و حقانیت قرآن می پردازد:

- اول: اثبات رسالت: ﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞ ﴾ «بگو: من فقط دهنده هستم»، من ازجانب الله فرستاده شده ام تا منکرین توحید و رسالت و معاد را ازعذاب آتش دوزخ بترسانم و مومنان را به دخول بهشت برین مژده دهم.

درین آیه طوری که اعادهٔ اثبات رسالت است، رد بر گفته های گستاخانهٔ مشرکان نیز هست که پیغمبرﷺ را ساحر وکذاب می گفتند.

پس مطلب آیه اینست که من رسول بیم دهنده هستم و ساحر وکذاب نیستم، زیرا صفت رسالت و انذار، با صفت سحر وکذب منافات دارد.

- دوم: اثبات توحید: ﴿ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾ «و جز الله معبودی نیست»، درین جمله رد بر عقیدهٔ مشرکان است که از توحید پروردگار انکار نموده می گفتند:﴿ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًا ﴾ «آیا چندین معبود را یک معبود قرار داده است؟!»

- سپس برای اثبات این دعوی پنج صفت الله تعالی را بحیث برهان ذکر می کند:

برهان اول و دوم: ﴿ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ﴿٦٥﴾ ﴾ «او یگانهٔ غالب است»، واحد در ذات و صفات و احکام و افعال و غالب برهمه چیز، غلبهٔ او برهر چیز دلیل وحدانیت او است، زیرا قهر لازم وحدت است، وممکن نیست که در عالم دو قهار متساوی وجود داشته باشد، همان طوری که ممکن نیست دو معبود بر حق وجود داشته باشد .

برهان سوم: ﴿ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا ﴾ «پروردگار آسمان ها و زمین وآنچه درمیان این هر دو است»، و آثار ربوبیت او در آسمان ها و زمین و تمام ذرات کائنات آشکار و هویدا است، لذا ممکن نیست که درکائنات دو «رب» وجود داشته باشد.

- برهان چهارم: ﴿ ٱلۡعَزِيزُ ﴾ وصف عزت اشاره به کمال قدرت او برهرچیز است.

- برهان پنجم: ﴿ ٱلۡغَفَّٰرُ ﴾ وصف غفران اشاره به آن است که اگرکسی تمام عمرش را به شرک و کفر سپری نماید، و در اخیر توبه کند و ایمان صحیح بیاورد، مورد مغفرت او قرار می گیرد و بعد از پذیرش توبه اش او را به درجات عالی نائل می گرداند.

پس ممکن نیست که درکائنات دو عزیز و همچنین دو آمرزگار وجود داشته باشد، بلکه دارندهٔ این پنج صفت تنها ذات واحد لاشریک است که سزاوار هرنوع عبادت است، چنانکه او در اوصافش یکتا است، درموصوف بودنش به صفات جمال و جلال و کمال و در معبودیتش نیز یکتا است.

– **سوم: حقانیت قرآن:** ﴿قُلۡ هُوَ نَبَؤٌاْ عَظِيمٌ ۝٦٧ أَنتُمۡ عَنۡهُ مُعۡرِضُونَ ۝٦٨﴾ «بگو: این (قرآنی که در مورد عظمتش {وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ} گفته شد) یک خبر بزرگ است، ولی شما از آن روی می گردانید».

همچنان ممکن است مراد از «هُوَ» توحید، یا نبوت، یا معاد و یا مخاصمهٔ اهل دوزخ با یکدیگر باشد.

و از آنجا که قرآن در برگیرندهٔ همه این امور است، پس اعراض از قرآن مستلزم اعراض از همهٔ اینها است، بنا برآن مناسب تر این است که مراد ازین «نبأ عظیم» همین قرآن باشد، این نبأ عظیمی که ازجانب الله واحد، قهار، پروردگار کائنات، عزیز، غفار، نازل شده است و کافران و مشرکان ازآن اعراض می کنند:

کسی آن را سحر، دیگری شعر می گوید، و گروهی به آن استهزا وتمسخر می کند، درحالیکه عظمت آن روز به روز تا به قیامت تابناک تر می شود، ولی بازهم افراد معاند و متکبر از ایمان به آن انکار می کنند و ازآن روی می گردانند.

– **اثبات نبوت:** ﴿مَا كَانَ لِيَ مِنۡ عِلۡمِۭ بِٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰٓ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ ۝٦٩﴾ «و مرا از ملأ اعلی هنگامی که (در بارهٔ آفرینش آدم) گفتگو می کردند، هیچ معلوماتی نبود»، ولی الله تعالی مرا از طریق وحی بدان مطلع ساخت.

منظور آیه این است: اگر شما درگفتار و صدق من شک وتردید دارید، من برای صدق اخبار و رسالت خود، سندی دارم، و آن اینست که شما را به یک موضوعی خبر دادم که دربارهٔ آن هرگز معلوماتی نداشتم و نه درکدام کتابی خوانده ام وآن عبارت ازگفتگوها ملائکه دربارهٔ خلافت آدم است، ازین موضوع برای شما چنان معلومات دادم که نه دران زیادت و نه کدام نقصانی وجود دارد، این دلیل روشنی برای صدق رسالت من است.

– سپس وسیلهٔ حصول علم خود را به این موضوع وسائر موضوعات خبر می دهد: ﴿إِن يُوحَىٰٓ إِلَيَّ إِلَّآ أَنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ۝٧٠﴾ «به من وحی فرستاده نمی شود، مگر بخاطر اینکه من بیم دهندهٔ آشکارم»، اگر مسئلهٔ وحی وتعلیم الهی نمی بود، من هرگز از موضوع خصومت ملائکه در بارهٔ خلافت آدم و همچنین در بارهٔ سجود ملائکه و امتناع ابلیس از سجود و گفتگوی او با پروردگار، هرگز آگاه نمی شدم و نه می توانستم به شما اطلاعی بدهم.

پس این همه معلومات و آگهی برایم فقط از طریق وحی حاصل می شود، و این دلیل صدق من و برهان واضحی برای رسالت من است.

۞۞۞

بخش چهارم: (از آیهٔ ۷۱-۸۸) **نقش انسان درجهان هستی ومسائل مربوط به دعوت پیغمبر ﷺ**

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ
﴿٧٢﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾ إِلَّآ إِبْلِيسَ ٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ
أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْعَالِينَ ﴿٧٥﴾ قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ
﴿٧٦﴾ قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٧٨﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾
قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ
مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾ قَالَ فَٱلْحَقُّ وَٱلْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَآ
أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعْدَ حِينٍۭ ﴿٨٨﴾﴾

ترجـــمه:

۷۱- چون پروردگارت برای فرشتگان گفت: من می خواهم ازگِل آدمی بیافرینم.

۷۲- پس هنگامی که ترکیب او را برابر کنم و از روح خود در وی بدمم برای او سجده کنید.

۷۳- پس ملائکه همه یکجا سجده کردند.

۷۴- جز ابلیس که تکبر ورزید و ازکافران بود.

۷۵- الله گفت: ای ابلیس چه چیز تو را بازداشت ازینکه سجده کنی برای کسی که من آن را به دو دست خود آفریدم؟ آیا تکبر کردی یا اصلا از خود بزرگ بینان بودی؟

۷۶- (ابلیس) گفت: من از آدم بهترم زیرا مرا ازآتش آفریده ای و او را ازگِل آفریده ای.

۷۷- الله گفت: از بهشت بیرون شو که تو رانده شده هستی.

۷۸- و قطعا لعنت من تا روز جزا برتو واقع است.

۷۹- (ابلیس) گفت: ای پروردگار من! مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته می شوند.

۸۰- (الله) گفت: قطعا تو ازمهلت داده شده گانی.

۸۱- تا روز وقت معلوم.

۸۲- (ابلیس) گفت: به عزت تو سوگند یاد می کنم، البته همگی آنها را گمراه خواهم کرد.
۸۳- به جزبندگان خالص کرده شدۀ تو از ایشان را.
۸۴- (الله) گفت: حق از جانب من است و من حق می گویم.
۸۵- البته دوزخ را ازتو و از همه کسانی که تو را پیروی کنند پر می سازم.
۸۶- (ای پیغمبر!) بگو: در برابر تبلیغ قرآن از شما پاداشی نمی خواهم و من ازمتکلفان (و ازمدعیان دروغین) نیستم.
۸۷- این قرآن فقط پند و نصیحت است برای عالمیان .
۸۸- البته صدق خبر آن را بعد از زمانی خواهید دانست.

تفسیر:

درین آیات از سه مقصد بحث می شود:

۱- ذکر مقام والای انسان درجهان هستی.
۲- شرح استکبار ابلیس از پذیرفتن امر الهی.
۳- بیان حالت داعی و دعوت و معجزۀ قرآن.

مقصد اول: بیان مقام والای انسان درجهان هستی

پیشتر از گفتگوی ملأ اعلی یعنی از فرشتگان تذکر رفت، اکنون درین آیات موضوع خصومت و گفتگوی آنها را شرح می دهد که در بارۀ خلقت آدم بود، همچنین درین آیات استکبار ابلیس از سجود و مخاصمه او با پروردگار و رانده شدن او و سوگندش به اغوای انسان را بیان می دارد که این همه دلیل شخصیت و نقش والای انسان درجهان هستی و ارزش او است که خلقت او در عالم تحول عظیمی را به وجود آورد.

پس فرزندان او چرا خود را در دام شیطان افگنده غیرالله را می پرستند و ارزش خود را از دست می دهند، راجع به این حقائق می گوید:

۱- ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۝٧١﴾ «زمانی (را یاد کن) که چون پروردگارت برای فرشتگان گفت: من می خواهم ازگِل آدمی بیافرینم».

مادۀ بعید ترکیب انسان، خاک است، چنانکه در سورۀ آل عمران آیۀ (۵۹) مذکور است سپس گِل است، چنانکه درآیۀ مورد بحث است.

درسورۀ حجر آیۀ (۲۶) «صلصال» یعنی گل خشکیدۀ بد بو، ذکر کرده است.

درمیان این تعبیرات منافات نیست، زیرا «خاک» مادهٔ بعید، «طِین» به خاک نزدیکتر، و «حمأ مسنون» به «طین» نزدیکتر، و«صلصال» به «حمأ مسنون» نزدیکتر است.

۲- می گوید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُۥ سَٰجِدِينَ ۝٧٢﴾ «پس هنگامی که ترکیب او را برابر کنم و از روح خود در وی بدمم برای او سجده کنید». «قَعُوا» صیغهٔ امر است از «وقع، یقع».

هنگامی که الله تعالی انسان را آفرید: ﴿فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝٧٣﴾ «پس ملائکه همه یکجا سجده کردند» و احترام و تعظیم او را به جا آوردند.

مقصد دوم: شرح استکبار ابلیس از پذیرفتن امر الهی

با آنکه ابلیس نیز به سجده مأمور بود، اما از پذیرفتن امر الهی خود داری نمود، چنانکه می گوید: ﴿إِلَّآ إِبْلِيسَ ٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ۝٧٤﴾ «جز ابلیس که تکبر ورزید و ازکافران بود»، یعنی در علم قدیم الهی از جملهٔ کافران بود، و یا اینکه فعل «کان» درین آیه به معنی «صار» یعنی گردیدن است، پس معنی چنین می شود:«و از جملهٔ کافران گردید».

شرح استکبار ابلیس درسورهٔ بقره آیهٔ (۳۴) و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۱) و درسورهٔ حجر آیهٔ (۳۱) و درسورهٔ إسراء آیهٔ (۶۱) و درسورهٔ کهف آیهٔ (۵۰) ذکر شده است.

- بعد ازین نافرمانی و کفر، الله سبحانه او را مورد سوال قرار داد: ﴿قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْعَالِينَ ۝٧٥﴾ «الله گفت: ای ابلیس چه چیز تو را بازداشت ازینکه سجده کنی برای کسی که من آن را به دو دست خود آفریدم؟ آیا تکبر کردی یا اصلا از خود بزرگ بینان بودی؟».

برخی از مفسرین «بِيَدَيَّ» را به «قدرت» تأویل کرده اند، که این درحقیقت هم با سیاق قرآنی که به صیغهٔ تثنیه وارد شده است، مخالف است، و هم تحریف در تفسیر آیهٔ کریمه است، چرا که الله تعالی همه کائنات را به قدرت خود آفریده است، و اگر «بِيَدَيَّ» را هم به قدرت تأویل کنیم، هیچ امتیازی برای آدم عليه السلام نمی ماند.

پس حق همین است که «بِيَدَيَّ» به معنای «هردو دستانم» است، و صفت «ید» که در فارسی به «دست» معنی می شود، از صفات ذاتی الله تعالی است، و نمی توان این صفت الله تعالی به صفات مخلوق تشبیه نمود، طوری که جایز نیست که دیگر صفات الهی به صفات مخلوق تشبیه شود.

صفت «ید» در آیات زیادی و همچنان در احادیث نبوی ﷺ برای الله تعالی ثابت شده است، با وجود این اگر کسی باز هم این صفت و دیگر صفات الهی را تحریف می کند، باید عینک منطق و فلسفه و افکار یونانی و اعتزالی را از خود دور کند، بعد ازآن در نصوص قرآنی و احادیث نبوی نظر کند، همه چیز - إن شاء الله - برایش به صورت اصلی و واقعیش نمودار خواهد شد.

«أَسْتَكْبَرْتَ» یعنی آیا همین حالا تکبر ورزیدی، «أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» یا از قبل متکبر و سرکش و خود بزرگ بین بودی؟ و اینجا استفهام توبیخی و تقریعی است، چرا که الله تعالی از قبل خوی و خصلت ابلیس را می دانست.

- ابلیس چنین جواب داد: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ﴾ «گفت: من از آدم بهترم».

- سپس برای اثبات این ادعا قیاس ذکر کرد: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ۝٧٦﴾ «زیرا مرا ازآتش آفریده ای و او را ازگل آفریدی»، لذا من از لحاظ عنصر نسبت به وی برتری دارم، پس چگونه بر خلاف قیاس عمل نموده او را سجده کنم؟

این قیاس ابلیس در سورۀ اعراف آیۀ (۱۲) باتوضیح بیشتر ذکر شده است.

از آنجا که قیاس در برابر نص قطعی بزرگترین گناه است، لذا الله سبحانه بی آنکه به قیاسش جوابی ارائه دهد، او را به دو جزا محکوم نمود:

۱- اخراج از جنت: ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝٧٧﴾ «گفت: از بهشت بیرون شو که تو رانده شده هستی». این دستور در سورۀ اعراف آیۀ (۱۳، ۱۸) نیز مذکور است.

۲- محکوم شدن به لعنت و نفرین: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۝٧٨﴾ «و قطعا لعنت من تا روز جزا برتو واقع است».

این هردو جزا در سورۀ حجر آیۀ (۳۴-۳۵) نیز ذکر شده است.

- پس آنگاه ابلیس ازپروردگار چنین درخواست کرد: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝٧٩﴾ «گفت: ای پروردگار من! مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته می شوند».

- الله سبحانه مطابق حکمت دقیق و پوشیدۀ خود درخواست او را اجابت نمود: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۝٨٠ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۝٨١﴾ «گفت: قطعا تو ازمهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم» که هنگام برخواستن از قبرها است.

- هرگاه ابلیس از بقای طویل المدت خود در دنیا اطمینان حاصل نمود، سوگند یاد کرد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾﴾ «گفت: به عزت تو سوگند یا د می کنم، البته همگی آنها را گمراه خواهم کرد».

سپس افرادی را که اغوای او درآنها تاثیری نمی گذارد مستثنی قرار داده گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾﴾ «به جز بندگان خالص کرده شدۀ تو از ایشان را» نمی توانم گمراه سازم، چرا که آنها با توکل و اخلاص و عبادت و ایمان خالص شان هر لحظه در حفاظت تو قرار دارند، لذا من نمی توانم آنها را گمراه سازم.

- الله سبحانه به او چنین جواب داد: ﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾﴾ « گفت: حق از جانب من است، و من حق می گویم، البته دوزخ را ازتو و از همه کسانی که تو را پیروی کنند پر می سازم». همچنین می توان آیۀ چنین ترجمه نمود: «به حق سوگند می خورم» درین صورت «الحق» مبتدا، و خبرش «قسمی» محذوف است.

مقصد سوم: بیان حالت داعی و دعوت و معجزۀ قرآن کریم

درین آیات حالت داعی یعنی حالت پیغمبر ﷺ را بیان می دارد که او در برابر تبلیغ این دعوت از کسی پاداشی نمی خواهد و همچنان کیفیت دعوت را بیان می دارد که بر مبنای افترا و دروغ استوار نیست بلکه به اساس وحی الهی است، و دینی است که عقل به صحت آن گواهی می دهد و همچنان اعجاز قرآن را بیان می دارد که وعده و وعید آن در روز قیامت روشن خواهد شد:

- نخست در بارۀ حالت داعی می فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ «بگو: من در برابر تبلیغ قرآن از شما پاداشی نمی خواهم»، و این علوم نهایت سودمند و این مضامین عالی و ارزشمند دینی و اخروی را مفت و رایگان برای شما ابلاغ می دارم، پس برشما لازم است که چنین دعوت را بپذیرید، چنانکه درسورۀ سبا آیۀ (۴۷) دستور به اعلان همین مسئله است.

- سپس کیفیت دعوت خود را اعلان می دارد: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾﴾ «و (بگو) من ازمتکلفان نیستم»، لذا چیزی را که لائق شان من نیست، نمی گویم و بدون علم سخن نمی گویم، بلکه دعوت من همه بر مبنای علم وآگاهی و ناشی از دلیل و برهان بوده درآنها هیچ گونه ابهامی وجود ندارد.

چنانکه درسورهٔ یوسف آیهٔ (۱۰۸) می گویـد: ﴿قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ «بگو: دعوت به سوی آئین الله وتوحید روش من است، من و پیروانم با بصیرت کامل (مردم جهان را به سوی این مسئله) دعوت می دهیم و (بگو) من الله را به پاکی یاد می کنم و ازمشرکان نیستم».

دعوت بر مبنای بصیرت هنگامی حاصل می شود که دعوت با دلیل و برهان باشد.

پس مطلب جملهٔ ﴿وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ﴾ این است که من شما را به سوی آئینی دعـوت مـی دهم که عقل برصحت آن گواهی می دهد.

و در بارهٔ اینکه پیغمبر ﷺ از هر نوع تکلف پاک بود، دلایل زیادی وجـود دارد و احادیـث نبوی همه بیانگر و توضیح آنست، چرا که تکلف یک صفت غیر مرغوب و ناشایسته است کـه حتی برای انسان های عادی درخور و مناسب نیست چه رسد به پیغمبران.

از علائم عدم تکلف اینست که انسان به چیزی که عالم نباشد، هنگامی که درآن مورد از وی پرسیده شود، باید «نمی دانم» بگوید، چنانچه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَلِمَ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِهِ وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنْ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ، اللَّهُ أَعْلَمُ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: {قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنْ الْمُتَكَلِّفِينَ» (1) «ای مردم ! اگر کسی چیزی می داند، پس آن را بگوید، و کسی که نمی داند، پس باید (الله اعلم) بگوید، زیرا (الله اعلم) گفتن در بارهٔ چیزی که انسان نمی داند، خودش نشان دانش است، الله عزوجل برای پیغمبرش ﷺ می گوید: «ای پیغمبر ! بگو: من در برابر تبلیغ قرآن از شما پاداشی نمی خواهم، و من از جملهٔ متکلفان نیستم».

مقصود عبد الله مسعود رضی الله عنه اینست که سخن زدن در بارهٔ اموری که انسان به آن آگاهی و دانش ندارد، تکلف و نشان جهل انسان است، لذا انسان ازآن باید خود داری کند.

– هدف نزول قرآن و جانب اعجازی آن را بیان می دارد: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾﴾ «این قرآن فقط پند و نصیحت است برای عالمیان» که ازجانب حق تعالی نازل شده است تا مـردم جهان را ازخواب غفلت بیدار و به فکر و اندیشه وادار سازد.

۱– صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة ص، حدیث: ٤٨٠٩، و صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة و النار، باب الدخان، حدیث: ٧٢٤٤.

سپس کسانی را که به وعده و وعید قرآن باور ندارند، تهدید نموده می فرماید:

- ﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۭ ﴿٨٨﴾﴾ «و البته صدق خبر آن را بعد از زمانی خواهید دانست» هم در دنیا وهم در برزخ و درمحشر.

- این سوره با قسم به قرآن ﴿وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ﴾ آغاز گردید، و به ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ پایان یافت، و درمیان اول و آخر سوره لفظ «ذِکر» چندین مرتبه تکرار شده است:

مانند: ﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ﴾ و ﴿وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ﴾ و ﴿وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ و ﴿ذِكۡرَى ٱلدَّارِ﴾ و ﴿هَٰذَا ذِكۡرٞ﴾ اینهمه از انواع همان ذکری است که در آغاز این سوره قرآن را به {ذِي ٱلذِّكۡرِ} وصف نمود.

پایان سورۀ ص

ولله الحمد في الأولى والآخرة

تفسیر

سورهٔ زُمَر

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ سبأ نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۹) و در ترتیب مصحف (۳۹) و عدد آیاتش (۷۵) آیه است.

سبب تسمیهٔ این سوره:

اینست که در آیهٔ (۷۱ و ۷۳) این سوره کلمهٔ «زمر» وارد شده است. و «زُمَر» جمع است، مفردش «زُمرَةٌ» می باشد که به معنی گروه و جماعت است. سبب ورود این کلمه درین آیات اینست که در آیهٔ (۷۱) از کیفیت سوق دادن و راندن اهانت آمیز کافران به سوی دوزخ خبر داده است، و در آیهٔ (۷۳) کیفیت سوق دادن محترمانهٔ متقیان به سوی بهشت بیان شده است.

مناسبت این سوره به ما قبلش ازین قرار است:

۱- الله تعالی سورهٔ ص را به وصف قرآن کریم خاتمه نموده فرمود: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ۝٨٧﴾ «این قرآن جزپندی برای جهانیان (انس وجن) نیست»، و این سوره را نیز به وصف قرآن کریم آغاز نموده می فرماید: ﴿تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ۝١﴾ «نزول این کتاب از جانب الله غالب با حکمت است».

۲- درسورهٔ صافات عجز و ناتوانی مقربین و در سورهٔ ص، ابتلای مقربین ذکر شد، اکنون درسورهٔ زمر به عبادت خالص خود دستور داده می گوید: ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ۝٢﴾ «پس الله را عبادت کن درحالی که عبادت تو خالص برای او باشد».

محتوای سورهٔ زمر:

موضوعات محوری این سوره: توحید، دلایل وجود الله و وحدانیت او، و سخن در بارهٔ وحی و قرآن کریم است، این سوره نظر به نوعیت مضامین به پنج بخش تقسیم می شود:

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ۲۰) بیان عظمت قرآن، رد شرک و اثبات توحید و پیامدهای هرکدام است. و تفصیل عناوین موضوعات وارده درین آیات چنین است:

جلالت شأن قرآن و هدف نزول آن، رد برعقیدهٔ خرافی دو گروه از مشرکان، چهار نوع دلیل برای اثبات وحدانیت الله تعالی، تناقض احوال مشرکان در مورد پروردگارشان، تقابل در میان مؤمنان و کافران به غرض بیان برتری مؤمنان، پنج دستور نصیحت آمیز برای مؤمنان، کیفر اهل خسران و بیان پاداش عظیم مؤمنان است.

بخش دوم: (از آیهٔ ۲۱-۴۸) اثبات سه اصل: توحید و معاد و قرآن و ابطال عقیدهٔ مشرکان و بیان عظمت قرآن. و تفصیل مطالب وارده درین آیات ازینقرار است:

بیان دلیل اثبات توحید و بی ثباتی دنیا، مقایسه در میان مؤمن و کافر، شرح اوصاف عالیقدر قرآن، توضیح احکام اعراض کنندگان از قرآن، ذکر یک مثال به غرض توضیح حالت انسان مشرک و انسان موحد و ثمرهٔ این مثال، وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای تصدیق کنندگان است.

سپس دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید و ابطال طریقهٔ بت پرستان، جلالت شأن قرآن توأم با تسلی برای پیغمبرﷺ، دلیل عقلی برای اثبات توحید و تنفر مشرکان از شنیدن قرآن و وعید برای ایشان ذکر شده است

بخش سوم: (از آیهٔ ۴۹ تا اخیر سوره) تناقض مشرکان و دلایل اثبات توحید و بیان احوال قیامت. و عناوین موضوعات این آیات ازین قرار است:

حکایت احوال متناقض مشرکان، دلیل عقلی برای اثبات توحید، ترغیب به سوی توبه و استغفار از گناهان، بیان اسباب آمرزش گناهان و تهدید برای کسانی که از قرآن پیروی نمی کنند، وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای مؤمنان ، دلایل توحید، توبیخ شدید برای دعوتگران شرکی و سر انجام بد آنان، عامل اصلی شرک و انحراف از خط توحید، شرح مقدمات قیامت همراه با برخی از واقعات آن، احوال بد متکبران و بیان اکرام و احترام پرهیزگاران در قیامت است.

بخش چهارم: (ازآیهٔ ۶۲- ۷۵) ذکر دلائل اثبات توحید، بطلان شرک تفصیل واقعات قیامت است.

❁❁❁

بخش اول: (ازآغاز سوره تا آیهٔ۲۰).
و این آیات در دو مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (ازآغاز تا آیهٔ ۹) **بیان عظمت شان قرآن، و رد شرک و اثبات توحید، و مقایسه درمیان موحد ومشرک است.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾ إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ فَٱعْبُدِ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ
ٱلدِّينَ ﴿٢﴾ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ
زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَّوْ
أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّٱصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ ۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٤﴾ خَلَقَ
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ
كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴿٥﴾ خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا
وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۚ يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَٰتٍ ثَلَٰثٍ ۚ
ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ إِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ عَنكُمْ ۖ وَلَا يَرْضَىٰ
لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ ۖ وَإِن تَشْكُرُوا۟ يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا
كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٧﴾ ۞ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ
نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِىَ مَا كَانَ يَدْعُوٓا۟ إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ
مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ ﴿٨﴾ أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْءَاخِرَةَ وَيَرْجُوا۟ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ
يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٩﴾﴾

ترجـــمه:

۱- نزول این کتاب از جانب الله غالب با حکمت صورت گرفته است.

۲- یقینا ما این کتاب مشتمل بر حق را ما به سوی تو فرو فرستادیم پس تو الله را عبادت کن درحالی که خالص گرداننده باشی عبادت را برای او.

۳- آگاه باشید! عبادت خالصانه تنها برای الله است، وکسانی که جز الله یاورانی برگزیده انـد، می گویند: ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر آنکه ما را به الله نزدیکتـر سـازند، یقینـا الله درمیان ایشان درآنچه که باهم اختلاف دارند (روز قیامت) داوری خواهـد کـرد، بـی گمان الله هدایت نمی کند کسی را که دروغگوی ناسپاس باشد .

۴- اگر الله می خواست که فرزندی برگزینـد، البتـه از میـان مخلوقـاتش آنچـه را کـه مـی خواست، بر می گزید (اما) او (ازگرفتن فرزند)پاک ومنزه است، او الله یگانۀ غالب است.

۵- آسمانها و زمین را به حق آفرید، می پیچاند شب را بر روز، و می پیچاند روز را بر شـب، و رام ساخته است خورشید و ماه را، هریک آنها تا وقت معینی رفتار می کند، آگاه باشـید، او غالب آمرزگار است.

۶- الله شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را ازآن پیدا کرد و برای شـما از چهارپایـان هشت جفت آفرید، او شما را درشکم های مادران تان درمیان تاریکی های سه گانـه بـه آفرینش های گوناگون پیاپی می آفریند، این الله است که پروردگار شما است، حکومـت از آن او است، جز او معبود بر حقی نیست، پس چگونه از راه حق برگردانده می شوید؟

۷- اگر شما کافر شوید (و یا ناسپاسی کنید)پس الله ازشما بی نیاز است، وکفر و ناسپاسـی را برای بنده گانش نمی پسندد و اگر سپاس گزاری کنید آن را برای شما می پسندد، وهیچ کسی بارگناه دیگری را بر نمی دارد، سپس بازگشت شما به سوی پرروردگارتـان اسـت، پس او شما را خبر می دهد به آنچه که (دردنیا) انجام می دادید، زیرا او به رازهای سـینه ها آگاه است.

۸- وهنگامی که به آدمی زیانی برسد، پروردگار خویش را می خواند در حالی که به سـوی او توبه و زاری کننده است، سپس هنگامی که برایش از نزد خود نعمتی عطا کند، فرامـوش می کند کسی را که قبلا به سوی او دعا (و تضرع) می کرد، ، و برای الله همتایان قرار می دهد (تامردم را) از راه او منحرف سازد، بگو: به کفر خود اندکی بهره مند شو، زیرا تـو از اهل دوزخ هستی.

۹- آیا (این مشرکی که حالش را بیان کردیم بهتر است، یا) کسی که درساعات شب و روز، به سجده وقیام مشغول عبادت است، از (عذاب) آخرت میت رسد و از رحمت پروردگارش امیدوار است (بهتر است ؟) بگو: آیا یکسانند کسانی که می دانند وکسانی که نمی دانند، تنها خردمندان اند که (به این آیات) پند می گیرند.

تفسیر:

عناوین موضوعات درین آیات ازین قرار است:

۱- جلالت شأن قرآن و هدف نزول آن،

۲- رد بر عقیدهٔ خرافی دو گروه از مشرکان،

۳- چهار نوع دلیل برای اثبات وحدانیت الله تعالی،

۴- اعلان پنج امر مهم،

۵- تناقض احوال مشرکان در مورد پرودگارشان،

۶- تقابل در میان مومنان وکافران.

موضوع اول: جلالت شأن قرآن و هدف نزول آن

الله عزوجل قبل از همه به جلالت شأن و عظمت قرآن کریم اشاره نموده می گوید: ﴿تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ۝١﴾ «نزول این کتاب ازجانب الله غالب با حکمت صورت گرفته است».

از استقراء و نگرش در آیات قرآن کریم این مطلب دانسته می شود که در هر موردی که الله سبحانه از نزول قرآن کریم تذکر داده است، درپهلوی آن از بعضی اسمای حسنی و صفات علیای خود نیز تذکر داده، تا این امر برای عظمت شان این کتاب دلیل روشنی باشد.

پس درین مقام نیز نخست از نزول کتاب خبر داد، سپس مبدأ نزول آن را یاد آورشد که از جانب الله است، و بعد از آن دو صفت از صفات خود را ذکر کرد که «عزیز حکیم» است، صفت «عزت» اشاره به کمال قدرت نازل کنندهٔ این کتاب، و صفت «حکمت» اشاره به کمال علم او است.

پس مطلب آیه چنین می شود: قرآن از جانب ذاتی نازل شده است که قدرتی او فوق همه قدرت ها و علم و حکمت او بی انتها است، لذا چنین کتاب از هر نوع خطا پاک و مبرا هست.

چنانکه درسورهٔ طه آیهٔ (۴) می گوید: ﴿تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى﴾ «فرو فرستاده شده است از نزد کسی که زمین وآسمانهای بلند را آفریده است».

- کلام، وصف متکلم است، و صفت، همیشه تابع موصوف است، لذا طوری که الله سبحانه ذات کاملی است که مثیل و نظیر ندارد، همچنین کتاب او کتاب کاملی است که مثیل و نظیر ندارد، پس لازم است که به این کتاب ایمان آورده از احکام آن پیروی نمایند.

همچنین درسورهٔ هود آیهٔ (۱)، درسورهٔ یس آیهٔ (۵)، درسورهٔ غافر آیهٔ (۲-۳)، درسورهٔ فصلت آیهٔ (۴۱-۴۲) و درسورهٔ جاثیه آیهٔ (۱) بیان جلالت و عظمت قرآن کریم است.

- سپس کسی را که این قرآن بر وی نازل شده همراه با محتوای آن مشخص می سازد:

﴿إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ﴾ «یقینا ما این کتاب مشتمل برحق را ما به سوی تو فرو فرستادیم»، یعنی این کتاب بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است که او اشرف خلق و پیغمبر برحق است، و چون نزول این کتاب از جانب الله و بر اشرف مخلوقات صورت گرفته است، لذا محتوایش نیز حق و هدفش اثبات حق است، مراد ازحق: توحید، نبوت، معاد، قصص و احکام دنیا وآخرت است که اعتقاد وعمل به این امور قطعا واجب است.

پس نزول این کتاب از جانب حق، خودش مشتمل بر حق و برپیغمبر برحق نازل شده است، لذا طالبان حق این کتاب را به دیدهٔ حق بین می نگرند و به گوش حق شنو می شنوند وحق را درین کتاب جستجو می کنند.

- ازآنجا که قرآن از جانب حق، مشتمل برحق، برای هدایت خلق، بر اشرف خلق نازل شده است، اکنون درین آیه هدف اساسی نزول آن را مشخص می کند که عبادت خالصانه برای الله عزوجل می باشد، می گوید:

-﴿فَٱعْبُدِ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿٢﴾﴾ «پس تو الله را عبادت کن درحالی که خالص گرداننده باشی عبادت را برای او» و هدف از نزول قرآن، نشر و پخش همین عبادت خالص و دعوت مردم به سوی آن است .

«دین» هنگامی که مطلق ذکر شود، همه عبادات ظاهری و باطنی و به عبارت دیگر هر سه مرتبهٔ - اسلام، ایمان و احسان - را در بر می گیرد، پس نزول قرآن برای ابراز همین حقیقت است که عبادات، ظاهری باشند یا باطنی، همه خالص برای الله تعالی است و به جا آوری آن برای کس دیگری جایز نیست.

- سپس بر عبادت خالصانه تأکید ورزیده آن را مخصوص الله تعالی قرار می دهد: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ «آگاه باشید! تنها عبادت خالصانه برای الله است».

و عبادت خالص برای الله آن است که هدف از آن رضای الله تعالی بوده از هر نوع شرک جلی و خفی و از اهداف و اغراض دنیوی پاک بوده باشد.

و این همان عبادتی است که در آیهٔ (۱۱) همین سوره و درسورهٔ غافر آیهٔ (۱۴ و۶۵) و درسورهٔ بینه آیهٔ (۵) نیز به آن دستور داده شده است.

و نزول قرآن نیز برای اثبات همین عبادت است، سورهٔ هود آیهٔ (۲) ملاحظه شود، و همچنین موضوع دعوت همه پیغمبران همین نوع عبادت است چنانکه درسورهٔ هود آیهٔ (۲۶، ۶۱، ۸۴) و درسورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) و درسورهٔ أنبیاءآیهٔ (۲۵) مذکور است.

موضوع دوم: رد بر عقیدهٔ خرافی دو گروه ازمشرکان

بعد از دستور به عبادت مخلصانه و تخصیص آن به الله تعالی، اکنون درین آیه مسلک خرافی دو گروه از مشرکان که اخلاص در عبادت را ترک نموده خرافات را مذهب خود قرار داده اند، رد می کند.

گروه اول: کسانی اند که عبادت معبودان خویش را وسیلهٔ قرب الهی می پندارند، در مورد ایشان می گوید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ «وکسانی که جز الله یاورانی برگزیده اند»؛ گروهی پیغمبران را، و فرقه ای اولیاء الله را، و کسانی دیگر ملائکه و یا کواکب را وسیلهٔ تقرب پنداشته عبادت می کردند.

اگر از هر کدامی ازین گروه ها پرسیده شود که به کدام دلیل این مخلوقات نا توان را عبادت می کنید؟ و ازآنها امید و نفع و ضرر را دارید؟ برایشان نذر و نیاز تقدیم می کنید؟ و بر مزارات و قبور آنها ذبح و طواف می کنید؟ آنها چنین جواب می دهند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ «می گویند: ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر آنکه ما را به الله نزدیک سازند» و از طریق سفارش، حاجات ما را برآورده و مشکلات ما را حل می سازند و ما را شفاعت می کنند.

این گروه مردم - العیاذ بالله - الله سبحانه را به پادشاهان دنیا قیاس نموده می گویند که طوری که به پادشاهان بدون واسطه رسیدن ممکن نیست، همچنان به الله تعالی که پادشاه همه پادشاهان است، بدون واسطه رسیدن اصلا ممکن نیست ! و یگانه راه رسیدن به الله

تعالی از نظر ایشان همانا عبادت و بندگی همین مقربان و عرض حاجات خود به درگاه ایشان است، که به عقیدهٔ ایشان این بندگان نیک، آن حاجات را به الله تعالی عرضه می دارند و الله تعالی درخواست آنها را اصلا رد نمی کند.

و عقیدهٔ تصور شیخ نزد صوفیه نیز از همین قبیل است، زیرا از نظر آنها رسیدن به الله تعالی جز از طریق شیخ ممکن نیست، چنانچه به این مناسبت یک داستان دروغ نیز بافته اند که گویا روزی یکی از بزرگان صوفیه همراه با یکی از مریدانش در حرکت بودند که در مسیرشان دریا بود، پس شیخ به مرید خود گفت: من یا الله می گویم و تو نام مرا گرفته یا فلان بگو، پس هردو با همین وِرد داخل دریا شده بر بالای آب به حرکت افتادند، در اثنای عبور از دریا به ذهن مرید این امر خطور کرد که شیخ من «یا الله» می گوید و من «یا فلان» می گویم، چرا چنین باشد، پس به مجردی که این خیال به ذهن مرید چرخید، در یک لحظه دریا او را غرق کرد، و شیخ که از حال مریدش آگاه بود، او را دوباره به تکرار همان ورد سابقه یعنی یا فلان گفتن دستور داد، همین که شاگرد آن وِرد (یعنی یا فلان گفتن) را به زبان آورد، دوباره در سطح دریا قرار گرفت و با سلامت از دریا عبور کرد، بعد از عبور، مرید از شیخ خود پرسید که چرا شما یا الله میگفتید و بر سطح آب در حرکت بودید، و من نام شما را گرفته بر سطح آب بودم، و هنگامی که یا الله گفتم غرق شدم؟

شیخ درجواب گفت: تو همین حالا به من رسیده ای و تا اینکه به الله برسی فاصلهٔ طولانی پیش روی داری؟! (۱)

درحالی که این عقیده با تعلیمات قرآنی کاملا مخالف است، زیرا الله تعالی در سورهٔ بقره می فرماید: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾ ﴾ «و هنگامی که بندگان من از تو در بارهٔ من بپرسند، (پس برایشان بگو که) من نزدیک هستم، دعای دعا کننده را اجابت می کنم، پس باید اجابت را از من طلب کنند و باید به من ایمان بیاورند تا رهیاب شوند».

ولی بافندهٔ این قصهٔ دروغین و تصدیق کنندهٔ آن به این عقیده اند که برای رسیدن به الله باید از طریق شیخ عبور کرد، و در غیر آن امکان رسیدن به الله تعالی نیست.

۱- نگاه: شریعت و طریقت و حقیقت (اردو) - از مولانا عبد الرحمن کیلانی- ص: ۲۲۸، ملفوظات احمد رضاخان بریلوی ص: ۱۱۷.

البته درینجا این نکته نیز در نظر گرفته شود که رسیدن به الله تعالی از نظر اهل تصوف، به معنای وحدت الشهود و یا وحدت الوجود است، و این هر دو معنی کاملا باطل، دروغ و بی اساس است، اما رسیدن به الله تعالی از نظر اهل سنت به معنای عرض حاجات خود به درگاه الله تعالی بدون کدام واسطه و سفارش کسی است، و همچنان عبادت او به غرض حصول رضا و حصول بهشت او و مشرف شدن به دیدار روی با شکوه او است.

یک عده از کسانی که به نام مسلمان اند، ولی از حقایق دین کاملا جاهل و بی خبر اند، انگیزۀ روی آوردن شان به قبور اولیا برای رفع حاجات و مشکلات خود، و طواف بر اطراف قبور و تقدیم نذورات به نام آنها، کاملا همین است که به نظر ایشان دعای آنها از طریق مزارات و قبور زود تر مورد اجابت قرار می گیرد و متأسفانه این بعینه همان شرکی است که مشرکان عرب و غیر عرب بدان گرفتار بودند.

۲- بعد ازآنکه استدلال واهی ومنطق خرافی مشرکان را حکایت کرده آنها را محکوم ساخت، اکنون درجواب ایشان صرف به این تهدید اکتفا می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ «یقینا الله درمیان ایشان درآنچه که باهم اختلاف دارند (روز قیامت) داوری خواهد کرد» و راه جنت را به روی شان مسدود می سازد و سر انجام محکوم به آتش دوزخ خواهند گردید.

جواب تفصیلی این شبهه درسورۀ مریم آیۀ (۸۱-۸۲) و درسورۀ فرقان آیۀ (۳) و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۲۵) و درسورۀ روم آیۀ (۱۳) و درسورۀ فاطر آیۀ (۱۴) مذکور است.

- پس از ذکر وعدۀ داوری در روز قیامت، درنفس سامعین سوال پیدا می شود که حال این مشرکان در دنیا چه خواهد بود؟ جواب می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ۝٣﴾ «بی گمان الله هدایت نمی کند کسی را که دروغگو ی ناسپاس باشد»، چون آنها بر مبنای همین دروغ و نا سپاسی شان هیچ گاه در طلب حق نیستند، لذا الله تعالی راه حق را به روی شان مسدود می کند و نمی توانند به سوی آن راه پیدا کنند.

تا اینجا بیان عقیدۀ مشرکانی بود که میان خود و میان الله تعالی به وجود واسطه ها و شفاعت کنندگان قایل بودند.

گروه دوم: مشرکانی بودند که به سوی الله تعالی نسبت فرزند را می کردند، پس الله سبحانه در رد این عقیدۀ نا پاک و دروغین آنها می گوید: ﴿لَّوۡ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصۡطَفَىٰ مِمَّا يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ﴾ «اگر الله می خواست که فرزندی برگزیند، البته از میان مخلوقاتش آنچه را که

می خواست، بر می گزید» ولی انتخاب ولد از مخلوق باطل است، زیرا فرزند از جنس پدر است، پس محال است که مخلوق، با خالق همجنس باشد ونیز وجود فرزند مستلزم حدوث و احتیاج خالق است، و این هر دو امر یعنی احتیاج و حادث بودن خالق، محال است، پس این امر نیز محال است که الله تعالی فرزندی داشته باشد و یا نیازی به فرزند داشته باشد، بلکه او از همه عیوب و نقائص پاک و برتر است، لذا می فرماید:

- ﴿سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ۝٤﴾ «او پاک و منزه است (از انچه که به سوی او نسبت می کنند) او الله یگانه ای غالب است».

او ازهر عیب و از شبیه و مثیل و از زن وفرزند کاملا منزه است و اگر فرزند داشته باشد شبیه ومثیل پیدا می کند، پس درین صورت واحد نمی شود، و او برجمیع عالم علوی وسفلی غالب و قهار است، اگر فرزند داشته باشد، فرزند او نیز قهار می باشد، پس درعالم دو قهار به وجود می آید که با وحدت منافات دارد.

زیرا صفت «واحد و قهار» هردو با هم متلازم اند، واحد جز قهار، و قهار جز واحد شده نمی تواند، وهریکی ازین دو صفت، با شرکت تضاد دارد.[1]

موضوع سوم: چهار نوع دلیل برای اثبات وحدانیت الله تعالی

در آیهٔ قبلی مسئلهٔ توحید ذکر شد، اکنون درین آیات برای اثبات وحدانیت الله چهار نوع دلیل ذکر می کند:

نوع اول: دلیلی آفاقی

۱- استدلال به خلقت آسمانها و زمین: ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ﴾ «آسمانها و زمین را به حق آفرید»، و آن را عبث و بی هوده نیافریده است، بلکه درین خانهٔ مشترک برای ایشان اسباب بقا و رفاه را مهیا ساخته است تا آنها زندگی کنند و فرامین او را به جا آورند و از نواهی اش بپرهیزند، برایشان پاداش عطا کند و درصورت تخلف مورد عقاب قرار شان دهد.

همان طوری که انزال قرآن مبین که کتاب تدوین است، بر مبنای حق است، آفرینش کتاب تکوین که آسمانها و زمین است نیز بر مبنای حق صورت گرفته است، و هر کدامی ازین هردو کتاب، دلیل وحدانیت ذات واحد است.

۱- تیسیر الکریم الرحمن (مشهور به تفسیر سعدی): ۲/۹۹٤ ملاحظه شود.

۲- استدلال به تصرف و ایجاد انقلاب در زمان، می گوید: ﴿يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ﴾ «می پیچاند شب را بر روز، و می پیچاند روز را بر شب».

«يُكَوِّرُ» به هم می پیچاند، و «تکویر» به معنای پیچاندن چیزی بر جسم کروی و مدوّر را گویند، و این لفظ بر کروی بودن زمین دلالت دارد، و مادۀ «تکویر» نیز از اسم «کره» آمده است، و کُرّه جسمی را گویند که از همه جهات به صورت مساوی مدور بوده باشد و زمین نیز در واقع کروی شکل است، و این حقیقتی است که مردم قبلا آن را نمی دانستند، اما قرآن کریم درین آیه به سوی آن، به وصف دو عرضی که به صورت تناوب برآن پیش می شود، اشاره نموده است که عبارت از نور و ظلمت و یا شب و روز است و تناوب پیهم شب و روز نیز نتیجۀ همین کروی شکل بودن زمین است و علاوه بر کروی بودنش آن را به دور خودش نیز به گردش انداخته است، پس در نتیجۀ این گردش، در بخشی از کرۀ زمین روز و در بخش دیگر آن شب است، و این تعاقب روز و شب چنان است که گویا از یک سو چادر سفید بر چادر سیاه می پیچد و از سوی دیگر چادر سیاه بر چادر سفید می پیچد. (۱)

ازین آمد و رفت پیهم و شگفت انگیز شب و روز درسورۀ اعراف آیۀ (۵۴) و سورۀ رعد آیۀ (۲) به «يُغْشِي» و درسورۀ فرقان آیۀ (۶۲) به «خِلْفَة» و درسورۀ حج آیۀ (۶۱)، سورۀ لقمان آیۀ (۲۹) و سورۀ فاطر آیۀ (۱۳) به «يُولِجُ» و درآیۀ مورد بحث به «يُكَوِّرُ» تعبیر نموده است.

۳- استدلال به تسخیر خورشید و ماه که دلیل زمان اند: ﴿وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ﴾ «و رام ساخته است خورشید و ماه را» که یکی ازآن دو در روز ودیگرش در شب، طبق فرمان او بطور منظم در رفتار اند، در سورۀ ابراهیم آیۀ (۳۳) از تسخیر دلیل زمان و زمان خبر داده می گوید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾﴾ «ورام ساخته است برای شما خورشید وماه را که به صورت بسیار منظم در رفتار اند، و رام ساخته است برای شما شب و روز را»، و در سورۀ الرحمن از رفتار سنجش شده و دقیق آن دو خبر داده است: ﴿ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾﴾ «خورشید و ماه با حساب معین و منظمی در رفتار اند».

- سپس روشن می سازد که رفتار اینها دائمی نیست، بلکه: ﴿كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ «هریک آنها تا وقت معینی رفتار می کند» که پایان این جهان است، و هنگامی که پایان جهان

۱- نگاه: تفسیر التحریر و التنویر از علامه ابن عاشور: ۲۴/ ۲۰.

فرا رسد، در آن وقت دیگر نه خورشید و ماه باقی می ماند و نه شب و روز، بلکه این جهان پایان می یابد و جهان دیگری به میان می آید وآنگاه قرارگاه انسان ها یا بهشت است ویا دوزخ است.

- بعد از ذکر این سه دلیل به غرض ترهیب وترغیب می گوید:﴿أَلَا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ۝٥﴾ «آگاه باشید که او غالب آمرزگار است».

وصف «عزت» موجب ترس وخوف، و وصف «غفران» موجب امید و رجا است.

نوع دوم: دلیل نفسی از خلقت انسان است، می فرماید:﴿خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ «الله شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را ازآن پیدا کرد».

آفرینش آدم﵇ خودش دلیل بزرگی بر قدرت الله تعالی است، و سپس آفرینش حواء از آدم﵇ نیز آفرینش کاملا عجیب و شگفت انگیزی است که سابقه ندارد. چنانچه این دلیل را درسورهٔ نسا آیهٔ (۱) و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۹) و درسورهٔ روم آیهٔ (۲۱) به صورت مفصل بیان شده است .

نوع سوم: دلیل سُفلِی از خلقت حیوان: ﴿وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ﴾ «و برای شما از چهارپایان هشت جفت آفرید»، دو جفت از گوسفند، دو جفت از بز، دو جفت ازشتر و دو جفت ازگاو که تفصیلش درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۴۳-۱۴۴) مذکور است. تعبیر به «انزال» به اعتبار سبب وجود آنها است که باران است که اسباب بقا و حیات آنها است، و علاوه برآن، کلمهٔ «أنزَلَ» درین مقام متضمن معنی تسخیر این حیوانات برای انسان نیز هست.

نوع چهارم: دلیل از کیفیت خلقت نسل آدم، درین باره می گوید:﴿يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَٰتٍ ثَلَٰثٍ﴾ «او شما را درشکم های مادران تان درمیان تاریکی های سه گانه به آفرینش های گوناگون پیاپی می آفریند».

تفصیل کیفیت خلقت حیرت انگیز انسان درسورهٔ حج آیهٔ (۵)، درسورهٔ مؤمنون آیهٔ (۱۲-۱۴) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۶۷) نیز مذکور است.

اما مراد از سه ظلمت مذکور در آیهٔ مورد بحث: ظلمت بطن، ظلمت رحم و ظلمت «مَشِيمَه» است که به منزله لفافه وغلاف جنین می باشد، این لفافه در رحم مستقر بوده و بطن قرارگاه رحم است، و هریکی ازین ظلمات، فوق دیگری قرار دارند.

درین آیه از سه ظلمت محسوس در داخل شکم خبر داده است، همان طوری که درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۷۹) از سه ظلمت معقول و معنوی خارج شکم خبر داده است که عبارت از عدم ادراکات سه گانهٔ مربوط به چشم وگوش و قلب است .

ثمرهٔ این دلائل:

بعداز بیان چهار نوع دلیل از ثمرهٔ آنها تذکر می دهد:

۱- ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ﴾ «این (آفرینندهٔ آسمانها و زمین، متصرف در زمان، تسخیر کنندهٔ خورشید و ماه تابان، خالق شما و خالق همه کائنات) الله است» و تنها او سزاوار عبادت است، چرا که جز او و هرچه هست مخلوق عاجز هستند و معبود نیستند.

۲- ﴿رَبُّكُمْ﴾ «پروردگار شما است» که دراطوار گوناگون شما را تربیه کرده است.

۳- ﴿لَهُ ٱلْمُلْكُ﴾ «حکومت (دنیا وآخرت) ازآن او است.

۴- ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «جز او معبود نیست» چنانکه در تربیت وحاکمیت شریک ندارد، در الوهیتش نیز شریک ندارد: ﴿فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ۝٦﴾ (با وجود این دلائل قطعی) «پس چگونه (از عبادت او) بر گردانده می شوید؟» و مخلوقات عاجز و ناتوان را عبادت می کنید؟.

موضوع چهارم: اعلان پنج امر مهم

بعد ازآن الله تعالی پنج امر بس مهم را روشن می سازد:

۱- ﴿إِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ عَنكُمْ﴾ «اگر شما ناسپاسی کنید، پس الله ازشما (و از ایمان و عبادت شما) بی نیاز است»، چرا که عبادت شما چیزی در ملک او نمی افزاید، و نه ترک عبادت شما چیزی از ملک او را می کاهد، چنانچه درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۸) ازموسی علیه السلام حکایت می کند: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِن تَكْفُرُوٓا۟ أَنتُمْ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ حَمِيدٌ﴾ «وموسی گفت: اگر شما و باشندگان زمین همه کافر شوید (به الله سبحانه زیانی نمی رسد زیرا) الله بی نیاز ستوده گار است».

درسورهٔ فاطر آیهٔ (۱۵) می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ﴾ «ای مردمان شما به سوی الله نیازمند هستید، و او بی نیاز سزاوار ستایش است».

۲- ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ﴾ «و کفر و ناسپاسی را برای بنده گانش نمی پسندد»، چرا که الله تعالی رحیم و مهربان است، لذا اموری را که به ضرر بندگانش باشد، شرعا نمی پسندد.

۳-﴿وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡ﴾ «واگر سپاس گزاری کنید آن را برای شما می پسندد».

۴-﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ «وهیچ کسی بارگناه دیگری را بر نمی دارد»، بلکه هر انسان مسئول اعمالش تنها و تنها خودش هست، پدر به سبب گناه پسر و پسر به سبب گناه پدر مؤاخذه نمی شود، نظیر این آیه در سورۀ إسراء آیۀ (۱۵) و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۱۲) مذکور است.

اما رهبران ضلالت دو بار گناه را متحمل می شوند:

یکی: در برابر ضلال خود و دیگر در مقابل اضلال دیگران، طوری که این موضوع در سورۀ نحل آیۀ (۲۵) و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۱۳) ذکر شده است، پس درمیان آیات منافات نیست.

۵- ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «سپس بازگشت همۀ شما به سوی پروردگارتان است، پس شما را خبر می دهد به آنچه که (در دنیا) انجام می دادید».

چون محاسبه و جزا بدون علم وآگاهی قبلی امکان پذیر نیست، بنا بران درپایان این پنج امر مهم، می گوید: ﴿إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ۝٧﴾ «شکی نیست که او به رازهای سینه ها دانا است»، و از همه اعمال ظاهری و باطنی بندگانش آگاهی کامل دارد، پس او مطابق علم خود هرکس را در برابر کردارش جزای عادلانه می دهد.

موضوع پنجم: تناقض احوال مشرکان در مورد پروردگار شان

هرگاه در آیات گذشته فساد عقیدۀ مشرکان را ابراز داشت و راه حق را واضح ساخته روشن ساخت که معبود تنها ذات یگانۀ او است، اکنونِ درین آیات از تناقض احوال آنها در معامله باپروردگار سخن می گوید:

حالت اول: رجوع به سوی الله تعالی به هنگام مشکلات: ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ﴾ «وهنگامی که به آدمی زیانی برسد، پروردگار خویش را می خواند در حالی که به سوی او توبه و زاری کننده است»، و حالات مشرکان گذشته به خصوص همین طور بود که هنگام مشکلات تنها به سوی الله تعالی پناه می بردند، چون می دانستند معبودان باطل هیچ مشکلی را نمی توانند رفع سازند، لذا در مشکلات شدید، معبودان باطل را کاملا فراموش نموده از شرک صرف نظر می کردند.

اما مشرکان زمان ما بسی پست تر و جاهل تر از مشرکان زمان گذشته اند که در همه حالات و حتی در شدید ترین حالت دست به دامن غیر الله می برند و گاهی از شیخ

عبدالقادر جیلانی و گاهی هم از ابوالفضل و گاهی هم از سخی جان مدد طلب می کنند و به نام آنها نذر و نیاز و قربانی ها تقدیم می کنند.

حالت دوم: هنگامی که مشکل شان حل شود، از ورطهٔ خوف و اضطراب در أمن شوند و ازطرف دیگر نعمت های فراوان در دسترس شان قرار گیرد، توحید قبلی را نقض نموده به پروردگار خود همتا مقرر می کنند، چنانکه می گوید:

۱- ﴿ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةً مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ﴾ «سپس هنگامی که برایش از نزد خود نعمتی عطا کند، فراموش می کند کسی را که قبلا به سوی او دعا (و تضرع) می کرد». «خَوَّلَهُۥ» برایش عطا کند. کلمهٔ «مَا» در «مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ» می تواند به معنای «مَن» باشد، درین صورت مراد ازآن الله تعالی است، یعنی به هنگام نعمت و راحت، توحید الله تعالی را فراموش نموده به سوی شرک روی می آورد. و همچنان می تواند کلمهٔ «مَا» درین آیه مصدریه باشد، درین صورت معنای آیه اینست که دعا کردن و تضرع خود را فراموش می کند.

در هردو صورت این آیه بیانگر حالت مشرک به هنگام آسایش و نعمت است که حال زار خود را فراموش می کند، دعا وتضرعش را فراموش می کند، توحید را فراموش می کند، پروردگاری که گشایش گر همه مشکلات است و حل مشکلش را ازو درخواست می کرد و به سوی او فریاد می کشید، او را نیز فراموش می کند.

۲- نه تنها الله را فراموش می کند، بلکه ازینهم پایش را فراتر می گذارد:

-﴿وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا﴾ «و برای الله همتایان قرار می دهد»، که هرکدام ازین آلهه وظیفهٔ مشخص دارد، کسی آنها متخصص عطای فرزند، کسی از آنها متخصص رساندن عاشقان به معشوقان و کسی هم متخصص رفع امراض است .

۳- و گمراهی این انسان در حد خودش منحصر نمی ماند، بلکه ازپیشوایان اهل ضلالت می گردد:﴿لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ﴾ «تا (مردم را) از راه او منحرف سازد».

شرح احوال متناقض این سرکشان درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۲، ۲۲-۲۳) ودرسورهٔ روم آیهٔ (۳۳) و درسورهٔ زمر آیهٔ (۴۹) ودرسورهٔ فصلت آیهٔ (۴۹-۵۰) نیز مذکور است به این آیات مراجعه شود.

- بعد ازین بیان، به پیغمبر خود دستور می دهد که چنین افراد را مورد تهدید قرار دهد: ﴿قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًا﴾ «بگو: به کفر خود اندکی بهره مند شو» و از لذات دنیا استفاده حاصل کن زیرا ﴿إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ ۝٨﴾ «یقینا تو از اهل دوزخ هستی» که از یکسو کفر ورزیدی و از سوی دیگر سبب گمراهی دیگران شدی.

موضوع ششم: تقابل درمیان مومنان وکافران به غرض بیان برتری مؤمنان

بعد ازآنکه رابطۀ متناقض مشرکان را بیان کرد، اکنون درین آیات درمیان مومنان وکافران دو نوع تقابل ذکر می کند:

الف: تقابل عملی به این معنی که این هردو در عمل برابر نیستند، مومن به هرحال به الله رجوع می کند، اما کافر رابطۀ دو جانبه دارد؛ درحال سختی به الله رجوع می کند و هنگام آسایش به سوی غیرالله باز می گردد، چنانکه می گوید: ﴿أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦ﴾ «آیا کسی که در ساعات شب به سجده وقیام مشغول عبادت است، ازآخرت می ترسد و از رحمت پروردگارش امیدوار است» بهتر است؟ یا مشرک ناسپاس، مضطرب الحال که به هنگام سختی، موحد می شود و هنگام آسایش، دو باره به سوی شرک رجوع می کند، بهتر است؟ شکی نیست که چنین افراد هیچ گاه با انسان مؤمن موحد فرمان بردار الهی، برابر نیستند.

درین عبارت کوتاه مومن مخلص را به چهار وصف یاد نموده است:

دو وصف ظاهری، دو وصف باطنی:

وصف ظاهری اول: عبارت از نماز است که افضل اعمال است و آن را در افضل اوقات انجام می دهند که شب است.

وصف ظاهری دوم: کثرت عمل است که مدلول وصف ﴿ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا﴾ است، و مراد به ﴿ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ﴾ اول و اوسط وآخر شب است که آنها درین اوقات مصروف عبادت می باشند.

وصف باطنی اول: خوف آخرت او در برابر تقصیراتش است.

وصف باطنی دوم: امید از رحمت پروردگار است، اشاره به اینکه درمیان خوف و رجا قرار دارد که شأن بندۀ مومن همین است.

فائده:

۱- وصف ﴿سَاجِدًا﴾ را ازین وجه مقدم ذکر کرد که نزدیک ترین حالت قرب انسان به الله تعالی درنماز، حالت سجده است، چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ فَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ» یعنی حالتی که درآن بنده به پروردگارش بسیار نزدیک است، هنگامی است که او در حالت سجده باشد، پس (در حالت سجده) دعای زیاد کنید.[۱]

۲- وصف خوف و رجاء را ذکر کرد، اشاره به اینکه هر عبادت گزار باید درمیان خوف و رجا باشد ولی مادامی که درقید حیات است باید خوفش بیشتر باشد و درپایان حیات لازم است که رجا و امیدش افزون تر باشد.

منظور این است: کسانی که این اعمال را درچنین اوقات، باچنین اوصاف انجام می دهند، بسان کسانی نیستند که جز پیروی هوی هیچ عملی ندارند.

نظیر این تقابل عملی درسورۀ فاطر آیۀ (۸) ودرسورۀ محمد آیۀ (۱۴) مذکور است.

ب: تقابل علمی به این معنی که این هردو درعلم برابر نیستند، می گوید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «بگو: آیا یکسانند آنانی که می دانند وآنانی که نمی دانند»

گروه اول: اسرار و رموز دین و فوائد دین را، قانون جزائی دین را، حق و باطل و حلال وحرام وغیره را می دانند.

اما گروه دوم: درجهالت چنان فرو رفته اند که حتی به سود و زیان خود علم ندارند پس این هر دو برابر نیستند، چنانکه شب و روز، نور و ظلمت، آب وآتش و زمین وآسمان برابر نیستند، همچنین عالم وجاهل هیچ گاه با هم برابر نیستند.

نظیر این تقابل علمی درسورۀ انعام آیۀ (۱۲۲) و درسورۀ رعد آیۀ (۱۹) ذکرشده است.

- اما به این تفاوت عملی وعلمی کسانی پی می برند که عقل رسا و مغز متفکر داشته باشند ازین وجه درپایان بحث می گوید: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝٩﴾ «تنها خردمندان اندکه (به این آیات) پند می گیرند».

و «خردمندان» کسانی اند که به حقوق خالق و مخلوق، ثواب طاعت وجزای مخالفت آگاهی دارند و هرعمل را به مقتضای علم، برای مستحق آن انجام می دهند و حق را به ذی حق می سپارند.

❁❁❁

۱- صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب ما یقال في الرکوع و السجود، حدیث: ۱۱۱۱.

مطلب دوم : (از آیهٔ ۱۰ - ۲۰)

نصائح سودمند و بشارت برای مؤمنان و وعید برای مشرکان و بت پرستان

﴿ قُلْ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَأَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا يُوَفَّى
ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾ قُلْ إِنِّىٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾
قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾ قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِى ﴿١٤﴾ فَٱعْبُدُوا۟ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ
ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٥﴾ لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ
ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥ ۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴿١٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓا۟ إِلَى
ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ
هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِى ٱلنَّارِ ﴿١٩﴾ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ رَبَّهُمْ لَهُمْ
غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

ترجمه:

۱۰- (ای محمد از طرف من) بگو : ای بندگان مومن من ! از مخالفت پروردگارتان بترسید، برای کسانی که دراین جهان نیکی کنند، حالت نیک است (و از سرزمینی که عبادت الله را درآنجا انجام داده نتوانید، هجرت کنید زیرا) زمین الله فراخ است (و شکیبا باشید) بی گمان به صابران پاداش کامل و بدون حساب داده می شود.

۱۱- بگو: به من دستور داده شده است که الله را عبادت کنم درحالی که عبادت را خالص برای او انجام دهم.

۱۲- و به من فرمان داده شده است تا نخستین مسلمان باشم.

۱۳- بگو: اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگی می هراسم.

۱۴- بگو: من تنها الله را عبادت می کنم درحالی که عبادتم را خالص برای او انجام می دهم.

۱۵- پس شما جز الله هرچه را که می خواهید عبادت کنید، بگو: زیانگاران کسانی اند که خود و وابستگان خویش را روز قیامت از دست دهند (و زیانبار کنند) آگاه باشید زیان آشکار همین است.

۱۶- ایشان را از بالای شان سائبان های از آتش، و در زیر پاهای شان نیز سائبان هایی از آتش است، این عذابی است که الله بندگانش را به وسیلهٔ آن می ترساند، پس ای بندگانم از (عذاب) من بترسید.

۱۷- وکسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی الله بازگشتند، ایشان را (به پاداش بزرگ الهی) بشارت باد، پس بنده گان مرا مژده ده.

۱۸- آن کسانی که سخن را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، آنها کسانی اند که الله هدایت شان کرده است و آنها واقعا خردمندان اند.

۱۹- آیا کسی که (به سبب ارتکاب گناه و معاصی) وعدهٔ عذاب بر وی محقق شده است (آیا تو او را هدایت کرده می توانی؟) آیا می توانی نجات دهی کسی را که در آتش قرار گرفته است؟

۲۰- لیکن کسانی که از پروردگار شان ترسیدند، برای ایشان (در بهشت جاویدان) قصر هایی است که بر بالای آنها قصرهای دیگری ساخته شده است، از زیر آنها نهرها جاری است، این وعده را الله داده است، الله از وعدهٔ خود خلاف نمی کند.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- پنج دستور نصیحت آمیز سودمند برای مومنان.

۲- بیان پاداش عظیم مومنان.

موضوع اول: پنج دستور نصیحت آمیز سودمند برای مومنان

بعد ازآنکه دو نوع تقابل عملی و علمی در میان مؤمنان و کافران را بیان کرد، درین آیات به رسول الله ﷺ دستور می دهد تا درضمن دعوت حکیمانهٔ خود این فرامین نصیحت بار و سودمند الهی را به آنها برساند، نصائحی که خط مشی بندگان مخلص را مشخص می سازد:

نصیحت اول: دستور به تقوا

- ﴿ قُلْ يَـٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ ﴾ «(ای محمد از طرف من) بگو: ای بنده گان مومن من! از مخالفت پروردگارتان بترسید».

دراینجا برای تقوی دو مقتضی ذکر کرده است:

یکی: ربوبیت الله سبحانه که شامل کافۀ نعمت ها است.
دوم: ایمان که بزرگ ترین نعمت او بر بندۀ مؤمن است.

- بعد ازآن به ثواب تقوی اشاره نموده می گوید: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ «برای کسانی که درین جهان نیکی کنند، پاداش عظیمی است».

در کلمۀ «فِي» دو احتمال است:

اول: اینکه اگر کلمۀ «فِي» صله برای ﴿أَحْسَنُوا﴾ باشد، درین صورت مراد از ﴿حَسَنَةٌ﴾ ثواب آخرت است، و مطلبش چنین می شود که برای کسانی که درین جهان نیکی کنند، در جهان آخرت پاداش عظیمی است، چون دنیا جای عمل وآخرت جای ثواب وجزا است، چنانچه درسورۀ طه آیۀ (۷۵-۷۶) این حقیقت توضیح داده شده است.

دوم: واگر کلمۀ «فِي» به ﴿حَسَنَةٌ﴾ تعلق داشته باشد، درین وقت مراد از ﴿حَسَنَةٌ﴾ ثواب دنیوی می باشد، و درین صورت معنی آیۀ چنین می شود: «برای کسانی که نیکی کنند (علاوه بر آخرت) در همین دنیا (نیز) نیکی است»، یعنی الله عزوجل برای محسنین علاوه برآخرت در همین دنیا نیز نیکی بزرگی را نصیب شان می گرداند، از قبیل رزق و روزی فراوان، زندگی پر از اطمینان و سکون، سرور نفس و آسودگی از امراض روانی، چنانچه درسورۀ نحل آیۀ (۹۷) برای نیکوکاران هردو ثواب را جمع نموده است.

- باز ممکن بود مقصرین چنین بهانه پیش کنند که ما درسرزمینی قرار داشتیم که بندگی را به صورت درست انجام داده نمی توانستیم تا از دولت تقوی برخوردار می بودیم، اکنون الله سبحانه برای رفع این بهانه به ایشان می گوید: ﴿وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾ «و (از سرزمینی که عبادت الله را درآنجا انجام داده نتوانید هجرت کنید، چرا که) زمین الله فراخ است»، لذا به سرزمینی هجرت کنید که آزادانه بتوانید به عبادت الله تعالی بپردازید، چنانکه درسورۀ عنکبوت آیۀ (۵۶) می گوید: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾ «ای بنده گان مومن من! شکی نیست که زمین من فراخ است پس (اگر درسرزمینی عبادت مرا انجام داده نتوانید، هجرت کنید و) تنها مرا بپرسید»، و درسورۀ نسا آیۀ (۱۰۰) ثواب مهاجرت را روشن ساخته است.

- چو درسرزمین هجرت انسان با مشکلات مسافرت و فقر و تنگدستی مواجه می شود، لذا مؤمنان را به صبر ترغیب نموده می فرماید:

- ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ١٠﴾ «(و شکیبا باشید) بی گمان بـه صـابران پاداش کامل و بدون حساب داده می شود».

لفظ «صبر» اگر چه در برابر مشکلات هجرت ذکر شده است ولی عام است، جمیع انـواع صبر را در بر می گیرد: مانند صبر از معصیت، صبر بر طاعت، صبر در برابر بلا ومصیبت، صبر در دیار هجرت.

نصیحت دوم: اعلان عبادت برای الله تعالی

- ﴿قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ﴾ «بگو: به من دستور داده شده است کـه الله را عبـادت کـنم» و این امر درآیۀ (۲) همین سوره ذکر شد.

عبادت دو رکن دارد، یکی اخلاص قلبی، و دوم انقیاد ظاهری.

۱- نخست اخلاص را که عمل قلب است، ذکر می کند: ﴿مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ١١﴾ «درحالی کـه عبادت را خالص برای او انجام دهم»، و در عبادتم مرتکب هیچ نوع شرک اکبر و شرک اصـغر نشوم.

۲- بعد ازآن انقیاد ظاهری را که عمل به جوارح است ذکر مـی کنـد: ﴿وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ١٢﴾ «ومن مأمورم تا نخستین مسلمان باشم»، و در اظهار اسلام و عمـل بـدان بـر همه مقدم باشم، تا دیگران درین امر به من اقتدا کنند، زیرا من داعی و رهنمای خلق هستم، پس لازم است در آنچه که مردم را به سویش می خوانم، خودم قدوه و الگو بوده و در طاعـت و عبادت و تلاش در راه پیشبرد مقاصد دین اسلام، سرآمد دیگران باشم.

نصیحت سوم: اعلان پیامد خطرناک نافرمانی از الله تعالی

-﴿قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٣﴾ «بگو: اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم (و از اخلاص قلبی و انقیاد احکام او خود داری کنم) از عذاب روز بزرگی می هراسم».

نظیر این آیۀ درسورۀ یونس آیۀ (۱۵) مذکور است مراجعه شود.

این اشاره به آن است که هردو دستور قبلی برای وجوب است نه برای ندب.

نصیحت چهارم: اعلان ثبات برمنهج خود وگذاشتن کفار برمنهج خودشان

-﴿قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِي ١٤ فَٱعْبُدُوا۟ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦ﴾ «بگو: من تنها الله را عبادت مـی کـنم درحالی که عبادتم را خالص برای او انجام می دهم»، دین من از آن من وآئین شما از آن شما باشد، من از شما و از معبودان شما، و از طرز عبادت شما کاملا اعلان برائت می کنم.

سوال وجواب:

۱- درمیان این دستور ودستور دوم ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ﴾ تکرار است؟

جواب: در دستور دوم حصر نیست، تنها امر به عبادت الله مراد است، اما درین آیه حصر عبادت و اختصاص آن برای الله تعالی است، چنانچه این اختصاص از تقدیم لفظ جلالت بر فعل «أَعْبُدُ» دانسته می شود.

۲- کلمهٔ «دین» در دستور دوم ﴿مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ بدون اضافهٔ آن به سوی یای متکلم، ذکر شده و در دستور چهارم: ﴿مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ مضاف ذکرشده است، سببش چیست؟

جواب: در دستور دوم ﴿أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ﴾ اخبار به عبادت از خود متکلم (یعنی از پیغمبر ﷺ) نیست، بلکه اخبار به ماموریتش به عبادت از جانب الله تعالی است، ازین وجه دین به سوی متکلم مضاف نشد.

اما در دستور چهارم ﴿أَعْبُدُ اللَّهَ﴾ اخبار به عبادت خود متکلم است، و این تقضا می کند که دین به سوی خود متکلم مضاف باشد.

نصیحت پنجم: اعلان زیانگاران واقعی

-﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ «بگو: زیانگاران کسانی اند که خود و وابستگان خویش را روز قیامت از دست دهند».

خاسر و زیانبار حقیقی روز قیامت کسی است که به سبب گمراهی نفس خود را ببازد، و اهل و عیالش را از دست دهد و با ایشان ملاقات نکند، زیرا او را به سبب کفرش به دوزخ می برند، و اهل و عیالش را به سبب اسلام شان به بهشت می برند، و یا اینکه به سبب گمراهی شان نه تنها خودشان تباه شوند، بلکه با گمراه شدن خودشان، مایهٔ گمراهی و زیانبار شدن اهل و عیال شان نیز شوند.

- لذا بعد از تعیین مصداق اهل خسران، می گوید: ﴿أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱۵﴾﴾ «آگاه باشید که این زیان آشکار است».

- بعد ازآن، کیفیت وحشتناک خسران آنها را توضیح می دهد: ﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾ «ایشان را از بالای سرشان سائبان های از آتش، و در زیر پاهای شان نیز سائبان هایی از آتش است»، طوری که در دنیا در محاصرهٔ معاصی و گناهان قرار داشتند، پس در آخرت نیز از همه جوانب در تحت محاصرهٔ آتش قرار دارند.

نظیر این آیه درسورۀ اعراف آیۀ (۴۱) و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۵۵) مذکور است.

- سپس فلسفۀ حکایت این عذاب را یادآور می شود: ﴿ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ﴾ «این عذابی است که الله سبحانه بندگانش را به وسیلۀ آن می ترساند» تا با تصور آن از گناهان و مخالفت اوامر الله تعالی خود داری کنند.

- چون هدف اصلی از شرح این عذاب، دعوت مومنان به مسیر تقوی است، لذا می گوید: ﴿يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ﴿١٦﴾﴾ «ای بندگانم از عذاب من (و از موجبات این عذاب) بترسید».

موضوع دوم: بیان پاداش عظیم مومنان

بعد از حکایت کیفر رنجبار اهل خسران، حالت و انجام نیک مؤمنان را یادآور می شود، نخست دو خصلت اهل تقوی را ذکر نموده می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ﴾ «وکسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی الله بازگشتند»، و در حالت غم و سرور، و رفاهیت و سختی تنها به سوی الله متوجه شدند و در هیچ حالت از عبادت و اطاعت اوامر او سرپیچی نکردند، در مقابل این اعمال نیکو الله تعالی برای ایشان بشارت عظیمی را اعلان می دارد:

- ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ﴾ «ایشان را بشارت باد» در دوران حیات شان به ثنای نیک، و به هنگام مرگ و هنگام نهادن در قبر و در وقت وقوف شان در عرصۀ محشر و هنگامی ورود شان در بهشت برین، درهمۀ این موارد برای ایشان بشارت است و در آخر همه، بشارت پروردگار به دوام رضوان وفضل واحسانش بر آنها است.

چنانچه این موضوع درسورۀ یونس آیۀ (۶۲) و درسورۀ فصلت آیۀ (۳۰-۳۲) و درسورۀ احقاف آیۀ (۱۳) نیز بیان شده است.

این بشارت از ملأ اعلی صادر می شود و به وسیلۀ پیغمبران به آنها ابلاغ می گردد، اکنون الله تعالی به پیغمبر خود دستور می دهد تا این بشارت صادره از مقام بالا را به سمع آنها برساند، چنانکه می گوید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾﴾ «پس بنده گان مرا (به همۀ این بشاراتی که از هنگام مرگ آغاز می گردد و به رضوان پروردگار در جنت پایان می یابد) مژده ده».

- هرگاه چنین بشارت عظیمی را برای ایشان اعلان داشت، اکنون اوصافی را بیان می کند که به وسیلۀ آن اوصاف، مستحق چنین بشارت گردیدند، می گوید:

-﴿ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ ﴾ «آن کسانی که سخن را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند».

برخی از علماء گفته اند که «أحسن» درین مقام در باب خودش یعنی برای تفضیل به کار رفته است، پس مطابق این قول ، آنان سخن حسن و أحسن هردو را می شنوند، اما تنها از سخن «أحسن» پیروی می کنند، مثلا آیات متشابه و محکم را می شنوند، ولی تنها از محکمات پیروی می کنند، رخصت و عزیمت را می شنوند، اما به عزیمت عمل می کنند.

گروه دیگری از علماء گفته اند: حرف الف و لام در «ٱلۡقَوۡلَ» برای جنس است، و «أحسن» به معنای تفضیلی اش به کار نرفته است، بلکه به معنی «نیکو» است، یعنی آنها هر نوع سخن را می شنوند، اما تنها از قول نیکو که قول مطابق قرآن وحدیث است،پیروی می کنند.

و این قول عام است امور اعتقادی باشد یا دراحکام تکلیفی، درمعاملات باشد یا درعقوبات همه را در بر می گیرد:

۱- در امور اعتقادی مثلا در اسماء وصفات پرودگار، اقوال بسیاری را می شنوند، از ماتریدی، اشاعره، و سایر گروه ها را، اما ازین میان تنها از قول سلف صالحین که عدم تأویل وعدم تحریف و عدم تمثیل در اسماء و صفات الهی است، پیروی می کنند.

۲- دراحکام تکلیفی همچون مسائل مربوط به نماز نیز اقوال فراوانی را می شنوند، مانند رفع یدین وترک آن، قرائت خلف امام وترک آن، وآمین به آواز بلند وعکس آن، دعای بعد از فرض، بعد از سنت، وترک این هردو، در همه این مسائل را از استاذان و ارباب مذاهب، و از عموم علما می شنوند، و ازین میان، تنها همان قولی را پیروی می کنند که به احادیث صحیح و حسن ثابت است.

۳- همچنین درباب معاملات، درجنبه های مختلف آن اقوال علما وفتوای مفتیان به کثرت وجود دارد، قول احسن را دستور العمل خود قرار می دهند.

۴- و نیز در باب عقوبات: قصاص و عفو هردو به قرآن ثابت است ولی عفو أحسن است، و ازآن پیروی می کنند.

- سپس بر اتباع قول أحسن دو حکم را مرتب می سازد:

حکم اول: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ ﴾ «آنها کسانی اند که الله هدایت شان کرده است» به اخلاق نیکو واعمال شایسته آراسته شان ساخته است.

حکم دوم- ﴿ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨ ﴾ «و آنها واقعا خردمندان اند».

و دلیل خردمندی شان همین است که از هدایت الله تعالی مستفید شدند و احسن وحسن و راجح ومرجوح را امتیاز نموده قول احسن را ترجیح دادند، و یا اینکه از میان همه اقوال، قول خوب را تمییز می کنند، این علامهٔ عقل آنها است.

زیرا کسی که درمیان اقوال حسن و قبیح، حق و باطل امتیاز نکند از اهل عقول به شمار نمی رود و یا کسی امتیاز می کند ولی شهوات نفسی و متاع دنیا یا سیاست وقت به او اجازه نمی دهد که به مقتضای عقل و معرفتش عمل کند، و به همین اساس قول بهتر را ترک می کند، پس چنین شخص ناقص العقل است.

- بعد ازآنکه اهل هدایت و خردمندان واقعی و اوصاف آنها را بیان داشت، حالا جناح مقابل آنها را که ازهدایت محروم اند ذکر می کند، تا به قانون مقایسه، حقیقت حال هردو طرف روشن گردد، و هم در عین حال برای پیغمبرﷺ تسلی بوده باشد:

- می فرماید:﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ﴾ «آیا کسی که (به سبب ارتکاب کفر و معاصی) وعدهٔ عذاب بر وی محقق شده است» تو او را هدایت کرده می توانی؟ نخیر تو نمی توانی او را هدایت کنی.

- ﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿١٩﴾﴾ «آیا می توانی نجات دهی کسی را که در آتش قرار گرفته است؟».

تکرار استفهام درین هر دو جمله، برای تأکید انکار و نفی است، یعنی اصلا تو نمی توانی، و نه به آن قدرت داری، لذا بعد از انجام دادن وظیفهٔ دعوت، نباید تو به سبب عدم ایمان آنها اندوه گین شوی، چرا که هدایت و نجات آنها از دایرهٔ قدرت و اختیار تو بیرون است،

تفصیل همان بشارت قبلی:

هرگاه الله محیط زندگی کفار را بیان کرد که از بالا وپائین در محاصرهٔ آتش قرار دارند، درینجا همان بشارتی را که قبلا به صورت اجمالی ذکر شد، تفصیل نموده منازل و جایگاه مؤمنان در بهشت را ذکر می کند:

- ﴿لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ «لیکن کسانی که از پروردگار شان ترسیدند، برای ایشان (در بهشت جاویدان) قصر هایی است که بر بالای آنها قصرهای دیگری ساخته شده است، از زیر آنها نهرها جاری است».

«غُرَفٌ» جمع «غرفه» بالاخانه، قصرهای بلند و بالا.

و این قصرهای بلند و بالایی که نصیب بهشتیان می گردد، در مقابل همان آتشی است که از بالا وپائین، دوزخیان را محاصره کرده است، طوری که اوصاف این هردو گروه در دنیا در برابر یکدیگر قرار داشته مختلف بود، محیط زیست شان در آخرت نیز کاملا مختلف است.

- ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ ٱلۡمِيعَادَ ٢٠﴾ «این وعده را الله داده است، الله از وعدهٔ خود خلاف نمی کند». کلمهٔ «وَعۡدَ» مفعول مطلق برای فعل محذوف است، و هدف ازآن تأکید مضمون جملهٔ قبلی است. و تقدیر عبارت در اصلش چنین است: «وَعَدَهُمُ اللهُ بِذٰلِكَ وَعۡداً».

❁❁❁

بخش دوم : (ازآیهٔ ۲۱-۳۷) اثبات توحید و تمثیل حال مشرکان و مؤمنان ، و بیان جلالت شأن قرآن کریم، و این آیات در سه مقصد تفسیر می شود:

مقصد اول : (ازآیهٔ ۲۱-۲۸) **بیان توحید و تمثیل حال مشرکان و مؤمنان**

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَلَكَهُۥ يَنَٰبِيعَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥ ثُمَّ
يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ حُطَٰمًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢١ أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ
صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٢٢
ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ
وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ٢٣
أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجۡهِهِۦ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَقِيلَ لِلظَّٰلِمِينَ ذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ٢٤ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ
مِن قَبۡلِهِمۡ فَأَتَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ ٢٥ فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلۡخِزۡيَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ
ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٢٦ وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ
٢٧ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِي عِوَجٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٢٨﴾

ترجمه:

۲۱- آیا نمی بینی که الله از آسمان آبی را فرو می ریزاند، پس آن را در چشمه سارها و مجاری زمین فرو می برد، سپس به وسیلۀ آن آب کِشتزارهایی با رنگ های گوناگون بیرون می آورد، سپس آن کشتزارها خشک می شوند که آن را زرد گشته می بینی، باز آن را ریزه ریزه می سازد، واقعا درین بیان برای خردمندان، درس عبرت است.

۲۲- آیا کسی که الله سینۀ او را برای پذیرش اسلام کشاده ساخته است، پس او بر روشنی عظیمی از جانب پروردگارش است (و در پرتو آن حرکت می کند، همچون کسی است که دلش با ظلمت کفر و شرک تاریک است؟) پس وای بر کسانی که دل های شان سخت است از شنیدن ذکر الله، و ایشان درگمراهی آشکاری هستند.

۲۳- الله بهترین سخن را فرو فرستاده است، کتابی که آیاتش بایکدیگر همانند است، قصص و احکامش مکرراست، از (شنیدن آیات وعیدش) پوست های بدن آنانی که از پروردگارشان می ترسند، موی خیز می شود، سپس (ازتأثیر شنیدن آیات ترغیب آن) پوست های بدن شان نرم و دل های شان به یاد الله مطمئن می شود، این کتاب هدایت الله است، و به وسیلۀ آن کسی را که می خواهد هدایت می کند، وکسی را که الله گمراه سازد پس اورا هدایت کننده ای نیست.

۲۴- آیا کسی که عذاب سخت روز قیامت را با چهره و صورتش از خود دور می کند (مانند کسی است که در امنیت و آسایش بهشت قرار دارد) و (درآن روز) به ستمگاران گفته می شود: بچشید جزای آنچه را که می کردید.

۲۵- کسانی که پیش ازینها بودند (پیغمبران را) تکذیب کردند، پس عذاب الهی ازجائی به ایشان آمد که بدان پی نبردند.

۲۶- پس الله رسوائی را در زندگی دنیا به ایشان چشانید و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر می دانستند.

۲۷- واقعا ما درین قرآن برای (رهنمود) مردمان هر نوع مثلی را بیان کردیم تا پند گیرند.

۲۸- قرآنی که به زبان عربی و پاک از هر گونه کژی است (آن را نازل کردیم) تا ایشان پرهیزگاری کنند.

تفسیر:

درین آیات از مسایل ذیل بحث می شود:

۱- دلیل اثبات توحید و بیان بی ثباتی دنیا.

۲- مقایسه درمیان مومن وکافر.

۳- شرح اوصاف عالیقدر قرآن.

۴- توضیح احکام اعراض کنندگان از قرآن.

۵- بیان جامعیت قرآن.

مسئلهٔ اول: دلیل اثبات توحید و بیان بی ثباتی دنیا

دلائلی که قبلا در آیهٔ (۵-۶) ذکر شد، بیانگر خلقت آسمانها و زمین وتنظیم زمان وخلقت انسان و مواشی بود، اکنون درین دلیل، از کیفیت ذخیره سازی آب که وسیلهٔ حیات انسان و زنده جانها است سخن می زند:

-﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَلَكَهُۥ يَنَٰبِيعَ فِى ٱلْأَرْضِ ﴾ «آیا نمی بینی که الله ازآسمان آبی را فرو می ریزاند، پس آن را در چشمه سارها و مجاری زمین فرو می برد»، و این آب ها را در آنجا ذخیره نموده سپس آن را از طریق چشمه ها، کاریزها وچاه ها بیرون می فرستد، از یک طرف مورد استفادهٔ انسان و مواشی قرار می گیرد و از طرف دیگر کشت و زراعت و سبزه زارها سیراب گردیده نشو نما می کنند و در مجموعهٔ نباتات زمین سه حالت پیش می آید:

۱-﴿ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهُۥ ﴾ «سپس به وسیلهٔ آن آب کشتزارهایی (و گیاهانی) با رنگ های گوناگون بیرون می آورد»، و با منظره های جذاب و رنگینش زمین را زیب و زینت می بخشد.

اما این حالت زیبایی و قشنگی زیاد دوام نمی یابد، بلکه با سپری شدن هر لحظه، به سوی خزان نزدیک می شود، تا آنکه این مرحله فرا می رسد:

۲-﴿ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ﴾ «سپس آن کشتزارها خشک می شوند پس تو آن را زرد گشته می بینی». «يَهِيجُ» خشک می گردد، این کلمهٔ دارای دو معنای متضاد است، یکی به معنی خشک شدن و دیگر به معنی جوش و خروش است، و درینجا معنای نخستش مراد است.

بعد از سپری شدن ایام جوانی و فرا رسیدن وقت پیری و خزان، حالت فروتر ازآن را بیان می کند:

۳- ﴿ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ حُطَٰمًا﴾ «باز آن را ریزه ریزه می سازد»، آنچه چند روز قبل سرسبز و شاداب بود، دیروز زرد رنگ شد، اینک امروز ریزه ریزه شده است که هر بادی او را از جایش پراکنده نموده به هرسوی می پراند.

هریکی ازین مراحل نشانه ای از نشانه های قدرت عظیم الله تعالی است، و درعین حال این آیه بیانگر عدم ثبات دنیا و سرعت زوال سرسبزی و بهار زندگی است، آنکه چندی قبل دارای جوانی زیبا و قامت زیبا بود، حالا بهارش خزان شده، رعنایی اش از بین رفته، قامتش خمیده است، و مدتی بعد ازآن ازین دنیا رخت بر بسته می میرد و ریزه و ریزه می شود.

آنکه مدتی پیش در اوج قدرت و ناز و نعمت قرار داشت و از گلستان نعمت هر چه می خواست، می چید، و به هر سو که متوجه می شد، نوکران و چاکران به خدمتش می شتافتند، امروز همه چیز ازش گرفته شده، همه ناز و نعمتش پرپر شده و هیچ چیزی ازآن همه دنیای زیبا برایش نمانده است، همین امر خودش نشان زوال دنیا وعلامهٔ بی ثباتی آن است، لذا نباید انسان دار فانی را بر سرای جاودان ترجیح دهد.

لذا در پایان آیه به تذکر و پندگرفتن فراخوانده می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٢١﴾﴾ «واقعا درین بیان برای خردمندان، درس عبرت است»، که در دنیا و نعمت های آن، و در زندگی و مراحل آن بیاندیشند و به آن دل نبندند.

چرا که هریک از این صحنه ها به انسان هشدار می دهد که به دنیا مغرور شده آخرت را فراموش نکند.

مسئلهٔ دوم: مقایسه درمیان مومن وکافر

بعد از توضیح دلیل توحید، به ذکر یک مقایسه درمیان مؤمن روشندل وکافر سنگدل، این حقیقت را روشن می سازد که قرآن همانند قطرات باران حیات بخش وارد سر زمین دل ها می شود، و دل هایی را که ا هلیت پذیرش حق را دارند، آمادهٔ ایمان می سازد، چنانکه می گوید: ﴿أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ «آیا کسی که الله سینهٔ او را برای پذیرش اسلام گشاده است، پس او بر روشنی عظیمی از جانب پروردگارش هست» و در پرتو آن حرکت می کند، همچون کسی است که دلش با ظلمت کفر و شرک تاریک است.

مراد از «شرح صدر» همان استعداد فطری و مراد از «نور» هدایت و معرفت است، مادامی که شرح صدر متحقق نشود، نور حاصل نمی شود، ازین وجه «نور» را به شرح صدر مرتب ساخت که این هردو وسیلهٔ پذیرش حق می باشند، اما وسیلهٔ حصول شرح صدر، قرآن است که بعدا ذکرش می آید، بدین ترتیب قرآن وسیلهٔ حصول شرح صدر، و شرح صدر، وسیلهٔ درخشیدن نور هدایت، و نور هدایت وسیلهٔ پذیرش حق است، و این حکم مومن بود.

- سپس حکم نقطهٔ مقابل آن را تصریح می کند که قبلا محذوف بود: ﴿فَوَيْلٌ لِّلْقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾ «پس وای بر کسانی که دل های شان سخت است از شنیدن ذکر الله»، و هرچند برآنها قرآن تلاوت شود، دل های شان نه نرم می شود و نه ازشنیدن آیات قرآن پند می گیرد، و نه از ذکر نام الله تعالی در دل های شان خوف ایجاد می گردد.

بلکه مشاهده گواه است که هرگاه در برابر انسان ظالم، نام الله تعالی گرفته شده به آن تذکیر شود، ظلم و رعونت او بیشتر و قلبش سخت تر می شود.

وهمچنین دعوت آنها به سوی قرآنی که وسیلهٔ شرح صدر، و اطمینان بخش دل ها است، سبب قسوت قلب ایشان می گردد.

- باز به نتیجهٔ قسوت قلوب آنها اشاره نموده می گوید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ۝٢٢﴾ «ایشان درگمراهی آشکار هستند»، و همین گمراهی سبب شده است تا نه قرآن در آنها اثری بگذارد و نه شنیدن نام الله سبب خشیت دل های آنها گردد.

نظیر این آیه درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۲، ۱۲۵) مذکور است.

مسئلهٔ سوم: شرح اوصاف عالیقدر قرآن

پیشتر گفتگو در بارهٔ شرح صدر مؤمن و نور مرتب برآن بود، اکنون درین آیه پنج وصف عالیقدر قرآن را بیان می دارد که سبب حصول شرح صدر و نور وهدایت و اطمینان دل ها است:

- وصف اول: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ﴾ «الله بهترین سخن را فرو فرستاده است».

﴿أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ﴾ «بهترین سخن».

توصیف قرآن به «أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ» هم از لحاظ لفظ است و هم به اعتبار معنی:

۱- {أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ} بودن قرآن به اعتبار لفظ، دو جهت دارد:

اول: از جهت فصاحت لفظش، زیرا چنین فصاحت در کلام بشر متصور نیست و این فصاحت فوق العاده، یکی از وجوه اعجاز قرآن است که فصحاء و بلغای جهان را به زانو درآورده است.

دوم: از لحاظ نظم و اسلوب خارق عاده اش که جانب دیگری از جوانب اعجاز قرآن است.

۲- ﴿أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ بودن قرآن به اعتبار معنی چند جهت دارد:

اول: اینکه این کتاب از هر گونه اختلاف وتعارض پاک است، چنانکه درسورهٔ نساء آیهٔ (۸۲) می گوید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ «آیا در قرآن نمی اندیشند و اگر از نزد غیرالله می بود، البته درآن اختلاف بسیاری می یافتند».

دوم: این کتاب مشتمل بر علوم غیبی یی است که یا مربوط به زمانه های گذشته است و یا متعلق به مسقبل است.

سوم: اینکه قرآن مشتمل بر علوم زیادی است، و درشرق وغرب جهان، هیچ کتابی وجود ندارد که همانند قرآن بر چنین علوم مشتمل باشد، این نیز از وجوه عمدهٔ اعجاز قرآن است.

پس قرآن هم به اعتبار لفظش و هم به اعتبار معنایش ﴿أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ است.

- وصف دوم: ﴿كِتَٰبٗا﴾ است که مجموعهٔ از حروف، کلمات، جملات و آیات وسوره ها است که کتابت شده است تا با گذشت زمان به حیث حجت باقی ماند.

- وصف سوم: ﴿مُّتَشَٰبِهٗا﴾ یعنی آیات آن بایکدیگر درفصاحت الفاظ، رسایی معنی، در صدق و صحت، ارشاد و هدایت، احکام و حکمت، حسن ائتلاف وعدم اختلاف، همانند و همگون اند، پس به این معنی تمام آیات قرآن متشابه یعنی همگون و همانند یکدیگر است.

اما در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۷) که بعضی قرآن را متشابه قرار داده است، مراد از آن همان آیاتی است که معانی و مطالب آن را جز الله تعالی کسی نمی داند، همانند حروف مقطعات در آغاز سوره ها، به این اساس کلمهٔ «متشابه» در آیهٔ مورد بحث، با کلمهٔ «متشابه» در آیهٔ (۷) سورهٔ آل عمران، فرق دارد .

- وصف چهارم: ﴿مَّثَانِيَ﴾ « قصص و احکامش مکرراست».

«مَّثَانِيَ » جمع مُثَنّی و یا جمع مَثْنی به معنی مکرّر . مراد این است که احکام و مواعظ و قصص و غیره در موارد متعدّد به اشکال متفاوت و صورت های مختلف تکرار شده اند تا خوب فهمیده شوند و به صورت درست در مغزها جایگزین شوند .

یا اینکه «مثانی» به معنی جفت یکدیگر است . یعنی مسائل و مطالب قرآن کریم به صورت تقابل آمده است، از قبیل: ایمان و کفر، حق و باطل ، هدایت و ضلالت ، خیر و شرّ، حسنات و سیّئات ، بیم و امید مومن وکافر، وعد و وعید، خوف و رجا، او صاف سعداء و اوصاف اشقیاء، جنت و دوزخ، نور و ظلمت، ابرار و فجار وغیره که به سبب ذکر جهت مقابلش مثنی گردیده است.

- وصف پنجم: حاکی از تأثیر قرآن بر مؤمنان است:

۱- تأثیر آیات ترهیب: ﴿تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾ «از (شنیدن آیات وعیدش) پوست های بدن آنانی که از پروردگارشان می ترسند، موی خیز می شود»، در دل های شان خوف و در بدن های شان لرزه ایجاد می گردد، زیرا شنیدن آیات وعید در باطن وظاهر اهل خشیت، تاثیر ایجاد می کند.

۲- تأثیر آیات ترغیب: ﴿ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ «سپس (ازتاثیر شنیدن آیات ترغیب آن) پوست های بدن شان نرم و دل های شان به یاد الله مطمئن می شود»، و به این ترتیب در مؤمنان حالت اعتدالی که در میان خوف و رجاء قرار دارد، پیدا می شود و موجب تقوی و پرهیزگاری و سکون و آرامش ایشان می گردد.

امام عبد الرزاق صنعانی رحمه الله از معمر روایت نموده است که (تابعی بزرگوار) قتاده (رحمه الله) این آیه را تلاوت نموده گفت:

«هَذا نعتُ أَولِيَاءُ اللهِ، نَعَتَهُمُ اللهُ بِأَن تَقشَعِرَّ جُلودُهُم، وَ تَبكِيَ أَعيُنُهُم، وَتَطمَئِنَّ قُلُوبُهُم إِلَى ذِكرِ اللهِ، وَ لَم يَنعَتْهُم بِذَهَاب عُقُولِهِم وَالغِشيَانِ عَلَيهِم، إِنَّمَا هَذَا فِي أَهلِ البِدَعِ، وَهَذَا مِنَ الشَّيطَانِ»

یعنی این آیه بیان صفت اولیاء الله است که الله تعالی ایشان را به این امور وصف نموده است که پوست های بدن شان موی خیز می شود، دیده های شان اشک می ریزاند، دل های شان به یاد الله آرام می گیرد. و الله تعالی ایشان را به زوال عقل و بی هوش شدن مدح ننموده است، چرا که از دست دادن عقل و بی هوش شدن از صفات اهل بدعت و از عمل شیطان است .(۱)

و از عبد الله بن عروه بن زبیر روایت است که او گفت: به مادر کلانم اسماء بنت ابوبکر (رضی الله عنهم) گفتم:

۱- تفسیر ابن کثیر: ۶۸/۴ .

«كَيفَ كَانَ أَصحابُ رَسولِ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّم يَفعَلُونَ إِذَا قُرِئَ عَلَيهِمُ القُرآنُ؟ قَالَت: كَانُوا كَمَا نَعَتَهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تَدمَعُ أَعيُنُهُم وَ تَقشَعِرُّ جُلُودُهُم، قَالَ: فَقُلتُ لَهَا: إِنَّ نَاسًا اليَومَ إِذَا قُرِئَ عَلَيهِمُ القُرآنُ خَرَّ أَحَدُهُم مَغشِيًّا عَلَيهِ، فَقَالَت: أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ»

یعنی: یاران رسول الله ﷺ هنگامی که قرآن بر ایشان تلاوت می شد، چگونه می بودند؟ اسماء رضی الله عنها گفت: آنها همان طوری بودند که الله تعالی ایشان را مدح نموده است، دیده های شان اشک می ریخت و پوست های بدن شان موی خیز می شد. (عروه می گوید) من برایش گفتم: درین زمانه یکعده مردم طوری هستند که هنگامی که قرآن بر ایشان تلاوت شود، بی هوش شده به زمین می افتند، اسماء رضی الله عنه گفت: به سوی الله تعالی از شیطان رجیم پناه می طلبم. [1] یعنی قرآن باید مایهٔ خشیت وخوف الهی گردیده سپس به سبب ذکر الله تعالی اطمینان و آرامش را به دنبال داشته باشد، نه اینکه انسان بی هوش شود، و نه اینکه هنگام ذکر الهی هیاهوی و حرکات دیوانه گان را انجام دهد.

- بعد از بیان پنج وصف قرآن، می گوید: ﴿ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾ «این کتاب، هدایت الله است، و به وسیله آن کسی را که می خواهد هدایت می کند»، و در پرتو قرآن آنها را در مسیر درست و سالم روان می سازد.

چنانچه درسورهٔ مائده آیهٔ (۱۶) در بارهٔ تعیین افرادی که قرآن مایهٔ هدایت شان می شود، فرموده است: ﴿يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿١٦﴾﴾ «الله به وسیله این کتاب کسی را هدایت می کند که طالب رضای او باشد و ایشان را ازتاریکی ها به سوی روشنی بیرون می آورد و به راه راست هدایت شان می کند».

مسئلهٔ چهارم: توضیح احکام اعراض کنندگان از قرآن

بعد از شرح اوصاف عالی قرآن و احوال پیروان روشندل آن، دو حالت سخت دلانی را که از قرآن اعراض می کنند، توضیح می دهد:

۱- حالت دنیوی ایشان: ﴿وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ﴿٢٣﴾﴾ «و کسی را که الله گمراه سازد پس او را هدایت کننده ای نیست».

۱- تفسیر بغوی (تحقیق محمد عبد الله و عثمان جمعه): ۱۱۶/۷ .

۲- حالت اخروی ایشان: ﴿ أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِۦ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ﴾ «آیا کسی که عذاب سخت روز قیامت را با چهره و صورتش از خود دور می کند» مانند کسی است پیرو قرآن است و در امنیت و آسایش بهشت قرار دارد؟

واضح است که این هردو یکسان نیستند، چنانکه درسورهٔ حشر آیهٔ (۲۰) می گوید: ﴿ لَا يَسۡتَوِيٓ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۚ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴾ «اهل دوزخ و اهل جنت برابر نیستند، اهل جنت ایشان رستگاران اند».

نظیر این مقایسه درسورهٔ فصلت آیهٔ (۴۰) و درسورهٔ ملک آیهٔ (۲۲) مذکور است.

- سپس گفتاری را که ملائکه خازن دوزخ برای چنین افراد می گویند، یاد آور می شود: ﴿ وَقِيلَ لِلظَّٰلِمِينَ ذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ۝٢٤ ﴾ «و (درآن روز) به ستمگاران گفته می شود: بچشید جزای آنچه را که می کردید».

بدیهی است که کسی به دو نوع عذاب بدنی و قولی مبتلا باشد، مانند کسی نیست که از هرگونه عذاب در امان بوده در آسایش کامل قرار داشته باشد.

- بعد از بیان انجام بد کافران درآخرت، از عذابی که در دنیا بر آنها مسلط شده است، خبر می دهد: ﴿ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَأَتَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ ۝٢٥ ﴾ «کسانی که پیش ازینها بودند (پیغمبران را) تکذیب کردند، پس عذاب الهی ازجائی به ایشان آمد که بدان پی نبردند»، و اصلا انتظار عذاب ازآنجا را نداشتند.

همانند عذاب قوم نوح، عذاب قبیلهٔ عاد وثمود، عذاب قوم فرعون و قوم لوط وقارون همه ازهمین نوع عذاب بود، و هیچ کدام ازین ستمگاران درانتظار چنین عذاب نبودند، اما عذاب الهی آنها را چنان غافلگیر کرد که برای ایشان هیچ راه فرار باقی نماند.

- لذا می افزاید: ﴿ فَأَذَاقَهُمُ ٱللَّهُ ٱلۡخِزۡيَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ﴾ «پس الله رسوائی را در زندگی دنیا به ایشان چشانید»، و با خواری و ذلت ازین دنیا رخت سفر بر بستند.

- سپس می گوید: ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ۝٢٦ ﴾ «و البته عذاب آخرت (که در انتظارشان هست) بزرگتر است، اگر می دانستند»، اما چون بزرگی عذاب آخرت را ندانستند لذا دست به تکذیب زدند.

مسئلهٔ پنجم: بیان جامعیت قرآن

بعد از بیان اوصاف عالیقدر قرآن، چند خصوصیات دیگر قرآن را تذکر می دهد:

۱- بیان مثال ها برای مردم: ﴿ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ﴾ «واقعا ما درین قرآن برای (رهنمود) مردمان هر نوع مثلی را بیان کردیم».

هر نوع مثلی از اسرار خلقت نظام آفرینش، احکام دنیا وآخرت، سرگذشت اسفبار ستمگاران پیشین، سرانجام معاصی و انواع مواعظ و انذار وهر چیزی که در دین و دنیا مورد نیازشان بود، همه را بیان کردیم وهیچ چیزی را فرو گذا شت نکردیم.

همچنین درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۳۸) اشاره به جامعیت قرآن است، و درسورهٔ انعام آیهٔ (۳۸) می گوید: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾ «ما درین کتاب هیچ چیز را نگذاشتیم» که بیان نکرده باشیم، و نیز در سورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) می گوید:﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴾ «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده ایم که بیانگر همه چیز (در امور دینی مردم) و وسیلهٔ هدایت و مایهٔ رحمت و مژده برای مسلمانان است»، درسورهٔ یوسف آیهٔ (۱۱۱) نیز بیان جامعیت قرآن است.

- سپس به سوی هدف بیان این داستانها و این جامعیت اشاره نموده می گوید:﴿لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ ﴾ «تا متذکر شوند»، و از خواب غفلت بیدار شده از کفر و معاصی دست بکشند.

۲- ﴿ قُرْآنًا ﴾ «قرآن نهایت فصیح را» که تا روز قیامت بنده گان مومن، آن را در نماز، در مساجد، درمجالس و درخانه ها می خوانند و تلاوت می کنند.

۳- ﴿عَرَبِيًّا ﴾ «این قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم» که بهترین و فصیح ترین و جامع ترین زبانها است.

۴- ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ ﴾ «پاک از هرگونه کژی است» و هیچ گونه نقص و عیبی درآن وجود ندارد، نه اختلاف و نه تناقض، چنانکه نفی این عیب درسورهٔ کهف آیهٔ (۱) و درسورهٔ نساء آیهٔ (۸۲) نیز توضیح داده شده است.

- بعد ازآن علت دیگری برای این همه خصوصیات قرآن بیان می کند: ﴿لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ «تا مردم پرهیزگاری کنند»، و در پرتو ارشادات قرآن زندگی خود را تنظیم کنند.

درمرتبهٔ اول «تذکّر» را، و درمرتبهٔ دوم: «تقوی» را علت قرار دارد، سببش اینست که تذکر مقدمهٔ تقوی است و به عبارت دیگر «تذکّر» همچون درخت، و«تقوی» میوه او است.

❁❁❁

مقصد دوم : (ازآیهٔ ۲۹-۳۷) **مثال برای انسان مشرک و انسان موحد وخصومت آنها درعرصهٔ قیامت، و وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای تصدیق کنندگان.**

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَـٰكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَـٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى
لِّلْكَـٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِى جَآءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ ۙ أُولَـٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ
رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٤﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِى عَمِلُوا۟ وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ
الَّذِى كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ ۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ وَمَن
يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾ وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّضِلٍّ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِى انتِقَامٍ ﴿٣٧﴾﴾

ترجـــمه:

۲۹- الله مثالی زده است مردی را که بردهٔ شریکانی است که در بارهٔ او درگیر کشمکش و نزاع اند، و مردی را که خالص برای یک نفر است، آیا این هردو (برده) در صفت یکسانند؟ ستایش تنها برای الله است، بلکه بیشتر ایشان نمی دانند.

۳۰- (ای محمد !) البته تو هم خواهی مرد و آنها هم می میرند.

۳۱- سپس شما روز قیامت در پیشگاه پروردگارتان با یکدیگر خصومت می کنید.

۳۲- پس چه کسی ستمگارتر است از کسی که بر الله دروغ بر بندد، و سخن راست را هنگامی که به او بیاید، تکذیب کند؟ آیا دوزخ جای کافران نیست؟

۳۳- وآنکه سخن راست آورد وآنکه آن را باور داشت، آنها پرهیزگاران واقعی اند.

۳۴- برای ایشان نزد پروردگارشان هرچه بخواهند، مهیا است، این است جزای نیکوکاران .

۳۵- تا الله بدترین اعمال ایشان را از آنها دور سازد وآنان را در برابر نیکوترین اعمال شان، پاداش دهد.

۳۶- آیا الله برای (حفاظت) بندهٔ خود کافی نیست؟ وآنها تو را از کسانی جز او می ترسانند، وکسی را که الله گمراه سازد، او را رهنمائی نیست.

۳۷- و هرکه را الله هدایت کند، پس او را هیچ گمراه کننده ای نیست، آیا الله غالب و انتقام گیرنده نیست؟

تفسـیر:

درین آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- مثال برای توضیح حال انسان مشرک و بندهٔ موحد .
۲- بیان خصومت این هردو گروه در پیشگاه پروردگار.
۳- وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای تصدیق کنندگان.

موضوع اول: ذکر یک مثال برای توضیح حال انسان مشرک و بندهٔ موحد

در آیهٔ (۲۷) همین سوره بیان داشت که ما درین قرآن برای مردم هرگونه مثـالی را بیـان کرده ایم تا آنها پند گیرند، اکنون درین آیه به خاطر توضیح حالـت انسـان مشـرک و بنـدهٔ موحد، مثال بیان می کند:

مثال را نخست به بیان حال مشرک آغاز نموده و فساد مسلک او را در قالـب ایـن مثـال ابراز می دارد، چنانکه مـی گویـد:﴿ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ ﴾ «الله مثـالی زده است مردی را که بردهٔ شریکانی است که در بارهٔ او درگیر کشمکش و نزاع اند».

«مُتَشَٰكِسُونَ» نزاع و کشکمش کنندگان.

یعنی برده ای که در میان چنـدین بـادار مشـترک باشـد، هرکـدام از بادارهـایش از وی خواست و مطالبهٔ متفاوت و مختلف کنند: یکی او را به کـردن کـاری دسـتور دهـد، و بـادار دیگرش او ر از کار منع می کند، و هرکدام از بادارهایش بخواهد که حکم وی را تعمیل نماید، پس او درمیان این باداران متعدد، در حیرت قرا می گیرد، اگر یکی را راضی سـازد، دیگـرش به خشم می آید، اگر آن برده مهمات زندگی خود را از آنها مطالبه کند، هرکدام ازآنهـا بـه شریک دیگر حواله می کند، پس چنین برده گرفتار حیرت و سردرگمی است.

و ازین حالت اسفباری که دارد، مبتلای رنج ومشقت فراوانی است که راه حل این مشکل را پیدا کرده نمی تواند.

پس مثال انسان مشرک نیز کاملا همین طور است که درمیان چندین معبود قرار دارد.

- بعد ازآن مثال بندهٔ مؤمن و موحد را بیان می کند:﴿ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ ﴾ «و (مثال می زند) مردی را که خالص برای یک نفر است». «سَلَمًا» خالص است، یعنی کسی در وی شریک نیست، لذا او تنها زیر فرمان یک بادار است که او برنامهٔ مشخص وخط مشی معلومی دارد، رضای او معلوم وخشم او معلوم است، و در برنامه های او تضاد وتناقضی نیست که موجب حیرت او گردد و علاوه برآن، آن بادار درکلیهٔ امور زندگی آن برده اش را حمایت می کند و مثال بندهٔ مؤمن نیز همین طور است که او تنها سرگرم عبادت یک معبود است، و همواره در تلاش رضا و محبت او است.

- بعد از بیان حالت متفاوت این دو برده، قضاوت را به سامعین گذاشته می فرماید:﴿ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ﴾ «آیا این هردو (برده) در صفت یکسانند؟»، بدیهی است که این هردو نه تنها یکسان نیستند، بلکه درمیان این هردو ازچندین جهت تفاوت وجود دارد:

انسان مشرک درمیان معبودان متضاد ومتناقض قرار دارد، هر روز، و هر زمان به معبودی روی می آورد، و هیچ کدام آنها آرزوهای او را برآورده نمی توانند.

اما انسان موحد، معبودش همواره از وی حمایت نموده مورد لطف و احسان خود قرار می دهد، اگر گناهی از وی سرزند و مغفرت بخواهد، گناهش را می بخشد و در برابر عملکرد خوبش، پاداش به مراتب بزرگتر و خوبتر می دهد، و همواره او را به کردن کارهای خوب تشویق و از ارتکاب گناه بر حذر می دارد.

- بعد از ذکر این مثالی که برتری حالت انسان مؤمن موحد و حالت اسفبار مشرک را روشن می سازد، ثمرهٔ این مثال را ذکر نموده می گوید:﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ﴾ «ستایش الله راست» که به توسط این مثال، حق را از باطل جدا وخط توحید را کاملا مشخص ساخته، جاهلان را به سوی حق رهنمائی کرد.

- ازآنجا که در ذهن انسان این شبهه خطور می کند که هرگاه ازین مثال روشن، حق و باطل از هم جدا شدند، شرک زائل و توحید آشکار گردید، پس چرا این مشرکان درمذهب باطل خود این قدر سرسخت اند؟ جواب می گوید:﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝٢٩ ﴾ «بلکه بیشتر ایشان نمی دانند» و شرک ایشان ناشی از جهل آنها است.

موضوع دوم: بیان خصومت این هردو گروه درپیشگاه پروردگار

در آیات گذشته برای اثبات توحید اقامهٔ دلیل نموده حالت انسان مشرک و موحد را در ضمن یک مثال روشن ساخت، ولی ذهنیت منحرف و شرکی آن مشرکان را نه دلائل تغییر داد و نه ضرب المثل سودی بخشید، لذا آنها را به مرگ تهدید نموده می گوید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿٣٠﴾﴾ «البته تو خواهی مرد وآنها هم می میرند» و هیچ کس از مرگ خلاصی ندارد، چنانکه در سورهٔ أنبیا آیهٔ (۳۴) می گوید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ «و ما برای هیچ آدمی پیش از تو حیات جاویدانی نگردانده ایم»، بلکه هرکس به نوبهٔ خود ازین جهان همچون کاروانی به سوی پروردگار خویش در حرکت است، چنانکه درسورهٔ نجم آیهٔ (۴۲) مذکور است.

ازین آیه موت پیغمبر ﷺ دانسته می شود و این امری است که قرآن کریم به آن دلالت دارد و برآن اجماع صحابهٔ کرام است، به همین سبب صحابهٔ کرام ایشان را غسل دادند، و در کفن انداخته دفن کردند و آیا ممکن است که صحابه بر دفن پیغمبر زندهٔ خود اجماع کنند؟! پس به یقین پیغمبر ﷺ وفات شده اند.

البته آنجا یک نوع حیات دیگر وجود دارد که حیات برزخی گفته می شود، و از این حیات همه اموات برخوردار اند، اما حیات برزخی برای پیغمبران و شهداء به صورت کاملش ثابت است، و قرآن کریم و احادیث نبوی ﷺ به آن دلالت دارند، البته کیفیت و چگونگی حیات برزخی را جز الله تعالی نه کسی می داند و نه میت در حیات برزخی اش، به هوا، آب و طعام نیازی دارد. و پاسخ به کسانی که پیغمبر ﷺ را در قبرش زنده می دانند، همین است که ما به ایشان می گویم: آری، او زنده است، ولی همانند حیات دنیوی نیست که انسان به وسیلهٔ آن بتواند عمل کند و رکوع و سجده کند.

اما اینکه پیغمبر ﷺ موسی عليه السلام را دید که در قبرش نماز می خواند، نیز از نوع رؤیتی است که کیفیت آن را نمی دانیم، به همین ترتیب اجتماع پیغمبران در شب اسراء و معراج و نماز گزاردن شان از عقب پیغمبر ﷺ که نشان زنده بودن ایشان است، این حیات از نوع حیات دنیوی نیست، بلکه این از امور غیبی است که علم آن تنها نزد الله تعالی است.

– سپس به کافران هشدار می دهد که این موت پایان کار و نهایت انسان نیست، بلکه: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾﴾ «باز شما روز قیامت درپیشگاه پرودرگارتان با یکدیگر خصومت می کنید».

پیغمبرﷺ و دعوتگران حق ادعا می کنند که آنها حق را به صورت کامل و واقعی به مردم رسانیدند، اما مشرکان بهانه های مختلفی را بیان می کنند.

البته این خصومت منحصر به اهل توحید و اهل شرک نیست، بلکه جمیع انواع خصومات را در بر می گیرد، البته نوعیت خصومات فرق می کند، کسی در بارهٔ توحید و عقیده خصومت می کند، و کسی در بارهٔ حقوق و کسی هم در بارهٔ مظالم.

موضوع سوم: وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای تصدیق کنندگان

بعد ازآنکه خصومت هردو گروه را در قیامت درپیشگاه پروردگار بیان داشت، اکنون درین آیات کسانی را که بر الله دروغ می بندند و آیات او را تکذیب می کنند، وعید و هشدار داده می فرماید:

-﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدْقِ إِذْ جَآءَهُۥٓ﴾ «پس چه کسی ستمگارتر است ازکسی که بر الله دروغ بر بندد (و به او زن و فرزند را نسبت دهد، شریک قائل شود یا ادعای نبوت کند،یا سخن دروغ خود را به الله نسبت دهد) وسخن راست (توحید و قرآن) را هنگامی که به او بیاید، تکذیب کند؟» و از پذیرفتن آن خود داری کند.

مقصود از «الصدق» همه امور دینی است که پیغمبرﷺ آن را با خود آورده است، چه قرآن و توحید و عقیده باشد و چه عمل، چه منهیات باشد و چه اوامر، پس تصدیق پیغمبرﷺ در همهٔ این امور واجب است، اما کسی که او را درین امور و یا در برخی ازآن تکذیب کند، پس همانگونه که افترا به پرودگار ظلم است، تکذیب حق بعد از ظهورش ظلم بزرگ و کفر عیان است.

- لذا بعد از بیان شدت این ظلم، سزای چنین ستمگاران را بیان نموده می فرماید:

﴿أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾ «آیا دوزخ جای کافران نیست؟»، بلی دوزخ محل بود و باش و اقامت کافران و مفتریان و تکذیب کننده گان حق است.

- سپس برای پیغمبرﷺ و کسانی که او را تصدیق می کنند، بشارت عظیمی می دهد:

- ﴿وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ﴾ «وآنکه سخن راست آورد» او را صادق گفته می شود، هرکسی که باشد؛ و چون انسان صادق گاهی حق را تصدیق نمی کند لذا او دریـن صورت مستحق مدح نمی شود، ازین وجه می افزاید: ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ «و آن را باور داشت». پس آن طوری که او صادق است، تصدیق کننده هم می باشد، پس صدق او دلیل علم وعدلش وتصدیق او دلیل تواضع وعدم استکبارش می باشد.

مصداق این هردو وصف در مرتبهٔ اول، پیغمبران، باز پیروان آنها است که احکام الهی را تصدیق نموده به کمال صدق آن را به مردم می رسانند.

این توجیه درصورتی است که مصداق ﴿جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ یک شخص باشد، چنانکه بعضی مفسرین همین طور تفسیر نموده اند.

اگر مصداق ﴿جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ شخصی و مصداق ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ شخص دیگر باشد، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و آنکه آن را تصدیق کرد»، بنا برین توجیه در تعین مصداق این آیه چند قول است:

۱- مراد از ﴿جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ پیغمبران به طور عموم و پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم خصوص است، و مراد از ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ عموم مومنان اند.

۲- قول دیگر اینست که مراد از ﴿جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ پیغمبر اسلام، و مراد از ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ابوبکر صدیق رضی الله عنه است.

۳- سُدّی- یکی از ائمهٔ تفسیر- گفته است: مراد از ﴿جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ جبرئیل امین ومراد از ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ پیغمبر صلی الله علیه وسلم است.

ولی راجح این است که این هردو وصف عام است، هرکسی که توحید الله و شرح آن و یا هر مسئلهٔ حق را به غرض دعوت مردم عرضه می دارد، او صادق است و هرکسی که او را تصدیق می کند او تصدیق کننده است، و هردو درین مصداق این آیه داخل و به این دو وصف متصف، و ازین ثواب بهره مند است. امام طبری رحمه الله همین قول را ترجیح داده است.

- بعد از بیان صدق و تصدیق ایشان، برای آنها چهار انعام بزرگ را ذکر می کند:

۱- ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ «آنها پرهیزگاران واقعی اند» وتقوی عنوان و دیباچهٔ پرهیزگاران هردو جهان و نتیجهٔ صدق وتصدیق است که نصیب ایشان گردیده است.

۲- ﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ «برای ایشان نزد پروردگارشان هرچه بخواهند، مهیا است» و برای ایشان در بهشت، محض آرزو و تمنا برای فراهم شدن چیزی کافی است.

- باز به عظمت این وعده اشاره نموده می گوید: ﴿ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٤﴾ «این است جزای نیکوکاران». سپس علت این وعدهٔ بزرگ را بیان میدارد :

۳- ﴿لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ﴾ «تا الله بدترین اعمال ایشان را از آنها دور سازد».

اگر کلمۀ «أَسۡوَأَ» درین آیه به معنی تفضیلی اش قرار داد شود، معنی «بدترین» را می دهد، و مراد ازآن کفر و شرک است، چنانچه درصحیحین روایت است که مردی از پیغمبر ﷺ پرسید: کدام گناه از همه بزرگتر است؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» پس هنگامی که الله تعالی کفر و شرک را به سبب ایمان و توبه ببخشد، دیگر گناهان ایشان را از باب اولی می بخشد.

و یا اینکه «أَسۡوَأَ» درینجا به معنی «سُوء» به کار رفته است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «تا الله اعمال بد ایشان را از آنها دور سازد».

-﴿وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٣٥﴾«و آنان را در برابر نیکوترین اعمال شان، پاداش دهد».

عمل انسان سه حالت دارد: یا أحسن است، یا أسوأ و یا اینکه نه أحسن و نه أسوأ، بلکه از نوع مباحات است که در صورت عدم نیت، نه به آن ثواب مرتب می شود و نه عقاب. اما عمل أحسن، عبارت از طاعات است و عمل أسوأ، عبارت از همۀ معاصی است، پس مطلب آیه از اول تا اینجا این است که الله تعالی معاصی (یعنی گناهان صغیرۀ) بندۀ مومنش را می آمرزد، و در برابر همه حسنات به ایشان پاداش می دهد، درین صورت این آیه بیانگر حالت مخصوصی از مغفرت می باشد.

بعد ازآن روشن می دارد که الله تعالی تنها به پاداش اخروی مومنان اکتفاء نمی کند، بلکه در دنیا هم خوف وخطر وتهدید دشمنان را از آنها دور می سازد، می فرماید:

۴- ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ «آیا الله برای (حفاظت) بندۀ خود کافی نیست؟».

مقصود از «عَبۡدَهُۥ» پیغمبر ﷺ و تمام بندگان است، و همین لفظ در قرائت دیگر «عِبَادَه» خوانده شده است، پس شکی نیست که برای پیغمبر ﷺ و سایر بندگانش تنها الله تعالی کافی است، و آنها را بر دشمنان شان پیروز و از شر آنها نگه خواهد داشت، چنانکه در سورۀ بقره آیۀ (۱۳۷) می گوید: ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣٧﴾ «پس به زودی تو را الله از شر آنها کفایه خواهد کرد».

البته شرط در کفایت الله تعالی اینست که انسان تنها بر او توکل کند، در سختی و رفاهیت تنها به سوی او متوجه شود و تنها ازو بخواهد، درین صورت الله تعالی بندهٔ خود را بسنده و حاجات او را برآورده خواهد ساخت، چنانچه از عمربن الخطاب رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرُزِقْتُمْ كَمَا يُرْزَقُ الطَّيْرُ تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا» اگر شما بر الله به صورت کامل توکل کنید، شما روزی داده می شوید چنانکه پرندگان روزی داده می شوند، که صبحگاهان از لانه های شان گرسنه بیرون می شوند و شامگاهان با شکم پر باز می گردند».(۱)

- هرگاه ثابت شد که الله تعالی برای بنده اش کافی است، یکی از موارد کفایت او، حفاظت از شر دشمنان است، لذا درینجا تخویفی را که مشرکان به پیغمبر ﷺ و مسلمانان می دادند ذکر می کند: ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِۦ﴾ «وآنها تو را از کسانی جز او می ترسانند».

چنانکه در سورهٔ هود آیهٔ (۵۴) حکایت کرده است که قوم هود پیغمبر خود را به گزند معبودان شان بیم دادند، و این تخویف شیوهٔ همه مشرکان و اهل باطل در هر عصر و زمان است، که همواره حق پرستان را بدان می ترسانند، گاهی از خشم خدایان خود می ترسانند، و گاهی از قدرت و ساز برگ نظامی، و گاهی از محاصرهٔ اقتصادی می ترسانند، اما این تخویفات در نفسیات بندگان مخلصی که تنها از الله می ترسند و بر وی توکل داشته به نصرت و کمک او باور دارند، هیچ تأثیری نخواهد گذاشت، به همین اساس با وجود همه تخویفات و تبلیغات آنها، بر دین خود ثابت و بر مسیر خود استوار اند.

و چون اعتماد به خدایان باطل و اعتماد به اسباب و وسائل مادی نشان گمراهی انسان است، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾﴾ «وکسی را که الله گمراه سازد، او را رهنمائی نیست» و به همین سبب اعتماد و توکل بر الله را گذاشته بر چیزهای باطل اعتماد می کند و دیگران را به آن بیم می دهد.

۱- سنن ترمذي، أبواب الزهد، باب التوکل علی الله، حدیث: ۲۳۴۴، امام ترمذی و شیخ البانی این حدیث را صحیح گفته اند، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۵۲۵۴.

- و در بارهٔ کسانی که به کفایت و بسندگی الله تعالی باور کامل دارند، می فرماید: ﴿ وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّضِلٍّ ﴾ «و هر که را الله هدایت کند، پس او را گمراه کننده ای نیست»، و هیچ قوت و نیرویی او را از دین و ایمانش نمی تواند منحرف بسازد.

- سپس دشمنان حق را مورد تهدید شدید قرار داده می گوید: ﴿ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِى ٱنتِقَامٍ ﴿٣٧﴾ ﴾ «آیا الله غالب، دارای انتقام نیست»؟ آری قادر است که از دشمنان حق، از ستمگاران وتجاوزگران انتقام گیرد و مجرمان وجنایتکاران را سرکوب نماید.

❀❀❀

مقصد سوم: (از آیهٔ ۳۸-۴۸)

دلائل اثبات توحید و ابطال عقیدهٔ مشرکان و انجام بد ایشان

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ
أَرَادَنِىَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَٰتُ رَحْمَتِهِۦ ۚ قُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ ۖ
عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ يَٰقَوْمِ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَٰمِلٌ ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
﴿٣٩﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ لِلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ ۖ
فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى
ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِى قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ
إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ ۚ قُلْ
أَوَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَمْلِكُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ عَٰلِمَ
ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِى مَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَا
فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْا۟ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلْعَذَابِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا۟
يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤٨﴾ ﴾

ترجمه:

۳۸- و اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتما می گویند الله آفریده است، بگو: به من خبر دهید آنچه راکه جز الله می خوانید، اگر الله بخواهد به من رنج و زیانی را برساند، آیا آنها می توانند زیان او را (از من) دور سازند؟ یا اگر بخواهد درحق من لطف و مرحمتی کند، آیا آنها می توانند لطف و مرحمتش را باز دارند؟ بگو: الله مرا بس است، توکل کننده گان تنها بر وی توکل می کنند.

۳۹- بگو: ای قوم من ! شما بر روش و طریق خود عمل کنید، من نیز بر روش و طریق خود عمل می کنم، پس به زودی خواهید دانست.

۴۰- کسی را که می آیدش عذابی که او را (در دنیا) رسوا می سازد و (درآخرت) عذاب دایمی بر وی واقع می شود.

۴۱- یقینا ما این کتاب مشتمل برحق را بر تو به خاطر(تبلیغ) مردمان فرو فرستادیم پس هرکه راهیاب شود به سود خود او است، وکسی که گمراه شود، تنها به زیان خودش گمراه می شود، و تو (ای پیغمبر) بر ایشان نگهبان نیستی.

۴۲- الله ارواح را هنگام مرگ می گیرد و ارواح کسانی را که مرگ شان فرا نرسیده است (نیز) در حالت خواب می گیرد، پس نگه می دارد ارواح کسانی را که فرمان مرگ را برآنها صادر کرده است، و ارواح دیگری را (که هنوز وقت مرگ شان نرسیده است) تا وقت معینی رها می سازد، البته درین امر دلائل روشن است برای کسانی که می اندیشند.

۴۳- بلکه آنها جز الله شفاعت کنندگانی را برگزیده اند، بگو: آیا (آنها را سفارش گر قرار می دهید) اگرچه هیچ چیزی را مالک نباشند و هیچ چیزی را ندانند؟

۴۴- بگو: هرگونه شفاعت در اختیار الله است، مالکیت آسمانها و زمین ازآن او است، سپس به سوی او برگردانده می شوید.

۴۵- و هنگامی که الله به یگانگی یاد کرده شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می شود، و هنگامی که جز الله معبودان دیگری یاد کرده شوند، ناگهان ایشان شاد و مسرور می شوند.

۴۶- بگو: ای الله ! ای آفریننده آسمانها و زمین ! ای دانای پنهان و آشکار ! تو هستی که در میان بندگانت درآن چیزی که اختلاف دارند داوری می کنی.

۴۷- واگر تمام امکانات روی زمین همگی و همانندش همراه با آن دراختیار این ظالمان باشد، البته در برابر خلاصی از عذاب سخت روز قیامت عوض خواهند داد، و برای ایشان از جانب الله عذابی پدیدار می شود که گمانش را نداشتند.

۴۸- و پدیدار می گردد برای ایشان اعمال بدی که (در دنیا) انجام داده بودند و فرا می گیرد ایشان را (کیفر) آنچه که بَدان استهزا می نمودند .

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید و ابطال طریقهٔ بت پرستان،

۲- بیان جلالت شأن قرآن توأم باتسلی برای پیغمبر ﷺ .

۳- دلیل عقلی برای اثبات توحید.

۴- بیان نفرت مشرکان از شنیدن قرآن و وعید برای ایشان .

مسئلهٔ اول: دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید و ابطال طریقهٔ بت پرستان

در آیات گذشته الله سبحانه بیان داشت که او به تنهائی برای حمایت بندهٔ خود کافی است و از طرف دیگر از عقیدهٔ انحرافی مشرکان خبر داد که موحدین را از معبودان باطل شان می ترساندند، اکنون درین آیه برای اثبات توحید وکافی بودن الله تعالی و ابطال عقیدهٔ بت پرستانهٔ مشرکان، اقامهٔ دلیل نموده می گوید:﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ﴾ «و اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتما می گویند الله آفریده است»، چون آنها به این مسئله اعتراف دارند که آفریدگار، تنها الله است، و درین وصفش هرگز شریکی ندارد.

پس هرگاه خود آنها به این موضوع اعتراف نمایند، داوری را به عقل می سپاریم که آیا عقل سلیم شریک بودن مخلوق و یا عبادت مخلوق و ترک عبادت خالق را تجویز می کند؟

بدیهی است که هیچ گاه عقل سلیم چنین چیزی را تجویز نمی کند، پس ثابت شد که الله واحد لاشریک است.

- بعد ازآنکه به خالقیت الله اعتراف نمودند، بالای شان حجت قائم شد، اکنون برای ابطال عقیدهٔ شرکی شان در باب الوهیت و عبادت، دلیل الزامی ذکرمی کند:﴿ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ

مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ «بگو: به من خبر دهید آنچه را که جز الله می خوانید، اگر الله بخواهد به من رنج و زیانی را برساند، آیا آنها می توانند زیان او را (از من) دور سازند؟ یا اگر الله بخواهد درحق من لطف و مرحمتی کند، آیا آنها می توانند لطف و مرحمتش را باز دارند؟».

مشرکین نمی توانند ازین سوال جواب مثبت دهند، لذا ملزم می شوند زیرا سود و زیان همه در اختیار الله تعالی است و بس، چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۷) درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۰۷) درسورهٔ فاطر آیهٔ (۲) این حقیقت به صورت بسیار واضح، روشن ساخته شده است.

– هرگاه ثابت شد که همه اختیارات در دست الله تعالی بوده و قادر به سود و زیان و سزاوار پرستش تنها الله است ، به این اساس عقیدهٔ توحید را بعنوان یک نتیجهٔ قطعی اعلان کن: ﴿قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ۝٣٨﴾ «بگو: الله مرا بس است، توکل کننده گان تنها بر وی توکل می کنند»، چرا که خالق تنها او، پس فریاد رس و مشکل کشا در همه مهمات زندگی تنها اوست، لذا باید تنها به سوی او پناه برد و تنها بر وی توکل کرد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است، او می گوید: روزی پشت سر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودم پس ایشان فرمودند: «يَا غُلَامُ إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَلَوِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الأَقْلاَمُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»

«ای پسر ! چند سخن (بزرگی) را به تو می آموزم: الله را به یاد دار (ویا دین الله را حفاظت کن) اوتو را حفاظت می کند، الله را به یاد داشته باش او را پیش روی خود می یابی، و هرگاه سوال کردی از الله سوال کن و چون مدد خواستی از الله مداد بخواه، بدان اگر تمام امت گرد هم آیند تا به تو نفعی برسانند، نفع رسانده نمی توانند، مگر به آنچه که آن را الله در تقدیر تو نوشته است، و اگر همه جمع شوند تا به چیزی تو را زیانی رسانند، زیان رسانده نمی توانند مگر به چیزی که الله در تقدیرتو نوشته است، قلم ها برداشته شده وصحیفه ها خشک شده است (یعنی تقدیر بدل نمی شود)» (۱).

۱– سنن ترمذی، أبواب صفة القيامة ، باب (قول النبی یا حنظلة ساعة و ساعة) ، حدیث: ۲۷۰۶، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۷۹۵۷ .

- بعد از اقامهٔ حجت و الزام مشرکان، آنان را تهدید نموده می فرماید: ﴿قُلۡ يَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞ﴾ «بگو: ای قوم من ! شما بر روش و طریق خود عمل کنید، من نیز بر روش و طریق خود (که دعوت به سوی توحید و دین مبین اسلام است) عمل می کنم».

- سپس می فرماید: ﴿فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣٩ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيۡهِ عَذَابٞ مُّقِيمٌ ٤٠﴾ «پس به زودی خواهید دانست کسی را که می آیدش عذابی که او را (در دنیا) رسوا می سازد و (درآخرت) عذاب دایمی بر وی واقع می شود»، و همه کبر و غروری را که در دنیا داشت به خاک یکسان می کند. «يُخۡزِيهِ» او را رسوا می کند. «يَحِلّ» واقع و ثابت می شود.

مسئلهٔ دوم: بیان جلالت شأن قرآن توأم باتسلی برای پیغمبر ﷺ

هرچند در قرآن کریم راجع به فساد ومذهب مشرکین، دلائل روشن و امثال و وعد و وعید ذکر کرد، اما این همه دلائل در دل های سخت آنها هیچ تأثیری بجا نگذاشت و این اصرار مشرکان بر کفر و شرک شان، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار دشوار تمام می شد، پس الله سبحانه برای تسلی خاطر او می فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ لِلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ﴾ «یقینا ما این کتاب مشتمل برحق را بر تو به خاطر (تبلیغ) مردمان فرو فرستادیم»، پس مسئولیت تو تنها همین است که حق را به سمع مردم برسانی و آنها را به پذیرفتن آن دعوت دهی، بعد ازین تبلیغ و دعوت: ﴿فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَا﴾ «پس هرکه راهیاب شود به سود خود او است، وکسی که گمراه شود، تنها به زیان خودش گمراه می شود».

- ﴿وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٍ ٤١﴾ «و تو (ای پیغمبر) بر ایشان نگهبان نیستی» و مراقبت اعمال و هدایت و ضلالت آنها به دوش تو نیست تا آنها را مجبور سازی، بلکه تو تنها مُبلّغ هستی و وظیفهٔ خود را به کمال دلسوزی انجام داده ای، پس به سبب عدم ایمان ایشان تو اندوه گین مشو. سورهٔ هود آیهٔ (۱۲) و سورهٔ رعد آیهٔ (۴۰) بیان همین موضوع است.

مسئلهٔ سوم: دلیل عقلی برای اثبات توحید

هرگاه وکیل بودن رسول الله ﷺ را نفی کرد، درینجا نوع دیگر از قدرت و تصرف الله تعالی را بیان داشته روشن می سازد که وکیل حقیقی و مصدر هدایت وضلالت، متصرف احوال بندگان در حالت بیداری و خواب و درحال زندگی و مرگ تنها الله است، می فرماید:

- ﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ﴾ «الله ارواح را هنگام مرگ شان، می گیرد و ارواح کسانی را که مرگ شان فرا نرسیده است (نیز) در حالت خواب، می گیرد»، یعنی الله عزوجل ارواحی را که مدت بقای شان در دنیا سپری شده و اجل شان فرا رسیده است، قبض نموده تعلق آنها را با اجساد قطع می کند و به همین ترتیب ارواحی را که اجل شان فرا نرسیده است، به هنگام خواب قبض می کند که در حقیقت مرگ کوچک است.

درین آیه نسبت قبض ارواح به سوی الله سبحانه، با نسبت قبض روح به سوی ملک الموت چنانکه درسورهٔ سجده آیهٔ (۱۱) ودرسورهٔ انعام آیهٔ (۶۱) مذکور است، منافات ندارد، چرا که قبض فرشتگان ارواح انسان ها را به اجازهٔ و ارادهٔ الله تعالی صورت می گیرد.

- ﴿ فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ﴾ «پس نگه می دارد ارواح کسانی را که فرمان مرگ را بر آنها صادر کرده است (که آنها را به سوی دنیا دیگر بازگشتی نیست) و ارواح دیگری را (که هنوز وقت مرگشان نرسیده است) تا وقت معینی رها می سازد» و به سوی اجسادشان می فرستد که به سبب آن از خواب بیدار می شوند.

- نفس انسان عبارت از جوهری است بسیار روشن که هرگاه به بدن تعلق گیرد تمام بدن روشن می شود و احساس پیدا می کند که معنای حیات هم همین است.

اگر این تعلق از ظاهر وباطن بدن قطع گردد، موت واقع می گردد، و اگر تعلقش از ظاهر بدن قطع شود، نه از باطن، درین وقت بر وی خواب طاری می گردد.

و مرگ و خواب هردو ازیک جنس اند، اما در حالت مرگ تعلق روح از بدن به صورت کامل منقطع می گردد، و در حالت خواب، تعلقش به بدن به صورت ناقص است.

هرگاه این مقدمه ثابت شد، این مسئله روشن می شودکه قادر علیم وحکیم مطابق تدبیر حکیمانهٔ خود، درمیان جوهر نفس و بدن سه نوع تعلق قائم کرده است: اگر درمیان آن هردو، تعلق کامل باشد حالت بیداری، و اگر تعلق ناقص باشد حالت خواب، و اگر تعلق کاملا قطع باشد حالت مرگ است.

پس خواب و مرگ هردو در«تَوفّی» اشتراک و درقطع تعلق فرق دارند، شکی نیست که صدور این تدبیر حیکمانه جز از ذات قادر توانا از غیرش ممکن نیست، و آنگونه که تصرف در اجساد و ارواح در اختیار او است، نظام زندگی و مرگ و نظام برزخ و محشر، همه دراختیار او است.

- بعد ازین بیان حیرت انگیز به قصد تنبیه می گوید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾ ﴾ «البته درین مسئله دلائل روشن است برای کسانی که می اندیشند»،

زیرا در نتیجهٔ تفکر درین آیات، این امر روشن می گردد که معبود کسی است که دارای چنین قدرت وتدبیر وحکمت باشد نه آن معبودانی که فاقد علم و شعور وعاری از قدرت و اختیار اند.

- سپس الله سبحانه مشرکان را که غیر الله - از قبیل اصنام و انداد- را بدون اذن و اجازهٔ او شفاعت گران قرار داده بودند، نکوهش و تقبیح می کند:

- نخست این عملکرد و عقیدهٔ ایشان را حکایت می کند: ﴿ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ ﴾ «بلکه آنها جز الله شفاعت کنندگانی را برگزیده اند» تا خواسته های ایشان را به درگاه الله تعالی عرض دارند و از طریق آن شفیعان، الله تعالی حاجات شان را برآورده سازد.

- سپس به رد و ابطال این عقیده و عمل آنها پرداخته می گوید: ﴿ قُلْ أَوَلَوْ كَانُواْ لَا يَمْلِكُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ ﴾ «بگو: آیا (آنها را سفارشگر قرار می دهید) اگرچه هیچ چیزی را مالک نباشند و هیچ چیزی را ندانند؟» در حالی که کسی بدون اجازهٔ الله تعالی حق شفاعت و سفارش را ندارد، پس توقع شفاعت از اصنام و از قبرهای و مزارها باطل است، چرا که آنها عقل و شعور ندارند.

وتوقع شفاعت ازملائکه و اولیا و علماء و مشایخی که این اصنام، تمثال ها و قبرها و مزارهای آنها هستند، نیز باطل است، زیراآنها درقیامت هیچ چیزی را مالک نیستند.

- بعد ازآنکه شفاعت را ازهمه کس سلب کلی نمود، به پیغمبر خود دستور می دهد تا اعلان کند: ﴿ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَـٰعَةُ جَمِيعًا ﴾ «بگو: هرگونه شفاعت در اختیار الله است»، زیرا زمام تمام امور در دست او است، مالک همه چیز تنها او است، به همین ترتیب شفاعت نیز همه از آن او است، و بدون اجازهٔ او هیچ کس شفاعت کرده نمی تواند.

- برای اختصاص شفاعت به ذات خود، علت بیان می کند: ﴿ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ﴾ «مالکیت آسمانها و زمین از آن او است»، پس لازم است که طلب شفاعت را از مالکش جستجو کنند و تنها او را بپرستند تا درموقع لازم برای ایشان دستور شفاعت دهد.

- درپایان مشرکان را مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ «سپس به سوی او باز گردانده می شوید»، و دربرابر این عقیدهٔ خرافی ومسلک فاسدتان مجازات خواهید شد.

مسئلۀ چهارم: بیان تنفر مشرکان از شنیدن قرآن و وعید برای ایشان

سپس الله تعالی یکی از حالات بس قبیح مشرکان را ذکر مـی کنـد کـه نمایـانگر نفـرت شدید آنها از توحید و گرایش شدید آنان به شرک و توابع آنست:

- ﴿ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝٤٥ ﴾ « وهنگامی که الله به یگانگی یاد کرده می شود، دلهای کسانی که به آخـرت ایمان ندارند متنفر می شود، و هنگامی که جز الله معبودان دیگری یاد کرده شـوند، ناگهـان ایشان شاد و مسرور می شوند»، و چهره های شان از فرط سرور و خوشحالی مـی درخشـد. «ٱشْمَأَزَّتْ» منقبض می شود، نفرت می کند.

درسورۀ إسراء آیۀ (۴۶) ، سورۀ حج آیۀ (۷۲)، سورۀ صافات آیۀ (۳۵-۳۶)، سورۀ ص آیـۀ (۵)، سورۀ غافر آیۀ (۱۲) و در سورۀ نوح آیۀ (۷) بیان همین حالت قبیح مشرکان است.

و اهل بدعت نیز درین خصلت یک نوع شباهت با این مشرکان دارند، چنانچه از مشـاهده ثابت است که هنگامی که آیات قرآن تفسیر و احادیث نبوی شرح و معنـی شـود، درچنـین حالت چهره های اهل بدعت درهم کشیده می شود، و نفس های شـان منقـبض مـی شـود و کوشش می کنند که از چنین مجالس به زودی خود را بیرون کنند و هنگامی که بیرون شدند هزاران دروغ و تهمت ناروا را به سوی دعوتگران حق، نسبت می کنند.

ولی اگر برای آنها شعری از مثنوی و یا کلیات جامی و حافظ شـیرازی خوانـده شـود، بـه وجد می آیند و گاهی هم سرور و خوشحالی شان چنان اوج می گیرد کـه بـه رقـص و پـای کوبی می پردازند. و این امر دلیل انحراف انسان از صراط مستقیم است، و انسان عاقـل بایـد درین حالت خود بازنگری نموده به اصلاح آن بپردازد.

- بعد از بیان این حالت نکوهیدۀ مشرکان که دلیل فساد عقل های آنـان و بیـان محبـت شان به شرک و نفرت شان از توحید است، الله تعالی پیغمبر خود را به توجه به سوی او، و بـه دعایی زیر دستور می دهد:

- ﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ﴾«بگو: ای الله ! ای آفریننده آسمانها و زمین» این اشاره به کمال قدرت او است.

- ﴿ عَٰلِمَ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ﴾«ای دانای پنهان و آشکار»، این اشاره به کمال علم او است.

بعد از ذکر دو صفت از اوصاف الله تعالی به حیث وسیلهٔ اجابت دعا، داوری او را که هدف اصلی است درخواست می کند: ﴿أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٤٦﴾«تو هستی که در میان بندگانت درآن چیزی که اختلاف دارند داوری می کنی».

درین آیه سه عموم را یکجا ذکر کرده است: عموم خلق، عموم علم، عموم داوری، و مقصود آیه این است که: نفرت مشرکان از توحید و سرورشان به شرک، فساد آشکار است، با این وصف بازهم آنها به شرک خود ادامه می دهند، بار الها ! از حضور تو درخواست می کینم که درمیان ما داوری کنی و حق را از باطل جدا سازی.

در صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: هنگامی که پیغمبر ﷺ برای نماز تهجد ایستاد می شد، نمازش را با این دعا آغاز می کرد:

«اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [1]

«ای پروردگار جبریل و میکائیل و اسرافیل ! ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین ! ای دانای پنهان و آشکار ! تویی که در میان بندگانت در آنچه که اختلاف دارند، داوری می کنی، مرا به سوی حقی که درآن اختلاف صورت گرفته است، به فرمان خود رهنمایی کن، زیرا تو هر کسی را خواسته باشی به سوی راه راست هدایت می کنی».

- بعد ازآن برای مشرکان سه وعید ذکر می کند:

۱- ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفۡتَدَوۡاْ بِهِۦ مِن سُوٓءِ ٱلۡعَذَابِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ﴾ «واگر تمام امکانات روی زمین همگی و همانندش همراه با آن دراختیار این ظالمان باشد، البته در برابر خلاصی از عذاب سخت روز قیامت عوض خواهند داد».

وهمین گونه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۹۱) و درسورهٔ یونس آیهٔ (۵۴) و درسورهٔ رعد آیهٔ (۱۸) و درسورهٔ معارج آیهٔ (۱۱) حاکی ازهمین حقیقت است.

۲- ﴿وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ ٤٧﴾«و برای ایشان از جانب الله عذابی پدیدار می شود که گمانش را نداشتند»، چرا که آنها در دنیا خود را سزاوار پاداش عظیم می پنداشتند.

۱- صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین، باب الدعاء في صلاة اللیل و قیامه، حدیث: ۱۸۴۷.

۳- ﴿وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا﴾ «و پدیدار می گردد برای ایشان اعمال بدی که (در دنیا) انجام داده بودند»، و از هیچ کدام آن نمی توانند انکار ورزند.

۴- ﴿وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤٨﴾﴾ «و فرا می گیرد ایشان را (کیفر) آنچه که بدان استهزا می نمودند»، و هیچ راهی برای فرار و گریز نخواهند داشت.

«حَاقَ» احاطه کرد، فرا گرفت.

***

بخش سوم: (از آیۀ (۴۹ تا آخر سوره) بیان تناقض احوال مشرکان و دلایل اثبات توحید و بیان احوال قیامت. این آیات در دو مقصد تفسیر می شود:

مقصد اول: (از آیـۀ ۴۹- ۶۱) **بیان تناقض احوال مشرکان، ترغیب به سوی توبه و بیان اسباب آمرزش گناهان وتخویف وبشارت**

﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ۚ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾ فَأَصَابَهُمْ
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا ۚ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾ أَوَلَمْ
يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ ۞ قُلْ يَا عِبَادِيَ
الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
﴿٥٣﴾ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾ وَاتَّبِعُوا
أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾
أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿٥٦﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ
هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ
الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾ وَيَوْمَ

الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾
وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾

ترجمه:

۴۹- پس هنگامی که به آدمی زیانی برسد (به خاطر حل مشکلش) ما را به فریاد می خواند، سپس هنگامی که ما او را از جانب خود نعمتی عطا کنیم، می گوید: این نعمت فقط به سبب دانشی که دارم، به من داده شده است، (چنین نیست) بلکه این نعمت آزمایش است ولی بیشتر ایشان نمی دانند.

۵۰- این سخن را کسانی نیز گفته اند که پیش از ایشان بودند، پس به ایشان سودی نبخشید (و از عذاب نجات شان نداد) آنچه که به دست می آوردند.

۵۱- پس رسید به ایشان بدی هایی آنچه که انجام می دادند و کسانی که ازینان (مشرکان معاصر تو) ستم می کنند (و بر شرک و کفر خود اصرار می ورزند) به زودی بدی هایی اعمال شان، به ایشان خواهد رسید و هرگز نمی توانند الله را درمانده سازند.

۵۲- آیا ندانستند که الله روزی را برای کسی که می خواهد فراخ می کند و تنگ می سازد (آن را برای کسی که می خواهد) یقینا درین (تفاوت گشایش و تنگی رزق) نشانه ها است برای گروهی که ایمان می آورند.

۵۳- (از طرف من به مردمان) بگو: ای بنده گانم ! ای آنان که (به سبب ارتکاب گناهان) درحق خود ازحد تجاوز کرده اید، از رحمت الله نا امید مشوید، زیرا الله همه گناهان را می آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و بسیار مهربان است.

۵۴- و به سوی پروردگارتان برگردید و برای او فرمان بردار شوید، پیش ازآنکه عذاب به سراغ تان بیاید، باز یاری داده نشوید.

۵۵- و(به سوی الله برگردید و) نیکوترین چیزی را که ازجانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید، پیش ازآنکه عذاب به صورت ناگهانی به سراغتان بیاید، در حالی که شما خبر نداشته باشید.

۵۶- (به سوی الله برگردید و از احکام و دستورات او پیروی کنید، تا روز قیامت) کسی نگوید: ای وای بر من بنا برکوتاهی که درحق (عبادت) الله انجام دادم ! و حقا که من از جملهٔ مسخره کننده گان بودم.

۵۷-یا اینکه نگوید: اگر الله مرا هدایت می کرد حتما از پرهیزگاران می بودم.
۵۸- یا نگوید هنگامی که عذاب را مشاهده می کند: ای کاش برایم بازگشتی به دنیا می بود، تا از جملهٔ نیکو کاران باشم!
۵۹- آری، آیت های من به تو آمده بود، پس تو آنها را تکذیب کردی وتکبر ورزیدی واز جملهٔ کافران بودی.
۶۰- و در روز قیامت کسانی را که بر الله دروغ بر بستند، چهرهٔ های شان را سیاه خواهی دید، آیا دوزخ جای متکبران نیست؟
۶۱- و الله پرهیزگاران را بارستگاری شان رهایی می بخشد که به ایشان نه سختی می رسد و نه اندوهگین می شوند.

تفسیر:

درین آیات مسائل آتی توضیح شده است:

۱- حکایت احوال متناقض مشرکان،
۲- دلیل عقلی برای اثبات توحید،
۳- ترغیب به سوی توبه،
۴- اسباب آمرزش گناهان و تهدید برای تارکین توبه،
۵- وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای مؤمنان.

مسئلهٔ اول: حکایت احوال متناقض مشرکان

بعد ازآنکه در آیات گذشته، اقوال قبیح مشرکان را حکایت نموده آن را رد کرد، اکنون درین آیات، نوع دیگری از قبائح ایشان را حکایت می کند که عبارت از تناقض احوال آنها است، که به هنگام آسایش یک حالت دارند و به هنگام سختی حالت دیگری دارند:

-﴿ فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ﴾ «پس هنگامی که به آدمی زیانی برسد (به خاطر حل مشکلش) ما را به فریاد می خواند».

مقصود از «ٱلْإِنسَٰنَ» همان انسان مشرک است که ازشنیدن توحید به خشم می آمد و به توحید استهزاء می کرد و موحد را اهانت می نمود و ازشنیدن آیات توحید چهره اش درهم کشیده می شد.

چنانکه درسورۀ حج آیۀ (۷۲) این حقیقت توضیح داده شده است، همین انسان بی بند و بار هنگامی که درتنگنای حوادث قرار می گیرد، به سایۀ لطف وکرم الهی پناه می برد، تنها او را می خواند و تنها به سوی او تضرع می کند، ولی این تضرع موقتی است: ﴿ثُمَّ إِذَا خَوَّلۡنَٰهُ نِعۡمَةٗ مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍۚ﴾ «سپس هنگامی که ما او را از جانب خود نعمتی عطا کنیم، می گوید: این نعمت فقط به سبب دانشی که دارم، به من داده شده است»، چرا که در فلان فلان رشته تخصص و تجربه و دانش دارم، سیاست و عواقب امور را با دقت بررسی نموده بر مبنای آن برنامه ریزی می کنم، لذا این همه مال و منال، قدرت و جایگاه ، نتیجۀ دانش و فراست من است، چنانکه درسورۀ قصص آیۀ (۷۸) از قارون حکایت شده است که او نیز چنین ادعا نموده بود.

یا مطلب آیه چنین است که: «این نعمت برایم بدان سبب داده شده است که الله می دانست که من شایسته و اهلیت آن را دارم» این تفسیر را بغوی نقل کرده است.

طوری که این آیه بیانگر حالت انسان مشرک است، به همین ترتیب بیانگر حالت انسان های ابن الوقت است که اگر تقاضای حالت باشد او موقتا موحد می شود و با تغییر شرائط و اوضاع، او نیز خود را تغییر می دهد و تمام اعمال و حرکات وگفتار وکردار وسیاستش، در اطراف منافعش می چرخد و دیانت وعبادت او به اساس تقاضای زمان و ایجاب شرائط است، و در چنین حالت همه دار و ندارخود را مرهون دانش و سیاست زیرکانۀ خود می دانند.

نظیر این آیه درسورۀ یونس آیۀ (۱۲) ودرسورۀ هود آیۀ (۹-۱۰) مذکور است. قرآن درجواب این انسان ناسپاس حق ناشناس، چنین می گوید:

۱- ﴿بَلۡ هِيَ فِتۡنَةٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٩﴾ «(چنین نیست) بلکه این نعمت آزمایش است ولی بیشتر ایشان نمی دانند».

حقیقت این است که الله سبحانه گاهی دو نوع حوادث متضاد را یکی به تعقیب دیگری برایشان وارد می سازد تا بدین طریق، رازهای نهفتۀ آنها بیرون شود که آیا در وقت مصیبت مایوس وهنگام نعمت مغرور و خود فراموش می شوند، و یا درفکر دین واندیشۀ آخرت می افتند؟ ولی این حقیقت را بیشتر مردم نمی دانند.

۲- سپس بیان می دارد که این گونه عملکرد انسان های ناسپاس و مشرک، مسئلۀ تازۀ نیست، بلکه امتان پیشین همچون قارون نیز همین گونه سخنان را تکرار نموده نعمت هایی

را که الله تعالی به ایشان داده بود، نتیجهٔ علم و دانش ولیاقت خود پنداشته مرتکب ناسپاسی الله تعالی می شدند، می فرماید:

- ﴿ قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ۝٥٠ ﴾ «این (گونه) سخن را کسانی نیز گفته اند که پیش از ایشان بودند، پس به ایشان سودی نبخشید (و از عذاب نجات شان نداد) آنچه که به دست می آوردند».

درین باره به سورهٔ قصص آیهٔ (۸۱) مراجعه شود .

- سپس غلط بودن ادعای آنها و بی سودی مال های شان را بیان می کند: ﴿ فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ ﴾ «پس رسید به ایشان بدی هایی آنچه که انجام می دادند».

«سَيِّـَٔاتُ» بدی ها، مقصود ازآن عذاب همان اعمال سئیه است که گریبانگیر مشرکان و کافران امت های پیشین گردیده بود که به عذاب های گوناگون نیست و نابود شدند.

- بعد ازآن مشرکان معاصر پیغمبر ﷺ را هشدار داده می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْ هَٰٓؤُلَآءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُوا۟ وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ۝٥١ ﴾ «و کسانی که ازین (مشرکان معاصر تو) ستم می کنند (و بر شرک و کفر خود اصرار می ورزند) به زودی بدی هایی اعمال شان، به ایشان خواهد رسید، و هرگز نمی توانند الله را درمانده سازند»، چنانچه آنها گرفتار قحطی، قتل و اسارت و عذاب های دنیوی شدند و برای کسانی از ایشان که بر کفر و شرک مردند، در آخرت نیز عذاب دردناکی خواهد رسید.

مسئلهٔ دوم: دلیل عقلی برای اثبات توحید

درآیات گذشته احوال مغروران مال و سرمایه را مورد بحث قرار داده اندیشهٔ غلط آنها را که مال را دلیل دانش و فرزانگی صاحب مال می پنداشتند، باطل قرار داد، اکنون درین آیه خبر می دهد که رزق و روزی بیش باشد یاکم تنها از جانب الله تعالی است، می فرماید:

- ﴿ أَوَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ﴾ «آیا ندانستند که الله روزی را برای کسی که می خواهد فراخ می کند و تنگ می سازد» آن را برای کسی که می خواهد و هردو در اختیار او است، مطابقِ مشیت خود به کسی بیش و به کسی کم می دهد و فراخی رزق و روزی به دانش و فرزانگی انسان وابسته نیست، چه بسا هوشمندان و دانشورانی هستند که از همه مزایای دنیا محروم اند، و بسیار افراد جاهل و نادانی وجود دارند که از ثروت فراوان بهره مند بوده درعیش وتنعم بسر می برند، این دلیل حکمت و وحدانیت او است.

چنانچه شعرای عربی در بیان این مطلب اشعار جالبی سروده اند که ازآنجمله:

- ابوتمام، حبیب بن اوس طائی می گوید:

يَنَالُ الفَتَى مِن عَيشِهِ وَهُوَ جَاهِلٌ ... وَيُكدِي الفَتى فِي دَهرِه وَهُوَ عَالِمٌ

فَلَو كَانَت الأَرزَاقُ تَجرِي عَلَى الحِجَى ... هَلَكنَ إِذًا مِن جَهلِهِنَّ البَهَائِمُ

یعنی: جوانی با وجود جهل و نادانی اش، مال فراوانی به دست می آورد، و جوان دیگری با وجود دانشش زندگی مشقت باری را متحمل می شود. (چنین کار به خاطری است که روزی بر مبنای علم و دانش نیست). چون هرگاه اگر جریان کسب روزی ها بر مبنای دانش و هوشمندی می بود، حیوانات بنا بر بی دانشی شان همه هلاک می شدند.

- باز به طریق تنبیه می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝٥٢﴾ «یقینا درین (تفاوت گشایش و تنگی رزق) نشانه ها است برای گروهی که ایمان می آورند»، و به الله و به وحدانیت و به حکمت و مشیت وتدبیر او باور می کنند، و به نعمت مست ومغرور نمی شوند و به ومشقت مایوس نمی گردند.

مسئلهٔ سوم: ترغیب به سوی توبه

بعد ازآنکه درآیات گذشته کفار را مورد تهدید قرار داد، درین آیات لطف واحسان خود را برای مومنان ابراز داشته ایشان را امیدوار می سازد که اگر ازگناهان گذشته تائب شوند و اعمال صالحه انجام دهند، مورد آمرزش قرار می گیرند:

- ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ﴾ «(از طرف من به مردمان) بگو: ای بنده گانم! ای آنان که (به سبب ارتکاب گناهان) درحق خود از حد تجاوز کرده اید، از رحمت الله نا امید مشوید».

- و علت منع از نا امیدی از رحمت خود را برای ایشان بیان می دارد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ «زیرا الله همه گناهان را می آمرزد»، وقتی که الله تعالی به سبب توبه همه گناهان بنده هایش را ببخشاید، پس نا امیدی چرا ؟. در بارهٔ سبب نزول این آیه در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«أَنَّ نَاسًا، مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا، فَأَتَوْا مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً فَنَزَلَ:

{وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَلاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالحَقِّ، وَلاَ يَزْنُونَ} [الفرقان: ٦٨] وَنَزَلَتْ {قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ}»

«یک عده از مشرکان که مرتکب قتل های زیاد و زناکاری زیاد شده بودند، نزد پیغمبر ﷺ آمدند، و گفتند: سخنانی را که تو می گویی و به سوی آن دعوت می دهی، بدون شک سخنان خوبی هستند، اگر تو ما برای ما خبر بدهی که آیا اعمال بدی را که انجام داده ایم کفاره دارند (ما اسلام را خواهیم پذیرفت) ؟ پس این آیه نازل شد: «و کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند، و نفسی را که الله حرام قرار داده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند ..» و این آیه نازل شد: « بگو: ای بنده گانم ! ای آنان که (به سبب ارتکاب گناهان) درحق خود ازحد تجاوز کرده اید، از رحمت الله نا امید مشوید ..» (۱)

پس تعمیمی که درین آیه است، همه گناهان به شمول شرک و کفر و نفاق را به شرط توبه، در بر می گیرد، اما بخشایش گناهان پاینتر از کفر و شرک، در صورت عدم توبه وابسته مشیت الله تعالی است، اگر بخواهد می بخشد و اگر نخواهد بنده را به قدر گناهش عذاب می کند، ولی بازهم دائرۀ رحمت و مغفرت الله تعالی بسی گسترده تر از تصور بندگانش هست.

پس مقتضای «لَا تَقۡنَطُواْ»برای مشرک و کافر و منافق اینست که از کفر و شرک و نفاق توبه نموده به توحید و ایمان صادقانه روی آورند، و مقتضای آن برای انسان مسلمانان گنهگار اینست که از همان گناهی که گرفتار آنند، دست کشیده به اصلاح عمل خود بپردازند و در برابر گناهان شان از الله تعالی مغفرت بخواهند.

و اینکه الله تعالی در صورت توبه همه گناهان به شمول شرک و کفر را می بخشد، دلیلش سورۀ نساء آیۀ (۱۱۰، ۱۴۶) و سورۀ توبه آیۀ (۱۰۴) و سورۀ فرقان آیۀ (۷۱-۷۲) و سورۀ بروج آیۀ (۱۰) است، پس مغفرت و گشوده بودن دروازه های رحمت الهی به روی بندگان، مشروط به آنست که مطالب دو آیۀ بعدی در نظر گرفته شود:

یکی توبه، و دست کشیدن از معصیت و رجوع به سوی الله تعالی که در «أَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُم» بیان شده است.

دوم: تسلیم و منقاد فرمان الهی شدن، در {وَ أَسْلِمُوْا لَهُ} مذکور است.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله تعالی : (یا عبادي الذین أسرفوا علی أنفسهم)، حدیث: ۴۸۱۰، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب کون الإسلام یهدم ما قبله ..، حدیث: ۳۳۷ .

سوم: در همه اعمال پیروی از احکام الهی، {اِتَّبِعُوا أَحسَنَ مَا...} است.

رعایت این سه امر دلیل صدق توبه و حسن نیت صاحب آن است.

حسن بصری می گوید: شما جود وکرم او را تماشا کنید که اصحاب «اخدود» اولیا الله را به قتل رسانیدند، اما بازهم الله تعالی آنها را به سوی توبه دعوت می دهد و مرد اسرائیلی که (۹۹) شخصی را به قتل رساند، وتائب شد توبهٔ او را الله تعالی پذیرفت، و ملائکه رحمت روح او را قبض کرد!!

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده است:

«هَذِهِ الآيَةُ الكَرِيمةُ دَعوَةٌ لِجَمِيعِ العُصَاةِ مِنَ الكَفَرَةِ وَغَيرِهِم إِلَى التَّوبَةِ وَالإِنَابَةِ، وَإِخبَارٌ بِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا لِمَن تَابَ مِنهَا، وَ رَجَعَ عَنهَا، وَ إِن كَانَت مَهمَا كَانَت، وَ إِن كَثُرَت وَ كَانَت مِثلَ زَبَدِ البَحرِ، وَلاَ يَصِحُّ حَملُ هَذِهِ عَلَى غَيرِ تَوبَةٍ، لِأَنَّ الشِّركَ لاَ يُغفَرُ لِمَن لَم يَتُب مِنهُ ».

یعنی این آیه همه انسان های نافرمان اعم از کافر و غیر کافر را به سوی توبه و انابت فرا می خواند، و خبر می دهد که الله تعالی برای کسی که از گناهان توبه کند و ازآن باز گردد، همه گناهانش را می بخشد، هر نوع گناهی که باشد و به هر اندازه ای که باشد حتی اگر به اندازهٔ کف دریا بوده باشد و حمل این آیه بر غیر توبه درست نیست، چرا که گناه شرک از کسی که توبه نکند بخشیده نمی شود. (۱)

و امام شوکانی رحمه الله فرموده است: «وَهَذِهِ الآيَةُ أَرجَى آيَةٍ فِي كتابِ اللّه، لاشتمالِهَا عَلى أعظمِ بِشارَةٍ، فإنه أولا أضاف العباد إلى نفسِه، لِقصد تشريفهم ومزيدِ تبشيرهم، ثم وصَفَهم بالإسراف في المعاصي والاستكثار من الذنوب، ثم عَقَّبَ ذلك بالنَّهيِ عن القنوط من الرحمة لهؤلاء المستكثرين من الذنوب، فالنَّهي عن القنوط للمذنبين غير المسرفين من باب الأولى و بفحوى الخطاب، ثم جاء بما لا يبقى بعده شك» .

این آیه امیدوار کننده ترین آیه در قرآن کریم است، چون مشتمل بر بزرگترین بشارت است. چرا که الله تعالی به غرض ابراز بیشتر شرف بندگان و بشارت بیشتر شان نخست آنها را به سوی خود نسبت نمود، سپس آنها را به تجاوز در معاصی و ارتکاب زیاد گناهان وصف نمود، به دنبال آن این کسانی را که به کثرت مرتکب گناه شده اند، از نا امیدی منع نمود،

۱- تفسیر ابن کثیر: ۷۵/٤ .

پس نهی از نا امیدی، گنهگارانی را که در گناه اسراف و زیاده روی ننموده اند، به طریق اولی در بر می گیرد، و بعد ازآن سخنی ذکر شد که برای شک هیچ مجالی را باقی نمی گذارد. (۱) یعنی الله همه گناهان را می آمرزد.

- سپس علت این آمرزش را تذکر می دهد: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥٣﴾ «چرا که او بسیار آمرزگار و بسیار مهربان است».

«غفور» اشاره به ازالهٔ موجبات عذاب، و «رحیم» اشاره به تحصیل موجبات ثواب است.

مسئلهٔ چهارم: اسباب آمرزش گناهان و تهدید برای تارکین توبه و کسانی که از قرآن پیروی نمی کنند

درآیهٔ گذشته به سوی توبه ترغیب نموده آمرزش گناهان را اعلان داشت، اکنون درین آیات اسباب آمرزش گناهان را تفصیل می دهد که بنده بدون رعایت این امور مستحق آمرزش شناخته نمی شود:

اسباب مغفرت و راه رسیدن به رحمت الله تعالی سه چیز است:

۱- ﴿وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ﴾ « وبه سوی پروردگار تان برگردید». و انابت عبارت از رجوع باطنی است، و قبل از مرتبهٔ انابت، مرتبهٔ توبه است که عبارت از ترک معاصی گذشته، مقرون با ندامت از گناهان قبلی و تصمیم به عدم تکرار آن، در زمان آینده است.

- بعداز مرتبهٔ توبه، مرتبهٔ انابت است که عبارت از رجوع به سوی پرودرگار به انواع دعا وتضرع است که از اوصاف انبیاء و اولیا می باشد.

. بعد ازآن، مرتبهٔ «استسلام» و انقیاد دربرابر فرمان الله وترک مخالفت واخلاص عمل به جوارح است، می گوید:

۲- ﴿وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ﴾ «و (در همه احکام) فرمان بردار او شوید»، و همه اعمال را خالص برای او انجام دهید.

- انجام این اعمال باید در وقتش یعنی قبل از مرگ، و قبل از فرا رسیدن عذاب الهی صورت گیرد، لذا می فرماید:﴿مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ۝٥٤﴾ «پیش ازآنکه عذاب به سراغ تان بیاید، باز یاری داده نشوید»، و دعای تان پذیرفته نشود.

۱- فتح القدیر (تفسیر امام شوکانی) : ۴/ ۴۷۰ .

این آیه اشاره به آنست که ترک این اعمال سبب عذاب و بجا آوری اعمال باعث دفع عذاب می گردد.

۳- پیروی از قرآن است، می گوید: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم﴾ «و (به سوی الله برگردید و) نیکوترین چیزی را که ازجانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید»، و نیکوترین چیزی که به سوی مسلمانان نازل شده است، در قدم نخست قرآن و سپس حدیث نبوی ﷺ است.

پس پیروی از فرامین قرآن و حدیث در اعمال باطنی مانند محبت الله، ترس او، امید و رجا، خیر خواهی، محبت کارهای خیر و ترک شر، و در اعمال ظاهری: همچون نماز، زکات، حج، صدقه، و انواع احسان وجستجوی حلال وترک حرام وهر حکمی که درقرآن است همه احسن است، پیروی آنها برهر مسلمان حتمی ولازمی است، چنانکه درآیۀ (۱۸) همین سوره فرمود: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ سخن حق را می شنوند و نیکوترین آن را پیروی می کنند.

ونیز در آیۀ (۲۳) همین سوره قرآن را به ﴿أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ تعبیر نمود.

- و این پیروی زمان مشخص و معین دارد ، و آن اینست که ﴿مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝٥٥﴾ «پیش ازآنکه عذاب به صورت ناگهانی به سراغ تان بیاید، در حالی که شما خبر نشوید».

بعد ازین تهدید، الله تعالی از سه حالت حسرتباری که تارکین قرآن در روز قیامت می کنند، برحذر می دارد:

اول: ﴿أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾ «(به سوی الله برگردید و از احکام و دستورات او پیروی کنید، تا روز قیامت) کسی نگوید: ای وای بر من، بنا برکوتاهی که من درحق (عبادت) الله انجام دادم !» و پیروی قرآن و پیغمبر الله تعالی را نادیده گرفتم و به آن ارج نگذاشتم.

در «أَن تَقُولَ » عبارت به تقدیر حذف لام تعلیل و «لا» نافیه است، و اصلش «لئلا تقول» است، و حذف این دو حرف باهم، در کلام عرب یک امر شایع است.

و به همین ترتیب در دو آیۀ بعدی نیز لام تعلیل با «لا» نافیه محذوف است، به همین سبب در ترجمۀ آیه، این دو حرف محذوف در نظر گرفته شده است.

درین آیه «جَنۢبِ» به معنای جانب است: مراد ازان تمام اموری است که از جانب الله تعالی بوده، و پیروی آن از جملهٔ حقوق الله باشد: مانند توحید، عبادت الله، نبوت، کتاب های آسمانی، مسئلهٔ معاد، فرامین الهی و احکام او، این همه از جانب او نازل شده اند.

- و نه تنها به آن عمل نکردم بلکه: ﴿وَإِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّٰخِرِينَ ﴿٥٦﴾﴾ «و من از جملهٔ مسخره کننده گان بودم»، مومنان صادق و عاملین به قرآن و سنت را به نامها و القاب مختلف، مسخره می کردم، گاهی آنها را تنگ نظر و اهل قشر می نامیدم! و گاهی هم افراطی و بنیاد گرا و...

دوم: ﴿أَوۡ تَقُولَ لَوۡ أَنَّ ٱللَّهَ هَدَىٰنِي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾﴾ «یا اینکه نگوید: اگر الله مرا هدایت می کرد حتما از پرهیزگاران می بودم»، یعنی در برابر فقدان هدایت ابراز حسرت می کند، اما چنین حسرت درآن روز هیچ سودی نخواهد داشت، زیرا هنگامی که هدایت در دنیا برایش آمد، آن را به مسخره گرفت.

سوم: ﴿أَوۡ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلۡعَذَابَ لَوۡ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٥٨﴾﴾ «یا نگوید هنگامی که عذاب را مشاهده می کند: ای کاش برایم بازگشتی به دنیا می بود، تا از جملهٔ نیکو کاران باشم»، و توحید و پیروی پیغمبر را پیشه کنم!

- الله سبحانه در رد آرزوی دوم ایشان می گوید: ﴿بَلَىٰ قَدۡ جَآءَتۡكَ ءَايَٰتِي فَكَذَّبۡتَ بِهَا وَٱسۡتَكۡبَرۡتَ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾﴾ «آری، آیت های من به تو آمده بود، پس تو آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از جملهٔ کافران بودی».

درین جواب از سه عمل آنها تذکر کرد:

۱- از استکبار که منشأ تمام معاصی است.

۲- از تکذیب که از استکبار نشأت می کند.

۳- از کفر که نتیجهٔ استکبار است.

اما از حسرت نخست شان جواب نگفت، چرا که آن حسرت است، و آنها باید حسرت کنند و غرق اندوه باشند که به ذات خود یک نوع عذاب است.

و ازگفتار سوم شان نیز جواب نگفت، چرا که اگر فرضا آنها به دنیا بازگردانده شوند بازهم به همان کفر قبلی شان برمی گردند، چنانکه این مسئله درسورهٔ انعام آیهٔ (۲۸) توضیح داده شده است.

مسئلۀ پنجم: وعید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای مؤمنان

بعد از بیان حسرت ها و آروزهای مشرکان در قیامت، حالت ایشان را درآن روز بیان می کند: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾ «و در روز قیامت کسانی که بر الله دروغ بر بستند، چهرۀ های شان را سیاه خواهی دید».

دروغ ایشان بر الله این است که با او شریک قرار دادند و به او زن و فرزند نسبت کردند، غیر الله را حاجت روا و مشکل کشا خواندند.

حکم و قانون او را گذاشته قانون غیرالله را دنبال نموده و آن را برتر دانستند، پس روز قیامت سیاهی شرک و اعمال کفری که در دنیا انجام داده بودند، درچهره های شان نمودار می شود، و روی های ایشان را می پوشاند.

چنانکه درسورۀ یونس آیۀ (۲۷) می گوید: ﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾ «گویا روی های ایشان به پاره هائی از شب تار پوشانده شده است».

- و این همه کفر و شرک نتیجۀ تکبر از پذیرش دین الهی بود، لـذا الله تعـالی در شأن ایشان می فرماید: ﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ۝٦٠﴾ «آیا دوزخ جای متکبران نیست»، بلی، یقینا که دوزخ جایگاه اصیل متکبران است و هر انسان مشرک و کافری که در برابر حق تسلیم نمی شود و آن را نمی پذیرد، او متکبر است، پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ، قَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا وَنَعْلُهُ حَسَنَةً، قَالَ:الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ، وَغَمْطُ النَّاسِ»

«به بهشت نمی رود کسی که در دلش به اندازۀ یـک ذره از تکبـر وجـود داشـته باشـد، مردی پرسید: انسان دوست دارد که لباسش زیبا، و کفش هایش زیبا باشد (آیا ایـن از تکبـر است؟) پیغمبر ﷺ فرمود: تکبر عبارت از دفع نمودن حق و حقیر شمردن مردم است». [1]

در حدیث دیگر فرموده اند: «يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْثَالَ الذَّرِّ فِي صُوَرِ الرِّجَالِ يَغْشَاهُمُ الذُّلُّ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، فَيُسَاقُونَ إِلَى سِجْنٍ فِي جَهَنَّمَ يُسَمَّى بُولَسَ تَعْلُوهُمْ نَارُ الأَنْيَارِ يُسْقَوْنَ مِنْ عُصَارَةِ أَهْلِ النَّارِ طِينَةَ الْخَبَالِ». [2]

۱- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب تحریم الکبر و بیانه، حدیث: ۱۴۷.

۲- جامع ترمذي، أبواب صفة القیامة و الرقائق و الورع، حدیث: ۲۴۹۲، حـدیث در مرتبـۀ «حسن» قرار دارد، نگاه: صحیح الجامع الصغیر - البانی- حدیث: ۸۰۴۰.

«تکبر کنندگان روز قیامت همانند مورچه های کوچک به صورت مردان حشر می شوند، و ذلت از همه جهت ایشان را فرا می گیرد، پس به سوی زندانی در دوزخ رانده می شوند که «بولس» نام دارد، شدیدترین نوع آتش آنها را می پوشاند، و از طینة الخبال که چکیدهٔ زرداب و خونابهٔ دوزخیان است، نوشانیده می شوند».

- بعد از بیان کیفر مشرکان و متکبران، برای متقیان بشارت عظیمی می دهد: ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ﴾ «و الله پرهیزگاران را با رستگاری شان رهایی می بخشد».

درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) نیز این رستگاری توضیح داده شده است.

- سپس رستگاری و پیروزی آنها را به این دو جمله تفسیر می کند:

۱- ﴿لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ﴾ «که به ایشان نه سختی می رسد».

۲- ﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾﴾ «و نه اندوهگین می شوند».

این دو جمله، تمام نعمت های بهشت را دربرمی گیرد، جهانی که آنها زندگی می کنند جز لذت و سرور چیزی دیگری درآن وجود ندارد.

۞۞۞

مقصد دوم: (ازآیهٔ۶۲-۷۵) دلائل اثبات توحید، بطلان شرک و بیان واقعات قیامت

﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٣﴾ قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾ وَأَشْرَقَتِ
الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾
وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا
جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ

وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧١﴾ قِيلَ ٱدْخُلُوٓاْ
أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ
زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ
﴿٧٣﴾ وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُۖ فَنِعْمَ أَجْرُ
ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٧٤﴾ وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْۖ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ
ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٥﴾

ترجـــمه:

۶۲- الله آفریدگار هرچیز است و او بر هر چیز متصرف است.

۶۳- کلید های خزانه های آسمان ها و زمین از آن او است، و کسانی کـه بـه آیـت هـای الله کافر شدند ایشان زیانگاراند.

۶۴- بگو: ای جاهلان ! آیا به من دستور می دهید که غیرالله را بپرستم؟

۶۵- و یقینا به سوی تو و به سوی پیغمبرانی که پیش از تو بودند، وحی شده اسـت کـه اگـر شرک ورزی، البته عملت برباد خواهد شد و از زیانگاران خواهی شد.

۶۶- بلکه تنها الله را عبادت کن و از سپاس گزاران باش.

۶۷- و مشرکان بگونه ای که می بایست الله را نشناختند، درحالیکـه (الله کسـی اسـت) روز قیامت کرهٔ زمین همه در قبضهٔ او قرار دارد، وآسمانها به دست راست او درهم پیچیـده می شوند، پاک و برتر است ازآنچه که به او شریک قرار می دهند.

۶۸- و در صور دمیده می شود، پس هرکسی که درآسمان ها و هرکسی کـه در زمـین اسـت می میرد، جزکسی که الله بخواهد، سپس بار دیگر درآن دمیده می شود، پـس ناگهـان همگی به پا خواسته می نگرند.

۶۹- و زمین درآن روز به نور پروردگارش روشن می گردد، و نامه های اعمال نهاده می شـود و پیغمبران وگواهان آورده می شوند، و درمیان آنها داوری عادلانه انجام داده شود و بـه ایشان ستم نمی شود.

۷۰- و به هر کس جزای آنچه انجام داده است، بی کم وکاست داده شود، و او بهتر دانا است به آنچه می کنند.

۷۱- وکافران گروه گروه به سوی دوزخ روان کرده شوند تا آنگاه که به (نزدیک) دوزخ برسند، دروازه هایش (به روی ایشان) گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به ایشان می گویند: آیا به سوی شما از میان خودتان پیغمبران نیامده بودند که آیت های پروردگار تان را برشما می خواندند و شما را از ملاقات این روز می ترسانیدند؟ کافران می گویند: آری آمده بودند ولی فرمان عذاب مقدر برکافران حتمی گردیده است.

۷۲- گفته می شود: وارد دروازه های دوزخ شوید، درآنجا جاویدان خواهید ماند پس جای متکبران چه بدجائی است!

۷۳- وکسانی که از پروردگار شان می ترسدند، به سوی بهشت گروه گروه روان کرده می شوند تا آنگاه که به آن برسند درحالیکه دروازه هایش (به روی ایشان) باز است، نگهبانان بهشت برای ایشان می گویند: سلام باد برشما، (در دنیا) پاک بوده اید، پس وارد بهشت شوید، دران جاویدان بمانید.

۷۴- و بهشتیان می گویند: همه ستایش از آن الله است آنکه وعدهٔ خود را به ما راست گفت، وسرزمین جنت را برای ما به میراث عطا کرد، در هرجائی از بهشت که بخواهیم جای می گزینیم، پس پاداش نیکوکاران چه خوب پاداشی است.

۷۵- درآن روز فرشتگان را خواهی دیدکه گرداگرد عرش حلقه زده اند و پروردگار خویش را تسبیح مقرون با ثنا می گویند و درمیان بندگان داوری عادلانه انجام داده می شود وگفته می شود: ستایش الله راست که پروردگار همه عالمیان است.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- ذکر دلائل توحید،

۲- توبیخ شدید برای دعوتگران به سوی شرک،

۳- عامل اصلی شرک و انحراف از خط توحید،

۴- شرح مقدمات قیامت،

۵- بیان برخی واقعات قیامت،
۶- توضیح احوال متکبران،
۷- توضیح احوال پرهیزگاران .

موضوع اول: ذکر دلائل توحید

بعد از ذکر وعید برای اهل شرک و بشارت برای اهل توحید و تقوی، به بیان دلایل اثبات توحید و الوهیت می پردازد، و درینجا سه دلیل ذکر می کند:

دلیل اول: خالقیت الله سبحانه است، می فرماید: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ «الله آفریدگار هرچیز است».

این دلیل آنقدر عمومیت دارد که هیچ چیزی از عالم امکان از احاطه اش بیرون نیست، اعیان باشد یا افعال، حرکات باشد یا سکنات، خیر باشد یا شر، ایمان باشد یا کفر، امور دنیا باشد یا آخرت، همه را دربر می گیرد، چنانکه علم او همه چیز را در بر می گیرد. و این آیه دلیل برآن است که افعال بندگان مخلوق است.

البته ذات و صفات الله تعالی درین عموم داخل نیست، چون طوری که ذات الله تعالی مخلوق نیست، هیچ یک از صفاتش نیز مخلوق نیست و اتصاف الله به صفات کمال، ازلی و ابدی است.

نظیر این آیه درسورۀ فرقان آیۀ (۲) و درسورۀ انعام آیۀ (۱۰۲) و درسورۀ رعد آیۀ (۱۶) و درسورۀ غافر آیۀ (۶۲) مذکور است.

دلیل دوم: از نوع دلائل ربوبیت است که وسیلۀ بقا است اگر چه مشرکان به توحید ربوبیت معترف اند، اما درتوحید الوهیت منحرف اند، زیرا آنها معبودان باطل خود را حافظ ونگهبان می پنداشتند، و به سوی آنها پناه می بردند، شافی امراض گمان می کردند که این همه از خصوصیات ربوبیت است.

ازین وجه بعد از ذکر دلیل خالقیت می گوید: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ۝٦٢﴾ «و او برهرچیز متصرف است»، و تدبیر وتصرف همه چیز بدون شرکت غیر در دست او است.

این وصف دلیل کمال علم وکمال تدبیر وحکمت او است.

پس تمام کائنات آنگونه که در وجود شان به او نیاز دارند، همچنین دربقای شان به او محتاج اند.

دلیل سوم: از نوع دلائل مالکیت است، می گوید:﴿ لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ ﴾ «کلید های خزانه های آسمانها و زمین از آن او است»، اشاره به اینکه هرچیزی که درآسمان ها و زمین وجود دارد همه ملک او است، چگونه ای که بخواهد درآنها تصرف می کند و هیچ کس حق دخالت درآن را ندارد.

نظیر این آیه درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۲) و در سورهٔ منافقین آیهٔ (۷) ذکر شده است.

- بعد از ذکر این دلائل، ثمره و نتیجهٔ این دلائل را ذکر نموده می گوید: ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٦٣﴾ ﴾ «و کسانی که به آیت های الله کافر شدند ایشان زیانگاراند»، در دنیا وآخرت، هم خود شان و هم وابستگان شان درخسران می باشند، چنانکه تفصیل خسران آنها و کیفرشان درسورهٔ کهف از آیهٔ (۱۰۳-۱۰۵) ذکر شده است.

موضوع دوم: توبیخ شدید برای دعوتگران به سوی شرک و سرانجام بد آن

از دلائلی که پیشتر ذکر شد، بطلان شرک وحقانیت توحید و عبادت برای الله تعالی، به اثبات رسید، به همین سبب بعد از بیان این دلائل، کسانی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را به سوی دین پدران شان و به سوی عبادت غیرالله دعوت می دادند، آنها را مورد توبیخ شدید قرار داده ایشان را جاهل معرفی نموده می گوید:

- ﴿ قُلۡ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَأۡمُرُوٓنِّيٓ أَعۡبُدُ أَيُّهَا ٱلۡجَٰهِلُونَ ﴿٦٤﴾ ﴾ «بگو: ای جاهلان ! آیا به من دستور می دهید که غیرالله را بپرستم؟»، کسی که خالق و مدبر و مالک همه چیز را بشناسد، چگونه ممکن است که غیر الله را پرستش کند و دعوت دادن چنین شخص به سوی عبادت غیر الله، دلیل جهالت شدید آن دعوتگر باطل است که انسان ها را به سوی عبادت مخلوقات ناتوان و عاجز دعوت می دهد.

- بعد ازآن سر انجام بد شرک را بیان نموده می گوید: ﴿ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾ ﴾ «و یقینا به سوی تو و به سوی پیغمبرانی که پیش از تو بودند، وحی فرستاده شده است که اگر شرک ورزی، البته عملت برباد خواهد شد و از زیانگاران خواهی شد».

درین آیه برای شرک دو پیامد نهایت خطرناک ذکر شده است:

۱- «بربادی اعمال»، زیرا شرک به منزله آتشی است که کِشت اعمال را کاملا می سوزاند، و همچون صاعقه ای ست که همه محصولات بندگی را به آتش می کشاند و بسان طوفانی است که حاصلات عملی را ریشه کن می کند، تا زمانی که انسان در دام شرک و درقید کفر باشد تمام اعمال خیری که انجام می دهد، بی نتیجه است.

طوری که در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۱۷) و درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۱۸) و درسورهٔ نور آیهٔ (۳۹) و درسورهٔ فرقان آیهٔ (۲۳) این حقیقت توضیح داده شده است.

۲- خسران دنیا وآخرت، چنانکه کهف آیهٔ (۱۰۳-۱۰۴) و درسورهٔ زمر آیهٔ (۱۵) و درسورهٔ شوری آیهٔ (۴۵) مذکور است.

- بعد از ذکر توبیخ شدید برای دعوتگران شرک و هشدار از پیامد خطرناک شرک، به کلمه «بل» قول دعوتگران به سوی شرک را ابطال نموده به اختصاص عبادت برای الله تعالی دستور می دهد: ﴿ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦ ﴾ «بلکه تنها الله را عبادت کن و ازسپاس گزاران باش».

سپاس گزار ذاتی که تو را به سوی دین توحید هدایت کرده تاج خاتمیت رسل را برسرت نهاده تو را سرآمد همه فرزندان آدم قرار داده است.

موضوع سوم: عامل اصلی شرک و انحراف از خط توحید

بعد ازآنکه مشرکان را به سبب دعوت شان به سوی شرک، تقبیح و نکوهش کرد، درینجا عامل اصلی شرک و سرمنشأ تمام بدبختی ها چه درگذشته وچه درآینده را بیان می دارد که همانا عدم معرفت و عدم علم به عظمت ذات الله تعالی است، می فرماید:

- ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ ﴾ «وآنها به گونه ای که می بایست الله را نشناختند» به بزرگی وجلال او و به اوصاف کمال او پی نبردند، ازهمین جهت مخلوق عاجز و سراپا ناقص را با او همتا قرار دادند.

سپس برای ابراز عظمت خود دو دلیل شگفت انگیز را عرضه می دارد:

۱- ﴿ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴾ «درحالیکه (الله کسی است) روز قیامت کرهٔ زمین همه در قبضهٔ او قرار دارد».

۲- ﴿ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ ﴾ «وآسمان ها به دست راست او درهم پیچیده می شوند».

- سپس به طور ثمرهٔ این بیان می گوید: ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٦٧﴾ «او پاک و برتر است از آنچه به او شریک مقرر می کنند».

ازین دو دلیل، به خوبی معلوم می شود که سلطهٔ جهان آخـرت نیـز در دسـت او اسـت، وکلید حل مشکلات آن جهان نیز دراختیار او است، لذا تخریب این جهـان و پایـان دادنـش درپیشگاه قدرت او امر سهل و آسان است.

پس با وجود این قدرت و این عظمت، انسانی که مخلوق عاجز ناتوان را با او مساوی قـرار دهد واقعا او را نشناخته است.

این آیه کریمه به اثبات صفت «ید» برای الله تعالی دلالت دارد، و «یمین» را درین آیه بـه قدرت معنی کردن، از باب تحریف است، چرا که قدرت صفت دیگر از صفات الله تعالی اسـت، پس طوری که الله تعالی به صفت قدرت متصف است، از جملهٔ صفاتش یکی هم صـفت «یـد» است، و این صفت برای الله به کیفیتی ثابت است که شایسـته عظمـت و بزرگـی الله تعـالی است، و صفات او را نمی توان به صفات مخلوق تشبیه کرد.

این صفت طوری که در قرآن کریم برای الله تعالی ثابت شده است، در احادیـث صـحیحه نیز برای الله تعالی ثابت شده است.

چنانچه در صحیح بخاری از صحابی بزرگوار عبد الله بن مسـعود رضـی الله عنـه روایـت است که او گفت: یکی از دانشمندان یهود نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد ! ما در تورات می یابیم که الله تعالی آسمان ها را بر انگشتش، و زمین ها را بر انگشت دیگـرش و درختـان را بر انگشت دیگرش، و آب و خاک را بر انگشت دیگـرش و بقیـهٔ مخلوقـات را بـر انگشـت دیگرش می نهد، پس می گوید: منم پادشاه.

پیغمبر ﷺ به غرض تصدیق سخنان آن دانشمند یهودی خندید تـا آنکـه دنـدان هـایش آشکار شد، سپس رسول الله ﷺ آیهٔ {وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ} را تا آخر تلاوت کردند».[1]

ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است که او گفت: پیغمبر ﷺ را شنیدم که می فرمود: «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا المَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ» [2]

«الله زمین را در قبضه اش می گیرد و آسمانها را در یمینش به هم می پیچاند، سپس می گوید: منم پادشاه، کجا هستند پادشاهان زمین؟».

۱- صحیح بخاری، کتاب تفسیر القرآن، باب (و ما قدروا الله حق قدره) حدیث: ۴۸۱۱ .
۲- صحیح بخاری، کتاب تفسیر القرآن، باب (والأرض جمیعا قبضته ..) حدیث: ۴۸۱۲.

پس با در نظر داشت آیات قرآن و احادیث نبوی، اگر کسی بازهم به تحریف و تأویل دست می زند، این امر ناشی از عدم علم او به عظمت الله تعالی است، و اینکه برخی گفته اند: «طريق السَّلَف أسلمُ و طريق الخَلَفِ أحكمُ» یعنی روش سلف در باب اسماء و صفات سالم تر و روش خلف محکم تر است. این سخن کاملا و سراسر غلط است، بلکه هر روشی که سالم تر باشد، همان روش محکم تر است، و آنچه محکم تر باشد، سالم تر نیز هست، به این اساس روش سالم و محکم تنها روش سلف صالحین- رحمهم الله- است که اسماء و صفات الهی را برظاهرش گذاشته هیچ نوع تأویلی را درآن مرتکب نمی شوند.

موضوع چهارم: شرح مقدمات قیامت

بعد از ذکر دلائل وحدانیت و ابراز عظمتش، مسئلۀ معاد را شرح می دهد، این مسئله از نفخۀ اولی آغاز می گردد و به استقرار اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ، و به حمد ستایش الله، پایان می یابد، اکنون این بحث طولانی را به ذکر مقدماتش آغاز می کند:

۱- سخن را از نفخۀ اولی آغاز می کند، چنانکه می گوید: ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ﴾ «و در صور دمیده می شود، پس هرکسی که درآسمان ها و هرکسی که در زمین است می میرد، جزکسی که الله بخواهد».

این نفخه، نفخۀ اولی است که نفخۀ فزع نیز گفته می شود، الله تعالی در سورۀ نمل آیۀ (۸۷) فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ﴾ «و روزی که در صور دمیده شود هرکسی که درآسمان ها وهرکسی که در زمین است می میرد، جز کسی که الله بخواهد».

این نفخۀ اولی درپایان این جهان وآغاز قیامت رخ می دهد، درین حادثه همه موجودات زنده جان می میرند و فنامی شوند، جز مخلوقاتی که برای بقا آفریده شده اند، مانند حور غلمان و فرشتگان مقرب و ملائکۀ خازن، وحملۀ عرش مجید، اینها باقی می مانند.

۲- سپس از نفخۀ دوم خبر می دهد: ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ۝٦٨﴾ «سپس بار دیگر درآن دمیده می شود، پس ناگهان همگی به پا خواسته می نگرند»

این نفخۀ دوم، نفخۀ بعث است که در اثر آن همگی یکدم زنده شده درسطح زمین قرار می گیرند.

بعد ازین نفخه، نفخۀ سوم است که نفخۀ تجمع و نظام گفته می شود، در سورۀ کهف آیـۀ (۹۹) ذکرش گذشت.

پس درین هنگام عرش الله واحد قهار آشکار می گردد وحساب وکتاب آغاز می شود.

موضوع پنجم: بیان برخی واقعات قیامت

بعد از بیان مقدمات قیامت، اکنون در دو آیه، هشت واقعۀ قیامت را بیان می کند:

۱- ﴿ وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ﴾ «و زمین درآن روز به نور پروردگارش روشن می گردد».

مراد از زمین، زمین موجود نیست، بلکه زمینی مراد است که الله سبحانه برای اهل محشر می آفریند، برای اثبات این مدعا دو دلیل است:

اول: درسورۀ إبراهیم آیۀ (۴۹) می گوید: ﴿ يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴾ «روزی که زمین به زمین دیگر (برای اهل محشر) تبدیل کرده می شود و آسمانها (به آسمان های دیگر تبدیل کرده می شوند) و (مردم همه) درپیشگاه الله یگانه غالب حاضر می شوند».

ازین آیه نه تنها تبدیلی زمین، بلکه تبدیلی آسمانها هم ثابت می شود.

دوم: درسورۀ الحاقه آیۀ (۱۴) می گوید: ﴿ وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً ﴾ «و زمین وکوه ها از جای برداشته می شوند، پس یکبار درهم کوبیده می شوند» و متلاشی می گردند.

درین آیه تنها از تبدیلی زمین خبر داد.

و مراد از «بِنُورِ رَبِّهَا» پرتو تجلی پروردگار است، پس هنگامی که انوار حسیه از میان برداشته می شوند، خورشید و ماه همه بی نور کرده می شوند، و ستارگان پراکنده می شوند، درآن هنگام زمین محشر تنها به نور پروردگار که برای اقامۀ عدل و جزا تجلی می کند روشن می گردد وعدالت قائم می شود.[۱]

بعض مفسرین «نور» را به عدل تفسیر کرده اند که محشر را نورانی می کند، پس مطابق این تفسیر، این آیه به ذکر عدل آغاز می گردد، و به نفی ظلم پایان می یابد.

۲- ﴿ وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ ﴾«ونامه های اعمال نهاده می شود»، تا حسنات و سیئاتی که درآن نوشته شده است خوانده می شود.

۱- تیسیر الکریم الرحمن : ۱۰۱۰/۲، وبدائع التفسیر: ۷۳/٤ ملاحظه شود.

چنانکه درسورۀ إسراء آیۀ (۱۳-۱۴) ودرسورۀ کهف آیۀ (۴۹) این مسئلۀ توضیح داده شده است.

۳- ﴿وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾«وپیغمبران آورده شوند».

هدف از احضار پیغمبران اینست که از ایشان در مورد تبلیغ احکام الهی پرسیده شود، و بر امتان شان گواهی دهند، چنانکه درسورۀ نسا آیۀ (۴۱) می گوید: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾ «حال اینها چگونه خواهد بود هنگامی که از میان هرامتی گواهی بیاوریم (که پیغمبر آنها است) وتو را برایشان به حیث گواه بیاوریم».

سورۀ نحل آیۀ (۸۹) نیز بیان همین مسئله است.

۴- ﴿وَٱلشُّهَدَآءِ﴾«وگواهان آورده شوند».

مراد از گواهان یا مومنان این امت اند چنانکه درسورۀ بقره آیۀ (۱۴۳) است، و یا حفظۀ کرام اند که اعمال بندگان را ثبت و تحریر نموده اند، همانگونه که درسورۀ ق آیۀ (۲۱) ذکر شده است.

یا مراد از گواهان، اعضای خاطئه انسان است که درسورۀ یس آیۀ (۶۵) ذکر شده است.

تا اینجا چهار واقعۀ حیرت انگیز قیامت ذکر شد.

سپس چهار واقعۀ دیگر را بعد از احضار گواهان یاد آور می شود:

۵- ﴿وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّ﴾«و(بعد از ادای شهادت) درمیان آنها داوری عادلانه انجام داده می شود».

۶- ﴿وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٦٩﴾«و به ایشان ستم نمی شود»، نه چیزی از ثواب شان کاسته می شود، و نه بیشتر از گناه شان جزا داده می شوند، بلکه جزا به اندازۀ اعمال شان هست.

۷- ﴿وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ﴾ «و به هر کس جزای آنچه کرده است (از خیر و شر) بی کم وکاست داده شود».

۸- ﴿وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٧٠﴾ «و او بهتر دانا است به آنچه می کنند»، و او برای ثبت اعمال بندگان به کاتب و حساب کننده و شاهد نیازی ندارد، نهادن نامۀ اعمال، و آوردن پیغمبران و گواهان و تنها به غرض اتمام حجت و قطع معذرت مشرکان و کافران و دیگر بندگان است.

موضوع ششم: توضیح احوال متکبران

بعد از بیان اجمالی احوال و واقعات قیامت، در دو آیـه چهـار حالـت متکبـران وکیفیت عذاب آنها را توضیح می دهد که نتیجۀ قضای عادلانۀ الله تعالی است:

۱- بیان کیفیـت رانـدن کـافران بـه سـوی دوزخ: ﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾ «وکافران گروه گروه به سوی دوزخ روان کرده شوند».

«زُمَرًا» جمع «زمرة» گروه گروه، دسته دسته.

کسانی که آنها را به سوی دوزخ می رانند، درسورۀ ق آیۀ (۲۱) ذکر شده است، می گویـد: ﴿وَجَآءَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّعَهَا سَآئِقٞ وَشَهِيدٞ﴾ «و (در آن روز) هرکس با راننده وگواهی حاضر می شود».

۲- حال کافران را بعد از نزدیک شدن شان به دوزخ ذکر می کنـد: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا﴾ «تا آنگاه که به دوزخ برسند، دروازه هایش (به روی ایشان) گشوده می شود».

۳- پس هنگام وصول شان به دروازه های دوزخ مورد سوال قرار مـی گیرنـد: ﴿وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ﴾ «و نگهبانان دوزخ به ایشان می گویند: آیا به سوی شما از میان خودتان پیغمبران نیامده بودنـد که آیت های پروردگارتان را بر شما می خواندند وشما را از ملاقات این روز می ترسانیدند؟».

- پاسخ کافران به این پرسش اینست: ﴿قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧١﴾ «می گویند: آری آمده بودند ولی فرمان عذاب مقدر برکافران حتمی گردیده است»، چرا کـه ما پیغمبران الهی را تکذیب کردیم، و با ایشان مخالفت ورزیدیم، پس در نتیجۀ این مخالفت و تکذیب جز دخول دوزخ راهی وجود ندارد، این چنین آنها به جرم خود اعتراف می کننـد و حجت الهی بر بالایشان ثابت می گردد.

در بارۀ وقوع حتمی عذاب بر کافران، سورۀ یونس آیۀ (۳۳، ۹۶) و درسورۀ نحل آیۀ (۳۶) وسورۀ غافر آیۀ (۶) نیز ملاحظه شود.

سوال وجواب میان دوزخیان و نگهبانان دوزخ درسورۀ ملک آیۀ (۸-۱۰) نیز مذکور است.

۴- بعد از آنکه بالای شان حجت قائم شد: ﴿قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾﴾ «گفته می شود: وارد دروازه های دوزخ شوید، درآنجا جاویدان خواهید ماند پس جای متکبران چه بدجائی است!».

پس هرکس از دروازهٔ خاص و موافق عملش وارد آن مقام می شود وجاویدان دران می ماند، درنتیجه کسانی که از پیروی حق تکبر ورزیده بودند گرفتار عذاب ذلت باری می گردند . أعاذنا الله من النار.

موضوع هفتم: توضیح احوال پرهیزگاران

بعد از بیان احوال متکبران و عذاب ایشان، از حالت پرهیزگاران و استقبالی که هنگام ورود شان از سوی فرشتگان می شوند، خبر می دهد:

- ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ «وکسانی که از پروردگار شان می ترسیدند، به سوی بهشت گروه گروه روان کرده می شوند».

نخست گروه مقربین، بعد از آن گروه ابرار، سپس درجه به درجه طبق مراتب شان در تقوی هرگروه به تعقیب گروه مناسب خود، با نهایت شادی وخرمی به سوی بهشت برین حرکت می کنند.

- ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ « تا آنگاه که به آن برسند و دروازه هایش (به روی ایشان) گشوده می شود».

از احادیث دانسته می شود که نخستین کسی که مطالبهٔ گشودن دروازه را می کند، پیغمبرﷺ است، پس دروازه به روی ایشان گشوده می شود و قبل از همه وارد بهشت می شوند، چنانچه در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ»

«من در روز قیامت نسبت به همه پیغمبران پیروان بیشتر دارم، و من نخستین کسی هستم که دراوزهٔ بهشت را می زنم».(۱)

۱- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب في قول النبيﷺ: «أنا أول الناس يشفع في الجنة، حدیث: ۳۳۱.

و از أنس بن مالک ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «آتِي بَابَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَسْتَفْتِحُ، فَيَقُولُ الْخَازِنُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَأَقُولُ: مُحَمَّدٌ، فَيَقُولُ: بِكَ أُمِرْتُ لَا أَفْتَحُ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ»

« روز قیامت به دروازهٔ بهشت می آیم، و مطالبهٔ گشودن آن را می کنم، پس نگهبان بهشت می گوید: تو که هستی؟ من می گویم: محمد هستم، او می گوید: من به گشودن دراوزه برای تو دستور داده شده ام، آن را برای هیچ کسی پیش از تو باز نمی کنم».(۱)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او گفت: پیغمبر ﷺ را شنیدم که میگفت:

« يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هِيَ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ»

«گروهی از امت من که تعداد شان هفتاد هزار نفر است به بهشت داخل می شوند، در حالی که روی های شان همانند روشنی مهتاب می درخشد».(۲)

و دروازه های جنت هشت اند، چنانچه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: هرکسی از شما به صورت کامل وضو کند، سپس:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ»

بگوید دروازه های هشتگانهٔ بهشت به رویش گشوده می شود، از هر دروازه ای که خواسته باشد، داخل می شود». (۳)

- هنگامی که دروازه های بهشت گشوده می شود، فرشتگان به استقبال و بدرقهٔ شان آماده هستند و هنگام دیدن ایشان، مأموران بهشت ایشان را به سه کلمه تشریف و اکرام استقبال می کنند:

اول: ﴿وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ﴾ «نگهبانان بهشت برای ایشان می گویند: سلام باد برشما» ، از هرگونه آفت و تکلیف و از هر خوف وخطر در سلامت قرار دارید، چنانکه درسورهٔ

۱- صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب الذکر المستحب عقب الوضوء، حدیث: ۲۳٤.

۲- صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب البرود و الحبرة و الشملة، حدیث: ۵۸۱۱، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة بغیر حساب، حدیث: ۳۷۰.

۳- صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب البرود و الحِبَرَةِ و الشَّملة، حدیث: ۵۸۱۱، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة بغیر حساب، حدیث: ۳۷۰.

رعد آیۀ (۲۴) دعای آنهارا حکایت می کند: ﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ﴾ «سلام باد برشما به سبب شکیبائی تان، پس چه خوب است سرانجام این سرای».

دوم: ﴿طِبۡتُمۡ﴾ «شما (در دنیا از گناهان و معاصی) مردمان پاک بودید»، دل های تان به سبب معرفت الله پر از محبت وخوف او، و زبان تان به ذکر او پاک، و اعضای بدن تان به طاعت او پاک بود، پس از لحاظ عقیده، از حیث عمل، ازنظر اخلاق وآداب کاملا پاک بودید، ازین وجه آرامگاه شما بهشت است که جای پاکان است، اشاره به سببی است که موجب حصول سلامتی فوق گردید .

و همچنان کلمۀ {طِبۡتُمۡ}می تواند دعای دیگر در حق بهشتیان باشد، و معنایش: «خوش باشید، و به خوشی زندگی کنید».

سوم: ﴿فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ٧٣﴾ «پس وارد بهشت شوید، درآنجا جاویدان خواهید ماند».

- پس هنگامی مومنان به بهشت داخل می شوند و زیبائی آن را مشاهده می کنند به شکر و سپاس الله تعالی می پردازند:

۱- ﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ﴾ «و می گویند: همه ستایش از آن الله است آنکه وعدۀ خود را به ما راست گفت»، و بهشتی را که به ما وعده داد بود، ما را وارد آن ساخت.

۲- ﴿وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُۖ﴾ «وسرزمین جنت را برای ما به میراث عطا کرد، در هرجائی از بهشت که بخواهیم جای می گزینیم».

نظیر این آیۀ درسورۀ أعراف آیۀ (۴۳) و درسورۀ فاطر آیۀ (۳۴) ذکر شده است.

- ﴿فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ٧٤﴾ «پس پاداش نیکوکاران چه خوب پاداشی است».

- بعد ازآن حالت فرشتگانی را که در اطراف عرش قرار دارند، بیان می کند:

- ﴿وَتَرَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنۡ حَوۡلِ ٱلۡعَرۡشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡۖ﴾ «درآن روز فرشتگان را خواهی دیدکه گرد اگرد عرش حلقه زده اند پروردگار خویش را تسبیح مقرون به ثنا می گویند» و با کمال تواضع و خشوع سرگرم عبادت الله تعالی هستند.

- درپایان راجع به شرح حال دو گروه می گوید: ﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾ «و درمیان بندگان داوری عادلانه انجام داده می شود»، گروهی به خاطر جرائم شان داخل دارالهوان و گروهی به سبب نیکوکاری شان وارد دارالسلام خواهند شد.

- ﴿وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝٧٥﴾ « وگفته می شود: همه ستایش از آن الله است که پروردگار همه عالمیان است».

اینجا حمد در برابر فضل و احسان الله و پاداش پرهیز گاران، و در برابر عدل و انتقام از دشمنان وکیفر مجرمان است.

طوری که به هنگام ذکر آفرینش جهان حمد الهی را بیان کرد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ «همه ستایش از آن الله است آنکه آسمان ها و زمین را آفرید»، همین گونه درپایان این جهان نیز او ستوده می شود: ﴿وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝٧٥﴾ «و گفته می شود: همه ستایش از آن الله است که پرودرگار همه عالمیان است».

پایان سورة الزُّمَر

الحمد لله الذي بنعمته تَتِمّ الصالحات

تفسیر

سورهٔ غافر

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ زمر نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۰) و در ترتیب مصحف (۴۰) و عدد آیاتش (۸۵) آیه است.

سبب تسمیه :

این سوره بدان سبب «غافر» نام گذاری شده است که آغازش به «غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ» شده است، و «غافر» از جملهٔ صفات الله تعالی و اسمای حسنی او است.

و همچنان این سوره، به نام سورهٔ مؤمن نیز یاد می شود، چرا که درآن قصهٔ مؤمن آل فرعون بیان شده است.

و نام دیگر این سورهٔ، سورهٔ طَول است، چون درآغاز این سوره در بارهٔ صفات الهی، کلمهٔ «ذی الطَول» است.

مناسبتش به سورهٔ زمر بدین قرار است:

۱- درپایان سورهٔ زمر احوال کافران و مومنان را در روز قیامت بیان کرد، اکنون درآغاز این سوره می گوید: ﴿ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ ﴾ «الله بخشایندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه است» اشاره به اینست که تا پیش از فرا رسیدن قیامت دروازهٔ توبه به روی همه باز و گشاده است، و سپس بعد ازین دو وصف، اوصافی را ذکرمی کند که موجب قطع علاقه از کفر و رجوع به سوی ایمان می باشند.

۲- در هر دو سوره بحث از هول و شدت روز قیامت و بیان احوال کافران درآن روز است.

۳- مناسبت دیگر اینست که آغاز سورهٔ زمر به سخن از «نزول کتاب» شده است، به همین ترتیب نه تنها سورهٔ غافر بلکه همه سوره های حوامیم با سخن از نزول کتاب و کتاب آغاز شده، علاوه برآنکه سورهٔ زمر و حوامیم سبعه همه سوره های مکی اند.

محتوای این سوره:

در سورۀ غافر و تمام حوامیم سبعه، همانند سایر سوره های مکی بر اصول اعتقادی ترکیز شده است، به همین اساس اسلوبی که درآن به کار برده شده، اسلوب زننده و شدید است که غرض ازآن اثبات وحدانیت الله تعالی و نزول قرآن از جانب او، اثبات بعث و قیامت، وصف فرشتگان عرش و پایان دادن به کشمکش اهل حق و اهل باطل در روز قیامت است.

این سوره را نظر به تنوع مطالبش می توان به به بخش تقسیم نمود:

بخش اول: (ازآغازسوره تا آیۀ (۲۰) بیان عظمت قرآن همراه با تخویف و بشارت و تذکیر به قدرت و فضل الله تعالی و بیان اوصاف هیبت ناک قیامت است.

و عناوین مطالب این آیات: بیان عظمت شأن قرآن کریم، عکس العمل مخالفان در برابر قرآن، تسلی برای پیغمبرﷺ ، دعای خیر فرشتگان مقرب برای مؤمنان، شرح احوال مخالفان قرآن، تذکیر به کمال قدرت و عظمت الله سبحانه و تعالی، بیان اوصاف جلال و کبریایی او، بیان هدف انزال وحی و بیان اوصاف هیبتناک روز قیامت است.

بخش دوم: ازآیۀ (۲۱-۵۵) بیان سرنوشت جباران و کافران در دنیا و آخرت و دفاع مرد مؤمن از دعوت موسی عليه السلام همراه باذکر بشارت برای مؤمنان.

و عناوین موضوعات آیات این بخش بدین قرار است: تخویف به عذاب دنیوی، انجام بد کافران همراه با بیان علتش، ذکر بعثت موسی عليه السلام به سوی فرعونیان و دعوت او، قصۀ مرد مؤمن آل فرعون و دفاع او از موسی عليه السلام و دعوت او فرعونیان را به پیروی از موسی عليه السلام، خصومت و نزاع اهل دوزخ با یکدیگر، وعدۀ الهی به نصرت انبیاء و مومنان، بیان احوال ظالمان در روز قیامت و تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

بخش سوم: ازآیۀ (۵۶-۸۵) تقبیح جدال ناحق و وعید برای جدال کنندگان همراه با دستور به عبادت الله و منع از عبادت غیر الله.

و عناوین موضوعات این بخش قرار ذیل است: مذمت جدال کنندگان بدون دلیل، اقامۀ دلیل برای امکان و اثبات معاد، ذکر دو مقایسه درمیان دوگروه متخاصم، بیان تحقق وقوع معاد، تخصیص عبادت برای الله تعالی و تهدید برای معرضین، دلائل اثبات توحید، منع از عبادت غیر الله و دستور به انقیاد در برابر الله تعالی، بیان کیفر جدال کنندگان باطل پرست و سبب عذاب ایشان، دستور به صبر و وعدۀ نصرت برای پیغمبرﷺ ، ارائۀ دلیل برای اثبات توحید، و اعادۀ تهدید جدال کنندگان به ذکر سرنوشت وحشتبار سرکشان پیشین است.

❁❁❁

بخش اول: ازآغازسوره تاآیهٔ (۲۰) بیان عظمت قرآن همراه با تخویف و بشارت و ذکر قدرت و فضل الله تعالی و بیان اهوال و شداید قیامت.

آیات این بخش در دو مطلب تفسیر می گردد.

❀❀❀

مطلب اول: (ازآغازسوره تاآیهٔ ۱۲) **بیان عظمت قرآن و بیان حال جدال کننده گان در آیات الهی و ذکر استغفار فرشتگان برای مؤمنان و انجام بد کافران**

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴿٢﴾ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ ذِي
ٱلطَّوۡلِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٣﴾ مَا يُجَٰدِلُ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَا يَغۡرُرۡكَ تَقَلُّبُهُمۡ فِي
ٱلۡبِلَٰدِ ﴿٤﴾ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۖ وَهَمَّتۡ كُلُّ أُمَّةِۭ بِرَسُولِهِمۡ لِيَأۡخُذُوهُۖ
وَجَٰدَلُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّ فَأَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾ وَكَذَٰلِكَ حَقَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ
عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ
بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ
سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ
وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ
يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنَادَوۡنَ لَمَقۡتُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ
مِن مَّقۡتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡ إِذۡ تُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلۡإِيمَٰنِ فَتَكۡفُرُونَ ﴿١٠﴾ قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا
ٱثۡنَتَيۡنِ فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ﴿١١﴾ ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ
كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ﴿١٢﴾﴾

ترجـــمه:

۱- حا، میم (ازمتشابهات قرآن است).

۲- نزول این کتاب ازجانب الله غالب دانا است.

۳- آمرزندهٔ گناهان، پذیرندهٔ توبه، دارای عقوبت سخت، صاحب فضل و احسان است، جزاو معبود برحق نیست، به سوی او بازگشت است.

۴- مجادله و پرخاش نمی کند درآیت های الله مگر کسانی که کافران اند، پس رفت وآمد ایشان در شهرها (و سلطه و قدرت ایشان) تو را نفریبد.

۵- پیش ازینها قوم نوح وگروه هائی که بعد از ایشان بودند (پیغمبران را) تکذیب کردند و هرکدام ازین امت ها در بارهٔ پیغمبر شان قصد کردند تا اورا بگیرند (و به قتل برسانند) و به شبهات باطل (در برابر حق) مجادله کردند تاحق را ازمیان بردارند، پس ایشان را گرفتار ساختم، پس چگونه بود عقوبت من ؟

۶- و این گونه فرمان پروردگارت بر کافران تحقق پذیرفته است که ایشان اهل دوزخ اند.

۷- فرشتگانی که عرش (پروردگار) را می بردارند و فرشتگانی که گردا گرد آن قرار دارند پروردگارخویش را تسبیح وثنا می گویند و به او ایمان دارند و برای مومنان آمرزش می خواهند (و می گویند) ای پروردگار ما ! تو به رحمت و علم خود همه چیز را فرا گرفته یی، پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند، بیامرز و ایشان را ازعذاب دوزخ نگه دار .

۸- (و می گویند) ای پروردگار ما ! ایشان را در بهشت اقامتگاهی داخل کن که به آنان وعده داده ای، و کسانی را که نیکوکار باشند ازپدران و همسران و فرزندان ایشان (نیز داخل بهشت گردان) حقا که توغالب با حکمت هستی.

۹- و ایشان را ازکیفر بدی ها نگه دار، وکسی را که در آن روز از کیفر بدی ها نگه داری، واقعا تو او را مورد رحمت قرار داده ای، و این پیروزی بزرگ است.

۱۰- یقینا کسانی که کافرشدند (هرگاه در دوزخ افگنده شوند، ازجانب فرشتگان و مومنان) صدا کرده می شوند که یقینا خشم پروردگار برشما، ازخشم شما برخودتان بزرگتر است، چرا که (در دنیا) به سوی ایمان خوانده می شدید، پس انکار می کردید.

۱۱- کافران می گویند: ای پروردگار ما ! ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی، پس ما به گناهان خود اعتراف داریم، آیا به سوی بیرون شدن (از دوزخ و بازگشت به سوی دنیا) راهی وجود دارد؟

۱۲- (به ایشان جواب داده می شود، که به سوی بازگشت هرگز راهی وجود ندارد) زیرا هنگامی که الله به یگانگی خوانده می شد انکار می کردید و اگربا او شریک آورده می شد باور می کردید، پس امروز، داوری ازآن الله است که ازهمه برتر و بزرگتر است.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- بیان عظمت شأن قرآن و بیان اوصاف نازل کنندۀ آن،

۲- عکس العمل مخالفان در برابر قرآن،

۳- تسلی برای پیغمبر ﷺ وتهدید برای جدال کنندگان،

۴- دعای خیر فرشتگان مقرب برای مومنان،

۵- بیان حالت اسفبار مخالفان قرآن در آخرت.

مسئلۀ اول: بیان عظمت شأن قرآن کریم و بیان اوصاف نازل کنندۀ آن

- ﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴿٢﴾﴾ «حا، میم. نزول این قرآن (قانون) ازجانب الله است».

«حمٓ» از جملۀ حروف مقطعات است، و معنای آن را تنها الله تعالی می داند، اما هدف از ذکر آن، متوجه ساختن به سوی اعجاز قرآن کریم و به مبارزه فراخواندن منکرین قرآن و بیانگر ناتوانی آنها از مقابله است، به همین سبب بعد از ذکر این گونه حروف به صورت عموم، از عظمت و شأن قرآن کریم سخن به میان آمده است.

تعبیر به ﴿تَنزِيلُ﴾ اشاره به اینست که قرآن قانون آسمانی است، ﴿مِنَ ٱللَّهِ﴾ اشاره به مبدأ نزول قرآن و بیانگر صدق و حقانیت آن است.

- بعد ازآنکه مبدأ نزول و مصدر این قانون را بیان کرد، یک عده اوصاف کمال این مصدر را ذکر می کند که مظهر عظمت فرود آورندۀ این قانون و دلیل جلالت شأن آن است:

- وصف اول: ﴿ٱلۡعَزِيزِ﴾ به معنای «غالب» که هرگز مغلوب نمی شود و هیچ کس درین وصف با اوشریک نیست، چنانکه درسورۀ أنعام آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ﴾ «و او بالای بندگانش غالب و او باحکمت آگاه است».

- وصف دوم: ﴿ٱلۡعَلِيمِ﴾ «دانا است»، پنهان و آشکار بندگانش و مصالح دنیا وآخرت آنها و گفتار و کردارهای آنها همه را می داند، هیچ چیزی درکائنات ازو پنهان نیست، درین باره سورۀ آل عمران آیۀ (۵) ملاحظه شود.

بعد از ذکر دو صفت «عزیز و علیم»، شش صفت دیگر الله تعالی را ذکر می کند که بر وعده و وعید، و ترغیب و ترهیب مشتمل است:

۱- ﴿غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ﴾«آمرزندۀ گناهان» است برای کسی که به این برنامۀ جاویدانی ایمان بیاورد و مطابق این قانون عمل کند.

۲- ﴿وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ﴾ «پذیرندۀ توبه» است، پس اگر کسی ازشرک و معاصی و از مخالفت قانون او توبه کند توبۀ او را می پذیرد.

۳- ﴿شَدِيدِ ٱلۡعِقَابِ﴾ «دارای عقوبت سخت» است برای کسی که ازقانون اومخالفت ورزد و دربرابر فرمان او طغیان کند و زندگانی این جهان را برآخرت ترجیح دهد، چنانچه این حقیقت درسورۀ نازعات آیۀ (۳۷-۳۹) روشن شده است.

۴- ﴿ذِي ٱلطَّوۡلِۖ﴾ «صاحب فضل و احسان» است که به بندگانش نعمت های فراوان بخشیده است، چنانکه درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۴) و درسورۀ نحل آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ «و اگرنعمت های الله را بشمارید احاطه کرده نمی توانید».

و یا اینکه {ٱلطَّوۡلِ} به معنای قدرت است، یعنی الله تعالی دارای قدرت مطلق است.

۵- ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «جز او معبود برحق نیست»، او درالوهیت خودتنها است. و این وصف بیانگر توحید الله تعالی و نتیجۀ اوصاف قبلی است.

۶- ﴿إِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾ «به سوی اوست بازگشت»، طوری که او آغازگر همه کائنات است، همین گونه مرجع و بازگشت همه به سوی او است، درین هنگام با هرکسی مطابق آنچه انجام داده است رفتار می کند.

مناسبت این اوصاف با نزول قرآن این است که این اوصاف درحقیقت، محتوا و خلاصهٔ قرآن است، زیرا مضامین قرآن کریم:

- یا إخبار از أسماء و صفات و افعال الله سبحانه است.
- ویا إخبار ازنعمت های او و یا ازاسباب موصل به سوی نعمت های او است که عبارت از اطاعت و فرمان برداری از قانون او است، که صفت ﴿ذِي الطَّوْلِ﴾ به سوی آن اشاره دارد.
- ویا إخبار از عذاب شدید و اسباب موجبهٔ آن است که آن عبارت از معصیت و مخالفت از صاحب قانون و نافرمانی ازقانون او است که مدلول ﴿شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ است.
- ویا دعوت گنهگاران به سوی توبه و انابت واستغفار است که مدلول ﴿غَافِرِ الذَّنبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ است.
- ویا اخبار از وحدانیت او و نهی ازعبادت غیرالله است که مدلول ﴿لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ است.
- ویا اخبار ازحکم جزائی عادلانه وثواب محسنین وعقاب اهل عصیان است که مفهوم ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾﴾ است.

مسئلهٔ دوم: عکس العمل مخالفان در برابر قرآن

بعد ازآنکه عظمت شأن قرآن و اوصاف نازل کنندهٔ آن را بیان کرد، درین آیه عکس العمل مخالفان این قانون رایادآور می شود که آنها در عوض اینکه در برابر این قانون وموضوعاتش تسلیم شده تدبرکنند، دست به مجادله می زنند، قرآن را گاهی شعر، گاهی کهانت، گاهی افسانه، و یا از تعلیم آدمی می خوانند، و منظور شان ازین گونه مجادله، خموش ساختن حق و جلوگیری ازپیش رفت این نورالهی است.

الله سبحانه در بارهٔ این جدال کنندگان، می فرماید: ﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «مجادله و پرخاش نمی کند درآیت های الله مگر کسانی که کافران اند»، و به همین اساس در برابر آیات الهی سرتسلیم خم نمی کنند.

اقسام مجادله : مجادله بر دو نوع است:

۱- مجادله به منظور اثبات و ایضاح حق، این گونه مجادله، ممدوح و طریقه أنبیاء و مومنان مخلص است، چنانکه درسورهٔ هود آیهٔ (۳۲، ۷۴) درسورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۵) ودرسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۴۶) مذکوراست.

۲- مجادله به خاطر اثبات باطل و ابطال حق، این نوع مجادله همواره مذموم و نکوهیده است، چه در برابر حدیث نبوی باشد و یا در برابر کتاب الهی، و طریقهٔ دشمنان حق و منکران قانون الهی است، این نوع مجادله درپنج موضع این سوره: درآیهٔ (۴، ۵، ۳۵، ۵۶، ۶۹) ذکرشده است .

هدف این گونه جدال کنندگان را درسورهٔ کهف آیهٔ (۵۶) بیان داشته است: ﴿وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّ﴾ «وکافران به وسیلهٔ کارهای باطل به جدال می پردازند تا به وسیلهٔ جدال، حق را از میان ببرند».

سورهٔ توبه آیهٔ (۳۲) و سورهٔ صف آیهٔ (۸) نیز ملاحظه شود.

- ممکن است کسی گمان کند که اگر این جدال کنندگان کافر و دشمنان حق باشند، پس چرا اینهمه امکانات وسیع، وپیشرفت های اقتصادی و عمرانی، وتجارت های گسترده به آنان داده شده است؟!

برای رفع این گونه گمانها می گوید: ﴿فَلَا يَغۡرُرۡكَ تَقَلُّبُهُمۡ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ۝٤﴾ «پس رفت وآمد ایشان در شهرها (و سلطه و قدرت ایشان) تو را نفریبد»، چرا که این دوران آنها جز چند روزی بیش نیست، و به زودی ازپیش شان خواهد رفت، این امکانات مالی و قدرت های سیاسی و ساز و سامان نظامی، دلیل حقانیت ایشان نیست، بلکه همچون گروه های گذشته سرانجام شان هلاکت و نابودی بوده وسیلهٔ عذاب آنها است، چنانکه این حقیقت درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۷۸) روشن شده است.

مسئلهٔ سوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ وتهدید برای جدال کنندگان

بعد از بیان مخالفت جدال کنندگان در برابر قانون الهی، درینجا ماجرای امتان تکذیب کنندهٔ گذشته را به غرض تسلی برای پیغمبر اسلام ﷺ و به حیث تهدید برای جدال کنندگان ذکر می کند:

۱- ﴿كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ «پیش ازینها قوم نوح وگروه هائی که بعد از ایشان بودند (همچون عاد و ثمود، فرعونیان و قوم لوط، قوم شعیب و امثال اینها، پیغمبران را) تکذیب نمودند»، چنانچه تکذیب این گروه ها ، درسورهٔ ص آیهٔ (۱۲-۱۴) گذشت.

و این امت ها به تکذیب اکتفا نکردند، بلکه دست به اقدام شدیدتر زدند:

۲- ﴿وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ﴾ «و هرکدام ازین امت ها در بارهٔ پیغمبرشان قصد کردند تا اورا بگیرند» و به قتل برسانند، و ازین طریق آنها تلاش ورزیدند تا صدای حق را خاموش کنند.

۳- ﴿وَجَٰدَلُوا بِٱلْبَٰطِلِ﴾ «و به شبهات باطل (در برابر حق) مجادله کردند»، لذا برای پیغمبری فرشته بودن و یا سرمایه دار بودن را شرط قرار دادند.

- و هدف شان ازین مجادله این بود: ﴿لِيُدْحِضُوا بِهِ ٱلْحَقَّ﴾ «تاحق را ازمیان بردارند» و باطل را جای گزین حق بسازند.

- بعد از بیان این سه جرم، ازعقوبت دنیوی آنها خبرمی دهد: ﴿فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۝٥﴾ «پس ایشان را گرفتار (عقوبت سخت و وحشتبار ساختم) پس عقوبت من چگونه بود؟» و چگونه در لحظات اندکی بنیاد کافران را سرنگون ساخته همه را به نابودی کشاند، این عقوبت و جزای دنیوی ایشان بود.

و علاوه برآن جزای شدید اخروی را نیز پیش روی دارند:

- ﴿وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۝٦﴾ «و همین گونه فرمان پروردگارت بر کافران تحقق پذیرفته است که ایشان اهل دوزخ اند» پس طوری که تکذیب حق ، جدال باطل در برابرحق و موضع گیری در برابرحق پرستان، سبب نابودی امتان گذشته وعذاب اخروی آنها گردید، همین علت در قوم تو نیز موجود است، اینها نیز همانند امتان تکذیب کنندهٔ پیشین، مستحق عذاب دنیوی و اخروی هستند.

مسئلهٔ چهارم: دعای خیر فرشتگان مُقرّب برای مؤمنان

در آیات گذشته عداوت کافران را در برابر مومنان بیان کرد، اما درینجا به غرض تسلی و تقویت قلب پیغمبر و مؤمنان، محبت فرشتگان مقرب را با مومنان و پیروان حق بیان می دارد که ایشان درحق مومنان و پدران و همسران و فرزندان شان دعای خیر و استغفار نموده دخول بهشت را برای ایشان مطالبه می کنند.

۱- ﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ﴾ «فرشتگانی که عرش (پروردگار) را می بردارند و فرشتگانی که گردا گرد آن قرار دارند».

عرشی که مسمی به عرش رحمن وسقف عالم امکان و بزرگترین و وسیع ترین و زیباترین مخلوقات و نزدیک ترین آنها به سوی الله است، پس حاملین آن نیز از بزرگترین وقوی ترین و نزدیک ترین فرشتگان می باشند که الله سبحانه ایشان را برای برداشتن عرش خود انتخاب نموده است. و عدد حملۀ عرش هشت تن است، چنانچه درسورۀ الحاقه آیۀ (۱۷) می فرماید: ﴿وَٱلۡمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرۡجَآئِهَاۚ وَيَحۡمِلُ عَرۡشَ رَبِّكَ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ ثَمَٰنِيَةٞ﴾ «وعرش پروردگارت را در آن روز ربرالای خویش هشت (تن از فرشتگان) بر می دارند».

همچنان از جملۀ فرشتگان مقرب، فرشتگانی اند که در اطراف عرش قرار دارند که به نام کروبیون یاد می شوند.

- بعد ازآن، اوصاف و رابطۀ این هردوگروه را باپروردگارشان توضیح می دهد:

۱- ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ﴾ «پرودگارخویش را تسبیح وثنا می گویند».

«تسبیح» شان اشاره به ابراز صفت جلال، و«تحمید» شان اشاره به اثبات صفت جمال است، این وصف بیانگر کثرت عبادت ایشان است.

از میان همه عبادات شان، فقط یادآوری از تسبیح وتحمید، بدان سبب است که بقیۀ عبادات، همه درین هردو وصف داخل اند، زیرا هدف از جمیع عبادات، تنزیه وتحمید پرودگار است.

۲- ﴿وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ﴾ «و به پروردگارخویش ایمان دارند»، و نا دیده به او باور دارند.

- بعد ازآن، آنچه را که دلیل و نشان محبت این فرشتگان با مؤمنان است بیان می کند:

۳- ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ «و برای مومنان آمرزش می خواهند». دو وصف اول ازباب تعظیم خالق و وصف سوم ازقسم شفقت بر خلق است که از ثمرات مهم ایمان است.

درسورۀ شوری آیۀ (۵) می گوید: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «پروردگارخویش را تسبیح و حمد می گویند و برای مومنانی که در زمین اند، آمرزش می خواهند»، شیوۀ درست در دعا هم، همین است که نخست وسیله ذکرشود، سپس دعا صورت گیرد، و دعای ملائکه درینجا نیز ازهمین قسم است:

- چنانچه فرشتگان، نخست وسیله تقدیم داشته می گویند: ﴿رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا﴾ «ای پروردگارما ! تو به رحمت و علم خود همه چیز را فرا گرفته ای ».

درینجا، ملائکه سه وصف از اوصاف الله تعالی را به حیث وسیلهٔ اجابت دعا ذکرکردند: وصف ربوبیت، وصف رحمت، وصف علم.

﴿رَبَّنَا﴾ «اشاره به تربیه است، و موجودات عالم چنانکه درحال حدوث به سوی الله نیاز دارند، همچنین درحال بقای شان نیز به سوی تربیهٔ اومحتاج اند.﴿رَّحۡمَةً﴾ اشاره به احسان گسترده و فرا گیر او به کافهٔ علویات وسفلیات است. ﴿وَعِلۡمًا﴾ اشاره به علم محیط او به هرذره از ذرات کائنات است.

از همین سبب، این هرسه وصف را به حیث وسیلهٔ اجابت دعا انتخاب نمودند.

- و بعد ازآن، فرشتگان برای مؤمنان چهارنوع دعا می کنند:

۱- دعای آمرزش برای تائبین و پیروان قانون الهی: ﴿فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ﴾ «پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرز».

این فرشتگان درین دعای عالیقدر خود، برای مغفرت مؤمنان، دو سبب ذکر نمودند: یکی توبه از شرک و معاصی، دوم: «اتباع سبیل او» که عبارت از پیروی ازقانون الهی است.

۲- دعای نجات ازآتش دوزخ:﴿وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ۝٧﴾ «وآنها را ازعذاب دوزخ نگه دار».

۳- دعا به دخول جنت:﴿رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡ﴾ «ای پروردگارما ! آنان را دربهشت اقامتگاهی داخل کن که به ایشان وعده داده ای و کسانی را که نیکوکار باشند ازپدران وهمسران و فرزندان ایشان» همه را وارد بهشت کن. این وعدهٔ دخول بهشت درسورهٔ رعدآیهٔ (۲۳) ذکرشده است .

و منظورشان ازین دعاء این است که پروردگارا ! اصول و فروع وهمسران ایشان طوری که دردنیا درایمان وعقیده جمع شده بودند درجهان آخرت، درمنزل اصلی شان که بهشت است نیز آنان را با هم جمع کن تا هرگونه اسباب راحت و اطمینان برای ایشان مهیا باشد.

چنانکه درسورهٔ طورآیهٔ (۲۱) می گوید:﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ «وکسانی که ایمان آوردند و فرزندان شان درایمان ازآنها پیروی نمودند، فرزندان شان را به ایشان یکجا می سازیم».

اشاره به اینست که شفقت رشته داری طوری که در دنیا موجود است، درجهان آخرت نیز بر قراراست.

- سپس فرشتگان دو صفتی را ذکرکردندکه مصدر اجابت دعا می باشد: ﴿إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝٨﴾ «حقا که توغالب با حکمت هستی».

این هردو صفت طوری که مصدر اجابت دعامی باشند، مصدرخلق و امر نیزهستند، کائنات، همه نتیجهٔ قدرت، اما ادیان وشرائع، وحی، ارسال رسل، حساب وکتاب و... ثمرهٔ حکمت است.

۴- دعای خود را درحق ایشان تعمیم بخشیده ونجات ازبدی ها و عقوبت های دنیا وآخرت را برای ایشان درخواست می کنند: ﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ۚ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ﴾ «و ایشان را ازکیفر بدی ها نگه دار، وکسی را که در آن روز از کیفر بدی ها نگه داری، واقعا تو او را مورد رحمت قرار داده ای».

نظیراین آیه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) ذکرشده است .

قابل تذکر است که وقایه از «سئیآت» بر دونوع است:

نوع اول: وقایه از معاصی، وآن عبارت از توفیق است، زیرا در وجود توفیق، بنده فعل بد را انجام نمی دهد.

نوع دوم: وقایهٔ از جزا وآن عبارت ازمغفرت است.

درین آیه درخواست هردو نوع وقایه شده است، یعنی آنها را توفیق عطاکن که گناه نکنند، و اگر از ایشان گناهی سرزد شود، پروردگارا ! مغفرت شان کن.

پس فرشتگان دعاهای پرفیض و برکت خود را به یک جمله پرمحتوای پایان می بخشند: ﴿وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝٩﴾ «واین پیروزی بزرگ است». «ذلک» اشاره به سوی وقایه از «سیئات» است، یعنی کسی را که الله از گناهان و نتائج آن نگه دارد، او به کامیابی بزرگ دست یافت است.

آداب دعا:

کلمهٔ ﴿رَبَّنَا﴾ مفتاح اجابت دعا است، ازین وجه دعای ملائکه و دعاهای أنبیاء و دعاهای مومنان در موارد زیادی به همین کلمه آغازگردیده است، و دعاهای ملائکه همین بود گذشت، اما دعاهای انبیا علیهم السلام در سوره های ذیل است:

۱- دعای آدم علیه السلام درسورهٔ اعراف آیهٔ (۲۳).

۲- دعای نوح علیه السلام درسورهٔ نوح آیهٔ (۲۸).

۳- دعای ابراهیم علیه السلام در سورهٔ ابراهیم (آیهٔ۴۰-۴۱)،
۴- دعای یوسف علیه السلام درسورهٔ یوسف (آیهٔ۱۰۱)،
۵- دعای موسی علیه السلام درسورهٔ قصص (آیهٔ۱۶-۱۷)،
۶- دعای سلیمان علیه السلام درسورهٔ ص (آیهٔ ۳۵)،
۷- دعای عیسی علیه السلام درسورهٔ مائده (آیهٔ ۱۱۴)،
۸- دعای پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم درسورهٔ مومنون (آیهٔ ۹۷-۹۸)،
۹- دعای مومنان درسورهٔ آل عمران (آیهٔ ۱۹۳-۱۹۴).
درآغاز همه این دعاها وصف ربوبیت ذکرشده است، چرا که مفتاح اجابت دعا است.

مسئلهٔ پنجم: بیان حالت اسفبار مخالفان قرآن درآخرت

هرگاه احوال کفار جدال کننده را در دنیا توضیح نمود، اکنون درین آیات ابراز می دارد که آنها درقیامت به جرم خود اعتراف نموده خود را مستحق عذاب می دانند و به منظور اصلاح حال وتدارک تقصیرات گذشته شان بازگشت به سوی دنیا را درخواست می کنند، می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَٰنِ فَتَكْفُرُونَ ۝١٠﴾ «یقینا کسانی که کافرشدند (هرگاه در دوزخ افگنده شوند، ازجانب فرشتگان و مومنان) صدا کرده می شوند که یقینا خشم الله برشما، ازخشم شما برخودتان بزرگتر است، چرا که (در دنیا) به سوی ایمان خوانده می شدید، پس انکارمی کردید». «مَقْتُ الله» خشم الله، اضافهٔ «مقت» به سوی الله، از قبیل اضافهٔ مصدر به سوی فاعلش هست.

و «مقت» کافران، بر خودشان عبارت از کفر و شرک و تکذیب پیغمبران است، این اعمال که تماما به زیان انسان است، بازهم کافران مرتکب آن شدند، پس گویا آنها این اعمال را از باب خشم و غضب بر خود انجام داده اند، لذا فرشتگان تکذیب و کفرشان را به روی شان کشیده به شدت خشم الهی نویدشان می دهند.

و یا مقصود از «مَقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ» خشم کافران برخود هنگام رؤیت عذاب الهی است.

- پس درین هنگام کافران برای درخواست بازگشت به سوی دنیا زمینه سازی می کنند: ﴿قَالُوا۟ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ﴾ «می گویند: ای پروردگار ما ! ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی».

مراد از دو موت، یکی حالت قبل از پیدایش یعنی حالت نطفه بودن در صلب پدران، و دوم مرگ بعد از پیدایش است.

و مراد از دوحیات: یکی حالت دمیدن روح در جسد جنین است، و دوم حیات قیامت به خاطر حساب وکتاب است.

و هدف شان از ذکر دو بار موت و دوبار حیات اینست که پروردگارا طوری که تو قادر هستی که دو مرتبه مرگ و حیات بدهی، می توانی آن را به سه بار مرگ و حیات تبدیل نموده فرصت دیگری برای ما دهی.

- بعد ازآن به جرم خویش اعتراف می کنند: ﴿فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا﴾ «پس ما به گناهان خود اعتراف داریم» که ما واقعا گناهان بسیار را انجام دادیم، و شرک را پسندیدیم وتوحید را گذاشتیم، انبیاء را تکذیب نمودیم و با آنها مجادله کردیم و ازقیامت منکر بودیم اما الحال پشیمان هستیم.

- بعد ازین مقدمه گذاری آرزوی خود را اظهار می دارند: ﴿فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ « آیا به سوی بیرون شدن (از دوزخ و بازگشت به سوی دنیا) راهی وجود دارد؟»؟

نظیراین آیهٔ درسورهٔ انعام آیهٔ (۲۷) ودرسورهٔ مومنون آیهٔ (۱۰۶-۱۰۸) و درسورهٔ شوری آیهٔ (۴۴) ذکرشده است.

- در پاسخ به ایشان گفته می شود که برای بازگشت هرگز راهی وجود ندارد: ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْ﴾ «زیرا هنگامی که الله به یگانگی خوانده می شد انکار می کردید، و اگربا اوشریک آورده می شد باور می کردید»، و به خوشحالی و سرور می پرداختید.

چنانکه روش ایشان درسورهٔ ص آیهٔ (۵) و درسورهٔ زمرآیهٔ (۴۵) و درسورهٔ إسراء آیهٔ (۴۶) و درسورهٔ حج آیهٔ (۷۲) و درسورهٔ فرقان آیهٔ (۴۲) توضیح داده شده است.

- پس نتیجه را ذکر می کنند: ﴿فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ١٢﴾ «پس امروز، داوری ازآن الله است که ازهمه برتر و بزرگتر است»، و داوری او اینست که شما برای همیش در دوزخ بمانید، و این داوری او تغییر نا پذیر است.

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۱۳-۲۰)

تذکیر به قدرت و فضل الله سبحانه و بیان اوصاف هیبتناک قیامت

﴿ هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزۡقٗاۚ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿۱۳﴾
فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿۱۴﴾ رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ
أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿۱۵﴾ يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞۚ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ
ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ﴿۱۶﴾ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ
ٱلۡحِسَابِ ﴿۱۷﴾ وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ
يُطَاعُ ﴿۱۸﴾ يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ﴿۱۹﴾ وَٱللَّهُ يَقۡضِي بِٱلۡحَقِّۖ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ
لَا يَقۡضُونَ بِشَيۡءٍۗ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ﴿۲۰﴾ ﴾

ترجمه:

۱۳- او کسی است که دلائل (وحدانیت) خود را به شما می نمایاند، و برای شما از آسمان روزی می فرستد و (اما به این آیات) تنها کسی متذکر می شود (که به سوی الله) رجوع می کند.

۱۴- پس الله را بخوانید، درحالی که عبادت را خالص برای او انجام می دهید، اگرچه کافران نپسندند.

۱۵- الله دارای مراتب بس بلند و مالک عرش است، نازل می کند وحی را به فرمان خود برکسی که می خواهد از بندگانش تا از روز ملاقات بترساند.

۱۶- روزی که ایشان (ازقبرها) بیرون می شوند، هیچ چیزی از (اعمال و کردار) ایشان از الله پنهان نمی ماند (الله می گوید) امروز ملک وحکومت از آن کیست؟ (بازخودش جواب می گوید) تنها از آن الله یگانهٔ غالب است.

۱۷- امروز هرکسی مطابق آنچه انجام داده است جزا داده می شود، امروز هیچ ستمی وجود ندارد، حقا که الله بسیار زود حساب کننده است.

۱۸- (ای پیغمبر) آنان را از روز نزدیک (که روز قیامت است) بترسان، هنگامی که (از شدت هیبت آن) دل ها به گلوها می رسد، درحالی که پراز غم و اندوه اند، برای ستمگاران دوست مشفقی وجود ندارد و نه سفارش گری وجود دارد که سخنش پذیرفته شود.

۱۹- الله خیانت چشم ها وآنچه را که سینه ها پنهان می دارند، می داند.

۲۰- و الله داوری عادلانه انجام می دهد و کسانی را که کافران جزالله می خوانند، هیچ گونه داوری نمی توانند کنند، یقینا الله شنوای بینا است.

تفسیر:

در ین آیات مسائل آتی بیان شده است:

۱- تذکیر به کمال قدرت و عظمت الله سبحانه به حیث دلیل توحید،

۲- بیان سه وصف جلال و کبریایی الله تعالی،

۳- هدف انزال وحی و بیان برخی از اوصاف روز قیامت،

۴- بیان صفات هیبتناک قیامت .

مسئلهٔ اول: تذکیر به کمال قدرت و عظمت الله سبحانه به حیث دلیل توحید

پیشتر علوّ و کبریای الله سبحانه را ذکر نمود، حالا درینجا آنچه را که دلیل علو و کبریای الله تعالی و نشان کمال عظمت و قدرت و توحید او است بیان می کند:

- ﴿ هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ ﴾ «او کسی است که دلائل (وحدانیت) خود را به شما می نمایاند».

این آیات شامل آیات کتاب تکوین مانند آسمانها وکواکب و ابر و باد و زمین و کوه ها و دریاها و درختان و گیاهان و حیوانات است، و هم شامل آیات کتاب تدوین و آیات اعجاز اند که به دست پیغمبران آشکار می گردیدند.

چنانکه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹۰) و درسورهٔ یونس آیهٔ (۶) و درسورهٔ فصلت آیهٔ (۵۳) و درسورهٔ شوری آیهٔ (۲۹) ذکرشده است.

- سپس از میان آن آیات و دلائل، یک دلیل را به طور مشخص ذکر می کند: ﴿ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزۡقٗا ﴾ «و برای شما ازآسمان روزی می فرستد».

این روزی عبارت از اسباب روزی می باشد که باران است، و در نتیجهٔ بارش آن، به ارادهٔ الله تعالی انواع میوه ها، درختان، اقسام گیاهان و حبوبات بیرون می آید و اسباب زندگی و رفاهیت انسان را می سر می سازد.

نظیر این آیه درسورهٔ جاثیه آیهٔ (۵) مذکوراست.

قابل تذکر است که مهمات زندگی انسان بیش ازحد است، ولی مهم ترین آنها دوچیز است: یکی مصالح ادیان، دوم: مصالح ابدان، الله سبحانه درین آیه هردو مصلحت رایکجا ذکرکرده است: مصالح ادیان به اظهارآیات صورت می گیرد و مصالح ابدان به انزال روزی ازآسمان تحقق می یابد.

و تأمل در تحقیق این مصالح، انسان را وادار می سازد تا به رحمت و کرم او پی برده این حقیقت را دریابد که سزاوارعبادت تنها همان ذاتی است که این همه مصالح را برای بندگانش میها ساخته و می سازد.

- اما این تأمل و اندیشیدن و ازآن بهره مند شدن کار هر کسی نیست بلکه: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾﴾ «و (به این آیات) تنها کسی متذکر می شود (به سوی الله) رجوع می کند»، و مادهٔ انابت و رجوع به سوی پروردگارش در او موجود بوده باشد.

انابت به معنی توبه است، و ذکر انابت درینجا به صیغهٔ مضارع، اشاره به آنست که تنها همان انابتی مفید و سودمند است که متکرر و مستمر بوده باشد.

و بندهٔ منیب کسی است که در همه احوال و به طور مداوم به سوی الله متوجه می شود، و از غیرالله اعراض می کند، چنین شخص می تواند ازین آیات بهره مند شود.

- بعد ازآنکه دلیل اثبات توحید و موجب اخلاص را ذکرکرد، بندگانش را به اخلاص دین و اعراض از ما سوی الله، دعوت داده می فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «پس الله را بخوانید درحالی که عبادت راخالص برای اوانجام می دهید».

لفظ دعا درینجا هم شامل دعای عبادت است وهم شامل دعای مسئله است، و معنای اخلاص دین برای الله این است که کافهٔ عبادات چه واجب باشد و چه مستحب، حقوق الله باشد یاحقوق عباد، همه تنها و تنها برای الله انجام داده شود.

- بازمی فرماید: ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١۴﴾﴾ «اگرچه کافران (اخلاص عبادت برای الله را) نپسندند»، در هیچ حالت باید مؤمنان پروای کافران را نداشته باشند، و هیچ عملی از اعمال

اسلام را به خاطر نا راحت شدن کافران نباید ترک کنند و نباید پس پشت اندازند، زیرا چنین کار دلیل ضعف ایمان و هراس از کافران است.

این موضوع که کافران از شنیدن توحید نا راحت می شوند، درسورۀ زمرآیۀ (۴۵) و درسورۀ غافرآیۀ (۱۲) ودرسورۀ حج آیۀ (۷۲) نیز ذکر شده است.

در محیطی که اکثریت مردم به شرک و بدعت آلوده باشند، چهرۀ توحید وسنت برای ایشان بسیار وحشتناک معلوم می شود، چنانکه امروزه مؤمنان پابند قرآن و سنت را با القاب عجیبی یاد می کنند، ولی مومن واقعی و پیرو سنت درچنین موقع باید قاطعانه به پیش برود وپرچم توحید و سنت را در اهتزاز درآورد و پروای خوشی و خفگی اهل باطل را نداشته باشد.

مسئلۀ دوم: بیان سه وصف جلال و کبریای الله تعالی

هرگاه هدف محوری و اساسی را که انجام دادن عبادت خالص برای الله تعالی است تذکر داد، دراینجا سه وصف از اوصاف جلال و کبریای الله تعالی را بیان می دارد:

۱- ﴿رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ﴾. کلمۀ «رَفِيعُ» دارای چندین معنی است:

اول: «رَفِيعُ» به معنای رافع است، یعنی بلند کننده، درین صورت معانی متعددی را در بر می گیرد: بلند کنندۀ درجات خلق در علوم، در عبادات، در اخلاق، در روزگار، در رزق و روزی ، در مناصب و غیره، چنانکه درسورۀ أنعام آیۀ (۱۶۵) می گوید:﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ﴾ «و او کسی است که شما را در زمین جای گزین ساخت و برخی شما را بر برخی برتری داد».

دوم: اینکه «رَفِيعُ» به معنای مرتفع، یعنی بلند، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «الله دارای مراتب بس بلند و بالا است» او از هر لحاظ مرتبۀ بس بلند و بالا دارد، چه در ذاتش و چه در صفات جلال و جمالش.

بلندی او در ذاتش اینست که او ازلی و ابدی و سرمدی است ، وجود او را بدایت و نهایتی نیست، چنانکه درسورۀ حدیدآیۀ (۳) می گوید:﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ «او قبل از همه و بعد از همه است، و آشکار و پنهان است»، و نه او را مانند و شریکی است، و او قادر مطلق است، او به همه کلیات وجزئیات و به همه ذوات وصفات و به همه ذوات کائنات، عالم

است، آنگونه که این موضوع را درسورهٔ بقره آیهٔ (۲۹) و درسورهٔ انعام آیهٔ (۵۹) ودرسورهٔ نمل آیهٔ (۶۵) ودرسورهٔ لقمان آیهٔ (۱۶، ۳۴) ودرسورهٔ فاطرآیهٔ (۳۸) توضیح داده است.

۲- ﴿ذُو ٱلۡعَرۡشِ﴾ «مالک عرش است»، و عرش مملوک و محتاج او است، اما الله تعالی احتیاج و نیازی به عرش ندارد، علو او بر عرش، علوّ احتیاج و نیاز نیست.

این بیانگر علو الله تعالی ازعالم اجسام است، چنانکه درسورهٔ توبه آیهٔ (۱۲۹) و درسورهٔ نمل آیهٔ (۲۶) ودرسورهٔ بروج آیهٔ (۱۵) بیان همین وصف است.

۳- ﴿يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ «نازل می کند وحی را به فرمان خود برکسی که می خواهد از بندگانش»، این وصف اشاره به تسخیر عالم ارواح است، چنانکه درسورهٔ نحل آیهٔ (۲) اشاره به همین وصف است.

مسئلهٔ سوم: هدف انزال وحی و بیان برخی از اوصاف روزقیامت

- بعد ازآن هدف القای وحی را بیان می کند: ﴿لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ١٥﴾ «تا (مردم را) از روز ملاقات بترساند»، از روز ملاقات ارواح با اجساد، ملاقات با اعمال و جزا، ملاقات ظالم با مظلوم، ملاقات مشرک با معبودان باطل، ملاقات باشیاطینی که آنها را گمراه کرده اند، ملاقات همه باپروردگار شان.

پس هدف ارسال پیغمبران و وحی بر ایشان انذار مردم از قیامت و حساب و کتاب آن است، و درین آیه یکی اوصاف قیامت بیان شده است که آن ﴿يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ﴾ می باشد.

بعد ازآن چند وصف دیگر قیامت را بیان می کند:

وصف دوم: ﴿يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَ﴾ «روزی که ایشان آشکار می شوند»، و به سبب همواری زمین هیچ چیزی آنها را ستر نمی کند، چرا که آنجا نه بلندی وجود دارد، و نه کدام پستی، نه کوهی وجود دارد و نه کدام مغاره ای، درسورهٔ طه آیهٔ (۱۰۷) بیان همین وصف است.

وصف سوم: ﴿لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞ﴾ «هیچ چیزی از (اعمال) ایشان ازالله پنهان نمی ماند»، بلکه همه کرده های شان برای الله تعالی واضح و روشن است، و مطابق اعمال شان درحق آنان داوری صورت می گیرد خیر باشد یا شر.

مقصود آیه وعید و تهدید کافران است که درآن روز مخلوقات با همهٔ کثرت شان، هیچ عملی از اعمال شان بر الله تعالی پوشیده نیست.

و درسورۀ الحاقه آیـۀ (۱۸) مـی گویـد: ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ﴾ «درآن روز(به پیشگاه پروردگار) عرضه می شوید هیچ عمل شما ازو پنهان نیست».

وصف چهارم: گفتاری که هنگام بروز خلق برای حساب وجزا گفته می شـود: ﴿لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾﴾ «(الله می گوید) امروز ملک وحکومت ازآن کیسـت؟ (باز خـودش جواب می گوید) تنها ازآن الله یگانۀ غالب است».

از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«يَطْوِى اللَّهُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِى الأَرَضِينَ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ – قَالَ ابْنُ الْعَلاَءِ : بِيَدِهِ الأُخْرَى – ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟»

«الله در روز قیامت آسمان ها را به هم می پیچاند، سپس آن ها را به دست راستش می گیرد، سپس می گوید: من پادشاهم، کجایند ستمگران ؟ کجایند سرکشان ؟ - در روایت ابن العلاء آمده است – سپس آن را به دست دیگرش می گیرد و می گوید : کجایند ستمگران و کجایند سرکشان ؟ ». (۱)

وصف پنجم: روز جزای اعمال است: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ «امـروز هرکسـی مطابق آنچه انجام داده است، جزا داده می شود».

وصف ششم: روز عدل و داد گستری اسـت: ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ «امـروز هـیچ سـتمی وجـود ندارد»، و به اندازۀ ذره ای بر هیچ انسانی ستم نمی شود و در حق کافران عدالت بـه صـورت واقعی و کاملش تطبیق می شود، اما در حق اهل ایمان، عدالت بافضـل و احسـان پروردگـار همراه می باشد.

ظلم چهارصورت دارد:

۱- اینکه بنده مستحق ثواب باشد، ولی ازآن محروم کرده شود.

۲- حقوقش کامل داده نشود.

۳- مستحق عذاب نباشد ولی عذاب کرده شود.

۱- صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة و النار، باب حدثنا ابوبکر..، ۷۲۲۸، و سنن ابوداود، کتاب السنة، باب الرد علی الجهمیة، حدیث: ۴۷۳۴، و لفظ حدیث از روایت ابوداود است.

۴- عذابش ازگناهش بیشتر باشد.

هیچ یکی ازین اقسام ظلم، درآن روز وجود ندارد چرا که الله تعالی ظلم را دوست ندارد، چنانچه در حدیث صحیح قدسی آمده است که الله تعالی فرموده:

«يَا عِبَادِي إِنِّيْ حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِيْ وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلاَ تَظَالَمُوا ... يَا عِبَادِيْ إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيَّاهَا ، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلاَ يَلُومَنَّ إِلاَّ نَفْسَهُ »

«ای بندگانم ! یقینا من ظلم را بر خود حرام قرار داده ام، و آن را در میان شما (نیز) حرام قرار دادم، پس بر یکدیگر ظلم نکنید... ای بندگانم ! این اعمال شما است که برایتان گردهم می آورم سپس (پاداش) آن را به شما پوره می دهم، لذا کسی که (در پاداش عملش) خوبی را دریابد، پس باید الله را ستایش کند و کسی که جز این چیز دیگری را یابد، تنها خودش را ملامت کند» . (1)

- سپس روشن می سازد که درتطبیق جزا هیچ تاخیری صورت نمی گیرد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿١٧﴾﴾ «چرا که الله سریع الحساب است».

مسئلهٔ چهارم: بیان صفات هیبتناک و دهشتناک دیگر قیامت

بعد از بیان اینکه انزال وحی به خاطر بیم دادن از «یوم التلاق» است، پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دستورمی دهد که به غرض بیم دادن مردم اوصاف هیبت ناک و دهشت ناک دیگر روز قیامت و اسبابی را که موجب بیم و خوف انسان می گردد، برای مردم بیان کند تا باشد که از کفر و شرک دست بکشند:

۱- ﴿ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْأَزِفَةِ ﴾ «(ای پیغمبر) آنان را از روز نزدیک (که روز قیامت است) بترسان». «ٱلْأَزِفَةِ» نزدیک شونده، از «أَزِفَ الأمرُ» گرفته شده است، و این کلمه صفت برای موصوف محذوف است که عبارت از «الساعة و یا القیامة» است.

و قیامت را بدان سبب «يَوْمَ ٱلْأَزِفَةِ» گفته می شودکه آمدنش با اهوال و زلزله های که با خود دارد، نزدیک است؛ همین طور درسورهٔ نحل آیهٔ (۱) در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۱) و درسورهٔ نجم آیهٔ (۵۷) و درسورهٔ قمرآیهٔ (۱) و در سورهٔ نبأ آیهٔ (۴۰) ازقرب وقوع آن خبرمی دهد.

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الأداب، باب تحریم الظلم، حدیث: ٦٧٣٧ .

۲- ﴿إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ﴾ «هنگامی که (از شدت وحشت) دل ها به گلوها می رسد». مسلّم است که انسان هنگامی که زیر فشارحوادث طاقت فرسا و خوف و دهشت شدید قرار می گیرد احساس می کند که قلب او ازجای اصلیش دورشده به گلو نزدیک شده است چنانکه درسورهٔ احزاب آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠﴾ «و دل ها (ازشدت ترس) به گلوها رسید و به الله گمان های مختلف می کردید»، هنگامی که حالت انسان در برابر شدائد دنیوی چنین شود، پس در برابر هول ودهشت قیامت که فراتر از تصور انسان است، چگونه خواهد بود ! هول و دهشتی که انسان جز غم و اندوه خودش دیگر همه را فراموش می کند !

۳- ﴿كَٰظِمِينَ﴾ «درحالی که پر از غم و اندوه اند»، و ازشدت غم و اندوه نمی توانند سخنی گویند.

۴- ﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾﴾ «برای ستمگاران دوست مشفقی وجود ندارد و نه سفارش گری وجود دارد که سخنش پذیرفته شود»، زیرا شفیعان، انسان مشرک را هرگز شفاعت نمی کنند. «حَمِيمٍ» دوست مشفق و غمخوار.

۵- ﴿يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى ٱلصُّدُورُ ﴿١٩﴾﴾ «الله خیانت چشم ها وآنچه را که سینه ها پنهان می دارند، میداند».

﴿خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ﴾ دزدانه نگاه کردن چشمها به سوی حرام، این کلمه به افعال اعضاء اشاره دارد؛ ﴿وَمَا تُخْفِى ٱلصُّدُورُ ﴿١٩﴾﴾ اشاره به افعال قلوب است، پس الله تعالی همهٔ این ها را می داند چنانکه این حقیقت درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۵) و درسورهٔ انعام آیهٔ (۳) و درسورهٔ طه آیهٔ (۷) نیزذکر شده است.

۶- ﴿وَٱللَّهُ يَقْضِى بِٱلْحَقِّ﴾ «و الله داوری عادلانه انجام می دهد» چرا که نام او حق، گفتارش حق، حکم شرعی اوحق، وحکم جزائی اوحق است، او است که درمیان مومنان وکافران در دنیا و درمیان ایشان درآخرت در مسائلی که باهم اختلاف دارند به حق داوری می کند. چنانکه این مطلب درسورهٔ جاثیه آیهٔ (۱۷) توضیح داده شده است.

۷- ﴿وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَقْضُونَ بِشَىْءٍ﴾ «و کسانی را که کافران جزالله می خوانند، هیچ گونه داوری نمی توانند کنند»، و هیچ چیز و هیچ کاری از ایشان ساخته نیست.

به این جمله، امیدکافران و مشرکان را ازتوقع شفاعت معبودان و از کسانی که آنها را نزد الله سفارش گران خود می پنداشتند، قطع می کند.

۸- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ۝٢٠﴾ «یقینا الله شنوای بینا است»، و همه اقوال بندگان را چه آشکارا باشد و چه پنهان، می شنود، و همه اعمال ایشان را می بیند و می داند، و هیچ چیزی ازو پنهان نمی ماند.

این هشت امر ایجاب می کند که انسان باید برای آن روز خود را آماده سازد.

✿✿✿

بخش دوم (ازآیهٔ ۲۱-۵۵) بیان سرنوشت ستمگران به صورت اجمالی و ذکر بعثت موسی‌علیه‌السلام و دفاع مرد مؤمن از دعوت موسی‌علیه‌السلام و بشارت برای مؤمنان

آیات این بخش در چهار مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: (ازآیهٔ ۲۱-۲۲) **بیان سرنوشت جباران به صورت اجمالی**

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا۟ هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ۝٢١ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَكَفَرُوا۟ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّهُۥ قَوِىٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ۝٢٢﴾

ترجـــمه:

۲۱- آیا در زمین سیر نکرده اند تا ببینند که سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بوده اند چگونه بوده است، آنها قدرت وآثار شان در زمین نسبت به اینان بیشتر بود، پس به سبب گناهان شان، الله آنها را گرفت کرد(و نابود ساخت) و برای ایشان از عذاب الله هیچ نگه دارنده ای نبود.

۲۲- این عقوبت بدان سبب بود که پیغمبران شان دلائل روشن برای ایشان آوردند، اما آنها کفر ورزیدند، پس الله آنها را گرفت کرد (و تحت مجازات قرار داد) حقا که او بسیار نیرومند و دارای عقوبت سخت است.

تفسیر:

درآیات گذشته، مجادلین، مخالفین قانون الهی را به عذاب آخرت تهدید کرد، حالا درین آیات آنها را با اشاره به سوی اقوام هلاک شده، به عذاب دنیوی تخویف داده می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ﴾ «آیا در زمین سیر نکرده اند تا ببینند که سر انجام کار کسانی که پیش از ایشان بوده اند چگونه بوده است»، و انجام شان به کجا کشید؟

منظور ازین سیر تنها گشت و گذار تفریحی و سیاحت مبنی بر لهو ولعب نیست، بلکه سیر و سیاحت فکر و نظر و علم و عبرت ومطالعه آثار آنها است.

- سپس به سوی نیرو و توانمندی آنان اشاره نموده می گوید: ﴿كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ﴾ «آنها قدرت وآثار شان در زمین نسبت به اینان بیشتر بود».

هم از لحاظ بدنی نیرومند تر بودند و هم از لحاظ نظامی و اقتصادی و عمرانی از قدرت و توان عالی برخوردار بودند.

﴿أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ اشاره به قدرت بدنی، قدرت علمی و قدرت مادی و اقتصادی و نظامی ایشان است.

﴿وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ﴾ اشاره به پیشرفت های عمرانی وکشاورزی آنها است: مانند شهرهای زیبا، قصرهای عظیم و باغ ها و مزرعه های پهناور و منظره های عجیب و درآیهٔ (۸۲) همین سوره نیز بیان همین مطلب است.

و درسورهٔ روم آیهٔ (۹) نیز همین نوع پیشرفت آنها را ذکر نموده است، و در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۲۸-۱۲۹) ازساختمان های بلندآنها حکایت می کند.

انجام بد آن کافران همراه با بیان علتش

این اقوام در برابر نعمت هایی که الله تعالی به ایشان داده بود، نا سپاسی کرده به کفر و شرک و تکذیب پیغمبران پرداختند، لذا سرانجام شان چنین شد: ﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ ۞﴾ «پس به سبب گناهان شان، الله آنها را گرفت کرد (و نابود ساخت) و برای ایشان از عذاب الله هیچ نگه دارنده ای نبود» که حفاظت شان کند، نه

معبودان، نه عساکر، نه سرمایه و نه اسباب وآلاتی که برای دفاع تهیه نموده بودنـد، هیچ کدام ازین نعمت ها در دفع عذاب کوچکترین فائده ای را برای ایشان نداشت.

- سپس گناهانی را که سبب گرفت الهی و علت عذاب ایشان شد، بیان نموده می گویـد:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا ﴾«این عقوبت بدان سبب بود که پیغمبران شان دلائل روشن برای ایشان آوردند، اما آنها کفر ورزیدند»، و آنها را تکـذیب نمودنـد و بـا ایشان مجادله کردند و سرانجام و پیامد کفرشان چنین شد:

-﴿ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ ﴾ «پس الله آنهارا گرفت کرد» و تحت مجازات شدید خود قرارشـان داد که جزآثارشان هیچ فردی را باقی نگذاشت .

-﴿ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾ ﴾«حقا که او بسیار نیرومند و دارای عقوبـت سـخت است»، پس خردمند کسی است که حالت دیگران را دیده پند بگیرد، و از اموری کـه سـبب عقوبت الهی می گردد، اجتناب ورزد و در حصول اسباب سعادت و رضای الله تعالی بکوشد.

این مضمون به حیث یک مقدمه اجمالی برای سرنوشت جباران بود کـه در آیـات بعـدی تفصیل و توضیح می شود.

✿✿✿

مطلب دوم: (ازآیهٔ ۲۳ -۲۷) **قصهٔ موسی علیه السلام با فرعون و هامان**

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ۚ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾ ﴾

ترجــــمه:

۲۳- و یقینا ما موسی را با معجزات خود و با دلیل روشنی فرستادیم.

۲۴- به سوی فرعون و هامان و قارون، پس آنها گفتند: جادوگربسیار دروغگو است.

۲۵- پس هنگامی که حق از نزد ما به ایشان آمد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده اند بکشید و دختران شان را زنده نگهدارید، و نیرنگ کافران جز گمراهی نخواهد بود.

۲۶- فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا اورا نجات دهد)، من می ترسم که آئین شما را تبدیل می کند، یا درین سرزمین فساد ایجاد می کند.

۲۷- و موسی گفت: یقینا من پناه می برم به پروردگارخود و پروردگار شما ازشر هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد.

تفســـیر:

بعد از اشارهٔ اجمالی به تکذیب و کفر امتان گذشته و انجام بد شان، درینجا به قصهٔ یکی از اقوام گذشته می پردازد که عبارت از قصهٔ بعثت موسی﷤ به سوی فرعون و فرعونیان، و موقف معاندانهٔ آنان در برابر پیغمبر الهی است، و درین قصه دو عبرت و پند است: یکی عبرت از کید تکذیب کنندگان و عناد و سپس هلاکت شان، دوم: عبرت به صبر و ثبات مؤمنان و سرانجام پیروزی ایشان و هر دو عبرت مشتمل بر وعید و وعده است، وعید برای مشرکان مکه و هرکسی که در برابر حق عناد و تکبر می کند و وعده برای پیغمبرﷺ و مومنانی که در مسیر دعوت و تبلیغ حق از صبر وثبات کار می گیرند.

- می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَقَٰرُونَ﴾ «و یقینا ما موسی را با معجزات خود و با دلیل روشنی فرستادیم. به سوی فرعون وهامان وقارون».

ذکر این سه تن بدان سبب است که ایشان از سرکرده های طواغیت و از پیشتازان شر و فساد و دشمنی با حق و حق پرستان بودند، فرعون مظهر زور و قدرت و ظلم و استبداد، و

هامان مظهر تزویر و چاپلوسی وشیطنت و قارون مظهر سرمایه ومال و بخل بود که برای حفظ سرمایه اش از هیچ عمل زشت صرفه نمی کرد.

ذکر قارون، درینجا بدان سبب است که در قضیهٔ تکذیب موسی عليه السلام او نیز همانند فرعون و هامان بود، هرچند که قصهٔ تکذیب و سرکشی او در برابر حق، بعد از هلاکت فرعون صورت گرفته است.

- هنگامی که موسی عليه السلام آنها را به سوی پذیرش حق و پیروی از آن دعوت داد، آنها در عوض پذیرش حق و تسلیم در برابر آن، سه نوع عمل مذموم را درپیش گرفتند:

۱- به اتهام متوسل شدند: ﴿فَقَالُوا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ۝٢٤﴾ «پس آنها گفتند: جادوگر بسیار دروغگو است»، معجزات موسی عليه السلام را جادو قرار دادند و ایشان را در دعوای نبوتش دروغگو خواندند.

۲- به قتل و تهدید متوسل شدند: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا ٱقْتُلُوٓا أَبْنَآءَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُۥ وَٱسْتَحْيُوا نِسَآءَهُمْ﴾ «پس هنگامی که حق از نزد ما به ایشان آمد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آوردند بکشید و دختران شان را زنده نگه دارید».

این کشتار غیر ازکشتاری است که در دوران ولادت موسی علیه السلام صورت گرفته بود، آن کشتار به خاطر جلوگیری از زنده ماندن مولودی بود که نابودی حکومت به دست او پیش بینی شده بود.

و این کشتار دوم: به خاطر جلوگیری از گسترش و افزایش مومنان بود.

- الله سبحانه در رد این نقشهٔ فرعون می گوید: ﴿وَمَا كَيْدُ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ ۝٢٥﴾ «و نیرنگ کافران جز گمراهی نخواهد بود»، به همین اساس همه نیرنگ هایی که فرعون سنجیده بود، به ضررش تمام شد و خودش اسیر نیرنگ هایش گردید.

۳- چون نقشه های گذشته موثر واقع نشد و دعوت توحیدی موسی عليه السلام روز به روز در گسترش و اوج گیری بود، پس فرعون به خاطرسرکوبی دین توحید، قتل موسی علیه السلام را با مشاورینش در میان گذاشت: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِىٓ أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ﴾ «وفرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگار خویش را بخواند»، تا او را از من نجات دهد، ازین گفتار فرعون دانسته می شود که مشاوران فرعون، او را به قتل موسی عليه السلام مشوره نمی دادند، به همین سبب دربارهٔ قتل او از ایشان اجازه خواست.

- سپس فرعون برای قتل موسی عليه السلام دو موجب ذکر کرد:

- **موجب اول** بیم از فساد دینی: ﴿إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمۡ﴾ «من می ترسم که آئین شما را تبدیل می کند»، چرا که دعوت او در دل های مردم روز بروز ریشه می دواند و به تدریج همه به دین او می پیوندند، و خدا پرستی به میان می آید، درنتیجه فرعون پرستی و بت پرستی پایان می یابد، و بدین ترتیب شیوه و نحوۀ زندگی و تدین ملت فرعونی دگرگون می شود.

- **موجب دوم** بیم از فساد و هرج و مرج: ﴿أَوۡ أَن يُظۡهِرَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡفَسَادَ ٢٦﴾ «یا در سر زمین (مصر) فساد ایجاد می کند»، و رسومات آبایی را ازمیان برمی دارد، در عوض آن آئین تازۀ را به میان آورده نظام و حکومت و امنیت و قانون ما را به خطر مواجه می سازد، بنابران مصلحت دینی وهم مصلحت دنیوی و مصلحت وطن ایجاب می کند که من اورا به قتل برسانم.

این ادعای فرعون کاملا همان طوری است که امروزه حکومت های اجیر و مزدور به خاطر جلوگیری از دعوت اصیل اسلامی، دعوتگران را به تخلف و زیر پا کردن قانون اساسی متهم نموده گاهی به قتل و کشتار شان تصمیم می گیرند و گاهی به حبس و زندانی ساختن ایشان، چرا که دعوت او را برای قانون و نظام فاسد خود، خطر تلقی می کنند.

- هرگاه این تصمیم فرعون به موسی عليه السلام رسید، او در برابر تجبر و سرکشی فرعون، به پروردگار خود چنگ زد: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّي عُذۡتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٖ لَّا يُؤۡمِنُ بِيَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ ٢٧﴾ «و موسی گفت: یقینا من پناه می برم به پروردگارخود و پروردگار شما ازشر هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد».

او ذاتی است که اگر اراده و خواست او نباشد، دنیا اگر همه یکجا جمع شوند، کوچک ترین آسیبی به من رسانده نمی توانند، پس الله سبحانه به لطف وکرم خود درخواست موسی عليه السلام را اجابت نمود و او را ازشر چنین متکبرنجات بخشید و برایش وسائلی مهیا ساخت که به توسط آنها، شرفرعونیان را ازو دورساخت.

✿✿✿

مطلب سوم: قصهٔ دعوت و دفاع مرد مومن آل فرعون او از موسی عليه السلام

۱- دفاع او از موسی عليه السلام و دعوت غیر مستقیمش

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ ٱللَّهُ وَقَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ مِن رَّبِّكُمْ ۖ وَإِن يَكُ كَـٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ ۖ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ ٱلَّذِى يَعِدُكُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ يَـٰقَوْمِ لَكُمُ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ ظَـٰهِرِينَ فِى ٱلْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأْسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ۚ قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٢٩﴾﴾

ترجـــمه:

۲۸- و مرد مومنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را بـدان خاطر می کشید که او می گوید: پروردگار من الله است، در حالی که برای شـما ازجانـب پروردگارتان دلائل و معجزات روشنی آورده است؟ و اگر (فرضا) او دروغگو باشد، وبـال دروغگویی اش برضرر خود او است، و اگر راستگو باشد، برخی از عذاب هایی که شما را بیم می دهد بشما می رسد، یقینا الله شخص تجاوزکار دروغگو را هدایت نمی کند.

۲۹- ای قوم من ! امروز حکومت ازشما است که درین سر زمین غالب هستید، پس چه کسـی ما را از عذاب الله یاری خواهد داد، اگر آن عذاب بما بیاید؟ فرعون گفت: من جزآنچـه را که درحق شما مصلحت می بینیم مشوره نمی دهم، و شما را جز به راه صواب رهنمـائی نمی کنم.

تفســـیر:

هنگامی که مشوره قتل به سمع موسی عليه السلام رسید، او به الله پنـاه بـرد، پـس الله سـبحانه شخصی را که او ایمان خود را پنهان می داشت و ازخاندان سلطنتی بود، و فرعون سخن او را می شنید ، برای دفاع از موسی آماده ساخت، پس آن شخص با قتل موسی مخالفت نموده در مرحلهٔ اول آنها را به صورت غیر مستقیم به حقانیت دعوت موسی عليه السلام و پـذیرش دعـوت او فرا خواند:

- ﴿ وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ ﴾ «و مرد مومنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را بدان خاطر می کشید که او می گوید: پروردگار من الله است».

درین آیه ازسه وصف آن مرد یاد آوری نموده است: اول: اینکه او مومن بود. دوم: او از نزدیکان فرعون بود. سوم: او ایمان خود را پنهان می داشت.

پس آن مرد در مورد قتل موسی علیه السلام مخالفت نموده بیان داشت که ﴿ رَبِّيَ ٱللَّهُ ﴾ گفتن جرم نیست که به سبب آن کسی کشته شود، در حالی که اقدام به قتل کسی، باید سبب غیر قابل توجیه داشته باشد.

بعد ازآن برای نادرست بودن قتل موسی علیه السلام سه حجت و دلیل ذکر کرد:

- حجت اول: ﴿ وَقَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ مِن رَّبِّكُمْ ﴾ «در حالی که برای شما ازجانب پروردگارتان دلائل و معجزات روشن آورده است؟» .

مراد از «بِٱلْبَيِّنَـٰتِ» می تواند دلائل عقلی باشد و همچنان می تواند دلایل نقلی باشد.

اگرمراد از ﴿ بِٱلْبَيِّنَـٰتِ ﴾ معجزات دال بر رسالت موسی علیه السلام باشد، درین صورت حجت عقلی می شود، و اگر مراد از ﴿ رَبِّيَ ٱللَّهُ ﴾ مسئلهٔ توحید و مراد از ﴿ بِٱلْبَيِّنَـٰتِ ﴾ دلائل توحید باشد، درین هنگام حجت نقلی می شود.

و مقصودش اشاره به استدلالات موسی علیه السلام است که چرا او را قتل می کنید، در حالیکه او برای اثبات دعوای خود برهان پیش نموده و با دلیل سخن زده است.

این برهان درسورهٔ طه آیهٔ (۵۰) و درسورهٔ شعراء آیهٔ (۲۴-۲۸) حکایت شده است.

مرد مومن گویا آنها را به سوی این امر فرا خواند که اگرشما توان دارید، باید از روی حجت و دلیل با او مقابله کنید، و حجت را به حجت دفع کنید، نه به قتل.

از گوش فرا دادن فرعون به سخنان آن مرد مؤمن، دانسته می شود که {أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ} گفتن آن مرد مؤمن، تأثیر به سزایی بر فرعون داشته است و هنگامی که عقبه بن أبی معیط – یکی از سران مشرکان- از گلوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم گرفته ایشان را خفه نموده بود، همین سخن را ابوبکرصدیق نیز بار بار تکرار نموده او را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم دور می کرد.

در صحیح بخاری از عروه بن الزبیر روایت است که او گفت: به عبد الله بن عمرو بن العاص – رضی الله عنهما- گفتم: مرا به سخت ترین عملی که مشرکان در برابر پیغمبر ﷺ انجام دادند، خبر بده. عبد الله بن عمرو گفت: یک روز در حالی که پیغمبر ﷺ در ساحهٔ کعبه نماز می خواند، درین اثنا عقبه بن أبی معیط آمد و از شانهٔ پیغمبر ﷺ گرفت و لباسش به گردن شان پیچاند و به آن گلوی ایشان را سخت فشرد، پس ابوبکر آمد، از شانهٔ عقبه گرفت و او را از پیغمبر ﷺ دور راند، و گفت: {أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ}.[1]

- حجت دوم: اینست که موسی ازدوحال خالی نیست: او در دعوای خود یا دروغگو است و یا راستگو﴿وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾ «و اگر (فرضا) او دروغگو باشد وبال دروغگویی اش برضرر خود او است» و نیازی به قتلش نیست، ﴿وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾«و اگر راستگو باشد، برخی از عذاب هایی که شما را بیم می دهد به شما می رسد»، پس در چنین صورت اقدام به قتل او اصلا مصلحت نیست، زیرا اقدام به قتل او، خود را به کام مرگ سوق دادن است، به هرحال قتل او هم خلاف عدل است و هم خلاف عقل است.

آن مردم مومن با کمال لطافت و دانش دلائل خود را درسبک بسیار لطیف و نهایت زیبا وقناعت بخش طوری ارائه نمود که فرعونیان فکر می کردندکه او ازخود ما و ناصح برای ما است.

- حجت سوم: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾﴾ «یقینا الله شخص تجاوزکار دروغگو را هدایت نمی کند».

درین حجت عالی به دوچیز اشاره شده است:

۱- به علو شأن موسی علیه السلام که او هدایت یافته و به منصب رسالت انتخاب شده است، ازینرو او از صفت قبیح «اسراف وکذب» پاک و مبرا است.

۲- اشاره به خبث فرعون است چرا که این هردو وصف از اوصاف اولیه او است که او در اقدامش به قتل موسی عليه السلام مسرف و در دعوای الوهیتش کذاب و ازهدایت محروم است.

- بعد ازآنکه برای عدم جواز قتل موسی علیه السلام چندین نوع دلائل ذکرکرد، اکنون درین آیه آنها را از عواقب قتل موسی برحذر داشته می گوید:

۱- صحیح بخاری، کتاب اصحاب النبي ﷺ حدیث: ۳۶۷۸ .

- ﴿ يَٰقَوۡمِ لَكُمُ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ ظَٰهِرِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «ای قوم من! امروز حکومت ازشما است که درین سر زمین غالب هستید»، به وسیلهٔ سپاس گزاری الله وتصدیق رسولش این نعمت را مراعات کنید و به سبب تکذیب پیغمبر وقتل او دست به فساد نزنید و از عقوبت این کار برحذر باشید.

- ﴿ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأۡسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ﴾ «پس چه کسی ما را از عذاب الله یاری خواهد داد، اگر آن عذاب بما بیاید؟» در آن وقت این لشکر های فراوان و قوت وحشمت تان عقوبت الهی را هرگز از شما دفع نخواهد کرد.

- فرعون به خاطرفریب قومش ازخطر اینکه آنها موسی را پیروی نکنند، موقف قبلی خود را تغییر نداد: ﴿ قَالَ فِرۡعَوۡنُ مَآ أُرِيكُمۡ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهۡدِيكُمۡ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ۝٢٩ ﴾ «فرعون گفت: من جزآنچه را که درحق شما مصلحت می بینیم مشوره نمی دهم، و شما را جز به راه صواب رهنمائی نمی کنم».

یعنی موقف من در بارهٔ قتل موسی همان موقف قبلی است و مصلحت ایجاب می کند که باید او به قتل برسد تا ریشهٔ اختلاف قطع گردد و کدام انقلاب عظیمی رخ ندهد و همین راه صواب است. اما فرعون دروغ می گفت، لذا الله تعالی درسورهٔ هود آیهٔ (۹۷) در بارهٔ فرعون گفته است: ﴿ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ فِرۡعَوۡنَۖ وَمَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٖ ﴾ «وآنها فرمان فرعون راپیروی نمودند و فرمان فرعون درست نبود»، و نیز درسورهٔ طه آیهٔ (۷۹) می گوید: ﴿ وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ ﴾ «وفرعون قومش را گمراه ساخت ورهنمائی نکرد».

✡✡✡

۲- تذکیر مرد مومن فرعونیان را به عذاب دنیا و آخرت و بیان سرانجام بد جدال در آیات الهی

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ ۝٣٠ مِثۡلَ دَأۡبِ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعِبَادِ ۝٣١ وَيَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ ۝٣٢ يَوۡمَ تُوَلُّونَ مُدۡبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ۝٣٣ وَلَقَدۡ جَآءَكُمۡ يُوسُفُ مِن قَبۡلُ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلۡتُمۡ فِي شَكّٖ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلۡتُمۡ لَن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِهِۦ رَسُولٗاۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ

مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ ۖ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ
وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبْنِ لِى صَرْحًا
لَّعَلِّىٓ أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَٰبَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّى لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبًا ۚ وَكَذَٰلِكَ
زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۚ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِى تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

ترجـــمه:

۳۰- مرد مومن گفت: ای قوم من! یقینا من می ترسم که به شما همانند روزهای عذاب گـروه ها (ی کافران) برسد .

۳۱- همانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از ایشان بودند، و الله نمـی خواهـد بر بندگانش ستم کند.

۳۲- و ای قومم ! من برشما از روزی که مردم یکدیگر را آواز می کنند، می ترسم.

۳۳- روزی که پشت می گردانید و می گریزید، در حالی کـه بـرای شـما از عـذاب الله نگـه دارنده ای نیست، وکسی را که الله گمراه سازد پس او را راهنمائی نیست.

۳۴- وپیش ازین، یوسف دلایل روشن و آشکار را برای شما آورده بود، پس همـواره در بـارهٔ آنچه او برای شما آورده بود (دردوران زندگیش) درشـک بودیـد تاآنکـه او وفـات کـرد، گفتید: الله بعد از وی پیغمبری نخواهد فرستاد، این گونـه الله افـراد تجاوز کـارمتردّد را گمراه می سازد.

۳۵- آنان کسانی اندکه در برابر آیت های الله بدون حجتی که به ایشان آمده باشـد، جـدال می کنند (این گونه جدال) نزد الله و نزد مومنان مایهٔ خشم بزرگ و سخت ناپسند اسـت، همین گونه الله بر هر دل متکبر جابر مهر می نهد.

۳۶- و فرعون گفت: ای هامان ! برایم قصری بساز تا شاید به وسیلهٔ آن به راه ها برسم.

۳۷- به راه های آسمان ها تا به اله موسی بنگرم، و یقینا من او را دروغگو مـی پنـدارم. ایـن گونه برای فرعون عمل بدش آراسته کرده شد، و از راه صواب باز داشـته شـد، و نیرنـگ فرعون جز در نابودی نبود.

تفسیر:

هنگامی که مرد مومن تصمیم فرعون را در بارهٔ قتل موسی علیه السلام شنید کوشید تا فرعون را ازین تصمیمش منصرف سازد و برای صحت رأی خود اقامهٔ دلیل نمود، اما فرعون موقف خودرا تغییر نداد، لذا آن مرد مؤمن بار دیگر به نصیحت پرداخت تا شاید فرعون ازین مسئله صرف نظرکند و به صورت نسبتا واضح تر و روشن تر فرعون و اطرافیانش را از انجام این کار برحذر داشته به عذاب دنیوی بیم داد: ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ ۝٣٠ ﴾ «و مرد مومن گفت: ای قوم من! یقینا من می ترسم که به شما همانند روزهای عذاب گروه ها (ی کافران گذشته) برسد».

مقصود از «يَوۡمِ» درینجا «أیام» است که به غرض ایجاز، مفرد ذکر شده است، و مراد از «ٱلۡأَحۡزَابِ» امت های تکذیب کنندهٔ هلاک شده است، و مقصود از «يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ» روزهای هلاکت و عذاب ایشان است.

- سپس آن امت های هلاک شده را توضیح داده فرمود: ﴿ مِثۡلَ دَأۡبِ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ ﴾ «همانند روز جزای عمل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از ایشان بودند» مانند قوم لوط و شعیب و دیگر اقوامی که به سبب تکذیب پیغمبران نیست و نابود شدند.

«دَأۡبِ» عادت و عملی را گویند که انسان به طور مداوم آن را انجام می دهد، و کلام درینجا به حذف مضاف است یعنی «مِثلَ يَومِ جَزَاءِ دَأبِ قَومِ نُوحٍ ..» پس معنی آیه چنین است:«مانند روز جزای عمل قوم نوح...» و عملی که قوم نوح و دیگر اقوام در برابر آن مجازات شدند، همان شرک و کفر به الله تعالی بود.

ازینجا دانسته می شود که قبطی ها از عذابی که به قوم نوح و عاد و ثمود مسلط شده بود، آگاهی داشتند، از عذاب قوم نوح بدان سبب آگاه بودند که طوفان نوح عليه السلام یک واقعهٔ مشهور بود، و در بارهٔ عذاب قوم عاد و ثمود بدان سبب آگاه بودند که این اقوام در مجاورت سرزمین مصر سکونت و زندگی داشتند، و چنین واقعهٔ بزرگ که عبارت از هلاکت یک قوم به صورت همگانی است، بر همسایگان پوشیده نمی ماند.

- بعد ازآن روشن ساخت که الله تعالی کسی را بدون موجب عذاب نمی کند: ﴿وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعِبَادِ ۝٣١﴾ «و الله نمی خواهد بر بندگانش ستم کند»، به همین سبب پیش از گرفت و عقوبت شان بر آنها اتمام حجت می کند، پیغمبران و کتاب ها و معجزات می فرستد.

و یا اینکه مقصود از «ظلم» درینجا شرک است، درین صورت معنای آیه این است: «و الله برای بندگانش شرک را نمی خواهد و نمی پسندد» درین صورت مقصود از «يُرِيدُ» درین آیه، ارادهٔ شرعی است که به معنای محبت و پسندیدن می باشد، طوری که در آیهٔ (۷) سورهٔ زمر فرموده است: ﴿وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَ﴾ «و الله برای بندگانش کفر را نمی پسندد».

- سپس آنها را به عذاب آخرت بیم داده گفت: ﴿وَيَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ ۝٣٢﴾ «و ای قومم ! من برشما از روزی که مردم یکدیگر را آواز می کنند، می ترسم».

مقصود از «يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ» روز قیامت است، و «ٱلتَّنَادِ» در اصلش «التَّنَادِي» مصدر باب تفاعل، به معنی یکدیگر را صدا زدن، وتسمیهٔ روز قیامت به﴿يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ﴾ چندین سبب دارد:

۱- اهل بهشت اهل دوزخ را و همچنان اهل دوزخ اهل بهشت را فریاد می کنند، چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۴۴- ۵۰) ذکرشده است.

۲- اینکه مومن رستگار، نزدیکان خود را برای خواندن نامهٔ اعمالش فریاد می کند،چنانکه درسورهٔ الحاقه آیهٔ (۱۹) ذکرشده است.

۳- ظالمان بر یکدیگرشان لعنت می فرستند، چنانکه درسورهٔ أعراف آیهٔ (۳۸) و درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) تذکرداده شده است.

۴- یا ملائکه به آنها صدا می زنند، چنانکه درسورهٔ هودآیهٔ (۱۸) ذکرشده است.

- سپس آن روز را خودش تفسیر می کند:﴿يَوۡمَ تُوَلُّونَ مُدۡبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖ﴾ «روزی که پشت می گردانید و می گریزید، در حالی که برای شما از عذاب الله نگه دارنده ای نیست»، چنانکه درسورهٔ طارق آیهٔ (۱۰) می گوید:﴿فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ﴾ «در آن روز هیچ نیرو و مددکننده ای نیست»، و هیچ گونه وسیلهٔ نجات برای انسان وجود ندارد نه وسیلهٔ داخلی و نه خارجی، پس درک این حقیقت نشان هدایت انسان است، اما کسی که به این حقائق پی نبرد و به آن باور نکند، او گمراه شده است: ﴿وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ۝٣٣﴾ «وکسی را که الله گمراه سازد پس او را راهنمائی نیست» که به سوی راه راست هدایتش کند.

- مرد مؤمن هنگامی که با فراست ثاقب خود دانست که این نصائح درآنها اثری نمی گذارد و آنها بر تکذیب موسی عليه السلام مصمم هستند، به غرض تذکیر ایشان اندکی به عقب به تاریخ اسلاف شان برگشت، تا به ایشان وانمود سازد که آنان نیز از نسل همان مردمی اند که یوسف عليه السلام را با وجود همه دلایل روشن و معجزاتی که با خود داشت تکذیب نمودند و آنان نیز این خصلت تکذیب را ازپدران گذشته شان به میراث گرفته اند، می فرماید:

- ﴿وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِٱلْبَيِّنَٰتِ﴾ «وپیش ازین یوسف دلایل روشن و آشکار را برای شما آورده بود»، و او پدران شما یعنی مردم مصر را به عبادت الله واحدلاشریک دعوت داد، اما موقف آبا و اجداد شما در برابر دعوت او چنین بود:

- ﴿فَمَا زِلْتُمْ فِى شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦ﴾ «پس همواره در بارهٔ آنچه او برای شما آورده بود (دردوران زندگیش) درشک بودید»، به صدق و نبوت او باور نداشتید.

- و حالت اسلافتان بعد از وفات یوسف عليه السلام چنین بود: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِهِۦ رَسُولًا﴾ «تاآنکه او وفات کرد، گفتید: الله بعد از وی پیغمبری نخواهد فرستاد».

درینجا هرچند حکایت از حالت اسلاف فرعون است، ولی روی خطاب متوجه فرعون و فرعونیان است، چرا که آنها نیز از عملکرد پدران شان راضی بوده و به نقش قدم آنها روان بودند.

بعد ازآن عامل و انگیزهٔ این نوع گمراهی را بیان می دارد: ﴿كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾﴾ «اینگونه الله افراد تجاوز کارمتردّد را گمراه می سازد»، علت گمراهی شان اسراف و نگرش مملو از شک به سوی پیغمبران بود. «مُسْرِفٌ» تجاوز کار، از حد گذرنده، و «مُّرْتَابٌ» صیغهٔ اسم فاعل است به معنی سخت متردد.

- بعد ازآن انسان های «مسرف و مرتاب» را معرفی نموده می گوید: ﴿ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ﴾ «آنان کسانی اند که در برابر آیت های الله جدال می کنند بدون حجتی که به ایشان آمده باشد»، یعنی بدون هیچ گونه دلیل و حجتی در برابر آیات الهی به مجادله می پردازند و یگانه چیزی که آنها در برابر آیات بینات به طریق مجادله پیش می کنند، تقلید و شبهات ناشی ازهوا است، پس چنین جدال را باعث خشم پروردگار و خشم مومنان معرفی نموده می گوید: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟﴾ «(این گونه جدال) نزد الله و نزد مومنان مایهٔ خشم بزرگ و سخت ناپسند است».

و سنت الهی در شأن چنین افراد اینست: ﴿كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ ۝٣٥﴾ «(آنگونه که الله بردل های فرعونیان مهر نهاده) همین گونه الله برهردل متکبر جابر مهر می نهد»، و بعد ازآن نمی تواند به سوی حق رهیاب گردد.

«مُتَكَبِّرٖ» اشاره به عدم تسلیمش در برابر حق. «جَبَّارٖ» به معنای سرکش، این وصف اشاره به ظلم وعدوان او در برابرخلق است، نظیراین آیه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۰۱) و در سورهٔ صف آیهٔ (۵) مذکوراست مراجعه شود.

مراتب انحراف:

انحراف چهار مرتبه دارد، و هریک ازین مراتب درمقابل مرتبه ای ازمراتب هدایت قرار دارد، و این مراتب چهارگانهٔ انحراف همه درین آیه جمع شده است:

۱- شک در برابر انابت، ۲- ضلال در مقابل رسیدن به حق ،

۳- جدال در برابر استقامت، ۴- ختم القلب درمقابل ربط القلب است.

- در آیهٔ قبلی فرعون را متکبر و جبار خواند، حالا یکی از نمونه های تکبر و سرکشی او را بیان می کند که هدفش استهزا به موسی و انکار از رسالت او است.

-﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبْنِ لِي صَرْحٗا لَّعَلِّيٓ أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَٰبَ ۝٣٦ أَسْبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبٗاۚ﴾ «و فرعون گفت: ای هامان! برایم قصری بساز تا شاید به وسیلهٔ آن به راه های برسم، به راه های آسمان ها تا به اله موسی بنگرم و یقینا من او را دروغگو می پندارم». یعنی موسی را درین سخنش که می گوید جز من معبود دیگری وجود دارد، و آن معبود بر بالای آسمانها و بر فراز عرش قرار دارد، دروغگو می پندارم.

فرعون چنین سخن را بدان سبب گفت که او خود را اله می پنداشت و به وجود الهی که بر بالای آسمان ها و بر فراز عرش قرار داشته باشد، باور و ایمان نداشت.

«ٱلْأَسْبَٰبَ» راه ها، و «أَسْبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ» بدل است، از «ٱلْأَسْبَٰبَ» .

درسورهٔ قصص آیهٔ (۳۸) نیز بیان همین معنی است.

- سپس به سبب اصلی این تلبیس اشاره نموده می گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِۚ﴾ «این گونه برای فرعون عمل بدش آراسته کرده شد و از راه صواب بازداشته شد»، یعنی آراسته معلوم شدن اعمال بد فرعون در نظرش، او را از پذیرش حق و هدایت ، و از عدل و استقامت باز داشت.

پس سرانجام، نقشه های او همه به شکست مواجه گردید، اکنون شکست آنها را اعلان می کند: ﴿وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾﴾«و نیرنگ فرعون جز در نابودی نبود»، چرا که نیرنگ های او همه برباد رفت، و سرانجام او و لشکرگمراهش، در دنیا غرق و درآخرت دخول درآتش جاویدان گردید. «تَبَابٍ » هلاکت و نابودی.

در اینجا سه جمله ذکرشد:

جملهٔ اول: {زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ} اشاره به اصل همه انحرافات او است که عبارت از آراسته شدن اعمال بدش درنظر او است، و جنایت کارانی که اعمال بد را به کثرت انجام می دهند و هیچ اندیشه نمی کنند اساسش همین خوب معلوم شدن اعمال بد است.

جملهٔ دوم: {وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ} اشاره به نتیجهٔ این تزیین است که انسان از مسیرحق بازداشته می شود.

جملهٔ سوم: {وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ } اشاره به شکست تمام نقشه هائی است که ازطرف اوطرح شده بود، پس سر انجام پیروزی دنیا وآخرت ازآن پرهیزگاران گردید.

❁❁❁

۳- دعوت مرد مومن فرعونیان را به پذیرفتن ایمان و توحید و هشدار از انجام بد شرک

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٣٨﴾ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ
ٱلدُّنْيَا مَتَٰعٌ وَإِنَّ ٱلْءَاخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ
صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾
وَيَٰقَوْمِ مَا لِيٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِيٓ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ
مَا لَيْسَ لِي بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ ﴿٤٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُۥ دَعْوَةٌ فِي
ٱلدُّنْيَا وَلَا فِي ٱلْءَاخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٤٣﴾ فَسَتَذْكُرُونَ مَآ
أَقُولُ لَكُمْ ۚ وَأُفَوِّضُ أَمْرِيٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٤٤﴾ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُوا۟ ۖ
وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۖ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓا۟ ءَالَ
فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ ﴾

ترجـــمه:

۳۸- وآن مرد مومن گفت: ای قومم ! مرا پیروی کنید شما را به راه هدایت رهنمائی می کنم.

۳۹- ای قوم من ! این زندگانی دنیا بهرهٔ اندک و زود گذر است، وجهان آخرت سرای استقرار (جاویدانی) است.

۴۰- هر کس عمل بدی انجام دهد، جز هماننـد آن کیفـر داده نمـی شـود و هـرکس عمـل شائسته انجام دهد، مرد باشد یا زن و او مؤمن باشد، پـس ایشـان داخـل بهشـت مـی گردند و روزی بی شمار داده می شوند.

۴۱- ای قوم من ! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می دهم و شما مـرا بـه سـوی آتـش دوزخ می خوانید.

۴۲- مرا دعوت می دهید تا به الله کافر شوم و چیزی را با او شریک قرار دهم که به آن علـم ندارم و من شما را به سوی الله غالب آمرزگار می خوانم.

۴۳- قطعا چیزی که مرا به سوی آن می خوانید دعای (عبادت کنندگان خویش) را نه دردنیـا اجابت می کند و نه درآخرت، و یقینا بازگشت همهٔ مـا بـه سـوی الله اسـت وحقـا کـه مشرکان اهل دوزخ اند.

۴۴- پس به زودی به یاد خواهید آورد آنچه را که من به شما می گویم و من کار و بار خود را به الله می سپارم، یقینا او به احوال بندگان بینا است.

۴۵- پس الله او را از نقشه های سوء آنها محفوظ داشـت و فرعونیـان را عـذاب بـدی دربـر گرفت.

۴۶- (آن عذاب بد)، آتش دوزخ است که صبح و شام برآن عرضه مـی شـوند (ایـن عـذاب برزخی ایشان است) و در روزی که قیامت برپا می شود (دسـتور داده مـی شـود کـه) فرعونیان را درسخت ترین عذاب داخل کنید.

تفســـیر:

آن مرد مومن شجاع با آنکه در مقابل بزرگترین انسان سرکش تاریخ قرار داشت، ولی بـاز هم در مقابل او سه سخنرانی نهایت جذاب و پرمحتوائی را ایراد کرد، سخنرانی اولش از نـوع زجر و وعظ بود.

سخنرانی دومش نصایح حکیمانه و عواقب بد تصمیم گیـری فرعـون را در رابطـه باقتـل موسی علیه السلام منعکس می سازد، و در سخنرانی سوم، او مخاطبانش را به سوی ایمان به توحید

و ترک شرک، فراخوانده نیکوکاران به بهشت مژده می دهد و بدکاران از عذاب دوزخ بیم می دهد.

این سخنرانی سومش مشتمل برسه ندای ناشی از شفقت و محبتش به نجات قومش هست، او درین هرسه ندا قوم خود را با دل سوزی کامل به سوی حق دعوت می دهد:

ندای اول: دستوربه پیروی خود و ذکر پیامدهای خوب آن پیروی است: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُونِ أَهۡدِكُمۡ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ۝٣٨﴾ «و آن مرد مومن گفت: ای قومم! مرا پیروی کنید شما را به راه صحیح رهنمائی می کنم»، راهی که فرعون آن را راه «رشاد» و صواب می خواند، راه ضلالت و بدبختی است، زیرا او درین وعدهٔ خود حقیقت را وارونه نشان داده است، چنانکه درسورهٔ طه آیهٔ (۷۹) می گوید: ﴿وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ﴾ «و فرعون قومش را گمراه ساخت و رهنمائی نکرد»، و درسورهٔ هود آیهٔ (۹۷) می گوید: ﴿وَمَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٖ﴾ «و فرمان فرعون درست نبود».

ندای دوم: درین ندا {سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ} را به چهارچیز تفسیر می کند:

۱- عدم گرایش به دنیا: ﴿يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَٰعٞ﴾ «ای قوم من! این زندگانی دنیا بهرهٔ اندک و زود گذر است»، باید به آن دلبستگی نداشته باشید و آن را هدف و محور زندگی خود قرار ندهید.

۲- ترغیب به سوی آخرت وتعظیم شأن آن: ﴿وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ۝٣٩﴾ «وجهان آخرت سرای استقرار (جاویدانی) است» وآرامگاه اصلی و مقام ثبات و بقا است، پس باید همه توجه خویش را به سوی جهان آخرت معطوف داشته طالب آن باشید، نه خواستگار این دنیای فانی.

۳- هشدار ازمعاصی: ﴿مَنۡ عَمِلَ سَيِّئَةٗ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا﴾ «هر کس عمل بد انجام دهد، جز همانند آن کیفر داده نمی شود»، چرا که جزای بدی، بدی است.

۴- ترغیب به طاعات و بیان ثواب آن: ﴿وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ يُرۡزَقُونَ فِيهَا بِغَيۡرِ حِسَابٖ ۝٤٠﴾ «و هرکس عمل شائسته انجام دهد، مرد باشد یا زن و او مومن باشد، پس ایشان داخل بهشت می گردند و روزی بی شمار داده می شوند». این آیه دلیل برآن است که جزای بدی بالمثل می باشد، اما جزای نیکی، بر مثل

منحصر نیست، به همین اساس یک نیکی ده برابر تا هفتصد و تا مقداری که الله خواسته باشد، ثواب دارد.

چنانکه این مطلب درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۷) به صورت اجمالی و درسورهٔ طه آیهٔ (۷۴-۷۶) با تفصیل بیشتر ذکر شده است.

ندای سوم: ازسیاق آیه معلوم می شود که مخاطبین مرد مومن دعوت او را نه تنها نپذیرفتند بلکه او را به سوی کفر و شرک دعوت دادند، لذا او ایمان و توحید خود را ابراز داشته بار دیگر آنها را به سوی توحید دعوت داده گفت:

۱- ﴿ وَيَٰقَوۡمِ مَا لِيٓ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدۡعُونَنِيٓ إِلَى ٱلنَّارِ ۝٤١ ﴾ «ای قوم من ! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می دهم، و شما مرا به سوی آتش دوزخ می خوانید؟» و می خواهید در کفر و شرک و ظلم و استبداد تان مرا شریک بسازید ؛ سپس دعوت خود و دعوت آنها را بیشتر توضیح داده گفت:

۲- ﴿ تَدۡعُونَنِي لِأَكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشۡرِكَ بِهِۦ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞ وَأَنَا۠ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡغَفَّٰرِ ۝٤٢ ﴾ «مرا دعوت می دهید تا به الله کافر شوم و چیزی را با او شریک قرار دهم که به آن علم ندارم و من شما را به سوی الله غالب آمرزگارمی خوانم» که به او ایمان بیاورید و از ظلم و کفر وشرک توبه کنید تا او گناهان شما را ببخشد.

۳- بعد ازآن در سه جمله به ابطال دعوت آنها پرداخت:

اول: بی سود بودن عبادت غیر الله را بیان کرد: ﴿ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ لَيۡسَ لَهُۥ دَعۡوَةٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَلَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾ «قطعا چیزی که مرا به سوی آن می خوانید دعای (عبادت کنندگان خویش) را نه در دنیا اجابت می کنید و نه درآخرت» نه می شنود و نه جوابی می گوید، نه سودی می رساند و نه زیانی، چنانکه این حقیقت رادرسورهٔ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲) و درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵) و درسورهٔ روم آیهٔ (۱۳) و درسورهٔ فاطرآیهٔ (۱۴) و درسورهٔ احقاف آیهٔ (۵-۶) روشن ساخته است.

دوم: داوری را به الله سپرد: ﴿ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ ﴾ «و یقینا بازگشت همهٔ ما به سوی الله است»، و او در میان ما و شما داوری عادلانه انجام می دهد، و هرکس را مطابق عملش جزای عادلانه می دهد. «مَرَدّ» مرجع، بازگشت.

سوم: انجام بد اسرافکاران را بیان داشت: ﴿وَأَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۝٤٣﴾ «وحقا که مشرکان اهل دوزخ اند».

سپس گفتار خود را به یک جمله پرمحتوا وتحذیرآمیزپایان بخشید:

۴- ﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمْ﴾ «پس به زودی به یاد خواهید آورد آنچه را که من به شما می گویم»، نصیحت های من درس های جاویدانی است که قابل شنیدن و به یاد سپردن است، پس اگر آن را نپذیرفتید نتائج این گفتارها را دردنیا ویا درآخرت به یاد خواهیدآورد، اماآن وقت پشیمانی سودی نخواهد داشت.

- هنگامی که فرعونیان او را در برابر این گفته هایش تهدید کردند، او در پاسخ گفت: ﴿وَأُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ «و من کارو بار خود را به الله می سپارم»، او کارساز بندگان و فریادرس مستضعفان است، ازینرو نه از تهدید شما می هراسم و نه ازکثرت قوت تان احساس خطرمی کنم، و نه از تنهائی و بی وسیلگی خود در وحشتم.

- و علت این تفویض را یاد آور شد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرٌۢ بِٱلْعِبَادِ ۝٤٤﴾ «یقینا الله به احوال بندگانش بینا است»، اعمال، عقیده واخلاص شان، درجات و درکات شان هیچ کدام از او پوشیده نیست.

- بعد ازآن ثمرۀ این تفویض رایاد آور می شود: ﴿فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُوا۟﴾ «پس الله او را از نقشه های سوء آنها محفوظ داشت»، به اساس این آیه ممکن است که او از فرعونیان گریخته باشد و بر دستگیری او قادر نشده باشند، و همچنین ممکن است که او هنگام بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر، با موسی عليه السلام یکجا بیرون شده باشد.

- ولی آنچه را که برای ایشان تذکرداده بود واقع گردید: ﴿وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ۝٤٥﴾ «و فرعونیان را عذاب بدی در برگرفت».

- سپس ﴿سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ﴾ را به عذاب برزخ و به عذاب آخرت تفسیر می کند:

۱- در بارۀ عذاب برزخی ایشان می گوید: ﴿ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾ «ایشان صبح وشام برآتش عرضه می شوند»، و این عذاب برزخی آنها است که اروا اح ناپاک آنها از وقت مرگ تا روز قیامت درآتش برزخ می سوزند.

این آیه بر عذاب برزخ و بر این امر دلالت دارد که ارواح کافران در برزخ صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می شود، البته این آیه بر عذاب اجساد در قبور، دلالت ندارد، بلکه عذاب اجساد در قبور از احادیث نبوی ﷺ دانسته می شود.

چنانچه در صحیح بخاری روایت است که یک زن یهودی نزد عائشه رضی الله عنها آمد و چیزی را سؤال نموده گفت: «أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» الله تو را از عذاب قبر نگه دارد. پس عائشه از رسول الله ﷺ پرسید: «أَيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» آیا مردم در قبرهای شان عذاب می شوند؟ پس پیغمبر ﷺ «أعوذ بالله من عذاب القبر» گفته از عذاب قبر پناه خواستند».[1]

درصحیح مسلم روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنِّي قَدْ رَأَيْتُكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ كَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ » «من دیدم که شما همانند آزمایش دجال، در قبرهای تان مورد آزمایش قرار می گیرید». عائشه رضی الله عنها می گوید: «فَكُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ، يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ» بعد ازین سخن، من پیغمبر ﷺ را همیشه می شنیدم که از عذاب دوزخ و از عذاب قبر پناه می خواست».[2]

و در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«لَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا لَدَعَوْتُ اللهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»

اگر شما مرده هایتان را دفن نمی کردید، البته من الله تعالی را دعا می کردم که بخشی از عذاب قبر را به شما بشنواند»..[3]

و همچنان در صحیح مسلم از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«بَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَائِطٍ لِبَنِي النَّجَّارِ، عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ وَنَحْنُ مَعَهُ، إِذْ حَادَتْ بِهِ فَكَادَتْ تُلْقِيهِ، وَإِذَا أَقْبُرٌ سِتَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ أَوْ أَرْبَعَةٌ - قَالَ: كَذَا كَانَ يَقُولُ الْجُرَيْرِيُّ - فَقَالَ: «مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْأَقْبُرِ؟» فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا، قَالَ: فَمَتَى مَاتَ هَؤُلَاءِ؟ " قَالَ: مَاتُوا فِي الْإِشْرَاكِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا، فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا، لَدَعَوْتُ اللهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ

۱- صحیح بخاری، أبواب الکسوف، باب صلاة الکسوف في المسجد، حدیث: ۱۰۵۵.

۲- صحیح مسلم، کتاب الکسوف، باب ذکر عذاب القبر في صلاة الخسوف، حدیث: ۹۰۳.

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها، باب عرض مقعد المیت من الجنة أو النار، حدیث: ۲۸۶۸.

مِنْهُ» ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ» قَالُوا: نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، فَقَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» قَالُوا: نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنَ الْفِتَنِ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» قَالُوا: نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ» قَالُوا: نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ».(۱)

«یک مرتبه پیغمبرﷺ در حالی که در یکی از باغ های بنو نجار بر قاتری سوار بود، و ما نیز با ایشان همراه بودیم، (در اثنای رفتار) نا گهان قاتر از مسیرش منحرف شد و نزدیک بود پیغمبرﷺ را (به زمین) بیاندازد. پس ما دیدیم که (پیش روی آن قاتر) شش یا پنج و یا چهار قبر قرار دارد. (شک در عدد قبرهای از سوی جریری است که یکی از روایان حدیث است). پس پیغمبرﷺ پرسید: کسانی را که درین قبرها دفن شده اند، چه کسی می شناسد؟ یک نفر گفت: من می شناسم. پیغمبرﷺ گفت: آنها چه وقت وفات کرده اند؟ آن مرد گفت: در حالت شرک وفات کرده اند. پس پیغمبرﷺ فرمود: یقینا این امت در قبرهایشان مورد آزمایش و امتحان قرار می گیرند (یعنی گرفتار عذاب قبر می شوند) و هرگاه اگر شما مردگان تان را دفن نمی کردید، البته الله تعالی را دعا می کردم تا بخشی از عذاب قبری را که من می شنوم، به شما نیز بشنواند. سپس (پیغمبرﷺ) روی خود را به سوی ما نموده گفت: به سوی الله از عذاب دوزخ پناه ببرید. صحابه گفتند: به سوی الله از عذاب دوزخ پناه می بریم. پیغمبرﷺ فرمود: به سوی الله از عذاب قبر پناه بخواهید. صحابه گفتند: ما به سوی الله از عذاب قبر پناه می خواهیم. پیغمبرﷺ فرمود: به سوی الله از فتنه های آشکار و پنهان پناه بخواهید. صحابه گفتند: ما به سوی الله از فتنه های آشکار و پنهان پناه می خواهیم. پیغمبرﷺ فرمود: به سوی الله از فتنهٔ دجال پناه بخواهید. صحابه گفتند: ما به سوی الله از فتنهٔ دجال پناه می خواهیم».

در سنن ترمذی از هانئ مولی عثمان رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«كَانَ عُثْمَانُ، إِذَا وَقَفَ عَلَى قَبْرٍ بَكَى حَتَّى يَبُلَّ لِحْيَتَهُ، فَقِيلَ لَهُ: تُذْكَرُ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَلاَ تَبْكِي وَتَبْكِي مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الآخِرَةِ، فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ. قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا قَطُّ إِلاَّ وَالْقَبْرُ أَفْظَعُ مِنْهُ».

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب عرض مقعد المیت من الجنة أو النار، حدیث: ۲۸۶۷.

«عثمان (رضي الله عنه) هنگامی که بر قبری ایستاده می شد، به گریه می پرداخت تا آنکه ریش او تر می شد، پس برایش گفته شد: جنت و دوزخ برایت ذکر می شود اما تو گریه نمی کنی و از دیدن قبر گریه می کنی؟ او در جواب گفت: پیغمبر ﷺ فرمودند: قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، پس کسی که از (عذاب) آن نجات یافت، ما بعد آن برایش آسان تر است، و کسی که ازآن نجات نیافت، پس ما بعد آن بسی سخت تر ازآن است. عثمان- رضي الله عنه - گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: من هیچ منظرهٔ (وحشتناکی) را ندیدم مگر اینکه قبر نسبت به آن وحشتناک تر است». (۱)

در صحیحین از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ القِيَامَةِ»

هنگامی که یکی از شما بمیرد، جایگاهش صبح و شام بر وی عرضه می شود، پس اگر از اهل بهشت باشد، جایگاه بهشتش برایش عرضه می شود و اگر از اهل دوزخ باشد، جایگاه دوزخش برایش عرضه می شود، و برایش گفته می شود: این جایگاه تو است تا زمانی که الله روز قیامت تو را به سوی آن زنده کند. (۲)

این احادیث همه بیانگر عذاب قبر بوده و هیچ مجالی برای شک و تردید در صحت آن وجود ندارد . أعاذنا الله من عذاب القبر و عذاب النار.

در بارهٔ عذاب و نعمت برزخی، علاوه بر آیهٔ مورد بحث، آیات دیگری هم در قرآن ذکرشده است: در سورهٔ انعام آیهٔ (۹۳) و درسورهٔ انفال آیهٔ (۵۰) و درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۷) و درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۷) و درسورهٔ طه آیهٔ (۱۲۴) و درسورهٔ سجده آیهٔ (۲۱) این آیات همه حاکی ازعذاب و نعیم برزخ اند.

۱- سنن ترمذی، أبواب الزهد، باب ...، حدیث: ۲۳۸ ، حدیث در مرتبهٔ حسن قرار دارد، نگاه: صحیح الترغیب و الترهیب، حدیث: ۳۵۵۰ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب المیت یعرض علیه مقعده بالغداة و العشي ، حدیث: ۱۳۷۹، صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعمیهما و أهلها، حدیث: ۲۸۶۶ .

۲- باز ازعذاب ایشان درقیامت خبر می دهد: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓاْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ۝٤٦﴾ «و در روزی که قیامت برپا می شود (دستور داده می شود که) فرعونیان را درسخت ترین عذاب وارد سازید».

مراد ازین عذاب، عذاب دوزخ است و خود فرعون درپیشاپیش همه پیروانش قرار دارد، طوری که دردنیا درضلالت پیشوای آنها بود، درسورهٔ هود آیهٔ (۹۸) اشاره بهمین مطلب است.

❁❁❁

مطلب چهارم : بیان مخاصمهٔ دوزخیان، وعدهٔ نصرت حق پرستان وشرح احوال ستمگران

﴿وَإِذْ يَتَحَآجُّونَ فِى ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ ٱلنَّارِ ۝٤٧ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓاْ إِنَّا كُلٌّ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ ۝٤٨ وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِى ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدْعُواْ رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ ٱلْعَذَابِ ۝٤٩ قَالُوٓاْ أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالُواْ بَلَىٰ قَالُواْ فَٱدْعُواْ وَمَا دُعَٰٓؤُاْ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ ۝٥٠ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَٰدُ ۝٥١ يَوْمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ۝٥٢ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ ۝٥٣ هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُوْلِى ٱلْأَلْبَٰبِ ۝٥٤ فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِٱلْعَشِىِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ ۝٥٥﴾

ترجمه:

۴۷- و به یاد آور زمانی را که (دوزخیان) در آتش دوزخ با هم پرخاش می کنند، پس ضعیفان به متکبران می گویند: ما (در دنیا) پیروان شما بودیم، آیا شما (امروز) می توانید بخشی ازین عقوبت را ازما دورسازید؟

۴۸- متکبران (در جواب) می گویند: ما و شما همگی دریـن آتش قرار داریم، یقینا الله درمیان بنده گان داوری نموده (و سهم هرکس را کاملا به او داده) است.

۴۹- و دوزخیان به نگهبانان دوزخ می گویند: شما ازپروردگارتان بخواهیدکه یک روزعـذاب را از ما تخفیف کند.

۵۰- (نگهبانان به آنان) می گویند: آیا پیغمبران شما دلایل روشن را بـرای شـما نیاوردنـد؟ می گویند آری (آنان دلایل روشنی را برای ما آوردند). نگهبانان می گویند: پس خـود شما دعا کنید، و دعای کافران جز بی حاصلی نیست.

۵۱- حقا که ما یاری می دهیم پیغمبران خـود و مومنـان را در زنـدگی دنیـا و در روزی کـه گواهان بر می خیزند.

۵۲- روزی که ستمگاران را عذرخواهی شان سودی نمی بخشد، و برای ایشان لعنت خواهـد بود، و برای ایشان سرای بد خواهد بود.

۵۳- و حقا که ما به موسی هدایت بخشیدیم وتورات را به بنی اسرائیل میراث دادیم.

۵۴- (این کتاب) رهنما و پندی برای خردمندان بود.

۵۵- پس تو (ای پیغمبر در برابرآزارهای کفار) صبر کن، چـرا کـه وعـدهٔ الله حـق اسـت، و ازگناهان خویش آمرزش بخواه و شام و سحر به تسبیح وثنای پروردگارت بپرداز.

تفســیر:

درین آیات از مسایل ذیل بحث می شود:

۱- خصومت و نزاع اهل دوزخ با یکدیگر،

۲- وعدهٔ تخلف ناپذیر الهی به نصرت انبیاء و مومنان،

۳- بیان احوال ظالمان در روز قیامت،

۴- مثال برای نصرت الهی دردنیا،

۵- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

مسئلهٔ اول: خصومت و نزاع اهل دوزخ با یکدیگر

در آیهٔ گذشته از قیامت و داخل کردن آل فرعون به سخت تـرین عـذاب سـخن رفـت، اکنون درین آیات، کشمکشی را که درمیان رهبران سوء وپیروان ایشان در دوزخ صورت مـی گیرد، یادآور می شود، می فرماید:

-﴿ وَإِذۡ يَتَحَآجُّونَ فِي ٱلنَّارِ ﴾ «و به یاد آور زمانی را که (دوزخیان) در آتش دوزخ با هم پرخاش می کنند»، و با یکدیگر به کشمکش و نزاع می پردازند، سپس این پرخاش را توضیح می دهد:

-﴿ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمۡ تَبَعٗا فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا نَصِيبٗا مِّنَ ٱلنَّارِ ﴿٤٧﴾ ﴾ «پس ضعیفان به متکبران می گویند: ما (در دنیا) پیروان شما بودیم، آیا شما (امروز) می توانید بخشی از عذاب آتش دوزخ را ازما دورسازید؟».

زیرا شما بودید که ما را گمراه کردید، به سوی کفر و شرک دعوت دادید، و شرک را در انظار ما نماد روشن فکری و آزاد خیالی جلوه دادید، سر انجام ما را به این مقام کشانیدید، پس بر شمالازم است که بخشی ازین عذاب را ازما دور سازید و آنرا خودتان به گردن گیرید تا عذاب ما کمتر شود.

مستکبران به پیروان خود پاسخ می دهند: ﴿ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُلّٞ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ حَكَمَ بَيۡنَ ٱلۡعِبَادِ ﴿٤٨﴾ ﴾ «متکبران (در جواب) می گویند: ما و شما همگی درین آتش قرار داریم، یقینا الله درمیان بندگان داوری نموده است» و هرکس را به اندازهٔ استحقاقش مجازات نموده است و فیصلهٔ الله تعالی دیگر تغییر پذیر نیست.

هنگامی که آنان از رهبران خویش نا امید می شوند، به نگهبانان دوزخ روی می آورند:

-﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِي ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ يُخَفِّفۡ عَنَّا يَوۡمٗا مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ﴿٤٩﴾ ﴾ «و دوزخیان به نگهبانان دوزخ می گویند: شما ازپروردگارتان بخواهیدکه یک روزعذاب را از ما تخفیف کند»، آنها چنین مطالبه بدان خاطر می کنند که چون یقین دارند که این عذاب ازایشان به صورت کلی برطرف نمی شود، لذا تقاضای رخصت یک روزه را می کنند، تا اندکی راحت حاصل کنند.

- پس نگهبانان دوزخ به ایشان پاسخ می دهند: ﴿ قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ تَكُ تَأۡتِيكُمۡ رُسُلُكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ﴾ «(نگهبانان) می گویند: آیا پیغمبران شما دلایل روشن را برای شما نیاوردند؟» و آیا بر شما اقامهٔ حجت صورت نگرفته است؟ منظورشان ازین جواب توبیخ آنها است که بعد ازآمدن پیغمبر و ترک ایمان، نه شفاعت کسی در حق شان سودی دارد، و نه دعای کسی برایشان کدام ثمره ای دارد.

- ﴿قَالُواْ بَلَىٰ﴾ «(دوزخیان) می گویند آری (آنان دلایل روشنی را برای ما آوردند)»، ولی ما ایمان نیاوردیم، بلکه با ایشان مجادله نموده تکذیب شان کردیم.

- ﴿قَالُواْ فَادْعُواْ﴾ «نگهبانان می گویند: پس خود شما دعا کنید»، و ببینید که آیا پذیرفته می شود یا نه.

- اما دعای شما هیچ فائده ندارد: ﴿وَمَا دُعَـٰٓؤُاْ ٱلْكَـٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَـٰلٍ ۝٥٠﴾ «و دعای کافران جز بی حاصلی نیست» و هیچ فائده و ثمره ای ندارد.

مسئلهٔ دوم: وعدهٔ تخلف نا پذیر الهی به نصرت أنبیا و مومنان

بعد از ذکر این قصه های گذشته ای که به غرض تسلی پیغمبر ﷺ و تسلی مؤمنان و وعدهٔ ایشان به نصرت و انجام نیک دنیا و آخرت، ارائه شده بود، درینجا فشرده و خلاصهٔ این قصه ها را ذکر نموده می فرماید:

- ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَـٰدُ ۝٥١﴾ «حقا که ما یاری می دهیم پیغمبران خود و مومنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان بر می خیزند»، روزی که فرشتگان به تبلیغ پیغمبران و تکذیب امتان شان گواهی می دهند، روزی که پیغمبران بر امتان شان گواهی می دهند، چنانکه در سورهٔ نسا آیهٔ (۴۱) مذکور است، روزی که مومنان در بارهٔ تبلیغ پیغمبران گواهی می دهند، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۴۳) ذکرشده است. و روزی که اعضای خاطئه انسان بر ضد او گواهی می دهد، آنگونه که در سورهٔ یس آیهٔ (۶۵) و درسورهٔ نورآیهٔ (۲۴) ذکر شده است.

اما نصرت الله تعالی برای حق پرستان دردنیا اشکال مختلف دارد: نصرت به حجت و برهان، نصرت به سیف و سنان، نصرت به مدح وتعظیم مردم، نصرت به مسلط کردن عذاب های گوناگون بر مخالفین شان، نصرت به امدادهای غیبی که باعث تقویه قلوب و ارواح آنها می گردد، و نصرت به بقای آثار و ذکرخیرشان درمیان مردم می باشد.

و اما نصرت الله تعالی برای حق پرستان درآخرت، به رفع درجات شان و به رفاقت و معیت شان باپیغمبران و افراد منتخب است چنانکه درسورهٔ نساء آیهٔ (۶۹) مذکوراست.

آنچه گذشت شرح احوال حق پرستان بود که دردنیا وآخرت سزاوار نصرت الهی می باشند.

مسئلهٔ سوم: بیان احوال ظالمان در روز قیامت

بعد ازآن حالت مخالفین پیغمبران و مؤمنان را درآن روزیادآور شده می گوید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ۝٥٢﴾ «روزی که ستمگاران را عذرخواهی شان سودی نمی بخشد، و برای ایشان لعنت خواهد بود، و برای ایشان سرای بد خواهد بود». «سُوٓءُ ٱلدَّارِ» سرای بد، و مراد از آن جهنم است. اضافهٔ «سُوٓءُ» به سوی «ٱلدَّارِ» درین آیه از قبیل اضافهٔ صفت به سوی موصوف است که اصلش «الدار السوء» می باشد.

درین آیه از سه رسوائی آنها تذکر داده است:

۱- هر قدر عذرخواهی کنند بی ثمراست، و درسورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۶) بیان می دارد که: ﴿وَلَا يُؤۡذَنُ لَهُمۡ فَيَعۡتَذِرُونَ﴾ «برای ایشان اجازه داده نمی شود تا عذرخواهی کنند».

و نه سوگندشان مورد پذیرش قرار می گیرد،چنانکه درسورهٔ أنعام آیهٔ (۲۳) ازآنها حکایت می کند که می گویند: ﴿وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ﴾ «و به الله که پروردگار ما است سوگند یاد می کنیم که ما مشرک نبودیم».

۲- از رحمت پروردگار دور بوده مورد لعنت قرار می گیرند، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۵۹) و درسورهٔ درآل عمران آیهٔ (۸۷) و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۴۴) و درسورهٔ هود آیهٔ (۱۸) و درسورهٔ رعد آیهٔ (۲۵) از همین رسوائی یادآوری نموده است.

۳- تحت سخت ترین عقوبت قرار می گیرند.

پس درنتیجه الله سبحانه در مجتمع عظیم اهل محشر، رهبران و رهروان حق را به انواع تشریفات مشرف ساخته مورد عزت واکرام قرار می دهد، و دشمنان ایشان را گرفتار رسوائی و اهانت می سازد، چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۴۴) و درسورهٔ غافرآیهٔ (۵۱) تصریح شده است.

مسئلهٔ چهارم: مثال برای نصرت الهی دردنیا

- هرگاه الله سبحانه ازنصرت انبیاء و مومنان در دنیا وآخرت خبر داد، درینجا برای نصرت الهی دردنیا به سوی قصهٔ موسی عليه السلام اشاره می کند که الله تعالی او را برفرعون پیروز ساخت، و به وسیلهٔ او بنی اسرائیل را ازعبودیت فرعون آزاد ساخت، البته فراتر ازین پیروزی، اعطای هدایت الهی برای او و بنی اسرائیل را وارثان تورات ساختن است، به همین

سبب می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ ﴿٥٣﴾ ﴾ «و حقا که ما به موسی هدایت بخشیدیم وتورات را به بنی اسرائیل میراث دادیم».

مراد از﴿ هُدًى ﴾ علوم فراوانی است که دردنیا وآخرت نافع است.

یا مراد ازآن براهین قاطعهٔ بودکه به وسیلهٔ آنها فرعونیان را به زانو درآورد، و یا نبوت و یا تورات است، وسپس این تورات را به حیث یک میراث علمی درمیان بنی اسرائیل، ازیک نسل به نسل دیگری باقی گذاشت.

- سپس خصوصیت و ویژگی تورات را ذکر می کند:﴿ هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٥٤﴾ ﴾ «رهنما و پند برای خردمندان بود».

مسئلهٔ پنجم: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

درآیات گذشته ابراز داشت که الله سبحانه انبیاء و مومنان را دردنیا وآخرت نصرت می دهد، بعد ازان برای توضیح نصرت الهی دردنیا به قصهٔ موسی عليه السلام اشاره نمود که در برابرآزارهای فرعونیان صبر و استقامت نمود و سرانجام پیروزی بزرگی نصیب اوگردید.

حالا درینجا پیغمبرخود را در برابر مشکلاتی که درمسیر دعوت به سوی او متوجه می شود به غرض تسلی سه دستور می دهدکه هر کدام آن از مهمات دعوت می باشد.

۱- ﴿ فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ﴾«پس تو (در برابرآزارهای کفار) صبر کن، چرا که وعدهٔ الله حق است»، صبر در برابر تبلیغ قرآن و دعوت به سوی احکام دین، و صبر در برابر اذیت و آزار دشمنان یکی از وسائل پیروزی است که به تو وعده داده شده است.

۲-﴿ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ ﴾ «و ازگناهان خویش آمرزش بخواه»، مراد از «ذنب» ترک اولی است، و یا مقصود آیه تعلیم امت است که باید همیشه از گناهانشان آمرزش بخواهند، پیغمبرﷺ با آنکه الله تعالی همه گناهانش را بخشیده بود، در هر روزی بیشتر از هفتاد مرتبه استغفار می خواست، پس نیاز امت شان به استغفار بیشتر از نیازشان به آب و هوا است.

۳-﴿ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِٱلْعَشِىِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ ﴿٥٥﴾ ﴾ «و شام و سحر به تسبیح وثنای پروردگارت بپرداز».

صبح و سحر را برای تسبیح بدان سبب تخصیص نمود که این هردو وقت، از افضل اوقاتی است که ورد و وظائف واجب ومستحب درآن مورد اجابت قرار می گیرد. یامراد ازین هردو وقت، دوام تسبیح وحمد است.

این هرسه دستور وسیلهٔ رستگاری دنیا وآخرت است، لذا این امور را برخود لازم گردان. نخست دستور به صبر و شکیبائی در برابر سختی ها، دوم: دستور به پاک سازی قلب از زنگار گناه، سوم: دستوربه خود آرائی به تنزیه و تحمید پروردگارخویش است.

۞۞۞

بخش سوم: (از آیه۵۶-۸۵) تقبیح جدال ناحق و وعید برای جدال کنندگان همراه با دستور به عبادت الله و منع از عبادت غیر الله. این آیات در چهار مقصد تفسیر می شود:

مقصداول : (ازآیهٔ۵۶ -۵۹) **تقبیح مجادلهٔ بی دلیل در برابر حق**

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي صُدُورِهِمۡ إِلَّا كِبۡرٞ مَّا
هُم بِبَٰلِغِيهِۚ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ٥٦ لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ
مِنۡ خَلۡقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٧ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ وَٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَلَا ٱلۡمُسِيٓءُۚ قَلِيلٗا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ٥٨ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا
وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٩ ﴾

ترجـــمه:

۵۶- یقینا کسانی که درآیت های الله بدون حجتی که به ایشان آمده باشد، کشمکش می کنند، درسینه های ایشان جز برتری جوئی و طلب ریاست هدفی نیست، ایشان هرگز به برتری نخواهند رسید، پس تو (ازچنین افراد) به الله پناه بخـواه، یقینـا او شـنوا و بینا است.

۵۷- البته آفرینش آسمانها و زمین ازآفرینش آدمیان دشوارتر است، ولـی بیشـتر مردمـان نمی دانند.

۵۸- و برابر نیست نا بینا و بینا و نه برابر اند کسانی که ایمان آوردنـد و عمـل نیکـو انجام دادند با کسانی که بدکار اند، شما اندکی پند می گیرید.

۵۹- حتما قیامت آمدنی است، درآن شکی نیست، ولی بیشتر مردم باور ندارند.

تفسیر:

درین آیات مسائل ذیل توضیح شده است:

۱- مذمت جدال کنندگان بدون دلیل،
۲- اقامهٔ دلیل برای امکان و اثبات معاد،
۳- ذکر دو مقایسه درمیان دوگروه متخاصم.
۴- بیان یقینی بودن وقوع معاد.

مسئلهٔ اول: مذمت جدال کنندگان بدون دلیل

ازآنجا که الله سبحانه این سوره را به عظمت شأن قرآن آغاز نمود به دنبال آن روی سخن را به سوی جدال کنندگان درآیات الله متوجه ساخته عمل آنها را شدیدا تقبیح نمود، سپس این موضوع را به ذکر مجادلهٔ امتان با پیغمبران شان اجمالا و به مجادلهٔ فرعونیان در برابرموسی و مرد مومن تفصیلا ادامه داد، اکنون درین آیه همین موضوع را بار دیگراعاده نموده علت آن را ذکرمی کند:

- نخست به مذمت جدال بدون دلیل می پردازد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ﴾ «یقینا کسانی که درآیت های الله بدون حجتی که به ایشان آمده باشد، کشمکش می کنند».

آیاتی را که آنان مورد مجادله قرار می دادند آیات قرآنی بود که این آیات را به طورعموم، گاهی سحر، گاهی شعر وگاهی افسانه می گفتند.

و به صورت مشخص آیاتی است که مربوط به توحید یا به معاد و یامربوط به نبوت و احکام دین واخلاق وآداب است، پس کسانی که ایمان نداشتند درکافهٔ این آیات به کشمکش و جدال می پرداختند در حالیکه هیچ دلیلی از وحی و ازعقل با خود نداشتند.

- سپس علت این مجادله را یاد آور می شود: ﴿إِن فِي صُدُورِهِمۡ إِلَّا كِبۡرٞ﴾ «درسینه های ایشان جز برتری جوئی و ریاست هدفی نیست»، یعنی علت این مجادله کبر و غرور وخود خواهی و خودپسندی و ارادهٔ ریاست، و حس جاه طلبی و برتری جوئی است، زیرا اگر ایشان به تو و قرآن ایمان بیاورند، نا گزیر زیر فرمان تو خواهند بود، درحالیکه حس جاه طلبی ایشان را به این کار اجازه نمی داد، روی همین دلیل دست به مخاصمه ومجادلهٔ بی دلیل می زنند، وآماده نیستندکه دلیل حق را از کسی بشنوند، اگرچه بسیار واضح هم باشد.

- سپس می افزاید: ﴿مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِ﴾ «و اینها هرگز به برتری نخواهند رسید»، زیرا راهی را که آنها برای رسیدن به مقام و جایگاه انتخاب نموده اند، در جهت معکـوس قـرار دارد، در عوض رسیدن به قدرت و مقام، ایشان را به هلاکت می کشاند.

درین آیه تصریح شده است که هرکسی که بدون دلیل باحق مجادلـه کـنـد مغلـوب مـی گردد و شکست می خورد و هرکس دربرابرحق تکبرکند ذلیل می شود.

- بعد ازآن به پیغمبرخود دستور می دهد تا از شر مجادله کننده گان مغـرور متکبـر، بـه الله غالب توانا پناه جوید تا اورا از شر ایشان درپناه خود نگه دارد، می گویـد: ﴿فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ۝٥٦﴾ «پس تو (ای پیغمبر ازشر متکبـران و ازشرشـیاطین انـس وجن) به الله پناه بخواه، یقینا او شنوا و بینا است»، گفتار های آنهـا را مـی شـنود و اعمـال متکبرانه شان را می بیند.

اینجا «مُستَعَاذٌ مِنهُ» افعالی و اقوالی بود که ازین جدال کنندگان دیده و شنیده مـی شـد، ازین وجه ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ گفت، اما درآیۀ (۳۶) سورۀ فصلت «مُسـتَعَاذٌ مِنـهُ» وسوسۀ شیطان است که برای انسان مشهود نیست، زیرا او ما را می بیند ولـی مـا او را نمـی بینیم، ازین جهت آنجا ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ۝٣٦﴾ ذکرکرد.

مسئلۀ دوم: اقامۀ دلیل برای امکان و اثبات معاد

اگرچه مشرکان درموضوعات مختلف در برابر پیغمبرﷺ به مجادله می پرداختند، طـوری که پیشترگذشت، اما جدال ایشان در بارۀ اثبات معاد بزرگ ترین شـبهه ای بـود کـه سـبب گمراهی ایشان شده و این شبهه را در میان مردم ترویج داده می گفتند: ﴿أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (رعد آیۀ ۵) «آیا هنگامی که ما خاک شـویم، آیـا آفـرینش تـازه ای خـواهیم داشت؟» و به همین اساس پیغمبرﷺ را به مسخره می گرفتند، چنانچه در سورۀ سبأ آیۀ (۷-۸) الله تعالی مسخرۀ ایشان را حکایت نموده است: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝٧ أَفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةٌۢ﴾ «کافران (به غرض استهزاء) به یکدیگر گفتند: آیا شما را به مردی رهنمائی کنیم کـه شـما را خبـر مـی دهـد ازینکـه هنگامی که (مردید و) کاملا متلاشی (و نابود) شدید، البته شما (زنده شده) در آفرینش تـازه قرار می گیرید، آیا بر الله سخن دروغ بر بسته است، یا او گرفتار دیوانگی است؟».

چون مشرکان باور داشتند که خالق آسمانها و زمین الله تعالی است، لذا الله تعالی آفرینش آسمانها و زمین را برای زندگی دو باره به حیث دلیل ذکر نموده می فرماید:

-﴿ لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ ﴾ «البته آفرینش آسمان ها و زمین ازآفرینش آدمیان دشوارتر است»، قدرتی که آسمان ها و زمین را با این عظمت مشتمل برملیونها عجائب وحکمت آفریده است، او ازآفرینش دوبارهٔ انسان کوچک عاجز باشد، این سخنی است که از قضاوت عقل بیرون است و نه عاقل این حکم را باور می کند.

باز در ذهن انسان خطور می کند که دلیل اثبات امکان معاد این قدر روشن است، پس چرا مشرکان ازین مسئلهٔ انکار می کنند؟ جواب می گوید:﴿ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ ﴾ «ولی بیشترمردمان نمی دانند».

پس علت انکار آنها ازین حقیقت، یکی کبر و غررو است که پیشتر گذشت، دوم جهل است که درضمن این آیه ذکرشد، به همین سبب درینجا برهانی ذکرکرد که امکان وقوع معاد را ثابت نموده محال بودن آن را از اذهان کاملا دور می سازد، در بارهٔ خلقت دوبارهٔ انسان، درسورهٔ یس آیهٔ (۷۸) و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۳۳) مراجعه شود.

مسئلهٔ سوم: ذکر دو مقایسه درمیان دوگروه متخاصم

هنگامی که الله تعالی بعد ازین مجادلهٔ بی دلیل آنها را جاهل قرار داد، اکنون درین آیه برای توضیح حال آنها و حال مؤمنان دو مقایسه ذکر می کند:

مقایسهٔ اول در مورد عقیدهٔ و اندیشه است: ﴿ وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ﴾ «و برابر نیست نابینا و بینا».

انسانی که بینش و بینایی، و دانش و دلیل ندارد، از درک حقائق کاملا نا توان است و در مجادله اش در برابر حق وآیات بینات، دلیلی ندارد باشخصی که بینش و بینایی سالم، و دانش و دلیل دارد، و حقائق را دانسته بر اساس دلیل و برهان مجادله می کند، این هر دو برابر نیستند، پس انسان مشرک حیثیت همان انسان فاقد بصر و بصیرت است که با کورمالی راه می رود و با کورمالی مجادله می کند.

مقایسه دوم: در مورد عمل است:﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَلَا ٱلْمُسِىٓءُ ﴾ « و نه برابر اند کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند با کسانی که بدکار اند».

کسی که باطنش به نور ایمان منور و ظاهرش به زینت اعمال، مزین باشد هیچ گاه باکسی که عمل او فاسد است، برابر نیست، حتی مسلمان گنهگار با مسلمان نیکوکار برابر نیست، چه رسد به انسان کافر و مشرک، که اصلا او نمی تواند با انسان مؤمن برابر شود.

در مقایسۀ اول «أعمی» را اول ذکر کرد، چرا که آنجا مقصود، موعظه و بیان حال کسانی است که در آیات الهی بدون دلیل جدال می کنند.

در مقایسۀ دوم: مثال مدح را مقدم ذکرکرد، چون یکی مقصود اهتمام به بیان شرف مؤمنان است و سبب دیگرش اینست که در جوار صفت مدح واقع شده است که آن لفظ ﴿وَٱلۡبَصِيرُ﴾ است که درآخر مقایسه اول ذکرشده است.

نظیر این مقایسۀ تقابلی در سورۀ انعام آیۀ (۵۰) و درسورۀ هود آیۀ (۲۴) و در سورۀ رعد آیۀ (۱۹) و درسورۀ فاطرآیۀ (۱۹-۲۱) درسورۀ حشرآیۀ (۲۰) ذکرشده است.

- بعد از ذکر این هر دو تقابل می گوید: ﴿قَلِيلٗا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ٥٨﴾ «شما اندک پند می گیرید»، یعنی تنها همین قدر می دانید که علم نسبت به جهل و عمل صالح نسبت به عمل بد بهتراست، اما نمی دانید که این عقیده ای که شما دارید علم است یاجهل و شرک است یا توحید، و سنت است یا بدعت.

متأسفانه حال بیشتر مسلمانان عصر ما نیز همین طور است که فقط این قدر می دانند که اسلام حق است اما ازعقائد و اعمال اسلام هیچ آگاهی ندارند، همین قدر می دانند که ظلم و خیانت و جنایت نادرست است ولی نمی دانند که اعمال خودشان ظلم است یا عدل، خیانت است یا امانت، جنایت است یا احسان، این قدر می دانند که شرک و بدعت گناه بزرگ است، ولی نمی دانند که عقیده وعمل خودشان آیا از طراز توحید و سنت است، و یا از نوع شرک و بدعت است .

مسئلۀ چهارم: بیان یقینی بودن وقوع معاد

بعد ازآنکه دلیل امکان معاد را ذکرکرد، درین آیه تحقق وقوع آن را اعلان می دارد:

-﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٩﴾ «حتما قیامت آمدنی است، درآن شکی نیست، ولی بیشتر مردم باور ندارند».

فلسفۀ قیام قیامت درسورۀ یونس آیۀ (۴) ، سورۀ ابراهیم آیۀ (۵۱) ، سورۀ نحل آیۀ (۳۹)، سورۀ طه آیۀ (۱۵) و درسورۀ نجم آیۀ (۳۱) ذکرشده است، به این آیات مراجعه شود.

✿✿✿

مقصد دوم: (از آیهٔ ۶۰-۶۸)

دستور به عبادت الله و بیان دلائل اثبات توحید و اعلان منع از عبادت غیرالله

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِينَ ٦٠ ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ
عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٦١ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ لَّآ
إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٦٢ كَذَٰلِكَ يُؤۡفَكُ ٱلَّذِينَ كَانُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٦٣ ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ
لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ
ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٤ هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدۡعُوهُ
مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٥ ۞قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ
ٱللَّهِ لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلۡبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرۡتُ أَنۡ أُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٦ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ
مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ يُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ ثُمَّ لِتَكُونُواْ شُيُوخٗاۚ وَمِنكُم مَّن
يُتَوَفَّىٰ مِن قَبۡلُۖ وَلِتَبۡلُغُوٓاْ أَجَلٗا مُّسَمّٗى وَلَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٦٧ هُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا
فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٦٨﴾

ترجمه:

۶۰- وپروردگارتان گفت: مرا بخوانید، دعای شما را اجابت کنم، یقینا کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند، ذلیلانه وارد دوزخ خواهند شد.

۶۱- الله کسی است که شب را برای شما آفرید تا درآن بیارامید، و روز را روشن آفرید (تا به کار و فعالیت بپردازید)، حقا که الله بر مردم دارای احسان (بزرگ) است ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.

۶۲- این است الله که پروردگارشما و آفریدگار هر چیز است، جز او معبود برحق نیست، پس چگونه (از عبادت او) برگردانده (و منحرف) می شوید؟

۶۳- همین گونه برگردانده شدند کسانی که از آیت های الله انکار می ورزیدند.

۶۴- الله کسی است که زمین را برای شما قرارگاهی وآسمان را سقفی ساخت وشما را صورت بخشید و صورت های تان را نیکو ساخت، و ازچیزهای پاک شما را روزی داد، این است الله پروردگارشما، پس بسیار با برکت است الله که پروردگارجهانیان است.

۶۵- او زندۀ جاوید است، جز او معبود برحق نیست، پس او را بخوانید و بپرستید، درحالیکه خالص کننده باشید برای او عبادت را، همه ستایش از آن الله است که پروردگارهمۀ عالمیان است.

۶۶- بگو: من بازداشته شده ام ازینکه عبادت کنم معبودانی را که جز الله شما آنها را می خوانید، ازآن زمانی که دلایل روشنی از جانب پروردگارم برایم آمده است، و به من دستور داده شده است که تنها برای پروردگارجهانیان منقاد باشم.

۶۷- او کسی است که شما را ازخاک، باز ازنطفه، باز ازخون بسته آفرید، سپس شما را به صورت طفلی بیرون می کند، باز (شما را تربیت می کند) تا به سن جوانی (کمال قدرت) برسید، باز (شما را باقی می گذارد) تا به پیری برسید و برخی از شما پیش ازین مرحلۀ (رسیدن به طفلی و یا به جوانی و یا به پیری) میرانده می شود، و (برخی از شما را باقی می گذارد) تا به وقت معین برسید و امید است که شما بدانید.

۶۸- او کسی است که زنده می گرداند و می میراند، پس هنگامی که او آفریدن چیزی را بخواهد، تنها برایش می گوید: شو، پس می شود.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات زیر بحث شده است:

۱- تخصیص عبادت برای الله تعالی و تهدید برای معرضین،

۲- دلائل اثبات توحید،

۳- اعلان منع از عبادت غیر الله و دستور به انقیاد در برابر الله تعالی.

موضوع اول: تخصیص عبادت برای الله تعالی و تهدید برای معرضین

بعد ازآنکه حقانیت قیامت را ثابت کرده آمدن حتمی آن را اعلان نمود، حالا راه نجات را بیان می دارد که تخصیص هر نوع عبادت برای الله تعالی است ، و یکی از انواع مهم

عبادت دعا است، ازینرو می فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید (تا دعای شما را) اجابت کنم».

درلفظ «دعا» دو تفسیر است:

۱- یکعده از مفسرین «دعا» را درین آیه به عبادت و «استجابت» را به اعطای ثواب تفسیرکرده اند، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «مرا عبادت کنید، برای تان ثواب عطا می کنم» و علت تفسیر دعا درین آیه، عبادت اینست که بعد ازآن فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي﴾ که درینجا استکبار از عبادت را موجب دخول جهنم قرار داده است.

۲- بخش دیگری از مفسرین «دعا» را به معنای سوال، و﴿عِبَادَتِي﴾ را به معنای دعا تفسیرکرده اند، و استکبار از دعای پروردگار را موجب دخول جهنم قرار داده اند.

اما این هردو تفسیر با هم منافات ندارد، زیرا دعا درقرآن مجید به هردو معنی وارد است، و طوری که قبلا ذکر نمودیم دعا نوع مهمی از عبادت است، چرا که پیغمبر ﷺ بعد ازآنکه فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» این آیه را تلاوت فرمود: وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»[۱]

در روایت دیگر آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَفضَلُ العِبَادَةِ الدُّعَاءُ» بهترین عبادت، دعا کردن است. [۲]

- سپس کسانی را که از عبادت و دعای الله سرکشی می کنند تهدید نموده می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۝٦٠﴾ «یقینا کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند، ذلیلانه وارد دوزخ خواهند شد».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَنْ لَمْ يَدْعُ اللَّهَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ» کسی که الله را دعا نکند، الله بر وی خشمگین می شود. [۳]

و همین مطلب را شاعری چنین بیان نموده است:

۱- سنن ترمذی، أبواب التفسیر، باب «و من سورة غافر» ، حدیث: ۳۲۴۷، این حدیث در مرتبۀ صحیح قرار دارد، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۴۰۷.

۲- این حدیث نیز صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۱۱۲۲.

۳- سنن ابن ماجه، کتاب الدعاء، باب فضل الدعاء، حدیث: ۳۸۲۷، حدیث در مرتبۀ حسن قرار دارد، نگاه: سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث: ۲۶۵۴.

اللهُ يَغْضَبُ إن تركْتَ سُؤَالَهُ ... وَبُنيُّ آدمَ حين يُسأَلُ يَغْضَبُ

یعنی: اگر سؤال کردن از الله را ترک کنی، او خشمگین می شود، اما بنی آدم هنگامی خشمگین می شود که از وی چیزی خواسته شود.

موضوع دوم: دلائل اثبات توحید

پیشتر عبادت الله تعالی ذکرشد و تحقق عبادت موقوف به معرفت معبود است، معرفت معبود به صورت کامل و واقعی هنگامی حاصل می شود که برای اثبات وحدانیت او دلیل اقامه شود، ازین جهت بعد از ذکر «عبادت و دعا» دلائل توحید را ذکر می کند و این دلائل بر دو نوع است: یکی دلایل آفاقی و دیگر دلایل نفسی، نخست به ذکردلائل آفاقی می پردازد:

دلیل اول: ازنوع دلائل زمانی است:

-﴿ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ﴾ «الله کسی است که شب را برای شما آفرید تا درآن بیارامید، و روز را روشن آفرید» تا به کار و فعالیت بپردازید و زندگی خود را سر و سامان بخشید.

توضیح بیشتر این دلیل درسورهٔ إسراء آیهٔ (۱۲) و درسورهٔ فرقان آیهٔ (۶۲) ذکرشده است، و این هرسه آیه به تمام مصالح دینی و دنیوی اشاره دارد.

- بعد از اشاره به مصالحی که برای بنده گان در نظام زمان نهفته است، از ناسپاسی انسان خبر می دهد:﴿ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾ ﴾ «حقا که الله بر مردم دارای احسان (بزرگ) است، ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند»، و درعوض آنکه شکر الله عزوجل را به جا آورده عبادت او را کنند، مخلوقات عاجز و ناچیز را پرستش می کنند که قبیح ترین نوع ناسپاسی است.

درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۴) می گوید:﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴾ «یقینا انسان ستمگار ناسپاس است»، و درسورهٔ سبأ آیهٔ (۱۳) می گوید:﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴾ «و اندکی ازبندگانم سپاس گزاراند».

- بعد از ذکر دلیل زمان، ثمرهٔ آن را بیان می دارد:﴿ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾ ﴾ «این است الله پروردگارشما که آفریدگار هرچیز است، جز او معبود برحق نیست، پس چگونه (ازعبادت او) برگردانده (و منحرف) می شوید؟».

- سپس روشن می سازد که انحراف از حق مسئلۀ تازه نیست، بلکه این یک بیماری قدیم است: ﴿ كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾ ﴾ «همین گونه برگردانده شدند کسانی که از آیت های الله انکار می ورزیدند»، پس در نتیجهٔ انکار شان از حق، ازتوحید و اخلاص عبادت و پیروی حق برگردانده شدند.

این مطلب در سورهٔ توبه آیهٔ (۶۷، ۱۲۷)، سورهٔ حشرآیهٔ (۱۹) و درسورهٔ صف آیهٔ (۵) نیز بیان شده است که هنگامی که مردم ازحق منحرف شدند، به طور مجازات، دل های شان ازحق منحرف ساخته شد، حق را فراموش نمودند در نتیجه به خود فراموشی مبتلا شدند.

دلیل دوم: از نوع دلائل مکانی است: ﴿ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً ﴾ «الله کسی است که زمین را برای شما قرارگاهی وآسمان را سقفی ساخت».

این دلیل درسورهٔ بقره آیهٔ (۲۲) باتوضیح بیشتر ذکرشده است.

دلائل قبلی، دلایل آفاقی بودند، دلایلی که بعد ازین ذکر می کند دلایل نفسی اند:

دلیل سوم: بخشیدن صورت: ﴿ وَصَوَّرَكُمْ ﴾ «و شما را صورت بخشید»، چنانکه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۶) می گوید: ﴿ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾ «او کسی است که شما را در رحم ها چگونه ای که می خواهد صورت می بخشد».

دلیل چهارم: زیبا ساختن صورت: ﴿ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ﴾ «پس صورت های تان را نیکوساخت»، و بهترین صورت و قامت را برای شما بخشید، درسورهٔ تین آیهٔ (۴) می گوید: ﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ﴾ «حقا که ما انسان را در بهترین ترکیب آفریدیم».

و درسورهٔ تغابن آیهٔ (۳) نیز همین دونوع دلیل ذکر شده است.

دلیل پنجم: اعطای رزق پاکیزه: ﴿ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ﴾ «و ازچیزهای پاک شما را روزی داد»، پس مسکن و ساکنان و اسباب معیشت شما را تنها او آفریده است، لذا خالق و مربی شما و فریادرس و مشکل کشای شما تنها او است..

- بعد از ذکر این دلایل نیز ثمرهٔ آنرا ذکرمی کند: ﴿ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾ ﴾ «این است الله پروردگارشما، پس بسیار با برکت است الله که پروردگارجهانیان است».

- دلایلی که تا اینجا ذکر شد، همه دلایل توحید ربوبیت بودند و توحید ربوبیت دلیل است برای توحید الوهیت، لذا بعد از اثبات توحید ربوبیت به اثبات توحید الوهیت پرداخته می فرماید: ﴿هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «او زندهٔ جاوید است، جز او معبود برحق نیست». سپس بر یگانگی او در الوهیت، سه دستور را مرتب می سازد:

۱- ﴿فَٱدۡعُوهُ﴾ «پس او را بخوانید و بپرستید»، و جز او هیچ مخلوقی را به غرض کمک و استغاثه و نصرت و حل مشکلات فرا مخوانید، چرا که به فریاد خواندن غیر الله در اموری که از توان شان نباشد، شرک است و شرک سبب بربادی اعمال انسان می گردد.

این جملهٔ {فَٱدۡعُوهُ} دعای عبادت و دعای مسئلت، هردو را در بر می گیرد.
سپس دعا و عبادت خود را مقید به قید می سازد:

۲- ﴿مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ «درحالی که خالص کننده باشید برای او عبادت را»، یعنی در عبادت و دعای تان نه شرک جلی باشد و نه شرک خفی، بلکه اعمال تان از هر نوع شرک خالص باشد، چون الله عزوجل عمل آمیخته به شرک را نمی پذیرد، چنانکه در سورهٔ بینه آیهٔ (۵) همین عبادت را «مأمورٌ بِهِ» اعلان نموده است.

و مثال عمل آمیخته به شرک اینست که مثلا انسان حیوانی را به نام پیر و مزار و سخی جان و یا به نام پیغمبر ﷺ نذر کند، اما هنگام ذبحش «بسم الله و الله اکبر» بگوید و یا نذر کند که بر سر قبر فلانی و یا در مزار فلانی دو رکعت نماز می خوانم، و یا نماز بخواند و هدفش نشان دادن به مردم باشد و یا در پهلوی دعای الله تعالی مخلوقی را نیز به فریاد بخوانید مثلا بگوید: یا رسول الله به فریادم برس، یا شاه مردان مشکلاتم را دور کن، یا ابو الفضل فلان درد مرا درمان کن، یا شیخ عبد القادر و یا فلان و فلان مرادهایم را برآورده کن، این چنین سخنان همه شرک است و عبادتی که آمیخته با چنین شرکیات باشد، اصلا الله تعالی آن را نمی پذیرد، چنانچه در صحیح مسلم در یک حدیث قدسی آمده است که الله تعالی می فرماید:

«أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»

« من بی نیازترین شریکان از شرک هستم، هر کسی عملی را انجام دهد و درآن کسی دیگری را با من شریک بگرداند، آن شخص را با همان عمل شرکی اش رها می کنم». (۱)

۱- صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب من أشرک في عمله غیر الله، حدیث: ۲۹۸۵ .

۳- ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٥﴾ امام فراء - که از ائمهٔ تفسیر و نحو است- می گوید: اینجا خبر به معنای امر است، پس معنی آیه چنین می شود: «تنها او را حمد وثنا بگوئید»، و همیشه سرگرم ثنا و حمد او باشید، چون طوری که عبادات فعلی، خاص برای او است، عبادات قولی نیز مختص به ذات پاک اواست.

موضوع سوم: اعلان منع از عبادت غیر الله و دستور به انقیاد در برابر الله تعالی

در آیهٔ قبلی به اخلاص عبادت برای الله تعالی و حمد و ثنای او دستور داد، و این امر مقتضی منع از عبادت غیر الله است، لذا درینجا به پیغمبرش دستور می دهد که عبادت غیر الله را ممنوع اعلان کند:

۱- ﴿قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ «بگو: من بازداشته شده ام ازینکه عبادت کنم معبودانی را که شما جز الله آنها را می خوانید».

- سپس برای این حکم علت ذکرمی کند: ﴿لَمَّا جَآءَنِيَ ٱلۡبَيِّنَٰتُ مِن رَّبِّي﴾ «ازآن زمانی که دلایل روشنی از جانب پروردگارم برایم آمده است»، پروردگاری که موصوف به صفات جمال وجلال است، مقتضای صفاتش این است که مستحق عبادت، تنها او است نه معبودانی که فاقد هرگونه وصف کمال بوده و درعین حال به عجز و نقصان متصف اند، لذا می فرماید:

۲- ﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٦﴾ «و به من دستور داده شده است که تنها برای پروردگار جهانیان منقاد باشم»، و به قلب و قالبم او را بپرستم که این بزرگترین سعادت و مایهٔ افتخار من است.

آنگونه که عبادت غیر الله بزرگترین منهی عنه است، و ارتکاب آن بزرگترین سبب ذلت و رسوائی است، به همین ترتیب انقیاد در برابر الله تعالی بزرگترین «مأموربه» است، و اتصاف به آن سبب سعادت و فلاح جاویدانی انسان است.

و در سورهٔ زمرآیهٔ (۱۱-۱۳) نیز همین موضوع ذکرشده است.

فائده: درین مقام درپایان سه آیه: آیهٔ (۶۴، ۶۵، ۶۶) پی درپی، لفظ رب العلمین ذکرشده است که درقرآن کریم، دیگر نظیرندارد، و سبب این تکرارتاکید بر ربوبیت الله به خاطر

شنواندن کفار، مخصوصا اهل تثلیث است.[1] و تبلیغ این مطلب است که رب العلمین دو تـا و سه تا و یا بیشتر ازآن شده نمی تواند، بلکه همیشه یکی بوده و یکی می باشد.

دلیل ششم: سه دلیل نفسی که پیشتر ذکرشد مربوط به احوال مشـهودهٔ انسان بـود کـه عبارت از بخشیدن صورت، تحسین صورت و عطای رزق پاکیزه بود.

اکنون درین مقام دلیل نفسی دیگر را بیان می کند که عبارت از مراحل تکـوین وجـود او است، می فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ﴾ «او کسی اسـت کـه شما را ازخاک، باز از نطفهٔ، باز ازخون بسته آفرید».

درینجا از سه مرحلهٔ تکوین انسان تذکر کرداد:

۱- خاک که مبدأ نخستین خلقت آدم است.

۲- نطفه که مرتبهٔ تناسل است، نطفه هنگامی که در رحم مادر قرار می گیرد، تکامل مـی کند تا آنکه به خون شبیه خون بسته مبدل می شود.

۳- سپس خون بسته تکامل می کند و به گوشت پاره تبدیل می شود.

و به همین ترتیب جنین مراحل تکامل خود را می پیماید تا آنکه روح درآن دمیـده مـی شود، چنانچه این موضوع درسورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲-۱۴) روشن شده است.

- سپس عمر انسان را در سه مرحله، درجه بندی می کند:

اول: آوان طفولیت است، درین باره می گوید:﴿ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا﴾ «سـپس شـما را بـه صورت طفلی بیرون می کند»، و بعد ازآن اندک اندک رشد و نمو می کنید.

دوم: مرحلهٔ تکامل قوهٔ جسمی و عقلی، و درجهٔ کمال نشـونما اسـت، مـی گویـد:﴿ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ﴾ «باز (شما را تربیت می کند) تا به سن جوانی وکمال قدرت برسید».

و مرحلهٔ کمال رشد و قوت جسمانی از سن (۱۸) سالگی تا سن (۳۳) سالگی است.

سوم: مرتبهٔ پیری و بازگشـت بـه سـوی حالـت نخسـتین، و ازدسـت دادن تـدریجی نیروهای جسمی و ظهورآثار ضعف در بدن است کـه از انحطـاط خفـی آغـاز مـی گـردد، آهسته آهسته به سوی انحطاط جلی پیش می رود، می گوید: ﴿ثُمَّ لِتَكُونُوا۟ شُيُوخًا﴾ «بـاز (شما را باقی می گذارد) تا به پیری برسید».

۱- البرهان في متشابه القرآن ص:۱۶۹ ملاحظه شود.

سپس روشن می سازد که همه انسان ها به این مرحله نمی رسند، بلکه:

۱- ﴿وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُ﴾ «و برخی از شما پیش ازین مرحله میرانده می شود».

چنانچه کسی:

-پیش ازخروج به سوی این عالم، به صورت «سقط» از رحم مادر بیرون می شود.

- یا در حالت طفلی و پیش ازجوانی یا درسن جوانی پیش ازکهولت، می میرد.

- یا درسن کهولت پیش از شیخوخت، می میرد.

۲- ﴿وَلِتَبْلُغُوٓاْ أَجَلًا مُّسَمًّى﴾ «و (برخی ازشما را باقی می گذارد) تا به وقت معین برسید».

- سپس علت بیان این اطوار مختلف خلقت انسان را ذکر می کند: ﴿وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝٦٧﴾ «و امید است که شما بدانید» و به خالق این خلقت شگفت انگیز و به یگانی و توحید او پی ببرید، و بدانید که جز او هیچ کسی سزاوار عبادت و پرستش نیست.

دلیل هفتم: بعد ازآنکه کمال قدرت خود را بر انتقال خلقت انسان ازیک مرحله به مرحلۀ دیگری بیان داشت، درینجا قدرت کاملۀ خود را بر انتقال از مرگ به سوی زندگی و یا از زندگی به سوی مرگ بیان می دارد، که این هردو نیز از بزرگترین مظاهرقدرت و دلیل روشنی بر وحدانیت الله تعالی می باشد، می گوید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ﴾ «او کسی است که زنده می گرداند و می میراند»، زمام زندگی و مرگ هرزنده جان در دست او و همه وابسته به مشیت او است، وقت و زمانی که از طرف او برای مرگ و حیات مقررشده است، پیش وپس نمی شود.

- باز درپایان این بحث می گوید: او دارای قدرتی است که درمیان دستورش و درمیان ایجاد اشیا فاصله زمانی وجود ندارد: ﴿فَإِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۝٦٨﴾ «پس هنگامی که او آفریدن چیزی را بخواهد، تنها برایش می گوید: شو، پس می شود»، فرقی نیست که آن شی کوچک باشد یا بزرگ، ذره باشد یا آسمان، همه درپیشگاه قدرت اویکسان اند.

۞۞۞

مقصدسوم: (از آیهٔ ۶۹-۷۶) **کیفر کسانی که بدون دلیل جدال می کنند**

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا
أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ
ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل
لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾ ذَٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾﴾

ترجــــمه:

۶۹- آیا نمی بینی به سوی کسانی که درآیت های الله کشمکش و نزاع می کنند، چگونـه (از راه حق) برگردانده می شوند.

۷۰- (آنها) کسانی اند که قرآن را و آنچه را که با پیغمبران خویش فرستاده ایم تکـذیب مـی کنند، پس به زودی (نتیجهٔ تکذیب خویش را) خواهند دانست.

۷۱- هنگامی که طوق ها درگردن های ایشان و زنجیرها (درپای هـای شـان انداختـه شـده) کشیده می شوند..

۷۲- در آب بسیار گرم، سپس درآتش سوزانده می شوند.

۷۳- باز به ایشان گفته می شود: کجا هستند آن چیزهائی که شریک قرار می دادید؟

۷۴- (همان چیزهائی که) جز الله (می پرستیدید)؟ می گویند: از مـا گـم گشـته انـد، بلکـه ماقبلا چیزی را نمی پرستیدیم، اینگونه الله کافران را گمراه می سازد.

۷۵- این عقوبت به خاطرآن است که شما در زمین به ناحق شادمانی می کردید و بـه سـبب اینکه تکبر می ورزیدید.

۷۶- (گفته می شود) به دروازه های دوزخ داخل شوید، در حالیکـه جاویـدان در آنجـا مـی مانید، پس جایگاه متکبران چه بدی جایگاهی است.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- مذمت مجادلۀ بدون دلیل برای سومین بار،

۲- بیان کیفر جدال کنندگان در برابر آیات الهی .

موضوع اول: مذمت مجادلۀ بدون دلیل برای سومین بار

در چندین موضع این سوره کسانی را که بی مورد و بدون دلیل درآیات الهی جدال و نزاع می کنند، مذمت نموده است:

۱- درآیۀ (۴) جدال کنندگان را تقبیح نموده ایشان را به عقوبت دنیوی تهدید نمود.

۲- درآیۀ (۳۵) چنین مجادله را موجب خشم الهی و خشم مومنان و از اسباب ختم قلب قرار داد.

۳- درآیۀ (۵۶) جدال بدون دلیل را ناشی از کبرو غرور قرار داده است.

۴- این چهارمین بار است که به غرض تقبیح و بیان شدت گناه جدال در آیات الهی، جدال کنندگان را مذمت و نکوهش نموده می فرماید:

- ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾ ﴾ «آیا نمی بینی به سوی کسانی که درآیت های الله کشمکش و نزاع می کنند، چگونه (از راه حق) برگردانده می شوند».

یکی از انواع قبیح جدال در آیات الهی، جدال کسی است که نقل را به عقل رد می کند و یا در برابر نقل، «رأی» را پیش می کند، شاید منظورش این باشد که معنای قرآن وسنت را جز مجتهد کسی دیگر نمی داند، و یا شاید چنین پندارد که کتاب وسنت به تنهایی اش کافی نیست، درحالی که چنین عقیده گمراهی آشکار است.

- سپس برخی از صفات این گروه مجادل و پرخاشگر در آیات الهی را بیان می دارد: ﴿ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِٱلْكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرْسَلْنَا بِهِۦ رُسُلَنَا ﴾ «(آنها) کسانی اند که قرآن را و آنچه را که با پیغمبران خویش را فرستاده ایم تکذیب می کنند».

مراد از «الکتاب» قرآن و مراد از تکذیب در [وَبِمَآ أَرْسَلْنَا بِهِۦ] تکذیب تمام شرائع آسمانی و مسائل اعتقادی از قبیل توحید، اخلاص عبادت برای الله، خود داری از شرک و بت پرستی است.

موضوع دوم: بیان کیفر جدال کنندگان در برابر آیات الهی

نخست به کیفر مجادلین اشاره نموده می گوید: ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝٧٠﴾ «پس به زودی (نتیجۀ تکذیب خویش را) خواهند دانست».

سپس کیفیت عقوبت ایشان را شرح می دهد:

۱- ﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ۝٧١ فِي الْحَمِيمِ﴾ «هنگامی که طوق ها درگردن های ایشان و زنجیرها (درپای های شان انداخته شده) در آب بسیار گرم کشیده می شوند». «الْأَغْلَالُ» جمع «غُلّ» طوق آهنین، «يُسْحَبُونَ» کشیده می شوند، و کشیدن مشتمل بر دو نوع عذاب است، یکی عذاب جسمی، دوم عذاب روحی، زیرا به کشیده شدن هم جسد انسان اذیت می شود و هم به سبب آن روح انسان اذیت می شود. «الْحَمِيمِ» بسیار داغ و گرم.

۲- ﴿ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ۝٧٢﴾ «سپس درآتش سوزانده می شوند».

«يُسْجَرُونَ» به آتش کشیده می شوند.

۳- بعد ازآن به غرض توبیخ و نکوهش مورد سؤال قرار می گیرند: ﴿ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ۝٧٣ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ «باز به ایشان گفته می شود: کجاهستند آن چیزهائی که شریک قرار می دادید به جز الله؟» تا آنها شفاعت وکمک تان کنند.

پاسخ مشرکان به این پرسش اینست:

۱- ﴿قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا﴾ «می گویند: از ما گم گشته اند»، جای شان برای ما معلوم نیست.

۲- ازآنجا که درین جواب شان اعتراف به عبادت غیر الله بود، ازین وجه درمرحلۀ دوم با صراحت انکار نموده می گویند: ﴿بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا﴾ «بلکه ما قبلا چیزی را نمی پرستیدیم». و این انکار بعد از اعتراف قبلی، دلیل اضطراب شان درآن موقف هولناک است، چنانکه درسورۀ انعام آیۀ (۲۳) انکارآنها را حکایت می کند: ﴿قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ «می گویند: به الله که پروردگار ما است سوگند یاد می کنیم که ما مشرک نبودیم».

و یا مطلب {لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا} اینست که ما چیز سودمند و با ارزشی را پرستش نمی کردیم، بلکه چیزهایی را پرستش می کردیم که نه می دیدند و نه می شیدند و نه نفع و زیانی می رسانند.

درین صورت این سخن ، اعتراف به بطلان عبادت شان می باشد.

- در اخیر می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلْكَٰفِرِينَ ۝٧٤﴾ «اینگونه الله کافران را گمراه می سازد»، و کفرآنها بر قلب شان در دنیا پرده می افگند، لذا راه حق را در دنیا گم می کنند، و از یافتن راه بهشت درجهان آخرت نیز محروم می گردند.

- سپس الله تعالی روشن می سازد که سبب تعذیب شان و انداختن طوق ها در گردن و زنجیرها در پاهای شان، دو خصلت بد آنها است، می گوید: ﴿ذَٰلِكُم بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ۝٧٥﴾ «این عقوبت به خاطر آن است که شما در زمین به ناحق شادمانی می کردید و به سبب، اینکه تکبر می ورزیدید». « تَمْرَحُونَ » تکبر می ورزیدید.

انگیزۀ شادمانی شما همان مسلک باطل تان بودکه به آن رفتار می کردید وگمراهان ازشما پیروی می نمودند.

وآن علوم دنیوی بود که به وسیلۀ آن از علوم أنبیاء که قرآن کریم عمده ترین آنها است، نه تنها مخالفت می کردید بلکه استهزاهم می کردید و این روش باطل و فاسد را مایۀ ناز خود قرار داده بودید، چنانکه درسورۀ غافرآیۀ (۸۳) و درسورۀ نجم آیۀ (۳۰) چنین علم را تقبیح و مایۀ عذاب معرفی نموده است، و درسورۀ یونس آیۀ (۵۸) علم قرآن را وسیلۀ رحمت و خیردنیا وآخرت، و سبب سرور و شادمانی اعلان کرده است.

۴- بعد ازین سخنان توبیخ آمیز، دروازه های دوزخ به روی شان گشوده و به ایشان گفته می شود: ﴿ ٱدْخُلُوٓا۟ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ۝٧٦﴾ «به دروازه های دوزخ داخل شوید، در حالی که جاویدان در آنجا می مانند، پس چه بد جایگاه است، جایگاه متکبران».

پس درین هنگام دوزخیان از هر دروازۀ معینی وارد دوزخ می شوند، طوری که درسورۀ حجرآیۀ (۴۴) می گوید: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ «دوزخ هفت دروازه دارد، برای هردروازه، یک بخش معینی از گمراهان است».

الله تعالی ما همه را از دوزخ و اسباب ورود دوزخ، در حفظ و امان خود نگه داشته باشد.

۞۞۞

مقصد چهارم: (از آیهٔ ۷۷-۸۵) اعادهٔ مضامین گذشته است

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾ وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن
يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾ اللَّهُ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا
حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ
﴿٨١﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ
قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا
بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ
وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ
خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾﴾

ترجمه:

۷۷- پس تو شکیبا باش، یقینا وعدهٔ الله حق است، پس اگر قسمتی از آن عذابی را که به ایشان وعده می دهیم، به تو بنمایانیم و یا اینکه تو را بمیرانیم (باکی نیست زیرا) همهٔ آنها به سوی ما باز گردانده می شوند.

۷۸- واقعا ماپیش از تو پیغمبرانی را فرستادیم، سرگذشت بعضی ازایشان را بر تو خوانده ایم، و سرگذشت برخی از ایشان را برای تو بیان نکرده ایم، و برای هیچ پیغمبری ممکن نبوده است که معجزه ای بیاورد مگر به فرمان الله، پس هنگامی که فرمان الله فرا رسد داوری عادلانه صورت می گیرد و آن وقت اهل باطل زیان مند می شوند.

۷۹- الله کسی است که برای شما چهارپایان را آفرید تا بر بعضی آنها سوارشوید و از بعضی آنها می خورید.

۸۰- و برای شما در چهار پایان منفعت های زیادی است وتا برآنها سوارشده به مقصدی که در دل های تان است برسید، و بر چهار پایان (درخشکه) و برکشتی (در دریا)حمل می شوید.

۸۱- و نشان می دهد الله نشانه های (قدرت) خود را به شما، پس کدام یک از نشانه های (قدرت) الهی را انکار می کنید؟

۸۲- آیا پس در زمین سیر و سیاحت نکرده اند، تا ببینند سرانجام کارکسانی که پیش از ایشان بودند به کجا انجامید، آنها نسبت به اینان بیشتر و نیرومندتر و دارای آثار بیشتر در زمین بودند، پس (همه ای) آنچه انجام می دادند، هیچ چیزی (از عذاب الهی) را از ایشان دفع نکرد.

۸۳- پس هنگامی که پیغمبران شان بر ایشان دلائل روشن آوردند، به دانشی که نزدشان بود، شادمان شدند (و پیغمبران را به مسخره گرفتند) و جزای آنچه که به آن استهزا می کردند ایشان فرا گرفت.

۸۴- و هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و از چیزی که به سبب آن مشرک گردیدیم، انکار می ورزیم.

۸۵- پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان شان به ایشان سودی نه بخشید، این شیوهٔ الهی است که در میان بنده گانش گذاشته است وآن گاه کافران زیان مند شدند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث شده است:

۱- دستور به صبر و وعدهٔ نصرت برای پیغمبر ﷺ،

۲- ارائهٔ دلیل برای اثبات توحید،

۳- اعادهٔ تهدید جدال کنندگان به ذکر سرنوشت وحشتبار سرکشان پیشین.

مسئلهٔ اول: دستور به صبر و وعدهٔ نصرت برای پیغمبر ﷺ

ازآغاز سوره تا اینجا بیشتر سخن، در بارهٔ تقبیح مجادله کننده گان درآیات الهی بود که این عمل آنها باعث اندوه پیغمبر ﷺ می گردید، ازین وجه الله تعالی پیغمبرش را در برابر اعمال ناشایستهٔ آنها به صبر دستور داده برایش وعدهٔ نصرت بر کافران را می دهد:

۱- ﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ﴾ «پس تو شکیبا باش، یقینا وعدهٔ الله حق است».

همان وعده ای که درآیهٔ (۵۱) همین سوره برای تو و سائر انبیاء و مومنان ذکر شده است، حتما آمدنی است، لذا غمگین و محزون مباش.

- سپس وقت این وعده را خود تعیین می کند: ﴿فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾﴾ «پس اگر قسمتی از آن عذابی را که به ایشان وعده می دهیم، به تو بنمایانیم و یا اینکه تو را بمیرانیم (باکی نیست زیرا) همهٔ آنها به سوی ما بازگردانده می شوند»، درآن هنگام انتقام تو را ازآنها به صورت کامل خواهیم گرفت.

نظیر این آیه درسورهٔ زخرف آیهٔ (۴۱-۴۲) و درسورهٔ یونس آیهٔ (۴۶) ذکرشده است.

- بعد ازآن با اشاره به سوی قصه های پیغمبران گذشته برای پیغمبر ﷺ تسلی داده می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ «واقعا ماپیش ازتو پیغمبرانی را فرستاده ایم که سرگذشت بعضی ازایشان را بر تو خوانده ایم و سرگذشت برخی از ایشان را برای تو بیان نکرده ایم»، پیغمبرانی که داستان دعوت شان در قرآن بیان شده است، (۲۵) پیغمبر اند، و پیغمبرانی که از ایشان نام برده نشده است، عدد شان بسیار زیاد است، ولی همهٔ ایشان در برابر دعوت به سوی حق، اذیت های گوناگون را متحمل شدند، اما در هر حالت دست به دامن صبر و استقامت زدند و هیچ کدام آنها ازین تکلیفات خسته نشدند پس تو به اینها اقتدا کن.

نظیر این آیه درسورهٔ نساآیهٔ (۱۶۴) ودرسورهٔ هودآیهٔ (۱۲۰) مذکوراست.

در مسند احمد از ابوذر رضی الله عنه روایت است که او از پیغمبر ﷺ پرسید که ای پیغمبر الله ! تعداد پیغمبران چه قدر است؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: یک لک و بیست و چهار هزار (۱۲۴۰۰۰) پیغمبراند که ازآن جمله سه صد و پانزده تن ایشان رسولان اند. [۱]

- سپس به سوی یک عده از مطالبات بی مورد اقوام اشاره می کند که آنها از پیغمبران شان معجزه خواستند: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ «و برای هیچ پیغمبری ممکن نبوده است که معجزه ای بیاورد مگر به فرمان الله»، لذا اگر این مشرکان از تو هم معجزه ای بخواهند، تو بدون اجازهٔ الله حق و توان نشان دادن معجزه را نداری.

۱- نگاه: مشکاة المصابیح - تخریج شیخ البانی-، کتاب أحوال القیامة و بدء الخلق، باب صفة النار و أهلها، الفصل الأول، حدیث: ۵۷۳۷، حدیث صحیح است.

- بعد ازآن جدال کنندگان را به عذاب آخرت تهدید می کند: ﴿فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قُضِيَ بِٱلۡحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ۝٧٨﴾ «پس هنگامی که فرمان الله فرا رسد داوری عادلانه صورت می گیرد و آن وقت اهل باطل زیان مند می شوند».

در کلمهٔ «ٱلۡمُبۡطِلُونَ» تکذیب کنندگان حق، جدال کنندگان در آیات الله، مشرکان و افترا کنندگان بر الله و رسول، همه داخل اند، و ایشان در روز وقوع عذاب، خسارهٔ بزرگی را متحمل می شوند چرا که نه توبه شان مقبول و نه عذرخواهی شان پذیرفته می شود.

و یا اینکه آیه اشاره به سوی عذاب دنیوی اقوام آن پیغمبران دارد، درین صورت معنای آیه چنین است: «پس هنگامی که فرمان الله فرا رسید، داوری عادلانه صورت گرفت، و آن وقت اهل باطل زیان مند شدند»، یعنی همه گرفتار عذاب الهی شدند.

و فیصلهٔ حق این است که الله تعالی پیغمبران و مؤمنان را از عذاب و هلاکت نجات داد، و اهل عناد و کفر را نابود ساخت.

مسئلهٔ دوم: ارائهٔ دلیل برای اثبات توحید

الله سبحانه بعد ازآنکه باطل گرایان را مورد تهدید قرار داد، درین آیات برای اثبات وحدانیت خود دلیل قائم می کند: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمَ﴾ «الله کسی است که برای شما چهارپایان را آفرید» که عبارت از شتر و گاو و بز و گوسفند است.

اصناف «أنعام» هشت است، سورهٔ أنعام آیهٔ (۱۴۳) و سورهٔ زمر آیهٔ (۶) دیده شود.

سپس چهار نوع فائدهٔ مهم این حیوانات را ذکر می کند:

۱- ﴿لِتَرۡكَبُواْ مِنۡهَا﴾ «تا بر بعض آنها سوار شوید».

۲- ﴿وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ۝٧٩﴾ «و از گوشت آنها می خورید».

۳- ﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ﴾ «و برای شما در چهارپایان منفعت هائی (دیگری نیز) هست» که شیر و پشم و سائر محصولات آنها ازیک طرف مواد غذائی و ازطرف دیگر لباس های پوشیدنی شما، و پاروی آنها مواد سوخت شما را تأمین می کند.

چنانکه درسورهٔ نحل می گوید: ﴿وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۗ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ۝٥﴾ «وچهارپایان را برای شما آفرید که برای شما درآنها وسیلهٔ گرمی و منفعت های زیادی است، و از (گوشت) آنها می خورید». درسورهٔ یس آیهٔ (۷۱-۷۳) بیان همین معنی است.

۴- ﴿وَلِتَبۡلُغُواْ عَلَيۡهَا حَاجَةٗ فِي صُدُورِكُمۡ﴾ «وتا بر آنها سوارشده به مقصدی که در دل های تان هست برسید»، یعنی برخی ازین حیوانات مانند شتر وسیلۀ مهمی برای حمل ونقل شما است که به وسیلۀ آنها بارهای سنگین خود را ازجائی به جائی دیگری انتقال می دهید.

سوال: چرا «لام» تعلیل به ﴿لِتَرۡكَبُواْ مِنۡهَا، وَلِتَبۡلُغُواْ عَلَيۡهَا﴾ داخل شد اما بر باقی فوائد داخل نشد؟

جواب: رکوب و قصد رسیدن به سوی حاجت در بعض سفرها مانند حج وعمره وجهاد، یا واجب است یا مستحب، و این امور همه از اغراض دینی می باشند، ازین وجه «لام» تعلیل برین هردو داخل شد، اما فوائد دیگر این حیوانات، مانند خوردن گوشت و نوشیدن شیرشان ازجملۀ مباحات اند ازین جهت حرف تعلیل بر اینها داخل نشد.

چنانکه درسورۀ نحل آیۀ (۸) می گوید: ﴿وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗ﴾ «و اسپان وقاطران و خران را آفرید تا برآنها سوار شوید، و هم وسیلۀ آرایش اند».

درینجا «لام» تعلیل را بر «رکوب» داخل کرد، چرا که دربعض سفرهای واجب و یا مستحب مورد استفاده قرار می گیرند، اما در ﴿وَزِينَةٗ﴾ لام را داخل نکرد، چون تزیین از جملۀ امور مباح است.

- ازآنجا که چهار پایان وسائل سفرخشکه می باشند، بنا بران وسیلۀ سفر بحری را هم در پهلوی آن یادآور شده می گوید: ﴿وَعَلَيۡهَا وَعَلَى ٱلۡفُلۡكِ تُحۡمَلُونَ ٨٠﴾ «و برچهارپایان (در خشکه) و برکشتی (در دریا) حمل می شوید»، چهارپایان وسائل سفرخشکه و کشتی وسیلۀ سفر بحری است که این همه را پروردگار مهربان برای شما آفریده است.

- البته دلائل اثبات وحدانیت وکمال قدرت الله تعالی منحصر به دلائل گذشته نیست، بلکه: ﴿وَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ﴾ «و نشان می دهد الله نشانه های (قدرت) خود را به شما»، آیاتی که بر وحدانیت او در ربوبیتش و بر حدانیت او در الوهیتش و در اسما و صفاتش دلالت دارند، این آیات هم آیات نفسی است از قبیل آفرینش انسان از خاک، مسئلۀ حیات و ممات، و هم آیات آفاقی است از قبیل آفرینش آسمان ها و زمین، مه و خورشید و ستارگان، ابر و باد و باران، شب و روز و چهارپایان، این همه برای آن است تا او را بشناسید و سپاس گزار او شوید.

- این آیات، همه آیات روشن و مشهود هستند: ﴿فَأَيَّ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ تُنكِرُونَ ﴿٨١﴾﴾ «پس کدام یک از نشانه های (قدرت) الهی را انکار می کنید؟» چرا که این همه آیات غیر قابل انکار هستند و جز انسان معاند و متکبر کسی ازین آیات انکار نمی ورزد.

مسئلهٔ سوم: اعادهٔ تهدید جدال کنندگان به ذکر سرنوشت وحشتبار سرکشان پیشین

درآیات گذشته دلائل وحدانیت وکمال قدرت ومواعظ بسیار لطیف و دلنشین را، در مورد مسئلهٔ معاد و حضور در دادگاه عدل الهی بیان داشت، اکنون درینجا، مجادله کنندگان درآیات الهی را به سرنوشت دردناک گذشتگان، تهدید نموده سوره راپایان می بخشد، چنانکه می گوید:

۱- ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «آیا (این جدال کنندگان) در زمین سیر و سیاحت نکرده اند؟»، بازهدف سیر و سیاحت را یادآور می شود:

۲- ﴿فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «تا ببینند سرانجام کارکسانی که پیش از ایشان بودند به کجا انجامید»، همانند قوم عاد و ثمود و فرعونیان و غیره که با پیغمبران مجادله کردند و سرانجام همه به هلاکت گرفتار شدند، پس اینها باید آثار و مخروبه آنها را مورد مطالعه قرار دهند.

سپس ازکثرت نفوس و از امکانات وسیع و گستردهٔ آنها خبر می دهد:

۳-﴿كَانُوٓا۟ أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «آنها نسبت به اینان (که مشرکان مکه اند) بیشتر و نیرومند تر و دارای آثار بیشتر در زمین بودند».

﴿كَانُوٓا۟ أَكْثَرَ مِنْهُمْ﴾ اشاره به کثرت عددی آنها است، ﴿وَأَشَدَّ قُوَّةً﴾ اشاره به قوت و نیروی بدنی ایشان است که سنگ های بسیارسخت را شکافته خانه ها می ساختند، چنانکه درسورهٔ شعراء آیهٔ (۱۴۹) و درسورهٔ فجرآیهٔ (۹) ازین قصه خبرداده است.

﴿وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ﴾ اشاره به پیشرفت های کشاورزی مانند باغ ها، مزرعه ها وپیشرفت های عمرانی همچون قصرهای عظیم که طی قرن های متمادی هنوزهم آثارشان باقی است، ازآن جمله اهرام مصر می باشد، که تا هنوز مایهٔ شگفتی جهانیان است.

- بی کفایتی نیروهای آنها را به هنگام وقوع عذاب بیان می کند:

۴- ﴿ فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ۝٨٢ ﴾ «پس (همه ای) که آنچه انجام می دادند، هیچ چیزی (از عذاب الهی را) از ایشان دفع نکرد»، و هیچ سودی بر ایشان نبخشید.

- موقف مغرورانهٔ آنان را در برابر پیغمبران شان بیان می دارد:

۵- ﴿ فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ﴾ «پس هنگامی که پیغمبران شان بر ایشان دلائل روشن آوردند» و معجزه ها و کتاب های آسمانی را برای ایشان عرضه داشتند، از پذیرفتن و ایمان به آن خود داری کردند و ﴿ فَرِحُواْ بِمَا عِندَهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ ﴾ «و به دانشی که نزدشان بود، شادمان شدند» و پیغمبران را به مسخره گرفتند، چرا که آنها خود را نسبت پیغمبران برتر و دانا تر می پنداشتند.

مراد ازین علم، هر علمی است که با علم انبیاء درتضاد باشد، مانند عقاید باطلی که از گذشتگان گمراه خود به میراث برده آن را علم می پنداشتند و به همین ترتیب فلسفهٔ الهیات یونانی که در اکثر اصولش با شرع منافات دارد، همه از همین قبیل است.

۶- ﴿ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ۝٨٣ ﴾ «و جزای آنچه که به آن استهزا می کردند ایشان را فرا گرفت»، و عذاب الهی بالای ایشان مسلط گردید. «حاق» فرا گرفت، واقع شد، و حالت ایشان در وقت مشاهدهٔ عذاب چنین بود:

۷- ﴿ فَلَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥ وَكَفَرۡنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشۡرِكِينَ ۝٨٤ ﴾ «پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و از چیزی که به سبب آن مشرک گردیدیم، انکار می ورزیم». «بَأۡسَنَا» عذاب ما.

- ولی این ندامت آیا برای ایشان سودی داشت؟ و یا چیزی به دردشان خورد؟ درین باره می فرماید: ﴿ فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا ﴾ «پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان شان به ایشان سودی نه بخشید»، طوری که فرعون هنگام مشاهدهٔ عذاب سه بارکلمهٔ ایمان را عرضه نمود، اما برایش سودی نبخشید، چنانکه این مطلب درسورهٔ یونس آیهٔ (۹۰-۹۱) روشن شده است.

- در ینجا سوال پیدا می شود که هرگاه درین هنگام ایمان آوردند چرا ایمانشان مفید واقع نشد؟ جواب می گوید: ﴿ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ فِي عِبَادِهِۦ ﴾ «این شیوهٔ الله است که درمیان

بندگانش گذاشته است» که هنگام معاینۀ عذاب، ایمان هیچ سودی نمی بخشد، چرا که این ایمان اضطراری و غیراختیاری است.

و از طرف دیگر ایمان مشاهده است، لذا چنین ایمان مقبول نیست، بلکه ایمان مقبول، همان ایمانی است که بر مبنای اختیار و ایمان به غیب باشد.

«سُنَّتَ ٱللَّهِ» شیوۀ الله تعالی، مراد ازآن سودمند واقع نشدن ایمان به هنگام فرا رسیدن و دیدن عذاب ریشه کن کننده است.

- پس درپایان سوره نتیجۀ عدم نفع ایمان آنها را بیان می کند: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَٰفِرُونَ ۝٨٥﴾ «وآنگاه کافران زیان مند شدند»، هم به زیان دینی گرفتار شدند و هم به زیان دنیوی و اخروی مواجه گردیدند. أعاذنا الله!

نکتۀ قابل توجه:

درآیۀ (۷۸) همین سوره فرمود: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْمُبْطِلُونَ﴾ «و آنگاه باطل گرایان زیان مند شدند»، درپایان سوره می گوید: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾ «آنگاه کافران زیان بار شدند».

چراآنجا ﴿ٱلْمُبْطِلُونَ﴾ ودرپایان سوره ﴿ٱلْكَٰفِرُونَ﴾ ذکرکرد؟

جواب: آنجا ﴿ٱلْمُبْطِلُونَ﴾ متصل به ﴿قُضِيَ بِٱلْحَقِّ﴾ است که نقیض «حق»، باطل است، ازین وجه درآنجا ﴿ٱلْمُبْطِلُونَ﴾ ذکرکرد.

اما در پایان سوره ﴿ٱلْكَٰفِرُونَ﴾ ذکرکرد چرا که پیش ازآن ایمان غیرمفید یعنی ﴿فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَٰنُهُمْ﴾ ذکرشده است، پس در هر مقام همان کلمه ای را به کار برد که مناسب آن مقام بوده باشد.

پایان سورۀ غافر

« رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ »

تفسیر

سورهٔ فصلت

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ غافر نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۱) و در ترتیب مصحف (۴۱) و عدد آیاتش (۵۳) آیه است.

سبب نامگذاری این سوره:

چون آغاز این سوره به {كِتَابٌ فُصِّلَتْ} شده، لذا به سورهٔ فصلت نامگذاری شده است، الله تعالی آیات خود را درین سوره به صورت مفصل بیان نموده، و دلایل وجود و قدرت و وحدانیت خود را به صورت بسیار روشن بیان نموده است.

نام دیگر این سوره «حم السجده» است، چون درآغازش کلمهٔ «حم» آمده است، و کلمهٔ «سجده» همراه آن بدان سبب افزوده شده که پیغمبرﷺ هنگامی که این سوره را از آغازش تا آیهٔ (۳۷) تلاوت نمودند، سجده کردند.

مناسبت این سوره به سورهٔ غافر:

ازین قرار است:

۱- هردو سوره به وصف وعظمت قرآن کریم آغاز شده است .

۲- هردو سوره مشتمل بر تهدید و وعید و توبیخ مشرکان مجادل است، و در آخر سورهٔ غافر آیهٔ (۸۲) با ﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ منکرین آیات الله را مورد تهدید قرار داد، و در آیهٔ (۱۳) سورهٔ فصلت معرضین از قرآن را تهدید نموده می فرماید: ﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ ﴾ سپس در آیهٔ (۱۷) این تهدید را به صورت مفصل بیان می کند .

فضیلت این سوره:

در مسند عبد بن حمید از جابر رضی الله عنه روایت است که مردمان قریش روزی گرد هم آمدند و گفتند: کسی را که در میان تان از همه بیشتر به سحر و کهانت و شعر دانا تر باشد، برگزینید، تا نزد این شخصی که اجتماع ما را متفرق و وحدت ما را بر هم زده، و دین ما را بد می گوید، بفرستید تا با وی گفتگو کند و نظر او را بداند.

حاضرین مجلس گفتند: جز عتبه کسی دیگری نمی تواند این کار را انجام دهد. پس آنها عتبه را برای این مسئولیت برگزیدند و عتبه نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو بهتر هستی یا عبد الله (پدرت)؟ رسول الله ﷺ چیزی نگفت.

عتبه دو باره پرسید: تو بهتر هستی یا عبد المطلب (پدرکلانت)؟ باز هم رسول الله ﷺ چیزی نگفت.

سپس عتبه گفت: اگر تو فکر می کنی که اینها از تو بهتر هستند، پس آنان همان معبودانی را که تو عیب می گیری و بدگویی می کنی عبادت کرده اند، و اگر می پنداری که تو بهتر ازآنها هستی، پس حرفت را بگو تا آن را بشنویم، سوگند به الله ما موجودی بدشگون تر از تو را بر قومش ندیده ایم، زیرا تو جماعت ما را پراگنده ساختی، وحدت ما را برهم زدی، دین ما را نکوهش کردی، و در میان مردم عرب ما را چنان رسوا ساختی که درمیان شان این خبر پخش شده است که در قبیلۀ قریش یک جادوگر و یک کاهن وجود دارد. و سوگند به الله ما انتظار جز این را نداریم که شمشیر ها را گرفته به جان یکدیگر بیافتیم تا آنکه فنا شویم.

اگر با این کاری که در پیش گرفته ای، به دنبال مال و ثروت هستی، آن قدر از اموال خودمان به تو می دهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر خواهش ازدواج با زنان را داشته باشی، پس هر زنی را که تو خواسته باشی انتخاب کن، ما تو را ده زن می دهیم..

وقتی سخنان عتبه تمام شد، پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابو ولید! آیا صحبت تو تمام شد؟ او گفت: آری. فرمود: «اکنون تو سخنان مرا بشنو».

پس رسول الله ﷺ از آغاز این سوره تلاوت نمود تا آنکه به آیۀ (۱۳) ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَٰعِقَةً مِّثْلَ صَٰعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾﴾ رسید.

عتبه گفت: کافی است، آیا جز این نزد تو چیزی دیگری نیست؟ رسول الله ﷺ فرمود: نه.

عتبه برخاست و به سوی قریش رفت، پس آنها برایش گفتند: چه کردی؟ او گفت: همه سخنانی را که برایم گفته بودید، برایش عرضه داشتم. آنها پرسیدند: آیا سخنانت را

پذیرفت: او گفت، آری، سپس گفت: نه سوگند به الله، چیزی از سخنانش را نفهمیدم، فقط همین قدر دانستم که او شما را به عذابی همانند عذاب عاد و ثمود بیم داد.

مردم قریش برایش گفتند: وای بر تو، او با تو به زبان عربی صحبت می کند و تو سخنانش را نمی دانی؟ او گفت: سوگند به الله، جز ذکر صاعقه، هیچ سخنی از سخنانش را نفهمیدم.

در روایت دیگر آمده است هنگامی که عتبه از نزد رسول اللهﷺ برگشت: ابوجهل گفت: ای گروه قریش! سوگند به الله ! عتبه به سوی محمد مائل شده است، و سخنان او خوشش آمده است، و این همه به خاطر نیاز و فقری است که به او پیش آمده است. برخیزید که نزد او برویم. پس آنها نزد عتبه رفتند، ابوجهل برایش گفت: ای عتبه ! سوگند به الله ما فقط به خاطری نزد تو آمده ایم که تو به دین محمد مایل شده ای و سخنان او خوشت آمده است، پس اگر این کار به خاطر ضرورتی باشد که به تو پیش آمده است، ما بخشی از مال های خود را برایت می دهیم تا از محمد تو را بی نیاز بسازد.

عتبه به خشم آمد و سوگند یاد کرد که دیگر اصلا با محمد صحبت نخواهد کرد، و گفت: شما می دانید که من در میان قریش از همه بیشتر ثروتمند هستم، ولکن من نزد او رفتم، و او برایم سخنی گفت که سوگند به الله نه جادو است، نه شعر است و نه کهانت، او این آیه را خواند: ﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢﴾﴾ تا آنکه به آیهٔ ﴿فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةً مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾﴾ رسید. دست خود را به دهانش گذاشتم و او را به پیوند خویشاوندی سوگند دادم که متوقف شود. و شما می دانید که محمد هنگامی که سخنی بگوید، دروغ نمی گوید، پس ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود.(۱)

همین قصه را محمد ابن اسحاق در کتاب «السيرة النبوية» چنین بیان نموده است:

روزی عتبه بن ربیعه – یکی از سران قریش و سردار طایفه اش – در مجلس قریشیان نشسته بود. در آن هنگام رسول اللهﷺ در مسجد الحرام، تنها نشسته بود. عتبه گفت: ای قریشیان! آیا بهتر نیست، من نزد محمد بروم و با او گفتگو کنم و مسایلی چند را با او در میان بگذارم، شاید بعضی از پیشنهاد هایم را بپذیرد و دست از ما بردارد؟

این ماجرا، به زمانی بر می گردد که حمزه رضی الله عنه مسلمان شده بود و تعداد یاران پیامبرﷺ روز به روز افزایش می یافت. لذا قریشیان با پیشنهاد عتبه موافقت کردند. عتبه، برخاست و نزد رسو ل اللهﷺ رفت و روبروی ایشان نشست وگفت: ای برادر زاده! چنانچه خودت می

۱– تفسیر ابن کثیر: ۱۱۶/٤ و صحیح السيرة النبوية از شیخ البانی ص: ۱٦۰ .

دانی، تو در خاندان قریش، جایگاه والایی داری و از اصل و نسب بالایی برخورداری، اما در عین حال مسائل شگفت آوری را مطرح نموده ای و با این کار، جمع قریش را پراکنده کرده و عقایدشان را نابخردانه و احمقانه پنداشته ای؛ خدایان و دین شان را نکوهش نموده و پدران و نیاکان شان را کافر قلمداد کرده ای! حال به پیشنهاد من گوش فرا بده و در پیشنهادات من بیندیش؛ شاید برخی از آنها را بپذیری. پیامبر ﷺ فرمود: پیشنهادت را بگو، ای ابو الولید! من گوش می دهم. عتبه گفت: ای برادر زاده! اگر با این کاری که در پیش گرفته ای، به دنبال مال و ثروت هستی، آن قدر از اموال خودمان به تو می دهیم که از همه ثروتمند تر شوی و اگر خواهان جاه ومقام هستی، ما تو را سرور خود قرار می دهیم و هیچ کاری را جز به اجازه و فرمان تو انجام نمی دهیم. اگر جویای فرمان روایی و حکمرانی هستی، ما تورا پادشاه خود می کنیم تا هیچ کاری جز به فرمان تو انجام نشود و اگر حالتی که تو داری، نوعی جن زدگی است و نمی توانی آن را از خود دور کنی، ما حاضریم برای تو طبیبی بیاوریم و اموال مان را خرج کنیم تا از این بیماری بهبود بیابی؛ زیرا خیلی اتفاق می افتد که جنی بر انسانی غلبه کند و بدین ترتیب انسان، ناگزیر به مداوا شود... عتبه سخنانی از این قبیل گفت و رسو ل الله ﷺ همچنان گوش می داد. وقتی سخنان عتبه تمام شد، پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابو ولید! آیا صحبت تو تمام شد»؟ گفت: آری. فرمود: «اکنون تو سخنان مرا بشنو». گفت: آماده ام. پس رسول الله ﷺ ابتدای سوره فصلت را تلاوت نمود تا اینکه به آیهٔ سجده رسید. هنگام تلاوت پیغمبر ﷺ، عتبه سراپا گوش شده و دستانش را پشت سرش بر روی زمین، تکیه گاه خویش قرار داده بود و به تلاوت پیامبر ﷺ گوش می داد. رسول الله ﷺ به آیه سجده رسید و سجده فرمود و خطاب به عتبه گفت: «ای ابوولید! شنیدی آنچه را شنیدی؛ از این پس خودت می دانی و تصمیمت».

عتبه برخاست و نزد دوستان خود رفت. یکی از آنها به دیگران گفت: سوگند به الله که ابوولید، طوری دیگر شده و حالت او با حالتی که رفت، فرق کرده است . وقتی عتبه، نشست، از او پرسیدند: چه خبر داری؟ گفت: سخنی شنیدم که هرگز مانندآن را نشنیده ام؛ به الله سوگند که نه شعر است و نه سحر و نه کهانت؛ ای گروه قریش! حرف مرا بشنوید و این مرد را با عقاید خودش آزاد بگذارید و از آزارش دست بردارید که سوگند به الله، در گفتاری که از او شنیدم، خبری بزرگ نهفته است. به هرحال اگر عرب ها بر او

پیروز شوند و او را از بین ببرند، در این صورت این کار را کسی غیر از شما انجام داده است واگر او بر عرب ها پیروز شود، پادشاهی او، پادشاهی شما است و عزت او، عزت خود شماست و شما از همه بیشترکامیاب خواهید شد.

آنها گفتند: ای ابوولید! محمد، تو را با زبان خود جادو کرده است. گفت: عقیدۀ من در بارۀ او همین است و شما هر کاری که می خواهید، بکنید.(۱)

در روایتی دیگر آمده است: عتبه همچنان گوش می کرد تا اینکه پیامبرﷺ به این آیه رسید: (اگر از تو روی برگردانند، بگو: شما را از صاعقۀ عاد و ثمود بیم می دهم). عتبه باترس و وحشت دستش را بر دهان پیامبرﷺ نهاد و گفت: تو را به الله و پیوند خویشاوندی، بس کن و این سخن را از ترس این گفت که مبادا آنچه بیم می دهد، به وقوع بپیوندد. آنگاه عتبه، برخاست و نزد دوستانش رفت و ...(۲)

محتوای سورۀ فصلت:

موضوع محوری این سوره همانند دیگر سوره های مکی، اثبات اصول عقیده و به خصوص اثبات حقانیت و عظمت قرآن و بیان صفات والای آن است، به همین سبب در موارد متعددی درین سوره مشرکان را در برابر انکارشان از پذیرفتن قرآن نکوهش و تقبیح نموده ایشان را به عذاب دنیوی و اخروی تهدید نموده است.

و این سوره را نظر به نوعیت مطالب محوری اش می توان به دو بخش تقسیم نمود:

بخش اول: از آغاز سوره تا آیه (۴۶) اثبات توحید و بیان حقانیت و عظمت قرآن و موقف کافران در بربر آن همراه با وعید و تخویف ایشان به عذاب دنیوی و اخروی است.

و مطالبی که درین آیات مورد بحث قرار گرفته اند، بدین ترتیب است:

بیان عظمت و اوصاف عالی قرآن، موقف مشرکان در برابر قرآن و وعید برای ایشان، بشارت برای مؤمنان، بیان دلایل توحید، تهدید اعراض کنندگان از قرآن به عذابی همان عذاب عاد و ثمود، بیان کیفیت راندن کافران به سوی دوزخ و شهادت اعضای ایشان بر ضد شان، سیاست و روش کافران به غرض مبارزه با قرآن، ترغیب به سوی دعوت و بیان آداب آن و ذکر دلایل توحید، تهدید برای کسانی که در آیات الهی الحاد می کنند، تسلی برای پیغمبرﷺ و تأکید بر عربی بودن قرآن به غرض قطع حجت مشرکان است.

۱- سیرت ابن هشام: ۲۹۳/۱ .

۲- تفسیر ابن کثیر: ۱۵۹/٤ .

بخش دوم: از آیه (۴۷-۵۴) اثبات حقانیت قیامت و بیان حالت انسان در سختی و آسایش و اثبات حقانیت قرآن.

و مطالب این آیات بدین قرار است: بیان حقانیت قیامت و تخصیص علم آن به الله و اظهار بی زاری مشرکان از معبودان شان، شرح احوال انسان به هنگام سختی و آسایش، و بیان دلالت آیات نفسی و آفاقی بر حقانیت قرآن.

❁❁❁

بخش اول: از آغاز سوره تا (آیهٔ ۴۶)

واین آیات در چهار مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱- ۸) بیان عظمت و اوصاف عالی قرآن و موقف مشرکان و مؤمنان در برابر آن، و بیان بشر بودن پیغمبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ۝١ تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٢ كِتَٰبٌ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوۡمٍ يَعۡلَمُونَ ۝٣
بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعۡرَضَ أَكۡثَرُهُمۡ فَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ۝٤ وَقَالُواْ قُلُوبُنَا فِيٓ أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ وَفِيٓ
ءَاذَانِنَا وَقۡرٌ وَمِنۢ بَيۡنِنَا وَبَيۡنِكَ حِجَابٌ فَٱعۡمَلۡ إِنَّنَا عَٰمِلُونَ ۝٥ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ
إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٌ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ۝٦ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم
بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ۝٧ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٍ ۝٨﴾

ترجمه:

۱- حا، میم (از حروف مقطعات است).

۲- این کتاب فرو فرستاده شده است از جانب بخشایندهٔ مهربان.

۳- کتابی است که آیاتش تفصیل و بیان شده است در حالی که به زبان عربی است، برای قومی که (مقاصد و معانی قرآن را) می دانند.

۴- مژده دهنده و ترساننده است، اما بیشتر ایشان روی می گردانند و نمی شوند.

۵- وگفتند: دل های ما در پرده است از آنچه که ما را به سوی آن دعوت می دهی، و در گوش های ما گرانی است و درمیان ما و تو حجابی است، پس تو (مطابق دین خود) عمل کن، و ما (مطابق دین خود) عمل می کنیم .

۶- بگو: من فقط همچون شما آدمی هستم، به سویم وحی می شود که معبود شما یگانه است، پس به سوی او راست متوجه شوید، و ازو آمرزش بخواهید، و وای بر حال مشرکان .

۷- مشرکانی که به تزکیهٔ (و اصلاح) خود نمی پردازند و ایشان از آخرت منکر اند .

۸- یقینا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آنان را پاداش ناگسستنی است .

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل آتی است:

۱- بیان عظمت و أوصاف عالی قرآن،

۲- موقف مشرکان در برابر قرآن و وعید برای ایشان،

۳- بشارت برای مؤمنان.

مسئلهٔ اول: بیان عظمت و اوصاف عالی قرآن

این سوره را به بیان عظمت قرآن که پیام الهی برای بندگانش بوده و درس های سازنده را برای ایشان به ارمغان آورده است، آغاز می کند و برای این کتاب عظیم الشأن درینجا چند وصف ذکر می کند، البته قبل از ذکر اوصاف قرآن، به ذکر مقدمهٔ آن پرداخته می فرماید:

- ﴿حمٓ ۝١﴾ «حا، میم» این کلمه از جملهٔ حروف مقطعات است، و در بارهٔ آن در آغاز چندین سوره سخن زده شده است، و ذکر حروف مقطعات در آغاز هر سوره اشاره به اعجاز قرآن کریم و تنبیه به عظمت احکام همان سوره ای است که با چنین حروف آغاز شده است. پس این کلمه حیثیت مقدمه را برای اوصاف با عظمت قرآن دارد که درینجا بخشی ازآن اوصاف ذکر شده است:

وصف اول: ﴿تَنزِيلٌ مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٢﴾ «این کتاب فروفرستاده شده است از جانب بخشایندهٔ مهربان»، آنکه رحمت او همه چیز را فراگرفته است، این کتاب مظهر رحمت بی

پایان او و سر چشمهٔ علم وحکمت و مایهٔ هدایت برای جهانیان، و منبع خیر کثیر برای مردمان است، پس ممکن نیست که چنین کلام، کلام آدمی یا کلام جن، و یا ساختهٔ شخص محمد صلی الله علیه وسلم باشد. چنانکه در سورهٔ شعراء (۱۹۲-۱۹۵) فرو فرموده است:

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾ «ویقینا این کتاب از جانب پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است، فرود آورده است آن را جبرئیل امین بر قلب تو تا از ترسانندگان باشی، (و این قرآن) به زبان عربی صاف و واضح است». در سورهٔ سجده آیهٔ (۲) می فرماید: ﴿تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ «این کتاب از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است، هیچ گونه شکی در آن نیست».

وصف دوم: ﴿كِتَٰبٌ﴾ به معنای جمع است، چون از اجتماع حروفش کلمه، و از اجتماع کلماتش آیه، و از اجتماع آیاتش سوره، و از اجتماع سوره هایش، این کتاب به وجود آمده است، و همچنان علوم اولین وآخرین، درین کتاب جمع شده است.

وصف سوم: ﴿فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥ﴾ «آیاتش تفصیل و بیان شده است». هیچ گونه غموض و ابهامی در آیات آن وجود ندارد، هر مطلبی از مطالب، درین کتاب در مقام مناسبش، توضیح شده است؛ بعضی آیاتش توضیح تنزیه وتقدیس ذات وصفات وشرح اسمای حسنی است، و بخش دیگر آن، شرح کمال علم و قدرت و رحمت وحکمت الله تعالی و بیان عجائب خلقت آسمانها و زمین و کواکب، وتعاقب شب و روز، وعجائب احوال نبات وحیوان و انسان است؛ و برخی آیاتش تفصیل مواعظ ونصائح، و برخی دیگر بیان تهذیب اخلاق و تهذیب نفس وآداب، و بعضی هم بیان قصه های اولین وآخرین وتواریخ سابقین است؛ فشردهٔ سخن اینکه این کتاب راه و رسم و شیوهٔ زندگی و هدف خلقت را برای انسان ها بازگو ساخته است، تا در پرتو آن زندگی کنند، هم از سعادت دنیا بی بهره نمانند و هم به سعادت ابدی آخرت نایل شوند.

چنانچه در سورهٔ آل عمران، آیهٔ (۱۳۸) همین وصف قرآن، چنین بیان فرموده است: ﴿هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾﴾ «این کتاب برای مردمان بیانگر همه چیز و رهنمائی و برای پرهیز گاران پندی است»؛ ودر سورهٔ انعام، آیهٔ (۱۱۴) می گوید: ﴿أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْتَغِى حَكَمًا وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَٰبَ مُفَصَّلًا﴾ «آیا جز الله را داور قرار دهم، در حالی که او کسی است که کتاب مفصلی را به سوی شما فرستاده است»؛ در سورهٔ هود می فرماید: ﴿الٓر كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۚ إِنَّنِى لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾﴾ «این

کتابی است که آیاتش استوار کرده شده است، سپس از نزد ذات باحکمت آگاه معانیش تفصیل و توضیح شده است (که خلاصه اش اینست) جز الله هیچ چیزی را عبادت نکنید، قطعا من از جانب او برای شما ترساننده و مژده دهنده ام»؛ در سورهٔ یوسف آیهٔ (۱۱۱) فرموده است: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ «این قرآن، داستان ساختگی نیست و لیکن تصدیق کنندهٔ کتاب های (آسمانی) است که پیش از آن بوده و بیانگر هرچیزی (است که مربوط به سعادت انسان ها است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند»؛ همچنان سورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) و سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۲) دیده شود.

وصف چهارم: ﴿قُرْءَانًا﴾ به معنای «مقرو» یعنی کتابی است که «خوانده می شود» در نماز، در بیرون نماز، در ساعات شب و روز، در خانه ها، در مساجد، در مجامع، چنانکه در سورهٔ إسراء، آیهٔ (۱۰۶) می گوید: ﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا﴾ «و ما قرآن را جدا، جدا (و حسب ضرورت) فرو فرستادیم، تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی و آن را (کم کم و حسب ضرورت) نازل کردیم».

وصف پنجم: ﴿عَرَبِيًّا﴾ «در حالی که به زبان عربی است»، زبانی که فصیح ترین زبانها است. {قُرْءَانًا عَرَبِيًّا} بنا بر حال بودن منصوب است، و یا اینکه بنا بر مدح منصوب است، درین صورت فعل «أمدح» مقدر می باشد.

- سپس کسانی را که از تنزیل و تفصیل آیات قرآن بهره مند می شوند، معرفی می کند: ﴿لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ «برای گروهی که می دانند»، یعنی: آیاتش به زبان عربی بدان سبب تفصیل شده است تا معانی قرآن برای اهل علم روشن شود، و به این وسیله هدایت و ضلالت، حق و باطل کاملا برای ایشان روشن گردد، اما کسانی که اهل علم و دانش نیستند، بلکه دنبال جهالت و ضلالت روان هستند، از قرآن بهره مند نمی شوند.

وصف ششم وهفتم: ﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ «مژده دهنده و ترساننده است» اهل ایمان را به بهشت جاویدان و نعمت های فراوان بشارت می دهد، و اهل کفر و شرک و نفاق و شقاق را به عذاب دردناک و سوزان بیم می دهد، تا از کفر و شقاق و بدبختی شان دست بکشند.

این اوصاف ایجاب می کند که این کتاب را از صمیم قلب استقبال نمایند، و به جان و دل آن را بپذیرند و مطابق آن عمل کنند.

مسئلهٔ دوم موقف مشرکان در برابر قرآن، ووعید برای ایشان

بعد ازبیان اوصاف عالیهٔ قرآن، موقف مشرکین را در برابر این کتاب عالی قدر تذکر داده می فرماید: ﴿ فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝٤ ﴾ «اما بیشتر ایشان روی می گردانند و نمی شوند »، و آن را نمی پذیرند.

مراد از «سمع» درینجا اجابت و قبول است، اما شنیدنی که به وسیلهٔ آن بالای ایشان اتمام حجت شود، بدون شک حاصل است، و این آیه چنین نوع شنیدن را نفی نکرده است .

- سپس اعراض کافران را از پذیرفتن قرآن، توضیح می دهد:

۱- مانع قلبی: ﴿ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ﴾ «وگفتند: دل های ما، از آنچه که ما را به سوی آن دعوت می دهی در پرده است»، یعنی دعوت تو به سوی توحید و معاد به دل های ما نفوذ نمی کند، و دل های ما آمادهٔ پذیرش آن نیست. «أَكِنَّةٍ» جمع «كِنَان» مانند «غِطَاء» که جمع آن «أغطية» است، و هر دو به معنای پرده و پوشش است.

۲- مانع ادراک سمعی: ﴿ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ ﴾ «و در گوش های ما گرانی است»، لذا سخنان تو از گوش های ما عبور نمی کند، هنگامی که سخن از گوش عبور نکند، به دل راه نمی یابد.

۳- مانع ادراک بصری: ﴿ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ ﴾ «و درمیان ما و تو حجابی است» که ما از ایمان به تو باز می دارد؛ موضوع دعوتت را قلب ما درک نمی کند، الفاظت را گوش های ما نمی شنود، در میان ما وتو حجابی است که مانع اعتراف به شخصیت تو است .

- پس از ذکر موانع سه گانه، فیصلهٔ قطعی خود را اعلان نموده گفتند: ﴿ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ۝٥ ﴾ «پس تو (مطابق دین خود) عمل کن، و ما (مطابق دین خود) عمل می کنیم».

مقصود کفار از ذکر این موانع، اعراض قطعی از قرآن و توحید، و اظهار ثبات برمذهب فاسد خود شان است؛ ازینرو آنان پیروان خویش را به گوش ندادن به قرآن توصیه می کردند، چنانچه در سورهٔ فصلت آیهٔ (۲۶) فرموده است: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾ «وکافران گفتند: این قرآن را مشنوید و هنگام قرائت آن غوغا بر پاکنید، تا غالب شوید» .

- الله تعالی پیغمبر خود را دستور می دهد تا از سخنان خصمانهٔ آنها چنین جواب گوید: ﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ﴾ «بگو من فقط همچون شما آدمی هستم»، زیرا رسول باید آدمی

باشد، نه چنانکه شما می پندارید که رسول باید فرشته باشد، چون آدمی سخن آدمی را می فهمد اما سخن فرشته را نمی فهمد.

- سپس پیغمبر ﷺ فرق خود با آنها را بیان می کند: ﴿يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ «به سویم وحی می شود»؛ سپس این وحی را در دو چیز خلاصه می کند:

اول: توحید: ﴿أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ «که معبود شما یگانه است»؛ جز او هیچ معبود و مشکل کشا و فریاد رس، حاجت روا، اجابت کنندهٔ دعا، دور کنندهٔ مصائب، وجود ندارد.

دوم: مقتضای وحدانیت او اینست که: ﴿فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾ «پس به سوی او راست متوجه شوید»، یعنی همه عبادت و طاعت شما مطابق کتاب او، وسنت پیغمبر او، وبرای رضای او بوده باشد، و در هیچ مشکلی جز او به سوی کسی دیگری متوجه نشوید، و جز او هیچ کسی را به فریاد مخوانید.

وحقیقت استقامت مرکب از چهار چیز است:

تصدیق سخنان او، اتباع اوامر او، اجتناب از نواهی، و دوام وثبات بر آنچه ذکر شد، چنانکه در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰) فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ «یقینا کسانی که می گویند: پروردگار ما الله است، باز استقامت می ورزند (ثمره اش اینست) که برایشان فرشتگان فرود می آید.. ».

در {رَبُّنَا ٱللَّهُ} اعتراف به ربوبیت و اقرار به وحدانیت الله تعالی، و {ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ} اشاره به دوام وثبات بر اعتراف مذکور، و {تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ} اشاره به نتیجهٔ استقامت است.

کلمهٔ «إِلَيۡهِ» اشاره به اخلاص است، یعنی هدف از استقامت و از همه اعمال، دست یافتن به رضای الله و دار کرامت او باشد، و اگر این هدف مفقود گردد، عمل انسان فاسد می شود.

- باز ممکن است که بنده با آنکه در استقامت سخت تلاش ورزد، ولی به سبب تقصیری در ادای مأمورات و یا ارتکاب بعضی منهیات، در استقامتش خلل ایجاد گردد، لذا الله سبحانه وتعالی برای علاج چنین تقصیر دوا تجویز می کند که عبارت از استغفار است که متضمن توبه می باشد، می فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرُوهُ﴾ در برابر تقصیراتی که در سلوک این راه از شما سرزده است «ازو آمرزش بخواهید».

- سپس کسانی را که استقامت را ترک نموده ازآن منهج کاملا بیرون شده اند، مورد تهدید قرار داده اوصاف قبیحهٔ ایشان را بیان می دارد:

اول: ارتکاب شرک: ﴿وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦﴾ «و وای بر حال مشرکان»، آنانی که توحید و عبادت الله سبحانه را ترک نموده چیزهائی را عبادت می کنند که هیچ چیزی را مالک نیستند، چنانکه سورۀ فرقان آیۀ (۳) این مطلب را روشن ساخته است.

دوم: ترک زکات: ﴿ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ «مشرکانی که زکات نمی پردازند».

زکات بر دو نوع است: تزکیۀ نفس به سبب توحید و اخلاص عبادت برای الله سبحانه، و تزکیۀ مال به وسیلۀ پرداخت حقوق مساکین، پس مشرکان هردو نوع زکات را ترک نمودند، نه اخلاص در عبادت خالق دارند و نه به مخلوق شفقت دارند.(۱)

برخی از مفسرین کلملۀ زکات را درین آیه، به معنای تزکیۀ نفس و برخی هم به معنی صدقه گرفته اند، چرا که این سوره مکی است، و زکات در مدینۀ منوره در سال دوم هجرت فرض شده است.

البته امام ابن کثیر رحمه الله فرموده است: ممکن است که اصل زکات در مکه در آغاز بعثت فرض شده باشد، اما تعیین نصاب و مقادیر زکات در مدینه شده باشد، طوری که اصل نماز در آغاز بعثت، قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، فرض بود، اما در شب إسراء یک و نیم سال قبل از هجرت، الله تعالی بر پیغمبرش نمازهای پنجگانه را فرض کرد، و شروط و ارکان و مسائل مربوط به آن را بعد ازآن آهسته آهسته تفصیل و توضیح نمود.(۲)

بنا برین، می توان گفت که کلمۀ «زکات» را درینجا به همان معنای اصطلاحی اش – که عبارت از پرداخت یک بخشی از مال است- به کار رفته است.

- سوم: انکار از آخرت: ﴿وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٧﴾ «و ایشان از آخرت منکر اند»، نه به قیامت ایمان دارند و نه به جنت و دوزخ و حساب وکتاب باور دارند.

مسئلۀ سوم: بشارت برای مومنان

بعد از وعیدی که برای کافران ذکر شد، برای مومنان وعده و بشارت ذکر نموده می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ ٨﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، آنان را پاداش ناگسستنی است»، پاداشی است که نه چشم همانند آنرا دیده و نه گوش شنیده، و نه درقلب کسی خطور کرده است.

۱- تیسیر الکریم الرحمن: ۱۰۳۳/۲ ملاحظه شود.
۲- تفسیر ابن کثیر: ۱۱۸/٤ .

«غَيۡرُ مَمۡنُونٍ» بدون منت، غیر منقطع، کم نشدنی، این همۀ معانی در بارۀ پاداشی کـه الله تعالی به مومنان می دهد، صدق می کند.

۞۞۞

مطلب دوم: از آیۀ (۹-۱۲) بیان دلائل توحید

﴿ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٩ وَجَعَلَ
فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ۝١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ
وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ۝١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ
وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ۝١٢ ﴾

ترجـــمه:

۹- بگو: آیا واقعا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کافر می شـوید ؟ و بـرای او همتایان قرار می دهید ؟ او پروردگار جهانیان است .

۱۰- و در زمین بر بالای آن کوه هـا را آفریـد، و در آن برکـت نهـاد و درآن مـواد خـوراکی ساکنانش را به اندازۀ لازم مقدر کرد (وخلقت این مجموعه در) چهار روز تکمیل گردید، این مواد غذائی به اندازۀ نیاز محتاجان است .

۱۱- سپس ارادۀ آفرینش آسمان را کرد، در حالی که به صورت دود بـود، پـس بـه آسـمان و زمین گفت: خواه نا خواه پدید آئید، گفتند: فرمان بردارانه پدید آمدیم.

۱۲- پس آنها را، در دو روز دیگر به صورت هفت آسمان به انجام رسـانید، و در هـر آسـمان فرمان لازمش را صادر نمود، و آسمان دنیا را به ستارگان آراسـتیم، وآن را (از هرگونـه خطری) محفوظ داشتیم، این است تدبیر ذات غالب دانا .

تفســـیر:

بعد ازآنکه در آیۀ گذشته به توحید الوهیت و ربوبیت و به اسـتقامت و اسـتغفار دسـتور داد، به دنبال آن چند مثال ازمثال های قدرت و عظمت خود را به حیث دلائـل توحیـد بیـان می کند:

- دلیل اول: خلقت زمین: ﴿ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ ﴾ «بگو: آیا واقعا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کافر می شوید؟».

درین دستور به یک استفهام توبیخی انکاری، مشرکان را مورد سوال قرار می دهد، و مقصود از کفر درین آیه کفر جحود نیست، بلکه کفر شرک است.

- سپس کفرآنها را توضیح داده می فرماید: ﴿ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗا ﴾ «و برای او همسایان قرار می دهید؟» و فرشتگان، جنیان، و بتان را با رب العلمین مساوی قرار می دهید .

- بعد ازآن می فرماید: ﴿ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٩ ﴾ آنکه زمین را در دو روز آفریده است تنها «او پروردگار جهانیان هست»، و جز او پروردگار دیگری وجود ندارد، پس چگونه این چیزهای فاقد هرگونه قدرت و اختیار و کاملا عاجز و ناتوان را با او شریک قرار می دهید؟

- بعد ازآن سه نوع نعمت از نعمت های بزرگ او را در زمین ذکر می کند که فراهم کنندۀ تسهیلات زندگی بر روی زمین است:

- اول: ﴿ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا ﴾ «و در زمین بر بالای آن کوهها را آفرید»، تا این کوه ها زمین را از اضطراب حفظ کنند، و مخزن آب ومعادن و سبب حفاظت هوا و ابرها باشند.

فائده: قید « مِن فَوۡقِهَا » اشاره به آن است که اگر کوه ها از زیر زمین می بود، کسی فکر می کرد که کرۀ زمین بر کوه ها استوار، وکوه ها آنرا نگه می دارند ؛ هر گاه کوه ها را با وجود ثقالت شان از جانب فوق آفرید، وجود کوه ها بالای زمین، ثقل بالای ثقل است که جز الله کسی حافظ ونگه دار این جسم ثقیل خارق العاده نیست .

- دوم: ﴿ وَبَٰرَكَ فِيهَا ﴾ «و در آن برکت نهاد ». برکت عبارت از کثرت خیر است، برکاتی که از زمین حاصل می شود؛ چه در سطح زمین باشد و یا در بطن آن، از شمار بیرون است.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این برکات عبارت از جاری ساختن نهرها، و خلقت کوه ها و اشجار و انواع میوه ها وخلقت حیوانات و زنده جان های گوناگون و دیگر چیزهای مفید و مورد احتیاج انسان ها است .

وبرکات زمین ازین قرار است:

- حیواناتی که در زمین معیشت دارند، روزی همگی آنها از زمین بیرون می شود .

• ازبرکاتش اینست که کسی که یک دانه را در زمین به ودیعت بگذارد، برایش چند برابر عطا می کند .

• کثافات وچیزهای ناپاک را بر سطح آن می اندازند، در عوض بهترین ونیکوترین میوه ها را می دهد.

خانهٔ نشیمن انسان است؛ سطحش خانه مسکونی زندگان و بطنش خوابگاه مردگان است که در سورهٔ مرسلات می فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾ أَحْيَآءً وَأَمْوَٰتًا ﴿٢٦﴾﴾ «آیا زمین را جمع کنندهٔ زندگان و مردگان نگردانده ایم؟».

- سوم: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقْوَٰتَهَا﴾ «و درآن مواد خوراکی ساکنانش را به اندازهٔ لازم مقدر کرد».
مواد غذائی و امور معیشتی ساکنان آن عبارت از انواع خوراکی ها ولباس ها، وگیاه ها و دانه ها وم یوه هائی که مناسب حال آب و هوای هر منقطه و فصول مختلف سال است که زمینه ساز تجارت و انتقال محصولات یک شهر به شهر دیگر و یک منطقه به منطقهٔ دیگر است تا عمارت زمین و انتظام امور جهان برابر گردد .

درین آیهٔ کریمه پس ازآنکه سه نوع نعمت از عجائب صنع خویش را تذکر داد، فشردهٔ طول زمان وحساب گذشته را یاد آور شده می فرماید: ﴿فِىٓ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ «(خلقت این مجموعه در) چهار روز تکمیل گردید»، دو روز برای خلقت زمین و دو روز دیگر برای ایجاد کوه ها و برکات وتقدیر خیرات و اقوات صورت گرفت که مجموع آن چهار روز می شود.

- سپس می فرماید: ﴿سَوَآءً لِّلسَّآئِلِينَ ﴿١٠﴾﴾ .

اینکه کلمهٔ «لِّلسَّآئِلِينَ» درین آیه متعلق به چه چیز است، از دو حال خالی نیست:

- اینکه «لِّلسَّآئِلِينَ» متعلق به فعل «قَدَّرَ» است درین صورت «لِّلسَّآئِلِينَ» به معنای «محتاجین» می شود، پس حاصل معنای آیه چنین می شود: «تقدیر رزق و روزی درین چهار روز برابر و موافق نیاز محتاجان وطالبان رزق و روزی است»، پس روزی انسانها و سائر زنده جان ها و همه اشیای مورد نیازشان درین چهار روز، در ضمن خلقت دیگر اشیا پیش بینی و مقدر شده است .

- و یا اینکه «لِّلسَّآئِلِينَ» متعلق به «سَوَآءً» است، درین صورت «سَوَآءً» مفعول مطلق برای «سَوَّى» مقدر می باشد و درین صورت این آیه پاسخ برای کسانی می باشد که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کردند که این کار در چند روز تکمیل شده بود؟ در جواب فرمود:

«مساوی و برابر با علم سؤال کنندگان است»؛ زیرا سوال کنندگان از مطالعهٔ کتب آسمانی این دانش را به دست آورده بودند که خلقت این مجموعه در چهار روز تحقق یافته است.

ولی لازم به یاد آوری است که مراد از کلمهٔ «يَوْمَيْنِ و أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ»، ایام معروف نزد ما نیست، بلکه ایامی است که حقیقت آن به الله تعالی معلوم است؛ پس در ین صورت ضرور نیست که پیش از «يَوْمَيْنِ» و «أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» عبارتی را محذوف قرار بدهیم.

- دلیل دوم: بعد ازآنکه کیفیت خلقت زمین را بیان داشت، کیفیت آفرینش آسمان را شرح می دهد و در بارهٔ آن می فرماید: ﴿ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ﴾ «سپس ارادهٔ آفرینش آسمان را کرد، در حالی که به صورت دود بود»؛ پس هرگاه آسمان وکواکب و خورشید و ماه ایجاد گردیدند، نور به میان آمد وعالم منور شد.(1)

کلمهٔ «ٱسْتَوَىٰٓ» درین آیه به معنی «ارتفع، و علا» یعنی بلند و بالا قرار گرفتن نیست، بلکه به معنی «قصد» است، چرا که در صله اش حرف «إلى» آمده است. اما هنگامی که در صلهٔ آن حرف «على» ذکر شود، درآن صورت به معنی «ارتفع و علا» می باشد.

- بعد از شرح کیفیت خلقت هر واحد، کیفیت خلقت تکوینی این هر دو را بیان می کند، چنانچه می فرماید: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ ﴿١١﴾﴾ «پس به آسمان و زمین گفت: خواه نا خواه پدید آئید، گفتند: فرمان بردارانه پدید آمدیم».

فشردهٔ مطلب این است که پیش ازین دستور، وجود این دو مخلوق عظیم در عالم تقدیر بود، خالق کائنات خواست که آنها را از عالم تقدیر به عالم تکوین انتقال دهد، لذا برای آن هردو دستور صادر نموده فرمود: ﴿ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾ «خواه و نا خواه پدید آئید» وآن دو نیز مطیعانه به وجود آمدند و بدون شک که چنین کاری در پیشگاه قدرت لا محدود او مشکل نیست.

- سپس فائدهٔ دستور گذشته را تذکر می دهد: ﴿فَقَضَىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَاتٍ فِى يَوْمَيْنِ﴾ «پس آنها را، در دو روز دیگر به صورت هفت آسمان به انجام رسانید»؛ این چنین خلقت جمیع کائنات در شش روز به اکمال رسید، از روز یک شنبه آغاز گردید و به روز جمعه پایان یافت، چنانکه این موضوع در سورهٔ أعراف، آیهٔ (۵۴) و در سورهٔ ق، آیهٔ (۳۸) تصریح گردیده است.

۱- نگاه: تفسیر قاسمی مشهور به «محاسن التأویل»: ۱۴/۱۲۷- ۲۵۸.

نکته: ازین آیهٔ چنین برمی آید که خلقت زمین برخلقت آسمان مقدم است، زیرا در سلسلهٔ بیان آفرینش، زمین را نخست ذکر نمود و بعد از شرح خلقت زمین فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ «سپس آفرینش آسمان را اراده کرد»، و در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۹) نیز همین طریقه را اختیار نموده است ؛ ولی در سورهٔ نازعات در آیات (۲۷-۲۸) نخست خلقت آسمان را شرح نموده وسپس در آیهٔ (۳۰) فرموده است: ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا﴾ «و زمین را بعد از آفرینش آسمان هموار ساخت».

وجه توافق میان این آیات اینست که نفس خلقت زمین بر آفرینش آسمان مقدم است، ولی نظم وترتیب زمین بعد ازخلقت آسمان صورت گرفته است، بنا به همین سبب ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾﴾ گفت، و «خَلَقَهَا» نگفت .

- پس ازآنکه شرح کیفیت خلقت آسمان را بیان داشت، حالا اموری را که مختص به آسمان ها است، یاد آور می شود: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ «و در هر آسمان فرمان لازمش را صادر نمود»، ونظام وترتیب خاصی مقرر نمود؛ در هرآسمان مخلوقاتی آفرید و ساکنان آن را به تکلیف خاصی مکلف ساخت .

- بعد ازآن به بیان زینت ظاهری وفائدهٔ نخست ستارگان اشاره نموده می گوید: ﴿وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ «و آسمان دنیا را به ستارگان آراستیم» .

- سپس به فائدهٔ دوم ستارگان اشاره می کند: ﴿وَحِفْظًا﴾ «وآن را (از هرگونه خطری) محفوظ داشتیم»، از خطر سقوط، از خطر تصادم و از خطر استراق سمع شیاطین، از هر آفت دیگری محفوظ داشتیم. کلمهٔ «حِفظاً» مفعول مطلق برای فعل محذوف «حَفِظْنَا» است.

وفائدهٔ سوم ستارگان در سورهٔ نحل ذکرچنین شده است: ﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾﴾ «و به وسیلهٔ ستاره ایشان راهیاب می شوند» و به منزل مقصودشان می رسند.

نظیر این آیه در سورهٔ ملک، آیهٔ (۵) فرموده است: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾ «وقطعا ما آسمان دنیا را به ستارگان زینت بخشیدیم، وآنها را (در دنیا) برای راندن شیاطین سنگ پاره قرار دادیم و برای ایشان (در آخرت) آتش سوزان را آماده ساخته ایم».

- هر گاه الله تعالی این شرح و بیان خارق العاده را به انجام رسانید، می گوید: ﴿ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾﴾ «این (خلقت زمین وآنچه در آن است وآفرینش آسمان ها وآنچه درآنها است، همه برنامه ریزی شده) ازجانب ذات بسیار توانا و بس آگاه است».

«العزیز» اشاره به کمال قدرت، و «العلیم» اشاره به کمال علم او تعالی است، زیرا ایجاد آنچه ذکر شد، جز به قدرت کامله وعلم محیط ممکن نیست، پس اعراض مشرکین از عبادت چنین ذات، موجب تعجب و شرک شان شگفت انگیز تر ازآن است؛ لذا اگرآنان به اعراض خود ادامه دهند، به عقوبت دنیا وآخرت مواجه خواهند شد.

۞۞۞

مطلب سوم: تهدید اعراض کنندگان از قرآن به عذاب همانند عذاب عاد و ثمود

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِن بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ
﴿١٤﴾ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي
خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ
نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ وَأَمَّا
ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾
وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾﴾

ترجمه:

۱۳- پس اگر (از ایمان) روی گردانند، بگو: من شما را از عقوبتی همچون عقوبت عاد و ثمود می ترسانم.

۱۴- (این عقوبت) هنگامی (گریبانگیر عاد و ثمود شد) که پیغمبران از پیش رو و از پشت سرشان (و از هر جهت دیگر) نزدشان آمدند (و ایشان را دعوت دادند) که

جز الله کسی را عبادت مکنید، (اما مردم عاد و ثمود) گفتند: اگر پروردگار ما می خواست (پیغمبر بفرستد) البته ملائکه را می فرستاد، پس قطعا ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید منکریم.

۱۵- اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند وگفتند: چه کسی نسبت به ما نیروی بیشتر دارد؟ آیا ندانستند الله آنکه آنها را آفریده است، از ایشان نیرومندتر است و پیوسته از آیات ما انکار می کردند.

۱۶- پس ما باد تندی را در روزهای بسیار شومی به سوی ایشان فرستادیم، تا عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا به ایشان بچشانیم، و البته عذاب آخرت رسوا کننده تر است، و ایشان یاری داده نمی شوند.

۱۷- و اما قبیلهٔ ثمود، پس ما راه حق را برای ایشان نشان دادیم، اما آنها کوری (و گمراهی) را بر بینائی (و هدایت) ترجیح دادند، پس فرا گرفت آنها را صاعقهٔ عذاب خوار کننده، به سبب آنچه می کردند.

۱۸- و کسانی را که مومن و پرهیزگار بودند نجات بخشیدیم.

تفسیر:

بعد از ذکر اعراض مشرکان و بت پرستان از ایمان به الله تعالی با وجود کثرت دلایلی که بر توحید و قدرت او تعالی دلالت دارد، درینجا الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که آنها را به عذاب شدیدی همانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود نازل شده بود، بیم دهد، و سبب عذاب هر قبیله را به صورت جدا گانه بیان دارد.

- می فرماید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَٰعِقَةً مِّثْلَ صَٰعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾﴾ «پس اگر (از ایمان) روی گردانند، بگو: من شما را از عقوبتی همچون عقوبت عاد و ثمود می ترسانم».

درآیات گذشته از یک طرف اوصاف قران کریم و از طرف دیگر صفات الله متعال و دلایل قدرت و وحدانیت او بیان شد، پس اگر این تکذیب کنندگان بازهم به اعراض خود ادامه دهند، باید عقوبت دردناکی، همانند عقوبت های امتان گذشته را انتظار بکشند.

«صَٰعِقَةً» در اصل همان جرقهٔ آتشی را گویند که همراه با برق ظاهر می شود و به هر چیزی که اصابت کند آن را می سوزاند، و ازهمین جا هر حادثه و آفتی را که زود نیست و نابودکننده باشد، «صاعقه» گویند، پس مقصود از «صاعقه» درین آیه، عذاب و عقوبت است.

محمد بن اسحاق در کتاب سیرتش نقل نموده است که هنگامی که پیغمبر ﷺ این آیـه را بر عتبه بن ابی ربیعه تلاوت نمود، او دست خود را بر دهان مبارک رسول الله ﷺ نهاده گفت: «تو را به الله و پیوند قرابت خود سوگند میدهم چنین کاری را نکنی..»

- پس از ذکر اجمالی عقوبت عاد و ثمود، اکنون درین آیه آن اعمال قبیحی را که سبب عقوبت شان گردید، نیز به صورت اجمالی ذکر نمـوده مـی فرمایـد: ﴿إِذْ جَآءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ﴾ «(این عقوبت) هنگامی (گریبانگیر عاد و ثمود شـد) کـه پیغمبـران از پیش رو و از پشت سرشان (و از هر جهت دیگر) نزدشان آمدنـد» و تمـام تـوان خـود را در دعوت ایشان به خرج دادند .

- و نقطۀ محوری در دعوت پیغمبران این بود: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ «که جز الله کسـی را عبادت مکنید»، و همه انوع عبادات را تنها برای او انجام دهید.

موضوع تخصیص عبادت برای الله تعالی، خلاصۀ کتاب های آسمانی وحاصل شرائع رسل و سر آغاز دعوت تمام پیغمبران الهی است؛ چنانکه در سـورۀ هـود (۲) فرمـوده است: ﴿الٓر ۚ كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ « الف، لام، راء، این کتابی است که آیاتش استوار کرده شده است، سپس معانی آن از نزد حکیم دانا شرح و بیان شده است (وخلاصۀ آن اینست) جز الله کسی را عبادت مکنید ..»، همچنین آیه هـای (۲-۴) سورۀ آل عمران، وآیۀ (۲) سورۀ إسراء، اشاره به سوی همین حقیقت است .

و نیز در سورۀ هود آیۀ (۲۵-۲۶) فرمـوده اسـت: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَن لَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ «و حقا که ما نوح را به سوی قومش فرسـتادیم، (او بدیشـان گفت) من برای شما ترسانندۀ آشکارم (و موضوعی را که برای شـما آورده ام) اینسـت کـه جز الله کسی را عبادت مکنید» .

فشردۀ و خلاصۀ ﴿أَن لَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ دو چیز است: یکی اخـلاص عبـادت بـرای الله تعالی، دوم: منع از شرک و بت پرستی .

- بعد ازآن تکذیب شدن پیغمبران از سوی امتان شان خبر می دهد: ﴿قَالُوا۟ لَوْ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً فَإِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾﴾ «(مردم عاد و ثمود) گفتند: اگر پروردگار ما مـی خواسـت (پیغمبر بفرستد) البته ملائکه را می فرستاد، پس قطعا ما به آنچه شما به آن فرسـتاده شـده اید منکریم»، لذا نه رسالت شما را می پذیریم و نه به دعوت تان باور می کنیم.

قصۀ قوم عاد:

پس از ذکر اجمالی عملکردهای کفری این دو قوم، اکنون سرکشی و استکبار هر یکی ازین دو قوم را بیان می کند و نخست به بیان استکبار قوم عاد پرداخته می فرماید: ﴿ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾ «اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند».

- ﴿ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ﴾ «وگفتند: چه کسی نسبت به ما نیروی بیشتر دارد؟».

این قوم، قوم بزرگی بود که در سر زمین احقاف در ناحیۀ حضرموت در جنوب شبه جزیرۀ عرب [در یمن] سکونت داشتند؛ از نگاه نیروی بدنی و توانمندی مالی وتمدن مادی در عصر خود نظیر نداشتند؛ قصرهای بسیار زیبا و مستحکمی را در نقاط بلند که نشانۀ قدرت و وسیلۀ خود نمائی شان بود، بنا می کردند و این قدرت ظاهری، آنان را چنان مغرور ساخته بود که خود را یک ملت شکست نا پذیر و نسبت به همه، عالی و برتر می پنداشتند، به اساس همین غرور شان از فرمان پروردگار و از دعوت پیغمبر شان تکبر ورزیدند؛ لذا الله سبحانه وتعالی در رد ادعای برتری آنان می فرماید:

- ﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ﴾ «آیا ندانستند، الله که آنها را آفریده است، از ایشان نیرومندتر است». رؤیت درین آیه، رؤیت علمی است، یعنی «أَوَلَمْ يَرَوْا» به معنی «ألم یعلموا» است.

- و نتیجۀ استکبارشان این بود: ﴿ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ «و پیوسته از آیات ما انکار می کردند»، یعنی آنها می دانستند که این آیات حق است، ولی غرور قدرت و استکبارشان، آنها را از تسلیم شدن در برابر حق، مانع شد.

فائده: ناگفته نماند که مجمع خصال حمیده دو چیز است: یکی احسان به خلق و دیگر تعظیم خالق ؛ بنا براین ﴿ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ ﴾ اشاره به اینست که قوم عاد فاقد خصلت احسان به خلق بودند، ﴿ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾ اشاره به آنست که آنان فاقد خصلت تعظیم خالق بودند.

- بعد ازآن نتیجۀ استکبار و تکذیب آنان را بیان می کند: ﴿ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا ﴾ «پس ما باد تندی را به سوی ایشان فرستادیم» بادی که علاوه بر تندی اش، بسیار سرد و آواز نهایت شدیدی داشت.

«صَرْصَرًا» بسیار تند، بادی که به سبب شدتش دارای آواز و سر و صدا است.

- زمان وقوع این عذاب را تعیین می کند: ﴿فِيٓ أَيَّامٖ نَّحِسَاتٖ﴾ «در روزهای بسیار شوم» که هشت روز و هفت شب بود، چنانچه در سورۀ الحاقه، آیۀ (۷) تذکر می دهد: ﴿سَخَّرَهَا عَلَيۡهِمۡ سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ﴾ «الله آن باد را هفت شب و هشت روز پیاپی بر ایشان مسلط کرد»، و در سورۀ قمر فرموده است: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِي يَوۡمِ نَحۡسٖ مُّسۡتَمِرّٖ ١٩﴾ «واقعا ما بر ایشان باد تند و سردی را در روزی که شومی آن ادامه داشت فرستادیم»، درین آیه مقصود از «یوم» مطلق وقت است، لذا این آیه، با آیات گذشته هیچ گونه منافات وتضادی ندارد.

- سپس هدف ارسال این عذاب را بیان می کند: ﴿لِّنُذِيقَهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ «تا عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا به ایشان بچشانیم»، بازهم این عذاب نسبت به عذاب آخرت خفیف تر و رسوائی اش کمتر است، لذا می فرماید: ﴿وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ١٦﴾ «و البته عذاب آخرت رسوا کننده تر است و ایشان یاری داده نمی شوند» و نه کسی توان یاری دادن شان را دارد.

قصۀ قبیلۀ ثمود:

- بعد از داستان قوم عاد و بیان استکبار و تکذیب و سپس عقوبت ایشان، اصرار قوم ثمود بر گمراهی و سرنوشت شوم آنها را بیان نموده می گوید:

- ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيۡنَٰهُمۡ فَٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡعَمَىٰ عَلَى ٱلۡهُدَىٰ﴾ «و اما قبیلۀ ثمود، پس ما راه حق را به ایشان نشان دادیم، اما آنها کوری (و گمراهی) را بر بینائی (و هدایت) ترجیح دادند».

قبیلۀ ثمود قوم صالح علیه السلام بودند که در وادی القری زندگی داشتند و مرکز تجمع ایشان مدینه «حِجر» بود و به همین مناسبت اصحاب حِجر نامیده شدند و سورۀ حجر نیز به همین نام مسمی گردیده است.

قوم ثمود، همانند قوم عاد گرفتار شرک و اوهام پرستی بودند، الله سبحانه وتعالی برای رهنمائی این قوم، صالح علیه السلام را به حیث پیغمبر به سوی ایشان فرستاد و او دعوت توحید را به صورت مدلل برای ایشان بیان کرد و راه حق را از راه ضلالت وهلاکت واضح ساخت، آنها از صالح علیه السلام معجزه خواستند، الله تعالی مطالبۀ ایشان را برآورده ساخت، و «ناقه» را که یکی از معجزات بزرگ بود، برای ایشان عطا کرد، ولی آنها در برابر حق تسلیم نشدند، کفر را بر ایمان ترجیح دادند؛ لذا ایشان به سرنوشت بد و اسف باری

گرفتار گردیدند، چنانچه الله تعالی از عذاب ایشان چنـین خبـر مـی دهـد: ﴿فَأَخَذَتۡهُمۡ صَٰعِقَةُ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡهُونِ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿١٧﴾﴾ «پس آنها را به سبب آنچه می کردند، صاعقۀ عذاب خـوار کننده ای فرا گرفت».

«ٱلۡهُونِ» مصدر است به معنای «المُهِيْن» یعنی خوار کننده.

حرف «با» در (بِمَا كَانُواْ) سببیه است، یعنی سبب گرفتار شدن شان به چنین عذاب ذلـت بار و نابود کننده، همانا اعمال بد ایشان بود.

ازین عقوبتی که بر قوم ثمود مسلط شد، در قرآن کریم تعبیرات مختلف شده است:

۱- «رجفة» در سورۀ أعراف آیۀ (۸۷)، ۲- «صیحة» در سورۀ هود آیۀ (۶۷)،

۳- «طاغية» در سورۀ الحاقه آیۀ (۵)، ۴- «دَمدَمَ» در سورۀ شمس آیۀ (۱۴)،

۵- «عذاب» در سورۀ شعراء آیۀ (۱۵۷)، ۶- «صاعقة»، در آیۀ مورد بحث وارد شده است.

این تعبیرات شش گانه باهم منافات ندارند، البته در هر تعبیر، یکی ازصفات آن عذاب را در نظر گرفته به آن تعبیر نموده است، پس همه ای این صفات در عذابی که بـر قـوم ثمـود، مسلط گردیده بود، وجود داشت.

ازین عذاب مسلط شده بر آنها، تنها گروه اندکی از ایشان که بـه ایمـان مشـرف شـده بودند، نجات یافتند، چنانچه سوی همین مطلب اشاره نموده می فرمایـد: ﴿وَنَجَّيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾﴾ «و کسانی را که مومن بودند و پرهیز گاری می کردند، نجات بخشیدیم».

۞۞۞

مطلب چهارم: (از آیۀ ۱۹-۲۵) کیفیت عقوبت کافران در آخرت

﴿وَيَوۡمَ يُحۡشَرُ أَعۡدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيۡهِمۡ سَمۡعُهُمۡ وَأَبۡصَٰرُهُمۡ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٠﴾ وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمۡ لِمَ شَهِدتُّمۡ عَلَيۡنَاۖ قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖۚ وَهُوَ خَلَقَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٢٢﴾ وَذَٰلِكُمۡ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم

بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِن يَصْبِرُوا۟ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُوا۟ فَمَا هُم
مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُوا۟ لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ
أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ خَٰسِرِينَ ﴿٢٥﴾

ترجمه:

۱۹- و روزی که دشمنان الله به سوی آتش دوزخ گرد آورده می شوند، پس صفوف پیشین آنها (بر لبهٔ دوزخ) باز داشته می شوند (تاصفوف مؤخر به ایشان ملحق شوند).

۲۰- تا آنکه در کنارهٔ دوزخ بیایند، گوش ها و چشمان و پوست های بدن ایشان بر آنچه می کردند گواهی می دهند .

۲۱- و به پوست های بدن خویش می گویند: چرا بر ما گواهی دادید؟ آنها می گویند: ما را الله در گفتار درآورده است، آنکه هر چیز را در گفتار درآورده است و او است که شما را در آغاز آفرید و به سوی او باز گردانده می شوید .

۲۲- و شما (به هنگام ارتکاب گناه) از بیم آن پنهان نمی شدید که گوش وچشمان و پوست های بدن تان بر شما گواهی می دهند، بلکه شما می پنداشتید که الله بسیاری از اعمالی را که (مخفیانه) انجام می دهید نمی داند .

۲۳- این گمان بدی که در شأن پروردگارتان داشتید، شما را هلاک ساخت، پس در نتیجه زیانکار شدید .

۲۴- پس اگر صبر کنند، آتش جای آنها است، و اگر درخواست عفو کنند، پس ایشان بخشوده نمی شوند .

۲۵- و ما برای آنان همنشینانی را (از شیاطین جن و انس) آماده ساخته ایم، پس آنها آنچه را پیش روی ایشان وآنچه را پشت سر ایشان قرار داشت برای آنان آراستند، پس فرمان عذاب الهی بر ایشان ثابت شد و در صف امتانی قرار گرفتند که پیش از ایشان، از جن وآدمیان گذشتند (و به سر نوشت آنها گرفتار شدند) یقینا همه ای ایشان زیانکار بودند .

تفســـــیر:

بعد ازآنکه الله تعالی در آیات گذشته کیفیت عقوبت دنیوی کافران سرکش را بیان کرد، درین آیات کیفیت عقوبت ایشان را در آخرت مورد بحث قرار می دهد، تا ذکر این دو نوع عذاب برای کافران و مشرکان بعدی پند و عبرت قوی بوده باشد، می فرماید:

-﴿ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ ﴾ «و روزی که دشمنان الله به سوی آتش دوزخ گرد آورده می شوند»، فرشتگان آنها را از هر سو به سوی دوزخ سوق می دهند.

- و برای آنکه از پراگندگی ایشان جلوگیری شود ﴿ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ ﴾ «پس (صفوف پیشین) آنها باز داشته می شوند»، و تا صفوف پسین به ایشان ملحق شده همه یکجا جمع شوند و این آیه نشان دهندهٔ کثرت دوزخیان است.

- اما قبل ازآنکه الله تعالی آنها را به دوزخ گسیل دارد، بالای ایشان اقامهٔ حجت می کند: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَٰرُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾ «تا آنکه در کنارهٔ دوزخ بیایند (درین هنگام الله سبحانه وتعالی از ایشان سؤال می کند، ولی آنان از معاصی انجام داده شان انکار می کنند، پس درین وقت) گوش ها و چشمان و پوست های بدن ایشان بر آنچه می کردند گواهی می دهند».

بیشتر مفسرین برآنند که تمام اعضای بدن شهادت می دهند، اما سبب تخصیص این هر سه عضو اینست که مصدر اکثر معاصی همین اعضای مذکوره می باشد.

و شهادت اعضای بدن بر ضد انسان در چندین سورهٔ قرآنکریم وارد است، چنانچه در سورهٔ نور (۲۴) فرموده است: ﴿ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾ «روزی که گواهی می دهد بر ایشان زبان های شان، و دست ها وپاهای شان به آنچه می کردند».

همچنان در سورهٔ یس آیهٔ (۶۵) نیز شهادت اعضاء وارد شده است.

- و چون پوست بدن، تما اعضای بدن را پوشانده و آن را احاطه نموده است، لذا کافران پوست بدن شان را مخاطب نموده سرزنش می کننـد: ﴿ وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا ﴾ «و به پوست های بدن خویش می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟»، در حالی که مدت های دراز شما را شست و شوی کردیم و از سردی وگرمی شما را نگه داشتیم، در هر حال از شما دفاع کردیم، پس چرا برضد ما گواهی دادید؟

پوست های بدن و همچنان دیگر اعضا پاسخ می دهند: ﴿قَالُوٓاْ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنطَقَ كُلَّ شَيۡءٖ وَهُوَ خَلَقَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ۝٢١﴾ «می گویند: ما را الله در گفتار درآورده است، آنکه هر چیز را در گفتار درآورده است، و او است که شما را در آغاز آفرید و به سوی او باز گردانده می شوید» .

معنای آیه اینست که گفتار ما موجب تعجب نیست، زیرا این گفتار ناشی از همان قدرتی است که می تواند هر چیز را در گفتار دراورد، و در نخستین مرحله شما را او آفرید، و بر اعاده و باز گرداندن شما به سوی خویش قادر است .

شهادت اعضای بدن بر ضد انسان، در احادیث نیز وارد شده است، ازآن جمله در صحیح مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ -ﷺ- فَضَحِكَ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مِمَّ أَضْحَكُ؟»». قَالَ قُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «مِنْ مُخَاطَبَةِ الْعَبْدِ رَبه، يَقُولُ: يَا رَبِّ أَلَمْ تُجِرْنِى مِنَ الظُّلْمِ؟ قَالَ يَقُولُ بَلَى. قَالَ فَيَقُولُ: فَإِنِّى لاَ أُجِيزُ عَلَى نَفْسِى إِلاَّ شَاهِدًا مِنِّى. قَالَ فَيَقُولُ: كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ شَهِيدًا وَبِالْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ شُهُودًا. - قَالَ - فَيُخْتَمُ عَلَى فِيهِ فَيُقَالُ لأَرْكَانِهِ انْطِقِى. قَالَ فَتَنْطِقُ بِأَعْمَالِهِ - قَالَ - ثُمَّ يُخَلَّى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلاَمِ - قَالَ - فَيَقُولُ: بُعْدًا لَكُنَّ وَسُحْقًا. فَعَنْكُنَّ كُنْتُ أُنَاضِلُ». (۱)

«ما نزد رسول الله ﷺ بودیم، پس ایشان خندیدند و گفتند: آیا می دانید که از چه چیز می خندم؟ انس رضی الله عنه گفت: ما گفتیم: الله و پیغمبرش بهتر می دانند. فرمود: از گفتگوی بنده با پروردگارش (می خندم)، بنده می گوید: ای پروردگارم! آیا مرا از ظلم پناه نداده ای؟ پروردگار می گوید: چرا نه. پس بنده می گوید: من جز از خودم گواهی هیچ کس دیگر را نمی پذیرم. الله می گوید: امروز کافی است که نفس خودت بر علیه تو گواه باشد، و کراما کاتبین گواهان باشند. پس بر دهان او مهر زده می شود، و به اعضایش گفته می شود: گپ بزنید، پس اعضای بدنش در بارۀ اعمالی که انجام داده است، سخن می زنند. . سپس برای آن بنده توان سخن زدن داده می شود، پس آن شخص (اعضای بدنش را مخاطب نموده) می گوید: نابود شوید و هلاک شوید، من از شما دفاع می کردم».

۱- صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب حدثنا قتیبة بن سعید، حدیث: ۷۶۲۹ .

- بعد از آنکه پوست های بدن شان بر ضد آنان شهادت قناعت بخش دادند، الله سبحانه آنها را توبیخ نموده می فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ﴾ «و شما (به هنگام ارتکاب گناه) از بیم آن پنهان نمی شدید که گوش و چشمان وپوست های بدن تان بر شما گواهی می دهند»، چرا که شما از قیامت منکر بودید، لذا پنهان انجام دادن شما گناهان را از بیم شهادت اعضای تان نبود.

- اما حقیقت اینست: ﴿وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٢٢﴾﴾ «بلکه شما می پنداشتید که الله بسیاری از اعمالی را که (مخفیانه) انجام می دهید نمی داند»، یعنی گمان شما این بود که الله عمل آشکار را می داند، اما معصیت مخفیانه را نمی داند، غافل ازینکه او عالم اسرار و خفیات، وپنهان وآشکار، در همه حال شاهد و ناظر اعمال شما است ؛ و از طرف دیگر ماموران مراقبت او در همه جا با شما هستند، و چشم وگوش وپوست بدن، همه شاهد حال شما هستند، شما همواره تحت نظارت و مراقبت پنهان وآشکار قرار دارید که هیچ عمل شما ازو پنهان نمی ماند، پس این گمان شما در بارهٔ الله تعالی کفر صریح وگناه نا بخشودنی است .

در صحیحین از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در بارهٔ سبب نزول این آیه روایت است که او گفت: «اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ – أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ – كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ، قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ قَالَ الآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا وَلاَ يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: {وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلاَ أَبْصَارُكُمْ وَلاَ جُلُودُكُمْ}» . (۱)

«نزد خانهٔ کعبه دو مرد قریشی و یک مرد ثقفی – و یا دو مرد ثقفی و یک مرد قریشی- گرد هم آمدند، که چربی شکم های شان زیاد و دانش دل های شان کم بود، پس یکی از ایشان گفت: آیا گمان می کنید که الله سخنان ما را بشنود؟ مرد دیگر در جوابش گفت: اگر بلند حرف بزنیم می شنود، و اگر آهسته حرف بزنیم، نمی شنود، مرد سومی گفت: اگر سخنان بلند ما را بشنود، پس او سخنان آهستهٔ ما را نیز می شنود، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: {وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ ..} الآیه.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب {و ذلکم ظنکم الذي ظننتم بربکم ..} حدیث: ٤٨١٧، و صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین و أحکامهم، باب حدثنا أبوبکر بن ابی شیبة، حدیث: ٧٢٠٥ .

- لذا الله تعالی فساد اندیشهٔ باطل وثمرهٔ استدلال فاسد آنها را بیان می کند:

﴿ وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾ ﴾ «و این گمان بدی که در شأن پروردگارتان داشتید، موجب هلاکت تان شد، پس در نتیجه زیانکار شدید».

فائده: علماء گفته اند: «ظن» بر دونوع است:

۱- ظن حَسن: آن است که بنده گمان می کند که الله سبحانه وتعالی او را در برابر لغزش هایش مورد عفو، و در مقابل اعمال نیکش جزای نیک عطا نموده مشمول رحمت وفضل و احسان خود قرار می دهد؛ و در مورد همینگونه «حسن ظن»، پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«لاَ يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۱)

«هیچ یکی از شما نمیرد، مگر در حالی که به الله عزوجل گمان نیک داشته باشد» که الله تعالی گناهان او را بخشیده مورد عفو و رحمت خود قرار می دهد.

۲- ظن قبیح: آنست که بنده گمان کند که الله برخی امور را نمی داند و یا بغیر سبب کار او را اجرا می کند و یا اینکه بنده معاصی را به کثرت انجام می دهد وتوبه نمی کند و با این قول که «خداوند لک بخش است» به مغفرت الله تکیه می کند؛ چنانچه آیهٔ (۶) سورهٔ فتح از همین نوع ظن نامبرده است.

تابعی جلیل القدر حسن بصری رحمه الله می گوید:

«إِنَّ قَوْمًا أَلْهَتْهُمْ الأَمَانِيُّ حَتَّى خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ حَسَنَةٌ، وَيَقُولُ أَحَدُهُم: إِنِّي أُحْسِنُ الظَّنَّ بِرَبِّيْ، وَقَد كَذَبَ، وَ لَوْ أَحْسَنَ الظَّنَّ لأَحْسَنَ الْعَمَلَ»

یعنی یک گروه مردم را آروزهای باطل تا زمانی غافل ساخت که ازین دنیا رخت بربستند در حالیکه هیچ نیکی با خود نداشتند، یکی از ایشان می گوید: گمان من در مورد پروردگارم خوب است. در حالیکه او درین سخنش دروغ می گوید، زیرا اگر گمان او در مورد پروردگارش خوب می بود، حتما عملش نیز خوب می بود، سپس حسن بصری رحمه الله این آیه را تلاوت کرد: ﴿ وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ ﴾

مطلب حسن بصری رحمه الله اینست که «حسن ظن» به الله تعالی به معنای ترک عمل صالح و یا مفضی به ترک عمل صالح نیست، بلکه حسن ظن، موجب افزایش عمل صالح می گردد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب الأمر بحسن الظن بالله تعالی، حدیث: ٧٤١٢ .

تابعی بزرگوار قتاده رحمه الله می فرماید: ظن بر دو گونه است: «ظَن مُنجِی» یعنی گمان نجات بخش، و دیگر: «ظن مُردِی» یعنی گمان هلاک کننده.

مثال «ظن مُنجِی» در سورۀ الحاقه آیۀ (۲۰) آمده است: ﴿إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهْ﴾ «من یقین داشتم که قطعا به حساب خود روبرو خواهم شد»، وهکذا در سورۀ بقره آیۀ (۴۶) ﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ﴾ «فروتنان کسانی اند که یقین دارند که ایشان به پروردگار خویش ملاقی می شوند وبه سوی او باز می گردند».

مثال «ظن مُردِی»: ﴿وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ﴾ «این گمان بدی که در شان پروردگارتان پنداشتید، شما را هلاک ساخت».

- بعد ازآنکه کافران به دخول دوزخ محکوم گردیدند، حالت زارشان را بیان می کند: ﴿فَإِن يَصْبِرُواْ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُواْ فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾﴾ «پس اگر صبر کنند، (یا نکنند یکسان است، زیرا) آتش جای آنها است، و اگر درخواست عفو کنند، بخشوده نمی شوند»؛ زیرا قیامت جای چیدن ثمرۀ اعمال است، نه جای عمل، لذا هیچ نوع عذر آنها پذیرفته نمی شود. «وَإِن يَسْتَعْتِبُواْ» اگر در خواست گذشت و رضایت کنند. «ٱلْمُعْتَبِينَ» صیغۀ اسم مفعول است، به معنی اجابت شدگان و کسانی که درخواست رضایت شان پذیرفته شود. پس مطلب آیه اینست که معذرت شان پذیرفته نمی شود و درخواست و مطالبۀ بازگشت شان به دنیا قبول نمی شود. نظیر این آیه در سورۀ نحل آیۀ (۸۴)، و در سورۀ روم آیۀ (۵۷)، ودر سورۀ جاثیه آیۀ (۳۵) آمده است.

بیان سبب کفر و عامل اصلی عذاب دنیا وآخرت ایشان

هرگاه در مقابل کفر و طغیان شان به وعید شدید دنیا وآخرت محکوم گردیدند، حالا سبب این کفر و عامل اصلی این دو نوع عذاب را یادآور شده می فرماید: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ﴾ «و ما برای آنان همنشینانی را (از شیاطین جن و انس) آماده ساخته ایم».

«قَيَّضْنَا» آماده ساختیم.

و در سورۀ مریم، آیۀ (۸۳) فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا﴾ « آیا نمی بینی که ما شیاطین را بر کافران می فرستیم که آنها را به سوی معاصی سخت بر می انگیزند». ودر سورۀ زخرف آیۀ (۳۶) سبب تسلط شیطان را تذکر می دهد که همانا اعراض

از قرآن است، می فرماید: ﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ «و هر که از قرآن روی برتابد، شیطانی را برایش آماده می سازیم که با او همراه می باشد».

اعراض از قرآن بر چند گونه است: اعراض از ایمان به قرآن، اعراض از عمل به آن، اعراض از تدبر در آن، اعراض از حاکمیت و ازسیاست قرآن، و عامل هریکی ازین اعراض ها همانا تسلط شیطان و همدمی او است؛ بنا برهمین سبب در سورهٔ نساء، آیهٔ (۳۸) شیطان را بدترین همراه معرفی نموده می فرماید: ﴿وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾«وهر که شیطان رفیقش باشد، پس چه زشت رفیقی است !» .

در سورهٔ طه آیهٔ (۱۲۴) اعراض از قرآن را عامل عذاب برزخ و سبب کوری آخرت قرار داده می فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ﴾ «و هر که از یاد من (یعنی از قرآن) روی بر گرداند، پس او را (در برزخ) زندگی پر آشوبی است و او را روز قیامت نا بینا حشر می کنیم» .

-سپس معامله شیطان را با دوستانش یاد آور می شود: ﴿فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «پس آن (شیطان) ها برای آنان آراستند آنچه را پیش روی ایشان، وآنچه را پشت سر ایشان قرار داشت» .

مراد به ﴿مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ حب دنیا و لذات آن و همچنان محرمات و ضلالت های متنوع، ومراد به ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ تکذیب آخرت است، یعنی شیاطین برای آنها دنیا را زیبا جلوه دادند، و بر تکذیب آخرت آنها را وا داشتند.

حسن بصری رحمه الله می فرماید: مراد به {مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ} محبت به طریقهٔ آبا و اجداد است که عبارت از شرک وبدعت، وتکذیب انبیاء است؛ ومراد به {وَمَا خَلْفَهُمْ} تکذیب قیامت وما بعد آن از جنت و دوزخ وحساب وکتاب است . ([1])

چنانچه در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) از کافران حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ «وگفتند: جز زندگی دنیای مان، زندگی دیگری نیست، (برخی از ما) می میریم و (برخی دیگر) زنده می شویم و ما را جز زمانه هلاک نمی کند» .

۱-نگاه: بدائع التفسیر: ۴/۹۹ .

- بعد ازآن به بیان عذابی می پردازد که در نتیجۀ انحراف از حق نصیب شان گردید: ﴿وَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ﴾ «پس فرمان عذاب الهی برایشان ثابت شد و در صف امتانی قرار گرفتند که پیش از ایشان از جن وآدمیان گذشتند»، و به سرنوشت فلاکت بار آنان گرفتار شدند، چرا که اینها همان اعمالی را انجام دادند که سبب هلاکت امت های گذشته گردیده بود.

در خاتمه سوی علت این عذاب اشاره می کند: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِينَ ٢٥﴾ «یقینا همه ای ایشان زیانکار بودند» یعنی هم آن امت های عذاب شدۀ گذشته زیانکار بودند و به همین ترتیب کسانی که در گمراهی و کفر و تکذیب بر نقش قدم آنها روان شدند، نیز زیانکار بوده و گرفتار عذاب الهی شدند.

۞۞۞

مطلب پنجم: (از آیۀ ۲۶-۳۲)

موقف کافران در برابر قرآن و وعید برای ایشان و بشارت عظیم برای مومنان

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَغۡلِبُونَ ٢٦ فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَذَابٗا شَدِيدٗا وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٧ ذَٰلِكَ جَزَآءُ أَعۡدَآءِ ٱللَّهِ ٱلنَّارُۖ لَهُمۡ فِيهَا دَارُ ٱلۡخُلۡدِ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ٢٨ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيۡنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ نَجۡعَلۡهُمَا تَحۡتَ أَقۡدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ٢٩ إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ٣٢﴾

ترجمه:

۲۶- وکافران (به همدیگر) گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید وهنگام خواندن آن یاوه سرائی کنید، تا غالب شوید.

۲۷- پس البته کافران را عذاب سختی خواهیم چشاند و البته در برابر بدترین اعمالی که انجام دادند، آنها را جزا خواهیم داد .

۲۸-این کیفر دشمنان الله است که آتش (سوزان دوزخ) است، برای ایشان در دوزخ سرای همیشگی است، کیفر داده می شوند به خاطر اینکه ازآیات ما انکار می کردند.

۲۹-وکافران می گویند: ای پروردگار ما! نشان بده به ما آن دو گروهی از جن و انس را که ما را گمراه ساختند، تا آنها را زیر پای خود قرار دهیم (ولگد مال شان کنیم)تا از پست ترین مردمان شوند.

۳۰-کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، باز استقامت ورزیدند، فرود می آید بر ایشان ملائکه (به هنگام مرگ شان و برای ایشان نوید می دهند) که مترسید و اندوه گین مشوید و شاد باشید به بهشتی که وعده داده می شدید.

۳۱-ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و برای شما در آخرت هر چیزی که نفس های تان آرزو کند، مهیا است، و برای شما در آنجا هر چه بخواهید فراهم است.

۳۲-این همه پذیرائی و ضیافت است از سوی الله آمرزگار و مهربان.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات آتی است:

۱- سیاست و روش کافران به غرض مبارزه با قرآن،

۲- تهدید شدید برای منکرین قرآن،

۳- بشارت عظیم برای اهل استقامت.

موضوع اول: سیاست و روش کافران به غرض مبارزه با قرآن

بعد از بیان وعید شدیدی که در دنیا و آخرت متوجه کافران است و بیان سببی که آنها را به کفر کشانید و باعث استمرار شان در کفر گردید، درینجا الله تعالی موقف خصمانۀ دیگر کافران را ذکر می کند که همانا باز داشتن مردم از شنیدن قرآن و ایجاد جار وجنجال و یاوه سرایی به هنگام تلاوت قرآن است تا بدینوسیله از نفوذ قرآن به دل های مردمان جلوگیری کنند؛ آنان دست به چنین عملکرد بدان خاطر زدند که چون به این حقیقت پی برده بودند که جذابیتی که در الفاظ ومعانی قرآن نهفته است، هر کسی که به آن گوش فرا دهد، و الفاظش را بشنود، ومعانی آنرا درک کند، دلباختۀ آن می شود، عقلش قاطعانه فیصله می کند که این کلام حق، و ایمان به آن واجب است؛ پس درین صورت طلسم شرک وبدعت و خرافات و اوهام پرستی از میان می رود، ازین وجه تدبیری اندیشیدند و همانگونه که خود

شان در برابر قرآن موقف سلبی اتخاذ نمودند، پیروان خود را توصیه نمودند که آنها نیز در مقابل قرآن همین موقف را دنبال کنند، چنانچه می فرماید:

- ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَا تَسْمَعُوا۟ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَٱلْغَوْا۟ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ «وکافران (به همدیگر) گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و هنگام خواندن آن یاوه سرائی کنید تا غالب شوید».

«اِلغَوا» یاوه سرایی کنید، سخنان بی هوده بزنید.

منظورشان اینست که به وسیلۀ غوغا، استعمال نغمه های شعری و کف زدن و اشپلاق، از رسیدن صدای قرآن به سمع مردم جلوگیری کنند، چون درچنین صورت آواز قرآن به گوش شما نمی رسد، لذا نمی تواند در شما کدام تاثیری بگذارد که باعث از بین رفتن عقیدۀ تان شود، و به این وسیله شما غالب خواهید شد، اما در غیر آن، قرآن بزرگترین خطری است که عقیدۀ (شرکی) شما را تهدید می کند.

طبق سنت دائمی الهی، همیشه در برابر پیغمبران وحق پرستان افرادی از طبقۀ مجرمین و مترفین و ارباب زور و زر قرار می گیرند که به هر وسیلۀ ممکن می کوشند تا دعوت حق را خموش سازند و سببش اینست که دعوت پیغمبران و پیروان آنان از یکطرف قدرت سیاسی وتوسعه طلبی صاحبان زر و زور و تزویر را به مخاطره می اندازد و از طرف دیگر با عقیدۀ خرافی ایشان در تضاد است، و به همین سبب انواع تخریب و اشاعات را به کار می گیرند تا مانع رسیدن صدای حق به گوش مردم شوند .

چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۱۱۲) می فرماید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِىٍّ عَدُوًّا شَيَٰطِينَ ٱلْإِنسِ وَٱلْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًا ﴾ «و همچنین برای هر پیغمبری دشمنی از شیطان های انس وجن، قرار داده ایم که گروهی از آنان سخنان به ظاهر آراستۀ فریبنده را پنهانی برای یکدیگر، القا می کنند». وهمچنین در سورۀ فرقان آیۀ (۳۱) می گوید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِىٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴾ «و همچنین ما برای هر پیغمبری، گروهی از گنهگاران را دشمن ساخته ایم، و همین بس است که پروردگارت رهنما، و یار و یاور (تو) باشد»؛ ونیز در سورۀ زخرف (۲۳) می گوید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقْتَدُونَ ﴾ «و همینگونه ما پیش از تو، در هیچ شهر و دیاری بیم دهنده ای را نفرستادیم، مگر اینکه (دربرابر دعوت آنها) ثروتمندان آن دیار گفتند: ما پدران خویش را بر دینی یافته ایم و بر نقش قدم آنها می رویم» و به آنها اقتدا می کنیم .

به همین ترتیب در برابر هریک از علمای حق پرست و وارثان انبیاء، افرادی از همین گروه بد قماش در هر مکان و هر زمانی دشمنانی وجود دارند که با دعوت آنها مخالفت می ورزند و پیروان خود را علیه آنان حرکت می دهند، تا جلو پیشرفت دعوت آنها را بگیرند؛ پس بر علما لازم است که در برابر عداوت چنین افراد از صبر واستقامت کار بگیرند، همانگونه که پیغمبران در چنین موارد، از خود صبر و استقامت نشان دادند، و در عوض، از جانب الله برای ایشان در دنیا نصرت و در آخرت پاداش عظیم حاصل خواهد شد.

فائده: در مورد شنیدن قرآن مردم به چهار گروه تقسیم می شوند:

گروه اول: معرضین و دشمنان آشکار قرآن، چنانکه درین آیه ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ﴾ موقف همین گونه مردم بیان شده است، و این گروه مردم که کفار مجاهر اند نه خود می شنوند ونه دیگران را می گذارند که آواز قرآن را بشنوند.

گروه دوم: کسانی اند که آواز قرآن را می شنوند، ولی معنای و مقصود آن را نمی فهمند، حالت این گروه درسورۀ بقره آیۀ(۱۷۱) بیان شده است: ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً﴾ همچون حیوان جز صوت و آواز چیزی را نمی شنود، و از حقیقت مضامین آن بهره نمی گیرد.

گروه سوم: کسانی اند که قرآن را می شنوند و معانی آن را می فهمند و دیگران را هم به عمل کردن بر طبق آن تشویق می کنند، اما خود شان عمل نمی کنند؛ چنین شیوه در حقیقت از اعمال زشت یهود است، چنانکه در سورۀ بقره آیۀ (۴۴) می فرماید: ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ «آیا مردمان را به نیکی دستور می دهید، و خود را فراموش می کنید در حالیکه کتاب می خوانید، آیا نمی فهمید».

گروه چهارم: کسانی اند که نه تنها قرآن را می شنوند و به آن عمل می کنند، بلکه از شنیدن آن چنان متأثر می شوند که از چشمان شان اشک جاری می شود که دلیل قوت ایمان و شدت تأثر آنها به قرآن کریم است، چنانکه در سورۀ مائده آیۀ(۸۳) فرموده است:
﴿وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ «و هنگامیکه آنچه را به سوی پیغمبر فرو فرستاده شده است بشنوند، چشمان آنها را می بینی که بسبب شناخت حق اشک می ریزد».

موضوع دوم: تهدید شدید برای منکرین قرآن

بعد ازآنکه توصیۀ کافران به همدیگر را بیان داشت، مجازات شدیدی را که در انتظار ایشان است تذکر داده می فرماید: ﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝٢٧﴾ «پس البته کافران را عذاب سختی خواهیم چشاند، و البته در برابر بدترین اعمالی که انجام دادند، آنها را جزا خواهیم داد»، و بدترین اعمال ایشان عبارت از کفر و شرک و جلوگیری از شنیدن قرآن و سایر معاصی است.

- سپس آن عذاب شدید را خودش بیان می کند: ﴿ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ﴾ «این کیفر دشمنان الله است که آتش (سوزان دوزخ) است». «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی همان عذاب شدید است، و «النَّارُ» عطف بیان و یا بدل از «ذَٰلِكَ» یعنی آن جزا و عذاب شدیدی که برای دشمنان الله آماده کرده شده است، آتش دوزخ است.

- سپس می فرماید که آتش مذکور مؤقتی نیست، بلکه ﴿لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ﴾ «برای ایشان در دوزخ سرای همیشگی است».

- و سبب و علت این عذاب اینست: ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝٢٨﴾ «کیفر داده می شوند به خاطر اینکه ازآیات ما انکار می کردند»، و دیگران را به انکار توصیه می نمودند.«جَزَاءً» مفعول مطلق برای فعل محذوف است که تقدیرش «يُجزَونَ جَزَاءً» می شود.

- پیشتر بیان شد که کفری که موجب عقاب شدید این گروه گردید، از مجالست (قرنای سوء) یعنی همنشینان بد شان سرایت نموده بود، لذا آنان از میان آتش دوزخ فریاد می زنند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ۝٢٩﴾ «وکافران می گویند: ای پروردگار ما ! نشان بده به ما آن دو گروهی از جن و انس را که ما را گمراه ساختند، تا آنها را زیر پای خود قرار دهیم (و لگد مال شان کنیم)تا از پست ترین مردمان شوند»، همان طوری که آنان سبب پستی و رسوائی دائمی ما شدند.

موضوع سوم: بشارت عظیم برای اهل استقامت

در آیات گذشته بحث از احوال دشمنان قرآن وپیروان شیطان و مجازات سنگین آنها در دنیا وآخرت و ابراز نفرت از دوستان بی وفای شان بود؛ اکنون درینجا از احوال گروه مقابل آنها که اهل استقامت و ایمان و پیروان قرآن اند، خبر می دهد:

- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾ «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، باز استقامت ورزیدند».

مراد از استقامت، صبر و ثبات در برابر کافهٔ اعمال و اعتقادات، وحفظ عبادات بر سبیل دوام است؛ کسانی که این منزل مهم را با خویشتن داری کامل بپیمایند، در دنیا وآخرت مستحق ثواب جزیل و بشارت عظیمی می گردند، چنانکه آیهٔ(۶۴) سورهٔ یونس بیانگر همین مطلب است، و تفسیر استقامت به بعضی از جزئیاتش از صحابهٔ کرام نیز وارد شده است:

چنانچه ابوبکر ﷺ در بارهٔ استقامت پرسیده شد، او در جواب گفت: «أن لا تشرك بالله شيئًا » یعنی استقامت اینست که با الله هیچ چیزی را شریک قرار ندهی.

و عمربن الخطاب ﷺ فرمود: «الاستِقَامَةُ: أَن تَستَقِيمَ عَلَى الأَمرِ وَالنَّهيِ وَ لاَ تَرُوغَ رَوغَانَ الثَّعلَبِ»، یعنی استقامت اینست که پای بند امر و نهی بوده و همانند روباه حیله و نیرنگ نکنی.

و عثمان بن عفان رضی الله عنه فرمود: «أَخلَصُوا العَمَلَ لِلّهِ » یعنی «استقاموا» به این معنی است که اعمال شان را خالص برای الله تعالی انجام دادند.

و علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: «أَدَّوُا الفَرائِضَ » فرایض را به جای آوردند.(۱)

هنگامی که این اقوال را در تفسیر این آیه کنار هم قرار دهیم، خلاصه اش این می شود که بر احکام شریعت چه عقیده باشد و چه عمل همراه با اخلاص عمل مداومت ورزیدند.

- پس از ذکر استقامت، ثمرهٔ آن را بیان می دارد: ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ «فرود می آید بر ایشان ملائکه» به هنگام مرگ شان و در برزخ و در محشر، درین هنگام فرشتگان به ایشان چندین نوع مژده و نوید می دهند:

مژدهٔ اول: ﴿أَلَّا تَخَافُواْ﴾ « که مترسید».

مژدهٔ دوم: ﴿وَلَا تَحۡزَنُواْ﴾ « (بر چیزهای از دست رفتهٔ گذشته) اندوهگین مشوید».

اندوهی که عائد حال انسان می گردد، اگر به مستقبل ارتباط داشته باشد، آن را «خوف» می گویند، و اگر به گذشته تعلق داشته باشد، آن را «حُزن» گفته می شود؛ فرشتگان این هردو آفت را از دوستان شان نفی کردند، این هردو نوع مژده از نوع دفع ضرر بود.

۱- تفسیر طبری: ۱۰۷/۱۱- ۱۰۸، و تفسیر ابن کثیر: ۱۲۵/٤ .

مژدۀ سوم: ﴿وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ «و شاد باشید به بهشتی که وعده داده می شدید». این مژده از نوع جلب منفعت است.

مژدۀ چهام: ﴿ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾«ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم» و در هیچ منزلی شما را تنها نگذاشتیم، و نخواهیم گذاشت، زیرا ما دوستان دائمی شما هستیم .

و دلیل این وفاداری اینست که همین فرشتگان بودند که کارها و اعمال نیک را در انظار دوستان مومن شان، زیبا جلوه داده آنان را به انجام آن تشویق می کردند، وکار های بد را در نظر شان زشت جلوه داده از ارتکاب آن، دل سرد شان می کردند و همین دوستان با وفا هنگام مصیبت و وحشت، به ویژه در سختی مرگ، و ظلمت قبر، سختی قیامت و به هنگام عبور از پل صراط به ثبات دستور شان می دهند؛ و هکذا در بهشت، آنان را به حصول نعمت های عظیم پروردگار، تهنیئت و مبارکباد می گویند، چنانکه در سورۀ رعد آیۀ (۲۳-۲۴) این حقیقت را روشن ساخته است.

مژدۀ پنجم: ﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١﴾ «و برای شما در آخرت هر چیزی که نفس های تان آرزو کند، مهیا است و برای شما در آنجا هر چه بخواهید فراهم است».

مژدۀ ششم: ﴿ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ٣٢﴾ «این همه پذیرائی و ضیافت است از سوی الله آمرزگار، مهربان».

نکات قابل توجه:

۱- در سورۀ أحقاف، آیۀ (۱۳) می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴾«کسانی که گفتند: پرودگار ما الله است، باز استقامت ورزیدند، پس بر ایشان نه ترس است و نه اندوهگین می شوند».

این بشارت عظیم را در همین سوره توسط ملائکه و در سورۀ أحقاف مستقیما بدون واسطۀ ملائکه به سمع مومنان رسانید.

۲- حقیقت استقامت عبارت از به جا آوری عبادت پروردگار با کمال صدق و وفا، به اقوال وافعال و نیات برسبیل دوام است، این حقیقتی است که تمام امور دین اسلام به آن بستگی دارد؛ استقامت همان عمل صالحی است که میوۀ درخت ایمان است؛ وجود اعمال صالحه به ایمان ربط دارد و ثمرات آنها به استقامت و استقامت به نیت مربوط است.

۳- استقامت منزلی است از منازل افرادی که به سوی الله در سیر وحرکت اند؛ اولش کرامت، وسطش سلامت و نهایتش جنت است .

۴- از اهمیت استقامت است که در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۵)، در سورهٔ فصلت آیهٔ (۶) و در سورهٔ یونس آیهٔ (۸۹) به آن دستور داده شده است .

۵- از آیات قرآن استفاده می شود که ایمان و استقامت نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرا زیر می کند، بلکه ثمرات مادی این جهان را نیز به دنبال دارند، چنانکه در سورهٔ جن، آیهٔ (۱۶) فرموده است: ﴿وَأَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُوا۟ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقًا﴾ «و (به سوی من وحی فرستاده شده است) اگر انس وجن بر جادهٔ مستقیم استوار می بودند، البته ما آنها را آب های فراون (بسیار مفید) می نوشاندیم» .

۶- کمالات انسان سه نوع است: نفسانی، بدنی وخارجی .

بلند ترین مرتبهٔ آن، کمالات نفسانی است، اوسط آن کمالات بدنی و پایین ترین آن کمالات خارجی است .

کمالات نفسانی بر دو نوع است:

نوع اول: علم یقین که در رأس آن معرفت الله قرار دارد، ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ بیانگر همین نوع علم است، چرا که درین آیه اظهار معرفت پرودگار و اقرار به توحید اوست.

نوع دوم: اعمال صالحه است که در رأس آن استقامت می باشد؛ و استقامت هنگامی تحقق می یابد که انسان به افراط وتفریط مائل نباشد، چنانکه می گوید: ﴿ثُمَّ ٱسْتَقَـٰمُوا۟﴾ به این معنا که بعد از شناخت پروردگار و اعتراف به توحید او، علماً و عملاً بر "صراط مستقیم" استوار باشد .

۷- مناسبت در میان معرضین از قرآن و در میان همنشینان بد شان، خبث باطن است، و به هر اندازهٔ که خبث باطن شان بیشتر باشد، دوستی شان بایکدیگر به همان اندازه مستحکم تر می شود؛ ولی با این حال، دوستی شان یک امر مؤقتی است که بالآخره یکدیگر را در میانهٔ راه تنها می گذارند، چنانکه از آیهٔ (۴۸) سورهٔ انفال، وآیهٔ (۱۶) سورهٔ حشر این حقیقت به خوبی روشن می شود، و در نتیجه دوستی شان به دشمنی مبدل می گردد، چنانکه در آیهٔ (۲۹) سورهٔ فصلت پیشتر گذشت .

۸- مناسبت در میان پیروان قرآن و در میان دوستان شان که ملائکه می باشند، مستحکم و زوال ناپذیر است، از دنیا تا روز قیامت دائم و باقی است، وملائکه در دنیا وآخرت خیرخواه دوستان خود می باشند؛ به ارشاد وتثبیت وتعلیم، القای صواب بر زبان شان، دفع کید دشمن، تلقین به استقامت هنگام لغزش، تذکیر هنگام فراموشی، القای سکینه هنگام خوف، بیدار ساختن از خواب برای نماز، تحذیر از میلان به سوی دنیا، و ترغیب به سوی آخرت این همه آثار دوستی آنها است.

۞۞۞

مطلب ششم (از آیهٔ ۳۳-۳۹)

ترغیب به سوی دعوت و بیان آداب دعوت و ذکر دلائل توحید

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسۡتَوِي
ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ﴿٣٤﴾ وَمَا
يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ﴿٣٥﴾ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ
بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ
لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِۤ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ
ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا يَسۡـَٔمُونَ۩ ﴿٣٨﴾ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ
أَنَّكَ تَرَى ٱلۡأَرۡضَ خَٰشِعَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡۚ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ
شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾

ترجـــمه:

۳۳- و چه کسی گفتارش نیکوتر است از گفتار کسی که (مردم را) به سوی الله دعوت دهد، و عمل شایسته انجام دهد و بگوید: قطعا من از جملهٔ مسلمانانم.

۳۴- و نیکی و بدی یک سان نیستند، (بدی دیگران را) به شیوهٔ بسیار نیکو دفع کن، پس (نتیجهٔ این کار، چنین خواهد شد که) کسی که میان تو و او دشمنی است، ناگهان همچون دوست صمیمی می گردد.

۳۵- و به این خصلت دست نمی یابد مگر کسانی که دارای صبر و استقامت اند و به این خصلت نائل نمی شود مگر کسانی که بهرۀ عظیمی (از تقوا و ایمان) داشته باشند.

۳۶- و هرگاه (درین مسیر) از جانب شیطان وسوسه ای به تو رسد، به الله پناه بخواه، قطعا او شنوا و دانا است .

۳۷- و از نشانه های قدرت او شب و روز و خورشید و ماه است، برای خورشید و ماه سجده مکنید، و برای الله سجده کنید که اینها را آفریده ا ست، اگر واقعا او را می پرستید.

۳۸- پس اگر مشرکان تکبر ورزند (باکی نیست) پس کسانی که نزد پروردگار تو اند، شب و روز او را به پاکی یاد می کنند و (از تسبیح و ثنای او) هرگز خسته نمی شوند.

۳۹- و از نشانه های قدرت او این است که زمین را خشک می بنی، پس هنگامی که آب را برآن فرو ریزیم، به جنبش می آید و بالا می آید، یقینا همان کسی که زمین را زنده ساخت، البته او مردگان را هم (دوباره) زنده می گرداند، زیرا او بر هر چیز تواناست.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات آتی است:

۱- ترغیب به سوی دعوت،

۲- ارائۀ دلایل اثبات توحید.

موضوع اول: ترغیب به سوی دعوت

در آیات گذشته احوال «قرنای سوء» یعنی همنشینان بد را که یکدیگر را به سوی معاصی وضلالت دعوت می دهند؛ بیان داشت، درین آیات احوال گروه مقابل آنها را که به سوی توحید و عبادت و طاعت الله مردم را دعوت می دهند، ذکر نموده عمل ایشان را می ستاید، چنانچه می فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ﴾ «و چه کسی گفتارش نیکوتر است از گفتار کسی که (مردم را) به سوی الله دعوت دهد و عمل شایسته انجام دهد و بگوید: قطعا من از جملۀ مسلمانانم».

کسی که به این سه صفات عالی آراسته باشد، هیچ کسی بهتر از وی شده نمی تواند:

وصف اول: «دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ» یعنی به سوی الله و توحید وطاعت الله سبحانه با براهین قاطعه، دعوت دهد و به عمل کردن مطابق قرآن وسنت و اکتساب علم و هدایت ازین دو منبع، مردم را فراخواند و به اخلاق نیک وصفات فاضله و مقابلۀ بدی به نیکی و صلۀ ارحام، و به

احسان به والدین و احسان به عموم خلق دستور دهد، دعوت بـه سـوی ایـن امـور همـه در عموم دعوت «الی الله» داخل است؛ چنین دعوت از جملهٔ «کلم طیب» است که به سـوی الله بالا می رود و به بارگاه اجابت می پیوندد، و از میوهٔ شیرین آن داعی مستفید می شود.

وصف دوم: ﴿وَعَمِلَ صَٰلِحًا﴾ یعنی شخص داعی خودش نیز عمل شایسته انجام می دهد، و در پهلوی اصلاح دیگران، همواره به اصلاح خود نیز می پردازد و به چیـزی کـه دیگـران را دعوت می دهد، خودش نیز عمل می کند، چرا که دعوت بدون عمل یکـی از صـفات زشـت یهود و علمای سوء است.

وصف سوم: ﴿وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣﴾ منظور آیه این نیست که او تنها به ایـن کلمـه تکلم می کند، بلکه هدفش اینست که انقیاد الله را دین ومذهب و عقیدهٔ خود قرار می دهـد، و از هر ناحیه نفس خود را تابع و منقاد فرمان الله تعـالی قـرار داده در برابـر احکـام او سـر تسلیم خم می کند. این سه وصف در حقیقت سه اصل از اصول دعوت است.

بیان کیفیت دعوت:

بعد از بیان اهمیت دعوت و اوصاف داعی، کیفیت و آداب دعوت را ذکر می کند:

۱- ﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ﴾ «و نیکی و بدی یکسان نیستند».

کلمهٔ «حسنه وسیئه» اگرچه تمام خصلت های نیک و بد را شامل است، اما بـه قرینـهٔ مقام درینجا روش ها تبلیغی مراد است، به این معنا که داعـی بایـد اخـلاق نیـک و روش ملائم والفاظ نرم داشته باشد، تا دعوت او در دل های سامعین مؤثر واقع شود، نه اینکه در دعوتش روش خشن و الفاظ درشت استعمال کند، و در عـوض دعـوت و اصـلاح، موجـب وحشت و نفرت مردم شود.

برخی از علماء «حسنه» را به دعوت بـه سـوی دیـن حـق وتوحیـد، وصبر در برابـر جهالات کفار و معاندین، و «سیئه» را به سخنان زشت کفار، تفسـیر نموده انـد، از قبیـل توصیه ای که کافران به پیروان خود نموده می گفتند: ﴿لَا تَسۡمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ وَٱلۡغَوۡاْ فِيهِ﴾ «به این قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت آن یاوه سرائی کنید».

۲- هرگاه اگر هنگام دعوت از سوی مردم کدام پیش آمد سوء صـورت گیـرد، کیفیـت دفع آن را بیان می کند: ﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ «(بدی دیگران را) به شیوهٔ بسیار نیکو دفـع کن»، باطل را به وسیلهٔ حق، جهل را با حلم و بردباری، خشونت را با عفـو وگذشـت از خـود

دورکن، نه اینکه بدی را با بدی، خشونت را با خشونت دفع کنی، همانگونه که شیوهٔ جاهلان وانتقام جویان است، چنانکه در سورهٔ جاثیه، آیهٔ (۱۴) می فرماید: ﴿قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ﴾ «برای مومنان بگو: از کسانی که به وقائع امتان گذشته معتقد نیستند، در گذرند» و در برابر برخورد و سلوک زشتشان، عمل بالمثل انجام ندهند. در سورهٔ اعراف آیهٔ(۱۹۹) فرموده است: ﴿خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ﴾ «گذشت را پیشه کن، و به کار نیک دستور ده، و از افراد نادان روی گردان»، و در سورهٔ مومنون آیهٔ (۹۶) فرموده است: ﴿ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ﴾ «خصلت بد را به خصلت نیک دفع کن».

الله سبحانه وتعالی به این آیات مهمترین روش تبلیغ را برای داعیان تلقین می کند، که مؤثرترین شیوه و روش است، زیرا هر کسی که بدی می کند حتما در انتظار مقابلهٔ بالمثل می باشد وگاهی جانب مقابل بدی را چندین برابر پاسخ می دهد؛ هرگاه انسان بد سلوک مشاهده کند که جانب مقابلش، نه تنها بدی را به بدی جواب نداد، بلکه برایش پاسخ نیکو داد، احساس خجلت و شرمند گی می کند و به جانب مقابلش احترام قائل می شود، درین هنگام دشمنی او به دوستی مبدل می گرد.

۳- هرگاه کیفیت و آداب دعوت را بیان داشت، نتیجهٔ این روش حکیمانه را یادآور می شود که ثمرهٔ سیاست دعوت است، می فرماید: ﴿فَإِذَا ٱلَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾﴾ «پس (نتیجهٔ این کار، چنین خواهد شد که) کسی که میان تو و او دشمنی است، ناگهان همچون دوست صمیمی می گردد».

۴- ازآنجاکه با مخالفان چنین برخورد، کار ساده نیست و رسیدن به این مقام به متانت واخلاق عالی ارتباط دارد، ازین وجه برای ابراز عظمت این روش سودمند و بیان اهمیت فوق العادهٔ این مقام می فرماید: ﴿وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُوا﴾ «و به این خصلت دست نمی یابند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت اند».

«وَمَا يُلَقَّىٰهَآ» به آن روبرو ساخته نمی شود، یعنی به آن دست نمی یابد.

- سپس می فرماید: ﴿وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾﴾ «و به این خصلت نائل نمی شوند مگر کسانی که بهرهٔ عظیمی (از تقوا و ایمان) داشته باشند».

قتاده رحمه الله گفته است: مراد از «حظ عظیم» جنت است، یعنی به این خصلت کسی دست می یابد که جنتی باشد.

۵- درمیان آیات گذشته وسیلهٔ دفع شر دشمن انسی را بیان کرد که عبارت از احسان در برابر بدی او است، اینجا وسیلهٔ دفع شر دشمن جنی را تذکر می دهد که عبارت از استعاذه است، می فرماید: ﴿ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ۝٣٦ ﴾ «و هرگاه (درین مسیر) از جانب شیطان وسوسه ای به تو رسد، به الله پناه بخواه، قطعا او شنوا و دانا است». «نَزْغٌ» وسوسه.

مقصود آیه این است که مؤثرترین وسیله برای دفع بدی تنها احسان است، پس اگر شیطان برای تغییر این مسیر در دل دعوتگران مسلمان کدام وسوسه ای ایجاد کند: مثلا بگوید: این قوم جز زور به طریق دیگری اصلاح نمی شوند، و یا برایش وسوسه کند که راه دیگری غیر از حسنه را انتخاب کند، انسان دعوتگر برای دفع چنین وسوسه ها باید به الله پناه ببرد تا او را از وسوسه های شیطان نگه داشته از عواقب بد آن در امان دارد.

موضوع دوم: ارائهٔ دلائل اثبات توحید

بعد ازآنکه درمیان آیات گذشته دعوت به سوی الله را ستوده آن را بهترین گفتار قرار داد، اکنون به دنبال آن دلائل وحدانیت و قدرت و براهین حکمت را ذکر می کند، اشاره به اینکه ذکر توحید و دلائل آن مهم ترین موضوعات دعوت إلی الله است، و دلائل مذکور بر دو نوع است: دلائل فلکی (عُلوی)، و دلائل ارضی (سُفلی)

نوع اول: دلائل فَلکی که مشتمل بر چهار دلیل است، می فرماید: ﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ﴾ «و از نشانه های قدرت او شب و روز، وخورشید و ماه است»، شب وقت آرامش، و روز زمان حرکت و جنبش است و هریک بر سبیل تناوب در اوقات معین فرا می رسند؛ شب را نخست ذکر کرد، چرا که ظلمت عدم است، و نور وجود است، وعدم بر وجود مقدم می باشد.

سپس خورشید را در پهلوی روز ذکر کرد، چون روشنی آن وسیلهٔ انتشار نور درعالم است و از طرف دیگر نور خورشید منبع نور ماه است؛ به هر حال این دو موجود عظیم وسیلهٔ حیات هر زنده جان، و منبع برکت عالم اند، خورشید منبع نور و حرارت و نزول باران و روئیدن گیاهان و پخته شدن میوه ها و حتی رنگ های گوناگون زیبای گل ها از پرتو خورشید است .

و ماه نیز چراغ روشنی بخش شب های تار است، با جزر و مدی که درخود دارد وسیلهٔ برکات فراوان می گردد، ازینجا است که بسیاری از گمراهان، این دو کوکب را مورد پرستش قرار می دادند، بنا برآن الله سبحانه وتعالی آن دو را مخلوقی از نشانه های قدرت خود خوانده بلا فاصله عبادت شان را ممنوع قرار داده می فرماید:

- ﴿لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ﴾«برای خورشید و ماه سجده مکنید و برای الله سجده کنید که اینها را آفریده است».

این آیه یکی از شعبه های مهم بت پرستی را از میان برداشته واضح می دارد که سزاوار پرستش کسی است که چنین موجودات عظیم را آفریده است، نه خود این مخلوقات .

- سپس می فرماید: ﴿إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝٣٧﴾ «اگر واقعا او را می پرستید» چون مستحق عبادت تنها او است که این دستگاه های بزرگ را آفریده است، عبادت او با عبادت غیرش هرگز جمع نمی شود .

درین آیه بر ستاره پرستان رد است که آنها عبادت این ستارگان را عین عبادت الله می پندارند.

- پس ازآنکه سجده برای غیر الله را ممنوع اعلان نموده به سجده در برابر الله دستور داد، می فرماید: ﴿فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ۝٣٨﴾ «پس اگر مشرکان تکبر ورزند (باکی نیست) پس کسانی که نزد پروردگار تو اند، شب و روز او را به پاکی یاد می کنند، و (از تسبیح و ثنای او) هرگز خسته نمی شوند».

مقصود از «فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ» فرشتگان مقرب است.

نوع دوم: دلائل ارضی

بعد از ذکر دلائل علوی فلکی، دلائل سُفلی ارضی را یاد آور شده می فرماید:

- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ﴾ «و ازنشانه های قدرت او این است که زمین را خشک می بنی، پس هنگامی که آب را برآن فرو ریزیم، به جنبش می آید، و بالا می آید» .

«خَاشِعَةً» معنای لفظی اش، فروتن است، اما مقصود ازآن درینجا حالت خشکی و بی سرسبزی آن است، لذا «خَاشِعَةً» درینجا به معنای خشک است. «اهْتَزَّتْ» حرکت می کند، به جنبش می آید، و این همان حالتی است که گیاه قبل ازآنکه زبانه بزند، سطح زمین را حرکت

می دهد تا خاک را از مسیر خود یکسو کند. «رَبَتْ» بالا می آید، ورم می کند. دانه و یا گیاه قبل ازآنکه جوانهٔ خود را بیرون کند، خاک سطح خود را بالا می زند، و در نتیجهٔ آن خاک حالت آماسیدگی را به خود می گیرد.

این زمین مردهٔ بی حرکت، بعد از فرود آمدن باران، به اهتزاز و حرکت آمده منظرهٔ عجیبی را به خود می گیرد که موجب حیرت خردمندان است، هزاران رنگ و بو، و هزاران درخت میوه دار و بی میوه، و هزاران نوع نبات را ازین زمین بی جان جز او چه کسی به وجود آورده است؟

این دلائل همانگونه که دلائل وحدانیت الله تعالی اند، دلائل کمال قدرت او نیز می باشد، ازین وجه بعد ازین دلائل مسئلهٔ معاد را ذکر نموده می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِىٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡىِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ «یقینا همان کسی که زمین را زنده ساخت، البته او مردگان را هم (دوباره) زنده می گرداند، زیرا او بر هر چیز تواناست»، زیرا در سرسبز ساختن مجدد زمین بعد از خشکیدنش، دلیل و نشان واضحی بر زنده شدن دوبارهٔ مردگان است.

❁❁❁

مطلب هفتم: (از آیهٔ ۴۰-۴۶) **بیان عظمت و اوصاف عالی قرآن و تهدید برای منحرفین از آیات الهی همراه با تسلی برای پیغمبر ﷺ**

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ أَفَمَن يُلۡقَىٰ فِى ٱلنَّارِ خَيۡرٌ أَم مَّن يَأۡتِىٓ ءَامِنٗا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ٱعۡمَلُواْ مَا شِئۡتُمۡ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ﴿٤١﴾ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ﴿٤٢﴾ مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدۡ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبۡلِكَۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغۡفِرَةٖ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٖ ﴿٤٣﴾ وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا أَعۡجَمِيّٗا لَّقَالُواْ لَوۡلَا فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥٓۖ ءَا۬عۡجَمِىّٞ وَعَرَبِىّٞۗ قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۚ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٞ وَهُوَ عَلَيۡهِمۡ عَمًىۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوۡنَ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ ﴿٤٤﴾ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَٱخۡتُلِفَ فِيهِۗ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَفِى شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ﴿٤٥﴾ مَّنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴿٤٦﴾﴾

ترجـــمه:

۴۰- یقینا کسانی که در آیات ما کج روی می کنند، از ما پوشیده نیستند، آیا کسی که به آتش انداخته شود بهتر است، یا کسی که روز قیامت در نهایت امن و امان (به محشر) می آید؟ هرچه می خواهید بکنید، یقینا او به آنچه انجام می دهید بینا است.

۴۱- بی گمان کسانی که به قرآن کافر شدند، هنگامی که به ایشان آمد (از ما پوشیده نیستند درحالیکه) این کتاب ارزشمند و بی نظیر است.

۴۲- هیچ گونه باطلی از هیچ جهتی متوجه آن نمی گردد، (چرا که آن) از نزد الله دانا و ستوده شده فرو فرستاده شده است.

۴۳- (از سوی کافران و مشرکان) چیزی به تو گفته نمی شود، مگر همان سخنانی که به پیغمبران پیش از تو گفته شده است، یقینا پروردگارت (برای حق پرستان) آمرزگار و (برای مشرکان و کافران) دارای عقوبت دردناک است.

۴۴- و اگر ما این قران را به زبان عجمی نازل می کردیم البته کافران می گفتند: چرا آیاتش توضیح داده نشده است؟ آیا قرآن عجمی و پیغمبر عربی است؟ بگو: قرآن برای مؤمنان مایهٔ هدایت و بهبودی است و کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش های شان گرانی و قرآن بر ایشان موجب کوری است، آنها (همچون کسانی اندکه) ازراه دور آواز داده می شوند (و سخن را نمی فهمند).

۴۵- و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم پس (از سوی بنی اسرائیل) درآن اختلاف صورت گرفت و اگر (دربارهٔ تأخیر عذاب ایشان) از جانب پروردگارت فرمانی صادر نمی شد، البته درمیان اینها (که قوم تو هستند) در دنیا داوری می شد، و حقا که ایشان در بارهٔ قرآن در شک بسیار قوی فرو رفته اند.

۴۶ - هرکسی کار نیک انجام دهد پس نفعش به خود او است و هرکسی کار بد انجام دهد زیان آن به خود او است، و پروردگارت به بندگان کوچک ترین ستمی نمی کند.

تفســـیر:

این آیات مشتمل بر مسائل ذیل است:

۱- تهدید برای کسانی که در آیات الهی الحاد می کنند،

۲- بیان عظمت قرآن و أوصاف عالی آن،

۳- تسلی برای پیغمبر ﷺ،

۴- تأکید بر عربی بودن قرآن.

مسئلۀ اول: تهدید برای کسانی در آیات الهی الحاد می کنند

بعد از امر به دعوت به سوی دین الله و بیان اسلوب دعوت و ذکر دلایل توحید و صحت بعث و قیامت، کسانی را که در آیات و دلایل توحید به نزاع می پردازند، و با القای شبهات و شکوک می خواهند، قطعیت آن دلایل را مخدوش سازند، چنین افراد را مورد تهدید شدید قرار می دهد، بعد ازآن به توصیف قرآن کریم می پردازد و به پیغمبرش در برابر تکذیب قومش تسلی داده و در برابر اذیت کافران او را به صبر و بردباری دستور می دهد و برایش تلقین می کند که نباید به سبب اعراض قومش قلب او تنگ شود، چرا که عادت و روش همه اقوام در برابر پیغمبران همین گونه بوده است.

- می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا ﴾ «یقینا کسانی که در آیات ما کج روی می کنند».

الحادشان در آیات الهی عبارت از شبهاتی است که برخاسته از ذهنیت های مریض آنها است، مانند تأویل وتحریف در آیات توحید و اسماء وصفات، و سپس آنها این شبهات را به مردم تلقین می کنند تا به این وسیله آنها را اغفال نموده ازجادۀ حق منحرف سازند، چنانچه روش مکتبهای الحادی و بدعی برای ترویج مسلک شان همین گونه است، لذا الله در حق ایشان می فرماید: ﴿ لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآ ﴾ «برما پوشیده نیستند»، ما از همه گفتار، کردار، و سلوکیات شان آگاه هستیم و دربرابر آن با ایشان حساب و کتاب خواهیم کرد.

- سپس در ضمن یک مقایسه، درمیان ملحدان و مؤمنان، کیفیت جزا وتفاوت درمیان هردوگروه را روشن می سازد: ﴿ أَفَمَن يُلۡقَىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيۡرٌ أَم مَّن يَأۡتِيٓ ءَامِنٗا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ ﴾ «آیاکسی که به آتش انداخته شود بهتر است، یا کسی که روز قیامت در نهایت امن و امان (به محشر) می آید؟».

اشاره به این است که روز قیامت این ملحدان در آتش افگنده خواهند شد، و مؤمنان در نهایت امن وآسودگی به سر خواهند برد.

- سپس برای بار سوم آنها را تهدید نموده می فرماید: ﴿ ٱعۡمَلُواْ مَا شِئۡتُمۡ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ ﴾ « هرچه می خواهید بکنید، او به آنچه انجام می دهید بینا است».

- بازهم چهارمین بار آنها را مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡ ﴾ «بی گمان کسانی که به قرآن کافر شدند هنگامی که به ایشان آمد (از ما پوشیده

نیستند». خبر «إِنَّ» محذوف است، و تقدیرش «لايخفون علينا» است، و این جمله بدل واقع شده است از جملۀ { إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا } اشاره به اینکه ملحدین مذکور همان افرادی اند که وقتی قرآن به ایشان آمد، آن را تکذیب نموده کافر شدند و به همان عقیدۀ انحرافی خود پا برجا ماندند، پس هیچ عمل اینان از الله پنهان نمی ماند.

مسئلۀ دوم: بیان عظمت قرآن و اوصاف عالی آن

درآیات گذشته ملحدین و منکرین قرآن را مورد تهدید قرار داد، اکنون درین آیه اوصاف عالی قرآن را بیان نموده به عظمت شأن آن اشاره می کند:

- وصف اول: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾﴾ «و یقینا این کتاب ارزشمند و بی نظیر است».

«عَزِيزٌ» دو معنی دارد: یکی به معنای غالب، زیرا قرآن بر تمام کتاب ها غالب گردیده همه را منسوخ کرد، و بعد از نزول قرآن عمل به ما سوای آن جائز نیست.

دوم: «عَزِيزٌ» به معنای بی نظیر، چرا که الله تعالی تمام جهان را اعم از انس وجن نه تنها به آوردن نظیر قرآن، بلکه به آوردن یک سورۀ آن، اعلان مقابله داده است، پس در طی قرن های متمادی هیچ کسی به این کار قادر نشده است، پس ثابت شدکه قرآن، نظیر ندارد.

- وصف دوم: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ «هیچ گونه باطلی از هیچ جهتی متوجه آن نمی گردد»، شیاطین جنی و انسی نمی توانند در قرآن کدام کلمه ای را بیافزایند و یا چیزی ازآن بکاهند، چرا که پروردگار حفاظت این کتاب را به عهده گرفته است، چنانکه در سورۀ حجر، آیۀ (۹) می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «یقینا این قرآن را ما فرو فرستادیم، وما آن را حفاظت می کنیم».

- وصف سوم: ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ «از نزد الله دانا و ستوده شده فرو فرستاده شده است»، ذاتی که افعال او همه حکمت وکافۀ مخلوقات به سبب وفور نعمت های عظیمش درین جهان و در آن جهان او را می ستایند، این کتاب را برای بندگانش به ارمغان فرستاده است.

مسئلۀ سوم: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد از تهدید و وعید برای ملحدین و منکرین قرآن و بیان چند وصف عالی آن، پیغمبرش را در برابر تکذیب قومش تسلی داده او را به صبر و بردباری دستور می دهد:

﴿ مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ ﴾ «(از سوی کافران و مشرکان) چیزی به تو گفته نمی شود، مگر همان سخنانی که به پیغمبران پیش از تو گفته شده است، یقینا پروردگارت آمرزگار و دارای عقوبت دردناک است».

مقصود آیه اینست که نه دعوت تو به سوی توحید وآئین اسلام، مطلب تازه است و نه تکذیب و آزار آنها کار بی سابقه است، لذا تو به گفته های این مشرکان اعتنا مکن، بلکه دعوت خود را ادامه ده، و متیقن باش که الله همراه با تو است و پیروزی از آن تو است، چنانکه در سورۀ ذاریات آیۀ (۵۲) فرموده است: ﴿ كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴾ «همین گونه (که این مشرکان شما را تکذیب می کنند) هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نیامده است، مگر این که گفته اند: او جادوگر یا دیوانه است».

تفسیر دوم در معنای آیه این است: «(موضوع دعوت تو مسئلۀ تازه نیست، لذا) گفته نمی شود برای تو مگر آنچه را که برای پیغمبران پیشین گفته شده است» یعنی به سوی تو همان مطالب و موضوعاتی را وحی کرده ایم که به سوی پیغمبران قبل از تو وحی کردیم، و آن عبارت از دعوت به سوی توحید و اخلاص عبادت برای الله است، پس تو کدام مطلب بی سابقه را با خود نیاورده ای، تا قوم تو در تکذیبت معذور باشند، بلکه اینها نیز تو را همان طوری تکذیب کردند که امتان پیشین پیغمبران شان را تکذیب نمودند، ولی آن پیغمبران در اجرای دعوت حق، صبر واستقامت ورزیدند، پس تو به آنها اقتدا کن، چنانچه در سورۀ نسا، آیۀ (۱۶۳) فرموده است: ﴿ إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعْدِهِۦ ﴾ «یقینا ما به سوی تو وحی فرستادیم همانگونه که به سوی نوح وپیغمبرانی که بعد ازو بودند، وحی فرستادیم».

- سپس به سوی علت صبر اشاره نموده می فرماید: ﴿ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ ﴾ «یقینا پرودگار تو (برای حق پرستان) آمرزگار، و (برای باطل پرستان) دارای عقوبت دردناکی است»، بناءً تو دعوت خود را ادامه ده و کار خود را به الله بسپار و دشمنان دین را به او واگذار.

مسئلۀ چهارم: تأکید بر عربی بودن قرآن

الله عزوجل به عربی بودن قرآن که درهم کوبندۀ همه شبهات و اعتراضات مشرکان است تأکید نموده می گوید: ﴿ وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُواْ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ءَا۬عْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ ﴾ «و اگر

ما این قرآن را به زبان عجمی نازل می کردیم البته کافران می گفتند: چرا آیاتش را توضیح داده نشده است؟ آیا قرآن عجمی و پیغمبر عربی است؟» اما به سبب نزول قرآن به زبان عربی که فصیح ترین و جامع ترین زبانها است، برای شبهه و اعتراض مشرکان هیچ مجالی باقی نماند.

- لذا پس از بیان اوصاف عالی قرآن، تأثیر آن را بر مومنان و بر کافران بیان می کند:

اول تأثیر ایجابی قرآن را بر مومنان ذکر می کند: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَآءٌ﴾ «بگو: قرآن برای مؤمنان مایۀ هدایت و بهبودی است»، هدایت به سوی رشد وصلاح وصراط مستقیم و علوم نافعه و اعمال صالحه است، و شفا از امراض قلبی وقالبی است.

- سپس تأثیر سلبی آن را بر کسانی که به قرآن کفر می ورزند، بیان می کند: ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ «و کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش های شان گرانی، و قرآن بر ایشان موجب کوری (و گمراهی) است»، چرا که در قلب های شان پرده است، نمی توانند معانی آن را درک نمایند و در چشم های شان پرده است که نمی توانند به براهین آن نظری بیفگنند، ازین وجه عناد و اصرار به تکذیب قرآن سبب خسران ایشان گردیده است.

- و برای عدم فهم این گروه مردم، مثال بیان می کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾﴾ «و آنها (همچون کسانی اند که) از راه دور آواز داده می شوند» که آواز را می شنوند، اما حقیقت آن را نمی فهمند. این یک نوع تمثیل است برای کسانی که سخن را نمی فهمند.

فشردۀ مطلب آیه این است که قرآن برای مومنان مایۀ هدایت و درمان، اما برای کسانی که به آن کفر می ورزند، در دنیا وآخرت وسیلۀ خسران است، چنانکه در سورۀ إسراء، فرموده است: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾﴾ «و فرود می آوریم از قرآن آنچه را که برای مومنان مایۀ شفا و رحمت است و درحق ستمگاران جز زیان نمی افزاید».

«شفاء» اشاره به تخلیه (پیرایش) و «رحمة» اشاره به تحلیه (آرایش) است.

- بعد ازآن الله تعالی به پیغمبر خود تسلی داده سوی این مطلب اشاره می کند که اختلاف مردم در بارۀ ایمان به قرآن کدام پدیدۀ تازه نیست: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم پس درآن اختلاف صورت گرفت» گروهی

به جان و دل آن را پذیرفتند و گروه دیگر همچون فرعونیان و یکعده از بنی اسرائیل با آن مخالفت ورزیدند، به این اساس اختلاف مردم در بارۀ حق، قدامت تاریخی دارد، پس اگر این قوم تو در قرآن اختلاف می کنند و گروه دیگری به آن ایمان می آورد، و گروهی بدان کافر می شود و از قرآن هیچ بهرۀ نمی گیرد، این امر باعث اندوه تو نگردد .

- سپس از جانب مخالفین چنین سوال وارد می شود که اگر تو برحق باشی در صورت مخالفت چرا بر ما عذاب نازل نمی شود ؟ الله تعالی در جواب می فرماید: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾ «و اگر (دربارۀ تأخیر عذاب از تکذیب کنندگان قرآن) فرمانی از جانب پروردگارت صادر نمی شد، البته درمیان اینها (یی که قرآن را تکذیب می کنند) در دنیا داوری می شد» ولی این فرمان و فیصلۀ الهی که این امت را به عذاب فرا گیر، عقوبت نمی کند، مانع عذاب دنیوی آنها می گردد، اما عقوبت درد ناک خود را به صورت کامل در آخرت مشاهده خواهند کرد، چنانکه در سورۀ قمر می فرماید: ﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾﴾ « بلکه قیامت وعده گاه ایشان است و قیامت سخت تر و تلخ تراست» .

- و در اخیر آیه به مقتضیِ این عذاب اشاره کرده می فرماید: ﴿وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾﴾«و قطعا ایشان در بارۀ قرآن در شک بسیار قوی فرو رفته اند»، وهمین شک عامل عذاب آنها در دنیا و در برزخ و در محشر می گردد، و اگر بنا برحکمت پروردگار عذاب دنیوی شان دورشد، کیفر اعمال خود را در برزخ و محشر خواهند چشید .

- سپس در ادامۀ تسلی، قانون مجازات و مکافات را بیان داشته می فرماید: ﴿مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾﴾ «هرکسی کار نیک انجام دهد پس نفعش به خود او است، و هرکسی کار بد انجام دهد زیان آن به خود او است، و پروردگارت به بندگان کوچکترین ستمی نمی کند»، چرا که الله تعالی ظلم را برخود حرام قرار داده است، پس هر حاصلی که انسان در آخرت به دست آورد، چه خوب باشد و چه بد، نتیجه و ثمرۀ همان اعمال خوب و بدی است که در دنیا انجام داده است.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیهٔ ۴۷-۵۴) اثبات حقانیت قیامت و بیان حالت انسان در سختی و آسایش و اثبات حقانیت قرآن. و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: حقانیت قیامت و تخصیص علم آن به الله و برائت مشرکان از معبودانشان

﴿ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى قَالُوٓا۟ ءَاذَنَّٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَظَنُّوا۟ مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٤٨﴾ ﴾

ترجمه:

۴۷- علم وقوع قیامت به سوی الله برگردانده می شود، و هیچ میوه ای از غلاف هایش بیرون نمی آید، و هیچ ماده ای باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند، مگر مطابق علم الله، و روزی که الله مشرکان را آواز می دهد: کجاهستند شریک هائی من (طوری که شما می پنداشتید)؟ می گویند: ما به تو عرض کردیم که هیچ کسی از ما گواهی نمی دهد (که تو شریک داشته باشی) .

۴۸- و ناپدید می شود از ایشان همه معبودانی که قبلا می پرستیدند و یقین می کنند که برای ایشان هیچ راه فراری نیست.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل آتی است:

۱- تخصیص علم قیامت و علم همه امور غیبی به الله تعالی،

۲- پایان افسانهٔ شرک در قیامت و برائت مشرکان از معبودان شان .

مسئلهٔ اول: تخصیص علم قیامت و علم همه امور غیبی به الله تعالی

بعد از تهدید کافران به اینکه هر کسی جزای اعمالش را در آخرت خواهد چشید، درین صورت ممکن بود که از سوی منکرین قیامت چنین شبهه پیش آید که وقوع قیامت چه وقت خواهد بود؟ پس الله تعالی علم به زمان وقوع قیامت را به خودش تخصیص داده می فرماید:

- ﴿ ۞ إِلَيۡهِ يُرَدُّ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ ﴾ «علم وقوع قيامت به سوی الله برگردانده مـی شـود»، و جز او هیچ کسی از زمان وقوع آن خبر ندارد، وحتی انبیای اوالعزم نیز از زمان وقوع آن خبر ندارند، چنانکه در سورهٔ أعراف آیهٔ (۸۷) می فرماید: ﴿ يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَۚ ﴾ «از تو در بارهٔ قیامت می پرسند که ظهور آن کدام وقـت است؟ بگو: علم به زمان وقوع آن تنها نزد پروردگار من است، آن را در وقـتش جـز او کسـی نمی تواند آشکار کند». و هنگامی که جبرئیل ﷺ از رسول الله ﷺ در بارهٔ زمـان وقـوع قیامـت پرسید، پیغمبر ﷺ در جواب فرمودند: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ» (۱) یعنـی کسـی که از وی در بارهٔ قیامت پرسیده شده است، او (درین مورد) دانا تر از سؤال کننده نیست».

وهمچنین در سورهٔ أنعام آیهٔ (۵۹)، أعراف آیهٔ (۱۸۷)، لقمان آیـهٔ (۳۴)، و نازعـات آیـهٔ (۴۴) بیان همین مسئله است.

- بعد ازآن علم به امور غیب مستقبلی را نیز به خود تخصیص داده چند مثـالی ازآن، را ذکر می کند که هر کدام آن دلیل کمال علم او تعالی است:

۱- ﴿ وَمَا تَخۡرُجُ مِن ثَمَرَٰتٖ مِّنۡ أَكۡمَامِهَا ﴾ «و هیچ میوه ای از غلاف های خود بیرون نمی آیـد» مگر اینکه الله تعالی از کمیت وکیفیت، بزرگی وخوردی و رنگ و طعـم آن میـوه هـا آگـاهی کامل دارد. «أَكۡمَامِهَا» جمع «كِمّ» غلاف میوه، همان غلافی که خوشهٔ میوه در داخل آن قـرار دارد، همانند غلاف خوشهٔ خرما.

۲- ﴿ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ ﴾ «و هیچ ماده ای باردار نمی گردد، و وضع حمل نمی کند، مگر مطابق علم الله» است، و او عدد ایام حمل و سـاعات و دقـائق آن را وتـام یـا ناقص بودنش را، مذکر و مؤنث، و زیبا و زشت، سعید وشقی بودنش و لحظه و زمان ولادتـش، همه را می داند، چنانکه در سورهٔ رعد، آیهٔ (۸) فرموده است: ﴿ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ﴾ «الله می دانـد آنچـه را کـه هـر مـاده (در شکمش) بر می دارد و آنچه را که رحم ها کم می کنند و یا می افزایند و هـر چیـز نـزد او اندازهٔ معینی دارد».

۱- صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب سؤال جبریل النبي ﷺ عن الإیمان والاسلام والإحسان، حدیث: ۵۰، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب معرفة الإیمان و الإسلام و الإحسان ....، حدیث: ۱۰۲ .

و همچنین در سورۀ نجم آیۀ (۳۲) از همین موضوع نیز سخن می گوید.
این هردو دلیل اشاره به این است که نه تنها علم به قیام قیامت مخصوص به ذات اواست، بلکه علم به تمام اسرار و موجودات پنهان وآشکار ازآن او است.

مسئلۀ دوم: پایان افسانۀ شرک در قیامت و برائت مشرکان از معبودانشان

- ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآءِى﴾ «و روزی که الله مشرکان را آواز می دهد: کجا هستند شریک هائی من» طوری که شما می پنداشتید تا آنها امروز شما را یاری و همکاری کنند ؟!

- مشرکان جواب می دهند: ﴿قَالُوٓاْ ءَاذَنَّٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾﴾ «می گویند: ما به تو عرض کردیم که کسی از ما گواهی نمی دهد» که تو شریک داشته باشی، آنچه را در دنیا گفتیم، یا کردیم ناشی از جهل وتقلید و بی خبری بود، اما امروز دانستیم که عمل ما و ادعاهای ما سرتا سر بی اساس بوده است، لذا به شرک هرگز قائل نیستیم.
ویا منظورشان از نفی شهادت انکار شان از شرک است، چنانکه در سورۀ انعام، آیۀ (۲۳) می فرماید: ﴿وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ «و به الله که پروردگار ما است، سوگند یاد می کنیم که ما مشرک نبودیم».

- سپس می فرماید: ﴿وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَدْعُونَ مِن قَبْلُ﴾ «و ناپدید می شود از ایشان همه معبودانی که قبلا می پرستیدند»، آن معبودانی که به سوی آنها پناه می بردند، از ایشان حاجت می خواستند و به نام شان قربانی می کردند وآنان را گره گشای مشکلات می پنداشتند، دیگر آنان را چه شده که در روز درماندگی هیچ دیده نمی شوند، آنجاست که به حقیقت پی می برند: ﴿وَظَنُّواْ مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٤٨﴾﴾ «و یقین می کنند که برای ایشان هیچ راه فراری نیست». این آیه وعید شدیدی برای مشرکان است.

***

مطلب دوم: شرح احوال انسان به هنگام سختی و آسوده حالی

﴿لَّا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِى وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ

لِلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۵۰﴾ وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ
أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ﴿۵۱﴾

ترجـــمه:

۴۹- انسان از تقاضای خیر (و نعمت) خسته نمی شود و اگر به او سـختی و مصـیبتی برسـد، دل سرد و نا امید می گردد .

۵۰- و اگر پس از زیانی که به او رسیده است، از سوی خود برایش بخشایشی عطا کنیم، البته می گوید: این ازآن من است و من نمی پندارم که قیامت قـائم شـود و اگـر (فرضا قیامت قائم شود و) به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، البته برایم نـزد او حالت نیکوتر (یعنی بهشت) خواهد بود. پس حتما ما کافران را در قیامت به آنچـه می کردند، آگاه خواهیم ساخت، وآنها را (در برابر این گفتارهای شـان) از عـذاب سختی خواهیم چشاند .

۵۱- و هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم (از دین و از سپاس گزاری) روی می گردانـد و بـا تکبر از حق دور می شود، وهنگامی که به او تکلیفی برسد، پـس دارای دعـای عـریض وطولانی است .

تفســـیر:

در مطلب گذشته احوال مشرکان شرح شد که آنهـا در دوران زنـدگی دنیـوی شـان در شرک وبت پرستی سخت پای بند بودند، اما در آخرت تغییر جهت داده از معبـودان خـویش ابراز نفرت نموده و از شرک خود انکار ورزیدند، به تعقیب آن درین آیات احوال انسـان را در دنیا شرح می دهد، که تبدیل منهج وتغییر جهت، طبیعت انسان است و بـر هـیچ حـالتی از حالات ثبات و استقرار ندارد و این امر دلیل سبکی، حرص بر جمع مال، نادانی و ضعف ایمـان انسان است. به همین سبب او دارای احوال مختلف است:

حالت اول: ﴿لَّا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ﴾ «انسان از تقاضای خیر، خسته نمی شود».

خیر عام است، مال، فرزند، صحت وعافیت وسائر منافع ومطالب دنیا همه را در بر می گیرد، یعنی انسان بسیار طلب است، نه به اندک قناعت می کند و نه از بسیار طلبی حرصش کم می شود، چنانچه در حدیث روایت شده است:

«مَنْهُومَانِ لاَيَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلمٍ، وَ طَالِبُ مَالٍ» دو گرسنه هرگزسیر نمی شود: یکی طالب علم و دیگر طالب مال.(۱)

و در حدیث دیگری آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند:«لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لاَبْتَغَى ثَالِثًا، وَلاَ يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» (۲)

«اگر انسان به پری دو وادی مال داشته باشد، البته وادی سوم را طلب خواهد کرد و شکم انسان را جز خاک چیزی پر نمی کند وکسی که توبه کند، الله توبهٔ او را می پذیرد».

به این اساس پیشروی و بسیار طلبی در همه چیز، طبیعت و سرشت انسان است و آرزوهای او حد و نهایتی ندارد، در هر درجهٔ که قرار گیرد، فوق آن را تمنا می کند .

- **حالت دوم:** ﴿ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ ﴾ «و اگر به او سختی و مصیبتی برسد، دلسرد و نا امید می گردد». «یأس» به معنای نومیدی، کیفیت قلبی است و «قنوط» اثر آنست که در چهرهٔ آدمی آشکار می گردد .

یعنی در حالت راحت و نعمت، آرزوهای او حد و نهایت ندارد، اما در حالت تکلیف و سختی از کمال تنگ ظرفی امید خود را به یأس تبدیل می کند، و منهج خود را فورا تغییر می دهد و گمان می کند که دیگر این پایان کار است.

مقصود از «انسان» درین آیه، انسان کافر است، چون انسانی که مؤمن واقعی باشد، هیچ گاه از رحمت الله تعالی نا امید نمی شود، همچنان سیاق و سباق آیه برآن دلالت دارد که مقصود این آیات انسان کافر و مشرک است، و درین باره در سورهٔ هود، آیهٔ (۹- ۱۱) نیز ملاحظه شود.

- **حالت سوم انسان را بیان می کند:** ﴿ وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ ﴾ «و اگر پس از زیانی که به او رسیده است، از سوی خود برایش بخشایشی عطا کنیم».

۱- حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ٦٦٢٤ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب ما یتقی من فتنة المال، حدیث: ٦٤٣٦، و صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب لو أن لابن آدم وادیین لابتغی ثالثا، حدیث: ١٠٤٩ .

یعنی اگر همین انسان مایوس و نا امید را بار دیگر به نعمت برسانیم و یـا همـین انسان آشفته حال و خسته دل را دیگر بار به اریکهٔ قدرت بنشانیم، رفتار و گفتار او کاملا تغییر مـی کند و سه سخن بسیار قبیح از وی سر می زند:

۱- ﴿لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي﴾ «البته می گوید: این ازآن من است»، آنچه به دست آورده ام حق واجب و لازم من است، و آن را به شایستگی و فرزانگی، فهم و فراست و تدبیر و دانش خـود به دست آورده ام، و این مقتضای شخصیت من است .. و می گوید:

۲- ﴿وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً﴾ «و من نمی پندارم که قیامت قائم شود»، پندار من اینست که عقیده به قیام قیامت باطل است، بلکه این ناشـی از اندیشـه هـایی عصـرهای تاریـک و پیروی از اوهام و تخیلات انسانی است، لذا قیامتی وجود ندارد، سپس می افزاید:

۳- ﴿وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ﴾ «و اگر (فرضا قیامت قائم شود و) به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، البته برایم نزد او حالت نیکوتر (یعنی بهشت) خواهد بود»، چـرا که حالت خوبم در دنیا دلیل حالت نیکوتر من در آخرت است !!

- بعد از حکایت این سه سخن شنیع، الله عزوجل آنان را سخت مورد تهدید شدید قـرار داده می فرماید: ﴿فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝٥٠﴾ «پس حتمـا مـا کافران را در قیامت به آنچه می کردند، آگاه خواهیم ساخت، وآنها را (در برابر این گفتارهـای شان) از عذاب سختی خواهیم چشاند» .

حالت چهارم: آیه گذشته تقبیح اقوال ناشایستهٔ انسانهای کافر بـود، اکنـون دریـن آیـه تقبیح اعمال ناشایستهٔ جنس انسان را در حالت آسایش و سختی بیان می کند:

- ﴿وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ﴾ «و هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم (از دین و از سپاس گزاری) روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود» .

این در حالت ابتلا به خیر است که نعمت های فراوانی را در اختیارش قرار داده شود، فقر و فاقه از او کاملا دور شود، درین وقت چنان مغرور می گردد که از شکر پروردگارش اعـراض نموده ازحق متکبرانه دور می شود.

- سپس از حالت او هنگام مبتلا شدن به فقر خبر مـی دهـد: ﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ۝٥١﴾ « وهنگامی که به او تکلیفی برسد، پس دارای دعای عریض وطولانی است»، مثلا مصیبت مالی، یا مصیبت جانی و یا درد و بیماری به او برسد، درین هنگام به الله متوجه مـی

شود و دعای بسیار طولانی و باکمال تضرع و عاجزی انجام می دهد، چنانکه در سورهٔ یونس آیهٔ(۱۲) می فرماید: ﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾ ﴾ «و هنگامی که به انسان رنجی رسد، ما را (در همه حال) خفته به پهلو یا نشسته یا ایستاده می خواند، هرگاه رنجش را از وی برطرف سازیم، چنان رفتار می کند که گویا به سوی رفع مشکلی که به او رسیده بود ما را نخوانده است، همین گونه برای اسرافکاران، اعمال (زشت شان) زینت داده شد».

آری این شیوهٔ انسانی است که فاقد ایمان وتقوی و یا انسان دارای ایمان ضعیف و ناچیز باشد، چنین انسان هیچ گاه به منهج و مذهب خود ثابت و پا برجا نمی ماند.

اما مومنان راستین و پیروان شرع همواره برمنهج حق و برجادهٔ مستقیم شرع ثابت و برقرار بوده در هیچ حالی تغییر جهت نمی دهند، چنانکه در سورهٔ نور در شان مردان حق پرست فرموده است: ﴿ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٣٧﴾ ﴾ «(درآن خانه ها صبحگاهان وشامگاهان الله را به پاکی یاد می کنند) مردانی که تجارت و خرید و فروخت ایشان را از یاد الله و از برپا داشتن نماز، و از دادن زکات غافل نمی سازد، و از روزی می ترسند که دل ها وچشم ها درآن مضطرب می شود»، لذا خصوصیت ایشان اینست که اگر به ایشان سختی برسد، صبر می کنند و در برابر قضا و قدر الهی تسلیم اند و اگر به ایشان نعمت و مال داده شود، شکر می کنند، و ازآن مال در راه الله خرج و انفاق می کنند و به مساکین، یتیمان و مستمندان دستگیری می نمایند.

✿✿✿

مطلب سوم: بیان دلالت آیات نفسی و آفاقی بر حقانیت قرآن

﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْءَافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾ أَلَآ إِنَّهُمْ فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ مُّحِيطٌۢ ﴿٥٤﴾ ﴾

ترجمه:

۵۲- (ای پیغمبر) بگو: به من خبر دهید! اگر این قرآن از نزد الله باشد، سپس به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر خواهد بود از کسی که او در مخالفت دور از صواب باشد.

۵۳- ما هر چه زودتر نشانه های خود را در اطراف عالم و در نفس های ایشان به آنان وانمود می سازیم، تا برای آنها روشن شود که قرآن حق است، آیا همین کافی نیست که پروردگارت بر هرچیز گواه و مطلع است؟

۵۴- آگاه باشید که قطعا آنها در بارهٔ ملاقات پروردگارشان در شک وتردید اند، آگاه باشید که قطعا الله (به علم و قدرت خود) هر چیز را فرا گرفته است .

تفسـیر:

این سوره به ذکر عظمت قرآن آغاز شد، سپس در آیهٔ (۵) عکس العمل منکرین قرآن، و در آیهٔ (۲۶) توصیهٔ مشرکان به یکدیگرشان را در بارهٔ ایجاد غوغا به هنگام تلاوت قرآن تذکر داد، و در آیه (۴۰-۴۱) اوصاف عالی قرآن را بیان کرد، بعد ازآن مشرکان را در برابر شرک شان وعید داد، اکنون در پایان سوره به اثبات حقانیت قرآن پرداخته و به تفکر درآیات نفسی و آفاقی دعوت می دهد، تا مردم بدانند که این قرآن از جانب الله تعالی نازل شده است، و اینکه قیامت حتما خواهد آمد.

- می فرماید: ﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ ﴾ «(ای پیغمبر) بگو: به من خبر دهید ! اگر این قرآن از نزد الله باشد، سپس به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر خواهد بود از کسی که او در مخالفت دور از صواب باشد» .

مطلب آیه اینست که انکار شما مشرکان از صدق قرآن، ناشی از فکر و اندیشه ای نیست که به یقین بیانجامد، بلکه این یک انکار مبنی بر گمان محض و تخمین و گزاف گویی است، اگر شما فکر و تأمل کنید ممکن است شما به این نتیجه برسید که این کتاب عظیم الشأن از جانب الله است، پس درچنین صورت اگر بازهم بر کفر و انکار خود ادامه دهید، این دلیل مخالفت و نافرمانی بسیار دور و دراز شما است.

- بعد ازآن، به غرض تخویف مشرکان از عواقب شقاق، و اثبات حقانیت قرآن می فرماید: ﴿ سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْءَافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ﴾« ما هر چه زودتر نشانه های خود را در اطراف عالم و در نفس های ایشان به آنان وانمود می سازیم، تا برای آنها روشن شود که قرآن حق است».

ازآنجا که این مقام، مقام «ارائه» هست، بنا برآن دلائل آفاقی را اول ذکر کرد، چنانکه در آیهٔ (۲۰-۲۱) سورهٔ ذاریات نیز همین طریق را اختیار نموده است، اما درمقام تفکر، اول دلائل نفسی، سپس دلائل آفاقی موجود در کائنات تذکر داده می شود.

در مورد آیات آفاقی و نفسی تفسیرهای گوناگون صورت گرفته است:

۱- اینکه مراد از دلیل آفاقی، فتوحات پیغمبر ﷺ، و فتوحات اصحاب کرام و ظهور و غلبۀ اسلام بر جهان و برهمه ادیان، و نشر دعوت در اطراف و اکناف دنیا است.

و مراد از دلیل نفسی، مغلوبیت مشرکین و کسر شوکت ایشان است، چنانکه در غزوۀ بدر و فتح مکه این حقیقت به خوبی روشن شد، حق آشکار گردید و باطل نابود شد.

۲- اینکه مراد از آیات آفاقی، حوادث و عذاب هایی است که بر امت های تکذیب کنندۀ پیغمبران نازل شده بود، و آثار مخروبۀ برخی ازآن امت های هلاک شده، در قرب و جوار دیار آن مشرکان قرار داشت و مراد از آیات نفسی، واقعۀ روز بدر است.

۳- اینکه مراد از آیات آفاقی و نفسی درین آیه، آیات کَونی است، و مسلّم است که به غرض اثبات حقانیت قرآن و محتویات آن که توحید و رسالت و معاد است، از طرف الله سبحانه وتعالی آیات کونی آفاقی ونفسی به اندازۀ کافی ارائه شده است.

اگر متوجه شویم درین آیه «سَنُرِيهِمْ» صیغۀ فعل مضارع است، و به استمرار دلالت می کند، به این معنا که ارائۀ آیات به طریق استمرار ادامه دارد، و اگر عمر انسان هزاران سال به طول انجامد، بازهم هر روز در آفاق و أنفس کشف تازه و ارائۀ جدیدی از آیات آفاقی ونفسی پیش رویش جلوه افروز می شود.

این حقیقت از هیچ کسی پنهان نیست که الله سبحانه وتعالی وعدۀ خود را آشکارا ساخت، در خلال چهارده قرنی که این وعده تلاوت شده است، در هر عصر کشف تازه ای در آیات آفاقی و نفسی آشکار می گردد؛ به طور مثال: از آیات آفاقی به اندازۀ کافی از اسرار فضا وکواکب وکرات سماوی، وآیات لیل ونهار، ویا از احوال سطح زمین وکشف احجار و اشجار ونباتات وخصوصیات آنها، ویا کشف احوال اوقیانوس ها وحیوانات بحری که از مشاهدۀ آنها عقل در حیرت فرو می رود، ویا احوال بطن زمین و معادن ومنابع مختلف مورد نیاز بشر تا امروز کشف شده است، و از آیات نفسی از قبیل اسرار وکیفیت تکون انسان، وترکیب وجود او از مواد و اخلاط مختلف، و اسرار داخل وجود او، مانند سلولهای بدن او، وکارخانه های شگفت انگیز گوش وگلو وچشم، و شیش وجگر و دستگاه محیر العقول قلب، از همه مهمتر خصوصیات خون و مغز و استخوان های بدن انسان، وصحت وسقم وعلاج آن، ویا کیفیت طبایع انسان وکیفیت ادراک، وخنده وگریه، وعلت آن که تا حال عشر اعشار آن

کشف نشده است؛ همه روزه و تا برپا شدن قیامت، الله سبحانه وتعالی برای انسان ها ارائهٔ تازه وکشف جدیدی را وانمود می سازد، تا برای ایشان روشن شود که این قرآن با همه محتوایش که ازآن جمله توحید و نبوت ومعاد است حق است، به همین سبب است که قرآن از امور مذکوره به کثرت بحث کرده است.

فشردهٔ کلام اینست که ارائه این دو آیه وکشف حقائق آیات آفاقی ونفسی که بحث آنها در قرآن به اندازهٔ کافی مذکور است، شاهد حقانیت قرآن است، و از طرف دیگر انسان را وادار می سازد تا به حقانیت قرآن اعتراف نماید، ولی زمام توفیق وهدایت در دست کسی است که آیات از طرف اوست .

- بعد ازآن برای حقانیت و صدق قرآن، شهادت الله تعالی را کافی قرار داده می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝٥٣﴾ «آیا همین کافی نیست که پروردگارت بر هرچیز گواه و مطلع است؟» و اگر کسی به حقانیت قرآن گواهی نمی دهد، الله بر حقانیت آن گواهی می دهد و او گواه عادل است .

درین آیه، اولاً وعده داد که آیات آفاقی ونفسی ارائه می دهم تا حقانیت قرآن روشن شود، سپس در ضمن همان وعده به حقانیت آن گواهی داده فرمود: {أَنَّهُ ٱلْحَقُّ} و بعدا بیان داشت که اگر معاندین اعتراف نمی کنند، الله گواهی می دهد که این کتاب با همه محتویاتش حق است، و همین شهادت کافی است، چنانکه در سورهٔ نسا، آیهٔ (۱۶۶) می فرماید: ﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْكَ ۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلْمِهِۦ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَشْهَدُونَ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا﴾ «لیکن الله گواهی می دهد به آنچه که به سوی تو فرو فرستاده است، آن را مطابق علم خود فرو فرستاده است و فرشتگان نیز گواهی می دهند و کافی است که الله گواه باشد»، همچنین در سورهٔ انعام (۱۹) فرموده است: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَٰدَةً ۖ قُلِ ٱللَّهُ﴾«بگو: گواهی چه کسی از همه بزرگتر است؟ بگو: گواهی الله» از همه بزرگتر و بر صدق و حقانیت قرآن کافی است.

- بعد ازآن الله تعالی سبب عناد و اصرار مشرکان بر کفر و تکذیب قرآن را بیان داشته می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ﴾ «آگاه باشید، قطعا آنها در بارهٔ ملاقات پروردگارشان در شک وتردید اند»، و زندگی دو باره را دور از امکان می پندارند؛ چون بعد از مردن و پوسیدن بدن و تحلیل شدن اجزای آن، از نظر ایشان زندگی دوباره امر نا ممکن

است، و به همین اساس از توحید و قرآن و از نبوت و معاد انکار ورزیده از ارتکاب هیچ نوع معصیتی اجتناب نمی کنند.

- الله تعالی به غرض ازالهٔ شک وتردید آنها می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىۡءٍ مُّحِيطُۢ ۝٥٤﴾ «آگاه باشید که قطعا الله (به علم و قدرت خود) هر چیز را فرا گرفته است» .

اجمال و تفصیل هر چیز، و اجزای متفرق هر بدن، بی کم وکاست برای او معلوم است، او قادر است که آن اجزای تحلیل شده را دوباره ترکیب بخشد، آنها را بار دیگر زنده گرداند وتحت محاسبه ومجازات قرار دهد، البته در اثبات این موضوع در قرآن، صدها دلیل عقلی و نقلی موجود است که مطالعهٔ آنها انسان را به تصدیق این مسئله وا می دارد .

پایان سورهٔ فصلت

الحمد الله الذي بنعمته تتم الصالحات و الصلاة و السلام على محمد و آله و الأصحاب

تفسیر

سورهٔ شوری

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ فصلت نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۲) و در ترتیب مصحف (۴۲) و عدد آیاتش (۵۳) آیه است.

سبب تسمیه:

این سوره به خاطری «شوری» نامیده شده است که در آیهٔ (۳۸) آن در وصف مؤمنان آمده است که ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ و علت دیگر اینست که پایه و اساس نظام سیاسی و اجتماعی در اسلام را شوری تشکیل می دهد، شوری در تحقیق مصالح جامعه، از جایگاه و اهمیت زیادی برخوردار است، رعایت آن نظام و جامعه را به سوی صلاح سوق می دهد، اما استبداد و نظام مبتنی بر دکتاتوری، جامعه را به بدبختی می کشاند، پس تسمیهٔ این سوره به «شوری» اشاره به سوی اهمیت شوری در اسلام است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

۱- در آخر سورهٔ فصلت، آیهٔ (۵۲-۵۳) از حقانیت قرآن خبر داد و در آغاز سورهٔ شوری از وحی بودن قرآن خبر می دهد.

۱- هر دو سوره مشتمل به وصف قرآن کریم و دفع طعن های کافران، وتسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اثبات قیامت است.

۲- در هردو سوره به ابطال عقاید کافران پرداخته آنها را مورد تهدید و وعید قرار داده است، و با ارائهٔ دلایل آفاقی مشهود و مخلوقات ارضی، به اثبات وجود الله تعالی و اثبات وحدانیت و حکمت و قدرت او پرداخته است.

۳- در هر دو سوره مومنان را به استقامتی که انسان را به بهشت و به نعمت های آن می رساند، ترغیب داده است و کافران را از انحراف و اعراض از هدایت الله که انسان را به دوزخ و سختی های آن می کشاند، بر حذر داشته است.

محتوای این سوره:

این سوره همانند سایر سوره های مکی به اثبات اصول عقیده: ایمان بـه وحـدانیت الله، نزول وحی بر محمدﷺ و صحت رسالت، ایمان به حشر و نشر و جزا و سزا ترکیز نموده است.

و این سوره را نظر به موضوعات محوری اش می توان به دو بخش تقسیم نمود:

بخش اول: از آغاز سوره تا آیۀ (۲۴) در بارۀ اثبات حقانیت وحی و بیان هدف و مقصد آن است.

و درین آیات از موضوعات و مطالب آتی سخن زده است:

- وحدت حقیقت وحی در میان کافۀ پیغمبـران، بیـان عظمـت و کبریـایی الله تعـالی و تقبیح اعمال مشرکان.

- بیان مقصد و هدف وحی و نزول قرآن و تعیـین یـک قـانون کلـی بـرای حـل همـه اختلافات.

- بیان وحدت دین انبیاء و زمان بروز تفرق در دین و سبب آن، و ذکـر موقـف واراثـان کتاب معاصر پیغمبرﷺ،

- دعوت به سوی دین و استقامت بر آن، توبیخ و تهدید برای جـدال کننـدگان و رد بـر ایشان همراه با بیان حقانیت قرآن و حقانیت قیامت و ترغیب به سوی آخـرت و بـی رغبـت ساختن از دنیا.

- نفی تشریع غیر الله و تهدید برای پیروان آن، بیان طرق دعوت و دفع شبهۀ مخالفـان قرآن.

بخش دوم: از آیۀ (۲۵-۵۳) از آیۀ (۲۵-۵۳) در بارۀ ترغیب به سوی ایمان و توبه و عمـل صالح و تحذیر از مخالفت آن است. و مطالب وارده درین آیات بدین قرار است:

- ترغیب به سوی توبه و بیان اجابت توبۀ مؤمنان، ذکر دلائل توحید و تحذیر از معاصی.

- بی رغبت ساختن از دنیا و ترغیب به سوی آخرت، بیان صـفات مؤمنـان واقعـی، بیـان احوال کافران در قیامت به هنگام رؤیت عذاب.

- ترغیب به سوی ایمان و بیان طبیعت و سرشت انسان.

- بیان تصرف الله تعالی در کائنات و بیان انواع وحی الهی به سوی بشر همـراه بـا اثبـات حقانیت رسالت محمدﷺ .

✿✿✿

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۲۴). و این آیات در پنج مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱ - ۶)

بیان انزال وحی و عظمت الله تعالی و مراقبت او از احوال مشرکان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ حمٓ ﴿١﴾ عٓسٓقٓ ﴿٢﴾ كَذَٰلِكَ يُوحِىٓ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُۥ مَا فِى
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ ۚ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِى ٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟
مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱- حا، میم .

۲- عین، سین، قاف (هردو آیه از جملهٔ حروف مقطعات است).

۳- این چنین (مطالبی را که درین سوره و یا در قرآن است) وحی مـی فرسـتد الله غالـب و حکیم به سوی تو و به سوی پیغمبرانی که پیش از تو بودند.

۴- از آن او آست آنچه در آسمان ها وآنچه در زمین است، و او برتر و بزرگوار است .

۵- نزدیک است که آسمان ها (از هیبـت و عظمـت او) از قسـمت بـالای خـود بشـگافند و فرشتگان پروردگار خویش را تسبیح و ثنا می گویند و برای کسانی کـه در زمـین انـد، آمرزش می خواهند، آگاه باشید که یقینا الله آمرزگار و مهربان است .

۶- و کسانی که جز الله یاران و یاوران گرفتند، الله مراقب ایشان است و تو برایشان ذمـه وار نیستی .

تفســـیر:

این آیات مشتمل بر مسائل زیر است:

۱- وحدت حقیقت وحی در میان کافه انبیاء و بیان مصدر آن.

۲- بیان عظمت و کبریائی الله تعالی .

۳- تقبیح اعمال مشرکان .

مسئلهٔ اول: وحدت حقیقت وحی در میان کافه انبیاء و بیان مصدر آن

قبل ازآنکه به اصل مقصد بپردازد، به سوی عظمت قرآن و وحیی که بر محمدﷺ شده است، اشاره نموده می فرماید: ﴿حمٓ ۝١ عٓسٓقٓ ۝٢﴾ «حا، میم، عین، سین، قاف» این کلمات از جملهٔ حروف مقطعات است، و مطلب آن به الله تعالی معلوم است، البته این کلمات در هر سوره ای که وارد شده است، اشاره به اعجاز قرآن کریم دارد، به همین سبب بعد از ذکر این کلمات، با صراحت از قرآن تذکر رفته است و یا به سوی قرآن اشاره شده است، چنانکه درین سوره است که بعد ازین کلمات، در بارهٔ حقیقت وحیی که بر پیغمبرﷺ شده است، سخن زده می فرماید:

- ﴿كَذَٰلِكَ يُوحِىٓ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ﴾ «این چنین وحی می فرستد به سوی تو و به سوی پیغمبرانی که پیش از تو بودند»، یعنی همانگونه که الله تعالی به سوی تو قرآن را وحی کرده است به سوی پیغمبران پیشین نیز وحی فرستاده است، و همانند مطالبی که در قرآن به سوی تو وحی شده است، همین گونه مطالب به سوی پیغمبران پیشین نیز وحی شده بود، و این معانی و مطالب عبارت اند از: توحید، نبوت، ایمان به معاد، آراستن نفس به اخلاق نیکو، دور داشتن آن از اخلاق رذیله، انجام دادن اعمال خیری که به نفع فرد وجامعه است، همین موضوعات چنانکه به سوی تو در سوره های مختلف قرآن وحی شده است، همچنین به سوی پیغمبران گذشته در کتاب های آسمانی در زمانه های مختلف وحی شده است .

پس مطالبی که به سوی تو و به سوی پیغمبران پیش از تو وحی شده است، در اصل وجوهر ذاتش یک چیز است، چنانکه سورهٔ أعلی بعد از ذکر توحید و نبوت و معاد، فرمود: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَفِى ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ۝١٨ صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ۝١٩﴾ «یقینا این (هر سه مطلب) در صحیفه های نخستین، که صحیفه های ابراهیم و موسی اند (نیز) ذکر شده بود» .

پس وحی این معانی به سوی تو موضوع تازه ای نیست که موجب تعجب و تکذیب این کافران شده باشد، بلکه همین مطالب به سوی همه انبیاء وحی شده و در جمیع کتب آسمانی و از طرف همه ای پیغمبران برای امتان شان ابلاغ گردیده است، برخی از ایشان آن را پذیرفتند و بیشتر ایشان از آن اعراض نمودند .

در آیت مورد بحث از انزال وحی به صیغهٔ مضارع «يُوحِىٓ» خبر داد، نه به صیغه ماضی، چرا که این سلسله با وجود اختلاف زمان و اختلاف رسل تا حیات پیغمبرﷺ همواره جریان

داشته است و چنین معنی را تنها تعبیر به صیغهٔ مضارع افاده می کند، نه صیغهٔ ماضی؛ وبرخی مفسرین (یُوحِی) را به «أوحَی» تفسیر نموده اند .

﴿وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ﴾ این آیه تمام پیغمبرانی را که الله سبحانه وتعالی از آغاز فجر رسالت تا آخر به سوی آنها وحی فرستاده است، همه را در بر میگیرد، و بخشی ازین پیغمبران را در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۳-۱۶۴) بیان نموده فرموده است: ﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ﴾ «یقینا ما به سوی تو وحی فرستادیم، همانگونه که به سوی نوح وپیغمبرانی که بعد از وی بودند وحی فرستادیم»، و همچنان در آیهٔ (۱۳) همین سوره یکعده ازآن پیغمبران ذکر شده اند .

- بعد ازآن اوصاف عالی ذات نازل کنندهٔ وحی را ذکر می کند:

- ﴿ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٣﴾ آنکه به سوی تو و پیغمبران قبل از تو وحی کرد، الله لا شریک است که دارای چنین اوصاف عالی است:

- وصف اول: ﴿ٱلۡعَزِيزُ﴾ «بر همه غالب است» و قدرت شکست نا پذیر است، و قدرت او حد و نهایت ندارد.

- وصف دوم: ﴿ٱلۡحَكِيمُ﴾ «حکیم است» که علم وحکمتش پایان ندارد، افعال و صنع او سراسر حکمت و احکامش همه ناشی از حکمت است، وحکمت های عجیب او در مخلوقاتش و در احکامش همواره برای بشر آشکار می شود .

حکمت او ایجاب می کند که بشر را مهمل نگذارد، بلکه از خود شان پیغمبران انتخاب کند و به آنها وحی بفرستد و آن وحی را پیغمبرانش برای بشریت ابلاغ نمایند وآنها را از خواب غفلت بیدار سازند .

- وصف سوم: ﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «از آن او آست آنچه در آسمان ها وآنچه در زمین است» همه در قبضهٔ او و تحت تصرف وسلطان او، و همه مخلوق ومملوک وبندهٔ اویند.

- وصف چهارم وپنجم: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ۝٤﴾ «و او برتر و بزرگوار است»، برتر به اعتبار ذات و صفات و قدرت و قهر، بزرگوار ازین وجه که هر چیز نسبت به او کوچک و ناچیز است .

مسئلهٔ دوم: بیان عظمت و کبریایی الله تعالی

هرگاه تصریح نمود که وحی کنندهٔ این کتاب ذاتی است که دارای چنین اوصاف عالی است، اکنون وصف جلال وکبریائی او را تذکر می دهد: ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِن فَوۡقِهِنَّ﴾ «نزدیک است که آسمانها (از هیبت وعظمت او) از قسمت بالای خود بشگافند».

«مِن فَوۡقِهِنَّ» از قسمت بالای خود، و ضمیر «هُنّ» به سوی «ٱلسَّمَٰوَٰتُ» راجع است.

و برخی از مفسرین گفته اند: ضمیر «هُنّ» به سوی «الأرض» راجع است، یعنی نزدیک است که آسمانها از بالای زمین بشگافند و پاره پاره شوند.

اگر مرجع ضمیر، «ٱلسَّمَٰوَٰتُ» قرار داده شود، درین صورت سبب شگافته شدن آسمان ها، علوّ و فوقیت و عظمت وهیبت او است که حتی جمادات، عظمت او را درک می کنند. و مطلب آیه اینست که نزدیک است که آسمان ها از هیبت و عظمت ذاتی که بر فراز آنها قرار دارد، از هم پاره شوند، درین صورت این آیه علاوه بر عظمت و جلال الله تعالی، به فوقیت ذاتی او بر فراز آسمان ها نیز دلالت دارد.

و اگر مرجع ضمیر، «الأرض» قرار داده شود، پس سبب پاره شدن آسمان ها، افترای کفار بر خالق آسمانها و زمین است، چنانکه در سورهٔ مریم فرموده است: ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١﴾ «نزدیک است که آسمان ها ازهم متلاشی گردند، و زمین پاره شود، و کوه ها بشدت ازهم فرو ریزند، بخاطر اینکه برای الله مهربان فرزند ادعا نمودند».

- سپس به نفوذ هیبت وجلالش در عالم ساکنین آسمان ها اشاره می کند: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ﴾ « وفرشتگان (ساکنان آسمان ها وحاملان وحی) پروردگار خویش را تسبیح و ثنا می گویند»، این اشاره به تعلق آنها بخالق کائنات است.

- باز خیر خواهی آنان را برای مومنان ساکنان زمین بیان داشته می فرماید: ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «و برای کسانی که در زمین اند، آمرزش می خواهند»، مراد از «مَنۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ» مومنان اند، چنانکه در سورهٔ غافر آیهٔ (۷) می گوید: ﴿وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ﴾ «(وفرشتگان) برای مومنان آمرزش می خواهند (و می گویند) ای پروردگار ما ! رحمت و علم تو هر چیز را

فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرز، و ایشان را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار».

- پس ازآنکه تسبیح و ثنا و استغفار ملائکه را حکایت کرد، می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥﴾ «باخبر باشید، یقینا الله آمرزگار و مهربان است»، و او دعای فرشتگان را در مورد مومنان اجابت می کند و مومنان تائب و پیرو قرآن را می آمرزد.

مسئلهٔ سوم: تقبیح اعمال مشرکین

- ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ﴾ «و کسانی که جز الله یاران ویاوران گرفتند»، و آنها را کارساز و مشکل کشا و فریاد رس خود قرار دادند، طوری که در سورهٔ زمر، آیهٔ (۳) هدف این انتخاب را بیان نموده می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ «و کسانی که جز الله معبودانی برگزیدند (می گویند) ما اینها را عبادت نمی کنیم مگر تا ما را به سوی الله نزدیک سازند، یقینا الله در میان آنها درآن چیزی که اختلاف می کردند داوری می کند».

پس الله تعالی این مشرکان را در برابر این عمل شرکی شان مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ﴾ «الله مراقب ایشان است»، هیچ عمل و قول ایشان از الله پوشیده نیست، و آن وقت نزدیک است که در محکمهٔ عدالت الهی تحت کیفر شدید اعمال خود قرار گیرند.

- در پایان آیه، الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را تسلی داده وظیفهٔ اصلی اورا تعیین می کند: ﴿وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ۝٦﴾ «وتو برایشان ذمه وار نیستی» که آنها را به پذیرفتن حق مجبور سازی، بلکه وظیفهٔ تو تنها تبلیغ است، لذا اگر آنها ایمان نمی آورند، این امر نباید سبب رنج و اندوه شدید تو گردد.

سورهٔ مائده آیهٔ (۹۹)، سورهٔ انعام آیهٔ (۱۰۷)، وسورهٔ هود آیهٔ (۱۲) و سورهٔ ق آیهٔ (۴۵) نیز توضیح وبیان همین مسئله است که وظیفهٔ پیغمبر ﷺ تنها تبلیغ است.

✿✿✿

مطلب دوم: (از آیهٔ ۷- ۱۲) **بیان مقصد و هدف وحی و نزول قرآن**

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ فَرِيقٌ
فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ
وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِىُّ وَهُوَ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَمَا ٱخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَىْءٍ فَحُكْمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ ﴿١٠﴾ فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا ۖ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ
لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾ لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن
يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ ﴾

ترجـــمه:

۷- و این گونه وحی فرستادیم به سوی تو قرآن (عظیم الشأن) را که به زبان عربی است، تا ساکنان مکه وکسانی را که در اطراف آن قرار دارند، بترسانی، و (همهٔ مردمان را) از روز گردهم آیی (قیامت) که در وقوع آن شکی نیست، بیم دهی، (در آن روز مردمان به دو گروه تقسیم می شوند) گروهی در بهشت قرار می گیرند و گروهی در دوزخ.

۸- و اگر الله می خواست همهٔ مردمان را یک امت می ساخت، ولیکن (مردمان را آزادی داد تا) کسی را که بخواهد در رحمت خود داخل کند، وستمگاران را هیچ یار و یاوری نیست.

۹- بلکه آنها جز الله مددگاران برگرفته اند، (پس اگر آنها بخواهند مددگار واقعی برگزینند) پس مددگار (واقعی و بر حق) تنها الله است، چرا که او مردگان را زنده می گرداند و او بر هرچیز تواناست.

۱۰- و در هرچیزی که اختلاف کردید، پس داوری آن را به سوی الله واگذار کنید، چنین داور، الله است که پروردگار من است، بر وی توکل دارم و به سوی او رجوع می کنم.

۱۱- آفرینندهٔ آسمان ها و زمین است، برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید و از جانوران نر و ماده آفرید، و به این وسیله نسل هر دوی شما را می افزاید و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

۱۲- کلید های آسمان ها و زمین ازآن او است، فراخ می کند روزی را برای هر کسی کـه مـی خواهد وتنگ می سازد (آن را بر هر کسی که می خواهد) واقعا او به هر چیز داناست.

تفســـیر:

این آیات مشتمل بر دو موضوع است:

۱- بیان مقصد وحی و نزول قرآن،

۲- یک قانون کلّی برای حل اختلافات.

موضوع اول: بیان مقصد وحی و نزول قرآن

بعد از بیان اینکه الله تعالی مراقب احوال و اعمال مشرکان است، هـدف و مقصـد انـزال وحی قرآن را بیان می کند:

- ﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا ﴾«و این گونه وحی فرستادیم به سوی تو قـرآن (عظـیم الشأن) را که به زبان عربی است»، یعنی همان طوری که به سوی انبیای پیشین وحی کردیم، به سوی تو نیز قرآن را وحی کردیم که در مطالب مربوط به عقیده و احسان به خلق، درمیـان قرآن و وحیی که به سوی انبیای گذشته شده است جز اختلاف لغات فرقی نیست.

و هدف وحی قرآن به سوی تو اینسـت:﴿ لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ﴾ «تـا سـاکنان مکـه وکسانی را که در اطراف آن قرار دارند، بترسانی»، پس اگر آنها به این قرآن ایمان نیاورند، به عاقبت بدی مواجه خواهند شد؛ همچنان در سورهٔ انعام آیه (۹۲) فرموده اسـت: ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ﴾«و این کتابی است که مـا آن را فـرو فرستادیم، پر از برکت و تصدیق کنندهٔ کتاب هایی است که پیش ازآن گذشته است و (هدف از نزول آن اینست) تا اهل مکه و اطرافیانش را بترسانی».

پس الله سبحانه وتعالی أشرف کتب را بر اشرف مخلوقات و در اشـرف نقطـهٔ زمـین کـه مکه است، فرستاد، تا او دعوت خود را از همین نقطه آغاز نموده نور اسلام را بـر تمـام دنیـا بگستراند.

مقصود از ام القری، مکه و مقصود از {وَمَنْ حَوْلَهَا} تمامی مردم جهان اند که بیرون از مکه زندگی دارند، چه از عرب باشند و چه از غیر عرب، چـرا کـه رسـالت پیغمبـرﷺ

رسالت جهانی است، و مخصوص به قوم و نژاد و منطقه و زمان خاصی نیست، و به جهانی بودن رسالت پیغمبر ﷺ سورهٔ أعراف، آیهٔ (۱۵۸)، وسورهٔ فرقان، آیهٔ (۱)، و سورهٔ سبأ آیهٔ (۲۸) نیز دلالت دارد.

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که مراد از (وَمَنْ حَوْلَهَا) تمام مردم است.

اما سبب ذکر مکه به صورت خاص اینست که مکه نقطهٔ طلوع اسلام و دعوت اسلامی بود، لذا نخستین انذار ازین نقطهٔ مرکزی آغاز گردید، سپس به سائر جهان گسترش یافت وآنرا تحت شعاع خود قرار داد.

- بعد ازآن امری را که در مورد آن انذار صورت می گیرد، بیان می کند: ﴿وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ «و (همهٔ مردمان را) از روز گردهم آیی (قیامت) که در وقوع آن شکی نیست بیم دهی»، یعنی هدف از انزال وحی بیم دادن مردم از روز حشر و حساب و کتاب آن است، زیرا به سبب همین قیامت و حشر مردم، نتیجهٔ اعمال دنیوی آنها روشن می گردد و هر کسی ثمرهٔ شیرین و یا تلخ اعمال خود را می چیند و می چشد، پس این امر مقتضی آنست که قبل از فرا رسیدن آن روز باید به اصلاح عقاید و اعمال خود پرداخت.

وجه تسمیهٔ روز قیامت به «یوم الجمع» این است که الله سبحانه وتعالی درین روز همه خلائق را یکجا جمع می کند، چنانچه سورهٔ آل عمران آیهٔ (۹، ۲۵)، سورهٔ نساء آیهٔ (۸۷)، سورهٔ انعام آیهٔ (۱۲)، سورهٔ هود آیهٔ (۱۰۳) سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۶)، سورهٔ تغابن آیهٔ (۹)، سورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۸)، سورهٔ واقعه آیهٔ (۵۰) شاهد این مطلب است.

- و هنگامی که قیامت فرا رسد، مردم درین روز به دو دسته تقسیم می شوند: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۝٧﴾ «گروهی در بهشت قرار می گیرند وگروهی در دوزخ»، همانگونه که در دنیا صفوف شان جدا و مسیر شان مشخص بود، در آخرت نیز مسیر و جایگاه هرکدام شان را مشخص و جدا می سازد، فرقه ای را به بهشت سوق می دهد، و گروهی را وارد دوزخ می سازد، چنانکه در سورهٔ روم (۱۴) می فرماید: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾ «و روزی که قیامت برپا می شود، درآن روز مردم متفرق می شوند» کسی به سوی بهشت و دیگری به سوی دوزخ سوق داده می شود، چنانکه در سورهٔ یس آیهٔ (۵۹)، و سورهٔ زمر آیهٔ (۷۱-۷۳) این مسئله توضیح داده شده است.

- سپس به غرض تسلی پیغمبر ﷺ مـی فرمایـد: ﴿وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً﴾ «و (تو ازین پراگندگی آنها اندوهگین مشو) و اگر الله می خواست همهٔ مردمـان را یـک امت مـی ساخت»، پس همه یک گروه متحد در سلوک و در مسیر و در هدف، به سوی بهشت یـا بـه سوی دوزخ روان می شدند، ولی چنین نشد، زیرا مقتضای سنت الهی وحکمت غامضهٔ او این است که باید بندگان او در مسیر حرکت شان آزاد بوده باشند که یا بـه سـوی هـدایت ونـور وصراط مستقیم حرکت کنند، ویا به سوی ضلالت وظلمت وطریق جحیم بروند، هـر یـک در مسیر موافق میل خود رفتار کند، تا به جایگاه نهائی شان که جنت یا دوزخ است برسند.

- سپس نتیجهٔ عدم تعلق مشیت خود به وحدت آنها را تذکر می دهـد: ﴿وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِۦ﴾ «ولیکن کسی را که الله بخواهد در رحمت خود داخل می کنـد»، ایـن همـان گروهی است که دعوت توحید را پذیرفته کسب هدایت نمودند ومستحق رحمت گردیدند.

- ﴿وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾﴾ «وستمگاران را هیچ یار و یاوری نیسـت»، ایـن همان گروهی است که دعوت حق را نپذیرفتند و از هدایت محروم شده در نتیجـه مسـتحق عذاب جحیم گردیدند.

و مقصود آیه اینست که هدایت وضلالت هردو به مشیت الله تعـالی مربـوط اسـت و دو گروه قرار دادن مردم یک امر تقدیری است، لذا اگر کسی از پذیرش دعوت تـو اعـراض مـی کند و کافر می شود، تو محزون و نا امید مشو، چون این امر در اختیار تو نیست.

بعد ازآن حالت قبیح مشرکان را بیـان داشـته مـی فرمایـد: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ﴾ «بلکه آنها جز الله مددگاران برگرفته اند» و با این عمل شان کار بسـیار زشـت و قبیحـی را مرتکب شده اند.

- سپس راه حق را روشن می سازد که آنان اگر واقعا مـی خواهنـد بـرای خـود ولـی و مددگار واقعی انتخاب کنند ﴿فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِىُّ﴾ «پس مددگار (واقعی و بر حق) تنهـا الله اسـت» جز او هیچ کس دیگر ولی نیست، چنانکه در سورهٔ انعام، آیهٔ (۱۴) فرموده اسـت: ﴿قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ «بگو: آیا جز الله را یاور و معبـود خـود گیـرم؟ درحالی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می دهد و روزی داده نمی شود».

در سورهٔ أعراف (۳) می فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ﴾ « وجـز الله (و یـا قـرآن) اولیای تان را پیروی مکنید».

و دلیل برای انحصار ولایت الله تعالی اینست:

دلیل اول: ﴿وَهُوَ يُحْيِ الْمَوْتَىٰ﴾«و او است که مردگان را زنده می گرداند»، پس مددگار واقعی کسی است که زمام زنده گردانیدن و میرانیدن در اختیار او باشد.

دلیل دوم: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾﴾ «و او بر هر چیز تواناست»، قدرت او حد و نهایت ندارد. درین جمله اشاره به آن است که کسی که «ولی» قرار داده می شود، باید دارای چنین قدرت فوق العاده باشد، وچنین قدرت منحصر در ذات پاک او است، پس ولایت تنها از آن او است.

موضوع دوم: بیان یک قانون کلّی برای حل اختلافات

سپس در صورت اختلاف، برای حل نزاع یک قانون کلّی بیان نموده می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ «و در هرچیزی که اختلاف کردید، پس داوری آن را به سوی الله واگذار کنید» اختلاف مذکور در عقیده باشد، یا در احکام تشریعی، یا در مسائل حقوقی و قضائی وغیره، حل همهٔ این امور به کتاب الهی محول شود و ازطریق آن حل و فصل گردد، این کتاب یک قانون جهانی از سوی الله تعالی برای حل تمام منازعات است.

البته داور گردانیدن کتاب الله، سنت پیغمبر ﷺ را نیز شامل است، زیرا سنت، شرح قرآن است و از طرف دیگر حکم الله به بیان رسولش اجرا می گردد، چنانکه در سورهٔ نسا، آیهٔ (۵۹) هر دو را مرجع حل اختلافات قرار داده فرموده است: ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ «و اگر در چیزی اختلاف کردید، پس آن را به سوی (کتاب) الله و (سنت) رسولش برگردانید»، ودر سورهٔ نسا، آیهٔ (۶۵) تنها از داوری رسول سخن زده است؛ چرا که مرجع داوری پیغمبر، حکم و قانون الهی است. درین صورت مقصود آیه، داوری دنیوی مراد است.

ویا تفسیر آیهٔ مورد بحث چنین می شود: «در هر چیزی که اختلاف کردید، داوری آن را به سوی الله واگذار کنید»، و او در روز قیامت در میان تان داوری عادلانه انجام می دهد، حق را از باطل مشخص، و اهل جنت را از اهل دوزخ ممتاز می سازد.

درین صورت، مقصودآیه داوری اخروی می باشد.

– بعد از بیان قانون کلی برای حل جمیع قضایا و اختلافات، به سوی اوصاف صاحب قانون، ودلائل انحصار حاکمیت در ذات الله اشاره نموده به پیغمبر خود دستور می دهد که بگوید:

۱- ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ﴾ «چنین داور، الله است» که او معبود کائنات است.

۲- ﴿رَبِّي﴾ «پروردگار من است» طوری که او معبود و رب است، حاکم نیز هست، غیر حکم و قانون او قانون کسی دیگری را داور قرار دادن، شرک در حاکمیت او است، شرک در حاکمیت او همنوع شرک در عبادت است؛ چنانکه در مورد نفی شرک حاکمیت، در سورۀ کهف، آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا﴾ «و او در حکمش هیچ کسی را شریک نمی گرداند»، همچنین در سورۀ أنعام آیۀ (۵۷)، یوسف آیۀ (۴۰، ۶۷)، قصص آیۀ (۷۰، ۸۸)، مائده آیۀ (۴۴-۴۵)، و سورۀ رعد آیۀ (۴۱) بیان نفی شرک در حاکمیت است.

و در بارۀ نهی از شرک در عبادت در سورۀ کهف، آیۀ (۱۱۰) می فرماید: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا﴾ «پس کسی که ملاقات پروردگارش را امید داشته باشد، باید عمل نیک انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک نگرداند»، مطلب آیه اینست که ریاکاری نکند.

ازین آیات دانسته می شود که حلال آن است که آن را الله حلال قرار دهد و حرام آنست که آن را الله حرام حکم کند، دین آن است که فرمان مشروعیت آن را الله صادر نموده باشد، پس قانون گذاری که بر خلاف قانون الله تعالی باشد، به صورت کلی باطل است.[1]

۳- ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ «(در همه امور مخصوصا در دفع مکر دشمنان) بر وی توکل دارم» چون او حاکم مطلق است.

۴- ﴿وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝١٠﴾ «و (در همه مهمات دین و دنیا) به سوی او رجوع می کنم» چرا که حاکم تنها او است.

۵- ﴿فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «آفرینندۀ آسمانها و زمین است» یعنی حاکمیت ویژۀ کسی است که خالق آسمانها و زمین باشد وخلق و امر هردو ازآن او باشد، درین وصف اشاره به سوی دلایل آفاقی است.

۶- ﴿جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ﴾ (حاکم کسی است که) «برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید، و از جانوران نرو ماده آفرید، و به این وسیله نسل هردوی (انسانها و حیوانات) شما را می افزاید» تا نسل تان خاتمه نیابد.

۱- تفسیر أضواء البیان: ۷/۱٦۲-۱٦۳ ملاحظه شود.

«أَزْوَاجًا» جفت، نرو ماده، «يَذْرَؤُكُمْ» شما را می افزاید، پراکنده می سازد.

برخی از مفسرین گفته اند: «فِيهِ» درینجا به معنی «بِهِ» یعنی به سبب نرو ماده بودن، بر عدد شما می افزاید.

۷- ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَيْءٌ﴾ «و هیچ چیزی مانند او نیست» حاکم او است که متفرد است، هرگز مماثل و مساوی ندارد.

با آنکه مماثل ندارد، رابطه در میان او و در میان مخلوقاتش منقطع نیست، بلکه:

۸- ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ۝١١﴾ «و او شنوا و بینا است»، فریاد بندگان را می شنود، وحرکات شان را می بیند، حاجات شان را برآورده می سازد و مشکل شان را حل می کند، لذا حاکم تنها اوست.

۹- ﴿لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «کلید های آسمان ها و زمین ازآن او است»، پس در طلب حاجات و رفع مشکلات باید تنها به سوی او مبادرت ورزید، و هنگام اختلاف باید به سوی او رجوع شود، زیرا کلید حل اختلافات همه در دست او است، نه در دست امریکا است و نه در دست بانک جهانی که متأسفانه بیشتر کشورهای جهان این دو مرجع را بر مسند ربوبیت و رازقیت نشانده اند، و در عوض اینکه خود را اصلاح نموده حل مشکلات شان را در روشنی احکام الهی جستجو کنند، در واشنطن و نیویارک تلاش می کنند، این امر نشان دهندهٔ انقطاع رابطهٔ بنده از الله و توکل او بر مخلوق است، به همین اساس چنین کشورها هر روز و هرماه و هر سال بیشتر در فقر و بدبختی مبتلا می شوند و طوق های غلامی بر گردن های شان بیشتر تنگ تر و سنگین تر می گردد. «مَقَالِيدُ» به معنی کلیدها.

۱۰- ﴿يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ﴾ «فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد وتنگ می سازد (آن را بر هر کسی که می خواهد)» طوری که بیشی وکمی رزق تنها از طرف او است، حکم و داور نیز تنها او است. «يَقْدِرُ» تنگ می سازد.

۱۲- در پایان بیان اوصافش، می گوید: ﴿إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝١٢﴾ «و واقعا او به هر چیز دانا است»، و حاکم نیز باید کسی باشد که به همه قضایا و امور علم فرا گیر و همه جانبه داشته باشد و چنین کس جز ذات الله تعالی کس دیگر شده نمی تواند، لذا حکمیت و قانون گذاری تنها از خصوصیات الله تعالی است.

به این اساس هر قانونی که با قواعد کلی و یا جزئی اسلام در تصادم باشد، آن قانون باطل و لغو است و عمل به آن گمراهی و جهالت و فسق است، و اگر کسی قانونی را بر قانون اسلام ترجیح دهد و یا در برخی موارد قانون اسلام را ناقص و نا چیز بپندارد، این امر دلیل کفر و الحاد آن شخص است و چنین شخص با چنین تصور نمی تواند مسلمان باقی بماند.

❁❁❁

مطلب سوم: (آیۀ ۱۳-۱۴) **بیان وحدت دین انبیاء در اصول**

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾ وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى لَّقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ﴿١٤﴾﴾

ترجمه:

۱۳- الله برای شما دینی را بیان و روشن کرده است که به اقامۀ آن نوح را دستور داده است، وآنچه را که به سوی تو وحی کردیم و آنچه را که به اقامۀ آن ابراهیم و موسی و عیسی را توصیه نمودیم، (و آن توصیه این بود) که دین را بر پا دارید و درآن تفرقه نکنید، بسیار دشوار است بر مشرکان آئینی که ایشان را به سوی آن می خوانید، الله کسی را که بخواهد به سوی خود بر می گزیند وکسی را که به سوی او بر گردد رهنمائی می کند.

۱۴- و (پیروان انبیاء در بارۀ دین و وحی) پراگنده نشدند، مگر بعد ازآنکه به ایشان علم وآگهی آمد، این تفرقه به خاطر عداوت های ذات البینی ایشان بود و اگر فرمانی از جانب پروردگارت صادر نمی شد که تا زمان معینی ایشان (آزاد و زنده) باشند، البته در میان ایشان داوری کرده می شد و کسانی که بعد از تفرقه کنندگان، کتاب را به میراث داده شدند، البته در بارۀ این دین گرفتار شک قوی شده اند.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث شده است:

۱- بیان وحدت دین أنبیاء – علیهم السلام-،

۲- بیان زمان بروز تفرق در دین و سبب آن،

۳- بیان موقف وارثان کتاب معاصر پیغمبر ﷺ .

موضوع اول: بیان وحدت دین أنبیاء علیهم السلام

در آغاز سوره با این قولش ﴿ كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ﴾ به سوی وحدت وحیی که به أنبیاء شده است، به صورت اجمالی اشاره کرد و سپس در آیهٔ هفتم از عظمت وحی قرآن خبر داد، حالا درینجا بیان می دارد که آنچه به سوی أنبیاء و به سوی محمد ﷺ وحی شده است، عبارت از دین متفق علیه است، که الله تعالی جمیع انبیاء علیهم السلام را به تبلیغ آن دستور داده است، الله تعالی می فرماید:

- ﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ ﴾ «الله برای شما دینی را بیان و روشن کرده است که به اقامهٔ آن نوح را دستور داده است، وآنچه را که به سوی تو وحی کردیم وآنچه را که به اقامهٔ آن ابراهیم وموسی وعیسی را توصیه نمودیم.. ».

یعنی الله تعالی برای شما مسلمانان آئینی را بیان و مشروع ساخته است که صحت آن در میان انبیای اولو العزم متفق علیه است، سپس از میان عموم انبیاء پنج فرد را به طور مشخص ذکر می کند، چرا که اینها انبیای اولو العزم، و ارباب شرائع کبار بوده دارای پیروان فراوان هستند، پس ذکر ایشان مستلزم ذکر کافهٔ انبیاء است، چنانکه در سورهٔ نساء، آیهٔ(۱۶۳) عدد انبیای بیشتر را ذکر نموده است.

و در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۲۵) موضوع را به صورت یک امر کلی ذکر نموده فرموده است:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ﴾ «و ما هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به سوی او وحی می فرستادیم که جز من معبودی برحق نیست، پس تنها مرا عبادت کنید».

پس شریعت اسلام، با سایر شرائع آسمانی در اصول عقیده که عبارت از ایمان به الله و ایمان به فرشتگان و ایمان به پیغمبران و کتاب های آسمانی، ایمان به روز آخرت و تقدیر

است و در اصول عبادت که عبارت از برپا داشتن نماز، دادن زکات، و طاعت الله تعالی است، و در اصول اخلاق و اساسات فضائل از قبیل راستگویی، وفا به عهد، ادای امانت، صله رحمی، حرمت زنا، حرمت دزدی، حرمت تجاوز بر اموال و جان های مردمان، شریعت اسلام در همهٔ این امور با شرائع تمام پیغمبران یک سان است، اگر چه در تفاصیل و جزئیات و فروعات مسائل تکلیفی، در میان این ادیان تفاوت های وجود دارد.

و وصیت و دستوری را که به جماعهٔ انبیاء - علیهم السلام - داده است، اینست:

- ﴿أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾«(توصیه این بود) که دین را (که عبارت از توحید و ایمان و اطاعت رسل، وقبول شرائع است) بر پا دارید و درآن تفرقه نکنید».

این توصیه مشتمل بر دو جزء است:

۱- اقامه و احیای دین و ثبات و پای بندی برآن است.

۲- از آفت تفرق و نفاق دردین بپرهیزید، زیرا تفرق سبب تباهی و اجتماع و اتفاق باعث نجات است.

هرگاه این دین، دین متفق علیه است، پس روی چه منظور پیروان موسی وعیسی - علیهما السلام - بایگدیگر مقاتله می کنند؟ چرا مشرکان که به زعم خود مدعیان ملت ابراهیم اند، با مسلمانان می جنگند؟ چرا این گروه ها در زیر یک لواء جمع نمی شوند، در حالی که به همه انبیاء توصیه شده است که ﴿أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ «دین (توحید وایمان واطاعت رسل وقبول شرائع) را برپا دارید و در دین تفرقه نکنید».

- اما موقف مشرکان در قبال این دین متفق علیه چنین است: ﴿كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِ﴾ «بسیار دشوار است بر مشرکان، آئینی که ایشان را به سوی آن می خوانید» یعنی توحید، و اقامهٔ کتاب، وترک عبادت اصنام وترک تقلید پدران برای مشرکان بسیار سخت است، ازینجا است که از شنیدن آیات قرآن ابا می ورزیدند و پیروان خود را از شنیدن آن نیز منع می نمودند، چنانکه در آیهٔ(۲۶) سورهٔ فصلت مذکور است.

بلکه از شدت خشم گاهی بر قاریان قرآن حمله ور می شوند، چنانکه در سورهٔ حج آیهٔ (۷۲) می فرماید: ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا﴾«و هنگامی که آیت های روشن ما بر آنان خوانده شود، در چهره های کافران ناخوشی را مشاهده می کنی، نزدیک است بر کسانی که آیت های ما را بر ایشان می خوانند حمله ور شوند».

- سپس روشن می سازد که گزینش محمدﷺ به مقام رسالت، یک گزینش الهی است، و رضا و عدم رضای شما کافران را درآن دخلی نیست، می فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ﴾ «الله کسی را که بخواهد به سوی خود بر می گزیند»، و او را به صفت پیغمبر بر می گزیند طوری که محمدﷺ را به مقام رسالت برگزیده او را خاتم پیغمبران قرار داده است.

- به همین ترتیب کسب هدایت به اساس مقام و مال وثروت نیست، بلکه نیاز به مادهٔ انابت دارد، می فرماید: ﴿وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ١٣﴾ «وکسی را که به سوی او برگردد رهنمائی می کند»، و برایش زمینهٔ پذیرفتن دعوت را فراهم و توفیق پذیرش حق را می دهد، اما کسانی که مقام و مرتبهٔ خود را مد نظر گرفته از عناد و سرکشی کار گرفتند، الله تعالی ایشان را هدایت نمی کند، چرا که آنها شایستگی این مقام را ندارند.

موضوع دوم: بیان زمان بروز تفرق در دین و سبب آن

- ﴿وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ «و (پیروان این شرائع در بارهٔ اتباع حق) پراگنده نشدند، مگر بعد ازآنکه به ایشان علم وآگهی آمد، این تفرقه به خاطر عداوت وحسد در میان ایشان (و حب دنیا و ریاست) بود»، یعنی پیروان این شرائع در بارهٔ پیروی حق، بعد ازآن تفرق کردند که بالای ایشان اقامهٔ حجت شد و به مفاسد تفرق پی بردند و دانستند که تفرق در دین، گمراهی است؛ وآنچه که عامل و باعث این تفرق گردید همانا عناد واختلاف و حب ریاست و تلاش در جهت دست یافتن به مراکز نفوذ و مکاسب مادی بود.

- سپس به خاطر هشدار و تحذیر مومنان از ارتکاب تفرق در دین، می فرماید: ﴿وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى لَّقُضِيَ بَيۡنَهُمۡ﴾ «و اگر فرمانی از جانب پروردگارت صادر نمی شد که تا زمان معینی ایشان (زنده) باشند، البته درمیان ایشان داوری کرده می شد».

مراد از «كَلِمَةٞ» فیصله الهی راجع به دادن مهلت به تفرق کنندگان و به تأخیر انداختن مؤاخذهٔ آنها تا مدت معینی است و ممکن است این مهلت برای مدت معینی در دنیا باشد و سپس آنها را در همین دنیا عذاب نموده باشد و همچنین ممکن است که این مهلت تا عذاب آخرت ادامه داشته باشد و سپس آنها را در آخرت عذاب کند.

و آیه برین دلالت دارد که تفرق در دین بر اساس خواهشات نفس و حصول منصب و مقام، امری بسیار مذموم و نکوهیده بوده و سبب عذاب انسان می گردد.

موضوع سوم: بیان موقف وارثان کتاب معاصرین پیغمبر ﷺ

- ﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ١٤﴾ «و کسانی که بعد از تفرقه کنندگان، کتاب را به میراث داده شدند، البته در بارۀ این دین (و صحت رسالت محمد) گرفتار شک قوی شده اند».

مرجع ضمیر در «مِّنۡهُ» می تواند «الکتاب» باشد، و همچنان می تواند دین اسلام، محمد ﷺ و یا قرآن باشد.

یعنی بعد از مختلفین در بارۀ حق- که از جملۀ ایشان یهود و نصارای بودند، و الله تعالی عذاب را تا مدت معینی از ایشان مؤخر کرد- کسانی که کتاب را از گذشتگان خود به میراث بردند و معاصر پیغمبر ﷺ بودند، هنگامی که خبر رسالت محمد ﷺ به ایشان رسید، در بارۀ صحت دین اسلام و رسالت محمد ﷺ و نزول وحی بر وی و یا در بارۀ دین و کتاب های خود که به رسالت محمد ﷺ گواهی می داد، شک کردند و این تفرق آنان، همانند تفرق اسلاف و گذشتگان ایشان بود و بر اساس همین شک، از روی حسد و عناد به تکذیب رسالت محمد ﷺ اقدام کردند، هر چند که گروهی از ایشان به صحت رسالت محمد ﷺ کاملا یقین داشتند، طوری که آیۀ (۱۴۶) سورۀ بقره به آن دلالت دارد.

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیۀ ۱۵-۲۰) **امر به دعوت و استقامت بر دین و ابطال حجت جدال کنندگان و اثبات حقانیت قرآن و ترغیب به سوی آخرت**

﴿فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُۖ وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡۖ وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡۖ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡۖ لَا حُجَّةَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٥ وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ وَلَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٌ ١٦ ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ١٧ يَسۡتَعۡجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهَاۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مُشۡفِقُونَ

مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ
يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾

ترجـــمه:

۱۵- پس به خاطر آن (چه ذکر شد، که ازآن جمله اقامهٔ دین و منع از تفرق است، مردم را به سوی دین الهی) دعوت کن وآن گونه که به تو دستور داده شده است، ثابت باش و خواهشات کافران را پیروی مکن، و بگو: من به جمیع کتاب هائی که الله نازل کرده است ایمان دارم و به من دستور داده شده است که درمیان شما عدالت کنم، الله پروردگارما و پروردگار شما است، اعمال ما ازآن ما است و اعمال شما ازآن شما است، درمیان ما و شما هیچ گفتگویی نیست، الله (درقیامت) درمیان ما وشما جمع می کند و بازگشت همه به سوی او است .

۱۶- و کسانی که در دین الله جدال می کنند، بعد ازآنکه از سوی مردم پذیرفته شده است، دلیل شان نزد پروردگارشان باطل و بر ایشان خشم (الهی) و برای ایشان عذاب سخت است.

۱۷- الله کسی است که کتاب مشتمل برحق و میزان (سنجش حق وباطل) را فرو فرستاده است، تو چه می دانی شاید آمدن قیامت نزدیک باشد.

۱۸- شتاب می ورزند در طلب قیامت کسانی که به آن ایمان ندارند و کسانی که ایمان آورده اند، ازآن در خوف وهراس اند و یقین دارندکه آن حق است، آگاه باش کسانی که در بارهٔ قیامت شک (و جدال و خصومت) می کنند ، درگمراهی عمیقی فرو رفته اند.

۱۹- الله به بندگانش مهربان است، به هرکسی که بخواهد روزی می دهد، و او نیرومند غالب است.

۲۰- هرکس که کشت آخرت را بخواهد برای او درکشتش می افزائیم و هرکس کشت دنیا را بخواهد، برایش (مقداری) ازآن می دهیم و او در آخرت هیچ سهمی ندارد.

تفسیر:

این آیات بر موضوعات ذیل مشتمل است:

۱- دعوت به سوی دین و استقامت بر آن،

۲-توبیخ و تهدید برای جدال کنندگان؛

۳- رد بر جدال کنندگان و بیان حقانیت قرآن و قیامت،

۴- ترغیب به سوی آخرت و بی رغبت ساختن از دنیا.

موضوع اول: دعوت به سوی دین و استقامت بر آن

بعد ازآنکه الله تعالی وحدت دین انبیاء علیهم السلام را بیان داشته به اقامهٔ آن دستور داد و از تفرق منع نمود، درینجا پیغمبرش را دستور می دهد تا مردم را به سوی این دین، دعوت دهد و خودش بر آن ثابت قدم باشد و علاوه بر دو فرمان، هشت مسئلهٔ دیگر را نیز بیان می کند که جمعا ده مسئله می شود، می فرماید:

۱- ﴿فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُ﴾ «پس به خاطر آن (چه ذکر شد، که ازآن جمله اقامهٔ دین و منع از تفرق است، مردم را به سوی دین الهی) دعوت کن» تا اختلافات وتفرق وشکوک و شبهات از دل ها دور شود و دین متفق علیه، دین همه مردم قرار گیرد.

حرف «لام» در «فَلِذَٰلِكَ» می تواند برای تعلیل باشد و «ذلک» اشاره به سوی اموری است که در آیهٔ قبلی ذکر شد، که ازآن جملهٔ اقامهٔ دین و منع ازتفرق در دین، وانکار مشرکان از پذیرش دین و انابت مومنان به سوی دین و شک اهل کتاب است، درین صورت معنی آیه چنین است: «پس بخاطر همه آنچه ذکر شد، دعوت بده...»

و یا اینکه حرف «لام» در «فَلِذَٰلِكَ» به معنی «إلی» است، و «ذلک» اشاره به سوی همان دینی است که أنبیاء را به اقامهٔ آن دستور داده است، درین صورت معنی آیه چنین است: «و به سوی آن دین مردم را دعوت بده..»

۲- ﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ «وآن گونه که به تو دستور داده شده است، ثابت باش»، یعنی در تبلیغ رسالت و تبلیغ قرآن و بیان احکام دین اسلام ثابت باش و در سورهٔ هود می فرماید: ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطۡغَوۡاْۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٢﴾ «وآن گونه که به تو دستور داده شده است، ثابت باش وکسانی که توبه نموده با تو پیوستند (نیز ثابت باشند) و (از قوانین الهی) تجاوز مکنید، یقینا الله به آنچه می کنید بینا است».

و چون پیروی از خواهشات مردم، از موانع بزرگ پیشرفت دعوت است، لذا می فرماید:

۳- ﴿وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ﴾ «و خواهشات کافران را پیروی مکن» زیرا هرگروهی به منافع شخصی وحسب خواهشات خود دعوت می دهد، پس سرانجامش تفرقه وپراگندگی است، لذا هوس های آنها را نا دیده بگیر و مردم را فقط دراطراف آئین متفق علیه جمع کن.

وچون هر دعوتی درجهان از یک موضوع اساسی آغاز می گردد، اکنون موضوع اساسی دعوت پیغمبر ﷺ را تعیین نموده می فرماید:

۴- ﴿وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖ﴾ «و بگو: من به جمیع کتابهائی که الله نازل کرده است ایمان دارم»، و درمیان کتابهای آسمانی تفرقه نمی کنم، به همهٔ آن باور دارم که از نزد الله تعالی نازل شده اند، و مانند یهود و نصاری که دین یگدیگر را رد می کنند، نیستم.

و چون ظلم سبب تفرق و از هم پاشیدگی اجتماع می گردد وعدالت عامل استقرار وحدت است ازین وجه می فرماید:

۵- ﴿وَأُمِرۡتُ لِأَعۡدِلَ بَيۡنَكُمُ﴾ «و به من دستور داده شده است که درمیان شما عدالت کنم» قطع نظر ازینکه به کدام دین و مذهب مرتبط هستید، هنگامی که قضایای تان را به غرض حل و فصل نزد من آوردید، عدالت را به صورت کامل درآن رعایت می کنم.

این پنج حُکم مخصوص پیغمبر ﷺ و امت ایشان است . بعد ازآن پنج مسئلهٔ دیگر ذکر می کند که یک جانب خطاب درآن مسلمانان و جانب دیگر آن غیر مسلمانان است:

۶- ﴿ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡ﴾ «الله پروردگارما و پروردگار شما است» جز او برای ما و شما خالق و معبود بر حق دیگر وجود ندارد، چه به آن شما اعتراف کنید و چه نکنید.

۷- ﴿لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ﴾ «اعمال ما ازآن ما است، و اعمال شما ازآن شما است» و هرعملی از خود جزائی دارد، فایدهٔ اعمال ما به خود ما، و جزا و عقاب اعمال شما تنها به خود شما می رسد، و ما از همه اعمال بد شما بی زار هستیم، چنانچه در سورهٔ یونس می فرماید: ﴿وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمۡ عَمَلُكُمۡۖ أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعۡمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ۝٤١﴾ «و اگر تو را تکذیب کنند، پس بگو: عمل من از آن من و عمل شما از آن شما است، شما از عمل من بیزار و من از اعمال شما بیزار هستم» و در سورهٔ سبأ آیهٔ (۲۵) می فرماید: ﴿قُل لَّا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّآ أَجۡرَمۡنَا وَلَا نُسۡـَٔلُ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ «بگو: شما در بارهٔ گناهان ما پرسیده نمی شوید، و ما از اعمال شما پرسیده نمی شویم».

۸- ﴿لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ﴾ «درمیان ما و شما هیچ گفتگویی نیسـت» چرا کـه حـق آشکار گردیده است و به جدال و مناقشه نیازی نمانده است.

و یا مطلب آیه اینست که جدال و گفتگو با شما فائده ای ندارد، چرا که شما از مکـابره و عناد کار می گیرید. درینجا حرف «لا» برای نفی است، و به معنی نهی نیست، بلکه در معنـای خودش به کار رفته است، چرا که بعد از نزول این آیه، آیات زیادی نازل شده است کـه درآن مجادله با مشرکین و با اهل کتاب است، و ازآن جمله مجادلهٔ پیغمبر ﷺ با اهل کتاب در بـارهٔ رجم، و همچنین در سورهٔ عنکبوت الله تعالی فرموده است: ﴿۞ وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ و استثناء درین آیه بیانگر جواز مجادله و مناقشهٔ سود مند و نافع است.

۹- ﴿ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا﴾ «الله (درقیامت) درمیان ما وشما جمع می کنـد»، درنتیجـه در مسائلی که باهم اختلاف داریم، داوری خواهد نمود، چنانکه در سورهٔ سـبأ، آیـهٔ (۲۶) مـی فرماید: ﴿قُلۡ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ «بگو: پروردگار مان درمیان ما وشما جمع می کند، سپس درمیان مان داوری عادلانه انجام می دهد، و او داور دانا است».

۱۰- ﴿وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ۝١٥﴾ «و بازگشت همه به سوی او است».

چهار جملهٔ آخرین به ترک مقاتله با غیر مسلمین دلالت دارد، تا آنکـه الله تعـالی بعـدا برای مسلمانان به قتال اجازه داد.

مفسرین گفته اند این آیه بر ده کلمهٔ مستقل و جدا گانه مشتمل است کـه هرکـدام آن یک موضوع و مسئلهٔ مستقل را در بر دارد و در قرآن کـریم چنـین آیـه ای، غیـر از آیت الکرسی وجود ندارد.

موضوع دوم: توبیخ و تهدید برای جدال کنندگان

بعد از بیان ده مسئله، حقیقت واضح گردید و برای جدال مخالفان هیچ بهانـه ای نمانـد، لذا درینجا حجت و دلیل کسانی را که در دین الله تعالی جدال می کنند، باطل معرفی نمـوده می فرماید:

- ﴿وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ «و کسانی که در دین الله جدال می کنند، بعد ازآنکه از سوی مردم پذیرفتـه شـده اسـت، دلیـل شـان نـزد پروردگارشان باطل است».

کسی که دلیلش باطل است، او مغلوب است نتیجۀ مخاصمۀ او جز شکست چیزی نیست، این بزرگترین شرمندگی دنیوی است که انسان هنگام گفتگو ومناظره به شکست علمی مواجه گردد.

امام مجاهد - رحمه الله - که تابعی بزرگوار و شاگرد ابن عباس رضی الله عنهما - بود، گفته است: این جدال کنندگان مردمانی بودند که فکر می کردند، جاهلیت دوباره برمی گردد، پس با مسلمانان به خاطر اسلام آوردن شان جدال و گفتگو کردند، تا بتوانند آنها را به سوی جاهلیت برگردانند.

برخی دیگری از مفسرین گفته اند: این جدال کنندگان، یهود و نصاری بودند که دین خود را بر دین اسلام برتر، و نبوت موسی علیه السلام و کتاب او را که تورات است، مورد اتفاق همه می دانستند، ازینرو مسلمانان را به پیروی تورات دعوت می دادند...

اما لفظ آیه عام است، هر کسی که بعد روشن شدن حق و معرفت آن، جدال کند، تهدید و وعید مذکور درین آیه شامل حالش می گردد، چه از مشرکین باشد و چه از یهود و نصاری و یا از هر ملت دیگری.

- بعد ازین توبیخ واین شکست و رسوائی، آنها را مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید:

۱- ﴿وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ﴾ «و (از جانب پروردگار در برابر این خصومت بی مورد شان) بر ایشان خشم (الهی) است»، زیرا بدون کدام انگیزۀ اصلاحی و بدون کدام دلیل و برهان، دست به پرخاش و جدال می زنند.

۲- ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٌ ١٦﴾ «و برای ایشان عذاب سخت است».

موضوع سوم: رد بر جدال کنندگان و بیان حقانیت قرآن و حقانیت قیامت

بعد ازآن که بر این گروه معاند و جدال کنندۀ باطلگرا رد نموده به بیان حقانیت قرآن می پردازد: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَۗ﴾ «الله کسی است که کتاب مشتمل برحق و میزان (سنجش حق وباطل) را فرو فرستاده است».

مراد از «الکتاب» قرآن، ویاجمیع کتب آسمانی است، چنانکه در آغاز سوره تذکر داده شد، و مراد از «المیزان» درین آیه، عدل و انصاف است، درین صورت کلمۀ «المیزان» ترازو را نیز شامل است، زیرا منظور از ایجادآن، برگزاری عدل و انصاف است .

و یا مراد از «المیزان» درین آیه، قوانین قرآن وشرع الهی است که معیار سنجش حقوق و برابری درمیان مردم است، همانگونه که در سورۀ حدید آیۀ(۲۵) می فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ «شکی نیست که ما پیغمبران خویش را با معجزات فرستادیم و با آنها کتاب و معیار سنجش (حق و باطل) را نازل کردیم تا مردم عدل را بر پادارند» و در پرتو آن عقائد و اقوال وافعال را سنجش نموده به اصلاح آن بپردازند.

ودر سورۀ الرحمن آیۀ(۷) می فرماید: ﴿وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ﴾ «وآسمان را بر افراشت و قانون عدل وانصاف را در میان گذاشت»، اما بنا بر دو سبب راجح این است که در آیۀ سورۀ الرحمن «المیزان» به معنی آلۀ وزن یعنی ترازو است:

اول: اینکه در آیۀ مذکور به «وَضَعَ» تعبیر نموده است، نه به «أنزل».

دوم: اینکه به دنبال آن پیمایش عادلانه دستور داده فرموده است: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ﴾ «به صورت درست وزن کنید».

اما در آیۀ مورد بحث سورۀ شوری، و در سورۀ حدید به «أنزل» تعبیر نموده است، این دلیل برآن است که مقصود از «المیزان» درین دو سوره، برگزاری عدل و انصاف است. (۱)

پس مطلب آیه این است که الله سبحانه به لطف و عنایت خود کتابی نازل کرده است که حاوی آیات بینات و مشتمل برحق و معیار سنجش و شناخت حق وباطل است.

پروردگار مهربان چنین کتاب عظیم الشان را برای دفع پراگندگی ها وحل اختلافات در عقائد و آرا، حَکَم مقرر نموده است، ازین وجه اختلافاتی که امت های پیغمبران، ومجادله ای که مکابرین به راه انداخته اند ب یمورد و دور از انصاف است.

- بعد از بیان حقانیت قرآن، از حقانیت قیامت و قرب آن خبر می دهد:

- ﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ١٧﴾ «تو چه می دانی شاید آمدن قیامت نزدیک باشد»، وآن وقت همگی به محکمۀ عدالت کشانده خواهند شد و در میان شان داوری عادلانه صورت خواهد گرفت.

- سپس، موقف کافران و مؤمنان را در قبال قیامت بیان، می کند: ﴿يَسۡتَعۡجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهَا﴾ «شتاب می ورزند در طلب قیامت کسانی که به آن ایمان ندارند»، این

۱- تفسیر أضواء البیان: ۱۸۳/۷-۱۸٤ ملاحظه شود.

شتاب شان بدان خاطر است که آنها از قیامت انکار می ورزند، در دل های آنها ترس قیامت هرگز وجود ندارد، لذا شتاب ایشان در طلب قیامت موجب تعجب نیست.

- سپس از موقف مؤمنان در بارهٔ قیامت خبر می دهد: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ﴾ «و کسانی که ایمان آورده اند، ازآن در خوف و هراس اند و یقین دارندکه آن حق است»، البته اینکه چه وقت قیامت فرا می رسد، این امر به هیچ کسی حتی به فرشتگان مقرب معلوم نیست، تا این امر از یک جانب برای مؤمنان وسیلهٔ عبادت مداوم، و از جانب دیگر برای منکران سبب زیادت غفلت و اتمام حجت باشد.

از انس ﷺ روایت است «أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَ مَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا». قَالَ: لاَ شَيْءَ، إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ﷺ، فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ، فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» قَالَ أَنَسٌ: «فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَ أَبَا بَكْرٍ، وَ عُمَرَ، وَ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَ إِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ»

«مردی در بارهٔ قیامت از پیغمبر ﷺ پرسیده گفت: قیامت چه وقت است؟ پیغمبر ﷺ (به آن مرد) گفت: تو برای آن چه آماده کرده ای؟ آن مرد گفت: چیزی جز این آماده نکرده ام که الله و پیغمبرش را دوست دارم. پیغمبر ﷺ فرمود: تو با کسی که دوست می داری، همراه خواهی بود. انس ﷺ می گوید: به هیچ چیزی چنان خوش نشدیم که با شنیدن این سخن پیغمبر ﷺ «تو با کسی که دوست می داری همراه خواهی بود» خوشحال شدیم، انس ﷺ گفت: پس من پیغمبر ﷺ و ابوبکر و عمر را دوست دارم و امیدوارم که به دوست داشتنم ایشان را با آنها همراه باشم، هرچند مانند عمل آنها عمل نکرده ام». [1]

- از گمراهی منکرین قیامت خبر داده می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَٰلٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾﴾ «آگاه باش کسانی که در بارهٔ قیامت شک می کنند (و به جدال و خصومت می پردازند)، درگمراهی عمیقی فرو رفته اند»، پس بازگشت آنها به سوی حق که ازآن جمله باور داشتن به وقوع قیامت است، امر بس دشوار است.

۱- صحیح بخاری، کتاب أصحاب النبی ﷺ، باب مناقب عمربن الخطاب ﷺ حدیث: ۳۶۸۸، و صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب المرء مع من أحب، حدیث: ۲۶۳۹.

«يُمَارُونَ» شک می کنند، جدال مبنی بر شک می کنند.

- از لطف عظیم واحسان عمیم خـود خبـر مـی دهـد: ﴿ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ﴾«الله بـه بندگانش مهربان است» که به آنها حیات بخشیده عقل و شعور داد، بـرای رهنمـائی ایشـان پیغمبران فرستاده تمام اسباب معیشت را در اختیار آنها گذاشت، بـا وجـود ایـن، آنهـا او را معصیت می کنند، توبهٔ ایشان را می پذیرد، درصورت ترک توبه و عدم اصلاح خـود، آنهـا را زود عذاب نمی کند، بلکه برای ایشان مهلت می دهد، این همه احسـان او اسـت کـه بـرای بندگان به صورت عموم بخشیده است.

- اگرچه اصل احسان او عام است، اما مراتب احسان متفاوت است ﴿يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ﴾ «به هرکسی که بخواهد روزی می دهد»، این احسان خصوصی است که مربوط به مشیت او است.

- باز به علت این تفاوت اشاره می کند: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ١٩﴾«و او نیرومنـد غالـب است» هرآنچه بخواهد می کند و کسی نمی تواند مانع ارادهٔ او شود.

موضوع چهارم: ترغیب به سوی آخرت، و بی رغبت ساختن از دنیا

بعد ازآنکه الله تعالی لطف و احسان خود را برای بندگانش یادآورشد و از تفـاوت رزق و روزی خود برای بندگانش خبرداد، اکنون خاطر نشان می سازدکه باید آنها همت خـود را بـه اعمال آخرت مبذول داشته، به اعمال حسنه اقدام نمایند و از اعمال سئیه بپرهیزنـد: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦ﴾ «هرکس که کشت آخرت را بخواهد برای او درکشتش می افزائیم»، و در عوض یک حسنه برایش ده برابر و بیشتر ازآن عطا می کنیم.

- ﴿وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ٢٠﴾ «و هرکس کشـت دنیا را بخواهد، برایش (مقداری) ازآن می دهیم و او در آخرت هیچ سهمی ندارد».

درین تشبیه اشاره به این است که همه انسان ها حیثیت کشاورز، و این جهـان حیثیـت مرزعه، و اعمال انسان حیثیت بذری را دارد که محصولاتش متفاوت اسـت، کسـی محصـول بیشتر، وکسی کمتر، گروهی محصول شیرین، دیگری محصول تلخ بدست می آورند.

تفصیل بیشتر این موضوع در سورهٔ إسراء (۱۸-۱۹) مذکور است به آنجا مراجعه شود.

۞۞۞

مطلب پنجم: (از آیۀ ۲۱-۲۴) **نفی تشریع غیر الله و بیان حالت متفاوت ظالمان و مؤمنان در آخرت و پاداش هرکدامشان و اثبات حقانیت قرآن.**

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٢١﴾ تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا كَسَبُواْ وَهُوَ وَاقِعُۢ بِهِمۡۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٢٢﴾ ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗاۖ فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخۡتِمۡ عَلَىٰ قَلۡبِكَۗ وَيَمۡحُ ٱللَّهُ ٱلۡبَٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلۡحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٤﴾﴾

ترجمه:

۲۱- آیا کافران معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که الله به آن اجازه نداده است، و اگر سخن قاطعانۀ (الله برمهلت کافران تا قیامت) نمی بود، البته (در دنیا) در میان ایشان داوری می شد و یقینا برای ستمگاران (درقیامت) عذاب دردناکی است.

۲۲- ستمگاران را (در روز قیامت) از (کیفر) کارهائی که انجام داده اند بیمناک خواهی دید، و حتما (آن عذاب) به ایشان می رسد وکسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند، در باغ های بهشت اند، برای ایشان نزد پروردگار شان آنچه که بخواهند مهیا است، این احسان بزرگ است.

۲۳- (بگو) این پاداشی است که الله برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل شایسته انجام دادند (به آن) نوید می دهد، بگو من دربرابر این دعوت از شما پاداشی نمی خواهم مگر محبت نزدیکی (به الله) را، و هرکس کار نیکی کند برای او در پاداش عملش می افزائیم، یقینا الله آمرزگار قدردان است.

۲۴- آیا می گویند: این پیغمبر بر الله سخن دروغ بر بسته است؟ پس اگر الله بخواهد بر دل تو مهر می نهد (و قدرت حفظ آیات را از دلت می گیرد) و الله باطل را نابود می کند و دین حق را به فرمان خود ثابت می سازد، بی گمان او به رازهای سینه ها دانا است.

تفســـیر:

این آیات بر موضوعات ذیل مشتمل است:

۱- نفی تشریع غیرالله و تهدید برای پیروان آن؛

۲- بیان طریق دعوت،

۳- دفع شبههٔ مخالفین قرآن .

موضوع اول: نفی تشریع غیر الله و تهدید برای پیروان آن

در آیهٔ (۱۳) همین سوره سخن در بارهٔ تشریع الهی و ذکر توصیهٔ انبیـای اولـوالعزم بـه اقامهٔ آن بود و حالا درینجا به رد تشریعات غیر الله پرداخته پیروان آن را مورد تهدیـد قـرار می دهد، نخسـت مـی فرمایـد: ﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُا۟ شَرَعُوا۟ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ﴾ «آیاکافران معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که الله به آن اجازه نـداده است؟»، چنین نیست بلکه باید بدانند که در برابر قانون الهی هیچ قـانونی رسـمیت نـدارد، قانون سازی تنها ازآن او است.

مشرکان بر اساس تقلید از نیاکان جاهل و پیروی شیطان یک عـده مواشـی را بـه نـام «بحیره، سائبه، وسیله، و حام» حرام قرار می دادند، و از گوشت آن نمی خوردند، و همچنـین گوشت بعضی ازین حیوانات را برای خود شان حلال و برای همسران شـان حـرام قـرار مـی دادند، به همین ترتیب گوشت خود مرده، خون و قمار را حلال قرار می دادند و علاوه بـرآن، اعمال جاهلانه و گمراهانهٔ زیادی داشتند که آن را خودشان اختراع کرده بودند.

در حالیکه تحلیل و تحریم حق الله تعالی است، وکسی نمی توانـد از نـزد خـود قـانون گذاری نموده چیزی را حلال و چیزی را حرام قرار دهـد، بـه همـین سـبب الله تعـالی ایـن مشرکان و همچنان هر کسی که دست به چنین تشریعات منافی با شرع الهی بزنـد، تهدیـد نموده می فرماید:﴿ وَلَوْلَا كَلِمَةُ ٱلْفَصْلِ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ ﴾ «و اگر سخن قاطعانهٔ (الله بر مهلت کافران تا قیامت) نمی بود، البته (در دنیا) درمیان ایشـان داوری می شد و یقینا برای ستمگاران (درقیامت) عذاب دردناکی است».

- بعد ازآن حالت مشرکان و ستمگاران را در قیامت بیان می کند: ﴿ تَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا۟ وَهُوَ وَاقِعٌۢ بِهِمْ ﴾ «سـتمگاران را (در روز قیامـت) از (کیفـر) کارهائی که انجام داده اند بیمناک خواهی دید و حتما (آن عذاب) به ایشان می رسد»،

و هیچ گونه تخلفی درآن صورت نخواهد گرفت و خوف و عدم خوف شان، وقوع آن را به تأخیر نخواهد انداخت.

- بعد ازآن حالت پیروان تشریع الهی را درآن روز بیان می دارد: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ «وکسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادنـد»، بـرای ایشـان سه مژده است:

۱- ﴿فِى رَوْضَاتِ ٱلْجَنَّاتِ﴾ «در باغ های بهشت اند»، هر نوع لـذت و آسـایش بـرای ایشان مهیا است، لذت هائی که نه چشم آن را دیده است و نه گوش آن را شنیده است و نه تصور آن به قلب هیچ بشری خطور کرده است.

۲- ﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ﴾ «برای ایشان نزد پروردگارشان آنچه که بخواهنـد مهیـا است».

۳- ﴿ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾﴾ «این احسان بزرگ است».

- سپس از حتمی بودن این مژده های سه گانه خبر می دهد: ﴿ذَٰلِكَ ٱلَّذِى يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾«(بگو) این پاداشی است که الله برای کسانی که ایمان آورده اند و عمـل شایسته انجام دادند (به آن) نوید می دهد»، و این بشارتی است که وقوع آن حتمی است.

موضوع دوم: بیان طریق دعوت

الله سبحانه به سوی حبیب خود کتابی را وحی فرستاده است که حاوی تمام مهمات دنیا و ضامن انواع سعادت دارین است، از جملهٔ محتوای این کتاب سه موضوع نهایت مهم است: دلائل تکالیف، ثواب در برابر طاعات و عقاب درمقابل معاصی است، و بـه پیغمبـر خـود دستور داده است تا مردم را به پیروی این کتاب دارای چنین موضوعات مهم دعـوت دهـد، و در مقابل آن از ایشان پاداشی نخواهد، چنانکه می فرماید: ﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ «بگو مـن در برابر این دعوت از شما پاداشی نمی خواهم» نه مال و نه ریاست و نه شهرت.

و آنچه که از شما می خواهم اینست: ﴿إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ﴾

در تفسیر این آیه چهار قول است:

اول: «لیکن به سبب قرابتی که درمیان من و درمیان شما است به من دوستی کنیـد»، و مرا تصدیق نمائید و به سبب تبلیغ دین، مرا مورد اذیت قرار مدهید و ازمن دفاع کنید.

چون پیغمبرﷺ به تمام شاخه های قبیلهٔ قریش قرابت داشت، لذا ازآنها مطالبه نمود که پاس قرابت را مراعات نمایند، این درخواست مزد تبلیغ نیست، زیرا این امر طبیعی است که هرکسی نزدیکان خود را دوست می دارد، و آنان را یاری می دهد. این قول ابن عباس است.

در صحیح بخاری از طاوس روایت است که از ابن عباس – رضی الله عنهما- در بارهٔ ﴿إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ پرسیده شد، پس سعید بن جبیر گفت: قرابت آل محمدﷺ مراد است.

ابن عباس – رضی الله عنهما – فرمود: «عَجِلْتَ، إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ القَرَابَةِ»

یعنی ای سعید تو شتاب نمودی، چرا که در قریش قبیله ای نیست مگر اینکه پیغمبرﷺ با ایشان قرابت دارد، بعد ازآن ابن عباس آیه را چنین تفسیر نمود: مگر اینکه پیوند قرابتی را که میان من و میان شما است برقرار بدارید. (۱)

مقصود ابن عباس رضی الله عنهما این است که مراد از «القربی» درین آیه همه قبائل قریش است، تنها بنوهاشم و بنو المطلب مقصود نیستند.

دوم: «لیکن دوستی را درقرابت و عترت من مراعات نمائید» و رشته داران مرا اذیت مرسانید و مرا نیز محفوظ دارید. این قول سعید بن جبیر است.

درین تفسیر هم اشکال گمان مزد نیست، زیرا مودت در میان مسلمین واجب و محبت اقارب پیغمبرﷺ به طریق اولی واجب است، چنانکه در سورهٔ توبه (۷۱) فرموده است ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ «و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگراند».

سوم: «من از شما مزدی نمی خواهم جز اینکه به الله دوستی کنید و به وسیلهٔ طاعت وعمل صالح خود را به او نزدیک سازید». این قول حسن بصری رحمه الله است درین قول نیز اشکالی نیست، زیرا تقرب آنها به سوی الله مزد نیست.

چهارم: «من از شما مزدی نمی خواهم مگراینکه همراه قرابات و رشته داران خود دوستی وصلهٔ رحمی کنید». این قول را ابن جریر از عبدالله بن قاسم روایت کرده است،درین صورت نیز اشکالی نیست، زیرا رعایت صله رحمی، مزد تبلیغ نیست.(۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب «إلا المودة في القربی»، حدیث: ٤٨١٨.

۲- تفسیر أضواء البیان: ۷/۱۸۹-۱۹۱ ملاحظه شود.

البته درمیان این چهار قول، قول اول از همه قوی تر است چرا که به سند صحیح و در صحیح بخاری روایت شده است، که مراد از «القربی» قرابت عموم قریش مراد است و اقارب نزدیک محمدﷺ و به خصوص اهل بیت نبوت، از باب أولی داخل اند، محبت با ایشان جزء از ایمان است و فضائل اهل بیت پیغمبرﷺ در احادیث زیادی روایت شده و در خصوص ایشان پیغمبرﷺ امت خود را به احسان توصیه نموده اند. و ایمان به این احادیث، عقیدهٔ صحابهٔ کرام و عقیدهٔ تابعین و تبع تابعین و عقیدهٔ ائمهٔ دین و بلکه عقیدهٔ همهٔ اهل سنت و الجماعت است.

البته ناگفته نباید گذاشت که اگر کسی منقبت و فضیلت اهل بیت را به غرض تنقیص دیگر صحابهٔ کرام بیان می کند، او درین عملش از یهود پیروی می کند که تورات را مطابق اغراض شخصی خود تفسیر می کردند و چنین شخص در حقیقت از شدیدترین دشمنان اهل بیت پیغمبرﷺ اند.

در صحیح بخاری از ابوبکر صدیق ﷺ روایت است که فرمود: «ارْقُبُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ » یعنی مواظب (احترام و حقوق) اهل بیت محمدﷺ بوده باشید. (۱)

همچنان در صحیح بخاری از ابوبکر صدیقﷺ روایت است که او گفت: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي»

سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، البته اقارب پیغمبرﷺ نزد من محبوبتر ازآنند که به اقارب خود صله رحمی کنم.

و عمر رضی الله عنه به عباس رضی الله عنه گفت: «وَاللهِ لَإِسْلَامُكَ يَوْمَ أَسْلَمْتَ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِن إِسلَامِ الخَطَّابِ لَو أَسلَمَ؛ لِأَنَّ إِسلَامَكَ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللهِ مِنْ إِسلَامِ الخَطَّابِ»

سوگند به الله، البته در روزی که تو اسلام را پذیرفتی، مسلمان شدنت نزد من محبوبتر از مسلمان شدن پدرم خطاب بود- هرگاه اگر او مسلمان می شد-، چرا که اسلام تو نزد رسول اللهﷺ محبوبتر از اسلام خطاب بود.

این همه نشان دهندهٔ محبت صحابهٔ کرام به اقارب پیغمبرﷺ و اعتراف شان به فضیلت آنها بود، اما نقشهٔ سیاه و دودگینی را که اهل تشیع در بارهٔ رفتار صحابهٔ کرام با اقارب

۱- صحیح بخاری، کتاب أصحاب النبی ﷺ، باب قرابة رسول اللهﷺ، حدیث: ۳۷۱۲- ۳۷۱۳ .

پیغمبرﷺ ترسیم می کنند، آن همه ناشی از بغض و عداوت در قبال بهترین یاران بهترین پیغمبر است، و سخنان ایشان درین مورد جز دروغ، بهتان و افترای بیش نیست و به هیچ وجه صحت ندارد.

- سپس برای تأکید مطلب قبلی می فرماید: ﴿وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُۥ فِيهَا حُسْنًا﴾ «و هرکس کار نیکی کند برای او در پاداش عملش می افزائیم» ازیک تاده، تا هفتصد ثواب برایش عطا می کنیم.

چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ(۱۶۰) فرموده است: ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ «هرکس که عمل نیک انجام دهد، پس برای او ده برابر آن (ثواب) است»، و نیز در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۶۱) ، سورهٔ نساء آیهٔ (۴۰) بیان همین حقیقت است.

ازین آیه دانسته می شود که معنای «القربی» تقرب به سوی الله، و هر عملی است که انسان را به الله نزدیک سازد، زیرا به جا آوری حسنه بعد از «القربی» به حیث تفسیر ذکرشده است، البته تقرب الی الله عام است، تمام اعمال حسنه را در بر می گیرد که ازآنجمله دوستی و محبت با اقارب پیغمبرﷺ است.

- درپایان آیه می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ۝٢٣﴾«یقینا الله آمرزگار قدردان است» همراه با زیادت حسنات، گناهان بنده اش را محو می کند و توفیق وهدایت را نصیب او می گرداند.

موضوع سوم: دفع شبههٔ مخالفین قرآن

از آغاز سوره تا اینجا موضوع مهم و محوری، حقانیت وحی و وحدت دین بود:

۱- در آغاز سوره فرمود: ﴿كَذَٰلِكَ يُوحِىٓ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ﴾ الآیه، یعنی حقیقت وحی در میان تو و انبیای گذشته یک چیز است.

۲- این حقیقت را در آیهٔ (۷) همین سوره اعاده نموده فرمود: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ﴾ «وهمچنین به سوی تو قرآن را وحی فرستادیم» تا اصلاح را از مکه که نقطهٔ طلوع دعوت است، آغاز کنی.

۳- در آیهٔ (۱۳) همین سوره بیان داشت که تعیین شرع از طرف الله است و به وسیله انبیاء درعالم نشر شده است: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ﴾ .

۴- در آیۀ (۱۷) آن بیان داشت که برای بیان شرع الهی کتاب فرستاد: ﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ وَٱلْمِيزَانَ ﴾ به تعقیب آن در آیۀ (۲۱) این سوره، شرع غیرالله را رد نموده فرمود: ﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُا۟ شَرَعُوا۟ لَهُم ﴾«آیاکافران معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که الله به آن اجازه نداده است».

- بعد ازین بیان نهایت روشن، مشرکان را در برابر افترای ایشان بر پیغمبرﷺ توبیخ نموده می فرماید: ﴿ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴾«آیا می گویند: این پیغمبر برالله سخن دروغ بربسته است؟» و این قرآن را خودش ساخته و پرداخته است.

- الله سبحانه درجواب این شبهه می فرماید: ﴿ فَإِن يَشَإِ ٱللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ ﴾ «پس اگر الله بخواهد بردل تو مهر می نهد» یعنی اگر بر الله تعالی افترا کنی، الله تعالی بر دلت مهر می نهد و آیه های قرآن را که بر تو وحی کرده است، همه را از قلبت باز می گیرد و الله سبحانه کذابین و مدعیان دروغین نبوت و انسان های مختوم القلب را توفیق نمی دهد که آنها مصدرِ چنین علم وحکمت باشند.

زیرا درین وحی الهی علم اولین وآخرین، علم مبدأ ومعاد، همه تذکر داده شده است، وهم مشتمل برعلومی است که جز الله کسی به حقیقت آن پی نمی برد، پس این بیان کامل، با این فصاحت الفاظ و جزالت معنی از شخص مختوم القلب امکان پذیر نیست.

- سپس راجع به تائید این جواب می فرماید: ﴿ وَيَمْحُ ٱللَّهُ ٱلْبَٰطِلَ وَيُحِقُّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٤﴾ ﴾ «و الله باطل را نابود می کند و دین حق را به فرمان خود ثابت می سازد، بی گمان او به رازهای سینه ها دانا است».

چنانکه در سورۀ أنبیاء، آیۀ (۱۸) فرموده است: ﴿ بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴾«بلکه شأن ما این است که حق را برفرق باطل می کوبیم، پس حق سر باطل را می شکند (و آن را ازهم می پاشد) پس ناگهان باطل نابود می شود و وای برجان شما است از آنچه که بیان می کنید».

خاصیت قرآن این است که سخنان کفرآمیز و بدعات و رسومات وهوا وهوس را سرکوب می دهد و خودش غالب می شود.

واگر - العیاذ بالله - قرآن افترا و محمد صلی الله علیه وسلم کاذب می بود، هیچ گاه دین او غالب نمی شد و بر همه ادیان غالب و پیروز نمی شد.

و یا مطلب آیه اینست که الله سبحانه این افترای کفار وتکذیب آنها را نابود می کند و حق وحقیقتی را که خط مشی پیغمبر بزرگوار او است آشکار می گرداند و شکی نیست که حقیقت آشکار گردید و این وعدۂ الهی تحقق یافت.

این آیه دلیل برآن است که قرآن لفظ و معنایش از جانب الله تعالی است، و اینکه برخی گفته اند: که معنای قرآن از جانب الله تعالی و الفاظ آن از تعبیر جبرئیل و یا از تعبیر محمدﷺ است، با این آیه و همچنان با آیات دیگر قرآن منافات کامل دارد، به این اساس قول کسانی که چنین گفته اند، کاملا باطل و کذب است، بلکه قرآن کریم الفاظ و معانیش همه از جانب الله تعالی و کلام او است.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیۂ ۲۵-۵۳) در بارۂ ترغیب به سوی ایمان و توبه و عمل صالح و تحذیر از مخالفت آن است . و آیات این بخش در چهار مقصد تفسیر می شود:

مقصد اول: (از آیۂ ۲۵-۳۵) **ترغیب به سوی توبه، و بیان اقسام انسانها درباب توبه، و ذکر دلائل توحید و تحذیر از معاصی**

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ۲۵ وَيَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۚ وَٱلۡكَٰفِرُونَ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞ ۲۶ ۞ وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ
لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٖ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٞ ۲۷ وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ
بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ۲۸ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ
فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٞ ۲۹ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ
أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ۳۰ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ
۳۱ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ۳۲ إِن يَشَأۡ يُسۡكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظۡلَلۡنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٍ ۳۳ أَوۡ يُوبِقۡهُنَّ بِمَا كَسَبُواْ وَيَعۡفُ عَن كَثِيرٖ ۳۴ وَيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مَا
لَهُم مِّن مَّحِيصٖ ۳۵ ﴾

ترجمه:

۲۵- و او است که توبهٔ بندگانش را می پذیرد وگناهان را می بخشد و می داند آنچه را می کنید.

۲۶- و اجابت می کند درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال شایسته انجام داده اند، و از فضل خویش به ایشان بیشتر عطا می کند و برای کافران (در عوض لطف و رحمت) عذاب سختی است.

۲۷- و اگر الله روزی را برای بندگانش فراخ کند، البته در زمین سرکشی می کنند و لیکن به اندازه ای که خودش می خواهد روزی را فرود می آورد، یقینا الله به احوال بندگانش آگاه و بینا است.

۲۸- و او است که بارا ن را فرو می ریزد بعد ازآنکه (مردم از نزول باران) نا امید می شوند و رحمت خود را می گستراند و او کار ساز ستوده شده است.

۲۹- و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش جنبندگانی است که درین هردو پراگنده کرده است و او برجمع کردن آنها هر وقت که بخواهد توانا است.

۳۰- وآن مصیبت و بلایی که به شما می رسد به سبب گناهانی است که دست های شما انجام داده است، و از بسیاری (ازگناهان شما) در گذر می کند.

۳۱- وشما هرگز نمی توانید (از گرفت الله فرار کنید و او را) در زمین ناتوان سازید و شما را جز الله هیچ کارساز و مددگاری نیست.

۳۲- و از نشانه های او کشتی هائی است که همچون کوه ها در سطح دریا درحرکت اند.

۳۳- اگر او بخواهد باد را (از وزیدن) متوقف می سازد، پس کشتی ها بر روی دریا متوقف می مانند، یقینا درین امور نشانه ها است برای کسی که بسیار شکیبا و سپاس گزار باشد.

۳۴- و یا اگر بخواهد کشتی ها را به سبب آنچه که سرنشینان آن کرده اند، غرق و هلاک می کند و از بسیاری (از گناهان شما) در گذر می کند.

۳۵- (این کار به خاطر آن است تا مومنان عبرت گیرند) وتاکسانی که درآیات ما مخاصمه می کنند، بدانندکه ایشان را پناه گاهی نیست.

تفســـــیر:

این آیات بر مسائل آتی مشتمل است:

۱- ترغیب به سوی توبه و اجابت توبهٔ مومنان،

۲- اقسام انسان درباب توبه .

۳- تحذیر از معاصی .

مسئلهٔ اول: ترغیب به سوی توبه و اجابت توبهٔ مومنان

درآیات گذشته اعمال ناشایستهٔ ستمگاران را تقبیح و نکوهش نموده آنها را در روز قیامت به مجازات شدید، تهدید کرد، اما الله عزوجل، با وجود این همه گناهانی که ازین ستمگاران سرزده است، بازهم به لطف وکرم خود دروازهٔ توبه را به روی شان باز داشته می فرماید:

۱- ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی یَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ ﴾«و او است که توبهٔ بندگانش را مـی پـذیرد»، هنگامیکـه توبه کنند.

۲- ﴿ وَیَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّیِّـَٔاتِ ﴾«وگناهان را می بخشد» برای کسی کـه آمـرزش بخواهـد، و یـا دست به کارهای خوب و اعمال صالحه بزند.

۳- ﴿ وَیَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٢٥﴾ ﴾«و می داند آنچه را می کنید»، یعنی توبـهٔ کسـی کـه بـر مبنای اخلاص و صدق نیت باشد، آن را هم می داند، و کسی که به قصد تظاهر و خود نمایی و فریب توبه کند، از نیت او نیز باخبر است.

در بارهٔ ترغیب به توبه در قرآن کریم آیات زیادی وارد است، از آنجمله:

۱- در سورهٔ نـور آیـهٔ (۳۱) فرمـوده اسـت: ﴿ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِیعًا أَیُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّکُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾«ای مؤمنان همگی به سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید».

۲- در سورهٔ تحریم آیهٔ (۸) مـی فرمایـد: ﴿ یَـٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةً نَّصُوحًا ﴾ «ای مؤمنان به سوی الله توبهٔ خالصانه کنید».

۳- در سورهٔ توبه، آیهٔ (۱۰۴) می فرماید: ﴿ أَلَمۡ یَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ یَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَیَأۡخُذُ ٱلصَّدَقَـٰتِ ﴾ «آیا نمی دانند که الله توبهٔ بندگانش را اجابت می کند و صدقات را می پذیرد».

۴- در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۲۲) می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ یُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِینَ وَیُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِینَ ﴾ «یقینا الله توبه کنندگان وپاکیزگان را دوست می دارد» .

۵- در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۷-۱۸) ترغیب به توبه است.

در صحیح مسلم روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ، مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَأَيِسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجَرَةً، فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، قَدْ أَيِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ، فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا، قَائِمَةً عِنْدَهُ، فَأَخَذَ بِخِطَامِهَا، ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ: اللهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ»

«یقینا به سبب توبهٔ یکی از شما هنگامی که توبه کند، الله شادمان تر از کسی از شما می شود که بر بالای سواری اش در یک صحرا قرار داشته باشد، پس سواری اش از وی بگریزد در حالی که خوردنی و نوشیدنی اش بر پشت آن قرار دارد، پس او از دست یافتن به سواری اش نا امید شود و نزد درختی بیاید و در حالیکه از سواری اش نا امید است در سایهٔ آن درخت بخوابد، پس در همین حالت یأس و نا امیدی نا گهان سواری اش پیش رویش بیاید و از تناب آن گرفته از فرط مسرت بگوید: الله تو بندهٔ من و من پروردگار تو هستم، از شدت خوشحالی در خطا واقع شود. (۱)

البته برای پذیرش توبه سه شرط است که در صورت تحقق آن توبه پذیرفته می شود و اگر یکی ازین سه شرط وجود نداشته باشد، توبه قبول نمی شود:

۱- پشیمانی از گناه گذشته،

۲- ترک آن در زمان حال.

۳- تصیم به عدم ارتکاب آن در مستقبل.

این سه شرط در حقوق الله است، اما درحقوق العباد، علاوه برآن، شرط چهارم نیز وجود دارد که عبارت از برگرداندن حق به سوی مالکش و یا به سوی ورثهٔ او، ویا اینکه صاحب حق خودش ابرا دهد، پس به تکمیل این شروط توبه صحیح می شود، ورنه توبهٔ کاذب است.

- بعد ازآن الله تعالی از اجابتش به توبهٔ مؤمنان و احسان به ایشان خبر می دهد:

﴿وَيَسْتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ﴾ «و اجابت می کند درخواست (و توبهٔ) کسانی را که ایمان آورده اند، و اعمال شایسته انجام داده اند و از فضل خویش به ایشان بیشتر عطا می کند»، یعنی برای ایشان فوق آنچه عطا می کند که از وی مطالبه کرده بودند، واین احسان فضل پروردگار است بر کسانی که به سوی او توبهٔ صادقانه می کنند.

۱- صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب فی الحض علی التوبة و الفرح بها، حدیث: ۲۷۴۷.

- اما کسانی که توبه ننموده بر کفر خود اصرار می ورزند: ﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞ ٢٦﴾ «و برای کافران (در عوض لطف و رحمت) عذاب سختی است»، چرا که اینها نه ایمان دارند، و نه دعوت به سوی توبه را می پذیرند، و حتی اگر از گناهان شان توبه هم کنند، توبهٔ ایشان پذیرفته نیست تا آنکه قبل از همه از کفر و شرک شان توبه نکنند، الله تعالی در سورهٔ رعد آیهٔ (۱۴) فرموده است: ﴿وَمَا دُعَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ ١٤﴾«و درخواست کافران جز گام برداشتن در گمراهی نیست».

درآیهٔ گذشته بیان داشت که الله سبحانه دعای مؤمنان را اجابت می کند و ازفضل وکرم خویش برای شان افزونتر (از درخواست شان) می دهد، اما چه بسا مومنانی اند که به فقر وفاقه مبتلا هستند، دعا می کنند اما دعای شان هیچ اجابت نمی شود؟ پس حکمت این امر چیست؟ الله تعالی برای حل و پاسخ به چنین پرسش ها می فرماید:

- ﴿وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «و اگر الله روزی را برای بندگانش فراخ کند، البته در زمین سرکشی می کنند»، چرا که عادت و سرشت همه انسان ها یکسان نیست، و برخی انسان های هستند که مال سبب سبکی و طغیان و انحراف ایشان می شود، پس مصلحت در حق چنین اشخاص همین است که الله برای شان به قدر کفاف روزی می دهد، و در روزی ایشان فراخی نمی آورد.

الله تعالی در سورهٔ علق آیهٔ (۶-۷) می فرماید: ﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ «شکی نیست که انسان هنگامی که خود را غنی (و بی نیاز) ببیند، طغیان می کند»، پس این نیز فضل و احسان پروردگار است که دنیای ایشان را تا این حد توسعه نمی دهد که عامل طغیان آنها گردد، آری این فضل احسان او است که روزی آخرت را بدون حد وبدون حساب می دهد، و روزی دنیا را بر حسب ضرورت شان عطا می کند، تا موجب بغاوت شان نگردد.

- باز می فرماید: ﴿وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٖ مَّا يَشَآءُ﴾ «ولیکن به اندازه ای که می خواهد روزی را فرود می آورد»، و به هر کس مطابق آنچه الله مصلحت بداند، روزی می دهد.

چنانکه در سورهٔ حجر آیهٔ (۲۱) فرموده است: ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ﴾ «وهیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازهٔ معلوم فرود نمی آوریم».

- درپایان به علت این اندازه اشاره نموده می فرماید: ﴿إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٞ ٢٧﴾ «یقینا الله به احوال بندگانش آگاه و بینا است»، از احوال بندگان آگاهی کامل دارد و مصالح بندگان را که آیا فراخی رزق به مصلحت شان است و یا تنگی آن، این همه را خوب می داند.

مسئلهٔ دوم: دلائل توحید

در آیهٔ گذشته بیان شد که برای اینکه بنده ها سرکشی نکنند، الله روزی را به اندازهٔ معین فرود می آورد و به هر کس مطابق حالش روزی می دهد، اکنون درینجا بیان می دارد که اگر این انسان ها به روزی نیاز پیدا کنند، اسباب روزی را برای ایشان فراهم می کند و این یکی از نعمت های بزرگ الهی و از دلایل قدرت او است، می فرماید:

۱- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥ﴾ «و او است که بارا ن را فرو می ریزد بعد ازآنکه (مردم از نزول باران) نا امید می شوند و رحمت خود را می گستراند».

مراد از «رحمت» منافع باران است مانند کثرت میوه ها و انواع غذا وسائر نباتات و یا مراد از«رحمت» همه انواع رحمت او است از باب تعمیم بعد از تخصیص، زیرا باران رحمت خاص است، و علاوه بر باران، انواع رحمت خود را می گستراند، و انسان ها را غرق رحمت خود می سازد.

- سپس به علت این احسان اشاره می کند: ﴿وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٨﴾ «و اوکارساز ستوده شده است»، انواع احسان و إنعام او نتیجهٔ «کارساز» بودن او است، و ستایش مردمان ثمرهٔ انعامات او است.

این آیه ازیک طرف لطف و احسان الله تعالی را آشکار می سازد، و از طرف دیگر وحدانیت او را به اثبات می رساند، وعلم وحکمت وقدرت لا محدود او را نمایان می کند.

۲- ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖ﴾ «و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین، وآفرینش جنبندگانی است که درین هردو پراگنده کرده است».

اینجا سه نمونهٔ عظیم خلقت را دریک عبارت بسیار جامع و زیبا ذکر کرده است:

اول: آسمان ها باهمه عظمت و ارتفاع و با منظومه های شمسی، کهکشانها، و ستارگان درخشان بی شماری که مطالعهٔ آنها انسان را شگفت زده می سازد، اینها همه دلائل کمال قدرت و براهین یکتائی و وحدانیت او می باشند.

دوم: زمین مشتمل برگیاهان مختلف وگل هـای رنگارنـگ و میـوه هـای متنـوع، دارای هزاران منبع حیاتی است، این نیز نشانهٔ عظیم قدرت و دلیل دیگری برای وحدانیت او است.

سوم: انواع جنبندگان و زنده جان های برّی و بحری، اهلی و وحشی، انـواع پرنـده گـان، صدها هزار حشرات که در حساب نمی گنجد.

برخی از علماء ازین آیه دلیل گرفته اند که در آسمان ها غیر از ملائکه زنـده جـان هـای دیگری نیز وجود دارند و درمیان آنها موجودات عاقلی نیز موجود است، پس برای بقای آنهـا ضرور است که آنجا نباتات و اشجار و انهار هم باشد، البته درین مورد در هیچ و حـدیثی بـه صراحت چیزی ذکر نشده است.

- درپایان آیه به مسئلهٔ معاد اشاره نموده می فرماید: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾﴾ «و او برجمع کردن آنها هر وقت که بخواهد توانا است»، می تواند آنها را دو باره زنـده کنـد و مورد حساب و کتاب قرار دهد، زیرا زنده ساختن مجدد اینها سخت تر از آفرینش آسمان هـا و زمین نیست.

مسئلهٔ سوم: تحذیر از معاصی

آیهٔ گذشته حاکی از نزول باران رحمت بعد از نومیدی و یأس انسان ها بود، اکنون سوال وارد می شود که مصیبت هائی که به ما دست و گریبان است از کجا است؟ الله سبحانه جواب مـی گویـد: ﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ﴿٣٠﴾﴾ «وآن مصیبت و بلایی که به شما می رسد به سبب گناهانی اسـت دسـت هـای شـما انجـام داده اسـت و از بسیاری (ازگناهان شما) در گذر می کند»، و در برابر آن شما را مؤاخذه نمی کنـد، بلکـه بـه سبب برخی تکالیفی که به انسان می رسد الله تعالی گناهان وی را مغفرت می کند، چنانچـه در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَا يُصِيبُ المُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلاَ وَصَبٍ، وَلاَ هَمٍّ وَلاَ حُزْنٍ وَلاَ أَذًى وَلاَ غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» به مسلمان هیچ ماندگی و بیماری و نه اندیشه و اندوهی، و نه هیچ اذیت و نا راحتی نمی رسد حتی خاری که به بدن وی می خلد، مگر اینکه الله تعالی به سبب آن از گناهانش می کاهد. (۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ماجاء فی کفارة المرض، حدیث: ۵٦٤١.

این آیه از یک سو دلیل عدل الهی است که معاصی سبب همه مصیبت ها است، ازین ناحیه انسان را مورد تهدید قرار می دهد.

و از طرف دیگر دلیل رحمت الهی است که بسیاری گناهان بندگانش را می بخشد، ازین ناحیه انسان را امیدوار می سازد، گویا انسان را در میان خوف و رجا قرار می دهد.

- سپس به ضعف و ناتوانی انسان اشاره می کند: ﴿وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «وشما هرگز نمی توانید (از گرفت الله فرار کنید و او را) در زمین ناتوان سازید» و از حدود قدرت و گرفت او بیرون شوید.

- بعد ازآنکه جای گریز وپناگاه را نفی کرد، یار و یاور را نفی می کند: ﴿وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ۝٣١﴾ «و شما را جز الله هیچ کارساز و مددگاری نیست» که بتواند مصایب را از شما دفع کند و یا به شما کمک کند.

«وَلِی» برای جلب منفعت و «نَصِیر» برای دفع ضرر، و یا «وَلِی» کسی را گفته می شود که به طور مستقل از وی دفاع کند، و «نَصِیر» کسی را گویند که در پهلوی وی قرار گیرد.

- در آیات گذشته چندین نوع دلیل ذکر شد:

نزول باران، خلقت عالم اکبر یعنی آسمان ها و زمین، خلقت عالم اصغر یعنی انواع حیوانات، پس از بیان دلائل از مسئلهٔ معاد یادآوری نمود.

اکنون درینجا امر دیگری را ذکر می کند که از یک سو دلیل دیگری بر قدرت الله تعالی و از سوی دیگر احسان و نعمت بزرگی از جانب او برای انسان ها است، می فرماید:

۳- ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ۝٣٢﴾ «و از نشانه های او کشتی هائی است که همچون کوه ها در سطح دریا درحرکت اند»، «ٱلۡجَوَارِ» جمع «جَارِيَة»، کشتی ها، «الأعلام» -جمع «عَلَم»- کوه ها .

در سورهٔ الرحمن، آیهٔ (۲۴) نیز بیان همین مسئله است، و در سورهٔ نحل، آیهٔ (۱۴) می فرماید: ﴿وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ «وکشتی ها را می بینی که دریا را شکافته حرکت می کنند (تا عبرت گیرید) وتا از روزی وی طلب معیشت کنید، وتا سپاس گزار شوید»، در سورهٔ فاطر، آیهٔ (۱۲) نیز تذکر همین نعمت است.

پس چه کسی جز الله تعالی می تواند این کشتی ها را در سطح اوقیانوس ها به حرکت درآورد، وآنها را درمیان امواج متلاطم حفاظت کرده از غرق نجات بخشد، و ازیک نقطه به نقطهٔ دیگر منتقل سازد؟

- سپس به اسباب سیر و حرکت کشتی ها اشاره می کند: ﴿إِن يَشَأۡ يُسۡكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظۡلَلۡنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهۡرِهِۦٓ﴾ «اگر او بخواهد باد را (از وزیدن) متوقف می سازد، پس کشتی ها بر روی دریا متوقف می گردند» که نه پیش رفته می توانند، و نه می توانند به عقب برگردند. «فَيَظۡلَلۡنَ» می گردند، می مانند، «رَوَاكِدَ» جمع «راكدة» ساکن، متوقف.

- باز می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٍ ۝٣٣﴾ «یقینا درین امور نشانه ها است برای کسی که بسیار شکیبا و سپاس گزار باشد».

این جمله تنبیه است به اینکه مؤمن باید از دلائل معرفت الله غافل نباشد، زیرا انسان از دوحال خالی نیست: یا گرفتار بلا و مصیبت است، و یا در نعمت و رفاهیت به سر می برد، و هردو از طرف الله تعالی است، اگر مبتلا به مصیبت باشد، باید از صابرین باشد و اگردر نعمت و رفاهیت بسر ببرد، باید از شاکرین باشد.

- سپس ازحالت دیگر اهل کشتی خبر می دهد: ﴿أَوۡ يُوبِقۡهُنَّ بِمَا كَسَبُواْ وَيَعۡفُ عَن كَثِيرٖ ۝٣٤﴾ «و یا اگر بخواهد کشتی ها را به سبب آنچه که سرنشینان آن کرده اند، غرق و هلاک می کند، و از بسیاری (از شما) در گذر می کند»، و باآنکه مستحق هلاکت اند، هلاک شان نمی کند، گرچه بعضی آنها را هلاک کند. و یا معنی آیه اینست که «از بسیاری از گناهان شما در گذر می کند».

مطلب این هردو آیه این است: اگر الله بخواهد اهل کشتی را به هر یکی ازین دو مصیبت، مبتلا می کند:

۱- باد را از وزش بماند و کشتی را از حرکت متوقف بسازد که حالت نهایت خطیر است.

۲- یا باد تندی را بفرستد و کشتی را با سرنشینانش غرق کند، و الله بر هر چه بخواهد قادر و توانا است.

۳- اما الله تعالی انسان ها را در برابر همه گناهان شان مؤاخذه نمی کند، بلکه بسیاری از انسان ها را در گذر می کند و هلاک شان نمی کند، این مقتضای فضل پروردگار است.

حاصل اینکه رفتار وسکون و هلاکت و نجات همه در دست او است.

- سپس علت این عدل و فضل را بیان می کند: ﴿وَيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٖ ۝٣٥﴾ «(این هرسه کار به خاطرآن است، تا مؤمنان عبرت بگیرند) وتاکسانی که درآیات ما مخاصمه می کنند، بدانندکه ایشان را پناه گاهی نیست».

در «وَيَعْلَمَ» دوقرائت است:

اول: نافع، ابن عامر و یعقوب آن را به رفع «يَعلَمُ» قرائت نموده اند، درین صورت این آیه جملهٔ مستأنفه و مستقل بوده و هدف ازآن تهدید برای مشرکینی است که آنها نمی توانند از عذاب او راه فرار و نجات داشته باشند.

دوم: نزد دیگر ائمهٔ قرائت به «يَعلَمَ» به فتح حرف «میم» خوانده شده است، درین صورت، فعل «يَعلَمَ» نزد سیبویه و دیگر ائمهٔ نحو، معطوف بر فعل محذوفی است که لام تعلیل برآن داخل شده و متضمن حرف ناصب «أن» است که تقدیرش: «لِيَعتَبِرَ المُومِنُونَ وَيَعلَمَ الَّذِينَ ..» می شود، و این گونه واو را، واو صرف می نامند، زیرا این واو مابعدش را ازینکه بر ماقبلش معطوف باشد، مانع می شود، بلکه عطف آن را به فعلی می دهد که مقدر است.

و ترجمهٔ آیه، مطابق همین توجیه دوم صورت گرفته است.

❁❁❁

مقصد دوم: (از آیهٔ ۳۶- ۴۶)

ترغیب به سوی آخرت و بیان صفات مؤمنین و حالت کافران در قیامت هنگام رویت عذاب

﴿فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيۡءٖ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٣٦
وَٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ ٣٧ وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ
وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٨ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡبَغۡيُ هُمۡ يَنتَصِرُونَ ٣٩ وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ
مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠ وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم
مِّن سَبِيلٍ ٤١ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ
٤٢ وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيّٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَتَرَى
ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ يَقُولُونَ هَلۡ إِلَىٰ مَرَدّٖ مِّن سَبِيلٖ ٤٤ وَتَرَىٰهُمۡ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا خَٰشِعِينَ
مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرۡفٍ خَفِيّٖۗ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ
يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ فِي عَذَابٖ مُّقِيمٖ ٤٥ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنۡ أَوۡلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۗ
وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ ٤٦﴾

ترجـــمه:

۳۶- پس آنچه شما داده شده اید از هرچیزی که باشد، متاع (زودگذر) زنـدگی ایـن جهان است، وآنچه نزد الله است بهتر وپاینده تر است برای کسـانی کـه ایمـان آوردنـد و بـر پروردگار خویش توکل می کنند.

۳۷- و کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال بسیار زشت اجتناب می ورزند و هنگامی کـه بـه خشم آیند (خشم خود را مهار نموده) در گذر می کنند.

۳۸- وکسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت می کنند و نماز را برپا می دارند، وکار ایشـان در میان شان بر اساس مشورت است، و از آنچه به ایشـان، روزی داده ایـم، خـرج مـی کنند.

۳۹- و کسانی که اگر به ایشان ستمی رسد، (از شخص ستمگار) انتقام می گیرند.

۴۰- وکیفر بدی، همانند آن، بدی است، پس هر که درگذرد و اصلاح کنـد، پـاداش او بـر الله است، بی گمان او ستمگاران را دوست نمی دارد .

۴۱- و البته کسی که انتقام گیرد، بعد از ستمی که به او رسیده است، پس برآنها هـیچ گونـه راه عتاب وعقابی نیست.

۴۲- راه عتاب وعقاب تنها برکسانی است که بر مردم ظلم می کننـد و در زمـین بـه نـاحق سرکشی می کنند، این گروه را عذاب دردناکی هست.

۴۳- و البته هرکسی شکیبائی ورزد و بخشش کند، این کار از جملهٔ کارهای مقصودی است.

۴۴- و کسی را که الله گمراه کند، بعد از الله او را هیچ یـار و یـاوری نیسـت، وسـتمگاران را خواهی دید هنگامی که عذاب را مشاهد کنند، می گویند: آیا به سوی بازگشت به دنیـا کدام راهی وجود دارد؟

۴۵- و ایشان را خواهی دید که برآتش عرضه می شوند درحالی که از (شدت) ذلـت فـروتن اند، به گوشهٔ چشم مخفیانه (به سوی آتش) می نگرنـد و مؤمنـان مـی گوینـد: واقعـا زیانگاران کسانی اندکه روز قیامت خود و خانوادهٔ خویش را از دست داده اند، آگاه بـاش که یقینا ستمگاران درعذاب دائم اند.

۴۶- و آنها را به جز الله هیچ یاورانی نیست که ایشان را یاری دهند وکسی را کـه الله گمـراه سازد برایش (راه خلاصی ونجات) هرگز وجود ندارد.

تفسیر:

این آیات بر موضوعات ذیل مشتمل است:

۱- بی رغبت ساختن از دنیا و ترغیب به سوی آخرت،

۲- بیان صفات مؤمنان واقعی،

۳- بیان احوال کافران در آخرت به هنگام رؤیت عذاب.

موضوع اول: بی رغبت ساختن از دنیا و ترغیب به سوی آخرت

بعد ازآنکه دلائل توحید وکمال قدرت خود را ذکرکرد، به سوی حقارت دنیا و ناپایداریش اشاره می کند تا بنده فریب آن را نخورد و به آن دل نبندد، می فرماید:

- ﴿ فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيۡءٖ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾ «پس آنچه شما داده شده اید از هرچیزی که باشد، متاع زندگی این جهان است» که به زودی می گذرد، لذا فکر نکنیدکه همیشه در اختیار شما است، بلکه امروز باشما است، روز دیگر در آغوش دیگران است پس هشیار باشیدکه شما را نفریبد، شاعر می گوید:

مجو درستی عهد ازجهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

- بعد ازآن به سوی سرمایهٔ جاویدانی، وحیات ابدی آخرت ترغیب می دهد: ﴿وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ﴾ «وآنچه نزد الله است بهتر وپاینده تر است»، چرا که آن را زوالی نیست، یکبار که انسان آنرا به کف آورد، دیگر همیشه در اختیارش می باشد.

همین مطلب در سورهٔ نساء نیز مذکور است، می فرماید: ﴿قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٧٧﴾ «بگو: متاع دنیا اندک است، وآخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و شما به اندازهٔ نخ هستهٔ خرما ستم کرده نمی شوید»، و سورهٔ کهف، آیهٔ (۴۶) نیز بیان همین مسئله است.

موضوع دوم: بیان صفات مؤمنان واقعی

حالا اوصاف کسانی را که آخرت برای ایشان بهتر است، بیان می کند:

۱- ﴿لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ «برای کسانی که ایمان آوردند»، به الله و به روزآخرت و فرشتگان و به پیغمبران به کتاب های آسمانی و به تقدیر، و سپس به مقتضای ایمان شان عمل هم

نمودند، زیرا ایمان در عرف شریعت اقرار محض نیست، بلکه تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به آن است.

ایمان را بر همه اوصاف شان بدان سبب مقدم داشت که چون اساس و محور پذیرش همه اعمال است و بدون ایمان، هیچ عمل انسان مدار اعتبار نیست.

۲- ﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾﴾ «و بر پروردگار خویش توکل می کنند». توکل عبارت از اعتماد قلب به الله جل جلاله است درکافهٔ امور، جلب منفعت باشد و یا دفع ضرر، و توکل عمل قلبی است، بعد ازآن وصفی را ذکر می کند که جنبهٔ پاکسازی دارد، می فرماید:

۳- ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ «و کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال بسیار زشت اجتناب می ورزند». «كَبَائِرَ الْإِثْمِ» گناهان بزرگی که شرع به صورت جدی ازآن منع نموده و فاعلش را به عقاب آخرت هشدار داده است، مانند، غیبت، سود خوری، ظلم و تجاوز بر مردم.

«وَالْفَوَاحِشَ» جمع «فاحشه» هر عمل بسیار زشت و قبیحی که دین اسلام به شدت ازآن منع نموده است و مرتکب آن را به عذاب هشدار داده است، و یا برای مرتکبین آن عقوبت دنیوی وضع نموده است، مانند: قتل، زنا، سرقت، قطاع الطریقی.

برخی از علماء گفته اند: «فاحشه» هر عملی است که شرع وعقل سلیم، و طبع سالم ازآن نفرت کند، برابر است که قول باشد یا فعل، چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ (۲۲) در رابطه بانکاح منکوحهٔ پدر می فرماید: ﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾«یقینا چنین نکاح بسیار زشت و موجب خشم و روش بد است». «فَاحِشَةً» اشاره به قبح عقلی و «وَمَقْتًا» اشاره به قبح شرعی، «وَسَاءَ سَبِيلًا» اشاره به قبح عادی است.

در آیهٔ مورد بحث ذکر فواحش بعد از کبایر، از باب عطف خاص بر عام است.

و چون بیشتر کبایر و فواحش از قوهٔ غضبی سرچشمه می گیرد، لذا در مدح این مومنان می فرماید:

۴- ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾﴾«وهنگامی که به خشم آیند (خشم خود را مهار نموده) در گذر می کنند»، چون آنها بر نفس خود تسلط دارند، لگام نفس در اختیار شان است، نه اینکه زمام آنها در اختیار نفس باشد، به همین سبب هنگام خشم نه تنها اعمال و اقوال زشت از ایشان سر نمی زند، بلکه از شخصی که آنها را به خشم آورده است درگذر می

کنند. اوصاف گذشته ازقسم تخلیه (پیرایش و پاک سازی نفس) بودند، و اوصافی که آینده ذکر می کند از نوع تحلیه (آرایش نفس) می باشند:

۵- ﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ﴾ «وکسانی اندکه دعوت پروردگارشان را اجابت می کنند» وطاعت او را به جان ودل می پذیرند و نشانهٔ اجابت شان برای الله، اقامهٔ نماز است، لذا می فرماید:

۶- ﴿وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «و نماز را برپا می دارند»، وجه اختصاص نماز از میان ارکان دین این است که نماز درمقام استجابت در مرتبهٔ دوم قرار دارد، و درمیان بنده وپروردگارش رابطهٔ نهایت مستحکمی است و هم درصفای نفوس وتزکیهٔ قلوب، و ترک فواحش ظاهر و باطنی تأثیر عجیبی دارد.

۷- ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ « وکار ایشان درمیان شان بر اساس مشورت است» هرگاه امر مهمی پیش آید، راه حلش را از همین طریق جستجو می کنند و تنها به عبادت بسنده نمی شوند، بلکه عبادت مالی را نیز به جا می آورند، لذا می فرماید:

۸- ﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣٨﴾ «و از آنچه به ایشان، روزی داده ایم، خرج می کنند». از جملهٔ این صفات، نماز فریضهٔ عبادی و زکات فریضهٔ اجتماعی، وشوری فریضهٔ سیاسی است.

پیغمبرﷺ در بسا امور اجتماعی و سیاسی با اصحاب مشوره می کردند، اما در امور عبادتی مشوره نمی کردند، زیرا احکام از جانب الله نازل می شد، و اما اصحاب کرام در استنباط و فهم احکام باهم مشوره می کردند، و ازکتاب وسنت، احکام استنباط می کردند.

نخستین مسئله ای را که اصحاب کرام موضوع شوری قرار داده بودند مسئلهٔ خلافت بود، چرا که در بارهٔ تعیین شخص معین به حیث خلفیه، از جانب پیغمبرﷺ تصریح نشده بود، هرچند اشاراتی درین مورد از جانب ایشان شده بود، لذا بعد از وفات پیغمبرﷺ صحابهٔ کرام به مشورت پرداختند و در نتیجه ابوبکر صدیق را به حیث خلیفه تعیین کردند.

شیوهٔ صحابهٔ کرام در بارهٔ اموری که حکم صریح آن برای ایشان معلوم نمی شد، این بود که به مشاورت و رای زنی می پرداختند و در نتیجه رایی را که با اصول شرع موافق می یافتند به آن عمل می کردند.

- بعد ازآن وصف دیگر ایشان را بیان می کند که نشان دهندهٔ عدم تسلیم شدن ایشان در برابر ظلم و تجاوز است، لذا می فرماید:

۹- ﴿ وَالَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ الْبَغْىُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «و کسانی اندکه اگر به ایشان ستمی رسد، (از شخص ستمگار) انتقام می گیرند»، و در مقابل ظلم سکوت و سر تسلیم خم نمی کنند.

- بعد ازآنکه انتقام جوئی از ظالم را ستود، ابراز می داردکه آن انتقام باید مطـابق و برابـر همان ظلم باشد، و مقتضای عدالت نیز همین است، می فرماید:

- ﴿ وَجَزَٰٓؤُا۟ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ﴾ «کیفر بدی، همانند آن، بدی است»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۹۴) فرموده است: ﴿ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱعْتَدُوا۟ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ﴾ «پس هرکسی برشما تجاوز کند، بر او همانند آن، تعدی و تجاوز کنید و از الله بترسید».

البته مماثلت گاهی در غرض و صورت می باشد، که این مماثلت تامـه مـی باشـد، مانـند مماثلت در قصاص از قاتل، و در قصاص از جروح و زخم هایی که مماثلت درآن ممکن اسـت، مانند قطع اعضاء، شکستن دندان ها.

البته مماثلت تامه گاهی نا ممکن می باشد، در چنین حالت به مماثلت مـادی اقـدام مـی شود، مثلا اگر قصاص در زخم هایی که مماثلت درآن ممکن نیست، و در تطبیق قصـاص بـیم آن می رود که شخص تجاوز کار، جان خود را از دست می دهد، پس در چنین صـورت از وی غرامت گرفته شده به شخص متضرر داده می شود.

و یا اگر تعدی و تجاوز به تلف کردن اشیا باشد و آن شئ اگر مثل داشته باشد، از شـخص تجاوز کار، مثل آن گرفته می شود، و اگر مثل نداشته باشد، قیمت آن گرفته می شود.

همچنان می تواند دشنام را به دشنام پاسخ دهد، اما جایز نیست که تهمت را بـه تهمـت، و دروغ را به دروغ پاسخ دهد، چرا که تهمت پاسخ تهمت و دروغ پاسخ دروغ شده نمی تواند.

- تعدی برشخص تجاوز کار به اندازهٔ تجاوز و تعدی اش، مقتضای عـدل اسـت، ولـی بـا وجود این، عفو و گذشت افضل است، لذا می فرماید: ﴿ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «پس هـر که درگذرد و اصلاح کند، پاداش او بر الله است».

نظیر این آیه در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۶) فرموده است: ﴿ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا۟ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ ۖ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ ﴾ «واگر کیفر دادید، به اندازه ای که به شـما تعـدی شـده است کیفر دهید و اگر صبر را درپیش گیرید، البته صبر برای صبرکنندگان بهتر است».

- و علت مشروعیت انتقام از ظالم و مماثلت در انتقـام اینسـت کـه: ﴿ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾ ﴾ «بی گمان او ستمگاران را دوست نمی دارد»، کسانی که ابتداءً ظلم می کننـد و یـا در

گرفتن انتقام از حد تجاوز می کنند، آنها همه ظالمان هستند، و الله سبحانه چنین افراد را دوست نمی دارد.

- بعد از مقام ظلم به مقام عدل اشاره نموده مـی فرمایـد: ﴿وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ ﴿٤١﴾﴾ «و البته کسی که انتقام گیرد، بعد از ستمی که به او رسیده اسـت، پـس برآنها هیچ گونه راه عتاب وعقابی نیست»، زیرا انتقام از ظالم حق مسلّم مظلوم است.

- سپس کسانی را که واقعا مستحق ملامت و توبیخ هستند، معرفی می کنـد: ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾﴾ «راه عتاب وعقاب تنها برکسانی است که بر مردم ظلم می کنند و در زمین به ناحق سرکشی می کنند، این گـروه را عذاب دردناکی هست».

- درپایان بحث به اهمیت صبر(مقام احسان) اشاره نموده می فرماید: ﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾﴾ «و البته هرکسی شکیبائی ورزد و بخشش کنـد، ایـن کـار از جملـهٔ کارهای مقصودی است». و نزد الله تعالی پاداش فراوان دارد.

در مسند احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که مردی ابوبکر را در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشـنام داد، پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم (از صبر ابوبکر رضی الله عنه) متعجبانه تبسم می کرد، هنگامی کـه آن مـرد از حـد گذشت (و مسلسل دشنام داد) ابوبکر -رضی الله عنه- به بعضی از دشنام های آن مرد، پاسـخ داد، پـس پیغمبر صلی الله علیه وسلم به خشم آمد و از مجلس برخاست، ابوبکر رضی الله عنه نیز به دنبال ایشان روان شد، و گفـت: یا رسول الله ! آن مرد مرا دشنام می داد و شما نشسته بودید، اما هنگامی که من بـه بعضـی از سخنانش پاسخ گفتم، شما به خشم آمده از مجلـس برخاسـتید؟ پیغمبرفرمـود: یقینـا بـا تـو فرشته ای بود که از سوی تو پاسخ می داد، هنگامی که تو خودت برخی از سـخنان آن شـخص را پاسخ دادی، شیطان در آمد، و من حاضر نبودم که با شیطان بنشینم، سپس فرمود:

«أَبَا بَكْرٍ ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ حَقٌّ مَا مِنْ عَبْدٍ ظُلِمَ بِمَظْلَمَةٍ فَيُغْضِي عَنْهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَعَزَّ اللَّهُ بِهَا نَصْرَهُ وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ عَطِيَّةٍ يُرِيدُ بِهَا صِلَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا كَثْرَةً وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ يُرِيدُ بِهَا كَثْرَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا قِلَّةً»

ای ابوبکر ! سه خصلت طوری است که همه ای آن حق است: (نخست) کسـی کـه بـر وی ستم کرده شود، و او به غرض رضای الله عزوجل ازآن چشم پوشی کند، الله او را کمـک مـی کند، (دوم) مردی که به غرض صله رحمی دروازهٔ عطیه و بخشش را بگشاید، الله به سبب آن

عطیه، مال آن شخص را می افزاید، (سوم) کسی که به غرض افزایش مال به سؤال گری می پردازد، الله عزوجل به وسیلۀ سؤال گری مال آن شخص را کم می کند. (۱)

فائده:

درضمن این بحث سه نوع انسان ذکر شده است: عادل، ظالم، محسن:

۱- عادل، کسی است که بعد از ظلم، از ظالم انتقام می گیرد، پس بر وی هیچ گونه عتاب وعقابی نیست: ﴿ وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِۦ ﴾ «اشاره به این است».

۲- ظالم، کسی است که بدون موجب ظلم و فساد کند، چنین انسان مستحق عتاب وعقاب وقصاص است ﴿ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ ﴾ اشاره به این گروه است.

محسن، کسی است که شکیبائی ورزد، عفوکند، این گونه مردم را مورد ستایش قرار داده فرمود: ﴿ وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ ﴾.

موضوع سوم: بیان احوال کافران در قیامت به هنگام رویت عذاب

درآیات گذشته ظالمان و متجاوزان را به «عذاب أليم» وعید داد، اکنون درین آیات حالت کافران را در آخرت به هنگام دیدن عذاب بیان می کند، البته نخست گمراهی و ضلالت ایشان را در دنیا بیان داشته می فرماید:

- ﴿ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِيٍّ مِّنۢ بَعْدِهِۦ ﴾ «و کسی را که الله گمراه کند، بعد از الله او را هیچ یار و یاوری نیست»، تا او را به راه حق هدایت کند، و از گرداب جهل و غوایت رها سازد، چنانکه در سورۀ کهف فرموده است: ﴿ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿١٧﴾ ﴾ «و کسی را که الله گمراه سازد، پس هرگز برایش دوست و رهنمائی نمی یابی».

- سپس حالت ایشان را در قیامت بیان می کند: ﴿ وَتَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾ ﴾ «و ستمگارن را خواهی دید هنگامی که عذاب را مشاهد کنند، می گویند: آیا به سوی بازگشت به دنیا کدام راهی وجود دارد؟».

«مَرَدٍّ» مصدر میمی است، به معنی رجوع و برگشت.

۱- مسند احمد، حدیث: ۹۶۲۴، و این حدیث صحیح است، نگاه: سلسلة الصحيحة، حديث: ۲۲۳۱.

این آرزوی بازگشت ایشان، در سورهٔ مومنون نیز بیان شده است: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ٱرْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّىٓ أَعْمَلُ صَٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ «(کافران همچنان به اعمال بد خود ادامه می دهند) تا زمانی که به یکی ایشان مرگ فرا رسد، می گوید: پروردگارا! مرا (به سوی دنیا) باز گردان تا در آنچه ترک کردم (و تقصیر نمودم) کار نیک انجام دهم، (به او گفته می شود) هرگز نه (و مطالبه اش پذیرفته نمی شود)، این سخنی است که او به زبان می گوید، (و اگر بر گردانده شود باز هم، همانند گذشته عمل می کند) و پیش روی ایشان برزخ است تا روزی که بر انگیخته می شوند». همچنین سورهٔ انعام، آیهٔ (۲۷-۲۸) نیز بیان همین مطلب است.

آروزیی که درین آیه ذکر شد، در برخی مواقف قیامت است، و در برخی مواقف دیگر، مرگ را تمنا می کنند، چنانکه در سورهٔ الحاقه، می فرماید: ﴿يَٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾﴾ «ای کاش مرگ می بود که کار ما را پایان می بخشید».

- حالت دیگرشان را به هنگام رانده شدن شان به سوی آتش دوزخ، بیان می کند: ﴿وَتَرَىٰهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِىٍّ﴾ «و ایشان را خواهی دید که برآتش عرضه می شوند، درحالیکه از (شدت) ذلت فروتن اند، به گوشهٔ چشم مخفیانه (به سوی آتش) می نگرند»، هرگاه حال ایشان پیش ازورد آتش چنین زبون باشد، پس حالت آنها در داخل آتش چگونه خواهد بود؟.

- هنگامی که مؤمنان این حالت ذلت بار کافران و مشرکان را مشاهده می کنند، به توبیخ و سرزنش آنها می پردازند: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ﴾ «ومؤمنان می گویند: واقعا زیانگاران کسانی اند که روز قیامت خود و خانوادهٔ خویش را از دست داده اند». با انداختن خود به آتش، نفس خود را از دست دادند و در عین حال اگر موجب گمراهی اهل و عیال خود نیز شده و سبب دخول آنان به دوزخ شده باشند، با این عمل شان آنها را نیز از دست داده اند، و اگر اهل و خانوادهٔ ایشان مؤمنان بوده به جنت بروند، بازهم به سبب جدایی و فراق از ایشان، آنها را نیز از دست داده اند.

- پس الله سبحانه برای تصدیق گفتار مومنان می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾﴾ «آگاه باشید که یقینا ستمگاران درعذاب دائم اند»، نه جای گریز دارند و نه راهی برای خلاصی پیش روی ایشان وجود دارد.

ممکن است، این ظالمان تصورکنند که معبودانی که در دنیا آنهـا را عبـادت مـی کردنـد سبب نجات آنها گردند، لذا برای قطع طمع آنها می فرمایـد: ﴿ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ ﴾ «و برای آنها به جز الله یاورانی نیست که ایشان را یاری دهند » و به میانجی گری آنها را نصرت وشفاعت کنند، چنین کسی اصلا درآن روز آنها را کمک و نصرتی کـرده نمی تواند، پس ازهمه جوانب راه امید به روی شان مسدود است.

- لذا درپایان بحث می فرماید: ﴿ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾ ﴾ «وکسی را که الله گمراه سازد برایش (راه خلاصی ونجات) هرگز وجود ندارد».

درآیۀ (۴۴) همین سوره فرمود: ﴿ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ مِّن بَعْدِهِ ﴾ «و کسـی را کـه الله گمراه کند، بعد از الله او را هیچ یار و یاوری نیست».

۞۞۞

مقصد سوم: (از آیۀ ۴۷-۴۸) **ترغیب به سوی ایمان وکشف حال طبیعت انسان**

﴿ اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ۚ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ ﴿٤٧﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ ۗ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنسَانَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴۷- دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید، پیش ازآنکه روزی فرا رسد که از جانـب الله آن را بازگشتی نیست، درآن روز شما هیچ پناه گاهی ندارید و نه (ازگناهان خویش) انکـار کرده می توانید.

۴۸- پس اگر روی گردانند (تو غمگین مشو، چرا که) ما تو را بر ایشان نگهبـان نفرسـتادیم، برذمۀ تو جز تبلیغ نیست، و هنگامی که ما به انسان ازجانب خود بخشایشی بچشـانیم، بدان شاد می شود و اگر به خاطر کارهائی که دست های شان انجام داده است، بـه آنهـا مصیبتی برسد (رحمت ما را فراموش می کنند) و قطعا انسان بسیار ناسپاس است.

تفسیر:

درین آیات دو مسئله مورد بحث قرار گرفته است:

۱- ترغیب به سوی ایمان،

۲- بیان طبیعت و سرشت انسان.

مسئلهٔ اول: ترغیب به سوی ایمان

بعد از شرح و بیان وعده هایی که الله تعالی به مومنان داده و وعیدی که متوجه کافران ساخته و همچنین بیان حالت کافران در برابر دوزخ، حالا درین آیه هدف از ذکر آن همه وعده و وعید را بیان می کند که اجابت به دعوت توحید و انجام دادن عبادت خالص برای الله تعالی است، پیش ازآنکه فرصت از دست برود و روز برگشت ناپذیر فرا رسد، می فرماید: ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِرَبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ﴾ «دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید، پیش ازآنکه روزی فرا رسد».

سپس از سه حکم آنروز تذکر می دهد:

۱- ﴿لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ﴾ «مَرَدَّ» مصدر میمی است، به معنی بازگشت، و «مِنَ ٱللَّهِ» اگر متعلق به «يَأۡتِيَ» باشد، پس معنی آیه چنین خواهد شد: «آن روز ازجانب الله فرا می رسدکه آنرا باز دارنده ای نیست»، چنانکه در سورهٔ طور آیهٔ(۸) می فرماید: ﴿مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٖ ۸﴾ «آن را دور کننده ای نیست».

یا اینکه «مِنَ ٱللَّهِ» متعلق به «مَرَدَّ» است، پس درین صورت معنی آیهٔ چنین می شود: «از جانب الله آن را بازگشتی نیست»، یعنی هنگامی که الله سبحانه به آمدن آن روز دستور دهد، دیگر آن دستور واپس نمی شود، و آن روز را الله تعالی باز نمی گرداند.

۲- ﴿مَا لَكُم مِّن مَّلۡجَإٖ يَوۡمَئِذٖ﴾ «و شما درآن روز هیچ پناه گاهی ندارید»، چنانکه در سورهٔ قیامت می فرماید: ﴿يَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذٍ أَيۡنَ ٱلۡمَفَرُّ ۱۰﴾ «انسان درآن روز می گوید: جای گریز کجاست؟»، و در سورهٔ الرحمن، آیهٔ (۳۳) نیز اشاره به همین مسئله است.

۳- ﴿وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٖ ۴۷﴾ «و نه (ازگناهان خویش) انکار کرده می توانید»، چرا همه ای آن گناهان درنامه های اعمال تان ثبت گردیده است و علاوه برآن اعضای انسان نیز

بر علیه وی گواهی می دهند. یا معنی آیه این است که شما نمی توانید در برابر عذابی که می شوید انکار و اعتراض کنید، جز سر تسلیم چاره ای ندارید.

- سپس به غرض تسلی برای پیغمبر ﷺ می فرماید: ﴿فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظًاۖ﴾ «پس اگر روی گردانند (تو غمگین مشو، چرا که) ما تو را برایشان نگهبان نفرستادیم» لذا تو در برابر اصرار آنها برکفر، مؤاخذه نخواهی شد، چرا که ﴿إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ﴾ «برذمۀ تو جز تبلیغ نیست» برابر است که آنها اجابت کنند، یا اعراض نمایند، اگر اجابت کنند، به سود خود شان است و اگر اعراض کنند، تنها و تنها به ضرر خودشان است و بس.

مسئلۀ دوم: بیان طبیعت و سرشت انسان

بعد از بیان اعراض مشرکان، اکنون سبب این اعراض و اصرار ایشان بر باطل را ابراز داشته می فرماید: ﴿وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةً فَرِحَ بِهَاۖ﴾ «و هنگامی که ما به انسان ازجانب خود بخشایشی بچشانیم (مانند صحت بدن و رزق فراوان و عزت وجاه، طبیعتش) بدان شاد می شود»، دلش خوش، قلبش مطمئن شده ازمنعم حقیقی خود غافل می گردد، و گمان می برد که به منت های سعادت وکامیابی دست یافته است، لذا دچار غرور و خود باختگی می شود.

سپس حالت انسان را به هنگام مصیبت بیان می کند: ﴿وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَإِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ كَفُورٞ ۝٤٨﴾ «و اگر به خاطر کارهائی که دست های شان انجام داده است، به آنها مصیبتی برسد (رحمت ما را فراموش می کنند) و قطعا انسان بسیار ناسپاس است»، و به سبب یک مصیبت اندک همه نعمت هائی را که به وی عطا کرده ایم نا سپاسی می کند.

- الله عزوجل درینجا «فَإِنَّهُ» یا «فَإِنَّهُم» نگفت بلکه «فَإِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ كَفُورٞ» گفت، اشاره به اینکه این طبیعت و سرشت مطلق انسان است که هنگام نعمت مغرور، و در وقت مصیبت ناسپاس می گردد، چنانکه در سورۀ ابراهیم آیۀ (۳۴) و سورۀ حج آیۀ (۶۶) و سورۀ زخرف آیۀ (۱۵)از طبیعت و سرشت انسان به صورت عموم بحث نموده است.

و آثار این نا سپاسی، در زنان بشتر نمایان و ظاهر است، چنانچه در صحیح مسلم از عبد الله بن عمر - رضی الله عنهما- روایت است که رسول الله ﷺ خطاب به زنان فرمودند:

«يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ، تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ» فَقُلْنَ: وَبِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ العَشِيرَ»

«ای گروه زنان صدقه کنید، چراکه من بیشتر دوزخیان را از جنس شما زنان دیدم. زنان گفتند: به چه اساس ما بیشتر اهل دوزخ هستیم؟ فرمود: شما زیاده لعنت می کنید و شوهران تان را ناسپاسی می کنید». (۱)

آری افرادی که به اثر تعلیم وتربیه و ارشادات الهی، مهذب و پاک شده اند، آنها ازین حکم مستثنی هستند، چنانچه در صحیح مسلم روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«عَجَبًا لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»

«شگفتی و تعجب است به حال انسان مؤمن که همه حالت او برایش بهتری است، و این خصوصیت جز انسان مؤمن برای هیچ کس دیگری حاصل نیست، اگر خوشی نصیبش شود، شکر می کند، پس این شکر برایش بهتر است و اگر مصیبت و تکلیفی برایش برسد، صبر می کند، و این صبر برایش بهتر است» (۲)چرا که موجب اجر و پاداشش می شود.

✿✿✿

مقصد چهارم: (از آیهٔ ۴۹-۵۳) **تصرف الله تعالی در کائنات و بیان انواع وحی و اثبات رسالت محمد ﷺ**

﴿ لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ
﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانٗا وَإِنَٰثٗاۖ وَيَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًاۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ﴿٥٠﴾ ۞ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن
يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ
﴿٥١﴾ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحٗا مِّنْ أَمْرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدْرِي مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورٗا نَّهْدِي بِهِۦ
مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسْتَقِيمٖ ﴿٥٢﴾ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي
ٱلْأَرْضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥٣﴾ ﴾

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب الزکاة علی الأقارب، حدیث: ۱۳۹۳، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان باب بیان نقصان الإیمان بنقصان الطاعات، حدیث: ۲۵۰.

۲- صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب المؤمن أمره کله خیر، حدیث: ۷۶۹۲.

ترجـــمه:

۴۹- مالکیت آسمان ها و زمین از آن الله است، هرچه بخواهد می آفریند، برای کسی که می خواهد دختران می بخشد و برای کسی که می خواهد پسران عطا می کند.

۵۰- یا برای ایشان پسران و دختران را جمع می کند، وکسی را که مـی خواهـد عقـیم مـی گرداند، حقا که او دانای توانا است.

۵۱- و برای هیچ آدمی ممکن نیست که الله با اوسخن گوید، مگر از طریق وحـی، یـا ازپـس پرده، یا قاصدی (از فرشتگان) را می فرستد، پس او به فرمان الله آنچه را که می خواهد به او وحی می آورد، بی گمان او برتر و باحکمت است.

۵۲- و همانگونه (که به پیغمبران پیش از تو وحی کردیم) قرآن را به فرمان خود به سوی تـو وحی فرستادیم، تو نمی دانستی که کتاب چیست و نمی دانستی کـه ایمـان چیسـت؟ ولیکن ما وحی را روشنی قرار دادیم که به وسیلهٔ آن هرکس از بنـدگان خـویش را کـه می خواهیم هدایت می کنیم و یقینا تو آنها را به سوی راه راست رهنمایی می کنی.

۵۳- (به سوی) راه الله، آنکه از آن او است همهٔ آنچه که درآسمان ها وآنچه در زمین اسـت، آگاه باش همه کارها به سوی او باز می گردد.

تفســـیر:

این آیات مشتمل بر مسائل آتی است:

۱- بیان تصرف الله تعالی در کائنات،

۲- بیان انواع وحی به سوی أنبیاء علیهم السلام،

۳- اثبات حقانیت رسالت محمد ﷺ.

مسئلهٔ اول: بیان تصرف الله تعالی در کائنات

بعد ازآنکه طبیعت انسان را شرح نمود، درنفس سامع سؤال پیدا می شود که چرا انسـان با اخلاق و تهذیب کامل آفریده نشد تا درحالت نعمت شاکر باشد و در وقـت مصـیبت صـابر باشد؟ در پاسخ به این سؤال روشن می دارد که کائنات همه چیز ملکیت الله تعالی اسـت و او چگونه ای که می خواهد در ملکیت خود تصرف می کند، و کسی حق مجادله در شـئون او را ندارد، می فرماید:

- ﴿ لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ﴾ «مالکیت آسمان ها و زمین از آن الله است»، یعنی از علویات تا سفلیات، از فرش تا به عرش، همه ملک و مخلوق او است و همه چیز مربوط به ارادهٔ او و همه نیازمند لطف و مرحمت او است، او واحد لاشریک است وهمه دلائل وحدانیت وکمال قدرت او است، و او متصرف مطلق است، هرچه می خواهد می کند و می آفریند، هیچ کس حق ندارد که اعتراضی یا سؤالی کند.

- سپس برای اثبات این مُدّعَی دلیل ذکر می کند: ﴿ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ﴾ «هرچه بخواهد می آفریند»، همانگونه که ملائکه را درعالی ترین اوصاف و اخلاق آفرید، و همان طوری که همه انواع حیوانات را به طبیعت و شکل مناسب حال شان آفریده و انسان را به استعداد خیر و شر، همراه با تفاوت در عقل، در رزق و روزی، و در سعادت و شقاوت آفریده است.

بعد از آن ازعموم «مَا يَشَاءُ» چهار حالتی را که نمونهٔ تصرف کامل است، به صورت خصوص بیان می کند:

- حالت اول: ﴿ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا ﴾ «برای کسی که می خواهد دختران می بخشد».

درینجا «إناث» را بر «ذکور» مقدم ذکر نموده، و در آیهٔ بعدی «ذکور» را برإناث» تقدیم نموده است.

سببش – و الله اعلم – این است که پیشتر بیان داشت که خلقت «إناث» مطابق مشیت او است و مشیت او برخلاف مشیت والدین است که آنها دختران را یک موجود بسیار بی ارزش می پنداشتند، لذا خواهش ایشان این بود که نزدشان پسران پیدا شوند، چنانکه در سورهٔ نحل آیهٔ (۵۸-۵۹) آیهٔ موضوع را روشن ساخته است.

پس با تقدیم ذکر «إناث» بر «ذکور»، سوی این مطلب اشاره می کند که زنان موجودات بی قدر و بی ارزش نیستند، بلکه نزد الله تعالی ارزشی خاصی داشته و یکی از نعمت های گران قدر الله تعالی برای شما هستند.

- حالت دوم: ﴿ وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ۝٤٩ ﴾ «وبرای کسی که می خواهد پسران عطا می کند»، این همه به ارادهٔ او صورت می گرد، انسان را در آفرینش پسر و دختر، هیچ دخلی نیست، پس کسانی که زنان خود را به خاطر دختر به دنیا آوردن شان ملامت و سرزنش می کنند، و یا طلاق می دهند، این عملکرد آنها نشان جاهلیت و فساد عقیده و فساد تربیت فامیلی و اجتماعی آنها است، و همچنان کسانی که به غرض پیدایش پسران، به مزارات روی می آورند و یا به نام پیر و ولی و مرشد و فلان، بر خود نذر می گردانند، و یا به این غرض از

آغا صاحب و پیر صاحب و خلیفه صاحب تومار و شویست و غیر اعمال جاهلی را انجام می دهند، این همه دلیل فساد عقیدۀ ایشان است، و این هر دو گروه - العیاذ بالله - غیر الله را در امر خالقیت شریک الله تعالی قرار داده اند، و چنین عقیده شرک اکبر است که انسان را از اسلام بیرون می کند.

- حالت سوم: ﴿أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا﴾ «یا برای ایشان پسران و دختران را جمع می کند» یعنی پسران شان را با دختران شان جفت می سازد، به این معنی که الله تعالی هم برایش پسران عطا می کند و هم دختران.

- حالت چهارم: ﴿وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا﴾ «وکسی را که می خواهد عقیم می گرداند»، پس اگر او به تمام اطبای جهان روی آورد، هیچ دوایی به دردش نخواهد خورد.

بعض مفسرین گفته اند:

جملۀ اولی: اشاره به لوط وشعیب علیهماالسلام است که اولاد ذکور نداشتند.

جملۀ دوم: اشاره به ابراهیم علیه السلام است که اولاد اناث نداشت.

وجملۀ سوم: اشاره به محمد صلی الله علیه وسلم است که هردو صنف را دارا بود.

وجملۀ چهارم: اشاره به عیسی ویحیی علیهما السلام است که هیچ اولاد نداشتند.

گروه دیگری از مفسرین گفته اند: آنچه درین آیه ذکر شده یک حکم عام است، زیرا هدف از ذکر این حالات، بیان نفوذ قدرت الله سبحانه در آفرینش است که چگونه ای که بخواهد تصرف می کند. و همین قول راجح است.

پس این آیات بیانگر اینست که کائنات همه ملک او است، نه کدام شریکی دارد و نه منازعی، تصرف و اختیارات هم همه در دست او است، چگونه ای که بخواهد تصرف می کند، وکسی نمی تواند در برابر تصرفات او زبان اعتراض بکشاید.

- درپایان بحث می فرماید: ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۝٥٠﴾ «حقاکه او دانای توانا است».

مسئلۀ دوم: بیان انواع وحی به سوی أنبیاء علیهم السلام

بعد ازآنکه نعمت های جسمانی و انواع آن را بیان داشت، به دنبال آن، نعمت روحی یعنی وحی و اقسام آن را مورد بحث قرار می دهد:

- ﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ ﴾ «برای هیچ آدمی ممکن نیست که الله با او سخن گوید».
سپس سه نوع کلام گفتن را مستثنی قرار می دهد:

- نوع اول: ﴿ إِلَّا وَحْيًا ﴾ «مگر از طریق وحی» که عبارت از الهام و القای مطالب در قلب انسان، در حالت بیداری و گاهی در حالت خواب است، مانند رؤیای ابراهیم عليه السلام در بارهٔ ذبح فرزندش.

البته «وحی» گاهی بر مجرد الهام نیز اطلاق می شود، چنانکه در سورهٔ قصص آیهٔ (۷) فرموده است: ﴿ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنْ أَرْضِعِيهِ ﴾ «و به سوی مادر موسی الهام کردیم اینکه موسی را شیرده».

و همچنان گاهی اطلاق آن بر الهام غریزی می شود، همانگونه در سورهٔ نحل آیهٔ (۶۸) فرمود: ﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ ﴾ «و پروردگارت به سوی زنبور عسل الهام کرد»، یعنی این امر را در غریزه اش نهاده است که دنبال جمع آوری شیره های گل ها بگردد.

- نوع دوم: ﴿ أَوْ مِن وَرَآئِ حِجَابٍ ﴾ «یا ازپس پرده» و بدون واسطهٔ ملک وحی کند، همانگونه که موسی علیه السلام در کوه طور کلام الهی را شنید، و با الله تعالی مخاطب شد.

- نوع سوم: ﴿ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ ﴾ «یا قاصدی (از فرشتگان) را می فرستد، پس او به فرمان الله آنچه را که می خواهد به او وحی می آورد» .

یعنی الله تعالی فرشته ای از فرشتگان - جبریل عليه السلام و یافرشتهٔ دیگری - را به سوی پیغمبر بشری می فرستد و آنچه را که الله تعالی به آن فرشته دستور دهد، آن را به سوی آن پیغمبر وحی می کند.

این همان سه طریقه ای است که از طریق آن الله تعالی با بشر مخاطب می شود و برای همکلام شدن با الله تعالی دراین دنیا، جز این سه طریق، طریق دیگری وجود ندارد و نه کسی درین دنیا می تواند الله تعالی را ببیند.

و وحیی که به سوی پیغمبران به هر کدام ازین سه طریق شود، آنان به یقین می دانند که مصدر این وحی الله تعالی است.

البته نوع سوم وحی، چهار صورت دارد:

اول: اینکه فرشته، درقلب مطهر پیغمبر ﷺ وحی را القا می کرد، اما ایشان اورا نمی دیدند. چنانچه در کتا صحیح ترغیب و ترهیب روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«هَذَا رَسُولُ رَبِّ العَالَمِينَ جِبرِيلُ عَلَيهِ السَّلَامُ نَفَثَ فِي رَوعِي أَنَّهُ لاَ تَمُوتُ نَفسٌ حَتَّى تَستَكمِلَ رِزقَهَا وَإِن أَبطَأَ عَلَيهَا، فَاتَّقُوا اللهَ وَأَجمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لاَ يَحمِلَنَّكُمُ استِبطَاءُ الرِّزقِ أَن تَأخُذُوهُ بِمَعصِيَةِ اللهِ فَإِن اللهَ لاَ يُنَالُ مَا عِندَهُ إِلاَّ بِطَاعَتِهِ» (۱)

«این جبرئیل عليه السلام فرستادهٔ پروردگار جهانیان در دلم القا کرد که هیچ زنده جانی تا آنگاه نمی میرد که روزی اش را به صورت کامل بگیرد، اگر چه روزی برایش به تأخیر برسد، پس از الله بترسید و در طلب روزی شیوهٔ نیکو را دنبال کنید و تأخیر روزی شما را وادار نسازد که آن را از طریق معصیت به دست آورید، زیرا آنچه که نزد الله تعالی است، جز از طریق طاعتش بدست آورده نمی شود».

دوم: فرشته به صورت آدمی پیش روی پیغمبر ﷺ حاضر می شد و ایشان را مورد خطاب قرار می داد، و پیغمبر گفتار اورا یاد می کرد.

سوم: اینکه صدای فرشته وحی، به سان آواز «زنگ» به گوش ایشان می رسید که این سخت ترین طریق وحی بود، حتی به اثر ثقالت اینگونه وحی در روزهای بسیار سرد، از جبین مبارک پیغمبر ﷺ عرق جاری می شد. و اگر برشتر سوار می بود، از شدت سنگینی وحی، شتر به زمین می خوابید.

و در بارهٔ این نوع دوم و سوم وحی و کیفیت نزول آن بر پیغمبر ﷺ در صحیحین بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت است که حارث بن هشام از پیغمبر ﷺ پرسید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يَأْتِيكَ الوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ المَلَكُ رَجُلًا فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ». قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الوَحْيُ فِي اليَوْمِ الشَّدِيدِ البَرْدِ، فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا» (۲)

«ای پیغمبر الله ! برای شما وحی با چه کیفیت می آید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: گاهی برای همانند آواز زنگ می آید، و این شدیدترین نوع وحی بر من است، پس این وحی از من در حالی منقطع می شود که آنچه را که فرشتهٔ وحی گفته است، من یاد نموده ام. و فرشتهٔ وحی

۱- صحیح الترغیب و الترهیب، کتاب البیوع، باب الترغیب في الإکتساب بالبیع و غیره، حدیث: ۱۷۰۲.

۲- صحیح بخاری، کتاب بدء الوحی، باب کیف کان بدء الوحی إلی رسول الله ﷺ، حدیث: ۲، و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب عرق النبي فی البرد و حین یأتیه الوحي، حدیث: ۶۲۰۵.

گاهی برایم به صورت انسانی نمودار می شود، پس با من سخن می زند و سخنانش را یاد می کنم. عائشه - رضی الله عنها - می گوید: من پیغمبر ﷺ را در یک روزی که بسیار سرد بود، دیدم که بر ایشان وحی می شد، پس وحی از ایشان منقطع شد در حالیکه از پیشانی شان عرق جاری بود».

چهارم: اینکه فرشته را به صورت اصلیش می دید و او فرمان الهی را به سوی او قرائت می نمود، و رسول الله ﷺ تنها دو مرتبه جبرئیل عليه السلام را به صورت اصلیش دیده است، یک مرتبه در غار حراء، بار دوم در شب معراج .

- بعد از آن، درپایان این اقسام می فرماید: ﴿إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ۝٥١﴾ «بی گمان او برتر و باحکمت است». «عَلِيٌّ» ا شاره به این است که وحی از جانب «عُلو» فرود می آید، «حَكِيمٌ» اشاره به این است که وحی ازجانب او مطابق مقتضای حکمت او است که گاهی به واسطهٔ ملائکه و گاهی به طریق الهام، ویا ازپس پرده صورت می گیرد.

مسئلهٔ سوم: اثبات حقانیت رسالت محمد ﷺ

بعد ازآنکه انواع وحی را بیان کرد، همان مسئلهٔ را که عنوان سوره قرار داده بود اعاده می کند که عبارت از اثبات حقانیت رسالت محمد ﷺ و نزول وحی بروی است، می فرماید:

- ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ «و همانگونه (که به پیغمبران پیش از تو وحی کردیم) قرآن را به فرمان خود به سوی تو وحی فرستادیم». قرآن را ازآنجهت به «روح» تعبیر نمود که دل های مرده را زنده می گرداند، چنانکه در سورهٔ نحل، آیهٔ (۲) همین معنی مراد است.

نظیر این آیه در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۳) فرمود: ﴿إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعْدِهِۦ﴾ «یقینا ما به سوی تو وحی فرستادیم همانگونه که به سوی نوح وپیغمبران بعد از وی، وحی فرستادیم»، پس نزول وحی بر تو، کدام امر بی سابقه نیست.

و مقصود از «رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» ارشاد و هدایتی است که الله تعالی به سوی محمد ﷺ وحی نمود، چه به صورت وحی جلی بوده باشد که لفظ و معنایش از الله تعالی است، که آن عبارت از قرآن کریم است که هم هدایت است و هم معجزه. و چه وحی خفی باشد، که این نوع وحی، همه اقوال و افعال و تقریرات پیغمبر ﷺ را در بر می گیرد، و همه ای آن از جانب الله تعالی و به امر او است.

- بعد از اثبات حقانیت رسالتش، حالت او را پیش از بعثت و قبل از نزول وحی، بیان می کند: ﴿مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾«تو نمی دانستی که کتاب چیست و نمی دانستی که ایمان چیست؟»، یعنی تو پیش از نزول وحی، یک عمر طولانی در میان قومت زندگی کردی و درآن مرحله نه قرآن را می شناختی و نه به تفصیل شرائع و احکامی که اسباب هدایت بشر و مایهٔ صلاح دارین آنها است، معلومات داشتی!

ولی نزول وحی و برگزیده شدنت به مقام رسالت بود که مسیر زندگی تو را یکسره تغییر داد و یک انسان أمی، به یک معلم و دعوتگر کامل مبدل شد که نه تنها خودش کامل بود، بلکه در جهت تهذیب و اصلاح و تکمیل دیگران نیز همه تلاش و سعی خود را به خرج می داد.

مقصود از عدم درایت ایمان، درینجا، دانش به تفصیل شرائع و احکامی است که پیغمبرﷺ قبل از نزول وحی به آن علم نداشت، اینجا عدم دانش ایمان به معنی نفی توحید نیست، چرا که انبیاء قبل از نبوت شان نیز از گناهان کبیره پاک بودند، لذا ایشان قبل از نبوت شان نه شرک را مرتکب شدند و نه به هیچ بتی سجده کردند و نه زنا و سرقت را مرتکب شدند، نه شراب نوشیدند، و اطلاق ایمان گاهی برشرائع نیز می شود، چنانکه الله تعالی در سورهٔ بقره، آیهٔ (۱۴۳) فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡ﴾«الله نماز شما را ضائع نمی کند» مقصود از «ایمان» درین آیه نماز است.

سپس در وصف آن وحی که عبارت از قرآن است، می فرماید:

- ﴿وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَا﴾ «ولیکن ما وحی را روشنی قرار دادیم که به وسیلهٔ آن هرکس از بندگان خویش را که می خواهیم هدایت می کنیم». یعنی نزول قرآن بر تو «نور» است که انسان ها در پرتو آن راه می پویند، اما هدایت به وسیلهٔ آن نصیب کسی است که ارادهٔ الله تعالی به هدایت او تعلق گرفته باشد.

در سورهٔ مائده می فرماید: ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ «واقعاً از جانب الله به شما نور و کتاب روشنگری آمد. الله به وسیلهٔ آن، کسانی را که طالب رضای او (الله) باشند، به سوی راه سلامت رهنمائی می کند و آنها را به ارادهٔ خود از تاریکی ها به سوی روشنی بیرون می آورد و آنها را به سوی راه راست رهنمائی می کند».

- هدایتی که در آغاز آیهٔ (۱۶) سورهٔ مائده ذکر شد هدایت خاصه به معنای توفیق است که آن مخصوص پروردگار است، چنانکه در سورهٔ نور، آیهٔ (۴۶) همین معنی است، به همین ترتیب مقصود از هدایت در آیهٔ مورده ﴿نَّهْدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ﴾ هدایت خاصه، یعنی توفیق است.
اما هدایت مذکور در اخیر آیهٔ (۱۶) سورهٔ مائده، به معنای ارشاد و دلالت است.

- اکنون هدایت عامه را ذکر می کند که به معنی دعوت و رهنمایی است، واین وظیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم است، می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝٥٢﴾ «و یقینا تو مردم را به راه راست رهنمایی می کنی»، این هدایت به معنای دعوت و ارشاد است، چنانکه در سورهٔ مومنون، آیهٔ (۷۳) فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ «و حقا که تو آنها را به راه راست دعوت می دهی».

تفصیل بیشتر این موضوع در تفسیر سورهٔ فاتحه ذکر شده است به آنجا مراجعه شود.

- سپس صراط مستقیم را تفسیر می کند: ﴿صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ﴾ «راه الله که از آن او است همهٔ آنچه که درآسمان ها وآنچه در زمین است».

- و در اخیر می فرماید: ﴿أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ ۝٥٣﴾ «آگاه باش که همه کارها به سوی او باز می گردد»، و هر کسی را مطابق عملکردش پاداش و یا عقوبت می کند.

و چون موضوع محوری این سوره «وحی» بود، لذا طوری که آغاز این سوره به بحث و سخن از وحی بود، خاتمهٔ این سوره نیز به بحث و سخن از وحی شد.

پایان سورهٔ شوری

ولله الحمد فی الأولی و فی الأخری

تفسیر

سورۀ زخرف

این سوره از جملۀ سوره های مکی بوده بعد از سورۀ شوری نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۳) و در ترتیب مصحف (۴۳) و عدد آیاتش (۸۹) آیه است.

وجه تسمیه:

این سوره بدان سبب «زخرف» نامیده شده است که در آیۀ (۳۵) پهلوی بیان مظاهر زندگی دنیا و متاع فانی آن، کلمۀ «زخرف» ذکر شده است، و مقصود از آن طلا و نقره و دیگر اسباب تجمل دنیوی است که با نعمت های جاودان آخرت به مقایسه گرفته شده است و ناچیز بودن متاع و زیب و زینت دنیا و برتری آخرت بیان شده است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

۱- آغاز این سوره در وصف قرآن کریم است، طوری که آغاز و خاتمۀ سورۀ شوری در بارۀ وصف قرآن و بیان مصدر آن است.

۲- در هر دو سوره دلایل قاطعی بر وجود الله عزوجل و توحید او بیان شده است، همچنان در هر دو سوره وصف احوال آخرت و بیان اهوال و شداید دوزخ است که کافران با آن روبرو می شوند و سپس مقارنۀ دوزخ با نعمت های بهشت است که الله تعالی آن را برای مومنان متقی آماده ساخته است.

محتوای سورۀ زخرف:

این سوره همانند سایر سوره های مکی به غرس و ذهن نشین ساختن اصول عقیدۀ اسلامی – که عبارت از ایمان به الله واحد، رسالت، وحی، حشر و نشر برای جزا می باشد - در نفوس سامعین تأکید دارد،

این سوره را نظر به تنوع مطالب محوری اش، می توان به چهار بخش تقسیم نمود:

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۱۴) در بارهٔ اوصاف قرآن کریم و عقوبت استهزاء کنندگان به پیغمبران است.

بخش دوم: (از آیهٔ ۱۵-۳۵) بیان برخی از عقاید مشرکان در بارهٔ فرشتگان و ذکر استدلال آنان به غرض توجیه عبادت فرشتگان و همچنان ابطال تقلیدپدران و پاسخ به اعتراض مشرکان در بارهٔ نزول قرآن بر محمد ﷺ است.

بخش سوم: (از آیهٔ ۳۶-۶۵) بیان سرانجام بد اعراض از قرآن و اثبات توحید و ابطال شرک و برخی از شبهات مشرکان است .

و عناوین مطالب این آیات بدین قرار است: سرانجام بد اعراض از قرآن در دنیا و آخرت، تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان، دستور برای پیغمبر ﷺ به تمسک به قرآن و اجماع أنبیاء بر ترک شرک و تأکید بر اخلاص توحید، بیان قصهٔ موسی علیه السلام به غرض اثبات توحید و پاسخ به اعتراض مشرکان در بارهٔ عیسی علیه السلام.

بخش چهارم: (از آیهٔ ۶۶-۸۹) اثبات قیامت و توحید و رد بر شرک است.

و موضوعات وارده درین آیات بدین قرار است: تهدید به وقوع ناگهانی قیامت، شرح احوال متقیان و پرهیزگاران، شرح احوال مجرمان درآن روز، رد بر عقاید مشرکان، مسئلهٔ توحید و دلائل اثبات آن، بیان تناقض گفتار و کردار مشرکان، شکوهٔ پیغمبر ﷺ از قومش به حضور الله تعالی و در اخیر تسلی برای پیغمبر ﷺ.

❁❁❁

بخش اول: (از آیهٔ ۱ - ۱۴) **اوصاف قرآن کریم و عقوبت استهزا کنندگان به پیغمبران همراه با ذکر یک عده نعمت های الهی و هدف آن**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَإِنَّهُۥ فِىٓ أُمِّ
ٱلْكِتَٰبِ لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾ أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ
﴿٥﴾ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِن نَّبِىٍّ فِى ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِىٍّ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٧﴾ فَأَهْلَكْنَآ
أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ

خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٩﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾ وَٱلَّذِى نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾
وَٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْفُلْكِ وَٱلْأَنْعَٰمِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾ لِتَسْتَوُۥا عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذْكُرُوا۟
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا۟ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّآ إِلَىٰ
رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

ترجـــمه:

۱- حا، میم، (از جملهٔ حروف مقطعات قرآن است، و معنی آن را الله سبحانه بهتر می داند).

۲- سوگند به کتاب روشن و روشنگر.

۳- حقا که ما این قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما بفهمید.

۴- و حقا که این کتاب در لوح محفوظ که نزد ما است، بلند قدر و پر از حکمت است.

۵- آیا اعراض نموده قرآن را از شما باز می داریم (و از مضامین قرآن که مایهٔ بیداری است شما را بی خبر می گذاریم) به خاطر اینکه شما مردمان از حد تجاوز کننده هستید؟

۶- و ما در میان امتان پیشین پیغمبران زیادی فرستادیم .

۷- و هیچ پیغمبری به ایشان نمی آمد مگر اینکه به او استهزا می کردند.

۸- پس ما هلاک کردیم کسانی را که نیرومند تر ازینها (یعنی از قریشیان و مکیان) بودند، و داستانهای پیشینان (درقرآن بارها) گذشته است.

۹- و اگر ازایشان سؤال کنی که آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ البته می گویند: اینها را ذات غالب دانا آفریده است.

۱۰- آن کسی که زمین را برای شما فرشی قرار داد و برای شما در زمین راه هائی ایجاد کرد تا را هیاب شوید .

۱۱- و آن کسی که (برای شما) به اندازهٔ لازم از آسمان آبی فرو ریخته است، پس به وسیلهٔ آن آب زمین مرده را زنده ساختیم، همین گونه (که زمین های خشکیده به سبب باران زنده می شوند، شما نیز ازقبرها زنده شده) بیرون کرده خواهید شد.

۱۲- وآنکه همه جفت ها را آفرید و برای شما از کشتی ها و چهارپایان مرکبهای آفرید که سوار می شوید.

۱۳- تا بر پشت آنها سوار شوید، پس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگار خویش را یاد کنید و بگوئید: پاک است آنکه این مرکب را برای ما مسخر ساخت وگرنـه مـاتوان (رام ساختن) آن را نداشتیم.

۱۴- و حقا که ما به سوی پروردگار خویش باز گردنده ایم.

تفسـیر:

عناوین موضوعات این آیات بدینقرار است:

۱- بیان اوصاف قرآن کریم،

۲- توبیخ برای اعراض کنندگان از قرآن؛

۳- دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید؛

موضوع اول: بیان أوصاف قرآن کریم

- ﴿حمٓ ۝١﴾ «حا، میم» از جملهٔ حروف مقطعات است، که در موارد متعدد در بـارهٔ آن بحث شده است.

سپس الله تعالی به غرض ابراز عظمت شأن قرآن، به آن سوگند یاد نمـوده مـی فرمایـد: ﴿وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ۝٢﴾ «سوگند به کتاب روشن و روشنگر»، کتابی که همه حقایقش روشـن، ومفاهیمش آشکار و واضح است.

و راه های هدایت را از ضلالت، حق را از باطل و اشیای مورد نیاز بشر را - چه از امور دنیـا باشد یا از امور دین و یا از امور آخرت - همه را روشن می سازد، کسی که ازخط ایـن کتـاب پیروی نماید، در دنیا وآخرت رستگار و هرکسی که از مسیرش انحراف ورزد، در دنیا وآخرت در زیان آشکار خواهد بود.

درینجا «الکتاب» را «مُقسمٌ بِه» قرار داده است و مقصود ازآن قرآن کریم است کـه چنـد وصفش را درینجا ذکر می کند که وصف اولش «ٱلۡمُبِينِ»، است، یعنی کتابی که در اصل ذاتـش روشن وجهان را روشن ساخته است.

این وصف، بیانگر شرف قرآن به اعتبار حقیقت ذاتش است، درینجا مفعول «ٱلۡمُبِينِ» بـرای افادهٔ عموم حذف شده است، پس مطلب آیه چنین می شود: سوگند به کتابی که همـه امـور مورد نیاز دنیا وآخرت بشر را روشن ساخته است.

سپس برای این سوگند دو جواب ذکر می کند، که هرکدام آن بیانگر عظمت شأن قرآن کریم است:

- جواب اول: ﴿ إِنَّا جَعَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا ﴾ «حقا که ما این قرآن را به زبان عربی نازل کردیم».

«جَعَلْنَٰهُ» درینجا به معنی «أنزَلنَاهُ» یعنی فرود آوردم، است، و همچنان می توان آن را به معنی «صَيَّرنَاهُ» قرار داد که به معنی گرداندیم، می باشد. و این جواب به دو شرف دیگری قرآن اشاره دارد:

اول: شرف قرآن، به اعتبار نازل کنندهٔآن است، چنانکه در سورهٔ طه آیهٔ (۴) در بارهٔ ذات نازل کنندهٔ قرآن فرموده: ﴿ تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى ﴾ «قرآن از جانب کسی فرودآورده شده است که زمین وآسمان های بلند را آفریده است»، پس کتابی که از سوی چنین ذات نازل شود، یقینا قابل قدر است.

- دوم: شرف قرآن به اعتبار زبان نزول آنست که، زبان عربی و اشرف زبان های عالم است، چنانکه در سورهٔ شعراء، آیهٔ (۱۹۵) فرموده است: ﴿ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴾«قرآن را به زبان عربی آشکار فرود آورده است».

در سورهٔ فصلت فرموده است: ﴿ كِتَٰبٌ فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ﴾ «کتابی است که آیاتش تفصیل و بیان شده است در حالی که به زبان عربی است، برای قومی که (مقاصد و معانی قرآن را) می دانند».

- سپس هدف نزول قرآن را تذکر می دهد: ﴿ لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ ﴾ «تا شما بفهمید» و برای دیگران معلم شوید.

همچنان در سورهٔ یوسف می فرماید: ﴿ إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ ﴾ «ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم تا بفهمید» و مطابق آن عمل کنید و نگوئید که ﴿ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ﴾ (سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۴) «چرا آیاتش توضیح داده نشده است».

- جواب دوم: ﴿ وَإِنَّهُۥ فِىٓ أُمِّ ٱلْكِتَٰبِ لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾ ﴾ «و حقا که این کتاب در لوح محفوظ که نزد ما است، بلند قدر، پر از حکمت است». این جواب، اشاره به شرف قرآن در ملأ اعلی و بیانگر قدر ومنزلتش در علم وتقدیر الله تعالی است.

و درین جواب، برای قرآن سه وصف ذکر شده است که بدین قرار است:

- ﴿ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا ﴾ وصف اول قرآن است، و این وصف بیانگر شرف قرآن به اعتبار مکانی است که نزول قرآن ازآن جا صورت گرفته است، که عبارت از لوح المحفوظ است، که از هرگونه تغییر محفوظ است.

از لوح محفوظ به «ام الکتاب»، تعبیر نمود، چون اصل کتب سماویه و منبع همه علوم است، و همه کتاب های آسمانی از همانجا نازل شده است.

الله تعالی در سورهٔ واقعه می فرماید: ﴿إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨﴾ «یقینا این قرآن گرامی و ارزشمند در لوح محفوظ ثبت است».

و نیز در سورهٔ بروج می فرماید: ﴿ بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ ٢٢ ﴾ «بلکه این قرآن گرامی در لوح محفوظ ثبت کرده شده است».

- ﴿لَعَلِيٌّ ﴾ «بلند قدر و والا مقام» این وصف دوم قرآن است، و به شرف قرآن از حیث قدر ومنزلتش نزد الله سبحانه دلالت دارد.

- ﴿حَكِيمٌ ﴾ وصف سوم قرآن است، و «حکیم» مأخوذ از حکمت است، درین صورت «حکیم» به معنی پر از حکمت است، چرا که اوامر و نواهی و اخبار وقصه هایش، همه پر از حکمت است.

یا «حکیم» به معنای حاکم است، یعنی قرآن، بر تمام کتاب های آسمانی، حاکم و مهیمن است، و یا «حکیم» به معنای محکم و استوار است، یعنی قرآن در فصاحت و بلاغت و در مضامین و محتویاتش کاملا استوار است، و هیچ اختلاف وتناقضی درآن وجود ندارد، چنانکه در سورهٔ نساء، آیهٔ (۸۲) فرموده است: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ﴾ «آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از نزد غیرالله می بود، حتما درآن اختلاف فراوانی می یافتند».

وصف «حکیم» اشاره به عظمت وشرف قرآن از لحاظ علوم و مضامین است، چرا که این کتاب از علم بی پایان الله سبحانه سرچشمه گرفته است، همانگونه که در سورهٔ نساء، آیهٔ (۱۶۶) فرمود: ﴿أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦ ﴾«قرآن را به (مقتضای) دانش و علم خود نازل کرده است».

و نیز سورهٔ اعراف، آیهٔ (۵۲) و سورهٔ هود، آیهٔ (۱۴) بیان همین وصف قرآن است.

موضوع دوم: توبیخ برای اعراض کنندگان از قرآن

بعد از بیان عظمت شأن قرآن، کسانی را که از پذیرش و ایمان به قرآن اعراض می کنند، مورد توبیخ قرار داده می فرماید: ﴿أَفَنَضۡرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكۡرَ صَفۡحًا أَن كُنتُمۡ قَوۡمًا مُّسۡرِفِينَ ۝٥﴾ «آیا اعراض نمود قرآن را از شما باز می داریم (و از مضامین قرآن که مایهٔ بیداری است شما را بی خبر می گذاریم) به خاطر اینکه شما مردمان از حد تجاوز کننده هستید؟»، و از روی اعراض به قرآن گوش نمی دهید؟

«أَفَنَضۡرِبُ عَنكُمُ» آیا از شما باز می داریم، و مراد از آن «ٱلذِّكۡرَ» درینجا قرآن است «صَفۡحًا» اعراض، روی گرداندن، این کلمه می تواند مفعول مطلق باشد برای «نضرب» و همچنان می تواند حال باشد از ضمیر متکلم در «نضرب». و استفهام درین آیه به غرض توبیخ است، یعنی به خاطر اسراف و تجاوز شما، ما از نازل کردن قرآن خود داری نمی کنیم، و نزول قرآن را متوقف نمی سازیم، زیرا حکمت الهی ایجاب می کند که بندگانش را مهمل نگذارد، بلکه برای ایشان پیغمبر بفرستد، کتاب نازل کند، اگرچه اسرافکار باشند، تا حجت خود را بر آنها به اتمام برساند.

و یا اینکه «ٱلذِّكۡرَ» به معنی تذکیر و پند و نصیحت است، درین صورت معنی آیه چنین می شود که «آیا ما پند و نصیحت شما را ترک نموده از شما روی می گردانیم؟» نه خیر بلکه به وسیلهٔ پیغمبر و انزال قرآن و ذکر وقائع امت های گذشته همواره به پند و نصیحت شما می پردازیم تا از اسراف و تجاوزتان دست بکشید.

و حرف «أن» در «أَن كُنتُمۡ قَوۡمًا مُّسۡرِفِينَ» مصدریه هست، و قبل از آن «لام» تعلیل محذوف است، و حذف حرف تعلیل در همچون موارد، در زبان عربی یک امر شایع است، و مطلب آیه چنین است: ما تذکیر شما را به خاطر اسرافکاری تان ترک نمی کنیم، بلکه از روی مهربانی همواره شما را پند و نصیحت می کنیم.

- هنگامی که اعراض مردم از شنیدن قرآن را ذکر نمود، حالا به پیغمبر ﷺ تسلی داده بیان می دارد اعراض قوم تو از شنیدن قرآن، امر تازه ای نیست، بلکه حالت اقوام گذشته با پیغمبران شان همین گونه بود، می فرماید:

- ﴿وَكَمۡ أَرۡسَلۡنَا مِن نَّبِيّٖ فِي ٱلۡأَوَّلِينَ ۝٦﴾ «و ما در میان امتان پیشین پیغمبران زیادی فرستادیم»، تا مردم را به راه حق دعوت دهند و از حقائق ایمان باخبر سازند، این اشاره به

سنت جاریهٔ الهی ولطف وکرم بی پایان او است که در جهان هیچ قومی را بدون دعوت نگذاشته است.

- اما عکس العمل اقوام در برابر پیغمبران شان چنین بود: ﴿وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ۝٧﴾ «و هیچ پیغمبری به ایشان نمی آمد مگر اینکه به او استهزا می کردند»، ولی استهزای آنها مانع دعوت پیغمبران و مانع لطف واحسان الهی نشد، بلکه با وجود این استهزاء، پیغمبران الهی به دعوت خود ادامه دادند و بر اقوام شان اقامهٔ حجت صورت گرفت، و سرانجام الله تعالی پیغمبران را با پیروان مومن ایشان نجات داد و کافران و سرکشان را هلاک ساخت، چنانچه می فرماید:

- ﴿فَأَهْلَكْنَآ أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا﴾ «پس ما هلاک کردیم کسانی را که ازینها (یعنی از مردم قریش و اهل مکه) نیرومندتر بودند»، در قوت و نیرومندی، در صنعت، در جسامت، در اقتصاد، از هر نگاه آنها نسبت به مردم قریش و اهل مکه فوقیت داشتند، هنگامی که ما چنین اقوام نیرومند و مقتدر را نابود ساختیم، از نابود ساختن مردم قریش و امثال ایشان نیز عاجز نیستم. «بطش» نیرومندی، قدرت و گرفت سخت.

﴿وَمَضَىٰ مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ ۝٨﴾ «و داستان های پیشینان (درقرآن بارها) گذشته است»، و از قصه و خبر هلاکت آنان همه آگاه و با خبر اند، و چون داستان هلاکت آن اقوام حیثیت ضرب المثل را به خود گرفته است، لذا ازآن به «مَثَلُ ٱلْأَوَّلِينَ» تعبیر نمود.

در سورهٔ انعام آیهٔ (۶)، قصص آیهٔ (۷۸)، فاطرآیهٔ (۴۴)، غافر آیهٔ (۸۲) نیز هلاکت اقوام تکذیب کنندهٔ پیغمبران بیان شده است.

موضوع سوم: دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید

هرگاه از انهماک مشرکان درکفر واز اعراض شان از قرآن وتوحید ومعاد خبرداد، اکنون برای اثبات توحید و معاد دلیل اعترافی ذکر می کند، درین دلیل ابراز می داردکه کردار این جاهلان با گفتار شان مخالف است، و با وجود اعتراف شان به یگانگی الله تعالی در خالقیت و تدبیر امور مربوط به ربوبیت، باز هم در عبادت پروردگار شریک می آورند؛ ازین رو الله سبحانه بعد ازین دلیل، چند صفت از اوصاف جلیلهٔ خود را برای تنویر این دلیل یادآور می

شود که هر کدام آن برای اثبات یکتائی او دلیل مستقل و جدا گانه است؛ نخست دلیل عقلی اعترافی خود را ذکر نموده می فرماید:

- ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٩﴾ ﴾ «و اگر ازایشان سوال کنی که آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ البتــه مــی گوینــد: اینهـا را ذات غالب دانا آفریده است».

مقتضای سؤال این بود که باید جواب آن به «الله» تعبیــر مــی شــد، همانگونــه در سورهٔ مومنون، آیهٔ (۸۵،۷۸،۸۹) و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۶۱) در سورهٔ لقمان آیهٔ (۲۵) ودر سورهٔ زمر (۳۸) فعل در جواب تکرار نشده، به ذکر خالق الله تعالی است اکتفا شده است.

اما درین مقام به جای ذکر «الله» به ﴿ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ﴾ تعبیر نمود، تــا ذکــر ایــن دو وصــف، برای اوصاف آینده تمهید باشد.

چون اگرچه آنان الله را به وصف خالقیت و رازقیت و ربوبیت می شناختند، ولی بازهم با اوشریک مقرر می کردند، و الله تعالی را به آن صفاتی که شرک را ریشه کن می کنــد نمــی شناختند، لذا قرآن برای ایشان درس داده بیان می دارد که ذاتی که او را به صــفت خــالق آسمانها و زمین می شناسید، از جملهٔ صفاتش این است که او «عزیز» است، قــدرت فــوق العادهٔ دارد که می تواند بار دیگر شمارا زنده گرداند، و او «علیم» است، علم فراگیــر و بــی پایانی دارد که تمام اجزای بدن شما را ذره به ذره می داند، هیچ چیزی از او پوشیده نمــی ماند، بر خلاف اصنام و بتان که نه عزیز هستند و نه علیم، بلکــه از همــه جهــات عــاجز و ناتوان هستند.

سپس الله تعالی به غرض توضیح و تأیید خالقیت و عزت و علم خود، یک تعــداد اوصــاف جلیلهٔ دیگر خود را ذکر می کند که هر کدام آن دلیلی از دلایــل الوهیــت الله تعــالی بــوده و درهم کوبندهٔ شرک و عقاید شرکی است، می فرماید:

۱- ﴿ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا ﴾ «آن کسی که زمین را برای شما فرشی قــرار داد» و مهد استراحت و خانهٔ نشیمن شما ساخت که تمام ضروریات زندگی تان درین خانــه موجــود است، نه تنها خانهٔ زندگان شما، بلکه خوابگاه مرده گان نیز هست، چنانکه در سورهٔ مرسلات می فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾ أَحْيَآءً وَأَمْوَٰتًا ﴿٢٦﴾﴾ «آیا زمــین را جمــع کننــدهٔ مردگــان و زندگان نساخته ایم؟».

۲- ﴿ وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا ﴾ «و برای شما در زمین راه هائی ایجاد کرد».

تا زمینهٔ حرکت و گشت و گزار انسان در زمین سهل و آسان شود، و انسان ها بتوانند از یک شهر به شهر دیگر و از یک منطقه به منطقهٔ دیگر رفت و آمد کنند، و ازین طریق روابط باهمی انسان ها در عرصه های مختلف زندگی رشد و بهبود یافته در عمران و آبادی زمین همه سهم گیرند.

- هدف ایجاد راه ها را یادآور می شود: ﴿لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝١٠﴾ «تا راهیاب شوید» و به منزل مقصود برسید و ازطرف دیگر به حقیقت دین وتوحید ومعاد پی ببرید و به شکر و عبادت ذاتی بپردازید که این همه امکانات و سهولات را برای شما فراهم کرده است.

در سورهٔ نوح می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ بِسَاطًا ۝١٩ لِّتَسْلُكُوا۟ مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ۝٢٠﴾ «و الله برای شما زمین را فرشی ساخته است تا به راه های کشادهٔ آن بروید» و به سر منزل مقصود تان برسید، در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۵-۱۶) اشاره به همین مسئله است.

۳- ﴿وَٱلَّذِى نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ﴾ «و آن کسی که (برای شما) به اندازهٔ لازم از آسمان آبی فرو ریخته است» تا اسباب زندگی و معیشت شما فراهم شود.

- بعد ازآن نتیجهٔ نزول باران را ذکر می کند: ﴿فَأَنشَرْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾ «پس به وسیلهٔ آن آب زمین مرده را زنده ساختیم»، و آن را سر سبز و شاداب ساختیم.

- سپس مسئلهٔ معاد را بر آن مرتب می سازد: ﴿كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ۝١١﴾ «همین گونه (که زمین های خشکیده به سبب باران زنده می شوند، شما نیز ازقبرها زنده شده) بیرون کرده خواهید شد»، در سورهٔ ق در آیهٔ (۱۱) می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ﴾ «بیرون شدن (از قبرها) همین گونه است».

بعد از ذکر نزول باران وحیات گیاهان به آفرینش کافهٔ مخلوقات اشاره نموده می فرماید:

۴- ﴿وَٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا﴾ «وآنکه همه جفت ها را آفرید».

«ٱلْأَزْوَٰجَ» به معنی اصناف و اقسام و همچنین به معنی جفت های نر و ماده.

و ارادهٔ هریک ازین دومعنی درینجا درست چرا که الله تعالی همه موجودات حیه را به صورت جفت و نر و ماده آفریده است، و همچنان انواع حیوانات و نباتات و کیفیات آن مانند ترشی و شیرینی و رنگ های متنوع و اقسام مکان و زمان را آفریده است.

حاصل اینکه سوای الله هرچه هست، زوج است و زوجیت و اصناف متنوع داشتن از خصوصیات ممکنات است، ازینجهت فرمود: {خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا}.

در سورۀ یس می فرماید: ﴿ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ وَمِنۡ أَنفُسِهِمۡ وَمِمَّا لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٣٦﴾ ﴾ «پاک است آنکه همه اجناس را آفریده است، از آنچه که آن را زمین می رویاند و از خود آنان و از آنچه که نمی دانند».

درین آیه ازواج را به سه بخش تقسیم می کند:

- آنچه را که زمین می رویاند، مانند انواع اشجار ونباتات،

- ازواج از جنس خود ایشان، همچون مرد و زن،

- از چیزهائی که نمی دانند، که در عموم آن، همه چیز هایی که تا قیام قیامت به وجود می آید، داخل است.

و چیزهائی که درهر عصر و زمان اختراع می شود، زوجیت جزء لاینفک آنست، وهمچنین در سورۀ ذاریات آیۀ (۴۹) می فرماید: ﴿ وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴾ «وما از هرچیز جوره آفریدیم، تا شما متذکر شوید».

۵- ﴿ وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡفُلۡكِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مَا تَرۡكَبُونَ ﴿١٢﴾ ﴾ «و برای شما از کشتی ها، و چهارپایان مرکب های آفرید که سوار می شوید»، زیرا انسان در سفر بحری و سفر برّی اش، به وسائل حمل و نقل ضرورت دارد.

پس وسیلۀ حمل نقل سفر بحری، کشتی است و از جملۀ وسائل حمل و نقل سفر بری، چهارپایان می باشند، در سورۀ إسراء آیۀ (۷۰) می فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ﴾ «و شکی نیست که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم وآنها را درخشکه و دریا سوار کردیم و ایشان را از چیزهای پاک روزی دادیم وآنان را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم فضیلت و برتری بخشیدیم».

- بعد ازآن، هدف آفرینش این هردو نوع سواری را بیان می دارد: ﴿ لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ﴾ «تا بر پشت آنها سوار شوید»، و در نقل و انتقال از مشقت های سفرتان بکاهید.

بعد ازآن به دو هدف نهائی دیگر اشاره می کند:

۱- ﴿ ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ ﴾ «سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت پروردگار خویش را یاد کنید» که این سواری ها را برای شما رام ساخت.

۲- ﴿وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾﴾ «وبگوئید: پاک است آنکه این مرکب را برای ما مسخر ساخت و گرنه ماتوان (رام ساختن) آن را نداشتیم».

زیرا بادهای مخالف همیشه کشتی ها را سرنگون می کند، و رسیدن به ساحل را به خطر مواجه می سازد، وهمچنین این حیوانات نیرومند، جز به تسخیر او هیچ گاه رام انسان ها نمی شوند، پس بر انسان ها لازم است که نعمت های الله تعالی را به یادآورده سرگرم و مشغول تسبیح و عبادت او شوند.

«مُقْرِنِينَ» توانمندان، از کلمۀ «أقرَنَ» به معنی «أطاق» یعنی توانا است.

از آنجا که نقل و انتقال بر بالای این وسائل سفر، گاهی به مرگ می انجامد، لذا نباید سفر معنوی را فراموش کنیم: ﴿وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ﴿١٤﴾﴾ «و حقا که ما به سوی پروردگار خویش باز گردنده ایم».

علاوه برین دعا، هنگامی که رسول الله ﷺ بر سواری، سوار می شدند، سه مرتبه الله اکبر می گفتند و سپس می فرمودند:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالأَهْلِ»

«پاک است آنکه این مرکب را برای ما مسخر ساخت وگرنه ماتوان (رام ساختن) آن را نداشتیم، ای الله ! در این سفر خویش نیکي و تقوی را طلب گاریم و عملی را خواهانیم که تو از آن خو شنود شوی، ای الله ! این سفر را برای ما آسان کن و مسافۀ دور و دراز آن را از ما در هم بپیچ، اي الله ! تنها تو رفیق سفر وجانشین ما (در خانه های مان) بعد از ما هستی ، ای الله ! از مشقت سفر و از منظر رنج آور و از تحول بد در مال واولادم، به تو پناه می گیرم ».

و هنگامی که از سفر بر می گشت، می گفت: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» ما باز گردنده ایم، توبه کننده ایم و برای پروردگار خود عبادت کننده و مدح و تعریف کننده ایم.[1]

---

[1] - صحیح مسلم، کتاب الحج، باب ما یقول إذا رکب إلی سفر الحج، حدیث: ۳۳۳۹ .

ازینجا دانسته می شود آنچه که مردم به هنگام سوار شدن بر موتر و یا هر وسیلهٔ سفر دیگر، انجام می دهند که یک دعای خیر و سپس «آمین، الله اکبر» گفته دست های خود را به روی می مالند، چنین چیزی به هنگام سفر هیچ اصل و اساسی ندارد، بلکه به هنگام سفر انسان باید همان دعای را بخواند که در قرآن کریم وارد شده است و یا از پیغمبر ﷺ به سند صحیح روایت شده است.

بخش دوم (از آیهٔ ۱۵-۳۵) بیان برخی از عقاید مشرکان و رد بر ایشان.
آیات این بخش در دو مطلب تفسیر می شود.

مطلب اول: (ازآیهٔ ۱۵- ۲۵) **بیان عقیدهٔ مشرکان در بارهٔ فرشتگان و استدلالی که برای عبادت فرشتگان می کردند:**

﴿ وَجَعَلُوا لَهُۥ مِنۡ عِبَادِهِۦ جُزۡءًاۚ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخۡلُقُ بَنَاتٖ
وَأَصۡفَىٰكُم بِٱلۡبَنِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحۡمَٰنِ مَثَلٗا ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ
كَظِيمٌ ﴿١٧﴾ أَوَمَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ ﴿١٨﴾ وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ
هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ
مَا عَبَدۡنَٰهُمۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ﴿٢٠﴾ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا مِّن قَبۡلِهِۦ فَهُم بِهِۦ
مُسۡتَمۡسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ ﴿٢٢﴾ وَكَذَٰلِكَ مَآ
أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم
مُّقۡتَدُونَ ﴿٢٣﴾ ۞ قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡۖ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ
﴿٢٤﴾ فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۵- و مشرکان برای الله برخی از بندگانش را جزء (یعنی فرزند) او قرار دادند. حقا که انسان بسیار ناسپاس آشکار است.

۱۶- آیا او از میان مخلوقاتش برای خود دختران را برگزیده است و برای شما پسران را انتخاب کرده است؟

۱۷- و هرگاه یکی از آنان به تولد همان چیزی که برای الله مهربان نظیر قرار داده است نوید داده شود، چهره اش سیاه می گردد درحالیکه پر ازخشم است.

۱۸- آیا کسی را که در لابلای زیور پرورده می شود و به هنگام خصومت و گفتگو، مقصود خود را خوب آشکار کرده نمی تواند (فرزند الله قرار داده اند؟)

۱۹- وآنها فرشتگان را که ایشان بندگان مقرب الله مهربان اند، دختران (الله) قرار داده اند، آیا آنان به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند؟ این شهادت ایشان (در نامه های اعمال شان) نویشته خواهد شد، (و در روز قیامت در بارهٔ آن) پرسیده خواهند شد.

۲۰- وکافران گفتند: اگر الله مهربان می خواست ما فرشتگان را عبادت نمی کردیم، ایشان به (صحت) این گفتارشان هیچ دلیلی ندارند، آنها جز دروغ چیزی نمی گویند.

۲۱- یا اینکه ما برای ایشان کتابی را پیش ازین قرآن داده ایم و آنان (برای اثبات این گفتارشان) به آن تمسک می ورزند.

۲۲- بلکه گفتند: ما پدران خویش را برآئینی یافته ایم و ما بر نقش قدم آنها روان هستیم.

۲۳- و همچنین پیش از تو، درهیچ شهر و دیاری بیم دهنده ای نفرستاده ایم، مگر اینکه سرمایه داران آن دیار گفتند: ما پدران خویش را بر دینی یافته ایم و البته ما به نقش قدم آنها می رویم.

۲۴- پیغمبر (برای آنها) می گفت: آیا (شما پدران خویش را پیروی می کنید) اگرچه برای شما آئینی بیاورم که هدایت کننده تر باشد از آنچه که پدران خویش را برآن یافته اید؟ (آنها) می گفتند: قطعا ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید باور نداریم.

۲۵- پس ما از ایشان انتقام گرفتیم، پس ببین انجام کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

تفسیر:

بعد از بیان اعتراف مشرکان در بارهٔ اینکه خالق آسمانها و زمین، الله تعالی است، اکنون درین آیات آنچه را بیان می دارد که با اعتراف فوق شان کاملا متناقض است، و آن اینکه فرشتگان را دختران الله تعالی می نامیدند و به عبادت آن فرشتگان می پرداختند، در حالی که پیدایش دختران را در فامیل و خانواده های شان عیب می پنداشتند.

می فرماید: ﴿ وَجَعَلُوا لَهُۥ مِنْ عِبَادِهِۦ جُزْءًا ﴾ «مشرکان برای الله برخی از بندگانش را جزء (یعنی فرزند) او قرار دادند». مقصود از «جُزْءًا» فرزند یعنی دختران است، چرا که فرزند

حیثیت یک جزء جدا شده از پدر را دارد. پس آنان از یکسو فرشتگان را مخلـوق و از سوی دیگر آنها را در امر الوهیت شریک می دانستند، چرا که فرزندِ اله شدن، افـادهٔ مشارکت در امر الوهیت را می کند.

پس مطلب آیه اینست که مشرکان برخی از بندگان الله را که فرشتگان انـد، دختـران او قرار دادند، الله عزوجل این پندار غلط و گفتار کافرانهٔ آنها را رد نموده می فرماید:

- ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ ۝١٥﴾ «حقا که انسان بسیار ناسپاس آشکار است» که خـالق خود و خالق همه کائنات را محتاج فرزند و دختران قرار می دهد.

دلیل ناسپاسی اش این است که نعمت های الهی با آنکه سراسر وجودش را احاطه کـرده است، به جای اینکه در آستانهٔ عظمت وکبریائی او سرتسلیم فرود آورد، و او را سـپاس گـزار شود، کفران می کند و قبیح ترین نوع شرک را مذهب خود قرار می دهد.

- سپس برای محکوم نمودن این نظریـهٔ خرافـی مـی فرمایـد: ﴿أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخۡلُقُ بَنَاتٖ وَأَصۡفَىٰكُم بِٱلۡبَنِينَ ۝١٦﴾ «آیا او از میان مخلوقاتش برای خود دختران را برگزیده است و بـرای شما پسران را انتخاب کرده است؟»، این یک امر بسیار قابل شگفت است که آنچـه را کـه از نظر شما مشرکان پست و خسیس است، برای خود برگزیند، و آنچه را که در نظر شـما بهتـر است، برای شما انتخاب کند، در سورهٔ نجم می فرماید: ﴿أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ۝٢١﴾ «آیا پسر از آن شما و دختر از آن او است؟»».

- بعد ازآن کراهت و تنفر مشرکان را از دختـران بیـان داشـته مـی فرمایـد: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحۡمَٰنِ مَثَلٗا ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝١٧﴾ «و هرگاه یکی از آنان به تولـد همان چیزی که برای الله مهربان، مانند قرار داده اند، نوید داده شود، چهـره اش سـیاه مـی گردد درحالی که پر ازخشم است»، چرا که تولد دختر را در خاندان خود، مایـهٔ ننـگ و عـار می داند، پس هنگامی که دختران در نظر ایشان تا این حد مکروه و منفـور باشـند، چگونـه آنها را به الله نسبت می دهند و چگونه به عبادت آنها می پردازند؟.

- باز به دو نقصان دیگری زنان اشاره نموده مـی فرمایـد: ﴿أَوَمَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ ۝١٨﴾ «آیا کسی را که در لابلای زیور پرورده می شود و به هنگام خصـومت و گفتگو مقصود خود را خوب آشکار کرده نمی تواند» فرزند الله قرار داده اند؟.

مقصود از ﴿أَوَمَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ﴾ دختران اند چرا که از نخستین آغاز زندگی شان برای آنان زیور آماده کرده می شود، و این زیور جزء جدا ناشدنی از زندگی آنان تا دم مرگ است، و نبود زیور را برای خود نقص می دانند، بر خلاف پسران که به چنین چیزی نیاز ندارند.

«وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٍ» یعنی در گفتگوی جدال آمیز، مقصد و مطلب خود را به صورت خوب نمی تواند آشکار کند.

علامه ابن عاشور گفته است: همچنان ممکن است که مراد از «الخصام» جنگ و دفاع به دست و بازو باشد، زیرا کلمۀ «خصم» بر انسان جنگجو نیز اطلاق می شود، چنانکه در سورۀ حج، آیۀ (۱۹) شده است، و درین صورت «مُبِينٍ» به معنی «به دست آورندۀ کامیابی و پیروزی است» و معنی آیه چنین می شود: «و او در جنگ نمی تواند پیروز شود» چرا که از لحاظ قوه های بدنی، نسبت به مرد ناتوان و ضعیف است.

در هر صورت مقصود آیه، انکار و رد بر مشرکان است که آنچه را که از نظر ایشان خوب است به خود تخصیص می دهند و آنچه که نزد ایشان مورد پسند نبوده و ضعیف و ناتوان است، به الله تعالی نسبت می کنند و این یک فیصلۀ ظالمانه است، زیرا فرضا اگر الله تعالی فرزندی بر می گزید، البته از پسران بر می گزید نه از دختران، اما الله تعالی به هیچ کدام نیازی ندارد، زیرا برگزیدن فرزند، نشان ضعف و ناتوانی است، در حالی که الله تعالی قادر مطلق و بی نیاز مطلق است.

- سپس همان مطلبی که در آیۀ (۱۹) همین سوره اجمالا ذکر شده بود، با صراحت ذکر نموده مشرکان را در برابر این عقیدۀ فاسد شان سخت مورد توبیخ قرار می دهد:

- ﴿وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًا﴾ «وآنها فرشتگان را که ایشان بندگان مقرب الله مهربان اند، دختران (الله) قرار داده اند».

این آیه کفر مشرکان را به سه وجه اثبات می کند:

اول: اینکه برای الله فرزند قرار دادند که این کفر آشکار است؛

دوم: اینکه در حق ملائکه افراط نموده آنها را از مقام عبودیت به مقام الوهیت بالا بردند،

سوم: اینکه آنان مرتکب تفریط شده فرشتگان را که بندگان مقرب الله تعالی اند، به مرتبۀ انوثت تنزیل دادند؛ لذا الله سبحانه در رد این عقیدۀ فاسد و خرافی پرداخته به سه وجه آنها را سخت توبیخ و تهدید می کند:

۱- ﴿أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡ﴾ «آیا آنان به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند؟» تا دختر بودن آنها برای ایشان معلوم شده باشد! بدیهی و روشن است که آنها در آن هنگام حاضر نبودند و بلکه وجود نداشتند، پس این سخن شان افترا و دروغ محض است.

۲- ﴿سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ﴾ «این شهادت (کاذب) ایشان (در نامه های اعمال شان) نوشته خواهد شد»، مقصود از «شَهَٰدَتُهُمۡ» همان ادعای دختر قرار دادن فرشتگان است، که این عقیدهٔ ایشان را از روی تمسخر و استهزاء به مشرکان، شهادت و گواهی خوانده است.

۳- ﴿وَيُسۡـَٔلُونَ ۝١٩﴾ «و (روز محاسبه در بارهٔ آن) پرسیده خواهند شد»، و در برابر آن مجازات خواهند شد، درین جا مقصود از سؤال، سؤال تهدید و انذار به عقوبت و مجازات است، سؤال استخبار نیست.

استدلال مشرکان به غرض توجیه عبادت فرشتگان و رد بر ایشان

هنگامی که مشرکان را در برابر عبادت فرشتگان و دختر قرار دادن آنان، محکوم نمود، مشرکان برای توجیه و صحیح نشان دادن عملکرد شرکی خود، به مشیت الله و به مسئلهٔ تقدیر استدلال کردند:

- ﴿وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُم﴾ «وکافران گفتند: اگر الله مهربان می خواست ما فرشتگان را عبادت نمی کردیم»، یعنی این خواست الله تعالی بود که ما به پرستش اینها اقدام نمودیم، و ارادهٔ الله تعالی دلیل صحت شرک و جواز آن، و نشان راضی بودن الله تعالی به این عملکرد ما است، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۴۸) و سورهٔ نحل آیهٔ (۳۵) بیان همین استدلال آنها است.

این گفتار مشرکان، در اصل حقیقت درست است چنانکه در سورهٔ انعام، آیهٔ (۱۰۷) می فرماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكُواْ﴾ «و اگر الله می خواست شرک نمی کردند»، چون هیچ چیزی در دنیا بدون اراده و خواست الله تعالی صورت نمی گیرد، اما اینکه مشرکان، مشیت الله تعالی را برای جواز شرک و رضای او دلیل قرار داده اند، این اشتباه بزرگ است، زیرا مشیت کونی الله تعالی مستلزم رضای او نیست، چرا که وجود تمام حوادث و رویداد های عالم مربوط به مشیت الهی است، اما این بدان معنی نیست که هرچیزی را که الله تعالی ارادهٔ کَونی کند، آن را نیز بپسندد، مثلا الله تعالی وجود ابلیس ولشکر او، و انواع کفر ومعاصی وظلم و استبداد را آفریده است، اما در عین حال آن را نمی پسندد و آن را دوست ندارد.

وهمچنین بسا اموری است که الله به وجود آنها راضی است، اما تحت مشیت او داخل نمی باشند، مانند ایمان کافر و طاعت فاجر، وعدل ظالم، وتوبۀ فاسق.

پس فشردۀ کلام اینست که اراده و مشیت الله تعالی بر دو نوع است:

اول: اراده و مشیئت کَونی تقدیری است، و هرچیزی که درین کائنات از خیر و شر وجود دارد، نتیجۀ همین اراده است، و متعلَّق این نوع اراده هیچ گاه تأخیر را نمی پذیرد، بلکه حتما به وجود می آید.

دوم: اراده و مشیت شرعی است که بد معنی محبت و رضا است، و متعلق این نوع مشیئت در صورتی که ارادۀ کَونی به آن تعلق گیرد، تحقق می یابد، مانند ایمان مؤمنان که الله تعالی هم شرعا آن را اراده کرده است و هم از لحاظ تکوینی آن را اراده فرموده است.

و اگر ارادۀ کونی به آن تعلق نگیرد، آن تحقق نمی یابد، مانند ایمان کافرانی که بر کفر مردند، که الله تعالی ایمان آنها را شرعا اراده نموده و آن را دوست داشته است، اما بنا بر حکمت های غامضۀ خود از لحاظ تکوینی آن را اراده نفرموده است.

اما لازم بیادآوری که مشیت کَونی همانگونه که دلیل رضای الله تعالی نیست، این مشیت به جبر نمی کشاند و اختیار بنده را سلب نمی کند، بلکه بنده بازهم صاحب اختیار و اراده می باشد، و این اراده و اختیار را الله سبحانه برایش داده وعلاوه برآن برای توجیه و رهنمایی اش پیغمبر وکتاب فرستاده است، تا بنده را بیازماید و آزمایش از غیر اختیار ممکن نیست.

- بعد ازآنکه الله سبحانه استدلال مشرکان را برای اثبات مذهب خرافی شان حکایت کرد، به جواب آن پرداخته روشن می سازد که این مشرکان در تأیید مذهب خود نه دلیل عقلی دارند و نه دلیل عقلی:

۱- ﴿مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ﴾ «ایشان به (صحت) این گفتارشان هیچ دلیلی ندارند»، یعنی اینکه آنها شرک خود را دلیل رضای الله تعالی قرار میدهند، سخن ناشی از جهل است.

بعد ازآن منشأ چنین سخنان جاهلانۀ ایشان را بیان می کند:

- ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝٢٠﴾ «آنها جز دروغ چیزی نمی گویند»، در سورۀ یونس آیۀ (۳٦) فرموده است: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ «و بیشتر آنها جزگمان چیزی را پیروی نمی کنند و گمان هیچ گاه (انسان را) از حق بی نیاز نمی سازد» و در اثبات حق هیچ سودی نمی رساند.

۲- واگر آنها برای اثبات این ادعا به دلیل نقلی توسل جویند، این عمل شان نیز باطل است، زیرا ﴿ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا مِّن قَبۡلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسۡتَمۡسِكُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ «یا اینکه ما برای ایشان کتابی را پیش ازین قرآن داده ایم و آنان (برای اثبات این گفتار شان) به آن تمسک می ورزند»، شکی نیست که چنین کتابی اصلا در اختیار ندارند و نه الله تعالی در تأیید اینگونه عقیدهٔ شرکی و خرافی، کتابی را نازل فرموده است.

چنانکه در سورهٔ روم آیهٔ (۳۵) می فرماید: ﴿ أَمۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُواْ بِهِۦ يُشۡرِكُونَ ﴾ «آیا ما بر آنان دلیلی وکتابی نازل کرده ایم که (آن کتاب ازصحت) آنچه که به الله شریک قرار می دادند، سخن می گوید؟!»

پس واضح شد که این مشرکان برای اثبات عقاید شرکی و باطل شان هیچ دلیلی ندارند، به این اساس همه گفتار شرکی و خرافی آنها سراسر غلط است.

- هنگامی که همه راه های استدلال درست و مبنی بر تعقل و خرد، به روی شان مسدود گردید و در میدان حجت و دلیل به شکست مواجه شدند، دست به دامن تقلید پدران شان زدند: ﴿ بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «بلکه گفتند (و همواره می گویند که) ما پدران خویش را برآئینی یافته ایم، و ما بر نقش قدم آنها روان هستیم».

«مُّهۡتَدُونَ» متضمن معنی «سائرون» است، یعنی آنها رفتار بر نقش قدم نیاکان خود را دلیل هدایت و رهیابی خود قرار می دادند، چرا که ایشان هیچ دلیل و منطق دیگری جز همین استدلال پوچ، با خود نداشتند.

این نوع استدلال، تنها مخصوص و ویژهٔ مشرکان زمان جاهلیت نبود، بلکه قوی ترین دلیل انسان های اوهام پرست و خرافی، و همچنان دلیل انسان هایی که دلیل و منطقی با خود ندارند، همواره همین بوده است که به غرض الزام مخاطب، به راه و روش نیاکان و اجداد خود تمسک می جویند.

- الله سبحانه در جواب این گونه مردم و در ردّ چنین طرز تفکر، روشن می سازد که تمسک این جاهلان به تقلید پدران شان مسئلهٔ تازه نیست، بلکه شیوهٔ قدیمی همه جاهلان، در برابر دستورات الهی که به وسیلهٔ پیغمبران نشر می شد، همین بوده است که به تقلید پدران شان تمسک جسته از پذیرش حق خود داری می کنند:

- ﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾﴾ «و همچنین پیش از تو، درهیچ شهر و دیاری بیم دهنده ای نفرستاده ایم، مگر اینکه سرمایه داران آن دیار گفتند: ما پدران خویش را بر دینی یافته ایم و البته ما به نقش قدم آنها می رویم». «أُمَّةٍ» درینجا به معنی دین و آئین است. و منظورشان ازین سخن ترک پیروی دین أنبیا و جمود بر مسلک باطل پدران شان است.

فائده: در آیهٔ (۲۲) «مُهتَدُون» ودر آیهٔ (۲۳) «مُقتَدُون» گفت، سببش این است که آیهٔ (۲۲) که در آن « مُهتَدُون» آمده است، حکایت گفتار مشرکانی است که با پیغمبر اسلامﷺ مناظره می کردند وآنها پدران خویش را حق، و بر هدایت می پنداشتند و به همین اساس رفتن بر نقش قدم پدران خود را دلیل هدایت خود قرار دادند، ازین رو، الله تعالی در رد این سخنان شان فرمود: ﴿قُلْ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ﴾ یعنی راهی را که من برای تان آورده ام، همین راه هدایت است، نه راهی که پدران شما برآن روان بودند.

اما آیهٔ (۲۳) که در آن « مُقتَدُون» آمده است، حکایت گفتار کفار پیشین است که آنها تنها اقتدا به پدران خویش را دلیل حقانیت راه و روش خود قرار می دادند و یا اینکه در آیهٔ (۲۲) نقل قول باللفظ شده است، و در آیهٔ (۲۳)، نقل قول بالمعنی صورت گرفته است، و مقصود هر دو کلمه یکی است که تقلید پدران را دلیل حقانیت و هدایت خود قرار داده است.

- پس پاسخ هر پیغمبر برای امتش چنین بود: ﴿قُلْ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ﴾ «پیغمبر (برای آنها) می گفت: آیا (شما پدران خویش را پیروی می کنید) اگرچه برای شما آئینی بیاورم که هدایت کننده تر باشد از آنچه که پدران خویش را برآن یافته اید؟».

درینجا پیغمبرﷺ به غرض اینکه سخنانش موجب نفرت امتش نشود، با صراحت نگفت که روش پدران تان باطل است، بلکه از ابراز بطلان آن سکوت کرد، و با «أهدی» قرار دادن دین خود، مقصودش این بود که آنها را به تدبر و تأمل فرا خواند.

ولی آنها از هرگونه تأمل و تدبر در دین پیغمبر انکار ورزیدند و ﴿قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾﴾ «گفتند: قطعا ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید باور نداریم»، و این آئینی را که شما با خود آورده اید هیچ گاهی نمی پذیریم، و راه و روش پدران خود را به هیچ وجه ترک نمی کنیم.

- و هنگامی که آنها همه راه های تدبر را به روی خود بستند، و از پذیرفتن حق، با لجاجت و عناد زیاد یکسره انکار ورزیدند، نتیجه اش چنین شد که ﴿فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ﴾ «پس ما از ایشان انتقام گرفتیم» گروهی را به وسیلهٔ طوفان، و ملتی را به وسیلهٔ زلزله و یا باد تند، ویا صاعقه هلاک کردیم و بر گروهی سنگ باران کرده شهر و دیارشان را همراه با ساکنانش سرنگون ساختیم که جز آثار مخروبهٔ دیارشان چیزی را باقی نگذاشتیم.

- درپایان بطریق تهدید برای همه مشرکان و انسان هایی که با تقلید کورکورانهٔ پدران خود، در برابر حق ایستادگی نموده آن را رد می کنند، می فرماید: ﴿فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٢٥﴾ «پس ببین انجام کار تکذیب کنندگان چگونه بود»، و چگونه ما آنان را نیست و نابود ساختیم، لذا همه ای تکذیب کنندگان از پیامد تکذیب شان بی خبر نباشند.

***

مطلب دوم: (ازآیهٔ ۲۶- ۳۵) **ابطال تقلید پدران و بیان جاودانه بودن توحید و ذکر موقف مشرکان در بارهٔ نزول قرآن بر محمدﷺ و رد بر ایشان**

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ
سَيَهۡدِينِ ٢٧ وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢٨ بَلۡ مَتَّعۡتُ هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ
حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ وَرَسُولٞ مُّبِينٞ ٢٩ وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ وَإِنَّا بِهِۦ كَٰفِرُونَ ٣٠ وَقَالُواْ
لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١ أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَۚ نَحۡنُ قَسَمۡنَا
بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَرَفَعۡنَا بَعۡضَهُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَتَّخِذَ بَعۡضُهُم بَعۡضٗا
سُخۡرِيّٗاۗ وَرَحۡمَتُ رَبِّكَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٣٢ وَلَوۡلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ لَّجَعَلۡنَا
لِمَن يَكۡفُرُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ لِبُيُوتِهِمۡ سُقُفٗا مِّن فِضَّةٖ وَمَعَارِجَ عَلَيۡهَا يَظۡهَرُونَ ٣٣ وَلِبُيُوتِهِمۡ أَبۡوَٰبٗا
وَسُرُرًا عَلَيۡهَا يَتَّكِـُٔونَ ٣٤ وَزُخۡرُفٗاۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَٱلۡأٓخِرَةُ
عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُتَّقِينَ ٣٥﴾

ترجـــمه:

۲۶- بیاد آور چون ابراهیم برای پدر و قومش گفت: قطعا من از آنچه شما می پرستید بیزارم.
۲۷- به جز آنکه مرا آفریده است، پس او مرا هدایت خواهد کرد.
۲۸- و او کلمهٔ توحید را درمیان بازماندگانش (به عنوان شعار یکتا پرستی) باقی گذاشت تا ایشان (ایمان آورده به سوی توحید) برگردند.
۲۹- بلکه اینان وپدران شان را (از متاع دنیا) بهره دادیم، تا آنکه بر ایشان قرآن و پیغمبر آشکار آمد.
۳۰- و هنگامی که به ایشان حق (یعنی قرآن) آمد، گفتند: این جادوی آشکار است و ما به آن منکریم.
۳۱- وگفتند: چرا این قرآن بر یک مرد بزرگی از اهل این دو شهر فرستاده نشد ؟
۳۲- آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند، مائیم که اسباب گذران ایشان را در زندگی دنیا، در میان شان تقسیم کرده ایم و برخی ایشان را بر برخی برتری های داده ایم (این امر به خاطر آن است) تا بعض ایشان بعض دیگر را به کار گیرند (و یکدیگر را خدمت کنند) و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه جمع می کنند.
۳۳- و اگر (بهره مند شدن کافران از متاع گوناگون دنیا) سبب نمی شد که مردم (درکفر و گمراهی) همه یک گروه گردند، البته ما برای کسانی که به الله مهربان کافر می شوند، سقف های خانه های شان را از نقره می ساختیم، و برای ایشان نردبان هائی نقره ای فراهم می کردیم که از آنها بالا بروند.
۳۴- و برای خانه های ایشان دروازه ها نقره ای وتخت های نقره ای فراهم می کردیم که برآنها تکیه بزنند.
۳۵- و برای ایشان اسباب تجمل و زینت از حد افزون می دادیم، و این همه فقط متاع زندگی دنیا است وآخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران بهتر است.

تفســیر:

در آیات قبلی روشن ساخت که مشرکان در امور دینی جز تقلید کورکورانه هیچ دلیلی ندارند، اکنون درینجا به ابطال تقلید آباء پرداخته موقف ابراهیم عليه السلام را - که مردم قریش نیز خود را به او نسبت می دادند - روشن می سازد، می فرماید:

- ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦﴾ «و بیاد آور چون ابراهیم برای پدر و قومش گفت: قطعا من از آنچه شما می پرستید بیزارم»، و در بارۀ عبادت الله تعالی از نقش قدم آبا و اجداد گمراه پیروی نمی کنم.

«بَرَآءٞ» مصدر است، به معنی «برئ» است که به معنی بیزاری می باشد.

مقصود آیه رد بر مشرکان است که آنها خود را از نسل ابراهیم علیه السلام و بر ملت او می دانستند و مقتضای این ادعا اینست که راه ابراهیم علیه السلام را دنبال نموده در امر دین باید تقلید آباء و اجداد را ترک نموده از دلیل پیروی کنند، چنانکه ابراهیم علیه السلام با پیروی از دلیل طریقۀ پدر و قومش را ترک نموده از معبودان آنان بیزاری کرد.

- البته از برائت مذکور، خالق خود را مستثنی نموده گفت: ﴿إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ٢٧﴾ «به جز آنکه مرا آفریده است پس او مرا هدایت خواهد کرد»، چون او بود که مرا به بطلان عبادت معبودان شما آگاه ساخت و بر راه راست خود رهنمائی کرد، پس در دیگر امور دین و دنیا، نیز او مرا رهنمائی خواهد کرد.

درینجا «سَيَهۡدِينِ» گفت، و در سورۀ شعراء آیۀ (۷۸) «يَهۡدِينِ» ذکر کرد، این دو تعبیر اشاره به استمرار هدایت او در زمان حال واستقبال است.

سپس فائدۀ ترک تقلید و رجوع به سوی دلیل رابیان می کند که کلمۀ توحید پیش از زمان ابراهیم هم بود، ولی پیروانش باقی نمانده بودند، لذا استقرار این کلمه در روی زمین بر سبیل استمرار بعد از ابراهیم علیه السلام صورت گرفت، لذا می فرماید:

- ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ﴾«و او کلمۀ توحید را در میان بازماندگانش به عنوان شعار یکتا پرستی باقی گذاشت»، و بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ گاهی نسل او از موحدین خالی نبوده است، و درنسل او همیشه موحدین وجود داشتند که مردم را به سوی دین توحید فرا می خوانند.

از روند کلام دانسته می شود که ضمیر مرفوع در «جَعَلَ» به سوی ابراهیم علیه السلام راجع است، یعنی ابراهیم علیه السلام توحید را در میان بازماندگانش باقی گذاشت، و او بازماندگانش را به توحید و یکتا پرستی دستور داد و به آن توصیه نمود، درین صورت «عَقِب» به معنی بازماندگان است.

و برخی از ائمۀ تفسیر همچون امام قرطبی ضمیر «جَعَلَ» را به سوی الله تعالی راجع کرده اند، یعنی « الله کلمۀ توحید را در میان پسینان ابراهیم باقی گذاشت»، درین صورت «عَقِب»

به معنی بعد است، یعنی زمین بعد از وی هیچ گاه از موحدین خالی نمانده است، بلکه همواره مردمانی به وجود آمده اند که خود موحد بودند و دیگران را به توحید دعوت دادند.

- سپس حکمت و علت باقی گذاشتن کلمهٔ توحید را بیان می دارد: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «تا ایشان (ایمان آورده به سوی توحید) برگردند» یعنی کسانی که از نسل ابراهیم علیه السلام و یا از دیگر مردمان مرتکب شرک شده اند، به دعوت موحدین دوباره به سوی توحید برگردند. و یا اینکه ضمیر در «لَعَلَّهُمْ» به سوی اهل مکه راجع است، یعنی تا اهل مکه به سوی دین تو که دین ابراهیم است، بازگردند.

و فشردهٔ آیات گذشته اینست که ابراهیم علیه السلام از تقلید آباء به سوی متابعت دلیل روی آورد، لذا الله سبحانه مذهب اورا تا قیام قیامت باقی گذاشت؛ پس ثابت شد که متابعت و پیروی از دلیل یک امر محمود و اثرش در دنیا وآخرت باقی است وتقلید آباء امر مذموم و اثرش نه دردنیا ثابت است و نه درآخرت باقی است.

درینجا، این پرسش پیدا می شود که هنگامی که مردم مکه از نسل ابراهیم علیه السلام هستند، پس چرا پیروی او را در خط توحید ومنهج حق گذاشته دست به دامن تقلید وشرک زدند.

جواب می گوید: ﴿بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾﴾ «بلکه ایشان وپدران شان را (از متاع دنیا) بهره دادیم، تا وقتی که به ایشان قرآن و پیغمبر آشکار آمد»، یعنی تقاضای حکمت الهی این بود که توحید در میان یکعده از پسینان ابراهیم علیه السلام و بازماندگان او باقی باشد، تا ایشان کسانی را که بر شرک باقی مانده اند، دو باره به سوی توحید برگردانند، اما این مشرکان به سوی توحید بر نگشتند، بلکه بر کفر خود اصرار ورزیدند و مقتضای اصرار شان بر کفر این بود که ما باید آنها را عقوبت می کردیم، اما چنین نکردیم، بلکه ایشان را فرصت دادیم و تمام اسباب عیش ومهمات زندگی را برای ایشان فراهم ساختیم تا آنکه ای پیغمبر ﷺ تو همراه با قرآن کریم به سوی آنها فرستاده شدی تا ایشان را به سوی توحید دعوت دهی، و از شرک باز داری، اما آنان به جای اینکه به رسالت تو ایمان بیاورند و دعوت و قرآن را بپذیرند، به کفر و شرک خود اصرار ورزیدند.

فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ «و هنگامی که به ایشان حق (یعنی قرآن) آمد، گفتند: این جادوی آشکار است، و ما به آن منکریم»، و مقصود ایشان اینست که قرآن چه از نزد الله باشد و چه سحر و یا هم شعر باشد، در هر صورت ما به آن ایمان نمی آوریم، و هدف مشرکان ازین سخن، مأیوس ساختن پیغمبر ﷺ از ایمان آنها است.

دیدگاه مشرکانه برای شناخت حق و نزول وحی

شیوه و روش مردمان دنیا پرست همین است که حق را در لباس جاه و جلال کاذب و مال و متاع دنیا جستجو می کنند، از نظر ایشان حق همان است که آن را انسان صاحب ثروت و جایگاه دنیوی ارائه کند، و از نظر ایشان معیار شناخت حق و باطل همانا داشتن و نداشتن ثروت و جایگاه سیاسی و اجتماعی است.

مشرکان معاصر پیغمبرﷺ نیز دارای چنین طرز تفکر پوچ بودند، چنانچه الله تعالی از ایشان حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾﴾ «وگفتند: چرا این قرآن بر یک مرد بزرگی از اهل این دو شهر فرستاده نشد؟»، زیرا منصب رسالت، منصب بس بزرگ است، و جز مرد بزرگ و ثروت مندی که در میان مردم نفوذ سیاسی اقتصادی و اجتماعی داشته باشد، دیگر کسی شایستۀ آن نیست، پس از نظر آنان مرد بزرگ کسی است که سرمایه داشته باشد.

مقصود از «الْقَرْيَتَيْنِ» شهر مکه و طائف است و مقصود از «رجل عظیم» سرمایه داران این دو شهر است، و سرمایه دار مشهور مکه، ولید بن مغیره مخزومی، و عتبه بن بن ربیعه بودند، و سرمایه دار مشهور طائف، حبیب بن عمرو ثقفی و کنانه بن عبد یالیل و عروه بن مسعود ثقفی بودند؛ مطلب مشرکان این بود که اگر قرآن واقعا حق باشد، باید بریکی ازین شخصیت های بزرگ و ثروتمند این دو شهر نازل می شد، نه بر محمد -ﷺ- چرا که او انسان فقیر و تنگدست هست.

- الله سبحانه بر این معیار پوچی که آنان برای شناخت حق و نزول وحی تعیین نموده اند، به سه وجه رد می کند:

وجه اول: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ «آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند» تا نبوت را به شخص دلخواه و مورد نظر خود ببخشند و بر وی کتاب آسمانی فرود آورند، وکسی را که بخواهند محروم سازند.

آنها درین تصور و پندارشان اشتباه کرده اند، چرا که تقسیم رحمت پروردگار مربوط به خود او است، او ازهمه بهتر می داند که چه کسی شایستۀ مقام نبوت است، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۱۲۴) می فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ « الله بهتر می داند مقامی را که رسالت خود را درآنجا قرار می دهد».

- سپس برای استفهام انکاری مذکور در جملهٔ قبلی، علت و دلیل ذکر می کند: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ﴾ «مائیم که اسباب گذران ایشان را در زندگی دنیا، درمیان شان تقسیم کرده ایم و برخی ایشان را بر برخی برتری های داده ایم»، به کسی ثروت و مال فراوان دادیم و کسی را متوسط و کسی را فقیر و تنگدست گردانده ایم، این همه به تدبیر ما صورت گرفته است که درمیان مردم، در نواحی مختلف تفاوت آورده ایم.

- و علت این تفاوت در مراتب را بیان می دارد: ﴿لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾ «(این امر به خاطر آن است) تا بعض ایشان بعض دیگر را به کار گیرند (و یکدیگر را خدمت کنند)».

«سُخْرِيًّا» مسخر، زیر فرمان، مقصود ازآن به کار گیری سودمند است، که بر مبنای آن چرخ زندگی حرکت می کند و هریک از کارگر و کارفرما به مقصد خود نایل می شوند، کارگر به مزدش دست می یابد و کارفرما به کارش دست می یابد.

پس مقصود آیه بهره کشی ظالمانه نیست، بلکه منظورش خدمت یکدیگر و به چرخش درآوردن زندگی و ایجاد نظم در جامعه است، چون زندگی و نظام بدون در نظر گرفتن تفاوت ها ممکن نیست، و همین تفاوت به غرض تدبیر نظام زندگی و منفعت انسان ها است، و اگر این تفاوت نمی بود و همه یکسان می بودند، زندگی اجتماعی ونظم درمیان افراد بشر سروسامان نمی یافت، یکی برای دیگر خدمت نمی کردند، تعلیم وتعلم، امر ونهی صورت نمی گرفت، هیچ حکومتی و نظامی به میان نمی آمد، در نتیجه جهان را هرج و مرج فرا می گرفت، این تقسیم و این تفاوت کار الله تعالی است، کسی نمی تواند حکم او را تغییر دهد.

هرگاه انسان ها در امور دنیوی شان، از تغییر عاجز باشند، چگونه می توانند دست به تغییر امور دینی زنند؟ و منصب نبوت و رسالت را به افراد مورد پسند خود تخصیص دهند.

پس ثابت شد که این اعتراض مشرکان که چرا قرآن بر یک مرد عظیمی از دو شهر نازل نشد؟ سخن بی مورد و خارج از دائرهٔ قدرت شان است.

وجه دوم: ﴿وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۝٣٢﴾ «و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه جمع می کنند»، یعنی برگزیده شدن تو به مقام رسالت به مراتب بهتر ازآن مال و ثروتی است که مشرکان معیار فضیلت و برتری می دانند، چرا که رسالت دلیل فضیلت و برگزیده بودن است، اما مال و ثروت دلیل برگزیده بودن و فضیلت نیست.

مقصد آیه این است که هنگامی که تقسیم چیزهائی که ارزش کمتر دارند، در اختیار آن مشرکان نباشد، پس چگونه ممکن است که آنان تقسیم بهترین مقام و بهترین امر را در اختیار داشته باشند.

وجه سوم: ﴿وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِٱلرَّحْمَٰنِ﴾ «و اگر (بهره مند شدن کافران از متاع گوناگون دنیا) سبب نمی شد که مردم (درکفر وگمراهی) همه یک گروه گردند، البته ما برای کسانی که به الله مهربان کافر می شوند» زندگی ایشان را بسیار رنگین می ساختیم که تصویرش ازین قرار است:

۱- ﴿لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ﴾ «سقف های خانه های شان را از نقره می ساختیم»،

۲- ﴿وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾﴾ «و برای ایشان نردبان هائی نقره ای فراهم می کردیم که از آنها بالا روند». «معارج»، مفردش «معراج» به معنی نردبان.

۳- ﴿وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾﴾ «وبرای خانه های ایشان دروازه های نقره ای وتخت های نقره ای فراهم می کردیم که برآنها تکیه بزنند» و بنشینند. «سُرُر» مفردش «سریر» تخت.

۴- ﴿وَزُخْرُفًا﴾ «و برای ایشان اسباب تجمل و زینت از حد افزون می دادیم».

کلمۀ «زخرف» به معنی زینت و زیور، و همچنان به معنی طلا. اگر کلمۀ «زُخرُفًا» بر «سُقُفًا» عطف داده شود، معنی آیه همان است که ذکر شد، و اگر آن را به کلمۀ «فِضَّةٍ» عطف داده شود، درین صورت عبارت به تقدیر حذف حرف جر می باشد، و «زُخرُفًا» در اصلش «مِنْ زُخرُفٍ» می باشد که هنگامی که حرف جر، ازآن حذف شد، منصوب گردید و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «البته برای ایشان سقف ها و دروازه ها و نردبان های از نقره و طلا می ساختیم».

و مطلب آیه اینست که اگر دادن مال و متاع بیش از حد دنیا سبب کفر همه مردم و تجمع ایشان بر کفر نمی شد، البته همه متاع دنیا و زیب و زینت آن و همه اسباب رفاهیت را برای کافران فراهم می ساختیم، اما چون الله تعالی ناپدید شدن ایمان را از میان مردم، دوست نداشت و ارادۀ الله تعالی برآن نبود که مردم همه کافر شوند، لذا مال و متاع دنیوی را مخصوص کافران نگرداند، بلکه طوری که کافران را از مال و متاع دنیا بهره مند ساخت، مومنان را نیز از متاع دنیا بهرۀ کافی داد.

بنا بر آنچه گفته شد «الف و لام» در «ٱلنَّاسُ» برای استغراق بوده و مراد ازآن عموم بشر است.

البته علامه ابن عاشور گفته است: بهتر این است که حرف «الف و لام» در «الناس» برای عهد قرار داده شود که ازآن مردم مکه و اکثریت آنان مراد باشد، طوری که در حرف الف و لام در آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ﴾ برای عهد است، و مقصود از «أمت واحد» شدن شان، وحدت شان در امر ثروت است و مطلب آیهٔ چنین می شود: و اگر اجتناب ازآن نمی بود که همه کافران مکه در امر ثروت یک امت واحد شوند و همه ثروت مند باشند، البته ما چیزهای مذکور را برای ایشان فراهم می ساختیم، اما این امر خلاف ارادهٔ الهی است که مردم یک منطقه و یا یک قبیله همه در ثروت و رفاهیت یکسان بوده باشند.

- بعد ازآن به حقارت متاع دنیا اشاره نموده می گوید: ﴿وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «و این همه فقط متاع زندگی دنیا است»، هر چقدر دوام یابد بالآخر منقطع می شود.

- بعد ازبیان حقارت دنیا، به کمال و بزرگی آخرت اشاره نموده می فرماید: ﴿وَٱلۡأٓخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُتَّقِينَ ۝٣٥﴾ «وآخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران بهتر است»، چون زندگی آخرت جاویدانی و نعمت های آن منقطع ناشدنی است، نه بیم زوالش می رود و نه بیم از دست دادنش.

و فشردهٔ این آیات اینست: گمان جاهلانهٔ مشرکان در بارهٔ اینکه تنها اشخاص سرمایه دار شایستهٔ منصب رسالت اند، نه محمد صلی الله علیه وسلم که او فقیراست، یک اشتباه بزرگ است، زیرا مال وجاه نزد الله هیچ ارزشی ندارد، چرا که مال و متاع دنیا در شُرُف زوال است، و حصول آن آدمی را نزد الله تعالی هیچ شرف و عزتی نمی بخشد چه رسد به آنکه مال و ثروت وسیلهٔ حصول منصب عظیم رسالت گردد.

✿✿✿

بخش سوم : (آیهٔ ۳۶-۶۵) سرانجام بد اعراض از قرآن و اثبات توحید و ابطال شرک و برخی از شبهات مشرکان . و این آیات در چهار مقصد تفسیر می شود:

مقصد اول: (از آیهٔ ۳۶-۴۲)

سرانجام بد اعراض از قرآن و تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان

﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ ۝٣٦ وَإِنَّهُمۡ لَيَصُدُّونَهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ۝٣٧ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيۡتَ بَيۡنِي وَبَيۡنَكَ بُعۡدَ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ فَبِئۡسَ ٱلۡقَرِينُ ۝٣٨

وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي
الْعُمْيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي
وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

ترجــــمه:

۳۶- وهرکس از یاد رحمان روی گرداند، شیطانی را برایش آماده می سازیم، پس آن شیطان همدم او می باشد.

۳۷- وشکی نیست شیاطین آنها را از راه حق باز می دارند و ایشان گمان می کنند که راهیاب اند.

۳۸- تا آن گاه که او نزد ما بیاید، (پس با پشیمانی و حسرت) می گوید: ای کاش درمیان من و میان تو، به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله باشد، پس تو چه همنشین بدی هستی!

۳۹- و (به ایشان گفته می شود) امروز اشتراک تان در عذاب به شما هیچ سودی نمی بخشد، چرا که شما بر خود ستم کرده اید.

۴۰- (ای پیغمبر)آیا تو می توانی کران را بشنوانی وکوران را و کسی را که درگمراهی آشکار است، رهنمائی کنی؟

۴۱- پس اگر ما تو را بمیرانیم، البته ما از اینان انتقام خواهیم گرفت.

۴۲- و یا (اگر زنده بمانی) آن عذابی را که به ایشان وعده داده ایم، به تو نشان خواهیم داد، چرا که ما برایشان تسلط کامل داریم.

تفســـیر:

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- سرانجام بد اعراض از قرآن دردنیا و در آخرت.

۲- تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان؛

موضوع اول: سرانجام بد اعراض از قرآن در دنیا و در آخرت

درآیات گذشته متاع دنیا را زوال پذیر و نعمت جاودانی آخرت را آماده شده برای پرهیزگاران خواهند.

اکنون درین آیات سرانجام بد کسی را بیان می کند که بنا بر غرور و فریفته شدنش به متاع دنیا، از قرآن اعراض می کند.

نخست نتیجۀ بد اعراض از قرآن در دنیا را بیان نموده می فرماید: ﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾﴾ «و هرکس از یاد رحمان (یعنی از قرآن) روی گرداند، شیطانی را برایش آماده می سازیم، پس آن شیطان همدم او می باشد»، که هرگز ازو جدا نمی شود.

«وَمَن يَعْشُ» کسی که روی برگرداند، با نگاه مستقیم و سالم به سوی قرآن ننگرد.

«يَعْشُ» از فعل «عَشَا، يَعشُو» است با نگاه غیر ثابت به سوی چیزی نگرستن. و اگر همین کلمۀ از باب «سمع» یعنی «عَشِيَ، يَعشَى» استعمال شود، درین صورت صفتش «أعشى» می باشد که عبارت از ضعف در بصر است.

به هر حال مطلب آیه اینست که روی گرداندن و عدم ایمان به قرآن، و عدم تدبر در معانی آن سبب شده است تا شیطان همدم شان قرار گیرد.

در سورۀ فصلت آیۀ (۲۵) فرمود: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «و ما برای آنان همنشینانی را (از شیاطین جن و انس) آماده ساخته ایم، پس آنها آنچه را پیش روی ایشان وآنچه را پشت سر ایشان قرار داشت برای آنان آراستند»، یعنی گناهان و معاصی و انکار از قیامت و حساب و کتاب را برای ایشان زیبا جلوه دادند.

و نیز در سورۀ نساء می فرماید: ﴿وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾﴾«وهرکسی که شیطان همراه او باشد، پس بد همراهی است»، وهمچنین در سورۀ مریم آیۀ (۸۳) از تسلط شیطان حکایت می کند.

- سپس فعالیت و تلاش شیطان را در گمراه ساختن همراهان شان بیان می کند:

﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾﴾ «و شکی نیست شیاطین آنها را از راه حق باز می دارند و ایشان گمان می کنند که راهیاب اند»، یعنی با وسوسه هائی که

شیطان درقلب دوستانش می اندازد، ازین طریق راه باطل را حق، و راه حق را درانظارشان باطل وانمود می سازد، پس آنها باپیروی ازین شیاطین از راه حق منحرف می شوند.

چنانکه در سورۀ عنکبوت، آیۀ (۳۸) می فرماید: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾ «وشیطان برای ایشان اعمال بدشان را آراست، وآنان را از راه حق بازداشت درحالی که هوشیار بودند»، عقل و بصر داشتند، اما بصیرت نداشتند، و بصارت بی بصیرت فائده ای ندارد.

آنچه گفته شد بیان اعمال شیطان با قرینش در دنیا بود، اکنون از روابط این هردو دوست در آخرت خبر می دهد:

- ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ۝٣٨﴾ «تا آن گاه که او نزد ما بیاید، (پس با پشیمانی و حسرت) می گوید: ای کاش درمیان من و میان تو، به اندازۀ مشرق و مغرب فاصله باشد، پس تو چه همنشین بدی هستی!»

ولی این تمنا به جایی نمی رسد و میان او و همدم شیطانش هرگز جدائی صورت نمی گیرد، بلکه آن هردو در آتش دوزخ نیز قرین می باشند.

لذا هنگامی که آنها آرزوی دوری میان خود و میان همدمان شان را می کنند، برای ایشان گفته می شود: ﴿وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝٣٩﴾ «و امروز اشتراک تان در عذاب به شما هیچ سودی نمی بخشد، چرا که شما بر خود ستم کرده اید».

جملۀ «أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» فاعل است برای «يَنفَعَكُمْ»، و جملۀ «إِذ ظَّلَمْتُمْ» علت است برای عدم نفع. و خطاب درین آیه برای معرضین از قرآن و همدمان شان از شیاطین است.

موضوع دوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان

بعد ازآنکه در آیات گذشته نتیجۀ اعراض از قرآن را بیان کرد، درینجا به غرض تسلی پیغمبر ﷺ روشن می دارد که اینهایی که به سبب اعراض شان همدم شیطان شده اند، و بر کفر خود اصرار می ورزند، تو ازاعراض و انکار آنها اندوه گین مباش، چرا که آنها حیثیت کر و کور را دارند. می فرماید:

- ﴿أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝٤٠﴾ «(ای پیغمبر) آیا تو می توانی کران را بشنوانی وکوران را و کسی را که درگمراهی آشکار است رهنمائی کنی؟»، هنگامی که آنها حیثیت کر و کور را داشته باشند، پس تو چرا غمگین می شوی.

نظیر این آیه در سورهٔ یونس (۴۲) و در سورهٔ نمل (۸۰-۸۱) مذکور است.

- بعد از آن مشرکان را مورد تهدید قرار داده می فرماید:

﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾﴾ «پس اگر ما تو را بمیرانیم، البته ما ازینان انتقام خواهیم گرفت». «نَذْهَبَنَّ» درینجا به معنی میراندن و قبض روح است.

﴿أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾﴾ «و یا (اگر زنده بمانی) آن عذابی را که به ایشان بیم داده ایم، به تو نشان خواهیم داد، چرا که ما بر ایشان تسلط کامل داریم»، پس در هردو صورت آنها از عذاب ما نجات نخواهند یافت.

کلمهٔ «وَعَدنَا» درینجا به قرینهٔ «مُّنتَقِمُونَ» به معنی وعید و بیم دادن است.

و مطلب هردو آیه اینست که ما از ایشان در دنیا انتقام خواهیم گرفت، چه تو در قید حیات باشی، و چه ازین دنیا رخصت شده وفات کرده باشی، یعنی انتقام گرفتن ازین مشرکان کار تو نیست بلکه این کار ما است که انتقام بگیریم.

وعیدی که درین آیه ذکر شده است، در حیات پیغمبر ﷺ متحقق شد، چنانچه در غزوهٔ بدر تعداد زیادی از سران قریش کشته شدند و شمار دیگرشان اسیر گردیدند.

۞۞۞

مقصد دوم : دستور به تمسک به قرآن و ذکر اجماع انبیاء بر ترک شرک

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾﴾

ترجمه:

۴۳- پس به کتابی چنگ بزن که به سوی تو وحی شده است چرا که تو بر راه راست روان هستی.

۴۴- و واقعا این قرآن بزرگترین شرف برای تو و برای قوم تو هست و به زودی ازین نعمت پرسیده خواهید شد.

۴۵- و از (امت های) پیغمبرانی که پیش از تو فرستادیم بپرس، آیا به جز «رحمن» معبودان دیگری قرار داده بودیم که پرستیده می شدند.

تفسیر:

درین آیات دو موضوع اساسی ونهایت مهم مورد بحث قرار گرفته است:

۱- دستور به تمسک به قرآن،

۲- اجماع انبیاء برترک شرک و تأکید بر اخلاص توحید.

موضوع اول: دستور به تمسک به قرآن

بعد از تسلی برای پیغمبرﷺ و وعید برای کافران، الله تعالی پیغمبر خود را به تمسک به قرآن دستور داده می فرماید: ﴿ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِيٓ أُوحِيَ إِلَيْكَ ﴾«پس تو به کتابی چنگ بزن که به سوی تو وحی شده است».

مقصود آیه دوام و استمرار بر تمسک به قرآن است، یعنی به طور مداوم و مستمر به مقتضای آن عمل کن، و مردم را به سوی احکام وعقائد قرآن دعوت داده قوانین آن را درمیان ایشان نافذ گردان.

- سپس علت تمسک به قرآن را بیان می کند: ﴿ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٤٣﴾ ﴾ «چرا که تو بر راه راست روان هستی» راهی که انسان را به سوی حق هدایت نموده و به بهشت جاودان و نعمت های ابدی آن می رساند.

مقصود آیه بیان رسوخ پیغمبرﷺ در هدایت است طوری که در سیرت و سلوک او بر صراط مستقیم کوچک ترین خللی وجود ندارد. نظیر این آیه در سورهٔ مومنون آیهٔ (۷۳)، سورهٔ نمل آیهٔ (۷۹) و سورهٔ جاثیه آیهٔ (۱۸) نیز ملاحظه شود.

- بعد از دستور به تمسک به قرآن، منزلت قرآن را بیان می دارد: ﴿ وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَ ﴾ « و واقعا این قرآن بزرگترین شرف تو و قوم تو هست»، چرا که این قرآن به لغت عرب نازل شده است و نزول چنین کتاب عظیم به زبان عربی، شرف عظیمی برای کسانی است که زبان شان عربی است، همچنان در سورهٔ انبیاء می فرماید: ﴿ لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿١٠﴾ ﴾ «واقعا ما به سوی شما کتابی را فرو فرستادیم که درآن شرف وشهرت شما است» و یا اینکه درآن پند ونصیحت شما است.

پس مقتضای دست یافتن به چنین شرف عظیم اینست که به این کتاب ایمان آورده شود، و به مقتضای آن عمل صورت گیرد.

لذا در اخیر آیه روی خطاب را متوجه امت محمد ﷺ نموده می فرماید: ﴿وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ ۝٤٤﴾ «و به زودی ازین نعمت پرسیده خواهید شد» که آیا شکرانهٔ این نعمت را بجا آوردید؟ آیا به مقتضای آن عمل کردید یاخیر؟ پرسشی که از مومنان صورت می گیرد از مقدار و اندازهٔ عمل شان به اموری است که به آن مکلف شده اند، اما پرسشی که از کافران و مشرکان صورت می گیرد، پرسش توبیخ و تهدید است.

موضوع دوم: اجماع انبیاء برترک شرک و تأکید بر اخلاص توحید

می فرماید: ﴿وَسۡـَٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ءَالِهَةٗ يُعۡبَدُونَ ۝٤٥﴾ «و از (امت های) پیغمبرانی که پیش ازتو فرستادیم بپرس، آیا به جز «رحمن» معبودان دیگری قرار داده بودیم که پرستیده می شدند»، اشاره به آن است که پیغمبران همه به سوی یکتاپرستی دعوت نموده شرک را به طور قطعی رد نموده اند، اما این مشرکان برخلاف طریقهٔ پیغمبران گام برداشته با تو دشمنی برپا نموده اند.

برخی از مفسرین گفته اند: مقصود از ﴿وَسۡـَٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ﴾ درین آیه، سؤال از جماعهٔ پیغمبران در شب «إسراء» است. و برخی دیگر گفته اند: مقصود آیه سؤال از امتان و پیروان واقعی پیغمبران گذشته اند؛ در هردو صورت مقصود آیه، بیان اجماع پیغمبران بر رد شرک و اثبات توحید و دعوت به سوی آن است.

نظیر آیه در سورهٔ نحل، آیهٔ (۳۶) و سورهٔ انبیاء، آیهٔ (۲۵) مذکور است.

۞۞۞

مقصد سوم : (از آیهٔ ۴۶-۵۶) **بیان قصهٔ بعثت موسی عليه السلام به سوی فرعون به غرض اثبات توحید و تسلی برای پیغمبر ﷺ**

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٤٦ فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَضۡحَكُونَ ۝٤٧ وَمَا نُرِيهِم مِّنۡ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكۡبَرُ مِنۡ أُخۡتِهَاۖ وَأَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡعَذَابِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ۝٤٨ وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهۡتَدُونَ ۝٤٩ فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابَ إِذَا هُمۡ يَنكُثُونَ ۝٥٠ وَنَادَىٰ فِرۡعَوۡنُ فِي قَوۡمِهِۦ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي مِن تَحۡتِيٓۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ۝٥١ أَمۡ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٞ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۝٥٢ فَلَوۡلَآ

أَلْقِىَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَآءَ مَعَهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾ فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ
إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٤﴾ فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنَٰهُمْ
سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ ﴿٥٦﴾

ترجـــمه:

۴۶- و حقا که موسی را با نشانه های خویش به سوی فرعون و درباریـانش فرسـتادیم، پـس موسی گفت: یقینا من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم.

۴۷- پس هنگامی که معجزات ما را به ایشان ارائه نمود، ناگهان ایشان بـه آن معجـزات مـی خندیدند (و موسی و هارون را مسخره می کردند).

۴۸- و ما به ایشان هیچ معجزه ای نشان نمی دادیم مگر اینکه آن (معجزه) بزرگتر از معجـزهٔ پیشینش بود، و (هنگامی که سرکشی خود را ادامه دادند) ما آنهـا را بـه انـواع عـذاب گرفتار نمودیم، تا (ازگمراهی خود) باز گردند.

۴۹- و (هنگامی که عذاب های ما ایشان را فـرا گرفـت، بـه موسـی)گفتند: ای جـادوگر! از پروردگارت به وسیلهٔ آن عهدی که با تو بسته است (که هرکس ایمـان آورد، از عـذاب نجات می یابد) برای ما دعا کن (تا ما را ازین مصیبت رهائی بخشد) البته ما راه هـدایت را درپیش خواهیم گرفت.

۵۰- پس هنگامی که عذاب را از ایشان دور کردیم، به زودی آنها پیمان شکنی کردند.

۵۱- و فرعون در میان قومش اعلان داشته گفت: ای قوم من! آیـا حکومـت مصـر ازآن مـن نیست؟ و این نهرها از زیر قصر من می گذرد، آیا نمی بینید ؟

۵۲- بلکه من بهترم ازین شخصی که خوار و حقیر است و نمی تواند سخن واضح بگوید.

۵۳- پس (اگر واقعا راست می گوید که پیغمبر است) چرا دستبند های طلایـی بـرایش داده نشده است و یا چرا فرشتگان همراه او به صورت دسته جمعی نیامده اند (تاگفتـارش را تائید کنند).

۵۴- پس (فرعون با سخنان مغالطه آمیز) قوم خود را فرو مایه و کم خرد کرد، لذا ایشـان ازو اطاعت کردند، آنها واقعا قوم فاسق (و بیرون از اطاعت حکم الله) بودند.

۵۵- پس هنگامی که ما را به خشم آوردند، ازایشان انتقام گرفتیم و همهٔ آنها را یکجا غـرق کردیم.

۵۶- پس ما آنان را پیشگامانی (در کفر و الحاد) و عبرتی برای پسینان قرار دادیم.

تفسیر:

در آیات گذشته بیان داشت که مشرکان نداشتن مال و جاه را مانع حصول منصب رسالت دانسته در رسالت محمدﷺ طعن کردند، چنانکه در آیهٔ (۳۱) همین سوره سخنان آنها را حکایت کرد.

الله سبحانه درین آیات، از یکسو به سخنان این بدبختان جواب می گوید و ازطرف دیگر پیغمبر خود را تسلی می دهد که فرعون نیز برای رد و انکار از نبوت موسی‌عليه السلام به همین گونه سخنان توسل جسته بود و سرانجام اعراض واستکبارش به تباهی کشید.

می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ﴾ «و حقا که موسی را با معجزات خویش به سوی فرعون و درباریانش فرستادیم».

مقصود از «آیاتنا» معجزات است، و مجموع معجزاتی که به غرض دعوت فرعونیان برای موسی‌عليه السلام داده شده بود، نه معجزه بود، چنانچه تفصیلش در آیهٔ (۱۰۱) إسراء گذشت.

موسی‌عليه السلام هنگامی که نزد فرعونیان آمد، رسالت خود را اعلان داشت: ﴿فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٤٦﴾ «پس گفت: یقینا من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم»، درینجا از هارون‌عليه السلام نام برده نشده است، چرا که هارون‌عليه السلام در نبوتش تابع موسی‌عليه السلام بود.

هنگامی که موسی‌عليه السلام رسالت خود را برای فرعونیان اعلام داشت، آنها از موسی‌عليه السلام مطالبهٔ معجزه نمودند، و موسی‌عليه السلام نیز به غرض دعوت آنها و اثبات صحت رسالت خود، معجزات خود را در موارد مختلف به ایشان ارائه نمود، اما موقف فرعونیان چنین بود:

- ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَضۡحَكُونَ ۝٤٧﴾ «پس هنگامی که معجزات ما را به ایشان ارائه نمود، ناگهان ایشان به آن معجزات می خندیدند» و موسی و هارون را مسخره می کردند.

منظور شان از خنده این بود تا به مردم وانمود سازند که دعوت آنها هیچ ارزشی ندارد، ولی از دل می دانستند که این دعوت حق است، چنانکه در سورهٔ نمل آیهٔ (۱۴) مذکور است.

و مقصود از ذکر استهزای فرعونیان به موسی‌عليه السلام، تسلی برای پیغمبرﷺ در برابر استهزا و تمسخرهای است که مشرکان به ایشان می کردند، یعنی طوری که استهزای فرعونیان، موسی‌عليه السلام را از دعوت باز نداشت، پس تو ای پیغمبرﷺ، استهزا و اعراض کافران از پذیرش دعوتت، سبب نشود که تو دل برداشته و محزون شوی.

- سپس در بارهٔ نوعیت معجزاتی که موسی‌عليه السلام به غرض اثبات صحت رسالت و دعوت فرعونیان ارائه نموده بود، می فرماید: ﴿وَمَا نُرِيهِم مِّنۡ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكۡبَرُ مِنۡ أُخۡتِهَا﴾ «و ما به

ایشان هیچ معجزه ای نشان نمی دادیم مگر اینکه آن (معجزه) بزرگتر از معجزۀ پیشینش بود» تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند، اما آنها، همۀ معجزات را تکذیب نمودند، همانگونه در سورۀ طه، آیۀ (۵۶) و در سورۀ قمر، آیۀ (۴۲) مذکور است.

هنگامی که ارائۀ معجزات خالی از عذاب هیچ تأثیری در ایشان نگذاشت و آنها به سرکشی خود ادامه دادند: ﴿وَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾﴾ «و ما آنها را به انواع عذاب گرفتار نمودیم، تا (از گمراهی خود) باز گردند».

عطف {وَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ} به جملۀ {وَمَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ} به خاطری است که عذابی را که الله تعالی برآنها مسلط نموده بود، خودش از جملۀ آیات بود، و مقصود از «عذاب» درینجا عذاب دنیوی است. یعنی هنگامی که معجزاتی که درآن عذاب نبود، بر آنها کارگر و مؤثر ثابت نشد، معجزاتی از نوع عذاب را برآنها مسلط ساختیم، تا شاید به خود بیاندیشند و از استکبار دست کشیده در برابر حق تسلیم شوند و به آن ایمان بیاورند.

چنانکه تفصیل آیات و عذاب در سورۀ أعراف، آیۀ (۱۳۳) مذکور است.

- پس هرگاه آیات عذاب بر ایشان مسلط شد، از روی خوشامد و عاجزی به موسی عليه السلام روی آوردند: ﴿وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾﴾ «و گفتند: ای جادوگر! از پروردگارت به وسیلۀ آن عهدی که با تو بسته است (که هر کس ایمان آورد، از عذاب نجات می یابد) برای ما دعاکن (تا ما را ازین مصیبت رهائی بخشد) البته ما راه هدایت را درپیش خواهیم گرفت».

«ساحر» درینجا به معنی دانشمند و عالم است، و در عصر فرعون، «ساحر» بودن نشان علم و فضل بود، به همین اساس آنها علمای را به لقب «ساحر» یاد می کردند، پس خطاب آنها موسی عليه السلام را به لقب «ساحر» به غرض تنقیص و بی ادبی نیست، بلکه نشان عجز و انکساری و تسلیم شدن شان در برابر موسی عليه السلام است، چرا که مقام، مقام حاجت و ضرورت و عذر است، و در چنین مقام انسان به کسی که محتاج باشد، بی ادبی و تنقیص نمی کند.

- اما آنها در وعدۀ ایمان آوردن شان دروغ گفتند، لذا می فرماید: ﴿فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾﴾ «پس هنگامی که عذاب را از ایشان دور کردیم، به زودی آنها پیمان شکنی کردند»، چنانچه این عهد شکنی ایشان در سورۀ اعراف (۱۳۳-۱۳۵) نیز بیان شده است.

هرگاه این آیات را مشاهده کردند و هم منطق معقول موسی علیه السلام را شنیدند، و از طرف دیگر دفع عذاب وارده را ازهر سو می نگرستند، این امور خارق عاده تاثیری عمیقی را درمحیط ایجاد کرد و افکار توده های مردم را در مورد حکومت فرعون متزلزل ساخت و نظام اجتماعی ومذهبی آنها زیر سوال قرار گرفت.

لذا فرعون احساس خطر کرد که مبادا توجه مردم به موسی افزون ترگردد و مردم بیشتری به او تمایل پیدا کنند و در نتیجه سیاست فرعونی تحت شعاع دعوت موسی﵇ قرار گیرد، بدین اساس فرعون سیاست مغالطه آمیز را در پیش گرفت تا از نفوذ دعوت موسی﵇ در میان مردم جلو گیری کند، پس او همه را جمع کرد و در مجتمع آنها این شبهات را عرضه داشت:

۱- ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰرُ تَجْرِي مِن تَحْتِيٓ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾﴾ «و فرعون در میان قومش اعلان داشته گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر ازآن من نیست؟ و این نهرها از زیر قصر من می گذرد، آیا نمی بینید؟»

من از یکسو صاحب قدرت وسیاست و ازطرف دیگر مالک چنین نعمت و دارایی و ثروت هستم، آیا عزت و شرفی بالاتر ازین هست؟ در حالیکه موسی به جز یک عصای چوبین، دیگر مالک هیچ چیزی نیست؛ اگر موسی واقعا پیغمبر است، پس کجاست سلطنت او، کجا است خانه و سرمایهٔ او؟ ای مردم شما خودتان داوری کنید که چه کسی بهتر است؟ من بهترم یا موسی بهتر است؟

بعد از سخنان گمراه کننده ای که به مردم ایراد نمود، برتری خود را اعلان داشته گفت:

- ﴿أَمْ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٌ﴾ «بلکه من بهترم ازین شخصی که خوار و حقیر است»، نه قدرت و مال دارد، نه جاه و نه سائر اسباب عزت. او افزود علاوه براین ﴿وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾﴾ «و نمی تواند سخن واضح بگوید».

دلیل این تنقیصش که موسی﵇ سخن واضح گفته نمی تواند، این بود در زبان موسی﵇ لکنت بود، ازین رو موسی﵇ از پروردگارش درخواست نمود که آن را از وی دور سازد، چنانکه در سورهٔ طه ازین درخواستش تذکر داده است: ﴿وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُواْ قَوْلِي ﴿٢٨﴾﴾ «پروردگارم ! گره زبانم را بکشا تا سخن مرا بفهمند» واین لکنت زبان او به اثر این

دعا از وی دورشد، چنانچه در سورهٔ طه، آیهٔ (۳۶) فرموده است: ﴿ قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ ﴾ «ای موسی درخواست هایت اجابت شد».

۲- بعد ازآن مغالطه و شبههٔ دیگری را در تأیید سخنان خود و عدم رسالت موسی علیه السلام ذکر کرده گفت: ﴿ فَلَوۡلَآ أُلۡقِيَ عَلَيۡهِ أَسۡوِرَةٞ مِّن ذَهَبٍ ﴾ «پس (اگر واقعا راست می گوید که پیغمبر است) چرا دستبند های طلایی برایش داده نشده است؟».

«أَسۡوِرَةٞ» جمع «سِوَار» به معنی دستبند.

درآن زمان رواج چنان بود که هنگامی که شخصی را که به سلطنت انتخاب می نمودند، برایش دستبندهای زرین و طوق زرین می پوشانیدند، گویا اینها را کلیدهای مملکت پنداشته به شخص سلطان می سپردند و او به این وسیله رسمیت پیدا می کرد، فرعون بنا بر همین منظور، نداشتن دستنبد های طلایی را مانع ریاست و مانع رسالت قرار داد.

۳- به دنبال آن به غرض احمق ساختن حاضرین و مورد قبول قرار دادن سخنان خود، شبهه و مغالطهٔ دیگری ارائه داده گفت: ﴿ أَوۡ جَآءَ مَعَهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مُقۡتَرِنِينَ ۝٥٣ ﴾ «و یا چرا فرشتگان همراه او به صورت دسته جمعی نیامده اند» تا در خدمتش قرار داشته و گفتارش را تائید کنند و به رسالتش گواهی دهند تا ماآن را بپذیریم!

چون هیچ یک ازین امور را با خود ندارد، لذا نمی تواند او پیغمبر باشد و دعوای پیغمبری اش خالی از حقیقت است.

این بود همه منطق و معیار فرعونی برای شناخت و تشخیص حقیقت که انسان را در معیار زر و زور می سنجیدند، و هرکه ازین دو چیز بهره مند می بود، او بر حق بود و هر کسی که فاقد این چیزها می بود، او باطل بود.

با تأسف باید گفت که در بیشتر جوامع اسلامی امروزی، معیار شناخت فضیلت و برتری نیز همین دوچیز است، کسی که زر و زور با خود داشته باشد، او همه چیز: فاضل، دانشمند، سیاستمدار، اقتصاد دان، کارشناس و... است، اما انسان دانشمندی که از زر و زور بهره نداشته باشد، در کنج گمنامی به سر می برد و اگر برای مردم طرح سازنده ای ایراد کند، مردم او را به دیوانگی متهم می کنند، بی خبر ازآنکه این معیاری را که آنان برای شناخت فضل و کمال، به کار می بندند، معیارهای فرعونی است، و به هیچ وجه معیار اسلامی نیست.

- فرعون با سخنان مغالطه آمیزش قادر شد تا مردم و ملت خود را گول بزنند و قناعت آنها را حاصل کند، چنانچه الله تعالی از حالت ایشان خبر می دهد:

- ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ﴾ «پس (فرعون با سخنان مغالطه آمیزش) قوم خود را فرومایه و کم خرد کرد، لذا ایشان ازوی فرمان برداری نمودند».

اصول کلیهٔ حکومت های استبدادی همین است که برای بقای حکومت خود باید قوم را کم خرد وغافل تربیه کنند و سطح بصیرت و اندیشهٔ مردم را در حد بسیار پائین نگه دارند، تا مردم از حوادث تاریخی و ارزش های انسانی پی نبرند، و با جزئی ترین شبهه وضعیف ترین مغالطه، فکر و اندیشهٔ خود را زیر پا گذارند، این همان شیوه ای است که سیاست مداران در بیشتر کشورها آن را به کار می بندند و در هر انتخابات همان چهره و همان عبا و قبا، با نیرنگ و تزویر جدید به مردم روی می آورند و مردم همانند گوسفندانی که با عصای یک شبان همه حرکت می کنند و یا گرد هم می آیند، عقل و خرد خود را در گزینش افراد زیر پا می گذارند و فریب سخنان دروغ و تزویری سیاست مداران معامله گر و مزدور و تجارت پیشه را می خورند و همان خر و همان پالان را دو باره بر مسند قدرت می نشانند.

سبب این همه بد بختی ها همانا پائین بود سطح دانش و بصیرت مردم، و جاهل نگه داشتن ملتها است.

از جملهٔ بنیان گذاران این شیوهٔ شیطانی که استخفاف عقول است، فرعون بود که به خاطر حفظ قدرت و حکومت خود ازآن استفاده نمود، و این شیوه پس از فرعون در قرن های بعدی گسترش پیداکرد که تا عصر ما ادامه دارد، در حالیکه مبارزه با چنین طرز العمل، یکی از اهداف رسالت های آسمانی است، چرا که هدف رسالت های آسمانی تنویر خردها و بیرون آوردن انسان از اسارت انسان ها و قرار دادن وی در بندگی پروردگار انسان ها است.

- درپایان آیات علت این که چرا قوم فرعون احمق ساخته شدند و به مغالطات فرعون قناعت کردند، بیان نموده می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ۝٥٤﴾ «آنها واقعا قوم فاسق (و بیرون از اطاعت حکم الله) بودند».

این اشاره به آن است که این قوم گمراه فرومایه اگر فاسق و بدکار و خارج ازطاعت الله سبحانه نمی بودند، هیچ گاه تحت تاثیر چنین تبلیغات سوء قرار نمی گرفتند، اما فسق و عدم ایمان شان به الله تعالی سبب شد تا فرعون عقل آنها را بدزدد وآنها را به طاعت خود بکشاند.

- بعد ازآنکه جرم وفسق آنها قوس صعودیش را پیمود و هیچ گونه عذری برای ایشان باقی نماند، اکنون جزای اعمال آنها را تذکر می دهد: ﴿فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ

أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ «پس هنگامی که ما را به خشم آوردند، از ایشان انتقام گرفتیم و همۀ آنها را یکجا غرق کردیم»، «ءَاسَفُونَا» ما را به خشم آوردند.

فلسفۀ هلاکت آنها به وسیلۀ غرق شدن در آب این بود که آنها این «أنهار» یعنی وجود نهرهای آب را از جملۀ اسباب عزت خود قرار دا ده بودند، چنانکه پیشتر گذشت.

پس چیزی را که مایۀ بقا و اسباب عزت خود می پنداشتند، همان چیز سبب نابودی آنها گردید، اشاره به اینست که هرکسی که به جز رابطه با الله سبحانه و پیغمبران او، کدام چیزی دیگری را سبب عزت خود قرار دهد، الله سبحانه همان چیز را سبب نابودیش می گرداند.

- پس نتیجۀ غرق شدن شان را ابراز می دارد: ﴿فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ ﴿٥٦﴾﴾ «پس ما آنان را پیشگامانی و عبرتی برای پسینان قرار دادیم»، یعنی در گرفتن انتقام و عذاب مستکبران، فرعونیان را پیشگام ونمونه برای همه کسانی ساختیم که در دفع حق و مبارزه با آن، در نقش قدم آنها روان هستند، لذا آنها باید از سرنوشت فرعونیان پند و عبرت بگیرند و از مخالفت در برابر حق دست بکشند.

و یا مقصود «فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا» اینست که فرعونیان را در کفر و زندقه پیشگامان ساختیم که همه اهل کفر و ضلالت به آنها اقتدا می کنند.

«مَثَلاً» ضرب المثل، پند و عبرت، و مقصود از «الآخرین» همه کسانی است که بعد از فرعونیان همانند عملکرد ایشان را انجام دهند.

❀❀❀

مقصد چهارم: (از آیۀ ۵۷- ۶۵) پاسخ به اعتراض مشرکان در بارۀ عیسی علیه السلام

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوٓا۟ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًۢا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَٰهُ مَثَلًا لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾ وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِٱلْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّى

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾

ترجــمه:

۵۷- و هنگامی که پسر مریم به عنوان مثال بیان شد، ناگهان قوم تو (از شنیدن آن مسخره کنان) سر و صدا می کردند.

۵۸- گفتند: آیا معبودان ما بهتراند، یا عیسی؟ آنها این مثال را جز از روی جدال بیان نکرده اند، بلکه آنها گروه پرخاشگر اند.

۵۹- عیسی بنده ای بیش نبود که ما بر وی انعام کردیم و او را برای بنی اسرائیل نشانه ای (از قدرت خود) قرار دادیم.

۶۰- و اگر بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه را جای نشین می سازیم.

۶۱- و یقینا عیسی نشانه ای از قیامت است، پس دربارۀ آن هرگز شک و تردیدی نداشته باشید و مرا پیروی کنید که همین راه راست است.

۶۲- و شیطان شما را از پیروی صراط مستقیم باز ندارد، زیرا او برای شما دشمن آشکار است.

۶۳- و هنگامی که عیسی با معجزات روشن آمد: گفت: من برای شما حکمت آورده ام وتا برخی چیزهائی را که درآنها اختلاف می کردید بیان کنم، پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید.

۶۴- شکی نیست که الله پروردگارمن و پروردگار شما است، پس او را بپرستید این راه راست است.

۶۵- پس گروه ها درمیان خود (در بارۀ عیسی) اختلاف کردند، پس وای بر کسانی که ستم کردند از عقوبت روز دردناک.

تفسیر:

هنگامی که آیة (۹۸) سورۀ أنبیاء - ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ «شما و معبودان تان هیزم دوزخ هستید و وارد آن خواهید شد» - نازل شد، یکی از مشرکان به نام عبد الله بن زبعری - پیش ازآنکه مسلمان شود - با تمسخر و خنده

گفت: عیسی پسر مریم را نیز نصاری پرستش می کنند و به اساس این آیه، او نیز باید به دوزخ برود، هرگاه چنین باشد پس ما راضی هستیم که همراه معبودان مان در آتش دوزخ باشیم، و ازین گفتار عبدالله بقیهٔ مشرکان نهایت شاد شدند و شور وغوغائی را براه انداختند.

مقصود کفار ازین گفتار، استهزاء و مغلوب کردن پیغمبر اسلام بود، وگرنه این یک امر بدیهی است که تنها همان معبود هائی وارد دوزخ می گردند که راضی باشند تا از سوی دیگران عبادت و پرستش شوند.

لذا الله تعالی درجواب آنها این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوۡمُكَ مِنۡهُ يَصِدُّونَ ۝٥٧﴾ «و هنگامی که پسر مریم به عنوان مثال بیان شد، ناگهان قوم تو (از شنیدن آن مسخره کنان خنده و) سرو صدا می کردند».

«يَصِدُّونَ» سرو صدا راه می اندازند، از روی خوشحالی کف می زنند.

«قُطرُب» یکی از ائمهٔ لغت گفته است: اگر کلمهٔ «يَصُدّ» به ضم صاد باشد، به معنی اعراض است. و اگر «يَصِدّ» به کسر صاد، به معنی شور و غوغا به پاکردن است.

و سبب شور و غوغا و خوشحالی شان این بود که آنان به زعم خود درین مجادله برنده شده بودند، لذا سخنانی ناشی از گمان پیروزی شان را الله تعالی چنین حکایت نموده است: ﴿وَقَالُوٓاْ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيۡرٌ أَمۡ هُوَ﴾ «و گفتند: آیا معبودان ما بهتراند، یا عیسی؟» یعنی بنا به گفتهٔ تو عیسی نسبت به معبودان ما بهتر است، پس هرگاه عیسی همراه با نصاری هیزم دوزخ باشند، باکی نیست که ما همراه معبودان مان که از نظر شما موجودات بدی هستند، وارد دوزخ شده هیزم آن باشیم.

- الله سبحانه در رد این گفتار مشرکان می فرماید: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلَۢاۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٌ خَصِمُونَ ۝٥٨﴾ «آنها این مثال را جز از روی جدال بیان نکرده اند، بلکه آنها گروه پرخاشگر اند»، یعنی منظورشان اظهار حق نیست، بلکه جدال وخصومت است، وگرنه آیهٔ ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ عیسی وملائکه را دربر نمی گرد، بلکه تنها اصنام و کسانی را دربر می گیرد که مردم را به عبادت خود دعوت داده باشند و یا از عبادت خود راضی بوده باشند.

- سپس درمدح عیسی علیه السلام می فرماید: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا عَبۡدٌ أَنۡعَمۡنَا عَلَيۡهِ وَجَعَلۡنَٰهُ مَثَلًا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ۝٥٩﴾ «عیسی بنده ای بیش نبود که ما بر وی انعام کردیم و او را برای بنی اسرائیل نشانه ای (از قدرت خود) قرار دادیم».

درین آیه قصر عیسی علیه السلام در عبودیت و بندگی از نوع قصر قلب است، و مقصود ازآن رد بر کسانی است که عیسی علیه السلام را اله و معبود و یا ابن الله پنداشتند، پس الله تعالی بر خلاف ادعای آنان بیان داشت که عیسی مرتبۀ فرا تر از بندگی نداشت، البته او بنده ای بود که از دو خصوصیت بر خوردار بود:

۱- ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ﴾ او بنده ای بود که مورد انعام الهی قرار گرفته بود، و انعاماتی که الله تعالی بر وی کرده بود، در سورۀ آل عمران آیۀ (۴۵-۵۰) و در سورۀ مائده آیۀ (۱۱۰) مذکور است.

۲- ﴿وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ الله تعالی او را برای اسرائیل نشان بارزی از کمال قدرت وعظمت قرار داد که بدون پدر، تنها از مادر تولد شد، و به منصب عظیم رسالت مبعوث گردید، دروازه های علم و معرفت را به روی مردم گشود، او هرگز معبود نبود، بلکه او مردم را از عبادت غیرالله منع نموده به سوی عبادت پروردگار دعوت می داد، همانگونه که دعوت او به سوی توحید ویکتا پرستی در سورۀ آل عمران آیۀ (۵۷) سورۀ مائده آیۀ (۷۲) سورۀ مریم آیۀ (۳۶) ذکر شده است.

- هنگامی که در ضمن آیۀ قبلی عقیدۀ نصاری را در مورد اله و ابن الله بودن عیسی علیه السلام، رد نمود، حالا عقیدۀ مشرکان را در مورد اینکه آنها فرشتگان را دختران الله تعالی می نامیدند، ضمنا رد نموده می فرماید: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾﴾ «و اگر بخواهیم به جای شما در زمین ملائکه را جای نشین می سازیم»، اما فرشتگان مخلوقاتی اند که برای جهان بالا آفریده شده اند آنها نه معبود اند و نه دختران الله تعالی اند، طوری که عیسی علیه السلام نه اله بود و نه فرزند اله.

حرف «مِن» در «مِنكُمْ» برای بدلیت و عوض است، یعنی شما را از میان می بردارد و فرشتگان را جای نشین شما می گرداند. درین صورت این آیه تهدید و تخویف برای مشرکان است.

و یا اینکه حرف «مِن» در «مِنكُمْ» برای ابتدا است، و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «اگر ما بخواهیم از شما مردان، فرشتگان به وجود می آوریم که قائم مقام شما شوند» یعنی طوری که عیسی را تنها از زن به وجود آوردیم وآدم را از غیر مرد و زن به وجود آوردیم، قادریم که از شما انسان ها فرشتگان را به وجود بیاوریم. (۱)

۱- تفسیر کبیر: ۲۲۲/۲۷ ملاحظه شود.

درین صورت مقصود آیه بیان کمال قدرت الله تعالی و مخلوق و غیر معبود بودن هریک از عیسی و فرشتگان است.

- باز می فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا﴾ ضمیر «وَإِنَّهُۥ» را می توان به سوی عیسی عليه السلام راجع کرد، و همچنان می توان به سوی قرآن راجع کرد.

اگر ضمیر را به سوی عیسی عليه السلام راجع کنیم، درآن دو توجیه است:

اول: اینست که «تولد عیسی نشانهٔ قیامت است، پس در بارهٔ آن هرگز شک وتردیدی نداشته باشید»، زیرا ذاتی که قدرت دارد تا عیسی را از مادر بدون پدر پیدا کند، او قادر است که مرده های مدفون در قبرها را زنده گردانده قیامت را قائم سازد.

دوم: اینست که «نزول عیسی در آخر زمان علامهٔ (از علامات) قیامت است» درین صورت این آیه دلیل برای حیات عیسی علیه السلام می باشد، همانگونه در سورهٔ نساء، آیهٔ (۱۵۹) می فرماید: ﴿وَإِن مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِۦ قَبْلَ مَوْتِهِۦ﴾ «و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ عیسی، به او ایمان می آورد»، این تائید درصورتی است که ضمیر {قَبْلَ مَوْتِهِۦ} راجع به سوی عیسی باشد، درین صورت این آیه دلیل حیات او می باشد، در ضمیر {قَبْلَ مَوْتِهِۦ} احتمالات دیگری هم وجود دارد که در موردش در سورهٔ نساء در تفسیر همین آیه گذشت.

واگر ضمیر «وَإِنَّهُۥ» راجع به سوی قرآن باشد، در آن نیز دو توجیه است:

اول: اینکه قرآن در باره قیامت به منزلهٔ معلم و آموزگار شما است که مسائل قیامت را با براهین قاطع و شواهد قانع کننده در اختیار شما قرار داده است، پس درآن شک وتردید نکنید.

دوم: اینکه نزول قرآن نشانهٔ قیامت است، زیرا شریعت قرآن خاتمهٔ همه شرائع وآمدن قرآن نشانهٔ انتهای جهان است که جای شک وشبهه نیست.

البته امام ابن کثیر ترجیح داده است که ضمیر «وَإِنَّهُۥ» به سوی عیسی عليه السلام راجع بوده و مطلب آیه اینست که نزول عیسی پیش از روز قیامت، یکی از نشانه های قیامت است، چنانچه او از مجاهد که ازجملهٔ تابعین و از شاگردان ابن عباس رضی الله عنهما است، نقل نموده که او در تفسیر این آیه فرموده است: «أي: آيَةٌ لِلسَّاعَةِ خُرُوجُ عِيسَى ابنِ مَرِيَمَ قَبلَ يَومِ القِيَامَةِ» یعنی خروج عیسی پسر مریم، قبل از روز قیامت، نشانهٔ قیامت است. و همین تفسیر از ابن عباس، ابوهریره – رضی الله عنهم – و جماعه ای از تابعین نیز نقل شده است.

- هنگامی که خروج عیسی نشانهٔ قیامت باشد، می فرماید: ﴿فَلَا تَمۡتَرُنَّ بِهَا﴾ «پس در نشانه بودن آن شک نکنید»، چرا که آن حتما به وقوع می پیوندد.

امام ابن کثیر رحمه الله فرموده است:

«وَقَد تَوَاتَرَت الأَحَادِيثُ عَن رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَخبَرَ بِنُزُولِ عِيسَى عَلَيهِ السَّلَام قَبلَ يَومِ القِيَامَةِ إِمَامًا عَادِلاً وَحَكَمًا مُقسِطًا»

یعنی از رسول الله ﷺ به تواتر ثابت است که ایشان خبر داده اند که عیسی علیه السلام قبل از روز قیامت، به حیث امام عادل داور داد گستر، فرود می آید.

و از جملهٔ آن احادیث: در صحیح مسلم روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«... فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ ...» (١)

« در حالیکه آن شخص در همان حالت قرار دارد الله عزوجل، مسیح پسر مریم را می فرستد، پس او در شرق دمشق نزد منارهٔ سفید فرود می آید..»

و همچنان در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«وَاللَّهِ لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلاً فَلَيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَلَيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ وَلَيَضَعَنَّ الْجِزْيَةَ وَلَتُتْرَكَنَّ الْقِلاَصُ فَلاَ يُسْعَى عَلَيْهَا وَلَتَذْهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالتَّبَاغُضُ وَالتَّحَاسُدُ وَلَيَدْعُوَنَّ إِلَى الْمَالِ فَلاَ يَقْبَلُهُ أَحَدٌ» (٢)

«سوگند به الله، پسر مریم به صفت داور دادگستر فرود می آید، او حتما صلیب را می شکند، خنزیر را به قتل می رساند و جزیه را از میان می بردارد. و شترهای ماده رها کرده می شوند و بر بالای آنها هیچ نوع کاری انجام داده نمی شود، (یعنی به سبب کثرت مال هیچ کسی در نگه داری و حصول آن رغبت نشان نمی دهد) و کینه و بغض و حسد از میان می رود و البته او مردم را به پذیرفتن مال دعوت می دهد، ولی هیچ کسی آن را نمی پذیرد».

- بعد از آن می فرماید: ﴿وَٱتَّبِعُونِۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١﴾ «و مرا پیروی کنید، که همین راه راست است».

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن و اشراط الساعة، باب ذکر الدجال و صفته و ما معه، حدیث: ۷۵۶۰ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب نزول عیسی بن مریم حاکما...، حدیث: ۴۰۸ .

اگر مراد از ضمیر متکلم در «اِتَّبِعُون» الله باشد، مطلب آیه چنین می شود:
در مسئلهٔ توحید و بطلان شرک، ثبوت معـاد و در جمیـع اوامـر ونـواهی فرمـان مـرا و دستورات کتاب مرا پیروی کنید که راه راست همین است.

اگر مراد از ضمیر متکلم «اتبعون»، پیغمبر ﷺ باشد درین صورت کلمهٔ «قُل» مقدر بـوده و معنی آیه چنین می شود: «بگو: مرا پیروی کنید که همین راه راست است»، یعنی آنچـه کـه من شما را به سویش دعوت می دهم دین الله و دین همه انبیاء وپیغمبران اولوالعزم است.

- بعد ازآنکه مردم را به اتباع صراط مستقیم دعوت داد، حالا آنهـا را از کسـی کـه جلـو سلوک شان بر صراط مستقیم را می گیرد، که شیطان انسی و جنی است، برحذر داشته مـی فرماید: ﴿ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ ﴾ « و(هشـیار باشـید که) شـیطان شـما را از پیـروی صـراط مستقیم (قرآن) باز ندارد».

- و علت این باز داشتن شیطان را بیان می کنـد: ﴿ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾ ﴾ «چـرا کـه او برای شما دشمن آشکار است»، لذا به هر وسیلهٔ ممکن تلاش می کند، تا شما را از مسـیرتان باز دارد، چنانچه در سورهٔ فاطر، آیهٔ (۶) می فرماید: ﴿ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ﴾ «یقینا شیطان دشمن شما است پس شما نیز او را دشمن بگیرید».

- سپس تشریف آوری عیسی علیه السلام و اهداف بعثت و دعوت او را بیان می کند:

۱- ﴿ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ﴾ «و هنگامی که عیسی (به سوی بنی اسرائیل) با معجزات روشن آمد: گفت: من برای شما حکمت آورده ام وتا برخی چیزهائی را که درآنها اختلاف می کردید بیان کـنم»، و امـوری کـه آنهـا درآن اختلاف داشتند، امور دینی و دنیوی همه را در بر می گیرد، چرا که هر پیغمبـر بیـانگر احکام شرعی است و امت در معرفت احکام حل و حرمت و معرفت صحیح و غلط به سـوی او مراجعه می کنند، لذا بعد ازین سخن گفت:

۲- ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾ ﴾ «پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید»، چرا که من پیغمبر هستم و اطاعت پیغمبر، شرط اساسی در حصول تقوی است.

بعد ازآن به بیان حکمتی که عیسی عليه السلام با خود آورده و همچنان مهمترین مسئله ای کـه آنها درآن اختلاف داشتند، پرداخته می فرماید:

۳- ﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾ ﴾ «شـکی نیسـت کـه الله پروردگارمن و پروردگار شما است، پس او را بپرستید، این راه راست است».

عیسی‌ عليه السلام نخست از خود شروع نموده الله را پروردگار خود معرفی نمود، تا بدین وسیله برای مردم بفهماند که او نه اله است و نه فرزند اله، بلکه یک بندهٔ مخلوق و مربوب است.

سپس بنی اسرائیل را مخاطب نموده گفت: پروردگار شما نیز تنها الله تعالی است و مقصود عیسی عليه السلام ازین سخن رد بر آن عده گروه های از بنی اسرائیل بود که عُزَیر را پسر الله می دانستند، لذا برای ایشان روشن ساخت که پروردگار همه، تنها الله تعالی است، هنگامی که پروردگار همه، الله تعالی است، پس همه باید او را پرستش کنیم که غیر ازآن راه راست دیگری وجود ندارد و بلکه همه راه های دیگر راه های کج و منحرف اند.

- بعد ازان الله سبحانه آنچه را که از بیان قصهٔ عیسی عليه السلام درینجا مقصود است تذکر می دهد: ﴿ فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡ ﴾ «پس گروه ها درمیان خود (دربارهٔ عیسی) اختلاف کردند»، و تنها گروه اندکی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و بقیه همه به دعوت او کفر ورزیدند، و بعد ازآنکه الله تعالی عیسی عليه السلام را به سوی آسمان بلند کرد و شاگردان او به دعوت مردم پرداختند، دیری نگذشت که امت عیسی عليه السلام نیز در بارهٔ ایشان به چندین گروه تقسیم شدند، درحالیکه این اختلاف هیچ منشأ دینی نداشت، تنها از میان خود شان نشأت کرده بود، و از میان طوائف نصاری سه گروه آنها بیشتر شهرت یافتند که قرار ذیل است:

۱- یعقوبیه، گفتند: عیسی همان الله است.

۲- نسطوریه گفتند: عیسی فرزند الله است.

۳- ملکانیه که عبارت از کاتولیک ها هستند، گفتند: عیسی سوم سه است، و مجموع این سه: عبارت اند از: الله که پدر است، و عیسی که پسر است، و روح القدس که جبریل است، پس «اله» عبارت از مجموع این هر سه است.

- بعد از بیان این اختلاف، همه کسانی را که از مسیرحق منحرف شده بر خود ظلم کردند، مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمٍ أَلِيمٍ ۝٦٥ ﴾ «پس وای بر کسانی که ستم کردند (و درشأن عیسی اختلاف نموده مرتکب افراط یا تفریط شدند) از عقوبت روز دردناک».

نظیر این آیه در سورهٔ مریم، آیهٔ (۳۷) می فرماید: ﴿ فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ﴾ «پس گروه ها، در میان خویش (در شأن عیسی) اختلاف کردند، پس وای برحال کافران از حضور یافتن در روز بزرگ».

❀❀❀

بخش چهارم: (از آیهٔ ۶۶-۸۹)، اثبات قیامت و توحید و رد بر شرک.
و این آیات در دو مطلب تفسیر می شود:

فصل اول: (از آیهٔ ۶۶-۸۰)

تهدید به وقوع ناگهانی قیامت و شرح حالت متفاوت مومنان و مجرمان درآن روز

﴿ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾ ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ يَٰعِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ ٱلَّذِينَ
ءَامَنُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾ يُطَافُ عَلَيْهِم
بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ ٱلْأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ وَأَنتُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٧١﴾
وَتِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِىٓ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾ لَكُمْ فِيهَا فَٰكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾
إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾ وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا۟ هُمُ
ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧٦﴾ وَنَادَوْا۟ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْنَٰكُم بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ
لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٨﴾ أَمْ أَبْرَمُوٓا۟ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُم بَلَىٰ وَرُسُلُنَا
لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾ ﴾

ترجمه:

۶۶- آنها انتظار نمی کشند مگر قیامت را که ناگهان به ایشان بیاید درحالیکه بی خبر اند.

۶۷- دوستان درآن روز دشمن یکدیگر اند، به جز پرهیزگاران.

۶۸- (الله به ایشان می گوید) ای بندگان (پرهیزگار) من ! امروز بر شما نه ترس است، نه اندوه گین می شوید.

۶۹- (پرهیزگاران) کسانی اند که به آیت های ما ایمان آوردند و مسلمان بودند.

۷۰- (الله به ایشان می گوید) شما و همسران تان دربهشت درائید، درآنجا شادمان و محترم خواهید بود .

۷۱- به گردش انداخته می شود بر ایشان کاسه ها و جام های زرین (مملوء از طعام و شراب) و در بهشت هر نعمتی که دل ها بخواهد و چشم ها ازدیدن آنها لذت ببرند، فراهم است و شما درآنجا جاویدان خواهید ماند.

۷۲- و این بهشتی که به میراث داده شدید به سبب کارهای (خوبی) است که انجام می دادید.
۷۳- برای شما درآنجا میوه های فراوانی است که ازآنها می خورید.
۷۴- حقا که گنه گاران در عذاب دوزخ جاویدان می مانند.
۷۵- از عقوبت ایشان چیزی کاسته نمی شود وآنان درآنجا نا امید می مانند.
۷۶- و ما به ایشان ستم نکرده ایم، ولی آنها خود شان ستمگار بودند.
۷۷- و آنان فریاد می کشند: ای مالک! خواهش می کنیم که پروردگارت فیصلهٔ مرگ را برما صادر کند (تا از عذاب نجات بیابیم، مالک به ایشان) می گوید: یقینا شما اینجا (همیشه) می مانید.
۷۸- (الله به ایشان می گوید) بدون شک ما (توسط پیغمبران) برای شما سخن حق را آوردیم، ولیکن بیشتر شما سخن حق را نپسندیدید.
۷۹- بلکه آنان (برای نابودی حق) تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز (برای مجازات آنها) ارادهٔ استواری کردیم.
۸۰- آیا ایشان می پندارندکه ما اسرار پنهان و سرگوشی های آنها را نمی شنویم؟ آری می شنویم، و (گذشته ازآن) فرشتگان ما نزد آنها حاضر اند (و همه اعمال و گفتار آنهارا) می نویسند.

تفسیر:

درین آیات موضوعات ذیل مورد بحث قرار گرفته است:

۱- تهدید به وقوع ناگهانی قیامت،

۲- شرح احوال متقیان در قیامت،

۳- شرح احوال بد مجرمان در قیامت.

موضوع اول: تهدید به وقوع ناگهانی قیامت

درآیات گذشته چندین اختلاف را بیان کرد، اختلاف فرعونیان با موسیعليه السلام و اختلاف و جدال مشرکان با پیغمبر اسلامﷺ و اختلاف مردم در بارهٔ عیسیعليه السلام و سپس ستمگاران را از عذاب روز دردناک بیم داد، اکنون درین آیات آن روز دردناک و چگونگی فرا رسیدن آن را بیان داشته به وسیلهٔ آن همه ستمگاران و مجرمان را تهدید و وعید داده می فرماید:

- ﴿ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾ ﴾ «آنها انتظار نمی کشند مگر قیامت را که ناگهان به ایشان بیاید درحالیکه بی خبر اند»، «بَغْتَةً» نا گهان.

عذابی که در برابر گناهان بر انسان وارد می شود بردو نوع است:

اول : عذابی است که انسان پیش از زمان آمدن آن آگاهی داشته باشد، درین صورت انسان تاحد توان، خود را برای دفاع ازآن آماده می سازد و ذهنا آمادگی رویا رویی با آن را می داشته باشد که نسبتا از شدت عذاب می کاهد.

دوم: عذابی است که ناگهان واقع شود و انسان از وقوع آن کاملا غافل و بی خبر باشد و کدام نوع اسباب و وسائلی برای مقابله با آن نداشته باشد، چنین عذاب، نهایت سخت و رنج آور است، پس وقوع قیامت که مقدمه و آغاز عذاب مجرمان و ظالمان است، از همین نوع است، لذا باید از فرا رسیدن چنین روزی همه در هراس باشند.

بعد ازآنکه از وقوع ناگهانی قیامت تذکرداد، حالت مردم و به خصوص دوستان صمیمی را درآن روز بیان نموده می فرماید:

- ﴿ ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ﴾ «دوستان درآن روز دشمن یکدیگر اند»، مقصود آیه همان دوستانی است که دوستی ایشان در دنیا، جنبهٔ دینی وایمانی نداشته باشد، بلکه دوستی شان بر مبنای مخالفت با حق و اغراض و شهوات نفسانی و اغراض سیاسی و عقاید کفری و شرکی و انحرافی صورت گرفته باشد، پس هنگامی که در آن روز حقیقت برایشان روشن می گردد، دشمن یگدیگر می شوند و بر یکدیگر نفرین فرستاده اظهار نفرت و بیزاری می کنند، چنانکه در سورهٔ عنکبوت می فرماید: ﴿ وَقَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٥﴾ ﴾ «و ابراهیم گفت: شما جز الله بتان را (به حیث معبود) برگزیده اید، تنها برای دوستی که درین دنیا در میان تان دارید، سپس در روز قیامت برخی شما از برخی دیگر بیزاری می جوید و بعضی شما بر بعضی دیگر نفرین می فرستد و جای شما آتش است و شما را هیچ یاوری نیست»، و نیز سورهٔ اعراف آیهٔ (۳۸)، سورهٔ معارج آیهٔ (۱۰)، سورهٔ عبس آیهٔ (۳۴-۳۶) بیان همین مطلب است.

- البته پرهیزگاران را ازین عداوت مستثنی قرار داده می فرماید: ﴿ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ ﴾ «به جز پرهیزگاران»، که چون دوستی و مودت شان در دنیا به اساس ایمان وتقوی بود، لذا در روز قیامت نیز دوستی شان با یکدیگر ثابت و پا برجا و بلکه استوار تر و محکم تر می شود.

موضوع دوم: شرح احوال متقیان و پرهیزگاران

بعد ازآنکه پرهیزگاران را از عداوت با یکدیگر شان در آن روز مستثنی قرار داد، حالا به شرح احوال ایشان می پردازد.

- **حالت اول**: نفی خوف و حزن از ایشان: ﴿ يَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ﴾ «الله به ایشان می گوید) ای بندگان (پرهیزگار) من! امروز بر شما نه ترس است، نه اندوهگین می شوید».

این حالت مشتمل برچهار نوع بشارت است:

۱- الله تعالی به ذات خود و بدون واسطه، بهشتیان را مخاطب قرار می دهد.

۲- آنها را به «بندگان من» توصیف می کند که بزرگترین شرف و افتخار برای شان است.

۳- ایشان را از هرگونه خوف وهراس در امان می دارد.

۴- هر نوع غم و اندوه را از ایشان دور می دارد و نفی خوف و غم، از مهم ترین اسباب اطمینان قلب بنده می باشد .

«مقاتل» - که از ائمۀ مشهور تفسیر است - می فرماید: روز قیامت خوف سرتاپای اهل محشر را فرا می گیرد، درین هنگام ندا می شود: ﴿ يَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ﴾ هرگاه مردم این ندا را شنیدند، همه متوجه شده سرهای خویش را بالا می کنند، سپس گفته می شود: ﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ مُسۡلِمِينَ ﴾«(آن بندگانی که این افتخار را کسب کرده اند) کسانی اندکه به آیت های ما ایمان آوردند ومسلمان بودند» درین هنگام جز مسلمانان دیگر همگی سرهای خویش را از شدت شرمساری پائین می کنند.

فائده :

۱- کسانی که روز قیامت «خوف و حزن» از ایشان نفی شده است، بعض صفات شان در آیۀ مورد بحث ذکر شده است که ایمان و اسلام است، و ازجملۀ صفات شان، تقوی است که در سورۀ یونس (۶۳) ذکر شده است، و صفت دیگر شان استقامت است که در سورۀ فصلت آیۀ (۳۰) و در سورۀ احقاف آیۀ (۱۳) مذکور است.

۲- فرق درمیان خوف وحزن بدین قرار است:
خوف عبارت از اندوهی است که مربوط به آینده باشد، و حزن اندوهی را گفته می شود که به زمان گذشته تعلق داشته باشد.

۳- آیۀ (۶۹) مورد بحث درین سوره، بر مغایرت میان ایمان و اسـلام، وآیـۀ (۳۵-۳۶) سورۀ ذاریات، بر اتحاد هردو کلمه دلالت دارد؟

جواب این است: در جائی که اتحاد معلوم می شود، درآنجا مراد ایمـان شـرعی کامل، و اسلام شرعی تام است، اما در جائی که فرق معلوم می شود، چنانکه در سورۀ حجـرات، آیـۀ (۱۴) وارد شده است، درآنجا مراد از ایمان، ایمان شرعی است، و مراد از اسلام، اسـلام لغـوی است که تنها عمل و انقیاد ظاهری را دربر می گیرد، پس در میان این آیات منافات نیست.

– حالت دوم: دستور به دخول بهشت ﴿ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ ۝٧٠ ﴾ «(الله به ایشان می گوید) شما و همسران تان در بهشت درائید، درآنجا شاد مـان و محتـرم خواهیـد بود». «تُحۡبَرُونَ»، از مادۀ «حبور» به معنی شادمانی، سرور است.

در سورۀ روم، آیۀ (۱۵) مـی فرمایـد: ﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمۡ فِي رَوۡضَةٖ يُحۡبَرُونَ ﴾«پس کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، ایشان در بسـتان جنـت شادمان و مسرور هستند».

حالت سوم: مرحلۀ بهره بردن از نعمت های گوناگون بهشت است، می فرماید:

- ﴿ يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖ ﴾ «به گردش انداخته می شود بر ایشان کاسه هـا و جامهای زرین (مملوء از طعام و شراب)»، یعنی خدمت گزاران همواره بر دور و بـر ایشـان بـا کاسه های زرین مملو از طعام های متنوع و جام های زرین لبریز از نوشیدنی های متنـوع در گردش می باشند، که این نشان و دلیل رفاهیت و آسایش کامل بهشتیان است.

«صِحَاف»، جمع «صحفة» ظرف و کاسۀ بزرگی است که ظرفیت و گنجـایش غـذای پـنج نفر را دارا می باشد. «وَأَكۡوَابٖ» جمع «کُوب» ظرفی که مخصوص نوشیدن آب و شراب اسـت، و معمولا دسته ندارد، و گاهی هم دستۀ کوچکی می داشته باشد.

و چون نعمت های بهشت در حد و حصر نمی گنجد با یک جملۀ کوتاه و جامعی کـه همـه جوانب لذت وسرور را در بر می گیرد، می فرمایـد: ﴿ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُ ﴾ «و دربهشت هرنعمتی که دل ها بخواهد و چشم ها از دیدن آنها لذت ببرند، فـراهم اسـت»، این جمله کلیۀ نعمت های مادی و معنوی بهشت را دربر می گیرد.

بعد ازآنکه بهشتیان را به نعمت های خاص وعام بشارت داد، به نعمـت خلـود مـژده داده می فرماید: ﴿ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝٧١ ﴾ «و شما درآنجا جاویدان می مانید».

سپس آنچه را که سبب حصول این همه نعمت ها برایشان گردید، بیان می دارد:

- ﴿ وَتِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾ ﴾«و این بهشتی که به میراث داده شدید به سبب کارهای (خوبی) است که انجام می دادید».

مقصود از ﴿بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ اعمالی است که مطابق فرمودهٔ شرع و خالی از ریا وسمعت باشد، اما اعمالی که مطابق شرع نباشد، یا درآن ریا و سمعت دخیل باشد، نه مقبول است و نه سبب دخول جنت می گردد.

نظیر آیهٔ مورد بحث در سورهٔ اعراف آیهٔ (۴۳) می فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلْكُمُ ٱلْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «وآواز داده می شوند، این بهشتی که به میراث داده شده اید، به سبب اعمال (شایسته ای) است که انجام می دادید». «أُورِثْتُمُوهَا» یعنی مستحق آن گردید، آن را به دست آوردید. همچنین در سورهٔ مریم آیهٔ (۶۳)، سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۰-۱۱) و سورهٔ سجده آیهٔ (۱۷) بیان همین موضوع است.

از ابو سعید خدری و ابو هریره – رضی الله عنهما – روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا، ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ (وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)»

«(هنگامی که مومنان به بهشت داخل شوند) فریاد کننده ای فریاد می کند: شما (ای بهشتیان!) همیشه صحتمند می باشید، و هیچ گاه بیمار نمی شوید، و شما همیشه زنده می مانید و هیچ گاه نمی میرید، و شما جوان می مانید و هیچ گاه پیر نمی شوید و شما همیشه در نعمت می باشید و هیچ گاه زبون حال نمی شود، و این مصداق قول الله تعالی است: «آواز داده می شوند به سبب اعمالی که انجام داده اید، این بهشت را به میراث داده شدید». [1]

و در بارهٔ به میراث بردن بهشت، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ لَهُ مَنْزِلاَنِ: مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْزِلٌ فِي النَّارِ، فَإِذَا مَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ وَرِثَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)»

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب في دوام نعیم أهل الجنة، حدیث: ۷۳۳۶ .

«هرکدام از شما دو جایگاه دارد، یک جایگاه در بهشت، و جایگاه دیگـر در دوزخ، هرگـاه کسی بمیرد و به دوزخ برود، بهشتیان جایگاهی را که آن شخص در بهشت دارد، بـه میـراث می برند، و دلیلش قوله الله تعالی است که می فرماید: (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)». (١)

- بعد از بیان طعام و شراب، از میوه های فراوان آنها خبر می دهـد: ﴿لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾﴾ «برای شما درآنجا میوه های فراوانی است که ازآنها می خورید».

نظیر این آیۀ، در سورۀ واقعه آیه های (۲۰-۳۲)، سورۀ الرحمن آیۀ (۵۲) و مرسـلات آیـۀ (۴۲) مذکور است.

موضوع سوم: شرح احوال مجرمان

بعد ازتفصیل احوال خوب و نعمت هائی که برای متقیان در بهشت فراهم می شـود، سرنوشت شوم و فلاکتبار مجرمان را توضیح می دهد تا مایۀ پند و عبرت انسـان هـای گنهگار شود:

۱- ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾﴾ «حقا که گنهگاران در عذاب دوزخ جاویدان مـی مانند». در سورۀ نبأ آیۀ (۲۳) مـی فرمایـد: ﴿لَّابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا﴾ «مـدتهای دراز درآنجـا مـی مانند»، ونیز در سورۀ بقره آیۀ (۱۶۲) و سورۀ زمر، آیۀ (۷۲) بیان همین مسئله است.

۲- ﴿لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ﴾«از عقوبت ایشان چیزی کاسته نمی شود»، «لَا يُفَتَّرُ» سبک نمی شود، درآن توقف رخ نمی دهد.

در سورۀ فاطر آیۀ (۳۶) می فرمایـد: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾ «وکسانی که کافر شدند برای ایشـان آتـش دوزخ است، هرگز فرمان مرگ بر ایشان صادر نمی شود، تا بمیرند و نه از عذاب دوزخ چیـزی از ایشان کاسته می شود، ما هر ناسپاس را این گونه کیفر می دهیم».

۳- ﴿وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾﴾ « وآنان درآنجا نا امید می مانند».

«مُبْلِسُونَ» از کلمۀ «إبلاس» مأخوذ است، به معنی یأس و نا امیدی، و شیطان را بـه خـاطری «ابلیس» نامیده شده است که او از رحمت الله تعالی نا امید و مأیوس است.

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب صفة الجنة، حدیث: ٤٤٨٥، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ٢٢٧٩ .

- طوری که در آیات گذشته اعمال نیک را سبب دخول متقیان به بهشت قرار داد، درینجا نیز از سبب دخول مجرمان به دوزخ خبر داده می فرماید:

- ﴿ وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا۟ هُمُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧٦﴾ ﴾«و ما به ایشان ستم نکرده ایم، ولی آنها خودشان ستمگار بودند»، و همان اعمال بد ایشان از قبیل شرک و کفر و فساد و دیگر گناهان کبیره سبب دخول شان به دوزخ گردید.

- سپس مطالبهٔ دوزخیان را از فرشتهٔ نگهبان دوزخ ذکر می کند: ﴿ وَنَادَوْا۟ يَٰمَٰلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ﴾ «و آنان فریاد می کشند: ای مالک! خواهش می کنیم که پروردگارت فیصلهٔ مرگ را برما صادر کند» تا از عذاب نجات بیابیم، چنانکه در سورهٔ الحاقه (۲۷) از آنها حکایت می کند که آنها آرزو می کنند: ﴿ يَٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ ﴾ «ای کاش مرگ فیصله کننده باشد» تا کار ما را یکسره پایان دهد و ازین عذاب و ذلت ما را نجات بخشد.

- هنگامی که دوزخیان درخواست مرگ را می کنند، فرشتهٔ مؤظف به امور دوزخ به ایشان چنین پاسخ می دهد: ﴿ قَالَ إِنَّكُم مَّٰكِثُونَ ﴿٧٧﴾ ﴾ «می گوید: یقینا شما اینجا (همیشه) می مانید»، و راهی برای خروج، مرگ و کم شدن عذاب وجود ندارد.

- سپس الله سبحانه سبب بقای دائمی آنها را در دوزخ بیان می کند: ﴿ لَقَدْ جِئْنَٰكُم بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٨﴾ ﴾ «بدون شک ما (توسط پیغمبران) برای شما سخن حق را آوردیم، و لیکن بیشتر شما سخن حق را نپسندیدید»، و به آن کفر ورزیدید، لذا حالا نتیجهٔ کفر و انکار تان را بچشید.

هنگامی که الله تعالی کیفیت عذاب آنها را در آخرت ذکر کرد، بعد ازآن کیفیت مکر و فساد آنان را در دنیا یادآور می شود و با اسلوب التفات از خطاب به سوی غائب، تدبیر ایشان را برای نابودی حق، بدتر از بدبینی شان به حق، قرار داده می فرماید:

- ﴿ أَمْ أَبْرَمُوٓا۟ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾ ﴾ «بلکه آنان (برای نابودی حق) تصمیم محکمی گرفتند، و ما نیز تدبیر استواری کردیم». «أَبْرَمُوٓا۟» تصم محکم گرفتند.

یعنی هرگاهی که آنها برای نابودی حق، و از بین بردن محمد ﷺ تدبیری بیاندیشند، ما برای مجازات آنها و نابودی و خنثی ساختن تدبیر ایشان، تدبیر محکم تر و استوار تری را بکار می بندیم که توطیه های آنها را نقش بر آب می سازد، چنانکه در سورهٔ نمل (۵۰) می فرماید:

- ﴿ وَمَكَرُوا۟ مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾ «وآنها نیرنگ ها وتوطیه ها اندیشیدند، و ما درمقابل تدبیری را اتخاذ نمودیم، درحالی که ایشان خبر نداشتند».

- و علت این همه توطیه گری های آنان اینست: ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾ «آیا ایشان می پندارندکه ما اسرار پنهان و سرگوشی های آنها را نمی شنویم؟».

«سِرّ» عبارت از مکرهای است که آنان در بارهٔ پیغمبر ﷺ در دل هـای شـان پنهـان مـی داشتند، و «نجوی» همان سخنانی است که به طور مخفیانه با یکدیگر سرگوشی می کردنـد.

الله تعالی این پندار ایشان را غلط قرار داده می فرمایـد: ﴿بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ۝٨٠﴾ «آری می شنویم و (گذشته ازآن) فرشتگان ما نزد آنها حاضر اند (و همه اعمـال و گفتـار آنهـا را) می نویسند»، لذا هیچ عمل و هیچ سخن و راز پنهان و آشکار شما، از ما پوشیده نیست و هر تدبیر و تصمیمی که بگیرید ما از همه آگاه هستیم.

۞۞۞

فصل دوم: (از آیهٔ ۸۱-۸۹)

رد بر عقاید مشرکان و بیان تنزیه الله تعالی از داشتن فرزند و شریک

﴿قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ۝٨١ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا
يَصِفُونَ ۝٨٢ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۝٨٣ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي
الْأَرْضِ إِلَٰهٌ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۝٨٤ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِندَهُ عِلْمُ
السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝٨٥ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ ۝٨٦ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝٨٧ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا
يُؤْمِنُونَ ۝٨٨ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ ۚ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝٨٩﴾

ترجـــمه:

۸۱- بگو: اگر (بالفرض) برای الله مهربان فرزندی باشد، پس من (برای چنین فرزند) نخستین عبادت کننده گانم.

۸۲- پاک است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش از آنچه که (مشرکان او را بـدان) وصف می کنند.

۸۳- پس آنان را (به حال خود) بگذار تا در باطل غوطه ور و سرگرم بـازی باشـند تـا آنکـه ملاقات کنند روز (قیامتی) را که ایشان وعده داده می شوند.

۸۴- و اوکسی است که درآسمان ها معبود است و در زمین معبود است، و او باحکمت و دانا است.

۸۵- و بسیار با برکت و والا مقام است آنکه حکومت آسمان ها و زمین و هر چه در میان این هردو است ازآن او است، وعلم قیامت نزد او است و به سوی او بازگردانده می شوید.

۸۶- و کسانی را که به جز الله می خوانند مالک شفاعت نیستند، مگر کسانی که به حق (توحید) گواهی داده اند درحالیکه می دانند (که توحید حق است).

۸۷- و اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است، البته می گویند: ما را الله آفریده است، پس چگونه از (عبادت الله) برگردانده می شوند.

۸۸- (و الله می داند) گفتار محمد را (که شکوه کنان گفت) پروردگارا ! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند.

۸۹- پس از آنها روی گردان و بگو : برشما سلام، پس به زودی خواهند دانست.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث شده است، ازینقرار می باشد:

۱- رد بر عقائد مشرکان،

۲- مسئلهٔ توحید و دلایل اثبات آن،

۳- بیان تناقض گفتار و کردار مشرکان،

۴- شکوهٔ پیغمبرﷺ از قومش ...

۵- تسلی برای پیغمبرﷺ.

موضوع اول: رد بر عقائد مشرکان

در آیهٔ (۱۵) همین سوره عقیدهٔ مشرکان را در بارهٔ نسبت کردن دختران به سوی الله سبحانه وتعالی حکایت نموده، چنین عقیده را باطل و مردود قرار داد، اکنون در پایان سوره همان عقیدهٔ خرافی را دو باره ذکر نموده نسبت فرزند و شریک به سوی الله تعالی را محال قرار داده ثابت می کند که الله تعالی یگانه معبود بر حق در آسمانها و زمین بوده از هرنوع شریک و همتا پاک و منزه است.

- می فرماید: ﴿قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾﴾«بگو: اگر (بالفرض) برای الله مهربان فرزندی باشد، پس من (برای چنین فرزند) نخستین عبادت کننده گانم»، و از همه پیشتر و بیشتر او را تعظیم می کنم و احترام می گذارم، اما این محال است، زیرا وجود

فرزند بیانگر عاجزی و حاجت مندی و نشان نقص است، درحالی که پروردگار ذاتی است که به اعتبار هرصفتش کامل است.

مطلب آیه بیان محال بودن وجود فرزند برای الله تعالی است، به همین سبب «أَوَّلُ الْعَـٰبِدِينَ» بودن را مشروط به شرطی قرار داد که اصلا وجود ندارد، پس این یک فرضیه است و مقصود ازآن مبالغه در نفی ولد از الله تعالی است. و این آیه همانند آیهٔ (۴) سورهٔ زمر، و آیهٔ (۲۲) سورهٔ أنبیاء است.

- سپس الله تعالی را از داشتن هرگونه ولد و شریک و از هر نوع صفات نقص، پاک و منزه اعلان نموده می فرماید: ﴿ سُبْحَـٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾ ﴾ «پاک است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش از آنچه که (مشرکان او را بدان) وصف می کنند»، چرا که این گونه سخنان آنها در حق الله تعالی همه کذب و افترا است، وآنکه مالک آسمانها و زمین است، او نیازی به فرزند ندارد.

چون فرزند برای کسی است که او بقاء ندارد و سلسلهٔ او ازطریق تناسل ادامه پیدا می کند، پس وجود ازلی و ابدی او و اینکه او مالک تمام عالم هستی است، با داشتن فرزند منافات کلی دارد.

- هرگاه ذات او را از فرزند و ازشرکاء پاک و منزه بیان داشت، پیغمبر خویش را به اعراض از مشرکان دستور می دهد: ﴿ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾ ﴾ «پس آنان را (به حال خود) بگذار تا در باطل غوطه ور و سرگرم بازی باشند تا آنکه ملاقات کنند روز (قیامتی) را که ایشان وعده داده می شوند». درین آیه برای مشرکان تهدید و وعید است.

موضوع دوم: مسئلهٔ توحید ودلائل اثبات آن

بعد از بیان عقیدهٔ مشرکان و رد آن و اعلان تنزیه ذات پاک الله تعالی، اکنون وحدانیت اورا ذکر نموده و برای اثبات آن اقامهٔ دلیل می کند:

- ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ ﴾ «و اوکسی است که درآسمان ها معبود است و در زمین معبود است»، ساکنان آسمان و باشندگان زمین از روی اختیار و یا هم به طریق اضطرار او را عبادت نموده حمد وثنا می گویند وسرگرم تسبیح و تقدیس او می باشند.

در سورهٔ إسراء آیهٔ (۴) می فرماید: ﴿ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَـٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴾ «آسمان های هفت گانه و زمین، وهرچه درین

هردو است او را به پاکی یاد می کند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و ثنای او را می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، یقینا الله بردبار آمرزگار است».

و همچنین در سورهٔ رعد آیهٔ (۱۵) و سورهٔ مریم آیهٔ (۹۳) از سجود کائنات برای الله تعالی، خبر می دهد.

دلائل اثبات توحید:

دلیل اول: ﴿وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ﴾ «و او باحکمت است» حکیمی که تدبیر وتسخیر مخلوقاتش از حکمت بی پایان او سرچشمه گرفته است.

دلیل دوم: ﴿ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾﴾ «دانا است» به مصالح مخلوقاتش و اسباب بقا و طرز زندگی ومعاش آنها.

یکجا ذکر نمودن هر دو صفت «حکیم و علیم»، علم او به هر رطب و یا بس و هر بزرگ و کوچک، و هرکلی وجزئی همه را دربر می گیرد.

کسی که عجائب عالم هستی را چه در آفاق و چه در انفس مورد مطالعه قرار دهد به حقیقت علم وحکمت بی پایان او پی می برد، و یقین می کند که هیچ کسی همراه او درین اوصاف شریک نیست وهیچ کسی جز او سزاوار عبادت نیست.

نظیر این آیه در سورهٔ انعام آیهٔ (۳) می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِى ٱلْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ «و الله معبود است در آسمان ها و در زمین، می داند پنهان وآشکار شمارا، و می داند آنچه را انجام می دهید».

دلیل سوم: ﴿وَتَبَارَكَ ٱلَّذِى لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ «و بسیار با برکت و والا مقام است آنکه حکومت آسمان ها و زمین و هر آنچه درمیان این هردو است ازآن او است».

از یکسو کثرت برکات او و ازطرف دیگر وسعت ملکش همه چیز را فرا گرفته است و درین دو وصف هیچ کسی با او انباز نیست.

چنانکه در سورهٔ ملک آیهٔ (۱) می فرماید: ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِى بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ﴾ «بسیار بابرکت و والا مقام است آنکه ملک (حکومت جهان هستی) دردست او است»، پس انواع برکات ازو سرچشمه می گیرد، و مالکیت همه اشیاء ازآن او است و درین امور هیچ شریکی ندارد.

دلیل چهارم: ﴿وَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ «وعلم قیامت نزد او است»، و تنها او می داند که خاتمهٔ جهان هستی و آغاز جهان باقی چه وقت صورت می گیرد و حتی فرشتگان مقرب وپیغمبران

اولو العزم نیز ازین امر خبر ندارند، چنانکه در سورهٔ فصلت (۴۷) می فرماید: ﴿ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ «علم قیامت به سوی او برگردانده می شود».

همین مطلب در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۷) و در سورهٔ لقمان آیهٔ (۳۴) نیز بیان شده است.

- در پایان می فرماید: ﴿ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ ﴾ «و به سوی او بازگردانده می شوید»، در قیامت بازگشت همه یی شما تنها به سوی او است و در برابر اعمال تان شما را مورد سوال قرار داده به محاکمه می کشاند.

- هنگامی که الله تعالی روشن ساخت که مالکیت همه چیز در آسمان ها و زمین و در میان آن، از آن او است و علم به وقت وقوع قیامت تنها نزد او است، درینجا برای همه کسانی که به غیر الله روی آورده از آنها طلب شفاعت می کنند، روشن می سازد که هیچ کسی قدرت و مالک شفاعت در بارگاه الله تعالی نیست:

- ﴿ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ ﴾ «و کسانی را که به جز الله می خوانند مالک شفاعت نیستند»، و نمی توانند کسی را نزد الله تعالی سفارش کنند.

- سپس می فرماید: ﴿ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ ﴾ «مگر کسانی که به حق (توحید) گواهی داده اند درحالی که می دانند» که توحید حق است، و از قلب به مفهوم آن یقین دارند، پس برای چنین افراد از جانب الله اجازهٔ شفاعت داده می شود، البته شفاعت ایشان برای کافران و مشرکان نمی باشد، بلکه برای مؤمنان گنهگار می توانند شفاعت کنند.

و یا مطلب آیه اینست تنها کسانی اجازهٔ شفاعت دارند، که به توحید الله تعالی گواهی داده باشند و از روی یقین به معنی و مطلب آن عالم باشند پس شفاعت چنین اشخاص نزد الله تعالی مقبول است، اما کسی که مشرک و کافر باشد، شفاعت او هیچ گاه مقبول نیست.

البته نظر به آیات دیگر این امر را در نظر باید گرفت که حتی کسانی که شفاعت شان نزد الله تعالی مقبول است، اگر در دنیا زنده باشند، تنها کاری که کرده می توانند، اینست که برای برآورده شدن صاحب حاجت دعا کنند، اما در آخرت فقط در صورتی می توانند شفاعت کنند که الله تعالی برای ایشان اجازه دهد، و قبل از اجازهٔ الله تعالی هیچ شفاعتی کرده نمی توانند.

فائده: قید ﴿ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ اشاره به این است که تنها شهادت به زبان کافی نیست، و از آیه دانسته می شود که ایمان تقلیدی صحیح نیست، زیرا شهادت زبانی هنگام سودمند است که همراه آن علم باشد، و علم عبارت از یقینی است که به تشکیک کسی زائل نشود، این مرتبه

برای کسی است که دلیل داشته باشد و اما کسی که ایمانش از روی تقلید باشد، او دلیلی با خود ندارد، لذا ایمانش برایش سودمند نیست.[1]

موضوع سوم: بیان تناقض گفتار وکردار مشرکین

مشرکان درخالقیت و رازقیت و ربوبیت کسی را با الله تعالی شریک نمی گویند، اما هنگامی که قضیهٔ عبادات به میان بیاید، دیگران را با او شریک قرار می دهند و این تناقض عجیبی است، درینجا الله تعالی به سوی همین تناقض ایشان اشاره نموده می فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ «و اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است، البته می گویند: ما را الله آفریده است»، همین اعتراف ایشان در سورهٔ مومنون آیهٔ (۸۶، ۸۹) سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۶۱،۶۳) سورهٔ لقمان آیهٔ(۲۵) سورهٔ زمر آیهٔ (۳۸) و سورهٔ زخرف آیهٔ (۹ و ۸۷) مذکور است.

ولی با وجود این اعتراف، به سبب انجام دادن اعمال شرکی، گفتار شان را نقض می کنند، چنانچه الله تعالی به سوی آن اشاره نموده می فرماید: ﴿فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝٨٧﴾ «پس چگونه از (عبادت الله) برگردانده می شوند»، با آنکه به وحدانیت الله تعالی در خالقیت و مالکیت و رازقیت اعتراف می کنند، ولی از عبادت غیرالله دل برکنده نمی توانند و در عبادات که مخصوص الله تعالی است انواع شرک را مرتکب می شوند.

درحالی که اقرار شان به توحید خالقیت و ربوبیت و سائر صفات، مقتضی آن است که باید به توحید الوهیت نیز ایمان داشته باشند و همه عبادات را مخصوص او دانسته تنها برای او انجام دهند، ولی آنها چنین نمی کنند؛ و این تناقض شان در گفتار و عمل مایهٔ شگفتی و تعجب است.

موضوع چهارم: شکوهٔ پیغمبر ﷺ از قومش به حضور الله سبحانه

بعد ازآن شکوهٔ پیغمبر ﷺ را از عملکرد قومش حکایت می کند آنها با وجود این همه دلائل روشن بر وحدانیت الله عزوجل، بازهم از پذیرش حق و ایمان به توحید الوهیت اعراض می کنند، چنانچه می فرماید: ﴿وَقِيلِهِۦ يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ۝٨٨﴾ «(و الله می داند) گفتار محمد را (که شکوه کنان گفت) پروردگارا ! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند».

۱- تفسیر کبیر: ۲۷/۲۲۳ ملاحظه شود.

کلمهٔ «قِيْل» مصدر سماعی است برای «قال»، اصلش «قِوْلٌ» بود، و چون حرف واو در یک کلمه بعد از کسره قرار گرفت به «یا» بدل شد، و به دلیل مابعدش مقصود ازآن درین آیه، گفتار شکوه آمیز است.

و حرف «واو» در ﴿وَقِيلِهِۦ﴾ سه احتمال دارد:

۱- اینکه واو عاطفه است، درین صورت (قِيلِهِ) می تواند مرفوع، یا منصوب و یا مجرور باشد.

- اگر مرفوع باشد یا عطف به ﴿وَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ می شود، درین صورت معنی آیه چنین خواهد شد: «نزد او است علم قیامت، وعلم شکوهٔ پیغمبر ..»

- و یا اینکه «قِيلِهِ» مبتدا است، وجملهٔ ﴿يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ خبر است، درین صورت معنی آیه این است: «و شکایت پیغمبر (نزد پروردگارش) این است: این قوم ایمان نمی آرند».

- یا اینکه « قِيلِهِ» مبتدا و خبرش محذوف است که تقدیرش چنین می شود: {وقیله مسموع} یعنی«شکوهٔ پیغمبر دربار هٔعدم ایمان قومش به اجابت رسید».

- واگر« قِيلِهِ» منصوب باشد، درین صورت پیش ازآن «قال» مقدر می شود و تقدیرش چنین می شود: {و قال قِيلَه} پیغمبر شکوهٔ خود را به حضور پروردگارش عرض داشت که اینها گروهی اند که ایمان نمی آورند».

- واگر « قِيلِهِ» مجرور باشد، عطف به «ٱلسَّاعَةِ» است که مضاف الیه «عِلـم» است درین صورت معنی آیهٔ چنین می شود: «و نزد الله علم قیامت وعلم شکوهٔ پیغمبر است که این قوم ایمان نمی آورند».

۲- یا اینکه حرف «واو» در «قِيلِهِ» برای قسم است، و هدف ازآن ابراز عظمت این شکوه است، پس معنای آن چنین می شود: «سوگند به شکوهٔ پیغمبر، درین صورت جملهٔ ﴿يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ﴾ جواب قسم می شود.

۳- و اینکه «واو» مذکور در «وَقِيلِهِۦ» به معنای «رُبَّ» هست، پس معنی آیهٔ چنین می شود: «بسا اوقات پیغمبر به پیشگاه پروردگارش (شکوه نموده) گفت: پروردگارا ! این قوم ایمان نمی آورند».

آنچه گذشت بیان شکوهٔ پیغمبر از ترک ایمان قومش بود.

در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳۰) از شکوهٔ پیغمبرﷺ به حضور پروردگارش در بارهٔ هجران قرآن از جانب قومش حکایت دارد، می فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِى ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُورًا﴾ «وپیغمبر (به حضور پروردگارش) شکوه نمود: پروردگارا ! قوم من قرآن را قطعا متروک قرار

داده اند»، یعنی از ایمان به آن، از عمل بر طبق آن، از تدبر درآن، از دنبال نمودن سیاست آن و از کفایت آن کاملا اعراض نمودند.

همانگونهٔ که پیغمبرﷺ به حضور الله سبحانه از قوم خود شکوه نمود، موسیؑ و سائر پیغمبران نیز از قوم خویش شکوه نموده اند، چنانکه در سورهٔ دخان آیهٔ (۲۲)شکوهٔ موسیؑ را از قومش حکایت نموده می فرماید: ﴿ فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمٞ مُّجۡرِمُونَ ﴾ «پس موسی پروردگارش را فریاد کرد که این قوم قطعا گنه گار هستند».

و در سورهٔ نوح از آیهٔ (۵-۹) و آیهٔ (۲۱-۲۴) شکوهٔ نوحؑ از قومش ذکر شده است.

موضوع پنجم: تسلی برای پیغمبرﷺ

هرگاه پیغمبرﷺ از عدم ایمان قومش شکوه نمود، الله سبحانه شکوهٔ او را اجابت نموده به غرض تسلی، پیغمبرش را به اعراض دستور داده می فرماید: ﴿ فَٱصۡفَحۡ عَنۡهُمۡ وَقُلۡ سَلَٰمٞۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٨٩ ﴾ «پس ازایشان روی گردان و بگو : برشما سلام، پس به زودی خواهند دانست» که انجام و عاقبت این کفر و اعراض شان چقدر وخیم و دردناک خواهد بود.

درین آیه به سه امر اشاره شده است:

۱- دستور به اعراض از کفار؛

۲- سلام متارکه، به معنای ترک ضرر ازجانب پیغمبر؛

۳- تهدید برای کافران به این وجه که درآیندهٔ نزدیک حقیقت برای ایشان روشن خواهد شد، همانگونهٔ که در سورهٔ انعام آیهٔ (۶۷) می فرماید: ﴿ لِّكُلِّ نَبَإٖ مُّسۡتَقَرّٞۚ وَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ﴾ «هر سخن ازخود میعادی دارد، پس درآیندهٔ نزدیک خواهید دانست» که چه کسی بر حق و چه کسی مستحق مجازات است.

دستور به اعراض و القای سلام متارکه و ذکر وعید، به پایان یافتن کلام و انتهای سوره دلالت دارد که در علم بدیع آنرا «براعة المقطع» می گویند.

پایان سوره زخرف

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات، والصلاة والسلام علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود والدرجات، وعلی آله وصحبه الطاهرین والطاهرات.

تفسیر

سوره‌ٔ دخان

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ زخرف نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۴) و در ترتیب مصحف (۴۴) و عدد آیاتش (۵۹) آیه است.

سبب تسمیه:

اینست که درین سوره مشرکان به «دخانی» تهدید شده اند که در نتیجهٔ قحطی و خشک سالی شدید گرفتار آن می شوند که از شدت گرسنگی، فضا پیش چشمان شان همانند دود معلوم می شد، و یا اینکه مراد از «دخان» غبار و دودی است که قبل از وقوع قیامت آسمان را فرا می گیرد، و یکی از علائم قیامت می باشد.

مناسبت این سوره به سورهٔ زخرف:

۱- آغاز هردو سوره به سوگند به قرآن کریم شده است، که بیانگر عظمت قرآن می باشد.

۲- خاتمهٔ سورهٔ زخرف با آغاز سورهٔ دخان مشابهت دارد، زیرا در سورهٔ زخرف مشرکان را تهدید و وعید نموده فرمود: ﴿ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾ ﴾، و در آیهٔ (۱۰) این سوره می فرماید: ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴾

۱- در آخر سورهٔ زخرف شکوهٔ پیغمبر اسلام ﷺ را به حضور الله سبحانه حکایت نمود: ﴿ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ ﴾ «پروردگارا ! این قوم ایمان نمی آورند»، و در سورهٔ دخان شکوهٔ موسی عليه السلام را به پیشگاه الله تعالی ذکر نموده است: ﴿ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «پس موسی پروردگارش را دعا کرد که این قوم قطعا گنه گار هستند».

محتوای این سوره:

سورهٔ دخان همانند سایر سوره های مکی و همچنان همانند دیگر سوره های «حم» بر اثبات اصول عقیدهٔ اسلامی: توحید، نبوت و رسالت، و بعثت و زندگی دوباره ترکیز دارد، و این سوره نظر به موضوعات محوری اش در دو بخش تفسیر می شود:

بخش اول: از آغاز سورهٔ تا (۳۳) در بارهٔ بیان عظمت قرآن کریم و تهدید شدید برای منکران قرآن است. و مطالب وارده در این بخش بدین قرار است:

- بیان عظمت قرآن کریم، تهدید شدید برای منکران قرآن، قصهٔ هلاکت فرعون و نجات بنی إسرائیل به غرض بیان انجام بد کفر و توضیح پیامد خوب ایمان.

بخش دوم: از آیهٔ (۳۴-۵۹) اثبات حقانیت قیامت و بیان عقوبات کافران و اکرام مؤمنان.

و عناوین مطالب مورد بحث درآیات این بخش ازین قرار است:

- بیان انکار مشرکان از قیامت و استدلال عجیب شان، تهدید برای منکران قیامت به عذاب دنیوی، دلیل عقلی برای اثبات قیامت.
- بیان سختی ها و عذابی که کافران و گنهگاران در قیامت گرفتار آن می شوند،
- بیان اکرام مؤمنان و نعمت هایی که در بهشت برای شان آماده شده است.

و در اخیر بیان عظمت قرآن کریم.

❀❀❀

بخش اول : (از آغاز سورهٔ تا آیهٔ ۳۳)

و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر میگردد:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱-۹) بیان عظمت قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾ فِيهَا يُفْرَقُ
كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾ أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ
آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾﴾

ترجمه:

۱- حا، میم. (از جملهٔ حروف مقطعات است).

۲- سوگند به کتاب روشن و روشنگر.

۳- یقینا ما این کتاب را در شب مبارکی نازل کردیم، ما همواره بیم دهندهٔ (کافران و مشرکان و ستمگاران) هستیم.

۴- درین شب مبارک تفصیل و بیان می شود هر کار حکیمانه.

۵- (این امر حکیم) فرمانی است که ازجانب ما صادر می شود، یقینا فرستندهٔ (پیغمبران و فرودآورندهٔ کتب) ما هستیم.

۶- (این ارسال رسل و انزال کتب) به خاطر رحمتی ازجانب پروردگارت (بر انسان ها) است، حقا که او شنوا و دانا است.

۷- (پروردگار تو) پروردگار آسمان ها و زمین، و (پروردگار) همه چیزهایی است که درمیان این هردو است، اگر طالب یقین باشید.

۸- جز او معبود برحق نیست، زنده می گرداند و می میراند، پروردگارشما و پروردگار پدران نخستین شما است.

۹- بلکه این کافران درشک وتردید بوده سرگرم بازی اند.

تفسیر:

بیان عظمت قرآن:

از دلایل عظمت قرآن این است که الله سبحانه به آن سوگند یاد نموده سپس آن را به وصف «مبین» یاد نموده و نزولش را در «لیلهٔ مبارکه» مقسم علیه قرارداده است، پس این آیه از سه جهت بیانگر عظمت وشرف قرآن کریم است:

اول: عظمت وشرف قرآن از لحاظ حقیقت ذاتش که «مُقسَمٌ بِهِ» واقع شده است.

دوم: شرف قرآن از لحاظ «مُبِین» بودنش، چنانکه می فرماید: ﴿وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ۝٢﴾ «سوگند به کتاب روشن و روشنگر»کتابی که همه حقایقش روشن و مفاهیمش آشکار و واضح است.

وهمه راه های هدایت را از ضلالت، و حق را از باطل و اشیای مورد نیاز بشر را - چه از امور دنیا باشد یا از امور دین و یا از امور آخرت - همه را روشن می سازد، کسی که ازخط

این کتاب پیروی نماید، در دنیا وآخرت رستگار و هرکسی که از مسیرش انحراف ورزد، دردنیا وآخرت در زیان آشکار خواهد بود.

سوم: شرف قرآن از لحاظ وقت نزولش می باشد که عبارت از شب قدر است که شریفترین و مبارک ترین شبها است، می فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ﴾ «یقینا ما این کتاب را درشب مبارکی نازل کردیم».

این شب مملوء از برکت، همان شب قدر است، چنانکه در سورهٔ قدر آیهٔ (۱) می فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ﴾ «شکی نیست که ما قرآن را درشب قدر فرو فرستادیم».

از خصوصیات لیلهٔ قدر اینست که: ﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ٣﴾ «شب قدر از هزار ماه بهتر است».

خصوصیت دیگر این شب مبارک اینست که در ماه رمضان قرار دارد، چرا که الله تعالی رمضان را ماه نزول قرآن معرفی نموده است، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۸۵) فرموده است: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ «ماه رمضان آن است که درآن قرآن برای هدایت مردم فرو فرستاده شده است».

پس نزول قرآن در شب قدر، بیانگر عظمت وشرف قرآن ازلحاظ وقت است، زیرا شب قدر اشرف شبها است، و ماهی که درآن، شب قدر قرار دارد، اشرف ماه های سال است که ماه رمضان است، پس قرآن که به اعتبار حقیقت ذاتش اشرف کتاب ها است که در اشرف شبها، در اشرف ماه ها، در اشرف نقطهٔ روی زمین، به توسط اشرف فرشتگان، به اشرف لغات عالم بر اشرف انبیاء – علیهم السلام- نازل شده است، تا قومی را که درضلالت فرو رفته اند از عواقب ضلالت شان بیم داده آنها را به سوی ایمان دعوت دهد، تا برکات دنیا وآخرت نصیب ایشان گردد.

فائده:

تفسیر «لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍ» به شب نصف شعبان چنانکه از عکرمه و غیره مروی است مخالف نص قرآن است، واحادیثی را که درین باره ذکر می کنند علاوه برآنکه مخالف نص صریح قرآن می باشند، در عین حال اساسی ندارند، و نه اسناد آنها صحیح می باشند.[1]

۱- تفسیر اضواء البیان: ۲۱۹/۷ ملاحظه شود.

به این اساس آنچه که شاعری در بارهٔ شب پانزدهم شعبان گفته است:

براتی، لیلة القدری به دستم رسید از طالع بیدارم امشب

این شعر برمبنای همین روایات بی بنیاد سروده شده است، لذا این شعر نیز باطل و نا درست است.

سوال: قرآن عظیم الشان بر پیغمبر ﷺ در طول (۲۳) سال نازل شده است، پس چگونه الله سبحانه می گوید: «ما آن را در شب مبارک نازل کردیم»؟

ازین سوال دو جواب است:

جواب اول: اینکه قرآن کریم دو نزول دارد: یکی: نزول دفعی، دیگر نزول تدریجی، نزول دفعی قرآن از لوح محفوظ به مقام بیت العزت - که در آسمان دنیا در محاذات خانهٔ کعبه موقعیت دارد- درشب قدر صورت گرفته است.

و اما نزول تدریجی قرآن از بیت العزت به زمین، در جریان (۲۳) سال دوران نبوت به حسب ضرورت نازل شده است.

و در نزول دفعی قرآن به صورت اغلب صیغهٔ «إنزال» و در نزول تدریجی آن بیشتر صیغهٔ «تنزیل» را بکار برده شده است.

جواب دوم: یا مراد از نزول قرآن در شب قدر آغاز نزول مراد است، شکی نیست که آغاز نزول قرآن در شب قدر و در ماه مبارک رمضان صورت پذیرفته است.

بعد ازآن در طول (۲۳) سال طبق حوادث و رویدادهای مختلف نازل شده است.

حکمت نزول قرآن:

بعد از بیان وجوه مختلف عظمت وشرف قرآن، حکمت انزال آن را یادآور می شود:

- ﴿إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۝٣﴾ «یقینا ما همواره بیم دهنده هستیم»، کافران و مشرکان و ستمگاران و گنهگاران را از عواقب اعمال بدشان بیم می دهیم، و این یکی از حکمت های نزول قرآن کریم است.

و البته برای نزول قرآن حکمت های دیگری نیز غیر از «انذار» است که ازآنجمله «بشارت دادن، حکم به مقتضای آن، تفسیر و بیان احکام طبق آن و حصول تقوی می باشد.

- سپس خصوصیت آن لیلهٔ مبارکه را یادآور می شود: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ۝٤﴾ «درین شب مبارک تفصیل و بیان می شود هر کار حکیمانه».

«يُفۡرَقُ» فیصله می شود، بیان می شود، «حَكِيمٍ» به معنی حکیمانه، دارای حکمت و یا به معنای محکم و غیر قابل تغییر وتبدیل. یعنی شبی که درآن نزول قرآن صورت گرفته است، شبی است که درآن در بارهٔ کارهای مهم و تغییر ناپذیری فیصله صورت گرفته و آن امور به اجرا گذاشته می شود، چون الله سبحانه در شب قدر هرسال، تمام حوادث همان سال را تاسال آینده - اعم از ارزاق وآجال، غنا وفقر، ارزانی وقحطی، رنج و راحت، صحت ومرض، جنگ و صلح، حیات و موت، سعادت و شقاوت- را کتابت نموده برای ملائکه می سپارد، و سپس همه امور آن مطابق همین نوشته اجرا می گردد.[۱]

این شب مبارک را بدان سبب شب قدر گویند که تقدیر امور و مقدرات همه در همین شب صورت می گیرد، ویا اینکه «قدر» به معنای منزلت وشرف است که ازلحاظ عظمت وشرفش، این شب مبارک، به شب قدر مسمی گردیده است.

- بعد ازآن عظمت و اهمیت آن «امر» را بیان می کند: ﴿أَمۡرٗا مِّنۡ عِندِنَآۚ إِنَّا﴾ «(در حالیکه آن امر حکیم) فرمانی است که ازجانب ما صادر می شود».

تا اینجا شرف قرآن را از سه جهت بیان کرد:

۱- شرف قرآن به اعتبار حقیقت ذاتش که "مُقسَمٌ بِهِ" واقع شده است؛

۲- شرف آن از لحاظ توصیفش به «مُبین» و روشنگر حقائق بودنش؛

۳- بیان شرف قرآن از حیث وقت نزول که شب قدر است؛

چهارم: شرف قرآن به اعتبار کسی که قرآن بر وی نازل شده است، چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ ٥﴾ «یقینا فرستندهٔ (پیغمبران) ما هستیم» تا مردم را بیم دهند و امور دین را به مردم ابلاغ کنند و بدین وسیله آنها را از امور مهم دینی و دنیوی آگاه سازند.

- و علت اصلی ارسال رسل و انزال کتب را بیان می دارد: ﴿رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ «به خاطر رحمتی ازجانب پروردگارت (بر انسان ها) است» که برای بنده گانش پیغمبران فرستاد، وکتابها نازل کرد تا با عمل مطابق ارشادات و رهنمودهای آنان، خود را ازعذاب نگه دارند و اعمالی را انجام دهند که سبب رضای الله تعالی و خوشنودی او گردد.

۱- تفسیر أضواء البیان: ۳۲۰/۷ دیده شود.

بیان اوصاف نازل کنندهٔ قرآن:

- بعد ازآنکه شرف و عظمت و حکمت انزال قرآن و ارسال پیغمبران را بیان داشت، اکنون درین آیات هفت صفت از صفات نازل کنندهٔ قرآن را یادآور می شود که هریک ازین اوصاف، دلیل توحید، و بیانگر کمال رحمت و علم وقدرت آن ذات واحد لاشریک است.

وصف اول ودوم: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ۝٦﴾«حقا که او شنوا و دانا است»، ذکر این دو وصف درینجا در حقیقت بیان علت برای ترحم الله تعالی بر بندگانش هست، یعنی چون الله تعالی همه آواز ها را می شنود و همه امور ظاهری و باطنی، وکافهٔ نیازهای شما را می داند، به تعبیر دیگر اگر حاجات خود را به زبان یادآور می شوید، می شنود و اگر در ضمیرتان نگه می دارید، می داند، ازنیازمندی بندگانش به سوی پیغمبران وکتاب های تربیتی آگاهی کامل دارد، ازین رو بر ایشان احسان نمود و به مقتضای رحمت کاملهٔ خود پیغمبران ومعلمان فرستاد، وکتاب های تعلیمی وتربیتی نازل کرد.

وصف سوم: ﴿رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ۝٧﴾ «(پروردگار تو) پروردگار آسمان ها و زمین، و (پروردگار) همه چیزهایی است که درمیان این هردو است، اگر طالب یقین باشید».

یعنی یقین برای شما هنگامی حاصل می شودکه درمعنای ربوبیت بیندیشید و مقتضای آن را بدانید، مقتضای ربوبیت آن است که پیغمبر بفرستد وکتاب نازل کند، هرگاه به این حقیقت پی بردید، اقرارتان با یقین همراه خواهد بود، وثمرهٔ نیک درپی خواهد داشت.

وصف چهارم: ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «جز او معبود برحق نیست».

در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۳) می فرماید: ﴿وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ﴾ «و معبود شما معبود یگانه است، جز او معبود برحق نیست، بخشاینده مهربان است».

وصف پنجم وششم: (﴿يُحْىِۦ وَيُمِيتُ﴾ «زنده می گرداند ومی میراند»، و نظام زندگی ومرگ در دست او است، آگاه باشیدکه باز شما را بعد از مرگ تان زنده گردانده در برابر اعمال تان شما را مورد باز پرس قرار می دهد.

- سپس ربوبیت الله تعالی را برای انسان ها به صورت خاص ذکر نموده می فرماید ﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ۝٨﴾ «پروردگارشما وپروردگار پدران نخستین شما است».

پس مقتضای این صفات اینست که مستحق عبادت تنها او است، لذا تنها باید او را عبادت کنید و از عبادت معبودان باطل بپرهیزید.

- بعد ازآن حقیت حال مشرکان را بیان می کند: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ۝٩﴾ «بلکه این کافران درشک وتردید بوده سرگرم بازی اند».

یعنی در صحت مسائل اعتقادی: توحید، معاد و رسالت و قرآن دچار شک و تردد اند و این شک شان سبب شده است تا به امور لایعنی و بازی مشغول شوند و اموری را که برایشان زندگی جاودانه را به دنبال دارد، نادیده بگیرند.

اما اقرار شان به ربوبیت الله تعالی چون ناشی از یقین و اندیشهٔ تحقیقی خودشان نبود بلکه به اساس تقلید آبا واجداد ایشان است، به همین سبب این اعتراف آنها را به توحید الوهیت و اقرار به قیامت و تصدیق قرآن و رسالت نکشاند و برای ایشان سود و منفعتی را به بار نیاورد.

✿✿✿

مطلب دوم: (از آیهٔ ۱۰-۱۶) **تهدید شدید برای منکرین قرآن**

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ۝١٠ يَغْشَى النَّاسَ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝١١ رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۝١٢ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ۝١٣ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ۝١٤ إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ۝١٥ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ۝١٦﴾

ترجـــمه:

۱۰- پس منتظر باش روزی را که آسمان دود آشکاری را می آورد.

۱۱- دودی که همه مردمان را فرا می گیرد، این عذاب دردناکی است.

۱۲- (آنها می گویند) ای پروردگارما ! این عذاب را ازما دورکن، ما حتما ایمان می آوریم.

۱۳- چگونه ایشان پند می گیرند (و به وعدهٔ خود وفا می کنند) درحالی که برای آنها پیغمبر آشکاری آمد.

۱۴- سپس از وی روی گرداندند وگفتند: آموخته شده و دیوانه است.

۱۵- یقینا ما مدت اندکی عذاب را (از شما) دور می کنیم، قطعا شما (به سوی کفر خود) بر می گردید.

۱۶- روزی که گرفت شدید بزرگ می کنیم، (درآن روز) ما (از کافران) انتقام خواهیم گرفت.

تفسیر:

بعد ازآنکه اوصاف نازل کنندهٔ قرآن و سبب حصول یقین را بیان داشته از شک و تردد مشرکان در بارهٔ توحید و قیامت خبر داد، درینجا الله تعالی مشرکان را به عذابی تهدید می کند که در دنیا و آخرت گریبانگیر ایشان می گردد، لذا می فرماید:

- ﴿ فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾ ﴾ «پس منتظر باش روزی را که آسمان دود آشکاری را می آورد».

مفسرین در بارهٔ اینکه مقصود از «دخان» درین آیه چه چیز است، سه وجه بیان کرده اند:

۱- اینکه مراد از دخان همان حالتی است که بر کفار قریش در نتیجهٔ قحط سالی و گرسنگی مسلط شده بود، و نظر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نیز همین بود، چنانچه در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که هنگامی که کفار قریش بر کفر و عناد خود اصرار ورزیدند، پیغمبر ﷺ بر آنها دعا کرد که گرفتار سال های قحطی همانند سالهای قحطی مردم مصر شوند، پس درنتیجهٔ این دعا آنها با قحط سالی و گرسنگی شدیدی مواجه شدند که در نتیجه حتی استخوان ها و خود مرده ها را خوردند و هنگامی که چشم های شان را به سوی آسمان بلند می کردند، از شدت گرسنگی پیش روی شان همانند دود معلوم می شد، پس اشاره به همین واقعه الله تعالی فرمود: ﴿ فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ﴿١٠﴾ ﴾ بعد ازین واقعه مردم نزد پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند: که مردم «مُضَر»، (کنایه از قبایل قریش است) همه هلاک می شوند، لذا برای ایشان از الله مطالبهٔ باران را بکن، پس پیغمبر ﷺ از الله تعالی برای نزول باران دعا کرد و باران شد، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿ إِنَّا كَاشِفُواْ ٱلۡعَذَابِ قَلِيلًاۚ إِنَّكُمۡ عَآئِدُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ سپس مشرکان هنگامی که حالت شان به صورت طبیعی خود برگشت و از رفاهیت برخوردار شدند، به همان حالت نخست کفر و عناد خود بر گشتند، الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿ يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ که مراد ازآن غزوهٔ بدر است».[1]

به اساس این روایت: دخان، دور شدن عذاب برای مدت اندکی، و بطشهٔ کبری، همه اموری اند که صورت گرفته و گذشته اشت.

۱- صحیح بخاری، أبواب الإستسقاء، باب دعاء النبيﷺ اجعلها سنين كسِني يوسف، حديث: ۱۰۰۷.

البته درین صورت دخان به معنای حقیقی اش نیست، بلکه همان حالتی است که به اثر گرسنگی، به نظر انسان وا نمود می شود، مثلا گاهی انسان هنگامی که به صورت دفعی از جایش بر می خیزد، پیش روی چشمانش تاریک شده چیزی شبیه ابر سیاه برایش وانمود می شود.

و همین قول با ظاهر و سیاق آیات مناسبت بیشتر دارد، چرا که روی سخن با کفار قریش است و در قدم نخست مقصود آیه تهدید آنها است تا از کفر و شرک شان باز آیند و همین قول را علامه شوکانی نظر به این روایت صحیحی که ذکر شد، ترجیح داده است.

۲- اینکه مراد از این دخان یکی ازعلامات قیامت است که تاهنوز نیامده است ولی آمدن آن حتمی است.

درین صورت این دخان از آیات منتظره می باشد، و قول ابن عباس رضی الله عنهما همین است، و گروهی از صحابه وتابعین درین قول با او موافق اند، بر اساس این قول، دخان درین آیه، به معنای حقیقی اش می باشد. و امام ابن کثیر – رحمه الله- همین قول را ترجیح داده است، زیرا الله تعالی درین آیه از «دخان» صحبت نموده است و آنچه برای قریش رخ داده بود، «دخان» واقعی نبود، بلکه به اثر گرسنگی وضعف قوای بصری برایشان چنان می نمود، علاوه برآن الله تعالی در آیات بعدی از «بطشهٔ کبری» خبر داده است، و غزوهٔ بدر اگر چه گرفت سخت بود، ولی بطشهٔ کبری نبود، بلکه بطشهٔ کبری عبارت از قیامت است.

امام ابن کثیر رحمه الله در تأیید قول خود به روایتی که در صحیح مسلم آمده است استناد جسته است که درآن پیغمبرﷺ می فرماید: «بَادِرُوا بِالأَعْمَالِ سِتًّا الدَّجَّالَ وَالدُّخَانَ وَدَابَّةَ الأَرْضِ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَأَمْرَ الْعَامَّةِ وَخُوَيِّصَةَ أَحَدِكُمْ» با اعمال تان بر شش چیز مبادرت ورزید (یعنی قبل از بروز این شش چیز عمل کنید و آن شش چیز عبارت اند از) دجال، دخان، دابة الأرض، طلوع آفتاب از مغربش، قیامت، و مرگ یکی از شما. [۱]

درین حدیث پیغمبرﷺ امت خود را به مبادرت به سوی اعمال حسنه قبل از وقوع شش چیز خبر داده است، که ازآنجمله یکی هم «دخان» است، ازین دانسته می شود، «دخان» تا هنوز به وقوع نه پیوسته است.

البته نظر امام شوکانی و صدیق حسن خان اینست که در میان این آیه و احادیثی که درآن ظهور «دخان» از علائم بزرگ قیامت قرار داده شده است، منافات نیست، بلکه هرکدام

---

۱ - صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب في بقية أحاديث الدجال، حدیث: ۷۵۸۵ .

به جای خود صحیح است، لذا مقصود آیهٔ این سوره اشاره به حالتی دارد که کفار قریش گرفتار آن شده بودند و این از علائم کبرای قیامت نیست، و اما احادیثی که درآن «دخان» را از علائم بزرگ قیامت قرار داده است، غیر از «دخانی» است که درین سوره وارد شده است، و این دخان تا هنوز به وقوع نه پیوسته است.

۳- قول دیگر اینست که مراد به این دخان گرد وغباری بودکه هنگام فتح مکه به اثر دخول لشکر اسلام، فضا را پر ساخته بود، که شبیه دود بنظر می رسید، درین صورت نیز دخان به معنای مجازی است، ولی علماء این روایت را غریب ومنکر قرار داده اند. ([1])

و همچنان احتمال داردکه از (﴿ فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ ﴾ -تا- ﴿ ثُمَّ تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٞ مَّجۡنُونٌ ١٤ ﴾ آیهٔ (۱۰-۱۴) اشاره به واقعهٔ قیامت باشد .

واز ﴿ إِنَّا كَاشِفُواْ ٱلۡعَذَابِ قَلِيلًا ﴾ - تا - ﴿ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴾ آیهٔ (۱۵-۱۶) اشاره به واقعهٔ کفار قریش باشد؛ درین صورت درمیان روایات جمع، و درمیان الفاظ مطابقت کامل می آید، و علامه عبد الرحمن سعدی همین قول را ترجیح داده است ([2])

پس اگر مراد به «دخان» معنای اول باشد، درین آیات از پنج حالت آن دخان خبر می دهد:

اول: اخبار از قحطی وگرسنگی، می فرماید: ﴿ يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١ ﴾ «دودی که همه مردمان را فرا می گیرد، این عذاب دردناک است» .

دوم: از تضرع مشرکان بعد از وقوع قحطی و گرسنگی خبر می دهد که گفتند: ﴿ رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ ١٢ ﴾«ای پروردگارما ! این عذاب را ازما دورکن، ما حتما ایمان می آوریم»، یعنی وعدهٔ ایمان آوردن را دادند، مشروط به اینکه عذاب از بالای شان دورشود.

- الله سبحانه در رد این ادعای ایشان می فرماید: ﴿ أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكۡرَىٰ وَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مُّبِينٞ ١٣ ﴾ «چگونه ایشان پند می گیرند (و به وعدهٔ خود وفا می کنند) درحالیکه برای آنها پیغمبر آشکاری آمد»، پیغمبری که اخلاق و اطوار وآدابش همه آشکار و دلائل نبوت و معجزاتش آشکار، دعوت وتعلیم وتربیه و برنامه هایش آشکار است، ولی با وجود آن، آنها پند نگرفتند

۱- نگاه: تفسیر قاسمی: ۱۴/۲۶۳-۲۷۱ .

۲- نگاه: تیسیر الکریم الرحمن: ۲/۱۰۷۳.

دعوت او را تسلیم ننمودند، لذا ازین ظاهر می شود که آنها به این وعدۀ ایمان شان وفا نمی کنند، چرا که آنها قبل از وقوع عذاب، موقف شان در برابر پیغمبر ﷺ چنین بود که نخست در صحت دعوای او شک کردند.

- ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾﴾ «سپس از وی روی گرداندند وگفتند: آموخته شده و دیوانه است»، یعنی یک مرتبه او را به این متهم کردند که کدام شخص دیگری این مسائل را برایش تعلیم داده است، چنانکه در سورۀ نحل آیۀ (۱۰۳) همین اتهام آنان را نقل نموده می فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ﴾ «و قطعا ما می دانیم که ایشان می گویند: این قرآن را به محمد بشری می آموزد، (با آنکه) زبان کسی که (آموزش قرآن را) به سوی او نسبت می دهند عجمی است و این قرآن به زبان عربی واضح است»، در سورۀ فرقان آیۀ (۴) نیز از ین نسبت ناروا حکایت می کند.

و گاهی هم می گفتند که او دیوانه است و این کلمات را جن برایش القا می کند، به همین اساس سخنان و نصائح او را نپذیرفته او را متهم ساختند.

این آیه نیز دلیل برآن است که آیات مذکور در بارۀ تهدید قریش نازل شده است.

سوم: بعد ازآنکه مشرکان را در ادعای ایمان شان غیر واقعی معرفی نمود، حالا به این مطالبۀ ایشان که گفته بودند: «عذاب را از ما دور کن ما ایمان می آوریم»، پاسخ می دهد:

- ﴿إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا﴾ «یقینا ما مدت اندکی عذاب را (از شما) دور می کنیم» و شما را از گرسنگی نجات می دهیم.

چهارم: از برگشت دوبارۀ ایشان به سوی کفر و تقلید اسلاف شان خبر می دهد: ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾﴾ «قطعا شما (به سوی کفر خود) بر می گردید». هنگامی که عذاب از ایشان رفع شد، آنان به همان کفر خود دو باره برگشتند.

اما اگر مراد از عذاب مذکور درین آیه، عذاب قیامت باشد، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و اگرما عذاب را از شما اندکی دور سازیم، (و شما را به سوی دنیا باز گردانیم) بار دیگر به سوی کفر وشرک خود برمی گردید»، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۲۸) فرموده است: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ «و اگر به سوی دنیا باز گردانده شوند، حتما به سوی همان شرکی برمی گردند که ازآن بازداشته می شدند، وایشان دروغ گویانند».

پنجم: از گرفتن انتقام از ایشان خبر می دهـد: ﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ «روزی که گرفت شدید بزرگ می کنیم، (درآن روز) ما (از کافران) انتقام خواهیم گرفت».

«الْبَطْشَةَ» گرفت و مجازات شدید، «يَوْمَ» مفعول فیه است برای «مُنتَقِمُونَ»، و ترتیب طبیعی عبارت چنین است «إِنَّا مُنْتَقِمُونَ يَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الكُبرَى»، اما مفعول فیه یعنی «يَوْمَ» به غرض بیان شدت هول آن روز، بر عاملش مقدم شده است، و ترجمه اش چنین می شود: «ما (از کافران) انتقام خواهیم گرفت در روزی که گرفت شدید بزرگ می کنیم»

بنا بر قول اول در تفسیر کلمهٔ «دخان» مراد از بطشهٔ کبری، غزوهٔ بـدر است کـه درآن هفتاد تن از مشرکان به شمول سرداران شان کشته، و هفتاد تن دیگر اسیرگردیدند.

و بنا بر قول دوم در تفسیر کلمهٔ «دخان»، مراد از بطشهٔ کبری روز قیامت است.

۞۞۞

مطلب سوم: (از آیهٔ ۱۷-۳۳) **قصهٔ هلاکت فرعونیان و نجات بنی اسرائیل، به غرض بیـان انجام بد کفر و توضیح پیامد خوب ایمان**

﴿ ۞ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي
لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾ وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن
تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾ وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿٢١﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا
إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾ كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾
وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾ فَمَا
بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾
مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾
وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾ ﴾

ترجمه:

۱۷- و بدون شک ما پیش ازینان، قوم فرعون را آزمودیم، و به سوی ایشان پیغمبر گرامی قدری (به نام موسی) آمد.

۱۸- (موسی به ایشان گفت) بندگان الله را به من تسلیم کنید، چرا که من برای شما پیغمبر با امانتم.

۱۹- و اینکه بر الله سرکشی مکنید، یقینا من (در تأیید گفتار خود) برای شما حجت روشنی عرضه می دارم.

۲۰- و یقینا من به پروردگار خود و پرودگار شما پناه خواسته ام ازینکه مرا سنگسار کنید.

۲۱- و اگر به گفتار من باور نمی کنید، پس از من یکسو شوید.

۲۲- پس موسی (هنگامی که از ایمان فرعون و فرعونیان نا امید شد) پروردگارش را دعا کرد که اینان، مردم گنهگار اند.

۲۳- پس (ما به او گفتیم) بنده گان مرا شبانگاه کوچ بده، البته شما تعقیب کرده خواهید شد.

۲۴- و دریا را کشاده بگذار، چرا که ایشان لشکری هستند که حتما غرق خواهند شد.

۲۵- چه باغ ها و چشمه های فراوانی را از خود به جا گذاشتند.

۲۶- و چه کشتزار ها وقصر های گرامی را ترک نمودند.

۲۷- و چه نعمت ها فراوانی را که در آن شادمان بودند (ازدست دادند).

۲۸- چنین بود ماجرای آنها، و ما این نعمت ها را به گروه دیگری دادیم.

۲۹- پس نه آسمان برآنها گریست و نه زمین، و نه از جملهٔ مهلت داده شدگان بودند.

۳۰- و یقینا ما بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده نجات دادیم.

۳۱- از فرعون که او بسیار متکبر و از جملهٔ تجاوز کاران بود.

۳۲- و یقینا ما آگاهانه آنها را بر جهانیان (هم عصرشان) برتری دادیم.

۳۳- وما (به توسط موسی) به ایشان معجزاتی دادیم که در آنها آزمایش آشکاری بود.

تفسیر:

بعد ازآنکه اصرار مشرکین مکه برکفر وتکذیب و استکبارشان در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم را بیان کرد، درینجا خاطر نشان می سازد که بسیاری از امت های گذشته نیز در تکذیب حق و در سرکشی از پذیرش آن، همانند این مشرکان بودند، که ازآن جمله قوم

فرعون به سرکردگی او بود که موسی﷤ را با وجود معجزات فراوانش تکذیب نمودند و سرانجام شان این شد که الله تعالی فرعون را با لشکرش غرق کرد و آنها را برای دیگران عبرت ساخت و موسی و بنی اسرائیل را نجات داد، پس این مشرکان باید از انجام بد تکذیب و سرکشی و عواقب آن پند و عبرت حاصل کنند.

- می فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾﴾ «و بدون شک ما پیش ازینان، قوم فرعون را آزمودیم و به سوی ایشان پیغمبر گرامی قدری (به نام موسی) آمد»..

هنگامی که موسی علیه السلام بحیث پیغمبر مبعوث گردید و به سوی فرعونیان آمد، آنها را مخاطب قرار داده از ایشان دو مطالبه کرد:

الف: مطالبهٔ اول: ﴿أَنْ أَدُّوٓاْ إِلَىَّ عِبَادَ ٱللَّهِ﴾ این جمله دومعنی دارد:

اول: «اینکه بنده گان الله را به من تسلیم کنید»، و مقصود از «عِبَادَ ٱللَّهِ» بنی اسرائیل است که فرعون آنها را بردهٔ خود ساخته بود، لذا موسی علیه السلام حریت آنها را مطالبه نموده خواست تا قوم خود را از قید اسارت و بردگی آزاد کند، چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۰۵) از موسی﷤ حکایت دارد که به فرعون گفت: ﴿فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٠٥﴾﴾ «پس (مطالبهٔ من این است که) بنی اسرائیل را با من بفرست» و آزادشان کن، همچنین سورهٔ طه آیهٔ (۴۷) و سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۷- ۲۲) بیان همین مطالبه است.

دوم: یا اینکه معنی آیه چنین است: «ای بندگان الله (حق مرا که به سبب رسالتم برشما واجب است) برایم بسپارید»، یعنی به من ایمان بیاورید و دعوت مرا قبول نموده از من پیروی کنید.

درین صورت مراد از «عِبَادَ ٱللَّهِ» فرعونیان می باشند، و «عِبَادَ ٱللَّهِ» منادی قرار می گیرد که حرف ندا نظر به دلالت مقام حذف شده است.

- سپس علت واگذار نمودن بنی اسرائیل، و یا علت پیروی مردم از خودش را بیان می کند: ﴿إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾﴾ «چرا که من برای شما پیغمبر با امانتم» وحی و رسالت الهی را با کمال امانت به شما می رسانم و تبلیغ می کنم.

ب: مطالبهٔ دوم: ﴿وَأَن لَّا تَعْلُواْ عَلَى ٱللَّهِ﴾ «و اینکه بر الله سرکشی مکنید» فرمان پروردگار را که وحی و رسالت است بپذیرید، درین هنگام آنها از موسی﷤ مطالبهٔ دلیل نمودند، پس

او در جواب شان فرمود: ﴿إِنِّيٓ ءَاتِيكُم بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ١٩﴾«یقینا من (برای صدق گفتار خود) برای شما حجت روشنی می دارم».

این حجت عبارت از معجزات و سخنان معقول او است، اما فرعون و قومش، موسی‌ علیه السلام را تکذیب نموده تصمیم گرفتند تا او را به قتل برسانند.

- بنا برآن موسی علیه السلام آنها را متنبه ساخته فرمود: ﴿وَإِنِّي عُذۡتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمۡ أَن تَرۡجُمُونِ ٢٠﴾ «و یقینا من به پروردگار خود و پرودگار شما پناه خواسته ام ازینکه مرا سنگسار کنید»، یعنی الله تعالی مرا از شر شما پناه داده است، لذا شما نمی توانید مرا به قتل برسانید، چرا که الله در حق من فرموده است: ﴿وَنَجۡعَلُ لَكُمَا سُلۡطَٰنٗا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيۡكُمَا بِـَٔايَٰتِنَآ﴾ (سورهٔ قصص آیهٔ ۳۵)«و به شما سلطه و برتری می دهم، لذا به سبب معجزات ما آنان به شما دسترسی نمی یابند».

لذا من مطمئن هستم که شما هیچ گونه آسیبی به من رسانده نمی توانید، لذا از شما بیم و هراسی ندارم.

منظور موسی‌ علیه السلام ازین جمله ابراز شجاعت وثبات در راه دعوت، وترک تغییر موقف به سبب ترس و بیم از جانب مقابل است.

نکتهٔ تعبیر از کشتار آنها به «رجم» این است که بسا پیغمبرانی که پیش از موسی علیه السلام گذشته اند، ارباب کبر وغرور برای خموش ساختن دعوت شان، آنها را به رجم تهدید می کردند، چنانکه در سورهٔ شعراء می فرماید: ﴿قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ ١١٦﴾ «قوم نوح برایش گفتند: ای نوح ! اگر ازین دعوتت خود داری نکنی، البته از سنگسار شدگان خواهی شد»، وهمچنین در سورهٔ هود آیهٔ (۹۱)، سورهٔ مریم آیهٔ (۴۶) و سورهٔ یس آیهٔ (۱۸) بیان همین مسئله است.

- سپس موسی‌ علیه السلام برای ایشان اخطار می دهد: ﴿وَإِن لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ لِي فَٱعۡتَزِلُونِ ٢١﴾«و اگر به گفتار من باور نمی کنید، پس از من یکسو شوید»، مرا آزاد بگذارید، مزاحم ایمان مردم مشوید، تاآن وقت که الله سبحانه در میان ما و شما داوری عادلانه انجام دهد.

اما فرعون و قومش به سخنان موسی‌ علیه السلام ایمان نیاوردند، بلکه کفر و عناد شان بیشتر شد، وتصمیم قتل دسته جمعی مردان بنی اسرائیل را گرفتند و موسی‌ علیه السلام از ایمان ایشان مأیوس شد: ﴿فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمٞ مُّجۡرِمُونَ ٢٢﴾ «پس موسی (هنگامی که از ایمان فرعون و

فرعونیان نا امید شد) به پروردگارش دعا کرد که اینان، مردم گنهگار انـد»، بـه سـخن حـق گوش فرا نمی دهند، لذا دعای من در حق ایشان اینست که هلاک و نابود شان کنی.

در سورهٔ یونس آیهٔ (۸۸) دعای موسیعليه السلام را چنین حکایت نموده اسـت: ﴿رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ﴾ «(موسی دعا کرد) ای پروردگارما ! مال های شان را نابود گردان، و بر دل های شان مهر بزن پس ایمان نیارند تا آنکه عذاب دردنـاک را ببینند».

- پس الله سبحانه دعای موسیعليه السلام را اجابت نمود و به عنوان مقدمهٔ هلاکت فرعونیـان و نجات بنی اسرائیل، به موسی علیه السـلام دسـتور داد تـا بنـی اسـرائیل را از میـان آنهـا بکوچاند، فرمود: ﴿فَأَسۡرِ بِعِبَادِي لَيۡلًا﴾ «پس (ما به او گفتیم) بنده گان مرا شبانگاه کوچ بـده» که هنگام خواب و غفلت فرعونیان است.

- سپس به علت این حکم اشاره می کند: ﴿إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ٢٣﴾ «البته شما تعقیب کرده خواهید شد»، یعنی هنگامی که فرعونیان شما را در منزل های تان نمی یابند، شما را تعقیـب می کنند، تا مجازات تان کنند ولی هیچ خطری متوجه حال شما نیست، چنانکه در سورهٔ طه آیهٔ (۷۷) می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِي فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ﴾ «و حقا که ما به سوی موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگانم را (از مصر) با خود بیرون ببر، (پس هنگامی که به کنار دریا رسیدند الله تعالی به موسی گفت: بـا عصـای خـود بحر را بزن) پس راه خشـکهٔ را در داخـل بحـر بـرای ایشـان بکشـا، نـه ازآن مـی ترسـی که(فرعونیان) به تو برسند، و نه (از غرق شدن) هراسی داری».

- بعد از دستور حرکت شبانه و رسیدن به ساحل، دستور می دهـد: ﴿وَٱتۡرُكِ ٱلۡبَحۡرَ رَهۡوًا﴾ «و(هنگامی که از دریا عبور نمودید) دریارا کشاده بگذار» .

«رَهۡوًا» کشاده، آرام، یعنی بعد از ایجاد راه ها در بحر و عبورتان از آن، دریا را دو بـاره بـا عصای خود نزن، تا به حالت نخستینش برگردد، بلکه آن را به حال خود بگذار.

- و علت آن را که چرا دریا را به حالت خود بگذارد، بیان می کند: ﴿إِنَّهُمۡ جُندٞ مُّغۡرَقُونَ ٢٤﴾ «یقینا اینها لشکری هستندکه غرق خواهند شـد»، یعنـی راه غـرق شـدن شـان در دریـا همینست که دریا گشاده و ساکن گذاشته شود، تا آنها راه های خشکه را در دریـا ببیننـد و وارد آن شوند و سر انجام غرق شوند.

پس هنگامی که بنی اسرائیل از دریا عبور نمودند، فرعونیان نیز به ساحل رسیدند و درمیان دریا راه های گشاده را مشاهده نمودند، لذا آنها به غرض دستگیری موسیؑ و پیروانش وارد آن راه ها شدند، و هنگامی که اول و آخر لشکر فرعون در وسط دریا قرار گرفت، امواج دریا از هر سو آنها را فرا گرفت و همه را غرق و هلاک ساخت.

- بعد ازآن به غرض عبرت و پند از انجام بد این ستمگاران، می فرماید: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَٰكِهِينَ ﴿٢٧﴾﴾ «چه بسا باغ ها و چشمه سارها، وکشت ها و مقامات گرامی و نعمت های فراوانی را که درمیان آنها شادمان بودند از خود به جا گذاشتند» و رفتند و هیچ یکی ازین امور به سودشان تمام نشد.

«فَٰكِهِينَ» در ناز و نعمت بسر برندگان، «فَاكِه» کسی را گویند که از انواع لذت ها بهره مند شود.

پنج چیزی که درین آیه ذکرشده است، فشردهٔ تمام عیش وعشرت زندگی آنها را تشکیل می دهد.

- پس نتیجه چنین شد: ﴿كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿٢٨﴾﴾ «همینگونه است (عقوبت الله برای کسانی که از امر وی سرکشی می کنند)، و ما این نعمت ها را به گروه دیگری دادیم» چنانکه در سورهٔ شعراء می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾﴾ «همین گونه است (عقوبت الله برای کسانی که از امر وی سرکشی می کنند) و سرزمین مصر را به بنی اسرائیل میراث دادیم».

بیشتر مفسرین نظر به ظاهر آیهٔ (۵۹) سورهٔ شعراء، بنی اسرائیل را مصداق ﴿قَوْمًا ءَاخَرِينَ﴾ قرار داده اند، یعنی بعد از هلاکت فرعون ملک و دارایی فرعونیان به بنی اسرائیل میراث ماند.

اما صاحب تفسیر «التحریر و التنویر» گفته است: مقصود از «قَوْمًا ءَاخَرِينَ» باز ماندگان قوم فرعون است، و دلیلش اینست که در هیچ جایی قرآن کریم و همچنین در تورات نیامده است که موسیؑ و بنی اسرائیل بعد از عبورشان از بحر احمر، دو باره به سوی مصر بر گشته باشند، بلکه بعد ازآن به دخول بیت المقدس دستور داده شدند که در اثر نافرمانی شان مدتی زیادی در تیه ماندند تا آنکه هارون و موسی علیهما السلام هردو وفات یافتند، و

بعد ازآن در عصر یوشع بن نون بنی اسرائیل آمادهٔ جهاد شدند، و بیت المقدس را فتح نموده در همانجا استقرار یافتند.

به همین اساس او می گوید مراد از ضمیر «ها» در آیهٔ (۵۹) سورهٔ شـعراء ﴿كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ﴾ سرزمین شام است، نه سر زمین مصر .

- سپس الله تعالی می فرماید: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُوا۟ مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «پس نـه آسمان برآنها گریست و نه زمین، و نه از جملهٔ مهلت داده شدگان بودند» تا توبه کنند.

اگر چه فرعونیان خود را بسیار بزرگ و نبودن خویش را مصیبت جهانی فکر مـی کردنـد، ولی رفتن ایشان ازین جهان هیچ تاثیر را بجا نگذاشت، چرا که هیچ اثر نیکـی ازآنهـا بـاقی نماند، نه اعمال صالحه داشتند و نه هم کلمات طیبه ای که با منقطع شدنش، موضعی که ایـن اعمال نیک درآنجا انجام می گرفت و یا در آسمان استقرار می یافت گریه کند.

امام طبری به سند حسن، از تابعی بزرگوار حسن بصری رحمه الله روایت نموده است کـه او گفت:

«بِقَاعُ المُؤمِنِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي عَلَيهَا مِنَ الأَرضِ تَبكِي عَلَيهِ إِذَا مَاتَ، وَ بِقَاعُهُ مِنَ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُرفَعُ فِيهَا عَمَلُهُ»

هنگامی که بندهٔ مؤمن بمیرد، جای هایی در زمین کـه آن بنـدهٔ مـؤمن درآن نمـاز مـی خواند،، بر وی گریه می کنند، و جای های از آسمان که عمل بندهٔ مؤمن بدانجا بلند می شـد، بر وی نیز گریه می کند.

اما روایاتی که درآن آمده است که گریهٔ آسمان عبارت از سرخ شدنش هست و هنگـامی که «حسین» رضی الله عنه قتل شد، آسمان سرخ شد، و هر سنگی که از زمـین بلنـد کـرده می شد، از زیر آن خون تازه جوش می زد، و درآن روز آفتاب تیره شد، و افق سرخ شـد، و از آسمان سنگ بارید.... اینها همه سخنان بی اساس و دروغ هستند.

امام ابن کثیر رحمه الله فرموده است: «الظَّاهِر أَنَّهُ مِن سَخَفِ الشِّيعَةِ وَ كِذبِهِم، لِيُعَظِّمُوا الأَمرَ – وَلاَ شَكَّ أَنَّهُ عَظِيمٌ– وَلَكِن لَم يَقَع هَذَا الَّذِي اختَلَقُوهُ وَ كَذَبُوهُ»

یعنی ظاهرا این حکایات از خرافات و دروغ های شیعه است، تا بدینوسیله قتـل حسـین رضی الله عنه را بسیار بزرگ جلوه دهند – اگر چه قتل او بدون شک حادثـهٔ بسـیار بزرگـی بود– ولی این سخنانی که آنها به دروغ ساخته و بافته اند، هیچ کدام آن رخ نداده است.

چراکه وقائع بزرگتر از قتل حسین رضی الله عنه، به وقوع پیوست، ولی این گونه حوادث رخ نداد، مثلا علی رضی الله عنه به قتل رسید - در حالیکه به اجماع همه امت، او نسبت به فرزندش حسین رضی الله عنه افضل بود - هیچ یک ازین حوادث واقع نشد، عمر رضی الله عنه در محراب به قتل رسید، چنین حادثهٔ رخ نداد، و عثمان - رضی الله عنه - نیز همانند حسین رضی الله عنه، به صورت بسیار مظلومانه به قتل رسید، ولی چنین حادثه رخ نداد و بزرگتر از همه، پیغمبر ﷺ که سردار بشریت در دنیا و آخرت است، در روزی که وفات کرد، هیچ کدام از حوادثی که شیعه ذکر نموده اند، رخ نداد، و هنگامی که ابراهیم فرزند رسول الله ﷺ وفات کرد، و در همان روز آفتاب کسوف شد، و مردم گمان کردند که شاید سبب کسوف آفتاب، مرگ ابراهیم باشد، لذا پیغمبر ﷺ خطبه ای ایراد کرد و مردم را مخاطب نموده گفت که آفتاب و مهتاب به مرگ و زندگی کسی خسوف و کسوف نمی شوند.(۱)

به این اساس سرخ شدن آسمان را نشان گریهٔ آسمان و جوش زدن خون از زمین را نشان گریهٔ زمین قرار دادن، سخنان بی اساس و غیر معقول است.

بیان نمونهٔ نجات:

بعد ازآنکه با بیان عذاب و نابودی فرعونیان و نابودی شأن وشوکت آنها و انتقال قدرت به دیگران، دیگر مجرمان را تهدید نمود، در آیات بعدی به غرض ترغیب مومنان، از کیفیت نجات بنی اسرائیل و انعاماتی که الله سبحانه به ایشان ارزانی داشته بود، خبر می دهد:

انعام اول: ﴿وَلَقَدۡ نَجَّيۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ ٣٠ مِن فِرۡعَوۡنَ﴾ «و یقینا ما بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده نجات دادیم، از عذاب فرعون»، از غلامی و برده گی، و ازشکنجه های روحی و جسمی، و ازکشتن شدن پسران و زنده نگه داشتن دختران شان، و از سائر تکالیف شاقهٔ که فرعون برآنها مسلط کرده بود، آنها را نجات دادیم.

- و علت اینکه چرا فرعون بنی اسرائیل را چنین عذاب می نمود، بیان می کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيٗا مِّنَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١﴾ «چرا که او بسیار متکبر و از جملهٔ تجاوز کاران بود»، دلیل تکبرش

۱- نگاه: تفسیر ابن کثیر: ۱۸۲/۴.

اینست که او ادعای الوهیت کرده بود، و دلیل «اسرافش» اینست که انواع ظلم را بر مردم مسلط ساخته بود، چنانکه داستان تکبر و فساد او در سورهٔ یونس آیهٔ (۸۳) و در سورهٔ قصص آیه (۴) مذکور است.

انعام دوم: ﴿وَلَقَدِ ٱخۡتَرۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ عِلۡمٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٢﴾ «و یقینا ما آگاهانه آنها را بر جهانیان (هم عصرشان) برتری دادیم»، برای آنها کتاب آسمانی دادیم و به غرض ارشاد و هدایت شان پیغمبران فرستادیم، ازینجهت که ما عالم بودیم که آنها مستحق چنین احسان هستند. مقصود از ﴿ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ در ین آیه هم عصران شان تا قبل از بعثت محمد ﷺ است، لذا انتخاب ایشان، انتخاب مطلق و تفضیل بر جمیع ملل و اقوام نیست، چرا که به اساس آیهٔ (۱۱۰) سورهٔ آل عمران، این شرف و مزیت تنها برای امت محمد صلی الله علیه وسلم حاصل است و بس.

انعام سوم: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُم مِّنَ ٱلۡأٓيَٰتِ مَا فِيهِ بَلَٰٓؤٌاْ مُّبِينٌ ٣٣﴾ «و ما (به توسط موسی) به ایشان معجزاتی دادیم که در آنها آزمایش آشکاری بود»، مثلا برای نجات شان دریا را پاره پاره ساختیم، به غرض حفاظت شان از تپش آفتاب، سایبانی از ابر را بالای سرشان قرار دادیم، و به غرض طعام و نوشیدنی شان، منّ و سلوی را بر ایشان فرود آوردیم و چشمه های آب را جاری ساختیم .

و جای عبرت و پند درین قصه برای مشرکان اینست که طوری که الله تعالی فرعونیان را با همهٔ قدرت و نیرو مندی شان نیست و نابود کرد، و ملک و دارایی شان به دیگران میراث ماند، همچنین اگر شما مشرکان هم از تکذیب پیغمبر ﷺ خود داری ننموده به عناد و استکبار خود ادامه دهید، شما را نیز همانند فرعونیان هلاک نموده ملک و دارایی و سرزمین تان را به مسلمانان به میراث می دهد.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیهٔ ۳۴-۵۹) اثبات حقانیت قیامت و بیان عقوبات کافران و اکرام مؤمنان. و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۳۴-۳۹) **انکار مشرکان از قیامت و تهدید ایشان به عذاب دنیا و ارائهٔ دلیل برای اثبات قیامت**

﴿إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿٣٨﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾﴾

ترجمه:

۳۴- البته این مشرکان می گویند:

۳۵- جز همین مرگ اول مان، چیز دیگری نیست، و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۳۶- پس پدران ما را بیاورید، اگر راست می گوئید (که زندگی دو باره ای وجود دارد).

۳۷- آیا اینها بهتر اند یاقوم تُبّع (حمیری) وکسانی که پیش از ایشان بودند، ما آنان را هلاک ساختیم، چرا که آنها گنهگار بودند.

۳۸- و ما آسمانها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است، بی هوده نیافریده ایم.

۳۹- ما این هردو را جز برای اظهار حق نیافریدیم، ولی بیشتر ایشان نمی دانند.

تفسیر:

درین آیات از سه مسئله بحث می شود:

۱- انکار مشرکان از قیامت و استدلال عجیب شان،

۲- تهدید برای منکرین قیامت به عذاب دنیا،

۳- دلیل عقلی برای اثبات قیامت.

مسئلهٔ اول: انکار مشرکان از قیامت و استدلال عجیب شان

بعد ازآنکه به غرض پند و عبرت، قصهٔ فرعون و فرعونیان و انجام بدشان را ذکر نمود، انکار مشرکان از قیامت را که پیشتر در آیهٔ (۹) همین سوره از شک و تردد آنها در بارهٔ قیامت خبر داده بود، بیان می دارد: ﴿إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ﴾ «البته این

مشرکان می گویند: جز همین مرگ اول مان، چیز دیگری نیست»، و هر چه هست با همین مرگ نخستین خاتمه می یابد، دیگر بعد از آن موت و حیاتی نیست.

﴿وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ۝٣٥﴾«و ماهرگز برانگیخته نخواهیم شد».

در سورۀ انعام از آنها حکایت می کند: ﴿وَقَالُوٓاْ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۝٢٩﴾ «و گفتند: جز زندگی همین دنیای ما، زندگی دیگری نیست و ماهرگز برانگیخته نخواهیم شد».

و نیز در سورۀ مومنون آیۀ (۳۷)، سورۀ یس آیۀ (۷۸) و سورۀ جاثیه آیۀ (۲۴) حکایت قول ایشان در بارۀ انکار از قیامت است.

- به دنبال بیان انکار شان از قیامت، استدلال عجیب ایشان را یادآور می شود که پیغمبر اسلام و مسلمانان را مخاطب نموده گفتند: ﴿فَأْتُواْ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ۝٣٦﴾«پس پدران ما را بیاورید، اگر راست می گوئید» که زندگی دو باره ای وجود دارد، در چنین صورت ما سخنان شما را در مورد حقانیت قیامت قبول می کنیم.

مسئلۀ دوم: تهدید برای منکرین قیامت به عذاب دنیا

ازآنجا که منکرین قیامت برای انکارشان جز جهل وتقلید دلیلی ندارند، لذا آنها را به خاطر این انکارشان مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «آیا اینها بهتر اند یاقوم تُبّع (حمیری) وکسانی که پیش ازایشان بودند».

قرآن مجید در دو مقام از «تُبّع» یادآوری نموده است:

یکی درآیۀ مورد بحث، دوم در سورۀ فرقان آیۀ (۱۴).

و «تُبَّع» لقب پادشاه های یمن بود که از ایشان به تبابعه یاد می شود، اما مقصود از «تُبَّع» درین مقام یک فرد خاصی از آنها مراد است که او با قوت وقدرتی که داشت بسیار مناطق جهان را در زیر سلطۀ خود دراورده بود.

و او مرد صالح و نیکوکار بود، بعد از گذشت او قومش دین او را تغییر دادند، و راه کفر وشرک را درپیش گرفتند.

ابن کثیر می فرماید قوم «تبع» همان قوم «سبأ» است که الله سبحانه به وسیلۀ سیلاب شهرهای ایشان را خراب ساخت، وخود شان به هرگوشه وکنار متفرق شدند چنانکه داستان ایشان در سورۀ سبأ گذشت .[1]

۱- تفسیر ابن کثیر: ٤/١٨٣.

ابو عبیده می گوید: هر یک از پادشاهان یمن را «تُبَّع» می گویند، چرا که هر پادشاه بعدی تابع و به دنبال پادشاه پیشین بود.

و مقاتل می گوید: سبب تسمیۀ آنها به «تبع» کثرت پیروان و اتباع ایشان است.(۱)

و سبب ذکر قوم تبع درین مقام این است که آنها از مذهب تبع انحراف ورزیدند، به همین سبب عذاب الهی بر آنها مسلط شد.

و مراد به ﴿وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ عاد وثمود و امت هایی اند که به سبب کفر و انکارشان ازقیامت، به هلاکت مواجه گردیدند، چنانکه می فرماید: ﴿أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ﴾ «ما آنها را هلاک ساختیم» با آنکه دارای قوت و قدرت فوق العاده بودند، ولی در برابر عذاب پروردگار مجالی نداشتند.

سپس علت هلاکت ایشان را بیان می کند: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ۝٣٧﴾ «چراکه آنها گنهگار بودند»، مقصود از گنهگاری، گناهان از قبیل شرک، الحاد، کفر، انکار از قیامت، تکذیب پیغمبران، و انکار از معجزات است.

هنگامی که این اقوام گذشته که نسبت به مردم قریش نیرومند تر و قدرتمندتر بودند، به سبب کفر و شرک شان هلاک کرده شدند، پس هلاکت و نابودی مردم قریش به مراتب آسانتر است.

مسئلۀ سوم: دلیل عقلی برای اثبات قیامت

بعد ازآنکه شبهۀ واهی منکرین قیامت را یادآورشده آنهارا مورد تهدید قرار داد، اکنون برای اثبات قیامت اقامۀ دلیل نموده می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ۝٣٨﴾ «وما آسمانها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است، بیهوده نیافریده ایم»، واگر قیامت حق نباشد، آفرینش آسمانها و زمین وسکان آنها، و وسائل زندگی واسباب بقای آنها همه بی فائده وعبث می گردد، چنانکه در سورۀ مومنون آیۀ (۱۱۵) می فرماید: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ﴾ «آیا شما می پندارید که ما شما را بیفائده آفریدیم، وشما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟» این گمان شما کاملا غلط ونادرست و دور از حقیقت است.

۱- تفسیر زاد المسیر: ۱۵۶/۷ .

در سورهٔ ص آیهٔ (۲۷) خلقت خالی از فائده کائنات را، پندار کافران معرفی کرده است، چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟﴾ «و ما آسمان و زمین، وآنچه را که درمیان این هردو است بی فائده نیافریدیم، این پندار کافران است».

- سپس می فرماید: ﴿مَا خَلَقْنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ﴾ «ما این هردو را جز برای اظهار حق نیافریدیم»، خلقت اینها از یکطرف دلیل اثبات توحید، و ازطرف دیگر دلیل وجوب اطاعت الله ورسول است.

- در پایان می فرماید: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾﴾ « ولی بیشتر ایشان نمی دانند»، از هدف خلقت آسمانها و زمین انکار می ورزند، و به پیغمبران و کتابهای آسمانی که به غرض شرح و معرفی حق فرستاده شده اند، کفر می ورزند، و از قیامت و حساب و کتاب انکار می کنند، و زندگی دنیا را همه چیز و مرگ را خاتمهٔ نهایی آن می دانند.

✿✿✿

مطلب دوم: (از آیهٔ ۴۰-۵۰)

سختی ها و عذابی که کفار و گنهکاران در روز قیامت گرفتار آن می شوند

﴿إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقَٰتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِى مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
﴿٤١﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾ إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ
﴿٤٤﴾ كَٱلْمُهْلِ يَغْلِى فِى ٱلْبُطُونِ ﴿٤٥﴾ كَغَلْىِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾ خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ
صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾ إِنَّ هَٰذَا مَا
كُنتُم بِهِۦ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾﴾

ترجـــمه:

۴۰- یقینا روز داوری وعده گاه همهٔ آنها است .

۴۱- روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر هیچ چیزی (از عذاب الهی) را دفع نمی کند و نه ایشان یاری داده می شوند.

۴۲- جز کسی که الله بر وی رحمت کند (و برای اهل شفاعت در بـارهٔ وی اجـازهٔ شـفاعت را دهد)، واقعا الله غالب و مهربان است.

۴۳- قطعا درخت زقوم..

۴۴- خوراک گنهگاران است.

۴۵- همچون فلز گداخته شده در شکم ها می جوشد.

۴۶- همانند جوشش آب بسیار گرم.

۴۷- (به نگهبانان دزخ می گوئیم) این گنه گار را بگیرید، پس با شدت تمام بـه سـوی دوزخ بکشیدش.

۴۸- سپس بر سر او آب بسیار جوشان بریزید.

۴۹- (و برایش گفته می شود) بچش که تو (به گمان خود) بسیار مقتدر وگرامی هستی.

۵۰- واقعا این همان چیزی است که در بارهٔ آن شک می کردید.

تفسـیر:

بعد از اثبات رستاخیز قیامت، درینجا الله تعالی به ذکر سختی ها و شدایدی مـی پـردازد که کافران در روز قیامت گرفتار آن می گردند، از یکسو همه دوستان و مددگاران شـان را از دست می دهند، و از سوی دیگر با انبوهی از اهانت و تحقیر و با شدت تمام بـه سـوی دوزخ کشیده شده و درآن انداخته می شوند، که خوراک شان درخت تلخ و تیز زقوم و شراب شان آب نهایت سوزان است.

- الله می فرماید: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ۝٤٠﴾ «یقینا روز داوری وعده گاه همهٔ آنها است».

از روز قیامت به «یوم الفصل» تعبیر نمود، چرا که درآن روز حق از باطل جـدا مـی شـود، صفوف نیکوکاران و بدکاران از هـم مشـخص مـی گردنـد، دوسـت از دوسـت، و انسـان از نزدیکانش جدا می شود، چنانکه در سورهٔ نباء آیهٔ (۱۷) می فرماید: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾ «یقینا روز جدایی وعده گاه است».

و علاوه بر آن، درآن روز داوری عادلانه صورت می گیرد، چنانکه در سورهٔ حج آیـهٔ (۱۷) و سورهٔ سجده آیهٔ (۲۵) این حقیقت را روشن می سازد.

- بعد از آنکه یوم فصل را وعده گاه منکرین اعلان داشت، حالا آن روز را معرفی نموده می فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلٗى شَيۡـٔٗا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ۝٤١﴾«روزی که هیچ دوستی از دوست دیگر هیچ چیزی را (از عذاب الهی را) دفع نمی کند و نه ایشان یاری داده می شوند»، یعنی از شدت حالتی که هر کسی گرفتار آن است هیچ کسی نمی تواند به کسی دیگر سودی برساند، و چیزی از تکالیف وی بکاهد؛ چنانکه در سورهٔ ممتحنه آیهٔ (۳) می فرماید: ﴿لَن تَنفَعَكُمۡ أَرۡحَامُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡۚ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ «در روز قیامت خویشاوندان تان و فرزندان تان هرگز به شما سودی نخواهند بخشید»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۴۸)، سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۰۱) سورهٔ معارج آیهٔ (۱۰-۱۱) و سورهٔ عبس آیهٔ (۳۴-۳۶) شرح و بیان همین موضوع است.

- سپس گروه خاصی را ازین حکم مستثنی قرار می دهد: ﴿إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُۚ﴾ «جز کسی که الله بر وی رحمت کند» و از گناهان وی در گذرد، و یا برای اهل شفاعت در بارهٔ وی اجازهٔ شفاعت را دهد، پس در چنین حالت شفاعت کسانی که اهل شفاعت هستند از قبیل پیغمبران، صدیقین و شهداء و صالحین، شفاعت ایشان در حق آن مومنان گنهگار به اجازهٔ الله تعالی سودمند واقع می شود.

- و علت این رحمت اینست که ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٤٢﴾«واقعا الله غالب و مهربان است»، و بنده های مومن خود را اگر چه مرتکب گناهان کمتر از شرک و کفر شده باشند، مورد مرحمت و لطف خود قرار می دهد، عده ای را قبل از ارسال شان به دوزخ و عده ای را بعد از تهذیب و پاکسازی شان از گناهان، از دوزخ بیرون می آورد.

بعد از آنکه یوم الفصل را معرفی نمود، اکنون به بیان آن شدائد و سختی های می پردازد که درآن روز کافران و مشرکان گرفتارش می شوند، می فرماید:

- ﴿إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ۝٤٣ طَعَامُ ٱلۡأَثِيمِ ۝٤٤﴾«قطعا درخت زقوم خوراک گنهگاران است»، مقصود از «ٱلۡأَثِيمِ» هر انسان کافر و مشرک است.

در سورهٔ صافات آیهٔ (۶۲-۶۶) این درخت، ومیوهٔ آن وکمیت خوراک وکیفیت استقرار آن را درشکم دوزخیان شرح داده است.

در سورهٔ واقعه آیهٔ (۵۱-۵۵) بیان مقدار خوراک دوزخیان از درخت زقوم و بیان نوشیدن شان از آب جوشان است.

در سورهٔ إسراء (۶۰) این درخت را به نام شجره ملعونه یاد کرده است.

- بعد ازآن پیامد خوردن ازین درخت را بیان می کند: ﴿ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ۝٤٥ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ۝٤٦ ﴾ «همچون فلز گداخته شده در شکم ها می جوشد، همانند جوشش آب بسیار گرم». «الْمُهْلِ» فلز گداخته شده، «يَغْلِي» می جوشد، «الْحَمِيمِ» آب بسیار گرم و جوشان.

یعنی، این طعام در شکم دوزخیان مانند فلز گداخته شده به شدت می جوشد، همانطوری که آب بسیار گرم به سبب حرارت می جوشد.

- بعد ازآن الله تعالی نگهبانان دوزخ را دو مأموریت می دهد:

- اول: به انتقال اهانت آمیز کافران و مجرمان به سوی دوزخ دستور می دهد: ﴿ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۝٤٧ ﴾ «(به نگهبانان دوزخ می گوئیم) این گنه گار را بگیرید، پس با شدت تمام به سوی دوزخ بکشیدش». «فَاعْتِلُوهُ» با شدت بکشیدش، از مادهٔ «عَتْل» مشتق است، به معنی کسی را از گریبانش گرفته با شدت به سوی زندان و یا به سوی عذابی کش کرده شود، و درین نوع کشیدن هم تعذیب است و هم اهانت.

- دوم: به تطبیق عذاب شدیدتر از عذاب قبلی، دستور می دهد: ﴿ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ۝٤٨ ﴾ «سپس بر سر او آب بسیار جوشان بریزید» به این ترتیب هم از بیرون می سوزد، وهم از درون. «صُبُّوا» بریزانید، صیغهٔ جمع امر حاضر است.

- و شدت تأثیر این آب داغی را که بر سر دوزخیان ریزانده می شود، در سورهٔ حج آیهٔ (۱۹-۲۰) بیان داشته است: ﴿ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ۝١٩ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴾ «از بالای سرهای شان آب بسیار گرم و جوشان ریخته می شود، به سبب آن آب، هرچه که در شکم های ایشان باشد گداخته می شود و پوست های بدن شان (نیز ذوب می شود)».

- بعد ازآن به غرض اهانت و تعذیب روحی شان، به آنان گفته می شود: ﴿ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ۝٤٩ ﴾ «بچش که تو (به زعم خود) بسیار مقتدر وگرامی هستی»، یعنی در دنیا خود را بسیار نیرومند، مقتدر، صاحب عزت و جاه، انسان با شخصیت و گرامی می پنداشتی، و به همین اساس خود را از اطاعت پیغمبر و قرآن برتر می پنداشتی.

- هنگامی که همه ای مجرمان را در دوزخ قرار داده از عذاب شدید و اهانت بار آن ایشان را بچشاند، آنها را مخاطب قرار داده می فرماید: ﴿ إِنَّ هَٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ۝٥٠ ﴾

«واقعا این همان چیزی است که در بارهٔ آن شک می کردید»، امروز همه شکوک تان ازاله شد، و عذاب دوزخ را هم مشاهده نمودید و هم آن را چشیدید، ولی یقین شان درآن روز به ایشان هیچ سودی نمی رساند.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیهٔ ۵۱-۵۹)

بیان اکرام مؤمنان متقی و ذکر نعمت های عظیمی که در بهشت برایشان آماده شده است

﴿ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾ فِى جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٥٣﴾ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَٰهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾ لَا
يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ وَوَقَىٰهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ
ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾ فَٱرْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۵۱- حقا که پرهیزگاران درجایگاه بسیار با امن می باشند.

۵۲- درمیان باغ ها و چشمه سارها.

۵۳- از لباس های ابریشمی نازک و ضخیم می پوشند و رو بروی یکدیگر می نشینند.

۵۴- همین گونه است حال بهشتیان و آنان را با زنان بهشتی کشاده چشم جوره می سازیم.

۵۵- آنها هر میوه را (که بخواهند) مطالبه می کنند، درحالی که در امن و امانند.

۵۶- آنان درآنجا جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده بودند) مرگ (دیگری) را نمی چشند، والله آنان را از عذاب دوزخ محفوظ داشته است .

۵۷- این همه بخشایشی است از جانب پروردگار تو. این پیروزی بزرگی است.

۵۸- ما این قرآن را به زبان تو آسان ساختیم، تا ایشان پند گیرند.

۵۹- پس تو منتظر (وعده های الهی و پیروزی) باش که آنها منتظر (شکست دعوت تو) هستند.

تفسیر:

درآیات گذشته منکرین قیامت را مورد تهدید شدید قرار داده و عذاب های شدیدی را که در قیامت با آن مواجه می شوند، بیان داشت، اکنون درین آیات، وعده ای را که الله تعالی برای پرهیزگاران داده و نعمت های بی مثیلی را که در بهشت برای ایشان مهیا نموده است، بیان می دارد و هفت انعام عظیم را به آنها وعده می دهد:

انعام اول: بیان مسکن با امن و از هر لحاظ آسوده است: ﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ۝٥١ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ۝٥٢﴾«حقا که پرهیزگاران درجایگاه بسیار با امن می باشند، درمیان باغ ها و چشمه سارها» زندگی می کنند.

محل زندگی انسان، به دو چیز بسیار ارزش پیدا می کند:

یکی اینکه نقطۀ با امن باشد و هیچ خوف وخطری در آنجا وجود نداشته باشد.

دوم اینکه اسباب سیر و سیاحت و تفریح درآن مهیا باشد و این هر دو خصوصیت در بهشت به شکل بسیار عالی و کامل وجود دارد، چرا که مومنان در بهشت از هر گونه خوف و خطر در امانند و علاوه برآن مناظر دلربا و چشمه سارهای دل انگیز آن هر انسان را اسیر خود می سازد.

انعام دوم: بیان لباس های فاخره آنها است: ﴿يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ﴾ «از لباس های ابریشمی نازک و ضخیم می پوشند»، و نیز در سورۀ کهف آیۀ (۳۱) سورۀ حج آیۀ (۲۳) و سورۀ فاطر آیۀ (۳۳) وصف لباس آنها است.

انعام سوم: الفت و صمیمیت خالص ایشان با یکدیگر است: ﴿مُّتَقَٰبِلِينَ ۝٥٣﴾ «رویا روی یکدیگر می نشینند»، نشستن به این کیفیت برکمال الفت و محبت ایشان دلالت دارد، چنانکه در سورۀ حجر آیۀ (۴۷) و سورۀ صافات آیۀ(۴۴) بیان محبت والفت آنها است.

انعام چهارم: وصف همسران آنها است: ﴿كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ ۝٥٤﴾ «همین گونه است حال بهشتیان و آنان را با زنان بهشتی کشاده چشم جوره می سازیم»، زنانی که جز همدمان شان به کسی دیگری چشم نمی دوزند، و همه صفات حسن و خوبی به کامل ترین صورت درآنها موجود است، اوصاف این همسران درسورۀ الرحمن آیۀ (۵۶، ۵۸، ۷۲) ودر سورۀ طور آیۀ (۲۰) ملاحظه شود.

انعام پنجم: فراوانی هر نوع میوه: ﴿يَدۡعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ۝٥٥﴾ «آنها هر میوه را (که بخواهند) مطالبه می کنند، درحالی که (از انقطاع آن) در امن و امانند»، لذا در میوه های بهشت هیچ نوع کاستی، و انقطاع رخ نمی دهد.

سورۀ یس آیۀ (۵۷)، سورۀ ص آیۀ (۵۱)، سورۀ زخرف آیۀ (۷۳)، سورۀ واقعه آیۀ (۳۲) و سورۀ مرسلات آیۀ (۴۲) بیانگر فراوانی و دوام میوه های بهشت است، به این آیات مراجعه شود.

انعام ششم: بهره مند شدنشان از حیات جاویدانی: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلۡمَوۡتَ إِلَّا ٱلۡمَوۡتَةَ ٱلۡأُولَىٰ﴾ «آنان درآنجا جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده بودند) مرگ (دیگری) را نمی چشند»؛ لذا آنها نه بیمی از مرگ دارند و نه خطری از فنا و نابودی.

چنانچه در حدیث شریف آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا ؟ فَيَقُولُونَ نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثُمَّ يُنَادِي يَا أَهْلَ النَّارِ ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا ؟ فَيَقُولُونَ نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ ! خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ ...»

«(روز قیامت) مرگ را به صورت گوسفند شاخ دار، آورده می شود، پس آواز دهنده ای فریاد می کند: ای ساکنان بهشت ! پس آنها سرهای خود را بلند نموده می نگرند، پس (آن منادی) می گوید: آیا این را می شناسید ؟ آنان می گویند: آری، این مرگ است و آنان همه آن را دیده اند، سپس آن (منادی) فریاد می کند: ای ساکنان دوزخ ! پس آنان سرهای خود را بلند نموده می نگرند، پس به ایشان می گوید: آیا این را می شناسید؟ آنان می گویند: آری، این مرگ است، و آنان همه آن را دیده اند، پس ذبح کرده می شود، سپس (آن منادی) می گوید: ای ساکنان بهشت ! جاودان باشید، (بعد ازین) مرگی نیست، و ای ساکنان دوزخ ! جاودان باشید، (بعد ازین) مرگ نیست..» . [1]

۱- صحیح بخاري، کتاب التفسیر، باب (و أنذرهم یوم الحسرة..) حدیث: ٤٧٣٠، صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب النَّارُ يَدْخُلُهَا الْجَبَّارُونَ وَالْجَنَّةُ يَدْخُلُهَا الضُّعَفَاءُ حدیث: ٧٣٦٠ .

از ابوسعید خدری و ابوهریره - رضی الله عنهما - روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا»

«(هنگامی که بهشتیان به بهشت داخل شوند) فریاد کننده ای فریاد می کند: شما همواره صحتمند می باشید و هیچ گاه بیمار نمی شوید، و شما همیشه زنده می مانید، و هیچ گاه نمی میرید، و شما همیشه جوان می مانید، و هیچ گاه پیر نمی شوید، و شما همیشه در نعمت زندگی می کنید و هیچ گاه تنگدست و بدحال نمی شوید». [1]

انعام هفتم: محفوظ بودن شان از عذاب دوزخ: ﴿وَوَقَىٰهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ۝٥٦﴾ «و الله آنان را از عذاب دوزخ محفوظ داشته است».

- باز درپایان آیات به این هفت نعمت اشاره نموده می فرماید: ﴿فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ۝٥٧﴾ «این همه بخشایشی است از جانب پروردگار تو، این پیروزی بزرگی است».

در سورهٔ نبأ آیهٔ (۳۱) می فرماید: ﴿إِنَّ لِلۡمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾ «یقینا برای پرهیزگاران رستگاری است»، وهمچنین در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) می فرماید: ﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾ «پس هرکسی از آتش دوزخ دور داشته شود و به بهشت درآورده شود، واقعا او رستگار است و زنده گانی این جهان جز بهرهٔ فریب نیست».

بیان عظمت قرآن:

بعد از آنکه الله تعالی دلائل قدرتش را بیان کرد و وعده و وعیدش را توضیح داد و در آغاز سوره قرآن را به وصف «مبین» یعنی روشن و روشنگر توصیف کرد، حالا در خاتمهٔ سوره مطلبی را بیان می کند که صفت «مبین» بودن قرآن را به اثبات می رساند، می فرماید:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ۝٥٨﴾ «پس بدون شک ما این قرآن را به زبان تو آسان ساختیم، تا ایشان پند گیرند»، یعنی قرآن را به زبان تو که فصیح ترین همه زبان ها است، آسان و واضح و روشن ساختیم تا مردم در پرتو آن پند و نصیحت حاصل کنند و در برابر

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعيمها و أهلها، باب في دوام نعيم أهل الجنة، حديث: ۷۳۳٦ .

حق تسلیم شوند، ولی با وجود وضاحت کامل همه اوصاف خارق العاده ای که قرآن دارد، گروهی این آفتاب درخشان را ندیده به تکذیب آن می پردازند.

- پس چنین افراد را تهدید و پیغمبر خود را تسلی داده می فرماید: ﴿ فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ ﴾ «پس تو منتظر (وعده های الهی وپیروزی) باش که آنها منتظر (شکست دعوت تو) هستند»، ولی سرانجام پی خواهند برد که چه کسی حق به جانب است؟ و نصرت وغلبه نصیب چه کسی است؟ شکی نیست که نصیب انبیاء وپیروان آنها است، درین باره آیهٔ (۵۱) سورهٔ غافر ملاحظه شود.

این سوره به مدح و توصیف قرآن آغاز گردید، و به مدح و توصیف آن پایان یافت.

پایان سورهٔ دخان

لله الحمد والمنة والصلاة والسلام على رسوله محمد خير البرية

تفسير

سورهٔ جاثیه

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ دخان نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۵) و در ترتیب مصحف (۴۵) و عدد آیاتش (۳۷ آیه است.

سبب تسمیه اش به جاثیه:
اینست که در آیهٔ (۲۸) این سوره حالت مردم را در محشر قیامت بیان نموده فرموده است: ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً﴾ یعنی روز قیامت همه مردم را می بینی که به زانو نشسته اند.. و این کلمه درین مقام بیانگر هول و دهشت قیامت است.

مناسبت این سورهٔ به سورهٔ دخان:
سورهٔ دخان به توصیف و مدح قرآن پایان یافت؛ و سورهٔ جاثیه به ذکر عظمت قرآن آغاز می گردد.

محتوای این سوره:
این سوره همانند سایر سوره های مکی و به خصوص سوره های «حم» به اثبات اصول عقیده و ارکان سه گانهٔ آن:
- ایمان به الله و توحید او،
- ایمان به نزول قرآن از نزد الله تعالی و ایمان به نبوت و رسالت محمد ﷺ
- تصدیق به روز آخرت و به زنده شدن دوبارهٔ همه پس از مرگ و سپس محاسبهٔ بندگان در برابر اعمال شان، تأکید دارد.

و این سوره را نظر به تنوع موضوعات محوری اش، می توان به سه بخش تقسیم نمود:

بخش اول: از آغاز سورۀ تا آیۀ (۱۵) بیان مصدر قرآن، و دلایل اثبات توحید خالق همراه با وعید برای کافران و بشارت برای مؤمنان است.

بخش دوم: از آیۀ (۱۶-۲۲) در بارۀ نعمت انزال دین و شرائع الهی و هدف آن و بیان فرق میان نیکوکاران و بدکاران است.

بخش سوم: از آیۀ (۲۳-۳۷) ذکر ضلالت مشرکان و رد بر انکار شان از قیامت همراه با بیان حالت متفاوت هریک از کافران و مومنان در قیامت است.

❀❀❀

بخش اول: (از آیۀ ۱- ۱۵) **بیان مصدر قرآن، و دلایل اثبات توحید خالق همراه با وعید برای کافران و بشارت برای مؤمنان**

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٣﴾ وَفِي
خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزۡقٖ فَأَحۡيَا بِهِ
ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿٥﴾ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَ
ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ﴿٦﴾ وَيۡلٞ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ﴿٧﴾ يَسۡمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَاۖ
فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٨﴾ وَإِذَا عَلِمَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا شَيۡـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٩﴾ مِّن وَرَآئِهِمۡ جَهَنَّمُۖ
وَلَا يُغۡنِي عَنۡهُم مَّا كَسَبُواْ شَيۡـٔٗا وَلَا مَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾ هَٰذَا هُدٗىۖ وَٱلَّذِينَ
كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ ۞ٱللَّهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡبَحۡرَ لِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ فِيهِ بِأَمۡرِهِۦ وَلِتَبۡتَغُواْ
مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾ قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغۡفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجۡزِيَ قَوۡمَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿١٤﴾
مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ﴿١٥﴾﴾

ترجـــمه:

۱- حا، میم.
۲- این کتاب از جانب الله غالب و باحکمت نازل شده است.
۳- یقینا درآسمان ها و زمین نشانه های بسیار است برای مومنان.
۴- و درآفرینش شما و (نیز در آفرینش) جنبندگانی که پراگنده می سازد، نشانه های بـزرگ است برای قومی که (به وجود الله و وحدانیت او) باور کامل دارند.
۵- و در آمد وشد شب و روز، و در آبی که الله از آسمان فرو ریخته، پس بـه وسـیلۀ آن آب، زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده و در وزش بادها نشانه های بزرگـی اسـت، بـرای قومی که می دانند.
۶- این آیت های الله است که به راستی آنها را برتو می خوانیم، پس به کـدام سـخن بعـد از سخن الله وآیت های او، ایمان می آورند.
۷- وای برای هر انسان دروغگو و گنهگار.
۸- آن کسی که آیت های (کتاب) الله را می شنود که بر وی خوانده مـی شـود، سـپس از روی تکبر (برکفر خود) اصرار می ورزد، گویا اینکه آنها را نشنیده است، پـس او را بـه عذاب دردناکی مژده ده.
۹- وهرگاه در مورد چیزی از آیت های ما آگاهی حاصل کند، آن را به مسخره می گیرد، ایـن گروه برای ایشان عذاب ذلت باری است.
۱۰- پیش روی ایشان دوزخ است و هیچ سود شان نخواهد رساند آنچه کسب کرده اند، و نـه (به ایشان سودی می رساند) آنچه به جز الله یاوران برگزیده اند، و بـرای ایشـان عـذاب بزرگی است.
۱۱- این قرآن مایۀ هدایت است، و کسانی که به آیتهای پروردگار خویش کافر شـوند، بـرای ایشان عذابی از نوع دردناکترین عذاب است.
۱۲- الله کسی است که رام کرده است برای شما دریا را تاکشتی بـه فرمـان او درآن حرکـت کند وتا ازفضل او تلاش کنید وتا سپاس گزار شوید.
۱۳- و رام کرده است برای شما آنچه را درآسمان ها وآنچه را در زمین است، همگی از جانـب او است، یقینا درین امور نشانه ها است برای گروهی که می اندیشند.

۱۴- به کسانی که ایمان آورده اند، بگو: از کسانی که روز های الله (حوادث جـزای اعمـال) را توقع ندارند گذشت کنند، تا الله هرگروهی را مطابق آنچه می کنند جزا دهد.

۱۵- هر کس که عمل نیک انجام دهد، به نفع خود او است و هر کس که کار بدی کند به زیان خود او است، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

تفسـیر

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- بیان عظمت قرآن به حیث تمهید؛

۲- دلائل وحدانیت الله سبحانه و تعالی؛

۳- تهدید شدید برای منکران قرآن؛

۴- ارائهٔ دلائل توحید وترغیب به سوی اخلاق فاضله و اعمال صالحه .

موضوع اول: بیان عظمت قرآن بحیث تمهید برای موضوعات بعدی

درین تمهید از نزول قرآن و مصدر آن و از اوصاف نازل کنندهٔ آن خبر داده مـی فرمایـد:

﴿حمٓ ١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ٢﴾ «حا، میم (از جملهٔ حروف مقطعات بوده، مطلب آن برای الله تعالی معلوم است). این کتاب از جانب الله غالب و باحکمت نـازل شـده اسـت». «عزیز» اشاره به قدرت شکست ناپذیر او است، و «حکیم» اشاره به این است که هرکار او بـه اساس حکمت ومصلحت است.

یعنی این کتاب از جانب کسی است که دارای چنین اوصاف عظیم الشأن است، لذا همـان گونه که خود او به وصف «عزت و حکمت» متصف است، کتاب او نیز «عزیز و حکـیم» اسـت، در برابر همه کسانی که با این قرآن از در عناد پیش آمده اند، غالب اسـت، چـرا کـه آنهـا از معارضهٔ آن عاجز آمدند و «حکیم» است چرا که بر دلایل یقین و حقیقت مشتمل است. پـس این دو وصف به سوی اعجاز قرآن اشاره دارد، «عزیـز» بـه سـوی اعجـاز قـرآن بـه اعتبـار بلاغتش، چون بلاغت قرآن، بر بلاغت همه بُلَغای بشریت فائق و غالب اسـت، و «حکـیم» بـه سوی اعجاز قرآن به اعتبار معانیش دلالت دارد، چرا کـه حکمـت قـرآن، بـر حکمـت همـه دانشمندان بشریت را فایق و غالب است.

موضوع دوم: دلائل وحدانیت الله سبحانه و تعالی

بعد از آنکه الله تعالی را به وصف «عزت وحکمت» که بر وحدانیت او دلالت دارد، وصف نمود، حالا نتائج این هردو وصف را درآفاق و انفس بیان نموده بر وحدانیت خود اقامهٔ دلیل می کند:

دلیل اول: آفاقی است، می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٣﴾ «یقینا درآسمان ها و زمین نشانه های بسیار است، برای مومنان».

در «فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ» دو تفسیر است:

۱- اینکه در آسمان ها و زمین، دلایل بزرگی بر خالقیت و وحدانیت الله تعالی وجود دارد، چرا که آسمان در عین ارتفاع و عظمتش، مشتمل بر خورشید و ماه و صدها هزار کواکب و ملیون ها عجائب است.

و زمین مشتمل بر کوه های سر به فلک، درختان و نباتات، دریاها وحیوانات، انواع منابع وذخائر و معادن و وسائل حیاتی است، این همه ثمرات و نتائج وصف عزت وحکمت وآیات بینات، دلائل وحدانیت الله سبحانه و هم علامات بارزی برصدق قرآن عظیم و براهین قاطعه برای اثبات معاد جسمانی است.

ازینجا است که در سورهٔ یوسف آیهٔ (۱۰۵) فرموده است: ﴿وَكَأَيِّن مِّنۡ ءَايَةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يَمُرُّونَ عَلَيۡهَا وَهُمۡ عَنۡهَا مُعۡرِضُونَ﴾ «وچه بسا نشانه های در آسمان ها و زمین موجود است که برآنها می گذرند درحالی که از (تدبر و تأمل در) آنها روی گردان اند».

۲- و یا اینکه در آیهٔ مورد بحث، قبل از کلمهٔ «السماوات» مضاف مقدر است، و اصل عبارت چنین می شود: « إِنَّ فِي خَلقِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرضِ» یعنی در خلقت آسمانها و زمین، نشانه های بزرگی برای خالقیت و وحدانیت الله تعالی است، همانگونه که در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۴) ودر سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹۰) مذکور است.

البته تفسیر اول راجح است، زیرا همان گونه که خلقت این هردو مخلوق، دلیل و نشانهٔ بزرگ است، نفس این هردو مخلوق با محتویات شان، نیز دلیل قدرت وحکمت و وحدانیت خالق کائنات است، لذا در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۴) و سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹۰) آفرینش را، و درینجا، نفس آسمان و زمین را دلیل قرار داده است.

دلیل دوم و سوم: خلقت انسان و خلقت جنبندگان است، می فرماید: ﴿وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾﴾ «و درآفرینش شما و (نیز در آفرینش) جنبندگانی که پراگنده می سازد، نشانه ها است برای قومی که (به وجود الله و وحدانیت او) باور کامل دارند».

درین آیه اشاره به دو امر شگفت انگیز است:

۱- آفرینش انسان که یکی از شگفت انگیز ترین مخلوقات پروردگار است، به همین سبب در سورهٔ ذاریات آیهٔ (۲۱) می فرماید: ﴿وَفِيٓ أَنفُسِكُمْۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ «و آیا در خودتان نمی اندیشید» که چه عجائب و ویژگی های در وجود شما، و در ترکیب و ساختار بدن شما و در قوه ها و استعداد های مختلف شما وجود دارد که هر کدامش دلیل کمال قدرت وحکمت و برهان وحدانیت خالق یکتا است.

و در سورهٔ روم آیهٔ (۲۰-۲۱) و سورهٔ زمر آیهٔ (۶) بیان همین مسئله است.

۲- خلقت صدها هزار جانور خورد و بزرگ، با اشکال و رنگها و طبائع مختلف که این همه نیز نشانهٔ قدرت و از علم وحکمت لامحدود او تعالی سرچشمه می گیرد.

چنانکه در سورهٔ شوری آیهٔ (۲۹) فرمود: ﴿وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ﴾ «و از نشانه های (قدرت و وحدانیت) او آفرینش آسمان ها و زمین وآن جنبندگانی است که درین هردو پراگنده ساخته است و او برجمع نمودن آنها هر وقتی که بخواهد توانا است».

دلیل چهارم و پنجم و ششم: ﴿وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾﴾ «و در آمد و شد شب و روز، و در آبی که الله از آسمان فرو ریخته پس به وسیلهٔ آن زمین را بعد مردنش حیات بخشیده و در وزش بادها نشانه های بزرگی است، برای قومی که می دانند».

درینجا دلیل چهارم از نظام شبا روزی و رفت و آمد متناوب حکایت می کند همانگونه که در سورهٔ فرقان آیهٔ (۶۲) می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ «و او کسی است که شب و روز را جای گزین یکدیگر قرار داده است، برای کسی که بخواهد پند گیرد (و ایمان آورد) یا (مومن باشد و) سپاس گزار شود».

آدمی شب می خوابد، صبحگاهان از خواب بیدار می شود، هر روزی که می گذرد نمونه ای از معاد جسمانی را در خود مشاهده می کند.

دلیل پنجم: باران حیات بخشی است که از آسمان فرود می آید و به وسیلهٔ آن در زمین زندگی تازه احداث می گردد، و از طرف دیگر رزق و روزی حیوانات تأمین می شود، و باعث زندگی همه زنده جانها می گردد، که واقعا یک امر شگفت انگیز است.

در سورهٔ ذاریات آیهٔ (۲۲) می فرماید: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ «و در آسمان، روزی شما است، وآنچه که وعده می شوید» مقصود از «رزق» درین آیه عام است که رزق دنیوی و دینی هر دو را در بر می گیرد. مراد به «مَاتُوعَدُونَ» جزای دنیوی و اخروی، است، و این همه مقدرات آسمانی اند، همانگونه که امور تقدیری از طرف الله نازل می شود، امور جزائی نیز از جانب او فرود می آید.

دلیل ششم: عجائب بادها را وانمود ساخت، این مسلّم است که باد ها ازچندین ناحیه مختلف و متفاوت اند:

- اختلاف در کیفیات، مانند حرارت و برودت و رطوبت ویبوست؛
- اختلاف درمحل وزش، جنوب وشمال، شرق و غرب؛
- اختلاف در تأثیر، مانند سرسبزی و شادابی در نباتات، و رونق در زمین و یا عکس آن می باشد مانند نابود ساختن کشت و زراعت واقوام سرکش؛

این همه نمونه های قدرت قادر توانا است که قرآن جا بجا از تأثیرات اینها یادآوری می کند.

فائده: در پایان استدلال اول ﴿لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ و در پایان استدلال دوم ﴿يُوقِنُونَ﴾ و در پایان آیهٔ پنجم ﴿يَعۡقِلُونَ﴾ گفت و سبب این هر سه تعبیر مختلف این است که ازین دلائل کسی فائده می گیرد که سه وصف داشته باشد:

اینکه مومن باشد و از اهل یقین باشد که مرتبهٔ خاص ایمان است، باز عقل با بصیرت داشته باشد که یقین را از شک خالص می سازد و از ورود شک مانع می گردد.

درین صورت انتقال از ایمان به سوی یقین و باز به سوی عقل از باب ترقی می باشد.[1]

امام رازی انتقال از ایمان به سوی عقل را، از باب تنزل می گوید: او در بیان مطلب این آیات می گوید: اگر واقعا شما مومن هستید، باید این دلائل را بفهمید و اگر مومن نیستید، البته طالب جزم ویقین هستید، حقائق را فهمیده یقین حاصل کنید.

۱- تفسیر روح المعانی: ۱۴۱/۲۵ دیده شود.

و در صورتی که نه مومن و نه طالب یقین باشید، کم از کم عاقل هستید، پس باید عقل خود را مهمل نگذارید وآن را به کار انداخته ازآن بهره ببرید تا به حقائق آشنا شوید.(۱)

- بعد ازآنکه دلائل وحدانیت و براهین کمال قدرت وحکمت را بیان کرد، به علو درجه و رفعت شان آنها اشاره نموده می فرماید: ﴿تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ﴾ «این آیت های (کتاب) الله است که به راستی آنها را برتو می خوانیم».

مراد ازین آیات: یا آیات قرآن، و یا آیات این سوره، ویا شش دلائلی است که پیشتر ذکر شد، و هدف از تلاوت همه اقامهٔ حق است.

و لفظ حق بر مُوجِد حکیم، و هم برشی مُوجَد (مخلوق) وهم بر فعل او وهدف فعل او اطلاق می شود، مثلا: الله مُوجِد حکیم و خالق است، انسان وکائنات مُوجَد و مخلوق اند، خِلقت، فعل موجِد است، و هدف خلقت عبادت است، و این همه حق است.

و هر چیزی که برای تعلیم این هدف آمده است، مانند انبیاء وکتاب ها وشرائع کافهٔ اینها نیز حق اند.

وهرجزائی که مرتب به عبادت و یاترک عبادت است، حق است، و هر مقامی که محل ثواب و عقاب است، همانند جنت و دوزخ، همه حق است، و روزی که برای محاسبه و اعطای ثواب وعقاب و اقامهٔ عدل تعیین شده است مانند قیامت، حق است.

حاصل اینکه کلمهٔ حق محور آیات تکوینی وتنزیلی است.

- بعد ازآنکه دلائل توحید را ذکر کرد و رفعت شأن آیات را تذکر داد، به فخامت شأن قرآن اشاره نموده می فرماید: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ ۝٦﴾ «پس به کدام سخن بعد از سخن الله وآیت های او ایمان می آورند».

مقصود از «حدیث» درین آیه، قرآن کریم است، یعنی هر گاه به این قرآن به غایت واضح، و دلائل روشن آن ایمان نمی آورند، پس به کدام سخن ایمان می آرند.

نظیر این آیه در سورهٔ أعراف آیهٔ (۱۸۵) وسورهٔ نجم آیهٔ(۵۹) وسورهٔ مرسلات آیهٔ(۵۰) نیز مذکور است.

۱- تفسیر کبیر: ۲۷/۲٦۰ و تفسیر مراح لبید: ۲/۲۸٦، ملاحظه شود.

موضوع سوم: تهدید شدید برای منکرین قرآن

الله سبحانه درکتاب مقدسش انسان را نظر به نحوۀ عملکردش در برابر قرآن، به دو گروه تقسیم کرده است.

گروه اول: مومنان پاکدل و اهل یقین اند که در قرآن تفکر می کنند، و ایمان شان بیشتر می گردد، و یقین شان ترقی نموده از خطر شکوک وشبهات تا حق الیقین می رسند، درین وقت علوم ومعارف شان درجه به درجه افزایش پیدا می کند، و حال شان به جایی می رسد که از شنیدن قرآن چشم های شان اشک می ریزاند، چنانکه در سورۀ مائده آیـۀ (۸۳) این حقیقت به خوبی معلوم می شود.

گروه دوم: کسانی اندکه در برابر آیات کلام الله، به عناد و استکبار می پردازند و شنیدن قرآن در دل های سخت ایشان هیچ گونه تاثیر مثبت ایجاد نمی کند و بلکه قرآن را گاهی سحر و گاهی شعر می خوانند، پس الله تعالی اینگونه مردم را دربرابر این اعمال قبیح شان مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید: ﴿ وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۝٧ ﴾ «وای برای هر انسان دروغگو و گنهگار».

«أَفَّاكٍ» به معنای بسیار دروغگو ، «أَثِيمٍ» بسیار گنهگار، پس «أَثِيمٍ» کسی است که از ارتکاب هیچ نوع گناه دریغ نمی ورزد، چه گناه قلبی باشد و چه زبانی و چه هم به اعضا.

- سپس موضع گیری ایشان را دربرابر قرآن در دو مقام ابراز می دارد:

اول: اصرار بر انکار واستکبار در برابر قرآن، چنانکه می فرماید: ﴿ يَسْمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا ﴾ «آیت های الله را می شنود که بر وی خوانده می شود، سپس از روی تکبر (برکفر خود) اصرار می ورزد، گویا اینکه آنها را نشنیده است»، و پاداش استکبارش اینست: ﴿ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝٨ ﴾ «پس او را به عذاب دردناکی مژده ده».

در سورۀ لقمان آیۀ (۷) در بارۀ چنین افراد می فرماید: ﴿ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾ «و هنگامی که آیت های ما بر وی خوانده شود، متکبرانه روی می گرداند، گویا آنها را نشنیده است، گویا درهردو گوشش گرانی است، پس او را به عذاب دردناکی مژده ده».

و همچنین در سورۀ حج آیۀ (۷۲) بغض و عناد این گروه را دربرابر آیات الهی شدیدتر توصیف می کند، می فرماید: ﴿ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمُنكَرَ

﴿يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا﴾ «وهنگامی که آیت های روشن ما بر ایشان خوانده شود، درچهرهٔ کافران ناخوشی را مشاهده می کنی، نزدیک اند برکسانی که آیت های ما را برایشان می خوانند حمله آور شوند»، در سورهٔ فصلت آیهٔ(۲۶) نیز بیان موقف معاندانهٔ این گروه در برابر قرآن است .

دوم: استهزا و تمسخر ایشان به آیات الهی که این عمل ایشان نسبت به انکار واستکبار شدیدتر است، می فرماید:﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَـٰتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾ «وهر گاه در مورد چیزی از آیت های ما آگاهی حاصل کند، آن را به مسخرم می گیرد».

همچنین در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۲) در سورهٔ انعام آیهٔ (۴-۵) بیان همین حقیقت است.

سپس چنین شخص را به چندین وجه مورد تهدید قرار می دهد:

۱- می فرماید: ﴿أُولَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝٩﴾ « این گروه را عذاب ذلت بار است».

- بعد ازآن عذاب مهین را بیان و توضیح می دهد: ﴿مِّن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ﴾ «پیش روی ایشان دوزخ است»، به مجرد اینکه روح خبیث شان قبض شود وارد دوزخ می شوند.

اگر کلمهٔ «وراء» به معنی «پشت سر» گرفته شود که معنی مشهور این کلمه همین است، درین صورت این کلمه به دو چیز دلالت دارد: یکی به قرب و نزدیکی عذاب و دیگر به غفلت ایشان از نزدیکی عذاب، یعنی آن عذاب بسیار نزدیک است، ولی ایشان از نزدیکی آن غافل اند.

ناگفته نباید گذاشت که برخی از مفسرین کلمهٔ «وراء» را از جملهٔ اضداد گرفته اند، یعنی کلمه ای است که بر دو معنای متضاد دلالت دارد، که هم به معنی پیش روی است، و هم به معنی پشت سر.

البته صاحب تفسیر التحریر و التنویر گفته است: کسی که کلمهٔ «وراء» را به پیش روی تفسیر کند، او حق کلام را رعایت نکرده است.

یعنی از نظر او کلمهٔ «وراء» باید به «پشت سر» معنی شود، نه به پیش روی.

- بعد ازآن چیزهایی را که در دنیا برای خود سودمند می دانستند، دردفع عذاب از ایشان غیر مفید اعلان نموده می گوید:

- ﴿وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا۟ شَيْـًٔا﴾ « و هیچ سودشان نخواهد رساند ، آنچه کسب کرده اند».

تنوین در «شَيْـًٔا» برای تقلیل و کم نشان دادن است، یعنی این همه مال و اولاد، در قیامت برای ایشان کوچک ترین سود و منفعتی نمی رساند.

- ﴿وَلَا مَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ﴾ «و نه (به ایشان سودی می رساند) آنچه به جز الله یاوران برگزیده اند»، یعنی کسانی را که در دنیا مشکل کشا و فریادرس و غوث الأعظم می پنداشتند، آنها در آخرت اندک ترین مشکل شان را حل نمی کنند و از عذابی که متوجه ایشان می شود، هیچ چیزی کاسته نمی توانند.

۲- ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝١٠﴾ «و برای ایشان عذاب بزرگی است».

فائده: پیشتر عذاب آنها را به «مُهِین» توصیف نمود اشاره به اینکه تنها عذاب نیست، بلکه آن عذاب، اهانت را هم با خود همراه دارد.

بار دیگر عذاب آنها را به «عظیم» توصیف نمود اشاره به اینکه عذاب ایشان به حد نهائی خواهد رسیدکه ازحد وصف بیرون است و حقیقت آن را جز الله کسی نمی داند.

یا اینکه «عَذَابٌ مُّهِينٌ» بیانگر عذاب آخرت است، و «عَذَابٌ عَظِيمٌ» اشاره به عذاب دنیوی است که عبارت از کشته شدن ایشان به دست مسلمانان در آینده است.

- الله سبحانه در آیۀ (۲، ۶، ۸ و ۹) همین سوره به سوی عظمت قرآن اشاره نمود، اکنون درین آیه باز هم به عظمت شأن قرآن اشاره نموده می فرماید: ﴿هَٰذَا هُدٗى﴾ «این قرآن (برای مومنان) مایۀ هدایت است» راه های حق و باطل را برای ایشان روشن می سازد و رهروان حق را به سر منزل مقصود می رساند.

- و کسانی را که از هدایت قرآن بهره مند نشده به آن کفر می ورزند، مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٌ ۝١١﴾ «و کسانی که به آیت های پروردگار خویش کافر شوند، برای ایشان عذابی از نوع دردناک ترین عذاب است».

«رِّجۡزٍ» شدیدترین عذاب، «أَلِيمٌ» صفت است برای «عَذَابٞ».

موضوع چهارم: ارائۀ دلایل توحید، و ترغیب به سوی اخلاق فاضله و اعمال صالحه

درآیات گذشته عظمت قرآن را بیان داشته برای کسانی که به آن کفر می ورزند، تهدید های گوناگون ذکر نمود، اکنون درین آیات به بیان چند مسئله می پردازد که ازآن جمله برای اثبات توحید چندین دلیل ذکر می کند:

دلیل اول: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡبَحۡرَ﴾ «الله کسی است که رام کرده است برای شما دریا را».

سپس برای این تسخیر سه هدف ذکر می کند:

﴿ لِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ فِيهِ بِأَمۡرِهِۦ ﴾ «تا کشتی به فرمان او دران حرکت کند»، و حمل و نقل تان از یک منطقه به منطقۀ دیگر آسان شود.

۱- ﴿ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ «وتا از فضل او تلاش کنید»، و به وسیلۀ تجارت ویا غوطه زدن در دریا برای استخراج دانه های قیمت بها و به وسیلۀ استخراج گوشت تازه از دریا، از فضل و احسان او بهره مند شوید، در سورۀ نحل آیه (۱۴) این هدف را توضیح بیشتر داده است.

۲- ﴿ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢ ﴾ «وتا سپاس گزار شوید» ذاتی را که دریا را برای شما مسخر ساخت و برای شما راه استفاده از دریا را آموخت.

فائده: قابل تذکر است که در سورۀ ابراهیم آیۀ (۳۲) از تسخیر کشتی سخن گفته فرموده است: ﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ ﴾ «وکشتی را برای شما مسخر ساخته است، تا در دریا به فرمان او رفتار کند»، اما درین سوره از تسخیر دریا سخن زده است.

و فرق در میان سیاق هردو آیه این است که در سورۀ ابراهیم، سخن در مورد «جاریات» یعنی رونده گان است مانند انهار، خورشید و ماه، شب و روز وکشتی از همین قبیل است، اما درین سوره سخن در مورد بحر است که محل رفتار کشتی می باشد، پس تسخیر کشتی وتسخیر محل رفتار آن، هردو ازطرف ذات واحد لاشریک است.

دلیل دوم: ﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ ﴾«و مسخر کرده است برای شما آنچه را درآسمانها وآنچه را در زمین است، همگی از جانب او است»، یعنی همه از فضل واحسان اوست، او برای شما چنان شخصیت وعظمت بخشیده است که تمام عالم هستی را درخدمت شما قرار داده است.

از سماویات: خورشید وماه، کواکب سیارات و ثوابت، ابر و باد و باران همه را درخدمت بندگان خویش قرار داده است.

از ارضیات: زمین را باتمام موجوداتی که درآن قرار دارد، مانند اشجار، انواع نباتات، کوه ها و انواع معادن وآبها و چشمه ها این همه فضل واحسان الله تعالی بر شما است.

- درپایان می فرماید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١٣ ﴾ «یقینا درین امور نشانه های بزرگ است برای گروهی که می اندیشند».

- بعد ازآنکه دلائل توحید وقدرت را بیان کرد، به تعقیب آن بندگان خود را به یک درس اخلاقی در بارۀ نحوۀ برخورد با کافران دستور می دهد: ﴿ قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغۡفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ

أَيَّامَ ٱللَّهِ ﴾ «به کسانی که ایمان آورده اند، بگو: از کسانی که روز های الله (حوادث جزای اعمال) را توقع ندارند گذشت کنند»، و به گفتارها وکردارهای خلاف اخلاق آنها، پاسخ بالمثل ندهند، بلکه از اخلاق عالی کار بگیرند و دعوت خود را به پیش برند.

مقصود آیه می تواند یک دستور اخلاقی مداوم برای مؤمنان باشد، یعنی روش مؤمنان در دعوت باید همواره همین بوده باشد.

و یا اینکه دستور به گذشت و عدم مقابلۀ بالمثل مخصوص به یک مقطع زمانی مشخص است و آن هنگامی بود که مسلمانان از حیث قوت نیرو ضعیف بودند و تا هنوز برای ایشان اجازۀ مقابلۀ مثل داده نشده بود، اما هنگامی که برای ایشان دستور قتال داده شد، این حکم برداشته شد.

مقصود از «أَيَّامَ ٱللَّهِ» مصایب و عذاب هایی است که الله تعالی بر اقوام سرکش پیشین مسلط کرده بود.

- سپس برای این دستور علت بیان می کند: ﴿لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾﴾ «تا الله هرگروهی را مطابق آنچه می کنند جزا دهد».

در جملۀ {لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا} سه احتمال است: یا برای کافران تهدید است، و یا اینکه برای مومنان بشارت و یا برای فریقین تخویف وبشارت است.

- بعد از دستور به اخلاق حسنه، به مطلق اعمال نیکو ترغیب می دهد: ﴿مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ﴾ «هر کس که عمل نیک انجام دهد، به نفع خود او است»، و از ثمرۀ عملش خود او مستفید می شود، لذا اگر کسی ایمان می آورد، ثمرۀ نیک این عمل را خود او می چیند.

- عاقبت عمل بد را بیان می کند: ﴿وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا﴾ «و هر کس که کار بدی کند به زیان خود او است»، و هرکس پیامد بد عملش را تنها خودش می چشد، لذا انسان بدکار با ارتکاب گناهان، در حقیقت تیشه بر بیشۀ خود می زند و سرمایۀ هستی خود را به زیان می اندازد.

لذا با انجام دادن اعمال صالحه، به الله عزوجل کدام سودی نمی رسد، و به همین ترتیب با ارتکاب اعمال سیئه به الله سبحانه کدام تاوان و ضرری نمی رسد.

الله تعالی در سورۀ بقره آیۀ(۲۸۶) می فرماید: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا ٱكْتَسَبَتْ﴾ «اعمال خوبی را که انجام داده است به سود خود او و اعمال بدی را که انجام داده است به زیان خود او است».

- سپس وقت جزای اعمال را بیان می کند: ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۵﴾﴾ «سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید»، و هر انسان را در برابر عملش جزای مناسب می دهد خیر باشد یاشر.

چنانکه در سورۀ یونس آیهٔ (۴) فرموده است: ﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾ «بازگشت همه شما به سوی او است»، و ممکن نیست که کسی ازین بازگشت و ازین مجازات رهائی یابد.

۞۞۞

بخش دوم: (از آیهٔ ۱۶-۲۲)

نعمت انزال دین وشرائع الهی و هدف آن و بیان فرق میان نیکوکاران و بدکاران

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۱۶﴾
وَءَاتَيْنَٰهُم بَيِّنَٰتٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ ۖ فَمَا ٱخْتَلَفُوٓا۟ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى
بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۷﴾ ثُمَّ جَعَلْنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا۟ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۖ وَٱللَّهُ
وَلِىُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿۱۹﴾ هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا۟
ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۲۱﴾
وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾﴾

ترجـــمه:

۱۶- و شکی نیست که ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی وحکومت و نبوت عطا کردیم و از چیزهای پاکیزه ایشان را روزی دادیم، وآنان را بر مردمان (هم عصر شان) برتری بخشیدیم.

۱۷- و ما به ایشان دلائل روشنی در امر (دین و نظام زندگی) عطا کردیم که (مانع اختلاف بود) پس آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه به ایشان علم وآگهی آمد (این اختلاف) به خاطر حسد و عداوت حاکم درمیان آنها بود، یقینا پروردگارت روز قیامت در بارۀ آنچه که باهم اختلاف می کردند در میان شان داوری خواهد کرد.

۱۸- سپس ما تو را بر یک راه روشنی از دین قرار دادیم، پس تو آن را پیروی کن و هوس های کسانی را پیروی مکن که (از دین و شریعت الهی) بی خبر اند.

۱۹- زیرا آنان هیچ چیزی از عقوبت الله را از تو دور نخواهند کرد ویقینا ستمگاران بعض ایشان یار ویاور بعض دیگراند، والله یار ویاور پرهیزگاران است.

۲۰- این قرآن وسیلهٔ بینش مردم و مایهٔ هدایت و رحمت است برای کسانی که به آن باور می کنند.

۲۱- آیا کسانی که مرتکب گناهان شده اند، گمان می کنند که ما آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده اند و اعمال نیک انجام داده اند، زندگی و مرگ شان یکسان است؟ (اگر چنین گمان کنند) چه بد داوری می کنند.

۲۲- و الله آسمانها و زمین را به راستی (و برای اقامهٔ عدل) آفریده است و تا هرکسی مطابق آنچه انجام داده است جزا داده شود و به آنها ستم کرده نخواهد شد.

تفسیر

این آیات مشتمل بر موضوعات ذیل است:

۱- بیان نعمت های الهی بر بنی اسرائیل و ذکر نا سپاسی ایشان،

۲- دستور به پیروی شریعت الهی و ترک امور مخالف آن،

۳- فرق گذاشتن در میان مجرمان و مومنان.

موضوع اول: بیان نعمتهای الهی بر بنی اسرائیل و ذکر نا سپاسی ایشان

نخست الله تعالی از شش نعمت دینی و دنیوی که بر آنها کرده بود، تذکر می دهد:

- نعمت اول تا سوم: ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ﴾ «و شکی نیست که ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی وحکومت و نبوت عطا کردیم».

مراد به «کتاب» تورات است که حاوی جمیع احکام مورد ضرورت دنیا وآخرت بنی اسرائیل بود، و مراد از «الحکم» یا حکومت و یا مراد ازآن فهم و دانش دین است.

و علاوه بر این دو نعمت، نعمت سوم که نبوت بود درمیان ایشان تا زمان عیسی علیه السلام همواره در جریان بود و عیسی علیه السلام آخرین پیغمبر از قوم بنی اسرائیل بود.

- نعمت چهارم: ﴿ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ﴾ «و از چیزهای پاکیزه ایشان را روزی دادیم»، این نعمت، نعمت دینی است و این نعمت زمانی برای شان میسر شد که از شر فرعونیان نجات

یافتند، و صاحب سیادت و اختیار شدند و نمونه ای ازین روزی های پاکیزه فرود آوردن «منّ وسلوی» بر ایشان بود، و علاوه بر آن هنگامی که سرزمین بیت المقدس به تصرف شان درامد، الله عزوجل روزی های متنوع دیگری را که در عصر اسارت فرعون ازآن محروم بودند، نصیب ایشان گرداند.

- نعمت پنجم: ﴿وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦﴾ «و آنان را بر مردمان (هم عصرشان) برتری بخشیدیم»، این نعمت، هم جنبهٔ دینی دارد و هم جنبهٔ دنیوی، برتری دنیوی شان این بود که الله تعالی به فضل خود آنها را ملت متمدن و صاحب نظام و قانون گرداند، در حالیکه بیشتر ملت های معاصر شان از چنین چیزی محروم بودند، و برتری دینی شان این بود که صاحب دین و شریعت آسمانی بودند، در سورهٔ مائده آیهٔ (۲۰) می فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمۡ يُؤۡتِ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ «و به یاد آور هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من ! بیاد آورید انعام الله را برشما، چون پیغمبرانی در میان شما بر انگیخت، و شما را پادشاهان گردانید و به شما نعمت هائی عطا کردکه به هیچ فردی از جهانیان (هم عصرتان) نداده است».

- نعمت ششم: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُم بَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ﴾«و ما به ایشان دلائل روشنی در امر (دین و نظام زندگی) عطا کردیم» که اگر آن را در عمل پیاده می کردند، در وجود چنین دلائل برای اختلاف جایی وجود نداشت. این نعمت جنبهٔ دینی دارد.

مقصود از «بَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ» دلایل قاطع و براهین روشنی است که به وسیلهٔ آن بر ایشان اقامهٔ حجت شد، از قبیل معجزاتی که به دست انبیاء در میان شان آشکار می شد.

برخی گفته اند: مراد از «ٱلۡأَمۡرِ» امر نبوت پیغمبر ﷺ است، و مراد از «بَيِّنَٰتٖ» همان شواهدی است که بر نبوت محمد ﷺ دلالت دارد و در کتب بنی اسرائیل، موجود است و به زبان پیغمبران ایشان بر ایشان بیان شده بود.

پس مقتضای نعمت های الهی این بود که آنان شکر الله تعالی را به جای آورده به عبادت او می پرداختند، و از سرکشی و اختلاف خود داری می کردند، ولی آنها چنین نکردند، بلکه دست به سرکشی و اختلاف زدند، چنانچه می فرماید: ﴿فَمَا ٱخۡتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾« پس آنها اختلاف نکردند مگر بعد ازآنکه به ایشان علم وآگاهی آمد».

جای تعجب این است که وجود علم، عامل رفع اختلاف است، ولی بنی اسرائیل حصول علم را سبب اختلاف قرار دادند، زیرا مقصود شان از طلب علم، مقاصد برتر علم - که عبارت از عمل، تزکیه نفس و اصلاح مجتمع می باشد - نبود، بلکه مقصود شان طلب ریاست و برتری جوئی بود، لذا منشأ اصلی اختلافات آنها را بیان می کند:

- ﴿بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾«(این اختلاف) به خاطر حسد وعداوتی حاکم درمیان آنها بود»، چون هدف شان از حصول علم، برتری جوئی و حبّ ریاست بود.

هرگروهی می خواست که رئیس قبیله و شخص برتر و با نفوذ و صاحب کلمه او باشد، و دیگران زیر دست او باشند، تا عواید مالی به نام های این و آن، نصیب او وقبیله اش گردد، به این اساس هرگروه به خاطر نابودی جانب مقابل خود دست بکار شد، حتی عوامل نظم و اتفاق را وسیلهٔ تفرق و اختلاف قرار دادند، پس نتیجه این شد که حکومت شان متلاشی شد، وقدرت وعظمت شان ازمیان رفت، و کارشان به بد نامی انجامید.

- بعد از بیان اختلاف آنها، اختلاف کنندگان را مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ۝١٧﴾ «یقینا پروردگارت روز قیامت در بارهٔ آنچه که باهم اختلاف می کردند درمیان شان داوری خواهد کرد».

موضوع دوم: دستور به پیروی شریعت الهی و ترک امور مخالف آن

چون پیروی از خواهشات به ترک شریعت و بروز اختلافات و حسد و سرکشی می انجامد، چنانکه در میان بنی اسرائیل همین چیزها رخ داد، لذا الله تعالی به پیغمبر خود چنین می فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ﴾ «سپس ما تو را بر یک راه روشنی از دین قرار دادیم» که آئین متفق علیه درمیان کافهٔ انبیا - علیهم السلام - است.

«شَرِيعَةٖ» دین ، راه و روشی که ازآن پیروی صورت گیرد.

- ازآنجا که شریعت راهی است که انسان را به منزل مقصود می رساند، لذا به پیغمبر ﷺ دستور می دهد: ﴿فَٱتَّبِعۡهَا﴾ «پس تو آن را پیروی کن»، چون نقطهٔ مقابل این راه مسیر جاهلان و طریق هوس های آنها است که جز هلاکت هیچ سودی ندارد، ازین وجه می فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ۝١٨﴾ «و هوس های کسانی را پیروی مکن که (از دین و شریعت الهی) بی خبر اند».

در دنیا تنها دو راه است: یکی راه شرع که آن از طریق وحی تعیین می شود، و دیگر راه هوا وهوس است که خواهشات شیطانی و نفسانی آن را تعیین می کند.

و مبنای شرک و بدعت و رسومات و روش های منحرف همین پیروی از هوا و هوس است. در صورتی که انسان از راه شرع پیروی نکند، حتما او از هوا و هوس های نفسانی و شیطانی پیروی می کند.

در مورد اقسام شرع در عملکرد مردم، به تفسیر آیۀ (۴۸) سورۀ مائده مراجعه شود.

ظاهر خطاب درین آیه متوجه پیغمبرﷺ است، ولی این خطاب مخصوص ایشان نیست، بلکه یک حکم عام برای همه مسلمانان است، که باید از شریعت الهی پیروی کنند و دنبال خواهشات کافران و مشرکان و یهود و نصاری نروند، چرا که پیروی از خواهشات آنان، انسان را گرفتار هلاکت و عذاب الهی می کند.

- و سپس علت ترک پیروی از خواهشات کافران را بیان می کند: ﴿إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ «زیرا آنان هیچ چیزی از عقوبت الله را از تو دور نخواهند کرد»، و نه می توانند کوچک ترین سود و منفعتی به تو برسانند.

- سپس برای ترک این پیروی علت دیگر ذکر نموده می فرماید: ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ «ویقینا ستمگاران بعض ایشان یار ویاور بعض دیگراند»، یعنی ازآنها به خاطری پیروی نکن که تو ظالم نیستی، چرا که ازآنها تنها کسانی پیروی می کنند که ظالم و ستمگار باشند، چون ستمگاران دوستان یکدیگرند.

چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۱۲۹) می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ «و همین گونه ما برخی ستمگاران را دوستان یکدیگر می سازیم، به سبب آنچه می کنند»، پس آنها از یکدیگر دفاع می کنند و بر ضد قرآن وسنت به اتفاق هم مقابله می کنند، وهمچنین در سورۀ انفال آیۀ (۷۳) می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ «و کسانی که کافر شدند، دوستان یکدیگراند».

هنگامی که قضیه چنین باشد، هیچ مجال و گنجایشی برای پیروی از خواهشات کافران و دوستی با ایشان وجود ندارد، بلکه مؤمن تنها با الله تعالی دوستی می کند، به همین سبب می فرماید: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ۝١٩﴾ «و الله یار ویاور پرهیزگاران است» اشاره به اینست که

شما ای پیروان آئین حق از اجتماع و اتفاق اهل باطل هیچ گونه هراسی را درخود راه مدهید چرا که قوت وقدرت آنها درپیشگاه قدرت الله تعالی به منزلهٔ یک ذرهٔ ناچیز است.

و کسی که دوست و یاورش الله تعالی باشد، در هیچ میدان او را تنها نمی گذارد، چنانکه در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۵۷) می فرماید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ «الله یار و یاور مومنان است، آنها را ازتاریکی ها به سوی روشنی بیرون می کند».

در سورهٔ یونس آیهٔ(۶۲) می فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «آگاه باشید که دوستان الله بر آنها نه خوفی وجود دارد و نه اندوهگین می شوند».

اعادهٔ ذکر عظمت قرآن:

بعد ازآنکه درآیات گذشته اختلافات بنی اسرائیل را بیان داشته آن را ناشی از هوای نفس قرار داد و به دنبال به پیروی شرع متین الهی وترک ماسوای آن دستور داد، بار دیگر عظمت قرآن را که تمسک به آن نیز حتمی است اعاده نموده می فرماید: ﴿هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝٢٠﴾ «این قرآن وسیلهٔ بینش مردم و مایهٔ هدایت و رحمت است برای کسانی که به آن باور می کند».

اینجا از سه امر تذکر داده است که هر کدام آنها برای دیگرش علت ومعلول است: آیات بینات قرآن وسائل بینائی است، برای عامه مردم حقائق را روشن می سازد، لذا این امر علت هدایت می گردد، و هدایت علت جلب رحمت پروردگار می باشد، ولی هدایت و رحمت وابسته به یقین و برای اهل یقین است، یقین کیفیتی است که نه شک وشبهه را باقی می گذارد و نه با قلق واضطراب آمیخته می باشد.

موضوع سوم: فرق گذاشتن درمیان مجرمان ومومنان

بعد ازبیان فرق درمیان ولایت اهل هوی و ولایت اهل تقوی، فرق دیگری درمیان مجرمان ومومنان بیان می کند، می فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾ «آیا کسانی که مرتکب گناهان شده اند، گمان می کنند که ماآنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده اند و اعمال نیک انجام داده اند، زندگی و مرگ شان یکسان است؟»

یعنی گمان اینکه زندگی و مرگ کافر و مؤمن با هم برابر است، بسیار گمان غیر عادلانه و نا درست است، چرا که هیچ گاه مجرمان فساد پیشه و پیروان شرع مبدل، با مومنان صادق رهروان شرع منزل برابر نیستند، وهیچ گاهی مفسد و مصلح با هم برابر نمی شود، چرا که زندگی و مرگ مؤمن بر ایمان و عمل صالح است، و زندگی و مرگ کافر، بر کفر و شرک و اعمال فاسده است، و میان این هردو گروه از هرجهت فرق آشکار است: درهدایت وضلالت، درعلم و جهالت، درصدق وکذب، در درجات و درکات، درحیات و ممات، درثواب وعقاب، به این اساس این دو را با هم مساوی قرار دادن کاملا بی مورد است.

چنانکه در سورۀ فاطر آیۀ (۱۹-۲۲) سورۀ ص آیۀ(۲۸) سورۀ حشر آیۀ(۲۰) سورۀ قلم آیۀ(۳۵-۳۶) شرح همین موضوع است.

- بعد ازین بیان واضح، پندار غلط آنهارا مورد انکار قرار داده می فرماید: ﴿سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١﴾ «چه بد داوری می کنند».

دلیل این فرق: بعد ازبیان فرق درمیان مؤمنان و کافران، به سوی دلیل این فرق اشاره نموده می فرماید: ﴿وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ «و الله آسمان ها و زمین را به راستی (و برای اقامۀ عدل) آفریده است»، مقتضای عدالت این است که باید درمیان هردو فریق، از هر جانب فرق باشد، هم در دنیا و هم درآخرت، و فرق دنیوی مراتب و درجات متفاوت دارد چنانکه بیان کرده شد.

- بعد ازآن به فرق اخروی اشاره نموده می فرماید: ﴿وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٢﴾«و تا هرکسی مطابق آنچه انجام داده است جزا داده شود و به آنها ستم کرده نخواهد شد»، جزای عمل از خود وقتی دارد، وقت آن قیامت است که مظهر عدل الهی است، آن وقت هر عامل جزای عمل خود را به صورت کامل به دست می آورد، تفاوت درجات حق پرستان و درکات باطل پرستان آشکار می گردد و البته در عین حال به هیچ کسی به اندازۀ ذره هم ستم روا داشته نمی شود.

❁❁❁

بخش سوم: (از آیهٔ ٢٣-٣٧) **ذکر ضلالت مشرکان و رد بر انکار شان از قیامت همراه با بیان حالت متفاوت هریک از کافران و مومنان در قیامت**

﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن
يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾ وَقَالُوا۟ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ
مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ
صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾
وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ
تُدْعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ
﴿٣٠﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ
ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِى مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ﴿٣٢﴾ وَبَدَا لَهُمْ
سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُوا۟ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٣﴾ وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ
ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٣٤﴾ ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ
مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾ فَلِلَّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٦﴾ وَلَهُ ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾﴾

ترجـــمه:

٢٣- آیا دیدی کسی را که هوا را معبود خود قرار داده است و با وجود علم و دانـش، الله اورا گمراه ساخته است و برگوش و دلش مهر نهاده، و برچشمش پرده افگنده است، پس چه کسی می تواند جز الله او را هدایت کند؟ آیاپند نمی گیرید؟

٢٤- و گفتند: جز زندگی این جهان مان، زندگی دیگری نیست، (گروهی از) ما مـی میریم و (گروهی) زنده می شویم و ما را جز مرور زمانه (و گذشـت عمـر) هـلاک نمـی کند، و ایشان برین ادعای شان دلیلی ندارند، جز اینکه گمان و تخمین می کنند.

۲۵- و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، دلیلی ندارند جز اینکه (به تلاوت کنندگان آیات ما) می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را (زنده نموده) بیاورید.

۲۶- بگو الله شما را زنده می گرداند، باز شما را می میراند، باز شما را روز قیامت که در (آمدن) آن شکی نیست، گرد هم می آورد، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

۲۷- و مالکیت آسمان ها و زمین ازآن الله است، و روزی که قیامت بر پا می شود آن روز تبهکاران زیانگار می شوند.

۲۸- و هر امتی را می بینی که (با خضوع و خشوع) بر سر زانوها نشسته است، هر امتی به سوی (قرائت) نامهٔ اعمال ش فرا خوانده می شود، (و به ایشان گفته می شود) امروز جزا داده می شوید مطابق آنچه می کردید.

۲۹- این (نامهٔ اعمالی که به شما داده می شود) کتاب ما است (که همه اعمال شما را) صادقانه برای شما بازگو می کند، حقا که ما می نگاشتیم همه ای آنچه را می کردید.

۳۰- اما کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، آنها را پروردگارشان در بهشت داخل می کند، این پیروزی آشکار است.

۳۱- و اما کسانی که کافر شدند (به ایشان می گویئم) آیا آیات من برشما خوانده نمی شد پس شما تکبر کردید؟ و شما قوم گنه گار بودید.

۳۲- و هنگامی که (به شما) گفته می شد، وعدهٔ الله حق است، و در قیامت هیچ شکی وجود ندارد، شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما دربارهٔ آن تنها گمان اندکی داریم و ما به هیچ وجه یقین نداریم (که قیامت برپا شود).

۳۳- وبدی های اعمالی که انجام داده بودند برای ایشان آشکار می شود، وکیفر آنچه که به آن استهزا می کردند (از هر سو) ایشان را فرا می گیرد .

۳۴- و (برای ایشان) گفته می شود: امروز شما را در دوزخ فراموش تان می کنیم، همانگونه که شما ملاقات این روز را فراموش کردید و جای شما دوزخ است، و برای شما هیچ یاوری نیست.

۳۵- این عذاب به سبب آن است که شما آیت های الهی به تمسخر گرفتید و زندگانی دنیا شما را فریب داد، پس امروز از دوزخ بیرون کرده نمی شوند و نه از ایشان خواسته می شود که عذر خواهی کنند.

۳۶- پس همه ستایش برای الله که او پروردگار آسمانها و زمین وپروردگار جهانیان است.

۳۷- و از آن او است بزرگی در آسمان ها و زمین، و او غالب با حکمت است.

تفسیر

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- توضیح و تفصیل ضلالت کافران،

۲- انکار مشرکان از قیامت و استدلال عجیب شان،

۳- هول و شدت قیامت و بیان پاداش نیکوکاران و مجازات مجرمان،

۴- ذکر حمد و بیان اوصاف کبریای الله تعالی .

موضوع اول: توضیح و تفصیل ضلالت کافران

بعد از بیان عدم مساوات اهل هوی و اهل تقـوی و عـدم مسـاوات مجرمـان و مومنـان، درینجا به توضیح و تفصیل ضلالت کافران پرداخته نخست سه حالت آنها را بیان می کند:

۱- پیروی از هوی : ﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ «آیا دیدی کسی را که هوا و هوسـش را معبود خود قرار داده است»، و پیروی هدایت و قرآن را پشت سر گذاشته است.

لذا هر عملی را که انجام می دهد و یا ترک می کند، قائد و سایقش هـوا و هـوس اسـت، گویا اینکه هوا و هوس معبود او است.

و این آیه مذمت شدیدی برای پیروان هوا و هوس است، لذا الله تعالی در سورۀ کهف آیـۀ (۲۸) به پیغمبر خود می فرماید: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمْرُهُۥ فُرُطًا﴾ «و از کسی اطاعت مکن که قلب او را ازیاد خود غافل ساختیم و او هوا وهوسش را پیروی نموده است، و کارش همه افراط و تفریط بوده است».

وهمچنین در سورۀ ص آیۀ (۲۶) می فرماید: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ «ای داود ! مـاتو را در زمـین خلیفه قرار دادیم، پس درمیان مردم بر مبنای حق داوری کن و هوای نفس را پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می سازد».

پیروی هوا و هوس دوصورت دارد: یکی در امور دینی و دیگر درشهوات و خطرناک تـرین این دو، همانا پیروی از خواهشات در امور دینی است.

۲- ضلالت ناشی از پیروی هوا: ﴿وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ «و با وجود علم و دانش، الله اورا گمراه ساخته است»، کلمۀ «عَلَىٰ» به معنی «مع» است.

یعنی با آنکه دانش حق برایش رسید و راه حق و هدایت برایش روشن شد و از فساد عقیده و عمل خود آگاهی پیدا کرد، اما بازهم او راه عناد را گرفته دنبال خواهشات نفسانی رفت، و نتیجه اش چنین شد که الله تعالی او را گمراه ساخت. بنابرین توجیه کلمهٔ «عَلَىٰ عِلۡمٍ» حال از ضمیر منصوب در «وَأَضَلَّهُ» است.

و یا اینکه معنی ﴿وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾ چنین است: «و الله او را عالمانه گمراه کرد» یعنی الله تعالی از حالت و استعداد او آگاه بود و می دانست که این شخص پیرو خواهشات بوده شایستگی مقام هدایت را ندارد، لذا او را از نعمت هدایت محروم ساخت. درین صورت کلمهٔ «عَلَىٰ عِلۡمٍ» از لفظ «ٱللَّهُ» حال واقع می شود.

البته توجیه اول جامعتر است و آیات زیادی در قرآن همان معنای نخست را تائید می کند، چرا که چه بسا گمراهانی اند که بعد ازآنکه راه حق از راه گمراهی برای ایشان روشن شد، با وجود آن راه حق را ترک نموده از خواهشات خود پیروی نمودند.

چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۴۶) وسورهٔ نمل آیهٔ (۱۴) و سورهٔ عنکبوت آیهٔ(۳۸) بیان همین معنی است.

۳- ختم قلب و سمع ناشی از ضلالت : ﴿وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ﴾«و برگوش و دلش مهر نهاده و بر چشمش پرده افگنده است»، هرگاه از مسیر حق انحراف ورزید و راه هدایت را ترک نموده راه خواهشات را درپیش گرفت، الله سبحانه ابواب هدایت را به رویش مسدود ساخت لذا او ازسه نوع علم محروم گردید: اول از علم قلب که عبارت از درایت حق است، دوم: از علم سمع که عبارت از گوش فرا دادن توأم به اجابت حق است و سوم: از علم بصر، که عبارت از مشاهدات مفضی به حق است، ازین همه علوم محروم گردید.

چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۷) می فرماید: ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾ «الله بر دل ها وگوش های ایشان مهر نهاده است و برچشم های آنان پرده است و برای ایشان عذاب بزرگی است».

- بعد ازآنکه دستگاه های علمی آنها از کار افتاد، می گوید: ﴿فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِ﴾«پس چه کسی می تواند جز الله او را هدایت کند؟»، شکی نیست که تا ارادهٔ الله تعالی نشود، کسی نمی تواند او را از گمراهیش بیرون آورد.

- در پایان آیه می گوید: ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝٢٣﴾ «آیا پس (ازین بیان نافع) پند نمی گیرید».

این آیه کریمه بیانگر خطورت پیروی از خواهشات است، به خصوص هنگامی که پیروی از خواهشات نفس در امور دینی باشد و سرانجام چنین پیروی هلاکت ابدی است.

به همین اساس پیغمبر ﷺ فرموده اند: «ثَلَاثٌ مُهلِكَاتٌ: هَوًى مُتَّبَعٌ، وَ شُحٌّ مُطَاعٌ، وَ إِعجَابُ المَرءِ بِنَفسِهِ» سه چیز از جملهٔ امور هلاک کننده است: خواهشی که پیروی کرده شود، و بخلی که از آن اطاعت صورت گیرد و فریفته شدن انسان به نفسش».[1]

موضوع دوم: انکار مشرکان از قیامت و استدلال عجیب شان

بعد از بیان ضلالت کافران، درینجا یکعده از مفاسد ناشی از همان گمراهی را بیان می کند که از آن جمله یکی: انکار شان از اصل معاد است، دوم: انکار شان از ذاتی است که مرگ در دست او است و برای انکار شان ازین دو اصل، جز پیروی گمان های بی مورد و اوهام و تخمینات و تقلید فاسد چیزی با خود ندارند.

- نخست انکار شان از معاد را ذکر می کند: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ «وگفتند: جز زندگی این جهان مان، زندگی دیگری نیست، (گروهی از) ما می میریم و (گروهی) زنده می شویم». مطلب «نَمُوتُ وَنَحْيَا» اینست که برخی از ما می میرند و کسانی دیگری تا یک مدتی زنده می مانند و کسانی دیگری متولد می شوند و جای گزین ما می شوند. و مقصود شان ازین سخن، انکار همه جانبه از معاد و زندگی مجدد است.

در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳۷) از مشرکان حکایت می کند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾«(منکران قیامت گفتند) جز زندگی این جهان مان، زندگی دیگری نیست، ما می میریم و زنده می شویم و ما بار دیگر بر انگیخته نخواهیم شد».

این شبههٔ واهی در بسیار آیات قرآن تذکر داده شده است:

در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) می فرماید: ﴿وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ «وگفتند: جز زندگی این جهان مان، زندگی نیست و ما بر انگیخته نخواهیم شد».

۱- صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۰۳۵.

در سورهٔ دخان ازآنان حکایت می کند: ﴿إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾﴾ «یقینا اینان (که از قیامت منکر اند) می گویند: جز همین مرگ نخستین، مرگی نیست و ما دو باره بر انگیخته نخواهیم شد».

همچنین در سورهٔ صافات آیهٔ (۵۸-۵۹) بیان همین عقیدهٔ فاسد ایشان است.

- بعد ازآن همان عقیدهٔ انکار از معاد شان را بیشتر تأکید بخشیده از وجود ذاتی که مرگ و حیات به دست او است، انکار ورزیده گفتند: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ﴾ «و ما را جز مرور زمانه (وگذشت عمر) هلاک نمی کند»، لذا هرچه بر ما می گذرد از چرخش زمان است: مانند سیری وگرسنگی، غنا و فقر، صحت و سقم، ترقی و تنزل، صلح و جنگ، مرگ و زندگی این همه مربوط به گردش زمانه است.

ملحدین معاصر، این امور را به طبیعت نسبت می دهند و هر تحولی را که در کائنات مشاهده می کنند، آن را زادهٔ طبیعت می دانند.

گروهی از فلاسفه حوادث را به گردش فلک نسبت می دهند، اینها همه سخنانی اند که تنها در نحوهٔ تعبیر تفاوت دارند، ولی حقیقت همه، انکار از ذات خالق یکتا است.

ولی متأسفانه اینگونه تعبیرات نا درست و الحادی در اشعار فارسی به کثرت دیده می شود، چنانکه شاعری می گوید:

دور گردون یک دو روزی بر مراد ما نگشت
دائما یکسان نماند حال دوران، غم مخور

وهمچنین می گوید:

روزی که چرخ از گِل ماکوزه ها کند
زینهار کاسهٔ سر ما پر شراب کن

وگروهی از ملحدین، حوادث را به کوکب نسبت میدهند ، لذا تحولات و تغییرات را به طلوع و غروب ستارگان مخصوص، مربوط می دانند.

- الله سبحانه در رد و ابطال سخنان ایشان می فرماید: ﴿وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾﴾ «وایشان برین ادعای شان دلیلی ندارند، جز اینکه گمان و تخمین می کنند» و اصرار شان برین گفتار عاری از هرنوع حجت وبرهان، فقط و فقط به اساس گمان محض است که هیچگاه انسان را به حقیقت نمی رساند.

چنانکه در سورهٔ نجم آیهٔ (۲۸) می فرماید: ﴿وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا﴾ «قطعا گمان در شناخت حقیقت، هیچ سودی نمی رساند». ازین دانسته می شود که پیروی از سخنی که حجت و برهان نداشته باشد، امر باطل و منکر است.

- سپس برای اثبات اینکه انکار آنها از معاد و قیامت، تنها بر پایهٔ گمان و تخمین استوار است، یکی از دلایل شان را که بر مبنای آن از معاد و قیامت انکار می ورزیدند، ذکر می کند: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾﴾ «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، دلیلی ندارند جز اینکه (به تلاوت کنندگان آیات ما) می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را (زنده نموده) بیاورید» تا ما به چشم خود مشاهده نموده به قیامت ایمان بیاوریم.

- الله سبحانه در رد این استدلال می فرماید: ﴿قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾﴾ «بگو الله شما را زنده می گرداند، باز شما را می میراند، باز شما را روز قیامت که در (آمدن) آن شکی نیست گردهم می آورد، ولی بیشتر مردم نمی دانند»، و از روی نادانی و ناآگاهی درشک و تردید افتاده اند.

- بعد ازآنکه درآیات گذشته قدرت فوق العادهٔ خود را بر زنده گرداندن مردگان به اثبات رسانید، اکنون برای اثبات معاد دلیل ذکر می کند: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «و مالکیت آسمان ها و زمین ازآن الله است»، هرگاه مالکیت او درجهان هستی به اثبات رسید، او در ملک خود هرگونه تصرفی را که بخواهد انجام داده می تواند، زنده می گرداند و می میراند، باز زنده می گرداند، این زنده گرداندن درپیشگاه قدرت او بسیار سهل است.

- سپس به غرض تهدید باطل گرایان و منکرین قیامت می فرماید: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾﴾ «و روزی که قیامت بر پا می شود آن روز تبه کاران زیانگار می شوند»، آنهائی که حقائق واقعی را باطل پنداشته، از عقائد خرافی پیروی کرده آن را در میان مردم ترویج دادند، گرفتار زیان و خسران عظیم می شوند.

موضوع سوم: هول و شدت قیامت و بیان پاداش نیکوکاران و مجازات مجرمان

از هول و شدت قیامت خبر داده حالت ملت ها را درآن روز چنین بیان می کند:

- ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً﴾ «و هر امتی را می بینی که (با خضوع و خشوع) بر سر زانوها نشسته است». «جَاثِيَةً» به زانو نشسته، نشستن به این هیئت نشان خضوع و انکساری است.

- ﴿كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا﴾ «هر امتی به سوی نامهٔ کتابش فرا خوانده می شود».

مقصود از «كِتَٰبِهَا» کتاب شریعت مراد است، مثلا اهل قرآن به سوی قرآن، و اهل تورات به سوی تورات، و اهل انجیل به سوی انجیل و به همین ترتیب هر امت فرا خوانده می شود، تا اعمال شان با کتابی که به سوی آنها فرستاده شده است، موازنه شود که آیا اعمال شان مطابق کتابی است که به غرض ارشاد و هدایت شان نازل شده بود، و یا مخالف آن است.

و یا اینکه مراد از «كِتَٰبِهَا» صحیفهٔ اعمال است و هریکی ازین دو تفسیر را مصداق آیه قرار دادن درست است، و همچنین صحیح است که هر دو توجیه را مصداق آیه قرار داد، درین صورت مراد از «كِتَٰبِهَا» هم کتاب شریعت مراد است و هم نامهٔ اعمال هر انسان.

- سپس به غرض تهدید به گروهی و بشارت برای گروه دیگری می فرماید: (﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۝٢٨﴾ «امروز جزا داده می شوید مطابق آنچه می کردید»، اگر در دنیا اعمال تان مطابق کتاب ما باشد، پاداش خوب داده می شوید و اگر اعمال تان خلاف آن باشد، پاداش بد نصیب تان می گردد.

- باز ممکن است که کافران و مشرکان از گناهان شان انکار کنند، لذا سند محکومیت شان را برای ایشان عرضه داشته می فرماید: ﴿هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ﴾ «این (نامهٔ اعمالی که به شما داده می شود) کتاب ما است (همه اعمال شما را) صادقانه برای شما بازگو می کند»، و هیچ چیزی از اعمال تان را نگذاشته است.

- پس هنگامی که نامهٔ اعمال هر انسان در دستش قرار داده می شود، به خواندن آن دستور داده می شود، چنانکه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۴) می فرماید: ﴿ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا﴾ «(برایش گفته می شود) نامهٔ اعمال خویش را بخوان، همین بس است که امروز تو برخود حسابگر باشی».

- بازهم احتمال داردکه آنها چنین بهانه پیش کنند و بگویند: چه کسی اعمال ما را درین کتاب ثبت نموده است؟ شهادت این کتاب با اصل اعمال ما مطابقت ندارد، پس الله سبحانه برای اثبات مطابقت شهادت کتاب به اصل اعمال شان می فرماید: (﴿إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۝٢٩﴾ «حقا که ما می نگاشتیم همه ای آنچه را می کردید»، همانگونه در سورهٔ یس آیهٔ (۱۲) می فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ

مُّبِينٍ ﴾ «یقینا ما مردگان را زنده می گردانیم، وآنچه را که (در دوران زندگی شان) پیش فرستاده اند، وآثار (حسنه وسئیه را که) باقی گذاشته اند می نگاشتیم و هر چیز را ما درکتاب روشنی ثبت کرده ایم».

پس هنگامی که نامهٔ اعمال خود را مطالعه می کنند، بی اختیار به همه گناهان خود اعتراف می کنند، چنانکه در سورهٔ کهف آیهٔ (۴۹) می فرماید: ﴿ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ﴾ «و می گویند: ای وای برحال ما، تعجب است به این کتاب که هیچ گناه صغیره و کبیره ای را نگذاشته است مگر اینکه همه را ثبت نموده است وآنچه راکه انجام داده بودند حاضر یافتند، و پروردگارت به کسی ستم نمی کند».

و همچنین در سورهٔ قمر آیهٔ (۵۳) سورهٔ الحاقه آیهٔ (۲۵-۲۷) بیان همین مسئله است.

- بعد ازآنکه نامهٔ اعمال هرکسی برایش داده می شود، در میان شان مجازات و داوری عادلانه صورت می گیرد، درین هنگام مردم به دو گروه تقسیم می شوند:

۱- گروه مومنان: ﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُدۡخِلُهُمۡ رَبُّهُمۡ فِي رَحۡمَتِهِۦ ﴾ «اما کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، آنها را پروردگارشان در بهشت داخل می کند».

- سپس به عظمت این انعام وکمال پیروزی مومنان اشاره نموده می فرماید: ﴿ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ۝٣٠ ﴾ «این پیروزی آشکار است»، چرا که آنها از دخول دوزخ محفوظ داشته شده اند، چنانکه در سورهٔ أنعام آیهٔ (۱۶) فرموده است: ﴿ مَّن يُصۡرَفۡ عَنۡهُ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمَهُۥۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ «کسی که درآن روز از عذاب دور داشته شود، پس الله به او رحم کرده است، و این پیروزی آشکار است»، نظیر این آیه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) مذکور است.

۲- گروه کافران: ﴿ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ وَكُنتُمۡ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ۝٣١ ﴾ «و اما کسانی که کافر شدند (به ایشان می گوئیم) آیا آیات من برشما خوانده نمی شد پس شما تکبر کردید؟ و شما قوم گنه گار بودید».

درین آیه به سوی دو موجب عذاب آنها اشاره شده است:

۱- فساد عقیده که عبارت از استکبار آنها در برابر ایمان به توحید و رسالت ومعاد جسمانی وآیات الهی است.

۲- فساد عملی که «مُجۡرِمِينَ» اشاره به آن است. (۱)

- سپس به یکی از نمونه های استکبار آنها دربرابر آیات الهی اشاره نموده می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيۡبَ فِيهَا قُلۡتُم مَّا نَدۡرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ ٣٢﴾ «وهنگامی که (به شما) گفته می شد، وعدهٔ الله حق است و در (وجود) قیامت هیچ شکی وجود ندارد، شما می گفتید: ما نمیدانیم که قیامت چیست؟ ما دربارهٔ آن تنها گمان اندکی داریم و ما به هیچ وجه یقین نداریم» که قیامت برپا شود.

ازین آیه استفاده می شود که آنها در بارهٔ معاد دو گروه بودند:

یک گروه ایشان به صورت قاطع از قیامت منکر بودند، چنانکه در آیهٔ (۲۴) همین سوره موقف این گروه را ابراز داشت.

گروه دیگر ایشان درنفی قیامت و انکار آن، جازم نبودند، فی الجمله گمان داشتند، ولی متحیر بودند، پس جملهٔ {ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ} اشاره به گروه دوم است.

یا اینکه مقصود مشرکان از {إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا} استهزاء به عقیدهٔ قیامت بود و همین معنی راجح تر است، چرا که در آیهٔ بعدی نزول عذاب برآنها را نتیجهٔ همین استهزاء قرار داده است.

- پس نتیجهٔ این اعمال بد شان که عبارت از استکبار، اجرام و انکار از قیامت بود، روز قیامت پیش روی شان نمودار می شود: ﴿وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ﴾ «وبدی های اعمالی که انجام داده بودند برای ایشان آشکار می شود». «سَيِّـَٔاتُ» بدی ها، و یا اینکه مراد از «سَيِّـَٔاتُ» عقوبت است، یعنی نتائج اعمال زشت ایشان ظاهر می گردد.

- ﴿وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٣٣﴾ «وکیفر آنچه که به آن استهزاء می کردند (از هر سو) ایشان را فرا می گیرد»، این دلیل برآنست که مشرکان منکر از قیامت، جملهٔ {إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا} را به غرض استهزاء استعمال نموده بودند.

- سپس به سه نوع عذاب دیگر آنها را مورد تهدید قرار می دهد:

۱- تفسیر مراغی: ۱٦٥/۲۵ ملاحظه شود.

۱- ﴿وَقِيلَ ٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰكُمۡ كَمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَا﴾«و (برای ایشان) گفته می شود: امروز شما را در دوزخ فراموش تان می کنیم، همانگونه که شما ملاقات این روز را فراموش کردید»، اعمال حسنه را که توشهٔ معاد و وسیلهٔ نجات این روز بود کلا ترک نمودید، پس شما مستحق ترحم نبوده سزاوار آن هستید که در دوزخ به فراموشی گذاشته شوید.

۲- ﴿وَمَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ﴾ «و جای شما دوزخ است». در سورهٔ فصلت آیهٔ (۲۸) فرموده است: ﴿لَهُمۡ فِيهَا دَارُ ٱلۡخُلۡدِ﴾ «ایشان را درآنجا منزل جاودانی است».

۳- ﴿وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ﴾ «و برای شما هیچ یاوری نیست».

- بعد ازآن دو چیز را موجب دخول شان به آتش دوزخ قرار می دهد:

- اول: استهزاء به آیات الله: ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوٗا﴾ «این عذاب به سبب آن است که آیت های الهی را به تمسخر گرفتید»، واین استهزاء دلیل اصرار برانکار شان از دین حق است.

- دوم: فریفته شدن شان به دنیا: ﴿وَغَرَّتۡكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا﴾«و زندگانی دنیا شما را فریب داد».

فریفته شدن شان به دنیا به این مطلب است که احوال آخرت را به احوال دنیا قیاس کردند و بر مبنای همین قیاس گمان کردند که الله تعالی مردگان را زنده نمی کند، و نتیجهٔ این قیاس، به صورت انکار از حساب و کتاب و از مجازات و مکافات، ظاهر شد.

علاوه برآن، جاه و جلال و قدرت و سرمایهٔ دنیا را اوج کمال پنداشتند، هنگامی که این امور در اختیارشان قرار گرفت، خود را از هر اعتبار کامل پنداشتند، لذا به سخنان دعوتگران گوش ندادند و از پیغمبر ﷺ و از قرآن اعراض کردند، اگر این امور نمی بود، امکان داشت که از عواقب کفر در سلامت بمانند.

- سپس به ثمرهٔ این هرسه موجب اشاره نموده می فرماید: ﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُخۡرَجُونَ مِنۡهَا وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ ٣٥﴾ «پس امروز از دوزخ بیرون کرده نمی شوند و نه از ایشان خواسته می شود که عذر خواهی کنند»، وپروردگار خویش را راضی سازند.

درآیهٔ گذشته منزل دائمی و مأوای ثابت دوزخیان را حکایت نمود درین آیه ازعدم خروج آنها از دوزخ خبر می دهد.

ونیز در آیهٔ قبلی بیان داشت که آنها ناصر و مددگار ندارند، درین آیه بیان داشت که عذرشان هرگز پذیرفته نمی شود، پس راه نجات از هرسو به روی ایشان مسدود می گردد.

موضوع چهارم : ذکر حمد و بیان اوصاف کبریائی الله سبحانه

هرگاه بحث های نهایت سودمندی درین سوره که عبارت از ذکر نعمت های جاویدانی الله سبحانه و دلائل آفاقی و نفسی و براهین قاطعه برای اثبات مبدأ و معاد بیان شد، و این امور مقتضی حمد و ثنای الله تعالی است، لذا سوره را به ذکر حمد ثنای پروردگار و بیان اوصاف کبریائی الله سبحانه که موجب حمد وثنای او است پایان بخشیده می فرماید:

- ﴿فَلِلَّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٦﴾﴾ «پس همه ستایش برای الله که او پروردگار آسمان ها و زمین وپروردگار جهانیان است»، ربوبیت او برای همه جهانیان، متضمن صفت خالقیت او برای عالَم است، پس وصف ربوبیت حمد وثنای او را برکافهٔ مخلوق ومربوب واجب می گرداند.

- ﴿وَلَهُ ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾«و از آن او است بزرگی در آسمانها و زمین».

در آیهٔ گذشتهٔ ربوبیت گستردهٔ او را موجب حمد قرار داد، درینجا کبریائی مطلق او را درآسمان ها و زمین موجب حمد معرفی می کند، همچنان در سورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می فرماید: ﴿وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾«و برترین صفت در آسمان ها و زمین از آن الله است، و او غالب باحکمت است».

در سورهٔ نحل آیهٔ (۶۰) می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾«و برای الله برترین صفت است و او غالب باحکمت است».

در سورهٔ زخرف می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾﴾ «و او کسی است که در آسمان و در زمین معبود است و او باحکمت دانا است».

در سورهٔ أنعام آیهٔ(۳) می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ﴾ «و الله معبود است در آسمان ها و در زمین، می داند پنهان شما وآشکار شما را و می داند آنچه را انجام می دهید».

این آیات همه کبریائی ذات پاک او را شرح می دهند.

درآیهٔ مورد بحث ذکر کبریائی بعد از حمد بیانگر دو چیزاست:

۱- نخست باید حمد و ستایش او صورت گیرد، و بعد ازآن کبریایی او گفته شود، مانند «الحمدلله و الله اکبر».

۲- اینکه کبریائی خاصهٔ او است، چرا که او موجود بذاته است و صفت کبریاء مخصوص کسی است که وجود او بالذات باشد.

- سپس به دو موجب دیگر اشاره نموده می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٧﴾ «و او غالب باحکمت است»، لذا سزاوار حمد تنها او است.

هنگامی که صفات ربوبیت، کبریاء، عزت و حکمت مخصوص است، پس نتیجه اش چنین است که سزاوار پرستش وطاعت ومستحق ستایش در دنیا وآخرت تنها او است، نه غیراو.

این سوره به ذکر وصف عزت و حکمت آغاز گردید، و به ذکر این هردو وصف پایان یافت.

پایان سورهٔ جاثیه

ولله الحمد في الاولى والآخرة

تفسیر

سورۀ أحقاف

این سوره از جملۀ سوره های مکی بوده بعد از سورۀ جاثیه نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۶) و در ترتیب مصحف (۴۶) و عدد آیاتش (۳۵) آیه است.

سبب تسمیه:

سبب تسمیۀ این سوره ورود کلمۀ «أحقاف» در آیۀ (۲۱) آن است، و احقاف عبارت از محل بود و باش مردم عاد در سر زمین یمن میان عدن و عمان است که الله تعالی آنها را به وسیلۀ باد طوفندۀ سوزان نیست و نابود کرد.

مناسبت این سوره به سورۀ جاثیه:

این دو سوره از سه وجه باهم مناسبت دارند:

۱- آغاز هر دو سوره به سخن از عظمت و توصیف قرآن کریم شده است.

۲- موضوعات هردو سوره با هم مشابه است، و آن عبارت از اثبات توحید، اثبات نبوت، اثبات وحی و رستاخیز و قیامت است.

۳- در خاتمۀ سورۀ جاثیه مشرکان را در برابر شرک شان مورد توبیخ قرار داد، و این سوره را به توبیخ مشرکان در برابر شرک شان، آغاز نموده از ایشان مطالبۀ دلیل می کند، و سپس ضعف و ناتوانی معبودان مشرکان را بیان می دارد که آنها نمی توانند دعای کسی را اجابت کنند.

محتوای این سوره:

این سوره همانند سایر سوره های مکی و به خصوص سوره های «حم» به اثبات اصول عقیده و ارکان سه گانۀ آن تأکید دارد که عبارت اند از :

- ایمان به الله و به توحید،
- ایمان به نزول قرآن از نزد الله تعالی و به نبوت و رسالت محمد ﷺ،
- تصدیق به روز آخرت و زنده شدن دوبارهٔ همه پس از مرگ و سپس محاسبهٔ بندگان در برابر اعمال شان.

و در این سوره از شش مقصد نهایت مهم بحث می شود:

مقصد اول: (از آیهٔ ۱- ۶) در بارهٔ اثبات توحید و وقوع حشر و رد بر بت پرستان و بیان حقیقت حال مشرک در دنیا و آخرت است.

مقصد دوم: (از آیهٔ ۷- ۱۴) بیان شبهات مشرکان در بارهٔ وحی و نبوت و قرآن و پاسخ به این شبهات است.

مقصد سوم: (از آیهٔ ۱۵- ۲۰) دستور احسان به پدر و مادر و بیان اوصاف فرزند مؤمن نیکوکار و فرزند کافر بدکردار و بیان کیفر هر کدام است.

مقصد چهارم: (از آیهٔ ۲۱- ۲۸) ذکر قصهٔ هود علیه السلام و قومش به غرض تهدید مشرکان.

مقصد پنجم: از آیهٔ (۲۹-۳۲) بیان قصهٔ ایمان جن به قرآن و بازگشت آنان به سوی قوم شان به صفت دعوتگران و بیم دهندگان است.

مقصد ششم: از آیهٔ (۳۳- ۳۵) اثبات قیامت و تهدید و وعید برای کافران و دستور پیغمبر ﷺ به صبر و بیان انجام بد کافران است.

❁❁❁

مقصد اول: (از آیهٔ ۱- ۶) **اثبات توحید و وقوع حشر و رد بر بت پرستان**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ
وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا
مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ۖ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
﴿٤﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ
﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

ترجـــمه:

۱- حا، میم (از جملۀ حروف مقطعات قرآن است، و معنی آن به پروردگار معلوم است).

۲- این کتاب از جانب الله غالب با حکمت نازل شده است.

۳- ماآسمان ها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است جز به حق و برای میعاد معین، نیافریده ایم، وکسانی که کافرشدند از آنچه بیم داده می شوند، روی می گردانند.

۴- بگو: از حال آنچه به جز الله می خوانید، مرا خبر دهید، به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا ایشان را در آفرینش آسمان ها کدام مشارکتی هست؟ (اگر فرضا کسی را شریک می گوئید، پس برای تصدیق سخن خود) پیش ازین قرآن، کدام کتاب آسمانی و یا اثر علمی برایم بیاورید، اگر راست می گوئید.

۵- و چه کسی گمراه تر است ازکسی که به جز الله چیزی را می خواند که دعای او را تا روز قیامت جواب نمی دهد، و ایشان از دعای دعا کنندگان خود بی خبرند.

۶- و هنگامی که (در قیامت) مردم گردهم آورده شوند، این پرستش شدگان ، دشمنان دعا کنندگان می گردند و از عبادت ایشان انکار می کنند.

تفســـیر:

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- بیان عظمت قرآن، به حیث تمهید برای موضوعاتی بعدی،

۲- ارائۀ دلیل برای اثبات وحدانیت الله و وقوع بعث و جزاء،

۳- دلائل نفی الوهیت غیر الله،

۴- بیان حقیقت حال مشرک در دنیا وآخرت؛

موضوع اول: بیان عظمت قرآن بحیث تمهید برای موضوعات بعدی

درین تمهید از نزول قرآن و مصدر آن، و اوصاف نازل کنندۀ آن خبر داده می فرماید:

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾﴾ «حا، میم (از جملۀ حروف مقطعات بوده، مطلب آن برای الله تعالی معلوم است). این کتاب از جانب الله غالب و با حکمت نازل شده است». «عزیز» اشاره به قدرت شکست ناپذیر او است، و «حکیم» اشاره به این است که هرکار او به اساس حکمت و مصلحت است.

یعنی این کتاب از جانب کسی است که دارای چنین اوصاف عظیم الشأن است، لذا همانگونه که خود او به وصف «عزت و حکمت» متصف است، کتاب او نیز «عزیز و حکیم» است و در برابر همه کسانی که با این قرآن از در عناد پیش آمده اند، غالب است و نشان غلبه اش اینست که معاندان در برابر قرآن، از معارضۀ آن عاجز اند، و «حکیم» است، چرا که بر دلایل یقین و حقیقت مشتمل است. پس این دو وصف به سوی اعجاز قرآن اشاره دارد، «عزیز» به سوی اعجاز قرآن به اعتبار بلاغتش، چون بلاغت قرآن، بر بلاغت همه بلغای بشریت فائق و غالب است، و «حکیم» به سوی اعجاز قرآن به اعتبار معانیش دلالت دارد، چرا که حکمت قرآن، حکمت همه حکمای بشریت را عاجز و درمانده ساخت.

موضوع دوم: ارائۀ دلیل برای اثبات وحدانیت الله و وقوع بعث و جزاء

بعد از یک تمهید مختصر، حالا برای اثبات وحدانیت خالق و حقانیت بعث و جزاء دلیل پیش نموده می فرماید: ﴿مَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ﴾ «ماآسمان ها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است جز به حق نیافریده ایم».

یعنی آفرینش آسمان ها و زمین هردو محل اتفاق است، لذا این امر را برآن مرتب ساخت که آفرینش آن بر مبنای حق و به خاطر حق صورت گرفته است، لذا آفرینش آن دو، عبث و بی هوده نبوده بلکه هدف ازآن اظهار حق است.

در سورۀ انعام آیۀ (۷۳) می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ «و او کسی است که آسمان ها و زمین را به حق آفریده است»، و باطل وعبث نیافریده است، و در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۱) از گفتار خردمندان حکایت می کند که گفتند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ «پروردگارا! تو این دستگاه عظیم آفرینش را بی هوده نیافریده ای، پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگه دار».

در سورۀ ص آیۀ (۲۷) می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ «و ما آسمان و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است بیهوده نیافریدیم، این پندار کافران است».

و حقی که به خاطر آن، کائنات آفریده شده و کتاب ها نازل شده است، عبارت از شناساندن مردم به وحدانیت وکمال قدرت وعلم وحکمت و صفات کبریائی الله عزوجل است، تا مردم بدانندکه جز ذات او هیچ کسی سزاوار عبادت نیست، پس تنها او را عبادت

کنند و لازمهٔ این معرفت و عبادت اینست که باید قانونی برای مجازات و مکافات بندگان محسن و مسئ وجود داشته باشد، تا ازین طریق عدالت در میان بندگان رعایت شود و این هنگامی ممکن می شود که جهان دیگری غیر ازین جهان باشد و رستاخیز و زندگی دوباره وجود داشته باشد، تا بر مبنای همین زندگی دو باره ، انذار و بشارت صورت گیرد.

- لذا بعد از ذکر آفرینش آسمان ها و زمین بر مبنای حق، به اثبات قیامت پرداخته می فرماید: ﴿وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ یعنی آفرینش آسمانها و زمین تا میعاد معینی است که درآن میعاد این همه متلاشی می شوند و آسمان و زمین دیگری به وجود می آیند.

مراد از ﴿وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ میعاد مقرر هر مخلوق است، هر چیز تا یک مدت معین باقی است که با پایان یافتن مدتش، آن شئ نیست می شود، انسان باشد یاحیوان و اشجار و نباتات باشند، جامد باشد یا سائل همه به کام فنا می روند؛ و البته تبدیلی آسمان ها و زمین به هنگام فرا رسیدن قیامت صورت می گیرد، پس قیامت میعاد معین آسمانها و زمین است.

ازینجا دانسته می شود که الله سبحانه این عالم را برای بقا نیافریده است، بلکه این دار الانشای عمل است که بعد از مدتی ازین دار به سوی دار اقامۀ عدل و دار بقا انتقال می کنند، و در برابر اعمالی که در دارالانشای عمل انجام داده اند تحت مجازات قرار می گیرند.

- بعد از آن به غرض اظهار تعجب از حالت کافران می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ۝٣﴾ «وکسانی که کافرشدند از آنچه بیم داده می شوند، روی می گردانند»، یعنی کافران از پذیرفتن و ایمان به آنچه که این کائنات به آن دلالت دارد و توسط قرآن به آن بیم داده شده اند، که عبارت از قیامت است روی می گردانند و دربرابر حق تسلیم نمی شوند و نه به این دلایل می اندیشند.

در سورۀ انعام آیۀ (۴) می فرماید: ﴿وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ «و برای کافران هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان نمی آید مگر اینکه از آنها روی می گردانند»، و هیچ التفات و توجه خردمندانه به سوی آن نمی کنند.

موضوع سوم: دلائل نفی الوهیت غیر الله

بعد از اثبات وحدانیت الله تعالی و اثبات قیامت و حشر و نشر، برای نفی الوهیت غیر الله استدلال نموده، از مشرکان دو نوع دلیل را مطالبه می کند:

اول: مطالبهٔ دلیل عقلی، می فرماید:

۱- ﴿ قُلْ أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ ﴾ «بگو: از حال آنچه به جز الله می خوانید، مرا خبر دهید، به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟»، کدام مورچه ای یا کدام ذره ای را پیدا کرده اند؟

این مسلم است که آن معبودان هیچ توانی ندارندکه حتی ذره ای را بیافرینند بلکه خود شان مخلوق اند، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳) این حقیقت را روشن ساخته است.

هنگامی که خالقیت معبودان باطل را نفی کرد، حالا مشارکت شان را در امر خلقت نفی می کند:

۲- ﴿ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ ﴾ «یا ایشان را در آفرینش آسمان ها کدام مشارکتی هست؟» یعنی اگر در امر خالقیت مستقل نیستند، آیا در آفرینش آسمان ها و زمین کدام شراکت با خالق دارند، تا شایستگی آنها برای عبادت ثابت شود، اگر شما می پندارید که آری در امر خالقیت، ایشان شریک الله تعالی اند، پس زمانی که الله آسمان ها و زمین و همچنین خورشید و ماه وکواکب را آفرید، آیا اینها وجود داشتند؟ بدیهی است که آنها درآن زمان وجود نداشتند، پس می توانند درخلقت علویات دخالت داشته باشند.

علاوه برآن، این مشرکان خود شان اعتراف دارند که خالق همه چیز الله است چنانکه در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۸۵-۸۹)، سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۶۱)، سورهٔ لقمان آیهٔ (۲۵)، سورهٔ زمر آیهٔ (۳۸) و سورهٔ زخرف آیهٔ (۹) بیان اعتراف مشرکان است.

پس ثابت شد که آنچه را که مشرکان می پرستند همه مخلوقات ضعیف و فاقد قدرت هستند، هیچ دردی را حتی برای خودشان نمی توانند دوا کنند، چه جایی که برای حل مشکلات وحصول برکات، آنها دعا کرده شوند.

این نوع استدلال تنها به خاطر قانع ساختن مشرکان عرب نیست، بلکه همه مشرکان در هر عصر و زمانی که باشند، به ایشان همین نوع استدلال باید شود، چه آن شخص سنگ و بت را پرستش کند، یا پیر و شیخ و مرشد، و مزارات و اولیاء الله را عبادت کند.

دوم: مطالبهٔ دلیل نقلی از یکی از کتب الهی:

ممکن است مشرکان در پاسخ به این استدلال های عقلی بگویند که ما یقین داریم که این چیز ها نه خالق اند و نه شریک خالق، ولی ما این چیز ها را به خاطری عبادت می کنیم که الله ما را به عبادت اینها دستور داده است.

لذا اگر آنان چنین ادعایی کنند، ازیشان مطالبـه مـی شـود: ﴿ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ۝٤﴾«اگر فرضا کسی را شـریک مـی گـوئیـد، پـس بـرای تصدیق سخن خود) پیش ازین قرآن، برایم کدام کتاب آسمانی و یا اثر علمـی بیاوریـد، اگـر راست می گوئید».

مقصود از «أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ» اثر علمی مکتوب است که به اسناد صحیح روایت شـده باشـد، مقصود از «أَثَٰرَةٖ» روایت و سند و خط است، زیرا علم مقبول و معتبرآن است که سند داشـته باشد، و تحریر شده باشد.

فشردهٔ مطلب آیه این است که برای اثبات دعوای مشروعیت عبادت غیر الله، وجود دلیل حتمی است و دلیل مدار اعتبار یکی از سه چیز است:

۱- درکدام کتابی از کتاب های آسمانی پیش از قرآن موجود باشد؛

۲- جواز آن به کدام پیغمبری وحی شده باشد؛

۳- ویا ازکدام دانشمندی از دانشمندان گذشته منقول باشد که عبادت غیرالله را جـائز گفته باشد؛ و اثبات شرک به هریک از این سه صورت نا ممکن است:

اما اثبات عبادت غیر الله ازطریق کتاب های الهی ازینجهت نا ممکن است که جمیع کتاب های آسمانی عبادت غیر الله را ممنوع قرار داده است، چنانکه در سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۱) مـی فرماید: ﴿أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا مِّن قَبۡلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسۡتَمۡسِكُونَ﴾ «آیا ایشان را پیش از قـرآن کتـابی داده ایم که (برای اثبات عبادت غیرالله) به آن تمسک می گیرند؟»‌.

و اثبات آن از طریق وحی برکدام پیغمبری نیز نا ممکن و معلوم البطلان است، زیرا جمیع انبیاء شرک را رد وتوحید را اثبات نموده اند.

چنانکه سورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) وسورهٔ انبیاء آیهٔ (۲۵) شاهد این مدعی است.

واما اثبات آن از طریق روایت از دانشمندان، نیـز نـاممکن و باطـل اسـت، زیـرا عبـادت غیرالله از هیچ پیغمبری و از هیچ دانشمندی منقول نیست، بلکه رد آن منقول است، چنانکه در سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۳) از لقمان حکیم حکایت می کند: ﴿وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ «بیادآور هنگامی را که لقمان برای پسرش درحالیکه او

را نصیحت می کرد، گفت: ای پسر عزیزم ! با الله شریک قرار مده، زیرا شرک گناه بس بزرگ است». و نظیر این آیه در سورهٔ سبأ آیهٔ (۲۲) و سورهٔ فاطر آیهٔ(۴۰) مذکور است.

پس ثابت شدکه مشرکان برای مشروعیت شرک شان هیچ دلیلی با خود ندارند.

موضوع چهارم: بیان حقیقت حال مشرک در دنیا وآخرت

هرگاه این مسئله روشن که عبادت غیر الله هیچ دلیلی ندارد، اکنون حقیقت حال مشرک را در دنیا وآخرت بیان می کند:

۱- ﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ﴾ «و چه کسی گمراه تر است ازکسی که به جز الله چیزی را می خواند که دعای او را تا روز قیامت جواب نمی دهد».

لذا هیچ مشکل او را در دنیا نمی توانند حل کند، اگر هزارها بار شیخ عبد القادر جیلانی، و ابو الفضل و سخی جان و فلان و فلان پیر را به فریاد بخواند، هیچ سودی برایش نمی رسد.

۲- و نه تنها نمی توانند سود و منفعتی به کسی برسانند، بلکه ﴿وَهُمْ عَن دُعَآئِهِمْ غَٰفِلُونَ ۝٥﴾ «و ایشان از دعای دعاکنندگان خود بی خبرند».

- این بیان حقیقت حال مشرک در دنیا بود، اما حالت او با معبودان و کسانی که ایشان را مشکل کشای خود می دانست، در آخرت چنین است:

- ﴿وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ ۝٦﴾ «وهنگامی که (در قیامت) مردم گردهم آورده شوند، این پرستش شدگان، دشمنان دعا کنندگان می گردند و از عبادت ایشان انکار می کنند»، چون ایشان این افراد مشرک را به سوی عبادت خود دعوت و دستور نداده بودند، به همین سبب هم دشمن ایشان می شوند و هم از کفر و شرک این افراد اظهار برائت نموده از پذیرفتن آن انکار می کنند.

چنانکه این حقیقت در سورهٔ یونس آیهٔ (۲۸-۲۹)، سورهٔ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲) سورهٔ قصص آیهٔ (۶۲-۶۳)، سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵)، سورهٔ روم آیهٔ (۱۳)، و سورهٔ زخرف آیهٔ(۶۷) مذکور است.

✡✡✡

مقصد دوم: (از آیهٔ ۷-۱۴) **بیان شبهات مشرکان در بارهٔ وحی و نبوت و قرآن**

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (٧) أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ إِنِ
ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَلَا تَمْلِكُونَ لِى مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۖ كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ
(٨) قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
(٩) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسْتَكْبَرْتُمْ ۖ
إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ (١٠) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِ ۚ وَإِذْ لَمْ
يَهْتَدُوا۟ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ (١١) وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ
لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (١٢) إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٣) أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ (١٤)﴾

ترجـــمه:

۷- و هنگامی که آیت های روشن ما برآنان خوانده شود، کافران در بارهٔ سخن حق هنگامی که به آنها رسید، می گویند: این جادوی آشکار است.

۸- بلکه می گویند: این قرآن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ به الله نسبت داده است) بگو: اگر من آن را از پیش خود ساخته (و به دروغ به الله نسبت داده) باشم پس شما برای نجات من از عذاب الله، هیچ وسیله ای را مالک نیستید، او خوب دانا است به سخنانی که در بارهٔ قرآن می گوئید، همین بس است که الله درمیان من وشما گواه باشد، و او آمرزگار مهربان است.

۹- بگو: من نخستین فرد نو ظهور پیغمبران نیستم، و من نمی دانم که (در دنیا) با من و با شما چه کرده خواهد شد، پیروی نمی کنم مگر آنچه را که به سوی من وحی فرستاده می شود و من جز بیم دهندهٔ آشکار نیستم.

۱۰- بگو: به من خبر دهید ! اگر این قرآن از نزد الله باشد و شما به آن کافر شوید درحالیکه گواهی از بنی اسرائیل برحقانیت قرآن گواهی دهد و ایمان بیاورد، و شما از (ایمان به آن) تکبر ورزید (آیا شما درآن صورت گمراه ترین و ستمگارترین مردم نخواهید بود؟) یقینا الله قوم ستمگار را هدایت نمی کند.

۱۱- وکافران (از روی تمسخر) در بارهٔ مومنان گفتند: اگر (قرآن) چیز خوب می بود در پذیرفتن آن بر ما سبقت نمی کردند، وچون به وسیلهٔ قرآن رهیاب نشدند، پس به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی (و افسانهٔ کهن) است.

۱۲- و پیش ازین قرآن کتاب موسی پیشوا و رحمت الهی بود، و این قرآن کتاب تصدیق کنندهٔ (تورات وکتاب های آسمانی پیشین است و) به زبان عربی است، تا ستمگاران را بیم دهد و برای نیکوکاران نوید دهنده باشد.

۱۳- کسانی که می گویند: پروردگار ما الله است، سپس (برآن) استقامت می ورزند، پس یقینا بر آنها نه ترسی است و نه اندوه گین می شوند.

۱۴- آنان اهل بهشت اند، درآنجا جاویدان خواهند ماند به سبب آنچه انجام می دادند، پاداش داده می شوند.

تفسیر:

عناوین موضوعات این آیات بدینقرار است:

۱- بیان شبهات مشرکان در بارهٔ قرآن،

۲- پاسخ به شبههٔ مشرکان در بارهٔ رسالت محمد ﷺ،

۳- دلائل حقانیت قرآن،

۴- بیان طریقهٔ محسنین و پاداش ایشان.

موضوع اول: بیان شبهات مشرکان در بارهٔ قرآن

بعد ازآنکه در آیات گذشته توحید را اثبات و شرک وبت پرستی را نفی کرد، درینجا شبهات مشرکان را در بارهٔ قرآن کریم، ذکر نموده به آن پاسخ می دهد:

- یکی از شبهات شان این بود که قرآن را سحر می گفتند: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝٧﴾ «و هنگامی که آیت های روشن ما برآنان خوانده شود، کافران در بارهٔ سخن حق هنگامی که به آنها رسید، می گویند: این جادوی آشکار است»، و حقیقت ندارد.

آنها چنین قضاوت به خاطری کردند که چون آنها از یکسو می دیدند که قرآن تأثیر عجیبی بر دل های شنوندگان دارد و از طرف دیگر حاضر نبودندکه در برابر حقانیت وعظمت

فوق العاده قرآن تسلیم شوند، پس برای اغفال مردم وجلوگیری از پیش رفت این آفتاب درخشان، آن را برای مردم سحر معرفی کردند، تا مردم را از ایمان به آن باز دارند.

چنانچه در سورۀ سبأ آیۀ (۴۳) و در سورۀ زخرف آیۀ (۳۰) نیز از همین قضاوت بیخردانه آنها خبر داده است.

- و گاهی هم قرآن را افترا قرار می دادند، چنانکه می فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾ «بلکه می گویند: این قرآن را از پیش خود ساخته است» و به دروغ به الله نسبت داده است، و ازین طریق می خواهد توجه مردم را به سوی خود جلب کند.

این سخن شان نسبت به سخن قبلی، قبیح تر است و الله سبحانه به پیغمبرش دستور می دهد که به آنان چنین پاسخ دهد: ﴿قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ «بگو: اگر من آن را از پیش خود ساخته (و به دروغ به الله نسبت داده) باشم پس شما برای نجات من از عذاب الله، هیچ وسیله ای را مالک نیستید»، یعنی اگر من در ادعای رسالت و نسبت قرآن به سوی الله تعالی دروغگو باشم، الله تعالی مرا گرفتار شدید ترین عذاب خواهد کرد، که برای نجات من کاری نه تنها از دست تان ساخته نمی شود، بلکه اگر همه ساکنین زمین یکجا جمع شوند مرا از عذاب الهی نجات داده نمی توانند.

با این حال پس چگونه ممکن است که من برالله تعالی افترا نموده خود را درمعرض عقوبت و خشم الهی قرار می دهم؟

در سورۀ الحاقه آیۀ (۴۴-۴۷) انجام افترا بر الله تعالی را بیان نموده است.

و برای افترا نبودن قرآن، در سورۀ یونس آیۀ (۳۸) از ایشان مطالبه نموده است که آنها نیز همانند یک سورۀ قرآن، و در سورۀ هود آیۀ (۱۳) همانند ده سورۀ قرآن را افترا نموده ارائه دهند، تا افترا بودن و افترا نبودن قرآن روشن شود، چون اگر قرآن طوری که مشرکان و منکران رسالت و وحی ادعا دارند، افترا باشد، هر انسان کاتب و نویسنده و شاعر می تواند، کتابی همانند آن بسازد و ببافد، اما در طول این همه قرن های گذشته کسی به چنین چیزی قادر نشده است، پس ثابت شد که قرآن کتاب ساختۀ فکر بشر نیست.

همچنان در سورۀ یوسف (۱۱۱) افترا بودن قرآن را به شدت نفی کرده برای آن چهار وصف عالی و ممتاز را اثبات نموده است.

- بعد ازآنکه به این شبهات واهی و بی مورد مشرکان، پاسخ داد، آنها را در برابر قضاوت های شان مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ «او خوب دانا

است به سخنانی که در بارهٔ قرآن می گوئید» که آن را گاهی سحر، گاهی افترا، گاهی کهانت وگاهی اساطیر الاولین قرار می دهید، وگاهی هم می گویید که آدمی به او آموخته است؛ پس باید بدانید که شما دربرابر این نسبت های نا درست شدیدا مجازات خواهید شد.

- باز در خاتمهٔ این وعید می فرماید: ﴿كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ﴾ «همین بس است که الله درمیان من وشما گواه باشد»، و او به صدق گفتار و حقانیت دعوت من گواه است، و در میان من و شما داوری عادلانه انجام خواهد داد.

بازهم دروازهٔ رحمت را به روی شان باز نگه داشته آنها را به سوی توبه دعوت می دهد: ﴿وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ۝٨﴾ «و او آمرزگار مهربان است»، با این همه کفر و شرک تان، اگر توبه کنید و شرک و کفر را کنار بگذارید، گناهان گذشتهٔ شما را می آمرزد.

موضوع دوم: پاسخ به شبههٔ مشرکان در بارهٔ رسالت محمدﷺ

مشرکان برای انکار از رسالت محمدﷺ بهانه های عجیبی پیش می کردند، گاهی می گفتند که تو نمی توانی پیغمبر باشی، چرا که تو بشر هستی و زن و فرزند داری، به غذا وآب نیاز داری! در بازار ها گشت و گذار می کنی، گاهی می گفتند: اگر تو پیغمبر باشی برای ما مطابق دلخواه معجزه بیاور.

- پس الله تعالی به پیغمبرﷺ دستور می دهد که در رد اینگونه مطالبات چنین پاسخ دهد: ﴿قُلۡ مَا كُنتُ بِدۡعٗا مِّنَ ٱلرُّسُلِ﴾ «بگو: من نخستین فرد نو ظهور پیغمبران نیستم»، بلکه پیش از من پیغمبران زیادی گذشته اند که همهٔ آنها بشر بودند، زن و فرزند داشتند، به غذا وآب نیاز داشتند، مطابق ضرورت شان بازار می رفتند و ارائه معجزات در اختیارشان نبود، و از علم غیب خبر نداشتند.

چنانکه در سورهٔ رعد آیهٔ (۳۸) می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ «و حقا که ما پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم و برای ایشان زن و فرزند عطا کردیم و هیچ پیغمبری حق نداشت که معجزه ای بیاورد مگر به فرمان الله». «بِدۡعٗا» نوظهور، بی سابقه.

- و گاهی هم مشرکان به پیغمبرﷺ می گفتند: اگر تو واقعا پیغمبر باشی ما را از امور غیبی با خبر کن تا به رسالت تو باور کنیم!

در پاسخ به این شبهه می فرماید: ﴿وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡۖ﴾ «و من نمی دانم که (در دنیا) با من و با شما چه کرده خواهد شد».

مقصود از نفی «مَا يُفۡعَلُ بِي»، عدم معرفت اموری است که در دنیا برای ایشان پیش می شود، اما در آخرت، پیغمبرﷺ یقین داشت که الله تعالی او و پیروان مؤمنش را به بهشت وارد می کند، البته در بارهٔ شخص مومن معینی، انسان از جزم و یقین نمی تواند بگوید که فلان شخص به بهشت می رود، به جز کسانی که در مورد ایشان نص و دلیل معینی آمده است، مانند عشرهٔ مبشرین بالجنه - : خلفای راشدین، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، طلحه بن عبید الله، زبیر بن العوام، ابوعبیده بن الجراح، عبد الرحمان بن عوف - ، عبد الله بن سلام، عمیصاء، بلال، سراقه، عبد الله بن عمرو بن حرام، هفتاد قاری قرآن که در بئر معونه به قتل رسیدند، زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه - رضی الله عنهم- که در بارهٔ ایشان نص صریح به دخول بهشت آمده است.

امام ابن جریر طبری و امام ابن کثیر همین قول را ترجیح داده اند.

پس مطلب آیه اینست که من نمی دانم که در مکه می مانم و یا ازآن اخراج می شوم، به مرگ طبیعی می میرم و یا کشته می شوم و همچنان در مورد شما نمی دانم که ایمان می آورید و یا بر کفر خود ادامه می دهید، و عقوبت الهی زود دامنگیر شما می شود و یا اینکه برایتان مهلت داده می شود، من هیچ یک ازین امور را نمی دانم، چرا که علم غیب مخصوص به ذات پاک الله تعالی است و از حقیقت آن نه انبیاء آگاهی دارند و نه فرشتگان مقرب.

چنانچه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۸) می فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ﴾«و اگر من غیب را می دانستم، سرمایهٔ زیادی جمع می کردم و به من تکلیف و رنج نمی رسید، من جز بیم دهنده و نوید دهندهٔ بیش نیستم».

در سورهٔ أنعام آیهٔ(۵۰) می فرماید: ﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ «بگو من نمی گویم که خزانه های الله نزد من است و نه غیب را می دانم و نه می گویم که من فرشته هستم».

- سپس در خاتمهٔ جواب می فرماید: ﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ ٩﴾ «پیروی نمی کنم مگر همانچه را که به سوی من وحی فرستاده می شود و من جز بیم دهندهٔ

آشکار نیستم»، یعنی آنچه که مسؤولیت من هست همانا پیروی از وحی و بیم دادن مردم از عذاب و گرفت الهی است، اما اینکه از خود برای شما معجزه ای ارائه دهم و یا غیب را بدانم، این امور در اختیار من نیست.

موضوع سوم: دلائل حقانیت قرآن

دلیل اول: بعد از ذکر شبهات مشرکان در بارهٔ قرآن و رسالت و رد بر آن، درینجا مشرکان را سرزنش نموده برای اثبات حقانیت قرآن از دانشمندان اهل کتاب دلیل نقل می کند، می فرماید: ﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسْتَكْبَرْتُمْ ﴾ «بگو: به من خبر دهید! اگر این قرآن از نزد الله باشد، در حالی که شما به آن کافر شدید و گواهی از بنی اسرائیل برحقانیت قرآن گواهی داد، پس به آن ایمان آورد و شما از (ایمان به آن) تکبر ورزیدید (آیا درآن صورت شما گمراه ترین و ستمگارترین مردم نخواهید بود؟)».

جملهٔ ﴿وَكَفَرْتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٌ﴾ حالیه است و یا اینکه معطوف بر فعل شرط است و جواب شرط محذوف است که تقدیرش : «فقد ظلمتم» و یا « فَمَن أَضَلُّ مِنكُم» است.

همین مطلب در سورهٔ فصلت آیهٔ (۵۲) نیز چنین آمده است: ﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴾ «بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از نزد الله باشد، سپس شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر است ازکسی که او درمخالفت دور از حقیقت باشد؟».

درمیان هردو آیه تنها فرق این است که درآیهٔ سورهٔ فصلت، قضیهٔ شهادت بنی اسرائیل ذکر نشده است.

یک عده از مفسرین گفته اند: مراد ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ﴾ شاهد غیر معین از بنی اسرائیل است، و دلیل ایشان اینست که این سوره بتمامه مکی است، لذا نمی توان عبد الله بن سلام را سبب نزول این آیه قرار داد.

برخی از مفسرین گفته اند: مراد از شاهد در ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ﴾ موسی عليه السلام است، و مراد از «مثل» ﴿عَلَىٰ مِثْلِهِۦ﴾ تورات است، یعنی موسی عليه السلام بر صدق و راستی کتابی همانند قرآن که عبارت از تورات است، گواهی داده است، همان طوری که محمد ﷺ بر صدق قرآن گواهی

داده است، پس قرآن همانند تورات است و مفاهیم هر دو در اصول دین و ایمان یکسان است، و این امر دلیل حقانیت قرآن است.

البته جمعی زیادی از مفسرین به این نظر اند که مقصود آیه، عبد الله بن سلام است که بر حقانیت قرآن و رسالت محمد ﷺ در میان جماعهٔ از علمای یهود، گواهی داد، پس این آیه در باره اش نازل شد؛ بنا برین قول، هر چند سوره مکی است، ولی این آیه مدنی می باشد.

برخی از مفسرین گفته اند: نزول این در بارهٔ عبد الله بن سلام مانع مکی بودن این آیه نیست، چرا که این آیه اخبار از وقوع شهادتی است که بعدا صورت گرفت، و نظم قرآنی نیز مانع این مطلب نیست، چرا که عطف «شَهِدَ شَاهِدٌ» بر فعل شرط است، و شرط، فعل ماضی را به معنی مستقبل می گرداند، پس مطلب آیه اینست که چنین فردی در آینده گواهی خواهد داد، چنانچه هنگامی که پیغمبرﷺ به سوی مدینه هجرت نمودند، عبد الله بن سلام رضی الله عنه به حقانیت قرآن گواهی داد، و ایمان آورد.

فائده: در کلمه «مِثْلِهِۦ» سه احتمال است:

۱- اینکه مطابق اسلوب عربی معروف، مراد از «مثل» نفس ذات است؛ و معنی آیه چنین می شود: «گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد که قرآن وحی الهی است».

به همین ترتیب در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۷) می فرماید: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا۟ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَوا۟﴾ «پس اگر ایمان آورند به آنچه که شما به آن ایمان آورده اید، بدون شک راهیاب شده اند». درینجا مراد از «مثل»، مماثل نیست، بلکه عین همان چیزی است که مومنان به آن ایمان دارند.

همچنان در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۲) می فرماید: ﴿أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ «آیا کسی که مرده بود، پس ما اورا زنده گرداندیم و برایش روشنی قرار دادیم که به وسیلهٔ آن درمیان مردم می رود، همانند کسی است که درمیان تاریکی ها واقع است که ازآنها بیرون شدنی نیست؟».

درین آیه نیز مراد از «مثل» ، عین همان شخص است، نه مماثل او.

وهمچنین در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۱) می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ﴾ «هیچ چیزی مانند او نیست» مراد از «مثل» نفس ذات است، نه مماثل آن. (۱)

۱- تفسیر أضواء البیان: ۳۷۰/۷ دیده شود.

۲- اینکه مثل به معنای مماثل است، و ضمیر در «مِثۡلِهِۦ» به سوی کلام پیشین راجع بوده به تأویل «مذکور» است و معنای آیه چنین می شود: «و بر نحو همین سخن (که قرآن از نزد الله است، و اینکه محمد نخستین پیغمبر نیست) گواهی از بنی اسرائیل گواهی داد» ..

۳- اینکه کلمۀ «مثل» در «مِثۡلِهِۦ» به معنای مماثل است، وضمیر «هُ» راجع به سوی قرآن است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و گواهی از بنی اسرائیل بر همانند (مطالب قرآن (که عبارت از توحید و اثبات قیامت و دیگر امور دین است) گواهی دهد». درین صورت مقصود از مثل «تورات و زبور» است که مانند قرآن مشتمل بر توحید و ایمان به انبیاء و ملائکه وکتاب های آسمانی و قیامت است، و حتی همین تورات تحریف شده، مطالب دست نخورده و سالم آن، حقانیت قرآن و رسالت محمد ﷺ را تأیید می کند، چنانکه در سورۀ شعراء (۱۹۶) می فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ «شکی نیست که مضمون قرآن در کتاب های أنبیای پیشین موجود است»، و در سورۀ اعلی آیۀ (۱۸) می فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ «یقینا این مطلب ذکر شده (در مورد رستگاری نیکوکار و برتری آخرت) در کتاب های پیشین موجود است».

- سپس استکبار ازایمان آوردن را ظلم قرار داده می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠﴾ «یقینا الله قوم ستمگار را هدایت نمی کند».

فشرده دلیل این است که در وحی الهی بودن قرآن هیچ شکی نیست، زیرا فصاحت وبلاغت فوق العاده، و اخبار معجزانۀ آن دلیل این دعوی است وعلاوه برآن، حق پرستان اهل کتاب نیز برحقانیت قرآن گواهی می دهند و به آن ایمان می آورند، اما شما ظالمان دربرابر آن استکبار می کنید، لذا از شما گمراه تر کسی نیست.

- سپس دلیل و شبهۀ دیگری از شبهات مشرکان را که ناشی از خود فریفتگی و غرورشان است، تذکر می دهد:

۱- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡ كَانَ خَيۡرٗا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيۡهِ﴾ «وکافران (از روی تمسخر) در بارۀ مومنان گفتند: اگر (قرآن) چیز خوب می بود در پذیرفتن آن بر ما سبقت نمی کردند». مقصود مشرکان اشاره به سوی بلال، عمار، صهیب و سمیه و زنیره و آن عده بردگان و مردمانی مستمندی بود که اسلام را پذیرفته بودند.

این اندیشه و طرز تفکر انسان هائی است که قدرت و سرمایه ایشان را فریفته است، لذا خویشتن را درسطح بسیار عالی وچشم وچراغ جامعه تصور می کنند و به زعم خود انسان های بسیار با دانش و صاحب بصیرت هستند، و خوبی و خرابی قضایا را قبل از همه درک می کنند و با کنجکاوی زیرکانۀ خود، از عواقب امور قبل از همه آگاه می شوند، آنها بر مبنای همین پندارشان دیگران را کم خرد و بی دانش می پندارند.

این همان طرز تفکر عصر جاهلیت کهن و نوین است که هر چیز را با معیار پول و قدرت سنجش می کنند و بر همین معیار و اساس، پیروان حق را سنجش نموده آنها را ناچل و عقب مانده می پندارند. در حالیکه این گمان و پندار آنان ناشی از خود فریفتگی و غرور کاذب ایشان است.

۲- ﴿وَإِذۡ لَمۡ يَهۡتَدُواْ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفۡكٞ قَدِيمٞ ١١﴾ «وچون به وسیلۀ قرآن رهیاب نشدند، پس به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است»، یعنی افسانه پیشنان است که در قالب روایت و ادبیات برای ما عرضه می شود.

این گونه سخن مشرکان در بارۀ قرآن کریم، در سورۀ فرقان آیۀ (۵) نیز مذکور است.

در حالیکه این سخنان و اتهامات مشرکان، ناشی از کفر واستکبار وجهل آنها است:

چنانکه در سورۀ یونس آیۀ (۳۹) می فرماید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ﴾ «بلکه چیزی را تکذیب نمودند که به محتوای آن آگاهی نداشتند»، اگر به حقیقت آن پی می بردند نه درآن طعنی وارد می کردند، و نه آن را تکذیب می نمودند، ولی این قضاوت های ظالمانه همه از مرض استکبار وغرور و عناد وجهل نشأت کرده است.

دلیل دوم: برای اثبات حقانیت قرآن و رسالت، اینست که وحی به سوی محمد ﷺ یک امر محال نیست، بلکه وحی به سوی پیغمبران یک سنت الهی معلوم و مشهور بوده است، و مشهور ترین وحی، همانا کتاب موسی ؈ است که مشرکان نیز در مورد آن آگاهی کامل دارند.

- به این اساس این سخن مشرکان که قرآن را «إفک قدیم» خطاب کرده بودند، رد نموده می فرماید: ﴿وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةٗ﴾ «و پیش ازین قرآن کتاب موسی پیشوا و رحمت الهی بود» که دین و شریعت را برای مردم بیان می کرد و این کتاب عظیم القدرکه پیشوای بنی اسرائیل بود، به تشریف آوری پیغمبر اسلام ﷺ بشارت داده است و علاوه برآن:

- ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ﴾ «و این قرآن کتاب تصدیق کنندهٔ (تورات وکتاب های آسمانی پیشین است)» که در اصول شریعت با هم موافقت دارند و خودش دلیل برآن است که قرآن، وحی الهی است، و چنانکه مشرکان آن را «إفک قدیم» می خوانند، نیست.

- و وصف دیگرش اینست که: ﴿لِّسَانًا عَرَبِيًّا﴾ «به زبان عربی است» که افصح و اشرف لغات است، و نسبت به لغتی که تورات و انجیل بدان نازل شده است، افضل است، و آنها بدون کدام ترجمانی آنرا می فهمند و به مطالب آن پی می برند.

- بعد ازآن هدف نزولش را بیان می کند: ﴿لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ۝١٢﴾ «تا ستمگاران را بیم دهد، و برای نیکوکاران نوید دهنده باشد».

موضوع چهارم: بیان طریقهٔ محسنین و پاداش ایشان

بعد ازآنکه شبهات منکران وحی و رسالت را بیان داشت و قرآن را برای محسنین بشارت قرار داد، حالا درینجا طریقهٔ محسنین و پاداش ایشان را ذکر نموده می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟﴾ «(محسنین) کسانی اند که می گویند: پروردگار ما الله است، سپس (برآن) استقامت می ورزند» یعنی میان ایمان به توحید و استقامت بر منهج شریعت جمع می کنند و ایمان شان تنها ادعای محض نیست، بلکه استقامت عملی را نیز با خود همراه داشته بر همین منهج تا دم مرگ ادامه می دهند، پس پاداش عظیمی نصیب شان می گردد:

-﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝١٣﴾ «پس یقینا بر آنها نه ترسی است و نه اندوهگین می شوند».

- ﴿أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ «آنان اهل بهشت اند، درآنجا جاویدان خواهند ماند». و بدین ترتیب چهار پاداش عظیمی را برای ایشان وعده داده است:

۱- نفی خوف وترس؛
۲- نفی حزن؛
۳- بهشت برین؛
۴- حیات جاویدانی؛

- درپایان می فرماید: ﴿جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ۝١٤﴾ «به سبب آنچه انجام می دادند، پاداش داده می شوند»، درین مورد سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰) نیز دیده شود .

❀❀❀

مقصد سوم: (از آیهٔ ۱۵-۲۰) **دستور احسان به پدر و مادر و بیان اوصاف فرزند مومن نیکوکار و فرزند کافر بد رفتار و بیان پاداش هرکدام**

﴿ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَٰنًا ۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۖ وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا ۚ حَتَّىٰٓ
إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ
صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِىٓ ۖ إِنِّى تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ
أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا۟ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمْ فِىٓ أَصْحَٰبِ ٱلْجَنَّةِ ۖ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ (۱۶) وَٱلَّذِى
قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِىٓ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِى وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ
وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ (۱۷) أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن
قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ خَٰسِرِينَ (۱۸) وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا۟ ۖ وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَٰلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
(۱۹) وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَٰتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنْيَا وَٱسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ
ٱلْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰) ﴾

ترجــــمه:

۱۵- و ما به انسان دستور دادیم که با پدر و مادرش نیکی کند، چرا که مادرش اورا با مشقت حمل می کند و با مشقت تمام او را وضع می کند، و دوران حمـل و جـدا سـاختن او از شیر، سی ماه طول می کشد، (بعد ازآن آن طفل رشد و نمو می کند) تا هنگامی کـه بـه کمال قدت و رشد عقلی می رسد و درچهل سالگی گام می نهد، (دریـن هنگـام فرزنـد مومن و صالح، در حق والدینش دعا نموده) می گوید: پروردگارا ! مرا توفیق عطا کن، تـا سپاس نعمتی را به جا آورم که برمن و برپدر و مادرم انعـام کـرده ای، و اعمـال خـوبی انجام دهم که تو آن را می پسندی و برایم فرزندان و نسل مرا صالح بگردان، یقینا مـن به سوی تو توبه می کنم، و من از مسلمانانم.

۱۶- این گروه فرزندان، کسانی اند که اعمال نیک آنهـا را مـی پـذیریم و از گناهـان شـان درگذر می کنیم، در حالی که از جملهٔ بهشتیان اند، این وعدهٔ راستی اسـت کـه وعـده داده می شوند.

۱۷- و کسی که به پدر و مادرش (که او را به سوی دین دعوت می دهند) می گوید: وای بر شما، آیا مرا وعده می دهید که (من دو باره زنده شده) از قبر بیرون کرده می شوم؟ در حالیکه پیش از من اقوام بسیاری گذشته اند (وهیچ کسی از آنها بار دوم زنده نشده است)، و آن پدر و مادر پیوسته از الله یاری می خواهند (و برای هدایت فرزند شان دعا می کنند و به فرزند شان می گویند) وای برتو، ایمان بیاور، چرا که وعدهٔ الله حق است، پس او می گوید: این جز افسانهٔ پیشینان نیست.

۱۸- این گروه فرزندان، کسانی اند که فرمان عذاب الهی دربارهٔ ایشان محقق شده است در جملهٔ کافرانی از جن و انسی که پیش از ایشان گذشته اند، یقینا ایشان زیان گاراند.

۱۹- و برای هریکی مطابق اعمالی که انجام داده اند درجات متفاوت است و تا برای ایشان جزای اعمال شان را بی کم وکاست عطا کند وایشان ستم کرده نمی شوند.

۲۰- و روزی که کافران برآتش دوزخ عرضه می شوند، (به ایشان گفته می شود) همه لذت ها و خوشی های خود را در زندگی دنیا، برده اید، و به آنها بهرهٔ کافی گرفته اید، امروز به عذاب ذلت باری کیفر داده می شوید، بدان سبب که در زمین به ناحق تکبر می کردید، و بدان سبب که کارهای بد انجام می دادید.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات مهم بحث شده است:

۱- دستور احسان به پدر و مادر،

۲- بیان سه وصف فرزند صالح،

۳- أوصاف فرزند نافرمان و کافر و کیفر او،

۴- بیان تفاوت درجات نیکوکاران و بدکاران و وعید برای کافران.

موضوع اول: دستور احسان به پدر ومادر

بعد ازآنکه الله تعالی پاداش مومنان را که اهل توحید و استقامت بر شریعت الهی هستند، بیان داشت، به نیکویی و احسان به والدین دستور داده فرزندی را که در برابر والدینش احسان می کند، مورد ستایش قرار داده او را به سه چیز بشارت می دهد که عبارت از قبول اعمالش و بخشش گناهانش و دخول بهشت می باشد.

- می فرماید: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًا﴾ «و ما به انسان دستور دادیم که با پدر و مادرش نیکی کند». مقصود از «ٱلۡإِنسَٰنَ» جنس انسان، و توصیه، فرمانی را گویند که خوب مورد توجه و عنایت صورت گیرد.

و احسان به والدین از جملۀ فرائضی است که الله تعالی آن را دوشادوش عبادت خود و منع از شرک ذکر نموده است، و این احسان در دوران زندگی والدین به خدمت و بعد از وفات شان به دعای رفعت و مغفرت و دوستی و حفظ رابطه با اقارب و دوستان شان است.

احسان درحق پدر و مادر، از جملۀ بزرگ ترین حسنات و نافرمانی و اهانت به ایشان از جملۀ بزرگ ترین گناهان است.

قابل تذکر است که قرآن کریم در موارد زیادی احسان درحق پدر و مادر را، در ردیف عبادت خود ذکر کرده است:

و به این مناسبت، سورۀ بقره آیۀ (۸۳)، سورۀ نساء آیۀ (۳۶) ، سورۀ إسراء آیۀ (۲۳) و سورۀ لقمان آیۀ (۴) ملاحظه شود.

موجب این توصیه:

بعد از آن آنچه را که موجب این توصیه شده است، یادآور می شود و درین باره از تکالیف مادر چون که بیشتر مشهود و در تربیه و پرورش طفل بیشتر متحمل تکالیف و سختی ها می شود، تذکر داده می فرماید: ﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗا﴾ «چرا که مادرش او را با رنج و مشقت می بردارد و با رنج ومشقت تمام او را وضع می کند»، و این دو مشقت حمل و وضع، مشقت زود گذر و اندک نیست.

چرا که مشقت حمل، از آغاز انعقاد نطفه تا فرا رسیدن زمان وضع که نه ماه و چند روز است، به طول می کشد و درین دوران مادر متحمل تکالیف و نا راحتی های گوناگونی می شود؛ و به همین سبب که تکالیف مادر نسبت به تکالیف پدر بیشتر است، رسول الله ﷺ بر رعایت حق مادر بیشتر تأکید فرموده اند، چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که مردی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ ثُمَّ أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ ثُمَّ أُمُّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ ثُمَّ أَبُوكَ».

«ای پیغمبر الله ! چه کسی از همه بیشتر مستحق حسن صحبت من است؟ فرمودند: مادرت. آن شخص گفت: باز چه کسی؟ فرمود: باز مادرت. آن شخص گفت: باز چه کسی؟ فرمود: بازهم مادرت، آن شخص گفت: باز چه کسی؟ فرمود: باز پدرت». (۱)

و بعد ازآن هنگامی که زمان وضع حمل فرا می رسد، نخستین چیزی که با آن روبرو می شود، خطر مرگ و از دست دادن جان خودش هست و هنگامی که طفل به دنیا می آید، او شب و روز مراقب حال فرزند است، خواب و راحتش همه را فدای راحت فرزندش می کند، لذا می فرماید: ﴿وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا﴾ «و دوران حمل و جدا ساختن او از شیر، سی ماه طول می کشد»، این آیه مجموع کمترین مدت حمل و مدت کامل رضاع را در برگرفته است، چرا که کمترین مدت حمل شش ماه، است، و دوسال دیگر میعاد رضاع است که جمعا سی ماه می شود.

ازین آیه، و آیۀ (۲۳۳) سورۀ بقره ﴿وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾«و مادران فرزند ایشان را دوسال کامل شیر می دهند» استدلال گرفته اند که اقل مدت حمل شش ماه است؛ زیرا هرگاه مدت رضاع را (که دوسال است) از «سی ماه» منفی کنیم، شش ماه باقی می ماندکه اقل مدت حمل است.

موضوع دوم: بیان سه وصف فرزند صالح

- وصف اول: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ «(بعد ازآن آن پسر رشد و نمو می کند) تا هنگامی که به کمال قدرت و رشد عقلی می رسد و درچهل سالگی گام می هد»..

سنی که قوه های بدنی و عقلی انسان درآن به کمال می رسد از (۳۰) تا چهال سالگی است، به همین اساس جز عیسی و یحیی - علیهما السلام - هیچ پیغمبر دیگر پیش از چهل سالگی به پیغمبری مبعوث نشده است.

- وصف دوم: ﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ﴾ «(درین هنگام فرزند مومن و صالح، در حق والدینش دعا نموده) می گوید: پروردگارا ! مرا توفیق عطا کن، تا سپاس نعمتی را به جا آورم که برمن و برپدر و مادرم انعام کرده ای» که ما را به سوی حق

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب من أحق الناس بحسن الصحبة، حدیث: ۵۹۷۱، و صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب برّ الوالدین، حدیث: ٦٦٦٤.

و توحید هدایت نمودی و از نعمت های دنیا از قبیل سلامت عقل، صحت و عافیت، فراخی رزق، و اعضای سالم، و محبت والدین بهره مند ساختی.

«أَوۡزِعۡنِيٓ» مرا الهام کن، توفیق بده.

- بعد از درخواست توفیق و سپاس گزاری، توفیق عمل صالح را طلب می کند: ﴿وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ﴾ «و اینکه (مرا توفیق عطا کن تا) اعمال خوبی انجام دهم که تو آن را می پسندی»، و از من خوشنود می شوی.

- بعد ازآن در حق فرزندان خود دعا می کند: ﴿وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ﴾ « و برایم فرزندان و نسل مرا صالح گردان» که مومن و موحد باشند و به والدین شان احسان کنند و شکر و سپاس تورا به جا آورند.

- وصف سوم: ﴿إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ۝١٥﴾ «من (از تقصیرات خویش درانجام وظائف بنده گی) به سوی تو توبه می کنم وقطعا من ازجملهٔ مسلمانانم» و منقاد و فرمان بردار تو هستم.

امام ابن کثیر رحمه الله گفته است: درین آیه برای کسانی که به چهل سالگی می رسند ارشاد و رهنمایی است که توبه و انابت خود را به سوی الله تعالی تجدید کنند.

بیان ثمرهٔ این سه وصف:

بعد ازآنکه اوصاف جلیلهٔ فرزند صالح را بیان کرد، اکنون درین آیه ثمرهٔ شیرین آن اوصاف را بیان می کند:

۱- ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ﴾ « این گروه فرزندان، کسانی اند که اعمال نیک آنها را می پذیریم».

مقصود از «أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ »، همه اعمال صالحه است، و «أَحۡسَنَ» درینجا به معنای تفضیلی اش به کار گرفته نشده است.

ویا اینکه «أَحۡسَنَ» به معنای تفضیلی اش هست، و درمقابل اعمال مباح قرار دارد که آن حسن است و اعمال مباح، احسن به خاطری نیست که ثواب ندارد، اما اعمالی که دارای ثواب باشد « احسن» است.

۲- ﴿وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ﴾ «و از گناهانشان درگذر می کنیم».

۳- ﴿فِىٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ﴾«در حالی که از جملهٔ بهشتیان اند».

- درپایان برای تاکید این هرسه وعده می فرمایـد: ﴿وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِى كَانُواْ يُوعَدُونَ ١٦﴾ «این وعدهٔ راستی است که وعده داده می شوند»، و هـیچ نـوع تخلفـی درآن صـورت نمـی گیرد.

برخی از مفسرین گفته اند: این آیات در مورد ابوبکر صدیق نازل شده است که او خودش ایمان آورد و پدر و مادرش نیز ایمان آوردند و همچنان فرزندش عبـد الـرحمن و نواسـه اش ابو عتیق، همه ایمان آوردند، و چنین فضیلتی برای هیچ صحابی دیگر حاصل نشده است کـه پدر و مادرش، پسرش و نواسه اش همه به شرف صحبت نایل شده باشند.

البته باید گفت که بدون شک ابوبکر رضی الله عنه از جملهٔ مقدم ترین کسانی اسـت کـه مصداق این آیه قرار گرفته اند، اما اینکه سبب نزول این آیه ایشان بوده باشند، دریـن بـاره کدام روایت صحیحی در دست نیست، لذا این آیه یک حکم عام بوده و صـفات بـارز فرزنـد صالح را در هر عصری که باشد، بیان می کند.

موضوع سوم: اوصاف فرزند نافرمان و کافر و کیفر او

بعد ازآنکه اوصاف فرزند صالح وثمرهٔ آن را بیان کرد، اکنون درین آیـات اوصـاف فرزنـد بدکردار و نا مسلمان را شرح می دهد، اوصاف فرزند بد قماشی که پدر و مادر مشـفقش او را به سوی دین حق و اقرار به معاد دعوت می دهند، اما او در برابر این همه شـفقت و مهربـانی چنین برخورد غیر انسانی می کند:

- ﴿وَٱلَّذِى قَالَ لِوَٰلِدَيۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِىٓ أَنۡ أُخۡرَجَ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلۡقُرُونُ مِن قَبۡلِى﴾ «و کسی که به پدر و مادرش (که او را به سوی دین دعوت می دهند) می گوید: وای بر شما، آیا مـرا وعـده مـی دهید که (من دو باره زنده شده) از قبر بیرون کرده می شوم؟ در حالی که پیش از مـن اقـوام بسیاری گذشته اند» وهیچ کسی از آنها بار دوم زنده نشده است، بـه ایـن اسـاس از نظـر او قیامت و زندگی دوباره، همه سخنان افسانوی هستند و می پنـدارد عصـر و زمـان او دیگـر چنین سخنان را نمی پذیرد! این فرزند ناخلف و ناصالح، بـا ایـن سـخنان الحـادی دعـوت ناصحانهٔ پدر و مادر موحدش را رد می کند.

تفاوتی را که در میان کافران پیشین و منکران و ملحدان معاصر مشاهده می کنم، تنهـا و تنها تفاوت زمانی است، اما شیوهٔ استدلال و طرز تفکر کاملا یکسان است، گذشـت زمـان در

منطق و استدلال شان کدام تفاوتی نیاورده است، تنها آنچه که تغییر نموده اینست که ملحدین و کفار پیشین، برای کفر و انکار خود، تقدم و پیشترفت تکنالوژی را به حیث دلیل پیش نمی کردند، اما هر ملحد معاصر همین که بخواهد از قضیه ای از قضایای دینی انکار کند، فورا به دامان صنعت و پیشرفت پناه می برد و آن را به زعم خودش به حیث قوی ترین دلیل برای نفی اعتقادات و ارزش های دینی پیش می کند.

به هر صورت، فرزند ملحد آمادۀ پذیرفتن دعوت توحیدی والدین مسلمانش نیست، بلکه باشدت آن را رد می کند، ولی با این حال شفقت و مهربانی والدین باز هم آنها را ناراحت و بی قرار می سازد، لذا آنها با توسل به الله تعالی به سرزنش فرزند خود می پردازند، الله تعالی حالت ایشان را چنین بیان می دارد:

- ﴿وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ﴾ «و آن پدر و مادر پیوسته از الله یاری می خواهند (و برای هدایت فرزند شان دعا می کنند، و به فرزند شان می گویند) وای برتو، ایمان بیاور، چرا که وعدۀ الله حق است»، برای دادن پاداش به نیکوکاران و مجازات بدکاران، قیامت حتما آمدنی است، لذا ازین گمراهی و عناد دست بکش و به خالق یکتا و وعده های او باور داشته باش.

- ولی پاسخ آن فرزند ملحد و بی دین، به والدینش چنین است: ﴿فَيَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾﴾ «پس او می گوید: این جز افسانۀ پیشینان نیست»، و واقعیتی ندارد، چرا که هیچ نشنیده ام که کسی از قبر زنده شده به دنیا آمده باشد، لذا من به این باورهای عصور حجری باور ندارم!

درین آیه از سه وصف قبیح چنین فرزند ناخلف تذکر داده است:

۱- بی احترامی به پدر و مادرش، چون او والدینش را «اف» گفته خطاب می کند.

۲- در برابر دعوت والدین خود به کفر و انکارش اصرار می ورزد؛

۳- دعوت والدینش را استهزا نموده از افسانه های گذشته گان قرار می دهد.

بیان کیفر آن:

- بعد از بیان اوصاف قبیح این فرزند نا خلف، کیفر او را بیان می کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِيٓ أُمَمٖ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ﴾ «این گروه فرزندان، کسانی اند که فرمان عذاب الهی دربارۀ ایشان محقق شده است، در جملۀ امت های (کافری) از جن و انسی که پیش از

ایشان گذشته اند». پس طوری که امت های کافر پیشین به سبب کفر و الحاد شان مستحق خشم و غضب الله تعالی شدند، چنین فرزندان کافر نیز مستحق همین گونه عذاب هستند.

- سپس به علت این عذاب اشاره کرده می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا خَٰسِرِينَ ١٨﴾ «یقینا ایشان زیانگاراند»، پس همانگونه که در دنیا زیانگار بودند که سرمایهٔ ایمان را ازدست دادند، درآخرت نیز زیانگاراند که در آتش جاویدان می سوزند.

سوال: در آغاز بیان اوصاف فرزندان عاق به «وَالَّذِي» تعبیر نمود و ازآن دانسته می شود که کدام شخص معین مقصود است.

سپس مجازات ایشان را به ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ﴾ تعبیر نمود که دلالت بر جماعت دارد، و ازین تعبیر معلوم می شود که مقصود آیه کدام شخص معین نیست، بلکه جماعهٔ زیاد است؟

جواب: کلمهٔ «ٱلَّذِي» به معنای «ٱلَّذِينَ» است، و آیه هر انسان عاق و نافرمان الدین و تکذیب کنندهٔ قیامت همه را در بر می گیرد.

بعضی ها گفته اند: این آیه در بارهٔ عبد الرحمن پسر ابو بکر صدیق نازل شده است، هنگامی که ابوبکر صدیق ایمان آورد و بعد ازآن فرزندش را به اسلام دعوت کرد او نپذیرفت، پس این آیات نازل شد.

ولی این قول صحیح نیست، چرا که عبد الرحمن پسر ابوبکر صدیق هر چند در آغاز امر ایمان نیاورده بود، اما قبل از فتح مکه به اسلام مشرف شده هجرت نمود. و چگونه می توان عبد الرحمن پسر ابوبکر صدیق را که او از جملهٔ بهترین مومنان عصرش بود، مصداق این آیه قرار داد، در حالیکه الله تعالی درین آیه می فرماید: {أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ} و کسانی که الله تعالی در باره اش چنین بگوید، هیچ گاه ایمان نمی آورند و خاتمهٔ آنها بر کفر می شود، چون فرمان الهی تغییر را نمی پذیرد.

لذا راجح همینست که مصداق آیه هر فرزندی است که نافرمانی از پدر و مادر نموده و حق را تکذیب می کند و به آن کافر می شود.

موضوع چهارم: بیان تفاوت درجات نیکوکاران و بدکاران و وعید برای کافران

درآیات گذشته احوال دوگروه را مورد بحث قرار داد:

۱- فرزندان صالح و نیکوکار.

۲- فرزندان عاق و ملحد.

حالا درین آیه به سوی تفاوت درجات هر کدام از نیکوکاران و بدکاران اشاره کرده می فرماید: ﴿وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ «و برای هریکی مطابق اعمالی که انجام داده اند درجات متفاوت است»، و هرکسی طبق عملش در مرتبه ای قرار دارد، کسی در درجاتش سیر صعودی دارد و کسی هم سیر نزولی، و مطابق همین درجات کسی به بهشت می رود و کسی به دوزخ.

- و حکمت تعیین درجات و درکات را بیان می کند: ﴿وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَٰلَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾﴾ «و تا برای ایشان جزای اعمال شان را بی کم وکاست عطا کند و ایشان ستم کرده نمی شوند»، اگر برای کسی پاداش خوب داده شود، اول فضل و احسان الله و سپس نتیجۀ اعمال خوب خود آن شخص است، و اگر برای کسی پاداش بد داده شود، تنها و تنها نتیجۀ بد اعمال بدش هست، در سورۀ انعام آیۀ (۱۳۲) می فرماید: ﴿وَلِكُلٍّ دَرَجَٰتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ «و برای هریکی از نیکوکاران و بدکاران درجات متفاوت است مطابق اعمالی که انجام می دادند، وپروردگارت از آنچه که می کنند بی خبر نیست».

سوال: درجات مراتبی را می گویند که ازپایین به طرف بالا می رود که نقطۀ مقابل آن درکات است که از بالا به طرف پایین حرکت می کند، پس مطابق این قاعده برای مبطلین ومجرمین درجات نیست، بلکه درکات است، پس چرا ازآن به درجات تعبیر نمود؟

جواب این است: که این تعبیر از باب تغلیب است، مانند شمسین و قمرین، و ابوین، پس مراد آیه هم، درجات بهشتیان و درکات دوزخیان است.

بعد ازآنکه برای هردو گروه درجات متفاوتی را بیان داشت، درینجا گروه دوم را که کافران اند، مورد تهدید شدید قرار داده می فرماید:

- ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَٰتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا﴾ «و روزی که کافران برآتش دوزخ عرضه می شوند، (و به غرض توبیخ به ایشان گفته می شود) همه لذتها و خوشی های خود را در زندگی دنیا، برده اید، و به آنها بهرۀ کافی گرفته اید»، و چیزی از لذاید دنیا را فروگذاشت نکرده اید، و به سبب کفرتان برای آخرت، هیچ ذخیره ای ندارید.

- ﴿فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾ «امروز به عذاب ذلت باری کیفر داده می شوید».

و سپس برای لزوم کیفر شان دو موجب ذکر می کند: یکی استکبار از پیروی حق، دوم: فسق ومعاصی که طریقۀ جمیع کافران است، می فرماید:

- ﴿بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾﴾ «بدان سبب که در زمین به ناحق تکبر می کردید و بدان سبب که کارهای بد انجام می دادید».

درین آیه از عرضه شدن کافران برآتش خبر داده است که به معنای پیش کردن ایشان به سوی دوزخ است، و در سورهٔ کهف آیهٔ (۱۰۰) خبرداده است که دوزخ بر کافران عرضه می شود: ﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا﴾ «ودرآن روز دوزخ را بطرز شگفت آوری برای کافران عرضه می داریم» که به معنی ابراز و آشکار ساختن دوزخ برای کافران است که آن را به چشمان سر خود مشاهده می کنند و بعد ازآن به دوزخ انداخته می شوند.

❁❁❁

مقصد چهارم: (از آیهٔ ۲۱ - ۲۸) **قصهٔ هود** عليه السلام **و قومش به غرض تهدید مشرکان**

﴿ ۞ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ ﴿٢٢﴾ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾ فَلَمَّا
رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ۚ بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ ۖ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾
تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ
فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا
أَفْئِدَتُهُم مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
مَا حَوْلَكُم مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا
آلِهَةً ۖ بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ ۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾﴾

ترجـــمه:

۲۱- (ای پیغمبر برای مشرکان سرگذشت) برادر (مهربان قوم) عاد را ذکر کن، هنگـامی کـه قوم خود را در سر زمین احقاف بیم داد - درحالی کـه پیغمبـران زیـادی پـیش از وی، درگذشته های نزدیک و دور آمده بودند - اینکه جز الله را عبادت نکنید، چـرا کـه (در صورت مخالفت) من بر شما از عذاب روز بزرگ هراس دارم.

۲۲- (قوم عاد) گفتند: آیا تو نزد ما آمده ای تا ما را از عبادت معبودان مان برگردانی؟ پس بیاور همان عذابی را که به ما وعده می دهی، اگر از راستگویانی.

۲۳- هود گفت: علم وآگاهی (به این عذاب) نزد الله است و به شما چیزی را می رسانم که به آن فرستاده شده ام، ولی من شما را می بینم که مردم نادان هستید.

۲۴- پس هنگامی که آن عذاب را به صورت ابری دیدند که به سوی وادی های شان می آید، گفتند: این ابری است که برما باران می بارد، (هود به ایشان گفت) بلکه این ابر همان عقوبتی است که با شتاب آن را طلب می کردید، بادی است که در آن عذاب دردناکی است.

۲۵- (باد تندی است که) هرچیز را به فرمان پروردگارش نابود می سازد، پس (تند باد ایشان فرا گرفت و همه را هلاک ساخت) که جز خانه های شان دیده نمی شد، ما مردمان گنهگار را همین گونه سزا می دهیم.

۲۶- و یقینا ما آنها را (در دنیا) از امکاناتی برخوردار کرده بودیم که چنین امکاناتی را به شما نداده ایم و ما برای ایشان گوش و چشمان و دل ها دادیم، پس گوش ها و چشمان، و دل های شان به ایشان هیچ سودی نبخشید، چراکه آنها از آیات الهی انکار می ورزیدند و فرا گرفت ایشان را کیفر آن چیزی که به آن استهزا می کردند.

۲۷- و ما اقوامی را هلاک کرده ایم که دراطراف شما زندگی داشتند وآیت های خود را به صورت های گوناگون برای آنها بیان نمودیم تا باز گردند.

۲۸- پس چرا یاری نکرد ایشان را آن کسانی که غیر از الله، به غرض نزدیکی به الله، معبودان برگزیده بودند؟ بلکه از انظار شان گم شدند و این نتیجۀ دروغ و افترای آنها بود.

تفسیر:

در آیات گذشته برای اثبات توحید ومعاد ونبوت، دلائل وشواهد مختلفی را ارائه نمود، ولی مشرکین از روی کبر و غرور و انهماک شان درلذات و عیش و نوش دنیا، به این دلائل هیچ گونه التفاتی از خود نشان ندادند، لذا الله سبحانه در آیۀ گذشته آنها را به عذاب آخرت تهدید نمود.

حالا به غرض تهدید و عبرت ایشان قصهٔ قوم عاد و سرانجام بد کفر و استکبار در برابر حق را بیان می کند، تا شاید آنها به خود آیند و از استمرار شان بر کفر و شرک دست بکشند.

- می فرماید: ﴿وَٱذۡكُرۡ أَخَا عَادٍ إِذۡ أَنذَرَ قَوۡمَهُۥ بِٱلۡأَحۡقَافِ﴾ «ای پیغمبر برای مشرکان سرگذشت) برادر (مهربان قوم) عاد را ذکر کن، هنگامی که قوم خود را در سر زمین احقاف بیم داد».

«احقاف» جمع «حِقْف» به معنای ریگستانی که دارای توده های ریگ مستطیل ومعوج باشد که به اثر وزش بادهای شدید طوفانی صورت می گیرد، وآن عبارت از وادی است که درمیان عمان و عدن بر ساحل بحر قرار داشت، و در امتداد «أحقاف» سر زمین حضرموت است، و این منطقه، محل زندگی قوم عاد بود.

و مقصود از ﴿أَخَا عَادٍ﴾ اخوت قبیلوی مراد است، چرا که هود از قبیلهٔ عاد بود.

- سپس بیان می دارد که هود نخستین پیغمبر نبود، ﴿وَقَدۡ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦٓ﴾ «درحالیکه پیش ازوی و بعد از وی پیغمبران گذشته اند».

«مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ» پیش از وی، «وَمِنۡ خَلۡفِهِۦٓ» بعد از وی.

- و موضوع دعوت همه پیغمبران این بود: ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ «که جز الله را عبادت نکنید».

دعوت به سوی عبادت الله تعالی، درمیان کافهٔ انبیاء امر متفق علیه واجماعی است که قرآن به صورت انفرادی و دسته جمعی از آنها حکایت کرده است، و در قرآن کریم آیه های زیادی برآن دلالت دارد، ازآن جمله، در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) و سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۲۵) دیده شود.

- بعد ازآنکه آنها هود قومش را به یکتاپرستی دعوت داد، درصورت مخالفت آنان را بیم داده فرمود: ﴿إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ۝٢١﴾ «چرا که (در صورت مخالفت) من برشما از عذاب روز بزرگ هراس دارم».

اما مردم عاد چنان در کفر و جهل فرو رفته بودند که اصلا به سخنان هود گوش فرا ندادند، بلکه به دعوت هود کفر ورزیدند:

- ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا﴾ «گفتند: آیا تو نزد ما آمده ای تا ما را از عبادت معبودان مان برگردانی». «لِتَأۡفِكَنَا» تا ما را برگردانی.

- ﴿فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٢٢﴾«پس بیاور همان عذابی را که به ما وعده می دهی، اگر از راستگویانی». مقصود شان ازین سخن تکذیب هود عليه السلام بود.

در بارهٔ عکس العمل قوم عاد، به سورهٔ هود آیهٔ (۵۳-۵۴) نیز مراجعه شود.

- هود علیه السلام به این مطالبهٔ ایشان چنین جواب داد:

- ﴿قَالَ إِنَّمَا ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ «هود گفت: علم وآگاهی (به این عذاب) نزد الله است»، و آوردن آن در اختیار من نیست، و به تقاضای شما هم ارتباطی ندارد، تنها به ارادهٔ الله سبحانه ارتباط دارد، هر وقتی که ارادهٔ او به وقوعش تعلق گیرد، وقوعش حتمی می گردد.

- ﴿وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦ﴾«و به شما چیزی را می رسانم که به آن فرستاده شدم» که عبارت از دعوت شما به سوی توحید و بیم دادن شما از عذاب الهی است و همین وظیفهٔ من است.

- باز ازجهالت آنها شکایت می کند: ﴿وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ ۝٢٣﴾ «ولی من شما را می بینم که مردم نادان هستید»، به همین سبب به شرک وخرافات پرستی اصرار ورزیده، توحید را نمی پذیرید وپیامی را که برای تان به ارمغان آورده ام نافهمیده دربارهٔ آن سوالات بی موردی را طرح می کنید.

اما سخنان هود عليه السلام در ایشان هیچ اثری نگذاشت و تمام دروازه های حجت و استدلال در برابرشان بسته شد، و عذری برای ایشان باقی نماند، پس نتیجهٔ اصرارشان بر کفر و شرک این شد که عذاب فرا گیر و نیست و نا بود کننده به صورت یک ابر بارانی از افق نمایان گردید، درحالیکه پیش ازآن، آنها از خشک سالی طولانی وگرمی شدیدی رنج می بردند، لذا هنگامی که ابر را دیدند سخت خوش حال گردیدند، چنانکه می فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِضٞ مُّمۡطِرُنَا﴾ «پس هنگامی که آن عذاب را به صورت ابری دیدند که به سوی وادی های شان می آید، گفتند: این ابری است که برما باران می بارد».

«عَارِضٞ» ابر، «مُّسۡتَقۡبِلَ» متوجه، آینده.

- هود عليه السلام هنگامی که گفتار آنها را شنید گفت: ﴿بَلۡ هُوَ مَا ٱسۡتَعۡجَلۡتُم بِهِۦ﴾«بلکه این ابر همان عقوبتی است که با شتاب آن را طلب می کردید»، لذا به ظاهر آن فریب نخورید.

- سپس حقیقت آن را تفسیر می کند: ﴿رِيحٞ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝٢٤﴾ «بادی است که در آن عذاب دردناکی است».

- از کیفیت و شدت وزش آن خبر می دهد: ﴿ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا ﴾ «هرچیز را به فرمان پروردگارش نابود می سازد»، یعنی بادی است که به هر زنده جانی که اصابت کند، هلاکش می کند. مقصود از «تُدَمِّرُ» خراب کردن و منهدم ساختن ساختمان ها نیست، بلکه هلاک ساختن چیزهای ذی روح از قبیل انسان ها و حیوانات و غیره است.

در سورۀ ذاریات می فرماید: ﴿ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾ ﴾ «در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است؛ بدانگاه که تندباد بی خیر و بی برکتی را به سوی ایشان فرستادیم، بر جای نمی گذاشت هر چیزی را که با آن بر می خورد، مگر این که آن را همچون استخوان های پوسیده و پودر شده می کرد».

در سورۀ الحاقه آیۀ (۵-۷) کیفیت وزش باد، وکمیت زمان تسلط آن، وکیفیت نابودی آن قوم را حکایت نموده است.

و دلیل اینکه ما گفتیم {تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ} درینجا انهدام خانه ها و مساکن را در بر نمی گیرد، آیۀ بعدی است که الله تعالی درآن می فرماید:

- ﴿ فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ ﴾ «پس (تند باد ایشان را فرا گرفت و همه را هلاک ساخت) که جز خانه های شان چیزی دیده نمی شد».

یعنی در اثر وزش این باد آتشین و طوفانی که هفت شب و هشت روز ادامه یافت، هیچ زنده جانی زنده نماند و جز خانه های شان چیزی برجای نماند، همه هلاک و مال دارائی شان کاملا ریشه کن شد و این عقوبت شدید، نتیجۀ بد شرک ومعاصی وشر وفساد آنان بود.

- سپس روشن می سازد که عذاب الهی مخصوص به این قوم نیست بلکه ﴿ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾ ﴾ «ما مردمان گنهگار را اینگونه سزا می دهیم».

و داستان این قوم و هلاکت شان در سورۀ اعراف آیۀ (۶۵) و سورۀ هود آیۀ (۵۰) نیز بیان شده است.

- بعد ازداستان نابودی قوم عاد، از قوت وقدرت ایشان خبر می دهد: ﴿ وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ ﴾ «و یقینا ما آنها را (دردنیا) از امکاناتی برخوردار کردیم که چنین امکاناتی را به شما نداده ایم»، امکانات مالی و اقتصادی و نیروی بدنی، لذا آنها درهمه چیز نسبت به شما برتری داشتند.

«مَكَّنَّاهُمْ» به ایشان قدرت و امکانات دادیم و حرف «إِن» درین آیه برای نفی است.

در سورهٔ غافر آیهٔ (۸۲) مـی فرمایـد: ﴿كَانُوٓا۟ أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ﴾ «آنها نسبت به اینان بیشتر و نیرومند تر و دارای آثار بیشتر در زمین بودند، پس اعمالی را که انجام می دادند، هیچ چیزی (از عذاب) را از ایشان دفع نکرد».

- سپس بیان می دارد که آنها در عین حال فاقد هیچ یک از قوه های ادارکی نبودند، ولی ازآن قوه ها بهره نبردند، مـی فرمایـد: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَأَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَىْءٍ﴾«و ما برای ایشان گوش وچشمان و دل ها دادیم، پس گوش هـا، وچشمان و دل های شان به ایشان هیچ سودی نبخشید».

با آنکه ما اسباب علمی را کاملا در اختیارشان قرار داده بودیم، ولی آنهـا ایـن اسـباب را هرگز در امر آخرت صرف ننمودند، بلکه درطلب لذات دنیا وعـیش وعشـرت خـود بـه کـار انداختند، لذا وجود این اسباب در دفع عذاب به آنها مفید واقع نشد.

- بعد ازآن علت عدم نفع این اسباب را بیان مـی کنـد: ﴿إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ «چراکه آنها ازآیات الهی انکار می ورزیدند»، و در درک و فهم آیات ازین قـوه هـا اسـتفاده نکردند، بلکه قوه های مدرکهٔ خود را در درک و فهم آیات کاملا معطل کرده به تکذیب آیـات پرداختند، لذا این قوه ها برای ایشان سودی نداد.

پس انکار از آیات الله، از یک طرف مشاعر علمی را مختل می سازد، چنانکه سـورهٔ انعـام آیهٔ (۱۱۰) و سورهٔ توبه آیهٔ (۶۷) و سورهٔ فاطر آیهٔ (۸) و سورهٔ صف آیهٔ (۵) به آن دلالت دارد.

و از طرف دیگر عذاب الهی را جلب می کند، ازین جهت بطور نتیجه می فرمایـد: ﴿وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٢٦﴾﴾ «و فرا گرفت ایشان را کیفر آن چیزی که بـه آن اسـتهزا مـی کردند»، پس آنچه را که انکار می نمودند به چشم خود مشاهده کردند.

هدف از ذکر این آیات، دادن پند و عبرت و یک نوع تهدید برای مشرکان و برای کسـانی است که از قوه های مدرکهٔ خود در معرفت حق استفاده نمی کنند، چرا که سر انجام این کـار تباهی و بربادی است.

- بعد ازآنکه از هلاکت قوم عاد خبرداد، به تعقیب آن، مشرکین مکه را مخاطب نمـوده از هلاکت کسانی خبر می دهد که با ایشان در شرک وتکـذیب مشـارکت داشـتند و در قـرب وجوار ایشان می زیستند، مـی فرمایـد: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ﴾ «و مـا اقـوامی را هلاک کرده ایم که دراطراف شما زندگی داشتند».

مانند قوم ثمود که در وادی القری، و قوم سبا که در منطقۀ یمن، و اهل مدین که در مسیر سفرهای تابستانی و زمستانی مردم قریش به سوی شام قرار داشتند و همچنین شهرهای قوم لوط که به اثر نافرمانی شان از صفحۀ هستی حذف و نابود شدند.

- باز روشن می سازد که هلاکت این اقوام، بعد از اتمام حجت صورت گرفته بود: ﴿وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾﴾ «وآیت های خود را به صورت های گوناگونی برای آنها بیان نمودیم تا باز گردند».

این آیات گاه به صورت معجزه ها، وگاه از طریق نعمت و گاهی از طریق مصیبت وگاهی به وسیلۀ بیان اوصاف وپاداش صالحین وجزای جرائم مجرمین و تواریخ اقوام، برای ایشان بیان کرده شد، تا از ضلالت و گمراهی که ناشی از تقلید روش آبا و اجداد بود، باز گردند، ولی چنین نکردند.

- پس در نتیجه عذاب الهی به سراغ شان آمد، اما هیچ مدافعی نداشتند که آنها را نجات بخشد، چنانکه می فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً﴾ «پس چرا یاری نکرد ایشان را کسانی که غیر از الله برای نزدیکی به الله، معبودان برگزیده بودند!» و چرا به کمک شان نشتافتند؟

- آن معبودان نه تنها یاری شان ندادند ﴿بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ﴾ «بلکه از انظار شان گم شدند»، و هیچ اثری ازآنها به نظر نمی رسید.

- در پایان می فرماید: ﴿وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «و این نتیجۀ دروغ و افترای آنها بود» که انواع شرک را مرتکب می شدند، و جواز آن را به الله نسبت می دادند.

این آیه تهدید به همه کسانی است که افرادی را به نام شفیع و واسطه و سفارشگر قرار داده به غرض خوش ساختن آنان به نام های شان نذر و نیاز می کنند و هنگام دعا و طلب حاجات و رفع مشکلات، آنان را شفیع و سفارش گر قرار داده برای برآورده شدن حاجات شان وسیله قرار می دهند، چون به این عقیده هستند که الله تعالی به صورت مباشردعای ایشان را قبول نمی کند، تا آنکه این بندگان مقرب را وسیله و میانجی قرار ندهند.

چنین عقیده بسیار عقیدۀ خطرناک هست و مشرکین عرب و دیگر مشرکان هم کسانی را که عبادت می کردند، به این عنوان عبادت نمی کردند که آنها خالق و رازق و معبود حقیقی هستند، بلکه آنها نیز می دانستند که معبودان شان مخلوقات هستند، ولی آنها می

پنداشتند که اگر آن معبودها را عبادت کنند، آنها رابطۀ ایشان را به الله نزدیک می سازند و اگر خواسته های شان را از طریق این قبرها و مزارات و بتان به الله عرضه کنند، الله تعالی هیچ گاه دعایشان را رد نمی کند.

پس خوانندۀ عزیز خودت قاضی باش، و مشابهتی را که در میان شرک مشرکان مکه و شرکی که در میان یکعده مسلمانان زمان حاضر وجود دارد، موازنه کن که چقدر با هم یکسان و همانند هستند، الله تعالی ما و مردم ما و همه امت اسلامی را از شر آفات شرک و انواع آن در امان داشته باشد – آمین -.

❀❀❀

مقصد پنجم: (از آیۀ ۲۹-۳۲)

قصۀ ایمان آوردن جن به قرآن و دعوت آنها قوم خود را به سوی ایمان

﴿وَإِذۡ صَرَفۡنَآ إِلَيۡكَ نَفَرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْۖ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوۡاْ إِلَىٰ قَوۡمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٣٠﴾ يَٰقَوۡمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُجِرۡكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٣١﴾ وَمَن لَّا يُجِبۡ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيۡسَ بِمُعۡجِزٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَيۡسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءُۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ﴿٣٢﴾﴾

ترجمه:

۲۹- و بیاد آور زمانی را که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را می شنیدند، هنگامی که نزد پیغمبر حاضر شدند (که او قرآن می خواند) به یکدیگر گفتند: گوش فرا دهید، پس هنگامی که (تلاوت) به اتمام رسانیده شد، به سوی قوم خود به عنوان بیم دهندگان (و دعوتگران) باز گشتند.

۳۰- آنها گفتند: ای قوم ما! یقینا ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی فرستاده شده است، باور دارنده است کتاب هایی را که پیش از وی است، به سوی دین حق و به سوی راه راست رهنمائی می کند.

۳۱- ای قوم ما ! سخن دعوتگر الله را اجابت کنید و به او ایمان بیاورید، الله گناهان شما را می آمرزد و شما را از عذاب دردناک نجات می بخشد.

۳۲- وکسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، پس او نمی تواند الله را در زمین درمانده کند (و از عذاب او بگریزد)، و نه جز الله برای او یار و یاوری است، چنین کسان درگمراهی آشکاری هستند.

تفسیر:

درین آیات از دو موضوع بحث شده است:

۱- ذکر حضور جن برای شنیدن و گوش فرا دادن به قرآن،

۲- بازگشت جنیان به سوی قوم شان به صفت دعوتگران.

موضوع اول: ذکر حضور جن برای شنیدن و گوش فرا دادن به قرآن

بعد ازآنکه الله تعالی بیان داشت که برخی از انسان ها مومن اند و برخی از ایشان کافر هستند، درینجا این امر را بیان می دارد که برخی از جنیان نیز مؤمن و برخی کافر اند، و اینکه برای مومنان ایشان ثواب داده می شود و برای کافران ایشان عذاب، و اینکه پیغمبرﷺ به سوی انس و جن مبعوث هستند.

- می فرماید: ﴿وَإِذۡ صَرَفۡنَآ إِلَيۡكَ نَفَرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ «و بیاد آور زمانی را که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را می شنیدند».

در صحیحین از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبرﷺ با گروهی از یارانش به سوی «سوق عکاظ» روان بود و پیش ازین واقعه از گوش فرا دادن جنیان به سخنان ساکنان آسمان، جلوگیری به عمل آمده و آنها با شهاب ثاقب هدف قرار گرفته بودند، در نتیجۀ این کار، شیاطین به سوی قوم خود برگشتند و گفتند: چه شده است که جلو ورود ما به آسمان و از شنیدن سخنان آسمان گرفته شده است و به سوی ما شهاب ها پرتاب می شود؟ چنین کاری حتما به خاطر حادثۀ بزرگی رخ داده است، لذا به شرق و غرب زمین سفر کنید و ببینید که چه چیز مانع گوش فرا دادن ما به اخبار آسمان شده است. پس جن هایی که به سوی منطقۀ «تهامه» در حرکت بودند، به سوی پیغمبرﷺ بر گشتند و او درآن هنگام در مقام «نخله» قصد حرکت به سوی «سوق عکاظ» را داشت و درآن هنگام با یارانش نماز فجر را می خواند، پس هنگامی که جنیان قرآن را شنیدند، به سوی آن گوش

فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: سوگند به الله، این همان چیزی است که مانع شنیدن ما به اخبار آسمان شده است، بعد از شنیدن قرآن، آنان به عنوان بیم دهنده به سوی قوم خود برگشتند و گفتند: «ما قرآن شگفت آوری را شنده ایم که به سوی صلاح رهنمایی می کند پس ما به آن ایمان آوردیم و به پروردگار خود هیچ کسی را شریک نمی سازیم» پس آیهٔ فوق نازل شد.(۱)

البته باید گفت که از روایات دانسته می شود که استماع جن به سوی قرآن چندین مرتبه صورت گرفته است، در مرتبهٔ نخست پیغمبرﷺ از آمدن جنیان و شنیدن ایشان به قرآن مطلع نشد، تا آنکه درختی که پیغمبرﷺ به سوی آن نماز می خواند، ایشان را مطلع ساخت و این همان مرتبه ای است که در باره اش این آیات نازل شد.

البته در ملاقات های بعدی پیغمبرﷺ جن ها را دیدند و برای ایشان احکام و مسائل مورد ضرورت شان را بیان داشتند، چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -ﷺ- ذَاتَ لَيْلَةٍ فَفَقَدْنَاهُ فَالْتَمَسْنَاهُ فِي الأَوْدِيَةِ وَالشِّعَابِ فَقُلْنَا اسْتُطِيرَ أَوِ اغْتِيلَ - قَالَ - فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا إِذَا هُوَ جَاءٍ مِنْ قِبَلِ حِرَاءٍ - قَالَ - فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْنَاكَ فَطَلَبْنَاكَ فَلَمْ نَجِدْكَ فَبِتْنَا بِشَرِّ لَيْلَةٍ بَاتَ بِهَا قَوْمٌ. فَقَالَ «أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَذَهَبْتُ مَعَهُ فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ». قَالَ فَانْطَلَقَ بِنَا فَأَرَانَا آثَارَهُمْ وَآثَارَ نِيرَانِهِمْ وَ سَأَلُوهُ الزَّادَ فَقَالَ: «لَكُمْ كُلُّ عَظْمٍ ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ أَوْفَرَ مَا يَكُونُ لَحْمًا وَكُلُّ بَعَرَةٍ عَلَفٌ لِدَوَابِّكُمْ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «فَلاَ تَسْتَنْجُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا طَعَامُ إِخْوَانِكُمْ.

«ما یک شب همراه پیغمبرﷺ بودیم، پس ایشان را گم کردیم، لذا در وادی ها و دره ها ایشان را جستجو کردیم و پیش خود گمان کردیم که پیغمبرﷺ یا ربوده شده است و یا ترور شده است. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: پس ما بدترین شبی را که مردمی سپری کرده باشد، پشت سرگذراندیم، هنگامی که در وقت صبح داخل شدیم، نا گهان دیدیم که پیغمبرﷺ از سوی غار حراء آمد، او می گوید: پس ما گفتیم: یا رسول الله ! ما شما را گم کردیم و جستجویتان کردیم، اما شما را نیافتیم، پس ما بدترین شبی را که کسی سپری

۱- صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب الجهر بقراءة صلاة الفجر، حدیث: ۷۷۳، صحیح مسلم، کتاب الصلاة ، باب الجهرة بقراءة صلاة الفجر...، حدیث: ۱۰۳٤.

کند، پشت سرگذراندیم. پیغمبر ﷺ فرمود: دعوتگر جن نزدم آمد، من بـا او رفـتم و برآنهـا قرآن را خواندم. ابن مسعود گفت: پس پیغمبر ﷺ ما را با خود برد و نشانه های آنهـا و نشـان آتش های شان را برای ما نشان داد. (و جن ها در همین شب) از پیغمبـر ﷺ در مـورد توشـه پرسیدند: پس به ایشان گفت: برای شما در هر استخوانی که نام الله برآن گرفته شده باشـد، و در دسترس شما قرار گیرد، گوشت فراوان به کامل ترین حالت می باشد و هر پاروی شـتر، علف و خوراکی حیوانات شما است». و به همین اساس رسول الله ﷺ فرمود: بـه اسـتخوان و پاروی چهارپایان استنجا نکنید، چرا که این هردو، طعام بـرادران شـما (و طعـام حیوانـات) ایشان است». [1]

این حدیث صراحت کامل دارد که حضور پیغمبر ﷺ در مجلس جنیان بـه اسـاس دعـوت خود آنها صورت گرفته است، لذا این واقعه غیر از واقعه ای است که در حـدیث ابـن عبـاس بیان شده است.

- کیفیت استماع جنیان را به تلاوت قـرآن بیـان مـی کنـد: ﴿فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ﴾ «هنگامی که نزد پیغمبر حاضر شدند (که او قرآن می خواند) به یکـدیگر گفتنـد: (خـاموش باشید و) گوش فرا دهید»، پس آنان قرائت پیغمبر صـلی الله علیـه وسـلم را تـاآخر گـوش گرفتند و از محتوای قرآن آگاهی حاصل نمودند، و از دل به آن باور و تصدیق نمودند.

موضوع دوم: بازگشت جنیان به سوی قومشان به صفت دعوتگران

- ﴿فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوۡاْ إِلَىٰ قَوۡمِهِم مُّنذِرِينَ ۝٢٩﴾ «پس هنگامی که (تلاوت) به اتمام رسانیده شد، به سوی قوم خود به عنوان بیم دهندگان (و دعوتگران) باز گشتند».

ازین آیه دانسته می شود که آن جنیان از شنیدن قـرآن متـأثر شـده ایمـان آوردنـد و وجیبهٔ اهل ایمان نیز همین است که هرگاه به سخن حق آگاهی حاصل نمود، سـعی ورزد تـا دیگران را نیز به آن آگاه سازد، در نشر و پخش خیر فعالانه سهم گرفته سبب نجات دیگـران شود، طوری که جنیان هنگامی که قرآن را شنیدند، به آن ایمان آوردند و با دل هـای مملـو ازایمان برای اجرای وظیفهٔ دعوت به سوی قوم خود برگشتند و به دعوت آنها پرداختند:

- ﴿قَالُواْ يَٰقَوۡمَنَآ إِنَّا سَمِعۡنَا كِتَٰبًا﴾ «آنها گفتند: ای قوم ما! یقینا ما کتاب (عجیب و قابـل شگفتی) را شنیدیم».

۱- صحیح مسلم، کتاب الصلاة ، باب الجهرة بقراءة صلاة الفجر...، حدیث: ۱۰۳۵ .

سپس این کتاب را به سه وصف توصیف نمودند:

۱- ﴿أُنزِلَ مِنۢ بَعۡدِ مُوسَىٰ﴾ «بعد از موسی فرو فرستاده شده است».

آنها ازکتاب موسی علیه السلام نام بردند درحالی که درمیان نزول این کتاب و درمیان موسی فاصلهٔ زمانی زیادی وجود دارد و ازکتاب عیسی علیه السلام یادآور نشدند، چرا که تورات درمیان یهودیان ومسیحیان اصل متفق علیه است، و انجیل شریعت مستقل نیست بلکه تابع شریعت تورات است.

۲- ﴿مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ﴾ «باور دارنده است کتاب هایی را که پیش از وی است»، یعنی محتوای این کتاب با محتوای کتاب های انبیای پیشین هم آهنگ است؛ خوبی هائی که درکتاب های پیشین است: مانند توحید، نبوت، معاد، طهارت و اخلاق، همه درین کتاب نیز موجود است.

۳- ﴿يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٣٠﴾ «به سوی دین حق و به سوی راه راست رهنمائی می کند»، راهی که هیچ نوع کژی و انحراف درآن وجود ندارد، از افراط و تفریط پاک است.

ازین آیات برمی آیدکه آن جن ها به موسی علیه السلام و به کتاب او عالم بودند و ازطرف دیگر به اوصاف وکمال قرآن و اشتمال آن برحقائق علمی آن آگاهی حاصل نمودند.

بعد از بیان اوصاف قرآن، قوم خود را به اجابت و ایمان به پیغمبر ﷺ دعوت داده گفتند:

- ﴿يَٰقَوۡمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِيَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ﴾ «ای قوم ما ! سخن دعوتگر الله را اجابت کنید و به او ایمان بیاورید».

اگرچه دستور به اجابت دعوت، تمام ماموارت را دربر می گیرد، ولی ایمان را به خاطر اهمیتش به طور مشخص ذکر نمودند.

این آیه دلیل برآن است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم به سوی انس وجن، هردو مبعوث است و این مزیت تنها مخصوص جناب او است که هیچ پیغمبر دیگر از این امتیاز برخوردار نبود. ([1])

- سپس برای اجابت دعوت و ایمان به الله تعالی، دو فائدهٔ عظیم را یادآور شدند:

۱- ﴿يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ﴾ « الله گناهان شما را می آمرزد»،

---

[1] - تفسیر قرطبی: ۱۴۳/۱۶ ملاحظه شود .

۲- ﴿وَيُجِرۡكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝٣١﴾ «و شما را از عذاب دردناک نجات می بخشد».

- بعد از فوائد اجابت و ایمان، عواقب بد ترک اجابت را بیان داشته قوم خود را هشدار داده گفتند: ﴿وَمَن لَّا يُجِبۡ دَاعِيَ ٱللَّهِ فَلَيۡسَ بِمُعۡجِزٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَيۡسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءُۚ﴾ «وکسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، پس او نمی تواند الله را در زمین درمانده کند (و از عذاب او بگریزد)، و نه غیر از الله برای او یار و یاوری است».

نظیر این آیه در سورهٔ جن (۱۲) مذکور است.

- ﴿أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ۝٣٢﴾ «چنین کسان درگمراهی آشکاری هستند»، یعنی کسانی که حق را دیده و شنیده و دانسته ازآن انکار می کنند، گمراهی آنها کاملا آشکار و واضح است.

مقصود این آیات دو چیز است:

یکی توبیخ و نکوهش قریش و کسانی است که در برابر حق تسلیم نمی شوند، در حالیکه این گروه جنیان به محض شنیدن قرآن به آن ایمان آوردند و دانستند که از نزد الله تعالی نازل شده است.

هدف دیگر این آیات تسلی برای پیغمبرﷺ در برابر اذیت و تکالیفی است که از سوی قومش به او می رسید که در نتیجهٔ همین آزار و اذیت، پیغمبرﷺ به غرض دعوت قبیلهٔ ثقیف به سوی طائف رفت تا شاید آنها دعوتش را بپذیرند، اما رویه و برخورد مردم ثقیف به مراتب بدتر از برخورد و رویهٔ قریشیان بود، چنانچه آنها مردمان کم عقل و اطفال خود را تحریک نمودند، پس آنان پیغمبرﷺ را سنگباران کردند تا آنکه خون از بدن شان جاری شد.

پس به هنگام برگشت شان به سوی مکه در منطقهٔ «نخله» این جنیان به تلاوت ایشان گوش فرا دادند و ایمان آوردند و به سوی قوم خود به صفت دعوتگر برگشتند و ازین واقعه الله تعالی پیغمبرش را آگاه ساخت که این امر مایهٔ خوش حالی ایشان و تقویت روحیهٔ دعوتی ایشان گردید.

علماء گفته اند: در میان جنیان پیغمبران وجود ندارد و پیغمبران تنها مخصوص انسان ها است، البته در میان جن، «نُذُر» یعنی دعوتگران و بیم دهندگان وجود دارد که قوم خود را به حق و توحید دعوت می دهند.

❁❁❁

مقصد ششم: (از آیهٔ ۳۳-۳۵) **اثبات قیامت و دستور به صبر**

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ
إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ
يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٣٥﴾﴾

ترجـــمه:

۳۳- آیا نمی دانند الله که آسمان ها و زمین را آفریده است و به آفرینش آنها مانده نشده است، توانا است که مرده گان را زنده گرداند، آری، او برهرچیز توانا است.

۳۴- و روزی که کافران برآتش عرضه می شوند (برای آنان گفته می شود) آیا این حقیقت ندارد؟ می گویند: چرا نه، سوگند به پروردگارمان (که حق است) الله به ایشان می گوید: پس بچشید عذاب را به خاطر اینکه کافر بودید.

۳۵- پس تو (در برابر تکذیب و اذیت های آنها) صبرکن همانگونه که پیغمبران اولوالعزم صبر نمودند و درطلب عذاب برای ایشان مشتاب، روزی که ایشان چیزی را که وعده داده می شوند، می بینند، گمان می کنند که گویا ایشان در دنیا جز ساعتی از روز نمانده اند. (این قرآن) برای همه گان ابلاغ است، پس جز گروه بدکاران هلاک کرده نمی شوند.

تفســـیر:

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است :

۱- اثبات قیامت و تهدید و وعید برای منکران قیامت،
۲- دستور به صبر و بیان انجام بد کافران.

موضوع اول: اثبات قیامت و تهدید و وعید برای منکران قیامت

از آغاز سوره تا اینجا اثبات توحید و ابطال سخنان بت پرستان و همچنان اثبات نبوت و مناقشهٔ مشرکان و ابطال شبهات ایشان و توبیخ آنها در برابر عدم ایمان شان بود و اینکه گروهی از جن به مجرد شنیدن آیه های از قرآن ایمان آوردند؛ و چون مشرکان همانند

مسئلهٔ توحید و نبوت از معاد نیز منکر بودند، لذا درینجا به اثبات معاد پرداخته برای آن اقامهٔ دلیل نموده می فرماید:

- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾ «آیا نمی دانند الله که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفرینش آنها مانده و عاجز نشده است، توانا است که مرده گان را زنده گرداند».

رؤیت درینجا، رؤیت قلبی است، لذا «أَوَلَمْ يَرَوْا» درینجا به معنی «ألم یعلموا» یعنی آیا ندانستند و نیاندیشیدند است. و مقصود از استفهام درین آیه، توبیخ و سرزنش است. «لَمْ يَعْيَ» به معنی «مانده نشد، عاجز نشد» است، از فعل «عَيِيَ، يَعيَى» از باب «سَمِعَ» مصدرش «العِيّ» به معنی : عجز، نا توانی، ماندگی است.

در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۷) می فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «یقینا آفرینش آسمانها و زمین بزرگ تر از آفرینش انسان است، ولیکن بیشتر مردم نمی دانند».

پس ذاتی که آسمان ها و زمین را با همه عظمتی که دارند، آفرید و در آفرینش آن با هیچ نوع عجز و واماندگی روبرو نشد، او به اعادهٔ مجدد مخلوق کوچکی همچون انسان، به مراتب قادر تر است.

- لذا می فرماید: ﴿بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٣٣﴾ «بلی، او برهرچیز توانا است»، و او بسیار به آسانی می تواند مردگان را دوباره زنده کند.

بعد از ارائهٔ دلیل برای اثبات معاد، به غرض تهدید و وعید منکران قیامت، بعض احوال ایشان را در قیامت وصحنه های از مجازات شان را یادآوری نموده می فرماید:

- ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ﴾«و روزی که کافران برآتش عرضه می شوند (برای آنان گفته می شود) آیا این حقیقت ندارد؟» یا اینکه هنوز هم از حقانیت آن انکار می ورزید؟

-آنها چاره ای جز این ندارند که اعتراف کنند ﴿قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا﴾«می گویند: بلی، سوگند به پروردگارمان (که حق است)» و هیچ نوع شک و شبهه ای درآن وجود ندارد.

- پس ازین اعتراف: ﴿قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ۝٣٤﴾ «الله به ایشان می گوید: پس بچشید عذاب را به خاطر اینکه کافر بودید»، و ازین روز و از ملاقات آن انکار می

کردید، و آمادهٔ پذیرش و ایمان به آن نبودید، اکنون که حقائق را مشاهده می کنید، اعتراف تان برای شما سودی نمی بخشد.

موضوع دوم: دستور به صبر و بیان انجام بد کافران

بعد از اثبات سه موضوع اساسی: «توحید و نبوت و معاد» و پاسخ به شبهات مشرکان، الله تعالی پیغمبر خود را در برابر تکذیبی که از سوی کافران با آن مواجه می شد، به صبر و شکیبائی دستور داده می فرماید:

- ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ «پس تو (در برابر تکذیب و اذیت های آنها) صبرکن همانگونه که پیغمبران اولوالعزم صبر نمودند»، چنانچه نوح علیه السلام (۹۵۰) سال مصروف دعوت بود، ولی تعداد بسیار کمی از قومش به او ایمان آوردند.

ابراهیم علیه السلام را به خاطر دعوتش درآتش انداختند؛

موسی علیه السلام را تا آخرین سرحد مورد اذیت قرار دادند؛

عیسی علیه السلام را خواستند به قتل برسانند.

اما این پیغمبران هیچ گاه دامن صبر را از دست ندادند، و سرانجام الله تعالی آنها را پیروز و کافران را هلاک ساخت و کسانی را که به قصد کشتن عیسی عليه السلام آمده بودند، در مقصد شان کامیاب نساخت، بلکه الله سبحانه او را نجات بخشید.

معنای اولوالعزم:

عزم به معنای تصمیم قاطع بر تنفیذ امور، پس مطابق این معنی تمام انبیاء - علیهم السلام - اولوالعزم هستند، ولی این لفظ به پنج پیغمبری که صاحبان شریعت بزرگ هستند، به طور خاص اطلاق شده است، که عبارت اند از:

نوح عليه السلام، ابراهیم عليه السلام، موسی عليه السلام، عیسی عليه السلام، و محمد صلی الله علیه وسلم.

ذکر این پنج رسول در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۳) در سورهٔ أحزاب آیهٔ (۷) در سورهٔ شوری آیهٔ(۱۳) آمده است. اما لفظ اولو العزم تنها درهمین سوره ذکر شده است.

- سپس می فرماید: ﴿وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ﴾ «و درطلب عذاب برای ایشان مشتاب»، زیرا عذاب برآنها حتما آمدنی است، چنانکه در سورهٔ مزمل می فرماید: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾﴾ «مرا با تکذیب کنندگان صاحبان رفاهیت بگذار و ایشان را اندکی مهلت ده».

- باز می فرماید: ﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَ مَا يُوعَدُونَ لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّن نَّهَارِۭۚ﴾ «روزی که ایشان می بینند چیزی را که وعده داده می شوند، (گمان می کنند که) گویا ایشان در دنیا جز ساعتی از روز نمانده اند»، چنانکه در سورۀ طه آیۀ (۱۰۴) و سورۀ مومنون آیۀ (۱۱۲-۱۱۳) و سورۀ نازعات آیۀ (۴۶)از همین حقیقت خبرداده است.

- بازهم به غرض تهدید می فرماید: ﴿بَلَٰغٞۚ﴾ «(این قرآن) برای همه گان ابلاغ است» که به توسط پیغمبر برای ایشان رسانیده می شود. «بلاغ» خبر است برای مبتدای محذوف، تقدیرش « هذا القرآن بلاغ» است. یعنی در تبلیغ و انذار مردم از عذاب الهی، و در برحذر داشتن شان از عقوبت به سبب کفر و عصیان، قرآن کافی است.

و در سورۀ ابراهیم آیۀ (۵۲) می فرماید: ﴿هَٰذَا بَلَٰغٞ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾« این قرآن برای همه مردمان ابلاغ است (و برای تبلیغ نازل شده است) تا به وسیله آن بیم داده شوند و تا بدانندکه معبود شان تنها یکی است وتا خردمندان پندگیرند».

- درپایان سورۀ می فرماید: ﴿فَهَلۡ يُهۡلَكُ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٣٥﴾ «پس جز گروه بدکاران هلاک کرده نمی شوند».

مقصود از «ٱلۡفَٰسِقُونَ » انسان های کافر و مشرک است، یعنی کسانی مراد است که به سبب کفر و شرک از دایرۀ ایمان و اسلام بیرون شده اند، اما فاسق به سبب گناهان کمتر از شرک و کفر، در مفهوم این آیه داخل نیست، زیرا چنین فاسق تحت مشیت الله تعالی قرار دارد، اگر خواسته باشد، به قدر گناهانش عذابش می کند، سپس به بهشت می فرستدش و اگر خواسته باشد، از وی درگذر می کند و روانۀ بهشتش می کند، و چنین فاسق نظر به نصوص زیادی، به هیچ صورت برای همیش در دوزخ نمی ماند.

پایان سورۀ أحقاف

الحمدلله الذي بنعمته تتم الصالحات والصلوة والسلام علی
رسوله محمد وعلی آله و جمیع أزواجه و الأصحاب

تفسیر

سورهٔ محمد

این سوره از جملهٔ سوره های مدنی بوده بعد از سورهٔ حدید نازل شده است، در ترتیب نزول (۹۵) و در ترتیب مصحف (۴۷) و عدد آیاتش (۳۸) آیه است.

سبب تسمیه:

این سوره به بدان سبب «سورهٔ محمد» نامیده شده است که درآیهٔ دوم این سوره نام مبارک پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم ذکر شده، و نام محمد ﷺ در قرآن کریم تنها در چهار موضع با صراحت ذکر شده است: یکی در سورهٔ آل عمران، آیهٔ (۱۴۴)، دوم: در سورهٔ احزاب آیهٔ (۴۰)، سوم: درین سوره، چهارم: در سورهٔ فتح آیهٔ (۲۹).

و تنها در سورهٔ صف آیهٔ (۶) از زبان عیسی علیه السلام به نام «احمد» ذکر شده است، و در دیگر مواضع به صفت رسول و نبی ذکر شده است.

و نام دیگر این سوره، سورهٔ قتال است، چرا که موضوع این سوره قتال در راه الله تعالی است و بیان احکام آن در اثنای جنگ و بعد از جنگ است.

مناسبت این سوره به ما قبلش:

آغاز این سوره به آخرین آیهٔ سورهٔ احقاف ﴿فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ۝٣٥﴾ ارتباط بسیار قوی دارد، حتی اگر «بسم الله» از میان برداشته شود، تسلسل کلام چنان به هم چسپیده است که گویا هردو آیه، یک آیه است.

محتوای سورهٔ محمد:

موضوع محوری این سوره جهاد در راه الله تعالی است، و چون این سوره از سوره های مدنی است، می بینم که درآن، احکام تشریعی به خصوص احکام قتال و اسیران و غنائم، و

همچنان وصف کافران و مؤمنان و جزای هردو فریق در دنیا و آخرت، و به همین ترتیب احوال منافقان و مرتدین و وعد و وعید ایشان مورد بحث قرار گرفته است.

این سوره به اعتبار تنوع مطالب به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۱۵) شرح تقابل میان مؤمنان و کافران و پیامد ایمان و کفر همراه با بیان احکام قتال و اسیران جنگی است.

و عناوین مطالب این بخش ازین قرار است:

- بیان عملکرد کافران و نتیجهٔ کفر ایشان، بیان اعمال مؤمنان و نتیجهٔ آن.
- بیان شیوهٔ برخورد با مشرکان در اثنای معرکه و بعد از آن، بیان ثواب شهداء و ترغیب به سوی جهاد، بد دعایی در حق کافران و بیان علت نابودی اعمال شان.
- تهدید برای کفار و بیان علت پیروزی مسلمانان و عقوبت کافران، بیان تفاوت حال مؤمنان و کافران در آخرت.
- تقابل در میان مؤمنان و کافران در دنیا و آخرت.

بخش دوم: (از آیهٔ ۱۶ تا آخر سوره) بیان حالت متفاوت مؤمنان و منافقان و تذکیر به حکمت جهاد همراه با تزهید در امر دنیا و ترغیب به سوی آخرت است.

و فشردهٔ مطالب آیات این بخش بدین قرار است:

- بیان حال متفاوت منافقان و مؤمنان به هنگام شنیدن آیات اعتقادی، تهدید برای منافقان، دستور برای پیغمبرﷺ به پیروی از علم وعمل و بیان حال متفاوت مومنان و منافقان دربرابر آیات عملی قرآن.
- بیان ارتداد منافقان و سبب آن، تهدید و وعید برای این مرتدان، حکمت مشروعیت جهاد، بیان احوال کفار و حکم اعمال ایشان، ترغیب به سوی طاعت الله و رسول و هشدار از مخالفت ایشان و ترغیب مؤمنان به سوی جهاد و وعدهٔ ثواب کامل برای ایشان.
- و در اخیر تزهید در امر دنیا و ترغیب به سوی آخرت است.

❀❀❀

بخش اول: (از آغاز سورهٔ تا آیهٔ ۱۵).

این آیات در چهار مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آغاز تا آیهٔ ۳) **بیان فرق میان مؤمنان و کافران**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ﴿٣﴾﴾

ترجـــمه:

۱- کسانی که کافر شدند و مردمان را از راه الله باز داشتند، الله اعمال آنها را برباد می کند.

۲- وکسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند و باور کردنـد بـه کتـابی کـه بـر محمد فروفرستاده شده است، و آن (کتاب نازل شده) حق است از جانب پروردگار شان، الله گناهان شان را از ایشان می بخشد و حال آنها را اصلاح می کند.

۳- این به خاطری است که کافران از دین باطل پیروی می کنند و مومنان از حقی پیروی می کنند که از جانب پروردگارشان آمده است، این گونه الله برای مردم احوال و اوصاف شان را واضح بیان می کند.

تفســـیر:

درین آیات مسائل زیر مورد بحث قرار گرفته است:

۱- بیان عملکرد کافران و نتیجهٔ کفر ایشان،

۲- بیان اعمال مؤمنان و نتیجهٔ آن .

مسئلهٔ اول: بیان عملکرد کافران و نتیجهٔ کفر ایشان

- ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ «کسانی که کافرشدند و مردمان را از راه الله باز داشتند». یعنی کفر شان متعدی است و دو نوع جنایت را مرتکـب شـده انـد و ایـن گـروه همـان سرکردگان کفار اند که همیشه پیروان خود را به وسائل گوناگان از پیروی حق باز می دارنـد، نه تنها خود شان کافراند بلکه دیگران را هم کافر می سازند.

- پس حکمی که برین دو عملکرد قبیح آنها مرتب می شود، اینسـت کـه: ﴿أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾﴾ «الله اعمال آنها را بر باد می کند».

یعنی از اعمال حسنه ای که انجام می دهند، مانند صلهٔ رحمی، مواسات فقراء ومساکین و خدمات اجتماعی، از هیچ کدام این اعمال در آخرت بهره ای نمی برند، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۲۳) می فرماید: ﴿ وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَـٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا ﴾ «و ما به سوی هر عملی که در دنیا انجام داده اند متوجه می شویم وآن را همانند غبار پراگنده برهوا می سازیم». وهمچنین سورهٔ هود آیهٔ (۱۵-۱۶) اشاره به این مسئله است.

یا مقصود آیه اعمال سئیهٔ آنها است، از قبیل مکر وحیله و تدبیری که در برابر پیغمبرﷺیا در برابر مومنان و بر ضد کارهای خیر و نا بود ساختن حق، می سنجیدند، همه ای این تدابیر را الله تعالی باطل و غیر مؤثر می سازد.

درصورت اول ثواب اعمال شان باطل، در صورت دوم اثر آن محو خواهد شد.

مقصود این آیه کفار و مشرکان قریش و همچنین هرکسی است که بر ضد حق دست به توطیه می زند و می خواهد تا آن را خموش سازد، کارش بی اثر و از رسیدن به هدفش محروم خواهد ماند و خودش مستحق عذاب خواهد شد، چنانکه در سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۰) می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَمْكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۖ وَمَكْرُ أُوْلَـٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴾ «و کسانی که نقشه های سوء می کشند و نیرنگ ها به راه می اندازند، عذاب سختی دارند و نقشه ها و نیرنگ های شان نقش بر آب و تباه می شود».

چنانچه ما شاهد نقش برآب شدن همه توطیه های هستیم که جهان غرب به خاطر نابودی و یا حد اقل مغشوش نشان دادن چهرهٔ پاک اسلام، می سنجند و به خاطر این مطلب سرمایهٔ هنگفتی را به مصرف می رسانند، اما این توطیه ها هیچ گاه جلو گسترش اسلام را حتی در داخل همان جوامع غربی گرفته نتوانسته است و سالانه هزاران تن به اسلام مشرف می شوند. این بدان خاطر است که الله تعالی در بارهٔ توطیه های کفار فرموده است: ﴿ أَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ۝١ ﴾ «الله اعمال آنها را برباد می کند».

مسئلهٔ دوم: بیان اعمال مومنان و نتیجهٔ آن

در آیهٔ اول سوره، عملکرد کافران و نتیجهٔ کفرشان بیان شد، درینجا اعمال مومنان و حکم مرتب برآن را بیان داشته می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ﴾ «وکسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند و باور کردند به کتابی که بر محمد فروفرستاده شده است و آن (کتاب) حق است از جانب پروردگار شان».

یعنی تنها اقرار زبانی کافی نیست بلکه مراد ایمانی است که مبدأ حرکت وعمل باشد که به جا آوری اعمال صالحه است و اینهم کافی نیست بلکه ایمان وعمل صالح شان درپرتو ایمان به قرآن باشد، ازهمین وجه ایمان به قرآن را به صورت خاص ذکر نمود.

نا گفته نماند که کلمۀ ایمان، تمام اعمال صالحه و اعتقادیات را در برگیرنده است، اما گاهی به خاطر ابراز اهمیت یک موضوع بعد از لفظ عام، یکی از مشمولاتش به طور مشخص ذکر می شود، چنانکه درینجا بعد از ایمان، عمل صالح ذکر شد، و بعد ازآن ایمان به قرآن ذکر شد، که از باب عطف خاص بر عام است، و هردو در مُسمّای ایمان داخل است، و لی چون اینجا مقصود بیان اهمیت عمل صالح و ایمان به قرآن بود، لذا به صورت مشخص از آنها نام برد.

- بعد ازآن نتیجه ای را که بر وصف ایمان و عمل صالح مرتب می شود، ذکر می کند:

۱- ﴿كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ﴾ «الله گناهان شان را از ایشان می بخشد»، طبعا هیچ انسان خالی از گناه نیست، چون اینها پایه های ایمان را استحکام بخشیده اند، ازین رو الله سبحانه گناهان ایشان را می بخشد، وایمان آنها را متزلزل نمی سازد.

۲- ﴿وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ۝٢﴾ «و (الله به سبب پیروی قرآن) حال آنها (و نیات وعقائد و اعمال ظاهر و باطن ودین ودنیا وآخرت آنان) را اصلاح می کند».

بیان علت این دو حکم گذشته:

بعد ازآنکه در دو آیۀ گذشته اوصاف دو گروه و احکام و نتایج مرتب بر اوصاف ایشان را بیان کرد، حالا در آیۀ سوم به سوی علت این هردو حکم مختلف اشاره می کند:

- نخست علت نابودی و بربادی اعمال کفار را بیان می کند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡبَٰطِلَ﴾ «این به خاطری است که کافران از دین باطل پیروی می کنند»، و همین پیروی باطل، سبب بربادی شان گردید. «ذَٰلِكَ» به تأویل «مذکور» اشاره به باطل ساختن اعمال کافران و عفو سیئات و اصلاح حال مومنان است.

مراد از پیروی باطل، پیروی مطلق غیرالله، یا پیروی از شیطان و پیروی دین باطل پدران و پیروی رسم و رواج و پیروی هرچیزی است که خلاف حق باشد.

- سپس به سوی علت اصلاح حال مومنان اشاره می کند: ﴿وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡحَقَّ مِن رَّبِّهِمۡ﴾ «و مومنان از حقی پیروی می کنند که از جانب پروردگارشان آمده است»، و پیروی از حق سبب مغفرت و اصلاح حال شان شد.

- بعد از بیان حال کافر و حال مومن، می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَٰلَهُمْ ۝٣﴾ «این گونه الله برای مردم احوال و اوصاف شان را واضح بیان می کند».

همانگونهٔ که برای مردم در دو آیهٔ گذشته اهل شر، واهل خیر را بیان کرد و برای هریک ازین دو گروه وصف ویژه ای را ذکر کردکه به وسیلهٔ آن کاملا شناخته می شوند، همچنین درآینده برای فهماندن مردم، احوال هر یک ازین دوگروه را واضح می سازد تا در هرزمان برای مردم مشخص باشند.

آیاتی که تا اینجا ذکر شد برای مطالب بعدی که بحث قتال است، حیثیت تمهید را دارد، لذا ازینجا به بعد به مسائل و احکام قتال می پردازد.

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۴-۹)

احکام قتال و اسیران جنگی و حکم کسانی که در راه الله کشته می شوند

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا۟ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَا۟ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ۝٤ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ۝٥ وَيُدْخِلُهُمُ ٱلْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ۝٦ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن تَنصُرُوا۟ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۝٧ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ۝٨ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ۝٩﴾

ترجـــمه:

۴- پس هنگامی که باکافران (در میدان نبرد) رو به رو شوید، گردن های شان را بزنید، (این کار را ادامه دهید) تا هنگامی که آنها را (به سبب قتل وجرح) از پای درآورید، پس (اسیران) آنان را محکم ببندید، پس ازآن (اختیار دارید) که برآنان منت می گذارید (و آزاد شان می کنید) یا از ایشان فدیه می گیرید (و آزاد شان می کنید، واین وضع ادامه دهید) تا زمانیکه جنگ بار خود را بر زمین نهد، برنامهٔ (جنگ) همین است، و اگر الله می خواست خودش از ایشان انتقام می گرفت و لیکن می خواهد تا بعضی شما را به

بعض دیگر بیازماید وکسانی که در راه الله کشته شوند، پس الله اعمال آنها را هرگز ضائع نخواهد ساخت.

۵- به زودی الله آنها را (به سوی بهشت) رهنمائی می کند وحال شان را خوب می کند.

۶- وآنان را به بهشتی داخل می کند که آن را برای ایشان معرفی کرده است.

۷- ای مومنان ! اگر دین الله را نصرت دهید، الله شما را نصرت می دهد وگام های شما را استوار نگه می دارد.

۸- وکسانی که کافرشدند، پس مرگ باد به آنها و الله اعمال ایشان را نابود سازد.

۹- این بدان سبب است که آنان بد پنداشتند آنچه را که الله نازل فرموده بود، پس الله اعمال ایشان را برباد و باطل ساخت.

تفسیر:

این آیات بر مسایل آتی مشتمل است:

۱- بیان شیوهٔ برخورد با مشرکان در اثنای معرکه و بعد ازآن،

۲- بیان ثواب شهداء و ترغیب به سوی جهاد،

۳- بد دعایی در حق کفار و بیان علت نابودی اعمال شان.

مسئلهٔ اول: بیان شیوهٔ برخورد با مشرکان در اثنای معرکه و بعد ازآن

بعد ازآنکه الله تعالی مردم را به دو دسته تقسیم کرد: یک دستهٔ کافران که از باطل پیروی می کنند و دوم: دستهٔ مؤمنان که از حق پیروی می کنند، حالا درین آیات برای پیروان حق، شیوه و قواعد جنگ با مشرکان را در اثنای معرکه و بعد از پایان معرکه بیان می دارد،چنانکه می فرماید:

- ﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ ﴾ «پس هنگامی که (در میدان نبرد باکافران) رو به رو شوید، گردن های شان را بزنید».

کلمهٔ «ضَرۡب» در «فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ» مصدر به معنی فعل امر است و مقصود ازآن کشتن کافران در میدان جنگ است به هر وسیله ای که باشد، به شمشیر، به نیزه و تیر و تفنگ.

- و این وضع را ادامه دهید ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ ﴾ «تا هنگامی که آنها را (به سبب قتل وجرح) از پای درآورید، پس (اسیران) آنان را محکم ببندید».

«أَثْخَنتُمُوهُمْ» از پای درآوردید، بر آنها غالب شدید. از مادۀ «إِثْخَان» به معنی غلبه چه به وسیلۀ قتل و کشتار باشد و چه به وسیلۀ زخمی ساختن. «فَشُدُّوا» محکم ببندید، «الْوَثَاقَ» ریسمان و طنابی که اسیران با آن محکم بسته می شوند.

مقصود آیه اینست که هنگامی که به وسیلۀ کشتار و زخمی ساختن کافران، آنها را از پای درآوردید و بر آنها غالب و چیره شدید، پس کسانی از ایشان را که اسیر می گیرید، آنها را با ریسمان و طناب خوب محکم ببندید، تا امکان گریختن و فرار شان باقی نماند.

و یا اینکه «أَثْخَنتُمُوهُمْ» به معنای مبالغه در قتل و کشتار است و درین صورت مطلب آیه اینست: هنگامی که لشکر کافران را خوب کشتار نمودید، تا آنکه عدد کمی ازآنها باقی ماند، پس درین صورت آنها را اسیر بگیرید و «فَشُدُّوا الْوَثَاقَ» با ریسمان و طناب محکم بندید.

- بعد از بستن اسیران، حکم ایشان را بیان می کند: ﴿فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ «پس ازآن (اختیار دارید) که برآنان منت می گذارید (و آزادشان می کنید یا به بردگی می گیرید و) یا از ایشان فدیه می گیرید» و آزاد شان می کنید.

در کلمۀ «مَنًّا» آزاد ساختن بدون عوض و همچنان به بردگی گرفتن همه داخل است، زیرا ترک قتل و به بردگی گرفتن، یک نوع احسان است.

یعنی احسان کردن و از ایشان فدیه گرفتن از آنان یک امر مباح و وابسته به مصلحت است، لذا اگر امیر مسلمانان مصلحت را در قتل شان ببیند، می تواند اسرای کافران را به قتل برساند و اگر مصلحت را در آزاد ساختن و فدیه گرفتن بداند، می تواند، چنین کند.

و همچنین پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جملۀ اسیران بدر، دو تن : عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث را به قتل رساند، اما بقیه اسیران را در عوض فدیه آزاد ساخت.

ازین آیه دانسته می شود که کیفیت معامله با اسیران، بستگی به مصلحت مسلمانان دارد، مسلمانان بعد از سنجش مصلحت شان، می توانند کسی از اسیران را خواسته باشند، بکشند و یا تبادله کنند و یا هم بدون فدیه آزاد کنند و یا فدیه گرفته آزاد سازند.

- بعد ازآن حکمت و علت این کشتار و به اسارت گرفتن را بیان می کند: ﴿حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ «تا اینکه جنگ بار خود را بر زمین نهد»، و شوکت کفر سرکوب گردد، کفر و شرک نابود شود و غلبه ازآن اسلام و مسلمانان گردد.

چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۹۳) وسورهٔ أنفال آیه (۳۹) مـی فرمایـد: ﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ ﴾«و با ایشان تا آن وقت بجنگید که شرک نابود شود و دین خاص برای الله باشد».

«أَوْزَار» بارهای گران، انتهای حالت جنگ را به نهادن بارهای گران تشبیه داده است یعنی با نابود شدن و اسیر شدن کافران، اسباب جنگ باقی نماند و جنگ متوقف شود.

برخی گفته اند: عبارت به حذف مضاف است کـه تقـدیرش « حَتَّـى يَضَـعَ أَهـلُ الحَـربِ أوزَارَهَا» یعنی دشمنان محارب، به سبب شکست خوردن و یا از طریق آماده شدن به صـلح، وسایل جنگ را به زمین بگذارند و از جنگ خود داری کنند.

باز می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ﴾ «این است برنامهٔ جنگ» که بیان شد، پس شما مسلمانان همین برنامه را دنبال کنید.

در بارهٔ اینکه حکم وارد درین آیه آیا منسوخ است و یا اینکه به حال خـود بـاقی اسـت؟ درین مورد اهل علم دو نظر دارند:

یکعده علماء به این نظر اند که این حکم در بارهٔ بت پرستان به آیهٔ (۵) سـورهٔ توبـه کـه درآن می فرماید: ﴿ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ ﴾ منسوخ شده است، لـذا از ایشـان جـز اسلام و یا قتل چیزی دیگری پذیرفته نمی شود.

البته نظر اکثر ائمه، همچون امام مالک، امام شافعی، ثوری، اوزاعی و ابوعبیده - رحمهـم الله - این است که این آیه، منسوخ نیست بلکه به حال خود بـاقی اسـت و فیصـلهٔ در بـارهٔ اسیران وابسته به رأی و نظر امیر مسلمانان است، چـرا کـه عملکـرد پیغمبـر ﷺ و خلفـای راشدین به همین منوال بوده است.

- بعد ازآن حکمت مشروعیت قتال را بیان نموده می فرمایـد: ﴿ ذَٰلِكَ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖ ﴾ «و اگر الله می خواست خودش از ایشان انتقام می گرفت و لـیکن می خواهد تا بعضی شما را به بعض دیگر بیازماید»، و بدین وسـیله مجاهـد واقعـی و افـراد صابر مخلص را از غیر صابر مخلص مشخص سازد و به توسط شما دشمنان دیـن را سـرکوب دهد و اخلاق امتان را اصلاح نماید و عقول بشر را تحت تعلـیم وتربیـه قـرار دهـد و علـم و دانش انسان ساز را درعالم انتشار دهد.

مسئلهٔ دوم: بیان ثواب شهداء و ترغیب به سوی جهاد

بعد ازآنکه جهاد وحکم اسیران جنگی و برنامهٔ جنگ و فلسفهٔ شرعیت جهاد را بیان کرد، ثواب عظیم شهداء را بیان نموده می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ «وکسانی که در راه الله کشته شدند»، برای آنان چهار پاداش بزرگ است:

۱- ﴿فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ۝٤﴾ «پس الله اعمال آنها را هرگز ضائع نخواهد ساخت» بلکه ایثار وفدا کاری های آنها نزد الله همیشه محفوظ است و هیچ گاه اعمال آنها همانند اعمال کافران و ریا کاران نیست.

۲- ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾ « به زودی الله آنها را (به سوی بهشت) رهنمائی می کند» .

۳- ﴿وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ۝٥﴾ «وحال شان را خوب می کند»، و از همه تکالیف و سختی ها نجات شان می دهد.

۴- ﴿وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ۝٦﴾ «وآنان را به بهشتی داخل می کند که آن را برای ایشان معرفی کرده است»، یعنی توسط پیغمبران و کتاب های آسمانی آن را برای ایشان معرفی نموده است.

و یا هنگامی که آنها به بهشت می روند الله تعالی به وسیلهٔ الهام هر بهشتی را به سوی منزل و کاخش طوری رهنمایی کند، که در یافتن آن اصلا اشتباهی نمی کنند.

در صحیح بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، فَيُحْبَسُونَ عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيُقَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ مَظَالِمُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى إِذَا هُذِّبُوا وَنُقُّوا أُذِنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الجَنَّةِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَأَحَدُهُمْ أَهْدَى بِمَنْزِلِهِ فِي الجَنَّةِ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا» (۱)

مؤمنان از آتش رهایی می یابند، پس بر سر پلی که بین دوزخ و جنت است نگه داری می شوند تا آنکه یکی از دیگری که حق او را در دنیا ضایع کرده بود قصاص خود را بگیرد، و چون از حقوق یکدیگر مهذب و پاک شدند برای ایشان اجازهٔ دخول جنت داده می شود، پس قسم به ذاتی که نفس من در دست اوست که هر یکی از ایشان به راه منزل خود در بهشت بیشتر از راه خانهٔ خود در دنیا بلد می باشند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب القصاص یوم القیامة، حدیث: ۶۵۳۵.

نظیر این آیه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۵۴) در سورهٔ آل عمران آیـهٔ (۱۶۹) مـذکور اسـت کـه ثواب شهداء و درجات عالی آنها را روشن می سازد.

- بعد ازآن مؤمنان را به سوی جهاد ترغیب داده می فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ۝٧ ﴾ «ای مومنان ! اگر دین الله را نصرت دهید، الله شما را نصرت می دهد وگام های شما را استوار نگه می دارد» و ثبـات در جنـگ از اسباب مهم پیروزی است، پس دشمن نمی تواند بر شما چیره شود، چنانکه در سـورهٔ أنفال آیهٔ (۴۵) مـی فرمایـد: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾ «ای مومنان! هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) رو بـرو شـدید، ثابـت قـدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا پیروز شوید».

همچنان به سورهٔ حج آیهٔ (۴۰) سورهٔ غافر آیهٔ (۵۱) و سورهٔ حشر آیهٔ (۸) مراجعه شود.

قابل یادآوری است که مراد به نصرت الله، نصرت آئین او، نصرت کتاب او، نصـرت حـزب او، نصرت سنت پیغمبر او، سعی در اعلای کلمهٔ او، اقامهٔ حدود، امتثال اوامر، اجتناب نـواهی، استقرار حاکمیت کتاب او، وحکم به مطابق شریعت او است.(۱)

مسئلهٔ سوم: بد دعائی درحق کفار و بیان علت نابودی اعمالشان

بعد از بیان پاداش مجاهدین و وعدهٔ و نصرت و پیروزی به ایشان در دنیا، مجازات کفار را مورد بحث قرار می دهد: ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ۝٨ ﴾ «وکسانی که کافرشدند، پس مرگ باد به آنها، و الله اعمال ایشان را نابود سازد».

«تَعسًا» هلاکت و نابودی. جملهٔ {فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ} دعائیه است، یعنی بر ایشان هلاکـی و مـرگ باد، چرا که اساس عمل آنها، بر پیروی باطل، برای غیرالله، برای شیطان، و به غرض فخر وریـا و سمعت است؛ و تعبیر به «تَعسًا» برای کافران، در مقابل «وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ» قرار دارد کـه سـهم مومنان صادق است، اما سهم کفار در دنیا لغـزش و بـی ثبـاتی وقتـل، و در آخـرت سـقوط درآتش دوزخ است.(۲)

۱- تفسیر أضواء البیان: ۷/ ۴۲۳ .

۲- تفسیر البحر المحیط: ۸/ ۷۷ .

لفظ ﴿وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ اشاره به تفاوت حکم مقتولین آنها از حکم مقتولین مسلمانان است، چون در بارهٔ شهدای مؤمنان گفته شد: ﴿فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ «الله اعمال آنها را در آخرت ضائع نخواهد کرد»، اما اعمال کافران در آخرت برباد است و هیچ ثمرهٔ خوبی ندارد.

- ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ «این (هلاکت کافران و نابودی اعمال شان) بدان سبب است که آنان بد پنداشتند آنچه را که الله نازل فرموده بود، پس الله اعمال ایشان را برباد و باطل ساخت».

مقصود از {مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ} قرآن و تمام مسائل آن است، که عبارت از توحید، رسالت، قیامت، و دیگر مسایل و قضایای دینی وفرائض وحدود، معاملات ومعاشرات، سیاست و هرچیزی می باشد که محتوای قرآن است، همه را دربر می گیرد. [1]

در سورهٔ إسراء آیهٔ (۴۶) سورهٔ حج آیهٔ (۷۲) سورهٔ صافات آیهٔ (۳۵) سورهٔ ص آیهٔ (۵) سورهٔ زمر آیهٔ(۴۵) سورهٔ غافر آیهٔ (۱۲) از بدبینی ایشان از توحید سخن می گوید.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیهٔ ۱۰-۱۳) **نگرش در آثار امتهای گذشته و تأمل در احوال مومنان و کافران**

﴿۞ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۖ وَلِلۡكَٰفِرِينَ أَمۡثَٰلُهَا ۝١٠
ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ۝١١ إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ
جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ۝١٢ وَكَأَيِّن مِّن
قَرۡيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةٗ مِّن قَرۡيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَتۡكَ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ فَلَا نَاصِرَ لَهُمۡ ۝١٣﴾

ترجمه:

۱۰- آیا در زمین گشت و گذار نکرده اند، تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش ازایشان زیسته اند چگونه بوده است، الله آنها را نا بود ساخت و برای کافران، امثال این عقوبت ها است.

۱- تفسیر البحر المحیط: ۷۷/۸ ملاحظه شود.

۱۱- این (نصرت و کامیابی مومنان و عقوبت کافران) به خاطری است که الله یاور مومنان است، و اما کافران را هیچ یاوری نیست.

۱۲- یقینا الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، در بوستان های داخل می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، و کسانی که کافر شدند (چند روز از این متاع دنیا) بهره می گرند و همچون چهارپایان می خورند، و (سرانجام)، آتش جایگاه ایشان است.

۱۳- و چه شهرهایی زیادی که (اهالی) آنها قوی تر از (اهالی) شهری بودند که تو را بیرون کردند، ما همهٔ آنها را هلاک ساختیم، پس آنها هیچ مددگاری نداشتند.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات آتی است:

۱- تهدید برای کفار و بیان علت پیروزی مسلمانان و عقوبت کافران،

۲- تفاوت حال مؤمنان و کافران درآخرت.

موضوع اول: تهدید برای کفار و بیان علت پیروزی مسلمانان و عقوبت کافران

بعد ازآنکه الله سبحانه مصیر کافران و مؤمنان را بیان داشته کافران را مذمت و مومنان را ستایش کرد، دراینجا به سیر و نگرش در آثار امتان گذشته و مشاهدهٔ آثار تاریخی آنها دعوت داده از خلال آن در احوال و انجام مومنان و کافران به تأمل فرا می خواند، تا این نگرش و تأمل مایهٔ پند و عبرت مردم شده دریابند که الله تعالی اهل ایمان و صلاح را نصرت می کند، و کافران را به عقوبت مرگبار گرفتار می کند.

می فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «آیا در زمین گشت و گذار نکرده اند تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش ازایشان زیسته اند چگونه بوده است»، و چگونه آنها را در نتیجهٔ اصرار شان بر کفر و شرک و دیگر مظالم به عقوبت های گوناگون گرفتار ساختیم؟

- سپس کیفیت عقوبت آنها را ذکر می کند: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ «الله آنها را (کاملا) نابود ساخت»، که از ایشان جز آثار مخروبه چیز دیگری باقی نماند.

«دَمَّرَ» هلاک ساخت، این فعل از جملهٔ افعال متعدی بنفسه است، ولی دراینجا به غرض بیان قوت تدمیر و شدت هلاکت آنان، در صلهٔ آن، حرف «عَلَى» ذکر شده است.

- سپس کافران مکه را تهدید نموده می فرماید: ﴿وَلِلْكَٰفِرِينَ أَمْثَٰلُهَا ۝١٠﴾ «و برای کافران، امثال این عقوبت ها است». یعنی طوری که کافران پیشین را نیست و نابود ساختیم، سرکردگان و پیشوایان کافر اهل مکه را نیز در جنگ بدر همچنین نابود ساختیم، پس درنتیجه سرکردگان مشرکان، به دست اشخاصی کشته شدند که قبلا حتی به مجالست آنها راضی نبودند، و گروهی از ایشان به دست کسانی اسیر شدندکه آنها را بسیار حقیر می شمردند.

- سپس علت نصرت مومنان و سبب عقوبت کافران را بیان می کند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ۝١١﴾ «این (نصرت و کامیابی مومنان و عقوبت کافران) به خاطری است که الله یاور مومنان است و اما کافران را هیچ یاوری نیست»، چرا که ایشان به معبودهای زیادی متکی بودندکه مالک وسود و زیانی نبودند، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳) این موضوع را روشن ساخته است، اما مسلمانان تنها به خالق یکتای کائنات اعتماد و توکل داشتند و تنها از او کمک و یاری می طلبیدند، لذا آنان را پیروز و موفق ساخت.

به همین خاطر در جنگ احد هنگامی که ابوسفیان با افتخار گفت: «لَنَا عُزَّى وَ لاَ عُزَّى لكم» یعنی ما مشرکان بت عزی را داریم و شما عزی ندارید. پیغمبر ﷺ به صحابه دستور دادند که در جواب بگویند: « اللهُ مَولاَنَا وَ لاَ مَولَى لَكُم» یعنی الله یاور و مددگار ما است، و شما هیچ یاور و مددگار ندارید.

کلمهٔ «مَوْلَىٰ» درینجا به معنی ناصر و مدد گار است، اما کلمهٔ «مَوْلَىٰ» در سورهٔ یونس آیهٔ (۳۰) ﴿وَرُدُّوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ﴾ به معنی مالک و رب است، لذا در میان هردو آیه کدام تعارضی نیست.

موضوع دوم: تفاوت حال مومنان و کافران در آخرت

در آیهٔ قبلی بیان شد که کافران را یاوری نیست، پس آنجا در ذهن سامع این سوال مطرح می شود که اگر الله یاور کافران نیست پس چرا آنها در دنیا این قدر در عیش و نوش و ناز نعمت زندگی می کنند؟ در پاسخ به این سؤال می فرماید:

- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ﴾ «یقینا الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، در بوستان های داخل می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است»، لذا اگر در زندگی دنیا رزق و روزی ایشان زیاد فراخ هم نباشد، حرجی

نیست، چرا که دنیا با همه نعمت هایش در معرض فنا قرار دارد، اما نعمت های جاودانی که عبارت از بهشت و نعمت های آن است، تنها نصیب مؤمنان است.

- ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ «و کسانی که کافر شدند (چند روز از ین متاع دنیا) بهره می گرند و همچون چهارپایان می خورند»، چنانکه چهارپایان از خوراکشان جز اشباع غریزه و رفع گرسنگی، هدف دیگری ندارند، کافران نیز همانند آنها هستند که دنیای فانی را اول و آخر کار گمان نموده به هر وسیلهٔ ممکن از آن بهره می گیرند.

بر خلاف مومنان که اگر ازمتاع دنیا بهره می گیرند، ایشان دنیا را اول و آخر کار نمی پندارند، بلکه آن را گذرگاهی به سوی آخرت می دانند و علاوه برآن بهره گرفتن و خوراک شان به اساس یک هدف و نیت مقدس است که همانا به جا آوری عبادت و انجام دادن اعمال صالحه به وجه احسن، و ادای سپاس الله تعالی وتحصیل رضای او است.

ولی کافران مقصود اصلی شان دنیا وهدفشان تنها خوردن و خوابیدن و حصول لذات دنیا است، وهیچ اندیشهٔ ندارند که این نعمت ها ازجانب کیست؟ و برای چیست؟ و عین همین خصلت در حیوان است.

- و جزای این پندار و برداشت کافرانهٔ ایشان اینست: ﴿وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴿١٢﴾﴾ «و (سرانجام) آتش جایگاه ایشان است».

پس تفاوت در میان هردو گروه به اعتبار حال و مآل واضح و روشن است:

دنیا نزد مؤمنان جای انجام دادن اعمال صالحه است، اما نزد کافران فقط جای خوردن و نوشیدن و بهره گرفتن است؛ انجام مومنان بهشت با همه ناز و نعمت هایش هست، ولی انجام کافران دوزخ با همه سختی ها و عذاب هایش هست.

- بازهم به غرض وعید و تهدید کافران می فرماید: ﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾﴾«و چه شهرهایی زیادی که (اهالی) آنها قوی تر از (اهالی) شهری بودند که تو را بیرون کردند، ما همهٔ آنها را هلاک ساختیم، پس آنها هیچ مددگاری نداشتند»، پس این کافران که تو را تکذیب می کنند و با تو می جنگند، منتظر عواقب این تکذیب و سرکشی شان باشند، هنگامی که عذاب ما به سراغ شان بیاَید کسی آنها را نمی تواند یاری کند، پس بهتر اینست که پیش ازآنکه خشم ما آنها را فرا گیرد، از کفر و سرکشی شان دست بکشند و به دامان اسلام پناه بیاورند که به خیر دنیا و آخرت شان می باشد.

❁❁❁

مطلب چهارم: (آیۀ ۱۴-۱۵)

تقابل درمیان مؤمنان و کافران در دنیا و در آخرت

﴿ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾ مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۖ
فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ۖ
وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ ۖ كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ﴿١٥﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۴- آیا کسانی که بردلیل روشنی از جانب پروردگارشان باشند همانند کسانی اند که اعمال زشت شان در انظارشان آراسته کرده شده است، و هوا و هوس های خود را پیروی کرده اند؟

۱۵- صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، این است که درآن نهرهائی ازآبی (خالصی) است که گندیده و بدبو نشده است، و نهرهائی ازشیری است که مزۀ آن تغییر نکرده است، و نهرهائی از شراب لذت بخشی برای نوشنده گان است، و نهرهائی از عسل تصفیه شده است، و برای ایشان درآنجا هر گونه میوه است، و برای ایشان ازجانب پروردگارشان آمرزش است، آیا این جماعه همسان کسانی اند که درآتش دوزخ جاویدانند، و از آب بسیار گرم نوشانیده می شوند (آبی که به مجرد نوشیدن) روده هایشان را پاره می کند.

تفســـیر:

درین دوآیه از دو جهت میان مؤمنان و کافران تقابل و مقایسه شده است:

اول: تقابل درمیان این دوگروه به اعتبار حجت و دلیل:

- ﴿ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴿١٤﴾ ﴾ «آیا کسانی که بردلیل روشنی از جانب پروردگارشان باشند همانند کسانی اند که اعمال زشت شان در انظارشان آراسته کرده شده است و هوا و هوس های خود را پیروی کرده اند؟».

این آیه انسان ها را به دو دستۀ متقابل تقسیم نموده است که هر کدام ایشان هدف معین وخط مشی مشخص دارند:

دستهٔ اول: کسانی اند که در مسیر حـق باعقـل کامـل و برنامـهٔ صـحیح وعقیـده و ارادهٔ درست، معرفت تام و مبنی بر حجت و برهان وعلم قرآن روان اند، اینها همان مومنان واقعی و راستین اند که بر دین الله تعالی ثابت و استوار هستند و بر حقانیت خود یقین کامل دارند.

دستهٔ دوم: انسان های فاقد دانش و بصیرت دینی انـد، جـز پیـروی خواهشـات نفس و دویدن دنبال آن و تپیدن برای آن، کدام هدفی دیگری ندارند، حسـن و قـبح اشیاء را بـه معیار و میزان خواهشات نفسانی می سنجند؛ اینان و همه گروه ها و فرقه های باطـل اعـم از کفار و مشرکان و منافقان، پیروان شهوات و شبهات اند.

پس روشن و واضح است که این دو گروه هیچ گاه با هم برابر نیستند، چنانکـه در سـورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۲) سورهٔ رعد آیهٔ (۱۹) و سورهٔ فاطر آیهٔ (۸) بیان همین تقابل و عـدم مسـاوات است؛ همچنین در سورهٔ هود آیهٔ (۲۴) سورهٔ فـاطر آیـهٔ (۱۹-۲۲) و سـورهٔ حشـر آیـهٔ (۲۰) مساوات هردو گروه را نفی می کند.

دوم: تقابل در میان این دوگروه به اعتبار مرجع ومقام

نخست جایگاه و مقام مؤمنان را در آخـرت بیـان مـی دارد: ﴿ مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَ ﴾ «صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است» بدین قرار است:

۱- ﴿ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ ﴾«درآن نهرهائی ازآبی (خالصی) است که گندیده و بدبو نشده است»، بلکه آب زلال وخوش ذائقه و خوشبو وپیوسته جاری است.

«ءَاسِنٖ» گندیده، بد بوی شده، و «غَيۡرِ ءَاسِنٖ» بدبوی نشده.

۲- ﴿ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ ﴾«و نهرهائی ازشیری است که مزهٔ آن تغییر نکرده است».

۳-﴿ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ ﴾ «و نهرهائی از شراب لذت بخشی بـرای نوشـنده گـان است» که نه بوی بد دارد و نه مزهٔ ناخوش آیند، نه نقصی درعقل و نه دردی درسر ایجاد می کند.

۴-﴿ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗى ﴾ «و نهرهائی از عسل تصفیه شده است».

نکتهٔ قابل توجه:

- درین آیه چهار نوع زشتی و صفت بد را کـه مشروب را کـاملا فاسـد نمـوده قابلیت استفاده را ازآن دور می سازد، از مشروبات بهشتی نفی می کند:

- آفت آب تغییر او ازطول مکث است؛
- آفت شیر اینست که مزهٔ آن دیگرگون گردد؛
- آفت شراب، بوی بد و طعم خراب آن است ؛
- آفت عسل، عدم تصفیه آن است؛

و مشروبات بهشتی از همه ای این آفات و عیوب پاک و صاف هستند.

- حسن اجتماع منافع این مشروبات عالی را مورد مطالعه قرار دهیم به منافع اینها پی می بریم: آب برای شرب و پاکیزگی، شیر برای تقویه وغذاء، شراب برای لذت و سرور، وعسل برای شفا و منفعت است.

۵- بعد از ذکر مشروبات، مأکولات را ذکر می کند: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾«و برای ایشان درآنجا هر گونه میوه است»، همه میوه های که الله تعالی در دنیا آفریده است و میوه هایی که برای بهشت آفریده است، همه برای بهشتیان فراهم است.

۶- نعمتهای گذشته مادی بودند، سپس نعمت معنوی روحانی را یادآور می شود: ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ «و برای ایشان ازجانب پروردگارشان آمرزش است»، لذا الله تعالی ایشان را در برابر گناهانی که از ایشان در دنیا سر زده است، در بهشت سرزنش نمی کند، بلکه گناهان شان را ستر می کند و ازآن درگذر می فرماید.

بیان جایگاه کافران

بعد از بیان مقر و جایگاه مومنان و شرح خصوصیات آن، به بیان جایگاه کافران و مشروب ایشان می پردازد: ﴿كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُوا۟ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ ۝١٥﴾ «آیا این جماعه همسان کسانی اند که درآتش دوزخ جاویدانند و از آب بسیار گرم نوشانیده می شوند (آبی که به مجرد نوشیدنش) روده هایشان را پاره می کند».

الهی ما و تمام مومنان را از گرفتار شدن به چنین مصیبت بزرگ، در امان داشته باش.

فائده:

۱- {عَلَىٰ بَيِّنَةٍ} درمقابل {زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ}؛

۲- {مِّن رَّبِّهِۦ} درمقابل {وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَهْوَآءَهُم}؛

۳- {ٱلْجَنَّةِ} درمقابل {ٱلنَّارِ} ؛

۴- {مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ} در مقابل زقوم النار؛

۵- ﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا﴾ درمقابل أنهار جنت؛

۶- ﴿فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾ درمقابل ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ قرار دارد؛

❁❁❁

بخش دوم: از آیهٔ (۱۶) تا اخیر سوره: بیان حالت متفاوت مؤمنان و منافقان و تذکیر به حکمت جهاد همراه با تزهید در امر دنیا و ترغیب به سوی آخرت.
و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱۶-۲۴)

بیان حال منافقان و مؤمنان به هنگام شنیدن آیات و نزول سوره های قرآن

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُوا۟ مِنْ عِندِكَ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًا ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ
ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَهْوَآءَهُمْ ﴿١٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا۟ زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَىٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ ﴿١٧﴾ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا
ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا ۚ فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَآءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ ﴿١٨﴾ فَٱعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ
وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ ﴿١٩﴾ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْلَا
نُزِّلَتْ سُورَةٌ ۖ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ ۙ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ
نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ۚ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا۟ ٱللَّهَ
لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓا۟ أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ
ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾

ترجمه:

۱۶- و از جملهٔ کافران کسانی اند که به سوی سخنانت گوش فرا می دهند و هنگامی که از نزدت بیرون روند، به کسانی (از مومنان) که علم داده شده اند می گویند: اکنون پیغمبر چه گفت؟ آنان کسانی اند که الله بر دل های شان مهر نهاده است وخواهشات خویش را پیروی می کنند.

۱۷- و کسانی که رهیاب اند، الله بر هدایت ایشان می افزاید وتقوای لازم حال شان را به ایشان عطا می کند.

۱۸- پس این (کافران و منافقان) انتظار جز این را ندارند که قیامت ناگهان بر ایشان بیاید، پس قطعا علامات آن آمده است و هنگامی که قیامت فرا رسد، تذکر و پند گرفتن دیگر چه سودی برای ایشان دارد؟

۱۹- پس تو یقین داشته باش که قطعا جز الله معبود برحقی نیست و برای گناهان خود و برای مردان و زنان مومن آمرزش بخواه و الله جای رفت وآمدتان را (در دنیا) وجای اقامت گاه تان را (درآخرت) می داند.

۲۰- و مومنان می گویند: کاش سوره ای فرود آورده شود (که ما را به جهاد دستور دهد) پس هنگامی که سورهٔ محکمی نازل کرده شود و درآن قتال ذکر شود، کسانی را که در دل های شان بیماری است می بینی که به سوی تو همچون کسی می نگرند که به سبب (سکرات) مرگ بی هوش شده است، پس مرگ برای ایشان بهتر است.

۲۱- فرمان برداری و سخن پسندیده (برای ایشان) بهتر است، پس هنگامی که کار جدی باشد (و جهاد فرا رسد) پس اگر (وعدهٔ خود را) به الله راست گویند، البته برای ایشان بهتر خواهد بود.

۲۲- پس آیا توقع دارید که اگر (ازطاعت الله و رسول) روی گردانید، در زمین فساد وقطع صلهٔ رحمی کنید.

۲۳- آنان کسانی اندکه الله ایشان را لعنت کرده است، لذا (گوش های شان را) کر و چشمان شان را کور ساخته است.

۲۴- آیا در قرآن تدبر نمی کنند (تا حقیقت برای شان روشن شود) یا بر دل های آنها قفل هایی مخصوص دل ها است.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات آتی است:

۱- بیان حال متفاوت منافقان و مؤمنان به هنگام شنیدن آیات اعتقادی،

۲- تهدید برای منافقان،

۳- دستور به پیروی از علم و عمل،

۴- بیان حال متفاوت مؤمنان و منافقان در برابر آیات عملی قرآن.

موضوع اول: بیان حال متفاوت منافقان و مؤمنان به هنگام شنیدن آیات اعتقادی

بعد ازآنکه حال مومنان و کافران را در دنیا و آخرت بیان داشت، به دنبال آن حال منافقان را بیان داشته روشن می سازد که آنها کافران و مردمان جاهل و بی دانش اند که به سبب اهانت و استهزای شان سخنان پیغمبرﷺ را نمی فهمند.

- الله تعالی در مورد ایشان می فرماید: ﴿ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ﴾ «و از جملۀ کافران کسانی اند که به سوی سخنانت گوش فرا می دهند»، آیات علمی و اعتقادی قرآن را می شنوند ولی منظورشان ازگوش گرفتن آن، فهمیدن نیست لذا نه حقیقت کلام را می فهمند و نه الفاظ آن را یاد می کنند، چنانکه در سورۀ انعام آیـۀ (۲۵) وسـورۀ یـونس آیـۀ (۴۲) ایـن موضـوع را توضیح بیشتر داده شده است.

ضمیر در «وَمِنْهُم» به سوی {وَالَّذِينَ كَفَرُوا} در آیۀ (۱۲) همین سوره راجع است، و مـراد ازآن نوعی از کافران، یعنی منافقان مقصود است. و کلمـۀ «مَّن» در {مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ} هـر چـند بـه اعتبار لفظ مفرد است، ولی به اعتبار معنی بر مفرد و جمع یکسان اطلاق می شود، به همـین اساس لفظ آن را در نظر گرفته بعد ازآن «يَسْتَمِعُ» را به صیغۀ مفرد ذکر نموده است، ولـی بعد ازآن، معنایش را در نظر گرفته فعل «خَرَجُوا» را به صیغۀ جمع ذکر نموده است.

- سپس حال منافقان را بعد از استماع ابراز می دارد: ﴿ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا ﴾ «و هنگامی که از نزدت بیرون روند، به کسانی (از مومنـان) کـه علـم داده شده اند می گویند: اکنون پیغمبر چه گفت؟؟».

مقصود از {لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ} یاران راستین پیغمبرﷺ اند که همیشه با پیغمبرﷺ مجالسـت داشتند. «آنِفًا» همین حالا، الآن، این کلمه بنا بر ظرفیت همیشه منصوب خوانده می شود.

و هدف منافقان ازین پرسش {مَاذَا قَالَ آنِفًا} استهزا و مسخره بود، چرا که آنهـا بـه شـخص پیغمبر و وحی آسمانی که به زبان او بیان می شد، هیچ اعتنائی نداشتند.

- بعد ازآن الله تعالی به سوی علت این پرسش استهزا آمیز اشـاره نمـوده مـی فرمایـد: ﴿ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾ ﴾ «آنان کسانی اند که الله بر دل های شان مهر نهاده است، وخواهشات خویش را پیروی می کنند»، و به همین سبب از علـم و معرفـت دور مانده اند؛ لذا نه ایمان می آورند و نه به سوی اصلاح نفس و خیر دارین توجه می کنند.

- سپس حالت مومنان را به هنگام شنیدن آیات اعتقادی بیان میدارد که کاملا بر عکس حالت منافقان است، می فرماید: ﴿ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾ ﴾ «و کسانی که رهیاب اند، الله بر هدایت ایشان می افزاید، وتقوای لازم حال شان را به ایشان عطا می کند»، و شنیدن آیات قرآنی سبب زیادت ایمان و سبب زیادت تقوای ایشان می گردد.

جملهٔ {زَادَهُمْ هُدًى} اشاره به زیادت هدایتشان به سبب علم شان به قرآن، وجمله {وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ} اشاره به عمل به مقتضای علم شان به احکام قرآن است.

پس این فرقهٔ مومنان با گروه منافقان در دو نقطهٔ متقابل قرار دارند:

۱- اینکه در دلهای آنها مهر نهاده شده است که هیچ چیزی را نمی فهمند، اما مومنان با شرح صدری که دارند، روز به روز علم شان افزون تر می شود.

۲- اینکه منافقان درعمل، پیرو هوای نفس اند، اما مومنان درمقام عمل به اساس علم وتقوی واخلاص به پیش میروند.

موضوع دوم: تهدید برای منافقان

بعد از بیان حال کافران دربرابر آیات قرآن، به تهدید و وعید ایشان پرداخته می فرماید: ﴿ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً ﴾ «پس این (کافران و منافقان) انتظار جز این را ندارند که قیامت ناگهان بر ایشان بیاید».

«يَنظُرُونَ» درینجا به معنی «ینتظرون» یعنی انتظار کشیدن است، و ضمیر آن به سوی کافران راجع است، و مقصود آیه تهدید و وعید کافران به عذاب آخرت است.

مطلب آیه این است که برای وجوب ایمان به الله و صدق رسولش، و همچنان برای ثبوت قیامت براهین قاطعهٔ نهایت واضح موجود است، ولی با وجود این براهین، ازین کافران و منافقان توقع ایمان نیست مگر هنگامی که قیامت بصورت ناگهانی واقع شود، درآنصورت ایمان می آرند، اما آنگاه ایمان هیچ سودی ندارد.

- سپس واضح می سازد که اگر شما در ثبوت قیامت شک دارید: ﴿ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ﴾ «پس قطعا علامات آن آمده است» که ازآن جمله بعثت محمد صلی الله علیه وسلم، و شق شدن ماه، ظهور دخان، کثرت مال، شهادت زور، قطع صلهٔ رحمی، قلت انسان های شریف و زیادت افراد خسیس است.[1]

۱- تفسیر فتح القدير: ۳۵/۵ ملاحظه شود.

- سپس واضح می سازد که هنگام وقوع قیامت، تذکر و پند گرفتن سودی ندارد: ﴿فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَآءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ ١٨﴾ «و هنگامی که قیامت فرا رسد، تذکر و پند گرفتن دیگر چه سودی برای ایشان دارد؟» زیرا آن وقت نه توبه قبول و نه ایمان مفید واقع می شود، چنانکه در سورهٔ فجر آیهٔ (۲۳) می فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ﴾ «آن روز انسان پند پذیر می شود، وپند برای او چه سودی می بخشد؟».

موضوع سوم: دستور به پیروی از علم وعمل

بعد از بیان حال مؤمنان و حال کافران و عواقب آن از وعد و وعید، الله تعالی پیغمبرش را به ثبات بر علم و عمل و استغفار دستور داده می فرماید: ﴿فَٱعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ «پس تو یقین داشته باش که قطعا جز الله معبود برحقی نیست»، و اصل همه علوم علم توحید است که انسان را ازشرک وجهالت نجات می بخشد و عقیدهٔ توحید را در قلب انسان ثبت می کند و عقیدهٔ توحید شرط قبولیت همه اعمال است، تا هنگامی که انسان این اصل را در خود متحقق نسازد، هیچ عمل او پذیرفته نیست.

بعد ازآنکه اصل و اساس عقیده را بیان داشت، به اصل عمل واساس تقوی اشاره نموده می فرماید: ﴿وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ﴾ «و برای گناهان خود و برای مردان و زنان مومن آمرزش بخواه».

مراد از «ذَنبِك» درین آیه، ترک اولی است، چرا که پیغمبر ﷺ از گناه معصوم است و البته این خصوصیت جز پیغمبر ﷺ برای هیچ فرد دیگر از امت حاصل نیست چه صحابی باشد و چه غیر صحابی و اینکه اهل تشیع ائمهٔ خود را معصومین می دانند، ادعای بی اساس و سخن باطل است، و در تأیید این قول هیچ دلیل صریح و قطعی و غیر محتمل ندارند.

ولی با آنکه الله تعالی پیغمبرش را از گناه نگه داشته بود، بازهم همواره برای خود استغفار می کردند، چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً»

سوگند به الله من در هر روز بیشتر از هفتاد مرتبه از الله آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.[1]

۱- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب استغفار النبی ﷺ حدیث: ۶۳۰۷.

بیان فوائد این آیه:

۱- سفیان بن عیینه - رحمه الله- را کسی از فضیلت علم سوال کرد، او درجواب فرمود: آیا قول الله سبحانه را نشنیده ای که فرموده است: ﴿ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ ﴾ نخست به علم دستور داده است، پس ازآن به عمل.

«لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ» اشاره به اصل حکمت نظری، «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ» اشاره به اصل حکمت عملی است، الله تعالی پیغمبرش را نخست به حکمت نظری، سپس به حکمت عملی دستور داد.

۲- الله سبحانه حبیبش را به توحید و استغفار برای خود و برای عموم مومنان دستورداده است، چرا که توحید اصل دین و استغفار کمال دین است.

و دعای مغفرت برابر است که واجب باشد، یا مستحب بر دونوع است:

نوع اول: عام است که درآن تخصیص وجود ندارد همانگونه درهمین آیه است.

نوع دوم: خاص است، مانند نماز جنازه که مسلمانان مأموراند تا درحق مردهٔ مسلمان دعای مغفرت نمایند.

۳- درینجا استغفار را قرین شهادت ساخته است:

شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شرک را ریشه کن می کند، اما استغفار گناهان را محو می سازد، پس توحید شرک را و استغفار شاخه های شرک را نابود می سازد، بلیغ ترین ذکر و ثنا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » و بلیغ ترین دعا «أستغفرالله» است.

به همین سبب پیغمبر ﷺ را به توحید و استغفار درحق خود و درحق مومنان دستور داد.

۴- این آیه برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه حالت را ثابت می کند:

- حال او با الله سبحانه که باید او را واحد لاشریک بداند؛

- حال او با نفس خود که طلب مغفرت کند؛

- حال او باعامهٔ مردم که برای آنان آمرزش بخواهد.

۵- ازین آیه علماء استنباط نموده اند که از شروط ایمان به «لا إله الا الله»، علم و یقین قلبی است، و تا هنگامی که انسان از قلبش به وحدانیت الله باور و یقین کامل نداشته باشد، اقرار زبانی اش عند الله برای او سود و منفعتی ندارد.

از عثمان رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» هر کسی بمیرد و بداند و یقین داشته باشد که جز الله معبود بر حق نیست، او به بهشت می رود.(۱)

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ برایش فرمود:

«مَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ»

با هرکسی که در پشت این دیوار ملاقات نمودی و او گواهی دهد که جز الله معبود برحق نیست در حالی که قلبش به آن یقین دارد، پس او را به بهشت مژده بده. (۲)

مطلب این دوحدیث شریف اینست که شخص گواهی دهنده به کلمۀ شهادت، علاوه بر اقرار زبانی اش، به آن یقین و باور قلبی نیز داشته باشد.

و « لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ » حیثیت عنوان را برای کلمۀ شهادت دارد، لذا کسی که به جزء اول این کلمه گواهی دهد و به جزء دوم آن که شهادت به رسالت محمد ﷺ گواهی ندهد، ایمان او مدار اعتبار نیست.

به همین ترتیب کسی که به این کلمه به صورت کامل اقرار کند و فرصت و زمینۀ عمل برایش فراهم شود، ولی بازهم عمل نکند، ترک عملش دلیل عدم صدقش درگواهی مذکور است، لذا این اقرار برایش هیچ سودی ندارد.

اقرار به کلمۀ شهادت هنگامی سودمند واقع می شود که اقرار کننده به مقتضای آن که عبارت از اطاعت الله و اطاعت رسول است عمل کند.

- سپس به غرض ترغیب به سوی امتثال و هشدار از مخالفت می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿١٩﴾﴾ «و الله جای رفت وآمدتان را (در دنیا) وجای اقامت گاه تان را (درآخرت) می داند»، بنا بران باید ازو بترسید، وآمرزش بخواهید.

یا اینکه مراد از «مُتَقَلَّب» تمام اعمال و حرکات و سکنات است، یعنی الله تعالی از تمام اعمال و حرکات شما با خبر است.

موضوع چهارم: بیان حال متفاوت مومنان و منافقان دربرابر آیات عملی قرآن

درآیات گذشته حالت متفاوت مؤمنان و منافقان را در برابر آیات علمی قرآن تذکر داد، اکنون درین آیات نیز حال متفاوت و موقف جداگانۀ هردو فریق را دربرابر آیات عملی قرآن

۱- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب من لقی الله بالإیمان و هو غیر شاک...، حدیث: ۱۴۵.
۲- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب من لقی الله بالإیمان و هو غیر شاک...، حدیث: ۱۵۶.

بیان می کند که مومنان منتظر نزول چنین آیاتی می باشند و هرگاه نزول این آیات تأخیر شود، می گویند که چرا ما به عباداتی از قبیل جهاد و امثال آن دستور داده نمی شویم؟

اما منافق از نزول چنین آیات سخت مضطرب می شود گویا اینکه در محاصرهٔ همه جانبهٔ مرگ قرار گرفته است.

- نخست حال مومنان را ابراز می دارد: ﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ﴾ «و مومنان می گویند: کاش سوره ای فرود آورده شود» که ما را به جهاد دستور دهد.

کلمهٔ «لَوْلَا» اصلا برای تحضیض است، ولی درینجا به معنی تمنی (کاش) استعمال شده است.

منظور مومنان مخلص ازین کلام، مطالبهٔ آیات جهاد و ابراز علاقه به جهاد در راه الله است که سبب خوشنودی پروردگار می گردد.

- و حال منافقان دربرابر آیات عملی چنین است: ﴿فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ﴾ «پس هنگامی که سورهٔ محکمی نازل کرده شود و درآن قتال ذکر شود، کسانی را که در دل های شان بیماری است می بینی که به سوی تو همچون کسی می نگرند که به سبب (سکرات) مرگ بیهوش شده است».

- سپس آنها را مورد تهدید قرار می دهد: ﴿فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾﴾ «پس مرگ برای ایشان بهتر است»، زیرا زندگی که درآن طاعت الله و رسول نباشد مرگ به مراتب بهتر ازآن است.

کلمهٔ «أولی» را برخی از مفسرین به معنی تهدید و وعید گرفته اند، یعنی آنچه که شما ازآن بیم دارید، به شما نزدیک باد.

و برخی گفته اند: «أولی» درینجا از کلمهٔ «ویل» مأخوذ است، به معنای «مرگ» است، یعنی بر ایشان مرگ باد.

درین دو صورت، کلام در همینجا، پایان می یابد و جملهٔ بعدی، جملهٔ مستقل است.

- سپس به سوی اطاعت وترک نفاق ترغیب داده می فرماید: ﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ﴾ «فرمان برداری، وسخن پسندیده (برای ایشان) بهتر است». این جمله مبتدا است، و خبرش محذوف است، تقدیرش «طَاعَةٌ وَقَولٌ مَعرُوفٌ خَيرٌ لَهُم» می شود، و ترجمهٔ آیهٔ مطابق همین توجیه شده است.

و توجیه دیگر اینست که {طَاعَةٌ وَقَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ} مرتبط به آخر آیهٔ قبلی است، درین صورت {فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ} به معنای تهدید و وعید نیست، بلکه به معنای بهتر است، و معنای هر دو آیه یکجای چنین می شود: {فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ ۝٢٠ طَاعَةٞ وَقَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ} «طاعت و سخن نیک برای ایشان بهتر است»، یعنی اینکه از پیغمبر و احکام الهی پیروی کنند و در عوض سخنان نفاق آمیز، سخنان خوب بگویند، این برای ایشان بهتر است.

- سپس آنها را به سوی جهاد ترغیب می دهد: ﴿فَإِذَا عَزَمَ ٱلۡأَمۡرُ فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ ۝٢١﴾ «پس هنگامی که کار جدی باشد (و جهاد فرا رسد) پس اگر (وعدهٔ خود را) به الله راست گویند، البته برای ایشان بهتر خواهد بود»، چرا که در دنیا سبب ترقی وسربلندی ایشان می گردد و درآخرت مستحق پاداش عظیم می گردند.

«عَزَمَ ٱلۡأَمۡرُ» - کارجدی شد- و مقصود ازآن همان لحظه و حالتی است که مسلمانان به سوی جهاد فرا خوانده می شوند، در چنین حالت اگر همین افراد منافق، در سخنشان که ادعای ایمان و مشارکت در امر جهاد است، اگر راست بگویند، این راستگویی به خیر دنیا و آخرتشان تمام می شود، ولی حقیقت اینست که آنان در ادعای ایمان و دیگر ادعاهای خود، دروغ می گویند، چنانچه در غزوهٔ احد بعد ازآنکه اندکی بیرون شدند، از میان راه دو باره برگشتند و گفتند که این قتال نیست بلکه خودکشی است و این امر سبب رسوایی دنیا و آخرت شان گردید.

- سپس منافقان را در برابر اعراض شان از اطاعت، توبیخ نموده می گوید: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ۝٢٢﴾ «پس آیا توقع دارید که اگر (ازطاعت الله و رسول) روی گردانید، در زمین فساد و قطع صلهٔ رحمی کنید».

«فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ» آیا توقع دارید، انتظار دارید و شاید شما..

«تَوَلَّيۡتُمۡ» دو معنی دارد: یکی به معنی روی گردانی و اعراض، و دوم به معنی «زمامدار شدن و متولی شدن امور مردم»، و این آیه می تواند به هریک ازین دو معنی تفسیر شود:

۱- در صورت اول معنی آیه چنین است: «پس آیا توقع دارید که اگر (ازطاعت الله و رسول) روی گردانید، در زمین فساد و قطع صلهٔ رحمی کنید».

انسان درمیان دوحالت قرار دارد:

اول: اینکه طاعت الله و رسول و پیروی کتاب او را برخود لازم بگرداند، درین صورت ثمرهٔ آن خیر وسعادت دنیا وآخرت است.

دوم: اینکه ازین امور اعراض کند، پس نتیجهٔ آن فساد در زمین و قطع صلهٔ رحمی است.

قتاده می گوید: آیا ندیدید که کسانی که ازکتاب الهی روی گرداندند، آیا خون ها را به طور ناجائز نه ریختند و قطع صلهٔ رحمی نکردند، و مرتکب عصیان الهی نشدند؟

قول قتاده اشاره به حوادثی است که بعد از زمان رسالت، درمیان خلفای اموی و عباسی صورت گرفته بود.

وهمچنین در ادوار مختلف، هرحادثه وفسادی که رخ می دهد، سبب آن اعراض و مخالفت ازکتاب الهی است، وهمچنین قتل وکشتارهای بی رحمانه، وتاراج اموال وهزاران نوع فساد دیگری که در جامعهٔ افغانی ما و در میان دیگر جوامع جهان رخ داده و رخ می دهد، همه نتیجهٔ اعراض از اطاعت پیغمبرﷺ، و دوری از سنت او است.

و علاوه برآن، عذاب های مختلف دیگر، از قبیل بلند رفتن نرخها وکم بارشی، و زلزله های خانمان سوزی که رخ می دهد، یکی از اسباب عمدهٔ آن، مخالفت از کتاب الهی و اعراض از سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است، هرچند که ماده پرستان و دنباله روان ایشان در ورای حوادث طبیعی، جز اسباب مادی به چیز دیگری ایمان ندارند؟! ولی این انکار ایشان هیچ چیزی از حقایق را نمی کاهد، چرا که الله تعالی بر عقل و دانش و قلب و بصیرت آنها مهر زده است، لذا آنان از درک امور ماورای طبیعت سخت قاصر اند.

۲- در صورت دوم معنی آیه چنین است: «آیا توقع دارید که اگر متولی امور مردم شوید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی را میان خودتان قطع کنید»، و همان بغض وحسد، وقتل وغارت زمان جاهلیت را دوباره زنده کنید.(۱)

ولی راجح همینست که «تولیتم» درینجا به معنای اعراض از اطاعت پیغمبر و ازجهاد است، چون روی سخن متوجه کافران و مقصود آیه سرزنش و توبیخ آنها است.

درین آیه دو نوع عمل، سخت مورد تقبیح قرار گرفته است:

یکی فساد، به هر شکل و عنوانی که باشد، از قبیل کشتارهای بی مورد و ظالمانه، غارت اموال، رشوه ستانی، سود خوری، غصب اموال، فساد اداری، فساد مالی، فساد اخلاقی، همه در عموم این آیه داخل است و همه قبیح و نکوهیده است.

۱- تفسیر البحر المحیط: ۸۲/۸، و تفسیر مراغی: ۶۶/۲۶ ملاحظه شود.

دوم: قطع پیوند خویشاوندی، به هر عنوان و صورتی که باشد.

در بارهٔ برقرار داشتن پیوند خویشاوندی احادیث زیادی نیز وارد شده است، ازآنجمله:

۱- از ابوبکره ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ ذَنْبٍ أَجْدَرُ أَنْ يُعَجِّلَ اللَّهُ تَعَالَى لِصَاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِى الدُّنْيَا – مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِى الآخِرَةِ – مِثْلُ الْبَغْيِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ» (۱)

« هیچ گناهی همانند سرکشی و ظلم و قطع صله رحمی درخور آن نیست که الله تعالی - علاوه بر عذابی که برای صاحبش در آخرت ذخیره نموده است - مرتکب آن را در دنیا زود عذاب کند».

یعنی کسی که مرتکب این دو گناه شود، از همه بیشتر درخور آنست که قبل از فرا رسیدن عذاب آخرت، در همین دنیا نیز زود عذاب شود.

۲- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:

« مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» (۲)

هر که دوست داشته باشد که در رزقش فراخی آورده شود، و عمرش طولانی کرده شود، پس باید با خویشاوندانش صله رحمی کند.

۳- از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که او گفت: مردی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي ذَوِي أَرْحَامٍ أَصِلُ وَيَقْطَعُونِي، وَأَعْفُو وَيَظْلِمُونَ، وَأُحْسِنُ وَيُسِيئُونَ، أَفَأُكَافِئُهُمْ؟ قَالَ لاَ، إِذًا تُتْرَكُونَ جَمِيعًا وَلَكِنْ خُذْ بِالْفَضْلِ وَصِلْهُمْ فَإِنَّهُ لَنْ يَزَالَ مَعَكَ ظَهِيرٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا كُنْتَ عَلَى ذَلِكَ» (۳)

«ای پیغمبر الله ! من خویشاوندانی دارم که با آنها صله رحمی می کنم، اما آنان پیوند خویش را قطع می کنند، من از ایشان درگذر می کنم، اما آنها ستم می کنند، من نیکی می کنم ولی آنها بدی می کنند، آیا من با ایشان عمل بالمثل انجام دهم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: نه

۱- سنن أبوداود، كتاب الأدب، باب في ا لنهي عن البغي، حديث: ۴۹۰۲، حديث صحيح است، نگاه: صحيح الجامع الصغير، حديث: ۵۷۰۴.

۲- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب من أحب بسط الرزق، حدیث: ۲۰۶۷، صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، حدیث: ۶۶۸۷ .

۳- مسند احمد بن حنبل – تحقیق أرناووط – حدیث: ۶۷۰۰، و حدیث در مرتبهٔ حسن لغیره قرار دارد.

خیر، چرا که آن گاه شما همگی تان گذاشته می شوید، بلکه به آنچه که فضیلت است عمل کن، و پیوند خویشی را با ایشان برقرار داشته باش، چون تا هنگامی که چنین عمل کنی، از جانب الله عزوجل همرایت پشتیبان و مددگاری وجود دارد (که از تو پشتیبانی می کند).

۴- در صحیح بخاری از عبد الله بن عمرو - رضی الله عنهما- روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَيْسَ الوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنِ الوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا » صله رحمی کننده کسی نیست که به طور پاداش صله رحمی می کند، بلکه صله رحمی کننده کسی است که هنگامی که پیوند خویشی اش بریده شود، آنرا به هم پیوند می دهد.(۱)

- بعد ازآن وعید شدیدی را متوجه منافقان نموده می فرماید: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾ ﴾ «آنان کسانی اندکه الله ایشان را لعنت کرده است، لذا (گوش های شان را) کر، وچشمان شان را کور ساخته است». به سبب آنکه از پیغمبر و قرآن اطاعت نکردند و در ادعای ایمان شان دروغ گفتند و به فساد و قطع صله رحمی پرداختند، لذا مورد لعنت قرار گرفتند و در نتیجه گوش های شان را از شنیدن حق و چشم های شان را از دیدن حق کور ساخت، لذا نه حق را می شنوند و نه آن را می بینند.

- سپس توبیخ دیگری را متوجه ایشان ساخته می فرماید: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾ ﴾ «آیا در قرآن تدبر نمی کنند (تاحقیقت برایشان روشن شود) یا بر دل های آنها قفل هایی مخصوص دل ها است» یعنی این معرضین و قاطعین رحم، چرا درقرآن تدبر نمی کنند تا مواعظ و زواجر آن، سبب پند و عبرت شان گردد و در نتیجه از نفاق و دیگر گناهان دست بکشند، ویا اینکه اهلیت تدبر اصلا درآنها وجود ندارد، چرا که بردل های شان قفل های مخصوص قرار داده شده است که مانع تدبر و درک آیات قرآن می شود؟

مقصود آیه در قدم نخست توبیخ کافران و منافقان است، و بعدا توبیخ همه کسانی است که در آیات قرآن تدبر نمی کنند و به صورت بسیار سطحی ازآن می گذرند، چرا که تدبر در آیات قرآن، راه ایمان را به روی انسان می گشاید و دروازه هایی از معرفت و حقایق ایمانی و حکمت الهی را به رویش باز می کند و اما ترک آن موجب قسوت قلب انسان می گردد.

❀❀❀

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب لیس الواصل بالمکافئ، حدیث: ۵۹۹۱.

مطلب دوم: (از آیهٔ ۲۵-۳۵)

بیان حال منافقان بعد از ارتداد و به هنگام قبض ارواحشان، و تذکیر به حکمت جهاد

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى ۙ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ
﴿٢٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ۖ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ ﴿٢٧﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ
اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم
مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ
الْقَوْلِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾ إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣٢﴾ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾ إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ
وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾

ترجـــمه:

۲۵- کسانی که به پشت خویش (به سوی کفر و شرک) برگشتند بعد ازآنکه راه هدایت برای ایشان روشن شد، یقینا شیطان اعمال زشت ایشان را در انظارشان آراسته است وآنها را (به آرزوهای باطل وعمر طولانی ومتاع دنیا) فریفته است.

۲۶- این (ارتداد و فریفته شدن آنان) به خاطری است که آنها برای کسانی که نزول وحی الهی را خوشبین نبودند گفتند: ما در برخی امور از شما فرمان برداری خواهیم نمود و الله رازهای پنهان آنها را می داند.

۲۷- پس حال آنها چگونه خواهد بود، هنگامی که فرشتگان روح آنها را قبض کنند درحالی که روی ها وپشت های ایشان را می زنند.

۲۸- این عقوبت به خاطری است که آنها از چیزی پیروی کردند که الله را بـه خشم آورد و خوشنودی او را نپسندیدند، پس الله اعمال نیک آنها را نابود ساخت.

۲۹- آیا کسانی که در دل های شان بیماری است، پنداشته اندکه الله کینه های دل های آنها را ظاهر نمی سازد؟

۳۰- و اگر ما بخواهیم البته آنها را برایت نشان می دهیم، پس تو البته آنها را به قیافه های شان می شناختی، و البته تو آنها را از طرز سخن و گفتار می شناسی، و الله اعمال شما را می داند.

۳۱- و البته ما شما را می آزمائیم، تا مجاهدان واقعی و صابران شما را آشکار نمائیم وتا اخبار شما را بیازمائیم.

۳۲- کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه الله باز داشتند و بعد از روشن شدن حق از پیغمبر مخالفت کردند، هرگز به الله زیانی نخواهند رساند و اعمال ایشان را نابود می گرداند.

۳۳- ای مومنان الله را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید و اعمال خود را (به سبب ارتداد، ومخالفت پیغمبر) باطل نکنید.

۳۴- کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه الله باز داشتند، باز در حالت کفر مردند، پس هرگز الله آنها را نمی آمرزد.

۳۵- (ای مومنان !) سست مشوید و (کافران را) به صلح مخوانید و شما غالب هستید و الله باشما است و هرگز (ثواب) اعمال شما را کم نمی کند.

تفسیر:

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- بیان ارتداد منافقان و سبب آن،

۲- تهدید و وعید برای مرتدان،

۳- حکمت مشروعیت جهاد،

۴- بیان احوال کفار و حکم اعمال ایشان،

۵- ترغیب به سوی طاعت الله و رسول و هشدار از مخالفت ایشان،

۶- ترغیب مؤمنان به سوی جهاد و وعدهٔ ثواب کامل برای ایشان.

موضوع اول: بیان ارتداد منافقان و سبب آن

در آیات گذشته اعراض منافقان را از خیر و از شنیدن قرآن بیان داشت و آنها را به تدبر در قرآن دستور داده از اعراض ازآن، منع نمود، حالا درینجا ازین امر خبر می دهد که آنها بعد ازآنکه حقیقت اسلام با دلایل برای ایشان روشن شد و صفات محمدﷺ که در تورات آمده است، برای ایشان ثابت شد، آنها دوباره به سوی کفر برگشتند و بعد ازآن علت این ارتداد را بیان داشته به تقبیح و تهدید ایشان می پردازد:

- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾ «کسانی که به پشت خویش (به سوی کفر و شرک) برگشتند بعد ازآنکه راه هدایت برای ایشان روشن شد»..

گروهی از منافقان بودندکه ایمان آوردند و صراط مستقیم اسلام و راه حق از راه باطل برایشان آشکار گردید، ولی ازآنجا که ایمان شان ضعیف بود، بعد از ظهور حق دو باره مرتد شده به سوی نفاق و کفر برگشتند.

و یا مقصود آیه همه ای منافقان اند که در مجالس پیغمبرﷺ شرکت می نمودند و قرآن و مواعظ را می شنیدند، ولی بازهم بر کفر خود مصمم بودند، لذا ازهمین تصمیم و اصرار شان بر کفر، به ارتداد تعبیر نمود، درین صورت مقصود ﴿تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾ روشن بودن هدایت در نفس الأمر است، یعنی حق چنان روشن است که درآن غباری از شک وجود ندارد.

و یا مقصود آیه گروهی از منافقان اند که در قتال با مسلمانان شرکت نکردند، با آنکه می دانستند که قتال حق است. و قول ابن عباس رضی الله عنهما و ضحاک نیز همین است، چنانکه منافقان در غزوهٔ احد از مسیر راه به سوی مدینه بازگشتند.

درینصورت ﴿ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم﴾ یعنی بازگشت به عقب به معنای ظاهری اش می باشد که عبارت از بازگشت از قتال به سوی خانه ها است. و مقصود از ﴿الْهُدَى﴾ حق، است یعنی بعد ازآنکه دانستند که قتال با مشرکان حق است و این امر برای ایشان روشن بود، با وجود آن بازهم قتال را ترک نموده برگشتند. ولفظ آیه همه ای ایشان را در بر می گیرد.

- و علت این ارتداد اینست که: ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾﴾ «شیطان اعمال زشت ایشان را در انظارشان آراسته است وآنها را (به آرزوهای باطل وعمر طولانی ومتاع دنیا) فریفته است».«سَوَّلَ » آراست، زینت داد، از «تسویل» مشتق است که به معنای آراسته نشان دادن چیز غیر زیبا و همچنان آسان جلوه دادن چیزی است که انسان آن را مشکل می

پندارد و یا ازآن احساس ضرر می کند. «أَمْلَىٰ لَهُمْ» برای ایشان طولانی جلوه داد، یعنی ارتداد از دین و یا برگشتن از قتال را برای ایشان زیبا جلوه داد و در صورت برگشتن از قتال، آنها را به عمر طولانی فریفت که اگر نروید کشته نمی شوید و زنده می مانید، در حالیکه این وعدهٔ شیطان جز فریب بیش نبود، چنانچه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۶۴) فرموده است: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴾ «وشیطان ایشان را جز فریب وعده نمی دهد»، و در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۲۰) می فرماید: ﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴾ «آنها را وعده می دهد، وایشان را درآرزوها می افگند و شیطان ایشان را جز فریب وعده نمی دهد».

- سپس به سوی این تسویل وتسلط شیطان اشاره نموده می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ كَرِهُوا۟ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ﴾ «این (ارتداد و فریفته شدن آنان) به خاطری است که آنها برای کسانی که نزول وحی الهی را خوشبین نبودند گفتند: ما در برخی امور از شما فرمان برداری خواهیم نمود».

یعنی این منافقان با دشمنان اسلام که مشرکان و یهودیان بودند، تعهد سپردند که در برخی امور از قبیل دشمنی و مخالفت با پیغمبرﷺ وتکذیب او و خود داری از مشارکت در قتال در برابر او با شما همکاری می کنیم.

یا مراد از {بَعْضِ ٱلْأَمْرِ} همان وعده سری است که منافقان به یهود بنو نضیر داده بودند، چنانچه در سورهٔ حشر آیهٔ (۱۱) آن را ذکر نموده است که گفتند: ﴿لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ﴾ «و اگر شما بیرون کرده شوید ما باشما بیرون خواهیم شد و دربارهٔ شما از کسی اطاعت نخواهیم کرد و اگر باشما جنگی صورت گرفت، حتما ما شما را نصرت خواهیم کرد».

موضوع دوم: تهدید و وعید برای مرتدان

بعد از بیان ارتداد منافقان و سبب آن، به تهدید و وعید ایشان می پردازد:

۱- ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ۝٢٦﴾ «و الله رازهای پنهان آنها را می داند» هیچ چیزی از رازهای شان از الله تعالی پوشیده نیست، لذا منتظر سرانجام فلاکت بار این اعمال شان بوده باشند.

۲- ﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ ﴿٢٧﴾﴾ «پس حال آنها چگونه خواهد بود، هنگامی که فرشتگان روح آنها را قبض کنند درحالی که روی ها وپشت های ایشان را می زنند»، پس درین مرحله چه کسی آنها را نصرت خواهد داد؟ و چه کسی ایشان را از عذاب الهی نجات خواهد بخشید.

در سورهٔ أنعام آیهٔ (۹۳) می فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ الظَّٰلِمُونَ فِى غَمَرَٰتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓا۟ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوٓا۟ أَنفُسَكُمُ﴾ «و اگر هنگامی را که ستمگاران در سکرات مرگ قرار می گیرند، وملائکه دست های خود را دراز می کنند (و می گویند) جان های خود را بیرون آورید، ببینی (البته حالت عجیبی را مشاهده خواهی کرد)» و در سورهٔ أنفال آیهٔ (۵۰) نیز از عذاب کافران به هنگام قبض روح سخن می گوید.

- بعد ازآن علت این عذاب را واضح می سازد: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا۟ مَآ أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا۟ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٢٨﴾﴾ «این عقوبت به خاطری است که آنها از چیزی پیروی کردند که الله را به خشم آورد و خوشنودی او را نپسندیدند، پس الله اعمال نیک آنها را نابود ساخت».

مقصود از {مَآ أَسْخَطَ اللَّهَ} همه گناهان است که در رأس آن کفر و شرک و نفاق و پیروی شیطان است، و {رِضْوَٰنَهُۥ} یعنی اموری که سبب رضای الله تعالی گردد، همه اعمال حسنه است که در رأس آن ایمان به الله و ایمان به پیغمبرﷺ و پیروی از اوامر الله و دوری از نواهی او است.

لذا در نتیجهٔ ارتکاب این دو امر متناقض، همه خیرات وصدقات و انواع مواساتی که انجام داده بودند همه برباد رفت.

آنچه گذشت بیان معاملهٔ ملائکه قابض ارواح، بامرتدین ومخالفان دین، درآستانهٔ مرگ بود، چرا که شرک و کفر و نفاق، همه اعمال حسنه را حریق نموده محو می کند.

اما معامله ملائکه با مومنان به هنگام مرگ، کاملا از معاملهٔ ایشان با کافران و منافقان متفاوت می باشد، چنانچه در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۲) می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ الْمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا۟ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «متقیان کسانی اند ملائکه، روح آنها را قبض می کند درحالیکه پاکیزه و شادمان هستند، (به هنگام قبض ارواح شان، به آنها) می گویند:

سلام باد برشما (تشویشی را درخود راه مدهید و درآخرت برای ایشان گفته می شود) به بهشت داخل شوید، به سبب آنچه می کردید»، در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰-۳۲) نیز بیان استقبال فرشتگان از مومنان است.

۳- ﴿ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿٢٩﴾ ﴾ «آیا کسانی که در دل های شان بیماری است، پنداشته اندکه الله کینه های دل های آنها را ظاهر نمی سازد؟»، نه خیر، بلکه الله تعالی کینه ها و شکوک و دشمنی که در برابر اسلام دارند، همه را برای پیغمبرﷺ و برای مومنان فاش و ظاهر نموده رسوا و مفتضح شان می سازد.

«أَضْغَٰنَهُمْ» جمع «ضِغْن» حقد و کینه.

سپس آشکار ساختن را به دو طریق بیان می کند:

۱- شناسایی ایشان از طریق معرفی اشخاص و اوصاف شان: ﴿ وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ﴾ «و اگر ما بخواهیم البته آنها را برایت نشان می دهیم، پس تو البته آنها را به قیافه هایشان می شناختی».

۲- شناسایی ایشان از شیوهٔ سخن و طرز گفتار: ﴿ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ﴾ «و البته تو آنها را از طرز سخن و گفتار می شناسی».

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: این آیه در مورد اهل نفاق است و الله تعالی آنها را در سورهٔ «براءة» برای پیغمبرش معرفی نموده در آیهٔ (۸۴) گفته است: ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦٓ ﴾ «و هرگاه یکی از آنان، بمیرد اصلا بر او نماز مخوان و بر سر قبرش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) ایستاد مشو».

و همچنان در آیهٔ (۸۳) سورهٔ «براءة» فرموده است: ﴿ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا۟ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن تُقَٰتِلُوا۟ مَعِىَ عَدُوًّا ﴾ «پس بگو هیچ گاه با من به جهاد بیرون نخواهید شد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید».

سپس به طریق وعده و وعید، می فرماید: ﴿ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾ ﴾ «و الله اعمال شما را می داند» شما همیشه زیر مراقبت الله قرار دارید، او اعمال پنهان وآشکار شما را می داند خیر باشد یا شر و در برابر این اعمال شما را مجازات خواهد کرد.

موضوع سوم: حکمت مشروعیت جهاد

ممکن بود از آیۀ قبلی برای کسی این سؤال خلق شود که هنگامی که الله تعالی اعمال همه را می داند، پس چه نیازی به تکلیفات شرعی است؟ برای رفع این سؤال احتمالی، حکمت تکلیفات شرعی و به خصوص حکمت مشروعیت جهاد را روشن ساخته می فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾ «و البته ماشما را می آزمائیم، تامجاهدان واقعی و صابران شما را آشکار نمائیم».

اگرچه ابتلا اقسام فراوانی دارد و هدف ازهمۀ آنها ابراز شکیبائی و سپاس گزاری بنده برای مردمان است، اما درین مقام به قرینۀ لفظ «المجاهدین» ابتلا به جهاد مراد است، و واقعا میدان جهاد صحنۀ آزمایش بزرگ است، کمتر کسی می تواند که درین صحنه خود را حفظ کند؛ لذا مؤمن واقعی از غیر واقعی، در میدان جهاد آشکار می گردد، پس میدان جهاد، و مشارکت درآن، معیار و کورۀ سنجش قوت و ضعف ایمان است، وگرنه هرکسی دعوای صدق و اخلاص ایمان را می کند و هر شخص خود را مخلص و فدا کار نشان می دهد، لذا برای ابراز صدق و یا کذب چنین ادعاها، جهاد مشروع شد.

إِذَا اشْتَبَكَتْ دُمُوعٌ فِي خُدُودٍ تَبَيَّنَ مَن بَكَی مِمَّن تَبَاكَی

یعنی: هنگامی که اشک ها در رخسارها درآویزد، کسی که در واقع گریه نموده از کسی به گریه تظاهر نموده است، آشکار می گردد.

- سپس می فرماید: ﴿وَنَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ ۝٣١﴾ «وتا اخبار شما را بیازمائیم» و طاعت وعصیان شما را، رازهای درونی، اخبار صدق وکذب شما را به وسیلۀ جهاد وانمود سازیم، تا به همگان معلوم گردد.

موضوع چهارم: بیان احوال کفار وحکم اعمال ایشان

درآیات گذشته بحث های مختلفی در بارۀ احوال منافقان بیان شد، اکنون درین آیات احوال کافران علنی را مورد بحث قرار داده می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَٰلَهُمْ ۝٣٢﴾ «کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه الله باز داشتند و بعد از روشن شدن حق از پیغمبر مخالفت کردند، هرگز به الله زیانی نخواهند رساند و الله اعمال ایشان را نابود می گرداند».

اگر مراد ازین گروه مشرکین باشند، حق برای ایشان از طریق معجزه آشکار گردیده است، و اگر یهود مراد باشد، حق برای آنها از طریق کتاب آسمانی واضح شده است.

این آیه به دو چیز دلالت می کند:

۱- بیان سه وصف کفار: یکی کفر، دوم :منع دیگران از راه حق و سوم مخالفت پیغمبر ﷺ.

۲- این امور به الله زیانی نمی رساند، ولی باعث بربادی اعمال خود آنها می گردد، همانگونه سورهٔ بقره آیهٔ (۲۱۷) سورهٔ مائده آیهٔ (۵) سورهٔ هود آیهٔ (۱۶) سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۱۸) سورهٔ نور آیهٔ (۳۹) و سورهٔ فرقان آیهٔ(۲۳) همین مسئله را بیان میدارد.

موضوع پنجم: ترغیب به سوی طاعت الله و رسول و هشدار از مخالفت آنها

بعد از بیان احوال کفار وحکم اعمال ایشان، مومنان را به اطاعت الله و رسول دستور داده از مخالفت ایشان برحذر داشته می فرماید:

۱- ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ ﴾ «ای مومنان الله را اطاعت کنید وپیغمبر را اطاعت کنید»، اطاعت الله عبارت از اجرای فرائض او و خود داری از نواهی او است، و اطاعت پیغمبر ﷺ عبارت از التزام سنت و روش او در همه امور است، برابر است که اصول باشد یا فروع، همانگونه در سورهٔ نساء آیهٔ (۵۹، ۶۹) و سورهٔ نور آیهٔ (۵۲) وسورهٔ احزاب آیهٔ (۷۱) همین مطلب را تشریح می دهد.

۲- ﴿ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٣ ﴾ «و (به سبب مخالفت از الله و رسول) اعمال خود را باطل نکنید».

از ابوالعالیه روایت است که او گفت: اصحاب رسول الله ﷺ فکر می کردندکه همراه «لا إله إلا الله» هیچ گناهی ضرر نمی رساند، همانگونه که همراه شرک هیچ عملی نفع نمی رساند، تا آنکه این آیه نازل شد، پس آنها ازآن ترسیدند که عمل شان به سبب گناه باطل شود.

و اموری که سبب بطلان عمل می گردد، بر دو نوع است:

۱- اموری که بعد از به جا آوری عمل سبب بطلان آن می گردد، عبارت اند از ارتداد، شرک، منت نهادن، فخر، سمعت و ریاء همانگونه که در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۷، ۲۶۳) همین نوع مبطلات مراد است.

۲- دیگر اینکه انسان عملش را در اثنای آن قطع می کند و یا عملی را انجام دهد که سبب فساد آن گردد، پس این آیه، هردو قسم مبطل را دربر می گیرد.

ازینرو انسان باید از هر کاری که سبب بطلان عمل می گردد و به خصوص از شرک، کفر، نفاق، ریا و منت نهادن سخت بپرهیزد.

- سپس کافران را مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾﴾ «کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه الله باز داشتند، باز در حالت کفر مردند، پس هرگز الله آنها را نمی آمرزد»، چرا که در موجودیت شرک هیچ عمل نیک انسان پذیرفته نمی شود.

قید {مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ} برای بیرون ساختن کسانی است که قبل از فرا رسیدن مرگ شان، ایمان صادقانه آوردند، هرچند که پیش ازآن کافر بودند و مانع ایمان دیگران می شدند، اما ایمان شان همه گناهان قبلی آنها را محو می سازد و الله تعالی به سبب ایمان شان، آنها را مورد مغفرت خود قرار می دهد.

اما کسانی که تا آخرین رمق خود، از کفر خود برنگشتند، الله تعالی به هیچ صورت آنها را مورد مغفرت و بخشش قرار نمی دهد.

نظیر این آیه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۹۱) سورهٔ نساء آیهٔ (۱۸) مذکور است.

موضوع ششم: ترغیب مومنان به سوی جهاد و وعدهٔ ثواب کامل برای ایشان

درآیات قبلی بیان داشت که اعمال نیک کافر برباد می شود، و هم اعلان نمودکه گناه کسی که کافر بمیرد، بخشیده نمی شود، پس معلوم شدکه کافر نه در دنیا حرمت دارد و نه درآخرت، ازین وجه مومنان مخلص را دستور می دهد که با آنها جهاد کنند و در جهاد شان با آنها ثابت و پابرجا باشند که سرانجام پیروزی ازآن آنها است، چنانکه می فرماید: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ «(ای مومنان !) سست مشوید و (کافران را) به صلح مخوانید و شما غالب هستید و الله باشما است».

این آیه تفریع بر ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ است و مطلبش این است که هرگاه به وجوب اطاعت الله ورسول پی بردید، پس مقتضای آن این است که ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾ «وهن» ضعف و ناتوانی را گویند و مراد ازآن درینجا ضعف و سستی است که ناشی از راحت طلبی باشد، چرا که راحت طلبی انسان را به سستی و ناتوانی می کشاند، پس مقصد آیه اینست که در جهاد با کافران هیچ نوع سستی مکنید، زیرا برای جهاد هیچ مانعی وجود ندارد، نه مانع دینی و نه مانع اخروی، چرا که کافر هیچ حرمتی ندارد.

و مانع دنیوی نیز وجود ندارد، چرا که ﴿وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ «وشما برتر هستید»، برتر در عقیده، برتر در ارتباط به سوی ملأ اعلی، برتر درمنهج، برتر درهدف، برتر درقوت ونصرت، زیرا بزرگترین قوت باشما است ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ «و الله با شما است»، شما تنها نیستید بلکه او ناصر شما است و از شما دفاع می کند.

ازآنجاکه در تعبیر به ﴿وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ گمان افتخار و خود پسندی میرفت، لذا بعد ازآن فرمود: ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ (ازین وجه برتر هستیدکه) «الله باشما است» و گرنه شما به اعتبار ذات خودتان هیچ گونه برتری ندارید.

باز برتری به اعتبار معیت الله به اندازهٔ ایمان وتقوی است، چنانکه سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۳۹) ، سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۸)، سورهٔ حج آیهٔ(۴۰)، سورهٔ عنکبوت آیهٔ(۶۹)، سورهٔ غافر آیهٔ(۵۱) و سورهٔ مجادله آیهٔ(۲۱) بیان همین معنی است.

از ظاهر این آیه ممنوعیت مطلق مسالمت باکافران دانسته می شود، و در ظاهر با آیهٔ (۶۱) سورهٔ انفال متعارض است، ولی حقیقت اینست که مقصود این آیه، منع از درخواست مسالمت نا به هنگام و بی جای از سوی مسلمانان است، و آن هنگامی است که مومنان از لحاظ نیروی رزمی و سلاح جنگی نسبت به کافران برتری داشته باشند و کافران از ایشان بیمناک بوده باشند و همه عوامل پیروزی را در اختیار داشته باشند، در چنین حالت باید پیشکش صلح با کافران را نکنند، اما اگر کافران نسبت به مسلمانان بیشتر و قوی تر بوده باشند، و امیر مسلمانان مصلحت را در صلح بداند و یا مشرکان پیشکش صلح را کنند، درین صورت اشکالی ندارد که مسلمانان پیشکش صلح را بپذیرند، چنانکه پیغمبرﷺ هنگامی که کفار قریش او و مسلمانان را از عمره باز داشتند و به پیغمبرﷺ صلح و برای ده سال ترک جنگ را پیشکش کردند، پیغمبرﷺ آن را پذیرفت، و ازآن صلح، خیر و فتح بزرگی نصیب مسلمانان گردید.

پس هریک از آیهٔ سورهٔ انفال، و آیهٔ این سوره بر حالت خاصی محمول است.

- اکنون وعدهٔ اجر وثواب کامل می دهد: ﴿وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ۝٣٥﴾ «و هرگز (ثواب) اعمال شما را کم نمی کند»، بلکه پاداش اعمال تان را به صورت کامل و بدون هیچ نوع کاستی می دهد. «لَن يَتِرَكُمْ» از شما نمی کاهد، از مادهٔ «وَتَرَ، يَتِرُ، وَتراً، و تِرَةً» (از باب ضرب) به معنی کاستن، کم کردن.

در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۴) می فرماید: ﴿وَإِن تُطِيعُوا ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡـًٔا﴾ «و اگر الله و رسولش را فرمان برداری کنید، از عمل های شما هیچ چیزی را نمی کاهد».

خلاصه: راجع به اهمیت جهاد چندین امور را ذکر کرد:

۱- دستور به جهاد که مقتضای اطاعت الله و رسول است؛

۲- نصرت الهی که مقتضای معیت او است؛

۳- اجر عظیم که مشار الیه ﴿وَلَن يَتِرَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ﴾ است؛

۴- عدم مانع دنیوی که ﴿وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ﴾ است؛

۵- عدم مانع اخروی که کافر هیچ حرمتی ندارد؛

این همه ایجاب می کند که شما در عملی نمودن جهاد مقدس سستی مکنید وپیشنهاد صلح از طرف شما صورت نگیرد.

۞۞۞

مطلب سوم: تزهید در امر دنیا و ترغیب به سوی آخرت

﴿إِنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ يُؤۡتِكُمۡ أُجُورَكُمۡ وَلَا يَسۡـَٔلۡكُمۡ أَمۡوَٰلَكُمۡ ٣٦ إِن
يَسۡـَٔلۡكُمُوهَا فَيُحۡفِكُمۡ تَبۡخَلُواْ وَيُخۡرِجۡ أَضۡغَٰنَكُمۡ ٣٧ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ
فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُۖ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦۚ وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُۚ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ
يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم ٣٨﴾

ترجمه:

۳۶- زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید وپرهیزگاری کنید، الله برای شما پاداش هایتان را می دهد و دارائی تان را از شما درخواست نمی کند.

۳۷- و اگر از شما دارائی تان را درخواست کند و در درخواستش از شما اصرار هم کند، شما بخل می کنید وکینه های شما را آشکار می سازد.

۳۸- آگاه باشید ای جماعه، شما خوانده می شوید تا در راه الله مصرف کنید، پس بعض شما بخل می ورزد، و هرکسی که بخل ورزد، زیان بخلش به خود او است، والله بی نیاز است

و شما نیازمند هستید، و اگر(شما از اطاعت الله) روی برگردانید، گروه دیگری را به جای شما می آورد، باز آنها همانند شما نخواهند بود.

تفسیر:

بعد ازآنکه الله تعالی به جهاد دستور داد و در امر جهاد و مبارزه از ضعف و سستی و ناتوانی منع فرمود، درینجا با حقیر نشان دادن دنیا در انظار مؤمنان، به جهاد نفسی و انفاق در راه الله تعالی و به ایمان و تقوی ترغیب می دهد، تا فائدۀ این امور به سوی مؤمنان برگردد.

نخست به بیان حقارت دنیا پرداخته می فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ «زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی بیش نیست»، لذا این زندگی نباید شما را از اهداف مقدسی همچون ایمان و جهاد، باز دارد.

به همین اساس بعد از بیان حقیقت دنیا، انسان ها را به کارهای مهم و با ارزش و اعمال آخرت ترغیب داده می فرماید: ﴿وَإِن تُؤْمِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ﴾ «و اگر ایمان بیاورید وپرهیزگاری کنید، الله برای شما پاداش های تان را می دهد».

در سورۀ حدید آیۀ (٢٠) حقیقت دنیا را بیان بیشتر نموده، در آیۀ (٢١) به سبقت به سوی بهشت ترغیب داده است، و همچنین در آیۀ (٢٨) همین سوره ثمرۀ ایمان و تقوی را بیان داشته است.

- باز می فرماید: ﴿وَلَا يَسْـَٔلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ ﴿٣٦﴾﴾ «و دارائی تان را از شما درخواست نمی کند»، بلکه یک بخش اندکی از دارائی تان را می خواهد که به فقرا بدهید که هم به مصلحت آنها وهم به مصلحت خود شما است.

- سپس علت عدم سؤال جمیع اموال را بیان می کند ﴿إِن يَسْـَٔلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا۟ وَيُخْرِجْ أَضْغَٰنَكُمْ ﴿٣٧﴾﴾ «و اگر از شما دارائی تان را درخواست کند و در درخواستش از شما اصرار هم کند، شما بخل می کنید وکینه های شما را آشکار می سازد».

«فَيُحْفِكُمْ» از شما اصرار کند، مصدرش «إحفاء» است، به معنی اصرار در مطالبۀ چیزی. { أَضْغَٰنَكُمْ } کینه های شما، جمع «ضِغن» به معنی حقد و کینه و دشمنی.

مطلبش اینست که اگر الله تعالی از شما همه ای اموال تان مطالبه کند، شما بخل می کنید و از دادن مال نا فرمانی نموده کینه و کدورت تان آشکار می گردد، لذا بر شما جزء معینی از اموال تان را به حیث زکات بر شما فرض گرداند.

- سپس به سوی انفاق ترغیب نموده انسان های بخیل را توبیخ می کند: ﴿هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ﴾ «آگاه باشید ای جماعه، شما خوانده می شوید تا در راه الله مصرف کنید، پس بعض شما بخل می ورزد»، و از مالی که الله تعالی برایش ارزانی داشته است، در راه الله و برای مجاهدین خرج نمی کند و محبت مال او را از انفاق باز می دارد.

- سپس ضرر بخل را بیان می کند: ﴿وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ﴾ «و هرکسی که بخل بورزد، زیان بخلش به خود او است»، که اونفس خود را از ثواب محروم ساخته است و به الله تعالی هیچ ضرری نرسانده است ﴿وَٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ﴾ «و الله بی نیاز است و شما نیازمند هستید»، او بی نیاز است به همین خاطر این قدر ثروت و دارائی را به شما داده است، لذا او نه به مال شما نیازی دارد و نه بطاعت و عبادت شما و نه به جهاد وانفاق تان، هر آنچه که می کنید به خاطر رفع نیازمندی های خود شما است و به شما باز می گردد

در سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۵) می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ﴾ «ای مردمان شما به سوی الله نیازمند هستید، و او بی نیاز و ستوده شده است».

در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۸) از موسی علیه السلام حکایت می کند: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِن تَكْفُرُوٓا۟ أَنتُمْ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ حَمِيدٌ﴾ «وموسی گفت: اگر شما و باشندگان زمین همگی کافرشوید (به الله زیانی نمی رسد، زیرا) الله بی نیاز و ستوده شده است».

- باز آنها را در برابر ترک اطاعت، وترک اتباع کتاب، ترک جهاد وترک انفاق تهدید نموده می گوید: ﴿وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓا۟ أَمْثَٰلَكُم ﴿٣٨﴾﴾ «و اگر (شما از اطاعت الله، و یا از اتباع قرآن، و یا از جهاد و یا از انفاق) روی برگردانید، گروه دیگری را به جای شما می آورد، باز آنها همانند شما نخواهند بود».

همانگونه که در سورۀ فاطر آیۀ (۱۶) می فرماید: ﴿إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ «اگر او بخواهد شما را دور می سازد و مردم تازه ای را روی کار می آورد» و قائم مقام شما می سازد.

در سورۀ نساء آیۀ (۱۳۳) می فرماید: ﴿إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ﴾ «ای مردمان اگر او بخواهد شما را دور می سازد و به جای شما دیگران را می آورد»، ونیز سورۀ انعام آیۀ (۱۳۳) و سورۀ ابراهیم آیۀ(۱۹) تائید همین مطلب است.

در سنن ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ یک روز این آیه را ﴿وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾ را تلاوت نمود، صحابه پرسیدند که: «وَمَنْ يُسْتَبْدَلُ بِنَا؟» چه کسانی جای گزین و عوض ما ساخته می شوند؟ پس پیغمبرﷺ به شانۀ سلمان (فارسی) زد و گفت: «هَذَا وَقَوْمُهُ هَذَا وَقَوْمُهُ» آنان، این شخص و قوم اویند، آنان، این شخص و قوم اویند ([1]).

پایان سورۀ محمد

الحمدلله رب العلمین، والصلاة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین.

۱- سنن ترمذی، ابواب التفسیر، سورۀ محمد، حدیث: ۳۲٦۰، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ۱۰۱۷.

تفسیر

سورهٔ فتح

این سوره از جملهٔ سوره های مدنی بوده بعد از سورهٔ جمعه نازل شده است، در ترتیب نزول (۱۱۱)، و در ترتیب مصحف (۴۸) و عدد آیاتش (۲۹) آیه است.

سبب تسمیه:

این سوره بدان سبب «فتح» نامیده شده است که در آغاز آن برای پیغمبرﷺ مژدهٔ فتح داده شده است.

در صحیحین از عبد الله بن مغفل رضی الله عنه روایت است که او گفت: پیغمبرﷺ را در روز فتح مکه بر پشت شترش دیدم که سورهٔ فتح را می خواند و آوازش را پست و بالا می کرد. و عبد الله بن مغفل گفت: اگر بیم تجمع مردم بر دور ما نباشد، البته من قراءت پیغمبرﷺ را برایتان حکایت می کردم. (۱)

مناسبت این سوره به ما قبلش:

این سوره از چند جهت به سورهٔ محمد مناسبت دارد:

۱- در سورهٔ محمد، قتال ذکر شد که آن تمهید برای فتح بلاد و نشر علوم است، اکنون درین سوره بعد از قتال، فتح ونصرت ذکر می شودکه آغاز نشر علوم است.

۲- در هردو سوره، بیان اوصاف مومنان و منافقان و مشرکان ذکر شده است.

۳- در سورهٔ محمد فرمود: ﴿وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ «شما برتر هستید، زیرا الله باشما است»، و سورهٔ فتح به منزلهٔ دلیل و برهان برای برتری مؤمنان است.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازي، باب أين ركز النبيﷺ الراية يوم الفتح، حديث: ۴۲۸۱، صحيح مسلم، كتاب صلاة المسافرين، باب ذكر قراءة النبي سورة الفتح يوم فتح مكة، حديث: ۱۸۸۹.

۴- در آیهٔ (۱۹) سورهٔ محمد، پیغمبر ﷺ را به استغفار برای خود و برای مردان و زنان مؤمن دستور داد و حالا این سوره را به ذکر حصول مغفرت آغاز می کند.

شأن نزول سورهٔ فتح:

نزول این سوره در سنهٔ (۶) هجری درماه ذوالقعده، در میان مکه و مدینه هنگام بازگشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حدیبیه، صورت گرفته است.

وتفصیل واقعه ازین قرار است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواب دیده بودکه داخل مکه شده در اطراف بیت طواف می کند و این خواب را به صحابهٔ کرام بیان داشتند و آنان نیز ازین خواب بسیار خرسند شدند.

پس ازآن در ماه ذوالقعدهٔ سال ششم هجری پیغمبر ﷺ همراه با یک هزار و چهار صد - و بنا بر روایت دیگر هزار وپنج صد - نفر از مهاجرین و انصار و مسلمانان بادیه نشین به نیت عمره رهسپار مکهٔ مکرمه گردیدند، و قربانی ها را نیز همراه خود گرفتند و پیغمبر ﷺ از مقام ذوالحلیفه همراه با یارانش احرام عمره را بستند و از جملهٔ امهات المومنین، ام سلمه رضی الله عنها را درین سفر با خود گرفتند.

پیغمبر ﷺ درین سفرش جز سلاح مسافر که عبارت از شمشیر های غلاف شده بود، سلاح دیگری باخود نداشتند.

پیغمبر ﷺ پیشاپیش خود شخصی از قبیلهٔ خُزاعه را فرستادند تا از حالات قریش ایشان را باخبر سازد، هنگامی که پیغمبر ﷺ به مقام «عسفان» (نام موضعی در میان مکه و مدینه است) رسید، آن شخص که بشر بن سفیان کعبی نام داشت، نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای پیغمبر الله ! قریش ازین سفر شما آگاه شده اند و آنها باشتران شیردار و چوچه دار، بیرون شده در مقام «ذوطوی» فرود آمده اند، و سوگند خورده اند که برایت اجازهٔ دخول به مکه را نمی دهند و از قبایل گوناگون مردمان زیادی را به غرض جنگ و باز داشتن شما از کعبه گردهم آورده اند.

پس پیغمبر ﷺ عثمان رضی الله عنه را به سوی قریش فرستاد تا آنها را از قصد پیغمبر ﷺ خبر دهدکه به قصد جنگ و تصرف مکه نیامده است، بلکه فقط می خواهد با یارانش عمره کند و بازگردد.

در اثنایی که عثمان ﷜ در مکه بود، درمیان صحابهٔ کرام شایعه پخش شد که عثمان ﷜ را مشرکان به قتل رسانده اند، پس پیغمبر ﷺ یارانش را به غرض بیعت فرا خواند و آنها همه زیر درخت (شجرهٔ رضوان) دور پیغمبر ﷺ جمع شدند و بر امر قتال و عدم فرار با ایشان بیعت کردند و به همین اساس این بیعت، به بیعت شجره نام گذاری شد، و چون به سبب این بیعت، الله تعالی رضا و خوشنودی خود را از ایشان اظهار داشت، لذا این بیعت را بیعت رضوان نیز می نامند. اما بعدا ثابت شد که خبر مرگ عثمان رضی الله عنه محض اشاعه بوده و حقیقت نداشته است.

و هنگامی که مشرکان ازین بیعت خبر شدند، دچار ترس و خوف شدند، لذا به غرض صلح و ترک قتال نمایندگانی را برای گفتگو ارسال داشتند، و بعد از رفت و آمدهای زیادی بالآخره سهیل بن عمرو را به غرض عقد صلح فرستادند، هنگامی که پیغمبر ﷺ او را دیدند که به سوی ایشان در حرکت است، فرمودند: «قریشی ها با فرستادن این شخص، خواستار صلح اند».

هنگامی که سهیل آمد پیشنهاد صلح را نموده گفت: در میان ما و خودتان پیمان نامه ای را بنویس، پس پیغمبر ﷺ علی﷜ را به صفت کاتب فرا خواند، بعد از مخالفت سهیل بر سر نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» و کلمهٔ «رسول الله»، پیغمبر ﷺ دستور دادند که «باسمک اللهم» و «محمد بن عبد الله» نگاشته شود.

وسپس به نگاشتن نقاط و بندهای پیمان پرداختند که قرار ذیل است:

۱- برای مدت ده سال آتش بس صورت گیرد، تا مردم در فضای دور از جنگ و تجاوز، در امنیت زندگی کنند.

۲- هرکسی که از قریش بدون رضای سر پرستش نزد شما بیاید او را واپس کنید، و اگر مسلمانی از شما نزد قریش آید باز گردانده نمی شود؛

۳- هرکسی که خواسته باشد، هم پیمان ما شود و هرکه خواسته باشد، درپیمان محمد داخل شود؛ به اساس این بند، قبیلهٔ خزاعه هم پیمان پیغمبر ﷺ شدند و قبیلهٔ بنوبکر هم پیمان قریش شدند .

۴- مسلمانان امسال از دخول مکه منصرف شوند و سال آینده می توانند فقط برای سه روز وارد مکه شوند، مشروط به اینکه سلاح مسافر را باخود داشته باشند و آن اینکه شمشیر های شان در غلاف بوده باشد و بعد از ادای عمره و گذشت سه روز مکه را ترک کنند.

پیغمبرﷺ همهٔ این شروط را پذیرفتند، اما برخی از بزرگان صحابه مانند عمربن الخطـاب رضی الله عنه از بنود این پیمان راضی نبودند، چرا که آن پیمان در ظاهر به نفـع مشـرکان و به ضرر مسلمانان بود، ولی این پیمان در حقیقت نصر و کامیابی بزرگی برای مسـلمانان بـود، چرا که از یک سو قریش به جایگاه مسلمانان اعتراف کردند، و از سوی دیگر صلح برقرار شد و زمینه دید و وادید و دعوت علنی فراهم شد و درین مرحله مردم زیادی از عرب بـه اسـلام پیوستند، لذا به حق که آن پیمان، فتح آشکار و مقدمهٔ فتح مکه بود.

پس ازآنکه پیمان صورت گرفت، پیغمبرﷺ به صحابه دستور دادند که درهمـان موضـعی که احصار صورت گرفته بود، قربانی های شان را ذبح کنند، اما آنهـا ازآنجـا کـه ظـاهر ایـن پیمان را به ضرر خود تلقی می کردند، سخت غمگین بودند، تا جایی که متوجه ایـن فرمـان پیغمبرﷺ نشدند، لذا ام سلمه رضی عنها به پیغمبرﷺ مشوره داد که نخست ایشان قربـانی خود را ذبح کنند، صحابه نیز ایشان را دیده بـه عمـل شـان اقتـدا خواهنـد کـرد، چنانچـه پیغمبرﷺ قربانی خود را ذبح نمودند، و دیگر صحابه نیز قربانی های خود را ذبح کردند، وسر های خویش را تراشیدند وخود را حلال نمودند .

بعد از ذبح قربانی ها رسول اللهﷺ همراه با صحابه باز گشتند و در اثنای بازگشـت شـان الله سبحانه این سورهٔ را نازل کرد، واین صلح را فتح مبین خواند.

وجه اینکه صلح حدیبیه مقدمه و دیباچهٔ فتح عظیم بود، اینست:

در دوران این صلح امنیت برقرار شد و هرکس می توانسـت بـا دیگـران آزادانـه سـخن بگوید، و درین مرحله مردم زیادی به اسلام گرویدند.

علاوه برآن، این صلح مقدمهٔ فتوحات دیگر مانند فتح خیبر و بعد ازآن در سال هشتم بـه علت نقض عهد از سوی قریش، سبب فتح مکه گردید.

فضیلت این سوره:

در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ، لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ: {إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا} » (۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، حديث: ٤١٧٧.

«به تحقیق امشب بر من سوره ای نازل شده است که البته آن نزدم محبوب تر از آنچه است که آفتاب برآن طلوع نموده است(یعنی محبوب تر از دنیا است) سپس {إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا} را تلاوت کرد».

و در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ در بارۀ سورۀ فتح فرمود: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا» یعنی بر من آیتی نازل شده است که نزدم محبوب تر از همه ای دنیا است.(۱)

محتوای سورۀ فتح:

مهم ترین موضوعات این سوره بشارت و مژده به فتح بزرگ و بیان اوصاف و ستایش بی نظیر مؤمنان و اهل بیعت الرضوان و مذمت و نکوهش منافقان است که از بیرون شدن همراه با مسلمانان خود را عقب زده بودند.

و سوره به سه امر مهم خاتمه یافته است که عبارت اند از:

۱- فرستادن محمدﷺ به هدایت و دین حق تا بر همه ادیان غالب گردد.

۲- توصیف مؤمنان به ترحم بریکدیگر و شدت و سختی برکافران،

۳- وعدۀ مغفرت و اجر عظیم برای مومنانی که عمل صالح انجام می دهند.

این سوره نظر به تنوع مطالبش به سه بخش تقسیم می شود :

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیۀ ۱۰) بشارت برای پیغمبرﷺ به فتح مبین و بیان اهداف بعثت ایشان است. و مطالب این بخش بدینقرار است:

- بشارت برای پیغمبرﷺ به فتح مبین، ذکر آثار و پیامدهای مرتب برین فتح، بیان آثار صلح حدیبیه بر مؤمنان و بر منافقان و مشرکان.

- بیان وظائف رسول الله ﷺ و اهداف بعثت ایشان، ذکر بیعت رضوان و اهمیت آن.

بخش دوم: (از آیۀ ۱۱-۲۶) در بارۀ نکوهش بازماندگان غیر معذور در واقعۀ حدیبیه و بشارت برای اصحاب بیعت رضوان و نکوهش مشرکان است.

و مطالب این بخش بدینقرار است:

- رد بر گفتارهای مُخَلَّفِين (بازماندگان) و استثنای معذوران واقعی، ترغیب برای مطیعین وترهیب شدید برای متخلفین.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبیة فی الحدیبیة، حدیث: ۴۷۳۷.

- بشارت عظیم معنوی و مادی برای اهل بیعت رضوان و برای مؤمنان.
- اشاره به سوی حوادث حدیبیه و نکوهش مشرکان و بیان فضیلت مؤمنان.

بخش سوم: (از آیهٔ ۲۷-۲۹) تصدیق رؤیای پیغمبر ﷺ و بیان فضیلت یاران محمد ﷺ و اوصاف ایشان.

❁❁❁

بخش اول: (از آغاز سورهٔ تا آیهٔ ۱۰) بشارت برای پیغمبر ﷺ به فتح مبین و اهداف بعثت ایشان. و این آیات در دو مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱- ۷) **بشارت به فتح مبین و آثار و پیامد های مرتب بر آن**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢﴾ وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾ لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ اللَّهِ فَوْزًا
عَظِيمًا ﴿٥﴾ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ ۚ
عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾ وَلِلَّهِ جُنُودُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾﴾

ترجـــمه:

۱- واقعا ما برای تو فتح وپیروزی آشکاری را فراهم ساختیم.
۲- (هدف این است) تا الله گناهان گذشته وآیندهٔ تو را بیامرزد و نعمت خود را برتو به اتمام رساند، و تو را به راه راست هدایت کند.
۳- و الله پیروزی با شأن و شوکت را نصیب تو گرداند.

۴- الله کسی است که اطمینان و آرامش را در دل های مومنان فـرود آورد، تـا ایمـانی را بـر ایمان سابق شان بیفزایند و لشکرهای آسمان ها و زمین ازآن الله اسـت والله دانـا و بـا حکمت است .

۵- تا مردان و زنان مومن را در بوستان های داخل کند که از زیـر درختـانش نهرهـا جـاری است، جاویدانند درآنجا وتا از ایشان گناهان شـان را دور سـازد و ایـن (داخـل شـدن بهشت) در پیشگاه الله پیروزی بزرگ است.

۶- وتا عذاب کند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرکی را که به الله گمان بـد دارنـد، حوادث بد (ی را که درحق مومنان انتظار می برند) بر ایشـان برگـردد، و الله برایشـان خشم نموده است، و بر آنها لعنت کرده است، و برای ایشان دوزخ را آماده ساخته است، و دوزخ چه جایگاه بدی است !

۷- ولشکرهای آسمانها و زمین از آن الله است و الله غالب و باحکمت است.

تفسـیـر:

موضوعات مهم این آیات بدینقرار است:

۱- بشارت به فتح مبین؛

۲- آثار صلح حدیبیه بر مؤمنان،

۳- اثر این فتح در حق منافقان و مشرکان.

موضوع اول: بشارت پیغمبرﷺ به فتح مبین

می فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١﴾ «واقعا ما برای تو فتح وپیروزی آشکاری را فـراهم ساختیم». مقصود ازین «فتح مبین» :

- یا صلح حدیبیه است که مقدمۀ فتح مکه و سبب نشر و پخش ایمان و علم نافع گردید.

- و یا مراد ازآن فتح مکه است که الله تعالی پیغمبرش را به حصول آن بشـارت داد و بـه غرض ابراز یقینی بودنش ازآن به صیغۀ ماضی تعبیر نمود.

البته از آثار و روایاتی که درین مورد از صحابۀ کرام نقل شده است، دانسته می شود که مراد ازین فتح، واقعۀ حدیبیه است، چنانچه در صحیح بخاری از براء بن عازب رضی الله عنـه روایت است که او گفت:

«تَعُدُّونَ أَنْتُمُ الفَتْحَ فَتْحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الحُدَيْبِيَةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ، فَنَزَحْنَاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا ثُمَّ «دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا»

شما فتح مکه را فتح می پندارید، و به واقع فتح مکه، فتح بزرگی بود، ولی ما بیعت رضوان را در واقعهٔ حدیبیه، فتح می شماریم، ما همراه پیغمبر ﷺ چهارده صد نفر بودیم، و حدیبیه نام چاهی است، پس ما آب آن را بیرون کشیدیم و یک قطره آب هم درآن نگذاشتیم، پس این خبر به پیغمبر ﷺ رسید، لذا به سوی آن چاه آمد و بر لبهٔ آن نشست، سپس ظرفی از آب را فرا خواست و ازآن وضو گرفت، سپس مضمضه کرد و دعا نمود و آن آب را در آن چاه انداخت، پس آن چاه را اندکی گذاشتیم، سپس آن چاه به هر اندازه ای که ما خواستیم و مورد ضرورت سواری های ما بود، ما را سیراب کرد. (۱)

به همین ترتیب از جابر و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت شده است که مقصود ازین فتح، صلح حدیبیه است.

در سیرت ابن هشام امام زهری رحمه الله این قول نقل شده است که :

«مَا فُتِحَ فِي الْإِسْلَامِ فَتْحٌ قَبْلَهُ كَانَ أَعْظَمَ مِنْهُ إِنَّمَا كَانَ الْقِتَالُ حَيْثُ الْتَقَى النَّاسُ فَلَمَّا كَانَتْ الْهُدْنَةُ وَوُضِعَتْ الْحَرْبُ وَآمَنَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَالْتَقَوْا فَتَفَاوَضُوا فِي الْحَدِيثِ وَالْمُنَازَعَةِ فَلَمْ يُكَلَّمْ أَحَدٌ بِالْإِسْلَامِ يَعْقِلُ شَيْئًا إِلَّا دَخَلَ فِيهِ وَلَقَدْ دَخَلَ فِي تِينِك السَّنَتَيْنِ مِثْلُ مَنْ كَانَ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ »

در اسلام پیروزی و فتحی بزرگتر پیش از صلح حدیبیه به دست نیامده بود، زیرا تا آن روز مسلمانان همیشه در حال جنگ بودند، اما هنگامی که صلح به میان آمد و جنگ کنار گذاشته شد و مردم در قبال یکدیگر احساس امنیت کردند، پس با یکدیگر ملاقات و گفتگو و مناظره کردند، پس در بارهٔ اسلام با هیچ انسان عاقلی گفتگو صورت نگرفت مگر اینکه آن شخص اسلام را پذیرفت، چنانکه در فاصله همان دو سالی که تا فتح مکه طول کشید افراد

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب صلح الحدیبیة، حدیث: ۴۱۵۰ .

بسیاري داخل در اسلام شدند که به اندازهٔ همه کسانی – و یا بیشتر از کسانی - بودند که از تا آن زمان به اسلام گیرویده بودند.

موضوع دوم: آثار وپیامدهای مرتب برین فتح

آثار و نتائجی که بر این فتح مرتب شد، عبارت از سه چیز است:

۱- چهارعطای بس بزرگ برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم؛

۲- چهار نعمت و احسان بزرگ بر مومنان؛

۳- چهار عقوبت برای منافقان ومشرکان؛

چهار عطای بزرگی که برای پیغمبر ﷺ به حصول آن بشارت داده شد، بدین قرار است:

۱- ﴿لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ «(هدف این است) تا الله گناهان گذشته وآیندهٔ تو را بیامرزد».

بدیهی است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از گناه معصوم بود، پس این گناه از کجا آمد؟ مفسرین ازین سوال جواب های مختلف داده اند:

- بعضی ایشان گفته اند: مراد از «ذنب» درین آیه، امور خلاف اولی است که گاهی از انبیاء علیه السلام واقع می شود.

- برخی گفته اند: «غَفَرَ» درینجا به معنای ستر است، و ستر دو معنی دارد:

یکی: ستر درمیان بنده و گناه، به این معنی که الله بنده اش را از گناه محفوظ می دارد.

دوم: ستر درمیان گناه و عقوبت است، یعنی الله بنده اش را دربرابر گناهی که از وی صادر شده است، عقوبت نمی کند.

پس مقصود از «لِيَغْفِرَ» درین آیه، همان معنای اول است.

- ولی درین هردو جواب رابطه درمیان فتح مبین وغفران ذنب معلوم نمی شود، زیرا غفران به هردو معنی که ذکر شد، پیش از فتح حدیبیه نیز موجود بود، پس چگونه این فتح منتج به غفران ذنب او گردید.

جواب اصلی ازین سوال این است که:

درحقیقت از پیغمبرﷺ گناهی سر نزده بودکه به آمدن فتح حدیبیه آمرزیده شود، ولی مشرکان مطابق پندارهای عاری از حقیقت خویش، گناهانی را که به او نسبت می دادند، مثلا

می گفتند: او به «بیت الله» احترام نمی گذارد و به سنت های راستین و واقعی اعتنا ندارد، او همیشه درتلاش جنگ است و به صلح آشتی رغبت ندارد.

ولی به آمدن این فتح مبین این نسبت ها ازمیان رفت، و به هرکس معلوم گردیدکه او نخستین کسی است که به آئین حق پای بند و به بیت الله احترام می گذارد، و راه صلح وآشتی را جستجو می کند، پس مطابق این جواب درمیان فتح مبین وغفران ذنب رابطهٔ بغایت واضح است.

و جواب دیگر این است: درمیان «ذنب» ومعصیت فرق است:

معصیت عبارت از انحراف از فرمان وعدول از طاعات است که به «نافرمانی» تعبیر می شود.

و بعد ازان مرتبهٔ خطا است که ضد صواب می باشد، و ازآن به «نا درست» تعبیر می شود.

بعد ازآن درجهٔ «ذنب» است که از همه خفیف تر است، و ازآن به «عیب» تعبیر می شود پس مطابق این بیان، اصلا مجالی برای سؤال و اعتراض باقی نمی ماند، زیرا در آیهٔ مذکور ذکر ذنب است، و مراد ازآن اموری است که درذات رفیع الشان او عیب پنداشته شود، و این همه تحت غفران قرار می گیرد.

پس مطابق این جواب بحث صغائر وکبائر درین مقام بی مورد است، زیرا این تقسیم درمعصیت است، نه در ذنوب .

البته درین مقام دو اشکال دیگر پیش می شود :

اول: اینکه انبیا همگی مغفور اند، پس دلیل این تخصیص چیست؟

جواب این است که آنچه به پیغمبر صلی الله علیه وسلم مختص است تنها اعلان مغفرت است که به مقام شفاعت کبری ومقام محمود مناسبت کامل دارد، اما نفس مغفرت برای همه انبیا حاصل است.

دوم: اینکه معنای مغفرت ذنب «مَا تَأَخَّرَ» درفهم نمی آید، چرا که ازکلمهٔ «مَا تَأَخَّرَ» امکان صدور ذنب می رود، درحالیکه گناهی از پیغمبر سر نمی زند ؟

جواب این است: حتمی نیست که مغفرت مقتضی وجود ذنب باشد، بلکه معنای آن این است: اگر فرضا از تو کدام ذنبی صادر شود تو را در برابرآن مواخذه نمی کند.

البته علاوه بر توضیحات فوق، امام ابن عطیه أندلسی در تفسیر این آیه فرموده است: «وَإِنَّمَا المَعنَى التَّشرِيفُ بِهَذَا الحُكمِ وَلَو لَم تَكُن لَهُ ذُنُوبٌ » یعنی مقصود آیه به این حکم، بخشیدن شرف بیشتر برای پیغمبرﷺ است، هر چند گناهی از ایشان سر نزند.

اما با وجود این بشارت بزرگی که در مورد مغفرت همه گناهان به پیغمبرﷺ داده شده است، باز هم پیغمبرﷺ در عبادت و استغفار پروردگارش سخت می کوشید، چنانچه در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت:

«أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى تَتَفطَّرَ قَدَمَاهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لِمَ تَصْنَعُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: «أَفَلاَ أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا ؟ فَلَمَّا كَثُرَ لَحْمُهُ صَلَّى جَالِسًا، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ ثُمَّ رَكَعَ »(۱)

پیغمبرﷺ شبانه نماز می خواند تا آنکه پاهای شان ورم می کرد، پس عائشه به ایشان گفت: ای پیغمبر الله ! چرا چنین می کنی در حالی که الله برای شما گناهان پیشین و پسین را بخشوده است؟ پیغمبرﷺ فرمود: آیا دوست نداشته باشم که بندهٔ سپاس گزار باشم. پس هنگامی که پیغمبرﷺ چاق شد، نشسته نماز خواند و هنگامی که می خواست رکوع کند، ایستاد می شد و قرائت می کرد، سپس به رکوع می رفت».

چنین بود حال پیغمبر گرامی ما (ﷺ)، پس وای به حال کسانی که سرا پای شان را گناه و معصیت فرا گرفته است، و از عبادت جز بهرهٔ ناقص و نا چل، چیزی در اختیار ندارند، ولی چنان فریفتهٔ همان عبادات ناقص خود اند که گویا بر الله تعالی منت می گذارند.

برادران عزیز ! هریک از ما باید حالت خود را بر رسی کند، و اگر گرفتار چنین بیماری بوده باشد، باید به اصلاح آن بپردازد و به عبادت خود مغرور نشود، چون عبادتی را که انسان برای الله انجام می دهد، سود و بهرهٔ آن دو باره نصیب خودش می شود، پس چرا انسان با عملی که فائدهٔ آن به سوی خودش بر می گردد، مغرور و فریفته شود.

۲- ﴿وَيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ﴾ «و نعمت خود را برتو به اتمام رساند».

مراد از اتمام نعمت: اعلای دین، وانتشارآن در شهرها و سرانجام اسلام آوردن قریش و مردم حجاز و رفعت ذکر پیغمبرﷺ دردنیا وآخرت و قبول شفاعت کبری درآخرت است.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر (لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک) حدیث: ۴۸۳۸ .

۳- ﴿وَيَهۡدِيَكَ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ٢﴾ «و تو را (درتبلیغ رسالت وطریق عبادت) به راه راست رهنمائی کند».

و یا معنی آیه اینست که با بیان اموری از شریعت که بعدا بر تو نازل می شود، بر هدایت تو بیفزاید و این امر تا آن وقت ادامه می یابد که دین اسلام برایت کامل گردد.

۴- ﴿وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا ٣﴾ «و پیروزی با شأن و شوکت را نصیب تو گرداند» پیروزیی که شرک وکفررا ریشه کن کند و اسلام را درجهان منتشر سازد و جهان را به نور اسلام منور گرداند.

تا اینجا چهار عطیۀ بزرگی که به پیغمبر ﷺ وعده شده بود که عبارت از: مغفرت ذنب، اتمام نعمت، هدایت برصراط مستقیم و نصرت شکست ناپذیر، بیان شد، این همه امور ثمرۀ مرتب بر همان فتح مبین است.

از جملۀ عظمت این فتح، این بود که به دنبال آن، مفهوم سیادت داخلی و خارجی واستقلال دولت اسلامی محقق شد، و پیغمبر ﷺ در پهلوی نبوت و رسالت شان به صفت حاکم و امام سیاست نیز ظهور نمودند، همان طوری که عزت دنیا و آخرت و ثبات بر دین حق و نشر آن در همه گوشه و اطراف دنیا برای ایشان ثابت شد.

پیمان صلح حدیبیه طوری که صفت حاکم و زمامدار سیاستمدار را برای پیغمبر ﷺ ثابت نمود، همچنان بدان انجامید که مشرکان به دولت اسلامی مدینۀ منوره و تمامیت و استقلال آن اعتراف کنند.

آثار صلح حدیبیه بر مؤمنان:

بعد ازآنکه الله تعالی آثار این فتح را بر پیغمبرش ذکر نمود، برخی آثار آن را در حق مؤمنان ذکر می کند که چهار نعمت بزرگ است:

نعمت اول: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ «الله کسی است که اطمینان و آرامش را در دل های مومنان فرود آورد».

سکینه، آرامش دل ها وصبر وثبات هنگام ابتلا است، این کلمه درقرآن کریم در پنج موضع ذکر شده است: در دو موضع در سورۀ توبه آیۀ (۲۶، ۴۰) در سه موضع در سورۀ فتح: یکی در آیۀ مورد بحث، و دیگر در آیۀ (۱۸ و آیۀ۲۶).

امام ابن قیم رحمه الله گفته است: من تجربه نمودم، به وقت قلق واضطراب قلب، هنگامی که این آیات را تلاوت کردم آن را موثرترین وسیلهٔ اطمینان قلب دریافتم، ازین وجه الله سبحانه انزال سکینه را به رسولش و برمومنان، در مواقع اضطراب وتشویشات خاطر، خبر داده است.

مانند روز هجرت که او و رفیقش در داخل غار و دشمن از بالای سرشان بود، اگر دشمنان درآن هنگام زیر قدم خود را می نگریستند، پیغمبر ﷺ و رفیقش را می دیدند، چنانچه تفصیل این واقعه در سورهٔ توبه تفسیر آیهٔ (۴۰) بیان شده است.

و همچنان در جنگ حنین هنگامی که مجاهدین در آغاز امر به شکست مواجه شدند، حالت سخت و دشواری بود، درآن هنگام الله سبحانه سکینه را برقلب مطهر رسولش و بر دل های مومنان فرود آورد، پس به اثر آن، خوفی که بر دل های برخی از مؤمنان مسلط شده بود، دور شد، طوری که توضیح و بیان این قصه در سورهٔ توبه تفسیر آیهٔ (۲۶) مذکور است.

به همین ترتیب در واقعهٔ حدیبیه، ازعملکرد کافران که مانع ورود مسلمانان به مکه شدند و سپس به میان آمدن قضیهٔ صلح وپذیرفتن شروطی که در ظاهر به نفع کافران بود، دل های مؤمنان سخت دچار اضطراب شده بود، اما الله تعالی به وسیلهٔ سکینه، اضطراب دل ها را فرو نشاند، چنانکه در آیهٔ (۴) مورد بحث مذکور است.

نعمت دوم: ﴿لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ «تا ایمانی را بر ایمان سابق شان بیفزایند» ایمان سابق شان، عبارت از ایمان به اصول دین مانند توحید، رسالت، حشر ونشر، ملائکه وکتب آسمانی.

وایمانی لاحق شان، عبارت از ایمان به فروعات وشرائع دین است که هر روز احکام تازه نازل می شد و مسلمانان ایمان و هدایت تازه حاصل می نمودند.

امام بخاری و دیگر ائمه حدیث ازین آیه بر زیادت و نقصان ایمان استدلال نموده اند، موضوع زیادت ایمان ازین آیه به صراحت دانسته می شود، اما برای نقصان آن چنین استدلال نموده اند که هر چیزی که زیادت را بپذیرد، نقصان را نیز می پذیرد و آیاتی که بر زیادت ایمان به صراحت دلالت دارد، خیلی زیاد است، اما نقصان ایمان در قرآن کریم به صراحت ذکر نشده است، البته درین مورد احادیث زیادی وارد شده است که بر نقصان و زیادت ایمان به صراحت دلالت دارد.

و قول صحیح درین باب نیز همین است و مذهب سلف صالح و ائمهٔ حدیث و سنت نیز همین است.

- سپس الله علت و سبب این فتح مبین را که انزال سیکنه بر دل های مؤمنان را با خود همراه داشت، بیان می کند: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ «و لشکرهای آسمان ها و زمین از آن الله است» مانند ملائکه، صاعقه، باد، زلزله، همه در زیرفرمان او هستند، کسی را که می خواهد، به وسیلهٔ این لشکرها نصرت می دهد وکسی را که می خواهد، نابود می سازد، پس اعطای این فتح مبین به پیغمبر ﷺ و انزال سکینه بر دل های مؤمنان در برابر قدرت الله تعالی امر قابل تعجب و مشکلی نیست.

- ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝٤﴾ «والله دانا و با حکمت است»، به احوال مخلوقش خوب آگاه است و مصالح آنها را خوب می داند.

نعمت سوم: ﴿لِّيُدۡخِلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ «تا مردان و زنان مومن را در بوستان های داخل کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاویدانند درآنجا».

نعمت چهارم: ﴿وَيُكَفِّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ﴾ «وتا از ایشان گناهان شان را دور سازد».

- سپس به سوی نعمت دخول بهشت اشاره نموده می فرماید: ﴿وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوۡزًا عَظِيمٗا ۝٥﴾ «و این (داخل شدن بهشت) در پیشگاه الله پیروزی بزرگ است».

در سنن ترمذی از انس رضی الله عنه روایت است که «هنگام باز گشت پیغمبر ﷺ از حدیبیه آیهٔ {لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ} نازل شد، پس پیغمبر ﷺ فرمود: «لَقَدْ نَزَلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عَلَى الأَرْضِ» بر من آیتی نازل شده است که برایم از همهٔ آنچه که بر روی زمین وجود دارد، محبو بتر است، سپس پیغمبر ﷺ آن را تلاوت کرد. صحابه گفتند: خوش و خرم باشی ای پیغمبر الله ! بدون شک معامله ای که با شما صورت می گیرد، الله برایت بیان نموده است، (ولی ما نمی دانیم که) با ما چه معامله انجام داده می شود، پس آیهٔ {لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ}، تا {فَوْزًا عَظِيمًا} بر پیغمبر ﷺ نازل شد». امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح» گفته است. (۱)

تا اینجا چهار نعمت عظیم: سکینهٔ دل ها، زیادت ایمان، دخول بهشت جاویدان و دورساختن گناهان، به حیث ثمرهٔ فتح مبین برای مومنان بیان شد.

۱- سنن ترمذی، ابواب تفسیر القرآن، باب و من تفسیر سورة الفتح، حدیث: ۳۲۶۳، شیخ البانی در صحیح و ضعیف الترمذی حدیث: ۳۲۶۳، آنرا صحیح الإسناد گفته است.

موضوع سوم: اثر این فتح در حق منافقان و مشرکان

آثار این فتح مبین در حق منافقان و مشرکان عبارت از چهار عقوبت است: عذاب، غضب، لعنت و دخول جهنم.

عقوبت اول: ﴿وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ﴾ «وتا عذاب کند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرکی را که به الله گمان بد دارند».

درین عقوبات از منافقان آغاز نمود، چرا که کفر آنها پوشیده است و آنها حقیقت خود را از مسلمانان پنهان می داشتند؛ وگمان بدشان این بود که آنها می پنداشتند که پیغمبرﷺ مغلوب، کافران غالب، کلمهٔ کفر عالی وکلمهٔ اسلام متلاشی خواهد شد.

وهمچنین گمان می کردند که پیغمبر و مومنان به سوی خانه های شان واپس نخواهند گشت، همانگونه آیهٔ (۱۲) همین سوره بیانگر همین گمان باطل آنها است.

سپس الله بر آنها دربرابر گمان بدشان یک جملهٔ دعائیه استعمال می کند، چنانکه می فرماید: ﴿عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ﴾ «حوادث بد (ی را که درحق مومنان انتظار می برند) بر ایشان برگردد». «دَآئِرَةُ» در اصل خط گرد را گفته می شود، سپس استعمال آن بر حادثه ای شده است که انسان را از همه جهت احاطه می کند، طوری که خط دایره، نقطهٔ مرکزی را احاطه می کند و استعمال این کلمه بیشتر در بلا و مصیبت، می شود.

اضافهٔ«دَآئِرَةُ» به سوی «ٱلسَّوْءِ» از قبیل اضافهٔ موصوف به سوی صفت است. این جمله می تواند وعید باشد و همچنان می تواند دعا باشد، به همین سبب به جملهٔ اسمیه ذکر شده است، برخلاف جمله های بعدی که وعید بودن آن ظاهر تر است.

عقوبت دوم: ﴿وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ «(به سبب عصیان و مخالفت های شان از الله و رسول)، الله بر ایشان خشم کرده است».

عقوبت سوم: ﴿وَلَعَنَهُمْ﴾ «وآنها را از رحمت خود دور داشته است».

عقوبت چهارم: ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ۝٦﴾ «و برای ایشان دوزخ را آماده ساخته است و دوزخ چه بدجایگاهی است».

در صورتی که این جمله ها را دعائیه قرار دهیم، درآن صورت معنی آیه چنین می شود: «حوادث بد برخودشان باد، و الله برایشان خشم کند و لعنت شان کند و دوزخ را برای ایشان آماده سازد». تا اینجا چهار عقوبت برای منافقان ومشرکان بیان شد.

- در اخیر قدرت خود را بر تعذیب و عقوبت مشرکان بیان می دارد: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾﴾ «و لشکرهای آسمان ها و زمین ازآن الله است و الله غالب و باحکمت است»، او قادر است که مشرکان را در برابر مومنان به شکست مواجه کند و مشرکان و همکاران منافق شان را عذاب کند.

فوائد:

۱- جملهٔ {وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ} یک مرتبه درفصل انعامات مومنان، بار دیگر در باب عقوبات کافران ذکرشد، اشاره به اینست که لشکرها همه ازآن او است، او هم برانعام مومنان توانا است و هم بر مجازات کافران قدرت دارد.

۲- اینکه بعد از ذکر انعامات ﴿عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ گفت، اما درباب مجازات {عَزِيزًا حَكِيمًا} ذکرکرد، توجیهش این است: آنجا انعامات و وعده های غیبی ذکر کرد، بنا برآن درآنجا ذکر علم وحکمت مناسب است، اما درباب مجازات، عذاب و انتقام ذکر شده است، لذا درینجا عزت وحکمت بسیار مناسب است.

بعض مفسرین گفته اند: لشکری که درباب انعام ذکر شده است، لشکر رحمت است ازینرو، درآنجا علم مناسب است، اما جنودی که درباب مجازات ذکرشده است، جنود عذاب وغضب است ازین وجه درین مقام عزت را ذکر کرد که بیانگر قهر و غلبه است.[۱]

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیهٔ (۸-۱۰)

اوصاف پیغمبر ﷺ و اهداف بعثت او و بیان حقیقت بیعت او در حدیبیه

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾ لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾

۱- تفسیر قاسمی مسمّی به «محاسن التاویل» : ۶۸/۱۵ ملاحظه شود.

ترجمه:

۸- واقعا ما تو را گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.

۹- (ای مؤمنان ما پیغمبر را به سوی شما فرستادیم) تا به الله و رسولش ایمان بیاورید و دین او را نصرت دهید، و او را تعظیم کنید وصبحگاهان و شامگاهان او را به پاکی یادکنید.

۱۰- یقینا کسانی که باتو بیعت می کنند، آنها درحقیقت با الله بیعت می کنند، دست الله بالای دست های ایشان است، پس کسی که پیمان شکنی کند، به زیان خودش پیمان شکنی می کند، وکسی که به پیمانی که با الله بسته است وفاکند، پس الله برایش پاداش بزرگی عطا می کند.

تفسیر:

این آیات بر مسائل آتی مشتمل است:

۱- بیان وظائف رسول صلی الله علیه وسلم؛

۲- بیان اهداف بعثت پیغمبر ﷺ؛

۳- ذکر بیعت رضوان و اهمیت آن.

مسئلهٔ اول: بیان اوصاف رسول صلی الله علیه وسلم

درآیات گذشته از ثمره های فتح مبین در حق رسول صلی الله علیه وسلم و در حق مومنان و در حق منافقان ومشرکان ذکر شد، اکنون درین آیات سه صفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بیان می کند: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٨﴾ «واقعا ما تو را گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم»، این هرسه وصف از بزرگترین اوصاف و از مهم ترین وظائف رسول الله صلی الله علیه وسلم به شمار می روند.

وصف اول: ﴿شَٰهِدٗا﴾ «گواهی دهنده»، این وصف از اوصاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سائر پیغمبران است، چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ (۴۱) می فرماید: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾ «حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که از میان هر امتی (بر آنها) گواهی بیاوریم وتو را بر اینها گواه بیاوریم».

وهمچنین در سورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) از همین شهادت خبرمی دهد، شهادت از وظائف مهم پیغمبر است که او بر دعوت خود و بر عملکرد قوم خود و برایمان وکفر و نفاق آنها، و بر صلاح و فساد آنها گواهی می دهد.

وصف دوم: ﴿وَمُبَشِّرًا﴾ «مژده دهنده» برای مومنان به دخول بهشت و رضوان الهی است.

وصف سوم: ﴿وَنَذِيرًا﴾ «وبیم دهنده» برای کافران از عذاب دوزخ، در سورهٔ أحزاب آیـهٔ (۴۵-۴۶) برای رسول صلی الله علیه وسلم پنج وصف عالی ذکر کرده است که اشاره به پـنج وظیفهٔ مهم او است، می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ﴿٤٦﴾﴾ «ای پیغمبر واقعا ما تو را گواه، مژده رسان، بیم دهنده، دعـوتگر بـه سوی الله به فرمان او وچراغ فروزان فرستادیم». در سورهٔ احزاب نخست حـال امـت را ذکـر کرد، سپس از اوصاف واحوال پیغمبر یادآوری نمود.

اما در سورهٔ فتح آیهٔ مورد بحث نخست اوصاف و وظائف پیغمبر را بیان کرد، به دنبال آن، وظائف امت را بیان می کند.

مسئلهٔ دوم: بیان اهداف بعثت پیغمبر ﷺ

بعد ازآن در ضمن پنج دستور مهم برای امت، اهداف بعثت پیغمبر ﷺ را بیان داشـته مـی فرماید: ﴿لِّتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ﴿٩﴾﴾ «تـا بـه الله و رسولش ایمان بیاورید و دین او را نصرت دهید و او را تعظیم کنید و صبحگاهان وشـامگاهان او را به پاکی یادکنید». «تُعَزِّرُوهُ» او را نصرت دهید، «تُوَقِّرُوهُ» تعظیم کنید، گرامی دارید.

خطاب در ﴿لِّتُؤۡمِنُواْ﴾ برای مجموع پیغمبر و امت است، یعنی تا همه به الله و بـه رسـالت پیغمبر ایمان بیاورند.

و یا اینکه خطاب های مذکور درین آیه، همه تنها برای امت اسـت. یعنـی پیغمبـر را بـه سوی شما فرستادیم تا شما به الله و به پیغمبر او ایمان بیاورید و ...

و اینکه مرجع ضمائر در ﴿وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ﴾ چه کسی است، دو احتمال است:

اول: اینکه همه ای این ضمایر به سوی الله تعالی راجع است، دریـن صـورت معنـی آیـه همان است که پیشتر ذکر شد.

دوم: اینکه ضمیر در ﴿وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ﴾ به سوی پیغمبر صلی الله علیه وسـلم اسـت، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «تا پیغمبر را یاری دهید و او را گرامی دارید» چرا که او معلم و رهنمای شما است. اما ضمیر در ﴿وَتُسَبِّحُوهُ﴾ به سوی الله تعالی راجع است.

«بُكْرَةً» آغاز روز، «وَأَصِيلًا» پایان روز، و مقصود از ذکر این دو کلمه به جا آوری ذکر الله تعالی در تمامی اوقات است.

مسئلهٔ سوم: ذکر بیعت الرضوان و اهمیت آن

بعد از آن اهمیت و حقیقت بیعتی را که صحابهٔ کرام در حدیبیه با پیغمبر ﷺ کردند، بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ﴾ «یقینا کسانی که باتو بیعت می کنند، آنها درحقیقت با الله بیعت می کنند»، این آیه تکریم و تشریف برای پیغمبر ﷺ است، چرا که الله تعالی بیعت با پیغمبر را ، بیعت با خود قرار داده است.

- سپس برای تاکید این بیعت و اهمیت آن می فرماید: ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ «دست الله بالای دست ایشان است».

و سبب فراخوندن صحابه به سوی این بیعت و سپس بیعت ایشان با پیغمبر ﷺ این بود که هنگامی که پیغمبر ﷺ به مقام حدیبیه رسید و درآنجا مستقر شد، شخصی به نام خراش بن امیهٔ خُزاعی را به مکه فرستاد، تا قریش را آگاه سازد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم به غرض جنگ نیامده بلکه تنها به قصد عمره آمده است، لذا مزاحم او نشوند. شخص نام برده بر شتر پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار شده رهسپار مکه گردید، هنگامی که او به مکه رسید، و پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای اشراف قریش رسانید، آنها شتر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را پی زدند، و می خواستندکه «خراش» را نیز به قتل برسانند، ولی یک جماعه از مردمان مانع قتل او شدند، پس او به سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده ماجرا را برایش حکایت کرد.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه را فرا خواند تا او را به صفت قاصد نزد مشرکان بفرستد، اما عمر رضی الله عنه عرض کرد که یا رسول الله قبیلهٔ بنی عدی دشمن او هستند، ممکن است که او را به قتل برسانند، پس پیغمبر ﷺ عثمان رضی الله عنه را به سوی قریش فرستاد تا آنها را از قصد پیغمبر ﷺ خبر دهدکه به قصد جنگ و تصرف مکه نیامده است، بلکه فقط می خواهد با یارانش عمره کند و بازگردد.

عثمان رضی الله عنه هنگامی که به مکه رسید، با شخصی از قبیله اش به نام «أبان بن عاص» رو برو شد، پس ابان بن عاص، عثمان رضی الله عنه را در پناه خود قرار داد تا پیغامش را به سرکردگان قریش برساند، پس عثمان رضی الله پیغام رسول الله ﷺ را به سرکردگان

قریش ابلاغ نمود که پیغمبرﷺ به قصد جنگ نیامده بلکه تنها و تنها به قصد عمره آمده است، سپس قریش عثمان رضی الله عنه نزد خود نگاه داشتند و درین اثنا، در میان مسلمانان شایعه پخش شد که عثمان رضی الله عنه را مشرکان به قتل رسانده اند، پس پیغمبرﷺ یارانش را به غرض بیعت فرا خواند و آنها همه زیر درخت (شجرهٔ رضوان) دور پیغمبرﷺ جمع شدند و بر امر قتال و عدم فرار با ایشان بیعت کردند، و چون عثمان به نمایندگی از پیامبر صلی الله علیه وسلم رفته بود و در اثنای عقد حضور نداشت، لذا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، درین بیعت یک دست مبارک خود را عوض دست عثمان قرارداد، وبیعت پایان یافت و به همین اساس این بیعت را بیعت شجره و بیعت رضوان نیز می نامند، و بعدا ثابت شد که خبر مرگ عثمان رضی الله عنه محض اشاعه بوده و حقیقت نداشته است.

و عدد صحابه درین بیعت پانزده صد نفر بود.

و هنگامی که مشرکان ازین بیعت خبر شدند، دچار ترس و خوف شدند، لذا به غرض صلح و ترک قتال، نمایندگانی را برای گفتگو ارسال داشتند و بعد از رفت و آمدهای زیادی بالآخره سهیل بن عمرو را به غرض عقد صلح فرستادند، هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را دیدند که به سوی ایشان در حرکت است، فرمودند: «قریشی ها با فرستادن این شخص، خواستار صلح اند».

بعد ازآن در میان مسلمانان و مشرکان پیمان صلح امضاء شد، که به نام پیمان صلح حدیبیه مشهور است و بیعتی که در حدیبیه صورت گرفت، به نام «بیعت الرضوان» مشهور است؛ این بیعت را بیعت الرضوان بدان سبب نام گذاری کردند که الله سبحانه ازین بیعت اظهار رضامندی نموده است، چنانکه درهمین سوره آیهٔ (۱۸) می فرماید: ﴿ ۞ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ ﴾ «قطعا الله از مومنان راضی گردید، هنگامی که در زیر درخت باتو بیعت می کردند».

- سپس کسانی را که بیعت خود با پیغمبرﷺ را نقض می کنند، هشدار داده، می فرماید: ﴿فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ﴾«پس کسی که پیمان شکنی کند، او فقط به زیان خودش پیمانی شکنی می کند».

چون بیعتی که دارای چنین مقام شامخ بوده باشد، شکی نیست که نقض آن نیز پیامد و عاقبت اسفباری را به دنبال خواهد داشت. البته این بدان معنی نیست که کسی از یارانی که درین بیعت شرکت نموده اند، بیعت خود را نقض کرده باشند، چون درآیهٔ (۱۸) همین سوره

الله تعالی از رضا و خشنودی خود در مورد کسانی خبر می دهد که درین بیعت شرکت نموده بودند، و اگر در میان ایشان کسی و یا کسانی می بود که او بعدا بیعت خود را نقض می کرد، الله تعالی هیچ گاه به صورت عموم از آنها اظهار رضائیت نمی کرد، لذا طوری که گفتیم مقصود آیه تنها هشدار از نقض بیعت است، و هشدار از چیزی، مستلزم آن نیست که حتما به وقوع بپیوندند.

- باز افرادی را که به عهد خویش وفا می کنند مژده می دهد: ﴿وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾ «و کسی که به پیمانی که با الله بسته است وفاکند، پس الله برایش پاداش بزرگی عطا می کند» پاداشی که حقیقت آن را جز الله کس نمی داند.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیۀ ۱۱-۲۶) نکوهش بازماندگان غیر معذور در واقعۀ حدیبیه و بشارت برای اصحاب بیعت رضوان و نکوهش مشرکان. آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیۀ ۱۱-۱۷) **رد بر گفتارهای عقب ماندگان و استثنای معذوران واقعی، ترغیب برای مطیعین وترهیب شدید برای متخلفین**

﴿سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ
فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا
﴿١١﴾ بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ
وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا ﴿١٢﴾ وَمَن لَّمْ يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾ سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا
ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ ۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَـٰمَ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ
قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾ قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ
سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَـٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۖ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا
تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ ۗ وَمَن
يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ۖ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾﴾

ترجـــمه:

۱۱- باز پس ماندگان از اعراب (آنانی که درین سفر، پیغمبر صلی الله علیه وسلم را همراهی نکرده بودند) خواهند گفت: ما را مال ها و فرزندان مان مشغول ساخت، پس برای ما آمرزش بخواه، آنها به زبان های خود چیزی را می گویند که در دل های شان نیست، بگو: پس چه کسی می تواند برای شما در برابر الله کمترین کمکی کند اگر او به شما زیانی را بخواهد یا برای شما سودی را بخواهد، بلکه الله به آنچه می کنید آگاه است.

۱۲- بلکه شما گمان می کردید که پیغمبر و مومنان به سوی خانوادهٔ خود هرگز برنخواهند گشت و این پندار غلط در دل های شما آراسته کرده شده بود وگمان های بدی می کردید ! و (به سبب این گمان) شما مردمان تباه شونده بودید.

۱۳- و کسانی که به الله و رسولش ایمان نیاورند (کافرانند)پس ما برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده ایم .

۱۴- ومالکیت آسمان ها و زمین ازآن الله است، هرکسی را که می خواهد می آمرزد، و هرکسی را که می خواهد، مجازات می کند و الله آمرزگار مهربان است .

۱۵- باز پس ماندگان هنگامی که به سوی غنیمت هائی که آنها را به دست می آورید روانه شوید، خواهند گفت: ما را بگذارید همراه شما بیرون شویم (و درجهاد شرکت ورزیم) آنها می خواهند سخن الله را تبدیل کنند، بگو: هرگز شما با ما بیرون نخواهید شد، همچنین الله پیش ازین (بازگشت به سوی مدینه) فرموده است، پس خواهند گفت: شما با ما حسد می کنید، بلکه آنها جز اندکی نمی فهمند.

۱۶- برای پس ماندگان اعراب بگو: به زودی به سوی محاربهٔ قوم جنگ جویی دعوت داده می شوید که باآنها پیکار می کنید و یا اسلام را می پذیرند، پس اگر فرمان برداری کنید، الله برای شما پاداش نیکو می دهد و اگر سرپیچی کنید، همانگونه که پیش سرپیچی کرده بودید، شما را عذاب دردناکی خواهد کرد.

۱۷- برنابینا گناهی نیست و نه برلنگ و بیمارگناهی است (اگر در جنگ شرکت نکنند) و هرکسی که الله و رسولش را فرمان برداری کند او را در باغ های داخل می کند که از زیر آنها نهرها جاری است و هرکس روی گرداند، او را به عذاب دردناکی مجازات خواهد کرد.

تفســـیر:

هرگاه در آیات گذشته از عقوبت منافقان و مشرکان یادآوری نمود که آنها سزاوار عـذاب، و مورد خشم ولعن ومستحق دخول جهنم می باشند.

درین آیات احوال کسانی را بیان می کند که هنگام بیرون شدن پیغمبرﷺ و صحابه بـه سوی حدیبیه، قصدا از همراهی پیغمبرﷺ خود داری کردند وآنهـا عبـارت از شـش قبیلهٔ «غِفار، جهینه، ومزینه، و اشجع، اسلم و قبیلهٔ دِیَل» بودند.

این قبایل بیعت کرده بودند که با پیغمبرﷺ درین سفرشان همراهی خواهنـد کـرد، لـذا هنگامی که پیغمبرﷺ عزم سفر به سوی مکه را نمود، همه قبائل اطراف مدینه به شمول ایـن شش قبیله را دستور داد تا آنان نیز بیرون شده درسفر با ایشان همراهی کنند، تا اهـل مکـه آنها را دیده دچار بیم و خوف شوند، و آنها را از ادای عمره مانع نشوند، اما بیشتر افـراد ایـن شش قبیلهٔ مذکور از بیرون شدن خود داری کردند.

و آنها مشغولیت به مال و اهل را عامل اصلی عقب ماندن خود قـرار دادنـد، ولـی علـت اصلی عقب ماندن این قبایل این بود که اسلام به صورت قوی تا هنوز در دل های شان جـای نگرفته بود، لذا آنها از رویا رویی با قبایل قریش و ثقیف و کنانه و دیگـر قبایـل هـم پیمـان قریش بیم داشتند، به همین سبب برخی ازیشان به یکدیگر گفتند:

ما چگونه به سوی قومی بیرون شویم که آنها با محمدﷺ در نزدیکی خانه اش، درمدینـه، جنگیدند ؟

وگمان بد شان این بود که آنها می پنداشتند که محمد صلی الله علیه وسلم بـا اصـحابش ازین سفر سالم باز نخواهد گشـت، پـس الله سـبحانه پیغمبـرش را بـه هنگـام بازگشت از حدیبیه، پیش ازآنکه آن قبایل نزدش برای عذرخواهی بیایند، از عذرهایی نادرستی که آنها برای خود آماده کرده بودند، با خبر ساخت.

- چنانکه می فرمایـد: ﴿ سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ﴾ «باز پس ماندگان از اعراب خواهند گفت: ما را مال ها و فرزندان مان مشـغول سـاخت، پـس برای ما آمرزش بخواه». «ٱلْمُخَلَّفُونَ» باز پس ماندگان، مقصودش همان کسانی اسـت کـه در سفر حدیبیه پیغمبرﷺ را همراهی نکردند.

پس هنگام تقدیم معذرت حفظ مال شان را یادآور شدند و چون آنها پنداشتند که ممکن است برای ترک همراهی پیغمبرﷺ، این عذرشان پذیرفته نشود، لذا همراه مال، اهـل را نیـز افزودند چرا که محافظت اهل می تواند مانع خروج و ترک همراهی گردد، زیرا محافظت اهـل از جمله امور بس مهم است، لذا بعد از تقدیم این عذر نـا درسـت از پیغمبرصـلی الله علیـه وسلم متضرعانه آمرزش خواستند، و این طلب آمرزش شان از قلب بود، چـون آنهـا گمـان داشتند که استغفار پیغمبرﷺ برای ایشان، سبب مغفـرت گناهـانی مـی شـود کـه آن را از پیغمبرﷺ پنهان داشته در عوض آن عذر دروغینی را تقدیم نموده اند.

لذا الله عزوجل بعد ازحکایت گفتار های نادرست آنها، بر ایشان رد نموده می فرماید:

- ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ «آنها به زبان های خود چیزی را می گوینـد کـه در دل های شان نیست»، چون آنچه را که به حیث عذر بیان داشته بودند، سرتا سر دروغ بـود، بلکه علت پس ماندن آنان، همان گمان بدی بود که در مورد پیغمبـر صـلی الله علیـه وسـلم ویارانش داشتند که آنها دو باره سالم بر نخواهند گشت.

سپس الله تعالی برای رسول خود دستور می دهد که به آنها چنین ابلاغ کند:

- ﴿قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا﴾ «بگو: پس چه کسـی مـی تواند برای شما در برابر الله کمترین کمکی کند اگر او به شما زیانی را بخواهد، یا بـرای شـما سودی را بخواهد».

یعنی شما به سب خطرجان وطلب سلامت خویش، از متابعت پیغمبر روی گرداندید، ایـن امر شما را از خطرات محفوظ نمی دارد، به همین ترتیب استغفار من برای شـما، الله تعـالی را به مغفرت کردن مجبور نمی سازد، بلکه الله تعالی مختار است، هرچه را بخواهـد انجـام مـی دهد، پس اگر او زیانی را درحق شما اراده کند کسی آن را دفع نموده نمـی توانـد، و یـا اگـر کدام سودی را درحق شما بخواهد، کسی نمی تواند آن را باز گرداند.

نظیر این آیه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۷)، سورهٔ یونس آیهٔ (۱۰۷)، سورهٔ فـاطر آیـهٔ(۲) سـورهٔ احزاب آیهٔ(۱۷) و سورهٔ ملک آیهٔ(۲۸) مذکور است.

- سپس می فرماید: ﴿بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾﴾ «بلکه الله به آنچه مـی کنیـد آگـاه است»، او می داندکه علت اصلی تخلف شما مال و اهل تان نیست.

- بعد ازآن علت اصلی این تخلف را الله تعالی خودش تفصیل می کند:

﴿بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾﴾ «بلکه شما گمان می کردید که پیغمبر و مومنان به سوی خانوادهٔ خود هرگز برنخواهند گشت، واین پندار غلط در دل های شما آراسته کرده شده بود، وگمان های بدی می کردید ! و شما مردمان تباه شونده بودید».

«بُورًا» جمع «بائر» به معنی هلاک شونده .

علامه جوهری گفته است: «بُور» انسان فاسد و بی سود را گویند. برخی از ائمهٔ لغت گفته اند: «بُور» مصدر است، به معنی هلاکت، درین صورت این کلمه برای مفرد و جمع یکسان استعمال می شود، گفته می شود: «رَجُلٌ بُورٌ» مرد هلاک شونده، و «قَومٌ بُورٌ» مردم هلاک شونده.

یعنی سبب هلاک شونده بودن شان این بود که علتی را که به زبان های شان ابراز می داشتند، سخن نادرست و دروغ بود، بلکه علت اصلی عدم خروج شان همین سوء ظنی بود که درشأن پیغمبر ومومنان می پنداشتند، لذا در نتیجهٔ همین گمان بد از صحبت پیغمبر ﷺ محروم شدند و به سبب آن مستحق چنین وعید شدید گردیدند.

- بعد ازحکایت سرگذشت متخلفان، آنها را تهدید نموده می فرماید: ﴿وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾﴾ «و کسانی که به الله و رسولش ایمان نیاورند (کافرانند) پس ما برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده ایم».

- بعد از تخویفی که در آیات گذشته ذکر شد، درینجا به غرض امیدوار ساختن آنها راجع به مغفرتی که از پیغمبر ﷺ مطالبه نموده بودند، می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾﴾ «و مالکیت آسمانها و زمین از آن الله است، هرکسی را که می خواهد می آمرزد و هرکسی را که می خواهد مجازات می کند و الله آمرزگار مهربان است».

لذا انسان گنه گار نباید از رحمت پروردگار نا امید شود، و اگر گناهی را مرتکب شود، باید به سوی توبه مبادرت ورزد، چرا که الله مهربان است؛ توبهٔ بنده اش را می پذیرد وگناه اورا می آمرزد، و این امر مقتضای «غفور» بودنش هست.

بازهم اگر بعد از انجام دادن توبه، اعمال مخلصانه انجام دهد اورا پاداش عظیمی عطا می کند که مقتضای وصف «رحیم» است.

- بعد ازآنکه دعوای متخلفین را در مورد باز پس ماندن شان دروغ و نادرست قرار داد، درینجا حالت دیگر ایشان را بیان می کند که این حالت ایشان در حقیقت دعوای قبلی شان را تکذیب می کند، چنانکه می فرماید:

- ﴿سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ﴾ «باز پس ماندگان هنگامی که به سوی غنیمت هائی که آنها را بدست می آورید روانه شوید، خواهند گفت: ما را بگذارید همراه شما بیرون شویم» و درجهاد شرکت ورزیم.

مقصود از «مَغَانِمَ» غزوهٔ خیبر است، چرا که درین غزوه دشمن کمزور بود وتوقع غنیمت بیشتر می رفت. «ذَرُونَا» ما را بگذارید، مفردش «ذَر» از «وَذِرَ، يَذَرُ» به معنی گذاشتن.

«نَتَّبِعْكُمْ» از شما پیروی کنیم، یعنی با شما بیرون شویم.

چون هنگامی که پیغمبرﷺ از حدیبیه به مدینه برگشت، ماه ذو الحجه و چند روز از ماه محرم سال هفتم، در مدینه ماند، سپس به سوی خیبر بیرون شد، درآن هنگام بازپس ماندگان از حدیبیه خواستند تا همراه با پیغمبرﷺ بیرون شوند، اما پیغمبرﷺ مانع بیرون شدن آنها گردید، چرا که الله تعالی خیبر را برای اهل بیعت رضوان غنیمت قرار داده بود، چون درسورهٔ فتح آنها را به «فتح قریب» وعده داده بود و قریبترین فتح به صلح حدیبیه، فتح خیبر بود.

- پس الله عزوجل در ردّ مطالبهٔ آنها می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ « آنها می خواهند سخن الله را تبدیل کنند»، مقصود از «كَلَٰمَ ٱللَّهِ» همان وعدهٔ فتح خیبر و تخصیص غنائم آن برای اهل بیعت رضوان است، و تبدیل آن، عبارت از اشتراک متخلفین است.

- بعد ازآن الله سبحانه به پیغمبر خود دستور می دهدکه برای قطع طمع آنها جواب گوید: ﴿قُل لَّن تَتَّبِعُونَا﴾ «بگو: شما هرگز با ما بیرون نخواهید شد»، و شما اصلا اجازه ندارید‌که درین غزوه شرکت کنید.

- و این منع از طرف ما نیست بلکه ﴿كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ﴾ «همچنین الله پیش ازین (بازگشت به سوی مدینه) فرموده است».

یعنی قبل ازآنکه از حدیبیه به مدینه برگردیم، الله تعالی این فرمان را صادر نموده بود که متخلفین نباید در غزوهٔ خیبر با شما بیرون شوند.

- بعد ازآن موقف مُخلَّفین را در برابر ممانعت شان از مشارکت در غزوهٔ خیبر، بیان می دارد: ﴿فَسَيَقُولُونَ بَلۡ تَحۡسُدُونَنَا﴾ «پس خواهند گفت: شما با ما حسد می کنید»، و نمی خواهید در مال غنیمت با شما شریک شویم.

این گفتار شان نیز بی ادبی در برابر حکم الله و بی ادبی در برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مومنان است، و این امر ناشی از جهل و بی دانشی آنها است.

- لذا الله سبحانه در رد این سخن آنان می فرماید: ﴿بَلۡ كَانُواْ لَا يَفۡقَهُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ۝١٥﴾ «بلکه آنها جز اندکی نمی فهمند»، فهم اندک آنها در امور دنیا است، اما در بارهٔ امور دینی هیچ چیزی را نمی فهمند، چنانکه در سورهٔ روم آیهٔ (۷) می فرماید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ﴾ «ایشان ظاهری از زندگی دنیا را می دانند وآنها از آخرت کاملا بی خبر اند»، پس گفتار تو را که برخلاف میل و ارادهٔ آنها است، برحسد حمل می کنند و همین امر دلیل کمال جهالت ایشان است.

- بعد ازآنکه این متخلفان، به غرض مجازات از اشتراک در غزوهٔ خیبر باز داشته شدند، ممکن بود که آنها فکر کنند که شاید برای همیش از صحنهٔ جهاد حذف شده باشند، لذا برای دفع این گمان می فرماید:

- ﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ «برای پس ماندگان اعراب بگو: به زودی به سوی محاربهٔ قوم جنگ جویی دعوت داده می شوید که باآنها پیکار می کنید و یا اسلام را می پذیرند» یعنی یکی ازین دو کار صورت می گرد، جنگ و یا اسلام.

در بارهٔ اینکه مقصود ازین قوم جنگجو چه کسانی هستند، اقوال مفسرین مختلف است:

برخی از مفسرین گفته اند: مراد ازین قوم، قبائل هوازن و ثقیف است، که در جنگ حنین با ایشان رویا رویی صورت گرفت.

قول دوم: اینست که مراد از ایشان اهل ارتداد به خصوص قبیله بنوحنیفه پیروان مسیلمهٔ کذاب از اهل یمامه است.

قول سوم: اینست که مراد ازایشان مردم روم و فارس است.

ولی نظر به تخییری که درین آیه در میان دو چیز داده شده است، که یا اسلام و یا جنگ، دانسته می شود که این قوم قبائلی از عرب مشرک هستند، چون حکم اسلام در بارۀ قبایل عربی مشرک همین است که یا اسلام بیاورند، یا با ایشان جنگ صورت می گیرد و ازیشان جزیه پذیرفته نمی شود، پس مصداق این آیه می تواند قبایل هوازن و ثقیف و یا مرتدین از قبایل عرب باشند که به شدت و شجاعت مشهور بودند.

البته در بارۀ تعیین این قوم نمی توان جزم کرد که فلان و یا فلان است، چون درین مورد روایت صریح و صحیحی در دست نیست.

- سپس می فرماید: ﴿فَإِن تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾﴾ «پس اگر فرمان برداری کنید، الله برای شما پاداش نیکو می دهد و اگر سرپیچی کنید، همانگونه که پیش سرپیچی کرده بودید، شما را به عذاب دردناکی مجازات خواهد کرد».

حاصل آیات گذشته این است که شما واقعا اگر از گذشتۀ خود تائب و از راحت طلبی دست بردارشده باشید، باب مشارکت در قتال کافران به روی تان باز است و جهاد پیش رویتان درآیندۀ نزدیک آمدنی است، پس اگر درین جهاد سهیم شوید و به اخلاص تام با دشمن بجنگید، نه تنها گذشتۀ شما مورد عفو قرار می گیرد، بلکه برای تان پاداش بزرگی هم دردنیا وهم درآخرت داده می شود.

واگر همان عمل گذشته را دوباره تکرار کردید، به بزرگترین عقوبت دوچار خواهید شد.

استثنای معذوران واقعی:

بعد ازآن به بیان حکم صاحبان عذرهای واقعی پرداخته تخلف از قتال را برای ایشان مباح می گرداند، چنانکه می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾ «برنابینا گناهی نیست و نه برلنگ و بیمارگناهی است» یعنی کسانی که به سبب عذرهای واقعی از اشتراک درسفر حدیبیه و در اعمالی که در توان شان نیست باز مانند، برآنها هیچ گونه مسئولیت نیست.

البته اینها با آنکه از اعمال بیرون از توان شان معاف اند، ولی باید مطابق، توان شان در خدمت دین الهی سهیم باشند، از دل خیر خواه دین اسلام و مسلمانان بوده باشند، چنانکه در سورۀ توبه آیۀ (۹۱) می فرماید: ﴿لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ

مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ «برناتوانان و بیماران و برکسانی که مالی را که درمسیر جهاد خرج کنند نمی یابند (درتخلف شان از جهاد و عدم انفاقشان) گناهی نیست، مشروط براینکه برای الله و رسولش خیر خواهی کنند»، و هر آنچه درتوان دارند، باید فرو گذاشت نکنند، و اگر از دست وپا معذور اند از چشم و زبان معذور نیستند، می توانند دیگران را به سوی آنچه که مصلحت اسلام و مسلمانان است دعوت دهند، و همچنین انسان نا بینا و بیماری که توان مالی دارد می تواند با مال و سرمایه اش در خدمت اسلام قرار گیرد.

فائده:

۱- اینجا دو نوع آفت را ذکر کرده است: آفت اول در اعضاء، وآفت دوم در قوه است. نخست آفتی را ذکر نمود که در اعضای بدن است که لنگ بودن است و سبب تقدیم آن در ذکر اینست که آفتی که بر اعضاء عارض می شود، مانند کوری و لنگی زائل نمی شود.

اما آفتی که بر قوه های بدنی عارض می شود، همچون امراض غیر مزمن، زائل می شود، این آفت دوم ضعیف و آفت اول قوی است، لذا قوت و ضعف را به اعتبار زوال و عدم زوال رعایت نمود.

۲- اعمی را بر اعرج مقدم ذکر کرد، چون کوری عذری است که شخص مصاب به آن به هیچ صورت توان مشارکت در جنگ را ندارد، اما انسان لنگ می تواند با سواری بر مرکب و یا اسب و غیره در جنگ شرکت کند .

بعد ازآنکه گروه مطیعین و متخلفین و فرقهٔ معذورین و احوال هر کدام را بیان کرد، درینجا اطاعت کنندگان را بشارت و متخلفین از احکام الهی را مورد وعید قرار می دهد:

۱- ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ﴾ «و هرکسی که الله و رسولش را فرمان برداری کند، او را در باغ های داخل می کند که از زیر آنها نهرها جاری است»، و هر چیزی را که درآنجا بخواهد برایش مهیا است.

۲- ﴿وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾﴾ «و هرکس روی گرداند، او را به عذاب دردناکی مجازات خواهد کرد».

الله تعالی ما را توفیق عطا کند تا از جملهٔ نافرمانان احکام او نگردیم. آمین.

❀❀❀❀

مطلب دوم: (از آیهٔ ۱۸-۲۱) **بشارت عظیم معنوی و مادی برای اهل بیعت رضوان و مؤمنان**

﴿ لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ
السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾
وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۲۰﴾ وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۱﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۸- قطعا الله از مومنان خوشنود شد هنگامی که با تو در زیر درخت بیعت می کردند، پس الله به آنچه در دل های آنها بود آگاهی داشت، لذا اطمینان وآرامش را بر دل های شان فرود آورد و به آنها فتح نزدیکی را پاداش داد.

۱۹- و غنیمت های بسیاری (را به ایشان داد) که آن را می گیرند و الله غالب و باحکمت است.

۲۰- الله غنیمت های فراوانی را به شما وعده داده است که آن را می گیرید و این غنیمت را (که سرزمین خیبر است) زود تر برای شما فراهم ساخت، و دست های مردمان را از شما باز داشت، تا (سلامت شما) برای مومنان (آینده) نشانه ای باشد وتا شما را به راه راست هدایت کند.

۲۱- و فتح شهر دیگری را هم وعده داده است که هنوز برآن دست نیافته اید، الله آن را می داند، والله برهر چیز توانا است.

تفســـیر:

مناسبت این آیات به ما قبلش به دو وجه است:

۱- اینکه درآیات گذشته حال متخلفان را بیان کرد، اکنون درین آیه حال مومنان خالص را بیان می کند که درسفر حدیبیه اشتراک نموده و در امر جهاد و قتال با پیغمبر ﷺ بیعت کردندکه بیعت شان موجب خوشنودی الله تعالی گردید و الله تعالی رضای خود را از ایشان اعلان کرد، به همین سبب این بیعت به بیعت رضوان نامگذاری شد.

۲- اینکه در آیهٔ گذشته از سرانجام نیک اطاعت کنندگان خبرداد، اکنون درین آیه یکی از نمونه های اطاعت کنندگان را بیان می کند که اهل بیعت رضوان اند، که الله سبحانه ازایشان خوشنود شد وآنها را مورد انعامات عظیم خود قرار داد:

انعام اول: خوشنودی پروردگار از ایشان: ﴿لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ «قطعا الله از مومنان خوشنود شد هنگامی که با تو در زیر درخت بیعت می کردند».

این بیعت هنگامی صورت گرفت که خبر قتل عثمان رضی الله عنه شائع شد، پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم مومنان را جمع نمود و در زیر درخت با او بیعت کردند که از جنگ در برابر کافران نمی گریزند و تعداد مؤمنان درین واقعه (۱۵۰۰) افراد بود.

جملهٔ ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ اشاره به اطاعت از الله؛

وجملهٔ ﴿إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ اشاره به اطاعت از رسول صلی الله علیه وسلم است.

- ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ «پس الله به آنچه در دل های آنها بود آگاهی داشت»، یعنی صدق ایمان و اخلاص آنها را می دانست.

و یا مطلب آیه اینست که «به غم و اندوهی که در دل های شان بود، آگاه بود» و مراد ازآن غم و اندوهی است که از پذیرفتن شروط صلح که در ظاهر به نفع مشرکان بود، عاید حال مسلمانان شده بود.

انعام دوم: انزال سکینه: ﴿فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ «پس اطمینان وآرامش را بر آنها فرود آورد».

بنا بر توجیه اول در معنای جملهٔ قبلی، مطلب آیه این است که به سبب صدق و اخلاص شان، الله تعالی اطمینان و آرامش را بر دل های مؤمنان نازل فرمود.

و بنا بر توجیه دوم، مطلب آیه اینست که الله تعالی به خاطر ازالهٔ غم و اندوه دل های مؤمنان، اطمینان و آرامش را بر دل های مؤمنان نازل فرمود، پس ازیک طرف هدایت شان افزون گردید و از طرف دیگر اضطرابی که به سبب شروطی که مشرکین بر رسول صلی الله علیه وسلم نهاده بودند، در دل های شان پیدا شده بود، از آنها دور شد و به جای آن در دل های شان سکون وآرامش حکم فرما گردید.

و در هر صورت این آیه قوی ترین تزکیه از جانب الله تعالی برای اصحاب بیعت رضوان است، و در عین حال این آیه بیانگر بطلان ادعاهای بی جا و سخنان شرم آور اهل تشیع

است که در مورد یاران پیغمبرﷺ و به خصوص در بارهٔ اصحاب کبار می گویند که - به زعم شیعه - گویا آنان بعد از وفات پیغمبرﷺ همه مرتد شدند.

هرگاه اگر این ادعای شیعه درست می بود، هیچ گاه الله تعالی از اصحاب بیعت رضوان اظهار رضا و خوشنودی نمی کرد، چرا که راضی شدن الله تعالی از ایشان مستلزم حتمی بودن دخول بهشت است، و کسانی که در علم قدیم الهی کافر بوده باشند، هیچ گاه الله عزوجل از ایشان اظهار رضا و خوشنودی نمی کند و نه هیچ گاه آنها به بهشت می روند.

لذا به حق می توان گفت که کسانی که بر اصحاب پیغمبرﷺ حکم ارتداد می کنند، جز دروغ و بهتان چیز دیگری نمی گویند.

پیغمبرﷺدر بارهٔ اصحاب بیعت رضوان فرموده اند: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ أَحَدٌ. الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا» یعنی هیچ یک از اصحاب شجره یعنی کسانی که در زیر درخت بیعت کرده اند – ان شاء الله – به دوزخ نمی روند. (۱)

انعام سوم: دادن فتح به ایشان: ﴿وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ۝١٨﴾ «و به آنها فتح نزدیکی را پاداش داد»، مقصود از فتح قریب، فتح خیبر است.

انعام چهارم: غنیمت های فراوان: ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾ «و غنیمت های بسیاری (را به ایشان داد) که آن را می گیرند».

مراد ازین غنائم، غنائم خیبر است که مخصوص اهل بیعت رضوان و کسانی بود که پیغمبرﷺ آنها را به اهل بیعت رضوان ملحق ساخته بود، از قبیل مهاجرین حبشه.

- سپس برای مطمئن ساختن مومنان به وعده های الهی، می فرماید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝١٩﴾ «و الله غالب و باحکمت است» و اعطای این نعمت ها برای او مشکل نیست.

- سپس مسلمانان را به غنائم و فتوحات دیگری وعده داده بر آنها منت می گذارد، می فرماید:

۱- ﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ﴾ «الله غنیمت های فراوانی را به شما وعده داده است که آن را می گیرید و این غنیمت را (که سرزمین خیبر است) زود تر برای شما فراهم ساخت».

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة ....، حدیث: ۶۵۶۰ .

مقصود از «مَغَانِمَ كَثِيرَةً» غنائمی است که در غزوات و جهاد نصیب مسلمانان می گردد، و این غنائم، همه غنائمی را که تا فرا رسیدن قیامت نصیب مسلمانان می شود، که از جملهٔ آن غنائم، یکی هم فتح خیبر است، همه را در بر می گیرد.

«عَجَّلَ» درینجا به معنی «يُعَجِّلُ» است، ولی به غرض ابراز تحقق فتح خیبر ازآن به صیغهٔ ماضی تعبیر نمود. «هَٰذِهِۦ» اشاره به غنائم خیبر است.

۲- ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ﴾ «و دست های مردمان را از شما باز داشت».

برخی از مفسرین گفته اند: مراد از «ٱلنَّاسِ» یهود خیبر که می خواستند از فرصت بیرون شدن مسلمانان به سوی حدیبیه استفاده نموده، بر اهل و عیال ایشان در مدینه حمله کنند ولی الله تعالی دردل های شان رعب و خوف را مسلط کرد و بدین ترتیب از قصد حمله بر مدینه منصرف شدند.

قول دیگر اینست که مراد از «الناس» مشرکین مکه اند، که می خواستند برمسلمانان غافلگیرانه حمله کنند، ولی آنها همه دستگیر شد، سپس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آزادشان کرد.

و امام محمد بن جریر طبری همین قول را ترجیح داده است .

- باز در ادامهٔ همین نعمت می فرماید: ﴿وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ «تا (سلامت شما از شر دشمنان) برای مومنان (آینده) نشانه ای باشد»، تا در پرتو آن به سخنان حق و وعده های راستین الله و ثواب او برای مؤمنان پی ببرند، و به کمک و نصرت او برای حق پرستان باور کامل پیدا کنند، بنا برین توجیه، ضمیر در {وَلِتَكُونَ ءَايَةً} به سوی «سلامت» مفهوم از {وَكَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ} راجع است.

و یا اینکه ضمیر در {وَلِتَكُونَ ءَايَةً} به سوی «مغانم» راجع است، یعنی تا اینکه این غنائم نشانهٔ حقانیت و صدق خبر الله تعالی شود که طوری که قبلا برای مسلمانان وعده داد، همان طور واقع شد.

باز به فائدهٔ دیگری اشاره می کند که هدایت به راه راست است چنانکه می فرماید:

۳- ﴿وَيَهْدِيَكُمْ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ۝٢٠﴾ «وتا شما را به راه راست هدایت کند»، راه توکل وتفویض کافهٔ امور به سوی الله است.

- سپس برای مومنان بشارت عظیم دیگری داده می فرماید:

۴- ﴿وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا﴾ «و الله فتح شهری دیگری را هم وعــده داده است که هنوز برآن دست نیافته اید، الله آن را می داند».

در بارهٔ اینکه مقصود از «وَأُخْرَىٰ» چیست، ابن عباس رضی الله عنهمـا، حســن بصـری، و قتاده و جمعی زیاد از مفسرین گفته اند که مراد ازآن سر زمین روم و فارس است.

قول دیگر اینست که مراد ازآن فتح مکه است، امام طبـری همـین قـول را تـرجیح داده است، چون خطاب به «لَمْ تَقْدِرُوا» افاده می کند کـه مؤمنـان قصـد دخـول و تسـخیر آن را داشتند، ولی تا آن زمان قادر نشده بودند.

- سپس برای جملهٔ گذشته علت ذکر می کنـد: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾﴾ «والله برهر چیز توانا است»، لذت فتوحات وغنیمت هائی که درآینده نصیب مؤمنـان مـی شـود در پیشگاه قدرت او بسیار آسان است.

پس درین آیات به دو فتح، و به دو نوع غنائم وعده داده شد:

۱- دو فتح عبارت از فتح خیبر که قریب الوقوع بود و فتح مکه که بعد از مـدتی صـورت گرفت .

۲- دو نوع غنائم فراوان، یکی ازآن غنائم فراوانی بود کـه از خیبـر و اطـراف آن، نصـیب مسلمانان گردید، نوع دیگر غنائمی است بعد از فتح مکه و فتوحات بعدی نصـیب مسـلمانان گردید، مانند غنائم هوازن و غنائم حاصل شده از روم و فارس و غیره.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیهٔ ۲۲-۲۶)

اشاره به سوی حوادث حدیبیه و نکوهش مشرکان و بیان فضیلت مؤمنان

﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَئُوهُمْ

فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍۖ لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ لَوْ تَزَيَّلُوا۟ لَعَذَّبْنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟
مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾ إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ
سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَكَانُوٓا۟ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ
بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

ترجـــمه:

۲۲- و اگر کافران باشما پیکار می کردند، البته فرار می کردنـد، سـپس یـار و یـاوری نمـی یافتند.

۲۳- این قانون الهی است که پیش هم گذشته است و هرگز در قانون الهی تغیـری نخـواهی یافت.

۲۴- و اوکسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما و دست شـما را از کـافران بـاز داشت، بعد ازآنکه شما را برایشان پیروز گرداند، و الله به آنچه انجـام مـی دهیـد بینـا است.

۲۵- اینها همان کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از (زیارت) مسجد حـرام بازداشـتند و نگذاشتند قربانی های محبوس مانده، به قربانگاهش برسند، و اگر مردان و زنان مـؤمنی (که درداخل مکه درمیان مشرکان بودند) نمی بودند و شما آنهـا را نمـی شناسـید (در صورت اجازهٔ قتال بیم آن می رفت که)شما ناآگاهانه آنهارا پایمال می کنید، پـس ازیـن کشتار ناآگاهانهٔ آنها به شما ننگ وعاری ملحق می شد (اگـر ایـن امـور نمـی بـود الله سبحانه شما را ازین جنگ مانع نمی شد) تا الله هرکسـی را بخواهـد در رحمـت خـود داخل کند، اگر این مومنان وکافران ازهم جدا می بودنـد، البتـه کـافران را بـه عـذاب دردناکی مجازات می کردیم.

۲۶- بیاد آور هنگامی را که کافران در دل های شان ننگ وتعصب جاهلیت را مصمم کردنـد، پس در مقابل، الله اطمینان وآرامش را بر پیغمبـرش و بـر مومنـان فـرود آورد، وکلمهٔ پرهیزگاری را بر ایشان لازم گرداند، درحالی که مستحق وسـزاوار آن بودنـد، والله بـه هرچیز دانا است.

تفسیر:

پیشتر الله تعالی نعمت خود را بر مؤمنان بیان داشت که دست های مردم را از آنها باز داشت، حالا درین آیات درضمن بیان ابعاد گستردۀ صلح حدیبیه به سه نکتۀ مهم آن اشاره می کندکه هر کدام آن درحق مؤمنان نعمت بزرگی است:

۱- الله تعالی فضل واحسان خود را بر مؤمنان گوشزد می سازد که شما فکر نکنید که اگر درسرزمین حدیبیه جنگ صورت می گرفت برندۀ جنگ مشرکان می بودند، چنین نیست ﴿وَلَوۡ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوَلَّوُاْ ٱلۡأَدۡبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ﴿٢٢﴾﴾«و اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند، البته فرار می کردند، سپس یار و یاوری نمی یافتند» که نصرت و یاری شان کند.

- سپس بیان می دارد که این امر مخصوص شما نیست، بلکه ﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴿٢٣﴾﴾ «این قانون الهی است که پیش هم گذشته است و هرگز در قانون الهی تغییری نخواهی یافت».

قانون الهی امر دائمی وتغییر ناپذیر است، اگر مومنان درمبارزۀ خود علیه منحرفین ازخود ضعف وسستی نشان ندهند و با نیت خالص و قلب پاک به مبارزۀ دشمنان برخیزند، الله سبحانه پیروزی را نصیب ایشان می گرداند، همانگونه در سورۀ إسراء آیۀ (۷۶)، سورۀ أحزاب آیۀ (۶۰- ۶۲) و سورۀ فاطر آیۀ(۴۳) تائید این موضوع است.

آری ممکن است به غرض امتحان گاهی پیروزی مؤمنان به تأخیر انجامد، ولی سرانجام، پیروزی ازآن ایشان است.

۲- احسان بزرگ دیگری الله سبحانه در حدیبیه این بود که می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ﴾«و اوکسی است که در درون مکه، دست کافران را از شما، و دست شما را از کافران باز داشت، بعد ازآنکه شما را برایشان پیروز گرداند».

مقصود از «بطن مکه» پائین مکه یعنی مقام حدیبیه است که نزدیک مکه و پیوست به حدود حرم مکی است.

در بارۀ سبب نزول این آیه در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که هشتاد نفر مسلح از اهل مکه از سوی جبل تنعیم به سوی رسول الله ﷺ پائین شدند و می خواستند

بر رسول اللهﷺ حملهٔ غافلگیرانه کنند، ولی همهٔ آنها بدون کدام درگیری دستگیر شدند و رسول اللهﷺ همه ای آنها را زنده نگه داشته آزاد ساخت، پس این آیه نازل شد .. (۱)

در بعضی روایات آمده است که هنگامی که پیغمبرﷺ از هدف این مشرکان خبر شدند به خالد بن ولید دستور دادند تا آنها را دستگیر کند..

ولی این روایت صحیح نیست، چرا که در هنگام صلح حدیبیه خالد بن ولید تا هنوز مسلمان نشده بود، بلکه او در صف مشرکان قرار داشته و با جمعی از مشرکان به غرض جنگ با مسلمانان آمده بود، ولی جنگ صورت نگرفت.

- سپس به مصلحت این عمل اشاره نموده می فرماید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ۝٢٤﴾ «و الله به آنچه انجام می دهید بینا است»، و شما را در برابر این تدبیر عالی واعمال مصلحانه تان پاداش خواهد داد.

۳- یکی از مهم ترین انعام الهی این است که شرائط قتال در برابر کافران با آنکه مهیا بود، ولی بازهم برای مسلمانان دستور قتال داده نشد، تا مسلمانانی که در میان مشرکان در مکه وجود داشتند و خود را پنهان می کردند، ناآگاهانه به قتل نرسند که موجب اندوه وتاسف مسلمانان گردد، چنانکه می فرماید: ﴿هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡهَدۡيَ مَعۡكُوفًا أَن يَبۡلُغَ مَحِلَّهُۥ﴾ «اینها همان کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از (زیارت) مسجد حرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی های محبوس مانده، به قربانگاهش برسند».

«مَعۡكُوفًا» محبوس، باز داشته شده، «مَحِلَّهُۥ» محل ذبحش، مراد از آن مکهٔ مکرمه به خصوص «مِنَی» است، چرا که قربانگاه هدایا و قربانی های حاجیان «مِنَی» است

این آیه بیانگر دو جرم عظیم اهل مکه است که هریک موجب قتال باآنان است:

اول: کفر آنها است، دوم: منع نمودن شان پیغمبرﷺ و صحابه را از زیارت بیت الله است که قربانی های شان نیز از رسیدن به قربانگاه محبوس مانده بود.

عجیبهٔ دیگر اینکه از زمان ابراهیم علیه السلام تا این وقت هیچ کسی از حج وعمره باز داشته نشده بود، از تمام اطراف جهان به قصد زیارت بیت الله مردم سرا زیر می شدند، کسی مزاحم آنها نمی شد ولی این ظالمان پیغمبرﷺ را از بیت الله بازداشتند.

۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب قول الله تعالی (وهو الذی کف أیدیهم ..) حدیث: ۴۷۸۲.

این جنایت بزرگ مشرکان ایجاب می کردکه باآنها قتال شدیدی انجام داده شود، اما چنین نشد چرا که برای قتال مانع وجود داشت.

- و آن مانع اینست که می فرماید: ﴿وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ «واگر (درداخل مکه) مردان مؤمن و زنان مؤمنی نمی بودند که شما آنها را نمی شناسید، و (در صورت اجازۀ قتال بیم آن می رفت که) شما ناآگاهانه آنها را پایمال می کنید، پس ازین کشتار ناآگاهانۀ آنها به شما ننگ وعاری ملحق می شد» اگر این نکته نمی بود، برای تان اجازۀ قتال داده می شد، ولی حفظ جان آن عده مسلمانان مخفی، سبب شد تا قتال با مشرکان به تعویق انداخته شده راه صلح درپیش گرفته شود، صلحی که مقدمۀ فتح مکه قرار گرفت، چنانچه بعد از گذشت دوسال، مشرکان مرتکب نقض عهد شدند و در نتیجه الله سبحانه مکه را بدون جنگ در دسترس مسلمانان قرار دادکه اینهم از پیامدهای صلح حدیبیه است. «مَّعَرَّةٌۢ» ضرر، ننگ، عیب، مقصود ازآن درینجا کاری است که سبب تأسف شود.

و جواب «وَلَوْلَا» محذوف است که تقدیرش «لَسَلَّطَكُم فِي قِتَالِ المُشرِكِين»، و یا «لَأَذِنَ لَكُم فِي قِتَالِ المُشرِكِين» است.

و در بارۀ این افراد مؤمنی که مسلمانان از ایمان شان خبر نداشتند، گفته شده است که آنها عبارت بودند از: ولید بن ولید بن مغیره، سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیعه، ابوجندل بن سهیل، ابوبصیر قرشی، ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب، ام کلثوم بنت عقبه بن أبی معیط.

سپس به سوی هدف منع قتال و فائدۀ اخروی آن اشاره می کند: ﴿لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِى رَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾ «تا الله هرکسی را بخواهد در رحمت خود داخل کند» و به اختیار خود اسلام را بپذیرد.

و حرف لام در «لِّيُدْخِلَ» علت برای جواب محذوف «وَلَوْلَا رِجَالٌ» است، یعنی شما را به قتال مشرکان اجازه نداد، بدین وسیله الله تعالی برای مردان و زنان مومن مکه رحم کرد و آنها را از هلاکت نجات داد و بر مشرکان رحم کرد و آنها را زنده نگه داشت تا آنها و یا بیشتر ایشان ایمان بیاورند - چنانکه بعد از فتح مکه - بر کسانی که از ایشان اسلام آوردند به ثواب آخرت رحمت نمود، پس کلمۀ رحمت درینجا رحمت دنیوی و اخروی همه را در بر می گیرد.

- باز درپایان می فرماید: ﴿لَوۡ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبۡنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾﴾ «اگر این مومنان وکافران ازهم جدا می بودند، البته کافران را به عذاب دردناکی مجازات می کردیم»، ولی چون آنها با هم یکجای بودند، این امر سبب نجات کافران از عذاب دنیوی شد و هم سبب شد که زنده بمانند و بعدا ایمان بیاورند.

انگیزهٔ بازداشتن مومنان از مسجد الحرام

پیشتر از باز داشتن کافران، مومنان را از دخول مسجد الحرام خبر داد و درینجا انگیزهٔ آن صد و ممانعت را بیان می کند: ﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾ «بیاد آور هنگامی راکه کافران دردل های شان ننگ وتعصب جاهلیت را مصمم کردند» هنگامی که نمایندهٔ ایشان نگذاشت که در آغاز وثیقهٔ صلح، بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شود و نگذاشت که «محمد رسول الله» نوشته شود، و همچنان مشرکان اصرار ورزیدند که رسول الله صلی الله علیه وسلم و مومنان درآن سال باید وارد مکه نشوند، تا مردم نگویند که قریش مغلوب گردید، لذا از روی ننگ جاهلیت به «لات و عزی» سوگند یاد کردند که محمد -ﷺ- و یارانش امسال اجازهٔ ورود به مکه را نخواهند داشت.

- در مقابل این حمیت و ننگ جاهلی که مشرکان لازم خود گردانده بودند، حالت پیغمبر و مؤمنان را بیان داشته می فرماید: ﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ «پس در مقابل (ننگ و حمیت جاهلی آنها) الله اطمینان وآرامش را بر پیغمبرش و بر مومنان فرود آورد».

هرگاه سکینه بر دل های ایشان جای گزین شد، ننگ وتکبر وغرور جاهلیت بی اثر ماند، لذا ایشان حمیت و ننگ جاهلی را به غضب و انتقام مقابله نکردند، بلکه حمیت جاهلی را به تعقل و تثبت مقابله کردند و شروط صلح را با آنکه در ظاهر به ضرر شان بود، پذیرفتند و طرفین در بارهٔ صلح به توافق رسیدند، و صلح به میان آمد.

- بعد از نعمت انزال سکینه، نعمت دیگری را نصیب آنها گرداند ﴿وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ «وکلمهٔ پرهیزگاری را برایشان لازم گرداند».

مراد از «كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ» کلمهٔ «لااله الا الله محمد رسول الله» است، یعنی الله تعالی پیغمبر و مؤمنان را به گفتن این کلمه و عمل به مدلول آن ثابت قدم نگه داشت.

و یا مراد ازآن، تعظیم حرم و ترک قتال درآن است، یعنی عملکرد های کافران سبب نشد تا مسلمانان حرمت حرم را پایمال کنند.

- ﴿وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا﴾ «آنان (نسبت به دیگران) سزاوار آن بودند»، ﴿وَأَهۡلَهَا﴾«و اهل آن بودند» چرا که الله تعالی از اخلاص و صدق و صفای دل های آنها آگاه بود، به همین سبب ایشان را برای صحبت پیغمبر خود انتخاب نمود، این دلیل اهلیت آنها است.

- باز می فرماید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ۝٢٦﴾ «و الله به هرچیز دانا است».

کلمهٔ تقوی:

کلمهٔ تقوی کلمه ای است که به سبب آن انسان از الله می ترسد و ازطرف دیگر وسیلهٔ پرهیزگاری او می گردد، و عالی ترین نوع این کلمه، گفتن «لااله الاالله» و بعد ازآن هرکلمه یی که وسیلهٔ تقوی وخوف الله باشد، آن را نیز کلمهٔ تقوی گفته می شود.

الله سبحانه این کلمه وحقوق آن را برای بندگان خود لازم گرداند وآنها نیز آن کلمه را بر خود التزام نمودند، پس نتیجه این شدکه ازجانب الله الزام و از جانب بنده گانش التزام به عمل آمد، و اگر از طرف الله سبحانه الزام نمی بود، ازجانب آنها التزام وجود نداشت.

نکات قابل توجه:

۱- حمیت جاهلیت و سکینه دو حالت متقابل اند، و مقتضای این هردو، اقوال و اعمالی است که با اصل خود هم آهنگ می باشند.

پس در دل های دشمنان الله حمیت جاهلی و در زبان شان کلمهٔ «فجور» جاری شد.

و در جانب مقابل آنها یعنی در دل های مومنان الله تعالی سکینه را و در زبان های شان کلمهٔ تقوی را ایجاد کرد، سکینه درمقابل حمیت جاهلی وکلمهٔ تقوی را دربرابر کلمه "فجور" قرار داد.

۲- عطف «أنزَلَ» به حرف «فا» بر فعل«جَعَلَ» به تقابل دلالت می کند چنانکه گفته می شود: «أكرمنی زيد فأكرمته» زید مرا اکرام کرد، پس در مقابل من او را اکرام کردم.

و در اینجا از چندین جهت تقابل وجود دارد:

الف: تقابل درمیان هردو فاعل، درین مقام فاعل «جعل» کفار، و فاعل «أنزل» الله است.

ب: تقابل درمیان مفعول هردو فعل است: در جهت کافران «حمیت جاهلیت» و در جهت مؤمنان سکینه است که این هردو متقابل اند.

ج: تقابل درمیان هردو اضافه: در جانب کافران، اضافۀ حمیت به سوی جاهلیت شده است، و در جهت مقابل، اضافۀ «سکینه» به سوی الله تعالی شده است.

و حمیت دراصل ذاتش قبیح است، و به سبب اضافه به سوی جاهلیت، اقبح گردیده است، اما سکینه در اصل حقیقتش امر حسن است، و به سبب اضافه به سوی الله تعالی، حسنش افزون ترگردیده است.

د: تقابل درمیان هردو فعل که در جانب حمیت جاهلی فعل «جَعَلَ» و درجانب سکینه، فعل «أنزل» ذکر شده است؛ و این بیانگر آن است که حمیت حالت عرضی و زائل و غیر باقی است، اما سکینه، حالت ثابت و درخزانۀ رحمت همیشه باقی است، زیرا الله آن را نازل کرده است.

نخستین کسی که شروط صلح را پذیرفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود، اما یکعده از مومنان در بارۀ برخی از بندهای صلح که به ظاهر آن را به زیان خود می پنداشتند، نا راحت بودند، به همین سبب نخستین کسی که مستحق نزول سکینه قرار گرفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود، لذا الله تعالی فرمود: ﴿فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ﴾ «پس آرامش خود را به رسولش فرودآورد»، پس هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در برابر بندهای صلح اطمینان و آرامش نشان داد و برای صلح آماده شد، مومنان نیز با سکون وآرامش صلح را پذیرفتند، ازین وجه فرمود: ﴿وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ «و برمومنان نیز آرامش را فرود آورد» درینجا مومنان را در درجه دوم قرار داد.

❁❁❁

بخش سوم: (از آیۀ ۲۷-۲۹) **تصدیق رؤیای پیغمبر ﷺ و بیان فضیلت یاران محمد ﷺ**

﴿لَّقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ ۖ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا۟ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾ هُوَ

ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ﴿٢٨﴾ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ
ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ
فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ
فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم
مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴿٢٩﴾

ترجمه:

۲۷- شکی نیست که الله خواب را برای پیغمبر خود راست و درست نشان داد، اگر الله بخواهد، همه ای شما با امن وامان، سرهای خویش را تراشیده و (موهای خود را) کوتاه کرده به مسجد الحرام داخل می شوید، درحالی که از هیچ کسی ترس و بیمی ندارید و الله می دانست چیزی را که شما نمی دانستید (به همین سبب پیش از فتح مکه) فتح نزدیکی را میسر گرداند.

۲۸- الله است که رسولش را با هدایت و دین راستین فرستاد، تا آن را برهمه ادیان غالب گرداند و کافی است که الله گواه (این مسئله) باشد.

۲۹- محمد فرستادهٔ الله است وکسانی که با او هستند، در برابر کافران بسیار سرسخت، درمیان خود بسیار مهربانند، ایشان را همیشه درحال رکوع وسجود می بینی که فضل الله را می جویند و رضای او را می خواهند، نشانهٔ ایشان به اثر سجود درچهره های شان نمایان است، همین است وصف آنها درتورات.

و وصف ایشان درانجیل چنین است که آنها بسان زراعتی هستندکه جوانهٔ خود را از زمین برآورده و آن را قوی کرده پس آن محکم گردیده و بر ساقهٔ خود ایستاده است به گونه ای که (حسن و شگوفایی آن)، زراعت پیشگان را درشگفت می آورد، (این مثال به خاطرآن است) تاکافران را به سبب آنها خشمگین کند، و الله به کسانی از ایشان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، آمرزش وپاداش بزرگی را وعده داده است.

تفسیر:

درین آیات از سه موضوع بحث می شود:

۱- تصدیق رؤیای پیغمبرﷺ

۲- اثبات رسالت و هدف بعثت محمدﷺ

۳- وصف پیغمبرﷺ و فضیلت یارانش.

موضوع اول: تصدیق رؤیای پیغمبرﷺ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبل از حرکتش به غرض عمره، در مدینه به یارانش فرموده بودند که: من خواب دیدم که شما سرهای خویش را تراشیده و (موهای خویش را) کوتاه کرده داخل مسجد حرام می شوید.

پس هنگامی که صلح حدیبیه صورت گرفت و درآن مشرکان شرط نهادند که امسال برگردید. ازین وضع صحابهٔ کرام غمگین شدند، حتی عمرؓ نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: «أَوَ لَستَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأتِي البَيتَ فَنَطُوفُ بِهِ ؟ قَالَ : بَلَى، أَفَأَخبَرتُكَ أَنَا نَأتِيهِ العَامَ ؟ قُلتُ: لاَ. قَالَ : فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَوِّفٌ بِهِ»

آیا برای ما نگفته بودید که ما به خانهٔ کعبه می رویم و به آن طواف می کنیم؟ پیغمبرﷺ فرمود: آری، من گفته بودم، ولی آیا من برایت گفته بودم که همین امسال به خانهٔ کعبه می رویم ؟ عمرؓ جواب داد، نه خیر، پیغمبرﷺ فرمود: پس تو حتما به خانهٔ کعبه خواهی رفت و به آن طواف خواهی کرد.

سپس عمر ؓ نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت، و غم و غصهٔ خود را اظهار نمود، ابوبکر رضی الله عنه نیز برای عمرؓ کاملا همانند جواب پیغمبرﷺ جواب داد.

پس الله سبحانه در بارهٔ تصدیق خواب پیغمبرﷺ این آیه را نازل فرمود: ﴿لَّقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ﴾ «شکی نیست که الله خواب را برای پیغمبر خود راست و درست نشان داد»، و مصداق آن خوب در سال بعدی تحقق یافت که پیغمبرﷺ همراه بایارانش بدون کدام خوف و خطری عمرة القضاء را به جا آوردند.

- لذا می فرماید: ﴿لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾ «البته همه ای شما - اگر الله بخواهد - با امن وامان به مسجد الحرام داخل می شوید»، و از هیچ کس ترس

و بیمی نمی داشته باشید. این آیه کاملا مطابق جواب پیغمبر ﷺ است که به عمر رضی الله عنه فرمودند: « فإنك آتيه ومطوف به ».

- سپس حالت مومنان را بعد از دخول مسجد الحرام بیان می کند: ﴿مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ﴾ «سرهای خویش را تراشیده و (موهای خود را) کوتاه کرده به مسجد الحرام داخل می شوید، درحالی که از هیچ کسی ترس و بیمی ندارید».

این اشاره به اتمام مناسک عمره است، یعنی امن وامان شما بعد از احرام تاآخر باقی می باشد، وجملۀ «إن شاء الله» درینجا برای تحقیق است.

یعنی هرآن چیزی که برای شما وعده داده شده است، حتما شدنی است و مطابق مشیت او تحقق می پذیرد.

- باز چون حکمت این تأخیر در ادای عمره برای بعض مومنان پوشیده بود، الله سبحانه می فرماید: ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ «و الله می دانست چیزی را که شما نمی دانستید»، زیرا درین تأخیر حکمتی است که باگذشت زمان آشکار خواهد شد، از جملۀ حکمت ها در تأخیر دخول مسجد الحرام، حفظ جان های مسلمانان مکه بود که صحابۀ کرام از ایمان آنان خبر نداشتند.

- سپس می فرماید: ﴿فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ۝٢٧﴾ «(به همین سبب پیش از فتح مکه) فتح نزدیکی را میسر گرداند» که عبارت از فتح خیبر است.

موضوع دوم: اثبات رسالت و هدف بعثت محمد ﷺ

- ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ «الله است که رسولش را با هدایت و دین راستین فرستاد». مراد از «الهدی» قرآن است، چنانکه در سورۀ بقره آیۀ (۲ ، ۱۸۵) مذکور است، درین صورت مقصود آیۀ بیان حقانیت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقانیت قرآن است که دلیل رسالت ایشان می باشد.

یا مراد از «الهُدَیٰ» علم نافع است، فردی باشد یا اجتماعی، قضائی باشد یاسیاسی. و مراد از «دین حق» عمل صالح است که الله سبحانه پیغمبر ﷺ را به آن مبعوث کرد. نظیر این آیه در سورۀ توبه آیۀ (۳۳) و سورۀ صف آیۀ (۹) نیز مذکور است.

پس اصل علم نافع ایمان، واصل عمل صالح اسلام است، به تعبیر دیگر علم نافع علم به دین الله تعالی و عمل صالح، عمل به دین و احکام الله تعالی است.

- سپس هدف رسالت محمدﷺ را بیان می کند: ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ «تاآن را برهمهٔ ادیان غالب گرداند»، اسلام را ناسخ همه ادیان و قرآن را ناسخ همه کتاب های پیشین، و محمدﷺ را خاتم پیغمبران قرار دهد که بعد از دین و کتاب و رسالت او دیگر هیچ دین و کتاب و رسولی نخواهد آمد.

باز می فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا ۲۸﴾ «و کافی است که الله گواه (این مسئله) باشد»، لذا او وعدهٔ خود را هیچ گاه خلاف نمی کند و دین اسلام را بر همه ادیان غالب و چیره می سازد.

موضوع سوم: وصف پیغمبرﷺ و بیان اوصاف و فضیلت یارانش

بعد ازآنکه از بعثت پیغمبرﷺ برای گسترش اسلام خبرداد، اکنون درپایان این سوره وصف رسول اللهﷺ و اوصاف یاران او را ذکر می کند که بیانگر فضیلت و مقام شامخ آنها در پیشگاه الله تعالی است.

نخست از وصف پیغمبر خبر می دهد: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِ﴾ «محمد فرستادهٔ الله است» که برای رهبریت وتعلیم وتربیهٔ جهان بشریت مبعوث گردیده است. این مطلب در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۲۹، ۱۵۱)، سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۶۴) و سورهٔ جمعه آیهٔ (۲) ذکر نیز شده است.

بیان اوصاف اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد ازآنکه وصف رسول معلم را بیان نمود، اوصاف شاگردان او را بیان می کند که درتعلیم وتربیه ودعوت به سوی دین و عمل به مقتضای آن به نقش قدم او رفتار می کردند، درین آیه از پنج وصف آنها تذکر می دهد:

وصف اول: ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾ «وکسانی که با او هستند، در برابر کافران بسیار سرسخت اند» هر چند که آن کافران اقارب و خویشاوندان شان هم بوده باشند.

وصف دوم: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ «درمیان خود بسیار مهربانند»، لذا همواره در خدمت و مواسات و همیاری یکدیگر قرار دارند، و صفت مؤمن واقعی باید همینگونه بوده باشد، چرا که پیغمبرﷺ فرموده اند:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»

صفت مؤمنان در محبت و مهربانی و شفقت با یکدیگر همانند جسد واحد است که هنگامی که یک عضو آن به درد آید، تمام جسد (دیگر اعضای بدن را) به بیدار خوابی و تب فرا می خواند. (۱)

و همچنان رسول الله ﷺ فرمودند: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» مؤمن برای مؤمن همانند آبادی و ساختمان است که هر بخش آن بخش دیگرش را استوار و محکم نگه می دارد.(۲)

وصف سوم: ﴿تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ «ایشان را همیشه درحال رکوع وسجده می بینی».

وصف چهارم: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا﴾«همواره فضل الله را می جویند و رضای او را می خواهند». یعنی از نیت پاک و اخلاص کامل برخوردار هستند.

وصف پنجم: ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾«نشانۀ ایشان به اثر سجده درچهره های شان نمایان است» که عبارت از خشوع و خضوع است، و نور ایمان در چهره های شان آشکار است.

برخی چنین می پندارند که مقصود از «سِيمَاهُمْ» وجود نشانۀ سیاه در پیشانی است، در حالی که مقصود آیه این نیست. چنانچه در تفسیر قرطبی نقل است که منصور (یکتن از راویان حدیث) از مجاهد - رحمه الله- (شاگرد ابن عباس) پرسید: که آیا مقصود آیه همان علامه و نشانه ای است که در پیشانی برخی از مردان می باشد؟ مجاهد رحمه الله در جواب فرمود: نه خیر، چرا که گاهی در پیشانی برخی انسان ها نشانی همانند زانوی بز می باشد، در حالی که دلش سخت تر از سنگ است! «وَلَكِنَّهُ نُورٌ فِي وُجُوهِهِمْ مِنَ الْخُشُوعِ» بلکه آن سیما عبارت از نوری است که به سبب خشوع در چهره های شان آشکار است.

امام مالک رحمه الله فرموده است: به من این خبر رسیده است که نصاری هنگامی که آن عده اصحاب پیغمبر ﷺ را که سرزمین شام را فتح نموده بودند، می دیدند، می گفتند: سوگند به الله ! اینان نسبت به حواریین بهتر هستند.

سپس روشن می سازد که آنها به این صفات نه تنها درمیان این امت معروف اند، بلکه کتاب های گذشته نیز اوصاف عالیۀ آنها را همین گونه بیان کرده است: ﴿ذَٰلِكَ

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب تراحم المؤمنین و تعاطفهم .. ، حدیث: ۶۷۵۱.

۲- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب تراحم المؤمنین و تعاطفهم .. ، حدیث: ۶۷۵۰.

﴿مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ «همین است وصف آنها در تورات»، یعنی این پنج وصفی که در قرآن برای صحابۀ کرام ذکر است، در تورات نیز آنان به همین یاد شده اند.

بیان اوصاف صحابۀ کرام در انجیل:

- ﴿وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ﴾ «و وصف ایشان در انجیل چنین است که آنها بسان زراعتی هستندکه جوانۀ خود را از زمین برآورده و آن را قوی کرده پس آن محکم گردیده و بر ساقۀ خود ایستاده است به گونه ای که (حسن و شگوفایی آن) زراعت پیشگان را درشگفت می آورد».

توصیف آنها درانجیل نیز به کشت و زراعتی تشبیه شده است که مشتمل بر وصف بسیار عالی است:

۱- «أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ» جوانۀ خود را بیرون آورده است. اشاره به مرحلۀ آغاز دعوت است که افرادی ازین سو و آن سو به اسلام پیوستند.

۲- «فَـَٔازَرَهُۥ »تقویت وپرورش داد؛ اشاره به مرحلۀ رشد دعوت و دخول افراد زیادی به اسلام است.

۳- «فَٱسۡتَغۡلَظَ»محکم و سخت شد؛ اشاره به مرحلۀ حصول قوت و نیرو برای مسلمانان است که درین مرحله توانستند، در برابر حوادث خارجی وجود خود را حفظ کنند.

۴- «فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ»به ساق خود ایستاد؛ که نشان سلامتش از آفات و حوادث است، و اوج شادابی و سرسبزی اش می باشد که نتیجه اش صفت پنجم است، و اشاره به مرحلۀ قوت و قدرت و غلبۀ مسلمانان بر دشمنان شان است.

۵- «يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ» زراعت پیشه گان را در شگفت می اندازد؛ و همچنین هر کسی که نظرش به آن افتد حسن و رعنایی اش او را مسحور خود می کند.

درمرحلۀ اول از نظر کمیت کمتر، و از نیرو ضعیف بودند، اما روز بروز بیشتر و قوی تر شدندکه موجب تعجب مردم گردیدند.

بیان فلسفۀ این مثال:

می فرماید: ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ «(این مثال به خاطر آن است) تاکافران را به سبب آنها خشمگین کند».

شکی نیست که شنیدن چنین اوصاف عالی و کم نظیر چنانکه مومنان را در شوق و نشاط می آورد، کفار را نیز به خشم می آورد.

در تفسیر قرطبی ذکر است که نزد امام مالک رحمه الله از مردی نام برده شد که یاران پیغمبر ﷺ را بی قدری و بی احترامی می کرد، پس امام مالک رحمه الله این آیه را تلاوت فرموده گفت:

«مَنْ أَصْبَحَ مِنَ النَّاسِ فِي قَلْبِهِ غَيْظٌ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ أَصَابَتْهُ هَذِهِ الْآيَةُ»

یعنی در دل هر کسی در برابر یکی از یاران پیغمبر ﷺ بغض و کینه باشد، این آیه بدون شک او را نیز دربرگرفته است.

سپس امام قرطبی فرموده است: «لَقَدْ أَحْسَنَ مَالِكٌ فِي مَقَالَتِهِ وَأَصَابَ فِي تَأْوِيلِهِ. فَمَنْ نَقَّصَ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَوْ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي رِوَايَتِهِ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَبْطَلَ شَرَائِعَ الْمُسْلِمِينَ»

حقا که امام مالک سخن خوب و تفسیر درستی کرده است، پس هر کسی که یکی از یاران پیغمبر ﷺ را تنقیص کند و یا در روایتش بر او طعن کند، بدون شک چنین شخص پروردگار عالمیان را رد کرده و شریعت مسلمانان را باطل قرار داده است.

و همچنان گفته است: «فَمَنْ نَسَبَ وَاحِدًا مِنَ الصَّحَابَةِ إِلَى كَذِبٍ فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ الشَّرِيعَةِ، مُبْطِلٌ لِلْقُرْآنِ طَاعِنٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَمَتَى أُلْحِقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ تَكْذِيبًا فَقَدْ سُبَّ، لِأَنَّهُ لَا عَارَ وَلَا عَيْبَ بَعْدَ الْكُفْرِ بِاللَّهِ أَعْظَمُ مِنَ الْكَذِبِ، وَقَدْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَبَّ أَصْحَابَهُ، فَالْمُكَذِّبُ لِأَصْغَرِهِمْ- وَلَا صَغِيرَ فِيهِمْ- دَاخِلٌ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ الَّتِي شَهِدَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَلْزَمَهَا كُلَّ مَنْ سَبَّ وَاحِدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَوْ طَعَنَ عَلَيْهِ»

یعنی: هر کسی یکی از صحابه را به دروغگویی نسبت کند، پس چنین شخص از شریعت اسلام بیرون شده، قرآن را باطل قرار داده و بر رسول الله ﷺ طعن کرده است و هنگامی که یکی از صحابه به دروغگویی نسبت کرده شود، به تحقیق او دشنام داده شده است، چرا که بعد از کفر به الله، عار و عیبی بزرگتر از دروغ نیست، این درحالی است که پیغمبر ﷺ بر کسی که یارانش را دشنام دهد، لعنت فرستاده است، پس کسی که خوردترین صحابه را – در حالیکه در صحابه کسی خورد نیست- دشنام دهد، در لعنت الله که رسول الله ﷺ به آن گواهی داده و لازمهٔ هر کسی قرار داده که یکی از یارانش را دشنام دهد، داخل است.

سپس امام قرطبی رحمه الله بعد از حکایت یک قصه در مورد صحابه در مجلس هارون الرشید، گفته است:

«فَالصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُولٌ، أَوْلِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَأَصْفِيَاؤُهُ، وَخِيَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ بَعْدَ أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ. هَذَا مَذْهَبُ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَالَّذِي عَلَيْهِ الْجَمَاعَةُ مِنْ أَئِمَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»

یعنی: صحابه همگی عادل، دوستان الله تعالی و برگزیدگان او و از مخلوقاتش بعد از انبیاء و رسل، بهترین ها هستند و مذهب اهل سنت و الجماعت و امامان این امت همه همین است. (۱)

- درپایان سورهٔ می فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا ﴿٢٩﴾﴾ «و الله به کسانی از ایشان که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است».

حرف «مِن» در «مِنْهُم» برای جنس است، برای تبعیض نیست، پس نتیجهٔ آیه این است که الله تعالی به همه یاران پیغمبر ﷺ وعدهٔ مغفرت داده است، به همین ترتیب کسانی که در ایمان و عمل صالح به نقش قدم ایشان روان باشد، این وعده شامل حال او نیز می گردد.

الله تعالی ما و همهٔ ملت اسلامی را توفیق دهد تا در پیروی از حق، بر نقش قدم یاران گرامی پیغمبر ﷺ گام برداریم.

پایان سورهٔ فتح

سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین.

۱- تفسیر قرطبی : ۷/۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷.

فهرست

مطالب سوره های:

ســـورهٔ سبـــأ

❁❁❁

زاهر البيان
في
تفسير كلام الرحمن